

تاریخ یهود ایران

تألیف دکتر حبیب لوی

چاپ اول

حق طبع و ترجمه محفوظ است



کتابخانه ملی یهود ایران

تاریخ یهود ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی از ملل که وابسته

بتاریخ یهود میباشد

جلد سوم

کتابهای پنجم و ششم و هفتم

از زمان سلطان سنجر تا عصر کنونی سلطنت فرخنده

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی

مشمول بر ۸۰ گراور

تالیف دکتر حبیب لوی

چاپ اول

حق طبع و ترجمه برای مؤلف محفوظ است

کتاب فروشی بروخیم

سال	عبری	شمسی	میلادی
۵۷۲۱	۱۳۳۹	۱۹۶۰	



دکتر حبیب لوی
مؤلف سه جلد تاریخ یهود ایران
متولد سال ۱۲۷۵ شمسی = ۵۶۵۷ عبری = ۱۸۹۶ میلادی

جلد سوم

تقدیم به ارواح مادر بزرگم صنوبر و شوهر مشارالیه‌ها عزرا
یعقوب کوهن که ثروت و هستی خودشانرا در راه تسکین آلام
دردمندان برایگان بکار بردند و تقدیم به ارواح پدرم رحیم و مادرم
حنا (خانم) که آرزومند دیدار عظمت و سعادت کشورایران و آزادی
ملت یهود بودند .

دکتر حبیب لوی

(ب)

ملل و اشخاصیکه برای تنویر افکار و تخفیف یا خاتمه دادن به تشبثات
خشونت آمیز افراد یا اقوام خود پسند و عاری از اخلاق کوشش مینماید
برای طبقه عوام ، رهنما و مربی . برای فضلا و دانشمندان ، همکار .
برای دینداران ، مقدس و خدا ترس . برای آزاد منشان ، ترقی خواه .
برای اصلاح طلبان امور اجتماعی ، هموار کننده طرق موفقیت و
بالاخره برای مظلومین و زیر دستان ، و حامی محسوب میگردند .

دکتر حبیب لوی

پراکنده‌گی تاریخی یهود در میان کلیه ملل جهان، برای اقوام غیر
موحد و غاری از اخلاق، موجب آشنائی به مبانی وحدانیت و انصاف
و تفکر در اجتناب از موهوم پرستی و منمایل گردیدن بطریق
تمدن اخلاقی شده برای مللی که دارای سر زمین و استقلال
بودند، مضار پراکنده‌گی و عدم استقلال و آزادی را مجسم
ساخت. برای یهود، ضعف تمدن اخلاقی بشر و وجود انواع مصیبت
و بد بختی و اتهامات ناروا را در اثر فقدان قدرت و آزادی و بالاخره
عدم اعتماد موقتی دانستن هر نوع موقعیت ممتاز را، ثابت کرد.

دکتر حبیب لوی

مقدمه جلد سوم

کتاب اول از جلد اول تاریخ یهود ایران ، سهم مهم و بزرگ یهودیت را در پیشرفت تمدن اخلاقی بشر و آشنائی و وفاداری وی را به معانی و اصول وحدانیت نشان میدهد .

کتاب دوم از جلد اول عظمت فکری و سیاسی و اخلاقی شاهنشاهان هخامنشی مانند کورش و داریوش کبیر وارد شیر دوم را در حمایت از ایجاد دولت یهود بمنظور انجام عمل اخلاقی و نوع پرورانه و برقراری موازنه قدرت سیاسی و نظامی ملل همسایه غربی ایران و ضمناً تامین امنیت نسبی آن سرحدات را ثابت مینماید .

کتاب سوم از جلد دوم شہامت و فداکاری یهود را در راه ایمان به خدا و انجام تعهدات نظامی و اخلاقی و عمل متقابل دوستانه نسبت به حامی خویش ایران و جنگ با سلوکیدها و رومیها ، دشمنان مشترک ایران و یهود و همکاری کامل تا آخرین وسیله با سلاطین اشکانی و شہامت و فداکاری بی مانند فدائیان اسرائیل را در حفظ استقلال خویش وصف مینماید

کتاب چهارم از جلد سوم ، استقامت و بردباری یهود را در هنگام پراکندگی و کوشش او را در تحصیل و توسعه علوم و قوانین اجتماعی و عدالت پروری و نفرت از ظلم و بی رحمی و تجاوز، و آشنائی سایر ملل فاقد ، به اصول اخلاقی و ایمان به خدا که در نتیجه تملس با یهود حاصل گردید نشان میدهد . و همچنین قبح تجاوزات و رفتار ناهنجار بعضی از ملل را که در نتیجه جهل و عدم آشنائی به انجام

وظایف مذهبی خود نسبت بیهود روا میداشتند ، مجسم میسازد .
بعلاوه علاقه یهود یانرا به خاندان حضرت علی ؑ ایامه السلام
و فرمایشات بزرگوار برای اجرای نوع پروری و آزادی بشر ثابت مینماید
اما موضوع جالب توجه این جلد سوم آنست ده :

تشکیلات وسیع فرهنگی یهودیان امریکا و اداره تجسّسات تاریخی
یهودیان شرق در اسرائیل ، ممکن بود که بعداً ، تنها به ذکر وقایع
تاریخی یهود ایران در عصر مغول و صفویه و قاجاریه قناعت کرده
و تحقیقات لازمه برای کشف و استدلال سرچشمه و انگیزه بدبختیهای
وارد بر یهود ایران را که از منابع غیر ایرانی به این کشور رسیده
است انجام ندهند و در نتیجه حقایق تاریخی به بوته فراموشی سپرده
شده و ملت مهمان نواز ایران که از ۲۷ قرن قبل بارشته های ناگسستنی
بایهود ارتباط داشته بصورت دیگری که شایسته تاریخ و تمدن وی نمیباشد
بنظر جهانیان جلوه گر گردد .

در حالیکه در این جلد ، مطلع خواهیم شد که اجرای مقررات
اولیه محدودیت عمر ابن الخطاب و رفتار ناهنجار الحاکم با مراله
خلیفه فاطمی اسمعیلی در مصر بسال ۱۰۱۰ میلادی نسبت بیهودیان
و تماس بعدی حسن صباح با محیط مصریان (که از زمان فراغنه
کینه یهودیان را در دل داشتند وارثا باقی مانده بود) (۱) موجب گشت
که این گونه افکار و رفتار خارجی وارد ایران گردد و پس از ورود
دسته های مغول بایران و ترکیب خشونت آنها با افکار ضد یهود که
قبلا وارد ایران شده بود ، در دو حمله مغول (حمله چنگیز و تیمور)

(۱) هنوز هم باقی است

(۹)

و تجاوزاتی که خانهای این ملت هنگام مرگ ارغون نمودند ، یهودیان ایرانرا نیز مانند هم وطنان دیگر دچار قتل و غارت در آن زمان کرده و بعد هم دچار مصائب پیشماری از عصر سلطنت صفویه تا تقریباً اواخر قاجاریه نمود

و حاصل آن گشت که ملت ایران و جمعیت یهود این کشور از یکدیگر دور شوند و نفوذ مغولان بین ملت ایران در مدتی بیش از هفت قرن ، موجب بدبختی و ناراحتی دایم یهودیان ایرانی را فراهم ساخت . و به این حقیقت مسلم هم پی خواهیم برد که مصائب دوره صفویه الی اواخر این سلسله نسبت یهود ، در اثر تحریک مامورین سیاسی و مذهبی دول اروپائی بود که از عصر آباقاجان و اوزن حسن و خصوصاً صفویه ، دولت ایرانرا بر علیه یهودیان انگیزته اند و سپس به توده های ملت اثر کرد و جزو عادت وی در آمد و بالاخره خواهیم دانست که این افکار تجاوز کارانه ، بهیچ وجه باخصائل اخلاقی و مهمان نوازی ایرانی و تشیع وفق نمیدهد و از دستور پیشوایان مذهبی و ملی ایران خارج بوده است .

امید است بدین وسیله توانسته باشد که در تنویر ذهن ملت ایران و یهودیان آن و محققین جهان و روشن نمودن گوشه ای تاریک تاریخ ایران و یهودیانش و حفظ نام نیک اخلاقی و مهمان نوازی برادران و طنی خدمتی انجام داده باشد :

دکتر حبیب لوی

روح یهودیت طالب تحقیق است

ژنرال کنت دو گوبینو

با وجود خدمات گرانبهای مذهبی ، اخلاقی ، ادبی ، تاریخی ، اقتصادی ، پزشکی و حیاتی اسرائیل به عالم بشریت ، معیناً علاقه یهودیت به تحقیق و درك حقایق موجب مصیبت‌های گوناگون برای این ملت گشت . گرچه نسل‌های گذشته نتوانستند پیشوای پیروان وحدانیت و اخلاق را بشناسند ، قطعاً نسل‌های آینده که زارای تمدن اخلاقی کاملتری خواهند گشت یهودی و یهودیت را بهتر خواهند شناخت و در نتیجه افتخارات و آسایش بیشتری برای وی فراهم خواهند شد .



خدمات گوناگون و ملکات فاضله بعضی از ملل جهان که فاقد قدرت بوده‌اند ، در اثر عقب ماندگی اخلاقی بشریت نه فقط بدون ارزش واقع گردید بلکه موجبات خفت و مصیبت و تجاوز به آنها را نیز فراهم نمود .

دکتر حبیب لوی

(د)

فهرست کلیشه‌های کتابهای پنجم و ششم و هفتم از جلد سوم

شماره	شرح	صفحه
۱	عکس مؤلف سه جلد تاریخ یهود ایران د کتر حبیب لوی اول کتاب	
۲	تیمور لنگ قصاب مسلمانان و یهودیان ایران	۱۲۵
۳	شیرسنگی جلوهارون ولایت	۱۲۸
۴	شاه اسمعیل اول صفوی	۱۷۸
۵	شاه طهماسب اول صفوی	۱۸۷
۶	شاه محمد خدا بنده	۱۹۸
۷	شاه عباس اول	۲۰۶
۸	شاه عباس دوم	۲۰۷
۹	شاه عباس اول کار یکی از نقاشان زمان او	۲۰۸
۱۰	در میدان شاه در جلو قصر سلطنتی بعضی از یهودیان را کشتند	۲۵۷
۱۱	حکیم شفائی شاعر معروف عصر صفویه	۲۶۸
۱۲	مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی اعلی الله مقامه الشریف مجتهد بزرگ و فاضل و منور الفکر ایران	۲۸۶
۱۳	عظمت این بنا که کانون یهودیان اصفهان بوده شاهد تمدن و ثروت آنها قبل از تجاوز میباشد	۲۹۴
۱۴	قصر چهل ستون محلی که سلاطین صفویه حکم اعمال شکنجه را بر علیه یهودیان صادر میکردند	۳۱۰

شماره	شرح	صفحه
۱۵	در این محل (نظنز) هزاران نفر از یهودیان را مسلمان نمودند	۳۱۴
۱۶	شاه عباس ثانی	۳۳۰
۱۷	شاه سلیمان صفوی	۴۱۷
۱۸	شاه سلطان حسین صفوی	۴۲۸
۱۹	شاه طهماسب ثانی صفوی	۴۳۷
۲۰	نادرشاه افشارپادشاه بزرگ ایران	۴۷۶
۲۱	کریمخان زند	۴۸۱
۲۲	حاجی ابراهیم کلانتر	۴۹۱
۲۳	لطفعلی خان زند	۴۹۷
۲۴	آغا محمدخان قاجار	۵۰۷
۲۵	فتحعلی شاه قاجار	۵۲۸
۲۶	یک نفر از اهالی سده اصفهان از احفاد یهودیانیکه در عصر شاه عباس اول و دوم مسلمان شدند	۵۸۴
۲۷	سرهای بریده بحکم آغا محمدخان نزدیک (استرآباد) گرگان که جوناس هانوی انگلیسی دیده	۵۸۵
۲۸	محمدشاه قاجار	۵۸۶
۲۹	حکم ۵ نفر از علما صادره از طرف مراجع شرعی کشور	۶۰۰
۳۰	میرزا سیدعلی محمد باب	۶۰۳
۳۱	ناصرالدین شاه	۶۱۲
۳۲	میرزا حسین علی (بهاالله)	۶۲۲
۳۳	میرزا حسین خان سپهسالار بانی مدرسه سپهسالار	۶۴۷

(و)

شماره	شرح	صفحه
۳۴	یکی از مدخلهای محله یهود تهران	۶۷۵
۳۵	یکی از مدخلهای محله یهود اصفهان	۶۷۶
۳۶	یکی از مدخلهای محله یهود کاشان	۶۷۷
۳۷	یکی از کوچه‌های محله یهود تهران	۶۸۰
۳۸	دوپله‌ور یهودی به يك مسلمان فروش میکنند تابلوی نقاشی شده مرحوم استاد کمال‌الملک	۶۸۲
۳۹	انجمن ۱۳ نفری یهودیان تهران	۶۸۷
۴۰	مشه منطفیوری یهودی خیر خواه معروف	۶۹۲
۴۱	يك خانواده یهودی (حاکم نهورای) در اواخر ناصرالدین‌شاه در تهران	۷۵۵
۴۲	میرزا رضا قاتل ناصرالدین‌شاه	۷۶۸
۴۳	مظفرالدین‌شاه	۷۷۰
۴۴	مسیو کازس اولین مؤسس مدرسه الیانس در تهران در کنیسه ملایعقوب	۷۷۹
۴۵	مسجد شاه تهران از این محل شیخ ابراهیم قزوینی بامهاجمین به محله یهودیان حمله کردند	۸۰۰
۴۶	محمد علی شاه قاجار	۸۲۸
۴۷	انقلابیون اطراف اصفهان بختیارها در حالیکه برای آزادی قدم بر میداشتند بعضی از یهودیان اصفهانرا چاپیدند	۸۴۰
۴۸	سپهدار اعظم و انقلابیون گیلان	۸۴۲
۴۹	عزیز آشر که به انقلابیون پیوست در پشت سنگر بارفقای خود	۸۴۳

(ز)

شماره	شرح	صفحه
۵۰	عزیز آشر یهودی بعد از انقلاب هنگام شغل عکاسی	۸۴۴
۵۱	حضرت حجت الاسلام آقای سید عبدالله بهبهانی که از طرف یهودیان تهران هم بسمت نمایندگی مجلس دالشوری ملی	
انتخاب شدند		۸۴۷
۵۲	دکتر لقمان زهورای	۸۵۲
۵۳	دکتر بنیامین هر تسل قائد صیونیسم سیاسی	۸۸۳
۵۴	آلفرد دریفوس	۸۸۵
۵۵	روز بعد از عید پسخ یهودیان تهران به باغ معینیه رفته طبق	
رسم ایرانیان مراسم سیزده بدر بعمل میاوردند		۹۰۳
۵۶	بر سر گورستان سابق تهران موسوم به بهشتیه خیابان مازندران	۹۰۴
۵۷	بر سر گورستان سابق تهران موسوم به بهشتیه صبح يك شب احيا	۹۰۵
۵۸	عده ای از محصلین مدرسه الیانس ۴۰ سال قبل با معلمین عبری	
خود مرحوم ملا یعقوب بنلوی و حاخام حیم موره		۹۰۶
۵۹	کارت دعوت نمایش استر	۹۱۵
۶۰	اعضاء مجمع مرکزی تشکیلات صیونیت ایران	۹۱۶
۶۱	اعضاء انجمن صیونیت تهران	۹۱۷
۶۲	عده ای از جمعیت یهودیان تهران هنگام جشن تصویب ماندات	
برای ایجاد کانون ملی یهود		۹۱۹
۶۳	کارکنان صیونیت و دکتر لقمان زهورای از طرف جامعه یهودیان ایران لوح نقره که ده احکام تورات بطور بر جسته از طلا بر آن نصب است برای اظهار قدردانی بجناب راب کر نفلد سفیر	

(ج)

شماره	شرح	صفحه
	كبير دول متحده امريكا در ايران تقديم مي‌دارند	۹۴۸
۶۴	حاجي رحيم خداداد لوي مربوط به صفحه ۶۴۲ و صفحه ۹۰۰-۹۴۹	
۶۵	اعليحضرت رضا شاه كبير يا كورش ثاني يهوديان ايران	۹۶۰
۶۶	اعليحضرت همايوني محمد رضا شاه ايران كه عصر او همانند	
۹۷۲	زمان داريوش بزرگ براي يهوديان ايران است .	
۶۷	جناب حيم و ايزمان پيشواي صيونيسم عملي و ناظر ايجاد	
۹۷۶	دولت اسرئيل و اولين رئيس جمهور اسرئيل	
۹۷۷	جناب اسحق بن صوي دومين رئيس جمهور اسرئيل	
۹۷۸	آقاي داود بن گوريون نخست وزير اسرئيل	
۹۹۰	كريستوف كلمب يهودي كه بزور مسيحي شد	
۹۹۰	يشوا حفظ موسيقي دان شهير عصر حاضر	
۹۹۶	راحل آرتيست نامي در فرانسه	
۹۹۶	زلمان و كسمان كاشف استرپتوميسين	
۹۹۶	بنزامين ديسرئيلي نخست وزير انگلستان	
۹۹۷	گوستاو ايفل سازنده برج ايفل	
۹۹۷	ماندلسون بار تولدي موسيقي دان مشهور	
۹۹۷	يعقوب مئيربر اوپرانويس مشهور	
۹۹۷	مشه مندلسون فيلسوف بزرگ	
۹۹۸	آلبرت انشطين فيزيكدان مشهور و كاشفاتم	
۹۹۸	ماركشا كال نقاش معروف	

(ط)

فهرست مندرجات جلد سوم تاریخ یهود ایران

صفحه	موضوع
د	مقدمه جلد سوم و شروع کتاب پنجم
۱	علل و موجبات نفرت از یهود
	فصل اول اوضاع و احوال یهود هنگام جنگهای صلیبی اول قبل
۵	از حمله مغول به ایران
۱۰	مشه ابن عزرا و یهود اهلوی
۱۳	فصل دوم عصر سلطان سنجر
	سیاح معروف بنیامین تودلا و گفتههای او راجع به یهودیان ایران
۱۴	وده اسباط
۲۳	فصل سوم - عصر ایل ارسلان - جنگ دوم صلیبی
۲۶	آبراهام بن داود و آبراهام بن عزرا و یعقوب ربنوتام
۲۸	داود الرعی یا الروحی
۳۱	فصل چهارم عصر تکش خوارزمشاهی و وضع یهودیان در بغداد
۳۷	زبی پتچیا سیاح در ایران
۳۸	علمای یهود در عصر ظامانی بشر
۴۱	موسی هارامبام و کتاب موره بنوخیم یادلات الحائرین
۴۳	علمای یهود در آذربایجان
	فصل پنجم عصر علاالدین و جلال الدین سلجوقی و حمله چنگیز
۴۶	به ایران
	شروع مصیبت یهود در ایران با حمله مغول و در اروپا با آغاز جنگهای
۴۹	صلیبی چهارم

(۵)

صفحه	موضوع
۵۵	فصل ششم مغول یادشمن بشریت
۶۷	فصل هفتم عصر هلاکوخان
۷۳	فصل هشتم عصر آقباخان و ارغون خان
۸۰	ارغون و سعدالدوله و یهودیان ایران و نظریات بعضی از مورخین
۱۰۴	فصل نهم عصر غازان و محمد خدا بنده و مصیبت بزرگ یهودیان
۱۰۸	امینا شاعر یهود
۱۱۰	مولانا شاهین بزرگترین شاعر یهود ایران
۱۱۴	وضع یهودیان در اروپا
	فصل دهم عصر خونین تیموری در ایران و تجاوزات وی نسبت
۱۲۴	به یهود
	فصل یازدهم شروع اقدامات سیاسی شدید تر مامورین اروپائی
۱۴۹	در ایران و تاثیر آن در اوضاع و احوال یهودیان
۱۵۴	وضع در اروپا و اسپانیا
۱۷۲	ربی یوسف قارو
	فصل دوازدهم ظهور سلسله صفویه و شروع تحریکات مامورین
۱۷۴	ملل اروپائی در ایران بر علیه یهود و عثمانی
	فصل سیزدهم شاه اسمعیل اول
۱۸۴	لوتر و کلون
۱۸۶	ربی مشه هلوی کاشانی
۱۸۸	فصل چهاردهم شاه طهماسب اول صفوی و یهودیان
۱۹۲	سنگهای گورستان یهودیان در گیلعاد

موضوع	صفحه
وضع یهودیان در آذربایجان و ربی مشه هامون و ترجمه تورات بزبان فارسی توسط ربی یعقوب بن یوسف طاوس	۱۹۴
عمرانی شاعر بزرگ یهود	۱۹۵
فصل شانزدهم شاه عباس اول ، اخلاق کردار و افکاروی و روابط او با خارجیها	۳۰۰
مبانی مذهبی خارجی و مامورین سیاسی آنها در دربارشاه عباس	۲۱۴
کتاب جامع العباسی و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و شیخ نظام الدین آوجی	۲۱۹
بابائی لطف شاعر یهودی کاشانی و شرح اوضاع و احوال مفصل یهودیان ایران در عصر شاه عباس اول	۲۲۲
شرح تجاوزات ملا مردخای لاری که بنام ابوالحسن معروف گردید	۲۲۴
رفتن ابوالحسن لاری به شیراز	۲۳۱
شرح حال یهودیان فرح آباد	۳۳۴
بیانات حاجی بنیامین اصیل مازندرانی	۲۴۶
سعیدای سرمد	۲۶۱
حکیم شفائی شاعر	۲۶۷
شعرای یهود که در زمان شاه عباس اول تا دوم زندگانی می نمودند	۲۷۰
شعرای یهود ایرانی که در سمرقند و بخارا زندگانی می کردند	۲۷۱
فصل پانزدهم عصر شاه صفی	۲۷۳
اوضاع و احوال یهودیان در اروپا و روابط آن باوقابمیکه در عصر شاه عباس ثانی برای یهودیان ایران رخداد	۲۷۷

(ب)

موضوع	صفحه
شبتای صوی	۲۷۸
طبقه عالم و مجتهدین واقعی موافق بتجاوز نسبت به اهل کتاب نبودند	۲۸۲
فصل شانزدهم شاه عباس ثانی، جوان، عیاش و بی تجربه	۲۹۱
محمد بیک مغول زاده و خائن نسبت به شاه و وطن و عملیاتیکه بر علیه	
یهودیان ایران نمود	۲۹۶
گزارش باپائی لطف راجع به اوضاع و احوال یهودیان در عصر شاه	
عباس ثانی	۳۰۰
مسلمان کردن یهودیان کاشان و نظنز	۳۱۳
وقایع شهر همدان	۳۲۴
مسلمان نمودن یهودیان همدان در دفعه دوم	۲۲۶
در خوانسار و گلپایگان	۲۳۰
اوضاع یهودیان لاری و شیرازی	۲۳۴
کشته شدن عوبدیا	۲۴۳
سرگذشت یهودیان مهاجر کرجی فرح آباد	۳۴۷
اوضاع یهودیان قم	۳۴۷
رفتار محمد بیک نسبت به یهودیان گلپایگان و خوانسار صفحه	۳۴۸
وضع دریزد و کرمان	۳۵۳
مسافرت شاه عباس ثانی بکاشان و عاشق شدن به جوانک یهودی	۳۵۵
ملا محسن فیض مجتهد عالم و فاضل و خدا ترس از یهودیان	
حمایت می کرد	۳۶۰
سرگذشت ملایهودا ناسی در کاشان	۳۶۷

(بج)

صفحه	موضوع
۳۶۸	بقیه شرح مسافرت ملامحسن کاشی
۳۶۹	مسلمان ندودن یهودیان کاشان در دفعه سوم
۳۷۱	آمدن خان دم دم بکاشان
۳۷۴	انفصال محمد بیک از مقام اعتماد الدوله ای
	اقدامات مجدد یهودیان اصفهان برای آزادی مذهب بغداد
۳۷۷	انفصال محمد بیک
۳۸۱	نوشته‌های سایر مورخین راجع به وقایع آن زمان
۳۸۴	شرح تاریخی اداکل ارسنی
۳۹۸	در اطراف واقعات عصر شاه عباس ثانی
۴۰۴	محمد تقی مجلسی ومقررات محدودیت یهود
	چه عواملی موجب قیام دولت صفوی و بعد ملت ایران برعلیه
۴۰۹	هدو طنان یهودی کشت .
۴۱۷	فصل هفدهم شاه سلیمان وشاهسلطان حسین روضع یهودیان
۴۳۱	مشروحان تاریخی بابائی فرهاد
۴۳۳	محمود پسر میرویس
۴۳۵	موسیقی ایرانی و یهودبان
	فصل هیجدهم عصر شاه طهماسب دوم و محمود و اشرف و
۴۳۷	نادر شاه و عادل شاه
۴۴۰	وضع یهودیان ایران در آن عصر
۴۴۳	ورود نادرقلی بکاشان و سرگذشت یهودیان
	اقدامات میرابوالقاسم مجتهد معروف کاشان نزد نادر جهت

صفحه	موضوع
۴۵۱	آزادی مذهب یهودیان
۴۵۹	شرح اوضاع گلپایگان
۴۶۰	وضع یهودیان همدان
	نظریاتی چند راجع بوقایع آن ایام و اوضاع و احوال یهودیان
۴۶۴	ایران در اواخر قرن ۱۷ و ابتدای قرن هیجدهم میلادی
۴۶۶	بیانات ملا آقا بابا دماوندی راجع به عصر استیلای افغان و یهودیان گیلان
۴۶۹	اوضاع فرهنگی یهودیای در عصر نادرشاه
۴۷۲	نتیجه حاصله از فصل اخیر
	فصل نوزدهم عصر کریم خان و دوره هرج و مرج - علی مراد و
۴۸۲	جعفر و لطفعلی خان و رفتار نسبت بیهودیان
۴۸۹	صادق خان و یهودیان
۴۹۲	حاجی ابراهیم کلانتر

صفحه	موضوع
	اوضاع و احوال یهودیان خارج از ایران و بیدار شدن
۵۰۰	تأیلات آزادی خواهی ملل
۵۰۶	ابتدای کتاب ششم
۵۰۷	فصل اول آغا محمد قاجار
۵۱۱	نیمرك سیاح یهودی
۵۱۲	ربی مشه بن یوسف مامان
۵۱۴	مامورین روحانی یهود در ایران
۵۲۰	تجاوزات نسبت به یهودیان ایران در زمان آغا محمد قاجار
۵۲۸	فصل دوم فتحعلی شاه قاجار
	مریم خانم و ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه از مادر یهودیه بود و سایر
۵۳۰	زنان یهودیه وی
۵۳۲	انقلاب فرانسه، ناپلئون و یهودیان
۵۳۵	دنباله واقعات زمان فتحعلی شاه
۵۴۰	قتل عام یهودیان در تبریز در اثر تحریک يك نفر مسیحی
	گفته‌های ملا آقا بابا راجع به یهودیان تبریز و سایر شهرستانهای
۴۴۲	ایران
۵۴۶	افسانه ملا ماری
۵۴۸	وزارت اسمعیل (یقوتیل) اصفهانی
	مشروحات داود دبیت هیلن راجع به وضع یهودیان در بسیاری از
۵۵۲	شهرستانهای ایران و محبت عباس میرزا نسبت به یهودیان

	موضوع
۵۶۶	ملا آقا بابا یا محمد رضا جدید الاسلام
۵۷۰	نظریه عده‌ای از سیاحان راجع به وضع این عصر
۵۷۷	الیشاع شیرازی و فتحعلی شاه
۵۸۰	وضع در اروپا و بزرگان یهود
۵۸۶	فصل سوم عصر محمد شاه قاجار
۵۸۸	گفته‌های اوژن فلاندن
۵۸۹	واقعه شهر مشهد و وضع یهودیان و گفته لرد کرزن و دکترولف
۵۹۱	گفته متینا کرجی در کتاب عونگ اشبات
۵۹۲	یکی از زنان یهودیه محمد شاه به حال یهودیان تهران کمک میکرد
۵۹۳	حکم شرعی ۵ نفر از پیشوایان مذهبی شیعه بر له یهودیان
۵۹۵	گفته‌های ژنرال گوینو راجع به یهودیان ایران
	میرزا سیدعلیمحمد باب از گفته گوینو و عواملی که موجب تمایل
۵۹۸	عده‌ای از یهودیان ایران نسبت به این نهضت وی گردید
	تبلیغ بهائیان در بین یهودیان و علت جلب عده‌ای از یهودیان به
۶۲۶	بهائیت
۶۳۲	دنباله اتفاقات تاریخی
۶۳۴	ناصرالدین شاه از شنیدن نام یهودی تعجب کرد
۶۳۵	حکیم حق نظر طبیب مهدعلیا
۶۳۶	اطلاع چند نویسنده و سیاح
۶۴۱	دانیال مختار را درمازندران برای بدست آوردن روغنش داغ کردند
	مشروحات رحیم خداداد راجع به واقعه‌ای در شبراز و تهران و

صفحه	موضوع
۶۴۲	نظریه میرزا حسین خان مشیرالدوله
۲۴۷	نکاتی چند از یادداشت‌های سیاحان و مامورین مذهبی راجع به یهودیان ایران
۶۵۵	سفرنامه نیمرك
۶۶۴	چند اتفاقات دیگر در عصر ناصرالدین شاه
۶۱۶	خاطرات رحیم میشائیل
۶۷۰	عرزایع‌قوب
۶۷۲	فناات حاجی‌علیرضا
۶۷۲	يك بانوی یهودیه خیر موسوم به صنوبر
۶۷۳	عدم قدرت ناصرالدین شاه
۶۷۴	وضع محله یهودیان یا گتوهای ایران
۶۸۳	قدرت روحیه یهودیان
۶۸۸	حاجی بنیامین اصیل و داودهارون
۶۹۱	یهودیان اروپا و اقدامات آنها برای یهودیان ایران
۶۹۲	مقدمه تأسیس الیانس اسرائیلیت اونیورسل
۶۹۵	خبر تأسیس الیانس و شکایت پیشوای روحانی یهودیان
۶۹۷	الملاع یافتن الیانس از وضع نامطلوب یهودیان ایران و اقدامات این مؤسسه
۷۰۷	ناصرالدین شاه درپاریس نمایندگان الیانس را میپذیرد
۷۱۶	اقدامات پی‌درپی سایر مؤسسات یهود در اروپا بنزد ناصرالدین شاه و سایر اعضاء دولت ایران

صفحه	موضوع
۷۱۹	میشلح مازوت
۷۲۲	دنباله وضعیت یهودیان ایران و اقدامات انجام شده
۷۳۳	یهودیان ایران تحت حمایت وزارت خارجه ایران قرار گرفتند
۷۳۵	فرمان ناصرالدین شاه راجع به ارت بردن جدیدالاسلامهای یهودی
۷۳۹	واقعه سارابت آشروت تبلیغات بهائیان و مسیحیان در بین یهودیان
	شجره بندی یکی از خانواده های یهود تهران که در اثر فشار پیرو
۷۴۴	مذاهب مختلفه شدند
	شجره بندی یکی دیگر از خانواده های یهود تهران که در اثر فشار
۷۴۶	پیرو مذاهب مختلفه شدند
۷۴۸	تاریخچه خانواده حکیم
۷۵۳	تاریخچه خانواده حاخام زهورای
	ادامه وخامت اوضاع یهودیان در اواخر ناصرالدین شاه و
۷۵۶	آخوند ملا عبدالله
۷۶۲	وضع در کرمانشاه
۷۶۴	لرد کرزن راجع به یهودیان ایران در اواخر ناصرالدین شاه مینویسد
۷۶۹	نخست وزیران زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار
۷۷۳	بلوای سیدریحان الله
۷۷۸	افتتاح مدرسه الیانس در تهران توسط مسیویوسف کازس
۷۸۲	تهران و یهودیان از نظر ژویش انسیکلوپدیا
۷۸۴	وضع یهودیان و راپرت کازس
۷۸۸	نامه ای از اصفهان بتاريخ اوت ۱۸۹۸

(بیت)

صفحه	موضوع
۷۹۰	نامه‌های کازس و غیره به ایلیانس
	تجدید حکم ناصرالدین شاه راجع بورااثت توسط دولت ایران
۷۹۳	در سال ۱۹۰۰
۷۹۶	بلوای شنیدنی شیخ ابراهیم قزوینی
	واقعات در کردستان ، همدان ، کاشان ، اصفهان ، سمنان
۸۰۴	کرمانشاه و شیراز
فهرست کتاب هفتم	
۸۱۶	فصل اول اوضاع و احوال یهودیان ایران پس از مشروطیت
۸۲۸	ادامه تجاوز در ابتدای رژیم مشروطه
۸۲۸	فصل دوم عصر محمد علی شاه
۸۳۱	وضع یهودیان در اصفهان ، شیراز ، کاشان ، تهران و کرمان
۸۳۳	راپرت لریا راجع به تهران
۸۳۷	شیراز ۱۱ اوت ۱۹۰۹
۸۳۸	اوضاع داخلی کشور در مدتی که تجاوز نسبت به یهودیان ادامه داشت
۸۴۰	در چهارم
۸۴۱	دو نفر یهودی تهرانی به انقلابیون پیوستند
	نظافت محله یهودیان و شروع نقصان علاقه مذهبی و نژادی
۸۴۵	یهودیان
۸۴۷	اولین نماینده یهود در مجلس دارالشورای ملی
۸۵۱	دکتر لقمان نهورای
۸۵۷	فصل سوم عصر احمدشاه قاجار

(ك)

صفحه	موضوع
۸۵۸	انتخاب يك نماينده يهودی وادامه خرابی وضع يهوديان شهرستانها
۸۴۹	شيراز ۲۵ فوریه ۱۹۱۰
۸۶۵	ملا ابراهام ملا آقابابا آخرين روش گالوتای ايران
۸۶۷	وضع يهوديان درهمدان
	شسترمورگان يهودی امریکائی و وضع در تويسرگان، کلپایگان،
۸۶۸	شيراز و اصفهان
۸۷۰	نهضت کسب دانش بين يهوديان ايران و توجه بطرف اختلاط
۸۷۴	اعلاميه بالفور و تأثیر آن در بين يهوديان ايران
۸۷۷	فصل چهارم منشا صیونيسم و علل پیدایش آن
۸۷۸	اوضاع يهوديان در اروپا
۸۸۹	کتابچه دولت يهود
	فصل پنجم نهضت فرهنگي جوانان يهود تهران يا احیای
۸۹۹	زبان عبری
۹۰۶	نهضت اجتماعي يهوديان تهران
۹۱۲	فصل ششم صیونيسم در خارج
۹۱۸	فصل هفتم دوره عظمت و ترقی صیونیت در ايران
۹۲۲	فصل هشتم اوضاع داخلی و عمومي يهوديان ايران
۹۲۵	وضع يهوديان در شهرستانها
۹۲۷	شموئیل یحزقل حیم معروف به مسیوحیم
	پس از ۲۷ قرن اقامت در آذربایجان احفاد ده اسباط اسرائیل
۹۳۱	دسته جمعی مهاجرت کردند

صفحه	موضوع
۹۳۴	کوشش انجمن صیونیت برای رفع نفاق و بحران
۹۴۱	موضوع توهین به حمارنو کرمرحوم آقای شیخ عبدالنبی
۹۴۵	ادامه اختلافات داخلی بین طرفداران دکتر لقمان و مسیوحیم
۹۵۰	اقدامات ناجی ایران برای استقرار امنیت در کشور کورش
۹۵۱	ادامه نفاق بین یهودیان ایران و شکست مسیوحیم
	عدم مساعدت دکتر لقمان، گسیختگی نظم جامعه، ضعف و
۹۵۶	انحلال انجمنهای صیونیت ایران
۹۵۹	فصل نهم عصر فرخنده رضاشاه کبیر
۹۶۵	تجاوز به املاک موقوفه یهود در گیلعاد
۹۶۷	تاسیس دبیرستان کورش
	مهاجرت یهودیان بخارا، جنگ بین المللی و پروپاگاندا هیتلر
۹۶۹	در ایران
	فصل دهم عصر محمد رضاشاه پهلوی، ادامه پروپاگاندا نازیها
۹۷۲	بر علیه یهودیان
۹۷۴	فراریان لاهستان، مرض تیفوس و تاسیس درمانگاه توسط دکتر سپهر
۹۷۴	حاکم حیم مورد
	اوضاع و احوال یهودیان خارجه منتهی به ایجاد دولت اسرائیل
۹۷۶	گشت و تأثیر استقلال اسرائیل در وضع یهودیان ایران
۹۸۲	امور اجتماعی یهودیان ایران
	فصل یازدهم نتیجه فشارهای هفت قرن اخیر به یهودیان ایران

(کتاب)

صفحه	موضوع
۹۱۹	ومقایسه فعالیت آنان در راه ترقی کشور بزرگان یهود جهان که خدمات جالبی نسبت به کشور خود و بشریت
۹۹۳	انجام دادند
۹۹۹	فصل دوازدهم شهرستانهای یهودی نشین ایران
۱۰۳۳	فصل سیزدهم پیشوایان روحانی یهود تهران
۱۰۳۴	فصل چهاردهم کدخدایان جامعه یهود تهران
۱۰۳۴	فصل پانزدهم گورستان یهودیان تهران
	فصل شانزدهم مکتب خانه های یهودیان تهران قبل از افتتاح
۱۰۳۵	مدرسه الیانس
۱۰۳۷	فصل هفدهم مراسم زیارت اورشلیم و مهاجرت
۱۰۳۹	فصل هیجدهم کنیسه ها
۱۰۳۹	فصل نوزدهم بعضی از مطالب دانستنی راجع به یهودیان تهران
۱۰۴۲	پوریم های مختلف
	فصل بیستم خلاصه ای از وضع جمعیت یهود ایران در مدت
۱۰۴۹	۸۰ سال گذشته
۱۰۵۲	آنچه را که یهودیان ایران بایستی بدانند

(کج)

متمنی است قبل از قرائت کتاب غلطها را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ط اول	۱	مندرجات	مندرجات کتاب پنجم از
یا	۴	شانزدهم	پانزدهم
یا	۵	۳۰۰	۲۰۰
یا	۱۹	پانزدهم	پانزدهم دوم
ب دوم	۶	وحامی	حامی
ج دوم	۴	شده	شد
د - دوم	۱۶	سوم	دوم
۱	۷	اکثریت دچار	اکثریتند و دچار
۴	سطر آخر	حسن	حسن
۸	۷	آنها	آنها را
۸	۱۰	مقتضی	مقدسی
۹	۱۲	کینهها	کنیسهها
۱۲	۱۲	بود	برد
۱۷	۷	جواب دادند	گفتند
۲۲	۹	حدود	جمعیت یهود را
۲۳	۸	میروند	میروند
۳۵	۳	و	ولی
۳۵	۱۲	میگردند	استفاده میکنند
۳۶	۲	و تصور کرده اند	(زاید است)
۳۶	۱۱	همواره	همواره حتی

(کد)

صحيح	غلط	سطر	صفحه
يا	با	٦	٣٨
ضعيف	ضعف	٧	٤٠
بعد از او	بعد از	١٧	٤٢
صليبي	صليبي فوت	٢	٤٥
کرد	شد	١	٤٧
در	در زد و خورد و	١٣	٤٨
کرد	کرده بود	٢١	٤٨
ولي	لي	٥	٥٥
تلف و فراري	تلف	١٣	٦٥
بخشیده	نبخشیده	١٣	٧١
منطقي	منطقي	٦	٨١
انگيخت	شمرد	١٠	٨١
آزار	آزار	١٨	١٠٨
فرضيه	فريضه	١٩	١١٢
منقلب	متقلب	١٣	١٢٣
نقل و قول اجدادی	افسانه	١٣	١٢٧
که بعد از	که	١٩	١٢٩
و ميشود حدس زد که تلفات	وتلفات	١١	١٣١
صدمه احتمالی	صدمه	١٣	١٣١
کشتار	کشتار خویش	١١	١٣٤
نموده و	نمود	٧	١٥٣

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۹	اورنگ	ازبک
۱۸۳	۲	گردید و	گردید و نفرت ازیهود
۱۸۹	۲۰	همین فصل	فصل قبلی
۱۹۳	۷	۱۸۶۶	۱۵۵۴
۲۰۹	۹	آرام	آدام
۲۵۰	۷	ولی خوراک	پس خوراک
۲۶۵	۹	باتفاق	بواسطه
۲۶۷	۱۳	مناثی	ملائی
۲۶۸	۴	ومعلمثانه	—
۲۹۷	۶	ندمیر	میر
۲۹۸	۹	دلبرانه	دلیرانه
۲۹۸	۱۴	ناشنای	ناشناسی
۳۱۱	۹	سهدش	شهدش
۳۳۱	۱	باران	یاران
۳۳۲	۱۳	دور	در
۳۳۹	۱۵	خانها	خانهها
۳۴۵	۲	شاه را	شاه را اجرا
۳۵۱	۱۵	خانها	خانهها
۳۵۲	۲	یکی	یکی از شما
۳۷۲	۱۴	نداشت که	نداشت تا
۳۷۸	۵	ندارد	نیست

صفحه	نظر	غلط	صحیح
۳۸۵	۱۳	دید	میداند
۳۸۷	۱۴	بائین	بائین ما
۴۰۰	۲۲	دورمان	در زمان
۴۰۰	۲۳	شبتری	عبری
۴۰۲	۱۴	دمیده	روان
۴۲۰	۱	درهمه جامن	من درهمه جا و
۴۳۵	۱۶	موسیقی	نواختن موسیقی
۴۳۵	۱۶	علمی	عملی
۴۳۵	۱۸	موسی	وموسی
۴۶۹	۱۶	هانی	هائی
۴۶۹	۱۷	مایموتی	مایمونی
۴۷۱	۱۸	یا	تا
۵۲۰	۳	کنفرانسی	کنفرانسی در سال ۱۹۵۹م
۵۴۲	۱۸	خواندند	خواستند
۵۴۵	۲	شد ایتالیائی	شدا ایتالیائی
۵۵۱	۹۸	ارتش	ارئی
۵۵۵	۱۰	حتی	حتی قبل
۵۵۷	۲۱	موت	فوت
۵۹۲	۱۵	۴۵	۲۵
۵۹۲	۱۷	۴۵	۲۵

(گز)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱۶	۱	افتاد	افتاد و در اثر دودیکه بواسطه شلیک حاصل شده بود توانست خود را
۶۱۶	۱	نمود	نماید
۶۴۱	۷	۱۷۶۸	۱۸۶۸
۶۷۰	۱۰	استمداد	اقدام
۶۸۸	۱۰	و در قبالا	و قبالا
۷۲۸	۱۵	و حالا	و حالا موقع
۷۳۷	۶	نظر	در نظر
۷۷۷	سطر آخر	بنماید	بنمائید
۷۸۹	۶	بر علیه ماتحریرک	تحریرک
۷۸۹	۹	راجع	راجع به
۸۱۱	۶	مسیف	مسیو
۸۱۴	۸	چا کن	چاه کن
۸۲۴	۱۸	منور	روشن فکر
۸۲۶	۱۰	کلاها	کلاها
۸۳۰	۳	نمیخواهم	نمیخواهیم از قول مسلمانان
			مشروطه نمیخواهیم
۸۴۵	۱۷	میکردند	مینمودند
۸۵۹	۱۵	هسانه	هشانا
۸۶۵	۱۹	کنوبا	کتوبا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷۲	۷	آن دو	آن در
۸۸۱	سطر آخر	صورا	صیون را
۸۹۹	سطر آخر	بصفحه	بصفحه ۸۷۵
۹۴۸	سطر آخر	شیخ النبی	شیخ عبدالنبی
۹۶۰	سطر آخر	استاد	اسناد
۹۸۷	۵	هر ساله	هر ماهه
۹۹۰	۱	قرن	در قرن
۹۹۱	۱۳	ایرانی متوجه ملت	ایرانی
۹۹۲	۱	تیره	شروع
۹۹۲	۲	یافتند و	یافتند و وضع آنها
۹۹۴	۵	فیزیکی	شیمی
۹۹۴	۱۴	چاپلین	چاپلین آرتیست کمیك نامی
۱۰۰۸	بالای صفحه	۱۰۸	۱۰۰۸
۱۰۱۱	۳	۱۰ ر.	۰/۰۱۰
۱۰۱۱	۴	۱۰ ر.	۰/۰۱۰
۱۰۵۰	۱	ارغوان	ارغون
۱۰۵۲	۵	زمان	زمان چنگیز
۱۰۵۲	۱۳	آنچه که یهودیان	آنچه که مسلمانان
		ایران	ویهودیان ایرانی

جلد سوم - کتاب پنجم

علل وموجبات نفرت از یهود

جهل و نادانی ، جنگ و خونریزی ، توحش و بربریت ، تعصب و پیروی از موهومات ، انقلابات ، وهیجانات ، قحطی وامراض ساری ، شکست در جنگ و سیاست ، بحران اقتصادی و کساد بازار ، وجود فرمانروایان و حکام مستبد ، فساد و ارتشا ، ظلم و تجاوز ، پیشوایان بی سواد سیاسی و روحانی ، بدبختی و فقر ، خرابی و بیکاری ، در هر زمان و هر مکان طبق شهادت تاریخ دشمن نا بکار ملت یهود بوده اند.

زیرا ملل واقوامی که در اکثریت ~~بزرگ~~ چهار مصائب نامبرده بالا بوده اند ، خود بخود و کور کورانه در اثر جهل و نادانی و عصبانیت نمیتوانستند علت حقیقی مصیبت خود را تشخیص و در صدد دفع آن برآیند ناچار یا خود بخود ، یا در اثر تحریک مسئولین واقعی ، برای رفع مسئولیت خویش ، مردم را متوجه عضو ضعیف کشور ، یعنی اقلیت یهود نموده و با اعمال ظالمانه ای صفحات تاریخ را ننگین نموده اند. (آیا رفتار اخیر هیتلر بر همین اساس نبود ؟)

اغلب نیز اتفاق افتاده که حتی بعضی از علما و نویسندگان

که از یهودیت اطلاعات کاملی نداشته روی احساسات و تنفر ارثی و تعصبات گوناگون و عقایدی که از ایام کودکی در افکار آنها رسوخ کرده (۱) بخیال آنکه با حمله و توهین به یهودی جلب محبت توده بیسواد را مینمایند (۲) پیرو این راه غلط گردیدند.

بشریت باید بدانند که منافع یهودیت همواره در مبارزه با اهریمن بوده و دائم کوشش داشته در کشوری که زیست مینماید، آباد و مترقی و از هر بدبختی و مصیبت و عقب افتادگی دور باشد، زیرا ممکن نیست که بدبختی در کشوری واقع شود و لطمات آن دامنگیر عموم چه یهودی و یا غیر یهودی نگردد. بعلاوه ثابت شده، که در هر کجا بدبختیهای گوناگون وجود پیدا نموده بالاخره کاسه و کوزهها را بر سر عضو ضعیف شکسته اند (۳) و از همین رو است که یهودیان عالم پیشرو و یا مساعد علم و معرفت و

(۱) عده زیادی از مادران اطفال خود را تهدیدند به لولو یا جهود مینموندند یا حتی مینمایند تا گریه نکنند. در اسپانیا بعضیها تصور مینمایند یهودی دم دارد و بعضی دهات ایران از اینکه دیدند یهودی چشم و گوش و بینی دارد تعجب کردند.

(۲) مانند بلوای شیخ ابراهیم قزوینی در عصر مظفرالدین شاه که بموقع خود شرح آن میاید. هیتلر هم بهمین منظور مخالفت با یهودیان را شروع نمود.

(۳) موقعیکه طاعون سیاه سرتاسر اروپا را فرا گرفت هیچ بشری نمیدانست که عامل طاعون میکرب مخصوصی است، اروپائیان میگفتند یهودیان آنها را مسموم نموده اند و انتقام این غضب الهی را از یهود میگیرند، وقتی پاستور معروف میکرب را کشف کرد شاید به اشتباه خود بی برده باشند.

تمدن و آزادی جهان گشتند و تا روزیکه علم و تمدن سواد و تربیت در جهان عمومی نگردد، افکار و انتشارات غلط راجع بیهود و تنفرارثی نسبت به این ملت باقی خواهد بود.

در عصریکه اکنون شروع به شرح تاریخی آن مینمائیم، عصری است که انقلاب خونین و جنگهای بیرحمانه تعصبی در اروپا و در آسیاهم حملات اقوام وحشی مغول به طرف ایران، و قتل عامها و خرابیها و غارتها که نتیجه کلیه آنها اضافه گردیدن جهل و نادانی و بیسوادی و بالاخره قحطی و امراض و خرابی و بیکاری و کینه جوئی است شروع میگردد. قرون است که تاریخ ترین عصر بشریت و خصوصاً یهودیت میباشد بعد از تجاوزات بیرحمانه فیروز پادشاه ساسانی در سالهای ۴۵۷

۴۸۵ میلادی بیهودیان اصفهان، که نتیجه آن ترك وطن و نقصان یهود در ایران بود، دیگر تا ابتدای خلافت عمر، برای مدت کوتاهی ناراحتیهای برای یهودیان در این کشور وجود پیدا نکرد و بعدها هم در یکی دو مورد در زمان خلفای عباسی محدودیتهائی ایجاد شد که نتیجه آن اعمال شدید یا ترك وطن نبود. اما در زمان معاصر خلافت فاطمی در مصر که پیرو عقیده اسمعیلیه بودند خصوصاً در عهد الحاکم، تجاوزاتی نسبت بیهودیان روی داد و آثار آن در محیط با سابقه و مستعد مصر که ساکنین آن از ملل مختلفی تشکیل میشد و ارثاً ضد یهودی بودند، مدتها باقی ماند و در نتیجه اقامت و مطالعات حسن صباح در آن کشور بار دگر بطور ارمغان بایران آورده شد که بتدریج بین تودهای ایرانی سرایت کرد یعنی بتوده ای که در آن زمان نسبتاً طرفدار خانواده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و بعداً در عصر

سلاطین صفویه بطورعموم به مذهب تشیع پیوستند (۱)

البته این سرایت ابداجنبه عمومی نداشته است زیرا بعداً ملاحظه خواهیم نمود که طبقه منورالفکر ایرانی و خانواده‌های شریف و خصوصاً علمای بزرگ روحانی همواره یهودیانرا تحت حمایت خود قرار دادند و آنچه مربوط به طبقه توده ایرانی دربالا ذکر شد، یکی از علل بزرگ آن، در این پیش آمد است که بعد از ورود صدها هزار مغول به ایران و بعدها باقبول اسلام و اختلاطشان با ملت ایران، نتیجه آن شد که چون این مردمان بی سواد و خشن، نمیتوانستند در مدت کوتاهی پی به دستورات اخلاقی اسلام ببرند، بنابراین اگر در ابتدای حمله به ایران ملت مسلمان ایرانرا قتل و غارت میکردند چونکه همانند آنها نبودند، بعداً که اسلام پذیرفتند همان اختلاف را در یهودیان ایرانی مشاهده کردند.

در عصریکه این قسمت از تاریخ مآشروع میگردد هنوز نه دوره مغول شروع شده بود و نه زمان صفویه بنابراین بعد از عصر فیروز ساسانی، عده یهودیان ایران رو بتزاید رفته بود و این خود نیز یکی از دلایل کینه توزیهای بود که شروع تجاوزات را در برداشت و البته آنچه که بیشتر باهم موجب خرابیها و تجاوزات نسبت بیهود ایرانرا فراهم کرد جریاناتی بود که از اروپا شروع گردیده و دامنه آن تا به شرق کشیده شده و لازم است قبل از آنکه بشرح اوضاع و احوال مربوط به ایران پردازیم ببینیم چه جریاناتی در عالم مسیحیت وجود داشت.

دکتر حبیب لوی

(۱) راجع به ^{حی} نظر آن حضرت به صفحه ۳۲۵ تا ۳۲۷ جلد دوم مراجعه شود.

فصل اول

اوضاع و احوال یهود هنگام جنگهای صلیبی اول ،

قبل از حمله مغول به ایران

در سال ۱۰۹۵ پاپ موسوم به اوربن دوم ، در مجلس پلاسنتیا و کلمون فرمانی صادر کرد که سبب عمده از دیادتعصبات مذهبی شد: اما سلاطین هم عصر او در اروپا ، مانند امپراطوران سابق ، مایل بودند که صدها هزار جوانان را به میدان پرافتخار جنگ برده تا بنام دین و وطن ، سر زمینهای تازه‌ای بدست آورده و با تاسیس سلطنتها یا مستعمرات جدید ، ثروت و اموال فراوان بدست آورند . افسانه‌های شرابه‌ای مشرق زمین و حسن و زیبایی زنان آن نواحی حس شهوت و تمایلات آنانرا برای رفتن به میدانها جنگ بیشتر تحریک میکرد و پیشوایان کلیسا ، برای سر بازان صلیبی امتیازاتی قائل شدند باین معنی شخصیکه حامل صلیب شود اگر کسی بر علیه آن دعوائی داشته باشد نمیتواند اقامه کند و آن سرباز از پرداخت هرگونه عوارض دولتی و یار سوم مالیاتی معاف بود و زیر حمایت کلیسا از هرگونه گزند و تعرضی در امان . بعلاوه استفاده‌های معنوی هم که عبارت از رهایی از زیر بار کلیه گناهان و رسیدن به اجر و پاداش آخر وی و نعیم ابدی به آنها وعده داده شده بود و بالاخره هر کس جانش در این راه قربانی میشد در زمره شهدا و راه بهشت را در پیش داشت .

بدین ترتیب مبارزه بزرگ بین مسیحیت و اسلام شروع گردید ولی اولین قربانی آن از هر سو یهود بدون دفاع و مظلوم بود . شریف و فقیر کاسب و زارع اروپا ، همگی بحرکت درآمدند .

هنگام عبور از آلمان (در حالیکه تا آنروز یهودیان در آسایش میزیستند) اولین حمله بیهودیان توسط ارتش پیروان مسیح، مسیحیکه فرموده بود (اگر کسی بصورتت سیلی زند صورت دیگر را مقابل او قرار ده،) در تاریخ ششم فوریه سال ۱۰۹۵ آغاز گردید. فریادهائیکه، (یهودیان نجات دهند ما را کشته اند) (۱) یا مسیحی شوند یا کشته گردند) از هر سو بلند بود. دو دسته اولی صلیبیون که بریاست پیر ارمیت و گوتیه بودند نه فقط موجب آزار یهودیان را فراهم میساختند بلکه همه را غارت میکردند (حتی مسیحانرا) اما دسته های دیگر که از فرانسه انگلستان ولودن وفلاندر، بمنظور جنگ با مسلمین عازم بودند، در سر راه خود هر کجا بیهودیان برخورد می کردند آنها را میکشتمند. کشیشان برای انجام افکار وحشیانه خود حکایاتی دروغین و خیالی و خالی از حقیقت وضع نموده و آنها را به فرمایشات حضرت مسیح نسبت می دادند و توده های نادان و بیسواد هم، آن مطالب دروغین را باور کرده به هر عمل فجیعی دست میزدند.

در فرانسه، یهودیان کمتر مورد حمله قرار گرفتند ولی در آلمان حمله باین ملت صورت وحشیانه ای را داشت. پیشوای این دسته که بازر دیدن ثروت هموطنان، مخارج سربازان خود را تامین نمود. بقدری خود و اطرافیانش بیسواد و موهوم پرست بودند که چون جاده رسیدن به اورشلیم را نمیدانستند یک بزویک غاز جلو عده خود انداخته.

(۱) در کتاب اول صفحه ۸ و جلد دوم صفحه - توضیح ۱۱۰ تا ۱۱۱

کافی داده شد که یهودیان حضرت مسیح را نکشته اند.

بتصور آنکه روح القدس غاز و بيزرا بطرف اورشليم هدايت ميكند آنها بدنبال آن حيوانات ميرفتند .

عده‌ای از يهوديان (ترو Treves) باشنيدن نزديك شدن صليبيون زن و بچه و بعد خودرا كشتند وعده ديگري به كشيش شهر (ايجلبرت Egilbert) پناه بردند ووی تنها چاره آنها را درتغییر مذهب و هم رنگ شدن بامهاجمين دانست و مردمانی كه به دلایل حقانيت مذهب متجاوزين آشنائی نداشتند ، كلماتی را كه آن كشيش بردهان آنها جاری مي كرد و مفهومش را نمیدانسنند ادا کرده و با این طریقه ، آن كیشش تصور می كرد كه خدمتی بحضرت مسیح و آخرت خود نموده است .

شرح تاریخی و فجایع صلیبیون بر سر راه خود ، امروزه برای کلیه ملل و مذاهب جهان ، حکایات شرم آمیز و تآثر انگیزی است كه حتی پیشوایان کلیسای دنیای امروز با تأسف تمام بآن مینگرند و تشریح كاملتر آن از حدود وظایف این كتاب خارج میباشد .

برای مجسم ساختن میزان توحش و فجایع دسته های صلیبیون یا مؤمنین مسیحی قرن وسطی ، كسب اطلاعات زیر لازم است :

« فوج اولیه صلیب كه ولتر گوتیه رهبر آن بود ، بدست مسیحیان بلغاری معدوم گردید . دسته دوم مر كب بود از چهل هزار تن مرد وزن و كورك از ملل و زبانهای مختلف به پیشوایی پتر هر میت ، وقتی به ملویل رسید برای انتقام نابودی فوج اول بشهر حمله برده ، هفت هزار نفر از سکنه را طعمه شمشیر ساختند و بعد مرتكب عملیات شنیع و انواع فسق و فجور نسبت بهمكیشان خود گشتند و بالاخره

کشورهای مجارستان و بلغار بدست جمعیت پتر بشکل صحرا درآمد. در قسطنطنیه ، الکسیوس امپراتور ، بدون آنکه بگذارد صلیبیون داخل شهر شوند ، آنها را بکشتی نشانده و از بسفور عبور داد تا در آسیا بعملیات وحشیانه خود پردازند .

چنانکه (میشو) گوید : « صلیبیون مرتکب جرمهائی شدند که طبیعت از ذکر آن تنفر دارد . اطفال را در آغوش مادران پاره کرده و اعضای آنها را در هوا پراکنده مینمودند و همین قسم تا پای دیوار نیکه را بیاد غارت دادند » (۱)

راجع به فوج سوم مینویسد که : « تحت ریاست گودشال ، یکنفر راحب آلمانی قرار داشت . با وظیفه ~~مقتول~~ که (بحساب) داشتند ، بنای اعمال وحشیانه ، دستبرد ، فحشا ، بی ناموسی ، و شرب و خمر را گذاشتند . باده خواری را از حد گذرانده در بحبوحه فسق و هرزگی ، قسطنطنیه و بیت المقدس را (که هدف آنها بود) فراموش کردند . در سر راه خود همه جا جز قتل و غارت و خرابی با هتک ناموس و بی شرفی اثر دیگری باقی نگذاشتند (۲)

این بود خلاصه ای از رفتار و افکار و معتقدات و تمدن پیشوایان دین حضرت عیسی در آن عصر که مایل بودند ، یهودیان ، یهودیانیکه در بین آنها بیسواد وجود نداشت و از مفهوم دستورات اخلاقی کاملاً با اطلاع بودند و از خونریزی و تجاوزات نفرت داشتند ، پیرو رویه و همقدم آنها شده بقیه را برگردند یعنی بیش از سه هزار سال بعقب

(۱) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۲۳

(۲) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۲۴

روند و چون صلیبیون ملاحظه کردند که یهودیان از همرنگ و همفکر شدن با آنها امتناع دارند، شروع به تجاوز و قتل و غارت نسبت به مادر مذهبی خود نمودند. وقتی صلیبیون به همکیشان خود آن گونه تجاوزات را که فوقاً ملاحظه کردیم روا میداشتند و نسبت به مسلمین هم که دارای قدرت بودند رفتارشان چنان بود که دانستیم، پر معلوم است که نسبت به یهودیان ضعیف و بلا دفاع که بغلط مورد نفرت آنها بودند و آنها را از روی بی اطلاع قاتل مسیح میدانستند، چگونه رفتار کرده اند: موقعیکه دست آنها به مسلمانان نمیرسید به قتل عام یهودیان میپرداختند و در هر کجا دچار قحط و غلامی شدند گوشت انسان میخوردند، مانند اطراف انطاکیه (۱).

بالاخره اورشلیم را در سال ۱۰۹۹ بتصرف در آوردند، هفتاد هزار نفر عرب را در آن شهر کشتند و کلیه یهود یانرا در کنیه‌ها جمع نموده آتش زدند (گود فروا دویون) سلطان بیت المقدس گردید و نسبت به سایر شهرها مانند قیصریه، طرابلس، صور و صیدا همگی همان سرنوشت را یافتند.

جنگهای اول صلیبی در عهد سلطان برکیارق و خلیفه مستظهر بالله شروع شد و در همان عصر منتهی بتصرف اورشلیم از طرف صلیبیون گردید.

در حالیکه صلیبیون در کشورهای متصرفی خود مشغول کشتار بودند - در اسپانیا، یهودیان در امنیت بزندگانی خود ادامه داده و عده ای از آنها در دربار امرای عرب دارای مناصب بزرگ وزارت

بودند :

(مانند ، ابوایوب المعلم، ابراهیم ابن کامیه:ال، علی (المراوی) و ابراهیم برکلونی که ضمنا متخصص در علوم نجوم و ریاضیات بود.)

اختلافات داخلی مسلمین از یکطرف و اختلافات بین مسیحیان از طرف دیگر اغلب کشورهای اروپا و شرق نزدیک را سرگرم کرده بود و چنان اوضاع آشفته و درهم برهم بود که گاهی دیده می شد که مسلمان و مسیحی زیر یک بیرق بر علیه پادشاهی مسیحی میجنگید و یا همین قسم برعکس . یهودیان در این اختلافات موقعیت باریکی داشتند، زیرا با مداخله یا کمک چند نفر یهودی به امور دسته ای، در صورت فاتح شدن دسته مخالف، دیگر موضوع مجازات یا اعدام چند نفر مداخله کنندگان نبود بلکه خطر برای کلیه یهودیان وجود داشت، (۱)

مسه ملقب به ابوحسن معروف به ابن عزرا (۱۰۷۰-۱۱۳۹)

در این عصر میزیست و وی از شعرا و مفسرین نامی یهود است، اما بزرگترین شخصیت آن زمان، یهودا ابن شموئل هلوی که بین اعراب معروف به ابوالحسن یهودا هلوی است، میباشد.

هلوی شاعری بزرگ و بلند پایه در زبان عبری و در فلسفه و در علوم طبیعی نیزید داشت. در ادبیات عربی کاملا وارد ولی زندگانی او از راه طبابت تامین میگردد.

هلوی اشعار زیادی بر اساس ملی و مذهبی سروده است که

(۱) این قسم قضاوت همواره در هر مکان و زمان مورد توجه، اشرف

المخلوقات بوده است.

قسمتی از آنها در نمازهای روز (کیپور) (۱) گنجانده شده است. یکی از کتابهای معروف وی کتاب موسوم به خزری یا کوزری است که از مباحثات مذهبی بحث میکند و بایک رویه منطقی و عادلانه آنرا خاتمه می‌دهد.

یهودا هالوی که در عصر جنگهای صلیبی زندگانی میکرد (۲) و شاهد تجاوزات صلیبیون بود، در نوشته‌های او جملات زیر که در حقیقت بسیار فلسفی و مهم است دیده میشود.

«ذلت و بدبختی و ضعف یهود دلیل حقارت وی نمیشد و هیچ قدرتی دلیل عظمت ملی نمیگردد. آنچه‌هاییکه بنظر شما مردود میرسد بنظر خداوند دارای‌عالیترین ارزش است. آنچه در نظر مسیحیان موجب عظمت حضرت مسیح و حواریون میباشد، فقر و خفتی است که بروی‌وارد گردید و نه قدرت او. بنابراین وضع حقارتی که یهودیان دارند دلیل خفت و پستی آنها نمیشد.

یهودیان از تمام ملل جهان بیست و نهم درصد دیده و مورد حقارت واقع گردیدند زیرا مقام اسرائیل در جامعه بشریت مانند مقامی است که قلب در بدن دارد. همان‌قسم که قلب انسان از تمام مصائب ورنجهای وارده بر بدن آزرده میشود همان‌قسم هم یهود بطور ظالمانه‌ای هدف کلیه اتهامات و بدبختی‌ها واقع گردیده است. اما با وجود کلیه این مصائب، ملت یهود همواره زنده است.

یهود مانند مریضی است که توسط اطبا ترك شده و منتظر

(۱) روز ۵ بزرگ یهودیان

(۲) متولد سال ۱۰۸۶ بود

ظهور معجزه‌ای برای شفای خود می‌باشد و مانند استخوانهای خشکی است که پیغمبر فرموده (۱) : به اسرائیل روح تازه دمیده شده و حیات و قدرت سابق را بدست خواهد آورد.

خداوند اولادان یعقوب را در دنیا، باین منظور پراکنده کرده است تا بهتر بتوانند مأموریت خود را انجام دهند (۲). هنگامیکه دانه‌های گندم در زیر خاک است، مدتی از انظار مخفی است و در محیطی که گل ولای وی را احاطه کرده است بزمیرد و چنین تصور میشود که برای همیشه از بین رفته ولی بتدریج سبز شده گل داده و حالت اولی خود را بدست آورده بارور خواهد گردید . ملت یهود نیز مانند همان دانه گندم است. هنگامیکه بشریت بوسیله اسلام و مسیحیت اصلاح گردید آنوقت به ارزش حقیقی ملت یهود پی خواهد پیوست. = بر

یهودا یک رشته از افکار عالی خود را بنظم در آورده که از ادبیات برجسته زبان عبری محسوب میگردد .

وی عشق زیادی برای زیارت ارض مقدس داشت و در سال ۱۱۴۱ با کشتی عازم اسکندریه شد در آنجا و قاهره پیشوایان یهود از او پذیرائی کردند و بالاخره در آن شهر بکه همواره فکرش را متوجه بخود ساخته بود ، یعنی در اورشلیم فوت کرد. تاریخ وفاتش معلوم نیست ، گفته شده است که در زیر پای اسب یک سوار هلاک گردید . بعد از یهودا هالوی که اهل اسپانیا بود ، شموئیل ابن مؤیر ملقب به رشیم در فرانسه بتفسیری از تورات پرداخت .

(۱) اشاره بنبوت حضرت حزقیال نبی در فصل ۳۷ راجع به تجدید

حیات ملی اسرائیل

(۲) منظور آشنانه‌ودن بشریت به مبانی وحدانیت میباشد.

فصل دوم

عصر سلطان سنجر ۱۱۱۸ - ۱۱۵۷

این پادشاه در مدت ۴۰ سال که در خراسان حکومت داشت ۱۹ فتح نمود، انقلابات سمرقند را خاموش کرد، جمعیت اسمعیلیه که در دوره سلطنت کیارق قدرت زیادتری یافته بودند به رویه ترور و آدم کشی خود ادامه میدادند بطوریکه در آن عصر مسافرین خارجی جرأت مسافرت بایران را نداشتند (۱) و قدرت آنها بقدری زیاد بود، که نقل کرده اند سلطان سنجر بقصد تسخیر قلعه الموت حرکت کرده و چند منزل هم طی نمود، یک روز صبح از خواب برخاسته خنجری را در کنار بسترش دید که بزمین فرو برده اند؛ نگاه کرد مکتوبی بدین مضمون بدان ضمیمه است که «ای سلطان سنجر بر حذر باش و اگر این نبود که در تو خصائیل نیکو وجود دارد، همان دستی که این خنجر را بزمین سخت فرو برده است البته برای وی آسانتر بود که آنرا بسینه نرم تو فرو کند» و این تهدید نتیجه خود را داد و سلطان سنجر از عزیمت منصرف گردید.

در این عصر آتیز پسر قطب الدین جانشین انوشکین خوارزم شاهی که پیاله دار سلطان سنجر بود، در سال ۱۱۳۸ میلادی با اجازه به خمیوه رفت و در آنجا پرچم خودسری برافراشت و قرآختائی هارا

(۱) و بنیامین تودیلاوری بتجیاسیاحان یهودی جرئت مسافرت به کلبه شهرهای ایران را نداشتند.

بر علیه سنجر تحريك نمود که نتیجه آن شکست سنجر شد .

در سال ۱۱۵۳ میلادی طایفه غزها که ۴۰ هزار خانواده و از طرف قراخاناتایان رانده شده بودند از رود سیحون عبور نموده با اجازه سلطان سنجر در حوالی دره بلخ برای چرا اقامت نمودند و قرار بود که سانی ۴۰ هزار گوسفند برسم خراج بساطان بدهند لیکن بر سر تعیین جنس گوسفند اختلاف و نزاع بر خواست و سنجر در سال ۱۱۵۳ با یکصد هزار سرباز بقصد سر کوبی غزها روانه گردید ، ابتدا غزها حاضر به اصلاح شدند ولی سلطان سنجر میخواست آنها را تنبیه کند و غزها روی اضطرار و ناچاری دست از جان شسته مبارزت به جنگ نموده و سنجر را اسیر گرفتند . غزها از این فتح مستباده غرور شده بمر و حمله نموده و تمام ذخائر و اموالیرا که سلجوقیها اندوخته بودند به غارت بردند و مردم بیچاره را بسیار اذیت کردند و از مرو به نیشابور آمده و در آنجا قساوت و کشتار زیادی نمودند و از آنجا هم متوجه کرمان گردیده شهرهای جیرفت ، نرماشیر را ویران کرده و تا جزیره هرمز خراج گرفتند و این وضع تا عهد اتابک سعد ابن زنگی ۱۱۹۶ باقی بود .

سلطان سنجر مدت چهارسال در حبس غزها بود تا بالاخره روزی هنگام شکار گرینخت و در همان سال ۱۱۵۷ در سن ۷۳ سالگی در گذشت . سنجر پادشاهی دلاور و دادگستر ، جوانمرد و مهربان بود . انوری ، معزی سنائی ، نظامی و خاقانی شعرای معروف ایران در عهد سلاجقه میزیستند .

سیاح معروف یهودی بنیامین تودیلا که در سال ۱۱۶۸ یازده سال

بعد از فوت سلطان سنجر بایران آمده در شرح وقایع سنجر چنین مینویسد :

« کوههای نیشابور در کنار نهر گوزان است . یهودیان ایران میگویند که در کوههای نیشابور چهار اسباط دان ، زبولون ، آشر و نفتالی از اسرای شلمناصر پادشاه آشور در آنجا زندگانی مینمایند همان قسم که در تاریخ مقدس نوشته است : « آشور اسرائیل را باسارت برد و آنها را در خلج و حابور و کنار شهر گوزان سکنی داد ». (۱) در زمینهایی که آنها ساکنند ۲۰ روز میشود راه پیمود ، آنها در آن کوهها مستقل زندگانی مینمایند . دارای پیشوائی هستند موسوم به یوسف امر کلاهلوی ، بین آنها علما و زارعین زیاد است .

آنها مردمانی سلحشور میباشند که بچنگ سیاه بوستان میروند (۲) کفار الترك (۳) به آنان کاری ندارند .

کفار الترك مردمی بیابانی، روح پرست میباشند، نان نمینخورند و شراب نمینوشند فقط گوشت نپخته مصرف و هر نوع حیوان ناپاک را استعمال میکنند. آنها بینی ندارند و بجای آن دو سوراخ وجود دارد که از آن تنفس میکنند . در ۱۵ سال قبل (یعنی ۴ سال قبل از فوت سنجر) به ایران حمله نموده و تا خاک ری را تصرف کردند و پس از غارت و خرابی از راه بیابان (۴) مراجعت نمودند . در مدت سالیان دراز

(۱) به جلد اول صفحه ۱۹۲ مراجعه شود

(۲) منظور از سیاه بوستان معلوم نیست

(۳) منظور غزها میباشند .

(۴) منظور بیابان لوط یا کویر میباشند .

چنین عملی در کشور ایران دیده نشده بود و چون سلطان از قضیه با اطلاع شد تعجب کرد و گفت نه در زمان من و نه در ایام اجداد من ، لشگریانی از بیابان خارج نگردیده بودند و حال میرویم و نام آنها را از روی زمین محو می نمائیم ، پس از جمع آوری لشکریان خودمطلعی را خواست تا راه و مرکز آنها را تحقیق نماید.

شخصی پیدا شد که گفت من از محل آنها با اطلاع می باشم زیرا از آن قوم هستم و پادشاه گفت که اگر او بتواند محل آنها را نشان دهد وی را ثروتمند خواهد کرد . از او سؤال شد برای چند روز راه تهیه عبور از بیابان را بایست تدارک دید ، جواب داد برای ۱۵ روز بایستی تهیه آب و آذوقه دید . زیرا در این مدت هیچ ذی حیاتی در این بیابان دیده نمیشود تا بآنها برسیم ، و چنین عمل کردند . پانزده روز در بیابان طی طریق نمودند و چیزی نیافتند . آذوقه ها رو بنقصان گذاشت و انسان و آدم از گرسنگی و تشنگی شروع بمردن کردند . سلطان رهنما را خواست و بوی گفت پس قولی که دادی دشمنان را نشان من دهی چه شد ؟ وی جواب داد که راه را گم کردم ، پس سلطان سنجر فرمان داد که سر او را ببریدند .

سپس دستور داد که کلیه لشکریان موظفند هر چه آذوقه دارند بین خود تقسیم نمایند و حتی حیوانات را بخورند و باز ۱۳ روز دیگر طی طریق نمودند تا بکوههای نیشابور محلی که اسباط اسرائیل سکنی داشتند (هنگامی که درختان میوه دارند) (۱) در روز شنبه وارد شدند و از باغها و چشمه های آب در اطراف نهر گوزان استفاده کردند . کسی

(۱) منظور هنگام بهار است

در آنروز در اطراف دیده نمیشد ولی در بالای کوهها بناها و قلعههای زیادی را میدیدند و پادشاه فرمان داد که دو نفر از نهر عبور کرده تحقیق نمایند ساکنین آنجا کیها میباشند.

پس از تجسس پلی را یافتند که دارای ۳ برج و مدخل آن بسته بود و آن طرف پل شهری بزرگ وجود داشت.

فریاد کردند تا شخصی آمد و او سؤال کرد، کی هستید و چکار دارید؟ زبان او را نمی فهمیدند تا مترجمی آمد و باو ~~جواب~~ ~~دادند~~، ما بندگان سلطان ایران هستیم و مایلیم بدانیم شما از چه ملت و بندگان کی هستید. جواب دادند ما یهودی هستیم و تحت فرمان رئیس خود که یکنفر یهودی میباشد هستیم. سپس مامورین سلطان از آنها راجع به کفار الترك و غزها سئوالاتی نمودند، ولی آنها جواب رضایت بخشی ندادند (۱) مامورین مراتب را بعرض سلطان رساندند و روز بعد پادشاه به آنها پیغام داد که من برای جنگ باشما نیامده ام بلکه برای جنگ با کفار الترك آمده‌ام و من میدانم که با موقعیت فعلی، شما از من قویتر هستید زیرا کلیه لشگریان من که از این صحرا عبور کرده‌اند ضعیف و گرسنه هستند و اگر بخواهید مخالفتی با من بنمائید انتقام شما را از کلیه یهودیانیکه در کشور من هستند خواهم گرفت (۲).

بهرتر است با من مساعدت کنید و آذوقه لازمه را به من بفروشید و یهودیان بعد از مشورت پیشنهاد سلطان را قبول نمودند و پانزده روز

(۱) معلوم میشود که آنها از غزها ملاحظه داشتند.

(۲) مانند رویه همیشگی هر بشر در هر عصر و هر مکان.

در آنجا سلطان و لشگریانش اقامت کردند و یهودیان احترامات زیادی برای آنها قائل گردیده پذیرائی نمودند و بعد به جنگ کفار الترك رفتند و غزها چون راه کوهها را در دست داشتند به قشون ایران تلفات زیادی وارد شد و از لشگریان ایران مقدار کمی باقیماند که به محل خود مراجعت کردند.

سربازان سلطان یکنفر از یهودیان آن ناحیه را باخود برده بغلامی در آوردند و نام وی ربی مشه بود. روزی بند بازان برای بازی حضور شاه رفتند ولی هیچکس بخوبی ربی مشه نتوانست بازی کند. پادشاه را خوش آمد پس وی را از غلامی آزاد کرد و خلعت ابریشمی و هدایا بوی داد و فرمود چنانچه حاضر شوی که تغییر مذهب دهی تو را اثر و تمند کرده و مقامی در دربار بتو خواهم داد، ربی مشه نپذیرفت پس او را به راب (پیشوای روحانی) اصفهان تحویل دادند. و راب دختر خود را بوی زاد. و شرح بالا را ربی مشه برای من حکایت نمود.

یکی دیگر از واقعات عصر سلطان سنجر که تودلا نوشته بدین

قرار میباشد:

«خوزستان همان عیلام کشور بزرگ است ولی همه جای آن ساکنین ندارد زیرا خرابی زیادی در آن ناحیه شده و دربین خرابه‌های آن شهر شوش است. در آنجا بنای بزرگی از ایام سابق وجود دارد که قصر خشایارشا است (۱). در این شهر (۲) هفت هزار یهودی زندگانی مینمایند و ۱۴ کنیسه دارد و جلوی یکی از کنیسه ها قبر حضرت دانیال

(۱) منظور خرابه های شوش است (۲) شوش

نبی واقع گردیده و نهر ، شهر را به دو قسمت تقسیم مینماید که پل بر روی آن است و آن طرفیکه قبر دانیال است یهودیان سکنی دارند و در آنجا بازار و کوچه های شهر واقع میباشد .

یهودیان ثروتمند میباشند ، آن طرف پل باغات و مزرعه و خانه های فقرا وجود دارد . ساکنین آن طرف نهر که فقیر بودند ، گفتند که ثروت مرده ان قسمت دیگر ، در اثر وجود قبر دانیال پیغمبر است و خواستند مقبره را به ابن طرف انتقال دهند ، در نتیجه مدت ها بین دو دسته زد و خورد وجود پیدا کرد تا بالاخره بتنگ آمده قرار گذاردند ، که صندوق پیغمبر ، يك سال این طرف و سال دیگر آن طرف نهر برود و این رویه را ادامه داده و مردمان هر دو طرف ثروتمند شدند تا آنکه شاهنشاه سنجر که بر ۴۵ سلطان فرمانروائی دارد و اعراب او را سلطان فارس الکبیر مینامند و وی از سامره تا سمرقند و از گوزان تاماد و کوههای نیشابور و کوههای پتن و تا تبت که از نهر آن حیوانات خارج میشوند و چهار ماه و چهار روز بایستی در کشور او راه رفت ، بشوش آمد و چون دید که صندوق را از این طرف بآن طرف میبردند و از روی پل مسلمانان و یهود و مسیحیون عبور میکنند ، اظهار داشت این چه وضعی است و مردم اوضاع و احوال را تعریف کردند ، حاکم گفت این خفتی است که بر دانیال پیغمبر وارد میسازند و فرمان داد که اندازه گرفته صندوق را بوسیله زنجیرهای آهنین در وسط نهر میان پل بگذارند و در همان جا نماز خانه ای که تمام مذاهب در آن نماز گذارند بسازند و تا امروز این رویه بر قرار است . «

در قسمت دیگر مینویسد:

« ازنهاوند چهار روز راه است تا ملحدین ، آنها پیرو رویه سایر مسلمانان نیستند در کوههای بلندی منزل دارند و فرمان پیشوای پیر خود را که الحششین (۱) مینامند اطاعت میکنند، در محل قلمرو حکومت آنها چهار جامعه یهود وجود دارد . پادشاه ایران بر آنها تسلط ندارد ، آنها از کوههای خود پائین آمده غارت و کشتار کرده و به همانجا برمیگردند . انسان نمیتواند با آنها بجنگد . بین یهودیان ساکن آن نواحی علما و طلبه زیاد است و تحت فرمان رئیس جامعه یهود بغداد میباشند . »

احصائیه ایرا که ربی بنیامین پسر یونا از اهل تودلا راجع بقسمتی از یهودیان ایران داده در عصریکه خودش مسافرت به قسمتی از ایران امروز نموده ، بقرار زیر داده است .

در ایالت بین النهرین

۲۰	شاران	۷۰۰	شعار
۲۰۰			الشبار ابتدای کوه غزان ماد
	نزدیک ارارات در فرات	۱۰۰۰	لیقیب
۷۰۰۰	افرو (عفور)	۴۰۰۰	جزیر ابن عمر

(۱) این لغت گویا از آن آمده است که میگفتند حسن صباح ، مردم را با حشیش بیهوش کرده بیباغ خود که مانند بهشت بود میبرد و در آنجا وعده میداد که چنانچه فلان شخص را بکشی بدانکه تورا باین بهشت خواهند آورد و باز وی را بیهوش نموده بشهر میبردند و آن شخص با آرزوی برگشت بهشت بعمل گشتن بدون حراس دست میزد .

۵۰۰	کر کفا یا کر کمیش	۲۰۰۰	نزریل اربل کردستان
۱۵۰۰۰	هاردا	۳۰۰۰	پومبدیتا یا الانباز
۱۰۰۰۰	اکبرا	۴۰۰۰۰	بغداد
۵۰۰۰	کیهقان یا رفن	۵۰۰۰	رسن یا دورا
۲۰۰۰۰	در ۲۰ میلی بابل	۳۰۰۰	نزدیک خرابهای بابل
۱۰۰۰۰۰	۵ میلی بالاتر هله	۱۰۰۰۰۰	هله
۲۰۰	نقشا	۲۰۰	کفار نقح
۳۰۰	الکوتزونات	۳۰۰	قصونات نزدیک کوفه
		۷۰۰۰	کوفه
۷۰۰۰			عین سفتا محل مقبره نحمیا
۵۰۰۰۰	همدان	۲۰۰۰	بصره
۱۵۰۰۰	اصفهان	۱۵۰۰	سامره
۱۰۰۰۰۰	شیراز	۴۰۰۰	نپاوند
۵۰۰۰۰۰	سمرقند	۴۰۰۰	طبرستان سال گوزان
۲۰۰۰	بصره	۸۰۰۰	غزنین
کنیسه	شوش ۷۰۰۰ و ۱۴	۲۵۰۰۰	عمادیه
			آذربایجان صد جامعه یهود
۴۰۰۰	کنار رود فرات	۲۰۰۰۰	ربادبار
			ایالت ملحد که (رودبار) چهار جامعه یهود که ابتدای ماد است
			ربا ۲۵۰۰۰ ابتدای کوههای هفتون است
			جزیره ای در خلیج فارس نکر و کیس ۵۰۰

کتیفه (گویا بحرین) دو روز تا دریا راه است ۵ اینجا
 مروارید در میاورند

نیشابور چهار اسباطدان، زبولون، آشر، نفتالی که اسرای شلمانصر میباشند
 این بود صورت میتودیلا بغیر از شهرهای بخارا، تاشقند، مرو
 و شهرهای افغانستان و قفقازیه و صدها شهرهای داخلی ایران که یهودی
 نشین بوده مانند گیلعاد و دماوند و غیره که تودلا به آنجا مسافرت نکرده
 است ولی ربی پتجیا بطور کلی عده یهودیان ایران بزرگرا ۱۲۰۰۰۰۰
 بر آورده کرده و اگر در آن زمان حدود فعلی ایرانرا بر آورد کنیم؟
 حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر میشود تخمین زد .

فصل سوم

عصر ایل ارسلان ۱۱۵۶ - ۱۱۷۲ م .

فوت سلطان سنجر مقدمه انحلال و تجزیه متصرفات او بود .
 پس از مرگ اتزایل ، ارسلان پسرش در خیوه بر تخت نشست .
 خلفای عباسی هم که در دوره اقتدار و عظمت سلاطین سلجوقی جز
 اسم چیزی نبودند در دوره المقتفی بالله (۱۱۳۶ - ۱۱۶۰) که سنجر
 دچار گرفتاریهای متعدد بود ، استقلال خلافت پیایه محکمی رسید
 و چون در سال ۱۱۶۰ در گذشت ، پسرش مستنجد بخلافت رسید و تا
 سال ۱۱۷۰ باقی بود .

جنگ دوم صلیبی :

اتابک زنگی که در بین النهرین قدرت یافته بود ، خود را
 آلوده آشوبهای مشرق نساخته بلکه متوجه سوریه و صلیبیون گردید
 و پس از فتوحات زیاد و تسخیر طرابلس و بعلبک ، ادیسه را بتصرف در
 آورد و حکومت بعلبک را به نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین
 ایوبی سپرد تا آنکه بالاخره اتابک زنگی بدست یکی از سربازان خود
 کشته شد و پسرش نورالدین برای جنگ با صلیبیون جای پدر را گرفت
 و چون ساکنین ادیسه را در اثر قیامی که کرده بودند تنبیه و شهر را
 خراب کرد ، این امر موجب هیجاناتی در اروپا گردید و جنگ
 صلیبی دوم در سال ۱۱۴۷ شروع و در سال بعد کونراد سوم امپراطور
 آلمان و لوگی هفتم این نبرد را بعهده گرفتند . نهمصد هزار سپاه
 صلیبیون بکمک همکیشان خود که در سوریه و فلسطین بودند شتافتند
 و در این جنگ عده کثیری از زبان با سربازان بودند و حرمسرای پادشاه

فرانسه نیز حرکت کرد و اردوگاه صلیبیون بمیدان معاشقه تبدیل شده بود در حالیکه بصورت ظاهر میگفتند برای شرکت در جنگ مقدس زحمت مسافرت را بر خود تحمیل نموده اند. دو پادشاه مذکور هم شکست خوردند. عده زیادی از لشکریان امپراطور آلمان در نزدیکی لودیکیه معدوم گردیدند و سپاه لوئی پادشاه فرانسه هم در ناحیه انطاکیه تار و مار گردید ولی صلیبیونیکه در شهر انطاکیه بودند تجدید قوا نموده بطرف دمشق متوجه شده آنرا محاصره کردند اما نورالدین محمود بنجات دمشق شتافت و صلیبیون محاصره را برداشته بطرف فلسطین عقب نشینی نمودند در حالیکه دو پادشاه فوق الذکر به اروپا مراجعت کردند. و بدین ترتیب جنگ صلیبی دوم در حدود سال ۱۱۴۹ خاتمه یافت. پادشاهان مسلمانیکه در جنگهای صلیبی اول و دوم شرکت کردند شعبه ای از سلسله سلجوقیاری بودند که يك شاخه آنها در سوریه سلطنت میکرد.

قبل از شروع جنگ دوم صلیبی یهودیان در فرانسه نسبتاً راحت بودند ولی از آن پس دوره عذاب و ناراحتیهای طولانی برای آنان آغاز گردید. کشیشی موسوم به ابه پیئر دوکلونی نامه ای به لوئی هفتم نوشته بود بدین مضمون: «برای چه به کشورهای دور برویم تا در آنجا دشمنان مسیحیت را بیابیم در حالیکه یهودیان که بدتر از اعراب هستند آنها را بحال خود وا میگذاریم تا بروش مقدس تتلیث ما به خندند» در عوض کشتن آنها بهتر است دارائی آنها را ضبط کنید تا آنها را برای شکست مسلمانان بکار بریم اما پادشاه فرانسه و کشیش بزرگ بنام ابه سوجر از تجاوز صلیبیون ممانعت نمودند. در آلمان وضع

طور دیگری بود، رودولف، کشیش فرانسوی که از صومعه گریخته بود و در شهرها و دهکده‌ها، مردم بی‌سواد آلمان را بر علیه یهودیان تحریک میکرد و خونین‌ترین کشتارها که از جنگ صلیبی اول بدتر بود برآه افتاد. اما در انگلستان یهودیان در امنیت بودند. در همین ایام سلسله الموحدین که موسس فرقه آن‌ها ابو عبدالله محمد المهدی یا عبدالله ابن تومار بود و در سال ۱۱۲۰ بر ضد الموراویدها در مراکش قیام نمود و بر طایفه بربر ریاست داشت، بر علیه فرقه سنی قیام کرده و با شمشیر عقیده خود را بر مسلمین تحمیل مینمود و بعد از او عبد المومن جای گیر وی گردید و تمام شمال آفریقا را بتصرف در آورد. وی مردی بسیار متعصب بود و نمیخواست در متصرفات او، غیر از همسلکانش فرقه یا مذهب دیگری باقی باشد در اثر فشار، بالاخره یهودیان از وی، اجازه گرفتند که زندگانی خود را فروخته ترك وطن نمایند. بناچار عده زیادی بسمت اسپانیا و ایتالیا مهاجرت کردند. وعده هم به فرقه وی پیوستند (۱۱۴۶) بالاخره الموحدین در سال ۱۱۴۸ قسمت بزرگی از اندلس را بتصرف در آورده و در آنجا نیز همین رویه را نسبت بمسیحیان و یهودیان تعقیب مینمودند. در آن رویه ابو عبدالله تمدن و فرهنگ یهود اندلس خراب شده مدارس سبیل و لوسنا بسته شد و به اسپانیای مسیحی منتقل گردید. در آن زمان الفونس را سیمونندز Alphonse Raimondez پادشاه اسپانیول مسیحی، که پادشاهی آزادیخواه و دوست دار فرهنگ و ادب بود، یهودا ابن عزرا مشاور وی بود و سه برادران دیگرش در دربار مقاماتی داشتند. در این موقع قلعه کالاترا و بین تولدو کردو بتصرف

این سلطان در آمد و حکومت آنرا با عنوان پرنس به یهودا داد و وی مساعدت بسیاری بیهودیان فراری میکرد. آنها را در شهر تولد جمع آوری کرد و ثروت خود را در راه آنها و تاسیس مدارس خرج نمود. علم و فرهنگ که بوسیله دو نفر یهودی ایرانی به اسپانیای اسلامی وارد و توسعه یافته بود، دیگر در آنجا وجود نداشت و به اسپانیا مسیحی انتقال یافته بود. و دو نفر از علمای بزرگ این عصر موسوم به آبراهام بن داود و آبراهام بن عزرا، اولی به کلیه علومیکه بشر آن روز می شناخت آشنائی داشت و دومی که حتی نسبت به بن داود عالمتر بود برای کسب اطلاعات علمی سایر علما، از اسپانیا مهاجرت نموده به افریقا و مصر و فلسطین رفت و بالاخره در عهد المقتفی بالله به بغداد آمد و از آنجا روانه روم گردیده و به پیشرفت فرهنگ یهود آن شهر پرداختی نمود سپس عازم فرانسه شد و از آنجا بلندن و سپس به فرانسه مراجعت کرده و تا آخر حیاتش در آنجا بود و در همان عصر یعقوب ربنوتام، فرزند کوچک را شی عالم معروف یهود در فرانسه زندگانی میکرد.

یعقوب ربنوتام شاهد صحنه ای از وحشیگری و نافرمانی مردم آن عصر بوده است. یکی از اتفاقات آن زمان واقعه زیر میباشد که بسیار جالب توجه و روشن میسازد که نسبتهای دروغین مردم بیسواد جهان در قرون متمادی راجع به یهودیان، از کجاسرچشمه گرفته است. روزی نزدیک غروب آفتاب یک نفر یهودی اسب خود را برای شستن در رود لوارد در شهر بلوآ در فرانسه برد، و با یکی از نوکرهای اربابی که او نیز اسب صاحب خود را برای شستن آورده بود بر خورد نمود، اسب مسیحی نخواست داخل

رود خانه گردد ، برای رفع تقصیر از خود و چون نو کراز از جارا ارباب نسبت به یهودیان با اطلاع بود لذا ترس اسب را منتسب به آن کرد که چون مرد یهودی لشه كودك مسیحی را در آب مینداخت اسب وحشت کرد . ارباب که نسبت به يك زن یهودی موسوم به پولسلینا عداوت سختی داشت ، خواست از آن انتقامی کشیده باشد ، پس بنزد حاکم شهر موسوم به (کنت تهولباد دو شارت) رفته بیانات غلام خود را تکرار و اضافه نمود که یهودیان ، این بچه را بمناسبت عید فسخ خود به صلیب کشیده بودند . حاکم ، یهودیان را که حدود ۵۰ نفر بودند توقیف نمود . با دادن تمام دارائی ممکن بود که حاکم آنها را آزاد نماید ولی در اثر مداخله کشیشی قرار شد که غلام را در قایقی بنشانند و اگر قایق خود بخود در رودخانه غرق نشد ، پس راست گو است ! ، و بدیهی است که چون غلام غرق نگردید و از روی این استدلال که قایق خود بخود غرق نشده ، یهودیان را سوزاندند ! (۱۷ سیوان ۱۱۷۱)

در شرق خلیفه موسوم به المقتنی بالله که قدرت یافته بود ، نسبت به یهودیان با محبت رفتار میکرد (۱) ریاست جامعه یهود این عصر ، بایک شخصیتی ثروتمند از اولادان حضرت داود بنام شلمو یا سلیمان بود و دستگاه وی مشابه دستگاه سلطنتی میچرخید و یهودیان بین النهرین در منتهای آسایش زندگی میگردند ولی در داخله کشور ایران در اثر تاخت و تازغرها از یکطرف و ترور و اسمعیلیه و عدم وجود يك حکومت مقتدر در قلب ایران ، موجب گشته بود که اوضاع واحوال آنان

روبه بحران رود .

یکی زا واقعاتیکه در سال ۱۱۵۸ در زمان ایل ارسلان یعنی ده سال قبل از ورود ربی بنیامین تودلادر ایران اتفاق افتاد و این واقعه نیز کمکی به بحران اوضاع و احوال یهودیان نموده است ، از قرار زیر میباشد که در سیاحتنامه تودلا مرقوم و چنین مینویسد :

«ابتدای کوههای ماد ، (منظورش آذربایجان و کردستان میباشد)

در کوههای هفتون بیش از صد جوامع یهود وجود دارد و آنها از اسیران پراکندگی اولی شلمناصر پادشاه آشور میباشدند (۱) و آنها بزبان آرامی صحبت میکنند (۲) و بین آنها علما و فضلا وجود دارد . محل اقامت یهودیان در آن نواحی از شهر عمادیه تا ایالت گیلان امتداد دارد و ۲۵ روز تا فارس راه است . پادشاه ایران بر آنها سلطنت دارد و توسط مامورین خود ، از آنها مالیات میگیرد ، و مالیاتیرا که میپردازند از سن ۱۵ سالگی است و یک امیری میباشد که سه ربع مرودی است . ده سال قبل داودالرعی (یاالروحی) از شهر عمادیه قیام نموده ، این شخص نزد حسدای رئیس جامعه یهود بغداد و رئیس مدرسه روحانی گاون یعقوب تحصیل کرده است . الرعی در کلیه قوانین و کتب مذهبی و تلمود و زبان عربی وارد و ضمنا از علوم سحر و جادو با خبر بود (۳) . این شخص در نظر گرفت که یهودیان (آذربایجانرا) جمع آوری کرده بوسیله جنگ

(۱) مراجعه به جلد اول فصل ۲۲ شود (۲) تا این تاریخ هم یهودیان

شمال غربی آذربایجان مانند رضائیه (ارومیه) به همان زبان صحبت

مینمایند . (۳) گویا در علم هیپنوتیزم وارد بوده است .

اورشلیم را فتح نماید (۱) وی مطالبی دروغ و بی اساس بیهودیان میگفت، که خداوند مر امانور کرده که بیت المقدس را فتح کرده و به پرا کندگی شما خاتمه دهم و یهودیان هم بگفتارهای او اعتماد نموده وی را ناجی ملقب ساختند (۲) پادشاه ایران موضوع را شنید و الرعی را خواست تا با او صحبت کند. داود بدون ترس نزد سلطان رفت و پادشاه از او سؤال کرد آیا تو سلطان یهودیانی؟ جواب داد بلی. پس پادشاه عصبانی شد و امر داد که او را روانه حبس ابد به طبرستان نمایند. شاه سه روز با وزرای خود راجع بیهودیان صحبت میکرد و هنگام مذاکره غفلتاً الرعی حضور بهم رساند از او پرسیدند کی تو را آزاد کرد و به اینجا آورد، جواب داد عقل و علمم، پادشاه فریاد زد او را توقیف کنید، اما آنها او را دیگر نمیدیدند و فقط صدای وی را میشنیدند و داود به شاه گفت من براه خود میروم، پادشاه و خادمین او هم تا لب رودخانه بدنبالش رفتند و ملاحظه کردند که از روی آب عبور میکند و همان روز راه را که تا عمادیه ده روز فاصله داشت، یک روزه طی کرد. سلطان بخلیفه نوشت که توسط پیشوایان روحانی یهود اقدام کند که داود از عملیات سحر آمیز خود دست بر دارد و گرنه موجب درد سر کلیه یهودیان

(۱) از قرار معلوم کثرت یهودیان در این نواحی و اطلاعاتیکه راجع به جنگهای صلیبی راجع به شکستهای طرفین می رسید، وی را تشویق به این کار کرده است و قطعاً قیام الرعی رابطه با جریان سیاسی روز داشته است.

(۲) ناراحتیهائیکه برای یهودیان در ایران شروع میگردد آنها را نیز تشویق می کرد.

ضمناً یهودیان کلیه ایران از عمل داود الروحی خیلی ناراضی و ناراحت شده به پیشوایان روحانی خود در بغداد نوشتند که از اقدامات این شخص جلوگیری کنند تا خون بیگناهان ریخته نشود. بنابراین آن پیشوایان به داود نوشتند که هنوز علامات ظهور منجی دیده نشده و ساعت جمع آوری پراکندگان اسرائیل نرسیده است و قدرت هر امری بدست خداوند میباشد و از رئیس روحانی شهر موصل تقاضای خاتمه عملیات الرعی را خواستند. اما اقدامات کلیه یهودیان اثری نکرد، تا آنکه سلطان ترکها که زیر فرمان پادشاه ایران نامش زون الدین بود ده هزار طلبه نوه های داود بطور رشوه داد تا او را بکشند و آنها نیز به خانه داود الروحی آمده وی را کشتند (هنگامیکه در خواب بود).

با کشتن داود غضب پادشاه نسبت به یهودیسانیکه در کوهها اقامت داشتند آرام نگردید و ناچار مراجعه به رئیس جامعه یهود نمودند تا نزد سلطان واسطه گردد. و قضیه بدین قسم خاتمه یافت که سالی صد دکنکار طلا بخترانه پادشاه بدهند. یکسال بعد از سلطنت تکش که مصادف با سال ۱۱۷۳ میلادی است - سیاح دیگری موسوم به ربی پتحمیا به ایران آمده و از شرح اوضاع روز معلوم میگردد که در فاصله ۱۵ سال بعد از واقعه الرعی اوضاع و احوال یهودیان رو به وخامت گذارده است، زیرا ربی تودلا جمعیت یهودیان شوش را ۷۰۰۰ نفر صورت داده و ربی پتحمیا فقط دو نفر ذکر میکند برای اطلاع بیشتر به فصل بعد رجوع شود.

(۱) مانند همیشه تقصیر بکنفر یهودی متوجه کلیه افراد یهود در تمام جهان میگردد.

فصل چهارم

عصر تکش خوارزمشاهی

۱۱۷۳ - ۱۲۰۱

بعد از ایل ارسلان - سلطان شاه محمود بسطنت رسید اما در همان اول سلطنت تکش بجای وی سلطان گردید و خلیفه المقتفی هم در سال ۱۱۶۰ فوت نمود و پسرش ملقب به المستنجد بالله بجای پدر نشست ولیعهد او هم پسرش المستضی، بامر الله بود که هر دو نسبت بیهودیان فوق العاده محبت داشتند .

ربی بنیامین تودلا فوق الذکر ، که مسافرت های خود را در سال ۱۱۶۵ آغاز نموده در این عصر در بعضی از شهر های ایران مسافرت نموده است باز هم از اطلاعات جالب وی در اینجا استفاده میشود . مسافرت بنیامین به ایران بایستی در سال ۱۱۶۸ باشد زیرا وی میگوید که بین ۱۵ تا ۱۸ سال از حمله غزها میگذرد .

موقعیکه اصفهان بوده بایستی در عهد ایل ارسلان فیرا اتز خوارزمشاهی باشد یعنی زمانی که حکومت مقتدر و ثابته در ایران نبوده و طرفداران حسن صباح به آدم گشی و قتل و غارت ادامه میدادند و خلیفه مستنجد بالله در بغداد حکومت داشته است . تودلا وقایع عصر سلطان سنجر را تا آن ره بدین قسم شرح میدهد

« خلیفه بغداد بیهودیان را زیاد دوست دارد وعده زیادی از کارکنان دربار ، یهودی میباشند وی به زبانهای زیادی آشنائی دارد و تورات را به زبان عبری میخواند . قصر او در شهر بغداد واقع است

که ۳۴ میل، بزرگی آن و در آن قصر جنگلی وجود دارد که کلیه درختهای جهان در آن است چه درختهای باردار و چه غیر بارور.

همچنین در اینجا کلیه حیوانات دیده میشوند آب این باغ از جلّه میاید و خلیفه از مالیات کشور زندگانی نمیکند، بلکه بوسیله خطوطی که مینویسد و پای آنها مهر میکند و بزرگان دربار آنها را در بازار فروخته زندگانی خود را تامین مینماید. خلیفه مردی است امین و راست گو و صلح طلب، مردمان زیادی از کشورهای دور، حتی یمن برای دست بوسی وی میایند. در قصر او بناهای دیگری است که بستگان او هر کدام در عمارتی زنجیرند و در آنجا زندگانی مینمایند و مستحفظین از آنها حفاظت میکنند که مبادا بر علیه خلیفه قیام نمایند زیرا سابقا برادران خلیفه وقت، بر علیه او قیام کرده او را کشته بودند.

بعد شرح مفصلی راجع به ثروت خلیفه داده، و شرحی هم راجع به بزرگان عرب و ایران و تراک و دیلم الی تبت و سمرقند که در روز عید قربانی در رکاب او هستند و تا مسجد با وی میروند و مراسم قربانی شتر را بعمل میآورند و میدهد و سالی یکمرتبه بیشتر از قصر خود خارج نمیشود. سپس ادامه داده مینویسد:

« جمعیت یهودیان بغداد ۴ هزار نفر هستند، آنها با کمال امنیت زندگانی مینمایند. بین ایشان علما و استادان علم و ادب زیاد است و ده دانشکده روحانی دارند و ربی دانیال بن حسدای رئیس بزرگ این دانشکدهها میباشد. ربی العازار بن سمح ریاست نظم نماز

را دارد که از احفاد شموئیل نبی است، او و برادرش میتوانند نمازهای مختلف را مانند عصریکه خانه خدا آباد بود بسرایند، ربی دانیال بن حسدای از احفاد حضرت داود است و یهودیان ویرا بنام آقای رئیس جامعه خطاب میکنند و اعراب به او میگویند سیدنا ابن داود (یعنی آقای ما فرزند داود) و خلیفه فرمان داده است که هر عرب یا یهودی یا هر ملت دیگری در مقابل او بلند نشود و احترام نگذارند یکصد ضربه شلاق به او زده شود. در جلو او فراسهای مسلمان و یهود در هر روز ه شبه که برای دیدن خلیفه میروند در حرکت میباشند، وی ملبس بلباس ابریشمی و بر اسب سوار است و عمامه بزرگی بر سر دارد موقعیکه حضور خلیفه میرسد دست وی را میبوسد و خلیفه بلند شده او را در کنار خود مینشاند ولی سایر سلاطین که خدمت خلیفه میرسند ایستاده اند. ربی دانیال بن حسدای بر کلیمه یهودیان ایران و عراق و خراسان و یمن و دیاربکر و ساکنین کوه آرات (منظور ارمنستان و گرجستان است) و کشور آلانها و ترکستان و گرگان و ساکنین کنار نهر جیحون تا سمرقند، و خاک تبت و هند ریاست دارد و یهودیان برای کسب معلومات و بدست آوردن پیشوائی روحانی با تحف و هدایا نزد او میایند.

مشارالیه باغهای زیادی دارد و از اجداد خود ثروت بسیاری بارش برده است. هر ساله تجار و دکان دارهای یهودی مالیاتی بمبلغ بیست هزار طلا بوی میپردازند غیر از آنچه از ممالک دور دست برای او میرسد، ولی مخارج او زیاد است زیرا بایستی بخلیفه و وزرا کشور مبالغی بپردازد. در روزهای معین بر عرابه سلطنتی مینشینند، در شهر

بغداد ۲۸ کنیسه دارد. شهر بغداد بزرگ است و دور آن ۳۳ میل میباشد، اطراف آن باغات و نخلهای خرمای زیادی وجود دارد. از هر طرف دنیا، تجار و علما به این شهر میایند.

ستونهای کنیسه رئیس جامعه، از مرمر است که جمالات کتاب زبور داود را با خطوط طلا بر آنها نوشته‌اند و پله‌ها نیز از مرمر میباشند و رئیس جامعه بر صدر آن کنیسه مینشیند»

سیاحتنامه ربی بنیامین تودلا حقیقتاً منبع اطلاعات بزرگی برای جامعه بشری است زیرا وی کلیه کشورهای آن روز را از ممالک اروپا تا مصر و جنوب آن کشور و آسیای صغیر و فلسطین و عراق و ایران و عربستان و یمن و هند و سیلان را پیموده است و مورخین از اطلاعات وی استفاده‌های ذیقیمتی نموده‌اند، یکی از مواردیکه موجب روشن شدن تاریخ یهودیه ایران قبل از استیلای مغول و بعد از آن میگردد، نیز سیاحتنامه تودلا است و اگر این سند وجود نداشت اشتباهاتی را که بعضی از مورخین نسبت به وضع یهودیان در عصر ارغون خان نموده‌اند بحال سابق باقی میماند، هر چندراجع به بحث در این موضوع چنین بنظر میرسد که بایستی در فصل مربوطه به عهد ارغون خان بعمل آید ولی گفتگو قسمتی از آن در اینجا متناسبتر است:

چنانچه به دیده بصیرت و تعمق نگاه شود پس از استیلای عرب بر ایران این کشور دیگر روی آسایش ندید زیرا همواره میدان تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده و در آن جنگ و جدال و زد و خورد وجود داشته است.

چنانچه دزمت چند قرن از استیلای عرب تا غلبه مغول، کمتر

وقتی ابنای این کشور روی آسایش و امنیت دیده‌اند و گرچه سلسله ایرانی نژاد، مانند صفاریان از ۸۶۷ تا ۸۷۹ و سامانیان از ۸۷۷ تا ۹۹۱ و آل بویه از ۹۳۳ تا ۱۰۲۹، در قسمتی از کشور ایران سلطنت کردند و **کلی** سلطنت آنان جنبه حکومت محلی داشته است زیرا در همان موقع دسته‌های دیگری در سایر قسمت‌های کشور ایران فرمانفرمائی مینمودند.

در روره سلطنت غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان، با وجود آنکه علم و ادب و فرهنگ ایرانی توسعه یافته بود، ولی این سلسله‌ها جزو سلطنت‌های ملی محسوب نمیگردند زیرا آنها مردمانی خارجی بودند که بزور شمشیر، خود را بر کشور ایران تحمیل نموده بودند، و اگر در آن عصر علم و ادب و هنری وجود پیدا کرد آنرا مرهون استعداد ذاتی و فتری خود ایرانیان باید دانست زیرا حتی دربار خلفا از وجود علما و سیاستمداران ایرانی **ستفاده** میگردند. **استفاده نکردند**

موضوع دیگری که فوق‌العاده جالب توجه است آن میباشد که نباید تصور نمود که حمله مغول به ایران از عهد جنگیز در ۱۲۱۹ م = ۶۱۶ شروع گردیده است بلکه از سال ۱۰۳۸ که طغرل ایران را تصرف نمود و ۱۰۷۸ که انوشترکین اقتدار یافت، مغولها در ایران رخنه کردند، زیرا این دو سلسله اخیر شاخه‌ای از طایفه غزها بودند که مغول میباشند و ربی بنیامین تودلا که راجع به قیافه غزها صحبت میکند، بخوبی نشان میدهد که قیافه مغول را داشته‌اند. بعضی از مورخین عرب، که ایرانیان هم از آنها اقتباس کرده‌اند با اینکه مردمانی فاضل بوده‌اند در اثر بی‌اطلاعی از تاریخ یهود که رشت آنها نبوده، در اشتباه افتاده و از اینکه در عهد سلطان ارغون‌خان،

نخست وزیر ایران سعدالدوله و وزیر مالیه کشور جمال الدوله یهودی بوده اند ، یهودیان را مقصر دانسته و ~~مقصود کردند~~ و بدین وسیله خواسته اند عملیاتی که از طرف جهال در آن عصر بعمل آمده است بحق جلوه دهند . اولاً از اینکه اصولاً ولو يك يا چند نفر یهودی در امری مقصود و مستوجب مجازات باشند چه مربوط به کلیه یهود است و در ثانی نبایستی فراموش کرد ، همان قسم که جامعه یهود در مقابل جرم تصوری سعدالدوله ، مورد تجاؤز قرار گرفت ، قطعاً اگر سعدالدوله یا جمال الدوله تقاضای سلطان ارغون را راجع به انتصاب آنها بوزارت رد مینمودند ، باز هم یهودیان با شدت بیشتری مورد تنبیه سلطان مغول واقع میشدند ، چه این نوع قضاوت های بیمنطق که گناه یک نفر یهودی را متوجه کلیه یهود میسازند ، همواره در تشکیلات بشر متمدن رسوخ داشته ، چه برسد برای افکار يك مغول وحشی . آیا در چند مدت قبل از آن ایام که وزرای سلاطین غزنوی ، سلاجقه و خوارزمشاهیان همه خارجی و غیر ایرانی بودند ، میشود ملت ایران را سرزنش نمود که چرا ایرانیان بوزارت این سلاطین خارجی منصوب گردیدند .

منظور از این مقدمه در اینجا آنست که یهودیان خصوصاً یهودیان ایرانی بیش از مسلمانان ایرانی دچار مصائب حمله مغول گشته اند و بهترین دلیل این ادعا آنست که بینیم جمعیت یهود ایران در ابتدای سلطنت خوارزمشاهیان چقدر بوده و بعد از ختم غائله مغول چه مقدار .

از عده یهودیان ایران که ربی بنیامین تودلا شرح و در صفحات قبل صورت آن داده شد با اطلاع گشتیم اما موضوعی که جالب میباشد

آنست که تودلا به کلیه شهرهای یهودی نشین ایران مسافرت نکرده و تمام جمعیت یهود ایران را صورت نداده ولی ربی پتحمیا که در سال ۱۱۷۲ عهد سلطنت تلش به ایران مسافرت نموده عده کل یهودیان بین النهرین و ایران را کاملتر شرح داده است .

ربی پتحمیا در فصل پنجم کتاب سیاحتنامه خود مینویسد :
 «در کشور ارازات (ارمنستان) شهرهای بزرگی وجود دارد ولی یهودیان کم میباشند و در ایام قدیم در آنجا یهودیان بسیاری داشته است در اثر جنگ بین مردم آنجا عده کشته شده و بقیه بکشور ایران و ماد و بابل (بین النهرین) و کوت رفتند. در بین النهرین بیش از ششصد هزار یهودی دارد همچنین در کشور ایران ولی در ایران آزار یهود رجود دارد (۱) .

بنا بر مراتب فوق عده یهودیان کشور ایران از بین النهرین و داخله کشور غیر از ارمنستان و گرجستان و قفقاز، (یک میلیون و دو بیست هزار بطور حد اقل)، یهودی وجود داشته است ، و اما بعد از استیلای مغول یهودیان ایران دچار چه مصائبی شدند و نفوس آنان چگونه تقلیل یافت و به چه مقدار در آمد و چگونه در باره یهودیان قضاوت شد و در اثر قضاوت غلط دچار چه بدبختیهای گردیدند بعداً خواهیم دید .

ربی پتحمیا اطلاعات دیگری بدین قرار میدهد:
 «در آن عصر مالیاتی از یهودیان گرفته نمیشد و سالی یک طلا به

نماینده دانشکده روحانی میپردازند و پس از تعریفی که پتچیا از شوش و مقبره دانیال پیغمبر کرده است اضافه میکند که « در شهر شوش بیش از دو نفر یهودی وجود ندارد » و این قضیه نشان میدهد که در فاصله ۱۵ سال از آمدن تودلا تا پتچیا، یا در اثر اختلافات سر مقبره دانیال یا بواسطه ثروت مند بودن یهودیان شوش که تودلا به آن اشاره کرده است با آنکه بواسطه واقعه داودالرواحی، یهودیان شهر شوش از بین رفته اند. حال آیا قتل عام شده یا مهاجرت کرده یا مسلمان شده اند، بنظر میرسد که دو قسمت اول صحیح تر باشد. موضوع دیگری که میرساند صورتی را که تودلا از جمعیت یهود داده تکمیل نیست آنست که مثلا پتچیا عده یهودیان موصل را ۶۰۰۰ هزار نفر صورت میدهد در صورتیکه تودلا ذکر نمیکنند زیرا از هر جا اطلاع داشته صورت داده است بنابراین صورت کلی که پتچیا داده صحیح و مورد قبول است. مؤسسه تبلیغاتی مسیحیان هم در ۵۰ سال اخیر بوسیله مستر گارلند در اصفهان تحقیقاتی در این زمینه نموده که نیز عده کل مر قومه بالارا تأیید کرده است .

علمای یهود در عصر ظلمانی بشر

هنگامیکه در کلیه اروپای مسیحی، غیر از اسپانیا، عصر تاریک و سیاه و جهل نادانی شروع گردیده و در جنوب اسپانیای غرب الموحدین و در شمال افریقا الی مصر خلفای فاطمی که رو به انحطاط میرفتند یهودیت را مورد قهر و غضب خود قرار داده و افکار آنها تابه پیروان حسن صباح در ایران سرایت کرده بود، در اسپانیا و انگلستان و عراق یهودیان در آسایش زندگانی میگردند. آلمان نیمه دوم قرن دوازدهم

زا ، ابرهای تیره انقلابات و بدبختی پوشانیده بود ، کذب و دروغ و اتهامات و کینه و انتقام ، بی تربیتی و مسخرگی ، قتل و غارت و چپاول بتدریج جهان را فرا میگرفت و مثل آن بود که این انحطاط و بدبختی مانند طاعونی مسری بسرعت سرتاسر جهان را فرا میگیرد در این مقدمه شبهای ظلمانی انسانیت ، و هنگامیکه یهودیت دچار نگرانی شدیدی نسبت به عقب افتادگی جهان بشری و رفتار بیرحمانه آن برخورد داشت ، چند چراغ نورانی هنوز در بین جوامع یهود نورافشانی میکرد .

ابراهام ابن داود مورخ و فیلسوف اهل تولد هنوز در حیات بود و در سال ۱۱۸۰ در انقلابی که مربوط به عشق بازی الفونس هشتم با يك دختر یهودی ، بر علیه یهودیان ایجاد شده بود کشته شد .

شموئیل ابن حسدای هلوی (۱۱۶۵ - ۱۲۱۶) اهل بارسلون منبع افکار بلند و عقل سلیم بود ، زرحیا ژیر وندی هلوی (در کاتالون) منقذ معروف ، آبراهام بن اسحق در نوربون که در سال ۱۱۷۸ فوت کرد ، یوسف ابن اسحق کیمهل نیز در نوربون که چندین کتاب نوشته و موضوع یکی از آن کتابها راجع به آن است که : «ارزش حقیقی هر مذهبی از رویه اخلاقی پیروان آن تعیین میگردد» (۱) و در آن کتاب اضافه کرده است که (بین یهودیان نه قاتل ، نه دزد و نه فاسد پیدا میشود در حالیکه بین مسیحیان راهزنهایی که بدون ملاحظه میکشند و چپاول مینمایند زیاد هستند) . در شهر لرنل در فرانسه یهودا تیبونید طبیب معروف و یهوناتان بن داود که در حقوق و علوم آن زمان ید طولائی داشت و بالاخره مشه بن میمون که اعراب وی را ابو عمر امعوسی

عبدالله مینامیدند، (در ۳۰ مارس ۱۱۳۵ در شهر کردو متولد گردیده) وجود داشتند. میمون استعداد زیادی برای تحصیل علوم داشت و بالاخره در نلیه رشته‌های علمی و فلسفی دست یافت. وی همواره در دنبال (حقیقت و برهان بود) و آنچه تاریک یا اسرار آمیز و خارج از منطق بود رد میکرد و او را ارسطوی یهودیان نامیدند. در اثر حمله الموحدین به کردو در سن ۱۳ سالگی ترك وطن نمود از آنجا به فز مراکش رفت و بدل ضعیف یهودیان آن ناحیه، که تحت فشار الموحدین بودند، قدرت تازه‌ای بخشید و از آنجا باورشلیم و بالاخره بقاهره رفت. پدرش در آن شهر فوت کرد و برادرش که تاجر بود در مسافرت بهند غرق گردید موسی در قاهره بشغل پزشکی پرداخت و با وجود مشغله زیاد کتاب خود را موسوم به (سراج) در سال ۱۱۶۸ پایان داد.

کتاب سراج موجب گشت که هندجات کتاب میشنا و سنن یهود که در اثر مباحثات زیاد و تعبیرات غلط پیچیده و تاریک شده بود، با تفسیرات کوتاه موسی ابن میمون روشن شود.

موسی بن میمون ملقب به هارامبام، به مقام ریاست جامعه یهود قاهره رسید و وی تالیف مهم دیگری بنام (میشنه تورا) شروع و تا سال ۱۱۸۰ آنرا پایان داد. در واقع با ده سال زحمت توانسته بود که تلمود را با روش علمی تنظیم نماید. هارامبام پس از ۲۰ سال اقامت در قاهره پزشکی دربار صلاح الدین ایوبی گردید و چند کتاب راجع به طبابت نوشت.

در همین ایام در سال ۱۱۷۹ در شهر اصفهان ابوسعید ابن داود نهضت دیگر مسیحائی بعنوان ناجی یهود ایجاد کرد و هارامبام شخصی را برای

تحقیق به اصفهان فرستاده (۱)

ریشارد شیردل پادشاه صلیبی انگلستان که در شرق بودخواست هارامبام را با خود ببرد ولی موسی حاضر نشد.

یکی دیگر از کتب معروف وی موسوم به: (موره نبوخیم) که به عربی (دلالات الحائرین) و به فارسی رهبر گم گشتگان است میباشد و در سال ۱۱۹۰ به اتمام رسید. این کتاب از نقطه فلسفه یهود و فلسفه قرن وسطی حائز اهمیت میباشد. موسی در این نوشته برای هر يك از معتقدات یهود دلایلی منطقی اقامه نموده است.

موسی هارامبام در سال ۱۲۰۴ میلادی فوت کرد و مرقد او در طبریه میباشد وی تا آخر عمر طبیب دربار بود. فوت او عالم اسلام و یهود را متاثر کرد مدتی بعد از فوت هارامبام یکی از علمای بزرگ یهود ایران مقیم تبریز موسوم به التبریزی فارسی، تنقیدی راجع به کتاب موره نبوخیم نوشت.



سلطان تکش فرزند ایل ارسلان بابرادر خود سلطان شاه محمود بر سر سلطنت در سال ۱۱۷۲ جنگ نمودند و تکش برادر را مغلوب و شاه محمود به سلطان غور پناه برد. در سال ۱۱۹۲ غزها بکرمان هجوم آوردند و این واقعه نشان میدهد که از زمان سنجر، غزها بتاخت و تاز در ایران مشغول بودند. سلطان شاه محمود که نیشابور را در تصرف داشت در همان سال ۱۱۹۲ در شهر اخیر الذکر در گذشت.

تکش پس از خلاصی از ابن برادر در سال ۱۱۹۴، طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی را مغلوب و سرش را بریده نزد ناصر به بغداد فرستاد. تکش قسمت عمده‌ای از غرب ایران را ضمیمه قلمرو خود نمود. در این عصر کشور ایران فاقد پادشاهان بزرگ گردیده و میدان تاخت و تاز و دچار هرج و مرج گردیده بود و ناراحتیهای یهودیان بتدریج رو بشدت میرفت زیرا اقوام عاری از تمدن و فرهنگ و خشن و وحشی بر آن تسلط میافتند.

در ابتدای این فصل گفته شد که زمان المستنجد بامر الله و فرزندش ابو محمد حسن ملقب به المستضی بامر الله در غرب ایران نسبت بیهودیان فوق العاده مهربان بودند، در حالیکه در قلب ایران در اثر وجود طرفداران حسن صباح و خصوصاً اوضاع آشفته داخلی وضع یهودیان رو بخرابی میگذاشت. در عربستان غیر از شهرهای مکه و مدینه، خصوصاً در شمال عربستان عده آنان رو بتزاید بود و عشایر بزرگی را داشتند که عده یکی از آنها به ۵۰ هزار میرسید.

در عصر المستضی بامر الله، شموئل ابن علی هلوی که قاضی یهودیان در بغداد و ضمناً رئیس مدرسه ای بود که دو هزار شاگرد داشت (۱) بعد از دانیال رئیس جامعه یهود که تودلا بدان اشاره کرده عهده دار مقام وی گردید که ۷۰ نفر فراش در خدمت او بود و بر کلیه یهود آسیا از شام تا هند و از دریای خزر تا عربستان ریاست داشت. در عصر شموئیل در سالهای ۱۱۸۰، ۱۱۸۵ نماینده ملت قفقاز بحضور او رسیده و راجع بتماایل ۷ نفر از شاهزادگان بت پرست برای قبول

(۱) از گرائتز کتاب چهارم صفحه ۱۳۵

مذهب حضرت موسی با وی صحبت داشتند و شموئیل تصمیم گرفت با آنها به قفقاز برود.

تولد مشرف الدین عبدالله شیخ سعدی در سال ۱۱۸۴ میلادی - ۵۸۰ هجری در این عصر است (۱).

« ربی باروخ اسرائیل مراغه ای در این عصر میزیسته و ربی سعد یا گاون بن یوسف الفیومی، از ارومیه صحبت کرده و طیب یهودی شموئیل ابن یحیی بن عباس المغربی (۱۱۷۴) که مسلمان شد نویسنده شیهمام الیهود از بغداد به آذربایجان رفته و در مراغه پایتخت آنجا منزل کرد » (۲).

در این زمان خلفای فاطمی مصر در حال انحطاط و سقوط بودند. العاضدین بالله (۱۱۶۰-۱۱۷۱ میلادی) آخرین خلیفه این سلسله بود و وزیرش شاورالسعدی که از شغل خود بر کنار شده و از امیر سوریه محمود نورالدین فرزند عمادالدین زنگی که از ۱۱۴۵ تا ۱۱۷۳ میلادی سلطنت سوریه و بعد مصر را داشت استمداد طلبید تا برای جنگ با صلیبیون به او کمک نماید. نورالدین بکمک وی شتافت ولی آن وزیر بعد خود وفا نکرد و با فرنگیان متحد شد، اما بزودی از طرف شیرکوه نماینده نورالدین مغلوب و مصر بتصرف قوای نورالدین در آمد (۱۱۶۹ میلادی).

در سال ۱۱۷۱ که خلیفه فاطمی فوت کرد برادرزاده صلاح الدین

(۱) وفات شیخ سعدی در سال اول سلطنت ارغون خان ۱۲۸۴

میلادی - ۶۹۰ هجری بوده

(۲) آذربایجان و تاریخ یهودتالیف والتر فیشل

ایوبی، موسوم به الملك ناصر که از فرقه حنفی بود، مصر را بزیر حکومت روحانی خلیفه عباسی در آورد و در واقع او سلطان واقعی مصر بود و بعد از فوت نورالدین (۱۱۷۳)، رسماً سلطنت خویش را در تمام مصر و نوبیا و یمن اعلام داشت.

المستضی بامرالله در سال ۱۱۷۰ بجای پدر بخلافت رسید، تاریخ عرب و اسلام در صفحه ۳۴۲ زاجع به این خلیفه از قول ابن تیر مینویسد: «از حیث رفتار با رعایای خود بهترین خلیفه بوده است. بعدل و داد حکومت و به فتوت و جوانمردی رفتار مینمود، عوارض مالیاتهای ناروائی که سلفهای او وضع کرده بودند همه را منسوخ کرد و نظم و آرامش پایداری در همه جا برقرار ساخت» بنیامین متودیلا نیز همین مراتب را تأیید کرد که قبلاً از نظر گذشت. در سال هفتم تکش، ناصر بجای وی خلیفه گردید (۱۱۸۰).

صلاح الدین در سال ۱۱۷۵ موفق شد که خود را نایب السلطنه صالح اسمعیل (فرزند نور الدین) که سلطان صغیر سوریه بود بنماید ولی بعداً در اثر اختلافی که اطرافیان صالح اسمعیل ایجاد کردند. صلاح الدین مجبور شد که بسوریه رود و در آنجا مورد حمله آنان واقع و در این جنگ فاتح گردید. نتیجه آن شد که شمال سوریه به ملک صالح اسمعیل واگذار گردید و از دمشق به جنوب الی مصر در قلمرو صلاح الدین در آمد و در سال ۱۱۸۴ ملک اسمعیل فوت کرد، شمال سوریه هم تحت فرمان صلاح الدین رفت.

صلاح الدین در سال ۱۱۷۸، در رمله از صلیبیون شکست خورد ولی فتوحات زیادی بر صلیبیون نمود. در طبریه (گی دو لوزینیان)

را در سال ۱۱۸۷ اسیر کرد و در همین سال به سلطنت صلیبیون در اورشلیم پایان داد و با این ترتیب به جنگ دوم صلیبی ~~در~~ در سال ۱۱۸۷ خاتمه داده شد.

صلاح‌الدین در سال ۱۱۹۳، پس از انعقاد صلح با ریشارد شیردل پادشاه انگلیس و خاتمه جنگ‌های سوم صلیبی فوت نمود. این پادشاه بسیار جوانمرد و عاقل و بلند همت بود و نسبت به یهودیان مانند کلیه سلاطین بزرگ با محبت و مهربانی رفتار میکرد و بطوریکه قبلاً دانستم موسی ملقب به هارامبام طبیب دربار وی بود.

فصل پنجم

عصر علاءالدین محمد سلجوقی ۱۲۰۰ - ۱۲۲۰

و جلال الدین سلجوقی ۱۲۲۰ - ۱۲۳۱

موقعی که محمد سلجوقی بسلطنت رسید، ۲۰ سال از خلافت ناصر میگذشت. سلطان علاءالدین محمد، قلمرو حکومت خود را توسعه داد و وسعت مملکت او از یکطرف به بلخ و از طرف دیگر به کرمان میرسید. قتل یکنفر مامور وصول مالیات موجب تولید نزاع و دعوت بچنگ با گورخان قراختائی گردید. سلطان محمد در اولین برخورد شکستی سخت خورد ولی در سال بعد با مساعدت عثمان حکمران سمرقند، توانست ولایات غربی قراختیان را بتصرف درآورد. (۱۲۱۰ میلادی = ۶۰۷ هجری) در سال بعد هم، عثمان را که از اطاعت او سرپیچی میکرد بقتل رسانید و سمرقند را پایتخت خود نمود. بعداً ولایات هندوستان و سلسله غور را نیز ضمیمه قلمرو خود ساخت.

سلطان محمد در غزنه، اسنادی از خلیفه ناصر بدست آورد، حاکی از آنکه خلیفه، سلاطین غوری را دعوت به اتحاد با قراختیان بر علیه خوارزمشاه نموده بود. لذا برآشفت و در ۱۲۱۶ میلادی = ۶۱۲ هجری، شورائی در خیوه تشکیل و ضمن اعلامیه‌ای، خلیفه ناصر را باتهام اینکه جزو ملاحده اسمعیلی و برضد اسلام است، از خلافت خلع نمود و یکی از فرزندان حضرت علی ع را بخلافت منصوب داشت و فوراً عازم بغداد گردید. قشون وی در زی سعاداتابک

فارس (۱) را دستگیر و خراجگذار کرد و اتابک آذربایجانرا منهزم ساخت. سلطان محمد در اثر برف و سرما نتوانست از همدان بگذرد، لذا از این مسافرت صرف نظر نمود.

این واقعه فرصتی بخلیفه ناصر داد و از چنگیز (که از ایران و بین‌النهرین بسیار دور بود) استمداد طلبید (۲) و با این عمل خلیفه عباسی، ایران و اسلام و یهود بخاک و خون کشیده شدند.

چنگیز بتحریر ناصر خلیفه مترصد بهانه بود، در این موقع اطلاع یافت که فرماندار خوارزم یک کاروان ثروتمند بازرگان مغول را دستگیر و بفرمان محمد خوارزمشاه بقتل رسانده‌اند. چنگیز سفیری فرستاد تا فرماندار خوارزم را تسلیم‌وی نماید و سلطان که مست فتوحات خود بود سفیر مذکور را کشت. در سال ۶۱۶ هجری = ۱۲۱۹ یعنی سال بعد، چنگیز تصمیم به جنگ با خوارزمشاه گرفت.

سلطان محمد با چهار صد هزار تن لشکر بمبارزه چنگیز رفت ولی در بین راه، در ناحیه اوش و اترار از جوجی پسر چنگیز، با تلفات زیاد شکست خورد و از این پس ترس و وحشت سلطان محمد را فرا گرفت. چنگیز دو پسر خود جغتای و اوگتای را، مامور تسخیر اترار و جوجی پسر دیگر که سلطان را شکست داده بود متوجه جند نمود و خود چنگیز با پسر کوچکش تولی با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شدند و آن شهر را که ۲۰ هزار پادگان داشت بتصرف درآورده شهر را بباد چپاول داده و طعمه حریق ساخت. چنگیز از آنجا متوجه

(۱) شیخ سعدی، در عصر این اتابک در فارس میزیسته است.

(۲) تاریخ ایران سایکس جلد دوم صفحه ۷۳.

سمرقند که چهل هزار سپاهی آنرا محافظت میکردند شد و این شهر به امید رفتار بهتری استقامت بخرج نداد. سلطان علاءالدین محمد، قبل از محاصره سمرقند فرار کرده بطرف بلخ رفت و از آنجا بنیشابور، پسرش جلال‌الدین هر چه به پدر اصرار میکرد که در مقابل رود جیحون با مغول بجنگ پردازند، در پدر مؤثر نیفتاد چون شنید که مغولها از سیحون گذشته‌اند از نیشابور نیز فرار نمود و بالاخره به مازندران و از آنجا به یکی از جزائر ساحل خزر پناهنده و در همانجا جان سپرد.

پسرش جلال‌الدین که میخواست قشونی جمع آوری و بمقابله پردازد دیگر دیر شده بود. مع الوصف توانست با شجاعت تمام جنگهایی بر علیه مغولها بنماید. جلال‌الدین خود را به غزنه رسانید ولی مغولها این شهر را نیز بکلی خراب و ویران نمودند. بالاخره جلال‌الدین در ~~موضعی~~ شکستهای خود مجبور به عقب نشینی و فرار به هندوستان و از آنجا بایران آمد (۶۲۰ = ۱۲۲۳) سپس بکرمان و بعد به فارس نزد اتابک سعد رفت و از آنجا متوجه بغداد شد که تا با خلیفه دشمن پدرش بجنگد و تا نزدیک بغداد را فتح نمود ولی متوجه شهر نشد از آنجا به آذربایجان و تبریز و بعد بگرجستان و تغلیس (۶۲۳ = ۱۲۲۶) و از آنجا متوجه اسمعیلیان و دامغان شد سپس در کاشان و اصفهان جنگید. در این ضمن خلیفه ناصر در سال ۱۲۲۵ فوت کرد در حالی که شاهد بدبختیهای وارده به عالم اسلام و بشریت که بدست خودش فراهم شده بود زیر اچنگیز را دعوت بکمک کرد. ظاهر هم که بجای وی خلیفه شد پس از یکسال (در سال ۱۲۲۶) فوت نمود و مستنصر

خلیفه گردید.

جلال‌الدین در سال ۶۲۶ = ۱۲۲۹ با خلیفه مستنصر صلح نمود و قرار بر این شد که نام خلیفه را که در ایران از خطبه حذف شده بود دوباره ذکر نمایند. جلال‌الدین در صحرای مغان مورد حمله مغولها واقع شده و دیگر تاب مقاومت وی تمام و مدتی در گنجه اقامت داشت و پس از آنکه چندین دفعه از دست مغولها جان سلامت بدربرد، بدست یکنفر کرد که مترصد لخت کردن فراریان بود مقتول گردید و بدین ترتیب به حیات یکی از شجاعترین سربازان روزگار خاتمه داده شد.

در حالی که مغولها مشغول قتل و غارت در ایران بودند و جوامع یهود مانند سایر هموطنان خود از دم شمشیر آنان میگذشتند و دوره بدبختی و مصیبت عظیم آنها شروع میگردید چنین بنظر میرسید: خداوند مقرر داشته بود که در آن روزگار، جهل و نادانی و بربریت سر تا سر ممالک جهان را، چه در آسیا و چه اروپا یک مرتبه فرا گیرد. پاپ اینوسان سوم (۱۱۹۸ - ۱۲۱۶ م) پیشوای فرقه کاتولیک مسیحیان و نماینده خدا، حاضر نبود که ملاحظه نماید دسته دیگری که بنام یهودیان در اروپا متفرق بودند پیرو عقیده وی نباشند. او میترسید که در مقابل دستگاه استبداد و خرافی و تعدیات او، مبادا وجود یهود موجب بیداری پیروانش گردد. وی میخواست که همه زیر فرمان کلیسا باشند بنابراین دارندگان افکار مستقل را آزار میداد و تفتیش عقاید برقرار میساخت و تمام اروپا را تحت سلطه افکار و تمایلات خود در آورده بود.

در ابتدای قدرتش، موقعیکه جنگهای صلیبی چهارم آغاز میگردید و سربازان صلیبی بر حسب معمول خود به آزار و کشتار یهودیان دست می زدند، نصیحت نمود که از این کار و تغییر مذهب اجباری آنان، خود داری نمایند و این دستور را بمنظور حفظ جنبه اخلاقی موضوع نمیداد بلکه بمنظور آن میداد تا آنکه یهودیان در ذلت باقی وجود داشته باشند تا مقام مسیحیت برجسته بماند. در سال ۱۲۰۵ از فیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه که حتی یهودیان را غارت نموده بود گله میکرد، که چرا با یهودیان خوش رفتاری میکند و این پاپ نسبت دروغین و احمقانه ریختن خون مسیحیان را در فطیر، به آنها داده بود. همچنین در همان سال، نامه سختی به الفونس پادشاه کاستیل نوشت که چرا با یهودیان خوش رفتار است و مسلمانان را مجبور به تغییر مذهب نمی نماید و نامد دیگری به کنت نور Never فرستاد و اظهار نفرت نسبت بیهودیان نموده بود و یکی از پیشوایان روحانی خود دستور داد، ریموند ششم را که در جنوب فرانسه حکومت داشت و با یهودیان بد رفتاری نمیکرد با شلاق تنبیه نماید و در نتیجه شخص اخیر و ۱۳ بارون در ۱۲۰۹ تعهد دادند که یهودیان را از مشاغل حساس برانند. آلبیژواهای Albigeui جنوب فرانسه، که در نتیجه معاشرت با علمای یهود به قدرت پاپ اعتراض داشتند مورد حمله این پاپ واقع شده و جهادی بر علیه آنها برپا کرد و بنام خدا آنها را با شمشیر و خون افکند و هنگام حمله، سربازان صلیبی از پیشوای خود پرسیدند این مؤمن و بیگناه را چگونه تشخیص دهیم، او گفت همه را بکشید خداوند آنها را تشخیص خواهد داد. در این ضمن

عده کثیری از یهودیان را از بین بردند و کتب و رسالات فلسفی یهود تحت سانسور و مراقبت در آمد. فشارهای وارده بیهود موجب شد که سیصد نفر از علمای فرانسه و انگلستان به اورشلیم روند و اینها اولین دسته مهاجرین بودند که پس از خرابی خانه دوم به آن شهر رفتند.

در سال ۱۲۱۵ چند سال قبل از حمله چنگیز به ایران، پاپ انجمنی تشکیل داد و تصمیمانی بر علیه یهودیان گرفت که یکی از آن، گذاردن علامت مخصوص بر لباس یهودیان (وصله) باشد و بدین وسیله مدت شش قرن خواستند یهودیان را مورد اهانت و استهزا قرار دهند البته این موضوع امری است طبیعی، که وقتی شخصی راه منطبق و استدلال را بلد نباشد، متوسل به توهین و فحش و مسخرگی میگردد انجمنهای روحانی شهرستانها، مدتها بر سر انتخاب رنگ و شکل و طول و عرض وصله، مباحثه داشتند. موضوع این توهین بخودی خود اثری برای پاپ و مسیحیان نداشته ولی آنچه مسلم است، یهودیان را عادت به تحمل و توهین بدبختی نمود. زیرا بطوریکه گفته شده است:

« خود بد بختی مهم نیست زیرا میگردد، ولی عادت به بدبختی بد است. »

یهودیان را بزور اسلحه مجبور به گذاردن وصله و استعمال لباسهای کثیف نموده و بدین ترتیب ذوق هنر دوستی و جمال و زیبایی را در زندگانی آنان خفه کردند و یا محدود کردن آنها موجب میگشت که زبان ادبی و فصیح خود را فراموش کنند و بعدها اولادان آن متجاوزین، یهودیان را بیاد مسخره می گرفتند که چرا

فاقد آن محسنات هستند. پاپ هونوریوس سوم جای گیر پاپ گذشته با وجودیکه در سال ۱۲۲۰ در گذاردن وصله بیهودیان سست آمده بود، ولی او هم نظر خوبی بیهودیان نداشت.

در همین عصر، اشخاصی که در آزار بیهودیان، سابقه سوئی برای خود ایجاد کردند، در صحنه تاریخ قرن وسطی ظاهر گردیدند پاپ گرگوآز نهم یا لوئی مقدس پادشاه فرانسه که در اثر محدودیت فکرش، تصور میکرد که با آزار یهود صواب میکند، و فرد ینانده سوم پادشاه کاستیل که کلیسای وی را نیز مقدس خوانده است، زیرا آتش را برای سوزاندن غیر مسیحیان روشن مینمود و راید موند دو پنافورت. با این ترتیب هیجان بر علیه یهود و مسلمانان به تمام اروپا حتی مجارستان سرایت کرد (۱) حدود سال ۱۲۳۳.

در سال ۱۱۹۵ جنگ چهارم صلیبی را پاپ سلستن سوم شروع نمود در اینوقت پسران صلاح الدین بر روی کار بودند و در جنگهای این موقع نیز صلیبیون فجایع زیادی نمودند و بالاخره يك متار که سه ساله فی مابین منعقد گردید. در سال ۱۱۹۸ جنگ پنجم صلیبی را پاپ اینوسان سوم که در بالا ذکرش راجع به مخالفت با یهود از نظر گذشت، شروع کرد. بطوریکه تاریخ عرب و اسلام از قول یکی از نویسندگان اروپا نقل کرده:

« فقط برای تسکین آتش حرص و عشق بتجمل و تنعمی که داشت و خواسته است پولی بلند کند این جنگ صلیبی را اعلام داشت. »
ریشارد شپردل پادشاه انگلیس نصایح و هدایای پاپ را برای

دخول در این جنگ رد کرد ولی سایر پادشاهان اروپا تقاضای پاپ را پذیرفتند و در قسطنطنیه ، صلیبیون حتی به همکیشان خود شقاوت‌هایی روا داشتند و یک چهارم شهر را سربازان فلاندر آتش زدند زیرا :

« از منظره يك كنيسه يهود كه در آن خدای واحد بدون فرزندش پرستش میشده سرافکنده بودند » (۱) آنها در این شهر یونانیان همکیش را نیز از دم شمشیر گذراندند و شهر را بتاراج دادند و حتی کلیساها را چاپیدند .

تدارك جنگ ششم صلیبی در ۱۲۱۷ تا ۱۲۱۸ میلادی توسط اینوسان سوم فراهم گردید . زن و بچه ، پیر و جوان و کوروشل جزو داوطلبان این جنگ بودند و بیشتر آنها در آلمان جمع آوری شدند دو بیست و پنج هزار از صلیبیون در سوریه پیاده شدند و تا دهانه نیل پیشرفت کردند. الملك العادل فرزند صلاح الدین ایوبی ، بسرعت از شمال سوریه برای مقابله با صلیبیون حرکت کرد ولی در نزدیکی دمشق فوت نمود . بعد از او کشورش بین فرزنداناش تقسیم گردید . شهر دماط که در ابتدای محاصره توسط صلیبیون دارای ۷۰ هزار جمعیت بود ، پس از ۱۸ ماه پایداری ساکنین آن به ۳ هزار نفر تقلیل و پس از تسلیم ، همه آنها هم قتل عام شدند . الملك المعظم نوه صلاح الدین فرزند الملك العادل نیز در سال ۱۲۲۷ میلادی فوت کرد و حکمرانی دمشق به پسرش الملك ناصر داود رسید و مورد کینه عموهای خود واقع و اختلاف خانواگی تولید شد .

در سال ۱۲۲۹ بالاخره بین صلیبیون و الملك کامل فرزند

الملك العادل نوه صلاح الدين که بر مصر سلطنت داشت متار که‌ای
برای مدت ده سال منعقد گردید که نتیجه آن تصرف کلیه نواحی
بین یافا تا عکا و تا بیت المقدس و بیت لحم و ناصره بدست صلیبیون
بود. تا آنکه در سال ۱۲۴۰ میلادی = ۶۳۷ هجری ابونصر داود
حاکم حران بار دیگر بیت المقدس را از مسیحیان گرفت و دیوارهای
آنها خراب نمود.

فصل ششم

مغول یا دشمن بشریت

عصر چنگیزخان ۱۲۳۱ تا ۱۲۵۱

مغول یکی از قبائلی بود که در قسمت شمالی صحرای گوبی و جنوب دریاچه بایگال سکنی داشته‌اند، زندگانی آنها مانند کلیه بدوی‌ها و صحرانشینان از گله داری و غارت‌گری می‌گذشت. در ابتدا خراج‌گذار سلاطین قسمت شمالی چین بودند که از همین قبیله بود ولی بعد سطح تمدن آنان بالا رفت و این طوایف صحرانورد را بچشم وحقارت می‌دیدند. مغولها را بنام تاتار هم نامیده‌اند. مغولها آفتاب را هنگام طلوع می‌پرستیدند. هیچ چیز را حرام نمی‌دانستند، حتی گوشت سگ را. آنها مردمانی جسور و دارای استقامت و حسن انضباط بودند. در سواری و تیراندازی ید طولائی داشتند. فوق‌العاده کثیف و هیچ‌گاه شستشو نمی‌کردند. اجداد چنگیز که نام اصلی وی تیموچن است خراجگذار حیاطله یا هونها بودند. قوبیلای رئیس قبیله آنان موسوم به قیاث بود و برادر وی بارتام بهادر بود که چهار پسر داشت که سومین آن یسوکای پدر چنگیز است.

چنگیز در سال ۱۱۶۲ میلادی متولد شده و در سال ۱۱۷۵ بر مسند پدر نشست. بواسطه صغر سن دچار اشکالات زیادی گردید تا توانست ریاست خود را استوار سازد. در ۱۲۰۶ خود را پادشاه مغولستان اعلام داشت و در سال ۱۲۰۹ میلادی ممالک تاتار و چین شمال شرقی و در ۱۲۱۳ کوره و در ۱۲۱۸ ترکستان را بتصرف درآورد و بالاخره

در سال ۱۲۱۹ = ۶۱۶ هجری، بطوری که قبلا گفته شد اولین جنگ با سلطان محمد را آغاز نمود. از هنگامیکه در اثر حمله عرب استقلال قومی ایران از دست رفته بوده مکرر این کشور دچار تجاوزات خارجیان شده و کشتارهایی نموده بودند، ولی هیچکدام به هولناکی حمله مغول نبود و تا این اندازه خرابی وارد نکرد. حمله مغول سر تا سر آسیا را فرا گرفت.

مغولها، روسیه و لهستان را شکست داده تا مجارستان تاختمند و چیزی نمانده بود که خطر مغول کلیه اروپا را نیز فرا گیرد.

در حالی که حمله مغول به ایران شروع گردیده بود و یهودیان کشور پهناور ایران با کثرت جمعیت خود میزفتند که مورد بی‌مهری هموطنان واقع گردند اکنون بطور دست جمعی با برادران وطنی دچار مصیبت بزرگی میشدند.

در اروپایی که هنوز از این بدبختی عظیم مصون مانده بود ، در اروپای تیره ، اروپایی که در جهل و تعصب فرورفته بود بغیر از اسپانیا (کاستیل) دیگر امیدی برای زندگی و اقامت یهود وجود نداشت . سوریه و فلسطین هم در آتش بیدادگری صلیبیون میسوخت و هر جا دستشان به این قوم رسیده بود ، در نابودی او کوشش میکردند. در کشور خزر که بکیش حضرت موسی در آمده بودند ، جامعه آنها بسرپرستی پیشوایان روحانی ایرانی و بغدادی مشغول مطالعه و تحصیل کتب منهبی گوناگون یهود بودند و ربی یتحیا که در سال ۱۱۷۵ سیاحت خود را آغاز نموده در این باره می نویسد . « طلاب فقیر یهود مصری و بابلی بکشور (مشخ) برای تعلیم و تربیت مسافرت

می نمایند.

دولت خزر که در سال ۹۶۹ بدست رومی ها قدرت خود را از دست داده بود ولی تراکم جمعیت آنان باقی بود و گاهگاهی که سلاطین اطراف کشور خزر ضعیف میشدند آنها قدرت یافته کوشش برای تجدید تشکیلات خود میکردند و در واقع مستقل بودند اما در سال ۱۲۳۹ از هر طرف در محاصره مغولها درآمدند و بحکومت و استقلال آنها بطور قطع خاتمه داده شد. (۱) در واقع این اولین ضربه‌ای بود که از مغول نسبت به پیروان مذهب حضرت موسی وارد گردید.

بدبختی و مصیبت اساسی وارده بر ملت یهود در اثر حمله مغول بیش از همه نسبت به یهودیان ایران انجام گشته است زیرا آنها در تمام شهرستانها و قصبات ایران پراکنده و مقیم بودند و از آنجائی که ملت ایران بیش از سایر ملل دچار مصیبت و خرابی از مغول گشت، ناچار اقلیتی که در بین او زندگانی میکرد نمیتوانست از بلایا و خرابیهای وارده مصون ماند.

لشگریان چنگیز در هر شهر و قصبه‌ای که میرسیدند، بقتل و غارت عام میپرداختند و در هر ناحیه‌ای که ابراز مقاومت میشد محکوم به خرابی و کشتار کامل بود و حتی بعد از چند روز بتفتیش میپرداختند که مبادا کسی مخفی گشته و کشته نشده باشد. با این ترتیب واضح است که برای افراد یهودی مقیم این نقاط امکان نداشت که جان سلامت بدربرند بلکه اوضاع و احوال آنان از حیث ارزاق و بسیاری از چیزهای دیگر، از هم‌شهرهای خود وخیم‌تر بود زیرا اکثریت از

(۱) پولاک صفحه ۲۴۱

حمایت حکام و روحانیون برخوردار بودند ولی یهودی که موردانزجار شده بود از کجا و کی اورا حمایت میکرد؟

سبزوار شهری بود که عده زیادی در آن زندگانی مینمودند و در آن شهر ۷۰ هزار کشته شدند عده یهودیان سبزوار بعد از کشتار مغول بقدری قلیل شد که دیگر اقامت در آنجا میسر نبود و آن مختصری که باقی مانده بودند به بخارا که پشت جبهه یا دور از میدان جنگ قرار گرفته بود مهاجرت کردند و روایات یهودیان این موضوع را تأیید می نماید و تا با امروز هم در شهر سبزوار یهودی دیده نمیشود (۱) قبلا در بخارا موقعی که بکشتار ثروتمندان و حریق شهر پرداختند و شهر بیاد غارت رفت یهودیان هم در بین بیچارگان شهر مقتول و زخمی یا فراری بوزه یا در اثر قحط و امراض فوت کرده بودند در سمرقند هم بشهادت تودلا ۵۰ هزار یهودی وجود داشت و با آنکه در این شهر کشتار قابلی نشد مورخین همه متفق القولند که

(۱) شهرهای ایران که در آنها یهودی مقیم نیستند ، مانند نیشابور و ساوه ، شهرری که چنکیز ۷۰۰ هزار تا یکمایون نفر از اهالی را در سال ۶۱۷ کشت اهل قم را نیز بتمامه بکشتند در مراغه جاننداری نگذاشتند تاریخ اصفهان بقلم حاجی میرزا حسن جابری، انصاری شهرهای دیگر ایران سلماس و هرات و بلخ که در عصر چنگیز قتل و غارت شدند ، یهودیان آنهم از بین رفتند و شهرهای دیگری مانند اصفهان و قصبات لنجان و غیره در عصر تیمور قتل و غارت شدند ، اما اردبیل سمنان و دامغان و گیلما و شهرهای آذربایجان و قم و قزوین و تبریز در عصر صفویه و استیلای افغان و قاجاریه یهودیانش از بین رفتند.

دیگر مغولها در شهر کسی را باقی نگذاشته و همه را برای بی‌گاری ارتش خارج ساختند و البته سرنوشت یهودیان مانند سایرین بوده است لشکریان مغول در تعقیب سلطان محمد به هر شهری رسیدند از قتل و غارت خودداری نکردند و همچنان در این عصر مشاهده میشود، کمتر شهری در ایران وجود دارد که یهودی نداشته باشد در آن زمان هم که ایران وسیع‌تر بود، ۱۵ برابر امروز یهودی داشته است، طبعاً کلیه شهرها و مراکز تجارتی یهودی‌نشین بوده است: در محاصره و قتل‌عام شهرهای اورگنج و خصوصاً غزنه که تودلا عده یهودیانرا به ۸۰۰۰ نفر صورت داده طبق اسناد تاریخی موجوده تمام شهر قتل‌عام شدند. در مرو پایتخت سلطان سنجر که معروفیت بسزائی داشت و شهری بسیار زیبا بود و سکنه یهود آن قطعا از غزنه خیلی بیشتر بوده، (یاقوت جغرافی دان معروف نوشته است: «کفار مغول و آن اهریمنان دیو سیرت به خانه های شهر ریختند و تمامی مردم را پایمال، قصور و عمارات شهر را چون خطوطی از صفحه تاریخ محو و نابود ساختند و آنها را به لانه های جغد و کلاغ مبدل نمودند بطوری که جز ناله بوم و طنین باد، صدائی از آن ویرانه ها شنیده نمیشد» بطوریکه گفته شده هفتصد هزار اهالی شهر مرو مقتول گردیدند و معلوم است که در یک شهر هفتصد هزار نفری تجارتی، تاچه اندازه یهودی داشته است. شهر نیشابور و اطراف آن از حیث کثرت جمعیت یهود معروف بود بطوریکه تودلا هم نوشته است تنها در کوههای اطراف نیشابور ۴ عشیره بزرگ اسباط اسرائیل سکنی داشتند که قدرت جنگی آنها بسیار زیاد و مدت ۱۵ روز توانسته بودند که از کلیه ارتش سلطان سنجر که در

تعقیب غزها بوده است پذیرائی نمایند .

تولی پسر چنگیز از مرو به نیشابور رفت و این شهر در عظمت و کثرت جمعیت در آن تاریخ کمتر نظیر داشته است . قدرت آنها پیاپی بوده است که تصمیم میگیرند در مقابل حمله مغول و محاصره شهر استقامت نمایند و جمعیت نیشابور آن زمان را به يك ملیون نفر تخمین زده اند ، که یهودیان آنرا کمتر از ۷۵ هزار نباید تخمین زد تولی این شهر را تسخیر نموده و تمامی جاندار آنرا ، حتی سگ و گربه را بقصد گنداندن قربانی بروح جغاتار قتل عام کردند و منارها از کله انسان بنا کردند ، کلیه ابنیه و عمارات را کوبیده با خاک یکسان نمودند و سراسر آنرا جو کاشتند .

بعد از این تاریخ سیاحان زیادی به ایران آمده اند ولی دیگر ذکری از ساکنین عشایر اسرائیل نیشابور بمیان نیاورده اند و در این صورت می شود حدت قریب بیقین زد که گذشته از قتل عام یهودیان شهر نیشابور آن چهار اسباط هم کشته و شاید عده کمی از آنها متواری شده باشند .

جبهه و سبتای دو سردار مغول ، با شهرهای زنجان و قزوین به فجیعترین وضعی که معمول مغول بود رفتار کردند فقط همدان موقتا از قتل و غارت نجات یافت در آذربایجان نیز کشتار و خرابی زیادی وارد شد و دو بیست جوامع یهودیان آذربایجان که تودلا شهر داده از این عصر رو بنقصان گذارد . در گرجستان که مسکن یهودیان بسیاری بود به همین نحو رفتار گردید . در مراغه که مرکز یهودیان بی شماری بود نیز همان رفتاری را نمودند که با شهرهای دیگر میکردند ، از

آنجا خواستند به بغداد روند ولی در آن موقع صرف نظر نموده همدان را بیاد غارت دادند و از آنجا اردبیل را نیز که یهودی نشین بزرگی بود دچار مصائب کردند.

دسته ای دیگر از مغولها در ۱۲۲۴ میلادی = ۶۲۱ هجری ، ری ساوه ، قم و همدان را که همگی از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران بودند مورد تهاجم و غارت قرار دادند و سکنه آن شهرها را قتل و غارت کردند . بقول مورخین « هر کجا که پای مغولان رسید ، نفوس آن منهدم و زمین مبدل به صحرا و بیابان گردید » و مورخ دیگری گفته است : « یکپهزارمین نفوس هم جان بدر نبردند » اگر مورخین عرب یا ایرانی راجع به تجاوز مغولها نسبت بیهودیان ایران ، یا در اثر عدم علاقه یا بواسطه موضوع مهمتر که کشتار اکثریت بود ، چیزی ننوشته اند ، در اثر آن بوده که اولاً بطور کلی از تلفات هر شهری صحبت نموده و در ثانی آنقدر راجع به مصیبت اکثریت نوشتنی داشتند که موضوع اقلیت یهود قابل توجه نبود ولی از روی تجربیات تاریخی می دانیم که در انقلابات و جنگها ، تناسب تلفات و آواره گئی یهودیان بیشتر بوده است .

یکی دیگر از دلایل آنکه یهودیان همراه با ملت ایران قتل عام گردیده اند آنست که ناحیه شیراز و نسبتاً همدان که از کشتار معاف گردیدند عده یهودیان از عهد مغولان تا کنون زیاد بوده است در صورتیکه در کلیه نقاطیکه در ایران به مسلمانان تجاوز و کشتار شده است حتی تا امروز یهودی وجود ندارد یا اگر دارد بسیار قلیل است .

اگر بخواهیم برای یکا یک واقعاتیکه در آن ایام بر سر جامعه
 یهود ایران آمده است اسنادی ارائه دهیم، غیر از اظهار تاسف و تاثر
 چه برای اقلیت و یا اکثریت اهالی کشور چیز دیگری غیر ممکن
 است، اما در ضمن شرح بالا فرائن و اماراتی داده شد که کمتر از
 مدارک و اسناد نمیباشند. یهودیان بیچاره آن عصر نه حوصله ضبط تاریخ
 را داشتند و نه وسیله آنرا، مع الوصف ذیل بشرح مدرک زنده ای میپردازیم:
 یکی دیگر از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران محال لنجان یا النجان
 در نزدیکی اصفهان می باشد. عمارات تاریخی و قبرستان قدیمی آنجا
 هنوز باقی است. سنگهای مزار آن محل تا حمله مغول تاریخ دارد ولی
 غفلتاً قطع گردیده و مدت چند قرن دیگری میتی را در آنجا بنحاک
 نسپرده اند و این خود بزرگترین سند تاریخی است. که مغولها یهودیان
 آن ناحیه را قتل عام نموده بطوریکه تا مدتها وحشت داشتند به آنجا
 روند و بعدها بار دگر اموات را از اصفهان به مزار آن محل میبردند (۱)
 عمارات تاریخی و قبرستان بزرگ آن مکان وجود کثرت یهود
 مقیم آنجا را قبل از استیلای مغول ثابت میکند. پرفسور هر تسفلد
 آلمانی مستشرق و ایران شناس معروف، در کتاب آثار عصر ساسانیان
 صفحه ۱۰۴ - ۱۰۷ آثار تاریخی پیر بکران واقع در النجان اصفهانرا
 به شوشندخت ملکه یزدگرد اول که یهودی بوده و اجتماع یهودیانرا
 در آن محل، بدو نسبت داده و مینویسد:

(۱) بایستی تجدید بنحاک سپردن اموات در آن مزار از عصر شاه
 عباس اول به بعد باشد و ضمناً راجع به تجاوز مغولان به جامعه یهود لنجان
 به فصل مربوطه به تیمور لنگ که بمدا نیاید مراجعه شود.

د اثر دیگری از ملکه شوشندخت، در سال ۱۹۲۳ در لنجان

حوالی اصفهان یافتیم. این محل که مقبره يك صوفی است بنام پیر بکران و محل زندگانی وی بوده که در سال ۱۳۰۷ (میلادی) فوت کرده است. اما تا کنون آنجا بنام استر ختون معروف است (همان تشخیص که در همدان نیز بعمل آمده است) (۱).

بنای صوفی مذکور تقلید مجللی از طاق کسری است. در کف بنا، سنگی است بشکل سم اسب بانضمام نام الیا (۲) پیغمبر، مثل این که الیا از آنجا به بهشت رفته است (۳).

شاید سنگ مذبور اصولاً برای جانشینی سنگ معبد اورشلیم در نظر گرفته شده بوده است، صوفی این جایگاه مقدس یهود را غصب نمود. و نزدیک این بنا ساختمان عجیبی که بخشی از بنای اصلی بوده و بنام (صوفی سید مشه) نامیده شده هنوز برپا است و مرکب از قسمتهای مختلفی میباشد: اطاق مدوری که تقریباً در نوع خود بینظیر است با گنبد شلجمی که شخص می بایست از میان معبری به بلندی ۳ پا که بوسیله دری سنگی بسته شده داخل ۳ اطاق کوچک که زیارتگاه است و آنرا سارابت آشر (۴) نوه یعقوب که یقیناً هیچگاه

(۱) هر تسفند مقبره استر را در همدان متعلق به شوشندخت میدادند و منظورش در اینجا آنست که این محل استر نمیباشد، مراجعه به جلد اول این تاریخ صفحه ۳۶۳ شود.

(۲) الیا یا الیاس یا الیاهو یا خضر پیغمبر از انبیای بنی اسرائیل است.

(۳) یهودیان الیا را هواره زنده میدانند.

(۴) سارا دختر آشر نوه حضرت یعقوب است.

باین محل نیامده مینامند . یگانه توضیحی که می توان داد آنست که امکان دارد قبیله آشر در اینجا مسکن گزیده است . سنگی مخروطی و برش دار برای يك شمع بزرگ و دوازده شمع كوچك اثاثیه اطاق را تشکیل می دهد . در اطاق دیگر پایه ای مربوط به قرن نهم که بمنظور منبر برای تورات ساخته شده بود مشاهده می گردد ، جایگاه مقدس مزبور دست نخورده و مربوط به زمان تاسیس آن است «

ساختمانها تیرا که هر تسفلد شرح می دهد در حدود ۶ فرسنگی اصفهان واقع میباشد ، و آن محل بطوریکه در بالا گفته شد یکی از بزرگترین مراکز یهودی ، نشین ایران بوده است .

وضع زمین و اطراف آن نیز نشان می دهد که جمعیت آن ناحیه به امور فلاحتی و گله داری مشغول بوده اند فراوانی آب آن ناحیه به نظریه اخیر کمک شایانی میکند .

امروزه ده کوچکی در نزدیکی آن محل موجود است که مسلمان نشین می باشد و قدری بالاتر عمارت معروف به پیر بکران است . بعد از حمله مغول و از بین رفتن یهودیان آن ناحیه آن عمارت که زیارتگاه یهودیان و بنام محل الیاهو بوده ، صوفی برای اقامت خود انتخاب کرده است . در نزدیکی همین عمارت قبرستان بزرگ یهودیان واقع میباشد . که اگر دقت شود در کنار همان قبرستان حیاط و اطاقهای دیگری است که هر تسفلد فوقاً بشرح آنها پرداخته و آن مکان را یهودیان (سارابت آشر) می نامند و آن زیارت گاهی است که نه فقط یهودیان اصفهان بدانجا می آیند بلکه بعضی از یهودیان سایر شهرستانهای دور دست ایران در مواقع گرفتاری ندرهائی می کنند که اگر کارشان اصلاح

یا مریض آنها خوب شود به زیارت سارابت آشر میروند، در مدت ماه ایلول آخر تابستان موقع انتخابی زیارت آن محل می باشد زیرا! در آن موقع مصادف با ایام عبادت قبل از روزه بزرگ یهود است. موضوع اینکه چگونه این محل زیارتگاه یهود شد خود داستانی جدا و افسانه‌ای زیبا دارد که مربوط به عصر صفویه و بموقع خود مبادرت بشرح آن خواهد گردید.

مراتب مذکوره از ابتدای این فصل بخوبی نشان می دهد که یهودیان ایران در حملات مغول به شهرستان های مختلف ایران اگر بیشتر از سایر هموطنان خود دچار قتل و غارت و مصیبت های گوناگون نشده باشند کمتر هم نشده اند و آنچه مسلم است می توان حدس زد آنست که اقلادبع جمعیت یهود ایران در فتنه مغول از بین رفته است. و مقدار این تلفات بایهودیان بین النهرین و قفقاز و ترکستان چون عده آنها یک میلیون و دو بیست هزار بوده بنا بر این میشود حدس زد که سیصد هزار نفر تلف شده اند. معین نمودن اینکه تلفات از طرف کدام سرداران و فرزندان چنگیز نسبت بیهود انجام شده بطریق زیر قابل حل است. هر حمله به هر شهر ایران بعمل آمده تاریخ و سرگذشت آن با سایر ساکنین ایرانی مسلمان شهر یکسان بوده است. تنها استثنائی که وجود دارد و قابل ملاحظه می باشد یعنی حملاتی که فقط متوجه یهودیان تنها بوده، یکی در هنگام مرگ ارغون خان و دیگری در عصر تیمور لنگ می باشد که هر یک را بموقع خود شرح خواهیم داد.



بالاخره چنگیز چون حس کرد که فوتش نزدیک است در سال

۱۲۲۵ میلادی به وطن خود مراجعت نمود و در سال ۱۲۲۷ مرد . چنگیز امپراطوری خویش را بین اولادان خودو نوه اش، فرزندجوجی که پیش از پدر مرده بود تقسیم کرد و پسر سومش او گتای راخاقان، یعنی خان اعظم نمودو شورائی ازبزرگان مغول تحت ریاست او گتای تشکیل داد. شورای مذکور سه سپاه یکی برای فتح روسیه دومی برای تسخیر بعضی از نواحی چین و سومی را برای تعقیب جلال الدین وفتح ایران غربی که دربالا بطوراختصاربشرح آن پرداخت شد تشکیل داد . مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به ملای رومی تولدش در ۶۱۳ = ۱۲۱۶ میلادی سال شانزدهم سلطنت علاءالدین و محمد سلجوقی است و فوتش در سال ۶۷۲ = ۱۲۷۳ مصادف با سال هشتم آباقاخان می باشد .

او گتای در سال ۱۲۴۲ = ۶۳۹ هجری در حیات بود و یکسال بعد از او خلیفه المستنصر فوت نمود و پسرش آخرین خلیفه که مستعصم باشد بجای وی نشست .

در عهد سلطنت او گتای متصرفات مغولها وسعت یافت و بعد از او پسرش گبوک خان جانشین وی گردید اما سلطنتش دوامی نیافت و سلطنت مغول به (منگوقا آن) پسر تولی خان نوه چنگیز رسید . منگوقا آن دو برابر داشت یکی قویبیلای و دیگری هلاکو خان .

فصل هفتم

عصر هلاکو خان - ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۵

منگوقاآن، هلاکو خان را مامور انجام ختم فتح ایران و تسخیر بغداد کرد و قویلای برادر دیگر فتوحاتی در چین نمود و سلطنتی برای خود ترتیب داد، هلاکو را بایستی اول سلطان مغول که بطور قطع بر سلطنت ایران استقرار یافت دانست.

هلاکو در سال ۱۲۵۴ = ۶۵۲ هجری با سپاه بزرگی روانه ایران شد و سال بعد رکن الدین خورشاه رئیس اسمعیلیه را دعوت باطاعت نمود وی که تاب مقاومت در خود نمیدید با جمعی از اقوام و بزرگان اسمعیلیه نزد هلاکو خان آمده و کلیه بیش از صد قلاع اسماعیلیان را تسلیم نمود و در سال ۱۲۵۶ = ۶۵۴ هجری پس از ۱۷۷ سال، قدرت اسمعیلیه خاتمه یافت و قلعه الموت بدست هلاکو خان افتاد.

مستعصم، خلیفه‌ای ناتوان، بی اراده، عیاش و هوسران بود. در تمام دوره خلافتش اغتشاش و آشوب و فلاکت و ادبار در داخل و خارج برقرار بود بدین معنی که اختلافات و منازعات فرقه‌های مذهبی حنفی و حنبلی و سنی و شیعه و زردو خورد طبقه فقرا با ثروتمندان اوضاع بغداد را پر آشوب کرده بود. قشون پدرش را منحل کرده و افراد آنرا به کسب و زراعت واداشت به پسرش ابوبکر، امر کرد که حومه کرخه را ویران کرده و شیعه‌های آنجا را برده کند.

بعد از خاتمه کار اسمعیلیه، هلاکو خان برای خلیفه پیغامی فرستاد و وی را به موافقت با خود دعوت کرد. با وجود نداشتن سپاه با مشورت اطرافیان متعصب خود که چشم حقیقت بین آنها بسته بود، جوابی

غرور آمیز داد و حتی اجامر و اوباش، سفرای هلاکو را بیاد مسخره گرفتند، در نتیجه هلاکو در سال ۱۲۵۸ = ۶۵۶ هجری متوجه تسخیر بغداد گردید و پس از ۴۰ روز محاصره خلیفه خواست داخل مذاکره شود ولی بسیار دبر شده بود در نتیجه تمام افسران و بیش از ۳ هزار تن از قضات و مشایخ قوم و معاریف با خود خلیفه و برادر و پسرانش بنزد هلاکو آمدند و با خدعه خلیفه را وادار به خلع اسلحه مدافعین نموده همه را در ازدوگاهی جمع و حکم خرابی و قتل عام تا ۴ روز برای بغداد صادر گردید و خرابی شهر مدت شش هفته دوام داشت و با این ترتیب ذخائر علمی و صنعتی که خلفا در مدت چند قرن توأم با فکر ایرانی و تمدنی جدید بظهور آمده بود از بین رفت.

عمارات و مساجد و مقابر حتی برای طلاهای گنبد، همه را خراب و ویران و با زمین یکسان شد و حتی به بیماران و دانشجویان و استادان ابقا نگردید و همه طعمه شمشیر گردیدند. خزائن و گنجها و کتاب خانه های اندوخته مدت ۵ قرن گذشته، همه نابود شدند و خلیفه و خاندان او را کشتند، (۱۲۵۸ میلادی = ۶۵۶ هجری).

شهر بغداد قبل از حمله مغول دارای دو میلیون جمعیت بود که یک میلیون و ششصد هزار نفر آنها در آن فتنه کشته شدند و بعضی دیگر از مورخین حد اقل را یک میلیون گفته اند و با این ترتیب دوره خلافت عباسی پایان و مهد ترقی و تمدن عرب بیاد فنا رفت و تلفات یهودیان در این شهر به نسبت ساکنین آن معلوم است.

مغولها بعد از انهدام بغداد از فرات گذشته راه بین النهرین را پیش گرفته و بهر کجا که رسیدند از قتل و غارت و خرابی چیزی

فروگذار نمودند، در آریسه و حران و نصیبین همه را از دم شمشیر گذرانند و در حلب ۵۰ هزار نفر را کشتند و تا عین جالوت نزدیک ناصره فلسطین رسیدند.

بدین ترتیب بخوبی ملاحظه میشود که یهودیان ساکن بین النهرین و شهرهای نامبرده بالا که همه را کز مهم یهودی نشین بودند چگونه جمعیتای خود را از دست دادند.

مغولها در شمال فلسطین از سلطان بیبرس ملقب به الملك الطاهر که بعداً پادشاه مصر گردید شکست خوردند. مدت دو سال فرقه سنی بدون پیشوای روحانی بود، بیبرس احمد ابوالقاسم ملقب المستنصر را که از خانواده عباسی و از بغداد فرار کرده بود بقاهره دعوت و وی را خلیفه روحانی ساخت (۱۲۶۱) و این خلافت روحانی که اقتداری نداشت تا قرن شانزدهم که سلطان سلیم فاتح بزرگ عثمانی، خلیفه وقت را واداشت که بنفع وی از مقام خلافت استعفا دهد باقی بود. هلاکوخان مراغه رادر آذربایجان پایتخت خود قرار داد و چون راجع بنجوم علاقمند بود رصدخانه‌ای در آن شهر ساخت.

هلاکو در اثر داشتن زنی مسیحی نسطوری موسوم به دوقوز خاتون، از عیسویان حمایت میکرد و آنها را بکارهای مهم می‌گمارد و در سال ۱۲۶۰ پاپ نامه‌ای به هلاکو نوشت. خشونت و عقیده مغول هلاکو و داشتن زن مسیحی و روابط با پاپ، که در آن عصر یهودیان مورد تجاوز وی بودند، مسلم میدارد که هلاکو نمیتوانست نسبت بیهود نظر خوشی داشته باشد.



در حالیکه مغولهای خونخوار بقتل و آدمکشی و چپاول خود در ایران ادامه میدادند و اروپا نیز مورد تهدید بود، پیروان حضرت مسیح . نسبت باقوام مسیح و مریم مقدس و سن پئیر و حواریون یعنی یهود، چه میکردند؟ پاپ اینونسان سوم منظورش از بین بردن یهود نبود بلکه میخواست که آنها را خفیف و حقیر سازد و از این رو کلیه مسیحیت را بر علیه آنان دعوت کرده بود ولی توده عوام، که این گونه موارد را بهترین وسیله برای چپاول و ظهور طینت و حشیا نه خود میدانند نمیتوانست بنظر اصلی پاپ پی برده و یا تا همان حدود خود را قانع سازد. وقتی پاپ گرگوار نهم روی کار آمد، اتهامات دروغین و انتشارات کذب بر علیه یهود در بین جهال بحد اعلا ی خود رسید. روزی در یکی از شهرهای کشور باد، یکنفر مسیحی را مرده در کوچه دیدند فوراً قتل وی را نسبت به یهودیان دادند (۱) و بدون آنکه بموضوع رسیدگی شود و محکمه ای تشکیل گردد بقتل و غارت یهودیان پرداختند و وقتی پاپ هم حکمی صادر نمود که بحدود مقررات محدودیت سابق اکتفا شود، مردم به پاپ نسبت دادند که پول از یهودیان گرفته است. در این زمان فشار و تجاوز به یهود در فرانسه شدت یافت مخصوصاً

۱- حقیقتاً جهل بعضی از مردم جهان یعنی آنکه یهودیان خون مسیحی در فطیر میریزند قابل استهزاء و تاسف است زیرا طبق دستور تورات یهودیان نه فقط خون را نجس میدانند بلکه برای احتراز از خوردن خون، گوشت ذبح شده را مدتی در نمک میخواوبانند که کاملاً خون آن گرفته شود، گوشت شکار را چون ذبح نشده و کاملاً خون حیوان خارج نشده حرام میدانند.

آنکه یکنفر یهودی موسوم به نیکلادونن که از طرف جامعه یهودی تحریم شده بود بکیش مسیح درآمد و نسبت‌های دروغین به محتویات تلمود داد ولی بعد از رسیدگی، دروغ وی ثابت گردید. مع الوصف مقدار زیادی از کتب تلمود را جمع‌آوری نموده سوزاندند. (۱۲۴۲) (۱) در انگلستان، هانری سوم یهودیان را زیر مالیاتهای سنگین خوردمیکرد و ملت آلمان که روح جنگی و تجاوز باطنی داشت لیاقت و افتخار خود را، در انجام عملیاتی مانند مغولها که در شرق انجام میدادند، میدانست، اینهم نسبت به یهودیان ضعیف.

تنها کشوری که یهودیان آن در امنیت ساکن بودند، کشور کاستیل در زمان سلطنت الفونس دهم (۱۲۵۲-۱۲۸۴) بود، پادشاهی که رعایایش وی را ملقب به (عادل) کرده بودند. در ارتش او یهودیان مانند سایر افراد کشور دارای امتیازات بودند و زمین‌های زیادی را برای اقامت و زراعت به آنها بخشیده بود، در حالیکه در کشور همسایه جنوبی الموحدین، یهودیان در فشار بودند.

وزیر مالیه کشور کاستیل یکنفر یهودی موسوم به دون مئیردو ماله آ بود و بعد از او پسرش دون اسحق بجای پدر وزیر شد. طیب و ستاره شناس او هم، یهودی دیگری موسوم به دون یهودا بن مشه کوهن بود.

۱- موضوع یهودیانیکه از طرف جامعه خود تحریم شده و یا در اثر تغییر مذهب، موجب ناراحتی جامعه یهودی را فراهم ساختند (حتی در ایران)، بعداً در چند موارد به آن برخورد خواهیم کرد.

این پادشاه علمای یهود را تشویق میکرد، با وجود انتشارات عوامانه زمان بتدریج تا این کشور نیز سرایت میکرد تا بجائیکه الفونس دهم مقررات سبکی در محدودیت یهود وضع کرد. تنها سعادتیکه یهودیان در این اعصار تاریک از آن بر خوردار بودند توجه و علاقه آنها به تحصیل و مطالعه و ازدیاد دانش خود بود.

فصل هشتم

عصر آباقاخان ۱۲۶۵-۱۲۸۱ و احمدتکودار ۱۲۸۱-۱۲۸۴

و ارغون ۱۲۸۴-۱۲۹۱ و گیخاتو ۱۲۹۱-۱۲۹۵

آباقاخان فرزند بزرگ هولا کوخان از مادر دو قوز خاتون عیسوی بود که بجای پدر نشست ولی موافقت قویلای را که در واقع بزرگ و امپراطور خانواده چنگیز بود لازم داشت. کلیه ممالک مفتوحه از طرف خانواده چنگیز (مستعمره آنها محسوب میگشت) و بالاخره این تصویب بعمل آمد. خانواده چنگیز علاقه و خوشبینی زیادی نسبت بمسیحیان داشتند و اولین کار آباقاخان ازدواج با مریم دختر پالئولوگوس امپراطور روم شرقی بود. این دختر بمنظور ازدواج با هلاکو در حیات وی روانه ایران شده بود و بعد از فوت او بعقد پسر در آمد. این علاقه حکومت قسطنطنیه برای ازدواج با سلاطین مغول قطعاً بمنظور بدست آوردن نفوذ در دربار مغول بوده است «آباقا قبل از ازدواج با مریم بخواهش دختر، آداب تعمید را بجا آورد و قبول دین مسیح کرد» (تاریخ مرحوم اقبال صفحه ۲۰۲).

باید بخاطر داشت که اولین اقدام دنیای مسیحیت برای بدست آوردن نفوذ در دربارهای سلاطین شرقی (که در عصر صفویه بمنتهای شدت خود رسید) کمی زودتر از این موقع شروع گردیده بود، زیرا در سال ۶۵۴ هجری = ۱۲۵۶ یعنی همان سالیکه هلاکو حمله بزرگ خود را بایران شروع کرد و دستگاه اسمعیلیه را بر انداخت، مارکو پولو تاجر معروف با برادر خود از استانبول که پایتخت امپراطور

روم شرقی و محل کار تجارتي آنها بود ، بحساب برای تجارت جواهرات روانه سواحل رود ولگا و از آنجا به بخارا و بالاخره نزد امپراطور بزرگ مغول (قبلاقاآن) بچین رفتند و توانستند خود را مورد اعتماد وی قرار دهند تا بجائیکه از طرف (قبلاقاآن) مامور و نماینده شدند که حضور پاپ روند * و بعد از انجام این ماموریت که موجب استحکام مودت سلاطین اروپ و مغول شد مراجعت نموده از راه ونیس بدربار (قبلاقاآن) روانه شدند» (۱) سایکس در تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱۴۵ مینویسد:

« دنیای مسیحیت که نماینده آن پاپ بود همان طور که سابقاً ذکر نمودیم با مغولها که از مسیحیان علناً حمایت میکردند، مراوده دوستانه را آغاز نمود و در تعقیب آن در این دوره مکاتبات زیادی با آباقاخان (مغول سلطان ایران) شده که بیشتر آن نگهداری شده و در دسترس ما میباشد و از جمله نامه ای است که از طرف ادوارد اول پادشاه انگلستان نوشته شده. در تعقیب این رویه پاپ در ۱۲۷۸ میلادی هیئتی مرکب از يك عده رهبان بعنوان سفیر بدربار آباقا و نیز دربار خاقان (امپراطور) فرستاد. بی شك مسلمانان دشمن مغولان و مسیحیان هر دو بوده اند و چون هیئتون پادشاه ارمنستان و گرجیان از متحدین وفادار ارباب بزرگ خود بودند که لااقل یکی از زنان وی مسیحی بوده است در این تردید باقی نمی ماند که یگانه منظور و مقصود آنها از این ارتباط و مراوده این بود که با هم بر علیه اسلام و منافع نفوذ

و اقتدار آن توحید مساعی نمایند « (۱). یکی دیگر از میسیونرهای مسیحیان که به قراقرم رفتند کارپینی و روبروکی بودند.

مرحوم اقبال در صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳ دنباله ازدیاد نفوذ مسیحیان در

زردبار مغول، مینویسد:

«ازدواج آباقا، با دختر امپراطور روم و سابقه تربیتی که در زیر دست دوقوز خاتون یافته بود، روز بروز علاقه او را بعیسویان بیشتر کرد و روحانیون مسیحی در دربار او مورد عنایت و احترام خاصی قرار گرفتند و چون پس از شکست عین جالوت بین ایلخانان ایران (ارتش هلاکو) و سلاطین مسلمان شام و مصر نیز خصومت و رقابت شدیدی حکمفرما بود، عیسویان از این وضع استفاده مینمودند و در پیشرفت کار ایلخانان و بر انداختن مسلمین مصر و شام یعنی دشمنان صلیبیون عیسوی خود را خدمتگزار مغول وانهود میکردند و مغولها نیز در این راه وجود ایشان را لازم میشمردند چنانکه آباقا این عیسویان را وسیله پیش بردن سیاست خود در مقابل مسلمین شام و مصر قرارداد و بتوسط ایشان چند بار با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا در صدد ریختن طرح اتحاد بر ضد پادشاهان اسلام بر آمد.

در سال ۱۲۶۷ پاپ کلمان چهارم در جواب مراسله آقا با وعده داد که با کمک سلاطین عیسوی اروپا در جنگ بر ضد مسلمین از او

(۱) در تاریخ مغول تالیف مرحوم استاد عباس اقبال صفحه ۱۹۸ نیز وارد است «زوجه تولونی موسوم به دوقوز مذهب مسیح داشت و بعد از فوت تولوی این زن به پسرش هلاکو رسید و هلاکو برای رعایت خاطر او عیسویان را محترم میداشت و بکارهای مهم میگماشت»

تقویت نماید. در سال ۱۲۷۴ = ۶۷۳ هجری آباقا ۱۶ نماینده بفرنگستان فرستاد و در جلسه شورای مذهبی با مرگر گوار دهم در شهر لیون تشکیل گردید.

فرستادگان آباقا در این شورا حضور بهم رسانیدند و دو نفر از آنها که تاتار بودند بامر پاپ غسل تعمید یافتند دو سال بعد در عهد پاپ ژان بیست و یکم، دو نفر نماینده دیگر از طرف آباقا عازم شهر رم شدند و عیسویان را به پس گرفتن بیت المقدس و فلسطین از دست مسلمین دعوت کردند و از طرف آباقا بایشان وعده مساعد دادند و پاپ ایشان را پیش سلاطین فرانسه و انگلیس فرستاد و از طرف آباقا اظهار داشتند که او و قویلیای قاآن (امپراطور) مایلند که قبول دیانت عیسوی کنند.

با این مختصری که شرح داده شد از یکطرف روابط دوستانه خانواده سلاطین مغول با دربار پاپ و سلاطین عیسوی آن زمان، مسلم و از طرف دیگر با شرحی که در فصول قبلی راجع بر رفتار و نظریه ملل و سلاطین عیسوی و دربار پاپ با یهودیان داده شد، واضح گردید که تاچه اندازه نسبت به یهودیان کینه و عداوت داشته تا بجائیکه دست بهر اقدام، بر خلاف عدل و انصاف میزدند، بنابراین با آن روابط نزدیک بین مغول و عالم عیسویت، توجهی از طرف مغولها نسبت به یهودیان انجام پذیر نبود بویژه آنکه در خانواده و اندرون مغولها زنان مسیحی، که نفرت زیادی نسبت به یهود داشتند ملکه و فرمانروا بودند. با این ترتیب در هر شهر و دیاری که یهودی وجود داشت از یکطرف در آتش بدبختی عمومی می سوختند و از طرف دیگر مورد تجاوزات خصوصی

واقع می گردیدند . در عصر این سلطان تبریز پایتخت ایران گردید . در عصر سلطنت آباقاخان در ایران، مار کوپولو و نیز ی به چین و ممالک آسیا و ایران مسافرت کرده و نزد (قبلائی قان) امپراطور مغول رسید . وی مامور رساندن زن ارغون شده بود ولی بعد از فوت این سلطان، به ایران رسیده . مشارالیه در چند مورد راجع به یهودیان اشاراتی کرده است و راجع به بخارا از تجارت آنان صحبت داشته .

در محضر (قوبیلائی قان) در چین صحبت از مباحثه و مناظره روحانیون مذاهب مختلفه که یهود هم جزو آن بود مینماید و قوبیلائی قان با نظر بیطرفی به فضایی مذاهب مختلفه می نگریسته و طرفین را مورد تفقد خویش قرار میداده است بیانات اخیر وی وجود یهودیان را در کشور چین تائید می کند و قبلاً گفته شد که در چندین مورد در عصر ساسانیان عده ای از یهودیان ایران به چین مهاجرت کرده اند . با اینکه در عصر مار کوپولو وجود عده ای از آن ها در آن کشور قطعی است ولی بطوریکه در قرون اخیر ملاحظه گردیده نه فقط یهودیان در آن کشور رو باز دیان گرفته اند بلکه از تعداد آنها کاسته شده است . علت این وضع را بایستی در آزاد منشی مردم چین نسبت به ملل و نژاد و مذاهب مختلفه دانست . خصوصاً آنکه چون چینی ها از اجداد خود ارث نفرت آمیزی بر علیه یهودیان نگرفته بودند با آنها خوش رفتاری می کردند و همان عدم نفرت از یهود موجب اردیاد معاشرت و تحلیل یهود بین چینی ها گشته است . برای تائید موضوع اخیر ، مار کوپولو مینویسد : «مردم ملکوتی پایتخت چین جنوبی کسانی که برای تجارت و مسافرت بشهر آنان وارد میشوند ، بسیار دوست میدارند و بطور کلی اهالی

چین با افراد تمام نژادها و پیروان ملل و نحل گوناگون محبت میورزند (۱).

آباقاخان در لشکر کشی به شام بر علیه بیبرس فاتح مسلمین موفقیتی نداشت وی خوارزم و ماوراءالنهر را خراب و ویران کرد و بخارا را بیاد غارت داده بالاخره این سلطان مغول در سال ۶۸۰ هجری = ۱۲۸۱ فوت نمود.



احمد، تکودار : آباقاخان میل داشت که ارغون پسر وی بعد از او بایلخانی برسد ولی چون این عمل با وصیت نامه چنگیز که سلطنت را حق ارشد میدانست مغایرت داشت، لذا پس از فوت او شاهزادگان و امرای مغول برادر آباقاخان تکودار را بسلطنت بر داشتند. تکودار پسر هفتم هلاکو بود.

تکودار در جوانی برسم آئین مسیح تعمیم یافته بود ولی بعد از معاشرت با مسلمین به تدریج بشریعت اسلام متمایل شد (۱) و از طرف بزرگان مسلمین به احمد موسوم گردید. در اواخر عهد آباقا بزرگان مغول به سه دسته تقسیم گردیده بودند، جمعی شاهزاده ارغون را می خواستند که بجای آقا با سلطنت بر گزینند و عده ای بطرفداری تکودار بر آمدند. و اولجای خاتون میخواست که پسرش منگوتیمور، حائز این مقام شود، اما چون منگو تیمور ۲۵ روز زودتر از آباقا مرد پس اولجای خاتون هم طرفدار ارغون گردید. کار مخالفت بین

(۱) مارکو پولو، ترجمه و نگارش محمدلوی عباسی صفحه ۲۳۸

(۲) تاریخ اقبال صفحه ۲۲۱

دو دسته بالا کشید و تکودار بمنظور جلب اطرافیان، مذهب اسلام را پذیرفت.

سلطان احمد تگودار مجدالملک یکی از بزرگان کشور را مقتول ساخت و «سلطان احمد شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را بسمت تولیت و جمع آوری اوقاف ممالک خود گماشت و رافعی در مدت سلطنت کوتاه سلطان، بقطع مستمریات عیسویان همت گماشت و بسیاری از آنها را بقبول اسلام مجبور نمود و کلیسای تبریز را خراب کرد و بمسجد مبدل گردانید. اسلام آوردن سلطان احمد و سعی او در مسلمان کردن مغول و تبدیل بت خانه‌ها و کلیساها بمساجد، شاهزادگان مغول را از او رنجانید و ایندفعه، مخالفین بریاست ارغون خان و قونقورتای برادر تکودار در صدد قتل او بر آمده و علناً بر ایلخان قیام کردند» (۱) بالاخره این اختلاف منجر بجهنگ بین طرفین در نزدیکی قزوین گردید که ارغون شکست خورد و در راه خراسان لشگریان احمد، وی را تعقیب نمودند و صدمه بسیاری به اهالی بین راه وارد کردند. خلاصه آنکه سلطان از سر تقصیر ارغون که بحضور رسیده بود گذشت و حکومت خراسان را به وی تفویض نمود ولی بعد پشیمان شده الیناق افسر خود را مامور کشتن ارغون ساخت و الیناق بدستیاری امیر بوقا و کسان ارغون با دستیاران سلطان احمد موفق نشده و عده‌ای از آنها کشته شدند و وی بشنیدن این ماجرا فرار کرد ولی ارغون قوائی را مامور دستگیری سلطان احمد نموده و بالاخره بامر ارغون او را کشتند.

(۱) از مغول تا افشاریه تالیف آقای رضا پادو کی صفحه ۸۸-۸۹

ارغون فرمانروائی ارغون از نقطه نظر زدوخوردها و جنگ متضمن حوادثی نبوده است غیر از آنکه بوقا که در استقرار سلطنت ارغون کوشش کافی کرده بود چون توطئه‌های علیه ارغون ترتیب داد، کشف و در نتیجه بوقا و خانواده‌اش با کلیه همدستان وی بقتل رسیدند. اما سلطنت ارغون از نقطه نظر اوضاع و احوال یهود آن عضو اتهاماتی که به سعدالدوله نخست‌وزیر یهودی ارغون وارد ساختند و نتیجه حاصله آن برای کلیه یهودیان قابل بحث مطولتری می‌باشد تا نکات چندی که حتی برای بعضی استادان و مورخین ایرانی تاریک و مجهول است روشن گردد. بعضی از مورخین کلیه تصمیمات و اقدامات ارغون را منتسب به سعدالدوله که نام عبری او مردخای ابن الحریبه (کهن صدق) وزیر یهودی او دانسته‌اند در صورتیکه ابتدا با هیچ منطقی وفق نمی‌دهد. آنچه بعضی از نویسندگان مسلمان نوشته‌اند:

۱- ارغون می‌خواست با صلیبیون اتحاد برقرار کرده بیت المقدس را به تصرف عیسویان در آورد.

۲- ارغون می‌خواست خانه کعبه را تبدیل به بت‌خانه سازد.

۳- این اقدامات طبق تمایل و پیشنهاد سعدالدوله بوده است.

۴- روی همین اصل بمحضی که ارغون نزد يك بموت شد سعدالدوله را کشتند و بقتل و غارت یهود پرداختند.

اما حقیقت امر بقرار زیر است:

اول آنکه ارغون از خود استقلال عقیده و فکر داشت، و در ثانی قبلاً در فصول بالا با خبر شدیم که مسیحیان اروپا چگونه با یهودیان رفتار کرده و بقتل و غارت یهودیان می‌پرداختند و حتی در همین عصر

هم همان رویه در اروپا ادامه داشت و صلیبیون چه در شرق و چه در اروپا به کشتار دسته جمعی یهود مشغول بودند. بنابراین یکنفر یهودی ممکن نبود ارغون را تشویق بهمکاری با صلیبیون نماید و علت تمایل ارغون به این عمل، تمایل او به دین مسیح بوده است که ذیلاً خواهیم دید.

منطق

اگر سعد الدوله را یهودی ندانند موضوع منطقی است و اگر یهودی بوده است پس یکنفر یهودی که در اثر ایمان کامل بدو حدانیت، ملتش دچار مصائب گشته بود، و یا در اثر عدم ایمان به تثلیث نمیخواست خدشای به اصول وحدانیت وارد سازد، در نتیجه عالم مسیحیت را بر علیه خود بر ^{انگیز} ~~شود~~ . ملتی که برای امتناع از بت پرستی کینه و نفرت اجداد بت پرست موحدین امروزی را بر انگیزت و در نتیجه صدمات غیر قابل جبرانی را متحمل شد، چگونه ممکن است که یهودی طرفدار بت پرستی شود و اگر شد یهودی نیست. و چگونه در آن ایام که جهان مسیحیت بر علیه یهود بود یکنفر که دوست دشمن وی را عاقل دانسته اند بیاید فکر اجرای منظوری را که بر علیه اساس یهودیت است بنماید و بدان وسیله تنها دوستان خود را که مسلمان جهان بودند بر علیه یهودیت بر انگیزد؟

بنابراین اتهام تمایل علاقه به بت پرستی سعدالدوله، هیچ چیز نباید باشد غیر از آنکه همکاران و مخالفین مغول و یا مسلمان سعدالدوله، بدین وسیله خواسته اند احساسات مردم را بر علیه وی بر انگیزانند و موفق هم شدند. و اینکه به صحیح یا بغلط، سعدالدوله را ازین بردند

بحثی است جدا ولی تقصیر سایر یهودیان چه بود که بعد از کشتن سعدالدوله بقتل و کشتار آنها پرداختند؟ جواب آنرا فقط عقل سلیم و منطق می تواند بدهد و بس (۱).

اکنون لازم است به شرح نظریات مختلف مورخین مسلمان و یهود راجع به واقعات آن ایام پردازیم. سایکس در جلد دوم صفحه ۱۵۲ مینویسد:

«ارغون در ایام حکمرانی خود نه فقط، با مسیحیان همه نوع مساعدت و محبت نموده بلکه مورخین اورا مسیحی دانسته اند (۲) و در سال ۱۲۸۹ میلادی و باز دو سال بعد (۱۲۹۱ که آخرین سال سلطنت وی میباشد و سعدالدوله نخست وزیر او است) به پادشاهان مسیحی پیشنهاد کرد که باوی توحید مساعی کرده و متفقاً حمله به ارض مقدس (بیت المقدس) ببرند» بعد اضافه میکند:

«یکی از مبلغین زبردست این عصر ژون در موم کاروینو یکنفر راهب فرا نسیسکن که در آن زمان در شرق کار میکرده و گزارش به پاپ داد که او امید دارد که ارغون را بدین مسیح داخل کند و در نتیجه از طرف پاپ مامور این کار گردید» البته بعداً مسیحی شد.

تمام این جریان در آخرین سال حیات ارغون، زمانی که سعدالدوله در کمال اقتدار است گذارش شده. اگر ارغون از خود رائی نداشت چگونه حاضر شده که با عیسویان همکاری کند و حتی بدین مسیح در آید در صورتیکه منافع مذهبی سعدالدوله مخالف این جریانات

(۱) (بصفحه ۵۴۸ همین کتاب مراجعه شود)

(۲) سیاحت نامه لرد کرزن بنام (ایران) ترجمه آقای علی جواهر الکلام

بوده است. مخالفت یهودیان آن عصر با عالم مسیحیت روز غیر قابل تردید بوده، اگر سعدالدوله اقتداری چنانکه مورخین گفته‌اند داشت آیا می‌گذاشت که سلطان بدین دشمنان یهود در آید؟ یا بر علیه اسلام که دوست یهودیان بود اقداماتی نماید؟ این جریان فقط دلیل ساده‌ای دارد و آن عبارت از آنست که در اندرون سلاطین مغول زنان مسیحی وجود داشتند و در دربار هم مبلغین آنان فعالیت می‌کردند، از طرف دیگر موضوع تبدیل کعبه به بت‌خانه قطعاً هیچ اساسی ندارد زیرا سلطانی که تمایل بمسیحیت داشت نمیتوانست چنین عملی انجام دهد بویژه آنکه نخست‌وزیر وی یهودی و پیرو توحید بود. نفوذ سعدالدوله بیشتر در حدود تنظیم امور مالی کشور بوده و البته این موضوع قطعی است که این اتهام، نشریاتی جعلی بوده که از طرف رقبای سعدالدوله، بمنظور از بین بردن وی و بدست آوردن مقام منتشر ساختند.

آقای رضای پازوکی در تاریخ از مغول تا افشاریه صفحات ۹۱-۹۶-۹۳ چنین مینویسد: «وزارت خود را بخواجه جلال‌الدین سمنانی و سعدالدوله یهود اقدام نمود».

«سعدالدوله پسر صفی‌الدوله ابهری بود. در زمان ارغون داخل اطبا ایلخانی شده در بغداد روزگار می‌گذراند و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد آسماه شد و چند زبان میدانست تا آنکه جمعی از اطبا که در خدمت ارغون بودند بظاهر بعنوان سعایت و در باطن برای داخل کردن او در مهمات، بخان اظهار داشتند که چرا ما در سفر و حضر باشیم و سعدالدوله بر سپاه ایلخانی پشت پازده و در بغداد براحتی وعیش وعشرت مشغول باشد

سپس بموجب فرمان سعدالدوله ملازم در گاه خان گردید. اتفاقاً ارغون در اینموقع مریض شده و سعدالدوله با دادن مسهلی کسالت را از او دور ساخت و بیش از پیش منظور نظر قرار گرفت.

روزی ارغور، حدایتی که دافع ملالت باشد از سعدالدوله خواست او هم چون نظر خان را بجمع مال فراوان می‌دید صورت اتلاف اشراف و شاهزادگان و منشیان هر شهر خصوصاً ناحیه بغداد را که در دست آروق برادر امیر بوقا بود نقل کرد.

این بیانات در خان اثر کرده سعدالدوله را با جمعی برای وصول مالیات در سال ۶۸۶ = (۱۲۸۷) ببغداد فرستاد و او بخوبی از عهده انجام آن مأموریت برآمد و بار دیگر هم به بغداد رفت و بهتر از دفعه اول در جمع وصول مالیات همت گماشت و در مدت کم دو نوبت هر دفعه مبلغی خطیر بخزانة واصل گردید.

ارغون چون دید سعدالدوله محاسبات و معاملات را از روی راستی و درستی مشخص ساخته او را وزیر و حاکم ملک و مال نمود و عده‌ای از اشراف را بنیابت، و زیر دستی او انتخاب کرد و چون

سعدالدوله این مقام را پیدا کرد و امیر بوقا از قدرتش کاسته شد دشمنان شروع بسعایت درباره امیر بوقا نمودند و خود او برای آنکه تا وقت از دست نرفته از مهملکه نجات بیابد به جوشکاب نوه هلاکوخان که در کنارفرات حکومت می‌کرد نوشت و پیغام داد که ارغون بنابر سخن اهل حسد از من رنجیده و جمعی را که در سلك نو کران من بوده‌اند بر من ترجیح داده و من جمعی از امراء و اعیان را با خود متفق ساختم (در ضمن نامه، اسامی شاهزادگان را هم برد) و زمینه

سلطنت برای تو مهیا مییابد ، لازم است بعجله خود را رسانده و ارغون را از تخت خانی بزیر آوریم* جوشکاب هم بعجله خود را پیش ارغون رساند و شرح خیانت بوقا را اظهار داشت. چون ارغون بر حقیقت مطلب آگاه شد امر داد او را دست بسته بحضور آوردند و **عمال او را هم بتمامی از کار خلع کرده** سپس بوقا را بشاهزاده جوشکاب سپردند و شاهزاده هم او را از میان دو نیم نمود.

بعد از قتل امیر بوقا ارغون خان سعدالدوله را در کارها مستقل گرداند و چون پیرو مذهب موسی بود کسان و اقربای خود را روی کار آورده دست مسلمانان را از کار کوتاه کرد از آنجمله یکی از برادران خود فخرالدوله را که در جهل من کب مانند افلاطون در حکمت بی بدل بود بیغداد فرستاد و یکی از خویشانرا هم که شمس الدوله نام داشت بحکومت فارس منصوب نمود) سپس بشرح اقتباساتی که از مورخین سابق که حقیقت را روی مقتضیات طور دیگر جلوه داده اند پرداخته اضافه می کند:

(سعدالدوله که مردی زیرک و کافی بود در ابتدا برای جلب

قلوب مردم (۱) امر داد که امرا و حکام ؛ دعاوی را بر طبق شریعت

(۱) سعدالدوله روی وظیفه وجدانی خود، چون ملاحظه کرد مردم کشور مسلمان هستند دستور داد دعاوی را طبق شریعت اسلام فیصل دهند و جمله « برای جلب قلوب مردم) را مورخین عصر نوشته اند تا بتوانند جمله بدون حقیقت بعدی را که عبارت از «مخالفت با اسلام و تغییر کعبه به بت خانه» و بمنظور تحریک احساسات مردم منتشر ساختند گفته شود. در حقیقت دو جمله و دو حالت و دو عملیکه به سعدالدوله نسبت داده شد تضاد کامل است. اگر اولی درست است دومی نمیتواند حقیقت داشته باشد.

اسلام فیصل دهند و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فرو ماندگان جهد و تبلیغ نمایند و در مدت دو سال وزارت سعد الدوله، تمامی مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و مبلغ هزار تومان زر در خزانه جمع شد. (اینک نسبتهای دروغین که بوی داده اند)(۱).

بالاخره چون کمال قدرت و عظمت و استقلال او را در جاده غرور و نخوت کشاند زبان استهزا نسبت بامت محمد گشاده ارغون را بضبط اموال مسلمانان و تغییر کعبه به بتخانه تشویق کرد (۲) خان هم بر طبق رای او شروع بجمع اموال مسلمانان نموده در فکر خراب کردن کعبه بود که مزاجش از حد اعتدال خارج گشته و چند روزی در بستر ناتوانی افتاد و دیگر موفق بخراب کردن مکه معظمه نشد.

سعد الدوله چون مرض ارغون را لاعلاج دید و زندگانی خود

را در خطر مشاهده کرد بعجله قاصدانی نزد غازان به خراسان فرستاد که او را از شدت مرض خان مطلع گردانند اما قبل از رسیدن خبر بغازان، مردم بر حمله او آگاه شده دستگیر و محبوس ساختند و بعد از چند روز او را از حبس بیرون آورده با کسانش در سلخ صفر ۶۹۰ بقتل رساندند و ارغون هم در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سال ۶۹۰ متوجه عالم

(۱) این نسبت‌های دروغین مربوط به آقای رضای بازو کی نیست، زیرا

مشارالیه از کتب مورخین سابق استخراج کرده است.

(۲) مکه معظمه در تصرف ارغون نبود که چنان فکری کند و از همین

موضوع به دم صحت این انتشار ممکن است پی برد.

آخرت گردید»

چنانچه مطالب مربوط بسعدالدوله و زمان ارغون با دقت کافی مطالعه شود: اولاً طبق مشروحات اول فصل، مسلم گشت که ارغون استقلال عقیده و فکر را داشت و مایل بود که عیسوی گردد بنابراین هیچگونه رابطه‌ای با یهودیان نداشته و یهودیان نمیتوانستند بدبختیها و قتل و غارت‌های حاصله از مغول رافراموش کنند. اما انتخاب سعدالدوله، با دقت بجملاتیکه، قبلاً ذکر شد نتیجه زیر را بدست میدهد و این نتایج از گفته خود مورخین ضد سعدالدوله میباشد.

۱- سعد الدوله مردی مطلع در امور مالی بود.

۲- « مردی فاضل و چند زبان میدانست.

۳- همکاران وی با او مخالف بودند و در اثر سعایت آنها بمقام

وزارت رسید.

۴- امیر بوقا و شاهزادگان مغول از درآمد کشور و خزانه دولت

سو، استفاده میکردند.

ناچار شرایط بالا ایجاب کرده که ارغون سعدالدوله را بوزارت

مالیه کشور انتخاب نمایند و انتخاب یکنفر یهودی بسمت وزارت مالیه

در بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً در قرن بیستم سابقه دارد و

همگی توانسته‌اند در این سمت خدمات شایانی برای کشور خود

انجام دهند.

۵- سعدالدوله در ماموریت خود بخوبی از عهده بر آمده است.

۶- « مردی صحیح‌العمل و درست کار بوده است.

۸- ارغون عده‌ای از اشراف را بنیابت سعدالدوله انتخاب کرد

(همین عمل حسادت آنها را البته تحریک کرده).

- ۸ - از قدرت امیر بوقا کاسته شد (البته این امیر اقوام و طرفداران زیادی داشت که در نتیجه همه ضد سعدالدوله شدند)
- ۹ - و چون امیر بوقا کشته شد شروع بتوطئه بر علیه ارغون نمودند (بدیهی است که همه طرفداران او ضد سعدالدوله بودند)
- ۱۰ - کشف توطئه امیر بوقا و کشته شدن وی موجب گشت که کلیه عمال او از کار بر کنار شوند (بدیهی است که کلیه آنهایی که از کار بر کنار شدند ضد سعدالدوله گردیدند).
- ۱۱ - سعد الدوله مقرر میدارد محاکمات طبق شریعت اسلام انجام یابد، و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فرو ماندگان جهد بلیغ نمایند. (این عمل موجب عدم رضایت متجاوزین را فراهم ساخت)
- ۱۲ - در مدت دو سال وزارت سعدالدوله تمامی مملکت در غایت آبادانی بود.

تمام دوازده نکات فوق را مورخین سابق نوشته اند و همه متفقاً بر عقل و تدبیر و فهم و کاردانی و کیاست سعدالدوله معترف هستند. در این صورت در حالیکه سعدالدوله کلیتاً بیش از دو سال در دستگاه ارغون مقام نداشته، پس چگونه شده است تا مطالب زیر که برخلاف مطالب بالا است و عمل یک مرد فهمیده و سیاسی نمی تواند باشد انجام شده. مخصوصاً نسبتهای زیر نمیتواند عمل یکنفر یهودی باشد زیرا انجام آنها اولاً با آئین مذهبی وی مغایرت دارد و در ثانی یکنفر مامور دولتی که یهودی باشد همواره بمنظور آنکه میدانند که هر عملی خلاف و بد انجام دهد نتیجه آن بستگی بسر نوشت کلیه جامعه یهود دارد، منتهای

ملاحظه و محافظه کاری رامینماید. اینک اتهامات غیر منطقی و دروغین که در شرح تاریخی مربوط بسعدالدوله خواندیم:

۱۳- زبان استهزا بامت محمد گشاد، (این جمله مغایر بند جمله

۱۱ بالا است).

۱۴- در فکر خراب کردن کعبه بود (بطوریکه گفته شده

خانه کعبه یا حجاز در تصرف ارغون نبود که چنین خیالی کند)

۱۵- و بالاخره سعدالدوله چون مرض ارغون را لاعلاج و زنده گانی

خود را در خطر دید، بنابراین جمله، سعدالدوله قبل از مریض شدن

ارغون هم خبر داشته که دشمنان زیادی دارد و در این صورت حتی

احمق ترین و لامذهب ترین مرد جهان در صدد انجام جملات ۱۴ و ۱۳

بر نمیآید چه برسد باینکه سعدالدوله مرد تحصیل کرده، فاضل، سیاست،

و یهودی، که مؤحد بوده است.

بنابر مراتب فوق اتهاماتی که بسعدالدوله وارد شده از طرف

عدهای از مغولها و مسلمانان ناراضی و از کار برکنار شده و اطبائیکه

از ترقی همکار یهودی خود روحاً رنج دیده بودند این انتشارات را دادند

و بالاخره نه فقط مردیکه از عهده اصلاح خرابیهای عصر مغول برآمده

بود و میتوانست خدمات برجسته‌ای، بکشور خود بنماید از بین بردند،

بلکه طبقه جهال کشور را در اثر تبلیغات سوء خود، وادار بانجام عملی

خارج از منطق که عبارت از کشتار دسته جمعی یهودیان در شهرستان

های ایران است نمودند و ابدأ این فکر به‌خیله کسی خطور نکرد که

ولو تمام نسبت‌هایی که بسعدالدوله داده‌اند راست باشد چه مربوط به

جوامع یهود ایران است، در حالیکه ارغون پادشاهی مسیحی منهد

بوده است.

هنگامیکه جوامع یهود ایران تازه میرفت قتل و کشتارها و بدبختیهای وارده در اثر حمله مغول را فراموش کند و امیدوار بود که اوضاع و احوال کشور در اثر اصلاحات مالی و آبادی که سعدالدوله دست با اقدام آن زده بود، وضع وخیم آنها رو بهبودی رود، تازه گرفتار حمله ناروای هموطنان خود گردیدند و در تمام شهرستان های ایران دچار قتل و غارت و مصیبت شدند. از شرح حال نویسندگان آن عصر معلومست که عده زیادی از یهودیان تلف شده اند و اگر ۱۵۰/۰ جمعیت یهودیان کشته و فراری و تغییر مذهب داده باشند عده آنها کمتر از ۱۵۰ هزار نفر نبوده است و این عملیات بعد از فوت ارغون، بایستی در سالها ۱۲۹۱-۱۲۹۲ میلادی در ابتدای سلطنت گیخاتو باشد و در این واقعه قطعاً صدمه بیشتر بیهودیان تبریز (که محل اقامت ارغون بود) و شهرستان های آذربایجان باید وارد شده باشد.

مرحوم استاد عباس اقبال در تاریخ استیلای مغول تا اعلان مشروطیت از صفحه ۲۳۹ بشرح حال سعد الدوله پرداخته که ابتدایی آن شرح، تقریباً مطابق تاریخ آقای رضای پازوکی است. ولی متأسفانه در ضمن نوشته های مشارالیه، احساسات ضد یهودی که غیر از علت ارثی دلیلی برای ابراز آن نمی توان یافت اضافه است، و چون استاد اقبال مرد فاضلی بوده تصور نمیرود که این رویه در اثر فکر و عقیده خود او باشد و حدس زده میشود که استخراجی است از عهد تاریخ گذشته. مثلاً در صفحه ۲۴ مینویسد:

« کار سعدالدوله با استقلال مطلق و استبداد کشید و این مسئله

روز بروز تحريك غضب امرای ارغون و حسد ایشانرا نسبت بسعدالدوله زیادتر کرد تا آنجا که غالب آن جماعت بدستیاری طوغان (یکنفر مغول) بقتل او تصمیم گرفتند و عزم کردند چون فرصتی مناسب بدست آید دست تسلط یهودرا (۱) کوتاه کنند و عامه را از تنگ‌گریاست ایشان نجات بخشند.»

پس از آنکه همان نسبت های مذکور در قسمت ۱۳ و ۱۴ بالا را با شاخ و برگ بیشتری بسعدالدوله داده ، در صفحه ۲۴۳ اضافه میکند:

«خبر قتل سعدالدوله (۲) در بلاد اسلام موجب مسرت و شفای قلب مسلمین گردید و بازار یهود کشی رواج گرفت (۳) چنانکه در جمیع شهرها بشنیع ترین طرزی دست بکار کشتار آنها زدند و اموال آن طایفه را بغارت بردند مگر در شیراز که چون شمس الدوله با مردم بر وفق عدالت رفتار کرده بود (و در ظاهر از اسلام طرفداری مینمود) (۴).

اهالی هم پیاس این حسن سیرت با او بخوشی معامله نمودند و

(۱) آیا یکنفر از افراد هر ملتی مظهر کلیه آن ملت است!

(۲) سعدالدوله بدست امرای ارغون در سلخ ۶۹۱ هجری = ۱۲۹۱ میلادی در آذربایجان بقتل رسید.

(۳) ادای این جمله برای هیچ فاضل و نویسنده ای در خور افتخار نیست.

(۴) برای خنثی نمودن عملیات نیک شمس الدوله یهودی در شیراز جمله بین‌الهللین را اضافه نموده‌اند.

شمس الدوله یکسال بعد، یعنی در عهد گینخا تو خان، بمباشرت حکومت شیراز منصوب گردید «

چنانچه طبقه عوام و مردمان بیسواد که از گذارش دنیا و افکار عقاید اقوام و ملل اطلاعی ندارند یا مردمانیکه عاری از فهم و منطق هستند به بیان مطالبی خارج از منطق مبادرت ورزند و گذارش را طبق تمایل احساسات طبقه عوام نویسند ایرادی نیست ولی چنین گذارشاتمی از نویسندگان سابق یا امروزی که قدرت قلم و بیان و استدلال و استفهام داشته‌اند حقیقتاً بعید و جای نهایت تاسف است و فراموش کرده‌اند که قسمت اعظم مصیبت وارده بر یهود در اثر آن بوده که بابت پرستی مبارزه کرده و حاضر نگردیده‌اند برای خداوند شریکی قائل شوند و بدین ترتیب مسیحیتی را که در حقیقت پیر و دستورات و معتقدات خود حضرت مسیح نبودند، بر علیه خود بر انگیخت و دیگران هم بدون دقت در اتهامات وارده نسبت بیکنفر یهودی که بکشور خود خدمت میکرد، وی را حامی بت پرستی و استقرار بت‌ها در خانه کعبه، خانه کعبه‌ای که در کشور خارج قرار داشته و سعدالدوله و ارضون خان هیچگاه دسترسی بدان نداشتند، دانستند و عجب تر آنکه کلیه یهودیان ایرانرا نیز شریک در این تقصیر خیالی و بی‌اساس دانسته در صدد کشتار دسته جمعی آنها بر آمدند و ملتی که پیش آهنگ یکتا پرستی بود در عصر تیره استیلای مغول مورد اتهام بت پرستی واقع گردید و بجای آنکه ملت ایران بر مغولان بت پرست که موجب خرابی و قتل و غارت کشور را فراهم آورده بودند بتازند یهودیان که مذهبشان بر اساس توحید همانند اسلام بود تاختند .

وضع آن زمانرا بدین گونه می‌توان خلاصه نمود و آنرا حقیقت جریان آنروز دانست: سلطان ارغون باطنا بدین مسیح درآمده بود و مسلمانان را بچشم نیک نمینگریست و نسبت بآنها سوء ظن داشت . سعدالدوله بر سر کار آمد ، بمنظور مراعات نظر پادشاه خود یا بمنظور آنکه دست اشخاصیکه در حفظ مالیه کشور امانت نداشتند کوتاه سازد ، عده‌ای از مسیحیان و اقوام خود را که مورد اعتمادش بودند بجای عده‌ای از مغولها و دیگران گمارد و بدین ترتیب موجب عدم رضایت عده‌ای از مغولها و مسلمانان را فراهم ساخته است . و موقعیکه بامور مالی مملکت سرو صورتی داد و از یغماگری ایلخانان جلوگیری نمود زمزمه عدم رضایت این و آن آغاز گردید . با اینکه در اثر کوشش سعدالدوله امرا و حکام را مجبور نمود که دعاوی را طبق شریعت اسلام فیصل دهند و نسبت بمظلومین کمک شود و قوانین قضائی اسلامی را مجری دارند و آرامشی در امور کشور پدیدار گردید و شعرای عجم و عرب ، بنظم در مدح اوسخنسرائی ها کردند ، مع الوصف عناصر ناراضی و آنهاییکه در اثر اقدامات سعدالدوله ، از تجاوزات و اندوختن ثروتشان جلوگیری شده بود ، اتهاماتی دروغین به وی نسبت دادند مانند تصمیم تبدیل مکه به بت‌خانه ، و آوردن کیش تازه‌ای ، تا بدین وسیله مردم را ، مردمیرا که کوچک ترین اطلاعی از معتقدات یهودی نداشتند بر علیه او بشورانند ، در واقع نقشه دشمنان سعدالدوله و طرفداران تاراج خزانه کشور به نتیجه رسید . زیرا بمحضی که فوت ارغون مسلم گردید . نه فقط سعدالدوله را کشتند بلکه دست تجاوز و قتل و غارت را بکلیه یهودیان کشور ایران

خصوصاً آذربایجان دراز نمودند و اگر قریب ۸۰ هزار نفر مقتول و ۷۰ هزار نفر از یهودیان ترك مذهب یافراری و متواری شده باشند در این تاریخ جمعا ۱۵۰ هزار نفر از عده آنان کسر گردیده است.

اما خلاصه اطلاعات گرائیتز مورخ معروف یهود راجع بسعدالدوله بدین قرار است : « مغولهای تاتار که در ایران حکومت مقتدری تشکیل داده بودند ، وسعت متصرفات آنها الی فرات و حدود سوریه تا دریای خزر میرسید در سالهای ۱۲۸۹-۱۲۹۱ ارغون سومین پادشاهی بود که از طرف مغول بر آن نواحی سلطنت داشت. وی بمسیحیان و بطیب یهودی موسوم بمردخای ابهری (سعدالدوله) فرزند هیبت الله محاسب ، که در خزانه داری مقامی داشت و مردی بسیار عاقل و فهمیده و دانشمند بود علاقمندهد.

سعدالدوله سخی، خوش قامت و رفتاری مؤدب داشت وی مردی سیاس و نرم و فضلا و دانشمندان را تشویق می کرد. در اثر معالجه ای که در ارغون نمود : توجه سلطان باو جلب و معاشرتش زیاد گردید. ارغون اغلب راجع بامور کشور با وی صحبت و مشورت میکرد، سعدالدوله معایب کار کشور و اصلاحاتی را که لازم بود انجام شود و فساد را که در دستگاه امور مالی وجود داشت بعرض میرسانید . سلطان از مشورتهای او خوش وقت و بالاخره مقام نخست وزیری را به وی تفویض نمود و ضمنا وزارت مالیه را هم باو داد و در همین موقعست، که لقب سعدالدوله نیز به وی داده شد.

سعدالدوله بعضی مشاغل سخت را بمسیحیان و یهودیان واگذار نمود. ظلم و تعدی و خشونت سابق دستگاههای دولتی جای خود را

بعدالت و مساعدت بمستمندان داد.

مغولها دارای قوانین کشوری و قضائی نبودند و از این رو مردم ایران تحت فشار بودند، سعدالدوله قوانین شرع اسلامی را بر قرار داشت (۱) بهمین جهت شعرا و نویسندگان در وصف او بنظم و نثر مطالب زیادی نوشتند اما دشمنان او بمنظور تحریک مسلمانان انتشاراتی بر علیه سعدالدوله دادند، که میخواهد مذهب جدیدی را ایجاد و ارغون را پیغمبر سازد و خانه کعبه را مبدل به بت خانه و مسلمانان را بت پرست سازد.

سعدالدوله بین مغولها دشمنان زیادی داشت، زیرا از تجاوزات آنها جلوگیری میکرد و بین افسران مغول هم ناراضیان زیاد بودند زیرا همواره مراعات و مقررات را به آنها گوشزد مینمود. بالاخره موقعی که خان مریض گردید و امیدی به بهبودی وی نبود در سال ۱۲۹۱، سعدالدوله و طرفداران او را کشتند و مامورینی بشهرستانها فرستادند تا اقوام او و ثروتشان را از بین ببرند و عیال و اطفال آنها را بغلامی در آورند. مخالفین از این حدود هم گذشته، بقتل و غارت کلیه یهودیان پرداختند و فقط یهودیان بغداد توانستند از خود دفاع نمایند (۲).

اما انسیکلوپدای یهود جلد دهم صفحه ۶۲۹ راجع بسعدالدوله

(۱) آیا کسی که بعقیده مخالفین او، بت پرستی را رواج دهد قوانین شرع اسلام را حکم با اجرا میدهد؟

(۲) گرائیتز کتاب چهارم صفحات ۲۲۱ و ۲۲۶ و ۲۲۷

شرح مفصلی از قول ابوالفرج میدهد که مشروحاً آن کم و بیش طبق گفته‌های بالا و قتل او را در پنجم مارس ۱۲۹۱ میداند.

تعمیر بقعه استرملکه خشایارشا (۱) با مردخای بجلال الدوله یهودی یکی از وزرای زمان ارغون نسبت داده شده و تجدید بنای پیر بکران و کنیسه سارابت اشراالنجان اصفهان هم باین عصر و بهمین وزیر نیز نسبت داده شده است. تعمیر این بقعه توسط جمال الدوله قطعی است و ۲۰ سال پس از کشته شدن سعدالدوله و فوت ارغون خان بوده است زیرا بر روی صندوقی که بر مزار مردخای است سال ۱۶۲۱ (شطاروت) ذکر شد (۲) و چون ابتدای شطاروت سال ۲۱۱ ق. م. یعنی زمان سلوکید اول است کسر میگردد پس سال ۱۲۱۰ میلادی که ۲۰ سال بعد از ارغون است می‌شود.

قبلاً دانستیم که در سال اخیر الذکر فرزندان جمال الدوله و مادرشان باین مقبره تاریخی عظمت و استحکام لازم را داده بودند ولی بر روی دیوارهای داخلی مقبره استر، جمله زیر خوانده میشود. (پنجشنبه ۱۵ آدار ماه ۴۴۷۴ از خلقت آدم بنای این عملیت بر قبر مردخای و استر صورت اتمام یافت بدست برادران نیکدل الیاس و شموئیل پسران مرحوم اسمعیل کاشانی) طبق این تاریخ سال ۴۴۷۴ مطابق ۷۱۳ میلادی می‌شود ولی طرز انشاء فوق الذکر واسامی خصوصاً نام فامیلی نشان میدهد که این جمله مربوط بسال ۷۱۳ میلادی نمی‌باشد بلکه يك اشتباه هزار ساله در اینجا وجود پیدا کرده و در عوض

(۲) جلد اول صفحه ۲۶۲ مراجعه شود.

(۳) سال شطاروت ابتدایش سال ۳۱۱ ق. م. است.

۴۴۷۴-۵۴۷۴ نوشته شده است بنابر این تعمیر برادران نیک دل کاشانی بایستی در سال ۱۷۱۳ میلادی واقع شده باشد. یعنی یک خرابی در آخر قرن چهاردهم توسط تیمور واقع گردیده و بعد در اثر پراکندگی های اوائل دوره صفویه یا عمداً یا فرصتی نشده که تعمیرات لازمه انجام یابد تا در سال ۱۷۱۳ او اخر شاه سلطان حسین صفوی که فشار های دولتی تخفیف یافته بود مبادرت بتعمیر گردیده است.

طبق نوشته روی صندوق مردخای معلوم میگردد که جمال الدوله طبیب بوده و پسران او یکی موسوم به حزقیاء و دیگری یشوعا و ادرشان در ساختن این صندوق دخالت داشته اند.

پروفیسور والتر فیشل که در تاریخ یهودیان ایران در زمان اخیر مطالعاتی نموده در شرحی که راجع بتاریخ یهودیان آذربایجان میدهد در بین مشروحاتش بجمالات زیر بر میخوریم :

« سعدالدوله ابن هیبت الله ابهری ، برادر خود فخرالدوله و مهنب الدوله المشایری که گویا از منصوبین او بود بسمت حکومت بغداد در عراق انتخاب و جمال الدین دستا اجیردان را که مسلمان بود بعنوان محرر آنان تعیین کرد. برادر دیگر بنام امین الدوله را فرماندار ایالات موصل و دیار بکر و دیار بیا و مردین کرد و برای فرمانداری آذربایجان هم **Labraid Ben Abi-R-Rabi** یهودی را و برای حکومت تبریز و توابع مؤدب الدوله ابو منصور طبیب که یهودی بود و نسبتی بسعدالدوله داشت انتخاب شد و خود سعدالدوله با کمک یهودی دیگری بنام رشیدالدوله ریاست امور اداره ارزاق را داشتند. عمل سعدالدوله

راجع بواگذاری مقامات حساس باقوام و نزدیکان خود، خواه بمنتظر تثبیت مقام خویش یا بمنتظر اعتمادی که نسبت به لیاقت و صحت عمل آنان داشته، قطعاً از نقطه نظر رویه جامعه یهود یا حفظ منافع آنان یکی از اشتباهات بزرگ وی محسوب می گردد، زیرا همین رویه حسن حسادت مردمانی که باین مقامات چشم داشتند بر انگیخت و آن ها را محرك مردم برای انتقام جوئی از کلیه یهودیان که در این موضوع مقصر نبودند، شدند»

پس از واقعات قتل و غارت یهودیان در سال ۱۲۹۱ میلادی، چنین بنظر میرسد که اوضاع و احوال آنها تا سالیان دراز صورت خوشی نداشته و یا حتی بایست گفت کینه و نفرت نسبت بیهود روز بروز شدت رفت.

زیرا بعد از ۱۵ سال ملاحظه می گردد که شخصی بنام نجیب الدوله طبیب یهودی در سال ۱۳۰۵ میلادی بمذهب اسلام در آمده و خصوصاً رشیدالدین نامی که طبیب و مورخ و فرزند عطاری از اهل همدان بوده است، بطوری که در مجله مطالعات یهود *Revue des etudes juives* جلد ۵۳ سال ۱۹۰۷ صفحه ۱۰۵ مینویسد: رشیدالدین وزیر یک محله که (در سلطانیه که در سال ۱۳۰۵ میلادی تاسیس شد) دارای هزار خانه و یک مسجد و دو مناره زیبا داشت و یک مدرسه وسیع و آشپزخانه و بیمارستان بود، بسیاری از یهودیان که بتازگی مسلمان شده بودند بآنجا آمدند. برای آنکه (رشیدالدین) حقیقت مسلمانی آنها را ثابت کند گوشت قاطری که (۱) در شیر پخته شده بود بآنها داد بخوردند

(۱) نباید گوشت قاطر باشد زیرا مسلمانان گوشت قاطر را نمیخورند باید شتر باشد.

اگر ادعای بعضی از مورخین که منشا (رشید الدین) را یهودی می دانند بی اساس نباشد؛ چنین عملی بمنظور ثبوت اسلامیت خودش بوده که کاملاً آنرا تأیید کرده باشد، (۱) از مدرك فوق چنین نتیجه گرفته می شود که دسته های بزرگی از یهودیان خصوصاً در آذربایجان در آن زمان از ترس و وحشت قتل و چپاول رو باسلام آورده بودند و عده کثیری از آنها بشهر جدید التاسیس سلطانیه رفته بودند و رشید الدین که خود یهودی بود برای رفع سوء ظن بخودش (۲) خوراکا گوشت پخته شده در شیر که خوردن آن برای یهودیان ممنوعست بآنها میدهد که مسلمانی آنها را ثابت نماید.

موضوع آنکه این یهودیانیکه تغییر مذهب دادند عده آنها تاچه اندازه بوده و در کدام قسمت ایران بیشتر بمذهب اسلام درآمدند، از يك شرح مختصریکه ربی مشه هامون طبیب سلطان سلیمان عثمانی در سال ۱۴۸۰ میلادی یعنی ۱۸۹ سال بعد از تاریخ فوت ارغون میدهد آشکار میگردد.

در کتاب شلشلت قبلا صفحه ۱۱۷ می نویسد :

« ربی مشه هامون طبیب سلطان سلیمان شهادت میدهد که در سال

(۱) در عصر شاه عباس ثانی هم برای ثبوت آنکه یهودیانیکه مسلمانان میگردند، واقعا مسلمان شده اند یا نه گوشت و ماست به آنها می دادند که بخورند.

(۲) در تاریخ یهود مکرر یهودیانی که تغییر مذهب داده اند بر می خوریم که بمنظور رفع سوء ظن از خود، کاسه از آش گرم تر میگردند.

(۵۲۹۴ عبری = ۱۵۳۴ میلادی) (۱) که برای جنگ همراه پادشاه به شهر تبریز در سرحد ایران آمده بود ملاحظه کرد که بسیاری از دکان های شهر هنگام غروب جمعه بسته است، سؤال کرد علت آن که در این موقع دکانها بسته اند چیست.

جواب دادند که نمیدانند چرا، فقط از اجداد خود شنیده اند که لازم است روزهای شنبه دکانها را بست. ربی مشه اضافه می کند که این وضع نشان می دهد که عقیده به تورات موسی هنوز در قلوب این نیمه یهودیان باقی بود.

مختصر شرح فوق و شرح واقعه سلطانیه کاملاً واضح و تأیید می سازد که، مهمترین قسمتی که در خاتمه سلطنت ارغون و بعد در عصر غازان و محمد خدا بنده دچار قتل و غارت شده و بمذهب اسلام درآمده اند یهودیان آذربایجان بوده اند. اگر در شهر تبریز که حاکم نشین آن ایالت است عموماً بمذهب اسلام درآمده اند بدیهی است در سایر شهرستان های کوچکتر گرویدن باسلام واجبتر بوده است و با مشروحات بالا قطعی بنظر میرسد که جمعیت یهود آذربایجان ایالتی که بیش از بصره قسمت دیگر یهودی داشت در این زمان دچار مصیبت بزرگی شده اند. البته شهادت ربی مشه مربوط به ۱۸۹ سال بعد از ارغون خان است و در این مدت، نیمه یهودیان از کلیه مراسم مذهب موسی فقط شنبه را، آنهم طبق سفارش اجدادی بخاطر داشتند و آن نیز بعداً فراموش گردید و اکثر آنها در بین مسلمانان آذربایجان مستهلك گردیدند.

۱- این واقعه مربوط به زمان سلطان سلیمان عثمانی در عصر شاه طهماسب صفوی در سال ۱۵۳۴ می باشد.

بعد از فوت ارغون امرا رشولی نزد غازان پسرش که در خراسان بود و گیخاتو برادرش و عمش بایدو - فرستادند و بالاخره گیخاتو بمقام ایلخانی انتخاب گردید .

این سلطان خزانه کشور را خالی و حرکات بیرویه اوسر کردگان مغول را از وی بیزار کرد و بادستیاری بایدو ، بر علیه گیخاتو قیام و او را دستگیر و خفه کردند و بایدو هم کمتر از یکسال ایلخان بود زیرا افسران بنفع غازان بر علیه بایدو قیام و بالاخره او را هم دستگیر و مقتول ساختند . بایدو هم تمایل بدین مسیح داشت .



در حالی که ایلخانان مغول مشغول کشتن یکدیگر برای نیل بسلطنت در ایران بودند و در اثر منافع شخصی و تصفیه خورده حساب های مقامی نسبت به سعدالدوله عده ای از مغولها افراد خود و ملت ایران را بر علیه یهودیان تحریک نموده و نتیجه آن قتل و غارت و تغییر مذهب عده کثیری از یهودیان در اثر وحشت از مرگ بود و این اوضاع واحوال تا ۱۵ - ۲۰ سال پس از کشته شدن سعدالدله و قتل عام های آن ایام در ایران دوام داشت خوبست ملاحظه کنیم در آن طرف دنیا سرگذشت یهودیان در این سال های قرن تیره وسطی در چه حال بوده است:



در سال ۱۳۸۳ هنگام سلطنت احمد تکودار در شهرهای ورنر و میانس واقع در آلمان مردم عوام با دیدن يك نعش مسیحی در روز دوم عید پسح با وجود مخالفت کشیش شهر بیهودیان حمله نموده و ۲۶

یهودی را مقتول ساختند و دو سال بعد در ۱۲۸۵ موقعی که یکسال از سلطنت ارغون میگذشت ، در شهر مونیخ همین عملیات را تجدید نمودند و ۸۰ نفر را با کنیسه آتش زدند و در سال بعد در چند شهر دیگر این مناظر وحشیگری که در اثر جهل و بی علمی مردم بود تجدید گردید .

در این زمان چون خبر نخست وزیری سعدالدوله در شرق یهودیان آلمان رسیده بود ، عده ای متمایل بمهاجرت بطرف ایران بودند و یکی از روحانیون یهودی موسوم به مئیر اهل روتنهورک بر راس آنها قرار گرفت ولی امپراطور رودولف ، بمنظور آنکه مبادا مهاجرت یهودیان لطمانی بکشورش وارد سازد ، مئیر را توقیف و از مهاجرت آنان جلوگیری نمود (۱۲۸۶).

در انگلستان که اوضاع یهودیان رضایت بخش نبود ، با شروع سلطنت ادوارد اول به یهودی حائل شد اما در اثر آنکه یکنفر روحانی عیسوی موسوم به روبرت ردینگ ، تحصیل زبان عبری و مطالعه کتب مقدسه یهود را نموده بود و بمنهبت حضرت موسی درآمد ، نتیجه آن جلب کینه و عداوت سایر کشیشان نسبت بیهودیان فراهم گشت (۱۲۷۵) و در سال ۱۲۲۸ میلادی بیهانه گوناگون عده ای را بسدار آویختند و گاه گاهی هم بمنظور ایجاد ناراحتی برای یهودیان اتهاماتی بدانان نسبت میدادند و بالاخره کار بجائی رسید که مهاجر ترا بر اقامت در آنکشور ترجیح دادند و در سال ۱۲۹۰ ، پادشاه حکم تبعید عده ای را که به ۱۶۵۱۱ نفر میرسید صادر کرد و پس از چهار قرن اقامت در آن مملکت مجبور بترك وطن شدند و این بیچارگان را ، حتی نگذارند که در دریا راحت باشند .

این واقعه در زمان ارغون اتفاق افتاد و در همین عصر بود که عقیده تصوف و عرفانی (قبالا) که از شهر ژیرون در کاتالون اسپانیا وجود پیدا کرده بود به شمال اسپانیا الی تولد پایتخت کشور کاستیل رخنه یافت. تودروس ابولافیا **Todros Aboulafia** بر علیه عقاید فلسفی ویا تفکر و تعمق در موضوعهای منطقی مخالفت ورزید و با عقیده هارامبام (۱) ضدیت نمود و سه نفر دیگر اسحق الادیف، ابراهام ابولافیا و مشه لئون نیز در آن زمان پیرو افکار او بودند.

سپس کتابی بنام (زوهر) توسط مشه بن شمطوب نوشته و نسبت آن را به ربی شمعون بریوحای دادند. زوهر دنباله کتاب قبالا و حتی شدیدتر از آن است و این کتاب یهودیان را بطرف موهومات و حسابهای بی جا و خیالات و آرزوهای خارج از عقل و منطق سوق می داد.

در اسپانیا جمعیت یهودیان کثیر بود تنها در کشور کاستیل ۸۵۰۰۰۰ نفر که بین ۸۰ جامعه تقسیم بودند و شهر تولد با ۷۳ هزار نفر یهودی بزرگترین جامعه را تشکیل می داد. در کشور پرتغال هم یهودیان در آسایش میزیستند و یکی از وزرای پادشاه موسوم به دنیس یهودا بود

فصل نهم

عصر غازان ۱۲۹۵ - ۱۳۰۴ و محمد خدا بنده اولجایتو

۱۳۰۴ - ۱۳۳۵

و خاندان جلایری ۱۳۳۶ - ۱۳۸۰

چنانچه دقت کاملی بر اوضاع و احوال این زمان بیفکنیم ملاحظه نموده و معتقد خواهیم گشت تحریکاتی را که سرکردگان مغول و عده‌ای از مسلمانان، که از دستگاه ارغون، بر اثر روی کار آمدن سعدالدوله اخراج شده بودند نمودند و نتیجه آن کشته شدن سعدالدوله و قیام بر علیه یهودیان ایران گشت ممکن بود از صورت ضد یهودیت بیک قیام ملی و مذهبی بر علیه مغول در آید. از سال ۱۲۱۹ تا این عصر ۸۵ سال از تسلط مغولان بر این کشور میگذشت و در این مدت بزور شمشیر و قدرت بر ملت ایران حکومت کرده بودند، دیگر آن زور و هیجان عهد چنگیز در اولادان او وجود نداشت و مدت ۸۵ سال حکومت در بین ایرانیان آنها را بلزوم رویه سیاسی و ملاحظه مقتضیات روز و نریش حکومت و توجه بافکار مردم مانوس ساخته و آنها را، کمی از حالت بدویت و خشونت مغولی خارج ساخته بود، بنابراین وقتی غازان به تخت سلطنت جلوس کرد و ملاحظه نمود که دسته دسته از یهودیان کشور برای رهایی از قتل و در بدری رو باسلام آورده‌اند و هزاران نفر از افراد آنان کشته شده‌اند. توجه به احساسات عمومی کشور نمود، کشوری که اهالی آن همه مسلمان (در آن زمان اکثراً سنی بودند) می‌باشند و او میخواهد بر ایشان سلطنت نماید، پس بخوبی و باآسانی

دانست که پیروی از مذهبی غیر از اسلام با بقای تخت سلطنتش سازگار نیست و بهمین جهت پسر ارغون در موقع جلوس بر مسند ایلخانی خودشرا مسلمان اعلام نمود و عمامه بجای کلاه برای خود و افسران اش انتخاب و کلیه مغول های اطراف خود را مسلمان نمود و بدین ترتیب بالاخره تمدن ایران و اسلام مغول را در بین خود مستهلك ساخت.

ولی یهودیان ایران که هنوز از بدبختی های وارده در اثر وزارت دو ساله سعدالدوله نجات نیافته بودند دچار مقررات ناشی از سیاست غازان که بنام مذهب شروع کرد شدند «غازان حکم کرد کلیساها و و کنائس مسیحی و یهود و بودائی را ویران و منهدم نمایند. تا اینکه پادشاه ارمنستان پیش وی شفاعت و وساطت کرده و در نتیجه بهمان تخریب و انهدام معابد و بت خانه های کفار و مشرکین اکتفا نمود» (۱) مقرر حکومت غازان تبریز شد و «مقرر داشت که اهل کتاب جزیه دهند» (۲)، قسمت اول سلطنت غازان پر از یاغی گیری و آشوب بوده است از جمله حمله سپاه ترکستان بخراسان، قیام عده ای از شاهزادگان مغول بر علیه غازان برای تبدیل مساجد به بت خانه و کلیسا و موفق شدن در دفع آن ها و کشته شدن پنج شاهزاده و ۳۷ نفر امرای مغول و تحریکات و دسایس بین زمامداران کشور و غیره تا بالاخره غازان در سال ۱۲۹۹ با نود هزار قشون از تبریز خارج و متوجه جنگ با مسلمین شام و مصر شد و الملك منصور رادر نزدیکی شام شکست داد و در همان سال بمراغه مراجعت نمود. سال بعد بار دیگر متوجه شام

(۱) سایکس تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱۵۵ (یهودیان مشرک نبودند،)

(۲) از مغول تا افشاریه تألیف آقای رضا پازوکی

گردید ولی این مرتبه لشکریان غازان شکست خوردند و در سال ۱۳۰۳ بتبریز مراجعت کرد.

هنگامیکه در قزوین بود برادر سلطان محمد خدا بنده را ولایت عهد نمود و در همان سال پس از ۹ سال سلطنت در سن ۳۳ سالگی فوت نمود.

غازان با سلاطین عیسوی روابط حسنه داشت و با ادوارد اول پادشاه انگلستان نیز مکاتبه و سفیری از ادوارد نزد خان آمد. در عهد وی اوضاع مالی ایران وخیم شد و برای وصول مالیات بر دهقانان فشار زیادی وارد میگردد در عصر او مقررات مفیدی وضع شد و راهبهای کشور قابل مسافرت گردید سعدی شیرازی شاعر معروف که در عصر مغولها زندگی میکرد در سال اول سلطنت غازان فوت نمود.



اولجایتو یا سلطان محمد خدا بنده «وی سومین فرزند ارغون خان که از طرف مادرش مسیحی بار آمده بود میباشد» (۱) نام اصلیش نیکلا بود ولی در اثر نفوذ زوجه اش بدین اسلام در آمد و شیعه گردید.

اما اکثر مردم آن عصر ایران سنی بودند از واقعات دوره او حمله بگیلانست که تا آن عصر از تاخت و تاز و کشتار مغولان محفوظ بود. و در این حمله تلفات زیادی بمغولها وارد گردید.

اولجایتو نیز با سلاطین اروپا روابط دوستانه داشت. شهر سلطانیه نزدیک زنجان را بنا نموده پایتخت ساخت و در همان شهر بعد از فوت دفن گردید.

در عصر سلطان محمد خدابنده هنوز هم وضع یهودیان ایران وخیم بوده است. اگر در مدت قریب بیك قرن قبل از این تاریخ، یهودیان در اثر خوی تجاوز کارانه مغول با هموطنان ایرانی مسلمان خود میسوختندو میساختند و آن همه تلفات داده ودچار زیانهای گوناگون شده بودند ولی مغول ها نظر خصوصی نسبت بیهود نداشتند ، اینك دو پادشاه اخیر بنا برمقتضیات سیاسی و برای تحکیم مبانی سلطنت رو باسلام آورده بودند وتجاوز بیهود را که از طرف چند نفر ذی نفع بدست طبقه عوام انجام میشد و ارتباطی با طبقه منورالمکر ایرانی نداشت ، از این پس امری مفید برای استحکام موقعیت خود وبدست آوردن محبوبیت در میان توده تشخیص داده و از این پس بانظر مخصوصی بآن مینگریستند.

قراین و امارات نشان می دهد که پس از قتل ارغون تا آخر سلطنت محمد خدابنده در مدت ۲۱ سال وخامت اوضاع یهود ادامه داشته است زیرا کلیه مورخین در قتل و غارت آنان بلافاصله بعد از کشته شدن سعدالدوله متفق القولند و در عصر غازان هم مدارك خرابی کنیسه ها بافیست و در عصر محمد خدابنده هم فوقا ملاحظه نمودیم. که در سال ۱۳۰۵ که سال دوم سلطنت خان اخیر الذکر بوده است ، رشیدالدین یهودی مسلمان شده بسیاری از یهودیان تازه مسلمان شده را برای ثبوت مسلمانی خود گوشت پخته در شیر را بآن ها خورانید. عده کثیری از این یهودیان با اینکه مسلمان شده بودند، چرا بشهر سلطانیه رو آورده بودند؟ جواب معلوم است که چون سلطانیه پایتخت ومقر حکومت شده بود ، امنیت آن در این شهر بهتر تامین می گردید و از این رو وخامت اوضاع شهرستانها معلوم میگردد.

این یهودیان که قطعاً اکثرأ از اهالی آذربایجان بودند، دیگر احساس امنیت در مراکز سابق خود نمی کردند، لذا مهاجرت نموده اند. آذربایجان که محل سکونت عده کثیری از ده اسباط اسرائیل بود از این پس جمعیت یهودیش رو بنقصان رفت و می توان حدس زد که صرف نظر از تلفات و ترك مذهب یهودیان که در آخر سلطنت ارغون ۱۵۰ هزار برآورد شد، در عصر دو سلطان اخیر هم در حدود یکصد هزار دیگر یا متواری و یا بمذهب اسلام درآمده اند. خدا بنده نیز مانند پدر خود یکنفر یهودی زاده موسوم بامیر غیاث الدین بن خواجه رشید (۱) را برای صدارت کشور انتخاب نموده بود ولی البته پدر غیاث الدین یهودی بوده و خودش اسلام پذیرفته بود.



امینا شاعر یهودی

ملا بنیامین ابن ملا میسائیل معروف بامینا از اهالی کاشان یکی از شعرای معروف یهودیان ایرانست که در سال ۱۳۱۰ میلادی کتاب نظمی موسوم بازهاروت را با تمام رسانده است زیرا در آخر کتاب مذکور مینویسد:

ورا پایان رساندی کنون دلشاد می دار مباد از کار ابلیس کشی بسیار آزار که این شمع برافروز باحسان جوان دار	امینا زنده ماندی قرانت را بگداندی چنان تاریخ بنویس شوی بی فکر و تلبیس دهم در ماه تموز رسید اتمام پیروز
---	---

ز سال آفرینش گذشته ع بینش
بجز الف پنجمین حسابم را نگاه دار

در سال ۵۰۷۰ عبری اخیر الذکر، مطابق سال ۱۳۱۰ میلادی، در زمان محمد خدا بنده الجایتو، امینا کتاب خود را با تمام رسانده بنا براین این شاعر بزرگ در ادوار سلطنت ارغون و غازان در حیات بوده و شاهد کلیه بدبختی‌ها و کشتارهای وارده بر یهود ایران گردیده و همه آن مصیبت‌ها را بچشم دیده است.

امینا کتب (ازهاروت) و قوانین یهود و یوسف زلیخا را بنظم در آورده و در واقع اولین شاعر یهودی ایرانیست که برای شعرای بعدی مانند شاهین و عمرانی که عمری را صرف منظوم ساختن کتب مذهبی نموده‌اند سرمشق واقع گردیده.

گویند که امینا سالیان دراز با مقام رفیع در بین مسلمانان زتدگانی نموده و بیهودیت مراجعت کرده است اوضاع و احوال او آخر ارغون و کشتارهای زمان غازان این خبر را تأیید می‌کند.



ابوسعید ملقب بهادر بعد از پدر در سن دوازده سالگی بتخت سلطنت جلوس نمود و در اثر خرد سالی آلت دست امرا و نجبا بود، تاریخ، این سلطان را مردی بی کفایت دانسته و در زمان وی قیامها در گوشه و کنار کشور مشاهده شده و اختلافات تشدید گردیده است و با این وضع و سابقه‌ای که در زمان دو سلطان قبل از ابوسعید وجود داشته، نمیتوان وضع یهودیان را بهتر از سابق دانست. کتاب گنج‌دانش در صفحه ۱۳۱۴ از قول مورخی مینویسد که:

ابوسعید پسر خدابنده اول سلطانی است که بمذهب تشیع در آمد کریم و فاضل بود و در صغر سن پادشاه شد و در بغداد او را دیدیم که آنوقت وزیرش امیر غیاث الدین محمد ابن خواجه رشید و پدرش از مهاجرین یهود بود که خدابنده او را بوزارت خوانده بود. سلطان ابو سعید عاشق دختر چوپان موسوم به بغداد خاتون، که خود سلطان مقرر داشته بود بازدواج امیر شیخ حسن پسر امیر حسین گوزگان جلایسر در آید، گردید. چوپان پدر دختر با نظر ابوسعید مخالفت نمود و در نتیجه مورد نفرت سلطان واقع گردید و این اختلاف منجر بقیام چوپان و کشته شدن وی شد و نتیجه این واقعه قیام خانواده‌های دگر مغول برای احراز تخت و تاج شد که یکی از مهمترین آنان :

امیر حسین جلایسر

از امرای مغول است که دختر ارغون را بهمسری گرفته بود میباشد. ابو سعید در سال ۱۳۳۵ میلادی فوت کرد و در واقع مرگ او باقتدار دوره اول مغول در ایران پایان داد.



مولانا شاهین بزرگترین شاعر یهود ایران:

شاهین شیرازی از بزرگترین شعرای یهود ایران است (۱) که نوشته های نظمی وی بسیار مفصل و نه فقط مورد توجه یهودیان ایران

(۱) وجود امینا و شاهین در این عصر و بعداً عمرانی شاعر بزرگ در ابتدای صفویه نشانه‌ای است از اینکه سطح فرهنگی یهودیان ایران در آن زمان بالا بوده و بدون تردید تشویقاتیکه سعادالدوله مینموده موجب این موفقیت گردیده بود.

می باشد بلکه یهودیان خارج خصوصاً فارسی زبانان و مستشرقین هم راجع باین مرد بزرگ بتحقیق پرداخته اند.

بعضی از کتب شاهین را حاخام شمعون بخارائی در سال ۱۹۰۷ در شهر اورشلیم بچاپ رسانده است اما متأسفانه بسیاری از لغات و کلمات آن را بصورت تلفظ بخارائی در آورده و بغلط چاپ کرده است. بطوریکه شاهین در مقدمه کتاب خود شرح می دهد، در زمان او عده ای از شعرای یهودی وجود داشته اند و کوشش بسیار نمودند که تورات را بنظم در آورند ولی موفق نگردیدند: شاهین مدت ۳۰ سال از اول جوانی در سال ۵۰۸۸ عبری = ۱۳۲۸ میلادی تا سال ۱۳۵۹ انزوا اختیار نموده در کنار چشمه ای مشغول نوشتن کتاب دوم، سوم، چهارم و پنجم تورات شد و بعد که آنها را آورده ارائه داد عده ای گفتند که چنین کار مهمی نبایستی کار شاهین باشد و قطعاً از جائی این کتب را یافته بنام خود ارائه می دهد وی جواب داد که من عمداً کتاب اول تورات را نوشتم و مدتی هم وقت میدهم که کوشش کنید شاید آنرا بیابید و اگر نیافتید من آنرا بنظم در خواهم آورد. بدیهی است که کتاب اول تورات یا سفر آفرینش پیدا نشد و شاهین آنرا بنظم در آورد یعنی در سال ۵۱۱۸ عبری = ۱۳۵۸ میلادی شروع کرده و یکساله در سال ۱۳۵۹ میلادی با تمام رساند زیرا مینویسد:

بسال هفتصد و شصت هلالی	از این گفتار کرد دست خالی
هزار و هفتصد و هفتاد دیگر	گذشته بود ز تاریخ سکندر (۱)

شاهین مینویسد:

آیا شاهین زیگر باره به میدان
 ربودی گوی دولت را ز چوگان
 به پرواز آمدی از بعد سی سال
 گشادی همچو شهباز پر و بال
 به شکاکان هنرها را نمودی
 دردی از باغ جنت بر گشودی
 خدایا باز هم از نو فتح دادی
 در رحمت به رویم بر گشادی
 هلال دولتت را بدر کردی
 شب یلدام را بسا قدر کردی
 عروس فخر من بکراست و مستور
 کند مستی ولی بی آب انگور



شاهین در ادوار محمد خدا بنده اولجایتو و ابوسعید بهادر واوائل سلطنت خاندان جلایری زندگانی میکرده است و در مقدمه کتاب اول تورات از ابوسعید بهادر صحبت میکند، بنابراین ممکنست ملا بینامین امینا را دیده باشد زیرا امینا در سال ۱۳۱۰ کتب خود را خاتمه داده و شاهین ۱۸ سال بعد شروع کرده است بعضی ها تصور میکنند که شاهین مدت ۳۰ سال مسلمان بوده است ولی این فرضیه بغلط میباشد و اینرا بایستی منتسب بعمرانی که در زمان شاه طهماسب صفوی میزیسته دانست ، شاهین گذشته از ۵ کتب توران ، کتب استر و مردخای و

و عزرا و حنوکا نامه که از تاریخ جنگهای یهودیان با سلوکیدها (به خصوص انتیوخوس اپیفان) بحث می نماید تمام را بنظم در آورده و مقداری هم سرودهای مذهبی گفته است (۱).

شاهین به ادبیات عبری فارسی یهودیان ایران درخشنده گی خاصی داد و یهودیان ایران که در روزهای شنبه در منازل خود استراحت میکردند، خواندان اشعار شاهین، برای آنها بهترین سرگرمی و غذای روحانی در روزهای تیره بختی آنان بود.

شاهین و امینا که شاهد روزهای مصیبت یهودیان ایران بوده و از کشت و کشتارهای اواخر ارغون و زمان غازان با خبر بودند و خود فشارها را که حتی در سلطانیه پایتخت خدا بنده بر یهودیان وارد میشد بچشم دیده و در این زمانیکه دسته دسته برادران آنها بمناسبت های گوناگون مجبور به ترك مذهب یا وطن می شدند، خواسته اند با بنظم آوردن کتب مقدسه یهود آن هم بزبان فارسی که توده یهود آشنا بدان بود احساسات آنها را برانگیخته و علاقه آنانرا نسبت بمذهب حضرت موسی مستحکم تر سازند تا بدینوسیله یهودیت ایران را از نا بودی قطعی رهایی دهند و در واقع عمل آنها بسیار مؤثر هم واقع گردید.

امینا و شاهین ابدامطلبی راجع بوضع یهودیان ابران ننوشته اند در صورتیکه در آن زمان گفتنی ها زیاد بوده و قطعاً خودناری آنان یا از ترس یا

(۱) جناب آقای حاخام یدیدیا شوفط راب بزرگ تهران در تهیه کتب منظومه مذهبی از گفته های امینا، شاهین و عمرانی و روشن نمودن تاریخ آنان زحمات بسیاری کشیدند که قابل تشکر میباشد

آنکه صواب اشتغال به نوشتن کتب منهدبی را پیش از امور تاریخی دانسته‌اند.



امیر حسین جلایر

خاندان جلایر از سال ۱۳۳۶ میلادی تا عصر تیمورلنگ در قسمت هائی در ارارک و بغداد و بعداً در آذربایجان حکومت یافتند، در حالی که در جنوب ایران از سال ۱۳۱۳ که شرف‌الدین مظفر بحکومت شهری در کنار یزدان انتخاب شده بود به تدریج و قعیت آل مظفر محکم و در سال ۱۳۴۰ دم از استقلال زدند. در این زمان ایلات مغول مانند اوغان در جنوب ایران وجود داشتند که برویه نژادی خود که عبارت از قتل و چپاول باشد ادامه می‌دادند و اینها مردمانی از مغول بت پرست بودند (۱) که بیشتر در حدود کرمان و فارس به تجاوز مشغول و سلاطین آل مظفر با آنها در جنگ بودند و در این ایام زد و خوردها از آن حدود تا به لرستان و اصفهان و بعداً به آذربایجان و خوزستان (شوشتر) رسید.

خلاصه آنکه کشور ایران در این عصر دچار هرج و مرج و مذوک الطوائفی گردید و در هر گوشه و کنار زد و خورد و حمله و چپاول که از واجبات فشون کشی آن عصر بود بعمل آمد. مکرر در فصول سابق گفته شد که هر گونه هرج و مرج و انقلابات و بحران های سیاسی و اقتصادی حتی قحط و امراض، موجب ناراحتی اقلیت هر کشوری را فراهم می‌آورد خاصه جهت یهودیان که عضو ضعیف

هر ملتی بوده‌اند بنابراین از عصر ورود چنگیز و مغول به ایران تا عهد ارغون و سعدالدوله تا این زمان که دوره آشوبها و قیامها بود هر روزی بيك صورتی یهودیان دچار انواع مصائب گشته‌اند. گرچه در این عصر امید میرفت که با سر کار آمدن يك سلطنت ملی ایرانی و کوتاه شدن دست مغولان، کشور رو به ترقی و آبادی و سعادت که آسایش یهود در آن است برود ولی متأسفانه در حالیکه امرای کوچک در ایران مشغول زد و خورد و ایجاد موقعیت بهتری جهت بدست آوردن قدرت و سلطنت بودند، در شمال شرقی ایران حمله جدیدی که حمله دوم مغول باشد در شرف تهیه بود، که بار دیگر کشور و ملت ایران و قوم یهود ایرانی را بخاک و خون کشید اما قبل از آنکه بشرح آن پردازیم نظر مختصری به اروپا اندازیم تا رشته‌های مطالب عصر بهتر بهم پیوندند (۱)



در همان ایامیکه اولجایتو تازه بسطنت رسیده بود و قشون مغول حمله به گیلان را آغاز نمود، در سال ۱۳۰۶ میلادی صبح بعد از روزه نهم آب بحکم فیلیپ لوبل ناگهان یهودیان مورد حمله و توقیف مامورین پادشاه فرانسه واقع گردیده و به آنها اخطار کردند که دارائی آنها توقیف و در مدت یکماه بایستی ترك وطن نمایند و گرنه کشته خواهند شد، پادشاه چندی قبل در مقابل فشار روحانیون از یهودیان دفاع کرده و حال روی اصل احتیاج به پول اقدام بيك

(۱) در سال ۱۳۵۴ میلادی نفیس ابن داود یهودی تبریزی به قاهره رفت و در آنجا مسلمان گردید و طبیب استاد معرفی شد، در این زمان آذربایجان مرکز فرقه قرائیم بود) والتر فیشل

سرقت بزرگی نموده بود. کار تجاوز و استبداد بجائی رسید که چندی قبل آلبرت امپراطور آلمان از پادشاه فرانسه خواسته بود، نظر باینکه وی وارث امپراطوری و سپاسین و تیتوس (۱) میباشد، بنابراین یهودیان برده وی میباشد و در این صورت خوبست که نصف مالیات حاصله از یهودیان فرانسه را برای او بفرستند.

بهمین جهت فیلیپ تصمیم گرفت که کلیه دارائی یهودیان را ضبط و آنها را دست خالی بنزد امپراطور آلمان بفرستد، صد هزار از یهودیان که قبل از استقرار ملت فرانسه (فرانکها) و مسیحیت در این کشور زندگانی مینمودند اخراج گردیدند عده ای به فلسطین مهاجرت کرده و بقیه در اطراف کشور فرانسه متفرق شدند اما در همین عصر در دربار فردیناند چهارم در اسپانیا نفوذی داشتند. شموئیل نامی خزانه دار و مشاور پادشاه بود و بعد از فوت فردیناند دون مشه خزانه دار گردید (۱۳۱۲ - ۱۳۲۹) بعدها باز هم در جنوب اسپانیا و کاستیل یهودیان در امنیت کامل میزیستند ولی در شمال اسپانیا و در فرانسه وضعیت آنها رضایت بخش نبود.

در سال ۱۳۱۵ که فقط نه سال از اخراج یهودیان فرانسه می گذشت در عصر سلطنت لوئی دهم بخوبی برای دربار و ملت فرانسه محسوس گردید که عدم وجود یهودیان در آن کشور تا چه اندازه به امور اقتصادی لطمه وارد ساخته است، لذا یهودیانرا برای مراجعت به

(۱) و سپاسین و تیتوس امپراطوران روم بودند که در سال ۷۰ میلادی

بیت المقدس را خراب و یهودیانرا باسارت بردند مراجعه به صفحه ۱۵۱ جلد دوم گردد.

فرانسه دعوت نمود. بعد هم که فیلیپ پنجم برادر لوئی دهم سلطان شد دعوت لوئی را تأیید نمود. در همین عصر یک چوپان جوانی بمردم اظهار میکرد که کبوتری گاه گاهی در کنار وی و زمانی بر شانه اش نشسته و موقعی که خواسته او را بدست آورد مبدل بدختر زیبایی شده و بوی دستور داده که قشونی از صلیبیون برای تصرف اورشلیم که فتح آن قطعی خواهد بود تشکیل دهد، بنابراین در سال ۱۳۲۰ هنگامیکه ابوسعید برمسند سلطنت ایران جلوس داشت، قشونی بعده ۴۰ هزار نفر تشکیل و از این شهر بآن شهر جنوبی فرانسه، بمنظور تصرف بیت المقدس در حرکت و در سر راه خود تنها افتخار آن ها حمله بیهودیان ضعیف و بلادفاع و قتل و غارت آن ها بود. بطوریکه یهودیان برای آنکه بدست آن ها نیفتند بخود کشی اقدام می نمودند و ۱۲۰ جامعه یهود مورد تجاوز آنان قرار گرفت و قیام این دسته وحشی، غیر از خرابی جوامع یهود نتیجه دیگری برای آن ها بیار نیورد.

سال بعد چون جزامیهای ایالت گوئین از طرزغذای خود ناراضی بودند چاه های آب و رودها را سم پاشی کرده و موجب تلفات عدهای را فراهم ساختند و چون آن ها را برای اقرار تحت فشار گذاردند. یکی از مقصرین اظهار داشت که یهودیان بوی تلقین کرده بودند که چنین عملی را بنماید و قضات مؤمن و مقدس هم باور میکردند.

در نتیجه این اتهام در تابستان ۱۳۲۱ بقتل و سوزاندن عدهای از یهودیان پرداختند ولی بعداً فیلیپ پادشاه فرانسه به دروغ بودن این اتهام پی برد. اما اوضاع یهودیان در خود روم و کشور ایتالیا مقرر

حکومت پاپ، در آن زمان رضایت بخش و یهودیان بتحصیل علوم و ادبیات مشغول بودند. در کشور اراگون که بین کاستیل و کشور ناوار در اسپانیا بود و همچنین در مملکت ناوار که در همسایگی کشور فرانسه است اوضاع یهودیان رضایت بخش نبود و در این زمان تجاوزاتی شد که منجر بتلفات چند هزار نفر گردید.

در همین ایام در حالتی که اوضاع یهودیان کاستیل رضایت بخش بود و خزانه دارو ستاره شناس و طبیب پادشاه از یهودیان بودند واقعه‌ای رخ داد که موجب بهم خوردن آسایش آنان گردید.

یک نفر طبیب یهودی بنام ابنردوبورگوس یا الفونسو بورژنسیس که وضع مادیش رضایت بخش نبود و فوق العاده تمایل برای بدست آوردن رندگانی راحت داشت بمنظور کسب ثروت بآئین مسیح در آمد و همانقسم که مکرر در اغلب نقاط عالم دیده شده است اینگونه یهودیان بعد از تغییر مذهب بمنظور جلب اعتماد هم منهبان جدید و ثبوت آنکه عمل آنان از روی ایمان و حقیقت بوده است کاسه از آش گرم تر شده مخصوصاً از یهودیان شدیداً تکذیب و وسائل ناراحتی آنان را فراهم میسازند. آقای الفونسو عضو کلیسای بزرگی در نیز و پیشوای روحانی گردید و با نوشتجات خود نسبتهای دروغین بآنها داده و بدین وسیله خاطر (الفونس یازده) را که محبت، کاملی بیهودیان داشت مشکوک ساخت. (۱۳۳۷) دون ژوزف و دون شموئیل که عضو دربار بودند به وسیله رقبایشان مورد اتهام قرار گرفته دارائی آنها را ضبط و در محبس از بین رفتند و اما تحریکات مخالفین برای آنکه عمل پادشاه شامل کل یهود کاستیل گردد، بی نتیجه ماند.

در حالیکه این جریانات در ایران و اروپا ادامه داشت و در مدت قرن اخیر یهودیان ایران و اروپا دچار انواع مصائب طاقت فرسا گردیده بودند و اولادان یعقوب بمنظور نزدیک نمودن روز نجات روزی ۳ مرتبه باجرای مراسم نماز می کوشیدند و تجاوز بآن ها رو بضعف میرفت و ایرانیان تازه از زیر یوغ مغول ها میرفتند نجات یابند و امیدواری هائی برای ظهور يك سلطنت ملی که موافق با آمال مردم کشور باشد داشتند و میخواستند شروع بترمیم خرابی ها زمان تسلط مغول ها را بنمایند ، واقعه تازه دیگری در اروپا رخ داد که موجب تلفات سنگینی برای مسیحیان و همچنین یهودیان آن دیار گردید و برای کشور ایران هم مرد خونخوارتر از چنگیز یعنی تیمور لنگ ، خود را آماده بزرگترین خرابی و قتل و غارت ایران و یهود ایرانی مینمود . اما قبل از آنکه بشرح این جریان پردازیم بهتر است باز هم نظری باوضاع اروپای روز ، و نتایج حاصله از بیسوادی و تعصب بیجای مردم آن قاره اندازیم و بفجایع حاصله از آن واقف گردیم .

تا این عصر حمله بیهودیان در اروپا ، بیشتر بصورت چپاول و اخراج و در موارد کمتری (باستثنای هنگام عبور صلیبیون) بقتل های انفرادی بود . در سال های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ میلادی مردم آلمان که بدون مطالعه و بسرعت تحت تاثیر اکاذیب و انتشارات و اتهامات بر علیه یهودیان واقع میگرددیدند ، دستجاتی بنام مذهب (۱) از طبقه زارعین تشکیل ، و تجاوزات خونینی انجام میشد . این تشکیلات جنایتکارانه و

(۱) بقول یکی از فلاسفه ، ای مذهب چه فجایعی که بشر گمراه بنام

ضد انسانیت بر علیه طبقه‌ای که فاقد وسیله دفاع بودند و این اتهامات دروغین نسبت بمظلومان با ظهور طاعون سیاه در اروپا وسعت و عموهیت یافت.

قهر و غضب خداوند بر علیه بشر جاهل و خونخوار بحرکت در آمده بود ، اول سیل ها و زمین لرزه‌های زیاد و سپس طاعون از حدود چین تا بقلب اروپا سرایت کرد و ۴ سال تمام از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ با شدت هرچه تمامتر ربع ساکنین اروپای وقت را در حدود ۲۵ میلیون از بین برد. این طاعون در آسیا هم جریان داشت و عده زیادی از مسلمانان و مغول‌ها مبتلا شدند.

در حالیکه مغول‌های وحشی این قهر و غضب الهی را با بابر دباری تحمل می نمودند ، مسیحیان انتقام آنرا از یهودیان میکشیدند. وقتی کلیسا ، یهودیانرا متهم بکشتن اطفال مسیحی مینمود طبقه عوام (آن هم در آن عصری که هنوز بشر بوجود میکرب پی نبرده بود) فکر میکرد که بروز این مرض هم ناشی از سمی است که بدستور یهودیان اسپانیا ، بر علیه عیسویان بکار برده شده. این انتشارات بین جهال بقدری توسعه یافته بود که گاهی ، حتی ترکیب این سمی را که یهودیان استعمال کرده بودند میگفتند ، مثلا ساحری یهودی از گوشت نوعی مار ، یا اختلاط انواع تار عنکبوت یا خرچنگ و یا بزوجه این سمرا درست کرده است و حتی طبقه اشراف و برجسته ممالک عیسوی هم باور میکردند ، و در نتیجه وحشی گری پیروان حضرت مسیح آن عصر ، از جنوب فرانسه تا دریاچه لمان والی آلمان و اطیش سرایت کرد. پاپ کلمان ششم حکمی صادر کرد مبنی بر عدم تقصیر یهودیان

در این امر و موقوف داشتن تجاوز بآنان ولی مردم لجام گسیخته دیگر حاضر به اطاعت و حتی شنیدن فرمان پیشوای مذهبی خود نبودند. مردمان احمق تصور میکردند که حتی رودخانه های بزرگ دانوب و راین و چاه‌ها را کلیتاً، یهودیان مسموم کرده‌اند و می‌ترسیدند که از آن آبها بنوشند و از آب برف و باران مینوشیدند و دور چاه های خود را دیوار میکشیدند تا بدان دست نیابند، کار اتهام و افکار مردم اروپا نسبت بیهود، بجائی رسیده بود که فکر میکردند وقتی ملتی حاضر باشد که میلوونها مسیحی را با سم ز بین ببرد طبعاً يك طلبکار یهودی هم می‌تواند که با بدهکار مسیحی خود شرط کند که يك لیور گوشت ویرا در صورت عدم پرداخت در روز وعده ببرد و در همین ایامست، که یکنفر نویسنده ایتالیائی موسوم بثریوانی فیورانتینو Giovanini Fiorentino برای جلب مردم، چنین افسانه‌ای نوشت. (یهودی طلبکار را یکنفر از اهل Mestre معین کرده و بده کار مظلوم مسیحی را يك تاجر و نیزی) و بعدها شکسپیر Sbakespeare (۱۵۶۴-۱۶۱۶) در (نمایشنامه) خود موسوم بشیلک Shylock که بحساب همان یهودی متجاوز باشد، این صحنه را با آب و تاب در آورده و هنوز هم تا این عصر برای تماشای این نمایش ادبی و اخلاقی!! جناب آقای شکسپیر، علاقه فراوانی نشان داده می‌شود و طبعاً در آخر هر نمایشنامه‌ای احساسات تماشاچیان بر علیه یهودیان، بدون اساس واقعی برانگیخته میگردد. با وجود نفرت ملل اروپا نسبت بیهود و اخراج آنها که گاهگاه صورت می‌گرفت، نمیتوانستند بکلی از وجود یهودیان در کشور خود صرف‌نظر نمایند زیرا بتجربه در یافته بودند که تجاوز بیهودیان و اخراج

آن ها دنباله اش بحران اقتصادی است و از همین رو در همین ایام تاریک ، شارل پنجم پادشاه فرانسه قوانین محدودیت پدرش را بر علیه یهودیان لغو (۱۳۶۴) و آنها را مجاز بر جعت بفرانسه و دفاع آنها را در مقابل کشیشان متقبل گردید.

در این ایام چون در اروپای مرکزی و فرانسه منتشر کرده بودند که سم را یهودیان اسپانیا ساخته اند ، در این کشور هم تخم نفاق و بدبینی با وجود موقعیت ممتاز یهود (که مقام وزارتی و ارتقا علمی داشتند) کاشته گردید ولی تا آخر سلطنت دون پدر و فرزند پادشاه کاستیل الفونس یازدهم (که در اثر طاعون فوت کرد) تا ۱۳۶۹ باسایش بسر بردند.

پاپ اوربن پنجم ، دون پدر و متوفی را کافر میدانست زیرا فرمان تجاوز بیهود را که صادر میکرد انجام نمیداد. بالاخره وضع یهودیان تا سال ۱۳۷۱ در عهد هنری دوترانستامار خوب بود و مردمان عالم و برجسته ای میان آنان یافت میشد اما بدبختی بزرگی که جامعه ثروتمند آنان را تهدید میکرد. عبارت از آن بود که یهودیان این کشور از آن پس تنها توجه ایشان به کار و کسب و تجارت شده بود ، اتحاد سابق ست و توجه بمعنویات بسیار کم تشکیلات اجتماعی آنان خراب (۱) فقر را فراموش و بت تهیه کالسکه ها و خانه های و خانمهای زیبا و آرایش و تهیه جواهرات برای زنان خود پرداخته و نسبت بیکدیگر حسادت ورزیده و بر علیه یکدیگر تحریکات مینمودند و نفاق داخلی شروع

(۱) مانند جامعه امروزی یهودیان ایران

شده بود. هر فردي باتکاي ثروت خویش در صدد بدست آوردن نفوذ و قدرتی در دربار و سایر جاها بود. بالاخره وضعیت مشروحه بالا و تحریکات کشیشان، اوضاع و احوال این کشور را نیز بطوری متقلب و خراب نمود که در سال ۱۳۹۱ جامعه یهود شهر سویل که حدود ۷ هزار خانوار بود از بین رفت که ۴ هزار آنها مقتول و بقیه بمنهـب مسیح درآمدند.

وضعیت وخیم یهودیان از سویل به کردو، مهد یهودیت اسپانیا و از آنجا به تولد و کاستیل و بالاخره به ۷۰ جوامع یهود سرایت کرد و بوالانس و جزیره پالما و بارسلون هم رسید.

این اوضاع مدت ۳ ماه دوام نمود تا آنکه پیشوای روحانی یهود اسپانیا موسوم براب موسی ناوارو، حکم پاپ کلماں ششم و بونیفاس نهم را راجع بمنع تغییر مذهب اجباری یهودیان ارائه و غائله را رفع نمود. این جریانات درست در سال ۱۳۹۱، یعنی هنگامیکه تیمورلنگ مشغول کشتار در ایران گردید و سال بعد از کشتار یهودیان اصفهان بوده است. در واقع قرن وسطی کاملاً وارد دوره تاریک خود شده بود.



فصل دهم

عصر خونین تیموری در ایران

عصر تیمور لنگ ۱۳۸۰-۱۴۰۴ م. و شاهرخ ۱۴۰۴-۱۴۴۷ م.
 و الغ بیک ۱۴۴۷-۱۴۴۹ م. و عبد الطیف ۱۴۴۹ -
 ۱۴۵۲ م. و ابوسعید ۱۴۵۳-۱۴۶۷ م. و سلطان حسین
 بایقرا ۱۴۶۹-۱۵۰۶

نسب تیمور بشخص موسوم بقراچارخان مغول وزیر چغتای پسر
 چنگیز میرسد امیر تیمور فرزند امیر ترغای رئیس شعبه گورگان
 میرلاس است. وی مردی جنگی با تدبیر و بردبار بوده. مورخین معاصر
 او، یا در اثر ترس یا در نتیجه گرفتن هدایا راجع به خونخواری او نسبت
 به چنگیز، کمتر سخن رانده‌اند. در اثر مردن پدر و فرار عمش رئیس
 خاندان خود گردید. تیمور بخدمت امیر تغلق، در آمد و بحکومت
 ماوراء النهر منصوب گردید و سال بعد امیر تغلق فرزند خود را بجای
 تیمور برقرار و او را وزیر مشاور کرد و تیمور در اثر تحریکات درباری
 از سمرقند فرار کرد ولی مورد تعقیب قرار گرفت اما مامورین امیر
 تغلق شکست خوردند.



تیمور از کتاب سالنامه مورخان ایران

تیمور با امیر حسین برادر زانش که مورد تعقیب بود سازش کرد و بطرف خیوه پیشرفتند ولی باز در جنگ و گریز بودند تا آنکه در سال ۱۳۶۳ میلادی بخدمت جلال الدین محمد کیانی امیر سیستان درآمدند و پس تضعیف مخالفین مورد سوء ظن جلال الدین نیز واقع و در نتیجه زد و خورد با شخص اخیر گویند که تیري پباشنه پای تیمور

خورده لنگ گردید (۱). بالاخره تیمور توانست عده زیادتری بدور خود جمع کند. در این هنگام که امیر تغلق فوت کرده و خواجه الیاس و پسرش که در سمرقند بجای پدر نشسته بود؛ مورد حمله تیمور قرار گرفته شکست خورد و تیمور، سمرقند را در سال ۱۳۶۴ بتصرف در آورد و تا سال بعد، ابن زد و خورد ادامه داشت.

در سال ۱۳۶۶ بین تیمور و امیر حسین برادر زنش اختلاف پدیدار گردید تا بالاخره در اثر زد و خورد، امیر حسین تسلیم و مقتول گردید و تیمور حکمران کامل ماوراء النهر شد.

قدرت کامل تیمور از سال ۱۳۸۰ میلادی است که لشگر کشی های مشهور خود را بطرف ایران شروع کرده است. در سال ۱۳۸۰ بخراسان حمله نمود و چنان برای وصول پول و ثروت بر مردم فشار آورد (که مردم آن بلاد بگدائی و استیصال افتادند) (۲) سپس قندهار و کابل را بتصرف در آورد و بالاخره قلعه معروف بکلات نادری را مسخر نمود، و بعد شهر ترشیز را گرفت در سال ۱۳۸۳ هرات و سبزوار و بعد متوجه سیستان گردید و اهالی شهر زورنج را چنان ازدم شمشیر گذرانده قتل عام کرد، که تا امروز خراب مانده است. در سال ۱۳۸۴ مازندران ری و سلطانیه را بتصرف در آورده بسمرقند مراجعت نمود. در سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ آذربایجان و تا گرجستان و گیلان تاخت و چون اطلاع یافت که زین العابدین پسر شاه شجاع از سلسله آل مظفر در اصفهان نماینده تیمور را بحبس اندخته متوجه اصفهان

(۱) وصف یهودیان راجع به تیمور لنگ قسم دیگری است که بزودی به شرح آن خواهیم پرداخت.

(۲) سایکس جلد دوم صفحه ۱۷۴

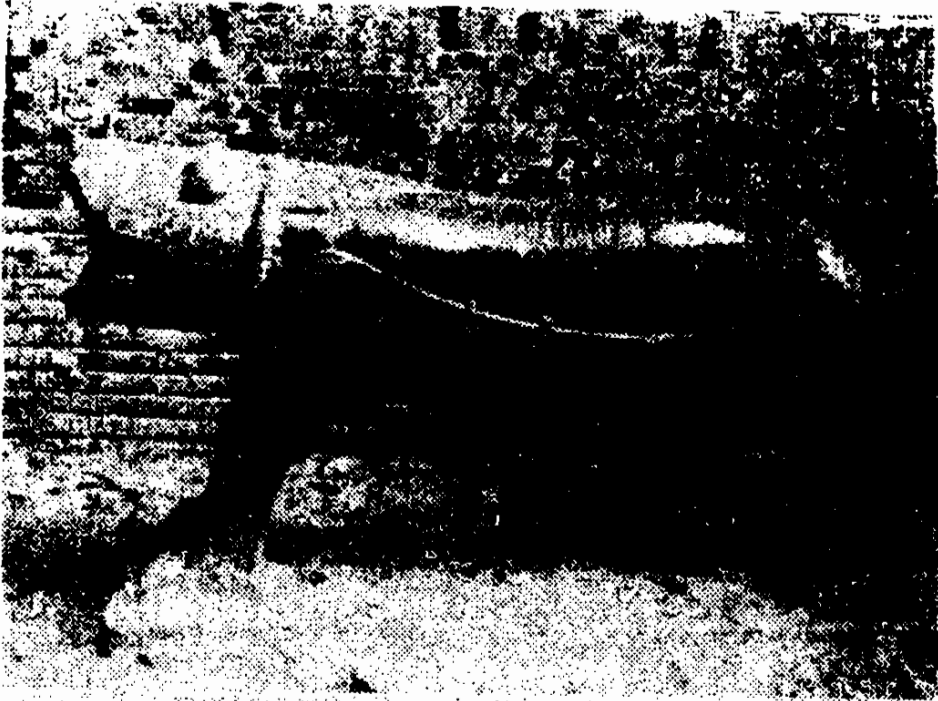
گردید و در آنجا بعد از تصرف شهر چون لشگریانش مورد حمله اهالی واقع گردیدند حکم بکشتن ۷۰ هزار و ساختن هرم از سر آن ها داد

همان قسم که در عصر چنگیز خان هر حمله و خرابی که متوجه هر شهری میشد یهودیان نیز بین جمعیت شهر دچار مصائب وارده از جنگ یا محاصره شهر یا قتل عام میگردیدند، از بدو حمله تیمور بایران، در هر شهر و قصبه وضع خرابی وارده بر یهودیان همان قسم بود، اما در موقع حمله تیمور باصفهان، طبق احادیثی که هنوز باقی مانده است پیش آمد ناگواری شد که اثر سوء آن در تمام مدت حیات تیمور باقی ماند و موجب بدبختی و فلاکت و قتل هزاران نفر از یهودیانرا فراهم ساخت.

بعد از آنکه تیمور اصفهانرا فتح و ۷۰ هزار نفر را کشت و طبعاً یهودیان از این مصیبت مستثنی نبودند ^{نیل برقل} ~~یک~~ ^{که} ~~فدیمی~~ یهودیان اصفهان می گوید: پس از آنکه شهر امن گردید، در روز روزه بزرگ که گویا در سال ۱۳۸۷ بوده، تیمور که بر اسب خود سوار بود از محله یهودیان عبور می کند و این موقع مصادف با هنگام نماز بود و زمان ادای جمله توحید (که موظفند با صدای بلند بخرانند) تیمور که در آن موقع از کنار یکی از کنیسه های بزرگ یهود موسوم به هارون ولایت (۱) یا هارون ولایت می گذشت، فریاد عده کثیری در آنواحد، موجب وحشت اسب هارا فراهم ساخت و در نتیجه تیمور از اسب بر روی سنگ فرش کوچه افتاده و پایش لنگ می گردد. موقعیکه دانست

(۱) روبروی هارون ولایت مسجد علی وجود دارد که تیمور آنرا ساخت

که فریاد از یهودیان بوده است حکم بقتل عام یهودیان و تبدیل کنیسه را به مسجد داد (۱).



شهر سنگی جلوها راون و لایت

(۱) لنگی امیر تیمور در اثر فریاد یهودیان هنگام نماز نبوده است زیرا ابن خلدون نویسنده عرب معاصر و معاشر تیمور می‌نویسد: « زانوی راستش لنگ شده چنانکه خودش میگفت در جوانی هنگام سواری تیر به آن خورده است » (اقتباس از کتاب ابن خلدون و تیمور لنگ تألیف پروفسور والتر فیشل ترجمه آقای سعید نفیسی صفحه ۷۳)

در این صورت حکایت یهودیان راجع به لنگی تیمور با سند تاریخی فوق موافقت نمی‌کند و ممکنست در اثر واقعه‌ای که در روز روزه بزرگ برای تیمور اتفاق افتاده و زمینه بسینه حکایت شده بتدریج راه اغراق پیموده باشد و حقیقت واقعه این باشد که تیمور هنگام عبور در روز روزه بزرگ مصادف با فریاد جمعیت شده اسبش رم کرده و از فریاد جمعیت وحشتی نموده یا حتی از اسب بزمین خورده باشد و در نتیجه کینه یهودیان را در دل گرفته ولی لنگی وی همانقسم که در بالا گفته شده مربوط به زمان جوانیش بوده است

در آن زمان عده تلفات یهودیان بقدری زیاد بود که شهر اصفهان ملقب بیهودیه و کثرت جمعیت یهودیان آن که در تمام جهان معروف بود مبدل بخرابه و ماتمکده‌ای گردید. برای اطلاع از کثرت جمعیت یهودیان اصفهان بایستی بکثرت و بزرگی قبرستان‌های قدیمی یهودیان این شهر مراجعه نمود.

۱- قبرستانی در تلباجگون (که یکی از محله‌های خراب شده توسط آفاغنه در شرق اصفهان است) داشتند که تا سال ۱۳۰۰ شمسی هجری در تصرف یهودیان بود و در سال اخیر الذکر مسلمانان آنرا ضبط و ساختمان نمودند ولی یکی از قبرهای آن قبرستانرا که متعلق به ربی و زیارت گاه بود و ساختمان بالای مقبره با سایرین فرق داشت باقی گذاردند.

۲- در يك فرسنگی (۶ کیلومتری) شهر در سمت شمال شرقی قبرستانی است . که هنوز باقی می باشد ولی حالیه متروکست زیرا اطمینانی بعدم دست اندازی بدانجا وجود ندارد.

۳- قبرستانی در کوه صوفه ۶ کیلومتری اصفهان است که (مادام براسور مدیره سابق مدرسه الیانس) در آنجا مدفونست و در اثر بی آبی فقط اطفالرا در آنجا بخاک میسپارند.

۴- قبرستان بسیار بزرگ دیگری ، در ناحیه النجان است که جوار کنیسه معروف بسارابت آشر در ۲۵ کیلومتری شهر میباشد که تسلط تیمور و قتل و کشتار این مغول، امواترا در آنجا دفن میکردند و کلیه اطراف این ناحیه یهودی نشین بوده است و بعد از آنکه در زمان تیمور یهودیان آن ناحیه از بین رفتند این قبرستان متروک شد تا آنکه

در ۵۰ سال اخیر که امنیت یهودیان بیشتر تامین گردید اموات یهودیان اصفهانرا بدانجا بردند و بدین ترتیب بار دیگر گورستان یهودیان اصفهان گردید.

گویند که تیمور بعد از واقعه فوق الذکر، کینه کلیه یهودیانرا بر دل گرفت و در هر کجا و در هر شهری در ایران رسید بقتل و غارت پرداخت.

همچنین گفته شده است که بعضی از اماکن مقدسه شهر اصفهان از اماکن مقدسه یا کنیسه سابق یهودیان بوده است که از آن تاریخ بحکم تیمور تغییر وضع یافتند. موضوع خرابی وارده بر ناحیه النجان و پیربکران (۱) یا صفا سید مشه واقع در محل (سارابت آشر) اگر قسمتی از آنرا بزمان استیلای فرزندان چنگیز منتسب بدانیم، قطعاً خرابی تام و تمام و عدم سکونت آن از یهودیان، مربوط بزمان تیمور می باشد، اکثر مورخین تلفات وارده توسط تیمور بر اصفهانرا ۷۰ هزار ذکر نموده اند، آنچه مسلم می باشد آنست که اگر این تلفات مربوط بمسلمانان بوده، ذکر از تلفات یهودیان نگردیده است و چنانچه این تلفات ۷۰ هزار نفری مربوط بیهودیان اصفهان بوده است، تلفات وارده بر ناحیه النجانرا نبایستی جزو ۷۰ هزار نفر فوق محسوب داشت.

یکی دیگر از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران شهر استرآباد و اطراف آن بود که امروز گرگان خوانده می شود. در جلد اول (۲)

(۱) پیر بکران بین سالهای ۸۰۰ الی ۹۰۰ هجری میزبسته و برای

بقیه اطلاعات بصفحه ۲۴۷ و ۲۶۰ جلد دوم مراجعه شود.

اطلاع پیدا کردیم که چگونه عده کثیری از یهودیان شهر اریحا واقع در یهودیه را اردشیر سوم در اثر نپرستیدن آناهیتا بگرگان منتقل و تبعید نمود.

عده زیادی از یهودیان تا باین تاریخ در این ناحیه وجود داشته‌اند و بنیامین میتودلا هم قبلا از آنها ذکر نموده و لرد کرزن در کتاب ایران صفحه ۱۵۱ می‌نویسد:

«استر آباد تا زمان تیمور بسیار آباد بود و در آن هنگام بیاد قتل و غارت رفت و تا کنون با آبادی سابق بر نگشته است» یکی دیگر از شهرهائی که یهودیان آن از بین رفته‌اند شهر، سبز واز بوده است.

خلاصه آنکه در زمان تیمور، (در تمام ایران آن روز و بیشتر در اصفهان نسبت بیهودیان تجاوز شده ^{و بیشتر در} کوفتلفات یهودیان در کلیه ایران اعم از فراری و یا تغییر مذهب داده در حدود ۳۵۰ هزار بوده. درست است که در اثر صدمه وارده به پای تیمور کینه وی نسبت بیهودیان برانگیخته گردید ولی قطعا عوامل دیگری هم در تشدید نفرت بیهودیان مداخله داشت است.

بطوریکه مکرر گفته شد و بشرح جزئیات آنهم پرداختیم، در آن زمان ملل اروپائی که پیرو مذهب حضرت مسیح بودند در جهالت تمام بسر میبردند، انتشارات دروغین نسبت بیهودیار و کینه و نفرت های ارثی هم که مزید بر علت بود، لذا عموما سعادت و آخرت خود را در نابودی و آزار یهودیان میدانستند. پس از اطلاع از اینرویه و عقیده، لازمست بیک مقدمه دیگری هم آشنا گردیم.

از زمان چنگیز از طرف دول اروپائی برای جلب قدرت این

متجاوز اقدام شده و سفرائی بنزد وی اعزام گردیده بود. بعداً ملاحظه شد که در اندرون هلاکوخان دوغوز خاتون مسیحی موجب ایجاد روابط ابن سلطان در سال ۱۲۶۰ میلادی با پاپ گردید و جلوتر از این هم مارکوپولو تاجر و سیاح معروف ونیزی عازم کشورهائی گردید که تحت تصرف سلاطین مغول بودند و بقسمی مورد اعتماد آنان شد که مامور رساندن ارغون خان از چین به ایران گردید. و در اثر وصلت آقاباخان با مریم مسیحی این سلطان هم بکیش مسیح در آمد و روابط او با عالم مسیحیت بطوری گرم شد که ۱۶ مرتبه سفیر بدربار پاپ فرستاد که دو نفر از سفرا هم مسیحی شدند و دنباله این جریانات، احمد تکودار سلطان مغول در ایران نیز بدین حضرت عیسی در آمد و بالاخره ارغون خان هم مسیحی شد و در عصر این سلطان ژون د. مون کارونیو راهب و نماینده مؤسسات مذهبی مسیحیان در ایران بود و بعداً هم خواهیم دید که در زمان اوزون حسن زنهای مسیحی در اندرون پادشاه ایران و خصوصاً در زمان صفویه و شاه عباس اول، اصفهان آشیانه مامورین سیاسی و مذهبی سلاطین مسیحی که در آن زمان با نظر نفرت بیهودیان می نگریستند بود.

بنابر مراتب فوق از ابتدای مغول بیعد نفوذ و مداخله مامورین اروپائی در ایران شروع گردیده و از همان موقع هم است که تجاوزات سلاطین مغول یاسایر پادشاهان که تحت تاثیر نفوذ این مامورین بودند نسبت بیهود شروع گردیده و ادامه یافته است. با توجه بمراتب بالا قطعاً غیر از واقعه روز روزه بزرگ این عوامل هم در انحراف فکر تیمور یا کینه او نسبت بیهودیان مؤثر بوده است.

«پادشاهان بزرگ آنروز اروپا، هانری چهارم پادشاه انگلستان شارل ششم پادشاه فرانسه، امانوئل پادشاه روم شرقی که از ترس بایزید در اروپای مرکزی آواره میزیست و همچنین هانری سوم پادشاه کاستیل (قسمتی از اسپانیا) که در صدد بودند با تیمور رابطه پیدا کنند و با كمك او اروپا را از شر بایزید برهانند و از قرائن چنین برمی آید که هانری سوم پادشاه اسپانیایی بیش از سایر پادشاهان اروپا توجه به شرق داشته» (۱)

«پلایو سو تو مایور و فرناندو پالازولوسی همچنین کلاویجو سفزای پادشاه اسپانیا بدربار تیمور آمدند و پذیرائی از آنها بسیار گرم بود، بایزید پادشاه مسلمان عثمانی را دشمن مشترك خویش و پادشاه اسپانیا میدانست یکی از سفرائی که تیمور بدربار فرانسه و انگلستان فرستاد، کشیش ایرانی مسیحی مذهب از اهالی سلطانیه (زنجان) بود و باسقف یوحنا شهرت داشته. ضمن نامه‌های تاریخی تیمور يك مطلب مهم دیده می‌شود و آن اینست که امیر تیمور بکلیه پادشاهان مسیحی تذکر داده بود که من از هر جهت با شما همراهم و تمام خواهش‌های شما را در سر کوب کردن عثمانی‌ها می‌پذیریم (۲) و اما مبادا که از

(۱) خواندنیها مورخه ۲۰ دیماه ۱۳۳۴

(۲) بطور واضح در اینجا معلومست که تیمور حاضر سر کوبی کردن عثمانیها که دشمن مسیحیان بوده است و البته به طریق اولی برای سر کوب نمودن یهودیان که عیسویان، آنان را بغلط دشمن میدانستند حاضر بوده و آنرا عملی کرده است.

من راجع بتبلیغ آئین مسیح در کشور اسلامی خواهشی بکنید (۱) که بهیچ وجه پذیرفته نمی‌شود. البته مسیحیان که فعلا در پناه من هستند و یامسیحیان که بعدا بمملکت من می‌آیند همه نوع از مساعدت ها و کمک های من بهره‌مند می‌شوند ولی شرط اینست که دین خود را تبلیغ نکنند (۲) بعضی از مورخین بغلط تیمور را پادشاه ایران خوانده اند و عده کثیری از مورخین روشنفکر ، تیمور را (دیو مغول) نامیده‌اند.

تیموریکی از خونخوار ترین سلاطین مغول است که برای رعب ساکنین شهرهای محصور سرهای بریده را بداخل آن پرتاب میکرد و یا از سر سربازان دشمن مناره‌ها میساخت و از این نظر لذت می‌برد.

« قوای تیمور لنگ بکشت و کشتار ~~خوش~~ش از مرزهای یونان تا کرانه های چین ادامه داد و در سال ۱۳۸۷ م ۰ ایران را بتصرف خویش در آورد.. در ایران (تیمور لنگ) یادگارهای تلخ و وحشتناکی از طبع خونخوار و سفاک خویش باقی گذاشت.. لشکریان وحشی مغول بشهر اصفهان حمله کردند و تیمور لنگ شهر را چنان ویران و و خراب نمود که در تاریخ بشر نظیر آن فجایع دیده نشده‌است، کوچک و بزرگ را از زیر تیغه شمشیر گذرانید و باین هم قناعت ننمود بلکه مناره‌ها از سرهای بریده مرد و زن و بچه در کنار دروازه شهر ساخت و

(۱) علت آن پر معلوم است.

(۲) خواندنیها ۳۰ دی ۱۳۳۴ ، با توجه عمیق میتوان بعلت سیاسی این

هفتاد هزار سر بریده در ساختن آن مناره بکار برد، (۱)

پس از قتل و غارت در اصفهان، تیمور متوجه شیراز گردید و چون اوضاع آسیای مرکزی رو بوخامت میرفت و اوزبکها قیام نموده بودند فارس را ترك و متوجه آندیار گردید و پس از فتح و خواباندن شورش، در سال ۱۳۹۲ میلادی از راه گرگان و آمل متوجه فارس و عراق گردید. و در هر محل جزئی استقامتی می‌دید همه را ریشه کن میکرد مانند آشیانه اسمعلیه. درری بازماندگان از کشتار چنگیز را از بین برده و شهر را بکلی خراب کرد.

در سال ۱۳۹۳ بطرف خرم‌آباد و شوشتر رفته و احتمال قریب بیقین است که یهودیان این نواحی که در زمان بنیامین میتودیدلایاد بودند و بعدا نقصان یافتند و بازماندهای هم اگر باقی مانده در این زمان از بین رفته‌اند و بعداز شوشتر باز به شیراز رفت.

شاه منصور امیر خاندان مظفر با ۴۰۰ سوارزره پوش بر ۳۰ هزار قشون تیمور حمله بردولی بالاخره مجبور بفرار و بدست شاهرخ فرزند تیمور کشته شد و بقیه خاندان آل مظفر هم کشته شدند. در سال ۱۳۹۴ مسکو و سال بعدش هشترخان بیاد غارت رفت و قفقاز را بتصرف در آورد سپس بسمرقند مراجعت نمود و از آنجا با ۹۰ هزار لشکر متوجه هند گردید و سلطان محمود را شکست داده دهلی را غارت کرده مراجعت نمود.

در ۲۴۰۱ چون شنید که سلطان احمد چلایر بیفداد بر گشته متوجه آذربایجان شد و در آنجا چون شنید که در اثر ظلم سلطان

احمد . مردم شورگش و انا آن شهر بیرونش کرده اند بطرف سیواس (یکی از شهرهای فعلی ترکیه) رفت آنرا متصرف و ویران نمود و از آنجا بجنوب سوریه و بعد به حلب و دمشق رفته آنجا را قتل عام نمود و از آنجا متوجه بغداد شده قتل عام کرد و هر يك از سربازانش يك سر برای او آوردند و بعد به آذربایجان رفت تا قشون خود را راحتی بخشد. شکی نیست که یهودیان بغداد در این زمان از نقطه نظر بغدادی بودن بطور عموم و از نظر یهودی بودن بطور فوق العاده دچار انواع تجاوزات و مصائب گشته اند. فتوحات تیمور در ایران بسهولت انجام شد زیرا در آن ایام چند سلسله بر ایران حکومت می کردند و در نتیجه قدرت ها تقسیم گردیده بود.

اما در خاک عثمانی که سلاطین و قشون آنها از ترکان سلجوقی بودند ، قبل از چنگیز از مرو و بناوخی آسیا صغیر آمده و در یکصد سال قبل از این ، سلسله قوی و نیرومندی را تشکیل داده بودند و در این موقع بایزید سلطان آنکشور بود. در آنقره . آنکارای فعلی ، بایزید از تیمور شکست خورد (۱۴۰۲) و اسیر وی گشت و در قفس آهنی محبوس شد .

بطوریکه دانستیم تیمور با هانری چهارم پادشاه انگلستان روابط دوستانه داشت و شاه انگلیس این فتح را به وی تبریک گفته (۱) «و

(۱) هر موقعیکه پادشاهان عثمانی نزدیک بفتوحاتی در جنوب اروپا شده اند با حمله از پشت سر کارشان متوقف گشته است چنانچه در سال ۱۳۸۹ صربها و مسیحیان متحد آنها از بایزید که معروف بصاعقه شده بود شکست خوردند و در سال ۱۳۹۶ در نیکوپولیس دسته شهسواران اروپا شکست یافتند» (سایکس جلد دوم صفحه ۱۸۳)

هانری پادشاه کاستیل هم هیئت هائی بسفارت بممالک و بلاد دور دست جهان اعزام داشته است و مقصود عمده اش این بوده که اتحادیه هائی برای جلو گیری از تجاوزات ترکان و مسلمانان تشکیل بدهد. دونفر از مامورین سیاسی هانری پادشاه کاستیل در جنگ آنقره حاضر بوده و تیمور بعد از فتح، ایشانرا با سفیر خودش که حامل جواهرات گرانبها و زنان نیکو منظر بود برای هدیه روانه داشته است.

در ادامه این ارتباط و مراوده سیاسی، «هیئت دیگری بعنوان سفارت بسر کردگی ری کانزلردی کویجو در ۱۴۰۳ میلادی بدربار تیمور فرستاده شد» (۱) سفیر اخیر الذکر تا تبریز هم رفته و جمعیت آنشهر را حدود یک میلیون ذکر کرده و گفته است که سابقاً زیادتر بوده بالاخره تا سمرقند نزد تیمور رسیده است.

امیر تیمور عنصر ترك را در امور کشور از سایر مسلمانان محلی ترجیح میداده هر چند مورخین ویرا قطعاً مسلمان دانسته اند ولی حسن روابط او با سلاطین انگلستان و کاستیل و ارسال دختران نیک منظر و متوقف ساختن پیشرفت بایزید را تا قلب اروپا موجب میگرد که در این باره تعمق بیشتری بشود.

« امیر تیمور در نتیجه لشگر کشی بفارس و هندوستان و عراق و آسیای صغیر کسانی را که توانسته بودند در شهرهای فوق (در نتیجه حمله سابق مغول) جانی بسلامت بدر برده و باقی مانده کتب و کتابخانهها را از حریق و اتلاف نجات بخشند و چراغ نیم سوخته

علم و ادب را در دست داشته باشند، آن هم به واسطه تهاجم این مرد جنگجو یکمرتبه نابود گشت و اثرات علم و ادب محو شد،

«چون امیر تیمور و چنگیزخان هر دو بزرگترین فاتحین و کشور گشایان محسوب می‌شوند و در قساوت قلب و سخت کشی هم کمتر نظیر دارند، اینست که اگر بخواهیم آندو را با یکدیگر مقایسه نمائیم از بسیاری از جهات نمی‌توان امیر گورگانی را با چنگیز برابر دانست چه چنگیز چنانکه دیدیم علاوه بر داشتن جمع صفات لازمه مملکت گیری و لشکر کشی بدو صفت مخصوص ممتاز بود که امیر تیمور بهیچ وجه آنها را نداشت. اول صفت اداره ممالک مفتوحه و رعایت عدالت و قانون و نظم و ترتیب در کار رعایای ممالک مغلوبه و حکمرانی بر ایشان، صفت دوم خالی بودن از حس تعصب مذهبی و بی طرف بودن او در این باب و همین دو مسئله علت عمده دوام دولت چنگیزی و منظم بودن ممالک وسیعه است که بدست لشگریان او فتح شده است و تا قریب یکقرن در کمال نظم و ترتیب از اقیانوس کبیر تا قلب اروپا باقی مانده است در صورتی که دولت تیمور مثل دوات نادر بعد از وفات مؤسس آن یکباره از هم گسیخته شده» (۱)

«استبداد و ستمگری امیر تیمور و عدم اعتماد او بکارهای اداری ممالک خود، نگذاشته است که در زمان او وزرائی بزرگ مانند وزرای ایام چنگیزخان بظهور برسند و کسانی که در ایام امیر تیمور عنوان وزارت داشته‌اند همه مردمان گمنامند که بیشتر منشیان مخصوص امیر تیمور محسوب می‌شوند و هیچ نوع آثار کفایتی از ایشان در اداره

ممالک مشهور نشده است و اغلب ایشانرا هم امیر تیمور در نتیجه اندک ملالتی که از آنها حاصل می کرده بقتل میرسانده است» (۱)

با این رویه توحش و استبداد و خشونت طبع و عصبانیت تیمور، و با پیش آمدی که در اثر واقعه اصفهان برای یهودیان ایران روی داد و با ملاحظه آنکه مردی که دعوی اسلامیت می کرد، از سمرقندالی دریای مدیترانه را با این سفاکی بکشتار و قتل عام مسلمانان پرداخت تکلیف یهودیان بدون دفاع، پر معلومست که چگونه بوده. صرف نظر از تلفات جانی در دومین حمله بزرگ مغول که بدست تیمور انجام گرفت، نه فقط فرهنگ و ادبیات یهود ایران ضعیف و قدرت مالی آنان ناچیز گردید بلکه از این پس در هر رشته ای که فعالیت داشتند به منتهای تنزل و پستی رسیدند.

در نتیجه چون رویه طبیعی بشری است، در موقعی که فرد یا جامعه ای ضعیف و قدرت مالیش دچار نقصان گردید مورد نفرت واقع می شود، همان قسم هم تنفر نسبت به یهود زیادتر گردید.

حمله اول مغول یهودیان را ضعیف و بی چاره کرد و وزارت سعدالدوله در اثر تبلیغ شاهزادگان مغول و همکاران مسلمان آنان، مصیبت و بدبختی و نفرت جدیدی برای یهودیان ایران فراهم ساخت و حمله دوم مغول بدست تیمور مستبد خونخوار و عصبانی آنها را کاملاً خورد کرد. البته در حمله اول و دوم مغول مسلمانان ایران نیز بسیار مصیبت دیدند و خرابی فراوانی بکشور وارد گردید ولی سهم یهود نسبت بجمعیت ایشان خیلی بیشتر بود خصوصاً در عصر تیمور که نظر دشمنی خاصی هم به آنان پیدا کرد.

جمعیت یهودیان ایران و بین‌النهرین که قبل از حمله مغول در عهد سلطان سنجر به یک میلیون و دویست هزار نفر میرسید در این عصر به حدود هشتصد هزار نفر غیر از اضافی تولد نقصان یافته بود بنابر این در ایران و بین‌النهرین و قفقاز در اواخر سلسله تیموری یا اوائل سلطنت صفویه عده آنها در حدود ۴۰۰ هزار نفر بوده است.

شاعر شیرین سخن ایران خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی در عصر تیمور زندگانی می‌کرد و وفاتش بسال ۷۹۱ = ۱۳۸۹ م می‌باشد.

تیمور در سال ۱۴۰۵ = ۸۰۷ هجری در سن ۷۱ سالگی فوت نمود. تیمور ۴ پسر داشت، جهانگیر و عمر و شیخ میرزا در حیات تیمور فوت کرده بودند، پسر دیگر میرانشاه مورد بی‌مهری پدر بود و سه سال بعد از تیمور فوت کرده میرانشاه هنگامی که در ۱۴۰۷ حاکم تبریز بود حکم قتل رشیدالدین یهودی را داد و نعل او را به قبرستان یهودیان تبریز منتقل کردند تا آنکه فاقد آسایش محیط مؤمنین گردد (۱) رشیدالدین همان شخصی است که در سلطانیه حاکم یک محله بزرگ بود و سابقاً یهودی و بعد مسلمان شده بود و در عصر خدا بنده، یهودیان مسلمان شده را مورد امتحان قرار می‌داد.

چهارمین پسر تیمور شاهرخ است بعد از جزئی اختلافات خانوادگی بجای پدر نشست. کلاویجو اسپانیولی تا این تاریخ هم در دربار امیر تیمور بسر برده و راجع به وقایع روز نیز مشروحاتی نوشته است. خلاصه آنکه تیمور، پیر محمد پسر جهانگیر نوه خود را که

(۱) والتر فیشل تاریخ یهود آذربایجان

۱۲ ساله بود بجای خویش بر گزید و او در قندهار بود، عمش خلیل سلطان پایتخت را متصرف و با کمک امیران بزرگ و قشون، خود را پادشاه اعلام نمود.

در این اثنا شاهرخ فرزند چهارم تیمور که در آن وقت در هرات بود بهزم پایتخت حرکت کرد و سایرین از در اطاعت در آمدند. و در سال ۱۴۰۹ میلادی خلیل سلطان که در سمرقند مشغول اسراف ثروت تیمور بود در اثر آشوب داخلی شهر، اسیر شده و خلع گردید.



شاهرخ هرات را پایتخت و پسرش الغ بیگرا بحکومت سمرقند منصوب داشت.

مورخین، دوره سلطنت وی را دوره اصلاح خرابی ها و پدرش خوانده و مسجد گوهرشاد مشهد از بناهای زن او گوهرشاد آغامی باشد بعلاوه وی فضلا و دانشمندانرا تشویق می کرده است.

بهر جهت آسایشی را که مورخین به این نسبت داده اند گرچه برای ملت مسلمان ایران ممکنست وجود داشته باشد ولی نمی توان آنرا بکلیه کشور پهناور ایران عمومیت داد زیرا در حوالی سال ۱۴۳۶ م. = ۸۴۰ هجری اتفاقاتی در خوزستان که روزگاران مرکز اجتماع بزرگ یهودیان ایران بود و بنیامین تودلا از آن ذکر نموده رخ داد و از آن به بعد هم مسلسل موجب خرابی این ایالت زرخیز و مهم ایران فراهم گردید و در نتیجه نه فقط یهودیان این ناحیه خواهی نخواهی در اثر قیامها و کشتارهای پی در پی که بر اساس امور مذهبی و دعوی مهدویت سید محمد و فرزندان او و انقلابات پی در پی در مدت ۵ قرن وجود پیدا کرد

موجب تقلیل جمعیت ایرانی خوزستان گردید و چون در هر انقلاب و جنگ و قحط و چپاول و کشتار، یهودیان محل، دیوار کوتاه متجاوزین می باشد، قطعاً دوری خوزستان از مراکز سلطنتی و اقتدار، نیز مزید بر علت گشته و متجاوزین آنچه را میخواستند بی محابا می کردند و اینرویه تا طلوع عصر فرخنده رضاشاه کبیر پهلوی که منجر بدستگیری شیخ خزعل و تمرکز قدرت باشد ادامه داشته است. و از همین رو خوزستان تا سالهای اوائل رضا شاه کبیر فاقد جمعیت یهود بوده است.

در اواخر حکومت شاهرخ سید محمد مشعشع فرزند سیدفلاح که شیعه بود دعوی مهدی موعود را نمود و کتابی بنام مهدی نوشت و از خاک عراق عرب در سال ۱۱۴۱ میلادی = ۸۴۵ هجری به خوزستان آمد و چون مذهب تشیع وسعت می یافت موقع را برای دعوی خود مناسب می دید.

در این عصر شاهرخ در خاک عرب و بغداد قدرت چندانی نداشت و خوزستان برای وی ایالتی دور افتاده بود لذا پس از چند روز زد و خورد، سید محمد و پسرش که دعوی خدائی کرد در خوزستان قدرت یافته و مخصوصاً بعد از فوت شاهرخ به قتلها و کشتارهای وحشتناکی دست زدند. حکومت طایفه مشعشعیان در خوزستان و تجاوزات آنان تا عهد شاه اسمعیل صفوی که بساط آنطایفه را با کشتن سید علی و سید ایوب نوه های سید محمد پس از ۷۰ سال هرج و مرج و خرابی در خوزستان برانداخت، ادامه داشت (۱).

(۱) از تاریخ پانصد ساله خوزستان

بدون شك اين هرج و مرجها و كشتارها و خرابی هاوتعصبات در خوزستان ، لطمات ناروائی بر يهوديان آن ناحیه وارد ساخته است، بهر جهت طولی نمی کشد که فلاح برادر دیگر علی و ایوب حکومت خوزستانرا از شاه اسمعیل بدست آورده و تا ۲۶۰ سال در خاندان او موروثی گردید و تجاوز زور گوئی وملوك الطوائفی در این ایالت مهم ایرانی تا آغاز سلطنت پهلوی همواره ادامه داشت و بسا ضعف جمعیت و آسایش ایرانیان خوزستان ، يهوديان این ناحیه بطور شدیدتری طبعاً مورد پراکندگی و تجاوز قرار گرفتند.

وقتی کشوری دچار جنگ و مصائب نبوده و در آن قحط و امراض و بحران اقتصادی نباشد همان موجب اطمینانست که يهوديان آنکشور بر راحتی زیست نموده اند ، شکی نیست که عامل مهم دیگری که عبارت از جهل و تعصب خشک است ولو در هنگام آسایش کشور، موجب ناراحتی و مصائب يهوديان می گردد.

شاهرخ در سال ۱۴۴۷ در ری فوت نمود و نعش او را به هرات بردند و دردوره او جنگهای بزرگی رخ نداد تنها به خواباندن بعضی از قیام های محلی در گرگان و مازندران و ماوراء النهر الی اصفهان و آذربایجان اقدام نموده است.

مشه ابن داود شاعر يهودی بخارائی در این ایام(در حوالی سال های ۱۴۲۰ میلادی، زندگی می نموده، وی اشعاری به زبان فارسی خط عبری سروده است. در عصر او در سال ۱۴۳۳ عده ای از يهوديان سبزوار بسمرقند مهاجرت کردند (افرائم نیمرك صفحه ۹۷)،



الغ بيك : قبل از فوت پدر مدت ۳۸ سال حکمران سمرقند

بود و در زمان فوت برادرانش در حیات نبودند لذا بمقام سلطنت رسید تقویم ترکی سیچقام ایل مربوط به این سلطنت است. الغ بیگ در مدت سلطنت دو ساله خود دچار مخالفت برادرزاده خود علاءالدوله بود که هرات را بتصرف در آورد و پسرش عبدالطیف رازندانی نمود و در همین عهد شهر سمرقند به وسیله اوزبکان غارت شد.

عبدالطیف که از حبس علاءالدوله فرار نمود، چون ملاحظه کرد پدرش الغ بیگ برادر و کوچکتر عبدالعزیز را بر او ترجیح داده است ببلخ رفت و چون پدر برای خاموش نمودن فتنه پسر، به آن شهر رفت دستگیر و او را کشت (۱۴۴۹) و ۳ روز قبل از آنهم موفق شده بود که برادر کوچک خود عبدالعزیز را از بین بر دارد. بیش از شش ماه طول نکشید که هنگام شکار، نوکران الغ بیک تیری به عبدالطیف زده و سرش را بریدند.

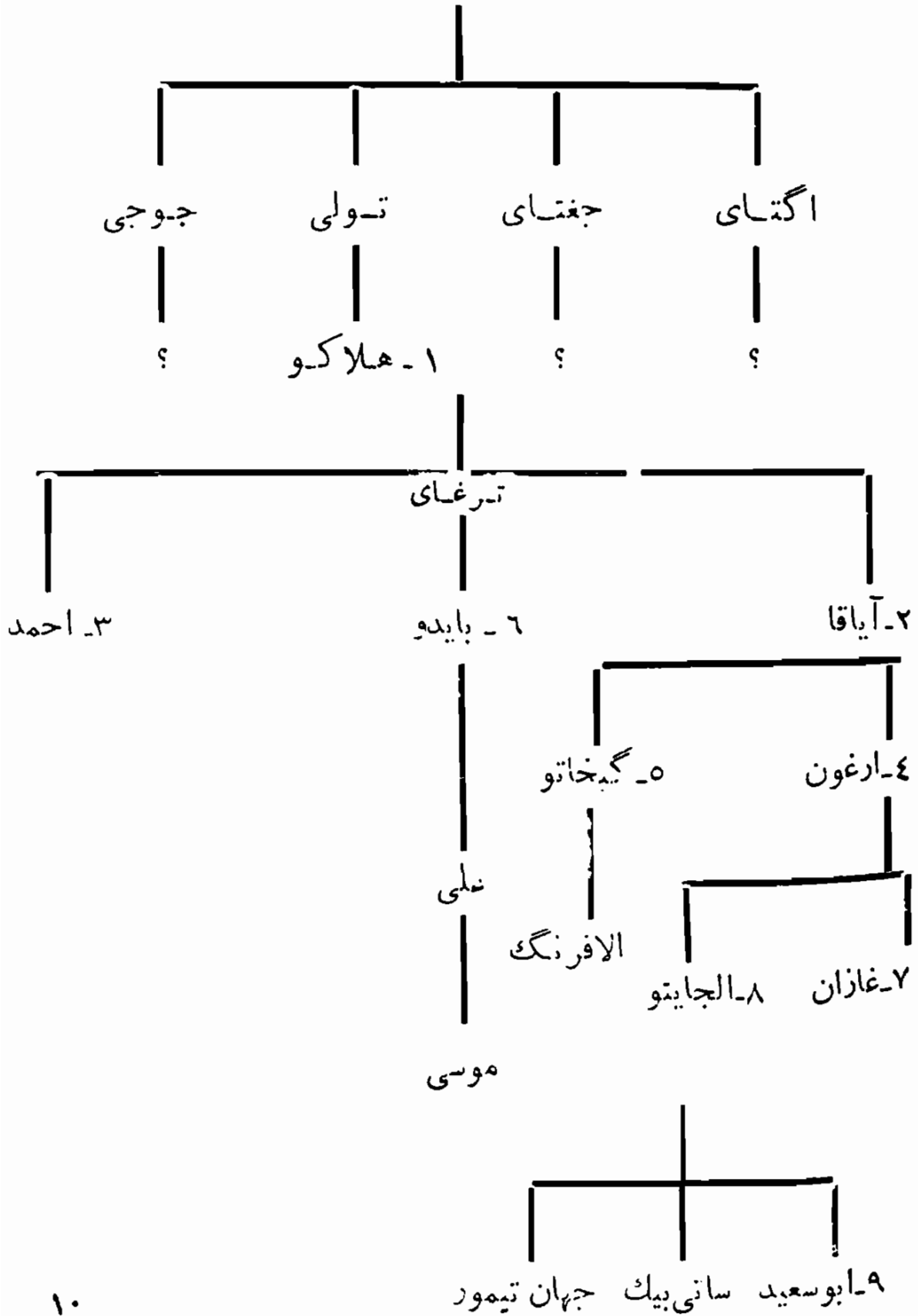


ابوسعید: نوه میرران شاه پسر تیمور. در همان اوان کشته شدن الغ بیگ، بحرکت در آمده سمرقند را بتصرف در آورد و با عمش ابوبکر میرزا جنگید و او را بقتل رسانید و در سال ۱۴۶۵ موفق بتشکیل حکومتی در ماوراءالنهر و قسمت شمالی ایران و افغانستان گردید سپس متوجه آذربایجان شد تا به حکومت ترکمانان خاتمه دهد و در زمستان با امیر حسن بزرگ آنان مصاد داد و پسر امیر حسن ابوسعید را دستگیر و تحویل یادگار محمد، نبیره گوهرشاد آغا و شاهرخ داد و او هم بقصاص جده خود، ابوسعید را در سال ۱۴۶۷ بقتل رسانید.

سلطان احمد: فرزند ارشد ابوسعید دچار آشوب و طغیانهای زیاد

سلسله مغولهای چنگیزی تا تیمور لنگ

چنگیز





سلطان حسین میرزا بایقرا: پسر سلطان غیاث الدین منصور پسر امیرزاده بایقرا، پسر عمر شیخ، پسر تیمور بوده است، چون خبر قتل ابو سعید را شنید و کسی در دودمان امیر تیمور که لیاقت سلطنت داشته باشد نبود لذا سال ۱۴۶۹ بتخت سلطنت جلوس نمود. میرزا یادگار محمد، شاهزاده دیگر تیموری با سلطنت او مخالفت کرد و بالاخره موفق شد یادگار محمد را شبانه در خوابگاهش دستگیر و در همان سال ۱۴۷۰ بقتل رساند این پادشاه با الغ بیگ و میرزا سلطان محمود پسران ابو سعید و عده از شاهزادگان تیموری بمبارزاتی پرداخت و بعد دچار شورش پسر خود بدیع الزمان که در گرگان حکومت داشت گردید و بالاخره کار آنها بصلح انجامید سپس دچار حمله محمد خان شیبانی مغول گردید که بلخرا محاصره کرده و عده ای از مردم را بکشتن داد وی هنگامی که برای شورش عازم ماوراءالنهر بر علیه محمد خان شیبانی بود در سال ۱۵۰۶ فوت نمود.

محمد شیبانی، بعد از فوت سلطان حسین بایقرا، فرزند هفتم جوجی پسر چنگیز موسوم به محمد شیبانی یا شاهی بیگ خان فرزند ابو الخیر که آخرین جنگجوی نامی مغول بود، هرات را از دست دو پسر سلطان حسین بایقرا در سال ۱۵۰۷ گرفت و سلسله تیموری را بر انداخت و سلسله ازبک را برقرار ساخت.



ظهیر الدین بابر: نوه ابو سعید هم از هرج و مرج آن ایام با وجود صغر سن، استفاده کرده در سال ۱۴۹۷ سمرقند را بتصرف

در آورد ولی سپاهیانش ویرا ترك گفتند تا سال ۱۵۰۰ میلادی که آنرا دو مرتبه بتصرف درآورد و اما توسط محمد شیبانی شکست خورده فرار نموده به کابل رفت و از آنجا موفق به فتح هندوستان و برقراری سلسله قوی و نیرومند هند گردید.



بعد از شکست یزدگرد سوم، از سال ۶۵۲ م، ملت عرب بر ایران حکومت یافته بود و بعد هم از زمان غزنویان ۹۶۳ میلادی و بترتیب بعد از آن سلاجقه، خوارزمشاهیان، غوریان اتابکان فارس و آذربایجان و سپس طوایف مغول و غزها، چنگیز و تیموری ها بر قسمتی یا تمامی ایران تا این تاریخ در مدت ۵۴۳ سال مشغول غارت و چپاول و یا سلطنت بر ملت ایران بودند.

ایران دیگر آن ایران عهد کورش کبیر یا داریوش بزرگ یا سلاطین معروف ساسانیان نبود در این عصر قدرت خاندان تیموری متلاشی شده و کار بجائی رسیده بود که ایلات ترکمن میخواستند سلطنت و حکومت خود را بر ایران تحمیل نمایند یکدسته از این طایفه موسوم به:



قراقویونلو: یا صاحبان گوسفند سیاه بودند که این اسم را برای آن داشتند که روی پرچم های آنان يك گوسفند سیاه رسم شده بود. اینها مردمی بودند که در اواخر قرن ۱۳ میلادی از اطراف دریاچه وان بر خواسته و به واسطه دوستی و اتحاد با آل جلایر تقویت شده در ارمنستان و آذربایجان حکومت خود را مستقر و وارث تاج و

تخت قرار گرفتند .

طایفه دیگر تر کمن موسوم به:

آق قویونلو : یاصاحبان گوسفند سیاه بودند که از طرف تیمور لنگ زمین هائی به آنها در ارمنستان و بین النهرین در ازای خدماتی که کرده بودند اعطا شده بود و در همان ایام مثل طایفه رقیبشان حکومتی یافته که مرکز آن در دیار بکر بود . امیر اوزن ابوسعید را مقتول ساخت و چنان قدرتی یافته بود که در واقع سلطان ایران خوانده میشد، پس از مرگ وی در سال ۱۴۷۸ یعقوب پسرش ۷ سال پادشاه شد که مسموم گردید. با اوضاع و احوال آنروز در ایران که قدرت مسلمة و متمرکزی وجود نداشت و در نتیجه کشمکشها و منازعات داخلی بر سر سلطنت تجزیه شده تیموری ، راه برای آمدن سلسله صفویه باز شده بود .

فصل یازدهم

شروع اقدامات سیاسی شدیدتر دول اروپا در ایران و تأثیر آن در اوضاع و احوال یهودیان

ما در فصل مربوط به چنگیز اطلاع یافتیم که پاپ چگونه باب را بطنه را با چنگیز افتتاح نمود و در فصل تیمور لنگ دانستیم که سفرائی از اروپا و حتی از اسپانیا مامور ایران شدند و در این عصر که ترکان عثمانی فسطنطنیه پایتخت روم شرقی را متصرف شده بودند ممالک اروپائی مجبور به اقدامات جدی تری برای جلب سلاطین پشت سر عثمانی گردیدند. اینک بهتر است که به بیانات سایکس (۱) مورخ انگلیسی گوش دهیم:

«رالی را که جمهوری ونیس در آسیا، نه فقط در تجارت و بازرگانی بلکه در سیاست و دیپلماسی هم بازی کرده (۲) مطالعه آن بسیار جالب و جاذب است. در فصل پنجاه و هفتم دیدید که چگونه مساعی اروپا در تحریک ایلخانی ها برای حمله به مصر و در آوردن ارض مقدس^۱ از چنگ سلاطین مملوک بی ثمر مانده و جز تبادل سفرا

(۱) جلد دوم صفحه ۲۰۱

(۲) رجوع بسیاحت نامه های ونیزی ها، که بدست انجمن هکلت چاپو

نتیجه آنی گرفته نشده. (۱) در حدود دو قرن از تبادل این سفرها و نمایندگان سیاسی گذشت و در ظرف این مدت ترکان عثمانی نه فقط بزرگترین و مقتدرترین دولت عثمانی بشمار می‌آمد بلکه بواسطه تسخیر قسطنطنیه در ۱۴۵۳ میلادی دنیای مسیحیت از تمام ازمینه و دوره‌های قبل مورد تهدید زیادتری قرار گرفت».

قدری بالاتر مینویسد:

« در این گیر و دار و یا قدری بعدتر و نیز در بهم آوردن این شکاف (بین مسیحیان) یا رفع نفاق و شقاق قدم برداشته برای متحد ساختن دولت های مسیحی بر علیه دشمن مشترك (عثمانی) بذل مساعی نمود ولی با موفقیت کمی ، مگر در آسیای صغیر که او خیلی خوشبخت بود.

اوزن حسن (منظور امیر حسن است که در بالا از وی صحبت شد) چون با تقاضاهای امیر سلیمسی بر علیه ترکان مساعدت و همراهی کرده و شکست خورده بود لذا بدین نکته پی برد که بدون همکاری نیروی دریائی جمهوری و نیز نمی‌توان انتظار موفقیتی داشت و بنابر این هیئتی بسفارت و نیز فرستاد و این امر بی نهایت موجب مسرت و خوشوقتی رئیس جمهوری و مشاورین او گردید و در عوض تصمیم گرفتند که یکنفر مامور عالی مقام را بسفارت بنزد اوزن حسن اعزام

(۱) در فصل ۸ صحبت از مرآده اروپا در عصر آباقاخان و نامه

ادوارد اول پادشاه انگلستان به این پادشاه و ارسال سفرای پاپ بدربار آباقاخان در سال ۱۲۷۸ میلادی بمنظور جلب سلاطین مغول برای جلوگیری از پیشرفت سلاطین مصر و ترك در مقابل عیسویان شد.

دارند (توضیح آنکه اوزن حس ، تهودورا یکی ازدختران (کالوجوهان نیس) از آخرین امپراطوران تربیزونرا بعقد نکاح خود در آورده بود) و از طرف دربار ونیز کاترینوزنو که باجناب اوزن حسن و بازرگان ونیزی بود انتخاب شد که بدربار اوزن حسن (صاحبان گوسفندان سفید) رفته پادشاه آنرا حاضر کند که به محمد دوم فاتح قسطنطنیه حمله ببرد، در دربار اوزن حسن از کاترینوزنو با نهایت گرمی پذیرائی شده و در اثر خویشاوندی و انتساب او با ملکه ، آنچه رامی خواست درست کرده و بالاخره شاه بدون هیچ اشکالی حاضر شد بمعیت نیروی دریائی ونیز که در ساحل کارامانیا (سلیسی) به کار انداخته می شد بر علیه سلطان عثمانی حمله ور گردد و بالاخره در سال ۱۴۷۲ میلادی منازعات آغاز شده و یکدسته از سواران سبک اسلحه ، آسیای صغیر را مورد تجاوزات و تهاجمات قرار دادند ولی یکستون طیار تحت فرماندهی مصطفی نام یکی از فرزندان سلطان (عثمانی) یک لشکر ایرانی را شکست داد و در سال بعد یکسپاه نیرومند عثمانی به ایران حمله برده لیکن در یک کوشش مایوسانه ای برای عبور از فرات ، دفع شد و عقب کشید و اوزن حسن که دشمنرا تعقیب و دنبال کرده بود ، در عوض شکست خورده و با تلفات زیاد مجبور بفرار گردید و بعد از این واقعه اوزن حسن کاترینوزنو را بسفارت فرستاد تا شاهزادگان دنیای مسیحی را متحد ساخته و بر علیه عثمانی ها قیام نمایند.

مراتب بالا نشان می دهد که در نتیجه جنگ های صلیبی و موفقیت های سلطان صلاح الدین ایوبی و سلاطین بعدی مصر و سوریه و شکست های لشکریان فرنگ از بدو حکومت مغول ، سلاطین اروپا و

پاپ متوجه این نکته شدند که بایستی در آسیا متحدینی برای خود بدست آورند و موقعی که سلطان محمد دوم قسطنطنیه را بتصرف در آورد و احساس خطر بیشتری نمودند، سیاست خود را بر آن قرار دادند که سلطان عثمانی را از عقب سر مورد حمله قرار دهند و این امر فقط توسط قوایی که در خاک ایران و بر ایرانیان حکومت داشت میسر بود گرچه در آن تاریخ هنوز اختلاف مذهبی بین ساکنین ایران و عثمانی کاملاً مشهود نبود و فرمانفرمایانی که در ایران سلطنت داشتند هنوز پیرو طریقه شیعه نبودند ولی زمینه آماده بود زیرا بسیاری از مردم ایران علاقه مند به این طریقت بودند و همین اختلاف عقیده نیز مدناً امیدواریهای زیادی برای اروپائیان بود.

از این تاریخ به بعد است که ملاحظه می شود فعالیت اروپائیان و آمدن سفرا و سیاحان و تجار خارجی به ایران زیاد می گردد تا بجائی که در عصر شاه عباس کبیر ایران لانه جاسوسان و سیاسیون اروپائی گردید. حال چه عواملی موجب شروع فعالیت اروپائی از انگلستان الی اسپانیا و فرانسه تا آلمان و پاپ گردید. تصور می رود واقعات زیر که بطور اختصار از آن ذکر شده است برای درک موضوع کافی باشد.

ترکهای عثمانی که از عثمان فرزند طغرل می باشند شاخه ای از سلجوقی می باشند. مادامی که اینان سلطنت و وسعت متصرفات خود را در آسیا توسعه می دادند نگرانی برای اروپائیان چندان وجود نداشت ولی اولین نگرانی عالم مسیحیت موقعی شروع گردید که در سال ۱۳۵۵ م. برای اولین دفعه عثمانی ها در عهد سلطنت ارخان، پای خود

زا در اروپا گذارده و بعد مراد اول در ۱۳۶۰ ادرنه و مقدونیه و آلبانی را بتصرف در آورد.

بعد سلطان بایزید اول در ۱۳۹۶ بلغار را مسخر و اسلامبول را در مخاطره انداخت و اگر حمله تیمور لنگ در آن موقع باین سلطان نمی شد اسلامبول را بتصرف در آورده و بدولت یونان خاتمه داده بود. در عهد محمد اول فتوحات عثمانی متوقف گشت ولی مراد دوم باز دست بکشور گشائی زد و محمد دوم در ۱۴۵۳ استامبول را فتح نمود و به امپراطوری یونان خاتمه داد و کلیه آن کشور را متصرف گردید. در ۱۴۶۱ امپراطوری ترابیزون و در ۱۴۶۲ بوسنی و والاشی را و تا ایتالیا رسید و کلیه این فتوحات تا قبل از صفویه انجام شده بود و در عهد بنیان گذار سلطنت صفویه شاه اسمعیل اول، مطابق زمان سلیم اول سلطان عثمانی در ۱۵۱۷، سوریه و فلسطین و مصر را بدست آورد و در ۱۵۲۰ مکه و الجزایر را. سلیمان دوم هم عربستان و ارمنستان و کردستان و در اروپا مجارستان و جزیره رود را تا سال ۱۵۲۲ مسخر ساخت و بالاخره سلیم دوم در سال ۱۵۲۹ به پشت دروازه های شهر وین پایتخت اتریش رسید و در ۱۵۳۴ تونس، در ۱۵۵۱ تریپولی و بالاخره سلیم دوم در سال ۱۵۷۰ جزیره قبرس را از ونیسا گرفت. این فتوحات برق آسا، سلاطین اروپا را بخود آورده و نمی توانستند بدون فعالیت و اقدام سیاسی باقی بمانند زیرا مقام سلاطین و ثروت کشور و ایمان و مذهبشان در خطر قطعی بود.

در اینجا لازمست با اطلاع گردیم، از ۱۳۹۱ که آن عملیات وحشیانه در اسپانیا بر علیه یهودیان شروع گردید چه اتفاقات دیگری

برای یهودیان اروپا رخ داد و رفتار سلاطین عثمانی و خاصه محمد دوم با یهودیان چگونه بوده است تا بتوانیم واقعات بعدی نسبت به یهود ایران را که در اثر تحریکات جاسوسان و مبلغین اروپائی بعمل آمد بهتر درک نمائیم و بریشه افکار و عملیات ضد یهودی که برای نژاد ایرانی نسبتاً بیگانه بود آگاه شویم و به منبع و انگیزه تنفر نسبت به یهود و محدودیت هائیکه در عصر صفویه برای آنها ایجاد شد کاملاً واقف گردیم.



تعصب و نفرت و تجاوزات مسیحیان اروپا در اواخر قرن چهاردهم نسبت به یهودیان که در اثر جهل آنان وجود پیدا کرد در سرحد کمال و در نتیجه قتل و غارت های سال ۱۳۹۱ عده کثیری از یهودیان برای نجات از مرگ و آزار متجاوزین (که بزور وحشت خونریزی، می خواستند آنها مسیحی شوند) ب مذهب آنان در آمده بودند بدیهی است مادامی که تغییر مذهب از روی رضایت و ایمان کامل نباشد سطحیست بعلاوه چگونه ، ممکنست انسان بتواند مذهب اشخاصی که فرزندان و برادران و عزیزان آنها را سر بریده و یا زجر داده دوست داشته باشد ، لذا بسیاری از آنان به طرف مراکش و الجزایر که ممالک اسلامی و نسبت به ادیان غیر اسلامی با مروت و انصاف رفتار می کردند مهاجرت نمودند ولی اکثریت در اسپانیا باقی ماندند و در ظاهر طبق رسم کاتولیکها رفتار می کردند ولی در باطن به مذهب موسی باقی بودند اهالی مملکت از افکار آنها بی اطلاع نبودند و این مردمان را (ماران) میخواندند و نسبت به آنها بیش از یهودیان تنفر داشتند ولی بعضی از

سلاطین با این رویه (مارانها) موافق بودند زیرا از ابتدا بارویه خشونت آمیز ملت و روحانیون برای تغییر مذهب یهودیان مخالف بودند. دسته دیگری هم بین یهودیان بود که آسایش و تنعمات جهانی را بر مذهب ترجیح می دادند و بمنظور جلب توجه مسیحیان مراسم عیسویانرا بجا می آوردند، بدون آنکه در باطن نه بمسیحیت و نه بموسویت علاقمند باشند و روی همین اصل برای استحکام موقعیت خود از وارد آوردن اتهام به برادران خویش مضایقه نداشتند (۱)

یکی از این اشخاص موسوم بسلیمان لوی اهل بورگوس بود که بین مسیحیان معروف به پل دوسانتا ماریا (۱۳۵۱-۱۴۳۵) و قبلا راب بود (۲) و چون ملاحظه کرد که جامعه وی از بین رفته و ریاست او متزلزل است، برای آنکه موقعیت نیک و جلال خود را حتی زیاد تر کند در سال ۱۳۹۱، مسیحی گردید و چنان نشان می داد که از روی ایمان کاملست و کوشش نمود تا در سلك روحانیون مسیحی در آید و موفق هم شد، سپس خواست برادران خود را بدین جدید در آورد و چون موفق نگردید از ابراز هر گونه اتهامات نسبت به آنان خودداری نکرد و تحریکاتی برای محدودیت یهودیان و مارانها نمود. در نتیجه نشریات زیادی در آن عصر بر علیه دو روئی و حقه بازی سلیمان لوی منتشر گردید، هر چند وی تا بمقام مشاور دون هانری سوم رسید ولی در دربار پادشاه مذکور، که دو طبیب یهودی وجود داشت و

(۱) از این دسته در عصر صفویه و قاجاریه در بین یهودیان ایران نیز

پیدا شد که بموقع بشرح آنها پرداخته خواهد شد

(۲) راب پیشوای روحانی است.

نزد پادشاه مقرب بودند لذا در عصر این سلطان وضع به آرامش گذشت اما موقعی که در سال ۱۴۰۶ ژوان دوم بجای دونهانری نشست و چون قدرت دست مادرش بود و مشارالیهام تحت اطاعت روحانیون قرار داشت ، لذا اوضاع و احوال یهودیان عوض شد و در اثر تحریکات سلیمان لوی یا پل دوسانتا ماریا ، آنهایی که نشریه بر علیه وی صادر کرده بودند از جمله مئیر الگو آدس ، به بدترین وضعی کشته شدند.

در این بین ۳ نفر یهودی دیگر بنامهای یشوعه لور کی ، فرای و نسان فره ، و پدرو دولونا که تغییر مذهب داده و در ردیف سلیمان لوی بودند موجب شدند که در آن زمان اشک و خون یهودیان روان گردد (۱) آنان از شهری بشهر دیگر بحرکت آمده کنیسه‌ها را تبدیل به کلیسا نموده و مردم عوام مسیحی را بر علیه یهودیان برمی‌انگیختند (۱۴۱۲-۱۴۱۴) و در نتیجه عده‌ای از ترس و وحشت قتل و کشتار، عیسوی می‌شدند. بزرگان عالم مسیحیت نمی‌خواستند از این صواب عظمی که یهودیان جدیدالمسیحی انجام می‌دادند عقب بمانند لذا دونهانری در سال ۱۴۱۲ علمای یهود را گوناگون برای مباحثه مذهبی دعوت کرد و مقصودش آن بود که اجباراً عده‌ای از پیشوایان یهود را تغییر مذهب دهد تا سایر یهودیان اراگون خود بخود پیرو پیشوایان خود گردند.

این مباحثات از ۲۱ ماه فوریه ۱۴۱۳ تا ۱۲ نوامبر ۱۴۱۴ ادامه

(۱) مانند ملا مردخا معروف به ابوالحسن لاری در عصر شاه عباس اول.

داشت ، بالاخره پاپ بنوآسیزدهم که در شهر نورتوز در اسپانیا بود در این مباحثات مداخله کرد و چون دید که در آن جلساتی که با جاه و جلال جلوس می کرد در پیشوایان یهود مؤثر نگردید، بتهدید پرداخت و در فوریه ۱۴۱۴ عده کثیری از یهودیان را مسیحی نمود ولی همگی حاضر نشدند. ناچار پیشوایان یهودیانرا ، با دادن اطلاع به اینکه عملیات محدودیت بر علیه جامعه آنها آغاز خواهد گردید ، مرخص نمود و شش ماه بعد آنرا انجام داد.

در ۱۴۲۰ در عهد پاپ مارتن پنجم عده کثیری کاتولیک ها از تکبر پاپ های خود و زفتار خارج از اخلاق پیشوایان روحانی خویش ببتنگ آمده و امید میرفت که در اثر اختلافات داخلی ، مدتی یهودیان به آسایش زندگانی نمایند. هوسیتها که دسته مخالف و از اهالی چک بودند به کاتولیکها حمله می بردند در حالی که یهودیان هم مورد غارت هوسیتها بودند ، کاتولیکها بعنوان اینکه یهودیان اسلحه و کمک به هوسیتها می دهند آنها را نیز مورد غارت و آزار قرار می دادند. اولین اقدام در اطریش بر علیه یهودیان شد که آنانرا دشمن خدا خطاب می کردند و چون اتفاقاً سه بچه در آب غرق شده مفقود شدند انتشار دادند که یهودیان برای مصرف خون آنها، آنانرا کشته اند و در نتیجه انتشارات دروغ ، در آنجا هم ، تجاوزات بیهودیان شروع گردید و موقعی که از آلمان ، کاتولیکها برای جنگ با هوسیتهای چک می رفتند ، بار دیگر مانند دوره صلیبیون بیهودیان ضعیف حمله می کردند و یهودیان آلمان در این موقع روزه یکسره ۳روزه گرفتند تا شاید خدا به آنها رحم کند .

در این موقع که کاتولیکها خود را در مقابل خطر داخلی و اصلاح طلبانه میدیدند ، در ۱۴۲۲ مارتن پاپ پنجم، حکمی صادر کرد حاکی از آنکه (مذهب عیسی شاخه‌ای از مذهب یهود است و وجود حیات یهودیان قطعاً لازمست و بایستی مسیحیان روابط دوستانه با آنها داشته باشند) ولی این حکم اثری برای مؤمنین مسیحی نداشت . در شهر بال از ۱۴۳۱ تا ۱۴۴۳ شورائی بنام (کونسیل بال) برای امور مذهبی اروپا تشکیل گردید و بر نامه آن عبارت از کوشش برای برگشتن هوسیت ها به کلیسای کاتولیک ، اصلاح اخلاق کشیشها و تغییر مذهب دادن یهودیان بود و روی همین اصل، تحدید و تحقیر یهود را باز ادامه دادند . در این موقع امپراطور آلمان که نسبت بیهودیان با مدارا رفتار می کرد مرد و بجای او دوک آلبرت دوطریش که دشمن خونین یهود بود بتخت سلطنت رسید ولی خوشبختانه سلطنت او بیش از دو سال دوام نیافت . اما در اسپانیا در شهر تولد ، مسیحیان اتحادیه تشکیل داده تا بر علیه یهودیان مسیحی شده (مازانها) اقداماتی بنمایند و آنها را از کار های دولتی خلع نمایند .

لذا به پاپ نیکلا پنجم که در ۱۴۵۱ بجای اوژن چهارم نشسته بود ، نوشتند که یهودیانی که مسیحی شده اند به مذهب سابق خود ایمان دارند ، در نتیجه وی حکمی صادر کرد که اینگونه مسیحیان ولو مقام اوکی داشته باشند ، بایستی در محکمه مخصوصی محاکمه شوند و اداری آنها ضبط و آنها را بقتل برسانند ، در واقع تفتیش عقاید از این وقت شروع میشد . در همین زمان نیکلا پنجم بود ، که شاه دوم پادشاه عثمانی اسلامبول را در محاصره آورده و این پاپ قتل عام کلیه

یهودیان کافر! و ترك های مسلمانرا مجاز کرد و در اثر آن، دسته جاتی بریاست Capistrano در آلمان و اطیش و بوهم راه افتاده و خصوصاً در سیلزی عملیات وحشی گری خود را تکمیل نمودند و چون در این زمان اوضاع و احوال یهودیان رضایت بخش بود اغلب یهودیان از اروپای مرکزی به اروپای شرقی پناهمی بردند.

در این ایام، بدبختی یهودیان اروپا حدی نداشت و چون از حدود برنامه این کتاب خارج است به شرح و بسط آن وقایع دلخراش نپرداختیم و آنچه برای ارتباط به اوضاع و احوال یهودیان ایران لازم بود ناگزیر به شرح اختصار آن اقدام شد. در این اوضاع آشوب اروپا بنظر میرسید که در رحمتی، از طرف خداوند برای یهودیان باز می شود و آن واقعه عبارت از فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ از طرف محمد دوم پادشاه عثمانی بود.

سقوط قسطنطنیه و خرابی دولت بیزانس کلیه عالم مسیحیت را بلرزه در آورد. جهان عیسویت از آنکه ترك های عثمانی نسبت به اهالی بیزانس ظلم و ستم و توهین روا می داشتند فوق العاده عصبانی و ناراضی بود، ولی فراموش میکرد که از عهد اولین امپراطور این کشور کونستانتین Constantin تا آخرین آن Dragossés Paleologue به استثنای ژولین اپوستات که او را لامذهب خوانده بودند خود و ملت و روحانیون آنها تا چه حد متجاوز، ظالم و خونخوار بوده اند و نسبت به یهودیان چگونه رفتار کردند و عملیات تجاوزکارانه آنها چگونه برای ملل اروپائی سرمشق گردید و بلائی که بر سر آنها آمده بود نسبت به عملیات هزار ساله آنها چندان مهم نبود.

محمد دوم بعد از فتح استامبول می خواست متوجه سایر ممالک اروپا

شود. پاپ نیکلا دوم در نظر داشت که جنگ صلیبی دیگری بر علیه عثمانی ها راه اندازد ولی نفوذ وی برای انجام چنین کاری کافی نبود لذا موفقیتی حاصل ننمود.

وقتی پاپ و سایر پیشوایان ملل اروپا ملاحظه کردند که اتفاق بین سلاطین اروپائی برای جنگ با عثمانی هامیسر نیست و هیچکدام بتنهائی قادر به جلوگیری آن نیستند ، رویه ای را که از عهد چنگیز و آقباخان تا امیر اوزن حسن تعقیب نموده بودند با برنامه وسیعتری شروع کردند و آن عبارت از فرستادن مامورین غیر رسمی و سفرای رسمی و حتی عده ای بنام تاجروسیاح به کشور ایران برای ایجاد جبهه ای در سرحد شرقی عثمانی بود.

موقعی که محمد دوم استامبول را بتصرف در آورد یکسال از اعلام پادشاهی اسمعیل صفوی در تبریز می گذشت. هفت طایفه ترك با شاه اسمعیل همکاری داشتند و همه قسم یاد کرده بودند که مذهب شیعه را کاملاً حمایت نمایند و البته این وضع جدید ، موقعیت ممتازی را برای مامورین سیاسی اروپا که به اسامی و عناوین مختلف می خواستند متوجه ایران گردند فراهم ساخته بود.

ملت ایران در بدو تاریخ خود، در عهد کورش کبیر منتهای مساعدت را به ملت یهود نموده بود. داریوش کبیر و کلیه سلاطین معروف و بزرگ ایران سیاست شان بر اساس کمک بیهودیان و یهودیه بود. توده ملت ایران که هنوز هم به مهمان نوازی معروف می باشد ، صفحات تاریخ و افعال و افکار امروزه ایرانیان نیز شاهد این مدعا است ، پس از آنکه ملت ایران به مذهب اسلام گروید ، نیز وضعیت یهودیان کاملاً رضایت بخش و غیر

از در ابتدای خلافت عمر که جزئی ندراحتی برای یهودیان تولید گردید روی هم رفته در تمام مدت سلطنت خلفا، مگر چند واقعه کوچک استثنائی بقیه ایام، یهودیان در امنیت و آسایش بسر بردند. وجود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر یهودی در ایران و بین النهرین در ابتدای حمله مغول خود شاهد این مدعا است.

یهودیان ایران، از حمله چنگیز تا سلطنت غازان و خدا بنده و بالاخره در عصر تیمور دچار قتل و غارت شدند که عهد چنگیزی و مغول بوده است.

موقعی که دولت صفویه می خواست روی کار بیاید در ظاهر چنین تصور میرفت که وضع یهودیان بسیار درخشنده خواهد گردید، زیرا بعد از آنکه بیش از دو قرن سلاطین مغول بر این کشور حکومت کردند، یهودیان ایران غیر از خون و اشک و بدبختی چیزی ندیده بودند و حال آنکه پادشاهانی از فرقه‌ای که طرفدار امیر المؤمنین که مظهر عدل و انصاف بود، بر سلطنت ایران منصوب می گشتند تصور می نمودند، موجب آسایش یهودیان فراهم خواهد گشت. آنها حق داشتند چنین آرزوها و افکاری داشته باشند، زیرا موقعی که در شهر انبار ۹۰ هزار یهودی به خدمت داماد پیغمبر حضرت علی علیه السلام رسیدند و قسم وفاداری یاد کردند و مورد محبت آن پیشوای بزرگ مذهبی واقع شدند، دیگر عهد دائمی روابط حسنه با اولادان آن بزرگوار و پیروان او بستند شده بود. (۱)

یهودیان از افکار بلند و بیانات آزادی طلبانه و عدالت پروری

جانشین پیغمبر با اطلاع و نیک آگاه بودند که گفتارهای این رادمرد بزرگ جنبه بشر دوستی و انسان پروری و عدالت خواهی دارد (۱) از این رو قدرت پیروان حضرت علی عَلِيٍّ مَرْثَدَةً مسرت بخش و نویسد بزرگی برای جامعه یهود ایران بود اما متاسفانه دیده شد که سیاست های خارجی طمع مکنت و مقام روحانی نماها، افکار مذهبی بی آرایش توده مردم را، آلت پیشرفت مقاصد خود قرار دادند .



سلاطین عثمانی هر کشوری را که از دست مسیحیان خارج کرده و تحت سلطه خود در آوردند نسبت بیهودیان آن با مهربانی رفتار کردند. پادشاهان عثمانی مسلمان بودند و قبل از سلطنت آنان یهودیان در ممالک اسلامی آسایش داشتند. مذهب اسلام برای اهل کتاب مقرراتی داشت که حق حیات و آزادی و کار و کسب به آنها داده بود و این رویه از بدو اسلام در ممالک اسلامی ادامه داشت.

موقعی که سلاطین اسلامی به فتوحات خود در ممالک اروپا ادامه می دادند مصادف با زمانی بود که نهضت ضد یهود یا ضد موسی سرتاسر اروپا را فرا گرفته و رو بشدت میرفت. سلطان محمد صرف نظر از رویه اسلامی خود توجه خاصی برای مساعدت بیهودیان پیدا نهوده به آنها اجازه داد که در اسلامبول و سایر شهرهای مفتوحه یادر خاک اصلی عثمانی آزادانه اقامت نمایند. حتی زمین و مسکن بآنها داد و آنها را مجاز ساخت که مدارس و کنیسه ها بسازند.

برای جامعه یهود عثمانی يك راب بزرگ که مردی خداترس

و مؤمن و عالم بود برقرار ساخت و این راب حق داشت که در دربار و در کنار مفتی بنشیند، و احترام او را بر پیشوای یونانی مقدم داشت و در واقع، راب بزرگ، صرفنظر از جنبه روحانی، اختیار حکومت سیاسی بر یهودیان کشور را داشت و مانند (روش گولا) در عهد خلفا بود. وی مامور وصول مالیات از یهودیان گردید و حق محاکمه و مجازات داشت و راب های شهرستانها را تعیین میکرد، در واقع نماینده کامل یهودیان امپراطوری عثمانی بود، اولین راب عهد محمد دوم، موسوم به موسی کاپسالی بود. در نتیجه این وضعیت عده از یهودیان آلمان به کشور عثمانی که آزادی کسب و کار و عقیده و انتخاب لباس داشتند مهاجرت کردند (۱۴۵۴).

آقای رضا یازوکی در صفحه ۳۴۹ تاریخ ایران مینویسد:

« چون سلطان سلیم خان اول، پادشاه عثمانی، در اروپا به پیشرفت‌هایی نائل شده بود، پادشاهان اروپا باشاه اسمعیل صفوی از در دوستی در آمدند و به همین جهت است که مامورین سلاطین اروپا از هر طرف شروع بمعالیت برای ایجاد نفاق نمودند. وقتی مامورین سیاسی اروپا در دربارهای عثمانی و ایران توانستند آتش فتنه را روشن نمایند، چون جبهه متحد عثمانی و یهود اروپا متفق المنافع بود و اروپائیان که خود اساس مخالفت با یهود را از قرون قبل بر قرار کرده بودند و با یهودیان و عثمانیها هر دوشمنی داشتند و طبعاً عثمانیها و یهودیان نیز با اروپائیان، لذا مامورین اروپائی در ایران موقعی که موفق به روشن نمودن آتش جنگ بین ایران و عثمانی شدند، توانستند سلاطین صفویه را قانع کنند که یهود هر کجا که باشد

با عثمانی دشمن ایران و اروپا متحد است و بنابراین بایستی یهودیان و عثمانی ها را دشمن مشترك ایران و عالم مسیحیت محسوب داشت. از روی همین منطق غلط، مسیحیان هم هر کجا که باشند دوست ایران و اروپا میباشند، در صورتی که از نوشته های بابائی لطف مورخ یهودی عصر صفویه بخوبی معلوم است که هم مذهبان یهودی ایرانی هیچگونه رابطه ای با یهودیان عثمانی نداشتند.

تجاوزات مغول در مدت بیش از دو قرن نه فقط آنها را از هستی ساقط و نزدیک سه ربع جمعیت آنها را از بین برده بود بلکه این اوضاع و احوال در فرهنگ و دانش و اراده و تشکیلات داخلی آنها اثراتی شدید باقی گذارده بود که قادر به هیچگونه عکس العملی از خود نبودند.

يك موضوع دیگر که ماموریت فرستادگان اروپا را برای تشویق دربار ایران جهت اتخاذ رویه ضد یهود آسان میکرد: عبارت از آن بود که از عهد حسن صبا رویه ضد یهودی که از طرف سلاطین اسمعیلی مصر اتخاذ شده بود، کم و بیش افکار مردم ایران را بر علیه یهودیان مسموم کرده بود و از طرف دیگر آثار باقی مانده اوضاع و احوال عصر ارغون خان و سعدالدولد و قضیه منافع مقامی و مادی درباریان آن عصر که هنوز اثر تبلیغاتی ضد یهود آنان باقی بود نیز کمک شایانی برای برانگیختن افکار ایرانیان بر علیه یهود ایران بود که هدف و منظور نمایندگان اروپائی را آسانتر و بالاخره دربار سلاطین صفویه را بر علیه یهود ایران برانگیخت.

و نیز در اثر عوامل دیگری که بموقع خود شرح داده خواهد

شد طبقه ملانماها نیز به تبلیغ بر علیه یهودیان پرداختند و در نتیجه توده مسلمان ایرانی (به استثنای طبقه مطلع و وارد به رموز سیاسی و تاریخی و پیشوایان عالم مذهبی) نسبت به یهودیان کشور خود که غیر از وفاداری نسبت به وظایف وطنی خود تقصیری نداشتند، تنفر و انزجار بی سابقه‌ای پیدا کرده که حتی کم و بیش تا با امروز باقی است. برای آنکه بهتر بتوانیم از رفتار تجاوزکارانه ملل اروپائی به یهودیان و محبت ترکان عثمانی نسبت به این قوم و نتایج حاصله از این دو رفتار متضاد که دنباله دشمنی مسیحیان آنروز نسبت به یهودیان و تعقیب آنها حتی در شرق و غرب بمنظور کینه جوئی و بدست آوردن متحد بر علیه عثمانی‌ها است آگاه گردیم، لازم است بشرح بقیه اوضاع و احوال آنان در اسپانیا به پردازیم که ضمناً دنباله مشروحه قبل است.



با وجود خدماتی که یهودیان به اسپانیا نموده بودند، در این موقع دیگر روز بروز اقامت در آنکشور برای آنها مشکل تر می گردید و دشمنی با آنها زیادتر می شد. در عصر دون هانری چهارم پادشاه کاستیل (۱۴۵۷-۱۴۷۴) و دون ژوان دوم (۱۴۵۰-۱۴۷۹) پادشاه اراگون، هنوز اوضاع و احوال ظاهر فریبنده‌ای وجود داشت ولی در سال ۱۴۵۹ بعد از فتوحات محمد دوم؛ کشیشی بنام الفونسود واسپیتا نشریه‌ای بر علیه یهودیان و مسلمانان منتشر ساخت و بقول او آنانرا کافر گفته و از وارد آوردن هر گونه اتهامات ناروا و دروغ نسبت به ایشان کوتاهی نکرد و در آن نشریه تقاضا کرده بود که

بایستی مسلمانان و یهود را بکلی نابود کرد (۱) و نسبت دزوغی هم داده بود که یهودیان اطفال مسیحیانرا سر میبرند، این اراجیف و اکاذیب، بر روی توده بیسواد اثر مینمود و مخصوصاً یهودیان مسیحی شده بیشتر متوجه این حملات بودند.

اما آنچه بیش از همه تاثیر بسزائی برای قتل و غارت و بدبختی و در بدری یهودیان داشت وصلت ایزابل، معروف به کاتولیک خواهر هانری چهارم پادشاه کاستیل و دختر ژان دوم با فردیناند پادشاه آراگون بود و این وصلت رادر سال ۱۴۶۹، یکنفر یهودی ثروتمند بنام آبراهام سنور به امید بهبودی در اوضاع و احوال برادران خود انجام داد زیرا مادر بزرگ فردیناند، یهودیه‌ای بنام پالوما زیبا بوده است.

ایزابل در سال ۱۴۷۴ بجای برادر بر تخت سلطنت کاستیل نشست و در سال ۱۴۸۱ تشکیلات جدید و وسیعی برای تفتیش عقاید مذهبی داد و بنفوذ مسلمانان مور (با گرفتن گرناد یا قرناطه در سال ۱۴۹۲) خاتمه داد و از این سال است که سه کشور آراگون و کاتالون و کاستیل متحد شده و این زوج متفقاً ملقب به پادشاه اسپانیا گردیدند.

در عهد این زوج متعصب، اوضاع و احوال یهودیان رو بوخامت گرائید. آنها میخواستند کشور اسپانی را از هر گونه افکار مذهبی خارجی چه مسلمان و چه یهود تصفیه نمایند مخصوصاً از یهودیان مسیحی شده که دارای مقام جاه و جلالی، حتی بین طبقه روحانی شده بودند. بلکه فکر میکرد که خداوند این مقام را به او عطا کرده است که

یهودیانرا بیازارد و چون در کودکی در زیر تربیت کشیش متعصبی موسوم به هوماس دوتر کما بزرگ شده بود و از مشارالیه‌ها قول گرفته بود که هنگام بدست آوردن اقتدار، غیر مسیحیانرا از بین بردارد، لذا موقع را برای انجام آن مناسب دانست و بنابراین پس از تهیه مقدمات کار بعد از دوم ژانویه سال ۱۴۸۱ توقیف‌های دسته‌جمعی را برای محاکمه و تفتیش عقاید مسیحی نماها و توقیف اموال یهودیان و مورهای مسلمان؛ شروع کرد. محکوم نمودن توقیف‌شدگان اشکالی نداشت و مجازات آنها عبارت از عذاب جسمانی و سوزاندن آنها بود.

چهار طرف محل زجر و سوزاندن مقصرین را، مجسمه چهار پیغمبران (که طبعاً پیغمبران بنی اسرائیل باید باشند) قرار داده بودند. و این مجسمه‌ها و محل مذکور که مدت ۳ قرن مرکز فجایع بنام دین بود هنوز باقی و ننگ ملت آنروز اسپانیا را مجسم میسازد.

آری در این تاریخ مسیحیان که خود را پیرو تعلیمات اخلاقی حضرت مسیح و پیغمبران بنی اسرائیل میدانستند و کتب تورات را کتب مقدس می‌شمردند و با تلاوت آن در موقع بدبختی و عزا و ناکامی خویشانرا تسلی میدادند و پادشاهان سابق یهود، مانند حضرت داود و سلیمانرا سلاطین مقدس و در هر مجلس و کلیسائی نام آنها را به بزرگی ذکر مینمودند، با آهن و آتش و با خون و زاری بر علیه تنهای که شاخه مسیحیت از آن بوجود آمده بود قیام کرده سزای پیشوایان و حدانیت و معلمین خویش را چنین میدادند. ترور و وحشت

سرتاسر اسپانیا را فرا گرفته بود حتی عیسویان سابق را بمحاکمه می کشاندند، تا به حساب، مسیحیان غیر مؤمن را نشان دهند. باین اوضاع و احوال معلومست که چه دشمنی های بی جا و چه بدبختی های بی مورد حتی برای غیر یهودیان فراهم میشد. شرح مفصل مراسم اجرای محاکمات و سوزاندن محکومین برای هر بشر سنگدل تأثیر آور و غم انگیز است. با این ترتیب یهودیان و یهودیان مسیحی شده و آنچه غیر کاتولیک بود مورد تهدید و تجاوز قرار گرفت و چون کار یهودیانرا ساختند به تغییر اجباری مذهب مسلمانان و خروج آنان از کشور پرداختند.

تنها خوشبختی که وجود داشت لزوم صرف وقت برای محاکمه بود که موجب می گشت تا کار قتل و سوزاندن به کندی پیش رفت کند و به همین علت زوج مقدس حکمی صادر کردند که یهودیان کردو و اندلس و سویل را از کشور اخراج نمایند و در نتیجه در سال ۱۴۸۲ هزاران نفر از یهودیانی که تاریخ ورودشان بکشور اسپانیا، قبل از وحشیان ویزیگوت آنروز بود، مجبور بترك وطن گردیدند شهرهای ترك شده صورت غمناگی برداشته کار و تجارت فلج گردید و خانه های ترك شده را سکوت مرگ آسائی فرا گرفته بود.

موضوع تعجب آور آن بود، در حینی که این جریان وقوع مییافت از طرف فردیناند و ایزابل یک نفر یهودی موسوم به آبراهام سنیور که فوقاً از وی نامبرده شد مامور اصلاح امور مالی کشور گردیده بود و بعداً اسحق ابرونل معروف را که از پرتقال به اسپانیا آمده بود وزیر مالیه کرد. شفاعت دو رجل یهودی تأثیری در سلطان نکرد

بالاخره در ۱۴۹۲ ابرونل به ایتالیا فرار کرد و آبراهام سینیور را مجبور بقبول منهب مسیح نمودند.

محکمه تفتیش عقاید بتدریج در ایالات اسپانیا برقرار میگردد و عمل آن شدت مییافت و ترکمادا روحانی نسبت بکلیه مامورین کار قسی القلبتر بود.

در بهار ۱۴۸۵ محکمه شهر تولد **Toledo** که مرکز بزرگ یهودی نشین بود افتتاح گردید خلاصه آنکه در آن عصر يك ثلث یهودیان مسیحی شده را سوزاندند و يك ثلث فرار کردند و بقیه در ترس و وحشت دائمی بسر بردند.

بالاخره در سال ۱۴۹۲ کشور غرناطه (گرناذ) بدست اسپانیا افتاد و بدبختی یهودیان مقیم آن ایالت نیز شروع گردید و کلیه یهودیان اسپانیا در خطر ترك وطن فرار گرفتند و نیز در همین سال است که کریستوف کلمب (۱) عازم کشف امریکا گردید و در همین سال است که در ۳۱ مارس ۱۴۹۲ حکم اخراج کلیه یهودیان اسپانیا صادر گردید. زیرا روحانیون می گفتند در صورتی که مورهای مسلمان شکست خورده اکثر اخراج شده اند دیگر وجود یهودیان در این کشور موردی ندارد. ۴ ماه برای ترك اکثر ایالات اسپانیا، به آنها فرصت داده شده بود و می توانستند غیر از سنگ ها و فلزات قیمتی بقیه دارائی خود را همراه ببرند.

در آوریل همان سال، اخراج کلیه یهودیان اسپانی اعلام گردید و تاخیر از ماه ژویه بیعد خطر مرك برای آنها در برداشت و بدین

(۱) از یهودیان مسیحی شده بود .

ترتیب ۳۰ هزار یهودیان اسپانیا ناگزیر بترك شهرهائی که مقبره اجداد آنها قرن‌ها در آنجا برقرار بود، شدند و تصادف عجیبی که وقوع یافت آن بود که روز موعده ترك اسپانیا، تیز روز نهم آب مانند خرابی خانه اول و دوم قرار گرفت.

مهاجرین بطرف کشورهای ناوار، پرتقال، ایتالیا و ترکیه و آفریقا رفتند و با این ترتیب کشور ثروتمند اسپانیا با وجود بدست آوردن مستملکات بزرگ و زرخیز در امریکا روز بروز بطرف بحران اقتصادی و انحطاط و خرابی و تنبلی سرازیر شد که هنوز هم بعد از نزدیک به ۵ قرن نتوانسته است قد علم نماید. با ترك یهودیان، اسپانیا فاقد بازرگانان فهمیده، سرمایه داران زبردست، زارعین فعال و اطباء و علما و صنعت گران ماهر گردید و بدن سالم وی مبتلا بکم‌خونی و ضعف گشت و با اینکه ثروت عمده یهود را بغارت گرفته بود.

فردیناند و ایزابل که تصور میکردند با این رویه صواب ابدی را بدست آورده‌اند بدبختترین سلاطین بودند زیرا پشت سرهم اولادان آنها می‌مردند و آخرین فرزند آنها یکدختر بنام ژان بود که دیوانه گردید. ایزابل در سال ۱۵۰۴ در حالی که وارث او پیش از یکدختر دیوانه نبود مرد و شوهرش فردیناند پنجم معروف به کاتولیک در سال ۱۵۱۶ فوت نمود.

سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی در سال ۱۴۸۱ فوت کرده بود و پسرش (باژازه دوم) بایزید دوم جای پدر بتخت سلطنت نشست جمله معروف که (فردیناند کشور خود را فقیر و کشور مرا ثروتمند کرد) از او میباشد.

عملیاتی که در اسپانیا بر علیه یهود انجام شد در کشور ایتالیا که مرکز پاپ و تحریکات بود مؤثر واقع نمی گردید زیرا مردمان ایتالیا به دستگاه پاپ و روحانیون مسیحی نزدیک بودند و بخوبی فساد آن دستگاه را می دیدند.

در نتیجه آزادی که یهودیان ایتالیا داشتند، علم و فرهنگ آن ها ترقی بسزائی کرده بود و میتوانستند به وطن خود خدماتی انجام دهند. هر چند در آنجا هم تحریکات بر علیه آنها میشد و اتهامات دروغین بدیشان نسبت می دادند، ولی اثر شدید نداشت.

سعادت مند ترین طبقه مهاجرین، آنهایی بودند که به کشور ترکیه رفته بودند، بایزید منتهای مساعدت را به مهاجرین یهود می نمود و مایل بود که برای ترقی کشور خود از آنها استفاده کند.

فراریانی که بکشور پرتغال رفته بودند به عده ۹۰ هزار نفر میشدند که فقط هشت ماه به آنها اجازه اقامت داده شد و بعد از آن با خشونت تمام نه فقط فراریان تازه وارد بلکه یهودیان مقیم سابق را بمنظور تامین نظرهای سیاسی و جلب رضایت فردینانداخراج کردند و عده ای از آنها را نیز در سال ۱۴۹۳ خصوصاً بعلت آنکه طاعونی در پرتغال بروز کرده بود و بزرگ روی جهل و نادانی تصور میکردند که یهودیان موجب بروز این بیماری میباشند، اخراج نمودند اما چون باطنا آنها برای ترقی کشور خود لازم میدانستند لذا باقی مانده گان را، بزور بکلیسا برده مجبور بقبول دین مسیح مینمودند. بدینترتیب در آن کشور عده ای از مسیحی نمایا (مارانو) می پیدا شد و همین عده هم بعدهاچار محاکمات عقیدتی (انکیزیسیون)

شدند. بالاخره آنهایی که از قبول دین عیسویان امتناع داشتند در سال ۱۴۹۸ مجبور بترك کشور پرتقال گردیدند.



ربی یوسف قارو (۱۴۸۸-۱۵۷۵) مشارالیه از مهاجرین اسپانیا و هنگام طفولیت بسختی خود را به خاک عثمانی رسانده در آدرنه مدرسه‌ای ایجاد و بمطالعات تلمود پرداخت و کتاب معروف خود را موسوم به (شولهان عاروخ) یا سفره طویل تالیف نمود. بدین ترتیب کلیه مقررات مذهبی را وفق داده تارهنمای شرعی کلیه یهودیان جهان گردد.

قیل از وی یعقوب آشری کتاب دیگری مربوط بمقررات دینی نوشته بود و قارو آن را مشکلتن ساخت. قارو ۳۲ سال از عمر خود را صرف این منظور نمود. این کتاب شامل کلیه قوانین و آداب مذهبی معمول یهود است. بمحض انتشار این کتاب مشه ایسرلس Iserlès نشریه دیگری بنام مپا یا سفره منتشر ساخت و همین ها مقررات دینی یهود شدند.

قارو آدرنه را ترك و روانه صفات در یهودیه گردید تحقیقات قارو در سال ۱۵۲۲ شروع گردید.



با وجود تلفات سنگینی که یهودیان ایران در حمله چنگیز و هنگام مرگ ارغون خان و عصر تیمور متحمل گردیدند، هنوز عده آنها در ایران آنروز که بین النهرین و قفقاز و ترکستان هم شامل آن بود در حدود ۴۰۰ هزار نفر میشد بطوری که قبلا از قول ربی مشه هامون دانستیم در این زمان عده کثیری خصوصا در

شهر تبریز نیمه یهود وجود داشتند. (۱)

با اطلاع از اوضاع و احوال گذشته، بخوبی میدانیم که فشار بر یهودیان از مدت‌ها قبل شروع گردیده و تلفات آنها از طرف متجاوزین مغول بود و حتی تغییر مذهب دادن آنان در زمان غازان و خدا بنده نیز در اثر کینه خانهای مغول بود که دستشان را سعدالدوله از کارهای دولتی کوتاه کرد و به هیچ وجه جنبه عمومی نداشت و تنفر یا فشار بر آنان از طرف کلیه ملت ایران نبود از همین نقطه نظر خرابی‌ها و قتل و غارت‌ها را موقتی و زود گذر و قابل تحمل میدانستند و این تجاوزات از طرف دسته‌هایی انجام میشد که خود خارجی و تا آن زمان که نژاد مغولیت آنها شناخته میشد مورد نفرت ملت ایران هم نبودند و این خود تسلی‌ای برای یهودیان ایرانی بود که محیط‌را برای آنها قابل تحمل میساخت بعداً هم یعنی از ۳۵ سال قبل از سلطنت شاه اسمعیل که طایفه بایندریان یا آق قوینلو بر ایران حکومت داشتند و چون مردم ایران هم دچار مصائبی بودند باز هم وضع وخیم یهودیان خصوصاً با روابطیکه دسته اخیر با سلاطین ضد یهودی مسیحی داشت، مورد در کشان بوده است و اما موقعیکه سلسله صفوی بر روی کار آمد و منافع سیاسی ملل اروپائی در ایران زیاد شد و مخالفت با یهود به مملت کورش و داریوش کبیر سرایت کرد، و ایران دومین قبله یهودیان جهان از یهودی نفرت کرد، بزرگترین ضربه‌ای بود که بر پیکر ملت یهود وارد شد.

(۱) بعد از مدتها، بار دیگر در شهر تبریز که در این زمان یهودی وجود نداشت، از این ملت جمع شدند و بعداً خواهیم دید که تا زمان محمد شاه قاجار ۷۰۰۰ نفر جمعیت داشتند

فصل دوازدهم

ظهور سلسله صفویه و شروع تحریکات مامورین ملک اروپائی در ایران بر علیه یهود و عثمانی

اصل و نسب صفویان:

خاندان صفوی ساکن اردبیل و در این شهر عده کثیری از
از یهودیان نیز ساکن بودند و هنوز از محله و مزار آنان اسم برده
میشود. یکی از افراد خانواده آنان ملقب به شیخ صفی الدین که مقام
روحانی داشت و مورد توجه بود بطوزی که وقتی پسرش صدرالدین
از تیمور تقاضا کرد که اسرای ترک را آزاد کند تقاضایش مورد قبول
واقع گردید و همانها و فرزندان شان نیز مریدان و اولادان وی گشتند و خانواده
صفوی را بسلطنت رساندند.

صدرالدین به اورشلیم مهاجرت نمود و مقبره اش تا یک قرن قبل
بنام مزار (شیخ ایران) معروف بود (۱). بعد از صدرالدین، جنید جای او را
گرفت در این زمان نفوذ جنید زیاد بود و جهان شاه قره قوینلو (صاحبان
گوسفند سیاه) از نفوذ وی وحشت کرده او را تبعید نمود. جنید به
دیار بکر نزد اوزن حسن رفت و یکی از خواهرانش را بعقد وی در
آورد. جنید در یکی از منازعات داخلی در شیروان کشته شد.

حیدر فرزند جنید خواهر زاده اوزن حسن بود و حیدر دختر
دائی خود یعنی دختر اوزن حسن موسوم بهمارتارا (که از زن یونانی
داشت) بزوجیت گرفت. (۱)

در شرح مربوط به اوزن حسن و فصل قبل دانستیم که مامورین
سیاسی اروپا و دربار پاپ چگونه کاتریتوزنو را نزد اوزن حسن
فرستادند و اوزن حسن تهودورا دختر مسیحی امپراطور تراپیزونرا
به زنی گرفت و با جنای کاترینوزنو گردید و داخل جنگ با دولت عثمانی
شده و به اروپائیان مساعدت نمود و در این موقع هم حیدر پدیر شاه اسمعیل
مارتا نوه دختری امپراطوری تراپیزون را به زوجیت خود در آورد.
سایکس مینویسد:

« حیدر از زن خود مارتا سه پسر داشت ، سلطانعلی ، ابراهیم
میرزا و شاه اسمعیل. همین شخص اخیر بود که مؤسس سلسله صفوی
گردید . که از یکطرف یعنی از طرف مادر بطوری که گفته شده
یونانی بوده است.»

در عهد اشکانیان و ساسانیان نیز وصلت های سلاطین ایران با
دربار روم نیز موجب ازدیاد نفوذ خارجی ها و انتقال افکار ضدیهودی از
خارج به ایران گشته بود.

موضوع وصلت (سیاسی) تهودورا با اوزن حسن کاملاً روشن است
که برای چه منظوری بوده است و چگونه اروپائیان از این راه به
مقصود خود رسیدند. ولو آنکه عقیده تهودورا و مارتا مادر شاه اسمعیل رادر
ایمان به مذهب اسلام و خصوصاً طریقت شیعه قطعی و از روی ایمان
کامل بدانیم ، اما يك موضوع مسلمست که آن ها نمیتوانستند از علاقه

بنژاد و منافع قوم خود که عبارت از سیاست ضد عثمانی و تنفر از یهود بود صرف نظر نمایند. زیرا (با شیر اندرون شده با جان بدر شود) با این اوضاع و احوال عوامل تازه‌ای برای تحریک احساسات پاک‌ملت نجیب ایران و خصوصا سلسله‌ای که این همه مورد علاقه مردم ایران واقع گردیدند فراهم شد.

حیدر عاقبت کشته شد و پسران او سلطان علی نیز مقتول و ابراهیم میرزا در گذشت بنا بر این تنها فرزند حیدر، اسمعیل باقی ماند.

آقای نصرالله فلسفی استاد محترم در مقدمه کتاب زندگانی شاه عباس اول مینویسد:

«محرک شاه اسمعیل و هواداران وی در کشور گشائی و کوتاه کردن دست سلاطین ترک نژاد از ایران، و تشکیل دولت صفوی چه بوده است؟ اگر چنانچه بخطا معروفست، تصور کنیم که احساسات ملی و اشتیاق بتجدید قدرت و عظمت باستانی ایران و تاسیس دولت واحدی که بر بنیان ملیت ایرانی استوار باشد، محرک آنان بوده قطعاً بخطا رفته‌ایم و بدنبال احساسات و تعصبات ملی زمان خویش، از راه راستی و صواب انحراف جستیم.»

و در دنباله آن، مطالب مفصلی نوشته و در پایان آن اظهار نظر میکند که:

«منظور شاه اسمعیل از بر انداختن حکومت های ترک و ایجاد يك دولت واحد تجدید وحدت ملی و سیاسی ایران نبوده است.»

بعد هم در صفحه (س) مینویسد:

« معلوم نیست که نیاکان شاه اسمعیل از چه زمان بمذهب شیعه گرویده اند ولی مسلمست که شیخ صفی الدین اردبیلی، جد بزرگ ایشان مذهب شافعی داشته.»

در صفحه (ی) علاوه میکند:

« در مدتی کمتر از ده سال بر سراسر ایران دست یافت و تمام مردم را بقبول مذهب شیعه ترغیب کرد. مذهب شیعه در ایران نازگی نداشت. مردم این سرزمین از آغاز قبول دین اسلام، علی رغم خلیفه دوم که فاتح ایران بود، و بسبب دشمنی با بنی امیه که ایرانیان را حقیر می‌شماردند (۱) بر خاندان علی علیه السلام بچشم ستایش و محبت وهم دردی مینگریستند» و قدری پائین تر اضافه میکند:

« بهمین علل برای شاه اسمعیل، که در انجام مقاصد خویش از خونریزی و قتل عام هم باکی نداشت، ترویج و تعمیم مذهب شیعه بآسانی صورت گرفت و در ایران حکومت سیاسی واحدی پدیدار آمد که بر اساس اشتراك مذهب استوار بود.»



(۱) متأسفانه هنوز هم اعراب ایرانیان را حقیر می‌شمارند



پاھ اسمعیل اول خانوی

فصل سیزدهم

شاه اسمعیل اول ۱۵۰۰-۱۵۲۴

شاه اسمعیل ابتدا در گیلان نیروی کوچکی از طرفداران خانواده صفوی بدور خود جمع نمود و از آنجا باکو و شماخی را گرفت و پس از آنکه قوای خود را به ۱۶ هزار رسانید به امیر آق قوینلو (صاحبان گوسفندان سفید) تاخت و او را مغلوب ساخت و سپس به تبریز رفت و عنوان شاهی اختیار نمود، هفت طوایف ترک، استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو، ذوالقدر، قاجار و افشار که قزلباش نامیده میشدند با شاه اسمعیل موافق شدند.

شاه اسمعیل غرب و شمال ایران را بتصرف در آورده متوجه خراسان که در آن زمان در تصرف شیبان خان اوپک بود شده وی را شکست داد و مشارالیه هنگام فرار، بدست سربازان صفوی کشته شد و بلخ و هرات را فتح نمود. شاه اسمعیل خواهر بابر را که در مرو بدست او افتاده بود بنزد بابر فرستاد و روابط حسنه با وی بدین وسیله برقرار شد و بابر سمرقند را بتصرف در آورد ولی اوزبکان که بدور عبیدالله جانشین شیبانی جمع شده بودند با عده قلیل سربازان خود بابر را شکست داده و ماوراءالنهر را بتصرف در آوردند. (۱۵۱۲)

... وقتی شاه اسمعیل بتخت سلطنت ایران رسید آرمان و آرزوهای ملی ایران در شخص این پادشاه بر آورده گردیده و از همین روعده ای از قبائل و عشایر که به آل علی علیه السلام علاقمند بودند زیر لوای او جمع شدند و طرفداری ۷ طایفه قزلباش فوق الذکر بنصرت این پادشاه نوید

فراوانی میداد مخصوصا آنکه تمامی، هم قسم شدند که از مذهب شیعه جدا حمایت کنند.

با این وضع از یکطرف اختلاف مذهب ایرانیان با امپراطوری عثمانی مسلم و محرز میگشت و از طرف دیگر وسائل شدت دادن باین اختلاف از طریق زیر آماده میگردد:

۱- نفوذ مسیحیان در خانواده صفویه بوسیله وصلتهای خانوادگی که قبلا گفته شد.

۲- افتتاح باب روابط سیاسی بوسیله سفرای ایران بدربار پادشاهان اروپا و بالعکس.

با این ترتیب حفظ منافع طرفین و رسوخ افکار اروپائیان مسلم میشد.

شاه اسمعیل ایجاد روابط با اروپائیان را بمنظور حفظ سلطنت خود در مقابل خلیفه عثمانی که خود را پیشوای اسلام میدانست و اکنون که اختلاف طریقه شیعه و سنی در دو کشور مسلم می گشت لازم میسرمد.

و اروپائیان ایجاد این رابطه را بیش از ایرانیان بمنظور زیر بهر قیمتی بود میخواستند که بدست آورند:

۱- برای ایجاد جبهه جنگ در پشت سر امپراطوری عثمانی بمنظور جلوگیری از پیشرفت ارتش آن دولت که تا آن تاریخ منظمًا بکشور گشائی خود در اروپا ادامه داده بود.

۲- حمایت از مسیحیان ایران.

۳- افتتاح باب بازرگانی بین ایران و اروپا.

در فصل قبل دانستیم که در این عصر، تجاوز ملل اروپا نسبت به یهودیان آن قاره چگونه بوده است و افکار تاریک و تجاوزکارانه قرن ظلمانی وسطی نسبت به یهود همچنان ادامه داشت و اروپا درجه‌های کامل غوطه‌ور بود، بنابراین با معاشرتهای فراوان ایران و کشورهای اروپائی، قهرا افکار ضد یهود اروپائیان بایران نیز سرایت میکرد و آنچه بر شدت آن میفزود و مامورین گوناگون اروپائی را وادار به تحریک ایرانیان بر علیه یهودیان می نمود، محبتی بود که عثمانی‌ها نسبت به یهودیان رانده شده از اروپا ابراز میکردند.

بنابراین آنچه را که عثمانی بدان محبت و علاقه داشت، برای اروپائیان (حتی از قبل) نفرت انگیز بود و ایران هم ناچار وقتی پیرو سیاست دول اروپائی شد نصایح و مشورت مامورین اروپا را که عبارت از نفرت و تجاوز بیهود بود تعقیب کرد. از طرف دیگر عثمانی‌ها روی اصل جنگ و دشمنی با ممالک اروپا، با مسیحیان کشور خود که رعایای آنان بودند بغلط بنای دشمنی و تجاوز گذاردند و طبعاً ایران هم که بهدایت اروپائیان نقطه مخالف عثمانی قرار گرفته بود بر عکس عثمانی شروع بمحبت و مساعدت با مسیحیان ایرانرا گذارد هر چند که در عصر صفویه بواسطه قدرت پیشوایان روحانی. گاهی این حسن رابطه بامسیحیان ایرانی بخطر میفتاد ولی سلاطین صفویه روی هم رفته همواره از آنان حمایت کردند و نسبت بیهودیان برخلاف آن اقدام نمودند. گذشته از دربار سلاطین، که آشیانه مامورین اروپائی ضد یهود شده بود، در اندرون این سلاطین هم از سر سلسله صفویه گرفته الی آخر، عده زیادی از مسیحیان اروپائی و کرجی که بغلطواشتباه

یهودیانرا قاتل حضرت مسیح می دانستند وجود داشتند گرچه آنان را مسلمان کرده بودند ولی احساسات تنفر نسبت بیهود از طفولیت در وجود آنان رخنه یافته بود و ممکن نبود زائل گردد و طبعا افکار اطرافیان شاه هم نمی توانست در وجود سلاطین صفویه بی اثر بماند. بنابراین، بعد از قتل و غارت های مغول، و بعد از رخنه انزجار نسبت بیهود که از مصر بارمغان رسید و افکار ایرانیانرا نسبت بیهود زهر آلود نموده بود، اینک سومین دوره فلاکت بیهود که تا خاتمه سلسله قاجاریه ادامه داشت، شروع می گردید.

البته آنچه که بر شدت و خامت اوضاع یهودیان ایران میفزود، ازدیاد روز افزون ملانماها در کشور خصوصا در اصفهان بود که از روی بی اطلاعی و عدم آشنائی بحسن نظر پیشوای معظم شیعیان حضرت علی علیه السلام (۱) نسبت بیهود، بنی اسرائیل را که اولین و قدیمی ترین ملت موحد بود، حتی کافر محسوب می داشتند.

در واقع از عصر صفویه ببعد انزجار و تنفر بیهود بطوری شدت یافت که اگر وجود علما و روحانیون بزرگ و روشنفکر اسلامی (بعدا شرح اقدامات انسان پرورانه و مسلمانانه آنها که چگونه بحمایت از حفظ یهودیان بر آمدند خواهیم پرداخت) نبود، دیگر در ایران اسمی از یهود باقی نمی ماند.

با شرح مراتب بالا مسلم می گردد که اوضاع وخیم و پراکنندگی و ناراحتی های یهودیان ایران از ابتدای سلطنت شاه اسمعیل روابط

(۱) مراجعه شود به صفحه ۳۲۵ جلد دوم.

ایران و ممالک اروپائی صورت عملی بخود گرفت و جنگهای ایران و عثمانی آغاز گردید. ^{نزدیک} بار دیگر رو ب شدت گذارده است و روز بروز هم بر شدت آن افزوده گردیده تا عصر شاه عباس اول و دوم بمنتهای سختی خود رسیده و بعداً موضوع تنفر و انزجار از یهود امری عادی برای توده کشور ایران گشت.

آنچه نیز مسلم می باشد آنست که در ادوار تاریخ یهودیان ایران نه فقط مجتهدین و علمای روحانی منور الفکر که حقیقتاً بمقررات اساسی اسلامی و نیت واقعی پیغمبر اسلام با اطلاع بودند از یهودیان حمایت کرده اند که بعداً با اقدامات آنها بر خواهیم خورد ، بلکه طبقه فاضل و تحصیل کرده حقیقتی ، از زمان سابق تا با امروز همواره کوشش فراوانی برای دفع ظلم و تجاوز و حمایت از یهودیان نموده اند در آن عصر (۱۵۱۴)، سلطان سلیم مهیب بر عثمانی پادشاه بود و با مشورت مشاورین خود تصمیم گرفت که قبل از آنکه دولت و مذهب تازه بنیان ، در ایران ریشه دواند آن را از بین ببرد، مخصوصاً آنکه اطلاع یافته بود که «هیئتی از ایران برای ایجاد روابط سیاسی بدربار مصر و مجارستان فرستاده شد» (۱)

روابط دربار ایران با خارجه که از سالهای قبل شروع گردیده بود با حرارت هرچه تمامتر ادامه داشت.

طرفداران شیعه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همواره در ایران وجود داشتند ، در عصر آل بویه قدرت یافته بودند ولی بعد بار دیگر اهل تسنن در ایران ، تسلط بیشتری پیدا نمودند که در نتیجه پیروان

شیعه مجبور باختفا گشتند تا آنکه در زمان شاه اسمعیل با وجود احتیاطات پیشوایان روحانی شیعه آذربایجان، شاه اسمعیل با جسارت تمام معتقدات پیروان حضرت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در ایران علنی و آنرا مذهب رسمی دولت ایران قرار داد و بدینوسیله پس از آنکه ۹ قرن تمام از استیلای عرب بر ایران میگذشت: برای اولین مرتبه با استقرار سلطنت شاه اسمعیل و رسمی نمودن طریقه شیعه، استقلال حقیقی سیاسی و مذهبی ایرانیان تامین میگشت.

آنچه فوق العاده شایان توجه میباشد آنست که این اصلاحات در ایران . مصادف با جنگهای مذهبی در اروپا و ظهور لوتر و کالون Calvin است . لوتر آلمانی متولد ۱۴۸۳ - ۱۵۴۶ و کالون Calvin فرانسوی که به سوئیس پناهنده شد متولد ۱۵۰۹ - ۱۵۶۴ بودند . در همین ایام سر و صداهای مذهبی و لزوم اصلاحات در اروپا شروع شد و بالاخره در سال ۱۵۷۲ که اواخر سلطنت شاه طهماسب فرزند شاه اسمعیل است منجر به جنگها و پراکندگیها و کشتارهای مذهبی سن بار تلمی و غیره گردید و از همین زمان تا ۲۰ سال بعد همین اصلاحات مذهبی ولی بصورت منصفانه تری در ایران وجود داشت .

سلطان سلیم مردی سفاک بود و وجود دولت شیعه شاه اسمعیل را برای خود از دو جهت خطرناک میدانست اول آنکه به مقام خلافت وی بر کلیه مسلمانان جهان که از آن خود میدانست لطمه وارد میساخت و در ثانی با روابطی که اروپائیان با دربار شاه اسمعیل برقرار نموده بودند نگران بود، لذا دستور داد مخفیانه شماره نفوس شیعیان خاك عثمانی را بدست آورند و از میان هفتاد هزار عده آنها، چهل هزار نفر

با باشقاوت تمام بقتل رسانید. (۱)
مکاتبات زننده بین دوپادشاه آغاز گردید و بالاخره منجر به
جنگ چالداران و شکست ارتش شاه اسمعیل و تصرف شهر تبریز از
طرف عثمانیها گردید

در سال ۱۵۱۶ سلطان سلیم خاگ مصر را بتصرف در آورده و خلیفه
مصر المتوکل سوم ، آخرین خلیفه عباسی را که بازیچه ای بیش
نبود ، ناگزیر ساخت که از امتیازات و اختیارات روحانی خود دست
بردارد و بعد او را کشت و بدین ترتیب گذشته از سلطنت ، خاندان
عثمانی بر مسند خلافت روحانی نیز قرار گرفتند .

در مصر بر اثر تغییر وضع ، اوضاع یهودیان آنجا عادی گردید.
داود ابن ابی زیمر را که از مهاجرین اسپانیول بود بعد از فتح سلطان
سلیم پیشوای روحانی یهودیان مصر گردید. در این عصر تاریخ (شطاروت)
را که از عصر سلوکید (۳۱۱ ق م) شروع میگردد . تغییر داد و
تاریخ جدید جاری یهود را برقرار ساخت .

پس از استقرار حکومت عثمانی بر مصر و استحکام موقعیت
آن دولت بر فلسطین ، جمعیت یهودیان ارض مقدس که در سال ۱۴۸۸
میلادی به ۷۰ نفر میرسید - روز بروز رو بتزاید گذارد ، عده یهودیان
استامبول هم به سی هزار نفر رسید و ۴۴ کنیسه در اثر مهاجرت یهودیان
اسپانیولی آن شهر بنا گردیده بود .

شاه اسمعیل صفوی در سال ۱۵۲۴ در سن ۳۸ سالگی در گذشت.

(۱) در هر کجا جهل و نادانی و تعصب ریشه دواند زبان آن فقط
برای یهود تنها نمی باشد .

وی مردی شجاع بود و فتوحات او در بغداد، شوشتر و دزفول و فارس و شیروان معروف است .



یکی از علمای بزرگ یهود کاشان موسوم به ربی مشه لوی که در تعلیم و تربیت یهودیان کاشان سهم بزرگی دارد و تقویمی هم نوشته است در زمان شاه اسمعیل صفوی و پسرش شاه طهماست زندگانی میکرد (۱) ولی فوت او در سال پنجم سلطنت شاه عباس اول میباشد بسال ۵۳۴۵ هجری قمری ربی مشه طرفدار قبالا هم بوده کتابی بنام (شئلوت و تشوبوت نوشته ، گویندمشار الیه باریبی یوسف قار واری زال که ربی اسحق لوریا قبالیست معروف باشد معاصر و ارتباط داشته است .

(۱) از یادداشت‌های تاریخی آقای کهن صدق . به فصل شعرای یهود



شاه طهماسب در تونک

فصل چهاردهم

شاه طهماسب ۱۵۲۴ - ۱۵۷۶

شاه اسمعیل دوم ۱۵۷۶ - ۱۵۷۸

محمد خدا بنده ۱۵۷۸ - ۱۵۸۱

شاه اسمعیل اول چهار پسر داشت؛ طهماسب میرزا و بهرام میرزا از يك مادر والقاص میرزا و سام میرزا از مادر دیگر.

طهماسب فرزند ارشد شاه اسماعیل در سن ده سالگی بر تخت سلطنت نشست وی تحت نفوذ روسای قزلباش بود. شاه طهماسب برادر خود سام را که بر علیه او قیام کرده بود بقتل رسانید و برادر دیگر القاص بدربار عثمانی پناهنده شد و سلطان سلیمانرا برای جنگ بیا ایران تشویق نمود ولی بالاخره توسط برادر دیگر بهرام در همدان دستگیر و تسلیم شاه طهماسب گردیده کشته شد. شاه طهماسب قزوین را پایتخت خود قرار داد در عصر این پادشاه بازم رابطه شاه بدربار عثمانی سلطان سلیمان تیره گردید.

شاه طهماسب سفرائی بنزد پادشاه مجارستان و سلاطین دیگر اروپا فرستاد و پیشنهاداتی برای عقد قرار داد تهاجمی و تدافعی با آنها نمود (۱) با وجود این، در سال ۱۵۳۴ قشون ترك بر ایران حمله ور شد و بعد از فتح بین النهرین تبریز را تسخیر نمود و تاسلطنیه

پیش رفت . ارتش دوات عثمانی در آن عصر منظم بود و چهار مرتبه تبریز را به تصرف در آورد .

در آن زمان عده کثیری از یهودیان و نیمه یهه دیار در شهرهای آذربایجان وجود داشتند که قبلاً بوسیله ربی مشه هامون از کتاب شلشلت قبلا مستحضر گردیدیم (۱) و شکی نیست که در این جنگهای بی رحمانه بین ایران و عثمانی یهودیان آذربایجان دچار مصیبت و خرابیهای ناشیه از ضایعات جنگ آنها در آن زمان ، شده اند .

وضعیت آن عصر هم از قبیل وجود انگیزیسون اسپانیا ، و روابط و تماس اروپائیان با ایران و شرق بی تاثیر در وخامت وضع آنها نبوده است .



در همین ایام تعصبات مذهبی در آلمان مردم را به دو فرقه کاتولیک و پروتستان تقسیم نموده بود و روشلین Reuchlyin بطرفداری یهودیان و تلمود قیام کرده و میگفت برای درك حقیقت مذهب، تحصیل زبان عبری لازم است تا مستقیماً مطالعه کتب یهود امکان پذیر باشد و همین افکار قیام لوتر را تقویت نموده بود و برای اولین مرتبه بعد از قرنهای ندای لوتر بر علیه رفتار وحشیانه مسیحیان آنروز اروپا نسبت به اقوام حضرت مسیح بعنوان اعتراض بلند گردید و چون مخالفین عکس العمل نشان میدادند . لوتر نه فقط دست از حمایت نسبت بیهودیان کشید بلکه اعمال شداید را بر علیه آنان تشویق کرد، در نتیجه بار دگر در

(۱) در همین فصل قدری بالاتر نیز شرحی راجع به ربی مشه هامون

این موقع وضع یهودیان آلمان روبه وخامت گذاشت، باموجود بودن روابط بین ایران و ممالک اروپا و سردارها و صدائیکه در کشورهای اروپائی بر علیه یهودیان وجود داشت، ممکن نبود که اثرات سوء آن به ایرانیکه با این کشورها از در دوستی در آمده بود بی نتیجه باشد و آنچه بروخامت اوضاع میفرود پیدا شدن طاعون و قحطی سخت این زمان در ایران است برای ثبوت وسعت روابط دربار سلاطین صفوی با اروپا ضدیهود فعلا قسمتی که مربوط به عصر شاه طهماسب میباشد از صفحه ۲۳۸ جلد دوم سایکس نقل میشود: (در اینجا فقط مربوط به روابط با انگلستان است) «روابط انگلستان با پادشاهان ایران که در فصول گذشته ذکر شد، در این موقع بیک مرحله وسیعتر رسیده بود» و بعد شرح مفصل مسافرت جنگینسون را بطرف شرق و بالاخره بقزوین و تسلیم نامهها و هدایای ملکه الیزابت اول را به شاه طهماسب و پس از معرفی خود و کشورش مورد مرحمت نگردیده ولی با احترام، بر جای پای او برای تطهیر خاک میریختند داده است. البته این عدم مرحمت شاه در موقعی بوده است که بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان پادشاه عثمانی صلح برقرار شده بود و برای خوش آمد او چنین عملی شده زیرا مینویسد:

« عبدالله خان به شاه گفت، اعلیحضرت برای احترام شخص خویش هم شده نباید جنگین سن را اذیت و آزار برساند و یا اسباب رنجش او را فراهم کند زیرا در این صورت هیچ بیگانه ای بکشور ایران رو نخواهد کرد» روابط مسکو و ایران هم در این عصر برقرار شد.

سفرای دیگر هم ازونیز در همین ایام به دربار شاه طهماسب آمدند

و سفیر ونیزی به شاه ایران میگوید: «اگر شاه ایزان بخاک عثمانی حمله نکند خود شکار بعدی تر کجا خواهد گردید، ولی همانقسم که در بالا گفته شد معاهده صلح شاه طهماسب با عثمانیها در این موقع مانع پیشرفت منظور ونیزیها گردید .

اگر مامورین دول خارجه آن عصر که همه افکار ضد یهودی در مغز داشتند در پیشرفت مقاصد سیاسی خود در هر نوبت موفقیت کامل نداشتند اقلا در تحریک دربار صفویه برای تنفر از یهودیان ایرانی موفق بودند .

نتیجه آنکه این پادشاه نفرت کاملی نسبت به یهودیان پیدا کرد زیرا پرر فائل دومانس *Père rephael Dumans* در کتاب خودش (۱) مینویسد: شاه اسمعیل اول، هر یهودی را که میدید دو چشمهای او را فرمان میداد که در آورند، راجع به این پادشاه سایکس مینویسد: «دارای قامتی متوسط، هیكلی زیبا و خوش قیافه بود، هر چند چهره‌ای تیره و لبهای ضخیم و ریش مهیمی داشت. مدت یازده سال قصر خود را ترك نکرده و مردم قادر نبودند عرایضشان را بوی برسانند. جاده‌ها نا امن. قضات و دادرسان، رشوه‌خوار بودند. روی هم رفته سلطان کشور خود را فراموش کرده و جز پول و زن بچیز دیگری اعتنا نمی‌کرد. در حیات وی بین دو پسر او اسمعیل میرزا که محبوس پند بود و حمید میرزا اختلاف شروع گردید و در نتیجه بین طوایف قزلباش نیز اختلاف نمایان شد زیرا چون اسمعیل میرزا سفاک بود وی را ولیعهد نکرد و در باره سایر پسرانش هم وصیت نکرده بود، زیرا

(۱) دولت ایران در سال ۱۶۳۶-۱۶۳۷ Etat de Perse en date de

عده‌ای طرفدار این ، وعده دیگر طرفدار آن بودند.

باوجود مشروحات قبلی اوضاع یهودیان به خرابی واقعی خود نرسیده بود زیرا در این عصر شهر گیلعاد که امروزه بنام گیلیارد خوانده میشود و مادر کتاب دوم از جلد اول صفحه ۲۰۱ از آن صحبت داشتیم دارای عده کثیری یهودی بود و سنگهای قبرستان یهودیان آن ناحیه شاهد و گواه تاریخی این مدعا است. سنگهای مذکور به ابعاد ۲ متر در ۰/۹۰ و ۰/۹۰ بودند که تا قبل از تصرف املاک یهود آن ناحیه توسط آقای سید نقیب زاده مشایخ در ۱۹۲۹ ، بر سر قبرستان آن محل باقی بود. و در اثر تحریکاتی آن سنگهای باستانی که لازم بود در موزه ایران باستان حفظ گردند شروع به از بین بردن شد. ممکن است یکی دو تا از باقی مانده آن سنگها، بقسمی، از دست بردو خورد کردن محفوظ مانده باشند

سنگ اول، يك طرف نوشته حجاری شده :

روز فوت عادل و مؤمن یوسف ابن اسحق سعدی

سال الف و تمنی ماه و تمنی تا

و تمنی متولد آ ل شطاروت

طرف دیگر

روز فوت متواضع و عادل مؤمن یوسف بر اسحق سعدین در سال ۱۸۸۸

شطاروت (۱)

۱ - سال شطاروت از سال ۳۱۱ قبل از م . شروع میگردد بنا بر

این از سال ۱۸۸۸ شطاروت منهای ۳۱۱ سال مطابق است بسال

۱۵۷۷ میلادی

سنگ دوم: در دو متر + ۰/۸۰ + ۰/۳۰. و نوشته حجاری شده

بدین فرار بود:

روز فوت متواضع جوان مؤمن یعقوب بن شیمعون اسمعیل

سال ۱۸۷۵ الشطاروت (۱)

سنگ سوم: در چهار سطر نوشته‌های حجاری شده داشت که

نام صاحب آن لایقرا بود ولی بسال ۱۸۶۵ شطاروت بود که مطابق است

باسال ۱۵۸۴ میلادی ۴ - سنگ چهارم: روز فوت متواضع و جوان سعد بن

براز اسحق، بقیه لایقرا

املاک یهودیان گیلعاد تا آخور بادین ۳۰ کیلومتری جنوب گیلعاد

ادامه داشت و از طرف جاده طهران تا به آب انجیرک و حصار که ۳

فرسنگی دماوند است میرسیده و از طرف دیگر تا کوه زرد، شمال آن

شهر، که ۵ کیلو متر تا گیلعاد فاصله دارد (واز آنجا هنوز هم قبرستان

یهودیان و آثار آن و مقبره اطفال وجود دارد) ادامه داشت.

خلاصه آنکه دور زمینهای گیلعاد ۳۰ فرسنگ یا ۱۸۰ کیلو متر

بوده است.

راجع به مطالب بالا، کلیه خانواده‌های کنونی باقی مانده

گیلعاد که بعداً به دماوند منتقل گردیدند متفق القولند و حکایت

میکنند که در سابق بطور ایلیاتی و سببی زندگی میکردند یهودیان

دماوند افسانه‌ای دارند که میگویند یکی از پادشاهان سابق ایران که

اسم آنرا نمیدانند مریض میشد یهودیان را تحت فشار میگذارد که

(۱) و طبق حساب بالا مساوی است با سال ۱۵۶۴ میلادی بازم عهد

داروئی جهت درمان وی دستور دهند. دختری از این مروتی میگوید لازم است از شیر مادیان سیاه، سلطان چندی بنوشد تا شفا یابد. شاه بدین دستور عمل کرده و بر حسب اتفاق شفا میابد و در نتیجه املاك آنها را این گونه توسعه می دهد. (۱)

یهودیان گیلعاد به امور زراعت و گله داری در این عصر مشغول بودند و در دماوند هم بنده کثیری یهودی وجود داشت زیرا بابائی لطف که در عصر شاه عباس ثانی زندگانی میکرده از یهودیان دماوند صحبت میکند که ابوالحسن لاری بسراغ آنها رفت (۲) بدیهی است در کلیه شهرستانهای ایران با وجود فراهم شدن مقدمه ناراحتی های بعدی، یهودیان زیادی وجود داشته اند

« در زمان سلطنت شاه طهماسب، موقعیکه سلطان سلیمان پادشاه عثمانی برای جنگ بایران میامد طبیبی یهودی موسوم به ربی مشه هامون همراه خود داشت. وی هنگام مراجعت، ربی یعقوب بن یوسف طالس را در سال ۵۲۹۵ عبری = ۱۵۳۴ میلادی که تورات را بفارسی ترجمه کرده بود از ایران همراه خود به استامبول برد و بخرج هامون در سال ۵۳۰۶ = ۱۵۴۶ میلادی در آن شهر، آنرا با ترجمه های کتاب ربی سعدیا گاون که بزبان عربی و ارامی بود بطبع رسانید. و در سال ۵۳۳۱ = ۱۵۷۱ میلادی ربی یعقوب بن یوسف کتابی راجع به جوابهای دینی یهود تألیف نمود.

(۱) این موضوع نبایستی افسانه ای بیش باشد. وسعت خاک یهودیان در آنجا نبایستی مربوط به زمان اسارت اشور باشد که لازم است به صفحه ۲۰۱ جلد اول مراجعه کرد.

۲- شرح مربوطه با ابوالحسن لاری بزودی مییابد.

• اقتباس از کتاب (تشویب ربی مشه الشیخ) (۱) شاه طهماسب
در سن ۶۸ سالگی در سال ۱۵۷۶ فوت نمود .

عمرانی : مولانا عمرانی یکی از شعرای بزرگ یهودیان ایران
است که ارزش نوشته‌های نظم‌وی غیر قابل وصف می‌باشد. کتب نامبرده
زیرا از زبان عبری بفارسی و بنظم در آورده :

۱ - مسقت آبوت

۲ - قضات یا داوران

۳ - انبیای اسرائیل

۴ - تاریخ شاول اولین پادشاه بنی اسرائیل

۵ - یهوشوعه

۶ - قسمتی از میثنا راجع به قوانین یهود

۷ - هفت برادران

عمرانی در آخر کتاب پرق آبوت مینویسد :

گردید تمام در ماه آب تاریخ مرا بخوان و دریاب

درسال (ا ت ت م ه) ازهدایت حق کرد به بنده این عنایت

(اتمه به حروف تهجی مطابق ۱۸۴۵ میباشد و چون ۳۱۱ سال

از آن کسر کنیم تا معاصر تاریخ میلادی شود = ۱۵۳۴ میلادی در

زمان شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل اول صفوی می‌گردد .

فیشل عمرانی را بسال ۱۵۱۷ میداند ممکن است این اختلاف

۱۷ ساله در اثر اقتباس دو تاریخ مختلف که مربوط به شروع تالیف

یکی از کتبش بوده و دیگری راجع به خاتمه آن باشد .
 عمرانی فرزندی بنام ملا جلال الدین داشته است . و این نام را
 یهودیان آن عصر بر خود نمیگذارند .

بعضی ها تصور کرده اند که مولانا عمرانی بسیار تحت فشار
 برای تغییر مذهب بوده است . بهر جهت آنچه مسلم میباشد آنست که
 عمرانی در زمان شاه اسمعیل اول و فرزندش شاه طهماسب صفوی زندگانی
 میکرد و در این ایام فشار بر یهودیان وجود داشته است و از چند اشعار
 زیر که در مقدمه کتاب یهوشوعه نوشته میتوان به خوبی به موقعیت
 شخص عمرانی پی برد :

به خداوند میگوید :

ز خدمت چند روزی گر شدم دور بلطف خویشتن میدار معذور
 بزرگان خورده بر کوران نگیرند چوشاهان عذر درویشان پذیرند
 و بعد در فصلی تحت عنوان (مناجات در بخشایش و لطف
 پروردگار بر بنده) مینویسد :

ره دور مرا نزدیک کردی همه فصل بر من نیک کردی
 شنیدی ناله این خسته و زار بروز روشن آوردی شب تار
 مرا از لطف دلشاد کردی ز بند غم دلم آزاد کردی
 میان مردمم کردی برومند مرا کردی بلطف خویش خرسند
 چراغ مرده ام زنده کردی سعادت در بر من بنده کردی

رسانید بار دگر بازم بمنزل

و غیره و غیره

در اثر آنکه امینا و شاهین و عمرانی همگی کتب مختلفه

منه‌بی‌یهود را بنظم در آورده اند بعضی وقت اشتباهاتی رخ داده و تواریخ این را بجای آن دیگری میگیرند اما با حسابی که در بالا داده شد تردیدی در اینکه عمرانی در زمان شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب صفوی پسر وی ، زندگانی میکرده باقی نمیگذارد .

عمرانی شاهد ناراحتی‌هاییکه از ابتدای صفویه برای یهودیان شروع گردیده بوده است و جمله زیر که رو بخداوند کرده مینویسد:

تومیدانی نه (میقداش) است ما را نه مذبح نه کهن و عزرا
 نه قربانی که در حضورت آریم گناه خویش را عرضه داریم
 در این ارض (کالوت) یا الهو گرفتاریم در جور و تباهی
 گرفتاریم در کالوت قومان اسیر و عاجز دل تنگ و حیران
 بخوبی میرساند که وضع یهودیان ایران در آن زمان تا چه اندازه ناراحت بوزه است .

محمد خدا بنده :

حیدر فرزند شاه طهماسب از طرف قبیله استاجلو نامزد سلطنت شده بود ولی قبل از آنکه موافقین و همدستانش دور او جمع شوند بقتل رسید. اسمعیل چهارمین فرزند شاه که مدت ۲۵ سال در حبس پدر بسر میبرد بر تخت نشست و هشت نفر از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که در قزوین بودند و ۱۷ نفر از سران مهم را میل کشید و یا بقتل رساند از جمله محمد میرزا ملقب به خدا بنده و فرزند ارشد شاه بود که در اثر میل کشیدن چشم نابینا گردید و به سلطنت نرسید لذا حکمران خراسان باقی ماند و بعد حکمران فارس گردید و فرزند خود عباس را بحکومت اسمی خراسان تحت سرپرستی علیقلی خان



دام محمدنذا پنجه

شاه اسمعیل دوم عده‌ای را با دستورات لازمه جهت قتل خدا بنده و فرزندش عباس بخراسان فرستاد ولی قبل از آنکه دستور وی اجرا گردد خبر رسید که شاه اسمعیل دوم در اثر زیاده روی در صرف شراب و تریاک فوت کرده است و نیز گفته شده است که او را کشته‌اند بعید هم بنظر نمیاید خصوصاً آنکه متمایل به اهل تسنن و به آنها راغب

گردیده بود (۱).

فوت شاه اسمعیل دوم موجب رسیدن محمد خدا بنده به سلطنت گردید و وی روانه قزوین شد و برای از بین بردن مخالفین خود همت گماشت. در این موقع ازبکها به خراسان حمله بردند و عثمانیها (سلطان مراد) (بشیروان و قفقاز) زیرا از ضعف سلطنت و کشتارهای خانوادگی صفویه با اطلاع شده بودند. پادشاه عثمانی بدون اعلان جنگ و بر خلاف عهدنامه صلح، با صد هزار سپاه ترك به آذربایجان حمله ور گردید و سپاه حمزه میرزا فرزند شاه محمد خدا بنده را شکست دادند. خدا بنده بواسطه ضعف بصر کمتر به امور مملکت مداخله میکرد بلکه مادر حمزه میرزا و عباس میرزا رشته امور را در دست گرفته بود، لذا ورزا وسائل خفه کردن وی را فراهم ساختند و علیقلی خان شاملو لله عباس میرزا و وسائل پادشاهی او را در سال ۱۵۸۱ = ۹۸۹ هجری فراهم ساخت و وی را در خراسان بتخت سلطنت نشاند (ولی سلطنت واقعی او از سال ۱۵۸۸ = ۹۹۶ هجری که وارد قزوین شد میباشد).

امرای ترکمان با طهماسب میرزا فرزند خدا بنده برای سلطنت وی همراه شدند و بالاخره حمزه میرزا که ولیعهد بود در سال ۱۵۸۵ = ۹۹۴ هجری در هنگام خواب بدست پسر دلاکی موسوم به خداوردی کشته شد و قاتل هم توسط امرا بقتل رسید. بعد از این واقعه امرای کشور دو دسته شدند بعضی طرفدار عباس میرزا و برخی مایل ابوطالب برادر عباس بودند. در خراسان هم بین علیقلیخان لله عباس میرزا و مرشد قلیخان اختلافاتی وجود داشت که شخص اخیر عباس میرزا

را دزدیده و به قزوین آورد و به قتل امرای مخالف مغول گردید (۱۵۸۸)
 « پدزوته ایکسیرا Pedro Teixeira در سال (۱۵۸۰)
 میلادی عده یهودیان ایران را به ۸ الی ده هزار فامیل که معادل صد
 هزار است (۱) بر آورده کرده، و البته این رقم مربوط به جمعیت یهودیان
 بین النهرین قفقاز و ترکستان نمیباشد . (از مقاله والتر فیثیل اصفهان
 یکی از جوامع یهود ایران نیویورک ۱۹۵۳) ،

فصل پازدهم

شاه عباس اول ۱۵۸۱ در خراسان

ولی در قزوین از ۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹

مردم ایران که در مدت بیش از ۹ قرن از فرمانروائی اعراب
 و ترک و تاتار مغول بتنگ آمده بودند ، خاندان صفویه را با رضایت و
 میل پذیرفتند .

در اطراف سلطنت شاه عباس اول بیش از هر سلطان دیگری
 قلم فرسائی شده است از یکطرف تاریخ نویسان معاصر آن پادشاه ، از
 نقطه نظر ترس و وحشتی که از او داشتند یا بمنظور گرفتن صله ، راه
 اغراق را پیموده و قصص نویسان بعدی به شرح افسانه هائی پرداخته
 و حکایات مختلفی را راجع به کارهای نوع پررانه و عدل گسترانه او
 گفته اند . از طرف دیگر مامورین سیاسی و تجار و سیاحان خارجی
 هر یک بسهم خود و بنا بر حسن اجرای ماموریتها خویش مشروحات مفصلی

(۱) در سابق عده افراد در یک خانواده یهودی بین ۸ الی ۱۲ نفر بودند

از عصر این سلطان مرقوم داشته‌اند که البته از خلال آنها بسیاری از حقایق طبع و نیات شاه عباس مکشوف می‌گردد ،

اگر روحانیون عالی‌مقام و فاضل ایرانی عصر، مشروحات تاریخی مفصلی راجع به اولین سلطان مقتدر صفویه ننوشته‌اند ولی طبقه ملانما و روحانی نمای آن زمان که با حیات این پادشاه امیال خود را بر آورده میدیدند بقدری در همان زمان شفاها در وصف او کوشیدند که بعد از چندین قرن هنوز توده ایرانی شاه عباس اول را بدون عیب و از هراشتباهی مبرا میدانند .

تصور نمیرود که در اطراف هیچ سلطانی تا این اندازه با حقیقت یابه غلط بحث شده و نوشته‌هایی از گذشتگان باقی مانده باشد حتی نوشته‌های تاریخی یهودیان، نسبت به بیچ یک از پادشاهان ایران باندازه شاه عباس اول ، مطول و مفصل بشرح و بسط نپرداخته‌اند .

• مطالعه و تحقیق در اطراف این سلطان، وقت بسیار زیادی را لازم دارد و قطعاً بحثی بسیار شیرین و طولانی است .

طبقه روحانی و فاضل مسلمین ، کاملاً بجا ، به این عصر افتخار میکند زیرا وجود شاه عباس اول ، اثر بسیار قطعی در ترویج تشیع و هم‌رنگ نمودن مذهب کلیه مسلمانان ایران داشته است .

طبقه ملانما هم بیش از هر کس به آن عصر مباحثات مینماید زیرا در اثر وجود سلسله صفویه ، قرن‌ها بدون زحمت و بدون معلومات کافی بر ملت ایران ریاست کرد . مامورین سیاسی و روحانی اروپائی نیز رضایت کامل از این دوره داشتند زیرا منظور آنها که عبارت از ازدیاد نفوذ اروپائیان و مسیحیت در ایران و ایجاد نفاق بین ایران و عثمانی

و برقراری يك جبهه جنگی پشت سردولت اخير بود و ضمنا شامل تحريك ايرانيان بر عليه يهوديت كه مورد مرحمت دولت عثمانی بود . بخوبی انجام یافت .

بازرگانان اروپائی هم در این عصر توانستند بتوسعه معاملات خود پردازند و سود کاملی بردند بنابراین آنچه را نوشته و گفته اند نمیتواند كاملا خالی از وصف و تعریف باشد .

اما يهودیان ، متأسفانه نتوانستند یادگار خوبی از این عصر داشته باشند و بزودی از مشروحات نوشته هائیکه از چند شاعر يهودی عصر صفویه باقی مانده پی خواهیم برد .

برای آنکه بتوانیم بطور بیطرفانه نسبت به این عصر و عملیات شاه عباس اول قضاوت نمائیم لازم است با کمال دقت و بدون تعصب بمطالعه کلیه نوشته هائیکه در اطراف شاه عباس اول بحث شده پردازیم ولی نظر باینکه برای کلیه اشخاص ذیعلاقه ، دست رسی به این همه کتب خصوصا نوشته های سیاحان و مامورین خارجی اعم از سیاسی و روحانی امکان پذیر نیست ، بهتر است فعلا همین دو جلد کتاب تالیف استاد محترم آقای نصراله فلسفی بنام (زندگانی شاه عباس اول) که تمامامستند میباشند و به چند نکاتی هم از نوشته های مسافرین خارجی مراجعه شود تا بسیاری از قضایای مجهول و تاریك در اطراف عادات و اخلاق و رفتار شاه عباس اول که هر کس به نحوی راجع به او قضاوت میکند روشن گردد زیرا شرح دادن مطالب اساسی مندرجه در دو کتب زندگانی شاه عباس اول ممکن است که از وظیفه این کتاب خارج باشد ، بنا وجود این نکاتی چند از جزئیات آن دو کتاب بطور اجمال در اینجا

نقل میشود .

استاد فلسفی در صفحه ای مینویسد :

« این پادشاه بر خلاف جدش شاه طهماسب ، که از تعصب ، بسیاری سوداگران و سفیران اروپائی را از درگاه میراند ، وحتى دستور میداد که بر جای پای نجس آنان خاکستر بریزند ، خود سفیرانی بکشورهای اروپا روانه کرد وبا پادشاهان بزرگ آن سامان پیمانهای سیاسی و تجاری بست .

بازرگانان ایرانی را بانمونه کالاها و محصولات کشور باروپا فرستاد و سوداگران فرنگی را که به ایران آمدند ، بمهربانی و گشاده روئی پذیرفت . اجازه داد درشهرهای بزرگ و بندرهای ایران تجارت خانه ها برپا کنند واجناس گوناگون اروپائی را آزادانه بفروشند « با عیسویان مهربانی و دوستی نمود و اجازه داد که در شهرهای ایران کلیساها و معابد مخصوص بسازند ومراسم وآداب دینی خود را باآزادی انجام دهند. »

در مقدمه سفرنامه اوژن فلاندن به ایران ، مینویسد :

« پیش از آن که ساکنین ممالک خارجی به ایران نظر افکنند تنهاسایس مذهبی بدوچشم داشتند و اولین کسانی که باین کشور پا گذاشته و اروپا را بمردم ایران شناساندند مبلغین فرانسوی بودند . در آن زمان چند نفر پرتغالی و ایتالیائی نیز مانند فرانسویان به ایران آمدند . این مبلغین تحت حمایت سلاطین صفویه دراصفهان اقامت گزیده و شاه عباس بزرگ بویژه با ملاطفت آنها را پذیرفت وجانشینانش نیز از مساعدت به آنها دریغ نکردند . »

در سال ۱۵۸۷ میلادی اولین جنگ بین شاه عباس و عثمانیها شروع گردید که در نتیجه ترکها قسمت بزرگی از غرب ایران و آذربایجان و خوزستان را متصرف گردیدند و در ۱۵۹۰ با عثمانیها صلح نمود ولی در این ضمن خراسان مورد حمله ازبکها واقع گردید و کلیه شهرهای مشهد - نیشابور - سبزوار - اسفراین ، تون و طبس همه بیاد غارت رفتند . یهودیان این نواحی در حالیکه دچار سرنوشت برادران وطنی خود واقع گردیده بودند وقایع داخلی دیگری نیز در انتظار آنها بود .

در سال ۱۵۹۸ ، برادران شرلی (۱) وارد دربار شاه عباس در قزوین شدند . آنها هدایائی عبارت از شش جفت گوشواره زمرد فوق العاده زیبا و قشنگ ، دو قطعه جواهر باقوت نشان ، يك جام زرین میناکاری که مرکب از سه قطعه بود ، يك نمکدان ، يك ابريق بلور بشکل ازدها مستور از يك نوع نقره کاری که روی آن از طلا آب داده شده بود تقدیم داشتند .

سایکس در صفحه ۲۵۰ جلد دوم مینویسد :

« نفوذ آنها (یعنی برادران شرلی) در سیاست ایران قابل ملاحظه بود . » و در صفحه ۲۵۱ علاوه میکند :

« شرلی خیلی مایل بود که با ملاقات سلاطین اروپا برای جلب همکاری آنها بر علیه دشمن مشترك بر خدمات خود بیفزاید . شاه عباس هم که در تحت تأثیر فوق العاده این انگلیسی قرار داشت با این پیشنهاد

(۱) سرانتونی شرلی و سر ربرت شرلی بهر اهی ژرژ مانوارینگ و پاری، وده نفر دیگر با مستخدم شرلی موسوم به مورونینت به ایران آمده بودند.

موافقت نمود . بطوریکه ملکم ذکر میکند « اعتبارات و اختیاراتیکه به شرلی داده شد شاید بزرگترین اعتبارات و اختیاراتی است که عموماً تا بحال بیکنفر نمایند داده شده است »

در ضمن نامه‌ای شاه‌عباس به سلاطین اروپا مینویسد :

« شرلی را در ایران چون برادر ، عزیز میداشتیم و با او در

يك ظرف غذا میخوردیم و از يك جام شراب مینوشیدیم » (۱) .

سایکس اضافه میکند :

« در این زمان بتجار مسیحی امتیازاتی عطا شد که فوق‌العاده

رضایت بخش و جالب توجه بوده است . هیچ‌جا کسی حق مداخله

در کار آنان نداشت و هیچ نوع عوارض و رسومی بر آنها تحمیل نمیشد

و نیز هیچ آدم مذهبی یا مالائی نمیتوانست موجب تشویش و

اضطراب خاطر آنها بشود . »

اما در خاک عثمانی برعکس بود :

« در عثمانی قانونی است که اگر شخص عیسوی عثمانی را

بزند یا باید خود او عثمانی شود یا دست راست او را قطع کنند » (۲)

و در صفحه ۲۸ مینویسد :

« در بازارهای عثمانی عیسویهای زیاد از مرد و زن و بچه مانند

گوسفند و دواب فروخته میشوند »

کتاب تاریخچه شرلی مینویسد که :

« برای حضور ، خدمت پادشاه رسیدم تا دست پادشاه را

(۱) - سایکس جلد دوم صفحه ۲۵۲

(۲) از کتاب وقایع مسافرت برادران شرلی بقلم ژرژ مانوارینک

ترجمه سردار احمد صفحه ۲۰

بیوسم و جان خود را در معاونت او و امداد در محاربات ملوکانه او
فدا کنم» و علاوه میکند:

«دسته مطرب شاه هم در این مجلس وهم در منزل خودمان همیشه
برای ما حاضر بود و نیز در آن مهمانی ده نفر زن بسیار خوشگل بودند»
(۱) جای دیگر مینویسد:

«پادشاه بمن گفت نعل کفش يك نفر عیسوی در نظر من بر بهترین
شخص عثمانی ترجیح دارد» (۲).



علاء عباس اول

-
- (۱) از کتاب وقایع مسافرت برادران شرلی بقلم ژرژ مانوارینک
ترجمه سردار اسعد صفحه ۶۰
- (۲) از کتاب وقایع مسافرت برادران شرلی بقلم ژرژ مانوارینک
ترجمه سردار اسعد صفحه ۷۲

اگر بجزئیات مرانب زیر دقت شود کثرت رابطه شاه عباس اول با اروپائیان واضح می گردد .

شاه عباس بر خلاف اجداد خود ریش را میتراشید و سبیلها را بلند نگاه میداشت .

یکی از کلاههای شاه عباس طبق عکس زیر به اروپائیان آن عصر شباهت داشت. (۱)



شاه عباس اول

۱- نقاشی صورت شاه عباس مربوط به زمان پادشاهی او درموزه (بی نا کونک نو) درمونیسن آلمان

و باز کلای شاه عباس را در يك نقاشی هندی دیگر در اینجا -

ملاحظه میشود .

و د د د د د د د د د د د د د د د د د د د



شاه عباس اول

در یکی از نقاشان زمان او

خارجیان در عصر این پادشاه زیاد به ایران آمدند ، از جمله :

۱- دن کارسیا سفیر اسپانی (۱) که در تمام مدت اقامتش مهمان

شاه و بسیار مورد توجه بود . با برقراری انگلیزیسیون در این عصر در اسپانیا بر علیه یهودیان و نتیجه تماس دائمی این سفیر با شاه عباس معلوم است .

۲- پتر دولواله جهانگرد ایتالیائی (بہتر است ماموریتی برای

او در ایران قائل شویم)

۳- تکتاندر فن در بابل سفیر رودولف دوم امپراطور آلمان .

۴- آحام اولئاریوس .

۵ - شخص ایتالیائی که مسلمان شده و در بار مترجم شاه بود (۲)

۶- یکی از کشیشان عیسوی که در سالهای ۱۰۱۰-۱۰۱۶-۱۰۲۲

هجری بسفارت پادشاه اسپانیا و پاپ رم در ایران بوده ، مینویسد :

(کتابی در شرح زندگانی حضرت عیسی بشاه عباس تقدیم داشته است. (۳)

۷ پسر ژان تاده خلیفه بزرگ کرملیتها (۴)

۸ رئیس شرکت هند شرقی (۵)

۹ - سر در مرکاتن سفیر چارلز اول پادشاه انگلستان با همراهان

(۱) کتاب دوم زندگانی شاه عباس صفحه ۲۲

(۲) >>>>>> ۱۳۳

(۳) >>>>>> ۱۴۳

(۴) کتاب دوم زندگانی شاه عباس صفحه ۱۴۶

(۵) >>>>>> ۱۴۷ ۱۴

خود (۱)

۱۰- انتونیو دو گوه آ (۲)

۱۱- الکساندر استواندولی (۳)

۱۲- برادران شرلی (۴)

۱۳- ماندلسلو (۵)

۱۴- کشیشان فرانسوی (۶)

۱۵- توماس هربرت (۷)

۱۶- ژرژ منوارینک (۸)

۱۷- ایتر پرسیکوم (۹)

۱۸- سردود مور کوتون (۱۰)

۱۹- هیئت فرانسوی (۱۱)

۱۴۹	>	>	>	>	>	>	(۱)
۲۰۰	>	>	>	>	>	»	(۲)
۲۸۹	>	»	>	>	>	>	(۳)
۲۹۰	>	»	>	»	>	»	(۴)
۳۰۲	>	»	>	>	>	>	(۵)
۳۲۹	>	>	>	>	>	>	(۶)
۳۵۴	>	>	>	>	>	>	(۷)
۳۵۵	>	>	>	>	>	»	(۸)
۳۵۵	>	>	»	>	>	>	(۹)
۲۷۸	>	»	»	»	»	»	(۱۰) تاریخ سایکس جلد دوم صفحه
۲۷۷	>	»	»	»	»	>	(۱۱)

۲۰- هوبرت ویس نیخ (۱)

۲۱- کونوک انگلیسی (۲)

۲۲- استیل (۳)

۲۳- کروتر (۴)

رسمهای اروپائی شاه عباس ، علاقه اش به مسیحیان ، نفوذ

اروپائی هادر در باروی وغيره :

۲۴- طبق رسم اروپائیان قهوه خانه را در ایران رسم کرد (۵)

و خود به قهوه خانه می رفت

۲۵- شاه عباس موقعیکه بخانه سفیر اسپانیا رفت دید که

ملازمان سفیر با احترام او کلاه از سر بر گرفتند و سفیر هم کلاه ندارد

لذا عمامه از سر برداشت . (۶)

۲۶- شاه عباس بقدری با بیگانگان خوش رفتاری می کرد که

تقریباً همه ایشان در سفر نامه های خود از او بنیکی یاد کرده اند. (۷)

۲۷- یکی از خارجیان در ۱۶۱۸ میلادی می نویسد که یکسال

تمام که او با ترکان عثمانی می جنگید همراه او وشاهد افتخارات

و فتوحات او بوده (۸)

(۱) > > > > > > ۲۷۶

(۲) تاریخ سایکس جلد دوم صفحه ۲۷۱

(۳) < < < < < < ۲۷۰

(۴) < < < < < < ۲۶۸

(۵) کتاب زندگانی شاه عباس اول صفحه ۳۵

(۶) < < < < < < ۸۵

(۷) < < < < < < ۸۸

(۸) < < < < < < ۸۸

۲۸. الله وردی خان که سردار نامی شاه عباس بود از مسیحیان گرجستان بود که مسلمان شده بود (۱)
۲۹. فرچتای یکی دیگر از سرداران بزرگ شاه عباس هم از مسیحیان ایروان بود که مسلمان شده بود (۲)
۳۰. امامقلی بیگ پسر الله وردی بیگ قوله آقاسی از مادر گرجی بود (۳)

۳۱. پیتر و دولوواله مینویسد: محبتی را که شاه به پاپ دارد و رفتار نیکی را که با پیروان دین مسیح در ایران روا می‌دارد، محرک سفر او به ایران شده (۴) و شاه از طریق مهربانی جویای حال پاپ شد (۵) و شاه از کاردینالها و طرز انتخابات آنها سؤالاتی کرد.
۳۲. شاه عباس به سفیر اسپانیا توصیه می‌کند که تمام قدرت خود را اول برای از بین بردن دشمنان داخلی بکار برد بعد خارجی (۶) معلوم است که با این سفیر روابط نزدیک داشته است.
۳۳. شاه عباس عقاید پیتر و دولوواله را، درباره مسائل گوناگون سیاسی و دینی و جنگی می‌پرسید (۷) نتیجه معلوم است.

(۱) « « « « « ۹۱

(۲) « « « « « ۹۳

(۳) « « « « « ۹۷

(۴) کتاب زندگانی شاه عباس اول صفحه ۱۳۳-۱۴۴

(۵) « » » » » » ۱۴۵

(۶) « » » » » » ۱۴۸

(۷) کتاب دوم زندگانی شاه عباس صفحه ۲۶۴

۳۴- شرح راجع به بیرخمی های شاه عباس اول چون مفصل میباشد، بهتر است به کتب زندگانی شاه عباس اول مراجعه نمود.
 ۳۵- شاه عباس به موهومات از قبیل پیشگوئی و جادوگری و ستاره شناسی عقیده داشت راجع به این مطالب از صفحه ۳۴۵ تا ۳۵۰ کتاب زندگانی شاه عباس اول بقلم آقای نصرالله فلسفی مطالب مستندی نوشته شده .

«سحر و جادورا در کارهای جهان موثر میدانست . جادوگری از زنجان ، همراه خود به آذربایجان برد تا از وجودش در جنگ با ترکان استفاده نماید . وقتی هم الماس گرانبهای متعلق به آرامگاه حضرت رضا علیه السلام را بعنوان آنکه یمن نداشته به سلطان عثمانی فروخت و بهمین سبب می گفت ، به عیسویان که دوست ایرانند نفروشد و گاه با این گونه عقاید مخالفت میکرد . « بزودی در واقعه حاجی رضا خواهیم دانست . که موهوم پرستی و عقیده به جادوگری شاه عباس چگونه موجب بدبختی و مصیبت یهودیان را فراهم ساخت .

۳۶- ستاره شناسان غالباً حوادث آینده را برای شاه عباس پیش بینی میکردند(۱).

۳۷- شاه عباس بخرافات و موهومات هم عقیده داشت و سحر و جادوگری را در کارهای جهان موثر میدانست(۲)

۳۸- شاه عباس حکم کرد بعد از این اگر از عیسویان کسی مسلمان شد و دوباره بدین عیسی برگشت مزاحم او نشوند.

(۱) کتاب دوم زندگانی شاه عباس اول صفحه ۳۴۷

(۲) » » » » » » ۳۴۹

صفحه ۶۱۳ ترجمه کتاب تاورنیه مینویسد :

« در دو خیابان پل گبرها دو عمارت قشنگ برای شاه بنا کردند که گاهی به آنجا آمده تفریح و تفرج مینمایند . یکی از آن دو خانه که طرف دست چپ رود خانه نزدیک شهر واقع است همان خانه‌ای بود که شاه عباس کبیر به کشیشان سلسله کابوسان بخشیده بود برای اینکه از ابتدای ورودشان باصفهان این کشیشان طرف التفات و احسان آن پادشاه واقع شدند . »

اما آقای رضا پازوکی از صفحه ۳۴۳ شرح فصلی راجع به روابط شاه عباس اول با دربار پادشاه اسپانیول (که بخوبی دانستیم چگونه با یهودیان رفتار میکرد) مینویسد :

سفرای پادشاه اسپانیول کشیش بودند و از طرف پاپ هم‌مأموریت داشتند و شاه عباس بامهربانی از آنها پذیرائی کرد و بآنها هدایا بخشید و آنها با حسینعلی بیگ بیات نزد پاپ و بعد به اسپانیا روان شد و بعد به ایران برگشت . و بعد شرح دیگری راجع به ورود آنتونیو دو گووا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس که چگونه دولت ایران را بر علیه عثمانی باخود متحد ساخت مینویسد .

پس از آنکه طبق مشروحات بالا به افکار و اخلاق و علاقه شاه عباس اول پی بردیم در باره رفتار و کردار وی بهتر میتوانیم قضاوت نمائیم . آنچه از مشروحات بالا ضمناً بدست می‌آید آنست که :

۱- مأمورین سیاسی و مبلغین خارجی که از عهد چنگیز تا اوزن حسن در ایران رخنه کرده بودند در عصر شاه عباس بسیار کثیر و در پایتخت ایران نفوذ کامل یافته خصوصاً در دربار و نزد شاه .

۳- اندرون شاه پراز دختران و زنان مسیحی بود.

۴- مبلغین مذهبی عیسویان مشغول فعالیت تمام و کامل بودند.

۵- تبلیغات این مبلغین در شاه عباس بسیار مؤثر واقع گردیده بود و در

نتیجه با سیاست ممالک اروپائی مساعدت میکرد .

با وجود مراتب بالا پس چگونه بوده است که ایرانیان این پادشاه را دوست داشته و نام او را حتی تا با امروز به بزرگی یاد میکنند؟ برای آنکه به هرج و مرج ۱۳ ساله طوایف غزلباش خاتمه داد و از تاخت و تاز سپاهیان بیگانه و چپاول ازبکان جلوگیری نمود . سران خود سر را از بین برداشت و با این سیاست در اندک زمان امنیت و آرامش را چنان در سرتاسر ایران برقرار داشت که در دوره هیچ یک از پادشاهان ایران، بعد از اسلام ، سابقه نداشت . در دوره پادشاهی شاه عباس اول دزدی و راهزنی از بین رفت و تعدیات حکام و سرداران سپاه موقوف گردید . صنعت و فلاحت رونق یافت و در سایه امنیت آبادی شهرها و کاروانسراها فوق العاده از دیار یافت و کار بازرگانی رونق گرفت و مردم ثروتمند شدند و طبیعی است که این وضعیت سرپوشی بر معایب او گذارده بود .

وقتی به کوشش دربارهای اروپا و پاپ از عهد چنگیز و تیمور و خصوصاً از نیمه قرن ۱۴ میلادی (دو قرن قبل از این عصر) در ایجاد روابط حسنه و ازدیاد نفوذ خود در ایران مراجعه میکنم و از طرف دیگر توسعه این نفوذ را در دربار ایران ، با پنج موضوع فوق الذکر مشاهده مینمائیم مسلم میگردد که نفوذ اروپائیان در دربار صفویه کاملاً به

حد اعلاى خود رسیده بوده است. و چون اختلاف و نفرت مسیحیان آن روز اروپا در آن زمان نسبت بیهود شدید بود، نتیجه و اثرات حاصله در دربار ایران پر معلوم میباشد. افکار عامه ایران هم از قرن دهم میلادی بر ضد یهود آماده گردیده بود، بنابراین هر آن انتظار وقایعهای ناگوار بر علیه یهودیان ایران که در این عصر دچار تنزل اجتماعی و فقر مادی گشته بودند و همچنین تشکیلات صحیح و مردان لایق و بزرگی نداشتند و در نتیجه برای احراز مقام و یا بدست آوردن ثروتی جهت تامین حیات عائله خود، از برپا کردن آتش دوئیت و نفاق مضایقه نمیکردند.

در ابتدای سلطنت شاه عباس اول که در قزوین بود و اوقات برجسته‌ای بر علیه یهودیان رخ نداده است زیرا برای پادشاه قبل از هر موضوع استحکام موقعیت تاج و تخت لازم بود. شاه عباس پس از ورود به قزوین و اعلام سلطنت رسمی، اولین عمل او کشتن مرشد قلی خان بود که او را بقزوین آورد و راجع به مرگ پدر او مورخین تردید دارند که بمرگ طبیعی فوت کرده باشد (۱).

در صفحه ۷۵ مینویسد :

(پادشاه سر انتوان شرلی را مجبور کرد که بر صندلی بنشیند و او را بوسید و گفت برادر در حقیقت تو شایسته اینجا هستی)
در صفحه ۹۷، شرلی به پادشاه پیشنهاد میکند « در صورتی که از اینطرف با عثمانی در جنگ هستید منم کاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از طرف دیگر بمحاربه پرداخته، سلطنت عثمانی را بواسطه این

اتحاد منقرض سازیم . پادشاه از این مطلب نهایت خوشحال شد و فوراً
سفير عثمانی را که برای انعقاد صلح بایران آمده بود پس فرستاد .
و بعد به شرلی تکلیف کرد که شما را سردار کل فشون خود در جنگ
عثمانی خواهم کرد و وی با کمال افتخار قبول کرد .

صفحه ۹۹ (شرلی برای کشیش دومنیکن پرتقالی و يك کشیش
فرانسیسکن اجازه میگیرد که با همان لباس در ایران مسافرت کنند
و کشیش ژان ، صلیبی از طلا بشکل الماس و فیروزه و یاقوت به شاه
هدیه میدهد »

در صفحه ۱۰۰ - در ادامه گفتگو کشیش با شاه عباس ، پادشاه
به آن کشیش میگوید :

« نیز خوانده‌ام که چگونه یهودیها او را (حضرت عیسی
را) بخاج کشیدند (۱) و باین جهت است که من از آن ملت
اینقدر کراهت دارم و تا این دقیقه یکنفر از آنها را نگذاشتم که
در مملکت من سکنی گیرد .

کشیش مات و متحیر مانده بود و ما همگی از این کلمات صحیحه !؟
پادشاه متعجب شدیم زیرا که او عیسوی نبود ولی به سران توان
میگفت که از وقت آمدن شما بنزد من تقریباً عیسوی هستم «
بعد در همان صفحه مینویسد :

« خلاصه بعد از دو هفته دیگر ، مراسلات پادشاه بجمیع سلاطین

(۱) در جلد اول تاریخ یهود صفحه ۸ و جلد دوم صفحه ۹۷ تا
۱۱۲ شرح این اشتباه تاریخی که هنوز هم موجب سوء تفاهم بسیاری از مردم
جهان میباشد داده شده است .

عیسوی حاضر شد و پادشاه آنها را به سرآنتوان داد و ما از اصفهان عازم شدیم و پادشاه تا دو روز راه از ما مشایعت نمود . بعد مهر طلائی داده گفت: برادر هرچه را که تو مهر کنی اعم از اینکه بقدر سلطنت من ارزش داشته باشد ممضی خواهد بود «

برادران شرلی در ارتش و اسلحه ایران اصلاحاتی کردند و از ایران شرلی بدربار آلمان می‌رود و در آنجا معلوم میدارد که یک لشگر کشی موفقانه‌ای بدست شاه عباس واکنش بسیار مطلوبی در موقعیت اروپا خواهد داشت . و از آنجا به اسپانیا رفته اقامت میکند و در اسپانیا در سال ۱۶۳۰ فوت میکند

خلاصه آنکه تشویق و مساعدتها اصلاحی شرلی موجب گشت که شاه عباس در سال ۱۶۰۲ میلادی بحمله خود بپردازد و فتوحات جالبی بنماید شهر تبریز را در ۱۶۰۳ پس از ۱۸ سال جدائی از کشور ایران بتصرف در آورد و از آنجا روانه ایروان شده شیروان و قارص را متصرف گردید. سلطان محمد سوم پادشاه عثمانی در همین ایام فوت کرد و سلطان احمد پس از تاجگذاری روانه جنگ با ایران گردید . در این جنگ رابرت شرلی که از سه جا مجروح گردید فرمانده دسته بزرگی از سپاه ایران بود . با وجود برتری سه‌باره دشمن ، قشون ایران فاتح گردید و در نتیجه آذربایجان - کردستان - بغداد - موصل و دیار بکر نجف و کربلا بدست ایرانیان افتاد در سال ۱۶۰۴ میلادی پاپ کلمان هشتم نامه تشویق آمیزی برای شاه عباس مینویسد. (۱)

سرربرت شرلی برادر دیگر در حوالی سال ۱۶۰۶ ماموریت مسافرت اروپا را از طرف شاه دریافت به لهستان و آلمان و از آنجا به روم و اسپانیا و در سال ۱۶۱۱ به انگلستان رفت. و در سال ۱۶۲۳ به ماموریت دوم رفت. وی در ایران بایکی از منسوبان زن شاه موسوم به طرز که مسیحی و چرکس بود ازدواج کرد (۱) ربرت به ایران مراجعت مینماید و در قزوین فوت شده مدفون میگردد و سی سال در خدمت پادشاه صفوی بوده است.

شاه عباس از سال ۱۵۹۷ میلادی پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل نموده بود.

در این عصردهها نفر از مامورین سیاسی اروپائی در ایران بودند و رقابت شدیدی بتدریج بین آنها ظاهر میگردد در حالیکه مامورین فرق مذهبی مسیحیان به آرامی به ماموریت خود که عبارت از ترویج مسیحیت و بیدار نمودن نفرت بر علیه یهود و عثمانی بود، با کمال موفقیت ادامه میدادند نتیجه آنکه نفرت و انزجار نسبت بیهود سراسر کشور و دربار را فرا گرفت و در نتیجه کار و کسب یهودیان محدود و فقر و بیچارگی همدم آنان گردید و آنچه بیش از همه به از زیاد بدبختی و فشار بر آنان افزود مقررات کتاب جامع العباسی بود که در این زمان بقلم شیخ بهالدین محمد عاملی نوشته شد. (۲) هر چند نویسنده برای موقعیت یهود و مسیحیان

(۱) از کتاب وقایع مسافرت برادران شرلی صفحه ۱۶۷

(۲) مقرراتیکه در کتاب جامع العباسی برای یهودیان و عیسویان وجود دارد تقریباً در آخر آن کتاب است. برخی از علمای اسلام عقیده مندند که این مقررات را نظام الدین آوجی شاگرد شیخ بها بعد از فوت استاد نوشته زیرا حیات شیخ بها برای تکمیل کتاب خود وفا نکرد.

فرقی قائل نگردید ولی در عمل آن مقررات و تضيقات و محدودیت‌ها را فقط درباره یهودیان تا عصر مشروطیت ایران اجرا می‌کردند در صورتیکه از همان موقعیکه هنوز مر کب شیخ بهاخشک نشده بود عیسویان تحت حمایت شاهان صفوی الی انتهای قاجاریه آزادانه بسر بردند.

آنچه جای تاسف میباشد آنست: عده آنهاییکه خود را پیشوا و رهبر پیروان حضرت امیر المؤمنین میدانستند در عمل برخلاف نظریات عدل پروانه آن بزرگوار رفتار نموده (۱) و روایات و احادیث مربوط به زمان پیغمبر اسلام را قسم دیگر تفسیر و بدان عمل می‌کردند.

شیخ نظام الدین آوجی شاگرد شیخ بهادر و آخر کتاب جامع العباسی، خون بهای غیر مسلم را به مبلغی ناچیز تعیین کرده بود، در حالیکه در کتاب فقه مخصوصاً در کتاب معالم مینویسد: «اگر قاتل یهودی، مزد شوری بوده بایستی آن قاتل که یهودی را بی جهت کشته، حتماً کشته شود و دیه که برای مسلمان هزار درهم است برای یهودی حدود ۸۰۰ درهم تعیین گردیده.»

راجع به ارث بردن یهودی مسلمان شده، از زمان صفویه بد بعد، دازائی اقوام نزدیک و دور جدید اسلام را، باومی بخشیدند و وقتی با حدیثی مربوط به زمان پیغمبر مقایسه میکنیم، فرق عمل، از زمین تا آسمان است و آن حدیث بدین قرار میباشد: «راجع به ارث، در زمان جنگهای خود پیغمبر که پسری طرفدار محمد ﷺ و پدری مخالف باهم جنگ می‌کردند، چون پسر مسلمان و در قشون پیغمبر بوده و پدر مخالف

(۱) به اواخر جلد دوم مراجعه شود تا از نظریات عدل پروانه حضرت

امیر المؤمنین (ع) اطلاع حاصل گردد.

باین جهت ارث به حاکم شرع رسید که بنفع مسلمانان تقسیم شد در حالیکه حاکم شرع وظیفه دارشد که مخارج آن کسی که از ارث حق داشته بدهد و او را کمک کند . .

در وضع اخیر دو موضوع بطور برجسته بچشم میخورد ، اول آنکه دارائی آن پدر بین فاتحین تقسیم شد زیرا جنگ کرده بودند . در ثانی با وجود این مقرر شد که مخارج آن اشخاصیکه حق ارث داشته بودند ولو اینکه غیر مسلم هستند داده شود .

اما از عصر صفویه تا زمان ناصرالدین شاه چنین فتوی میدادند که دارائی شخص فوت شده را که جنگی هم نکرده بود به بیت المال و مسلمانان ندهند بلکه به شخص یهودی که بمنظور تصاحب ارث غیر قانونی اسم مسلمانان بر خود گذارده بود ، بدهند آنهم بدون آنکه مخارج وارث حقیقی داده شود . (۱)

پس از آنکه مقررات شرعی جدیدی از طرف شاگرد شیخ بها که اجرای آن درباره یهودیان در ایران سابقه نداشت وضع گردید عناصری که در بین یهود ناراضی میشدند ، یا بطمع جمع آوری و بدست آوردن ثروت میفتادند و برای مصلحت کار خویش رو به اسلام میاوردند و بدین وسیله با کسب قدرت از مخالفین خود انتقام کشیده ، یا برادران و نزدیکان خود را از ارث محروم کرده یا برای ثبوت اینکه حقیقاً مسلمان گردیده بتحریكات بر علیه جامعه سابق خود مبادرت میوزیدند .

۱- بلی در اکتبر سال ۱۸۸۰ میلادی ناصرالدین شاه فرمانی . بنی برابطال مقررات وضع ارث بردن یهودیان جدیدالاسلام شده صادر کرد . اما در سال ۱۳۳۸ شمسی رئیس دادگاه بخش آناشان آقای امیر حسین ، باردگر بعد از ۷۹ سال خواستند مقررات سابق را برقرار سازند .

این رویه از آن روزیکه قوانین محدودیت یهود در عهد شاه عباس شروع به اجرا گردید تا اواخر عصر قاجاریه عملی بود و باعث تجاوزات بسی از یهودیان را ، به بهانه مسلمانی بر علیه برادران سابق خود ، تا حدود قتلها و کشتارها فراهم ساخت ، تا بجائیکه در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه تمام جراید اروپا از مجارستان الی اطریش و آلمان و هلند و بلژیک و فرانسه و انگلستان از آن صحبت کرده و این رویه را عملی غیر عادلانه دانستند و در نتیجه ناصرالدین شاه حکمی در الغای آن صادر کرد (۱) ولی کاملاً عملی نشد تا عصر اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی کبیر متروک گردید . (۲)

یکی از اتفاقاتیکه در عصر شاه عباس اول واقع گردید و شرح آنرا محققین و حتی ژویش انسکلوپدیای امریکا به اختصار از آن بحث کرده قضیه قیام شیخ ابوالحسن لاری است که شاعر یهودی بابائی لطف در کتاب تاریخی نظمی خود ، نوشته سال ۱۶۵۵ میلادی در عصر شاه عباس ثانی ، بتفصیل از آن صحبت نموده است .

بابائی لطف پس از حمد پروردگار تعالی و وصف در توحید خداوند پیغمبران ، با عنوان زیر شرح تاریخی خود را شروع میکند :

« در سبب محنت روزگار و تاسفات گوید »

در مقدمه کتاب از بیاناتش معلوم میگردد که تجاوزات و ظلم شاه عباس اول و ثانی موجب گردید که یهودیان ایران که تا آن تاریخ حدود

(۱) به شرح بیوگرافی دکتر لقمان نهورای را و ادخرا کتاب نیز مراجعه شود

(۲) در فصل مربوط به عهد ناصرالدین شاه مفصل تر از آن صحبت

۲۴ قرن بود در ایران زبندگان میگردند و به آب و خاک وطن خود
علاقه مفراطی داشتند چنانکه امروز هم دارند ، ترك وطنی
را نمایند که تا آن زمان (۲۴۰۰) دو هزار و چهار صد سال اجداد آنها
در آن مرز و بوم به خاک رفته بودند . وی میگوید:

برفتند خانوادى چند يكسر	شب و نیمه شبان در ملك قيصر (۱)
من بيچاره وا مانده از كار	بكردم از هر طرف فكر بسيار
ز داغ هذعب (مشه) (۱) همچو ابدال	شوم ار غم بپوشم جامه و شال
اگر چه در شريعت پير بودم	ز افعال شياطين سير بودم
دگر بودم يتيمى چند در پيش	که بودى چشمشان بر بابائى خویش
بودم يك چند اندر فكر رفتن	که سازم گوشه بغداد مسكن
نتوانست دل که مهر كاشيانرا	كشد در ملك دگر آشانرا
بودم در فكر ها هر شب با دل	که فردا چون روم بيرون از اين گل
که ناگاه دل بمن گفتا که اى دوست	بيا مغزت دهم که اينها بود پوست
بيا و سر گذشت اين زمانه	بنظم آور که تا باشد نشانه
که تاهر کس بخواند اين مقيلا (۳)	شود حيران از اين صوف و تحيلا (۴)
چه اين از دل شنيدم شاد گشتم	ز بند غم دمی آزاد گشتم
	الى آخر

در اینجا شرح واقعات تاریخی بابائی لطف که کلیه به نظم است
بطور اختصار آنرا به نشر درمی آوریم .

(۱) خاک عثمانی

(۲) موسی

(۳) مجله

(۴) از ابتدا تا انتها

شرح تجاوزات ملامر د خای لاری که بنام ابوالحسن معروف گردیده

در لار شیراز یکنفر یهودی بود که هم ذبح میکرد و هم فروشنده بود (۱) جامعه یهود لار (۲) به این رویه اعتراض داشتند و او را سرزنش میکردند ولی قصاب یهودی از این عمل یهودیان بدش آمده ناراضی بوده چون موقع روزه بزرگ (کیپور) نزدیک شد بدین مناسبت گوسفندان بسیاری ذبح کرد ولی کسی برای خرید آن نیامد در نتیجه یهودیان را مورد حمله فرار داد و به آنها گفت :

بگفتا کاری کنم امروز بنیاد دهم عبریان را چون گاه بر باد

عملی انجام دهم ، که نه فقط یهودیان لار بلکه تا عراق و فارس و کاشان قرنهای آنها باز گویند . وی رفت نزد خان لار با عائله خود مسلمان شد و نام او ابوالحسن گردید زن وی هم کوهن بود .

ملا بنزد علمارفت و فتوا گرفت که ۱۸ قانون بر علیه یهود واجب الاجری است .

۱- در کوچه در راه رفتن از مسلمان جلوئی ، جلوتر نروند .

۲- دکان آنها عقب باشد که روی مشتری را نبینند .

۳- کلاه یازده تر که هر ترك آن بیک رنگ باشد باید بر سر

گذارند و سه ذرع پارچه سرخ دور آن پیچید، باشد .

۴- برپائین چادر زنان رنگ بسیاری باشد .

(۱) طبق مقررات یهود ذبح کننده با فروشنده باید جدا باشد تا اگر گوسفند در امتحان بعد از ذبح مریض در آمد ذینفع در فروش گوشت آن نباشد . (۲) در صفحه ۹۸۹ ترجمه کتاب تاورنیه مینویسد : «سکنه لاراغلب یهودی هستند و بکار ابریشم و سایر حرفه ها اشغال دارند خاصه شال کمر که خوب میبافند و این صنعت سبب شهرت این شهر شده است» .

۵- موقع حرف زدن به مسلمانان سرشان پائین باشد.

و بقیه احکام دیگر که مانند زنده بگور رفتن است.

پس از گرفتن این فتوا از علما (۱) رفت در پایتخت بنزد شاه عباس اول.

در آن عصر آخوندی بنام ملا جلال در پایتخت وجود داشت

که عملیات وی مورد پسند شاه بود. لاری رفت نزد ملا جلال و بیاناتی

برای تحریک وی کرد و ملا جلال آن فتوا را مهر کرد و حامی

لاری گردید.

(۱) شروع این واقعه بایستی در حدود سال ۱۰۱۹ هجری = ۱۶۱۰

میلادی در اواخر نخت وزیر یا اعتمادالدوله ای حاتم بیک اردوبادی

و یا مخصوصا اعتمادالدوله ای پسرش میرزا طالب خان اردوبادی باشد و برخی

مورخین این واقعات را مدت ۵ سال از ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۷ دانسته اند و تمام واقعات

بعدی ضد یهود در عصر او بوده. کتاب زندگانی شاه عباس اول صفحه ۴۰۱

مینویسد: میرزا طالب خان پسر حاتم بیک که پس از مرگ پدر بفرمان

شاه عباس (در سال ۱۰۱۹) جانشین او شد و ده سال وزارت کرد و در

سال ۱۰۳۰ هجری شاه او را بسبب (مصاحبت با جهال و مداومت در ساغرهای

مالامال) معزول کرد ولی پس از مرگ شاه عباس در زمان سلطنت شاه

صفی بار دیگر بوزارت رسید و دو سال بعد بدست آن پادشاه خونخوار

کشته شد (بله میرزا طالب خان هرزه و شراب خوار، بنام دین و مذهب

یهودیان را آزار میداد. بعد از میرزا طالب خان از ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۳ سلیمان خان

استاجلو اعتمادالدوله شد که به مرض سرطان فوت کرد. بعد از او سلطان

العلما داماد شاه عباس که تا سال ۱۰۴۱ عهد شاه صفی اعتمادالدوله بوده

و گویا عهد سلطان العلما یهودیان نسبتا راحت تر بوده اند.

در نتیجه ظلم و تجاوزات شروع گردید. اولین اقدام اودز اصفهان بود ولی آوازه آن بتمام شهرستانهای ایران رسید.

یهودیان اصفهان که خود را ممتاز و ساکن پایتخت میدانستند زیر بار این امر نرفته کدخدایان یهود عریضه‌ای نوشته، بدربار نزد شاه بردند و از این وضع کلاه و چادر و زنگ و عدم اجازه سوار شدن شکایت نمودند. اتفاقاً در این موقع سفرائی چند در حضور شاه بودند و علی پاشاهم که در تبریز دستگیر شده بود حضور داشت. موقع نهار بود و میرمهدی علی خواجه هم حاضر بود. وقتی شاه عباس کدخدایان یهودی را دید به علی پاشا گفت اقوامت آمده اند (۱) و خو بست از این شراب به آنها بدهی، علی پاشا خندید و به کدخدایان یهود شراب داد و آنها بشاه گفتند تا جهان باقی است پادشاه بعیش و عشرت و شاد کامی باقی باشد و بفریاد مافقیران برسد.

مردی، از لار آمده و کلاه مخصوصی برای ما آورده و شرح بقیه مقررات را دادند و گفتند اگر همت بلند اعلیحضرت به این امر راضی باشد ما در اجرای آن حرفی نداریم. شاه بسیار خندید و گفت بایست نزد صدرالدین (۲) بروید تا وی معلوم دارد این عمل طبق مقررات دینی است یا نه. آنها پس از دعا به شاه بنزد صدر رفتند.

ایا بابائی زنهار زنهار مبربر کس پناه الایجبار (۳)

(۱) منظورش بحساب نوهین و شوخی باعلی پاشا بوده یا آنکه چون دولت عثمانی نسبت بیهودیان محبت داشت این جمله را گفته است.

(۲) پیشوای مذهبی اصفهان

(۳) خداوند.

و گفتند که کی این مقررات از طرف پیغمبر اسلام برای اهل کتاب وضع گردیده است. صدر، ملالاری را احضار و فتوا را که بدست داشت دید و دستور داد در عوض این کلاه یازده ترك بایستی کلاهی سورمه‌ای رنگ از هر پارچه‌ای، اعم از اطلس و یا ماهوت باشد و دور آن مندیله به رنگی که ایل باشند ببندند، بشرطیکه قدری رنگ سورمه‌ای کلاه نمودار باشد و اضافه کرد که توای (ملا مردخایا ابوالحسن) میتوانی برای اجرای این امر بشهرستانهای عراق و یزد و فارس بروی ولی مراقب باش که به یهودیان آزار ندهی.

ابوالحسن مقرر داشت که پارچه کلاه متقال آبی باشد و خودش مقداری توسط خیاطان تهیه کرد و یهودیان را مجبور به پوشیدن آن کلاه کرد. در نتیجه در کوچه و بازار تجاوز بیهود شروع گردید و جوانان و کدخدایان یهودی از این علامت خواری در هیجان بودند.

ابوالحسن ۳ پسر داشت که اسم آنها را یکی عبدالرحیم گذارد که از زن یهودی بود و دونفر دیگر شاه محمد و اسمعیل که آنها را نیز مأمور تفتیش این کار نمود. آنها جریمه بسیاری از یهودیان گرفتند و آنها را رنج میدادند. قرار گذاشت که کلیه گوسفندها بایستی در حضور وی کشته شوند و از يك گوسفند ۱۰ دینار به او بدهند و این عمل موجب فلج شدن کار گوشت فروشی و قصابان گردیده بود. همچنین در موقع خطنه و مراسم اجرای عقد واجب بود که تحفیی برای آقای ابوالحسن ببرند و وی را با احترام تمام در صدر مجلس بنشانند و اگر خلاف این میشد عیش مردم را به ماتم تبدیل مینمود. در نتیجه ثروتی بهم رساند و خاندای در اصفهان خریداری نمود و شرح عملیات و تجاوزات

او بسیار است .

ابوالحسن لاری بکاشان میرود

یهودیان از ترس ، به پیشواز او رفته و احترامات زیادی برایش
قائل شدند ، وی گفت که مهر شاه را دارم و باید کلاه علامتی را بر سر
شما گذارم .

همه گفتند که ای ملای لاری

مکن با ما تو این بیداد و خواری

هر آنچه خاطرت خواهد تمامی

بجا آریم ما هر صبح و شامی

مگو اینها بما از بهر جبار

بترس از آه و دود جمع بسیار

ابوالحسن سر گذشت خود را که یهودیان لارموجب مسلمان شدن

وی را فراهم ساختند تعریف کرده و میگویند :

نترسید یکی (۱) از قادر پاک

مرا کردند چنین زنده در خاک !

تو میگوئی بترس اکنون ز جبار

مکن با ما چنین هر لحظه گفتار

و مضافا به ملای یهود کاشان گفت مگر نمیدانید هر عملی را

که یک یهودی کند همه گرفتارند ؟

در لار با من بد کردند و حالا شما در کاشان مکافات دهید جمعیت

تصمیم گرفت که ۲۰ تومان به او بدهد (۱) .
ولی مشار الیه آنرا قابل خود نمیدانست.

مرد دهان گرم جسوری در بین یهودیان وجود داشت موسوم به شموئیل نام قصاب که هر مشکلی برای یهودیان پیش میآمد حل میکرد وی نزد حکومت رفته و بدفع آن میپرداخت . شموئیل ابوالحسن را مورد دشنام قرارداد و گفت ای جاهل احمق آنچه را که تو نسبت بیهودیان انجام میدهی قطعاً مکافاتش را خواهی دید . بخت النصر هم ظلمها کرد ولی دیدی چه عاقبتی داشت ؟ (۲)

هر آنکس بد کند در دنیا کجا مزدش بود نیکو مهیا چون ابوالحسن این بشنید مانند ماری از جاجست و گفت :

بگفتا ای پلید و نجس و مردار

تورا بامن چه حداست همچو گفتار

سرت را از بدن از ضرب خنجر

جدا سازم ایبا مرد سبک سر

شموئیل به او جواب داد تو نتوانی بما تجاوز کنی ، در نتیجه

لازی کاردی کشید و شموئیل را زخمی کرد و شموئیل هم مشتت چنان بردهان لاری زد که بك دندان او افتاد .

فغان از جمعیت بلند شد و مردم پریشان حال شدند .

بيك سو اين افتاده است دندان بيك سو او افتاده خون بجولان

(۱) ۲۰ تومان در آن عصر ۶۰۰۰ فرانك طلا ارزش داشت .

(۲) فرعون ، بخت النصر ، سزارهای روم ، بسیاری از متجاوزین

و بالاخره تسارهای روسیه و هیتلر بسزای اعمال نا جوان مردانه خود رسیدند .

خبر به حکومت رسید و آنها را بدیوانخانه بردند. لاری حکم خود را ارائه داد و گفت در اصفهان یهودیان کلاه بر سر گذاردند اما این مردمان به من توهین میکنند و اینها به امر شاه یاغی هستند. شموئیل زخم خود را نشان داد و لاری گفت میخواستم اورا بترسانم ولی اتفاقا حربه کاری شد و قصاب مشتی به دندانم زد. یهودیان گفتند ای حاکم عادل وای بزرگ ما، ده روز مهلت دهید تا ببینیم این امر چگونه است زیرا لاری از ما مال بسیار و آنهم هر ساله میخواهد. حاکم گفت که زخم در عوض زخم ولی از زمان قدیم رسم است که باید جریمه دهید و شموئیل به حاکم گفت موضوع اجرای این امر در اصفهان رابطه ای با قبول ما در کاشان ندارد.

واوهر روز از ما بهانه میگیرد، یا همگی ما را دردم بکشید یا از دست این مرد آزاد نمائید ولی حاکم گفت:

که آنچه پایتخت کردند یهودان

شما هم آنچه آنچنان باید کنیتان
 بزرگان شهر از شیخ و محتسب حضور داشتند مقرر نمودند که
 رسم اصفهان هم در کاشان اجرا شود. در نتیجه یهودیان نمیتوانستند
 بکوچه و بازار روند زیرا مردمان عوام موجب مسخره و مزاحمت آنها
 را فراهم میساختند.

بالاخره ابوالحسن غیر از مخارج مسافرت چهل تومان برای دستمزد
 خود گرفت. ابوالحسن از شهری بشهر دگر میرفت و با گذاردن کلاه خود
 بر سر یهودیان پولی حسابی گرفته روانه میشد.

همی رفت جا بجا وادی به وادی
 بهر شهری همگی کردی منادی
 گرفت از جور و زور رنج و خواری
 زری بسیار تا از دشت ساری
رفتن ابوالحسن لاری بشیراز

میگوید:

خوشا آنکس که باشد اهل ادراک
 نباشد بی خرد در توده خاک
 کند کاری در این دنیای فانی
 که در عقبی کند او زندگانی
 دگر اندر خفایش روزگاران
 دهند آمرزش وی صد هزاران
 نه چون آنان که اهل ظلم و زورند
 بظلمی خویشان دائم بگورند
 چنان لاری که در دنیای غدار
 بکشت تخمی که بارش بود آزاد
 هر آن دم که یادش آورندی
 بروح نفرتش لعنت کنندی

زمانی که لاری روانه شیراز میشود، بایستی در حدود سالهای
 ۱۶۱۳ میلادی باشد و کلاه نوبری خود را به آنجا میبرد کدخدایان
 یهود را احضار و مراتب را به رئیس جامعه یهود که مردی خدا ترس
 وساکت و فهمیده و نامش بنیامین بود میرساند و آن عصر الهوردی خان

حاکم فارس بود .

بودی آن خان چه شاهان زمانه زیادی داشت از شاهان خزانه الهوردی خان (۱) که از مراتب مطلع گردید خواست ابوالحسن را با یهودیان آشتی دهد ولی لاری برای تسلیم حاکم ، گفت این امر پیغمبر است و آیا شما مخالف انجام آن هستید و من در کلیه شهرستان های ایران از پایتخت تا دماوند این امر را اجرا نمودم و حاکم را مجبور به خموشی کرد . در ملاقات بعدی ، بنیامین گفت که ای ابوالحسن امر شاهنشاه بر همه واجب است ولی تو میگوئی امر پیغمبر است اگر امر پیغمبر میباشد بمن نشان ده در کجا پیغمبر اسلام چنین امری فرموده تا اجرا داریم و گرنه راه خود پیش گیر و برو .

ابوالحسن از شنیدن این جمله مانند مار تیر خورده ای عصبانی گردید و گفت این فضولیهاتو نیامده است و تورا تا نزد شاهنشاه میکشم و بمجازاتت میرسانم .

بنیامین جواب داد :

توئی دشمن به معبود و پیغمبر خدا دشمن نمیسازد مظفر لاری گفت حال که برای اجرای امر حاضر نیستید نزد حاکم میرویم . موقعی در مجلس خان حاضر شدند ، که مجلس طرب داشت و میخائیل نامی در حضور بود . پس از انجام مراسم احترام ،

(۱) الله وردی خان یکی از سرداران نامی شاه عباس اول و اصلا ارمنی و از مردم گرجستان بود . در ابتدا در خدمت شاه طهماسب اول داخل شده مسلمان شد در ۱۰۰۴ هجری تا ۱۰۲۳ هجری = ۱۶۱۴ میلادی فرمان فرمای فارس بود و در آن سال فوت کرد .

بنیامین گفت ای خان عادل بفریاد دل موسویان برس که غیر از تو کسی زانداریم گناه ماچه است که این کلاه را این مردك لاری میخواهد بر سر ما گذارد .

خان که از می سرخوش بود روبه ابوالحسن کرده گفت :

مسلمانی یهودی از کدامی همی ماند چو مرد ناتمامی
لاری جواب داد یهودی بودم ولی چون از مذهب خود لذتی
نبردم دست از تعصب کشیدم و مسلمان شدم و من فعلا فتوای شاه را
که بمهر شیخ ها رسیده است در دست دارم که کلاه مخصوص را بر
سر یهودیان گذارم و در کلیه کشور این نشان را بر سر قوم عمرام
گذارده ام و حال از خان تقاضا دارم محض خاطر پیغمبر امر بفرمائید
که این کلاه را بر سر گذارند . الهوردی خان روبه بنیامین کرده
با خنده گفت محض خاطر من کلاه را گرفته بر سر گذار ابوالحسن
فوری متوجه بنیامین شده کلاه او را برداشت و سر تراشیده گردش ظاهر
شد و کلاه بوبری را بر سر او گذاشت .

بنیامین اوقاتش تلخ شده بود از حاکم اجازه نوشیدن می کرد ساقی
۳ جام پیایی بوی داد و بنیامین با آن کلاه شروع به رقصیدن کرد که
موجب خنده بسیار برای خان شد .

پس خان باتندی روبه لاری کرده گفت ای مردك خجالت
نکشیدی ، بتو بگویم که اگر شاهنشاه پیرواز آید و کلیه لشگر خود را
برای اجرای این امر آرد ممکن نیست که من این کار را پسند کنم
و رضایت دهم و اگر منظور آنست که یهودیان نشانه داشته باشند
گذاردن وصله ای بر روی سینه کافی است آنهم برای آن موافقم که مردمان

شیراز را حتم گذارند (۱) .

لاری گفت ای خان بر امر ولینعمت خود مخالفت مکن زیرا در کلیه شهرهای عراق و یزد و کاشان و بندر و لار همه یهودیان این کلاه را بر سر گذارده اند .

چون الهوردی خان آن جمله را شنید عصبانی شده فرمود :

بفرمود آنگه به میردر گاه بزن این بد فعل دشمن شاه
زیرا برای پادشاهی که سلطان هفت کشور است، - دارد دعا گو
درست میکند .

نوکران حاکم وی را بطوری زدند که مندیله از سرش افتاد و با تلخی و ناکامی خارج گردید و چون در آنجا موفقیت حاصل ننمود روانه شهر دیگری شد . و حاکم شیراز امر داد که یهودیان وصله ای به کوچکی يك پول بر سینه گذارند . و این وضع تا سلطنت شاه عباس ثانی که زندگانی یهودیان در آن دگرگون شد باقی بود .

شرح حال یهودیان فرح آبادمازندران که قبل از واقعه ابوالحسن

لاری از گرجستان به ایران مهاجرت کرده بودند

مردمان شهر زغم پایتخت گرجستان در عیش و کامرانی غوطه‌ور بودند یکنفر یهودی بنام بهران یا العازار در آن مملکت زندگانی میکرد که بسیار معروف بود . هنگامیکه شاه عباس عازم بجنک گرجستان گردید (۲) لاله‌زار بجمعیت خود مشورت داد که لازم است

(۱) چنین جسارت و تهوری از طرف الهوردی خان حاکم شیراز که اولین

مرد مقتدر ایران بود بعید نیست .

(۲) در سال ۱۰۲۳ هجری مساوی با ۱۶۱۴ میلادی

ما بطرفداری آن شاهنشاه قیام نمائیم و خدمتش رسیده اظهار علاقه و انقیاد کنیم. جمعیت موافقت کردند و لاله‌زار با ۲۰۰ کدخدایان یهود براسبان سوار شده (۱) شبانه خود را به اردوی شاه رسانیده شرفیاب گردیده علاقه خود را بشاه عباس اظهار داشتند. شاهنشاه از این پیش آمد شادمانی بسیار نمود. یهودیان بشرح مظالم گرجیان پرداخته و گفتند وطن ما در این شهر است و از ایام قدیم زندگانی کردیم ولی همواره ناکام بودیم و علاقه خود را نسبت بشاه اظهار داشتند. (۲)

لاله‌زار مورد توجه و عنایت شاه عباس قرار گرفت و از وی خواست که در این جنگ مشاور و رهنمای او گردد و در عوض برای لاله‌زار قسم خورد:

خورم سو گند بجان مصطفایم	اجاق شیخ صفی آن خدایم
که نیازم یکی قوم یهودا	همه ساله نه امروز و نه فردا
شما را سرفراز دهر سازم	ز بهر خاطرت یک شهر سازم
خلاصی‌شان دهم از دست دشمن	شویتان خانه خواه و دوست بامن ۳

و اضافه نمود که تحت حمایت کامل من قرار خواهید گرفت

(۱) رفتن ۲۰۰ کدخدا بحضور کثرت جمعیت یهود بایتهخت گرجستان را می‌رساند .

(۲) گرجستان چون مملکتی مسیحی بود در آن زمان یهودیان در ممالک مسیحی روی آسایش نداشتند علاقه مند به شاه عباس که هنوز تحت نفوذ مامورین ضد یهود قرار نداشت گشتند .

(۳) لازم است در صفحات بعددقت بیشتری در رفتار شاه عباس نسبت بیهودیان شود تا ملاحظه گردد نسبت به قسم خود چگونه عمل نمود .

و اگر حتی يك ميخ از دارائی شما از بين رود از خزانه خود عوض آنرا خواهم داد. يهوديان بدعای شاه پرداختند و عهد مودت بسته شد و شاه عباس اسبي با زين زرینی به لاله‌زار هدیه کرد و دستور داد که کدخدایان روانه شده و لاله‌زار در نزد شاه برای مشورت بماند. تجهيزات تکميل گرديد و لاله‌زار همواره در کنار شاه حرکت میکرد و شاه عباس امر کرده بود هنگام پیشرفت قشون، بهر گرجی که برخوردند وی را توقیف یا سر ببرند تا مبادا به طهومرث خان پادشاه گرجستان خبر رسد. لاله‌زار شاه را از راه جنگل رهنمائی کرد و هر کجا درختان مانع عبور لشکریان بود میبردند. در این جنگل حیوانات درنده بسیار بود و بدون رهنما قطعا سر بازان گم میشدند.

شاه نگران شد که اگر ارتش گرجیان به این پیشه‌ها رونمایند هیچگاه قزلباشان من نتوانند که در این پیشه با آنها بجنگ پردازند، لاله‌زار خاطر شاه را آسوده ساخت که در این صورت جنگل را آتش خواهیم زد و اتفاقا کار این جنگ به آتش زدن جنگل هم منتهی گردید. چون تصرف شهر نزدیک گردید لاله‌زار با کسب اجازه روانه شهر گردید تا يهوديان را خارج ساخته و نشناخته گرفتار کشتار لشکریان شاه عباس نگردند.

لشکریان شاه عباس صبح‌زود هنگامیکه شاه گرجستان در خواب بود بی‌خبر متوجه شهر گردیدند و طهومرث فرار کرد و بدین ترتیب شاه عباس بر تخت وی جلوس نمود.

شاهنشاه از لاله‌زار خواست که کلیه يهوديان را به مازندران مهاجرت دهد و همگی يهوديان شهر زغم را به آنجا برد و محل بدهوا و زمین

شوره زار و بی‌صفائی بدانها داد و گفت در این محل شهری بسازید و بهر يك نفر چند تومانی داد. شهری ساختند ولی از بس محلش بد آب هوا بود مرگ و میر بین آنها زیاد شد.

لاله‌زار بحضور شاه رسید و بعرض رساند که همگی از این زمین شوره زار بیچاره و فقیر شدیم و راه چاره‌ای بفرما. شاه از این پیش آمد غمناک گردید و دستور به لاله‌زار داد که در اطراف گردش نموده، هر کجا مورد پسندش شود شهری در آن محل بسازند. لاله‌زار محل مناسبی را پیدا کرد و شهری بنام فرح آباد در آنجا ساخت و ساکن شدند و آنها فوق‌العاده مقرب شاه بودند.

چنان شد لاله‌زار اندر برش خاص

که شد او خانه خواه شاه عباس

و هر وقت شاه عباس به مازندران میرفت مدتی در فرح آباد با حرم خود توقف میکرد. (۱)

لاله زار يك برادر و دو پسر داشت یکی بنام حنو کا و دیگری یعقوب و برادرش داود و مواقع اقامت شاه در فرح آباد همگی در حضور بوده و مورد مرحمت شاهانه بودند و با یکدیگر مینوشیدند. در منزل آنها شاه بخواب میرفت و موقعیکه از خواب بلند میشد می‌طلب میکرد ولی شاه فوق‌العاده مایل بود که حنو کا فرزند لاله زار مسلمان شده وی را فرمانفرما و خان نماید روزی که از می سرمست بود، به حنو کا گفت:

حنو کا را بگفت ای جان فرزند

بیا بر دین من بهر خداوند

(۱) فوت شاه عباس در این شهر بوده است

تورا خانی دهم با دار دنیا

بهشتت میبرم با خود به عقبی

حنو کا از فرمان شاه ترسید و وعده انجام فرمان شاه را برای
بعد دادولی بالاخره اصرار شاه وی را مجبور ساخت و حکومت گیلان
را به او واگذار نمود. طولی نکشید که ابوالحسن لاری متوجه فرح آباد
گردید .

رفتن ابوالحسن به فرح آباد مازندران

چه وحشی مرغی را دوران سر آید

بپای خویش نزد صیاد آید

چه آهورا سر آید عمر نجاچار

بپیش تور آید آخر کار

چه انسان را نماند عمر باقی

چشد او جام زهر ازدست ساقی

چه لاری را نماند آن عمر دگر

سراسیمه بشد کشور بکشور

لاری از شهری بشهری گلی چیده میرفت. قضا اورا بطرف فرح آباد

برد. یهودیان زندگی مفرحی در این شهر داشتند.

لاری کلاه بسیاری همراه برد تا که بر سر آن جمعیت گذارده

و پول آن را بگیرد. وی نزد لاله زار رئیس یهودیان که مقرب شاه

بود رفت و خود را معرفی نمود گفت بامر شاه آمده ام تا کلاه نوظهور را

بر سر شما گذارم. خواجه لاله زار چون از بلوائی که این مرد کینه توز

در ایران بر پا کرده بود اطلاع داشت با وی از در آرامش و دوستی

در آمد .

تعارفات زیادی به او کرد و گفت نمیدانستم که تو از قوم مائی
حال لازم است که یهودیان ایران از تو عذرخواهی نمایند . سپس بزمی
شاهانه برای وی فراهم ساخت از مطرب و چنگ و می و مرغ و ماهی برای
او حاضر کرد .

بخوردند بیاده های ارغوانی

شدند سرمست از جام کیسانی

بودند در خدمت آن خواجه بسیار

غلام و هندو و گرجی و تاتار

چه لاری گشت سرمست در آن دم

بگفتا که ای خواجه صاحب مقدم

همی خواهم مرا سودی ز دریا

بفرمائی که دل گیرم بدنیا

لاله زار از پیشنهاد لاری جهت گردش بر روی دریا خوشوقت

گردید و به غلامان خود اشاره کرد که همراه خود شراب بیاورند و بلند

شده با عده ای روانه ساحل گردیدند .

برفتند بر لب دریا تمامی

بخوردند در آنجا يك دو جامی (۱)

(۱) ملامردخا قصاب معروف به ابوالحسن لاری که در اثر اختلاف

با جامعه یهود لار مسلمان گردیده بود و حکم پیشوایی را از دربار صفویه

گرفته و برای کینه توزی دست به قتل و غارت یهودیان زده بود، این

پیشوایی که دعوی روحانیت میکرد از خوردن شراب در خفا مضایقه نداشت .

چون لاری زورقها را در ساحل دید هوس کرد بر آن سوار شود
 به خواجه گفت دستگاه بزم و می خوارگی را بهتر است بر روی قائق
 قرار دهیم. خادمان خواجه ۳ سومبوك حاضر کرده یکی لاری نشست
 و دیگر لاله زار و سومی را دیگران و در دریا برای گردش روان شدند
 و چون از ساحل دور گردیدند. در این موقع لاله زار به لاری گفت ترا
 بخدا قسم میدهم که از این کار دست بکش و آنقدر خواری بر سر یهود
 در نیاور. لاری جواب داد ای آقای صاحب مکنت، من دل پری از
 یهودیان دارم و در شهر خود مقامی داشتم:

بشهر خود بودم من شهریاری

پیش خلق داشتم اعتباری

مرا از دین خود بیگانه کردند

بصد خواری مرا افسانه کردند

بکردم شرط با خود من در این دهر

که عبری را کنم پایمال از قهر

چون خواجه لاله زار این مطلب را بشنید بزبان گرجی اشاره

کرد که زورق ملا مردخای لاری را در آب دریا سرازیر نمایند. گرجیان

خود را بزورق لاری رسانده :

گرفتند گوشه (سومبوك) سنبك هماندم

سرازیرش بکردند دره . . .

خبر شد ماهیان قعر دریا

هجوم آور شدند از امر الله

بخوردند ذره ذره ماهیان‌ش

بخوردند گوشت را با استخوانش

و بدین ترتیب خواجه لاله زار، یهودیان را از دست این کینه توز نجات بخشید. این قسم بود گفتار بابائی لطف، ولی حاجی بنیامین اصیل مازندرانی اطلاعات بشرح زیر را در تکمیل مطالب بالا اضافه نمود: (۱)

«علاقه شاه برای استقرار لاله زار و جمعیتش در مازندران بدو منظور بود:

۱- چون شاه هر سال هنگام زمستان به مازندران میرفت مایل بود این مرد فهمیده و خادم را ملاقات نماید.

۲- مازندران را که علاقه زیادی بدان داشت آباد نماید.

بدین جهت با اصرار، لاله زار و جمعیتش را مجبور مهاجرت به مازندران نمود. محلی را برای آنها اختصاص داد اما در اثر مالاریا یهودیان مهاجر در آن ناحیه مریض شدند و چون سال بعد شاه به مازندران آمد از لاله زار پرسید راضی هستید؟ لاله زار اظهار عدم رضایت از آب و هوای محل کرد. شاه شخصا سوار شده بالاله زار بگردش پرداخته

(۱) مرحوم حاجی بنیامین اصیل مازندرانی متولد ۱۸۱۸ میلادی و فوتش ۱۹۳۸ بوده. وی مردی هشیار و به بسیاری از نکات تاریخی واقف و سنین عمرش در سال ۱۹۲۰ حدود ۱۰۲ سال بود و از جد خود شرح حال ابوالحسن را شنیده بود بدون آنکه کتاب بابائی لطف را خوانده باشد، آن جریانات را میدانست و راجع به رئیس یهودیان فرح آباد مطالب زیر را اضافه میکرد:

تا محل فعلی فرح آباد را که نام دیگری داشت ، انتخاب نمودند و چون سال بعد از لاله زار وضع ساکنین را سؤال نمود ، لاله زار جواب داد واقعا فرح شدیم بنا بر این شاه امر داد که نام این محل را فرح آباد گذارید . بعد از این واقعه بود که ابوالحسن وارد فرح آباد گردید .

چون ابوالحسن لاری با ملا مردخای به فرح آباد رسید به آنها امر کرد که بلافاصله بایستی کلاه او را بخرند و بر سر گذارند و بعد یکی از دو پیشنهاد زیر را بپذیرند .

۱ - یا ترك خانه و اثاثیه و ثروت خود را نموده دست خالی سربزه بیابان گذارند :

۲ - یا آنکه مسلمان شوند و اگر یکی از این ۲ پیشنهاد را نپذیرند باید کشته شوند .

خواجه لاله زار چون مورد مرحمت شاه بود از او ده روز فرصت خواست زیرا در زمستان آن سال ، شاه عباس به اشرف آمده بود . خواجه حضور شاه رفت و گفت ای قبله عالم به امر تو ما از شهر و دیار خود دست کشیده در فرح آباد سکنی گرفته ایم و مادر تحت حمایت شاهنشاه هستیم استدعای عاجزانه دارم شر این ابوالحسن را از سرما دور فرمائی . شاه که به خواجه مرحمت داشت گفت تغییر حکم یا القای آن برای من غیر ممکن است ، مخصوصاً که صدر و سایر روحانیون بر آن مهر کرده اند . ولی من حکم میدهم که يك ماه بتو و جماعت مهلت دهد و تو در این مدت از ابوالحسن پذیرائی و مهمان

نوازی کن و هدایائی به اوداده و دوستانه به این مرافعه خاتمه بده (۱).
 حکم یکماهه را بدست لاله زار داد و خواجه روانه فرح آباد
 گردید و مدت یکماه ابوالحسن مهمان لاله زار بود. یهودیان
 فرح آباد ابریشم عمل میاوردند و مقدار زیادی ابریشم به ملای لاری وعده
 داده شد که از این امر، اقلا در مورد فرح آباد صرف نظر نماید ولی لاری
 بهیچ وجه حاضر نمیگردد. شبی لاله زار به ابوالحسن گفت که تو
 یهودی پدر و اجدادت یهودی و خون یهود در زگهایت میباشد چرا تا
 این اندازه کینه یهودیان را در دل گرفته از لار شیراز باینجا آمده تا
 موجب زحمت برادران خود را فراهم سازی. لاری گفت از آنجائیکه نسبت
 بتوارادت پیدا کردم و از من مهمان نوازی بسیاری نموده ای علت را میگویم:
 چون یهودیان موجب گشتند که مذهب موسی از دستم بیرون شود
 من هم کاری نمیخواهم بکنم که مذهب موسی از دست شما برود.
 وقت بسرعت میگذشت تا یک شب به آخر وعده رسید. خواجه
 با فرزندانش جلسه ای خصوصی نموده تا تصمیم بگیرند. اهالی
 فرح آباد بطوریکه گفته شد اهل گرجستان و مردمی خون گرم بودند و
 مبارزات زیادی در زندگی خود دیده و حاضر نبودند بدون مطالعه بهیچ
 وجه زیر بار دستورات ابوالحسن روند لذا حاضر به کشته شدن
 گردیدند از این جهت در مشورت خود به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که
 پیشنهاد او را رد نمایند.

(۱) مراجعه به گفته نظامی بابائی لطف چند صفحه قبل شود که شاه عباس

جمعیت خواجه لاله زار را با چه وعده هائی به مازندران مهاجرت داد و چگونه
 برای وی قسم یاد کرد.

در موضوع ترك خانه و زندگانی گفتند این مرگ تندیجی است. وذر باره قبول اسلام برای مردمانی که مدت قریب ۳۰ قرن تا آن تاریخ ارثا پیرو حضرت موسی بوده تغییر مذهب بزور سر نیزه وبدون دادن وقت مطالعه، و پذیرفتن آن بطور سطحی مقدور نبود پس جملگی برای کشته شدن آماده گردیدند.

یکی از پسران خواجه بهضار گفت آیا ما و جماعت خود همگی برای کشته شدن حقیقتاً حاضریم همه گفتند آری. وی اظهار داشت در این صورت بچه علت قبل از مردن، ملا مردخای لاری را نکشیم فریادی از نهاد همگی بر آمد و همان شب طرح شب بعد را چیدند ولاری را فردا شب غرق نمودند.

طولی نکشید که موضوع آشکار و بسمع شاه رسید و در نتیجه لاله زار به اشرف احضار گردید و شاه عباس به خواجه گفت بدون تامل حقیقت امر را بگو لاری در کجا است و لاله زار عین حقیقت را بعرض شاه رسانید. شاه عباس که از این پیش آمد بسیار ناراحت بود به خواجه گفت که اگر خدمات گذشته تورا بخاطر نداشتم قطعاً تو وبستگان و کلیه جمعیت تو را بقتل میرساندم ولی از این عمل به يك شرط صرف نظر میکنم که فوراً کلیه مسلمان شوید و اجرای این امر را بدون درنگ از تو میخواهم،

در نتیجه خواجه و کلیه جمعیت او مسلمان شدند، اما مسلمانی که بدون مطالعه و بزور انجام شده بود و از این رو چون مردمانی مومن و مقدس دریهودیت بودند عدم اجرای نماز و مراسم مذهب حضرت موسی را امری وحشت آور و گناه بزرگ می دانستند از اینجهت تصمیم گرفتند

در خفا به وظایف و مقررات دینی خود رفتار نمایند .

این وضع تا دوره شاه صفی ادامه داشت تا دوباره رسماً ب‌مذهب موسی در آمدند و بار دیگر در عصر شاه عباس ثانی مجبور به ترك مذهب شدند . (به فصل شاه عباس دوم مراجعه شود) چون در فرح آباد فوق العاده تحت نظر بودند و می‌ت رسیدند که از افکار آنها پرده برداشته شود لذا تصمیم گرفتند که از آن شهر نقل مکان کرده به محل دیگری که امروز کیا کلا خوانده میشود و اطرافش در آن زمان مسلمانی وجود نداشت بروند . شبانه در تاریکی و مخفیانه توراتهای خود را نقل مکان دادند و به آن محل رفتند (۱) .

ساکنین کیا کلا چون در عصر شاه عباس ثانی اوضاع و احوال یهودیان را وخیم تر یافتند و خواجه لاله زار هم فوت کرده بود اختفای موسویت خود را شدید تر نمودند . این جمعیت تا سال ۱۳۱۰ شمسی مدتی حدود ۳ قرن بسیاری از مراسم مذهبی یهود را فراموش کرده بودند ولی روزه بزرگ و عید پسخ را همچنان بخاطر داشتند . بعد از سلطنت اعلیحضرت فقید ، کیا کلا جزو املاک سلطنتی در آمد و افسریکه مامور تنظیم امور این قصبه بود از راز آنها باخبر و آن جمعیت را تشویق به اختلاط و ازدواج با مسلمانان اطراف نمود و بدین ترتیب امروز آنها را میتوان مسلمان حقیقی دانست . محل دیگری که یهودی نشین و جمعیت زیادی داشت در نزدیک فرح آباد و کیا کلا بنام

(۱) ترك فرح آباد و رفتن به کیا کلا بایستی بعد از شاه عباس ثانی باشد زیرا بابائی لطف که در عهد شاه عباس ثانی زندگانی میکرد ، مینویسند : تا به امروز در آن محل زندگانی مینمایند .

یهود خیل نیز وجود داشت که آنها هم یا در همان ایام یا در عهد سلطنت شاه عباس ثانی مسلمان شدند .

در اینجا بیانات حاجی بنیامین اصیل مازندرانی خاتمه میابد

واقعه دیگری که راجع به بعد از سالهای ۱۶۱۵ میلادی برای یهودیان اصفهان رخ داده و بابائی لطف شرح میدهد بدین قرار است :

« شاه عباس بنای زیادی میکرد و در پایتختش اصفهان ، از تمام ملل واقوام وجود داشتند مخصوصا مردمانی بودند گرگ منش که با میشها دوستی مینمودند . در پایتخت او هم کمی یهودی باقی مانده بود که اختلافاتی بین آنها وجود داشت مخصوصا برای مقام ریاست طلبی .

در این ایام (که در حدود سالها ۱۶۱۶ = ۱۰۲۶ هجری است) شاه عباس به شکار گاه خود در لنجان رفت بطوری که در فصول ششم و دهم دانستیم این ناحیه قبل از تیمور لنگ کاملا یهودی نشین بود و تنها آثاریکه از یهودیان در آنجا باقی مانده بود یکی پیر بکران بود

(۱) بعد از آنکه یهودیان از لنجان پراکنده شدند املاک آنها جزو املاک خاصه پادشاهان در آمد (و در عهد شاه عباس هم لنجان متعلق بشاه بود) لنجان و با لنجان محل برنج کاری است و از املاک خاصه شاهی است (از صفحه ۳۶۶ کتاب زندگانی شاه عباس اول .

که متعلق به مسلمانان گشته و دیگری کنیسه و زیارتگاه سارابت آشر.
 یهودیان حکایت میکنند و بابائی لطف هم در این باره قلم فرسائی
 کرده که چون شاه عباس به شکار گاه رفت آهوئی را دید و آن را
 تعاقب نمود، آهو فرار کنان همی رفت تا بنزدیک بنائی رسید و داخل
 آن شد. شاه که تنها و از همراهان جدا شده بود داخل آن مکان
 شد و پیر مردی را دید که در اطافی نشسته کتاب میخواند از او پرسید
 تو که هستی و اینجا چه جایی است؟ پیر جواب داد من یهودی هستم و
 این محل زیارتگاه یهود است.

شاه پرسید آهو کجا رفت، یهودی عرض کرد آن آهو سارا
 خاتون نوه حضرت یعقوب میباشد که اینجا زیارتگاه او است
 یهودیکه شاه را نشناخته و قیام نکرده بود مورد خطاب شاه واقع گردید:
 بگفتا ای پیر مرد ما را شناسی نکو بنگر مبادا پر حراسی
 بگفتا ای جوان باشی همیشه کجا روباه شناسد شیر بیشه
 دگر گفتا با شاه جهان گیر که من عباسم ایما پیر
 پیر مرد فوق العاده وحشت کرده بلند شد.

بگردش کشت و گفتا جم پناهم چگونه عذر و معذرت بخواهم
 بگفتش شاه که ای پیک بشارت مرا سیری بفرما این زیارت
 بشد در پیش او آن پیر یگانه ببرد شاه را در چله خانه
 دیدار زیارتگاه در شاه تاثیر بسیاری کرد و بلافاصله بشهر باز
 گردیده حکم داد که شهر اصفهان و تا دهات اطراف را چراغان نمایند
 و در آن شهر به وزراء حکم کرد که فردا یهودیان را به حضور طلب زیرا
 من معجزه بزرگی از آنها دیده‌ام. صبح رؤسا و کدخدایان یهود را

بحضور بردند ، سیمان طوب باشلمو (سلیمان) نامی رئیس جامعه بودند
و نیشان و مردخای روسای روحانی، خداداد و موسی عطار و سلیمان نامی
هم که کدخدا بودند حضور یافتند .

چه دیدند شاهرا از جای جستند تمامی دستها بر سینه بستند
دعا کردند بر شاه جهاندار بگفتند حق ترا باشد نگاهدار
همیشه سرور و سردار باشی سر دشمن بشمشیرت تراشی
شاه بسیار خوشحال شد و گفت مترسید کلاه ابوالحسن را موقوف
میدارم و شمارا سرفراز قوم کرده و یهودیانرا نوازش خواهم داد و دستور
داد که بفوریت قاصدان روانه ولایات کرده و برای تعمیر و توسعه این
زیارت گاه اعانه جمع آوری نموده و در آنجا در حق من از دعا کوتاهی
نمائید مخصوصاً در روزهای دو شنبه برای دعا کردن بادهان روزه در
آنجا روید و بعد بحضور من شرفیاب شوید .

یهودیان دلشاد شده و هر روز دو شنبه باتورات به آنجا رفته و
بحضور شاه بار میافتند و فرمان پذیرائی از ایشان داده میشد و شاه
از تورات زیارت میکرد و شاه بروح پدش قسم خورد که کلاه نوبری را
برطرف خواهد کرد

کلاه از فرقتان بر گیرم آخر نمایم مذهب موسی بظاهر (۱)
و در عوض شما همواره مرا دعا کنید .

همه گفتند شاهها بند گانیم برای صاحب خود جان فشانیم

(۱) چون یهودیان اصفهان گذاردن کلاه ابوالحسن را پذیرفته و

موسوی مانده بودند مع الوصف آزادی مذهبی کامل نداشتند :

نمایندگان یهود را مرخص نمود و فرمان الغای کلاه ابوالحسن را صادر کرد .

نوشت حکم چنین ، شاه جهاندار

که سرگیرند همه مندیل سرخدار (۱)

در نتیجه این موفقیت ، سیمانطوب رئیس جامعه ، رفتار خود را نسبت بیهودیان عوض نمود و شروع به اخاذی کرد و مردم نسبت به او یاغی و مخالف شدند و روز بروز آتش این فتنه وسیعتر میگردد تا بالاخره شم طوب و زخریا نامی که از کدخدایان بودند در علی قاپو بر علیه سیمانطوب بست نشستند .

میر محمد قاسم وزیر شاه عباس ، به آنها نصیحت داد و خشونت طبع شاه را متذکر و لزوم خروج از بست و صلح با سیمانطوب را به ایشان یاد آور شد و برای کمک بمنظور خود ، یحیی نامی از یهودیان که مسلمان شده بود احضار و با نصایح آن دو نفر ، شم طوب و زخریا را از علی قاپو بیرون کردند .

اما سیمانطوب عریضه‌ای برای تسلیم به شاه نوشت که یهودیان مردمانی بدخواه و جادوگر میباشند . (۲) این جماعت نسبت به دستورات من که رئیس آنها هستم سرپیچی میکنند و نسبت بشاه یاغی میباشند و شکایت مرانزد نواب (میر محمد قاسم) میبرند . اگر مقصوم

(۱) گویا منظور مندیلی باشد که علامتی کوچک سرخ برای نشان بر آن میگذاشتند . و یهودیان نسبت به این قسم کلاه راضی بودند زیرا وضع کلاه ابوالحسن مسخره آمیز بود .

(۲) بطوریکه در ابتدای فصل دانستیم شاه عباس به جادو معتقد بود .

اعدام فرما و گرنه دامن بستان • برای جلوگیری از تسلیم عریضه، میر محمدوزیر بایحیی و کدخدایان به علی قاپو رفته ملاحظه کردند که سیمان طوب در آن محل است پس بوی وعده اصلاح دادند و سیمانطوب مهمانی مفصلی تهیه دید • موسی عطار در آن مجلس به سیمانطوب گفت باید تعهد کنی که دست از ریاست بکشی و غیاث نام یکی از مخالفین که دعوت شده بود، در آن مجلس حاضر نگردید **لیلی** خوراک طعام بمنزلش بردند که نمک گیر شود ولی مشار الیه نخورد و به داماد خود داد و نتیجه ای از آن مجلس حاصل نشد. سیمانطوب مراتب را به اطلاع میر محمد قاسم رساند مشار الیه در روز شنبه به کنیسه آمده غیاث و موسی عطار را خواست که آنها را آشتی دهد ولی قضیه منتهی بزد و خورد گردید (۱) و مردم متفقاً تصمیم به انفصال سیمانطوب گرفتند. چهل نفر رفتند تا بحضور شاه برسند و سراغ گرفتند تا در باغ خامه او را یافتند.

شاه عباس چون از دور ایشان را دید علت پرسید و آنها از سیمانطوب شکایت کردند • شاه ایراد کرد چرا روز شنبه از شهر خارج شدید و در نتیجه همه جماعت، دستور داد که یکنفر حرف بزنند. شم طوب و زخریا جلورفته آغاز شکایت از تجاوزات و رشوه گیری سیمانطوب نموده و گفتند پولهایی که برای کورستان و زیارتگاه گرفته بمصرف رسانده •

(۱) در این عصر هم بعضی از کاندیدهای یهودی مجلس دارالشورای ملی که دعوی آقائی و ریاست بر ملت دارند از زد و خورد و دسیسه که نتیجه آن دنیااله همین مشروحات میآید مضایقه ندارند •

غیاث هم مطالبی اضافه نمود، شاه عباس پس از زیارت تورات که همراه برده بودند فرمود که فردا حاضر شو نند و پولها را از سیمانطوب خواهد گرفت. فردا شاه عباس امر نمود که نزد تحویل دار روند تا بحاسبه رسیدگی شود و آنها را مراجعه به نواب کرد. نواب گفت محاسبات او منظم است ولی جماعت اعتراض داشت، پس نواب دستور داد که هر یهودی که رشوه ای به سیمانطوب داده حاضر شود ضمناً سیمانطوب را دست بسته حاضر کردند و آنهائیکه می گفتند سیمانطوب از آنها رشوه گرفته است چیزی هم باقی دار میشدند در نتیجه دیگر کسی مراجعه ننمود و یهودیان بار دیگر برای شکایت به دربار رفتند. در آن موقع شاه در حمام بود و از صدای جماعت ترسان شد و بعرض رساندند که یهودیان میباشند. شاه خارج شده و امر نمود که سیمانطوب را دست بسته بیاورند. مامور، وضع خطرناک را به سیمانطوب تذکر داد و سیمانطوب گفت من دفتر و حساب دارم پس آن مامور گفت آنها را همراه بیاور و سیمانطوب با آن دفتر بحضور شاه رسید.

پس از عرض بندگی اظهار داشت که بنده در گناه اهل این اتهامات نیستم و این مردمان جادو می کردند و کتاب جادو را از آنها گرفتم و دیگر نتوانستند که عملیاتی بنمایند لذا کمر به نابودی من بستند (۱) اگر کافر بودم حال مسلمان می گزیدم. شاه که سرخوش بود از جمله اخیر شاد شده سیمانطوب را بوسید و گفت بدون تو من فردا بجننت نخواهم رفت و مقام ریاستی به او داده وی و خانواده اش را مسلمان

(۱) شاه عباس که بجادوگری اعتقاد داشت قطعاً از این جمله ناراحت شده است

کرد. شاه بزرگان یهود را احضار نمود و بین آنها مردی خدا ترس بنام ملا ابا که دائم کارش عبادت بود، وجود داشت و شاه به او گفت:

بگفت شاهش که ای مرد یهودی مسلمان شو که رستی از جهودی
بگفت ملا که ای شاه جهانگیر اگر ما را کشتی از ضرب شمشیر
نمیگردم از دین خود پشیمان نداریم گله از موسی و هاران
شاه در غضب رفت و دستورداد او را نزد سگان آدم خوار اندازند.
چون سگ نزدیک ملا ابا شد او را بوئید و از وی دور شد.

چه او را دید سیمانطوب بفهمید

که اوصیصیت (۱) پوشیده است بترسید

بگفت با شاه که این را کن برهنه

بگیرد سگ او را از روی کینه

همان ساعت همه زختش بکنند

برهنه وی پیش سگ فکندند

سگ عضلات بازوی ملا ابا را کند و وی فوت کرد.

در این موقع، جمعیت که موسی عطار هم با آنها بود جلو رفته بسجده پرداخته و نواب بشاه عرض نمود که استدعا دارم جزیه یهودیان را با این جماعت در عوض حقوقم به چاکر ببخشید. تقاضای نواب مورد قبول واقع گردید آنها مرخص شده و زخریا را بر خود رئیس نمودند. نواب هم برای دلجوئی آنها گوسفندانی هدیه فرستاد.

(۱) صیصیت قطعه پارچه ای جلتقه مانند است که در چهار گوشه آن

نام خدا طبق اعداد ابجد بر روی آن گره خورده.

شاد به سیمانطوب که مسلمان شده بود دستور داد که شهر بشهر مسافرت کند و هر جا کتاب جادوئی یافت ! ! جمع آوری نماید . سیمانطوب بشهرهای قم و کاشان یزد شیراز ابرقو و دماوند فرح آباد گیلان قزوین بغداد مسافرت نمود (۱) و در این شهرها از یهودیان بهانه میگرفت و بدین وسیله اموالی جهت خود بدست میآورد ولی متوجه عملیات تجاوزکارانه و گناه خود نبود.

زخریا هم وقتی بریاست رسید با شیطوب چنان تجاوزاتی را شروع نمودند که در نتیجه یهودیان آرزوی سیمانطوب را میکردند ، زیرا این دو نفر موظف شدند که برای نواب پول جمع آوری کنند و نوکران نواب هم فوق العاده ایشان را تحت فشار قرار داده بودند، شیطوب کلیه دارائی خود را از دست داد و با وجود این نواب او را بچوب بست . برای رهائی گفت نزنید در منزلم پول مخفی دارم میدهم و چون به منزل رفت با حربه‌ای بر سینه خود زد که بمیرد ولی نوکران نواب او را دستگیر و زنجیر نموده و زخریا را هم توقیف و به محبس بردند . زخریا در محبس نقشه ای کشید (۲) در نیمه شب با صدای بلند جمله شهادت را ادا کرد و چون مامورین محبس علت را پرسیدند اظهار داشت :

علی عليه السلام آمد بخوابم ای عزیزان

مسلمان کرد مرا از امر یزدان

(۱) در آن عصر در قم و ابرقو و قزوین یهودی داشته است .
 (۲) از اظهارات بابائی لطف میباشد

فوراً او را از بند خلاص کرده و صبح او را بنزد نواب بردند که او را خلعتی بابک تومان پول داد و زخریا موجب استخلاص شمعطوب را فراهم کرد.

نواب چون فهمیده بود که زخریا از ترس مسلمان شده به او گفت: اگر خواهی بدین خود باقی بمان.

پنج سال از این جریان گذشت و شخصی که یهودی زاده و مسلمان شده بود بنام حاجی رضا پیدا شد که پیشکار نواب شد. در آن عصر یهودیان موظف بودند سالی ۴۰ تومان بپردازند و حاجی رضا آنرا به ۶۰ تومان رساند ولی به این کار هم قناعت نکرد هر روز بهانه‌ای میگرفت که این درختها چه میکنند و آن شراب میخورد یا آن یکی حساب سازی مینماید و بدین ترتیب موجب زحمت و گرفتن جرم از آنها را فراهم میساخت. یهودیان به او گفتند مگر نواب ما را بتوفر وخته است وی جواب داد رسم حکومت اینست. پس یهودیان بنزد نواب رفته و گفتند بدون آنکه گناهی داشته باشیم. حاجی رضا دائم از ما بهانه حوئی مینماید استدعا داریم دیگری را بر ما مامور سازی.

بابائی لطف اضافه میکند:

چون حاجی رضا حاضر شد، بدون پرده بدکر تجاوزات او پرداختند بطوریکه راه انکار برایش باقی نماند و شرمنده نواب گردید و در دل کینه آن جماعت را بسختی در دل گرفت زیرا از طرف نواب خانه نشین شد.

مردی یهودی کاهن یزدی در اصفهان میزبست چون بیش از یک اولاد بنام اهرن نداشته، زن برده بود تا شاید اولادی بیاورد. اهرن

جوانی بود خدا ترس و آراسته ، حاجی اورا خواست و گفت برای من دعائی بنویس و این جوان که از منظور حاجی رضا بیخبر بود دعا را نوشت . پس حاجی رضا کوشش کرد موقعی که شاه در حال مستی باشد شرفیاب شود و هنگامیکه مردمان رومی و حبشی و تاتار فرنگی هم حضور داشتند خدمت شاه رسیده پس از تعظیم بعرض رساند که اعلیحضرتا ورقه جادوئی را که یهودیان بز علیه اعلیحضرت نوشته بودند ، بدست آوردم ، آنها پنهانی و علنی جادو میکنند ، خوبست که توراتهای آنان را در آب ریخته آنها را مسلمان فرمائی اگر حالا از دشمنان خود جلوگیری ننمائی صدچندان نمایند .

شاه در غضب شده ریش سفیدان و ملاهای یهود را احضار نمود تا راجع به این جادوگری از آنها سؤالاتی نماید . در آن موقع اصفهان دارای چهار ملا بود ، یکی ملا یشوعا دیگر ملا یهوشع و آن دیگر ملا شلمو و آخری ملا یهودا که مردمانی عالم و فاضل بودند آنها را نزد سلطان بردند و در حالیکه می لرزیدند سجده کردند .

شاه گفت فوری این ورق را برای من بخوانید که آیا در اصفهان درست شده است آنها جواب گفتند خدا داند که این جادوئی نیست و بدست اهل علم و دانشمندی نوشته نشده است .

شاه گفت که من سابقا شما را مسلمان کرده بودم و چرا بدون امر من به مذهب موسی برگردیدید . ملا گفت اعلیحضرتا ، نواب ۶۰ تومان از ما گرفت و آزادی مذهب به ما داد و شاه در جواب امر داد اکنون بایستی بدین من در آئید . آنها جواب دادند :

بگفت شاه سیه زشت روئی . نگرده اوسفید ازشت شوئی
 حضار به شاه عباس گفتند که این نواب کی است که مسلمانان
 را کافر کرده (۱) و شاه که عصبانی بود امر کرد که اینها را غرق
 در خون کنید پس قورچیان یقه هر یک از آنها را گرفته بطرف میدان بردند
 تا آنها را به دار آویزند ، حاجی رضا که در درب ایستاده بود گفت
 لزوم بتهیه دار نیست و این درختان میدان را ممکن است بجای دار
 بکار برید پس آن بیچارگان را بدرخت آویزان و شکمهای آنان را
 دریدند سپس متوجه جلب عدهای دیگر از یهودیان شده و ۵ و ۱۰ و ۱۰۰
 نفر از آنها را میکشتمند و مدت ۶ ماه روزی چند نفر را مقتول میساختند
 بیچارگی در این بود که صرفنظر از شاه ، حکام و محتسبین هم تجاوز
 را شروع نمودند .

اگر زباغ رعیت ملك خورد سببی

بر آوردن غلامان او درختان از بیخ
 « شاه عباس در سن ۷۰ سالگی از يك مرض مولم و دردناکی در
 کاخ مورد علاقه خود در مازندران پس از يك سلطنت ۴۲ ساله، از این
 جهان در گذشت »

راجع به شاه عباس اول افسانههای زیادی وجود دارد که تا
 امروز بین ایرانیان شایع است صدها موضوع راجع به عدل پروری و

۱- جمعیت یهود که از اولادان حضرت ابراهیم و فرزند او اسحق میباشند
 از عصر حضرت ابراهیم چهار هزار سال قبل مانند جد بزرگوار خود موحد
 بودند و از سی و دو قرن قبل زمان حضرت موسی دارای قوانین مذهبی
 گردیدند و جای بسی تاسف است که یهودی را کافر خوانده و شاید هم
 بعضی بی خبران هنوز هم بخوانند ۶۰



در میدان شاه در جلو قصر سلطنتی بعضی از یهودیان را
کشتند

بیرون رفتن وی در شبها ، به لباس درویشی جزو قصص و حکایات ملی گشته است . یهودیان یزد هم افسانهای راجع باین پادشاه دارند و تعریف میکنند.

« شاه عباس بطور ناشناس و قلندر در اطراف یزد گرفتار دشمن شده بود ، فرار کرده در قنات آبی مخفی شد تصادفاً یک نفر یهودی گذرش بآن قنات افتاد و چون شاه دانست که آن مرد یهودی است بوی اعتماد کرده و آن شخص موجب نجات شاه را فراهم کرده و بعد تقاضای او را انجام داد.»

« در اطراف یزد دهگدهائی وجود دارند بنامهای اسحق آباد یعقوب آباد و مریم آباد که سابقاً ساکنین آنها یهودی بودند و امروزه

زردشتی و مسلمان نشین میباشند. بین این سه دهات کنیسه‌های بنام کنیسه سرسنگ وجود داشته که دیوارهای آن هنوز باقی میباشد و محلی هم بنام گازورگا است که سابقا ۴۵۰۰ نفر یهودی داشته و بتدریج عده آنها به ۸ هزار میرسد و دارای ۱۱ کنیسه بوده که آن کنیسه‌ها هنوز باقی میباشند» (۱).

« در ابتدای سلطنت شاه عباس اول مردخای نامی بر یهودیان گیلعاد نزدیک دماوند، ریاست داشته و توراتی بنام وی هنوز در دماوند باقی است. مردخای دارای سه برادر دیگر هم بوده که آنها از آن دیار مهاجرت کرده و اولادان آنها بعد ها در طهران مستقر شدند» (۲)

شرح دیگری راجع به شاه عباس اول بدین قرار وجود دارد :
 « شاه عباس اول دخول اجانب را بایران آسان و آزاد نمود به شرط آنکه مالیات دهند. در آن عصر یهودیان ایران زیاد بودند و ثروت فراوانی داشتند. شاه عباس حکم کرد که بایستی یهودیان مسلمان گردند یا کشته شوند.

مجتهدی با این فکر مخالفت کرد و گفت بهتر است با بزرگان آنها مباحثه دینی شود. نتیجه بدان جا رسید که ۷۰ سال به یهودیان فرصت دهند تا اگر در این مدت ناجی موعود آنها نیاید و آنها را جمع آوری و نجات نداد مسلمان گردند و گرنه کشته شوند چون یهودیان

۱- نقل از بیانات ربی داود اسحق ملایوحنان یزدی و نباید افسانه‌ای

بیش باشد •

۲- « « اسمعیل مروتی دمارندی •

از این ستون بآن ستون را فرج میدانستند پذیرفتند. (۱) چنین جریانی بعید بنظر نمیرسد زیرا زمان شاه عباس ثانی که آن همه تجاوز و تعدی را نسبت به یهودیان ایران روا داشت مصادف با سال ۷۰ فرصت فوق است و آنچه موجب تصادف عجیب شده آن است که در اواخر سلطنت شاه عباس دوم شخصی در ترکیه بنام شبتای دعوی ناجی گری کرد که البته صحت نداشت اما در استقامت نسبی یهودیان ایران بی تاثیر نبود و چون غیر حقیقت آن ثابت گردید، بر عکس در مسلمان شدن عده کثیری مؤثر واقع شد (۲)

بهر جهت گرچه ناراحتیهای یهودیان در ایران از زمان چنگیز به بعد تا تیمور و غازان یعنی دوره مغول شروع گردید ولی عصر صفویه را نبایستی خارج از آن زمان دانست زیرا، همان مردمان در اطراف شاهان صفوی وجود داشتند ولی فرقی که داشت آن است که در عصر خانها مغول تجاوزات بیشتر صورت قتل و غارت داشت در صورتیکه از زمان صفویه به بعد جنبه محدودیتها و تحقیرات و تغییر مذهب بطور اجبار و گاهی هم قتل و تجاوز بنخود گرفت و وقتی دقت کاملی در طرز اختلاف رویه این زمان نسبت بیهود با گذشته را در نظر بگیریم معتقد خواهیم شد که رای مستشاران خارجی زمان صفویه دخالت قطعی در این امور داشته است.

بطور خلاصه محدود نمودن کار و کسب یهودیان ایران از همین عصر شروع گردیده است و روز بروز آن را عملی تر نموده اند. سابقا

۱- از یادداشت‌های آقای کهن صدق.

۲- شرح مربوطه در فصل شاه عباس ثانی بیاید.

یهودیان در کار و کسب یا انتخاب محل آن آزاد بودند ولی از عصر شاه عباس اول بعد؛ ملت بنی اسرائیل، پیشرو وحدانیت و ملتی که در این راه آنقدر که قبلاً دانستیم دچار مصائب گردید، در زمره کفار در آمده منفور اعلام شد و از این زمان است که دخول آنان به بازارها برای کسب و کار ممنوع و کارهای پست زمان را یعنی مطربی و شراب سازی و دوره گردی را بآنها اختصاص دادند و ایشان را مجبور می‌کردند که از پوشیدن لباس نو، خریدن و خوردن میوه تازه خود داری نمایند و تعجب در آنجا است که بعدها، مردم نفرت خود را بدان علت میدانستند که یهودیان دارای چنین مشاغل یا چنان طرز خوراک و لباس هستند.

وقتی که در زمان مظفر الدین شاه شروع باصلاح این عیوب تحمیلی گذشته نمودند بار دگر سر و صداها بلند گردید و شد آنچه را که خواهیم دید.

با وجود وضعیت اخیر الذکر چون عصر شاه عباس اول، ابتدای تضیقات و محدودیتها بود، لذا در جامعه یهود ایران هنوز چراغ علم و معرفت خاموش نگردیده، فضالوشعرائی وجود داشتند که البته ما را دسترسی بذکر نام کلیه آنها نیست بطوریکه «و کیشی Gi. vecchietti (۱۵۵۲-۱۶۱۹) میلادی که برای جمع آوری کتب قدیمی تورات در سال ۱۶۰۵ باصفهان رفته ذکر میکند، رئیس کرملیتها در اصفهان ژوهن تهادنس John Thaddens از طرف شاه عباس اول مامور شد که کتاب زبور را از عبری به فارسی ترجمه کند و این عمل را با کمک

زاب (محل) در سال ۱۶۱۸ میلادی انجام داد. (۱) یکی از شعرای قابل توجه آن زمان سعید یا سعیدا میباشد.

سعیدای سرمد «۴»

در زمان صفویه که شهر اصفهان از برکت وجود شعرا و علما بزرگ مهد علم و ادب بود، یکی از یهودیان کاشان بدین اسلام در آمد و با یک دنیا اشتیاق در اصفهان برای تحصیل علم و کمال مشغول شد که او را سرمد کاشی میگفتند، شاعری شیرین سخن بود و چون آن ایام اغلب شعرای ایران به هندوستان میرفتند او هم پس از تحصیلات عالی که در خدمت حکمای بزرگ مانند میرفندرسکی و صدراالمتاهلین (ملاصدرا) و دیگران فرا گرفته بود روانه هندوستان شد و در آنجا شیفته حسن جمال پسر یکی از مهاراجه بزرگ هند که موسوم به بهی چند بود شد چنانچه خود میگفت:

نمی دانم در این دهر که-ن دیر

خدای من بهی چند است یا غیر
رفته رفته تمام هستی خود را در راه این عشق به باد داده و کارش به جایی کشیده بود که حتی ستر عورت نمی کرد و با پس و پیش برهنه در کوچه و بازار هند میگذاشت چون بشاه جهان آباد رسید دارا شکوه پسر شاه جهان شیفته و مجذوب کمال و معرفت او گردید و شمه‌ای از کمالات او را نزد بدر باز گفت شاه جهان او را بخواند و توقع

۱ - از تاریخ یکی از جوامع یهود در اصفهان ایران بقلم والتر

فیشل نیویورک ۱۹۵۳

۲ - استخراج از دکتر مهدی کامکار.

کشف کراماتی کرده. سرمد فی البدیهه این شعر را گفت:
بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهر است کشف عورت است
وقتی دارا شکوه پیش شاه جهان میگفت سرمد برهنه زیست
میکند و مردم درباره مکشوف العوره بودن آن حرفها میزدند، شاه
بشوخی گفت با يك گز کرباس دهان مردم را میتوان بست. بعد از
کناره گیری شاه جهان و کشته شدن دارالشکوه، عالمگیر پادشاه،
بتخت سلطنت جلوس کرد و بسبب عداوتیکه با سرمد داشت ملا عبد
القوی قاضی القضاات را فرمود تا پیش سرمد رفته علت مکشوف العوره
بودن او را بپرسد. ملا قوی چون نزد او رفت و آنسؤال را کرد،
سرمد جواب داد شیطان قوی است و فی البدیهه این بیت را خواند:
خوش بالائی کرده چنین پست مرا

چشمی بدو جام برده از دست مرا

او در بغل من است و من در طلبش

دزد عجیبی برهنه کرده است مرا

ملا عبد القوی از اینکه سرمد گفته بود شیطان قوی است از او
رنجیده و برای اینکه بهانه‌ای به دست آورده باشد این رباعی سرمد را
دلیل انکار معراج قرار داد:

آنگو بسر حقیقتش رهبر شد

خود پهن تر است از سپهر پهنابرد

ملا گوید که بر شد احمد به فلک

سرمد گوید فلک به احمد بر شد

عاقبت ملاقوی سلطان را بر آن داشت که مجلسی از علمای ترتیب دهد که با سرمد بحث کنند چنانچه واجب القتل باشد خودش بریزند همینکه سرمد در مجلس حاضر شد اول پادشاه پرسید تو می‌گفتی بعد از شاه جهان ، برادرم دارا شکوه بسلطنت میرسد این حرف که درست در نیامد زیرا او کشته شد و من بتخت نشستم . سرمد جواب داد من درست گفتم او پادشاهی ابد در یافت . شاه از این حرف عصبانی شده پرسید تو با این فضل و کمال چرا ستر عورت نمی‌کنی جواب داد :

آنکس که تو را تاج جهانبانی داد

ما را همه اسباب پریشانی داد

پوشید لب-اس ، هر که عیبی بود

بی عیبان را لباس عریانی داد

شاه که دید سرمد لباس تن او را دلیل عیب او قرار میدهد

آتش خشمش بالا گرفت و برای مرتبه سوم پرسید شنیده‌ام تو از کلمه

طیبه لا اله الا الله از (لا اله الا الله) نمی‌گویی علت چیست. جواب داد من هنوز

در (نفی) مستغرقم و به درجه اثبات نرسیده‌ام چرا دروغ بگویم. همین

معنی را برای کافر بودن او دلیل گرفتند و حکم قتلش صادر شد

وقتیکه او را از دربار بسوی مقتل میبردند ازدهام عوام بقدری بود

که به دشواری از میان آنها عبور میکرد گویند از دربار سلطان ، تا

حوالی مسجد جامع که مقتل و مدفن او است قریب ۲۴ رباعی گفته

که من جمله این رباعی است :

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
 لاغر صفتان زشت خو را نکشند
 گر عاشق صادقی ز گشتن مگریز
 مردار بود هر آنکه او را نکشند
 سرمد اگرش وفاست خود میاید
 و آمدنش رواست خود میاید
 بیهوده چرا در طلبش می گردی

بنشین که اگر خداست خود میاید
 در موقع اجرای حکم بهر کس تکلیف کردند که او را بکشد
 هیچکس زیر بار نرفت عاقبت کناسی حاضر شد که خون او را بریزد
 و چون تیغ در دست گرفت سرمد گفت : این چه جلوه ایست دگر بکار
 مامیکنی. سرمد که به وحدت وجود ایمان کامل داشت این شعر را گفت :

رسیده یار عریان تیغ این دم بهر رنگی که آید میشناسم
 در هنگام قتل سرمد فرارش ها به جستجوی مشوق او بودند که
 بهی چند را خواسته در ساعت آخر برای او بیاورند و گفت راضی به
 زحمت شما نیستم.

آنگاه رو به جلاد کرد و با اشاره چشم ، او را بانجام وظیفه خود
 خواند. جلاد شمشیری بر گردن وی زد ولی زخم کاری نشد. سرمد
 نگاهی به خون بی گناه خود و شمشیر خون آلود میر غضب کرده
 خندان گفت:

همچو دور افتاده ای، کاخر بیار خودرسد
 دست قادر گردنم آورد تیغش خون گریست

در همین وقت ضربت دوم فرود آمد و سرش بزمین افتاد بدین ترتیب سرمد کاشانی در سال ۱۰۷۰ هجری = ۱۶۶۰ میلادی کشته شد و در مسجد جامع شاه جهان آباد بخاک سپرده گردید و هنگامیکه بی جان شد قطعه کاغذی از دستش به زمین افتاد که این بیت بر آن نوشته بود.

سر جدا کرد از تنم، شوخی، که بامن یار بود

فصه کوتاه کرد ورنه درد سر بسیار بود

بدین ترتیب سرمد کشته شد و چندی نگذشت که ملا قوی هم به قصاص رسید و سزای این فتوی ناحق را دید. پس از قتل سرمد پسر مهاراجه بهی چند که پدرو مادر او ثروت را ترک کرده با ~~مصلحت~~ سرمد خواستگاری نشین بود او هم پس از چندی فوت میکند.

بوالطاهر



سرمد در سال ۱۰۷۰ هجری قمری در دهلی کشته شده. غلام سرور که یکی از شعرای هند بوده در تاریخ قتل سرمد این ماده تاریخ را سروده:

آن ولی ای که سرمدش نام است

بود از جان عشق یکسر مست

سال عشقش که از خرد جستم

گشت پیدا که (سرمد و سرمد مست)

۱۰۷۰

ایضاً از سرمد:

داغ یعقوب و زلیخا را ببین

ای که از دیدار یوسف غافل

ای که از روی بدم در حیرتی يك زه ان آن روی زیبارابین
شاه و درویش قلندر دیده ای سرمد سرمست و رسوا را بین

❖ ❖ ❖

سرمد غمش بو لهوس را ندهند
سوز دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که باز آید بکنار
این دولت سرمد همه کس را ندهند

عشق بازی سرمد باهندو بچه (بهی چند) و بعضی از داستانهای
دیگر راجع به او را در چند کتاب مفصل مذکور داشته اند، مثل مرات
الخیال و خزینته الصفا و تذکره نصر آبادی و غیره.

شعرای دیگر یهودی دوره صفویه، از تذکره نصر آبادی صفحه

۲۰۴ و ریاض العارفین (۱)

« درویش یوسف از ولایت لار است اما در کیش موسوی بود و
فطرت عالی او چون ناقد نقد قلب است، هادی و مرشد او شده با
درویش محمد صالح که اقربای اوست بقصد تحصیل دین محمد ﷺ برآمده
شروع به سیاحت نموده اکثر بلاد را بالباس فقر پیموده گویا از طریق
موسوی عدول کرده بطریق شریعت احمدی رجوع نموده و در اصفهان
آمده بتحصیل مشغول شد. در اکثر علوم خصوصاً حکمت و معانی بیان
و حساب و رمل و شعر و معما مربوط گردید و بواسطه وسعت مشرب،
اغلب اعظم و اکابر خواهان صحبت اویند تا روزگار حسد بر احوال

او برده به زندان کدخدائی که جهنم دنیا است و امانتی که در قرآن
مجید واقع شده عبارت از آن است گرفتار شد. امید که نجاتی او را
روی دهد شعرش این است: (۱)

بردیم بعشق زخم کاری با خود
کردیم به هست تو یاری با خود
ایمان بسر زلف تو محکم کردم
دادیم قرار بی قراری با خود
ایام شباب از هوس بودی هست
جام طربت چو شاخ گل بود بدست
پیری چو رسید از هوا چشم بیوش

در (دی) در باد گیر میبایست بست

(یکی دیگر از شعرا)

حکیم شفائی خلف حکیم **جلالی** اصفهانی نام شریفش شرف
الدین حسن است، شاعر و طیب مخصوص شاه عباس کبیر بوده.
همچو بنظر میرسد که پدر او مسلمان شد. اشعار زیادی سروده از
جمله يك بيت از او در اینجا نقل میشود:
دیدم که خون نا حق پروانه، شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

حکیم شفائی در ۱۰۳۷ هجری = ۱۶۲۸ میلادی يك سال قبل از

فوت شاه عباس اول فوت کرد.

از رباعی که جلایا نائینی برای هجو حکیم شفائی گفته معلوم

۱- جمله قبل و بعدی نشان میدهد که درویش یوسف به یهودیت بر
گشته است.



حکیم شفا بی شاعر معروف معروف

میگردد که شخص اخیر یهودی بوده است .
 شعراء و نویسندگان یهود فارسی زبان زیاد بوده اند که در اثر
 پراکندگیها و جابجا شدن آنها و فرارهای از این شهر بآن شهر ، آثار
 بسیاری از آنان بگنارفته است و ~~معمولاً~~ باجود آن ، کتب بسیاری
 از آنها در خانواده های یهودیان ایرانی باقی است که یا در اثر بی
 اطلاعی وارثین ، آن نوشته ها بکنج فراموشی افتاده و این آثار قیمتی

دست خطی‌ها از بین رفته و می‌روند یا آنکه صاحبانی دارند، که بواسطه علاقه زیاد؛ آنها را از انظار مخفی میدارند (۱). آنچه فعلا میسر شده که از آنها اطلاعی بدست آید بقرار زیر است:

بطوریکه قبلا اطلاع حاصل کردیم امینا، شاهین و عمرانی از شعرای بزرگ یهودیان ایران بوده‌اند که کتب و تواریخ مقدسه یهود را بطور مفصل بنظم در آورده‌اند

۱ - ملا بینامین بن ملامیشائیل مخلص به امینا (۱۳۱۰) کتاب (از هاروت) و قوانین را بنظم در آورده است همچنین یوسف زلیخا را. (۲)

۲ - ربی مشه لوی یکی از فضلا و شعرای یهود کاشان است که زمان شاه اسمعیل اول میزیسته و سال ۵ سلطنت شاه عباس اول فوت کرد.

ربی مشه در تعلیم و تربیت یهودیان کاشان سهم بسزائی دارد و تقویمی تنظیم نموده و مشارالیه قبالسیت هم بوده و کتابی بنام شعلوت و تشوبوت نوشته است

۳ - شاهین شیرازی یکی از معروفترین شعرا است که کتب تورات و استر مردخای و حنو کا نامه و اقعاعات زمان سلوکیدها و سرودهای مذهبی مهم را از سال ۱۳۲۸ به بعد بنظم در آورده است (۳)

۴ - مولانا عمرانی تمام کتب مسقت ابوت، یهو شوعه و کتاب

(۱) مؤلف برای بدست آوردی کتاب بابائی لطف و بابائی فرهاد که در نزد یک نفر یهودی کاشانی سراغ داشت مدت‌ها زحمت کشید تا موافقت او را برای رو نوشت بر داشتن بدست آورد.

(۲) به صفحه ۱۰۸ جلد دوم مراجعه شود

(۳) به صفحه ۱۱۰ جلد دوم مراجعه شود

قضات و کتب انبیا و قسمتی از میثنا و تاریخ شاول را بنظم در آورده است عمرانی را مسلمان نموده اند و پسرش موسوم به جلال الدین بوده اما به مذهب موسی بر گشته است (۱۵۳۴) و عمرانی بیش از ۶۰ هزار بیت سرائیده.

(بعضی ها فرقی بین شاهین و عمرانی نگذاشته اند ولی این موضوع اشتباه میباشد زیرا شاهین بیش از دو قرن جلوتر از عمرانی میزیسته و افرائیم نیمارک هم در صفحه ۴۰ کتاب خود این موضوع را تأیید می نماید . بعلاوه از ابتدای کتاب عمرانی راجع به یهوشوعه بخوبی واضح است که میگوید :

اگر بودی در این ایام شاهین مرا در شاعری میکرد تحسین

۵ - ملا شموئیل بن بیر احمد که او نیز تفسیر ازهاروت را نوشته

۶ - ملامشه بن ملا اسحق

عده از شعرای یهود که در زمان شاه عباس اول تا دوم

زندگانی میکرده اند و کتب زیر را نوشته اند: (۱)

۷ - تاریخ قربانی نمودن اسحق که نویسنده آن معلوم نیست

۸ - کتاب حضرت هارون و حضرت موسی « « « «

۹ - کتاب فوت حضرت موسی « « « «

۱۰ - سرودهای مذهبی که نویسنده آن معلوم نیست

(۱) اطلاعات مربوط به شعرا یهود در بالا از منابع مختلفه میباشد:

از کتاب نیدحه اسرائیل و از جناب حاخام بدیدیا شوفط و یاد داشتهای

آقای کهن صدق و آقای بنوا گبای که جد مشارالیه ریاست جامعه یهود

اصفهان را داشت.

۱۱ - بابائی لطف کاشانی معاصر شاه عباس ثانی که سرگذشت یهودیان ایران را تا اواخر شاه عباس ثانی بنظم در آورده

۱۲ - بابائی فرهاد کاشانی نوه بابائی لطف که اوضاع و احوال یهودیان را از عصر شاه سلطان حسین و تسلط افغانه تا نادر شاه بنظم گفته

۱۳ - ما شیخ رفائل کاشانی که او نیز واقعات زمان شاه سلطان حسین و افغانه تا زمان نادر شاه را به نظم در آورده است،
اما شعرای ایرانی سمرقند بخارا (اکنون این ایالت جزو روسیه است)

۱۴ - مشه داود که در سالها ۱۴۲۰ میلادی میزیسته .

۱۵ - ملا یوسف یهودی ابن اسحق که در سال ۱۷۵۵ فوت نمود
کتاب حنا و ۷ پسران و جنگهای هشمو نائیم را در بخارا گفته .

۱۶ - از بك الیشاع بن شموئیل کتابی راجع به پسر سلطان و (نازیر) و غیره گفته است .

۱۷ - اسرائیل نگاره

۱۸ - شلمو نامی

۱۹ - آبراهام شاعه که مرثی راجع به کشته شدن نتمئیل (خودیدار) که بحکم امیر بخارا محض حفظ حیثیت جامعه یهود کشته شد گفته است .

۲۰ - راغب ملا الیشاع که کتاب شهزاده صوفی را بنظم در آورد.

۲۱ - دان شموئیل که اهل کاشان بود و در زمان محمد شاه

قاجار میزیسته است (۱)

۲۲ - ملارفو آ هکوهن .

۲۳ - بر نسیم

۲۴ - حزقیایا شاعر (که گویا اصفهانی بوده (۱) .

(بعد از صفویه بتدریج از عده شعرای یهودی فارسی زبان کسر گردید و باز هم به چند نفر از آنها بر خود خواهیم نمود)

شاه عباس هم با تمام قدرت و معروفیت خود بجهان باقی شتافت این پادشاه از حیث تمرکز ملت و دولت ایران خدماتی به این کشور نمود اما طبق گفتار مورخین پادشاهی قسی القلب و بیرحم بود حتی قتل و کشتارهایی نسبت به اولادان خودش اجرا میداشت . شاه عباس اول برای بدست آوردن زنی ، که نامزد هم داشته و وصف زیبایی او را شنیده جنگهایی بر پا کرد . شوالیه شاردن مینویسد :

« از وقتی که این پادشاه بزرگ بدرود حیات گفت ترقی و پیشرفت ایران نیز متوقف گردید » .

اما نباید فراموش کرد که « هر واقعه بعدی ثمره و نتیجه تخمی است که در گذشته کاشته شده است » .

(۱) نام سه نفر از شعرای فوق از بولتن شماره ۳۲ - ال ۱۹۰۷ الیانس

فصل پانزدهم

شاه صفی ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ میلادی

بطوریکه قبلا دانستیم شاه عباس اول ولیعهد خود صفی میرزا را مقتول ساخت. در موقع مرگ وصیت نمود که سام میرزا پسر صفی میرزا که نوه او باشد به پادشاهی برگزیده گردد.

سام میرزا خود را ملقب به شاه صفی نمود. آنچه را که شاه عباس در خونریزی کسر داشت شاه صفی تکمیل نمود اما نسبت به خانواده شاه عباس و دوران سلطنت ۱۳ ساله او فصل طویلی از کشت و کشتار است. وی تمام شاهزادگان فامیل سلطنتی و حتی چند شاهزاده خانم را بقتل رسانید و باین هم اکتفا ننموده پس از آنکه اساس سلطنت خود را محکم ساخت، سر فرصت و آزادانه تمام مشاورین و سرداران با وفای پدر بزرگش (شاه عباس اول) را بدیار عدم فرستاد (۱) از جمله میرزا طالب خان اعتماد الدوله مشاور زمان تجاوز بیهودیان (۲) حال ببینیم بابائی لطف راجع به این عصر چه میگوید:

چه شاه عباس ماضی جامه بنواد

صفی شد پادشاه عدل و با داد

بجای او بنشست مانند شیران

پیا بوشش آمدند خانان و میران

و بعد اضافه میکند:

(۱) ساینکس جلد دوم صفحه ۳۰۱

(۲) آه و ناله مظلومان بی اثر نیست.

در شهر ابرقو مردی یهودی بنام حکیم داود بود (۱) این شخص قبل از سلطنت شاه صفی با شاهزاده روابط دوستی داشت و یهودیان در این موقع نزد داود رفته و تقاضا کردند که ایشانرا از این وضع دو روئی نجات دهد.

بود هفت سال اکنون جمله یگبار

مسلمان گشته ایمان چاره و ناچار

ز بهر خاطر تورات موسی

که ما را باز گردان بردات (۱) موسی

به داود گفتند تواز اقدام کوتاهی نکن و مزد آنرا از پروردگار خواهی گرفت. داود گفت :

یکی تورات هم با خود بیارید پپای او تمامیتان بزارید

داود گفت که ای یاران مترسید بروید و بخواندن تورات شروع

کنید و من فردا باشما حضور شاه شرفیاب خواهیم شد. فردا حضور یافتند.

بنا کردند اول هملویاه باواز بلند در پیش درگاه

نگه بریک طرف کرد آن شه نو بدید آن جمع را پرسید خسرو

که کیستند این گروه مردمانان همه جمع آمدند تورات خوانان

بگفتند شهریارا کامکارا یهودند گشته پیشت آشکارا

بدور شاه با بایت یهودان مسلمان گشته بودند از جور دیوان

همه هستیم سر گردان و بیدین ببعد از ما بخواهند کرد نفرین

(۱) در عصر صفویه در این شهر عده کثیری یهودی ساکن بودند

ولی آن جامعه بکلی از بین رفت

(۲) شریعت

بخوانند گفت در دور چنان شاه بگردند خویش را در دین گمراه (۱)
 ایا شاه جهان از بهر الله بشو خزر نبی بنما بما راه
 شاه صفی ازدیدن حکیم داود متبسم گردیده و داود بعرض رسانید
 که اینها بزرگان یهود هستند که در عصر جد شما اجبارا مسلمان شده اند
 و از روی ترس تقیه کرده اند .

همه گمراه و سرگردان بمانده
 صواب آید ترا در روز محشر
 براهت جملگی جان برفشانده
 شفیع محشرت باشد پیمبر
 که ایشانرا بدین خود روانی
 خدا عمرت کند یارب زیاده
 دمی خیری بنیش شه رسانی
 عدویت دائماً باشد فتاده

شاه صفی چون این مطالب بشنید ، گفت از برای پادشاهان ،
 ازدین و دفرینه و از لشکر ، بهتر آن است که آسایش رعیت بخوانند
 زیرا رعیت درخت بار دار پادشاهان است و اضافه نمود :
 رویتان جملگی بردین خود باز همان آئین خود سازید آغاز
 فوراً شاه حکمی صادر و آنرا مهر نموده بدست یهودیان داد
 خطاب به عموم حاکی از آنکه :

به هر کس دست بر ایشان نباشد

شهران را کار بر مذهب نباشد

همان مندیله قدیمی را بر سر بگذارید و دیگر هیچکس حق
 مداخله بکار شما ندارد و آنهاییکه از شما مالیات و پول میگیرند حق
 چنین کاری را دیگر نخواهند داشت .

یهودیان با این حکم روانه شده بمذهب خود علنا باز گشتند .
 زنا امیدی شدند آخر امیدوار مراد خویش جستند آخر کار

(۱) مقصود آن است که نه بدین جدید عمل میکنند و نه به دین قدیمی

مشورت وزرا و خصوصاً نخست وزیر وقت بدون شك در تصمیم شاه صفی جهت آزادی یهودیان موثر بوده . اعتمادالدوله آنروز «میرزا تقی خان مازندرانی» بوده است (۱) .
بابائی لطف اضافه میکند که :

در عصر شاه صفی بزرگان کشور جوو گندم را احتکار میکردند و در سکه مملکت تقلب نمودند تا بجائی که گرانی شد . این پادشاه فتوحاتی نمود و یک فرزند آورد . پس از ۱۳ سال سلطنت بکاشان آمد در حالیکه شهر در جشن بود بیمار شد و کاشانیان متأثر بودند و روز سه شنبه ای فوت کرد . با عزاداری بزرگی وی را منتقل به زیارتگاه قم نمودند و ولیعهد را بجای او بر تخت نشاندند .

در زمان شاه صفی از بکان بخراسان تاختند و قندهار را بتصرف در آوردند . عثمانیها به آذربایجان حمله نمودند ولی موفق نگشتند ، قلعه ایروان بدست شاه صفی فتح شد (۱۶۳۵) عثمانیها بغداد و کردستان را متصرف و به شهر همدان رو آوردند (۱۶۳۰) و در این شهر بقتل و غارت مردم پرداختند و بدیهی است که یهودیان مانند ایرانیهای مسلمان دچار مصائب سنگینی شدند (۲) ولی عثمانیها مجبور به عقب نشینی گردیده و بعداً در سال ۱۶۳۸ پس از ۸ سال ، سلطان مراد پادشاه عثمانی بغداد را در نتیجه صلح نامه ای بتصرف در آورد .

(۱) تاریخ ایران بقلم آقای رضا باروکی صفحه ۳۵۴

(۲) همان قسم که بعداً در عهد استیلای افغانه در ایران ، موقعیکه

عثمانیها همدان را متصرف شدند ، عده کثیری از یهودیان کشته شده و عده اسیر دادند و دارائی آنها هم بیاد غارت رفت

اوضاع و احوال یهودیان در اروپا و ابط و آن با وقایع عصر

شاه عباس ثانی

موقعیکه شاه صفی رخت از اینجهان بر بست (۱۶۴۲) اوضاع یهودیان اروپا و حتی قبل آن تاریخ در چه حال بوده ؟ و وقایع خارجه چه تاثیری در وضع یهودیان ایران داشته است ؟ .

انتشارات کذب بر علیه آنان بقدری شدید بود و اثرات ارثی افکار ضد یهود بقدری بزرگ که حتی رفورم منهبی لوتر تاثیر در بهبود وضع یهودیان اروپا نکرد . (۱)

در ۱۵۵۹ میلادی در شهر پراگ کتب یهود را سوزانده بودند ، در شهر وین اقامت یهودیان بطور موقتی مجاز بود ، در برلن دسته‌های رفورمیستها مقررات انسانی تری وضع کرده بودند ، یا تغییر مذهب یا مهاجرت . در فرانکفورت محل مخصوصی برای یهودیان تعیین شد و اکثر یهودیان مقیم را ۵۰۰ نفر معین کردند . در دربار وین برای بدست آوردن پول مقرر داشتند ، هر یهودیکه پولی بدهد از نصب وصله معاف گردد . در ۱۶۷۰ که فرقه ژزویت تقویت یافت ، یهودیان را از این شهر خارج کردند . ماری ترز بعداً در ۱۷۴۵ نه فقط اقامت یهودیان را در بوهم و مراوی محدود کرد بلکه قانون عجیبی وضع نمود که فقط ، اول زاد هر فامیلی حق ازدواج دارد ! و یهودیان سالی ۲۰۰ هزار فلورن به خزانه جزیه دهند و این مقررات تا انقلاب ۱۸۴۸ باقی بود . در این عصر ، تفنیش عقاید در اروپا و خصوصاً در اسپانیا باقی بود

(۱) چنانچه حتی تا امروز هم کم و بیش اثرات ارثی این افکار غلط

در اکثر نقاط عالم باقی است

صرف نظر از تفتیش عقاید مذهبی بنام تفتیش جادوگری و مجازات جادوگر بسیاری از مردمان بیگناه را با این تهمت ازین میبردند « همانقسم که شاه عباس، در اثر خورده حساب حاجی رضا با یهودیان به کشتار و آزار آنها پرداخت » محکومین را مامورین انکیزیسیون یا تفتیش عقاید بیشتر در آتش میسوزاندند .

و بزودی در عصر شاه عباس ثانی خواهیم دید که مامورین تفتیش عقاید شاه عباس ثانی، در میدان شهر فرح آباد آتش روشن کرده و یهودیانرا در آتش میسوزاندند . و همین موضوع نیز یکی از دلایلی است راجع به اینکه افکار و تحریکات مامورین سیاسی و مذهبی خارجه محرك عملیات سلاطین صفویه بوده اند زیرا درین اسلام سوزاندن و این گونه تجاوزات سابقه نداشته و اهل کتاب در حمایت اسلام واقع بودند مخصوصا در عصر پیشوای بزرگ شیعیان حضرت علی علیه السلام ، یهودیان کوفه ، و در سایر قلمرو حکومت آن بزرگوار در منتهای آسایش و رفاه بسر میبردند . بنا بر این تحریک و نفوذ خارجیان برای آزار یهود در این عصر بدون تردید میباشد

شبتهای سوی

خلاصه آنکه در اثر وجود تجاوز و آزار نسبت به یهود در اروپا افکار جدیدی برای بنی اسرائیل آن قاره ایجاد گشته بود . در حالیکه ملل اروپا بتدریج تکان خورده متوجه علم و ادب و معرفت میگشتند بزرگان مذهبی یهودیان کوشش در پیدا کردن فرمولها و تعبیر خیالی جملات کتب مقدسه ، راجع به ظهور ناجی بشریت گشته تا بجائیکه این افکار به عدهای از مسیحیان حتی پاپ هم اثر کرده

بود، و با تفسیراتی که از کتاب دانیال مینمودند، میگفتند در سال ۵۲۶۳ عبری = ۱۵۰۳ میلادی، مسیح موعود ظهور خواهد کرد. در نتیجه اشخاصی مانند:

داود راوبنی، شلمو مولکو، اسحق لوریا، مردخای ایزنستاد کریدو و یعقوب فرانگ و بالاخره شبتای سوی در صدد دعوی مسیحیت و داشتن قدرت مافوق بشری بر آمده و در عوض خدمت به ملت خویش، بیشتر تولید زحمت برای آنها نمودند. یکی از معروفترین آنها همان شبتای سوی است که در سال ۱۶۲۶ در شهر اسمیرن در ترکیه متولد گشت. و از فامیل مهاجرین یهود اسپانیا بود، هنگام جوانی (در اواخر سلطنت شاه صفی) تصور میکرد مسیح موعود است و این دعوی را در سال ۱۶۴۸، مطابق سال ششم سلطنت شاه عباس ثانی در زمانیکه باروخ اسپینوزا یهودی معروف در هلند متوجه افکار فلسفی خود بود، علنی کرد.

افکار عرفانی وی از (قبالا) سر چشمه گرفته بود در سال ۱۶۵۱ زابهای یهود موجب تبعید او را فراهم ساختند. شبتای صدای گیرنده و ریشی جالب داشت و عده ای بوی گرویده بودند. شهر بشهر مسافرت مینمودند از یونان متوجه مصر شدو در هر کجا طرفدارانی پیدا میکرد دخترهای لهستانی بنام سارای زیبا دارای افکاری بود که بامسیح موعود ازدواج خواهد کرد، در قاهره این بر خورد انجام و به مزاجت شبتای در آمد و این پیش آمد موجب ازدیاد طرفداران شبتای را فراهم ساخت. آوازه شهرت شبتای بزودی در جهان پیچید و اکثر یهودیان دست از کار و کسب خود کشیده میخواستند متوجه فلسطین گردند.

شبتای نایبی داشت موسوم به ناتان که خود را الیاس پیغمبر میخواند و میگفت که در سال ۱۶۶۶ آزادی اسرائیل در سراسر جهان بدست خواهد آمد.

در شهرهای غزه ، اوزشلیم ، حلب ، اسمیرن ، بطور شاهانه از شبتای پذیرائی کردند . در سال ۱۶۶۵ در کنیسه شهر اسمیرن بوسیله (شوفار) کرنا بار دیگر منام مسیحائی خود را اعلام و ملت فریاد زنده باد شاه را بلند نمود . شهرت مسیح جدید . تمام اروپا را متوجه خود ساخت . ناتان و شموئیل پریمو ودبیر وی و عده‌ای مامورین دیگر برای دادن بشارت بشهرهای اروپا مسافرت کرده و عجب آنست که در همه جا ایمان میآوردند و بزرگان اروپا هم . نمایندگانی برای تقدیم احترامات و موافقت در گذاردن یهودیان خود را در اختیار او ، مامور میداشتند . همین موضوع امر را ، حتی بخود شبتای مشتبه کرد تا بجائیکه (همانقسم که تاریخ مکرر نشان داده اینگونه اشخاص از آن پس دعوی الوهیت میکنند) ادعای خدائی کرد .

حکومت ترك چون کشور را در حال هیجان و انقلاب دید ، او را محترمانه احضار استانبول نمود و مشارالیه از قوزیه در سال ۱۶۶۶ ، بدون هیچ وحشتی عازم این شهر گردید . یهودی و ترك و از مذاهب مختلفه برای دیدن مسیح به دروازه شهر رو آوردند . نایب پاشای شهر او را تحت نظر گذارد و جرئت نمیکردند آزاری به او رسانند شبتای در اقامتگاه خود شاهانه زندگانی میکرد و اطرافیان با او بودند .

و هر روز کشتیهائی از تمام جهان پر از زوار برای زیارت او میآمدند زیرا کلیه یهودیان قطع داشتند مسیح موعود ظهور کرده است

تابجائیکه این قضیه در کلیه بورسهای جهان تاثیر کرده بود. وی شروع به تغییراتی در مقررات یهود نمود و قوانین مذهبی را اصلاح میکرد و روزهای عزارا تبدیل به عید مینمود تا بالاخره مردی بتام نجمیا کوهن که برای زیارت او آمده بود دریافت که دعوی او صحت ندارد و به زمامداران امور تراک خبر داد. محمد چهارم پادشاه عثمانی وی را به ادرنه احضار، و پیشنهاد پذیرفتن اسلام یا کشته شدن را نمود شبتای مسلمان شده عمامه بر سر گذاشت و به سمت قاپوچی باشی قصر سلطنتی تعیین گردید. این پیش آمد موجب حیرت کلیه یهودیان را فراهم ساخت ولی عده زیادی که به او علاقمند بودند بطرفداری او باقی و مسلمان شدند.

شبتای باز هم در خفا با یهودیان رابطه داشت تا آنکه محکوم و در اثر آن به آلبانیا تبعید و در آنجا فوت کرد (۱۶۷۶). فرقه طرفداران وی بعد از او باقی ماند و فرزند او یعقوب سوی را به پیشوائی خود برگزیدند این فرقه که حتی تا امروز در ترکیه باقی و مسلمان - یهودی میباشند هنوز به ایمان اجدادی خود بستگی داشته و بعضی از مراسم یهود را بجا میاورند.



از روزیکه شاه اسمعیل اول در سال ۱۵۰۰ میلادی بمقام سلطنت رسیده بود تا زمانیکه شاه عباس دوم بتخت نشست ۱۴۲ سال میگنشت و در این مدت باعلاقه ای که صفویه به امور دینی و تشویق پیشوایان مذهبی قائل گردیده بودند، موجب گشت که عده کثیری از مردمانیکه لیاقت و تحسیلات لازمه را جهت احراز این مقام رفیع نداشتند خود را جا

زند و بدین ترتیب بازار ملانماها رواج کاملی یافته بود .

بعضی از نویسندگان و مورخین ، عملیات و اقدامات شاه عباس اول و دوم را برای اتحاد فکری ایرانیان و علاقه آنها بکشور خود مفید دانسته و آنرا اقدامی وطن پرستانه قلمداد کرده اند در حالیکه بایستی اعتراف نمود که اقداماتی که از روی عنف و اجبار و خونریزی بعمل آید غیر از دویت و خرابی و نفاق و فرار مردم از کشور و بحران اقتصادی نتیجه دیگری بیار نیماورد . همان قسم که بلافاصله بعد از شاه عباس اول انحطاط کشور شروع گردید و بعد هم ، پس از شاه عباس ثانی این انحطاط بسرعت هرچه تمامتری پیش رفت و مملکت ایران را ، بقسمی بطرف خرابی و بحران اقتصادی سوق داد که حتی تا عصر اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر ، نتوانست قد علم نماید .

از اواخر قرن نوزدهم که جنبش ناسیونالیسم در اروپا شدت یافت ، زمامداران کشورهای اروپائی و امریکائی نیز از نقطه نظر منافع کشور خویش ذینفع گردیدند که کلیه اهالی مملکت خود را ذیعلاقه بیک آمال و آرزوی ملی نمایند و برای تأمین این منظور دب مدارس و اماکن ملی و مذهبی و دانشگاهها و سر بازخانه ها را بر روی مذاهب مختلفه کشور باز کردند . نتیجه آن شد که در کشورهای کاتولیک ، یهودی و پروتستان با اکثریت ملت ، دارای فرهنگ واحدی گشته و همه به ملت و مملکت ذیعلاقه و برای منافع آن از ریختن خون خود مضایقه نکردند همچنین در کشورهای پروتستان ، کاتولیکها و یهودیان دارای همان امتیازات گردیده و نتیجه همان شد . اما در ایران درب مساجد و بازار و ادارات دولتی و مکتب خانه ها و حمامها و سر بازخانهها

را بر روی یهودیان بستند و نمیگذاشتند که آنها مقابل منبر و عاظ حضور یابند و با این وضع از او استفهام و علاقه میخواستند نتیجه آن شد که عده ای از کشور ایران فرار کردند و عده‌ایکه اجباراً مسلمان شدند بهیچ چیز علاقمند نبودند حتی بکار وزندگی خود (۱) و آنهائیکه مصرأ به یهودیت باقی مانده بودند ایرانرا کشوری از خود بینگانه فرض هینمودند. این اوضاع واحوال نیز موجب گردید که کتب و مقالات زیادی از عصر حسن صباح که بنیامین تودلا به ایران آمد و بعداً سیاحان دیگر مانند شاردن، تاورنیه، یا اراکل ارمنی تبریزی و بابائی لطف و بابائی فرهاد و ماشیح رفائل، فلاندن، افرائیم نیمرک، دوبو، بنیامین دوم، پولاک دکتر یهودی ناصرالدین شاه، در کتب خود و ژویش انسیکلوپدیا چاپ امریکا ولندن و بولتنهای الیانس و دهها مجلات علمی و تاریخی و سیاسی ممالک جهان و غیره و غیره در اطراف تجاوزات نسبت بیهود در عصر صفویه و قاجاریه قلم فرسائی نمایند در حالیکه این تجاوزات ارمغانی بوده است که خود اروپائی ها به ایران آورده بودند.

اگر تجاوزات نسبت بیهودرا مخصوصاً در ابتدای صفویه در اثر تحریکات و نفوذ مامورین سیاسی و مذهبی دول اروپائی بدانیم قطعاً در اواخر صفویه الی انتهای قاجاریه در نتیجه اقدامات طبقه ملانماهای

(۱) در جلد اول صفحه ۶۲ کتاب تاریخ مشروطیت ایران آقای دکتر مهدی ملکزاده مینویسد: «هر گاه کسی اندیشه کند که مذهبی یا مسلکی بدون داشتن معتقدین ثابت و مومنین استوار پیشرفت خواهد کرد و اصولی که به آن علاقمندند جامه عمل خواهد پوشید راهی بخطا رفته‌اند و اشتباه بزرگی کرده‌اند.»

مجتهد بزرگی در کاشان تا حتی رنج مسافرت را متحمل گردید که به اوضاع واحوال وخیم روز در عصر شاه عباس ثانی سروصورتی بدهد. بنا براین تنها ملانماها که زمینه علمی کافی برای معرفیت خود نداشتند وبا برپا کردن هو و جنجال بر علیه یهودیان میخواستند

ندانستند چون مسلم شد که هیچکدام را نمی دانند به نوکر خود دستور فرمودند چوب فلک را حاضر کن . از این پیش آمد داود و ساقی گریه کنان گفتند آمده ایم مسلمان شویم و در عوض خلعت و انعام مرسوم ، میخواهید ما را چوب بزیند آن مرحوم جواب دادند من مجتهد مسلمانم و البته خوشوقت میشوم که کسی مسلمان شود ولی شما که نه از مذهب خود و نه اسلام اطلاعی ندارید معلوم است که مسلمانی شما از روی ایمان نخواهد بود پس مسلمانی شما برای جامعه اسلامی مضر خواهد بود و قطعاً حقه ای بر سر دارید، راست بگوئید تا از تنبیه شما صرف نظر نمایم. آنها ناچار حقیقت را گفتند و مجتهد برای اهل محل پیغام داد که آنها را آزار نکنند و اضافه کردند بروید مطالعه نمایند و هر موقع از روی بصیرت توانستید مسلمان شوید حضور بیائید. اما ملانماها نسبت به چنین مرد بزرگوار و عالم مسلمان چه کردند و چه گفتند ؟

آقای دکتر ملکزاده راجع به آن مرحوم بزرگوار در صفحه ۹۳ کتاب تاریخ مشروطیت ایران نوشته اند : « روحانیون متقی و پاکدامن هم که اعمال نا شایسته روحانی نماهارا انتقاد میکردند از بلای تکفیر مصون نبودند و فوراً به بی دینی متهم میشدند چنانچه مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی که در علم و تقوی و پاکدامنی و عصمت در زمان خود بینظیر بود چون اعمال و رفتار آخوندها را تقبیح میکرد و از کردار آنها انتقاد مینمود باتهام با بیگری تکفیرش کردند و سالها در گوشه انزوا عمر با شرافت خود را بپایان رسانیده و جز با عده معدودی اهل فضل و دانش و عشاق راستی و حقیقت معاشرت نداشت . »

خود را این مسلمانان معروف نمایند دست بتحریکات برای عملیات تجاوز
کارانه نسبت بیهودیان میزدند. (۱)

اکنون ملاحظه کنیم که محققین و پیشوایان ملی ایران که



(۱) مانند شیخ ابراهیم قزوینی که در عصر مظفرالدین شاه قاجار
در سال ۱۹۰۱ بلوایی در تهران بر پا کرد که در فصل مربوط به
مظفرالدین شاه از آن بحث خواهد شد

در اسلامیت و وطن پرستی آنان شکی نیست در این باره چه نوشته‌اند
 مرحوم آقای دکتر مهدی ملکزاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران
 صفحه ۶۶ مینویسد :

« پس از ظهور اسلام بدبختانه زمانی نکشید که سلطنت ظاهری
 جای سلطنت معنوی را گرفت و غاصبین، مقام خلفای حقه مسلمانرا
 اشغال کردند و اختلاف و فساد در دستگاه مسلمانان راه یافت و زور
 و قلدوری جای عدالت اجتماعی را گرفت و قدرت مسلمانان روبه
 انحطاط گذارد و کشورهای اسلامی یکی بعد از دیگری از دست رفت
 و حتی جزیره العرب که مرکز نهضت اسلامی بود تحت استیلای
 بیگانگان قرار گرفت و روحانیت، فلسفه حقیقی خود را از دست داده
 دکانی برای جلب نفع و حکومت بر مردم شده ریاکاری سالوسی عوام
 فریبی جای ملکات فاضله و اصول عالییه اسلامی را گرفت و دین لباس
 دولت دربر کرده و جاه طلبانی چند صدر نشین مقام اعمه اطهار و علمای
 متقی و پرهیزکار شدند .

**روحانیون واقعی و علمای حقیقی و متقی گوشه نشینی
 اختیار کردند و میدان ملك و ملت در اختیار روحانی نمایان و
 زهد فروشان در آمد چنانچه شاعر دلسوخته‌ای رسول اکرم را مخاطب
 قرار داده میگوید :**

دین تورا از پی آرا یشند از پی آرایش و پیرایشند
 بسکه بیستند براوبرگ و ساز گرتو بیائی شناسیش باز
 و حافظ در تمام غزلیات خود از ریاکاری و سالوسی روحانیون
 شکایت میکند و از زهد فروشان در ناله و فغان است .
 در همین زمینه باز هم آقای دکتر ملک زاده بشرح مفصلی پرداخته

الی انتها .

سپس راجع به دو واقعه تاسف آور که یکی در محله درب کوشک اصفهان بتحریرک ملاحظه رفیع آخوند، در شب عروسی فرزند چراغ علی خان واقع شده و آنمجلس عروسی را به کمک ۳۰ نفر آخوند دیگر مبدل به عزا و تاراج خانه و چراغعلی خان و غش کردن عروس و فوت و دستگیری مهمانان و تنبیه آنان شد، شرح داده و تمام این عملیات را برای آنکه چراغعلی خان از گذاردن عماد برسر فرزند خود امتناع نموده بود. نتیجه آن شد که خانواده چراغعلی خان به فقر افتاده خودش روانه تهران و فرزندش به هندوستان پناه برد. بعد، از قول ملك المتكلمین پیشوای مشروطیت ایران اضافه مینماید :

و در آنجا (۱) پس از ۱۲ سال از آن واقعه دنباله سر گذشت خود را حکایت کرد و گفت . سر گذشت ما به واقعات آن شب خاتمه نیافت بعد بنام حفظ نظم عمومی و احترام مبانی شرع و دین پدرم را تهدید به حبس کردند و مبلغی که خارج از توانائی پدرم بود میخواستند ناچار خانه پدری را گرو گذارده سهم هر یک از طالبین را داد . من هم بواسطه پرت شدن از پلکان پایم شکست در بستر بیماری افتادم و پس از شش ماه معالجه توانستم با عصاره بروم و لنگ شدم . مادر بیچاره ام هم در اثر وحشت پس از چند روز وفات یافت و پدرم هم که در مقابل غم و غصه نتوانست تحمل نماید فوت کرد .

آخوند محله که محرک این بیداد گری بود پیش از پیش دام

ریاکاری، گسترانید و بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر تمام کلاهیهای مجله را مجبور بگذاردن عمامه نمود و کسانی که موی سرداشتنند تراشید و داشتن شارب را حرام اعلام کرد و از این راه شهرتی بسزا یافت و در جامعه علمیه مقامی را که سالها بود انتظار داشت پیدا کرد و ثروتی هنگفت بدست آورد و خانه پدری مرا که یادگار نیاکانم بود با هزار تزویر و پشت هم اندازی بمبلغ ناقابلی خرید و من مستمند که عزیزانم را از دست داده بودم و ملجا و پناهی نداشتم راه صحرا پیش گرفتم و پس از سالها سرگردانی روزگار مرا باینجا کشانید. و پس از شرح این واقعه شروع بگریستن نمود و من هم بگریه در آمدم.

چون پاسی از شب گذشته بود و از مصائب این مرد بد بخت آزرده شده بودم دستهای ضعیفش را در میان دو دست خود گرفتم و باو گفتم دوست عزیزم تو تنها نیستی که پایمال ظلم و بیداد گری شده ای» سپس از صفحه ۸۱ تا ۹۱ به نقل از کتاب رویای صادقانه پرداخته مفصلا پرده از روی دسیسه و عملیات خلاف شرع و انسانیت بعضی از ملانماها برداشته و در آخر صفحه ۸۴ مینویسد:

« همانطور که در عهد صفویه (۱) آخوندهای شهر همیشه جهاد را با مردم مملکت خود و اشخاص بیدست و پا و اشخاص تابع اسلام میکردند و با استیلا کنندگان خارجی در صلح بودند و بقول خودشان بسطیدند نداشتند یهودیها و زردشتیها را آزرده و هیئت و سطوت اسلام را بآنها نشان میدادند ولی در استیلای

(۱) در عهد قاجاریه نیز چنین بوده است:

افغانهاستخاره بحر کت و جهاد راه نمیداد و چندین روز مشغول تعیین مکان ستارگان بودند که قشون دولت از دروازه و مواجهه آن بیرون نروند. « از صفحه ۹۴ ببعده شرح مفصل دیگری میدهد که چند نمونه آنها در اینجا درج میگردد: « معاشرت با غیر شیعه حتی با اهل کتاب ممنوع بود و چون مردی بابکی از آن طوایف آمد و شد داشت مظنون تلقی میشد » .

« پلیس دین که از طلاب علوم دینی تشکیل شده بود چون افواج منظم در مدارس جای داشتند و تمام زندگانی فرد فرد مردم را تحت نظر گرفته »

« عمامه و عبا و لباس بلند که مخصوص بروحانیون بود تا قبل از مشروطیت عمومیت پیدا کرده بود و اکثر مردم حتی عوام برای آنکه متظاهر بزهت شوند و احترامی در میان جامعه داشته باشند لباس روحانیت در بر میکردند چنانکه در شهر اصفهان که روحانیت بیش از سایر شهرهای ایران رواج داشت نود در صد مردم معمم بودند »

« هر يك هزارها اوپاش و عوام بد سابقه را که لباس روحانیت در بر کرده بودند بنام طلاب علوم دینی با ماهی چند ریال کمک خرج گرد خود جمع کردند و بر محیط قدرت و نفوذ خویش افزودند »

از قول مسافر اروپائی مینویسد :

« در کشور استبدادی ایران ظلم و ستمگری عادت و طبیعت ثانوی مردم شده بود و هر کس که قویتر و زورمند تر بود بمادون خود

ظلم می‌کرد».

موقعی که شاه عباس دوم بر سریر پادشاهی ایران جلوس کرد وضعیت کشور ایران چنین بود (۱).



فصل شانزدهم

شاه عباس ثانی - ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۷

هنگامی که شاه عباس ثانی بسلطنت ایران رسید وی طفلی ده ساله بود (۲) بساط ملانماها در کمال وسعت، و قدرت آنها بحد نصاب رسیده بود. وزرای کشور هم یا برای خود نمائی و حفظ مقام خویش یا روی عقیده، پیرو تلقین و دستورات آنها بودند. بنا بر این، هر گونه تجاوز و ظلم و ستم را بنام دین روا میداشتند راجع به پادشاه جوان، سایکس مینویسد:

«شاه عباس دوم فرزند شاه صفی در سن ده سالگی بجای پدر نشست و در تحت نفوذ و ررایش تا چند سالی ظاهراً یک رویه خیلی سخت تر و محکمی پیش گرفته و مداومت بخمر و شراب دائم را منافی مقام و مانع بزرگی پیشرفت کارها دانسته اما همانطور که انتظار میرفت شاه جوان وقتیکه اکثریتی بدست آورد خود را آلوده بشراستها و هوسرانیهای آن زمان نمود و حتی تمام مسافرین اروپائی بدون فرق امتیاز دعوت میشدند که در مجالس عیش و عشرت او شرکت کنند».

(۱) بمد هم تا ابتدای مشروطیت و حتی تا شروع سلطنت بهلوی کبیر چنین بوده است.

(۲) سایکس جلد دوم صفحه ۳۰۴

شاردن (۱) از قول مبلغ مسیحی موسوم به یسوعی مینویسد :

« هر چند بمانند پدر و اسلاف خود در شرب و مسکرات افراط میکرد و چند اقدام بیرحمانه کرد و سبکسریهای مذموم و زننده‌ای داشت معیناً کله خود را لایق افسری که بر سر داشت نشان داد» معنی جمله اخیر از سطر دیگر همین مبلغ معلوم میگردد :

« شاه عباس ثانی بسیار نجیب و بزرگوار بود مخصوصاً نسبت به بیگانگان و مسیحیان را علناً در کنف حمایت خود گرفته بود » و اروپائیان را بخصوص دوست میداشت » (۲)

مبلغین مسیحی ، بنام کاپوسنهای فرانسوی ، در ایران به نفوذ خود توسعه میدادند (۳) و همچنین مبلغین کرملی و اگوستین (۴) شیخ علی خان صدراعظم (اعتمادالدوله) با مذاهب غیرمسلمان عداوت داشت (۵) انگلیسها نفوذ عمیقی در دربار ایران داشتند (۶) و سفیر روس باشاه عباس دوم بقدری باده بسر کشید تا مجبور باستفراغ گشت (۷) سفیر روس، با ایران بر علیه عثمانی اتحادی برقرار کرد (۸) فحش کافر و جهود از آن زمان رسم شده بود (۹) .

(۱) شاردن صفحه ۳۴۹ جلد اول ترجمه آقای محمد عباس

(۲) « « ۱۷۱ « سوم شاردن

(۳) « « ۱۷۶ « اول شاردن ترجمه آقای محمد عباس

(۴) جلد سوم شاردن صفحه ۱۷۵ - ۲۲۳

(۵) صفحه ۱۰۹ جلد سوم شاردن و ۲۲۴

(۶) « « « « ۲۴۲ « « « « ۲۷۸

(۷) « « « « ۲۵۶ « « « «

(۸) « جلد سوم شاردن صفحه ۲۷۶

(۹) « « « « « ۱۵۰

صدر اعظم شاه عباس ثانی ، قهوه خانه ها را که مبدل به مراکز فسق و فساد و دکاکین لواط مبدل شده بود ، و با اینکه شاهنشاه خود کاملاً غرق در فسق و فساد بود ، به از بین بردن این اعمال و ادار کرد (۱) در ترکیه سررشته تجارت عمده خارجی در دست مسیحیان و یهودیان و در ایران در اختیار مسیحیان و هندیان غیر مسلمان است (۲) کاپوسنها در تبریز بسیار و راحت بودند و بعضی از مامورین دولت نزد آنها درس میخواندند (۳) دومینسکودوسانتیس ، نماینده پاپ و پادشاه لهستان و جمهوری ونیز به اصفهان میرفت تا پادشاه ایران را محرک شود که با عثمانی اعلان جنگ دهد و این سیل طوفان را از عالم مسیحیت منحرف و بطرف دیگر برگردانید (۴) .

تا ورنیه سیاح ، معروف فرانسوی در شرح حال شاه عباس ثانی اطلاعات قابل توجهی میدهد ، این پادشاه که خود را مسلمان شیعه میدانست و محض خاطر دین . اقلیتهای مذهبی را دچار انواع مصائب میساخت « به تاورنیه برای بروز احساسات و علاقه خود به ساقی دستور میدهد که در مجلس مهمانی از جامی که شاه شراب نوشیده بود شراب دهد ، صفحه ۷۲۹ »

راجع به قصاصت قلب او و علاقه به شراب مینویسد :

« یکروز شراب زیاد در حرم خانه نوشیده بود و به سه نفر از زنها امر کرد که شراب بنوشند آنها متعذر شدند باینکه میخواهند بزودی بزیارت مکه بروند ، شاه سه مرتبه دیگر بآنها اصرار کرد

(۱) جلد سوم شاردن صفحه ۲۷۸

(۲) « « « « ۳۶۷

(۳) تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری صفحه ۱۱۶

(۴) تاورنیه صفحه ۳۰۷

که شراب بنوشید و باهمین عنداطاعت نکردند فوراً امر کرده هر سه را بستند و آتش بسیار افر و خسته آنها را در آتش انداخته سوزاندند صفحه ۷۶۹»

راجع به قضاوت قلب او مینویسد :

« شاه عباس ثانی کمتر از پدرش سخت و شدید العمل نبود ،

صفحه ۸۰۴ »

« در سال ۱۶۶۶ برای مصرف میخانه شاه فقط ۵۰ هزار من

شراب انداختند» و البته به سنگ شاه ۱۰۰ هزار من میشود که معادل ۳۰۰

هزار لیتر باشد صفحه ۹۶۸ »



عظمت این بنا که کانون پیروگیمان امپراتور بوده شاهد شکوه و
صوت آنها قبل از مجاورت بوده .

تجاوزات و ظلم این پادشاه و صدر اعظم کینه جوی وی محمد بیک موجب گردید که جمعیت یهودیان اصفهان که روزی دارالیهودش میخواندند و در عصر شاپوردوم ۷۱ هزار (۱) یهودی به آن شهر کوچانیده شد و اگر یهودیان مقیم سابق را بر عده آنها بیفزائیم از صد هزار بالا می رود در عصر شاه عباس ثانی به ۶۰۰ نفر رسید و یهودیان کاشان به هزار نفر و در قم ده خانواده (صفحه ۱۴۴ تاورنیه) . و در صفحه ۶۲۹ مینویسد :

« عده یهودیها در اصفهان زیاد نیست » در حالیکه با مطالعه عکس صفحه قبل که از صفحه ۱۸۵ جلد چهارم ترجمه کتاب شاردن اقتباس شد و این بنا، تهر کز اجتماع یهودیان را در اصفهان نشان میدهد میتوان حدس زد که قبل از صفویه وضع یهودیان در این شهر چگونه بوده است. همانقسم که بابائی لطف معاصر شاه عباس ثانی مینویسد، آن یهودیانیکه باقی مانده بودند و قدرت ترک وطن را داشتند به بغداد پناه میبردند زیرا در این عصر دیگر بغداد در تصرف عثمانیها درآمده بود و علت رغبت یهودیان برای مسافرت به آن شهر، از جمله زیر تاورنیه معلوم میگردد :

« در ۱۶۳۹ بعد از فتح بغداد بدست خداوند کار (منظور سلطان عثمانی است) یک یهودی در بازار از یک سقای رافضی آب خواست، سقا گنشته از ندادن آب . یهودی را چند فحش و دشنام میگوید . یهودی شکایت نزد قاضی میبرد . قاضی میفرستد سقارا با مشک و ظرف آبش حاضر میکند اول کاسه او را گرفته به یهودی میدهد، پس از آنکه یهودی آب نوشید خود قاضی هم از همان ظرف آب میخورد، آنگاه سقارا به چوب بسته تنبیه مینماید و در زیر چوب باو حالی میکند که ماهمه

(۱) بعضی از مورخین خیلی بیشتر گفته اند

محمدی و عیسوی و یهودی بنده مخلوق خدا هستیم . باین جهت حالا عقاید موهومه خود را چندان ظاهر نمیکنند ، صفحه ۳۵۴ «
 نام محمد بیگ اعتمادالدوله یا آصف در هر گوشه و کنار جهان که واقعات و تجاوزات نسبت به یهود در عصر شاه عباس دوم شده ضبط است و بنام مرد کینه جو و خونخوار برده شده تاورنیه راجع به شرح حال محمد بیگ اطلاعات جالبی میدهد ؛

« محمد بیگ از اهل تبریز پسر يك خیاطی بود و نژادی پست داشت (۱) و میخواست در دنیا مصدر کارهای بزرگ شود اقبال با وی مساعدت کرد و بمنصب معیر باشی که ضرابخانه ها با او بود نائل شد سپس بوسیله الله وردی بیگ میرشکار باشی ، ناظر شده و پس از فوت اعتمادالدوله (صدر اعظم) که در حوالی مازندران فوت کرد بجای او اعتمادالدوله شد (صفحه ۸۱۳ تاورنیه)

« جاه طلب و کینه دار بود و در خصومت ورزی نسبت به اشخاصی که از آنها کدورت و رنجشی حاصل میکرد از حد و اندازه خارج میشد ، چون در مجلس شرابخواری شاه سر خود را سنگین یافت و شراب را از دست ساقی که پسر خان ایروان بود رد کرد و جوان بامر شاه جام شراب را در سینه او خالی کرد کینه جوان را در دل گرفت و موجب عزل و تنبیه پدرش را از حکومت ایروان فراهم ساخت) (صفحه ۸۲۱ تاورنیه) :
 بعداً اطلاع میابیم که محمد بیگ نسبت بیهودیان ایران چه مظالمی که روانداشت و لازم است بدانیم عاقبت او بکجا کشید . تاورنیه در صفحه ۸۳۱ مینویسد :

(۱) قطعاً مقول زاده بوده است

و خلاصه تهم بیک پیوسته نزد شاه در کمال تقرب بود و تمام آن اشخاص را که مخالف میل او بودند از دربار دور کرد اما یکنفر از مقربین شاه باقی مانده بود که شاه او را خیلی دوست داشت و برای تهم بیک تبعید او آسان نبود و آن شخص میرشکار باشی بود که با شدت عقل پیوسته با اعتماد الدوله ، کلاه میزد و هیچ يك از آن دو برد دیگری فائق نمیامد . میرشکار باشی چون حق سبقت خدمت داشت و واسطه دخول تهم بیک بنو کری دربار شده بود ، توقع احترامات فوق العاده از او داشت اما تهم بیک که بواسطه شغل اعتماد الدوله ای و صدارت بعد از شاه شخص اول مملکت بود تحمیل میرشکار را مخالف شئونات و اقتدار خود تصور میکرد و دائم در اندیشه آن بود که يك وسیله ای پیدا کند و او را هم مثل دیگران از دربار دور نماید . در این اثنا همه يك بینظمی و سرکشی از طرف گرجستان شهرت یافت و مدت قلیلی بود که میرشکار قوللر اقاسی باشی شده بود یعنی سردار غلامان خاصه شاهی . اعتماد الدوله بشاه گفت باید فوراً يك دسته قشون کافی به گرجستان فرستاد و سرداری و فرماندهی آنرا بقوللر اقاسی تعویض نمود که باین وسیله شر این رقیب نا هموار را از اقبال و دولت خود دور سازد شاه بگفته او عمل کرد و قوللر اقاسی روانه گرجستان شد بعد از آنکه به آنجا رسید دید ابداً شورش و طغیانی در کار نیست بشاه عریضه نوشت که این نواحی بکلی منظم است و نگاه داری و خسته کردن قشون در آنجا بکلی بیمصرف است و استدعا کرده بود که او را بدربار احضار نمایند . اعتماد الدوله رای نداد و گفت اگر باین زودی قشون را از آنجا بخواهید بیاورید سبب تجری سرکشان آن سرحدات میشود و سر

بطغیان بر خواهند آورد ، صلاح این است که يك مدتی این قشون در آن سرحدات بماند .

در آن اثنا تاتارهای اوزبک در اطراف سرحدات خراسان تاخت و تاز می‌کردند و جماعتی از کسان منوچهر خان حاکم ایالت را هم کشته بودند . اما چون محمد بیگ از اقوام منوچهر خان بود بشاه گفت که حاکم خراسان خیلی شجاعت کرده و اوزبکها را شکست داده است و تفصیل کشته شدن کسان منوچهر خان را بدست تاتارها از شاه پنهان نمود . شاه هم بر ابرت اعتماد الدوله متقاعد شده خلعت برای حاکم خراسان فرستاد و از خدمت دلیرانه او اظهار مسرت و رضایت نمود از آن طرف قوللراقاسی مکرر عریضه نوشت و درخواست مرخصی و احضار کرد اما اعتماد الدوله از فرط مراقبت نمیگذاشت مکاتب او بشاه برسد . بالاخره یکی از نوکرهای عاقل خود را که طرف اعتمادش بود به اصفهان فرستاد . آن نوکر به اصفهان آمده بدربار رفته خود را با فراشان و غیره مخلوط کرد اتفاقاً اعتماد الدوله مرد ناشناسی را در دربار دید از او سؤال کرد کیستی جواب داد که یکی از سپاهیان مامور سرحدات هستم که چون حقوق و مواجیم نرسیده آمده‌ام بدربار شکایت کنم (البته اعتماد الدوله ابن شکایت را بر علیه قوللراقاسی تصور کرد) پس راه خویش در پیش گرفت و موفق شد که رئیس خواجه سرایان را ملاقات و بگوید مکتوبی در نهایت درجه اهمیت آورده‌ام که به شخص شاه باید بدهم .

مطلب بعرض شاه رسید و نصف شب مامور ، نامه را بدست شاه داد . وقتی شاه نامه را خواند از حقیقت مطالب چه از عدم لزوم قشون

در گرجستان و چه از شکست و کشته شدن کسان خان خراسان بدست تاتارها آگاه شده و به اعلی درجه نسبت به محمد بیگ اعتمادالدوله متغیر گردید او را احضار و نسبت به او ملامت و فحاشی زیادی کرد و محمد بیگ نتوانست عنذی بیاورد نزدیک بود بدست شاه کشته شود اما ناظر و جمعی از خواص بزرگان که حضور داشتند خود را بخطر انداخته از اوشفاعت کردند و بالاخره او را بناظر کل سپرد که محبوسش دارد و بعد از سه روز او را با عیال و اطفال بقم تبعید نمود که ندر بتراشد و نه حمام رود و نه با احدی معاشرت کند

این محمد بیگ همان شخصی است که موجب بدبختی و فلاکت یهودیان ایران را فراهم ساخت و بزودی بوقایع و سرگذشت یهودیان در عصر شاه عباس ثانی آشنا خواهیم گشت. آنچه بابائی لطف موجب شروع اقدام دربار را بر علیه یهود نوشته موضوع گم شدن خنجر شاه است که شرح آن ذیلا میآید. اما آنچه از گذارشات سینه به سینه در اذهان باقی مانده و اکثر این گونه مطالب شنیده شده اجدادی بی اساس هم نمیتواند باشد، راجع به علت وقایع زمان شاه عباس ثانی را بدین قرار گفته اند :

که عهد شاه عباس ثانی ۷۰ سالیکه در عصر شاه عباس اول بیهودیان فرصت داده شده بود سرآمد، بنابراین تغییر مذهب آنان را خواستار شدند و در این هنگام که ۱۲ سال از سلطنت شاه عباس ثانی میگذشت و مطابق با سال ۱۶۵۴ بود، اقدامات محمد بیگ اعتمادالدوله در اصفهان شروع شد و این نیز مصادف با بلند شدن هیاهوی شبتای سوی مدعی مسیحائی در ترکیه بود که آوازه شهرت او در جهان روز پیچیده و وعده کرده بود که در سال ۱۶۶۶ نجات یهود آشکار گردد. یهودیان

که در مذهب خود پای بند و حتی در عصر شاه عباس اول با آن همه قدرت، مگر عده قلیلی ترك مذهب ننموده بودند، در این عصر که ندای شبتهای بلند بود بطریق اولی حاضر نمیگشتند. بنابراین قبول اسلامیت آنها از روی اجبار بود و در باطن بدین اجدادی خود باقی ماندند. اما وقتی بعد از سال ۱۶۶۶ که وعده شبتهای سوی برای تامین نجات یهود بود و سالی چند گذشت و خبری از وعده مسیح قلابی نشد و حتی شنیده شد که خود او نیز گرفتار شده است عده کثیری از همین یهودیان مسلمان شده ظاهری، اسلامیت خود را قطعی کردند و در آخر این فصل آنها را خواهیم شناخت.

اما آنچه بردلایل بالا بایستی اضافه کرد باز تحریکات نمایندگان سیاسی و مذهبی دول اروپائی است که برای ایجاد نفاق بین ایران و عثمانی مینمودند و عمل نفاق انگیز آنها بر علیه عثمانی و یهود غیر قابل تفکیک بوده

گذارش بابائی لطف راجع به اوضاع و احوال

یهودیان در عصر شاه عباس ثانی:

فشار بر یهودیان و مسلمان نمودن اجباری آنها در اصفهان

بهر دوری یکی گالوت (۱) از نو

همی آمد ز شاهان رو و رو

بدور شاه ثانی يك (گزرا) (۲)

پدید آمد چنین آن از بخارا (۳)

(۱) پراکندگی

(۲) مصیبت

(۳) از بخارا که شمالی ترین حدود کشور بود الی انتها که پندر عباس باشد.

تمامی از قلمرو تا بینند
 همه اسرائیلیان بگرفت از سر
 مسلمان کرد ایشان را مجبوراً
 بدادش زر بایشان يك دو خرمن
 بشد منسوخ (تورا و تقیلا) (۱)
 شدند خوش حال تر اجلاف و دارا



الهی پادشاهانرا عدالت دهیشان از کرم حق وصال
 پس از دعا و ثنا برای شاه اضافه میکند

چه او شد پادشاه این زمانه
 بودی کوچک ولی بودش خزانه
 کنون بشنوزمن احوال آن شاه
 چها کرد بر یهودان گاه و بیگاه
 در آن ساعت که کردندش سواره
 بشهرش اندرون بردند لچاره (۲)

پس از نشستن شاه عیاس دوم بتخت سلطنت درکاشان روزی شاه
 سواره در شهر گردش میکرد، چون برگشت و به میدان رسید و براه
 زاویه میرفت حاکم کاشان داود با او بود. وی از یهودیان هر ساله انگور
 و ابریشم بسیاری میگرد و ظلم بیجدی مینمود یهودیان دل پری از او

(۱) قرائت تورات و نماز

(۲) در شهر کاشان بتخت نشست.

داشتند، جماعت خدا داد الی را ، خواسته و به او گفتند که نزد اورفته تا شاه در کاشان است کار ما را اصلاح کن .
 شاه و وزیران، روز بعد عازم قم بودند و حکومت کاشان را به همان آصف برگرداند و یهودیان موفق نشدند در این مورد کاری از پیش ببرند و حاکم با آنها دشمن تر گردید .

قضیه خنجر

بعد از ۱۲ سال که از این واقعه بگذشت و شاه در این مدت در کشور بمسافرتهاى زیادى پرداخت و در عیش و عشرت غوطه ور گردید و ساختمانهای بسیاری نمود : روزی بیابان خامه رفت و همه وزراء هم حضور داشتند شب را در آن باغ خوابیده در حالیکه از شراب سرمست شده بود . شاه طهماسب اول الماسی داشت که آنرا متبرک و خوش یمن میدانست و برای آنکه همیشه همراه او باشد آنرا بر خنجری سوار کرده بود و این خنجر تا به شاه عباس دوم به ارث رسیده و همواره با وی بود . در آن شب شاه لباسها را کنده خنجر را پنهان کرده خوابیده و صبح هم خنجر بر جای خود بود و آن صبح برای گل چینی در باغ براه افتاد در حالیکه خنجر را بر نداشت . از آنجا روانه شکار شد و تا چند روز یادی از خنجر نداشت . باغبان بعد از رفتن شاه آن خنجر را یافت و در زیر علفها پنهان ساخت اتفاقاً شخص دیگری که مراقب بود بعد از رفتن باغبان آن خنجر را دزدید . آن دزد دوم خنجر را شکسته و کلیه سنگهای آنرا پیاده کرد و تنها خنجر و طلای آن را به محمله یهودیان برده و دو نفر که خبر نداشتند که این طلا متعلق

به شاه است آنرا خریدند . اتفاقاً تیغه خنجر بدون طلا چند دست گشت تا بالاخره توسط مامورین بدست شاه عباس رسید و از خریداران تحقیق کرد تا یهودی‌ها را بحضور بردند و شاه از او پرسید که جواهرات و طلای آن کو، یهودی گفت :

بگفتا آن مرد که ای شاه جهانم

خدا داند که من این را ندانم

قسم بر خاک پیای شاه عباس

نه گوهر دیده‌ام نه لعل و الماس

شاه گفت پس از کجا این خنجر تنها را بدست آوردی ، وی نشانی فروشنده را داد پس فروشنده و بعد باغبان را حاضر کردند . باغبان گفت آنرا یافته مخفی کردم که بحضور اعلیحضرت آرم ولی از من دزدیدند و دزد دوم گفت که جواهراتش را مخفی کرده طلا و خنجر را به یهودی فروختم که خوراک برای اطفالم بخرم ولی یهودیان از ترس اعراف به خرید طلا نکردند . در نتیجه شاه در غضب رفته حکم اعدام هر دورا داد ولی یکی از وزرا گفت محض طلای خنجر خون آنها که شوم است نریز شاه گفت آنها را مسلمان کنید وزیر دیگری گفت شاه عباس اول آنها را مسلمان کرد ولی نتیجه حاصل نشد بالاخره صدر اعظم (محمد بیگ اعتمادالدوله) اظهار داشت اختیار آنها را بدست من مرحمت فرمائید . تا آنها را از این شهر خارج کرده و محله مخصوص برای آنها ترتیب داده و آنها را بقسمی بتنگ آرم تا خود همگی مسلمان شوند .

شروع آزار یهودیان اصفهان

کنم من کفش را در پایشان تنگ

مسلمانان کمن از روی نیرنگ

نه فقط یهودیان اصفهان را بلکه در کل کشور ایران که تافردا

درمقابل پیغمبر روسفید باشم .

چه از اصف چنین گفتار بشنفت

ز ذوق و خرمی چون غنچه بشگفت

بلافاصله تقاضای محمد بیگ مورد قبول واقع گردید (و بار

دیگر بجزم يك یا دو نفر یهودی کلیه یهودیان ایران محکوم گردیدند)

(بکاشان کنه کرد آهنگری بشوستر زدند سردیگری)

بهر دوری یکی گرگی ستمکار بگیرد بره را برزاری زار

آیا بابائی از گرگان حند کن تو کل بر کریم داد گر کن

☆ * ☆

بدور هر شهی از کینه و نو

بود يك محنتی بر مارو ورو

ولی این محنت از هر محنتی پیش

در این محنت بشد صد جان و دل ریش

بابائی در دنباله سخنان خود میگوید:

در ادوار دینگر ممکن بود از يك راه فشار بر یهودیان وارد شود

ولی در این عصر جان و مذهب و ثروت همه را از دست دادیم .

بیا بشنو ببین که این دردمندان
 چها دیدند و چو گشتند مسلمان
 نبیند هیچ دارا این چنین روز
 که ما دیدیم با صد زاری و سوز
 آصف که تهمید بیگ اعتماد الدوله باشد ، یهودیان را خواست و
 بدانها گفت شما مردمان پلید و نجس هستید تن شما به ما میخورد و
 دست بر روی اجناس مسلمان میگذارید . شماها که همه فقیر و بیبضاعت
 هستید چرا مسلمان نمیشوید . امر پادشاه است که همین امروز
 کلیه از شهر خارج شوید و من زمینی خالی بشما نشان دهم که در آنجا
 خانه ساخته مسکن کنید .

همه غمگین شده به او گفتند که ما همگی جزیه میدهیم و این
 شهر اصفهان را اجداد ما بنا کردند و نامش دارالیهود بود و ما بیچارگان
 لانه ای بیش در این شهر نداریم و همه پادشاهان سابق بما اجازه اقامت
 در این شهر دادند و ما اکنون دعا گویان شاه هستیم چرا موجب رحمت
 فراهم میسازید .

بگفت آصف که من اینها ندانم شما را ز اصفهان آخر برانم
 اگر راضی میشوید بسیار خوب و گرنه بقوه قهریه این حکم
 را اجرا خواهم نمود .

بگفتند جملگی که ای آصف پناهی

بباید مهلتی دادن يك دو ماهی

که ما چاره ای سازیم با خویش

بود ما را هزاران کار در بیش
زمین بمانشان بده تا شروع به اقدام کنیم، آصف از روی مکر
و عمداً کوهی را بنام کلاه قاضی که مرکز حیوانات و پناه گاه
دزدان بود نشان داد و ده فرسنگ تا شهر فاصله داشت نه آب داشت
و نه گیاه.

بگفت آنجا کنیتان شهر بنیاد

نهایتان نام او را محنت آباد

برفتند جملگی آنجا بیک بار

چو دیدند جز شغال و گرگ کفتار

بترسیدند تمامی از زن و مرد

دگر باز آمدند دلها پراز درد

بر آصف شدند نالان و گریان

تمامی مرد و زن طفلان حیران

که آنجا را نباشد خوش هوایی

بما بنما دگر از نو تو جایی

آصف گفت پس بتخت فولاد (محل قبرستان) بروید تا مردگان

تنها نباشند ناچار یهودیان متوسل بدان رشوه شدند. پس آصف گفت

بسیار خوب فردا بیائید من شما را در جوار محله زردشتیان جاخواهم

داد و در آنروز به زردشتیها دستور داد که فردا که من صحبت از این

کار کردم شما همه شروع بداد و فریاد کنید و بگوئید ما اینها را نزدیک

خودراه نمیدهیم و جای دگر به آنها دهید و از داد و فریاد حتی در مقابل شاه نترسید. روز دیگر زردشتیها برای شکایت بدر بار رفتند و اجازه یافتند که بر یهودیانی که صبح به محل آنها رفته بودند حمله نموده آنها را خارج سازند و چزین شد. بار دیگر یهودیان بنزد آصف آمده قصه خود حکایت کردند. آصف با نژدی به آنها پر خاش کرده گفت پس به جهنم بروید و دیگر حق آمدن نزد من را ندارید. آن موقع شب جمعه ای بود و همه بیای تورات رفته مشغول گریه و زاری بودند که غفلتا صدای جارچی بلند شد:

که ناگاه جار زد در شهر و بازار

که موسوی روند امشب بایلغار

همه بیرون روند از ماده و نر

که فردا هر که بیند میبرند سر

بشب این جار چون مردم شنیدند

همه بیچارگان از جا جهیدند

بگفتند وای بر ما تا چه سازیم

اگر فردا رسد سرها بیازیم

در چنین شب تاری مردم از ترس شمشیر . بعضیها راه (سارابت

آشر) (۱) را در پیش گرفتند و بقیه هر دسته ای بطرف دروازه ای روان

شدند در حالیکه تمام هستی و خانه های خود را ترك نموده بودند و

صبح به آنجا رسیدند. دیگر کسی به حیات خود امیدی نداشت طفل

و پیر زن حامله و مریض گرسنه و درمانده همه نالان و گریان

(۱) راه لنجان و زیارتگاه سارا خاتون ۴ فرسنگی اصفهان است.

بودند. مردم چادرهای کهنه زنهای خود را، بهم بسته و در زیر آن منزل کردند.

شب شنبه آنهائیکه به سارابت آشر رفته بودند نماز شنبه را در زیارتگاه آنجا خواندند و از خداوند تقاضا کردند کمک فرموده این بدبختی را مرتفع نماید. در روز شنبه آصف به قورچیان دستور داد که بروید روسای یهود را نزد من بیاورید. چند نفر از آنها را توقیف کرده دست آنها را از عقب بستند تا روسای آنها را که سعید و عوبدیا و ساسون بودند بیابند، در خارخ شهر آنها را یافته از پشت دست بستند و نزد آصف آوردند. بایشان گفت بایستی تماما از کشور ما بیرون روید یا آنکه مسلمان شوید.

از این اقلیم ما بیرون رویتان باقلیم دگر جای گزیتان
و یا باید شویتان هم باخلاص مسلمان هم بدست شاه عباس
چه این بیچارگان این را شنیدند طمع از زندگی خود بریدند
مامورین همانقسم آنها را دست بسته در روز شنبه بردند تا به
محل سارابت آشر، و چون مردم از دهان سعید و ساسون این مطلب
را شنیدند همه هراسان گشته به فغان گریه درآمدند در نتیجه قورچیان
عده ای را کشتند و بقیه را بحضور آصف آوردند.

چه دیدند آنچنان مجلس تمامت

تو گوئی آشا کارا شد قیامت

مثال بید بودند جمله لیرزان

برخ سیماب و بر دل جمله ترسان

آصف به ساسون گفت من کار شما را آسان کردم همگی از این

کشور بروید ولی بایستی کلیه خانه و دارائی خود را جا گذارید و با آنکه
جملگی مسلمان شوید . (۱)

ساسون گفت من پیشوای روحانی نیستم .

بگفت ساسون که ای آصف ماهم

در این وادی بدان من بیگناهم

سعید مالا بود و علم دانست

بفرزندان ما او علم خوانست

اگر او میشود این دم مسلمان

همی آرم دگر من تازه ایمان

پس از آنکه پیش آورند سعیدی

بگفت آصف که ای مرد یهودی

مسلمان شو تا که ایزد بیابی

و تا با یاران ره جنت شتابی

خدا را بنده شو ما را برادر

تو باشی از مسلمان بلکه بهتر

سعیدش گفت که ای نور دوچشمان

نیم من پس بدین خود پشیمان

مسلمانیم آئین یهوداست

خدا را من همیدانم که یکتاست

(۱) جریان پیشنهاد آصف مانند واقعاتیکه قبلا در اسپانیا برای

یهودیان رخ داده بود .

چه بشنید این سخن آصف بر آشفت
 هماندم نو کران خویش را گفت
 که فوراً او را گرفته شکمش را پاره کنید نو کران تا او را
 گرفتند سعید گفت تا فردا بمن فرصت دهید . موافقت شد .



قصر چهل ستون محلی که سلاطین صفویه حکم اعمال شکنجه
 را بر علیه یهودیان صادر میکردند.

همی گفت آن از رفیق روی زاری
 که شاید آن شب از امیدواری
 بسازد معجزی حی جهان بان
 خلاصی دهد از دست دیوان
 آیا بابائی از حق شرمساری
 تو پس چشم شفاعت از که داری

خداوند! بحق اهل پاکان

بحق دردهای درد ناکان

در این گالوت رس ما را بفریاد

که این محنت ندارد کس یاد

در این گالوت دلها بس خرابست

دل و جان و دین اندر عزابست

روز بعد چند نفر از نوکران آصف بدنبال سعید آمدند و آصف

به او گفت امیدوارم حضرت علی را در خواب دیده باشی و اضافه کرد:

شهادت گو تا که شهادش ببینی

در این باغ جهان صد گلی بچینی

هر آن چیزی که خواهی شود مقدر

لباس و خلعت و زرهای منشور

سعید گفت ای آصف من پیر شده ام و دیگر قدزت کار کردن

ندارم. پس ثروتی در اختیار من بگذار که آخر عمر در آسایش زندگانی

کنم. آصف يك کاروانسرای به او بخشید.

شهادت گفت و شد دردم مسلمان

بیاوردند تمامی نیز ایمان

اول يکا يک رؤیسان راه رفتند

شهادت پیش آصف جمله گفتند

پس آنکه يك بيك هم از رعیت

همی گفتند از ترس شه شهادت

و بهر يك از آنها آصف خلعت و یا زرمیداد .

یکی میگفت که میخواهم کنیزی

که باشد خانه ام را يك تمیزی

دگر میگفت که دارم قرض بسیار .

بده قرضم که تا آرم من اقرار

مقرر گردید که هر مردی را يك تومان ونیم از محل چه-ارده

معصوم (گویا از محل موقوفه باشد) و بهر يك اطفال پنج هزار یا نیم تومان

بدهند و برای آنهائیکه لخت و بی لباس بودند دو تومان بدهند و

فقر ابرای گرفتن پول حاضر شدند .

برای زر همه دین را بدادند در محنت بهر وادی گشادند

یکی از بهر آنکه داشت خانه نتوانست جا گذارد آشیانه

دگر بهر زن و فرزند دلش بهر آنها بود در بند

دلش کی میپسندیداندرین دهر که بی آنها رود بیرون از این شهر

خلاصه آنکه مردم در اثر گرفتاری های گوناگون نتوانستند

ترك وطن خود نموده و ناچار مسلمان شدند .

چه این کار چنین ایشان بکردند خیالی بر سر آصف فکندند

که میباید فرستم هر دیاری بگیرد این یهودان هر کناری

مسلمان شان کنند اینها بيك بار شود ادیان یکی از چار و ناچار

آصف حضور شاه رفت و عرض کرد من همه را بخوشی مسلمان

کردم و حال من میخواهم اجباعت را روشن کنم بدین معنی که

قورچیان را به شهرستانها بفرستم و حکم کنم که همه مسلمان شوند

یا آنکه از کشور خارج گردند (همان بساط اسپانیول و پرتقال

نیز در ایران مجری میشد و طرز عمل نشان میدهد که یاد دهندگان اروپائی بودند)

بابائی لطف ادامه میدهد :

ولی باید نسازی جور در کار که تا آرند بدل شیعه اقرار آصف بیرون آمده به ۱۸ شهر ایران نامه نوشت .

چه این آوازه در هر کشور افتاد

بر آمد هر طرف صد بانگ و فریاد

همه یهودیان روزه گرفتند و بدعا و مناجات مشغول شدند و (شوفار)

زدند ولی :

نتوانستند ز تقدیر الهی کنند تدبیر پیش پادشاهی

آیا بابائی از تقدیر اندیش بکن تدبیر بهر چاره خویش



مسلمان گردن یهودیان کاشان و نطنز

در شهر کاشان (ذکریا) نام یهودی بود که توسط تاجر طرف خود در اصفهان ، از سر گذشت یهودیان ، روز بروز اطلاع مییافت و از اصفهان مینوشتند تا وقت باقی است چاره ای بیندیشید و شما هم به اصفهان آمده نزد شاه شرفیاب شده التماس کنید شاید این حکم ملغی شود .

اما یهودیان کاشان ابدآ فکر نمیکردند که سراغ آنها هم خواهند آمد بنابراین اقدامی نکردند مخصوصاً آنکه طیب حکومت ، یهودی بود و میتوانست آنها را یاری کند غفلتاً خبر رسید که سپه سالار برای

این منظور میاید . این مرد بسیار متنفذ و قدرت داشت و اگر شهر را غرق در خون میکرد کسی را یارای مواخذه نبود .

وی بشهر نطنز که سه هزار یهودی داشت وارد شد و کدخدایان آنها را خواست (و اولتیماتوم) خود را که عبارت از مسلمان شدن یا ترک وطن بدون بردن اموال و ثروت بود به آنها ابلاغ نمود در جواب گفتند ما تابع کاشان هستیم هر چه یهودیان کاشان بنمایند ما نیز خواهیم کرد پس آنها را با خود به کاشان برد .



در این محل (نطنز) هزاران نفر از یهودیان را مسلمان نمودند .

چون یهودیان کاشان خبر دار شدند که سپه سالار به کاشان میرسد عقاید مختلفی پیدا کردند بعضیها میگفتند ، پیش واز برویم و برخی اظهار میداشتند رشوه دهیم و دسته ای بخود وعده میدادند که

بادادن صد من شراب این غائله مرتفع خواهد شد، و بهتر است فعلاً جلو اونرویم اتفاقاً سه شنبه هشتم ماه آدار (زمستان ۱۶۵۴) سپه سالار با لشگر زیادی در کنار شهر خیمه زد آن موقع دوره ملا مردخای بود و سپه سالار این ملا و روسا را احضار و تکلیف خود را به آنها گفت. ملا و یهودیان فرصت خواستند که تا نماینده‌ای نزد آصف و شاه نفرستند و از او محض خاطر پیغمبر بخشش طلب نمایند و اگر امر کرد که حتماً باید مسلمان شوید در اجرای امر سپه سالار حاضریم.

سپه سالار گفت که اینها بهانه است و من امر دارم از شاه که تا

بکاشان رسیدم فرصت ندهم و همه را مسلمان نمایم.

که تا کاشان رسی قوم یهودی

مسلمان ساز ایشان را بزودی

پس این دم میکنم چارو ناچار

شما را من مسلمان بیک بار

بدید ملا که کارش گشت پر سخت

بگفت شاید کنم من چاره از وقت

ندید چون چاره چاره سازی

بکرد او در زمان یک حقه بازی

کشید در پیش خود ملا العازار

که او دارد لسان در وقت گفتار

بگفت ملا که ای خان زبر دست

همی خواهم مرا گیری سر دست

که تا آریم يك باره ایمان

سپه سالار گفت که پیشوای شما کی است پس ملا العازار را نشان داد و سپه سالار امر کرد که زودشهادت بگو. العازار جواب داد من از حضرت موسی که چنین ید و بیضائی داشت گله ای ندارم که دست از او بردارم آنهم پیغمبری که روبرو با خداوند سخن میگفت و تورات را از پروردگار گرفت • مگر معجزاتی که حضرت موسی و هازون نمودند نخوانده‌ای •

از گفتن این حقایق از من رنجش حاصل نکن • يك باره سپه سالار و وزیر و شیخ و محتسب و منشی و کلانتر و بزرگان متغیر شدند و سپه سالار امر کرد :

بگفتا اشکمش را چاک سازند سرش چون گو در میدان نوازند قورچیان بروی او تاختند و لوطیان شهر که حضور داشتند لباسش را کردند و پس از زدن چوب بسیار و بعد از آنکه بهوش آمد از او سوال کردند که حالا حاضری مسلمان شوی یا نه . ملا العازار رد کرد و سپه سالار فوراً دستور قتل او را داد و چون قورچیان باشمشیر برای اجرای حکم حمله ور شدند چند نفر از مریدان در گوشش گفتند بگو مسلمان میشوم تا نجات یابی و بینیم رئیس ما چه خواهد کرد . پس گفت مسلمان میشوم و شهادت گفتم و سپه سالار گوشت و ماست را با هم به او خوراند (۱) از یهودیان فغان برخواست . ملای دیگر

(۱) در مقررات یهود، خوردن گوشت که کبد و ریه آن (بمنظور احتیاط از وجود امراض گوناگون) تفتیش نشده خوردنش حرام است همچنین خوردن گوشت باماست •

ملا شلمو اظهار داشت به ماتا فردا مهلت داده شود اما سپه سالار نپذیرفت و گفت اگر حاضر نیستید فوراً راه شام و حلب را پیش گیرید پس ملا شملو که بسیار ضعیف بود از ترس چوب مسلمان شد و به او هم گوشت و ماست را خوراندند بعد از او نوبت به ملا مردخا رسید و او هم از چوب و شمشیر ترسید و لقمه‌های از کباب و ماست نیز به او خوردانده شد . سپس يك يك را جلو برده شهادت گفته از گوشت ماست به آنها میدادند . مردی بود بنام میر عبدل که بسیار دین دار و خدا ترس بود او را بحضور سپه سالار بردند و گفتند اگر او مسلمان شود تمام یهودیان دنبالش می‌روند خواهند شد . به او گفتند اگر جان خود را دوست داری معطل نشو مخصوصاً آنکه مالاها و کدخدایان ، اسلام پذیرفتند ، میر عبدل جواب داد که اگر مرا تکه تکه نمائی من از ایمان خود دست بردار نیستم تمتی آنکه فوراً حکم قتل مرا صادر نما که بدارم زنت :

بخوابانند او را مانند گوسفند

بکردند دست و پایش را همه بند

آشاره وار تیغ همچو الماس

نهادند حلق او از بهر وسواس

میر عبدل در زیر تیغ میگفت

مرا مقصود در عالم همین است

بکش آخر مرا که این راه دین است

اما در عوض کشتن شروع به چوب زدن کردند و وی فریاد

میکرد چرا معطلید و مرا نمیکشید ، یهودیان از روی ترحم دائم به او میگفتند مسلمان شو و آنقدر بخودت عذاب نده ولی او رد میکرد سپه سالار گفت من وقتی تمام این یهودیان کاشان را مسلمان میکنم، کی گذارم که تو تنها در این شهر بدین سابق باقی بمانی . میر عبدل جواب داد که امر شاه آنست که یا مسلمانانی یا ترك وطن و من حاضر دست زن و فرزند را گرفته روانه سمرقند شوم و سپه سالار در جواب گفت که من نمیگذارم از این شهر خارج شوی . یکی از خانهای شهر بنام ولی ضرابی که در آن مجلس حاضر بود از سپه سالار خواهش کرد که او را بوی واگذار کند ، تا شب در منزل با وسائلی او را مسلمان کند .

آقای ولی ضرابی، میر عبدل را بمنزل برد آنشب زن فاحشه‌ای در آنجا بود و در بام مجلسی برای شراب خوردن ترتیب داد و میر عبدل را بتزویر نزد خود نشاند .

در آن مجلس بسیار به او خواند و گفتند حال دیگر شهادت بگو تا توهم به جنت برسی

بگفتا در جواب آن مرد دیندار که است جنت مقام راست گفتار
 دروغ را بجنت کی گذارند دروغ راست بر هم شمارند
 شما بر من زنیتمان از سر زور که من گویم شهادت را بدستور
 آنها از سخنان وی عصبانی شده کتک بسیاری به او زدند و میخواستند
 از بام بزیرش افکنند .

ز بس آزار او از حد بدر شد زن فاحشه دلش زیر و زبر شد
 و آن زن ، از پائین انداختن او از بام جلو گیری کرد و در حالی

که زار زار میگریست خواست، قدری شربت گلاب بر حلق او بریزد ولی میر عبدل از نوشیدن خود داری میکرد. صبح زن و فرزند عبدل روانه خانه ولی ضرابی شده عبدل را مجروح دیدند و با آه و فغان و دادن رشوه او را از آن خانه در آوردند.

میر عبدل پس از خروج از آنجا مجبور به پرداخت رشوه های دیگری شد و از آن آزارها بیمار گردید سه ماه در بستر خوابید و روز بروز بدتر میشد تا بالاخره از توجهات الهی شفا یافت و بعد اقام خود را خواسته گفت، پنهانی روانه اورشلیم خواهم شد و مخفیانه ترك اقوام نموده حرکت کرد و تا به سنندج رسید، پذیرائی شایانی از طرف یهودیان از وی بعمل آمد اما بزودی مرض وی که در اثر ضربات وارده به اندرونش پیدا شده بود عود نمود پس کدخدایان یهودی شهر را خواست وصیت کرده گفت برای من عزاداری بکنید و سلام مرا به زن و دخترها و پسرانم برسانید و اضافه کرد:

ولی ایندم ندارم من ز جان بآک

که زیر دست عبری میروم خاک

میر عبدل فوت کرد و با احترام در سنندج بخاک رفت.

بقیه یهودیان در مجلس سپه سالاریکایک بزور مجبور بقبول اسلام میگردند و همه بزرگان و علمای قوم را که در کاشان بسیار بودند، در روز ۴ شنبه (روز بعد) مامورین در شهر کاشان و محله یهودیان گشته، همه را توقیف و به بیرون شهر نزد سپه سالار برده آنها را مسلمان مینمودند.

و بابائی لطف باز میگوید :

الهی همچنین روزی دگر بار نینند هیچ عبری بلکه کفار
بعد در روز ۵ شنبه عده ای از یهودیان را توقیف کرده آنها را
نزد سپهسالار بردند و گفت فردا بشارت خوشی براد شما دارم اکنون
بروید، در روز بعد که جمعه دهم آدار (۳ روز بعد از ورود سپهسالار
به کاشان بود) در کنار باروی شهر حضور یافتند، در آنجا آصف با
شیخ ها و نوکران با چوب و شمشیر و خنجر ایستاده بودند،
به آنها امر شد که فوراً مسلمان شوید و گرنه مجازات میشوید ولی
بهتر است هم دنیا و عقبی را در امروز بدست آورید. جماعت جواب دادند:
که ما از امر موسی سر نتابیم اگر هشیار و اگر مست شرابیم
اگر ما را کنیتان بند در بند همان بر اصل خود گیریم پیوند
هزاران بار اگر زنگی بشوئی سفیدی را اثر بر وی نجوئی
آصف و شیخ عصبانی شدند و فریاد بر آوردند باید مسلمان شوید

بگفت آصف (۱) بایشان هان شتایید

شهادت گوئید و حرمت بیابید

همه گفتند که ای آصف چنین دان

که ما را میکن ایندم مسلمان

خدا داند که ما از دل مسلمان

نمیگردیم سیر از ابن عمران (۲)

(۱) منظور حاکم شهر است :

(۲) از حضرت موسی *

بما جاده بنمودن جدان

به این ره ما بعقبی میرویمان

ره دگر اگر بر ما نمائید

شویم گمره دگر حاکم شمائید

چه اینها را شنید آصف بر آشت

بروی قهر او با خارمان گفت

که دست اینها را محکم ببندید و با چوب به پشت و شکم آنها بزنید .
چند نفر به نامهای مشه آبراهام و عزرا و یعقوب که مردان درویشی
بودند چوب بسیاری بر آنها زدند . سپس چوبها را کشیده بجان مردم
افتادند و بر فرق آنها مینواختند ، در این بین شیخ بلند شده گفت
هرچه من میخوانم شما هم بخوانید تا من الان شما را راحت کنم .
کلمات شهادت را يك يك بر دهان آنها گذارد سپس گفت حال دگر
مسلمان شدید . سپس گوشت و ماست را آوردند و به هر يك لقمه‌ای
دادند در حالیکه همه فکر میکردند مشغول خوردن سم میباشند سپس
آنها را مرخص کردند . روز تمام شد و شب شنبه رسیده بود .

برفتند خانهای خود شتابان

دریدند جملگی بر خود گریبان

همه در خاک و خاکستر نشستند

کنیسه را تمامی در بیستند

به هر خانه یکی تعزیت بود

تو میگفتی که محشر روی بنمود

همه گریان بودند تا صبح شبات (۱)

ز شطرنج فلك بودند همه مات

پس آنکه کاسبان دنبال هر کار

برفتند جمله آن شبات ناچار

بعد شیخ الاسلام آنها را احضار و آیات و احادیثی برای آنها

بیان کرد و آنها را به مسجد برده و وضوء و نماز صبح و شام یاد داد و مامورینی

برای مراقبت آنها گذاشت .

چون هنگام عید نوروز رسید حاکم، فقیران را لباس داد و بعد

از یک ماه از شاه حکم رسید که حاکم به هر یک نفر یک تومان انعام دهد

و در عوض گندم داد و بعد فقرا مکرر برای بدست آوردن اعانه به حکومت

مراجعه میکردند و تصور مینمودند که این امر از فرایض دین است .

از این تاریخ یهودیان کاشان بفرقه‌های مختلف تقسیم شدند

یکی در ظاهر مسلمان و در باطن یهودی جوانان شادی میکردند .

پیران مراعات روز شبه را مینمودند و از بازی فلك مات و مبهوت بودند .

کسبه در روز شنبه و عید و غیره دکانها را باز کرده مشغول کار

شدند و عده کمی هم مخفیانه به قرائت تورات مشغول شدند .

وقایع شهر همدان در عصر شاه عباس ثانی از گفته

بابائی لطف

کنون بشنو تو احوال همدان

بین تا چون کشیدند دست دیوان (۲)

(۱) شنبه

(۲) حکومت

چه آن احوال کاشان را شنیدند

طمع از جان خود هر يك كشيده

یهودیان همگی روزه گرفته و صدقه داده و بر پای تربت استر
سینه زنان گریه وزاری مینمودند خان همدان بزرگان قوم را خواست
و گفت از شاه مکتوبی رسیده که یا شما ایمان آورید یا از شهر خارج
شوید و حال بگوئید کدام را قبول میکنید آنها گفتند که ما از دین
موسی نست بردار نیستیم اگر اجازه دهید همگی روانه بیت المقدس
میشویم. خان از این جواب متغیر شد و گفت تمامتانرا خواهیم کشت
مگر آنکه مسلمان شوید.

وقتی وضع را چنین دیدند دانستند که این کار تنبیه آسمانی
است و تصمیم گرفتند که از خان پول مطالبه نمایند تا شاید دست
بردارد پس خان به هر يك نفر، يك تومان داد و ناچار مسلمان شده و کنیسه‌ها
بسته شد و عده کثیری از مردم بطرف کردستان و بغداد فرار مینمودند
و بقیه امید خود را بخداوند بستند.

خان همدان بعد به اصفهان رفته راجع به فعالیت خود سخن
گفت و اضافه کرد روی اعتمادی که به تفضل اعلیحضرت داشتم هر
نفری را يك تومان دادم و اکنون از شاه شفقت میخواهم که آن پولها
را بمن رد فرمایند. شاه گفت برو نزد آصف و بگیر، خان پیابوس آصف
رفت ز خود را مطالبه نمود.

چه بشنید این سخن آصف بر آشفت

هماندم بر سر طعنه چنین گفت

برو زر را بهر کس داده‌ای تو

کنون بستان اگر یل زاده‌ای تو
و اضافه کرد تو چرا بدون اجازه من پول دادی . جواب داد
شما و شاهان همه این کار را کردید مگر نمیدانی که صیاد قبلا دانه
میریزد سپس مرغ را صید میکند . حال که چنین است موافقت کنید
به همدان رفته پول خود را پس گیرم و با این ترتیب به همدان برگشته
یهودیان را احضار و به آنها گفت پول مرا باید پس دهید زیرا دولت
حاضر نشد پولی را که دادم بمن برگرداند و دستور گرفتم از شما مطالبه
کنم و حال در عوض نقری يك تومان بایستی نقری دو تومان به من
پس دهید . یهودیان جواب دادند حال که چنین است پس اجازه بده
که به دین حضرت موسی باز گردیم . خان گفت پس از ارجاع پول
آزادید . کدخدایان سری دو تومان گرفته به خان دادند و ده و يك
ده نیم راهم به پیشکار خان دادند و مقرر شد جزیه دهند . کنیسه‌ها باز شد
و همه دلشاد شدند.

مسلمان نمودن یهودیان همدان در دفعه دوم

چون آصف در اصفهان از جریان وقایع مطلع گردید ، سری
برای خان تکان داد و نامه‌ای به او نوشت : پس از آنکه آنها را
مسلمان کردی چرا دوبرتبه اجازه برگشت از مسلمانی به آنها دادی
و مطمئن باش که سر این قضیه سر خود را از دست خواهی داد ، غیر از
این باید عملی کنی که شاه از تو راضی باشد برو و آتشی در میان یهودیان
روشن کن تا مجبور به قبول اسلام شوند .

خان تصمیم گرفت و گفت :

بگفت کاری کنم از روی نیرنگ
تا آوازه‌ام رود فرسنگ بفرسنگ
چه شه گردد ز کردارم خبردار
بگوید مرحبا ای خان جبار
و خلعتی برایم بفرستد و آصف از قهر پائین آید:
طلب کرد از آن پس جمع عبری
بروی اشتلم و از روی خواری
بگفت با هر يك از آن مردمانان

که ای بدمنهبان و زشت دینان
چرا می‌خواهید سر من بیاد رود و آصف دشمن من باقی باشد.
من تمام را به دار خواهم کشید و با فریاد به نوک‌کراش دستور داد
آنها را توقیف نمائید. پس آنها را با زنجیر و کند، حتی یهودیان
غیرایرانی را که در همدان بودند به حبس انداخت. سپس با چوب
و چماق بسراغ زن و فرزند آنان رفتند. بالاخره چون بجان آمدند
گفتند بسیار خوب مسلمان هستیم ولی خان قضیه مسلمان شدن آنها
را در صورتی می‌پذیرفت که زن و مرد هر يك سه تومان دیگر به او
بدهند و گرنه آنها را قتل و عام خواهد نمود. (چون پول مورد مطالبه
خان زیاد بود) یهودیان حاضر نگردیدند و پس از آنکه دو ماه تحت
فشار و شکنجه ماندند و نه زن از شوهر و نه شوهر از زن و اطفال خود
خبرداشتند، حاضر گردیدند که هر مردی فقط ۳ تومان بخان بپردازند
و بعد مسلمان شوند، و خان تمام مردها را گرو گرفت تا زنها سری
۳ تومان را بیاورند.

مسلمان نمودن یهودیان را در خوانسار و گلپایگان توسط

خلیل خان سپه دار لر

خلیل خان سپه سالار یکی از بزرگان لر بود که بر خوانسار و گلپایگان و خرم آباد و اطراف حکومت داشت و از مردم مالیات میگرفت. وقتی از حکم شاه با خبر شد، کدخدایان یهود شهرهایی که در زیر حکومت داشت، احضار و به آنها گفت بایستی در سه فرسنگی خارج از شهر رفته جائی بسازید و در آنجا سکنی کنید. (۱) آنها جواب دادند که ای خان چند هزار سال است که ما پشت در پشت در این خانه‌ها منزل داریم. ما بیچارگان کی توانائی شهر ساختن داریم اگر شاه از ما بتنگ آمده بهتر است همه ما را بکشید.

چون خان این گفته‌ها، بشنید از ایشان

بگفت آنکه شویتان پس مسلمان

بجای خود همه فارغ نشینید

بمحرشر آتش دوزخ نبینید.

بگفتند آن جماعت کی زبردست

بشرع مصطفی یک مهلتی است

خان به آنها ده روز مهلت داد و اضافه نمود که پس از ده روز

که مسلمان میشوید بهر یک نفر یک تومان خواهم داد. بالاخره روز

موعود که مصادف با شنبه بود فرارسید جماعت را احضار آنها را

مسلمان نموده و ضیافتی در خوانسار ترتیب داد. موقعی که خواست بهر

یک نفر، یک تومان بدهد جماعت تمنی کردند که چون امروز روز شنبه

(۱) این رویه همانند رویه اروپائی قرون وسطی بود

است استدعا داریم فردا این پول را بما بدهی .

بود امروز شنبه ، ای خداوند تو بر ما این گنه را میپسند
 بخندید خان و گفتا ای یهودان مسلمان پس بسوی چه شویبتان
 آنها ناچار پول را گرفته رفتند . مردی یهودی از اهل بغداد در
 گلپایگان بود بنام آبراهام ، چون این ماجرا را شنید بر آشفته و تصمیم
 گرفت نزد شاه برود .

آبراهام عازم اصفهان گشت و عریضه‌ای نوشته و مراقب بدست
 آوردن فرصتی بود تا روزیکه شاه با اعتمادالدوله و عده کثیری ، عازم
 شکار بودند . بغدادی از سر خود گذشته دویده فریاد کرد .
 فغان برداشت که ای شاه جهان گیر

بحاجت از کرم دست مرا گیر

هنوز او حرف خود اندر دهان داشت

که آصف این سخن را شکوه پنداشت

غذا را مر کب شه جای خود جست

دو دستش در هوا و دو پای او پست

رمید آن رخش در زیر شهنشاه

کشیدند از جگر لشگر همه آه

قورچیان متوجه مرد بغدادی شده دستپایش را گرفته و بر
 مغزش میکوبیدند تا آنجائی که از حال رفت و شاه بحال او متاثر گردید .
 پس از آنکه شاه مقداری راه را طی کرد عنان بطرف آبراهام بر گرداند
 و شاه به آصف گفت که این مرد چکار دارد ، اعتمادالدوله جواب داد
 مردی جدیدالاسلام است و قطعاً برای گرفتن يك تومان پول آمده است .

چون آبراهام این حرف را شنید به شاه عرض کرد:

فریاد از دست این وزیر که همه ماها را قلندر و بیچاره کرده . مگر تغییر مذهب هم بزور میشود یا آنکه مگر ما کافریم . چه شده است که حضرت موسی از پیشوای بت پرستان کمتر شده . در پایتخت شما چندین ملت وجود دارند که بیای بت نماز خوانده سجده میکنند چه شده که آنها را مسلمان نمیکنید (۱) و بر سر ما ملت خداپرست آمده‌اید . ما نماز و روزه و طهارت داریم و در پای تورات موظفیم همواره بشاه کشور دعا کنیم . مگر چه شده که مذهب ما را از بت پرستان کمتر در نظر گرفته‌اید .

چون شاه سخنان آبراهام بشنید دستور داد او را در دیوانخانه نگاه دارند تا شخصاً بدر دل او رسیدگی کند .

با تهدید و سیاست پیغامش داد	بینهانی اعتمادالدوله فرستاد
سرت را من میبرم نیز امشب	که گرتو دم بر آری بهرمذهب
که تا عبرت بگیرند هم یهودان	تنت بر دار بندم همچو دزدان
سر گر کنی تو گوی میدان	پیاسخ کرد پیام آن هردمردان
نیارم زیر چو گانش یکی آه	بسر غلطم بیابوس شهنشاه

(۱) عدم آزار پیروان سایر مذاهب که نسبت به اسلام بسیار دور بودند و تجاوز به یهودیان که در حقیقت اختلاف اساسی با مذهب اسلام ندارد و آزادی انجام مراسم دینی حتی برای بت پرستان در کشور صفویه ، بخوبی نشان میدهد که در فشار گذاردن یهودیان جنبه تبلیغ اسلامی و یک رنگ کردن مذهب کلیه ایرانیان نداشته است بلکه سیاست‌های خارجی بطوری که قبلاً گفته شد در کار بوده .

که تا کام دل از شاه بجویم یکی حرف از کلام حق بگویم
اعتماد الدوله از این جواب عصبانی شد و روز دگر شاه آبراهام
را احضار فرمود :

ز روی مرحمت گفت ای یهودی

مرادیت را بگو بدهم بزودی

مسلمان میشوی بیرنگ و تیمار

دهم من بر شما انعام بسیار

اگر نه بایستی از کشور خارج شوید و جای شما را به اقوام
دیگر میدهم . آبراهام جواب داد شاهنشاه ما بندگان و غلامان درگاه
تو هستیم .

اگر ما را برانی روزی صد بار

همان بر گرد شاه گردیم چوپر گار

دعا گویان شاه سرفرازیم

برای شاه عالم سر ببازیم

و اضافه نمود که هیچ ممکن نیست از طرف اجاق شیخ صفی ظلم
و تعدی نسبت به رعیت روا شود اگر ما گناهی نسبت بشاه کردیم ما
را ببخش و ما استغفر الله میگوئیم .

این سخنان در شاه موثر افتاد و او را خوش آمد فوراً منشیان
را احضار و حکم آزادی مذهب یهودیان گلدپیایگان و خوانسار راداد
و تاکید کرد که بآنها ظلم و تعدی روا نشود .



اوضاع یهودیان لاری و شیرازی

چون این غوغا و احوال به شیراز سرایت کرد • یهودیان همه غمگین و بگریه وزاری پرداختند روزه گرفتند صدقه میدادند و نماز خوانده (شوفار) میزدند و بقرائت (سلیحوت و آشمووویدوی) مشغول شده و از شیراز خبر به لار و بندر رسید :

شدند ایشان دگرگون و بریان برای (دات مشه) جمله عریان پوشیدند پلاس و خاک بر سر همی کردند تمامی ماده و نر

همی گفتند که واویلا چه سازیم برای مذهب موسی سر بیازیم در این بین اولیای امور کدخدایان یهود را خواستند •

پس آنکه بانگ بر آوردند یاران که امر شه بود ای آل عمران
که موسوی نباشد در قلمرو بشهر بیرون روند از امر خسرو (۱)
بایستی در خارج شهر منزل کنند و گرنه از کلیه زندگانی
و ثروت صرف نظر نموده ترك وطن نمایند و اگر این دورا مایل نباشند
جملگی بایستی مسلمان شوند. و این حکم برای شهرهای شیراز
و لار و بندر صادر گردید. یهودیان در جواب گفتند با این وضع بهتر
است ترك وطن نمائیم و به کشور دیگری پناه آوریم اما مدت ۶ ماه
مهلت میخواهیم.

حکام جواب دادند که ابدا فرصتی داده نمیشود و فی المجلس
باید حکم را اجرا سازید.

چه دیدند آن جماعت این درشتی

بدانستند که است این کار کشتی

همه افتادگی بنیاد کردند

(زرشوه) حا کمان دلشاد کردند

و بالاخره حکام حاضر شدند فشار را در صورتی کم نمایند که
یهودیان بیرون شهر اقامت کنند و به آنها محل کثیف و بدهوایی را
دادند و مردم در آنجا خیمهها برپا کردند ولی همانهایی که رشوه گرفته
بودند به مامورین خود دستور دادند که شبانه به آن محل رفته زنهار
و بچهها را بدزدند.

برفتند نوکران دیو پیکر
کشیدند جمله زنهار را بگیسوی
بهنگام شب همه با تیغ و خنجر
بدزدیدند همه طفلان بهر سوی

در دل شب ترس و وحشت بر مردم مستولی شده بود زیرا آن متجاوزین با شمشیر و خنجر حمله‌ور گردیده بودند و چنانچه مردان میخواستند جلوگیری نمایند، بر مغز آنها میکوبیدند و دست‌ها را میشکستند و دل سنگ برای آنها گریان بود. دو روز بعد یهودیان بنزد حکام رفتند و گفتند چنین ظلمی حتی در اصفهان نشده و حتی اعتمادالدوله چنین کاری نکرد. شب اولی که ما از شهر بیرون رفتیم نوکران شما چنان بیرحمیکه دردنیاسابقه ندارد بر ما روا داشتند مگر شما از روز محشر نمیترسید ما این ظلم شما را به خدا واگذار میکنیم. حاکم شیراز، از این صحبت‌ها در خشم شد و به نوکران خود امر کرد که آنها را خوابانده آنقدر بزنید تا مسلمان شوند. پس چوب‌ها را بر ایشان خورد کردند و بسیاری از کهنیم و لوئیم زیر این چوب‌ها فوت کردند و عده‌ای هم از ترس و بیم تسلیم شدند.

کوهنی بود که سه پسر مانند ورد داشت و بسیار زیبا بودند. پسر ارشد از ترس فوت کرد پدرش روز سوم از غصه او بمرد. پسر دوم از داغ پدر و برادر در روز هفتم فوت نمود، زن کوهن که حامله بود با پسر کوچک از غم داغ فرزندان و شوهر سر به بیابان گذاردند. عده‌ای هم از بام خود را پرت یا در چاه سرنگون کرده خودکشی نمودند و عده دیگری هم با کارد شکم خود را پاره نمودند.

چه گویم سرگذشت شهر شیراز بعد دفتر نگنجد شرح آن باز بالاخره بزور رشود مقرر شد که به اصفهان حضور شاه رفته تکلیف خود را روشن نمایند.

در لار

عده‌ای از بازرگانان یهودی لاری مقیم اصفهان بودند و بامادر شاه معاملات داشتند وقتی جریان واقعه لار و بندر را شنیدند عریضه‌ای برای بانوی بانوان کشور نوشتند که ما موسوی هستیم و ما اهل کتاب می‌باشیم و قوانین الهی داریم زبور و تورات از ما است طهارت و سنت نماز و روزه داریم و هر صبح و شام ب‌شاه دعا می‌کنیم .

دگر آنکه همه افتادگانیم ب‌مشیر علی آزاد گانیم
ب‌کرد آزاد ما را شیر صفدر که گشت (اودر سه ماه) نام حیدر

برای خاطر نور پیمبر که رس‌ما را بفریاد ای صنم
مادر شاه جواب داد که ای رعایای شاه شاد باشید من احوال شما

را بسمع شاه خواهم رساند و رضایت شما را فراهم می‌سازم . من از احوال شما با خبر و میدانم که شما مردمان نیک‌نامی هستید و نماز و روزه و سنت و منبر و مذهبی پاک دارید . این پیش آمدها گناه شاه نیست بلکه تقصیر از اعتمادالدوله است و من میدانم چه باید بشاه بگویم .

کنم کاری بتوفیق الهی برون آرم شما را از سیاهی
که بعد از من دعای خیر گوئید ب‌راهی که می‌خواهید پی‌وئید

یهودیان ضمناً ، زنانیکه نیک‌گفتار بودند ب‌حرم نزد ملکه مادر

فرستادند تا روبرو شرح حال ملت خود را حکایت نمایند . بعلاوه قرار

شد همین قسم زنان یهودی زودتر در اصفهان حاضر شده و جمعا به

اندرون روند . اما حاکم کاشان خبردار شد و می‌خواست قاصد لاری را

توقیف نماید و از یهودی‌ها اورا خواست و آنها منکر و زود قاصد بودند و شبانه اورا از کاشان فرار دادند . سپس در شبهای تاریک عدای مرد و زن روانه اصفهان شدند . در پایتخت قرار این شد که در روز معین زنها به اندرون رفته و مردها به قصر سلطنتی حضور شاه بروند و ضمناً به بزرگان دربار رشوه‌ها دادند که تا حتی المقدور کمکی بنمایند حتی به دیوانبگی تا مانع ورود آنها بدربار نشوند . ولی تا در شرف انجام این نقشه بودند پیش آمد دیگری شد که کارها را مشکل ساخت .

کشته شدن عوبدیا

مردی بنام عوبدیا که خوش قیافه و فهیم بود بر یهودیان اصفهان ریاست داشت و به امور ملت رسیدگی میکرد اما گاهی هم بعضی‌ها را ناراحت میساخت و به حبس مینداخت ، ریاست او بیش از یک سال طول نکشید . بعد از آن کارش سخن چینی و جاسوسی شد . عوبدیا بالاخره مقام یوزباشی را در دربار بدست آورد . برای مصلحت کار خود اعتمادالدوله به او محبت مینمود و او را فرزند خطاب میکرد در نتیجه برای اظهار صمیمیت خود ، اغلب نزد اعتمادالدوله برای بعضی از یهودیان سعایت میکرد بطوریکه مردم از دست او بترسیدند و آمدند بودند زیرا از طرفی مجبور به دادن جزیه به او بودند و از طرف دیگر به دولت . روزی که جمعی از یهودیان اصفهانی ولاری و شیرازی در محلی جمع بودند تا برای حضور رفتن مشورت نمایند و آن موقع مصادف بود با ماه رمضان و شاه حکم کرده بود که کسی حق نوشیدن می بطور علنی و نهانی ندارد . اتفاقاً در شب آن روز پنجاس نامی آسیابان با جمعی از رفقای خود به می خوردن مشغول شده و مست لایعقل گشتند .

پنجاس گفت رفقا بیائید امشب من عوبدیا را نزد شما آورده و او را بکشیم آن رفقای جوان که نیز مست بودند از این پیشنهاد خوشحال شدند. پنجاس آنها را در خانه نشانده و بیرون آمد اتفاقاً عوبدیا به میهمانی میرفت، پنجاس او را در بغل گرفته و یک دیگر را بوسیدند و پنجاس او را بمنزل خود دعوت کرد درحالیکه به او میگفت:

سرم اندر قدم راه جانان	کنم جان را ز بهر دوست قربان
گرفت دستش و برد او را بخانه	دید جمعی نشسته شادمانه
چدیدند جمله از جاخیز کردند	سری یک جام می لب ریز کردند

عوبدیا شراب زیادی نوشید و کاملاً مست گردید. بحکم پنجاس شروع بکشتن او کردند. سر وی را شبانه در میدان علی قاپو گذاردند و اعضای بدن او را نزد تون تاب حمام برده و گفتند که این جوال محتوی آن گوسفندی است که حرام درآمده و این پول را بگیر و آنرا بسوزان، تون تاب گفت، بسیار خوب گذاشته بروید. بعد تون تاب از سوختن جوال نو خودداری کرد و خواست فقط محتوی را در آتش بریزد. وقتی سر جوال را باز کرد از دیدن بدن بی سر آدمی وحشت کرد. چون شب عوبدیا به منزل نرفته بود صبح در صدد پیدا کردن او برآمدند پنجاس هم صبح راه بغداد را در پیش گرفت.

اقوام عوبدیا رفتند سراغ آن شخصیکه بنا بود عوبدیا شب مهمان او باشد، ولی او اظهار بی اطلاعی از آمدن وی کرد. دو روز از عوبدیا خبری نشد پس اقوامش بنزد اعتمادالدوله رفتند و شرح حال باز گفتند. اعتمادالدوله شهنه و عسس شهر را احضار و گفت که باید قضیه عوبدیا روشن شود اگر موفق شدی انعام داری و گرنه مجازات میشوی.

عسس اول آن مرد بیتقصیر را که بنا بود شب عوبدیا بمنزلش رود ، چوب بسیاری زد و درحالیکه آن مرد چوب میخورد زنی رسید و علت را سؤال کرد و چون فهمید راجع به قتل است به شحنة گفت که او را ول کنید تا من به شما خبردهم . آن نعش در نزد شوهر من است او را داده بودند که بسوزاند . پس شحنة آن مرد را آزاد کرده بازن برفت و جوال باز کرده نعش را ملاحظه نمود و بنزد اعتمادالدوله برد . شخص اخیر گفت که قطعا این کار یهودیان است و تو باید مدرکی آوری تا کار آنها را بسازم شحنة با عدهای به محله یهودیان رفته و لباس مردم را تفتیش میکرد تا آنکه جوانی را یافتند که کمر بندش خونین بود . علت را از او پرسیدند و وی جواب داد که این کمر بند متعلق بد خالوی من است بالاخره ، خونی وهمدستان را یافتند نزد اعتمادالدوله برده و همه منکر شدند پس تون تاب را حاضر کردند و او گفت پنجاس و مردخا این مرد را آورده بودند که در تون حمام بسوزانند و خیال نمیکردند که در آن موقع شب حاضر باشم و بعد که مرا دیدند گفتند گوسفند است و بقیه ماجرا را باز گفت . اعتمادالدوله امر کرد پنجاس را با اقوام او توقیف کرده حضور بیاورند و چون پنجاس را نیافتند اقوامش را آوردند . این پیش آمد ، موجب نفرت کلیه یهودیان ، از پنجاس و دست یارانش شده بود (۱) ولی مامورین دولت فرقی بین گنه کار و بیگناه نمیگذاشتند بازار آزار و اذیت و دادن و گرفتن رشوه رواجی بسزا یافته بود .

پس از آنکه مراتب توسط اعتمادالدوله بعرض شاه رسید (۲)

(۱) البته معلوم است که چگونه واقعه را جلوه داده است .

(۲) بر واضح میباشد که محمد بیک مغول اعتماد الدوله که کینه یهودیانرا بر دل داشت بشاه چه گفته است .

پادشاه بر آشت و گفت این قوم سیه کار را تمامی مقتول سازید . (۲)
 بزرگان گفتند امر جهانمطاع البته اجرا خواهد شد ولی امر فرمایند
 کتباً ابلاغ شود . پس شاه امر کتبی صادر کرد که در همه ایران زمین و در
 قلمرو سلطنت من ، تا لاریو بندر ، تمامی را در یک روز بقتل رسانند اما آنرا
 مهر نکرد تا اختر شناسان ساعت نیکو را برای اجرا این امر معین نمایند .
 بایانی علاوه میکند ، افسوس که در آن عصر استر و مردخای
 وجود نداشتند و معلوم میشود که در عصر ما پیر مردان مقرب در گاه الهی
 وجود ندارند که تا با التماس و نماز خود ، ترحم پروردگار را جلب نمایند .
 شش بودی یکی ملای عالی

نبودش مثل خود در هر حوالی

خدا ترس فهمی نامداری

ملا محسن بنام شهر یاری

ز بهر مشورت شد پیش آن پیر

بگفتا ای مولا حرفم بدل گیر

همی خواهم کشم کل یهودی

بقتل آرم تمامی را بزودی

بده رخصت بدین مصطفایم

که دست این یهودان در جفایم

اگر من این جماعت واگذارم

بپیش خلق دگر عزت ندارم

چه گوئی در شریعت ای خردمند

کشم یا واگذارم يك چند

چه بشنید آن سخنها آن معلم
 بسی آزرده شد از جور ظالم
 بگفت آنگه بیاسخ که ای شهنشاہ
 ز من بشنو کلام از امر الله
 بکردند چند نفر بد اندرین دهر
 چرا در قتل آری تو همه شهر
 گناه از جمله صادر نیستکه امروز
 کشیتان جملگی ای عالم افروز (۱)
 گناه است این ، ایا شاه جهانم
 از این بدتر من حدیثی را ندانم
 وایکن آن کسان که این کار کردند
 بکش اینان گنه نبود بگردن
 بده این امر بر دیوان بگی باز
 گناهان را بگردن وی انداز
 که خون این جماعت است پرشر
 چنین فرموده است بر ما پیمبر
 چه بشنید این سخن شاه با داد
 بر دیوان بگی آنان فرستاد
 ز من بشنو سخن زنهار زنهار
 تو موری زیر پای خود میازار
 مشو مغرور از این دنیای فانی
 که خواهی مرد آخرای فلانی

(۱) همواره در تاریخ یهود ابران ملاحظه شده و می شود که علما و پیشوایان فاضل و حقیقی شیعه یهودیان را در تحت حمایت خود قرار داده اند.

در اثر نصیحت ملا محسن شهریاری تمام یهودیان بیگناه را آزاد کردند و برای سه نفر مقصر توقیف شده حکم صادر گردید .
 ساسون نامی عموی عوبدیا بود و به فرزندان واقوام دیگر عوبدیا می‌گفت
 بهتر است زیر بار مسئولیت اجرای اعدام قاتلین نرویم و گناه را ما هم
 بنوبت خود بگردن نگیریم و با گرفتن خونبها از قضیه صرف نظر نمائیم
 ولی فرزندان او حاضر نمیشدند .

ساسون خیلی کوشش میکرد که برای تسلی فرزندان عوبدیا ،
 بکشتن یک نفر از مقصرین قناعت شود و دیوانگی این امر را منوط به
 رضایت وراث مقتول میدانست بالاخره سه نفر را به میدان آوردند
 آشر ، و اسحق ، و متتیا فرزندان عوبدیا را حاضر کردند . مامور
 دولت به مقصرین اظهار داشت که موقع کشتن آنها فرا رسیده و باید
 شهادت گویند اما آنها شهادت برسم یهود را گفتند و این موجب
 نارضایتی حضار را فراهم ساخته مردم به آنها حمله کرده و با چاقو
 و خنجر آنها را کشتند و پسر عوبدیا هم که با دشنه به قاتلین حمله برد
 و از شدت عصبانیت بدست دیگر زخم زد . اموال و خانهای مقتولین
 هم بتصرف دولت درآمد و در ضمن چندین خانه یهودیان دیگر هم بتنازع رفت .
 با وجود نصیحت ملا محسن مسلمانان نسبت بیهودیان عصبانی
 بودند و دماغ و گوش چند نفر را که در بازار عبور میکردند بریدند
 و اوضاع و احوال از عهد لاری بدتر شده بود و نعش مقصرین تا چند
 روز در میدان افتاده تا بعداً بخاک سپردند .



(وضع فوق موجب شد که اقدامات مشترك یهودیان لاری
 و شیرازی و زنهای آنان تا چندی بتاخیر افتد تا آنکه :)
 یهودیان لاری و شیرازی و زنهای آنها بیکار در اصفهان مانده بودند

تا روزیکه شاه عزم شکار کرد و همه در دنبال او روان گشتند در حالیکه بدرگاه باریتعالی التماس میکردند . شاه براه خوانسار رفته بود و آنها هم منزل بمنزل عقبش روان بودند و در حال ترس و وحشت بسر میبردند و هرروزه با وجود مسافرت روزه داشتند . شاه از خوانسار هم رد شده وارد دهی گردید که مردم آن ارمنی بودند . شاه از آن محل خوشش آمد و امر کرد که مردهای آن ده را بیرون کنند و زنها باقی بمانند و ده را چراغان نمایند .

مراتب به کدخدایان ده ابلاغ و انجام شد . هنگام شب موقعیکه قرار بود شاه در جلو عتق زنها عبور نماید یکی از زنان یهودی که دنبال شاه بودند و اهل شیراز بود خود را داخل صف زنان آرامنه نمود . شاه با زنهای حرم سرای دیامدند و عریضه را آن زن شیرازی در اختیار داشت ، یک مرتبه زنان با صدای بلند شروع به دعا کردن نسبت بشاهنشاه نموده و شاه را بطوری خوش آمد که می طلب کرد و با زنان شروع بصحبت نمود ، و از نزد این بنزد آن میرفت ، در این بین شاه متوجه شد که چند زنی که معلوم است غیر ارمنی هستند در میان آنان ایستاده اند از ایشان پرسید حضور شما در اینجا از چه جهت میباشد .

قد خود را الف کرد یک دل آرا

بگفت شاهها توئی مانند دارا

بگیر این عریضه از من ای شهنشاه

بفریادم برس از بهر الله

من زنی موسوی هستم که از راه رسم خویش بیگانه شدم و اکنون

گمراه میباشم .

شاه عریضه را گرفت و خواند ، زنهای حرم مطالب را میشنیدند

پس رو بشاه کرده گفتند که اینها مردمانی خدا ترس و خداپرست و صاحب توذات هستند بر آنها تفضلی فرما . آن شب شاه متأثر و پریشان بود و به زنهای حرم گفت اکنون شش ماه است نذر کردم که یهودیان از شهر خارج روند ولی کسی را با آنها کاری نباشد و به آنها جور و جفا روا مدارند و کتک به آنها نزنند و مالیات خود را بدهند و در امن و امان باشند . زنهای حرم این مطالب را به اطلاع زنهای شیرازی رساندند و اضافه کردند قطعا این عملیات ناشی از اعتمادالدوله میباشد . بعد اعتمادالدوله از این اقدام یهودیان خبردار شد آن زنان و مردان را بحضور طلبید و گفت :

که میگفت با شما از زوی نیرنگ

پی اردوی شه سازید آهنگ

بگفت این و نهیب داد بر غلامان

که اینان را بیندیتان بریسمان

بریتان در بلندی بهر کشتن

کشیتان تا کنند يك جای مسکن

دگر دنبال شاهان می نمازند

روند و با مسلمانی بسازند

چون خواستند آنها را برای کشتن ببرند فریاد آنها بلند شد

که همه ماها را يك مرتبه بکش تا از دست تو خلاص شویم . اعتمادالدوله

به آن یهودیان شیرازی ولاری گفت اگر امان میخواهید غیر از مسلمان

شدن چاره ای ندارید . چون زنان دیدند که مردها را برای کشتن

میببرند همه گفتند آنها را بر گردانید مسلمان میشویم . پس آنها را

از پای دار بر گردانده و نزد وزیر مانند قوم و خویش نشانند، و گفت
 اکنون شهادت گوئید. آنها از زن و مرد شهادت گفته و بهر نفر دو تومان
 با خلعت دادند و نمایندگان شیراز ولار ناامید شده مراجعت نمودند.
 آیا بابائی زین درد و آشوب بسوز و بساز که آخر شود خوب
 بعد بابائی به نصیحت پرداخته که آدم کشی عملی است برخلاف
 رضایت خداوند و دیدی چگونه قاتلین عوبدیا به مجازات رسیدند
 چگونه دروغ دو نفر موجب بدبختی کلیه یهودیان را فراهم
 ساخت پس از این عملیات بد بایستی اجتناب کرد .

بهر جا که بینی ظلم و بیداد

اگر دستت بر آید رس بفریاد

ستم کاری مکن در حق مردم

که آخر میشوی زود از جهان گم

یتیم و بیوه را از خود مرنجان

تو آه بی کسان از خود بگردان

مباش اندر پی ظلم و پی زور

که خواهی رفت آخر زنده در گور

مشو رخیل اندر دار دنیا

که کشته میشوی همچو عوبدیا

دگر از من شنو تو پند پیران

منه يك تله‌ای دز راه کوران

ز تورات این چنین نقل است میدان

که هر کس کشت تورا دگر کشند آن

خدا ترس و خدا جو باش دائم
 کمر در کار حق بند دائم
 اگر خواهی که در دنیا بمانی
 بعقبی هم بسازی کامرانی
 ادب را پیشوای خویش ساز
 بهر کاری که خواهی تو کن پرواز

سرگذشت یهودیان مهاجر گرجی فرح آباد

در عصر شاه عباس ثانی

شنیدی قصه‌های لاله‌زاری

که چون بگذشت در ایام لاری (۱)

کنون بشنو ز گردشهای ایام

که چون شد آن جماعت را سرانجام

خواجه لاله‌زار از این جهان رخت بر بسته و نام او هم فراموش
 گردیدند مردمان آنروز همه از این جهان بر رفتند و دوره شاه صفی آمد
 و او هم رفت و فرزندش شاه عباس پیداشاهی رسید این پادشاه بفکر امور
 دینی افتاد و وظایف رعیت پروری و و سلطنتی را فراموش کرد
 (محمد بیگ) اعتمادالدوله که مردی (عالم نما) بود بوزارت رسید و او
 بفکرش آمد که یهودیان را مسلمان نماید و از این رو وسیله ناراحتی
 و آزار آنها را در کلیه شهرستانها فراهم ساخت. اینک بشرح واقعات
 فرح آباد میپردازیم.

در شهرستانهایی که هنوز اقدام بر علیه یهود شروع نگردیده بود

(۱) مربوط به زمان شاه عباس اول به صفحه ۲۲۲ جلد دوم مراجعه شود

مع الوصف یهودیان در انتظار شروع آن بوده و همه محزون بودند (۱) در این هنگام مامورین دولت به فرح آباد رسیده و همان شرایط سنگین را به آنها ابلاغ کردند (البته موضوع رفتن خارج شهر بصورت ظاهر بود) بگفتند در جواب آن جمع عبری

که ما ایم مردمان لاله‌زاری

همه شاه سوند شهریاریم

بغیر از شه دیگر حامی نداریم

دیگر کاشانه ما دور از شهر است

به دور از شیعه و نزدیک بحر است

بگفت آصف آن که شهر دگر

همی باید مسلمان گردند یکسر

بگفتند در جواب آصف شهر

اگر ما را کنی صد پاره از قهر

که ما از دین موسی برنگردیم

بخش ما را همان گیریم که مُردیم

بود این مذهب ما شاخ انگور

نگیرد هیچ شاخی را بخود زور (۲)

بیانات مفصلی برای رد پیشنهاد حاکم شهر نموده و حاضر بقبول

(۱) یهودیان فرح آباد که در عصر شاه عباس اول مسلمان شده

بودند، شاه صفی به آنها آزادی غنیمه داده بود.

(۲) یعنی قابل پیوند مانند درخت مو نمیباشند

نشدند پس مامورین تصمیم گرفتند که از یهودیان بهانه جوئی نمایند
و به آنها ابلاغ کردند که اگر حکم شاه را نکنید شمارا زنده زنده
خواهیم سوزاند. (۱) پس آتشی در میدان روشن نموده یهودیان را بکنار
آن بردند.

همه گریبان شدند ایشان بیك بار

بنالیدند به درگاه جهاندار

بگفتند قادرا پروردگارا

برای (دات) (۲) سوزند جان ما را

درین بودند که ناگاه بانگ آزاد

زدند بر عبریان فرح آباد

که ای موسویان از ما چه جوئید

دل از این مذهب موسی بشوئید

اگر نه این زمان در نار سوزید

قبای شعله رنگ از غصه دوزید

بگفتند بار دگر آن جماعت

که دارد این دل ما صد جراحت

بود این نار از بهر فقیران

مثال مرحم بر زخم دلیران

چه بشنیدند چنین حرفی کنایه

دویدند نوکران مانند سایه

(۱) بازهم مانند انگیزیبون اسپانیا

(۲) مذهب

گرفتند چند نفر از آن فقیران

فکندند توی آتش چون اسیران

بدادند تن بآتش چون سمندر

شدند بریان همه از پای تاسر

خوشا آنان که جان در راه جانان

دهند در هر طرف در فاش و پنهان

چه دیدند حاکمان آن جان فشانی

که جان دادند بیک دم رایگانی

بگفتند چند نفر ایشان بناچار

بباید کشتشان با زاری زار

بلافاصله به نوکران خود دستور دادند که جمعی را بسته و بر
 مغز آنها بکوبند و دازها بر پا کرده و مکرر آنها را به پای دار میبردند
 و هر مرتبه به آنها نصیحت مینمودند که مذهب خود را ترك بنمایند
 و چون میدیدند که این تهدیدات مؤثر واقع نميگردد درصدد بر آمدند
 که آنها را خوار و زبون و بوسائلی تحقیر نمایند، مثلاً زنگی بزرگ
 بر گردن آنان آویزان کنند، یا تاجی از (پیزور) ساخته بدون
 منديل بر سر آنها گذاردند (۱) و با همان وضع در کوچه و بازار
 بیایند، یا انگشتری آهنین بزرگ بر انگشتشان گذارند.
 یهودیان قبول کردند که به آن پیشنهادات عمل نمایند ولی در مقابل
 مذهب خود را از دست ندهند تاج پیزوری و انگشتر آهنین برای ملت
 یهود و زنگ بزرگ برای گردن کدخدایان یهود مهیا گردید و وضع

(۱) مانند عملی که رومیها نسبت به حضرت مسیح نمودند.

بدین ترتیب باقی بود تا بوسیله رشوه کم کم از شدت آن کاسته شد .



اوضاع یهودیان قم

موقعیکه این غوغا بر پا شد در کلیه شهرستانها نیز این فتنه بروز کرد مخصوصاً در شهرهاییکه روحانی نما وجود داشت. در قم هم شخص آخوندی بود که هر روزه به یهودیان تکلیف تغیر مذهب می نمود تا بالاخره حکومت اجرای این کار را به او واگذار کرد، آن آخوند بر شدت عمل خود افزود و فرستاد عقب مهدی، بنیامین، الیاهو و آقا بابا و به آنها تکلیف و حکم کرد که باید تورات و زبور را با آب بشوئید و گوشت و ماست ما را بخورید .

چه این از وی شنیدند آن فقیران

ز دیده اشک باریدند چه باران

به آن معلم گفتند که امر ولینعمت برای ما اجباری است و ما حاضریم مسلمان شویم به چند شرط که اول پولی بما بدهی و ثانیاً بهانه از ما نگیری و سوم آنکه تورات و زبور را با آب نشوئیم فوراً آن معلم دستور داد از مال موقوفه پول آورده به ایشان داد و آنها شهادت گفتند و یهودیان را در حضرت معصومه بحضور برد و کباب و ماست به آنها خوراندند . و نوازش نموده و احترامات برای ایشان قائل شد پذیرائی نمود .

مدتی چون از این واقعه بگذشت آن معلم عقب آنها فرستاده گفت مادامیکه شما دارای تورات هستید از مذهب موسی دست بردار نیستید و بایستی فوراً توراتها را بشوئید و گناه آن عهد من و روز

محشر جواب آنرا خواهم داد. پس توراتها را آوردند و بدستور او شستند و اطفال آنها را بمکتب خانه برای یاد گرفتن قرآن برد و از موقوفه برای آنها مقرری ماهانه معین نمود (۱).



(بخاطر داریم که آبراهام بغدادی از شاه عباس حکم آزادی مذهب برای یهودیان گلیایگان و خوانسار گرفت ولی حال ببینیم محمد بیک اعتمادالدوله دو مرتبه نسبت به آنها چگونه رفتار میکند)

بابائی لطف میگوید .

بار دیگر لازم است یک حکایت دیگری راجع به یهودیان خوانسار بگویم .

حاکم، خلیل خان لر، نسبت بیهودیان مهربان بود و از آنها در نزد شاه حمایت میکرد. مردی در خوانسار بود که لعلی زیبا داشت رفت به اصفهان که آنرا بفروشد. مراجعه به کاروانسرای مشهور به نواب که متعلق به خواهر شاه عباس اول بود نمود و اظهار داشت که لعلی برای فروش دارد و هر کس آن لعل را دید طالب خرید آن

(۱) علت آنکه تا ورنه، عده یهودیان شهر قم را در اواخر سلطنت

شاه عباس ثانی ده خانوار معین کرده همین مسلمان شدن آنها بوده و گرنه عده آنها چند هزار نفر بوده است و خرابهای محله آنها هنوز در شهر قم باقی است. برای اطلاع از وضع جامعه یهود قم باز هم به عصر آغا محمد قاجار مراجعه شود.

گردد و حاضر بودند ۱۲ تومان (۱) خریداری نمایند اما خوانساری حاضر بفروش به این قیمت نبود در نتیجه جواهری ها کینه او را به دل راه داده تصمیم گرفتند این خبر را به اعتماد الدوله دهند و بگویند که آنرا از این یهودی برای شاه بگیرد. اعتماد الدوله جواب داد چون من اینها را مسلمان کردم، حاضر نیستم فشاری بر او وارد شود (فراموش کرده بود که ابراهام بغدادی حکم آزادی مذهب برای آنها گرفته بوده است .)

و بهتر است خودم آنرا از او خریده بشاه هدیه نمایم . بعد از چند روز اعتماد الدوله با عده ای از بزرگان کشور گذرشان به سرای نواب افتاد اتفاقاً آن روز شنبه بود، و وزیر چون شنید اینجا محل آن صاحب لعل است او را احضار نمود و صاحب لعل سراسیمه حضور بهم رسانید ، اعتماد الدوله گفت آن لعل را بیاورد در جواب گفت قربان امروز شنبه است من معامله نمیکنم. و چون اعتماد الدوله از شهر او باخبر شد نسبت به حاکم آن محل خلیل خان لر بسیار عصبانی شد و گفت آن حاکم را من فصل سازند که چرا آنها را مسلمان نکرده است . روز دیگر فرستاد لعل را از یهودی خرید و حکمی بنزد خلیل خان با تعرض سختی فرستاد که ای خان خلاف اندیش و بدکار

دروغ گو و لعین و زشت کردار

آیا نترسیدی و به شاه دروغ نوشتی که یهودیان را مسلمان کردم

(۱) و نمک بحر امی نمودی ، اکنون ۶ ماه است که حکم شاه را بدروغ جلوه گر ساخته ای ، ای دروغگو و کذاب میخواستم مراتب کذب تو را بعرض شاه برسانم ولی بر دودمان تو رحم کردم . بمحض وصول این حکم بتو ، بایستی فوراً آنها را مسلمان نمائی و اگر نشدند آنها را از شهر خارج کن .

آیا بابائی در وقت گفتار

زبان اندر دهان خود نگاه دار (۲)

باخواندن این نامه ، خلیل خان وحشت کرد و آتشی در اندرونش بر افروخته کردید ، خلیل خان مامورین خود را فرستاده و کلیه یهودیان خوانسار را (۳) باتو سری و در حالیکه لباس آنها را پاره پاره میگرداند جمع نموده و شمشیرها را کشیدند . یهودیان در حالتی که در وحشت بودند به او گفتند تو همیشه حامی ما بودی و بدر ما میرسیدی و چرا حال با ما چنین رفتار میکنی .

او جواب داد من نمیدانستم که آصف در کمین شما است ، چنین نامه ای به من نوشته و حاضر نیستم که سر خود را برای خاطر شما ببازم . حال باید تماماً ایمان آورید و گوشت شتر را با ماست بخورید و گرنه سوگند میخورم که همدرامیکشم . آنها جواب گفتند ای حاکم اگر همه ما را بکشی بدان که ما ملت موسی هستیم که روبرو با خداوند

(۱) قبل از اقدامات آبراهام پندادی و گرفتن حکم ارشاه ، محمد بيك اعتماد الدوله دستور داده بود .

(۲) بابائی از گفتن بسیاری از وقایع خود داری کرده است ،

(۳) گویا ۲۰۰ خانوار بودند .

حرف زد، پس هیچگاه حاضر بخوردن گوشت شتر نمیشویم. در نتیجه خلیل خان عصبانی شد و دستور داد که کدخدایان را دست بسته و بر سرشان بزنند. و بعد گفت آنها را بسفید کوه که چند فرسنگی شهر بود ببرند و آنجا آب و گیاه نداشت، زیر پایشان خار مغیلان و بر سرشان آفتاب گرم میتابید و در آنجا:

اینس شب بودی گفتار بسیار حبیب روز بودی گرگان خونخوار
حاکم دستور داد که مراقب باشید کسی از شهر برای آنها نان
و آب نیاورد. تمام اطفال محض تکه ای نان نزدیک بجان دادن بودند
و پیر مردان از تشنگی جانشان بلب رسیده بود، زنان از خستگی و
گرسنگی تب داشتند و جوانان مانند ایامی بودند که بدست موآبها
گرفتار شده و فریاد رسی نداشتند. مدت ده روز همه روزه بیخوراک
بودند و ناچار حاضر شدند که مسلمان شوند ولی گفتند بشرطیکه گوشت
شتر به ماندهید و راجع به خوراکیها به آنها فشاری وارد نسازد. اما
گوشت شتر را که در میدان گشتند با ماست بحکم حاکم به آنها
دادند، و گفتند بپزید در خاتم ای خود بخورید (۱) و حاکم به آنها انعام وزر داد
و آنها شهادت گفتند اما گوشتها را در خانه زیر خاک کردند.

یهودیان در باطن به ایمان خود باقی بودند و شنبه ها کار نمیکردند
چند مدتی که از این واقعه گذشت مراتب را به خان خبر دادند که
آنها شنبه به بازار میایند و خان نسبتاً خاموش بود ولی مردم اجتماع

(۱) خان میخواست به وظایف ظاهری خود عمل کرده و فشاری
بیشتر بر آنها وارد نسازد.

کرده دست به فریاد و فغان زدند پس خان گفت اول باید آنها را امتحان کنم و دو نفر را ماموز کرد و گفت یکی ^{را} خریدار ابریشم ، در روز شنبه از آنها شوید و دیگری خریدار صابون اگر معامله کردند که ایرادی نیست و من به آنها انعام میدهم و گرنه همه را تیر باران خواهم کرد . مامورین به کاروانسرای یهود رفتند و درحالیکه آنها در خواب غفلت غوطه ور و مشغول خواندن کتاب بودند ، یکی از مامورین به آنها گفت دو مثقال (۱) ابریشم میخوام ، یهودی جواب داد ابریشم بیرنگ دارم ولی تافردا رنگ میکنم و هر رنگی بخواهی دارم . دومی گفت چون ماه شعبان است خریدار صابون هستم ، فروشنده جواب داد که بمناسبت نزدیک بودن ماه رمضان ، آخرین صابون خود را فروخته‌ام . پس مامورین گفتند ای مردمان لعین حیف است که شما به بهشت روید همان به که به دوزخ فرستاده شوید . بلافاصله خبر را به خان بردند که شنبه را نگاه میدارند و خوراکشان در روز شنبه (کپیا) (۲) است .

چه بشنید بار دگر آن خان عادل بر آشت آتش افتاد بر دل
بفرمود باز از نو خادمان را بیاورند دگر پیر و جوان را
بگفتا ای لئیمان بداندیش شما آخر بیازیتان سر خویش
سرما را دهیتان نیز بر باد بپیش شه زنند از دست من داد
پس بسر شاه و پیغمبر ^{صلوات} قسم خورد که اگر بار دیگر ببینم
که چنین رفتار میکنید تمام را تاراج کرده زنان و فرزندان شما را از

(۱) ده گرم

(۲) نوعی سیرابی است که داخل آن برنج سبزی میباشد

بین خواهم برد .

چه این از وی شنیدند جمع خوانسار

بترسیدند از آن سوگند بسیار

همه درمانده گشتند و جگر ریش

نه راه پس بدیشان نه راه پیش

چه دیدند هر طرف صد راه بسته

بدین نو رو نهادند دل شکسته

پس شروع به خواندن نماز نموده اطفال خود را برای آموختن

دین اسلام روانه نمودند .



واقعات یزد و کرمان

موقعیکه آصف به ۱۸ شهر احکامی راجع به یهودیان فرستاد ،

برای حاکم شهر یزد هم نامه ای ارسال نمود که یهودیان بابد کلیه خانه و

باغات خود را ترك گویند (۱) و آنها را به محلی در خارج شهر روانه

کنند تا در آنجا غریب مانده غصه و غم بر آنها فشار آورد و با آنها

هم معامله ای ننمائید و گرنه بدون بردن دارائی ، آنها را با زن و فرزند

به کابل (۲) روانه کنید و غیر این بایستی مسلمان شوند و در این صورت

به آنها خلعت دهید . چون یهودیان از این حکم باخبر شدند همگی

با دهان روزه مشغول خواندن تورات شدند و ثروت مندان به فقرا

(۱) در آن عصر یهودیان یزد داری باغاتی هم بودند .

(۲) در یکی از شهرهای افغانستان که در آن زمان متعلق به ایران بوده است ۲۳

اعانه دادند و به یتیمان کمک بسیار نمودند و نزد مامورین حکام رفته رشوه بسیار دادند که شاید از آنها صرف نظر کنند و در نزد حکومت شفاعت نمایند.

مگیر بابائی مسکین تو رشوه

چو بگرفتی پس مکن تودگر عشوہ

آن رشوه ها مؤثر شد، بدین قرار که مسلمانان عریضه‌ای بشاه نوشتند و کدخدایان شهر به اصفهان رفته بحضور شاه شرفیاب شدند و پس از دعا و ثنا گفتند از راه دور پیاپوست رسیدیم عریضه را که عده بسیاری از اهالی شهر بر آن مهر کرده بودند تقدیم داشتند که نوشته بودند ای شاه جهانگیر غصه و غم تمام شهر یزد را فرا گرفته زیرا حکم شده است که یهودیها عموداً شهر را ترك نموده بازن و اطفال خود به ویرانه ای بروند و اگر چنین شود کلیه مسلمانان یزد فقیر خواهند شد زیرا ما عموماً کارگر یهودیانیم (۱) چه در باغها و چه در امور کار ابریشم، نزد آنها کار میکنیم. بعلاوه در شهر یزد زردشتی های زیادی وجود دارند که مانند یهودیان موحد نیستند در صورتیکه به آنها کاری ندارید چرا یهودیان را خارج کنیم؟ لازم است بعرض شاه برسانیم که اگر یهودیها از شهر خارج شوند مسلمانان هم بایستی دنبال آنها بروند و تو را ای شاهنشاه بنور پیغمبر قسم می‌دهیم از سر آنها بگذر پس از ساعتی تفکر شاه گفت یهودیان بجای خود باقی باشند و از شهر یزد صرف نظر کردم بروید راحت باشید. کدخدایان از این

(۳) یهودیها در کار نساجی و ابریشم بافی متخصص بودند و کارخانجات

و باغات زیادی داشتند.

موضوع خوشحال شده و به شاه دعا کرده روانه شهر یزد شده و این مرثده را بیهودیان دادند .



مسافرت شاه عباس ثانی بکاشان

در ماه تشری (مهر ماه) سال ۵۴۲۰ عبری = ۱۶۵۹ میلادی که مصادف با ماه محرم بود و یهودیان مسلمان شده هم سیاه پوش بودند ، روز یکشنبه منادی جار زد که شاه وارد فین گردیده و فردا وارد شهر خواهد شد و آصف (گویا حاکم شهر) دستور داد که جدید الاسلامها بایستی پیشوازروند . مردم از شهر تا فین صف بستند ملتزمین رکاب بسیاری با اسبها و زینهای طلا و جوانان خوشرو با لباسهای زرین در اردوی شاه حاضر و همه مسلح و توپچیان کثیری همراه بودند ، شاه قیافه زیبایی داشت و دوفیل دز عقبش بود و بعد دو جفت شرو ببر نر و ماده دنبالش در حرکت بود . در بین مردم جوانکی یهودی چون ماه پاره‌ای که خالی در زنج داشت ایستاده بود و شاه از زیر چشم به او نظاره کرد و چون بدیوان خانه رسید به بزرگان گفت جوانکی در بین مردم دیدم که خالی در زنج داشت که دل از کفم ربوده آنها فوراً بشهر رفته بجستجو پرداختند تمام زیبارویان شهر را بحضور آوردند و نفرانتخاب کرد ولی باز آنرا که دل از وی ربوده بود میخواست .

میان آن همه حور بهشتی دو کس را مایل دیدار گشتی ولی آن را همی جست ز مردم که در توی خلائق کرده بود گم بالاخره آن جوان را نتوانستند پیدا کنند ، زیرا اقوامش باخبر شده و ویرامخفی نموده بودند . بابائی اشاره به این موضوع نموده مینویسد:

قبل از ورود شاه. میرزا شفیع حاکم از کاشان رفته و بجایش میرزا اشرف خان برقرار شده بود.

در آن دوری که ما گشتیم آنوس (۱)

ز چنگ ما برون رفت نام و ناموس

وزیری بودی در کاشانه ما

خدا ناترس و مردی رسوا

شفیع نام بود آن مرد سرهنگ

بودی اصلش ز یزد آن مایه ننگ

وی بایهودیان جدید بد بود و هر روز موجب عذاب آنها را فراهم

میساخت و مفتش زیادی بر آنها گماشته بود. وی کوشش بسیاری کرد

که حاکم یزدو کرمان شود و بجای او میرزا اشرف خان آمد که مردی

عالم و خداترس و آزادی طلب بود. در عصر او یهودیان مقررات دین

را رفتار کرده و کنیسه ها افتتاح و نماز اعیاد بر قرار گردید. اگر

مسلمانان برای تحریک او بشکایت میرفتند به آنها جواب میداد که

این مردمان صاحب چند کتابند و نباید به آنها عذاب داد و تحت فشارشان

گذاشت و عملیات اعتمادالدوله صحیح نیست و آیا از اینگونه رفتار

نسبت به آنها شرم ندارید؟ اضافه میکرد:

اگر گوید شهی با یک مسلمان بشو از دین خود یکسر پشیمان

کجا خواهید شد زین امر راضی کلاه خود کنیتان نیز قاضی

و بدین ترتیب عدم رضایت مردم، قبل از ورود شاه فراهم شده

بود. وقتی که شاه عباس ثانی بکاشان وارد شد از موقع استفاده کرده

هزاران عریضه بشاه تقدیم داشتند ، در نتیجه شاه دیوانبگی را احضار و دستور داد که دستگاه (انکیزیسون) تفتیش عقاید را برقرار سازد و این واقعه در روز (عربا) سال ۱۶۵۹ واقع گردید (همان موقعی که شبتهای سوی در علو قدرت خود در خاک عثمانی مسافرت میکرد و چشم یهودیان جهان خصوصا اروپا متوجه وی شده بود)

دیوانبگی جارچی فرستاد که کلیه یهودیان حاضر شوند تا هر کس خودش مایل است مسلمان باشد در دفتر نامش را ثبت کنم و هر کس مایل نیست آزاد باشد و قسم خورد که کسی را آزار نخواهد داد.

اما یهودیان ترسیدند و کسی حاضر برفتن نشد. دیوانبگی عصبانی گردیده عدای رامامور کرد تا یهودیان را حضور بیاورد و عدلت را معلوم دارد. خدا چنین روزی را ندهد ترکان کینه توز براه افتادند و هر یهودی بزیر دست صد نفر افتاده و آنها را بخواری میبردند. بخانه های مردم حمله بردند و هر که را میخواستند میکشند چهار صد نفر بغیر از مردم بخانه های یهودیان حمله بردند.

دیوانبگی به جلب شدگان گفت من بکسی کاری ندارم بحث و گفتاری هم ندارم فقط امر شاه است که هر کس میل به اسلام دارد نامش را در دفتری بنویسم . پس یهودیان جواب دادند که ما از ترس شمشیر مسلمان شدیم و حال در دین خود باقی هستیم و محض رضای خدا بکار مایک سرو سامانی بده .

چون مسلمانان این مطالب را بشنیدند شروع بکشتن یهودیان نمودند و بحکم خود هر کس هر که را میل داشت میکشت و چون این کشتار از حد گذشت ، طبق دستور حکومت در شهر جار زدند که هر کس

یهودی بکشد مجرم است . در نتیجه مردم بازار ، دست از کشتار کشیدند و در آن روز یکصد و پنجاه نفر کشته‌ها را اسم نویسی کردند که ضمنا آنها را چاپیده بودند .

دلم از دست این چرخ کهن پیر

گرفته همچو محبوسان بزنجیر

زبانم نیست تا از وی بپرسم

رسولی نیست تا پیشش فرستم

که این گردانگی از که آموخت

که صد کس را بیک ساعت جگر سوخت

دنباله عشق شاه عباس ثانی نسبت به جوانک یهودی

شاه عباس در غم و اندوه برای جوانکی که خال بزنج داشت فرو رفته بود و از بزرگان پرسید چه شد . آنها گفتند تمام شهر را جستجو کردیم و او را نیافتیم قطعا به خارج شهر پناه برده است و باز يك جار در شهر میزنیم شاید بشود او را پیدا کرد .

جارچی در شهر بصدا در آمد که جوانکی که خال زنج دارد مورد پسند شاه واقع شده و بایستی فوراً برای حضور رفتن حاضر شود و غیر این مجازات خواهد شد .

جوان یهودی که شاه او را دیده بود نامش الیشاع بود که وی را یحیی خطاب میکردند جوانک بسیار زیبا بود . شبی با پدر مشورت میکرد که شاید مقرر شده باشد که بوسیله من نجات یهودیان فراهم گردد و پدرش در تردید بود که فرزندان با حضور بفرستد یا نه ، بالاخره تصمیم منفی بود . اتفاقاً جارچی روز بعد بصدا در آمد و چند نفر

که آن جوان را میشناختند بنزد دیوانبگی رفته گفتند: آن شخص را که شاه عباس مایل میباشد، شخصی است موسوی که او را میشناسیم فوراً دیوانبگی مامورین را بمنزل او فرستاد و چون پدر و پسر جلب کنندگان را دیدند گوئی دنیا را بر سر آنها فرود آوردند، مادرش گریه کنان و پدر زنش نالان لباس و یقه‌های خود را پاره کردند اما راه گریزی نبود و آن جوان را کشیده بردند.

ببردند آن پسر در خدمت شاه

دیدش شاه آن روی چنان ماه

بگفتا این مه است گم گشته من

کدامین برج بودش جاه و مسکن

بعرض شاه رساندند که در راه فین هزاران جوان زیبا وجود داشتند و پدر و مادر او نمیدانستند که منظور اعلیحضرت پسر آنها است تا فوراً شرفیاب حضورش سازند. شاه این مطلب را قبول کرد و دستور داد او را بحمام برده با گلاب بشویند و بعد از حمام و اصلاح سر و پوشاندن خلعت زرنگار.

ببردند این چنینش در برابر

چه شه دیدش بگفت الله و اکبر

من تا کنون چنین و جاهتی ندیده بودم. پس ایمی به او بخشید و ماهی شش تومان حقوق برای او معین کرد و او را بر همه خاصان خود ترجیح داد. پدر از دیدن وی محروم گشت به فراشان شاهی پول میداد که او را از دور ببیند پسر پدر را دیده در آغوش کشید و گفت خود

را ازین نبر تقدیر چنین بوده است .

پس از اینکه شاه عباس توانست محبوب خود را در کاشان بدست آورد سه روز بعد ، از آن شهر کوچ کرد .

یهودیان کاشان در این موقع در ناراحتی سختی بسر میبردند با وجود قتل و کشتار و ضرب و ستم از دوندگی و اقدام بنزد متنفذین شهر برای بدست آوردن آزادی مذهب کوتاهی نمیکردند.

کدخدائی بود بنام بنیامین که مردی فهمیده و باوقار بود وای پولی در دست نداشت تا موفق به جلب رضایت دیوانبگی گردد پس دنبال اردوی شاه که بطرف قم حرکت کرده بود رفت و در آنجا هم موفق بحضور نشد و او در کار خود حیران و سرگردان بود ، چون مردم شهر از تشبثات یهودیان بااطلاع گردیدند ، نسبت به آنها بسیار غضبناک تر شدند .

ملا محسن (فیض) یکی از مجتهدین عالم و خدا ترس مسلمانان نسبت به وضع یهودیان متأثر شده بود .

مشارالیه تصمیم گرفت که در کار آنها دخالت کند ، پس عده ای از بزرگان یهود کاشان را احضار کرد و به آنها بنام حضرت عباس قسم یاد کرد که من کار شما را اصلاح میکنم ولی لازم است که کلیه آنهائیکه مایلند بمذهب حضرت موسی باقی بمانند اسامی خود را بدهند (۱) و من با آن صورت حضور شاه میروم و باز قسم خورد که نمیگذارم شاه مزاحم شما بشود . یهودیان ترسیدند و نرفتند اسم خود را بدهند . اما

(۱) مقصودش آن بود که آنهائیکه مسلمان شده و مایل هستند در

اسلامیت خود باقی باشند اسامی آنها جزو این دسته نیاید .

در اثر اقدامات ملا عوبدیا - ابا - ملا یادگار - و طویبا بالاخره حدود سی نفر اسم نویسی کردند و بالاخره به کار خود ادامه داده تا موفق شدند که اسامی روسای دویست و سی نفر از خانواده‌های یهودکاشان را اسم نویسی کنند و هرچه می‌کردند که اقلان نصف یهودیان بیایند می‌ترسیدند (۱)

ملا محسن مکرر برای آنها قسم یاد می‌کرد که فکر نکنید که من از روی مکر اسامی را می‌خواهم، تنها منظور من آسایش موسویان است و محض خاطر و رضای حضرت موسی من می‌خواهم برای شما اقدام کنم تا شما از چنگ شاه خلاص شوید البته من دلایل و آیاتی دارم که بحضور شاه خواهم گفت که طبق آن نباید مزاحم شما بشود و بالاخره من حکم آزادی شما را به مهر شاه خواهم گرفت که بنام دین و مذهب نباید یهودیان را آزار دهند فقط جزیه دهید و راحت باشید و بروید مساجد خود را با امنیت باز نموده به نماز و مناجات مشغول گردید یهودیان بدست و پای او بوسه‌های بسیاری زدند و وی را دعا کردند مع الوصف کلیه یهودیان اسامی خود را دادند بالاخره ملا محسن حاضر بر رفتن نزد شاه شد و تقاضا کرد که بزرگان یهود هم دنبال وی روان شوند.

ملا عوبدیا، آقا بنیامین و آبراهام پسرش و بالاخره ملا تمیم که در علوم دینی یهود سرآمد روزگار بود و شاگردان زیادی در عراق و فارس داشت. همه روانه بنزد شاه شدند و چون شاهنشاه از آمدن او

(۱) معلوم میشود ۲۳۰ خانوار خیلی کمتر از نصف جامعه یهود در کاشان بوده است.

خبردار شد برای او پیشواز فرستاد. ملا محسن مجتهد کاشانی در ضمن مذاکرات خود با شاه و وزرا منتظر فرصت بود که موضوع یهودیان پیش آید تا آنها را میان کشیده و برای آزادی آنها در انجام مراسم مذهبی خود صحبت نموده نتیجه بگیرد. مشار الیه هر روز بحضور شاه شرفیاب میشد تا بالاخره بعد از چند روز که تمام بزرگان کشور و اعتماد الدوله و یکی از بزرگان اصفهان بنام میرزا مسعود حضور داشتند تصادفاً صحبت یهودیان بمیان آمد، پس ملا ملا محسن به شاه گفت:

اجاقت با دروشتن تا بجاوید	بماند نام نیکت همچو جمشید
بود امر پیمبر اندر ایام	که موسوی نیاید زود در دام؟
بر ایشان جور کردن نشاید	ستم بر این جماعت نباید

تمام این اسامیکه ملاحظه میفرمائید میخواهند بدین موسی باقی باشند.

اعتماد الدوله فرصت اتمام بیانات مجتهد را نداده زیرا فهمید که منظور (آن فرد دانشمند) چه است، پس گفت: این چنین نیست تمام این مردمان همه از روی صدق و صفا مسلمان شده و از مذهب سابق خود پشیمانند و من به آنها پول داده‌ام که راحت باشند و اطاعت نمایند. حالیه هزاران نطفه شهادت گفته از ایشان انعقاد یافته است و اکنون ایام اربعین و خداوند با آنها میباید.

ملا محسن از جواب اعتماد الدوله بر آشفت و گفت ای آصف چرا از خدا نمیترسی کی ممکن است که مذهب موسی منسوخ شود.

تو زندگی را بر آنها تنگ کردی و جور بسیاری بر ایشان روا داشتی حکم کردی که از خانه های خود به بیرون شهر بروند و آنجا از گرسنگی بمیرند. آنها دارای اطفال شیرخوار بودند و چاره ای نداشتند مگر آنکه زبانی شهادت دهند و کی ممکن است که ترك عادت نمایند .

اعتمادالدوله (بمنظور خلط مبحث نمودن و صدور حکم شاه را بعقب انداختن) به آن مجتهد عالی قدر و بزرگوار جواب داد که اجازه دهید پس اشخاصی را مأمور نمائیم که به اصفهان رفته از آنان تحقیق و سؤال نمایند که مایلند بطریقت خود روند یا به اسلام و حقیقت راروشن نمایند .

اگر دین خود را بخواهند، که بدون ترس به آنها اجازه خواهیم داد که برگردند و اگر قلباً مسلمان هستند برای چه ایمان خود را بیازیم .

چون مجلسیان این بشنیدند همه موافقت کردند و ناچار در مقابل اکثریت ، ملا محسن نتوانست به منظور خود نائل گردد . عموماً میرزا مسعود را برای این رسیدگی، مرد مناسب و فهیم دانستند . بنا بر این ، شاه ، میرزا مسعود را ماموریت داد که تحقیق کند که یهودیان مایلند مسلمان باشند یا بدین اجدادی برگردند و دستور داد که اگر خواستند یهودی بمانند جزیه دهند و آزاد باشند و اگر نه مسلمان بمانند و بارگرم به آنها انعام بده .

(البته این رویه با نظر ملا محسن هم موافقت داشت) بعد اعتمادالدوله در خفا میرزا مسعود را دید و سفارش بسیاری باو کرد که

باید از راه تزویر در آئی اگر دیدی که موافقند مسلمان بمانند که
 هر ساله به آنها انعام بده و اگر نه باید حتی به دمی آب محتاجشان
 سازی و چنان بلائی بر سرشان آری که آوازه آن در تمام کشور
 ایران پیچد .

چه میرزا گوش کرد آن حرف پنهان

بگفت منت بدارم از دل و جان

برفت اندر سپاهان با دل شاد

جماعت را بخواند آن مرد صیاد

به آنها گفت کار شما را آسان کردم و حکم دارم که هر کس

بخوهد بدین خود بر گردد و با دادن جزیه آزاد است . آنها وی را

بسر شاه عباس ثانی و تربت شاه عباس اول قسم دادند که مارا آزمایش

میکنی و یا اینکه حقیقتاً شاه چنین موافقتی کرده است و گفتند که

اگر بخواهی کوران را آزمایش نمائی گناه است و ما مانند کورانی

هستیم که راه گم کرده و بطرف شیرروانه هستیم و بیا و محض خاطر خدا

مارا براه بی خطر هدایت نما . میرزا مسعود جواب داد من چه منظوری

دارم این دستوری است که شاه و اعتمادالدوله به من داده اند و سپس

بجان فرزند یگانه خود و سر شاه قسم خورد که عین حقیقت را گفته

است و اگر میخواهید بدین حضرت موسی بر گردید پولهایی را که

گرفتهاید مرجوع داشته و هر ساله جزیه دهید و بروید در بهای مساجد

خود را باز و مشغول عبادت گردید .

پس آنها يك ماه مهلت خواستند تا پول شاه را مرجوع داشته

وبه مذهب خود برگردند اما عده ای حدود ۱۲ نفر مردمان مال اندیش

بودند که فهمیدند که در دریا ، طوفانی واقع گردیده بنا بر این در جواب گفتند .

بگفتند آن جماعت از سر ترس که ای نور دو چشمان دادم آن رس
مسلمانیم تا روز محشر که باشیم رو سفید آل حیدر
با این وضع اسامی دسته اول را در دفتر نوشتند .

یهودیان را میرزا مسعود مرخص نمود و همه خوشحال برگشته
در بهای کنیسه‌ها را باز کردند ، اتفاقاً آن روز شبات (آنخی) (۱) بود
و مردم با کمال خوشوقتی توراتها را باز کرده خواندند و برای مساجد
و فقرا نذرها کردند .

روز يك شنبه میرزا مسعود حکم کرده هر کس مسلمان است عمامه
سفید بر سر بگذارد و هر کس مسلمان نیست از همین امشب وصله‌ای
برسینه بدوزد . همه با جان دل عمل کردند و فردا جارچی‌ها را بشهر
فرستاد که هر کس مسلمان است منديل سفید دارد و یهودیان وصله‌ای
برسینه دارند و در آن روز که یهودیان بیخبر از نقشه میرزا بودند
به در و بازار آمدند و مسلمانان هر یهودی که علامت داشت میکشتمند
و ابدأ کسی نبود که قاتلین را توقیف یا مانع گردد . چون یهودیان
این وضع را دیدند بنزد میرزا مسعود زفته و گفتند حال دیگر مسلمانیم
ولی میرزا مسعود مخالفت کرده گفت من احکامی مهر کرده بدست کلیه
افراد یهود میدهم و در کوچه بازار هر کس خواست مزاحم شما شود
آنها نشان دهید کاری با شما نخواهند داشت . آنها باور کرده و باز

(۱) شنبه ای که فرمان توحید خدا به حضرت موسی رسید .

چون مورد حمله واقع شده و مهر میرزا مسعود را نشان میدادند مع الوصف آنها را میکشتمند و میرزا مسعود هم پولها شاهی را با ده نیم علاوه و جزیه از آنها گرفت بطوریکه همه بفقیر افتادند و نمیتوانستند آنچه را که دولت طلب میکند بدهند و ناچار فرار شد که خانه های آنان را دولت بتصرف درآورد و آنها بیرون شهر رفته در صحرا منزل کنند و خانه هارا مخصوصاً قیمت کم میگذاشتند تا بده کاران کسر داشته باشند . دادرسی وجود نداشت و زندگانی بر آنها تنگ شده بود ، مخصوصاً آنکه میرزا برای ترك خانه های ایشان مهلت نمیداد و به مأمورین خود امر کرد که مردهای آنها را بزور از خانه هایشان خارج کرده ببرید به باغ بلبل که بالاتر از پل است منزل دهید ، (آن محل اسمش باغ بود ولی نه آبی و نه درختی داشت) و نگذارید که زوی زن و فرزندان خود را ببینند و کسی را اجازه ندهید خوراك برای آنها بیاورد .

نوکران بزور آنها را بدانجا برده کتک زیادی به آنها زدند و عده کثیری از چوب خوردن بی هوش شدند و چون گرسنه و بی آب و بدون دادرسی ماندند همگی گفتند که حال دیگر حقیقتاً اسلام آوردیم و کاملاً به مقررات آن عمل خواهیم نمود و اکنون از مذهب یهود بیزار گشتیم و اگر یکمرتبه دیگر نام مذهب موسی را بیاوریم باخنجر سر از تن ما جدا سازید و زنان و فرزندان ما را به اسارت ببرید و یا ما را زنده در گور کنید . پس میرزا مسعود گفت توبه کنید و با این امر موافقت نمودند و قرار شد دو مرتبه شهادت گویند و میرزا گفت اگر

حقیقت میگوئید باید پیرها، ریش خود را حنا بگذارند و آنها را به حمام برده و این کار را انجام دادند و از آنجا به خانه های خود رفتند. روز بعد میرزا مسعود عده ای عمله با بیل و کلنگ فرستاد و کلیه کنیسه ها را خراب کرد، (تصور می شود که بنای عظیم و تاریخی صفحه ۳۹۴ در این زمان خراب شده باشد.)

اول (هخال قودش) (۱) را خراب کردند و بعد دیوار و پایه ها را. دل زنان و مردان داغدار بود.

با بانی لطف اضافه میکند:

آیا وصف وقایع تاریخی خرابی خانه خدا را (در اورشلیم) خوانده اید؟ اوضاع خرابی در آن روز شبیه آن شده بود.



سرگذشت ملا یهوداناسی در کاشان

اکنون بیا و سرگذشت کاشانرا بار دیگر بشنوید شهریکه مانند يك اورشلیم كوچك بود، خدا داند كه ملا يهودا بقدری پاك و منزه بود كه به حضرت ذكریا شباهت داشت. وی از اولاد حضرت موسی و تورات خان و رئیس جامعه كه از هیچگونه خدمت کوتاهی نكرده بود، برای گرفتاریهای گوناگون افراد جامعه خود همواره تلاش می کرد. ثروتش هم کافی و در اثر این وضعیت، عده ای به او حسادت ورزیدند و در صدد ایجاد بدبختی و فلاكت برای وی شدند و هم قسم گردیدند كه متوسل بتحریكات بر علیه ملا يهودا شده و تا قبل از خاتمه يكماه، كارش را بسازند. دست تقدیر درست در سرماه كه روز شنبه ای

از ماه تموز بود . پس از آنکه نماز و مراسم دعا را بجا آورد به منزل رفته شروع بحوردن غذا کرد و لقمه ای که بلع نمود حلق او را گرفت و هرچه اطرافیان برای نجات او کوشش کردند نتیجه نداد و فوت کرد . همه جماعت غمگین بودند زیرا پیشوائی که بتواند مانند او مشکلات آنان را در مقابل دولت حل کند وجود نداشت .

بعد از فوت او وضع یهودیان بدتر شد . مخصوصاً آنکه در این عصر خداوند چنین پادشاهی برای ما تهیه کرده بود و صدر اعظمی مانند بخت النصر که کنیسه ها را خراب و توراتها را سوزاند و کهنه ولوی های بسیاری را کشت و جوانان آرزومندی را از بین برد .



بقیه شرح حال مسافرت ملا محسن کاشی

بخاطر دازید که دنبال ملا محسن چهار نفر از یهودیان به اردو رفتند ولی در نتیجه مقرر شد که میرزا مسعود کلانتر به اصفهان رفته تحقیقات نماید ولی او طبق دستور اعتمادالدوله آن بدبختیها را برای یهودیان پیش آورد .

چهار نفر یهودی کاشانی همچنان بدنبال اردو میرفتند که شاید راه چاره ای بیابند و تا اشرف و فرح آباد پیش رفتند آنها در تنگی و سختی و مشکلات زیادی بسر میبردند . در شهر فرح آباد جوان یهودی بود بنام یوسف ، به آن چهار نفر نمایندگان کاشانی گفت غم بدل راه مدهید و شما صحبتی ننمائید من مطالب را بعرض شاه میرسانم و کاری کنم که شاه شماها را ببخشد و اگر خداوند خیالتی بمن مرحمت فرماید کاری کنم که شاه کلیه یهودیان را ، تالار و بند در انتخاب مذهبشان آزاد گذارد . یوسف که از جمعیت گرجی لاله زار بود نقشه ها بر سر

داشت ولی دست روزگار فرصتش نداد تبی کرده وفوت نمود (۱) گویا فلك از ما برگشته بود . اگر برگشته برای چه ما را از عصر بخت النصر به پراکنندگی سوق میداد . مدتی از این قضیه بگذشت و شاه از طریق تهران روانه اصفهان گردید . آن چهار نفر یهودیان هم دنبال اردو همی رفتند و اتفاقاً بنیامین هم بیمار شد (۲) و او خواست بعجله خود را بکاشان برساند . پس الاغی گرفته و راه گیلعاد (گیلیارد) که نزدیک دماوند است درپیش گرفت و از آن سه نفر جدا شد در گیلعاد دید حالش خراب است کدخدایان یهود را خواست خودش را معرفی کرد و تمنی نمود که او را طبق مراسم یهود در مقبره آنان دفن کنند مردم برای او متاثر شدند و آخرین خواهش او را انجام دادند .



مسلمان نمودن یهودیان کاشان در دفعه سوم

سال ۵۴۲۰ عبرانی (مطابق ۱۶۵۹ میلادی) و ماه تشری (مهر

ماه) بود .

چون آن سه نفر نماینده دیگر، که با اردو رفته بودند به کاشان مراجعت نمودند و شخصی که مامور کارهای کاشان از طرف حاکم بود بنام دم دم خان از جریان با اطلاع گردید ، فوق العاده درخشم شد و گفت کاری کنم برایشان که دیگر بفکر حضرت موسی و هارون نباشند

(۱) در آن ایام درمازندان تب مالاریا بود و ساکنین آنجا مرتب

تلفات داشتند «

(۲) قطعاً او هم درمازندان تب مالاریا گرفته بوده است ۲۴

و بهترین راه آنست که آنها را به فقارت اندازم (۱) .

حاکم کاشان اقتداری به دم دم خان افشار داده بود ، اتفاقاً خان افشار چون مردی سخت و سیدی را با لباس سوزانده بود پس حاکم ، خان افشار را بدست صاحبان خون داد تا او را مجازات کنند و تصادفاً موقعیکه میخواستند او را بکشند اعتمادالدوله رسید و به آنها گفت شماها از شاه نمیترسید که خانی را جهت پیر مردی میخواهید بکشید ، صاحبان خون ترسیده و از مجازات خان افشار گذشتند و شاه هم که در کاشان بود (۲) از شنیدن این واقعه خنده زیادی کرد و دستور داد که خان را حبس کنند و فقط سه سال در حبس بود و بدین ترتیب اعتمادالدوله خان افشار را سر سپرده خود کرد و بعد در عوض این خدمت از او تقاضا کرد که به کاشان رفته ، بعد از ۴ سال مسلمانی تحقیق نماید که اگر یهودیان مسلمان نیستند پولهای شاه را با اضافه جزیه چهار ساله را از آنها بگیرد . و دستور داد که از اشخاص کبیر از هر يك سالی ۴ مثقال (تقریباً ۲۰ گرم) طلا بگیرد و بعد ۳ مثقال و ۲ مثقال و يك مثقال (منظور از آنها ۳ و از اطفال ۲ و يك) و کلیه یهودیان را به زانی محتاج کند و بعد هم آنها را از شهر بیرون نماید و دستور داد که يك نفر یهودی است بنام مسیح عطار که قدی کوتاه دارد و هم چنین کدخدای آنها بنام نسیم که من دل پر خونی از آنها دارم باید بقدری به آنها چوب بزنی تا کاملاً مسلمان شوند . خان مراد لایقی را از اعتماد الدوله خواست

(۱) البته برای آقای حاکم این راه مفیدتر بود .

(۲) گویا این واقعه همان موقعی است که شاه بعد از رفتن به مازندران

از راه کاشان عازم اصفهان بوده .

که همراه او برود و او سرخاب بك رابه او داد .
آمدن خان دم دم بکاشان

این دو نفر وارد کاشان شده فوراً کدخدایان یهود را خواسته و شش روز به آنها مهلت داده که در آن روز بار دیگر حاضر شوند و این واقعه در ایام عید سایه بندان بود . در این مدت ۶ روزه مگی یهودیان در شور و مشورت بودند که در روز وعده چه جواب دهند و هر کسی راهی را جلو میگذاشت .

روز ششم رسید آنها را به دیوانخانه بردند و در آنجا شیخ و مفتی را هم حاضر کرده بودند . پس مامورین یهودیان گفتند که دین حضرت پیغمبر به اجبار نیست بسته به رغبت و میل است و بس .

چون یهودیان این بشنیدند همه فریاد کردند :

فغان برداشتند از خورد و مهتر که ای خان ما پشیمانیم یکسر
 مسلمان ما نمیگردیم از زور بدین خود رویمان جمله در گور
 خان دم دم افشاری گفت بایستی يك بك صحبت کنید و اول مسیح
 ابن آقا میر عطار جلو بیاید و بعد نسیم ابن اهرن . آن دورا بحضور
 آوردند و باز خان تکرار کرد که اسلام پذیرفتن به جبر و زور نیست آزاده
 بگوئید چه مایلید . اول مسیح آملای میر جواب داد :

ای خان از عهده ما انجام وظایف مسلمانی خارج و از عهده آن
 بر نمی آئیم و نسیم ابن اهرن گفت :

مادر این مدت از روی ترس و بیم تقاضای شمارا پذیرفتیم ولی در
 وفا به حضرت موسی باقی هستیم، آنگاه خان آنها را به گوشه ای نشانند
 و شروع به تحقیق از سایرین نمود .

چند نفر بنام شکری و شمشون و حدود ۲۰ نفر دیگر بخان گفتند هنگام مسلمان نمودن یهودیان، ما در کاشان نبودیم و تعهد نداریم. پس خان برخاسته نسیم و مسیح و دوازده نفر از آنهائیکه گفته بودند ما تعهدی نداده ایم و در مسافرت بودیم توقیف نموده به زندان فرستاد و بقیه را مرخص نمود. محبوبسین را بچوب بستند و خانه هارا مهر و موم کردند که سری ۴ مثقال طلا بابت هر سال جزیه ۴ ساله بدهند و بعد همه را از شهر بیرون کردند، يك بارشتر چوب، بر آن محبوبسین خورد کردند در حالیکه بر شکم آنها لگد میزدند. وازپاهای آنها خون جاری بود. یوشع لوی نامی که زنش در سال ۵۴۲۰ فوت کرده و طبق مراسم اسلام به قبرستان مسلمانی هم دفنش کرده واز آن کسانی بود که گفته بود در کاشان نبودم، درصورتیکه نامش در دفتر وجود داشت اورا نیز ازخانه اش بافرزندان بیرون کرده در کوچه نشانند ودارائی اورا بردند و باز زر بسیاری از او میخواستند در صورتی که نداشت **بدهد**.

خدا میداند که در عصر قیصر (۱) در هیچ کشوری چنین ظلمی نشده. ناخنهای آنان ریخته شد و مکرر گلوی آنها را برای خفه کردن فشردند و بعد پاهای آنان را در کند گذاردند.

و چون غروب شد سرخاب بك دستور داد که بدون نان و آب آنها را بیرون شهر ببرند تا که فردا ایشان را بطرف سیاه کوه روانه و مسکن دهند و وصله بر لباس آنها گذارند و بدین وسیله مردم آنها را بشناسند صبح بعد سرخاب بك محبوبسین را براه سیاه کوه روانه نمود آنها را شوه

بسیاری دادند تا اجازه دهد که در اثر جراحی پاهای سوار الاغ شوند و رخت خواب با کمی نان و آب بردارند. مامورین راه را هم به مراقبت آنان گماشتند تا آنها را بسیاه کوه برسانند مامورین بی انصاف هم در بین راه با زدن چوب بسیار ایشان را میراندند.

در دهکده بیدگل مردی بنام معصوم که خدا ترس و انسان پرور بود، دلش بحال آن یهودیان بسوخت و نزد راه داران ضامن شد که اجازه دهند چند روزی آن جمعیت نزد او بمانند. روز بعد که روز (عربا) بود خان دم دم و حاکم شهر کاشان باشیخ ها و قضات و بزرگان شهر در دیوانخانه جمع شدند و خان. یهودیان را احضار کرد و امروز نقشه خطرناکی برای آن جمع بیچارگان داشت اما حاکم شهر و آن شیخ که حاضر بودند (و خداوند حافظ آنها هم بدنیاهم به عقبی باشد) رفتند در مقابل خان و آب بر آتش ریختند و بالاخره قرار بر این گذاردند که هر کدام اقرار به مسلمانی کند، خان بپذیرد و آنها را آزار نکند. اشکال در این بود که قبلاً همه گفته بودند مادست از مذهب خود بر نمی داریم. (۱)

خلاصه آنکه يك يك آنها را پیش آورده مسلمان میشدند و در آن روز عده مردان که مسلمان شدند ۷۰ نفر بودند و قرار شد آنها را که سرخاب بك به سیاه کوه تبعید کرده بود برگردانده و در محضر نواب مسلمان شوند. بعد از این هم سرخاب بك بهانه ای گرفت که باید، در اثر خدمتی که بشما کردم و مسلمان شدید حق

(۱) از قرار معلوم در اثر بیاناتیکه حاکم و شیخ شهر به آنها گفته بودند

حاضر شدند بگویند مسلمانند.

بدهید و ۲۰ تومان از هر سری مطالبه میکرد تا بالاخره به پنج تومان (۱) خاتمه دادند و خانه بخانه وصول کرده و آن پولها را برای اعتماد الدوله برد .



انفصال محمد بیگ از مقام اعتمادالدوله ای و شروع بدبختی او

سپس بابائی لطف بشرح خیانت‌های محمد بیگ اعتماد الدوله نسبت بشاه و دروغ‌های او و مخفی داشتن امور کشور از شاه عباس ثانی و از نظر افتادن و انفصال وی و از دست دادن حشمت و جلال و ثروت و تبعید او از اصفهان پرداخته است و چون درج تفصیلی آن متناسب این تاریخ نیست از بیان آن صرف نظر میشود . در ابتدای این فصل هم از گفته تاورنیه شرح آن نوشته شد و بهمان علل‌های فوق‌الذکر محمد بیگ اعتماد الدوله از کار افتاد و به قم تبعید گردید .

تاورنیه سال انفصال محمد بیگ را بسال ۱۶۵۹ میلادی تعیین کرده و بابائی لطف هم بسال ۵۴۲۰ عبری که درست مطابق ۱۶۵۹ میلادی میباشد یعنی در همین سالیکه خان دم دم افشاری و سرخاب باکرا مامور کاشان و مردم بیگناه را دچار آزار و یغما نمود .

بابائی لطف در ابتدای شرح انفصال و شروع بدبختی اعتماد الدوله

مینویسد :

(۱) مطابق ۱۴۰۰ تومان امروز است و گویا ازهر خانواده‌ای

گرفته باشند .

بیا بشنو دمی باش خاموش

بکن این قصه شیرین تو در گوش

بین تا ظالمان ظلم کردار

زد دولت چون فتادند آخر کار

هر آنکس بد کند در دار دنیا

مکافاتش بدی باشد مهیا

هر آن نقشی که سازد ظلم پیشه

شود آن نقش بر وی چه تیشه

چه کرد او ظلم با جمع جماعت

خدا هم کرد او را بی بضاعت

(و بعد اضافه میکند)

همانقسم که مردم را برهنه میکرد و از شهر خارج مینمود همان
بلا را بر سر وی آوردند و همان طور که بر یهودیان نشانه میزد تا انگشت
نما باشد خود نیز انگشت نما شد و همانطور که به موسویان میگفت
خانه و ثروت خود را گذارده و شهر را ترك نمایند چنان بلائی بر سرش
آمد. اعتماد الدوله ای به قدرت محمد بیگ هیچگاه وجود نداشت و شاه
در اختیار کامل او بود و هر نقش و تقلبی را که میخواست بشاه جا
میزد و تمام درباریان در مقابل او دست بسینه و از او میترسیدند . سواران
تیز رو در کل کشور در اختیار وی و برای ابلاغ و اجرای فرمانش حاضر
بودند . هزاران دختران جوان نار پستان را در کشور بدست آورده از
آنها کام دل بگرفت چند هزار اسب و استر داشت . و مانند نمرود ،
الماس و یاقوت و ثروت داشت، بر سر سفره اش دو بیست نفر هر روزه مهمان

بودند • دورمندی‌اش ۲۰ پیچ می‌خورد تا مردم شهر او را اهل علم دانند
 زینهای سوارانش از زر بودند و مرصع نشان و بقدری در نزد شاه
 عزت داشت که هر میر و دربانی را میتوانست بکشد بدون آنکه شاه
 ابرادی بروی وارد سازد • (۱) .

همه خانان و میران لشگر در تحت فرمان او بودند و چون
 این قدرت را در خود دید، آن ستمکار بدرگاه خداوند یاغی شد و
 آل یعقوب را بزور شکنجه بترك مذهب مجبور نمود و خیال داشت کلیه آنها
 را از بین ببرد •

که آه آن فقیران کار گر شد

که تاج و تخت او زیر و زبر شد •

محمد بیگ هم مانند هامان ، در موقعیکه در صد تهیه نقشه انهدام
 کل یهودیان بود و خشایارشا مشغول مطالعه دفتر ایام ، نتیجه منتهی
 بدار زدن هامان گشت ، همان قسم هم اعتماد الدوله هنگام شب مورد
 غضب واقع گردیده سرش هزار امید بردل داشت و فرماندار هزاران
 بنده بود ولی صبح آن، گوشه گیر و غمدار وزهر کام شد . اگر این
 قسم به تورات بی حرمتی نکرده بود گرفتار چنین بلائی نمیشد .

(۱) آقای رضا پاروکی در تاریخ ایران صفحه ۳۵۸ مینویسد • شاه
 عباس دوم در سن ۹ سالگی در شهر کاشان بسریر پادشاهی نشست و چون
 سن او اقتضای مباشرت کارهای پادشاهی را نداشت، زمان امور بدست
 وزرا افتاده و کشور برای آنها اداره میشد ••••• امرا و بزرگان چون
 شاه عباس دوم را آلت دست خود میدانستند باین جهت سراز فرمان او پیچیده
 خود سرانه هر يك بکاری مشغول شدند •

اکنون مانند سگ در بند است و از دست شاه کتک خورد و ندانش ریخت و دهانش پر از خون وزیر زنجیر رفت و همان اوکاری که برای یهودیان داشت بر سرش آمد.

خوشا آنان که نیکو کار باشند

ز باغ عمر بر خوردار باشند

بکن نیکوئی تو بابائی در ایام

که تا دردی ننوشی آخر جام

به آن عبرت سر آرد تا بمیرد

دگر بغض کسی در دل نگیرد

خدارا کارش چنین است ای عزیزان

که هر کس هر چه کارد بدرود آن

(بعد از آن بابائی لطف فصل مطولی در ذکر پروردگار و توحید

و معجزاتی که در حق یهودیان کرده بیان مینماید سپس بشرح بقیه

اقدامات این قوم برای بدست آوردن آزادی مذهب نموده و چنین

بیان میکند)

اقدامات مجدد یهودیان اصفهان برای آزادی مذهب بعد

از انفصال محمد بیک اعتماد الدوله

چون اعتماد الدوله جدید تعیین (۱) گردید یهودیان اصفهان در صد

اقدامات برای آزادی مذهب خود بر آمدند شمعون نامی توانست عریضه‌ای

که مورد پسند همه باشد بنویسد .

(۱) گویا میرزا تقی اعتماد الدوله باشد .

مشار الیه در عریضه مذکور بشرح اقدامات میرزا مسعود (۱) پرداخت که چگونه در عوض تحقیق بزور شمشیر آنها را ظاهراً مسلمان نمود و نیز بشرح آنکه تاچه اندازه آنها را از ثروت و هستی ساقط کرد و اضافه نمود ، پر معلوم است اشخاصی را که بجبر مسلمان نمایند نتیجه مند ~~نشدند~~ نوشت که همه ما تورات خوان و دعا گوی پادشاهیم و تورا به نور حضرت پیغمبر قسم میدهیم که ما را آزاد کنی. عریضه را شمعون بدربار برده تقدیم اعتمادالدوله جدید نمود و نخست وزیر آنرا خوانده گفت خوبست ، ولی يك ماهی صبر کنید تا من فرصتی یافته آنرا تقدیم شاه نمایم . اما اول خواست ۵ تومان حواله ای بر یهودیان کاشان بدهد اگر برداختند آن وقت اقدام نماید و اما برات بدون حکم بود (منظورش از گرفتن پول آن بود که ببینند آیا یهودیان کاشان هم علاقمند بمنه ب موسی هستند یا نه تا اگر هستند اقدام نماید) و به قورچی مامور کاشان مضافاً گفت تحقیق کنید که آیا مایلند یهودی باشند.

یهودیان کاشان ترسیدند پول بدهند که مبادا مکرر مطالبه بشود مخصوصاً آنکه حا کم شهر میخواست پول توسط او داده شود. یهودیان میگفتند برات پنج ساله میدهیم ولی حا کم حاضر نبود و ۲۰ تومان مطالبه میکرد.

(۱) میرزا مسعود طبق تقاضای ملامحسن کاشی از طرف شاه معین شده بود که تحقیق نموده ببیند تا اگر یهودیان اصفهان به مننه ب موسی علاقمندند مننه ب یهودی آزاد نمایند.

پس یهودیان، مراتب را برای اعتمادالدوله جدید عریضه کردند و توسط جوانی زردشتی بنزد وی به اصفهان فرستادند. اعتمادالدوله به خان کاشان نوشت تو باید از روز محشر و از شاهنشاه بترسی و بیاد بیاوری که رفیقت اکنون در محبس است (مقصود تهبیگ میباشد) و این حکم روزی به کاشان رسید که حاکم یهودیان را مجبور به دادن تعهد یکصد تومان نموده بود و حاضر بگرفتن به اقساط نبوده‌اند موقع بود که جوانک زردشتی رسید و حاکم پس از خواندن آن نامه مانند مار بر خود بغلطید.

قورچی مامور اعتمادالدوله نتوانست ۵ تومان را وصول کند از کاشان به اصفهان مراجعت و نزد شیمعون رفت و از او مطالبه ۵ تومان را نمود شیمعون هم تقاضای دیدن حکم مربوط به حواله را نمود و چون قورچی این بشنید چوب کشید او را بزند. شیمعون به او گفت اگر تو بتوانی اقدامی برای آزادی ما بکنی در عوض زر بتو جان خواهم داد. از شنیدن این مطلب قورچی قسم یاد کرد که من کار شمارا درست خواهم کرد پس روانه حضورشاه شد و گفت *

اعلیحضرتا - ای پناه دین - اعتمادالدوله براتی ۵ تومان حواله یهودیان کاشان به من داد اما آنها از هستی ساقط شده‌اند و در پیریشانی بسر میبرند و میگویند چرا بایستی پادشاهی به این عدل و داد نسبت به ما جور و بیداد نماید، اگر ما یهودی هستیم کو تورات ما و اگر مسلمانیم کجا است اطلاع و کردار ما و از خود اضافه کرد، در چنین

دوره‌ایکه از توجهات شاهنشاه، گریک و میش با یکدیگر زندگانی میکنند!! چرا این فرقه در زحمت باشند.

چون شاه این مطالب بشنید گفت من آنها را بخشیدم و یهودیان کاشان (۱) بمذهب خود در آینه قورچی عرض کرد قربان کجا به حرف من باور خواهند کرد مقرر فرمائید که حکمی صادر شود حکمی بسیار نافذ که هیچ حاکم و داروغه و وزیر نتواند مخالفت نماید حکم نوشته شد و فقط قرار گردید جزیه را بدهند و فرمان دیگری هم صادر گردید که در کلیه کشور، هر یهودی از جور حکام مسلمان شده باشد طبق حکم شاه و شرع پیغمبر حق دارند مانند سابق بر وفق دین خود رفتار نمایند و شاه گفت که آنها را باختیار تو (یعنی قورچی) واگذار کردم و بدان که امروز ۵ سال است که آنها مسلمانی کردند و جزیه ندادند و خودشان راضی هستند که آن جزیه ۵ ساله را بدهند و از کاشان که شصت تومان در سال میدادند اکنون نیز بدهند.

قورچی به کاشان آمد و احوال را به خان گفت و او کدخدایان یهود را خواست و حکم شاه را به آنها نشان داد و اضافه نمود من چیزی از شما نمیخواهم و در روز بارانی مزاحم شما نخواهم بود، فقط ۶۲ تومان سالیانه را بدعید و هیچگونه مالیات دیگری ندهید و دستور داد میتواند در بکنیسه های خود را باز کنید و خلعتی برای ملای یهودیان داد. این واقعه در ماه شباط زمستان و بازهمان شنبه (آنخی) بود. بودی شبات (آنخی) دگر باز بگردیمان بکیش خویش پرواز همان آب گذشته باز آمد همان قانون اول ساز آمد

(۱) البته حکم در اصفهان نیز همانموقع اجرا شد.

پس از آن دیگر مردم ما را اذیت نمی‌کردند و در آسایش بسر می‌بردیم. ولی نباید فراموش کرد بعد از این واقعه یهودیان بخشش زیادی کرده و زر بسیاری دادند. اما مردم شهر از این پیش آمد، ناراحت شده و بایهودیان قهر بودند و به خون‌ها تشنه. زن آبراهام کدخدای کاشان یکسال تمام هرروز روزه گرفته بود تا خداوند برحم آمد و شوهرش دائم بین کاشان و اصفهان در مسافرت بود و بنزد میراسد رفت. هزاران شکر بدرگاه خداوند

که ما را فارغ اندرین بند

ز شر ظالمان آزاد گشتیم

همان بر دین خود دلشاد گشتیم

در خاتمه مفصلاً از خداوند تمنی بنیاد آزادی و بنای خانه سوم را نموده و مینویسد که تمام این بلاها از گناهان و اختلافات مابظهور رسید

نوشته های سایرین راجع به وقایع آن زمان

مجله مطالعات یهود جلد ۵۳ سال ۱۹۰۷ صفحه ۱۰۶ مینویسد:

در کتاب انگلیسی چاپ ۱۶۶۹ میلادی که از آلمانی ترجمه

شده، یک اطلاع بی اساسی راجع به عهد شاه عباس و بابائی لطف شرح داده و آن نوشته بدین قرار است که:

«شاه عباس اول به استقرار خارجیها در کشورش مساعدت می‌کرد

(این درست است) و عده‌ای هم یهودی آمدند (درست نیست

زیرا یهودیان از دو قرن قبل از کورش کبیر در ایران بودند) و که در

مدت کوتاهی ثروت زیادی بدست آوردند، شاه عباس بمنظور از بین

بردن آنها بهانه‌ای جست و گفت که یهودیان قول داده‌اند بعد از ۶۰

(۱) سال از ظهور اسلام مسلمان شوند و اگر نه کشته میشوند، شاه میخواست این نقشه را عملی کند ولی مفتی گفت که به آنها فرصت بده و مباحثه‌ای بشود. یهودیان در جلسه مباحثه گفتند حضرت محمد پیغمبر و اولاد ابراهیم است و نتیجه آن شد که فرصتی برای ظهور مسیح به آنها بدهند و یهودیان ۷۰ سال فرصت خواستند و سندی تنظیم شد و این سند در عهد شاه عباس دوم در آمد و همان موقع انتشار ظهور شبتای سوی شنیده شد و شاه عباس دوم با مشورت بزرگان، تهمیم^{لصمیم} به برانداختن یهودیان گرفت و با ظلم شدیدی حکم اجرا شد. فشار و ظلم ۳ سال از ۱۶۵۶ تا ۱۶۶۶ ادامه داشت مخصوصاً در ایالات شیراز، گیلان، همدان، تبریز و اردبیل»

بعد همین مجله علاوه میکند که «مدت ۳ سال درست نیست زیرا بابائی لطف ۶ سال گفته از ۱۶۵۶ تا ۱۶۶۱»

موضوع بالا راجع به ۶۰۰ سال و مهلت ۷۰ ساله تا زمان شاه عباس دوم صحت ندارد جریان انگیزه‌یسیون در اسپانیا و فشارهای وارده بر یهودیان اروپا و نفوذ مامورین مذهبی، و سیاسی خارجی در دربار صفویه و خشونت و طمع محمد بیگ صدراعظم زمان شاه عباس ثانی موجب جریانات آنروز گردیده است.

همین مجله فوق‌الذکر اضافه میکند که:

« باسناژ Basnage اطلاعات مختصری از تونو Thevenot که در سالهای ۱۶۶۳ تا ۱۶۶۵ مسافرت به ایران کرده است بدین قرار میدهد:

«یهودیان آزاد بودند ، تا آنکه صدر اعظمی که از آنها متنفر بود و میخواست با آزار آنها ثروتی اندوخته نماید ، شاه را تشویق کرد که حکم آزارومسلمان کردن آنها را بدهد .

وی نه از شدت و نه از آرامی برای پیشرفت منظور خود کوتاهی نکرد و حکم ممنوعیت انجام مراسم مذهبی یهود را در کشور از شاه گرفت ولی موفقیت کامل حاصل نکرد زیرا با وجود ظاهر امر ، باطناً به مذهب موسی رفتار میکردند . آنها در اصفهان بیچاره‌اند و جزیه بشاه میدهند و وصله‌ای دارند به پهنائی ۲ تا ۳ انگشت که روی لباس آنها دوخته است و آن در وسط شکم دو انگشت بالای شال واقع میباشد . رنگ آن مهم نیست ولی با رنگ لباس باید فرق داشته باشد.»
 ته‌نو Thevenot نوشته است : «یهودیان لار بیش از شیراز هستند يك محله مخصوص در پای کوه بین شهر و قصر دارند . اکثر اهالی لار یهودی هستند که بکار ابریشم مشغولند همچنین بکار دیگر و تهیه شال که معروفست»

یهودیان لار بتدریج از زمان صفویه الی اواخر قاجاریه در اثر فشارهای گوناگون از بین رفتند ، عده‌ای مسلمان وعده دیگر مقتول یا مهاجرت کردند .

والتر فیشل در تاریخ یکی از جوامع یهود ، اصفهان چاپ نیویورک ۱۹۵۳ از قول کار ملیتهای آن زمان مینویسد :

« در نامه مورخه ۱۲ مه ۱۶۵۷ (کشیش کار ملیتی) مینویسد :
 من نمیتوانم همه چیز را بنویسم فقط میتوانم بشما بگویم که شاه ایران نقاب خود را برداشته و سمی را که در قلبش بود ظاهر ساخته است -

وی دستور داده که تمام یهودیان کشورش مجبورند به تعداد یکصد هزار مسلمان شوند. «



اینک سرگذشت یهودیان ایران و خصوصاً اصفهان را در عصر شاه عباس ثانی از زبان یکنفر مورخ غیر یهودی یعنی اراکل ارمنی تبریزی بشنویم: وی از صفحه ۴۴۲ تا ۴۵۹ کتاب تاریخی خود بشرح مربوط بیهودیان پرداخته است. اما بایستی توجه نمود که شرح تاریخی اراکل کامل نیست زیرا او تاریخ خود را قبل از خاتمه سلطنت شاه عباس دوم نگاشته است.

اخراج یهودیان از قول مورخ ارمنی اراکل تبریزی

اخراج ارامنه (۱) و قوم اسرائیل از اصفهان در زمان سلطنت شاه عباس دوم در سنه (۱۱۰۶) ارامنه - مطابق ۱۶۵۷-۱۶۵۸ میلادی -

(۱) مکرر در صفحات این کتاب گفته شد که محرک در بار صفویه برای اقدامات ضد یهود، اروپائیان بوده اند و اکنون این سؤال پیش می آید پس چگونه ارامنه که مسیحی می باشند. نیز مورد تجاوز قرار گرفتند. بایستی دانست که اخراج ارامنه در عصر شاه عباس دوم انجام شده. شاه عباس اول که مردی، سیاسی ولی بیروسیاستهای اروپایی بود میدانست چه می کند در زمان او غیر از یهودیان که منظور اروپائیان بودند سایر مذاهب و مخصوصاً مسیحی ها در آسایش بودند، اما شاه عباس دوم جوان و کم تجربه عملیات جد خود را، از جنبه مذهبی گرفت و در این صورت یهودی و ارمنی هر دو را از شهر برکنار داشت تا طهارت شهر اصفهان محفوظ باشد و چون ملل اروپایی حامی ارامنه بودند دیگر به قتل و غارت و چپاول آنها پرداخت.

نزدیکیهای غروب یکروز جمعه که روز بعدش شنبه بود واقع شده «اعتمادالدوله» که نامش «تهدیبگ» و قوم ازامنه را از اصفهان اخراج نمود، اکنون میل کرده بود که قوم اسرائیل را اخراج نماید : لذا قوای انتظامی را خواست و با پیک ذیل برای قوم اسرائیل « که قوم یهود باشد » ارسال داشت :

« که شما ای قوم اسرائیل مجبوزید از شهر خارج شوید و در حومه‌ای از خارج شهر اقامت نمائید ، چون شما مسلمان نیستید و قوم نجسی میباشید ، از شهر بروید و در خارج شهر مقیم شوید ، چون چنین است فرمان شاه شما . »

اسرائیلیها با زاری و تضرع پاسخ دادند که چون شاه ما چنین حکم نموده است ، فرمان شاه را با کمال افتخار اجرا میکنیم ولی از شما بخشش همگی را خواستاریم و ما با پسران و دختران و همه قوم و خویش با کلیه دارائی خود میرویم و مخصوصاً شاه ^{دیده} که دیروقت است و بیماران و دردمندان ، پیران و کودکان نمیتوانند شب هنگام از اینجا بروند، لذا خواهشمندیم ما را ببخشید : ولی قوای انتظامی اجازه نمیداد که تا فردا بمانند و اصرار داشتند که همان شب با تعجیل از شهر بروند ، چون دستور (اعتمادالدوله) بود که آنها را نبخشند و نگذارند تا صبح در آنجا بمانند ، بلکه همان شب آنها را با خانواده‌هایشان اخراج نمایند و مقرر شد چنانچه احدی تا صبح در شهر بماند، او را بزندان ببرند و شکنجه نمایند . چون باوامر (اعتمادالدوله) تن در نداده و زرفته است .

اخراج جبارانه قوم اسرائیل

این رفتار (اعتمادالدوله) نسبت به قوم اسرائیل بدین منظور بود که آنها همان شب عزیمت نمایند و مساکن آنها را روز شنبه بحال تخلیه نگاهدارند. لذا قوای انتظامی (اعتمادالدوله) که برای اخراج قوم اسرائیل آمده بودند آنها را شکنجه نمودند و يك يك آنها را جبارانه از خانه‌هایشان خارج و با شمشیر و بیل مجروح نمودند، اسباب و اثاثیه آنها را زیر و رو کردند و درب منازلشان را از پاشنه انداختند، و قوم اسرائیل با شیون و ندبه و گریه و زاری هر يك دست پسران و دختران را گرفتند و با رختخواب و فرش، شب هنگام دیر وقت از خانه‌هایشان خارج شدند و بطواف درب منازل مسلمانها، در خیابانها و اطراف قصر سلطنتی پرداختند، ولی کسی بآنها رحم نکرد، سپس اسرائیلیها از شهر خارج شدند و به (جلفا) و (داودآباد) رفتند و آنجا هم محلی برای سکونت نیافتند زیرا چون قوای انتظامی می‌آمدند و بعنوان اینکه از جانب «اعتمادالدوله» اخراج شده‌اند، لذا مردم از پذیرفتن یهودی‌ها امتناع نمودند و کلیه قوم اسرائیل در خارج ماندند و چون فصل پاییز و اوائل زمستان و هوا سرد بود، با مخاطرات و اندوه فراوانی مواجه شدند، در میان آنها اطفال یتیم و زنان تهیدست بی‌شماری و جود داشتند، و هنگامیکه مسلمانها به ایشان برخورد مینمودند بآنها ناسزا گفته و نسبت بآنها اظهار تنفر نموده و هتک حیثیت مینمودند و آنها را چار زحمات گوناگون می‌ساختند

تعقیب و شکنجه یهودیها و جوابگوئی آنها

«اعتمادالدوله» که شاهد و نظر این اوضاع بود فهمید که یهودیها را بمیل خودشان نمی توان بآئین اسلام آورد، اندیشه نمود آنها را بجبر باسلام بکشاند، لذا بمملت مسلمان و خصوصا به قوای انتظامی امر نمود که بروند و هر کجا مردی یهودی دیدند بحضورش بیاورند، بدین ترتیب کلیه مردان مسلمان هر کجا مردی یهودی می یافتند دست بسته می آوردند. و بجلوی «اعتمادالدوله» می افکندند.

و وی قبلا با یهودیها بملایمت سخن میگفت که، ای مردم یهودی از آئین خودتان برگردید و جلو خداوند و خالق آسمان زانو زنید و برادرما شوید ولی یهودیها در پاسخ اظهار می داشتند که: بخداوند و خالق ارض و سما، ایمان داریم و پرستش میکنیم لیکن تمایل برادری شما را نداریم و از آئین خودمان بر نمیگردیم، چون آئین ما آئینی است حقیقی و خدا داد که بدست «موسی» پیغمبر از جانب خداوند که توهم باومعتقدی آورده شده است اعتمادالدوله پاسخ داد که: چنانچه بآئین ما بگروید برادران محبوب ما خواهید بود، بعلاوه تحف و هدایای بسیار و مقامات عالی بشما ارزانی خواهم داشت، اسرائیلیها گفتند ما را بکشید، بهتر است بمیریم تا اینکه تغییر آئین دهیم، و اعتمادالدوله پاسخ داد که میدانم این سخنان را بمتظور اینکه خشمگین شوم و شما را بقتل برسانم بر زبان میرانید ولی بدانید که هیچکدام از شما را نخواهم کشت بلکه با عذابی تدریجی و طولانی آنقدر شما را شکنجه مینمایم تا اینکه ازهر سو مایوس شوید و بآئین ما بگروید، ولی یهودیها باهم مشورت کرده و باخواهش و تمنی

از (اعتمادالدوله) نقاضای محل سکونت نمودند و گفتند: همچنانکه از امنه را از شهر اخراج و در جای دیگری سکونت دادید، بما هم محلی برای اقامت در حومه شهر مرحمت نمائید، تا کم کم جهت هر نفر بنائی بر پا کنیم و دسته جمعی از شهر خارج و در آنجا مقیم شویم، (اعتمادالدوله) پس از مشاورانی که باشاهزادگان ایرانی نمود محلی را بآنها ارائه نمود که دور از شهر و موسوم به (گزل، غزل دره) و نزدیکی (امام موسی) قرار داشت و این مکان ازدولحفاظ نامناسب بود اول اینکه دور از شهر بود و ثانیاً فاقد آب بود، و چنانچه میخواستند آب از نقاط دوردست بیآورند در نتیجه بعد مسافت بمحل مزبور میرسیدند و هر گاه چاهی در محل میزدند آب ظاهر نمیشد چون مکان مزبور کوهستانی و لم یزرع بود پس قوم اسرائیل از روی ناچاری و بلا تکلیفی در این محل نا مناسب مقیم شدند.

اینا و آزار یهودیها

پس از آن (اعتمادالدوله) اندیشید که یهودیها را تدریجاً شکنجه نماید، از امنه پیشین و باستانی، در حومه شهر، دور از بناها، حصار بلند درب داری وجود داشت، ولی داخل حصار مسکن و ساکنی موجود نبود و فقط حصاری بود قاب مانند. (اعتمادالدوله) بقوای انتظامی دستور داد که هر يك نفر نظامی، مامور شکنجه دو نفر یهودی میباشد و باید یهودیها را دست بسته ببرند و در آن حصار بیافکنند و زمین تحت آنها را آب بپاشند و در آن هنگام فصل پائیز و هوا سرد بود و آبیکه بر زمین میپاشیدند یخ میبست و یهودیها سه روز و سه شب گرسنه و بی پناه در آنجا ماندند چون کسی نبود که بآنها خوراک بدهد، و خویشان و ندان

آنها میآمدند و از خارج حصار خوراک و نان بداخل حصار می افکندند و آن را هم قوای انتظامی میقاچیدند و میخوردند و به یهودیها نمیدادند پس اعتمادالدوله امر نمود که آنها را از حصار خارج نموده بشهر بیاورند و محبوس سازند .

سؤال از (صدر)

(اعتمادالدوله) از رهبر و سرپرست آئین اسلام که (صدر) نامیده میشود راجع به قوم اسرائیل سؤال نمود که : اینها با میل خودشان اسلام نخواهند آورد تکلیف چیست، آیا باید بجبر و عنف آنها را مسلمان نمود یا خیر . (صدر) پاسخ داد که هر گاه کسی را بجبر بپذیرفتن آئین اسلام و ادار نمایند وی هرگز مسلمان حقیقی واقعی نخواهد شد (۱). (اعتمادالدوله) دوباره سؤال کرد پس چه باید کرد (صدر) گفت خود دانی ، بمن مربوط نیست . باز (اعتمادالدوله) یهودیها را بحضود طلبید و گفت که : مطیع اوامر باشند و دین اسلام را بپذیرند و هر کس مسلمان شود مبلغ (دو تومان) بعنوان هدیه بوی میدهم و از عذاب و شکنجه میرهد و با سود گی در خانه اش مینشیند و هر کس قبل از همه اسلام بیاورد بوی دولت و مکتب میدهم . مردی یهودی بنام عوبدیا (آوادیا) قبل از دستوراخیر بحضور (اعتمادالدوله) آمد ، و با کمال میل بانکار دین یهود و پذیرفتن آئین اسلام گردن نهاد ، از این امر (اعتمادالدوله) فوق العاده مشعوف شد و از وی تعریف و تمجید

(۱) مجتهدین طراز اول که عالم و از مذهب اسلام و نظریه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و جزئیات مذهب یهود و تورات با اطلاع هستند همواره حامی یهودیان بوده و برای تبلیغ اسلام از طریق مذاکرت اقدام نموده اند

بسیار نمود و معزز داشت و برادر خوانده اش نامید و جامه ای که در برداشت از تن درآورد و بوی پوشانید و حتی حلقه انگشترش را از انگشت خارج و بانگشت وی نمود و خلعت بسیار داد، و شخص مزبور راهنمای شاهزادگان ایرانی گردید مشورت داد که یهودیها را بطور دسته جمعی و باهم نگاهداری نکنید چون مشوق قوت قلب بکدیگرند بلکه دو نفر و سه نفر بیاورید و بجبر بپذیرفتن آئین اسلام وادار سازید چون آنها بمیل خودشان از آئینشان برنخواهند گشت، ولی قبلا روحانیون آنها را که (حاکم) میخوانند دستگیر سازید و با وعده هدایا و تهدید به شکنجه و سعی و کوشش بسیارشاید بتوانید آنها را باسلام بکشانید، هر گاه اسلام آوردند سایرین هم متابعت خواهند کرد، این بود ارائه طریق (آوادیا) بایرانیها.

تحدید حاکم

طبق راهنمایی (آوادیا) ایرانیها بجستجوی (حاکم) پرداختند و وی را که (سعید) نامیده میشد یافتند و بحضور (اعتمادالدوله) آوردند و اعتمادالدوله بوی گفت: امر شاه را اجرا کن و دین اسلام را بپذیر و هدیه و برکات بستان، ولی (حاکم) زیر بار نمرقت و امتناع مینمود، و شاهزادگان با وی بحث بسیار نمودند و او را خوش نیامد بلکه اجازه خواست بمنزلش برود و شاهزادگان رخصت دادند و در آن ضمن سخنان (آوادیا) بر آنها موثر افتاد که اجازه ندهند وی بخانه اش برود بلکه نزد خودشان نگاهدارند و آنها هم همینطور رفتار نمودند، و روز بعد دو مرتبه وی را آوردند و بوی امر نمودند که مسلمان شود

و باز (حاخام) امتناع نمود ، روز سوم هم امر بدین منوال بود ، ولی روز چهارم پس از مباحثه بسیاری که با (حاخام) نمودند ویرا محکوم کردند که چنانچه آئین اسلام را نپذیرد شکمش را میدرند و بشتر میآویزند و در شهر میگردانند و دارائی و خانواده اش را بغنیمت میبرند و فی المجلس شتری آوردند و خواباندند و میر غضبان برای دریدن شکم (حاخام) آمدند و ویرا مجبور نمودند که آئینش را انکار نماید و گرنه شکمش را خواهند درید و (حاخام) از روی ترحم بخانواده اش سست شد و بدین ترتیب وی را باسلام آوردند و ابراز شعف و سرور غیر قابل وصفی نمودند .

برگشت حاخام

پس از اینکه (حاخام) را باسلام آوردند ، مردان یهودی را یکنفر و دو نفر آوردند و بآنها گفتند : اکنون چه میگوئید ، اینست (حاخام) شما که آئین اسلام را پذیرفت و شما نیز بدون سر سختی اسلام آورید و یهودیها امتناع نمودند ، لذا شاهزادگان بقوای انتظامی امر نمودند که آنها را زندانی نمائید و فوراً دو مرتبه بحضورشان بیاورند و بدینطریق دفعات متعددی آنها را بردند و آوردند و در ضمن این نقل و مکانها ، قوای انتظامی و نوکران و خدمه شاهزادگان که در آن محل بودند ، بر آنها آب دهان میانداختند ، ناسزا میگفتند ، سیلی میزدند و بزمن میافکندند و کشان کشان میبردند بحضور شاهزادگان و « اعتمادالدوله » و بجزیر آنها را مجبور پذیرفتن اسلام مینمودند و یهودیها از بیم اعمال شکنجه بی اختیار باسلام میگریهیدند و پس از آن ایرانیها

بآنها نفری « دوتومان » از خزینه سلطنتی بعنوان هدیه داده و اجازه میدادند که بمنازلشان بروند و آنهائیکه از پذیرفتن اسلام خودداری مینمودند، دوباره بزندان منتقل میشدند و دومرتبه و دفعات چندی آنها را میآوردند و مجبور بانکار آئینشان مینمودند و بدین ترتیب در ظرف يك ماه « ۱۵۰ » نفر را مسلمان نمودند .

برگشت یهودیها

پس از آن یهودیها در برابر ایرانیها ضعیف شدند چون نیمی از آنها بآئین اسلام گرویدند و ایرانیها بر یهودیها تفوق یافتند و دیگر بآنها پیشنهاد نمیکردند که بیائید و دین ما را بپذیرید بلکه هر روز یهودیها را بجزبر می آوردند و جلوا اعتماد الدوله میافکنند و مجبور بپذیرفتن اسلام میکردند و آن قدر آنها را تعقیب و شکنجه نمودند تا اینکه کلیه قوم اسرائیل مقیم اصفهان را باسلام آوردند . اسرائیلیهای مقیم « اصفهان » قلیل و کمتر از ۳۰ خانوار بودند، ملائی مسلمان جهت تعلیمات مذهب اسلام و بردن آنها بمساجد و همچنین تعلیم کتاب و آئین اسلام باطفال آنها بر ایشان گماردند و به یهودیها دستور دادند که دخترانشان را بمسلمانها بدهند و خودشان دختران مسلمان را بزینت بگیرند و نیز کشتار حیوانات را باتفاق انجام دهند و گوشت مورد نیاز خود را از ذبح کنندگان مسلمان اکتیاع نمایند و دستورات مشابه دیگری برای یهودیها وضع نمودند .

مذهب یهود بطور اختفا

ولی یهودیهای وجود داشتند که بمساجد مسلمانها نمی رفتند و

نیز هر گز بآنها نزدیک نمیشدند و گوشت مورد نیاز خود را از ذبح کنندگان مسلمان ابتیاع نمینمودند بلکه مخفیانه در منازلشان گوسفند ذبح میکردند و یا اینکه ایام چندی را بدون گوشت سرمیکردند، و گاه گاهی که یهودیها دچار ترس و وحشت میشدند گوشت مورد نیاز خود را از قصابان مسلمان ابتیاع مینمودند و ظاهراً باجرات و جسارت در برابر نظر عامه بعنوان اینکه برای خوردن خودشان میبرند بمنزلشان میبردند ولی نمیخوردند و پنهانی زیر خاک میکردند و بدین ترتیب بتحقیق معلوم شد که یهودیها مایل نبودند دینشان را ترك نمایند، ولی (آوادیا) و رفقای همکار شورش که مانند وی ترك آئین نموده بودند از مذهب جدید الاکتشاف خویش (اسلام) فوق العاده مطمئن و مسرور بودند، لذا بمیان قوم اسرائیل میرفتند و بازرسی مینمودند و اطلاعاتی از اینکه چه کسانی از آنها حقیقتاً و از روی خلوص نیت اسلام آورده اند یا هنوز بطور اختفا بمذهب یهود ایمان دارند کسب مینمودند، و باین علت مزاحمت زیادی از روی حق و بدون حق برای یهودیها فراهم مینمودند و بدین ترتیب برای بعضی از یهودیها بعنوان اینکه بچه جهت برای اجرای مراسم نماز بمسجد نمیروند و بکنیسامیروند و بعضی دیگر چرا فرزندانشان را بجای اینکه نزد ملا جهت تحصیل بفرستند نزد (حاکم) اعزام میدارند، و بعده ای برای چه گوشت ذبح کنندگان مسلمان ابتیاع نمیکنند و در منزل خودشان ذبح مینمایند و از اینقبیل امور اشکالات تولید میکردند، و یهودیها از بیم ایرانیها بآنها التماس میکردند و رشوه میدادند و باشکال میتوانستند از دست آنها برهند.

اندیشه قتل (آوادیا) عوبدیا

قوم اسرائیل از این اعمال و رفتار از دین برگشته ها قلباً و روحاً فوق العاده متاثر و اندوهگین شدند، و اندیشه قتل آنها در مغزشان قوت گرفت، قبلاً در صدد قتل (آوایا) برآمدند چون وی ظالم ترین آنها بود، و یکنفر یهودی بنام (پین هاس) بانتقام جوئی از مذهب یهود تصمیم بقتل آوادیا گرفت و برای اجرای نقشه اش و کشتن (آوادیا) با رفقای سه گانه اش با سامی (اسحق) (مسیح) و (یهودا) بمشورت پرداخت، این چهار نفر متفتاً و با تصمیم راسخی میان خودشان متعهد شدند که در موقع مناسبی (آوادیا) را بقتل برسانند، چنانچه بقتل رساندند پس از کشتن (آوادیا) برای مفقود نمودن جسدش، با اینکه مباحثات زیادی نمودند، نتیجه نگرفتند و با موافقت یکدیگر شب هنگام نعلش وی را از خانه اش خارج و در محلی از خیابان افکندند و خودشان نا پدید شدند. بعد از این واقعه ایرانیها هیچگونه صحبتی با یهودیها ننمودند و از آنها تقاضای مالیات نکردند و اسلام آوردن را بمیل خودشان وا گذار کردند گرچه میدانستند که یهودیها بآئین اسلام نخواهند گروید با وجود این موقتاً آن ها را بمال خودشان گذاردند. و یهودیها مراسم آئین یهود را انجام میدادند نه آئین اسلام را و یهودیان تصمیم گرفتند که مالیات ماهیانه ای را که بخزینه سلطنت میپرداختند هر ماه جمع آوری کرده نگاهدارند و همچنین مبلغ دو تومانی را که بعنوان هدیه برای برگشت از دین گرفته بودند آنرا هم حفظ کنند و سود سالیانه را هم بر آن اضافه نمایند تا هر موقع مطالبه کردند فوراً پردازند و از دست آنها نجات

یابند. و تا کنون که این سطور نوشته میشود و مطابق است با دهم مارس ۱۱۰۹ (ارامنه مطابق ۱۶۶۰-۱۶۶۱ مسیحی) روابط ایرانیها و یهودیها بقراری است که نقل شد و آینده با خداوند میباشد. (۱)

تعقیب و شکنجه یهودیهای سایر شهرها

این نیز معلوم است که روز بروز کلیه یهودیهای مقیم (اصفهان) را، یا بمیل یا بجبر به آئین اسلام درمی آوردند، سپس اعتمادالدوله فرمانی از جانب شاه بتمام قلمرو حکومت ایران ارسال داشت، بدین مضمون که هر کجا قوم و ملت یهود وجود دارند، اعم از ده و شهر تماماً آئین یهود را ترك و بآئین اسلام بگردند، و بمحض اینکه فرمان شاه بمحل موعود واصل میشد بمشابهای که مشتعل شده با شذبه فوریت کلیه یهودیها را مجتمع میساختند و آنها را مجبور باجرای اوامر شاه مینمودند و کلیه قوم اسرائیل هر کجا که بودند از پذیرفتن آئین اسلام امتناع میکردند و بعضی با دادن رشوه و برخی بافراز وعده ای بطریق مختلف میرهیدند، ولی کسانی که چاره ای نداشتند برخلاف میل و ظاهر آئین اسلام را میپذیرفتند و با اینکه در حضور ایرانیها خودشان را مسلمان قلمداد مینمودند لیکن مسلمان نبودند و بطور اختفا پیرو مذهب یهود بودند.

شهرهایی که یهودیان آن قبول اسلام نمودند

جماعات یهودی که در شهرهای ایران مقیم بودند و از روی ناچار و ظاهر آ اسلام آوردند، اینها عبارتند از: یهودیان کاشان، قم، تبریز

(۱) آینده رادر مشروحات تاریخی بابائی لطف در صفحات قبل

اردبیل، قزوین، لار، شیراز، بندر. و آنها تیکه بارشوه و فرار و یا مقاومت علنی آئین اسلام را نپذیرفتند، عبارتند از یهودیهای گلپایگان، خوانسار، شوشتر، همدان، یزد، کرمان، خراسان، دماوند، استرآباد، گیلان و دهات فرح آباد. ولی سکنه یهودی شهر « فرح آباد » با مقاومت علنی با فرمان سلطنتی مخالفت کردند و آئین اسلام را نپذیرفتند و شاهزاده مسئول آنها که « میرزا صادق » نامیده میشد، بمتابعت اعمالی که منجر به مسلمان شدن یهودیهای « اصفهان » گردید، با اقدامات جبارانه علیه یهودیهای « فرح آباد » بمنظور مسلمان نمودن آنها دست زد و این رفتار میرزا صادق، قبل از وصول فرمان شاه بود و یهودیها از تجدید اعمال شکنجه متاثر و اندوهگین شدند و بشاهزاده گفتند که: شاه امر چنین اعمالی را بتمو نداده است و تو خود سرانه ما را شکنجه مینمائی، بر اثر این سخنان شاهزاده رفتارش را کمی ملایم نمود، اما کینه فوق العاده ای در دل گرفت و منتظر شد تا فرمان شاه را وصول کرد، سپس یهودیها را طلبید و گفت: اینست فرمان شاه حال چه میگوئید، بیائید و فرمان شاه را اجرا و آئین اسلام را بپذیرند

مخالفت یهودیها

یهودیها علنا و با جسارت مخالفت کردند و گفتند: آئین اسلام را نمیپذیریم و آئین اجدادی خودمان را ترك نمیکنیم، و تو هر طور مایلی با ما رفتار کن، و شاهزاده آنها را شکنجه بسیار نمود، بارها

بدستور وی آنها را بدار آویخته و آنقدر آنها را مضروب مینمود تا اینکه بیهوش میشدند ، و نیز قوای انتظامی را بمنازل آنها اعزام نمود که مایملک آنها را بغنیمت ببرند و زنهای آنها را بی آبرو نمایند و آنهائیکه قدتشان بیشتر بود ، با کمال بیشرمی پسران و دختران و زنهای یهودی را بی آبرو مینمودند یهودیان مزبور ثروتمند و صاحب مال و منازل بودند و بعضی از آنها در بازار مغازه « دکان » داشتند که در آن قماشهای اعلا و ظروف نقره ای میفروختند : باین جهت شاهزاده بقوم مسلمان امر نمود که موجودی دکانهای یهودیها را بغنیمت ببرند و فی الفور دکانها را چپاول کردند و بیش از صد نفر مرد یهودی را توقیف و گرفتار ساختند و زنجیری آهنین و سنگین بلند بگردن آنها افکندند و آنها را بیکدیگر بستند و هر روز آنها را برای محاکمه بحضور شاهزاده میآوردند و بزندان منتقل مینمودند .

رها ساختن یهودیها

این اوضاع مدت چهار ماه ادامه داشت و شاهزاده از شکنجههای بسیاری که بر یهودیها وارد ساخت خودش نیز خسته شد ، سپس بآنها امر نمود که چون میل ترك کردن مذهب یهود را ندارید ، علامت مشخصی بر خود نهید تا هر کس شما را دید بفهمد یهودی هستید و این امر را یهودیها با کمال میل پذیرفتند و بعد از آن بازم یهودیها آنقدر متحمل زحمات و شکنجه شدند تا اینکه ایرانیها از آزار آنها خسته و منصرف شدند و یهودیها بدین ترتیب از دست ایرانیها خلاص گردیدند و دومی تبه به آئین، اجدادی خودشان برگشتند و الله اعلم بالامور آمین .

در اینجامشروحات اراکل تبریزی ارمنی راجع به اوضاع یهودیان ایران در عصر شاه عباس ثانی خاتمه میابد .



در اطراف واقعات عصر شاه عباس ثانی

بابائی لطف راجع به واقعات کلیه شهرها و قصبات یهودی نشین ایران بحث نکرده بلکه فقط راجع به اصفهان، نطنز، کرمان، یزد، شیراز، لار، خوانسار و گلپایگان، همدان، قم، فرح آباد، و مخصوصاً کاشان که زادگاه او بوده سخن رانده است ما از تاریخچه اراکل دانستیم که فرمان اعتمادالدوله جهت فشار بر یهودیان نه فقط برای کلیه شهرستانها، ایران بود بلکه دهات و قصبات هم شامل آن بوده است . اراکل اضافه از شهرهای مذکوره بابائی لطف، شهرستانهای اردبیل، تبریز، قزوین و کلیه بنادر جنوبی ایران و شهرهای شوشتر، خراسان دماوند، استرآباد و شهرستانهای گیلان را نیز ذکر کرده است .

بابائی لطف چون مقیم کاشان بوده، بیشتر از وقایع زادگاه خود صحبت کرده است و بالاخره اطلاعات مربوطه گذارشات آن روز را ناقص داده است. مثلاً درحالیکه راجع به اصفهان نسبتاً مفصل صحبت کرده راجع بیهودیان اطراف اصفهان که فوق العاده عده آنها زیاد بوده هیچ صحبتی ننموده . در سه قصبه اطراف اصفهان که بنامهای خیزان، پریشان، بنه اصفهان (۱)، خوانده میشوند امروزه بیش از

(۱) میگویند معنی اسامی این دهات بدین قرار است : ده خیزان مردمان آن برای خواندن نماز صبح سحر خیزی میکردند، ده پریشان، اهل علم بوده بیروشم یعنی مفسر بودند ده بنه اصفهان از یهودیان اصفهان و از اولادان یهودا بودند .

۴۵ هزار نفر جمعیت دارند که تماماً یهودی زاده میباشند و زبان آنها « ژار گونی » « ۱۰ » از زبان یهودی اصفهانی است . آنها تا با امروز عادت دارند که عصر جمعه چراغی را روشن کرده « چراغ روغنی که سابق معمول بوده » بر زیر سبده میگذارند . یا عبارت صحیح تر زیر سبد مخفی مینمایند و علت را باید چنین دانست ، موقعی که مسلمان شدند زنها مایل بودند که چراغ شب شبیه را باز روشن نموده تا بحساب از این برکت محروم نباشند و ناچار مجبور بودند آن را از انظار مخفی نگاهداشته که ایجاد مزاحمتی برای آنها ننماید مؤلف در سال ۱۹۵۴ هنگام مسافرت به اصفهان به این دهات رفته . بعد از مذاکرات زیادی، راجع به زندگانی آنها و طرز معیشتشان سؤال کرد که چراغ عصر جمعه که زیر سبد میگذارید از چه جهت میباشد شخص مخاطب گفت این عملی است خوش یمن که از قدیم اجداد ما انجام می دادند . به او گفتم که این رویه یهودیان است . اوقاتش تلخ شده جواب داد که اگر ما یهودی در اینجا بینیم او را خواهیم گشت . راجع به تجاوز نسبت به یهودیان، منابع دیگر، قصبات زیر را نیز نام برده اند اردستان مورچه خورت ، ابرقو ، گز ، جلقا ، گلان آباد و اسحق آباد در دروازه نو طرف بیدبار اصفهان که . حوض « میقوه » غسل گاه یهودیان در آن مکانها وجود دارد و جدیدهای زیادی در آن محلها زندگانی مینمایند در بنی اصفهان قانون جدائی بازنهارانظیر یهودیان مراعات میکنند و غیر از رمضان سالی يك روز روزه میگیرند . در خرابه های فلفلیچی آثار یهودیت باقی است » از اینگونه دهاتی که یهودیان آن، در زمان سابق مسلمان شده اند زیاد میباشند مانند نطنز که زبان آنان نیز نوعی « ژار گون » یهودیان

کاشان و اصفهان است دسته‌های دیگری در ایران وجود دارند که آنها خود را از نژاد یهود میدانند اما مدارك قطعي برای ثبوت آن در دست نیست . اوژن فلاندن در ترجمه فارسی صفحه ۲۷۵ مینویسد:

« کریم بيك در حالیکه از قبائل زیر دستش صحبت می‌داشت چیزی مخصوص گفت که قبول کردنش بنظر من بسیار بعید و مشکل آمد . گفت « ما تماماً یعنی ایلیات فارس از اخلاف سام پسر نوحیم ، (۱) ما از این خاک نیستیم و از روم بدینجا کوچ کرده‌ایم » سام بر حسب روایات تورات پدر ملل یهود و افریقائی (۲) است و رم هم که همان رم قدیم است . پس از گفته‌هایش چه نتیجه می‌توان گرفت ؟ آیا این ایلیات از نسل یهودند که بدین کشور پسا نهاده اند . هیچ درست در نمی‌یاید زیرا این قبائل مسلمانند «۳» در صورتی که یهودی مذهب موسی را دارند . لرد کرزن در کتاب ایران جلد دوم صفحه ۵ مینویسد : « صابیها ، بيك دسته مردمان گم نام عرب زبان در شوشتر و دزفول دیده میشوند که آنان را صبی «۴» یا صابی می‌گویند گذشته از شوشتر و دزفول عده از آنها در عراق عرب هم هستند . سابق شماره اینان خیلی بیشتر بوده و کم‌کم رو به کمی می‌روند و کتاب مذهبی صابی‌ها « سدرا » نام دارد و بزبان آرامی نوشته شده است عادات و رسوم آنها مخلوطی از

(۱) بعضی ایلات فارسی از احفاد مغول میباشد

(۲) پدر افریقاییها هم است .

(۳) مسلمان بودن ارتباطی با قضیه نژادی ندارد زیرا در عصر صفویه

و قاجاریه بسیاری از یهودیان مسلمان شدند و قبل از اسلام هم عده کثیری از ایرانیان زردشتی در زمان خشایارشا و سلسله اشکانیان موسوی گردیدند

(۴) صبی بزبان کهنی آمو میباشد .

مسیحیت و یهود میباید.»

موقعیکه رئیس قورچیان حکم آزادی مذهب یهود را از شاه عباس ثانی گرفت، بطوریکه دانستیم بمنظور بدست آوردن پول از یهودیان کاشان و اصفهان بود. آن مرد دارای قدرت و رابطه‌ای مانند تهماسب بیگ اعتمادالدوله نداشت که مأمورین خود را بکلیه شهرستانها و قصبات و دهات فرستاده حکم را اجرا سازد و اعتمادالدوله وقت هم بطوریکه دانستیم در تردید بوده و مایل بود بداند که اگر یهودیان مسلمان واقعی هستند آنها را به اسلامیت باقی گذارد تا مرتکب گناهی نشده باشد، بنابراین در اجرای حکم شاه اقدامی نکرده است.

بنابراین در شهرستانها، مخصوصاً شهرستانهاییکه یهودیان حس خطر کمتری نمودند به یهودیت باز گشتند و سایر شهرستانها و دهات که گوشه افتاده یا محاصره از طبقات متعصب بودند موضوع برگشت خود را به یهودیت، عقب انداخته تا موقع مناسب تری بدست آورند ولی این موقع مناسب بدست نیامد زیرا بعد از شاه عباس ثانی قدرت ملانماها همان قسم که رو به ازدیاد بود بشدت رفت و بعد از ۲۸ سال، در عصر شاه سلطان حسین به منتهای خود رسید سپس انقلابات پی در پی فتنه افغانها، بتخت نشستن نادر الی سلطنت آقا محمد قاجار موجب شد که کشور ایران سراسر مبدل به عرصه تاخت و تاز سه طبقه گردد: اول مأمورین و نظامیان دولت که بمنظور بدست آوردن ثروت بدور پادشاه جمع شده بودند، دوم ایلیات گوناگون که به حمله و چپاول میپرداختند و سوم ملانماها که بنام دین و مذهب در صدد بدست آوردن

ثروت و معرفت بودند .

البته این اوضاع و احوال دیگر فرصتی به یهودیان نمیداد که موقع منتظره را برای برگشت به مذهب خود بدست آورند و اگر با وجود کلیه مخاطرات ، یهودیان اصنهان و خصوصاً کاشان برای برگشت بمذهب اجدادی حاضر به هر گونه فداکاری و از خود گذشتگی شدند ، علت آن بود که یهودیان کاشان اکثر اهل علم و دانش و در مذهب حضرت موسی فوق العاده وارد بودند . حتی بابائی لطف اشاره‌ای به ورود رابی روشن فکر و عالم از بیت المقدس به کاشان نموده که موجب ازدیاد دانش آنها گردیده است . و بعد هم در عصر نادرشاه ، ربی دیگری از اورشلیم آمده مقیم گردید و به تربیت و تعلیم آنان پرداخت . بالاخره یهودیان کاشان بقدری در تحصیل علوم دینی و خصوصاً تلمود پیش رفته بودند که آن شهر را اورشلیم کوچک مینامیدند . و از همین شهر کاشان است که خون جدیدی به شریان کلیه شهرهای یهودی نشین ایران **ریخته** شده و یهودیان کاشانی نه فقط به تمام شهرستانهای ایران مسافرت نموده مقیم شده و در آنجا کار تجارت را توسعه دادند بلکه تا اروپا و امریکا ، این فعالیت خود را پیشرفت داده‌اند و تمام دانش و استعداد آنها در اثر مطالعات اجدادی ایشان در فرا گرفتن تلمود و باحثات مذهبی بوده است . حتی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه راب شهر کاشان که با حکومت وقت روابط حسنه داشته مقرر می‌دارد که در روزهای شنبه بعد از ظهر ، اگر یهودی برای استماع درس مذهبی او به کنیسه حاضر نگردد بوسیله فراش حاکم ، او را حاضر کنند و بدین ترتیب و با فرا گرفتن حل مشکلات فلسفی و مذهبی و تلمود ، همان

قسم که یهودیان بغدادی بدین وسیله وسعت فکر یافتند کاشانی‌ها نیز مردمانی فهیم و با پشت کار و تاجر و کاسب شده کسب موفقیت‌های زیادی نمودند. موضوع دیگری که قطعاً در برنگشتن یهودیان بعضی از ولایات و قصبات به مذهب اجدادی موثر بوده، موضوع پیش آمد شبتهای صوی در خاک عثمانی بشهر اسمیرن و اسلامبول بود، همان قسم که ندای وی وعده فرا رسیدن روز نجات و ظهور ناجی یهود را به سال ۱۶۶۶ که خیلی نزدیک بود میداد و خود را همان مسیح موعود خواند و این عمل موجب ازدیاد امیدواریهای یهودیان ایران گردید (۱)، همان قسم هم تسلیم او در همان سال ۱۶۶۶ به سلطان عثمانی موجب شد، یهودیانیکه یا به اجبار و یا به میل خود مسلمان شده بودند، تصور کردند که دیگر امیدی وجود ندارد و در این صورت چرا خود را در خطر جانی و فقر و زجر و بیچارگی اندازند.

زمان تسلیم شبتهای صوی به سلطان عثمانی در سال ۱۶۶۶ میلادی یعنی هفت سال بعد از صدور حکم آزادی مذهبی یهودیان توسط شاه عباس ثانی بوده و یکسال قبل از فوت این پادشاه است.

موضوع دیگری که ممکن است کمک به عدم برگشت یهودیان بمذهب اجدادی گردیده باشد آنست که مکرر تجدید اعتمادالدوله در

(۱) ربی متتیا نامی از طرف شبتهای صوی در آن عصر به اصفهان آمده

بود و می گویند این خبر هم مزید بر علت برای مخالفت شاه عباس ثانی نسبت بیهودیان گردید (استخراج از یادداشت‌های کهن صدق نقل از بابائی لطف و فرهاد) و چون فشار شاه عباس شروع شد عده کثیری به خاک عثمانی فرار کردند.

ضد امتحان یهودیان مسلمان شده بر آمد و هر مرتبه که ملاحظه کرد آنها تمایل به برگشتن دارند موجب آزارهای سخت و کشت و کشتار آنها را فراهم آورد. اگر یهودیان کاشان و اصفهان بعد از آنهمه مصیبت و تجربه حاضر شدند که به مذهب موسی برگردند قطعاً در اثر مشاهده فرمان شاه بچشم خود بوده و اتخاذ این تصمیم برای آنها سهل بود ولی این فرمان را کسی بهر شهر کنار افتاده یا قصبه‌ای نبرد و آنها در گرفتن تصمیم برگشت وحشت داشتند و طولی نکشید که بعد از ۷ سال موضوع شبتای هم، بر یأس و ناامیدی آنها افزود. تمام نکات مذکوره فوق عواملی بوده‌اند که در عدم برگشت آنها دخالت موثر داشته‌اند.

با وجود این ملاحظه میشود که فرمان شاه عباس ثانی حتی برای یهودیان کاشان کافی نبوده زیرا عده‌ای از آنها که مصیبت‌های وارده از امتحانات اعتماد الدوله را فراموش نکرده بودند به مسلمانان باقی ماندند که هنوز هم بعد از سه قرن بنام جدید های کاشان شناخته میشوند و نسبت به برادران نژادی خود کینه دارند.

محمد تقی مجلسی ومقررات محدودیت یهود

یکی از روحانیون معروف که معاصر شاه عباس دوم بود محمد تقی مجلسی است که از اصحاب شیخ بهاء الدین محمد عاملی است که قوانین محدودیت بر علیه یهودیان ایران که از عصر شاه عباس اول و دوم عملی شده بود (بتدریج تا عصر مظفرالدین شاه بر آنها افزوده شد) جمع‌آوری

نمود (۱) و هر چند سالی یکمرتبه ، بعضی از این قوانین را در باره یهودیان مجری میداشتند .

اولین موضع قوانین محدودیت یهود، عمر ابن الخطاب بود (۲) و بعد ها آخوند نماها مقررات دیگری بر آن اضافه کردند و از مقررات عجیب که ابدارابطه‌ای با تمایلات پیشوای بزرگ اولیه شیعیان حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نداشت ، بقرارزیر هستند .

- ۱ - یهودی حق باز کردن دکان در بازار ندارد .
- ۲ - یکنفر یهودی مسلمان شده وارث کلیه دارائی فامیل خود می‌گردد .

۳ - قسم یهودی را قضاوت قبول نداشته باشند .

۴ - مالیات جدا گانه‌ای بنام جزیه از آنها مطالبه شود .

۵ - قاتل یهودی با پرداخت جرمی از مجازات معاف گردد .

بولتن (سمستر) دوم الیانس سال ۱۸۷۳ صفحه ۹۳ مینویسد : عهد

ناصرالدین شاه که پول ارزانتر شده بود این جرم ۳۳ تومان بوده است

(۱) مقررات جمع آوری شده که بعقیده مؤلف را بطنه‌ای با تمایلات و دستورات

پیشوای بزرگ شیعیان ندارد لطامات و صدمات بسیاری به جامعه یهود

ایران وارد کرد . در تاریخ ادبیات ایران تالیف پروفیسور برون صفحه

۲۵۷ که مرحوم رشید یاسمی ترجمه کرده مینویسد : شخصی پس از وفات

ملا محمد باقر مجلسی او را در خواب دید از او پرسید (احوال شما در

آن نشاء بچه نجر است و با شما چه معامله کرده اند) مجلسی جواب داد

(هیچیک از اعمالم برای من فایده نبخشید بجز روزی بیک نفر یهودی بکدانه

سیب دادم او مرا نجات داد) استخراج دکترا مهدی کامکار .

(۲) به جلد دوم صفحه ۳۲۳ ، راجعه شود .

- ۶ - هنگام باران، یهودی حق آمدن به کوچه و خیابان را نداشته باشد. (از بولتن شماره ۱۷ صفحه ۴۸ سال ۱۸۹۲) :
- ۷ - زن یهودی در کوچه باید رویش باز باشد.
- ۸ - چادر زن یهودی باید دو رنگ باشد و چادر سیاه مرسوم روز را نپوشد.
- ۹ - مردان یهودی حق پوشیدن لباس زیبا ندارند و فقط متقال آبی باید بپوشند .
- ۱۰ - مردان یهودی حق کفشهای جورپوشیدن ندارند .
- ۱۱ - هر یهودی باید روی لباسش وصله قرمز داشته باشد .
- ۱۲ - هیچ یهودی در کوچه نباید از مسلمان جلو بزند .
- ۱۳ - هیچ مرد یهودی با مسلمان حق بلند صحبت کردن ندارد .
- ۱۴ - یهودی طلب کار باید با لرز و وحشت طلب خود را از مسلمان تقاضا نماید .
- ۱۵ - اگر مسلمان به یهودی فحش دهد یهودی نباید جواب نداده سرش را پائین اندازد .
- ۱۶ - یهودی که گوشت میخورد باید آنرا از انظار مسلمانان بپوشاند .
- ۱۷ - یهودی حق ندارد عمارت زیبا بسازد .
- ۱۸ - خانه یهودی بایستی کوتاه تر از خانه مسلمان باشد و سر درب نداشته باشد .
- ۱۹ - اطاقهای خود را نباید رنگ سفید بنماید .
- ۲۰ - درب ورود بخانه اش باید کوتاه و یک لنگه باشد .

- ۲۱ - عبارا نباید بپوشد فقط زیر بغل خود بگذارد .
- ۲۲ - ریش خود را باقیچی نباید منظم کند .
- ۲۳ - یهودی نباید به بیلاق برود .
- ۲۴ - حتی طبیب یهودی حق سوار شدن بر اسب را ندارد
(در زمان ناصرالدین شاه حتی الاغ سفید حق ندارد سوار شود)
- ۲۵ - یهودی که مشکوک به نوشیدن مسکرات است نباید در
کوچه ظاهر شود و گرنه فوری کشته خواهد شد .
- ۲۶ - عروسی یهودی باید مخفیانه انجام شود .
- ۲۷ - یهودی نباید میوه سالم بخورد .
- ۲۸ - لباس یهودی از مسلمان فرق داشته باشد رنگش یا سبز یا
قرمز باشد (در عصر ناصرالدین شاه لباس سبز حق نداشت بپوشد)
- ۲۹ - رنگ الاغیکه یهودی سوار میشود تا مسلمان فرق داشته
باشد مخصوصا سفید نباشد .
- ۳۰ - در مواقع سوار شدن باید پاهای یهودی جمع باشد بمثل
نشسته نه سواره .
- ۳۱ - یهودی نباید اسلحه داشته باشد .
- ۳۲ - وسط کوچه یا خیابان عبور نکند «از کنار دیوار برود»
- ۳۳ - موقع نماز صدایش بلند نشود و یا آواز نخواند .
- ۳۴ - کنیسه زیبا نسازد .
- ۳۵ - زلف نداشته باشد و باید سر را بتراشد .
- ۳۶ - یهودی نجس است و داخل خانه مسلمان نشود و دست به

چیزی نزنند •

۳۷ - یهودی داخل دکان مسلمان نشود و دست به اجناس او

نزند و بیرون بایستد مخصوصاً داخل دکان‌های نان‌فروشی

۳۸ - شهادت یهودی قبول نیست و حتی بین دو یهودی شهادت

مسلمان قبول است .

۳۹ - اگر مسلمانی اظهار داشت که یهودی کفر گفته است باید

یا کشته شود یا مسلمان گردد .

۴۰ - یهودیان باید در محله مخصوص زندگانی نمایند و قرب آن

محله مسلمان نباید خانه خود را به یهودی بفروشد . « از نیدحه اسرائیل

از آثار قوانین محدودیت دوره صفوی در بخارا که تا سال ۱۸۶۸ = ۱۲۸۵

هجری باقی بوده است » :

۴۱ - بجای شال به دور کمر طناب باید ببندند .

۴۲ - بعد از غروب آفتاب ورود بشهر برای آنها ممنوع باشد •

۴۳ - یهودی که سوار الاغ باشد از مسلم پیاده، نباید جلو بزند •

۴۴ - عمامه حق ندارد بر سر گذارد مگر کلاه مخصوص .

۴۵ - بالای خانه یهودی يك کهنه‌ای آویزان باشد تافرق آن با

خانه مسلم معلوم گردد •

۴۶ - دکان یهودی باید يك پله کوتاه‌تر از مسلمان باشد و یهودی

که پشت دکان نشسته باید فقط سرش پیدا باشد •

۴۷ - ساختن کنیسه جدید ممنوع است و فقط سابقین حق

تعمیر دارند •

۴۸- در بازار و خیابان حق باز کردن دکان ندارد .

۴۹ - حق پوشیدن جوراب بلند نداشتند « ژویش انسیکلو پدیا

صفحه ۶۵۹ نقل از شاردن »

۵۰ - در زمان ناصرالدین شاه چتر حق ندارد دست گیرد •

قوانین محدودیت فوق در يك زمان و يك مكان مقرر نگردیده

است بلکه بتدریج در زمانهای مختلف توسط ملانماها که بوسیله وضع این مقررات میخواستند خود را معروف سازند یا اینکه موضع آنها نظریات بخصوص داشته در شهرهای اصفهان، شیراز، همدان و بالاخره تهران و غیره در سنوات مختلفی وضع گردیده است . « ۱ »

در نتیجه غوغائی که از عصر شاه عباس اول به بعد بر علیه یهودیان

ایران برپا گردید عده نفوس آنها فوق العاده رو به نقصان گذاشت و این کاهش به سه وسیله پسرعت حاصل گردید ۱- تغییر مذهب اجباری

۲- کشتار ۳- مهاجرت بخاک عثمانی .

چه عواملی موجب قیام دولت صفوی و بعداً ملت ایران بر علیه هموطنان یهودی گشت ؟

عوامل مختلفی را در صفحات گذشته بتدریج شرح دادیم اینک

(۱) والتر فیشل مینویسد: یکی از قوانینیکه در عصر شاه عباس اول

وضع و زمان شاه عباس دوم تجدید گردید آن بود که به موسویان یا مسیحیان

مسلمان شده اجازه میداد که وارث کلیه دارائی اقوام نزدیک و دور خود

گردند و این تجدید بزرگی برای یهودیان بود . مسیحیان اصفهان توسط

پاپ و قدرت اروپائی ها اعتراض کردند ولی مدافعی برای حفظ حقوق یهودیان

بلند نشد •

آنها را در یکجا خلاصه میکنیم :

۱ - مقررات عمر ابن الخطاب که حتی در عهد خود او موقوف الاجرا گردید .

۲ - رسوخ عقاید الحاکم خلیفه اسمعیلیه از مصر به ایران در عصر حسن صباح که در نتیجه وضع مقررات خلیفه الحاکم مریض ، که دعوی الوهیت میکرد بر علیه یهود وضع شده بود .

۳ - دخول ملت مغول در مذهب و ملت ایران .

۴ - تماس فراوان مسیحیان اروپا از عصر چنگیز تا مخصوصاً عصر صفویه و تشویق درباریان ایران که رویه (انکیزیسیون) تفتیش عقاید و آزار یهود را تعقیب نمایند .

۵ - ازدیاد روز افزون ملانماها که بواسطه فقدان معلومات ، خود را مجبور میدیدند بوسائل دیگری خوبستن را معروف ساخته تحصیل ثروت نمایند یا در اثر يك اشتباه در کوچه و بازار ، موجب آزار هزاران نفر از افراد انسانی را فراهم میساختند (۱) تا عمل ناشایسته آنها فراموش نگردد .

(۱) یهودیان یزد هنوز بخاطر دارند که در زمان شاه سلطان حسین ملایی بنام مدرس حکم قتل یهودیانرا میدهد زیرا در شب روزه زرك (که معمول یهودیان غسل کرده آنست که لباس سفید برای رفتن به کنیسه جهت نماز میپوشند) یهودی را بنام ملا یعقوب که لباس سفید پوشیده بود در کوچه می بیند و بخیال آنکه مسلمان است به او سلام می کند. حاکم وقت در عوض قتل عام قرار می گذارد که همه یهودیان وصله ای بگذارند تا معلوم شده و بعداً آن ملا اشتباها سلام نهد و سایر قوانین محدودیت بر علیه یهود اجرا میگردد.

این موضوع امری است طبیعی و روحی که در مجلس طرب و شادی همه حضار بوجد در آیند و در مجلسی که عزا و گریه است خواهی نخواهی اگر همه گریان نشوند مغموم میگردند و چون دستگاه دولت صفوی و آخوند نماها که عده آنها زیاد بود ساز بر علیه یهود را كوك و شروع بنواختن نمودند، اکثریت ملت ایران بحرکت درآمد، و آنهائیکه خون مغول در عروقتان بود بخشونت پرداختند ولی طبقه بزرگ دیگری از ملت ایران که نجیب و شریف بود از این جریان متاثر و همانها بودند که حتی تا ابتدای سلطنت فرخنده رضاشاه پهلوی کبیر مرجع اتکاء یهودیان ایران بوده و هر موقع بدبختی هائی برای این ملت پیش آمد میگرد مساعدت را برای تخفیف آلام آنها مینمودند.

قبلاً بوسیله بنیامین تودلا و دیگران اطلاع یافتیم که در ایران سابق، که ترکستان و بین النهرین و قفقاز هم جزو آن بود، بیش از یک میلیون و دویست هزار یهودی قبل از استیلای مغول داشت، یک ربع آن در عصر چنگیزیان توام با ملت ایران از بین رفتند و در خاتمه سلطنت ارغون و عصر غازان جمعاً ۳۵۰ هزار نفر و بعد در عصر تیمور گذشته از تلفاتی که یهودیان توام با ملت ایران میداد عده ای هم مخصوص کشتند. نتیجه آن شد که جمعاً ۳۵۰ هزار دیگر از عده آنها کاسته شد و بعد از آن تاریخ بازاد ولدیکه داشتند در ابتدای صفویه ۴۰۰ هزار نفر هنوز باقی بودند (بازنمام یهودیان بین النهرین و ترکستان و قفقاز) •

استیلای ملل بیگانه همواره کم و بیش آثاری از خود باقی

میگذارد مثلاً وقتی اعراب بر ایران تسلط یافتند بسیاری از عادات و خصوصاً بسیاری از لغات آنها برای ایرانیان باقی ماند با اینکه ملت عرب بر خلاف مقررات اسلامی که همه مسلمین را برابر و برابر میدانست فاتحین رفتارشان با ایرانیان برادرانه نبود و بطوریکه قبلاً نوشته شد آقای دکتر ملک زاده در این مورد به بحث مفصلی پرداخته است ، مع الوصف حکومت عرب بر ایران ، درست است که بسیاری از آثار تمدن ایران را محو نمود اما او را بی پایه و حشمتناک عصر مغول بقهقرا نبرد .

اما پس از ارغون خان که فاتحین مغول مسلمان شدند، اول عمل آنها تحمیل زبانشان بر مردمان ایران بود بطوریکه ایرانیان شریف آذربایجان زبانشان کاملاً ترکی شد و چون مغولان مسلمان وعده زیادی از آنها در دربارهای ایران نفوذ یافتند حتی بعد از خاتمه رسمی حکومت مغولان و روی کار آمدن سلسله صفویه که میگویند نژاداً مغول نبودند نفوذ مغول در دربارهای ایران تا ابتدای سلطنت رضاشاه کبیر باقی ماند . زبان دربار صفویه و افشاریه و قاجاریه تمام مغول بود وزرا و مأمورین دولت اغلب از آنها یا مخلوطی از ایشان بود .

درست است که مغولان مذهب خود را تغییر داده به مذهب آزادی خواه اسلام گرویده بودند اما خوی مغول آنها را ممکن نبود با چند پیوند ؟ تغییر داد . وقتی به سابقه تاریخی یهود مراجعه میکنیم ، ملاحظه مینمائیم که در عصر اسلام و تسلط عرب ، طبق مقررات اسلامی ، یهودیان ایران در آسایش و آزادی کامل مذهبی بسر بردند اما همینکه عصر مغول شروع میگردد کشت و کشتار و قتل و غارت ملت ایران

و یهودیان ایرانی شروع میشود زیرا هر دو دسته ، مذهبشان با مذهب بت پرستی مغولان فرق داشت ولی همینکه چنگیزیان مسلمان شدند ، دیگر مسلمانان ایران برای آنها خارجی و بیگانه نبودند و در این صورت یهودیانرا تنها یافته و میتوانستند با آزار و کشتار آنها به خوی وحشیانه خود تسکینی دهند و این بت پرستان زاده ها ، یهودی را کافر می خواندند .

واز همان اولین ساعتی که بعد از ارغون در اثر موقعیت خطرناک خود مسلمان شدند کشتار بر علیه یهود را شروع و تشویق نمودند و عده یهود را به حدود ۴۰۰ هزار تا ابتدای عصر صفویه تنزل دادند . آنچه بر بدبختیها میفزود آن بود که عده ای از همین مغول زاده ها جزو طلبه در آمده و بعد روحانی نما گردیدند بعلاوه اعتماد الدوله های عصر شاه عباس اول و دوم از همین طبقه بودند و به همین علت بود که آن همه زحمات و اقدامات شاه عباس اول را راجع به توسعه و تجارت و صناعت و آبادانی بیاد فنا دادند و کشور ایران را بطرف عملیاتی که روح اسلام از آن خبر نداشت سوق دادند و نتیجه آن شد که يك مشت افغانی توانستند آن فتنه معروف و خرابیهای مشهور را در کشور باستانی ایران برپا سازند و این کشور با وجود فتوحات بعدی نادرشاه و آن همه ثروتیکه از هندوستان آورد روز بروز بفقر و خرابی و بی علمی نزدیکتر شد تا آنکه در این عصر خداوند توانا که همیشه حافظ ایران میباشد اعلیحضرت رضاشاه کبیر را پادشاهی ایران برگزید و بفرهنگ و آبادی و ترقی کشور ایران سر و صورتی داد .

حد اقل عده یهودیان در ابتدای سلطنت شاه عباس اول ۴۰۰ هزار بوده است و شاید بیشتر و اگر بخواهیم یهودیان بین‌النهرین و ترکستان و قفقازیه را که بعد از ایران تفکیک شد از آن عده کسر نمایم در ابتدای صفویه عده یهودیان حدود ایران فعلی بایستی در حدود ۲۰۰ هزار باشد و اما در خاتمه سلطنت فتح‌علیشاه ؛ بطوریکه دانستیم در عصر صفویه در اثر تغییر مذهب و مهاجرت و قتل و کشتار نقصان بزرگی در جمعیت یهود ایران حاصل شد و میشود گفت که بیش از ۱۰۰ هزار نفر در نتیجه مهاجرت و تغییر مذهب و کشتار کسر شد و ۱۰۰ هزار نفر باقی بودند و از نقصان باقی مانده آنها نیز بزودی با خبر خواهیم گشت .

هرج و مرج زمان شاه عباس ثانی در باره امور داخلی کشور ایران و محرومیت یهودیان ایرانی از حقوق انسانی عوامل گوناگونی داشت که عبارت از جوانی شاه، بی‌تجربگی و شرابخواری و سرمستی شبانه‌روزی و خصوصاً بی‌خبری از اینکه مخالفت جدش نسبت به یهود جنبه مذهبی نداشته، بوده است .

شاه عباس وقتی در سال ۱۶۴۲ میلادی بتخت نشست ده ساله بود و موقعیکه محمدبیک شروع به آزار یهود نمود ۲۲ ساله یعنی هنگامیکه کلیه سیاحان و مورخین از رفتار و شرابخواری او تنقید نموده‌اند. تاورنیه و شوالیه شاردن در این قسمت متفق القولند و سایکس گفته است : (همانطور که انتظار میرفت شاه جوان، وقتی که اکثریتی « منظور قدرتی است » بدست آورد خود را آلوده بشراستها و هوسرانیهای

آن زمان نمود) و تاریخ آقای دکتر عبدالله رازی مینویسد: (چون شاه عباس دوم بر شد رسید در شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایسته مقام سلطنت نبود) اصولاً شاهزادگان صفویه از اندرون خارج نمیشدند و تجربیاتی در زندگانی معاشرتی نداشته از جهان روز و ترقیاتی که هم از آن زمان در عصر لوئی چهاردهم در اروپا شروع گشته بود بی خبر بودند و وقت خود و وزرای خویش را بشرابخوارگی و سستی و عیشهای نفرت‌انگیز میگذراندند و ملت خود و افراد کشور را، عاملی برای فراهم آوردن وسائل تعیش خویش میدانستند، و ملتی را که آنهمه مورد توجه کورش کبیر و داریوش بزرگ و سلاطین معظم ساسانی، و پیش قدم در راه توحید و خدا پرستی بود، بنام مذهب و دین کافر دانسته و آنچه که پیشوای بزرگ اسلام از آن تنفر داشت نسبت به او روا میداشتند و حتی بقول اراکل مورخ ارمنی نصیحت صدر مجتهد بزرگ آن روز کشور، و مجتهدین عالی مقام آن روزمانند ملا محسن شهریاری اصفهانی و ملا محسن فیض کاشی و (سید ابوالقاسم کاشی در عصر نادرشاه) را ندید و نشنیده گرفت (۱) و اثری در تحذیر مغول و ملانماهای عصر نکرد و در حالیکه در کشور ایران مهد تمدن باستانی، حیوانات اهلی به آسایش زندگانی میکردند یهودیان ایران که از سال ۷۲۰ قبل از میلاد پیش از تشکیل دولت ماد و پارس، آن

(۱) محبت‌های علمای فاضل و حقیقی شیعه در ایران که بسیار بوده و میباشد

برای ملت یهود ایران فراموش نشدنی است. زیرا هنوز هم بعد از ۳ قرن یهودیان ایران برای آنان فاتحه یاد میکنند.

سعدیامرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکونمی نبرند

یهودیانیکه در آن عصر، ۲۴ قرن سابقه اقامت در ایران داشتند و شاهنشاهان بزرگ مانند کورش و داریوش کبیر و اردشیر دوم آنانرا برای ملت و کشور ایران مفید میدانستند و یهودیانیکه با سلاطین اشکانی همکاری کرده سد راه تجاوزیونانیها و رومیها به ایران شده بودند، یهودیانیکه در کوفه مورد عنایت حضرت امیرالمؤمنین قرار گرفتند، و بسالآخره یهودیانیکه تا قبل از ورود مغول و سرایت افکار خلیفه الحکیم بامر الله فاطمی در ایران با برادران وطنی و مسلمان خود در منتهای آزادی و حسن رابطه زندگانی میکردند، يك مرتبه بعد از مسلمان شدن مغولها که ایران را بخاک و خون کشیدند، نه فقط بیگانه گشتند بلکه کافر و نجس هم گردیدند و توده ملت ایران، دوست باستانی یهود، متأسفانه متوجه جریانیکه در کشور انجام می شد و نتایجی که از آن عملیات تولید میگردد یعنی بحران اقتصادی و خرابی کشور و آبروریزی ملت و تنفر پیشوایان بزرگ مذهب از این اقدامات نگردید.

شاه عباس ثانی در سال ۱۶۶۷ میلادی در سن ۳۴ سالگی پس از ۲۵ سال سلطنت در اثر افراط در شرب مسکرات درگذشت.





فصل هفدهم

شاه سلیمان ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۴ م.

شاه سلطان حسین ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲

بعد از فوت شاه عباس ثانی وزرا مایل بودند که مانند عصر پادشاه متوفی قدرت را درست داشته باشند و پادشاه جدید مانند گذشته بازیچه‌ای در دست آنها باشد ، اما صفی میرزا که بعداً شاه سلیمان خوانده شد ، بیست ساله بود و بنظر وزرا رسید که برادر کوچکتر ویرا به سلطنت برگزینند .

پس چنین وانمود کردند که شاهزاده جوان که در اندرون
 محصور بود کور شده است، این تحریکات در اثر وفاداری يك خواجه
 برهم خورد و صفی بالقب سلیمان بر تخت جلوس کرد (۱)
 این پادشاه مانند پدر و اجداد خود عیاش و شهوت ران بود
 و خصائل جنگی هم نداشت در عصر او هلندی ها جزیره قشم را بتصرف در آوردند
 و حمله از بکها به خراسان موجب تشویش خاطر وی نگردید. زندگانی
 او در حرم طی شده بود و در زیر نفوذ خواجگان و زنان قرار داشت.
 شاردن مینویسد (۲) همه روزه مست و مخمور بود، ناگهان
 بر چنگ نواز خودش که مطابق میل مبارک ایشان نواها را نیک نمینواخت،
 بر آشفت و به محبوب خویش نصرالله بیگ پسر استاندار ایروان دستور
 داد که دستهای مطرب را قطع کند. در دربار، عمارت مخصوص برای
 تهیه شراب داشت (۳) (که البته از سابق مانده بود) شیخ علی خان
 زنگنه که مرد خدا ترس و متعصب و از وزرای او بود همواره مجبورش
 میکرد که شراب ننوشد (۴) و دستور داد که هر کس در کوچه مست
 دیده شود همانجا شکمش را پاره کنند مگر آنکه از شاه جوان جوان
 داشته باشد (۵) !!

(۱) ساینکس جلد دوم صفحه ۳۰۶

(۲) شاردن جلد دوم صفحه ۱۰۶

(۳) > > > > ۱۲۱

(۴) شاردن جلد دوم صفحه ۱۹۹-۱۰۸

(۵) شاردن جلد دوم صفحه ۱۹۴

مع الوصف در عصر این پادشاه کشور ایران در صلح و آرامش و امنیت بسر برده .

شاردن در شرح مربوط به تاج گذاری شاه سلیمان مینویسد (۱) (فوجی از هندیان که تعدادشان دو یاسه هزار نفر میشد در يك قسمت از میدان استقرار یافته بودند . طبقه آرامنه بهمین شماره در يك قسمت دیگر زردشتیها و یهودیان در بخش دیگر) .

بدین ترتیب معلوم است که شاه سلیمان در جشن تاج گذاری خود از یهودیان هم دعوت کرده و نسبت به آنها عداوتی نداشته است . مخصوصاً آنکه تهادیگ اعتمادالدوله از دربار دور و در قم میزیست . شاردن باز هم راجع بیهودیان ایران در جلد ششم سیاحتنامه خود بزبان فرانسه در صفحه ۱۳۲ مینویسد :

در ایران دونوع یهودی وجود دارد، یکی از اسباطیکه از سامره اسیر آشوریهها شده و در ساک نهم اوزه (Ozèe) پادشاه اسرائیل در ماد متفرق شدند، در پارت « خراسان » و دسته دیگر از سبط یهودا که جزو اسرای بابل محسوب میشوند که در طول رود فرات مسکن گرفتند و بعد از عزرا و نحمیا تا قلب ایران مقیم شدند . « ۲ » نژاد این یهودیان امروزه در ماد و هیرکانی (مازندران) و در کشور پارت (خراسان) و در دو ایالت Casramamies (گویا گرمان) و در طول خلیج فارس و بعضی جاهای دیگر وجود دارند، آنها حدود ۹ الی ده

(۱) شاردن جلد چهارم صفحه ۲۰۱

(۲) قبل از نحمیا و عزرا یعنی از زمان کورش کبیر در ایران مقیم بودند

هزار فامیل می باشند (۱) که فقیر و بیچاره اند، ~~و بیچاره اند~~ تمام کشور، حتی يك فامیل که بشود آنرا ثروتمند خواند یا اینکه دچار پستی نشده باشد ندیدم. قسمتی از این یهودیان صنعت گردند و قسمتی دیگر بوسیله دلالتی و خرید و فروش و نزول دادن و شراب فروشی و بسیاری دیگر کارهای طی و شیه یائی و فالگیری زندگانی میکنند. زنهای آنها تا داخل اندرونها وارد شده برای زنهای احمقی که بازیبائی خود حکومت میکنند، فالگیری مینمایند تا آنها مورد محبت واقع شوند یا آنکه رقبای آنها مورد نفرت واقع گردند یا بچه دار شوند یا بر عکس دعا مینویسند و مزد خوب دریافت میدارند. قبل از آنکه هندیها به ایران بیایند یهودیان نزول ده بودند (۲).

مسلمانان هر چه از دستشان بر میآمده همواره برای مسلمان نمودن یهودیان انجام داده اند و بطوریکه مشاهده شده اگر قدرت را بطور اکمل بجا میاوردند بمقصود میرسیدند. مانند آنکه در هیرکانی که عده یهودیان زیادتر است در آنجا بیشتر ایشانرا دچار شکنجه کردند. شاه عباس کبیر به هر یهودی مرد ۳۰۰ فرانگ داد (۳) که دست از مذهب خود بکشد و ۳۰۰ فرانگ به زنهای و بدین ترتیب عده بسیاری را مسلمان

(۱) ده هزار فامیل را از روی مراکری که مسافرت کرده نوشته

است و چون حداقل هر فامیل یهودی در ایران ۸ تا ۱۰ نفر بوده اند لذا ۸۰ هزار نفر میشود.

(۲) البته مربوط به زمانی است که دارا بودند

(۳) معلوم میشود هر ۲۰۰ فرانک طلا معادل يك تومان بوده زیرا

به هر يك مرد یهودی ۲ تومان میدادند

کرد . شاه عباس دوم بعد از ۵۰ سال همین کار را در اثر مشورت نخست وزیر خود محمد بیگ مردی که بسیار با اراده و در مذهب خود متعصب و دشمن سایر مذاهب بود و بالاخره از مداخله در امور مذهبی دست کشید انجام داد و بعد اطلاع یافت که یهودیانیکه پول گرفته و تغییر مذهب داده اند ، بطور مصنوعی تغییر مذهب داده اند و قلبا و مخفیانه طبق مراسم یهود عمل میکنند .

موقعیکه از این یهودیان با پول مسلمان شده سؤال میکردند که مسلمانی؟ ، اظهار میداشتند ابدأ ، من یهودی هستم به من دو تومان دادند که اقراری غیر از حقیقت بنمایم . نخست وزیر این مبلغ را که معادل ۳۰ کواست میداد (۱) . بخاطر دارم در ۱۶۶۶ که در هیرکانی بودم موقعیکه یهودیان ترکیه راجع به مسیح دروغین این همه سر و صدا راجع به شبتای صوی بلند کرده بودند ، یهودیان هیرکانی مازندران نیز ایمان آورده بودند که ناجی آنها ظهور کرده بنا بر این خانه های خود را ترك نموده به دشت و صحرا رفته بر روی پلاس و خاکستر نشسته و با دهان روزه بمناسبت ظهور مسیح نماز میخواندند . (۲) به آنها میگفتم ای بیچارگان چه میکنید؟ چرا کار خود را ترك نموده اید؟ در عوض آنکه بفکر تهیه پول برای جزیه و مالیات خود باشید !! . جواب میدادند ، جزیه را دیگر نخواهیم پرداخت زیرا آقا و ناجی

(۱) معلوم میشود يك تومان معادل ۱۵۰ فراك طلا بوده و ضمناً

شدت فقر یهودیان آن زمان در اثر تجاوزات و چپاول و بی کسبی را معلوم میدارد

(۲) خبر ظهور ناجی (شبتای صوی) موجب شد که در بسیاری از ممالک

یهودیان عزای نهم آب را موقوف دارند و عید تسلی برقرار سازند.

ما ظهور کرده است آنها توافق حاکم را برای نماز و روزه بدست آورده بودند که به آزادی انجام دهند ولی بشرط آنکه چنانچه در مدت ۳ ماه ناجی آنها با قدرت در ایران نباشد، دوست تومان جزیه بپردازند یعنی مبلغی معادل نه هزار لیره که در موعد معینه مجبور بپرداخت آن شدند. یهودیان ایران بیسواد ترین یهودیان جهان میباشند (۱).

(۱) این مطلب صحیح نیست زیرا در همین عصر عده‌ای از شعرای یهود در ایران وجود داشته‌اند و اصولاً استقامت یهودیان آن زمان برای حفظ مذهب حضرت موسی در اثر وارد بودن آنها به مبانی اخلاقی و مقررات بهداشتی مذهب خود بوده است که لازمه آن باسواد بودن می‌باشد. حتی تا قبل از افتتاح مدارس الیانس در ایران مکتب خانه هائی که مدیران با سواد و فاضل آنها را اداره میکردند در کلیه ایران وجود داشت و در جامعه یهود ایران شخص بی‌سواد را پست ترین فرد جامعه میدانستند. اگر در عصر محمد شاه قاجار یعنی هنگامیکه جامعه یهود در اواخر فتحعلی شاه به سرحد کمال بدبختی رسیده بود، ژنرال گوینو از کثرت علمای یهود در ایران صحبت میکند در اینصورت در عصر صفویه نمیتواند چنین باشد که شاردن نوشته است. والتر فیشر مینویسد: (قضاوت شاردن راجع به اینکه یهودیان بیسواد بوده‌اند صحیح نیست زیرا وارد زندگانی فرهنگی و ادبی آنها نشده است و سیاحان خارجی، اصفهان را مرکز علمای و روحانیون یهود دانسته‌اند. ژوگیتی G.veccietti اولین گردآورنده کتب دست خطی تورات به زبان فارسی (۱۵۵۲-۱۶۱۹) که در سال ۱۶۰۵ برای تکمیل ترجمه تورات به فارسی از روی کتب دست خطی تورات به اصفهان رفت با این اطمینان مسافرت نمود که با کمک علمای یهود این شهر این کار بزرگ را انجام دهد. موقعیکه John thaddous رئیس میسیون

راجع به روزه و عدم طهارت با سایرین اختلاف نظر دارند. تورات را در کنیسه‌های کوچک میخوانند. در اصفهان يك کنیسه بزرگ و چند کنیسه کوچک دارند همچنین در سایر شهرستانها به نسبت جمعیت خود همین قسم. مانند سایر مذاهب قبرستان جداگانه دارند. در تمام نقاط بعضی علامات به آنها میگذارند تا شناخته شوند مانند کلای رنگی مخصوص یا يك پارچه مربع روی لباس محل شکم آنها برنگ غیر از لباس، بعلاوه در اصفهان به آنها اجازه جوراب پوشیدن نمیدهند.

شوالیه شاردن عده یهودیان اصفهان و ایالت فارس و مازندران را، بعد از سال ۱۶۶۶، ده هزار فامیل بر آورد کرده (۱) یعنی مدتها بعد از شاه عباس دوم و خصوصا بعد از معلوم شدن آنکه شبتای سوی مسیح فلاپی بوده و در نتیجه آن یهودیان نیم مسلمان از فرا رسیدن روز نجات خود مایوس و برای همیشه اسلام را پذیرفتند. در صورتیکه

بقیه از صفحه قبل

گرملیتهای اصفهان توسط شاه عباس اول مامور ترجمه کتب زبور و اناجیل بفارسی گردید، تقاضا نمود که یک نفر راب یهودی به وی مساعدت کند و این کمک راب انجام شد و زبور را از عبری در سال ۱۶۱۸ ترجمه نمود. بین بسیاری از علمای روحانی یهود و مسلمان و مسیحی همکاری فرهنگی برقرار بوده است مثلا محمد علی حزین نویسنده تذکره الاحوال که متولد ۱۶۹۲ در اصفهان است نزد ربی شعیب تورات را تحصیل میکرد و این جریانات ثابت میکند که حتی در روزهای تاریک عصر صفویه یهودیان متوجه فرهنگ یهود بوده اند. (۰)

(۱) پدرو تکسیرا Pedro Terxiera (۱۵۸۰) نیز عده یهودیان را بین

۸ تا ۱۰ هزار فامیل بر آورد نموده.

در نامه مامور روحانی کرملیت‌ها در زمان شاه عباس ثانی بکصد هزار گفته شده؛ و تاورنیه که زمان شاه عباس ثانی در ایران بوده عده یهودیان اصفهان را ۶۰ خانواده نوشته در صورتیکه کاشان را ۱۲۰۰ خانوار گفته است. بطوریکه دانستیم قبل از ۱۶۶۶ حاکم مازندران با آنها شرط نموده بود که اگر در مدت ۳ ماه ناجی مورد انتظار برای نجات آنها با قدرت به ایران نیامد مبلغ ۲۰۰ تومان آن روز جرم دهند و چون شبتای صوی خود مسلمان گردید طبعاً میتوان بر او رو کرد که نیمی از یهودیان اکثر بلاد ایران که قبلاً شرح آن داده شد و بیش از یک ^{صده} هزار نفر بودند مسلمان قطعی شدند و حدود یکصد هزار هم در حدود ایران فعلی، یا ۳۰۰ هزار با کلیه یهودیان بین النهرین تر کستان، و قفقازیه باقی ماندند. (ده هزار فامیلی را که شاردن و پیدرو تکسیرا از یهودیان حدود فعلی ایران صورت میدهند همان معادل یکصد هزار بر آورد بالا است زیرا يك خانواده یهودی، ایرانی در سابق حدود ده دوازده نفر بوده است اما این عده ده هزار فامیل را بعضی از نویسندگان ۳۰ تا ۳۵ هزار تعبیر کرده‌اند و چنین امر به دو دلیل امکان پذیر نیست اول آنکه فامیل يك یهود ایرانی تا با امروز هم کمتر از ۷ نفر نیست و آن ایام همان حدود ده نفر بوده و در ثانی تلفات بعدی و تغییر مذہبهای زمان آغا محمد و فتحعلی شاه قاجار که به عده‌های چند هزار نفری در هر شهر و مکانی بوده مؤید این نظریه می‌باشد.

با این ترتیب صورتی را که شوالیه شاردن و تکسیرا میدهند با احصائیه فرضی ما که از روی قرائن و امارات در آخر این کتاب داده

شده مطابقت دارد .

دو نفر نخست وزیران این زمان ، یکی شیخعلی خان زنگنه پسر علی بیگ (یکی از سر بازان شجاع شاه صفی) که مردی متقی و خداترس و در سال ۱۱۰۱ هجری - ۱۶۹۰ میلادی فوت کرد و بعد از او میرزا طاهر قزوینی مردی که در علوم متداوله دست داشت و ارباب فضل و شاعر هم بود، اعتمادالدوله گردید.

تخفیف در ناراحتی های یهودیان نبایستی زیاد هم طول کشیده باشد زیرا تاورنیه مینویسد (۱) : در سال ۱۶۷۴ یعنی سال هفتم سلطنت شاه سلیمان ، محمد بیگ دو مرتبه به مقام اعتمادالدوله ای رسید و بعید هم نیست که مجازاتی که دست الهی بطور بسیار سخت برای او فراهم کرد وی را متنبه کرده باشد و دیگر آن فشار سخت سابق را هنگام تصدی جدید وارد نکرده باشد تسلیم شبتای صوی در سال ۱۶۶۶ میلادی و برگشت محمد بیگ بر سر کار خود در ۱۶۷۴ ، تمام عواملی بوده اند که آن طبقه از یهودیانی که تغییر مذهب داده بودند ، برای برگشتن آنان ب مذهب اجدادی باز هم دز تردید باقی گذارد .

تصور نمیرود که بعد از مراجعت محمد بیگ بدر بار، دست به اقدامات شدیدی بر علیه یهودیان زده باشد و البته تبعید ۱۵ ساله او در قم درس عبرتی برای او شده و ممکن است نکبت ۱۵ ساله خود را ، در اثر تجاوزاتی که بیهودیان نموده بود دانسته باشد. آنچه حدس فوق راقوت میدهد سکوت شاعران یهودی بابائی فرهادوما شیخ میباشد که دنباله تاریخی بابائی لطف را تعقیب نموده اند ، و راجع به عصر شاه سلیمان بسکوت

پرداخته و از تجاوزاتی در آن عصر سخن نرانده اند .

حدس دیگری که در این مورد میشود زد عبارت از آن است که در این زمان اوضاع و احوال یهودیان بقدری خراب و ناچیز شده بود که دیگر جلب توجه نمیکرد که بازهم شاه و مخصوصا وزرا و یا محمدیگ بخواند آنها را مورد تجاوز شدید قرار دهند . بهر جهت شهوت تجاوز حتی در این عصر هم تسکین نیافته است زیرا Auguste lacoin در کتاب از پاریس تا بمبای از راه ایران صفحه ۲۲۲ مینویسد: «بعد از مرگ شاه عباس (اول) جانشینان وی مالیات سالیانه جلفا را سال بسال زیادتر کردند و در عهد شاه سلیمان که بر علیه مسیحیان تجاوزاتی تشکیل شده بود ارامنه زجر کشیدند . در حقیقت این تجاوزات برای يك منظور بود ، از بین بردن ثروتمندان ارامنه تا بتوانند دارائی آنانرا صاحب شوند . در این عطش بدست آوردن ثروت ، آن سلاطین فراموش کرده بودند که موجب خرابی تجارت کشور خود را فراهم مینمودند . و از همان ایام ارامنه ای که قدرت داشتند بطرف هندوستان مهاجرت کردند . آنهایی که باقی ماندند فدا شدند زیرا قدرت پرداخت روزی ۳۰ هزار فرانگ (طلا) که بعدا نادر شاه برای آنها مقرر داشت نداشتند . با این اوضاع و احوال ، آزار و شکنجه و تجاوز به یهود همچنان ادامه داشته است (۱)

(۱) پروفیسور والتر نیشل در شرح مربوط به اصفهان (تاریخ بکی از جوامع یهود ایران) در صفحه ۱۵ مینویسد . (هنگام سلطنت وراث شاه عباس یعنی عصر شاه سلیمان ۱۶۶۶-۱۶۹۴ و شاه حسین ۱۶۹۴-۱۷۲۲ . بقیه در صفحه بعد

« شاه سلیمان شکوه و جلال باستانی دربار را حفظ نمود و گنبد
 طلائی مشهد را که بر اثر يك زلزله آسیب دیده بود تعمیر کرد و سفرای
 زیادی را بدرجا خود پذیرفت . در بستر مرگ به مشاورین خود گفت
 اگر راحتی و آسایش میخواهید حسین میرزا و اگر افتخار و عظمت
 ایران را طالبید عباس میرزا را انتخاب کنید ولی حسین میرزا را
 انتخاب کردند (۱)

شاه سلیمان ۲۸ سال سلطنت کرد و در سن ۴۸ سالگی فوت
 نمود . در تمام مدت سلطنت شاه سلیمان و بعداً شاه سلطان حسین، ناراحتی
 یهودیان ادامه داشت .

یکی از علمای بزرگ یهودیان ایران موسوم به ملا یهودا در
 عصر شاه سلیمان در کاشان زندگانی مینمود و در سال ۵۴۴۶ هجری =
 ۱۶۸۶ میلادی کتابی بنام حو بوت یهودا راجع به فلسفه و حکمت
 الهی برشته تحریر در آورد . (۲)

بقیه از صفحه قبیل

فشار بر یهود در اصفهان ادامه داشته و حتی تجاوز و ظلم و شقاوت از
 گذشته هم شدیدتر بوده است . استخراج از کرو نیک کرملیتها ۴۰۸-۴۰۷
 و در صفحه ۱۶ اضافه میکنند که انقراض سلسله صفویه در اثر
 حمله افغان و سلطنت نادر شاه موجب نجات یهودیان ایران از انهدام
 کامل گردید .

(۱) ساینکس جلد دوم صفحات ۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸

(۲) از گفته جناب حاخام یدیدیا شوفط

Copyright and all other rights reserved.



شاه سلطان حسین صفوی

شاه سلطان حسین

در تاریخ ایران مینویسد: (پس از شاه سلیمان امرای دولت و خواجه سرایان برای اینکه امور کشور را بدلخواه خویش در دست گیرند و بدون بیم، اغراض شخصی خود را بموقع اجرا گذارند، حسین میرزا که شاهزاده‌ای ضعیف النفس و موهوم پرست بود بر تخت صفویه نشاندند، سلطان حسین قلبی داشت بیا رأفت ولی از خصائص پادشاهی محروم بود. تحت تاثیر امراء خائن و مغرض و عالم نمایان ریاکار، که ذهن او را مصروف به امور جزئی نمودند در آمد. از این رو در آغاز سلطنتش، اقدام به بستن مدرسه‌ها، شکستن خمها، بستن ابواب میکده‌ها، رنجاندن پیروان ادیان مختلفه از عیسوی

زردشتی و غیره (۱) نمود . حتی فرق مختلفه اسلامی، اذیت و آزار بسیار دیدند . نزاع شیعه و سنی بالا گرفت و صوفیان مجبور بترك دیار شدند . خانقاها خراب گردید و صاحبان آنها نفی بلد شدند . ضعف در ارکان دولت رخ داد خدمت گذاران لایق و امر اکاملا دلسرد شدند و سلسله صفویه با قدمهای سریع رو بزوال و انقراض می رفت (آقای رضا پازو کی مینویسد « سبک مغزو و بیکاره بود .

ودر همین عصر است که دیگر بقال و عطار و چاه کن کشور ایران کوشش داشت بلباس مقدس روحانیت در آید و مملکت ایران دارای ملیونها روحانی نما گردد . تخمی که در عهد شاه عباس اول کاشته شده بود و در عصر شاه عباس ثانی آبیاری گردید و اینک محصولش بعمل آمده و نتایج حاصله از آن با وجود فتنه مغول، و با وجود از دست رفتن افغانستان و ترکستان و بین النهرین و با وجود آنکه در عصر فتحعلیشاه گرجستان و قفقازیه در اثر تسلط ملانماها از دست رفت باز هم این دسته به لالائی گفتن ملت ایران ادامه داده و تنها توجه آنها این موضوع بود که چگونه پیروان مذاهب مختلفه را آزار و اذیت داده یا بوسیله قتل و چپاول آنها را به مذهب اسلام جلب نمایند در حالیکه در مدارس و مساجد را بر روی آنها بسته و با نسبت دادن نجس و کافر میخواستند علاقه آنها را بخود جلب نمایند.

بر ملا شدن دعوی دروغین شبتای صوی، یهودیان مسلمان شده را مردد در برگشت به عقیده اولیه خود نمود و موقعیکه شاه سلطان حسین با این اوضاع و احوال روی کار آمد بیش از پیش ایشان را مطمئن

(۱) با این وصف تکلیف یهودیان بر معلوم می باشد.

ساخت که آزادی عقیده در کشور آن روزی ایران، امیدی است خیالی و خواهی نخواهی برای حفظ اطفال عزیز و ثروت خود و اجتناب از شکنجه‌های طاقت‌فرسا، همان به که در دین جدید خود، باقی مانده و بیش از این خود را در معرض امتحان و تجربه که نتیجه آن بسیار تلخ و قبلا به آن آشنا شده‌ایم قرار ندهند. بنابراین در مدت سلطنت ۲۸ ساله سلطان حسین که قدرت ملانماها زیاد شد، و شدت عمل بر علیه مذ‌ه‌ب مختلفه ادامه داشت و بعداً در کلیه اختلافات و فتنه افغان که ناامنی ادامه داشته الی نادرشاه و تا آخر فتحعلیشاه، سال ۱۸۲۴ میلادی که در عهد سلطان اخیر تجاوزات یهود باز شدت مییابد، این طبقه یهودیان مسلمان شده، با ملاحظه به پیش آمدهای تازه روزانه در کشور، چه از حیث ناامنی یا از نظر حمله و تجاوز یهودیان، صلاح خود را در تعقیب مقررات دین جدید خویش میدانستند. این مردمان از سال دوازدهم سلطنت شاه عباس ثانی که مسلمان شده بودند (۱۶۵۴) تا آخر سلطنت فتحعلی شاه ۱۸۲۴ در مدت ۱۷۰ سال مجبور به ادامه طرزحیات جدید خود بودند و اغلب اوقات ملاحظه میکردند که عده تازه دیگری از یهودیان، همان رویه آنانرا تعقیب مینمایند، بنا براین، این مدت طولانی برای آنها کافی بود که علاقه و عادات سابقی خود را فراموش نمایند و حتی به منظور آنکه مسلمانان اطراف به اسلامیت آنها تردیدی رواندارند اکثر نسبت یهودیان ابراز تنفر و انزجار مینمودند بدین ترتیب برای اطفال آنها رویه پدران. (که به علت اصلی آن آشنا نبودند) عقیده و عادت فطری گردید تا بجائیکه امروزه این یهودی زادگان نسبت به برادران سابق خود تنفر شدیدی دارند. در صورتیکه خانواده‌های

مسلمانان حقیقی سابق چنین انزجاری را ندارند .



بابائی فرهادنوه بابائی لطف که در عصر شاه سلطان حسین و نادرشاه زندگانی میکرد مانند جد خود ، بتفصیل از واقعات روز سخن نرانده است مع الوصف اطلاعات مفیدی از وضع یهودیان آن زمان داده است مشارالیه پس از تعریف از توحید و مناجات بدر گاه باری تعالی برای آوردن روز آزادی و نجات یهودیان ، بشرح واقعه‌ای مربوط به مجلس طرب چند نفر یهودی در باغ میردریاب در کاشان بنام‌های اللهیار و قلندرو کوچک پرداخته که چگونه در اثر کمانچه زدن آنها را توقیف و به دیوانخانه بردند قلندر فرار کرد ولی الهیار و کوچک را با اینکه حاضر شدند مسلمان شوند پاره پاره کرده و نعش آنها را در کوچه‌ها کشیده تا دروازه فین برده و در آنجا آتش زدند . در نتیجه این پیش آمد بار دیگر مردم کاشان و اصفهان بر علیه یهودیان برخاسته و موجب آزار و اذیت آنها را فراهم ساختند . یهودیان دیگر نمیتوانستند به بازار آیند و در شهرهای کاشان و اصفهان انتشار دادند که یهودیان با مسلمانان لجاجب دارند و آنها شراب مینوشند و بایستی آنها را بقتل رساند و دارائی ایشانرا چپاول کرده .

شاه هم متمایل به قتل آنها و تندی با ایشان بود اما مجتهد بزرگ شهر اصفهان که مردی خدا ترس و کاملی بود بشاه گفت که خون ناحق نباید ریخت و بهتر است از یهودیان جرمی گرفته شود که دیگر به این عمل (کمانچه زدن) دست نزنند و شاه را راضی کرد که چند هزاری دهند . قورچیان مامور دولت به کاشان آمدند تا از هر سری مبلغی بگیرند و اتفاقاً آن روز شنبه بود و همه یهودیان در کنیسه بودند این واقعه در زمان الیاهو

ناسی بود. یهودیانرا توقیف و دستهای آنها را بسته و از راه بازار در حالیکه مردم آنها را آزار میدادند بطرف دیوانخانه بردند و یهودیان علت این امر را نمیدانستند. مامورین دولت همزم بسیاری آوردند و بر روی هم میانباشتمند و یهودیان فکر میکردند که آنها را میخواهند بسوزانند ملا رحیم را که مردی دیندار و خداترس بود بطرف آتش بردند و یهودیان گفتند هر چه زر خواهید میدهیم و این کار را نکنید پس با کدخدایان داخل مذاکره شده و فراری در این بابت دادند.

شاه سلطان حسین که در اثر پوشیدن لباس ملائی وضعف قدرت، کشور را روبه ضعف و انحطاط کشانده بود. آنهم در عصریکه پطر کبیر در روسیه سلطنت میکرد و عثمانیها بعد از آنهمه تحریکات اجانب در ایران دشمن خونی ایرانیان گردیده و همسایگان ایران بخوبی پی به ضعف دربار ایران برده بودند. در همین ایام اعراب در خلیج فارس، بحرین را بتصرف در آوردند و مردم قندهار و افغانستان که از ظلم گرگین خان گرجی حاکم، مامور ایران بتنگ آمده بودند بدربار اصفهان شکایت کردند و گرگین که از ماجرا باخبر شد میرویس یکی از روسای افغانی را به پایتخت تبعید نمود ولی میرویس بتدریج توانست جلب شاه را نسبت بخود بنماید و اجازه زیارت مکه را گرفت و در آنجا حکمی از علمای سنی بدست آورد که کشتار و جنگ با فرقه شیعه صواب است (۱) میرویس وقتی به ایران مراجعت نمود از طرف دربار مجاز به مراجعت به افغانستان گردید. گرگین از این امر نسبت به دربار شاه سلطان حسین خشمگین گردید و ضمناً خواستگاری دختر میرویس را نمود و میرویس با روسای

قبائل هم عهد شده قسم یاد کردند که کارگر گین را بسازند و بمنظور فریب گر گین دختر دیگری را بجای دختر خود برای او فرستاد و گر گین که فریب خورده بود باب رابطه دوستانه را با میرویس باز نموده و شخص اخیر گر گین را بیاعی در خارج شهر قندهار دعوت و غفلتاً بر سر گر گین و همراهانش ریخته همه را بقتل رساندند سپس با خدعه پادگان قلعه شهر را غافلگیر و تمام ایرانیان را قتل عام نمودند . بعد از آن میرویس حکم صادره علمای مکه را منتشر و افغانه را بر علیه ایرانیان برانگیخت و حاکم خراسان هم که مأمور جنگ با آنها بود مکرر شکست خورد و خسروخان برادرزاده گر گین هم که با سپاهیان ایران عازم جنگ شدند شکست خورده و خسروخان کشته شد .

برادر میرویس موسوم به عبدالله مایل صلح با دربار اصفهان بود ولی محمود پسر میرویس او را کشت و قدرت را در دست گرفت و بعد از آن اسدالله ابدالی که یکی از بزرگان افغانستان بود بر علیه ارتش ایران قیام و موفقیت‌هایی حاصل نمود .

محمود پسر میرویس

خود را آماده ، سپس از طریق جنوب سیستان و نرماشیر ، کرمان را مسخر کرد ولی در اثر حمله متقابل لطفعلی خان سردار ایرانی ، محمود تا قندهار عقب نشست . در این موقع در اثر سعایت درباریان سلطان حسین فتح‌علی خان برادر زن لطفعلی خان را که وزیر بود کوز کرد و لطفعلی خان را که قشونی نیرومند آماده کرده بود معزول نمود و در نتیجه سپاهیان او متفرق شدند .

در سال ۱۷۲۱ افغانهای ابدالی خراسان را چپاول کردند و شهر تبریز و چارلزله سختی گردیده بود و ستاره شناسان موجب وحشت مردم اصفهان را فراهم نمودند و روحیه ملت ایران را متزلزل ساختند.

خبر سقوط لطفعلی خان موجب جسارت محمود گردید و بار دوم از همان راه نرماشیر به کرمان و یزد حمله برد و چون در تسلیم این دو شهر موفقیتی حاصل نکرد راه اصفهان را پیش گرفت و تا گلناباد سه فرسنگی اصفهان جلو رفت. عده نظامیان محمود ۲۰ هزار بود و سربازان شاه سلطان حسین ۵۰ هزار که بطرف دشمن حرکت کرد و با دادن ده هزار تلفات شکست خوردند. محمود که خیال مراجعت داشت چون از وحشت اهالی پایتخت مطلع گردید جرات خود را بدست آورده بسوی اصفهان حرکت کرد و پادگان ایرانی فرح آباد (۵ کیلومتری شهر) آنجا را تخلیه نموده و مقاومت آرامنه جنفاهم بواسطه نرسیدن کمک بی نتیجه ماند و بالاخره پس از چند نبرد کوچک پل را بط به شهر را افغانها متصرف و دسته ای از آنان بطرف بنه اصفهان در ۱۵ کیلومتری اصفهان که ساکنین آن از یهودیان مسلمان شده بودند متوجه شد و اهالی این ده با افغانها جنگیده اردوی دشمن را شکست داده یکی از برادران محمود و عمو و دو پسران عم او را با عده ای اسیر بدست آورده مقتول ساختند و محمود با وحشت بطرف فرح آباد عقب نشست و چون کمکی به بنه اصفهان نرسید آنها هم نتوانستند فتوحات خود را تعقیب نمایند.

شاهزاده طهماسب میرزا سومین فرزند شاه. ولیعهد اعلام شد و باششصد نفر بسوی قزوین به حرکت درآمد که شاید از آنجا کمکی

فراهم سازد ولی موفقیتی حاصل ننمود. فحطی در شهر اصفهان شدت میافت و مردم گوشت انسان میخوردند و شهر پر از اجساد مردگان بود. بالاخره شاه با لباس عزا به طرف فرح آباد حرکت کرده و بعد از مدتی معطلی رخصت حضور یافته و تاج خود را بر سر محمود گذارد (۱۷۲۲) و روز بعد محمود وارد اصفهان گردید. و بدین ترتیب سلسله صفویه منقرض گردید. «۱»

نتیجه آنکه در عصر شاه سلطان حسین، وضع یهودیان در اثر ازدیاد نفوذ ملانماها و تعصب مردم و عدم ثبات حکومت مقتدری از یک طرف و از طرف دیگر در نتیجه حمله آفاغنه و کشتارها و قحطی و بوی خامت گذارد. در این عصر یهودیان از داخل دچار توسری بوده و از طرف دشمن خارجی دچار تلفات قحطی و امراض ساری.

موسیقی ایرانی

در زمان سلطان حسین در اثر تعصبات زیاد، موسیقی ایرانی دچار وقفه و انحطاط عجیبی گردید و یهودیان ایران خصوصاً شیراز این هنر زیبا را که از زمانهای بسیار قدیم باقی بود حفظ نمودند تا عصر بعد از مشروطیت بنا بر فرمان طبقه ملانماها موسیقی ^{نواختن} ~~عربی~~ شیطنت آمیز بود با وجود در بین یهودیان استادانی مانند داود شیرازی، اسمعیل خان پسرش و موسی خان خانزاده کاشانی «۲» استاد کمانچه رحیم فانونی شیرازی

(۱) ساینکس جلد دوم صفحات ۳۱۱ تا ۳۳۰

(۲) موسی خان کاشانی از نواخ موسیقی ایران است

موسی خان در ابتدای جوانی و شباب در کاشان مشغول تحصیل فن بقیه در صفحه بعد

یحیی زربین پنجه « که روی حسادت مسمومش کردند » و استاد مرتضی نی داود « ۱ » و چند استاد جدید مسلمان این صنعت زیبارا تحویل دوره جدید دادند . اصولاً ملت یهود علاقه زیادی به موسیقی داشته و هنوز هم معروفترین موسیقی دانهای اروپائی از یهودیان میباشند و این علاقه از عصر حضرت داود پادشاه یهود وجود دارد چنانچه گویند در عصر او آهنگ

بقیه از صفحه قبل

موسیقی گردید و بعد برای تکمیل آن باصفهان رفت و سالهای زیادی نزد اساتید بزرگ کار کرد و زحمت کشید تا خود در نواختن کمانچه به مرتبه استادی رسید و شاهزاده ظل السلطان اورا بنام ندیمی خود انتخاب کرده موسی خان که مردی خلیق و دوست نواز بود نقل کرده که در سالهای آخر که با ظل السلطان بودم، نایب اسداله نی زن هم در نی مرتبه کمال رسیده بود و هر وقت من با او سازمان را با هم کوک میکردیم شاهزاده بر خود میباید که نایب و من در عصر او و در خدمت او هستیم . موسی خان پس از بیست سال بکاشان مراجعت کرده ولیکن جلال الدوله هنگام حکومت یزد خود ، موسی خان را به یزد برده و چند سال هم موسی خان در یزد او بوده و بعداً بکاشان آمد و بواسطه نداشتن معشوق کمتر بنکار موسیقی پرداخت و با کسب و تجارت زندگانی خود را میگذرانید تا در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در سن ۸۳ سالگی وفات نمود و نوای آسمانی ساز او برای همیشه خاموش گردید .

(از دکتر مهدی کامکار)

(۱) استاد مرتضی نی داود نیز یکی از استادان زبر دست و معروف معاصر میباشد که متأسفانه در اثر عدم وجود مشوق سالبان دراز است دست از شغل پرافتخار خود کشیده است.

های مذهبی را بایک دسته کنسرت چهار هزار نفری مینواختند .

www.iranicaonline.org



فصل هیجدهم

عصر شاه طهماسب صفوی ۱۷۲۲ - ۱۷۳۶
 و محمود عینزائی افغان ۱۷۲۲ - ۱۷۲۵
 و اشرف « « ۱۷۲۵ - ۱۷۳۰
 و نادرشاه ۱۷۳۶ - ۱۷۴۷
 و عادلشاه ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸
 زد و خورد بین مدعیان سلطنت از ۱۷۴۸ - ۱۷۵۰
 از محمود افغان ۱۷۲۲ تا آخر نادرشاه ۱۷۴۷ میلادی
 مدت ۲۵ سال

بعد از تصرف اصفهان امان الله سردار افغانی متوجه کاشان و قم

و قزوین شده آن شهرها را بتصرف در آورده و بعد رشت را و پطر کبیر هم ۲۲ هزار سرباز روسی را متوجه دربند گردانید و سپس با کو ورشت را بتصرف در آورد .

شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین با بخشیدن ایالات داغستان و قفقاز و گیلان و مازندران و گرگان خواست بطر را بیاری خود طلبد ولی پطر فقط تا گیلان تاخت و بقیه را متصرف نشد و کمکی هم به او نکرد. اهالی قزوین افغانها را از شهر خارج کردند. افغانها روبه ضعف رفته و اشرف به افغانستان مراجعت نمود و در نتیجه عده سپاهیان محمود به پانزده هزار رسیده بود .

پس از مغلوبیت افغانها در اصفهان ، محمود تصمیم به قتل عام و مرعوب نمودن اهالی آن شهر را گرفت . محمود در ابتدا ، کلیه وزرا و بزرگان شهر اصفهان را به یک مهمانی دعوت و تمام آنها را مقتول ساخت بعد مدت ۱۵ روز بقتل عام اصفهان پرداخت. ازارامنه پول فراوانی بدست آورد و بازار گانان هندی را چپاول نمود و از خار جیان مقیم اصفهان اعانات اجباری گرفت . شهرهای کاشان و خوانسار را که بعد از قزوین شورش نموده بودند مجدداً بتصرف در آورد و نیروئی متوجه فارس نمود ، شیراز را نیز مسخر کرد ولی در لشکر کشی به یزد و بهبهان چون موفقیتی نداشت و قدرتش روبه کاهش میرفت در اثر اصرار بزرگان افغانی اشرف را از افغانستان احضار و وی را اولی عهد ساخت و کلیه شاهزادگان خانواده سلطنتی صفویه را که ۳۱ نفر بودند، بدست خود قتل عام نمود. محمود که دچار جنون شده بود مرضش شدت یافت و بزرگان افغان ، اشرف را

بسلطنت برگزیدند و طولی نکشید که محمود فوت کرد.
 تر کها که خبر وزود روسهارابه گیلان شنیدند بطرف گرجستان
 حرکت نموده و درسال ۱۷۲۳ تقلیس را بتصرف درآوردند و قرار دادی
 باروسها راجع بتصرف بعضی ازنواحی ایران منعقد ساختند.

کرمانشاه وهمدان وتبریز جزو خاکی عثمانی میگردد . پس
 تر کها درسال ۱۷۲۴ میلادی همدان وایروان ودرسال بعد باتلفاتی که بتعداد
 ۲۰ هزار برتر کها و ۳۰ هزار برابرایرانیها وارد شد تبریز را متصرف گردیدند.

اشرف افغانی

پس از آنکه بسلطنت رسید با خدعه میخواست که طهماسب میرزا
 را بدست آورد و چون موفق نگردید بقیه شاهزادگان صفوی را مقتول
 ساخت . طهماسب میرزا در فرح آباد مازندران بود . تر کها که دارای ۶۰
 هزار نفر سرباز در آذربایجان بودند تحت فرماندهی احمد پاشا ازراه
 مراغه و قزوین متوجه اصفهان شدند ولی اشرف آنها را شکست داد (۱۷۲۷)
 و خلافت سلطان عثمانی را شناخت و معاهده صلح با تر کها برقرار نمود
 نادر که در ایالت خراسان بود در این موقع به طهماسب میرزا
 فرزند شاه سلطان حسین پیوست و با او بطرف خراسان حرکت کرده
 شهرهای مشهد و هرات را بتصرف درآورد و نادر ملقب به طهماسب قلی
 گردید . اشرف برای جلوگیری از ازدیاد و تقویت ارتش ایران با ۳۰
 هزار سرباز متوجه خراسان شد و در دامغان از لشگریان نادر شکست خورد
 و ازراه تهران (۱) فوراً متوجه اصفهان گردیده در مورچه خوار موضع

(۱) راجع به حرکت قشون افغان بطرف خراسان و برگشتن آنها به

مشروحات بعدی آقا با با دماوندی مراجعه شود .

گرفت، اما نادر ب سرعت خود را به آنجا رسانده افغانها را بار دیگر شکست داد. اشرف بعد از این شکست متوجه شهر اصفهان شده عائله خود را جمع آوری و پس از کشتن سلطان حسین بطرف شیراز حرکت نمود (۱۷۲۹) بعد از این جریان، شاه طهماسب مایل بود که ب سرعت افغانها را تعقیب نماید اما نادر قبل از این عمل از شاه تقاضای اختیاراتی برای وضع مالیات نمود تا پس از آن بتعقیب افغانها بپردازد و چون نادر ضمناً فرمانده دل قوا بود با اختیار جدید قدرت سلطنتی مییافت اما شاه طهماسب ناچار بتسلیم و قبول تقاضای نادر گردیده بالاخره در سال ۱۷۳۰ میلادی نادر مترجه شیراز شد و در زرقان ۳۰ کیلومتری شهر، افغانه را شکست داد و اشرف با ۲۰۰ نفر از طرفدارانش فرار کرد و قشون افغان متلاشی شد و هر دسته‌ای کوشش میکرد خود را بقندهار برساند. لار و کرمان هم بر علیه اشرف قیام کرده بودند پس تصمیم گرفت از راه سیستان خود را به افغانستان برساند. بلوچها که موقعی با او متحد بودند افغانهای مرعوب را غارت کردند و یکی از افغانهای بلوچ، اشرف و دو نفر از همراهان او را در حالیکه در بیابان لوت سرگردان بودند دیده و آنها را بقتل رساند. سر او و الماس بزرگی را که نزد وی بود بطور هدیه برای شاه طهماسب فرستاد.



حال لازم است به بینم که در مدت ۱۴ سال انقلاباتیکه

از ورود محمود به اصفهان تا بتخت نشستن

نادر بر سریر پادشاهی ایران فاصله داشت

بر یهودیان ایران چگونه گذشته است

در حالیکه یهودیان ایران در آتش بیداد گری سلاطین صفوی

میسوختند و بیمهری غده ای از هموطنان برای آنها امری عادی گشته بود و در زمانیکه طبقه علاقمندان (بطور علنی) به مذهب موسی تمام هستی و دارائی خود را در اثر دادن رشوه های پی در پی و مالیاتهای گوناگون از دست داده و به فقر افتاده و طبقه دیگر که نجات خود را در قبول مذهب اسلام دانسته و اکنون بتدریج بدان علاقمند شده و نفرت آنها نسبت به برادران خود بتدریج آغاز میگردد . بدبختی جدیدی متوجه کشور ایران گردید که فشار و بدبختیهای آن فتنه ها دامن یهودیان در مانده آن زمان را نیز گرفت و همانقسم که مکرر گفته شد ، در هنگام بدبختی و مصیبت و جنگ و قحطی و امراض ساری ، یهودی شریک هموطنان است و به محضیکه دوره آسایش و امنیت فرارسید مورد بیمهری برادران وطنی واقع میگردد .



بابائی فرهاد کاشانی مینویسد :

محمود از قندهار بلند شده شهرها را بتصرف در آورده تا به اصفهان رسیده آنها محاصره کرد و هزاران نفر جوان را بخاک و خون کشید . هنوز فاصله ای به غمهای یهودیان داده نشده بود که آن مردیکه تشنه خون یهودیان بود به گلناباد رسید و ایرانیان شکست خوردند . شهر اصفهان در محاصره بود و یهودیان در سختی و بیچارگی هولناکی واقع شدند ، عده هم از یهودیان کاشی و شیرازی و یزدی در اصفهان بودند . برای آنکه بتوانند کمکی به هم کرده باشند به خانه های یکدیگر

راه باز کردند . چند هزاران نوجوان (۱) بودند که از خداوند رحم و شفقت طلب میکردند نوعروسانیکه حامله بودند برای تغذیه هنگام فحطی مجبور بودند هر گوشتی را بخورند و با این وضع دچار امراض گوناگون شدند وعده زیادی میهردند و کسی نبود که آنها را بخاک بسپارد یهودیان مرده از قحطی زیاد بودند و بین آنها جوانی بنام یعقوب بن لطف که بسیار زیبا و عالم بود در اثر نخوردن گوشتهای مردود از گرسنگی فوت کرد .

روی اجباز مردها را در خانه ها ب خاک میسپردند . عده از یهودیان هم در جلفا بودند و خدا بیامرز میناس ارمنی نسبت به آن یهودیها مساعدت زیادی کرد . بالاخره شاه سلطان حسین رفت در اردونزد محمود و افغانها دوسه مرتبه بقدری از اهالی شهر کشتار کردند که از حساب خارج است .

چون محمود بر تخت نشست شهرهای ایران را بتصرف در آورد و بقدری وحشت او بر مردم مستولی شد که حدی ندارد . او به پیرو جوان رحم نکرده ، وی دارای نایبی بود بنام الماس که حکم او در کلیه کشور مجری و حکم شاه محمود بدون مهر او اعتباری نداشت و بزرگان اصفهان مطیع او بوده و مردی هوشیار بود . عده ای که از محمود وحشت داشتند تصمیم گرفتند او را مسموم سازند دست اشرف در این کار دخالت داشت و بدین

(۱) نظریه سیاحان اروپائی که اصفهان ۶۰۰ نفر جمعیت یهودی داشته صحیح نیست گویا آنها یهودیانی که بنام مسلمانی در عهد شاه عباس ثانی بودند و بعد بدین حضرت موسی برگشتند بحساب در نیاورده اند . یا آنکه منظور ۶۰۰ خانوار بوده است .

وسيله محمود را کشتند و اشرف بمقام سلطنت رسيد و اول کار او کشتن الماس و ضبط دارای او بود.

اشرف، همدان و چند شهر دیگر را بتصرف در آورد و شاهزادگان صفویه را که نورحرم بودند کشت. روزی ۶۰۵ نفر را در میدان اصفهان بدار میکشید و اگر ملا زعفران اجازه داده بود دیگر در اصفهان کسی را باقی نمیگذاشت و هر روزیکه مسلمانان را میکشت همه یهودیان ناراحت بوده وحشت داشتند.

بعد از مراجعت از همدان فکر تصرف مازندران بر سرش افتاد با توپخانه زیادی آمد بکاشان و تمام مردم وحشت زده شدند. نسبت به کاشانیان با مروت رفتار کرد و از آنجا روانه قم شد و بعد به سمنان رفت و در آنجا جنگ با طهماس خان (نادر) در گرفت (و اشرف شکست خورد) هر آنکس بد کند اندر دار دنیا

نباشد نیکوئی بهرش مهیا

ورود طهماس خان (نادر) به کاشان و سرگذشت یهودیان

بابائی فرهاد اضافه میکند:

بار دگر از بدبختی و ماتم ما بشنوید که در کاشان چه بر ما گذشته بسیاری از یهودیان و جوانان ما که امیدها در دل داشتند در اثر قحطی فوت کردند. در سال ۵۴۹۰ عبری = ۱۷۲۹ میلادی که اشرف برای جنگ به سمنان رفت و شکست خورده بکاشان مراجعت نموده، بدون توقف از آن شهر رفت و به کاشانیان گفت چون مزاحم من نشدید شما را نمیکشم و جای خود بنشینید و منتظر آخر کار باشید. يك روز خود

را به اصفهان رسانید. روز دیگر طهماس خان وارد کاشان شد. طهماس به هر شهری وارد میشد باج و خراج فراوانی میگرفت و چون بکاشان رسید، خداوند صد رحمت به میرزا ابوالقاسم فرستد که مرد هوشیاری بود، پیشواز طهماس خان که ۴۰ هزار لشکر داشت رفت.

در آن موقع داود ناسی رئیس یهودیان بود و چه روزگارانی را بسر برد وی با جمعیت نیز به پیشواز رفت. نوکران طهماس به یهودیان گفتند کلیه توقیف هستید و باید همگی مسلمان شوید و گرنه همه را بقتل میرسانیم همه تا روز بعد در حبس بودند و از آن طرف به عده‌ای مسلح به خانه‌های یهودیان رفتند و زن و اطفال را با چوب و لگدمیزدند.

ندیدست کس چنین ظلمی بدینا

بدور ما این مصیبت شد مهیا

بعلاوه آنها پول و خوراکی و کاه و جو مطالبه می کردند و بعلاوه زن می خواستند. پول اشرف از ارزش افتاده بود و (داود) ناسی قرار گذاشت چند هزار تومان جمع کرده بدهد و ۷-۸ نفر هم هندو بودند که از آنها پانصد تومان گرفتند. یهودیان همه نالان بودند که چه کنیم و خدا پدر زنها را بیامرزد که کلیه میلهای (۱) خود را بمرد هادادند و اگر اینها نبود جانمان از دست رفته بود. آن روز جمعه و شنبه هشتم ماه حشوان بود (آبان) که بر خانه‌های یهودیان حمله‌ور شده و خانه‌های بسیاری را ویران نمودند و زن و مرد طفل همه گریان بودند. ناسی و چند نفر یهودی پولها را (که کسر داشت) بردند در منزل میرزا ابوالقاسم که طهماس در آنجا مهمان بود و اسامی آنها بدین قرار است: بنیامین، خداداد، مندی لاری، مردخای، ربی، داود

(۱) منظور میل سرمدان است که از طلا بوده

شهریاری، خواجه اسرائیل گرجی، میثائیل کهن و مردخای اصفهانی و زبولون که جمعه گذشته مسلمان شده بودند با ابویعقوب و بنیامین شارشول بیچارگی و مصیبت خود را گفتند که دیگر چیزی در بساط، نداریم اما يك مرتبه صد تومان دیگر از آنها اضافه خواستند و عده‌ای سید را مامور وصول کردند و هرچه التماس میکردند دیگر چیزی نداریم فایده‌ای نداشت چون بنیامین این وضعیت و فشار را دید به داود ناسی گفت که بیا مسلمان شده و یهودیان را مسلمان کنیم تا آسوده شویم، پس گفتند ما مسلمانیم و هرچه داشتیم نثار کردیم. خان (طهماس یا نادر) جواب داد که موسی پیغمبر بزرگی بوده و معجزات مهمی انجام داده بایستی موسی بدین خود باشد و عیسوی بدین خویش.

شما بر مذهب خویش دل بر ندارید

اگر مجموع پیغمبران پیش من آرید

و مسلمان شدن شما فایده ندارد الی آنکه پول را بدهید: خواجه

بنیامین، جواب داد، نه فقط ما بلکه کلیه یهودیان با جان و دل مسلمان میشویم. چون خان (نادر) این مطلب را شنید خوشحال شد و به آنها

مبارک گفت و حکم بخشش جزیه را هم داد و خلعت هم بد کدخدایان

بخشید. بابائی فرهاد دنباله مطلب را گرفته میگوید: ای خدایا بگو تا

ما چه کنیم مگر ما بندگان تو نیستیم.

بر حسب وعده، ای که داود ناسی و بنیامین به نادر داده بودند، روزیکشنبه

ناسی کلیه یهودیان شهر کاشانرا طلبید و کدخدایانرا خواست و جمعیت

به ناسی گفتند که بهتر است بروی اردو نزد طهماس خان (نادر) و عریضه‌ای

تقدیم کنی و رفع آن وعده‌ایکه داده‌ای بکنی در این ضمن عبدالوهاب رسید و به جماعت گفت که بی جهت حرف زنها را گوش نکنید و ناسی را بکشتنش ندهید و اگر نخواهید مسلمان شوید باید زر دهید مردم دو دسته شده بودند . ناسی هم فرستاد عقب شیخها ، آنها آمده و خواستند معلوم کنند کی مسلمان است و کیها حاضر نیستند . آنها فریاد کرده گفتند کدامها حاضر به مسلمان شدن هستید .

مسلمان میشوید الحال بگوئید

ز بهر خود ما اجرا مجوئید

هر کس مسلمان نمیشود بداند که فردا طهماس از اردو بشهر میاید و شمارا دیوان خواهد کرد و شکم‌های شما را پاره خواهد نمود . چون این مطلب را شنیدند همه وحشت زده شدند و دل از تورات و موسی شستند زیرا آنها را تهدید به مجازات طهماس کردند . ایشانرا مانند روز قیامت می کشیدند در حالی که متوسل بخداوند شده بودند همه گفتند ما مسلمانیم ملا الیاهو که سرورهای مذهبی خوب می خواند و خوش آواز بود ، بحضور آورده مسلمانش کردند . ملا اسرائیل که مرد عالمی بود گفت اصلا من یهودی نیستم . ملانائیل بن مشه که مرد مقدسی بود اقراری بداد ملا رحیم و فرزندش الیاهو که مانند پیغمبری بودند و ملا زبولون اعتراف کردند . اما عده دیگر و ملا ربی و پسر ملا یعقوب مسلمان نشدند . سپس آبراهام یزدی را حضور بردند او هم مسلمان نشد و اضافه کرد برای چه بر مردم فشار میاورید بهر خدا از این رویه دست بردارید و من هم که اهل کاشان نیستم و اگر نخواهید

فشار بر من وارد آورید از مملکت خارج می‌شوم و اضافه کرد: آخر حضرت موسی چه بدی کرده که شما بر علیه او این اقدامات را می‌کنید آیا پیغمبر فرموده مردم را بزور مسلمان کنید. خوب است از روی کرم از سر این مردم بدبخت بگذرید و دل پیر و جوان را می‌آزاید. اگر شما ها مردم را بحال خود واگذارید جرمی در عقبی ندارید و برعکس اگر با تورات موسی اینگونه رفتار نکنید دل مردم را مجذوب و دعاگو خواهید کرد.

معین‌بک از جا جست و به آبراهام یزدی گفت معطل نشو بهتر است زودتر شهادت گوئی و خود را راحت کنی و بین مردم تفرقه‌نیندازی و خود را دچار جزیه شاه نسازی، آبراهام جواب داد تو که مرد عاقلی هستی چرا اینگونه سخن می‌گوئی من را خداوند از روز اول یهودی آفریده و تا آخر هم باید یهودی بمانم و بالاخره مسلمان نشد. مرد دیگری کرمانشاهانی بنام مردخای ربی پول زیادی داد و در مذهب موسی باقی ماند ولی عده دیگری مسلمان شدند. عمل ناسی (۱) بالاخره منتهی بر آن شد که عده‌ای هم به یهودیت برگردند.

در هر خانه ای در کاشان مانند آن بود که کسی فوت کرده باشد همه عزادار و گریه و شیون داشتند بعد مردم عقب کار و کسب خود رفتند مگر قصابهای یهودی که بیکار بودند.

آری وقتی پیلان با هم چنگ دارند گوسفندان ضعیف زیر دست

و پامیروند

(۱) که موجب مسلمان شدن عده‌ای از یهودیان شده بود.

مردم بر علیه داود ناسی میفریدند و او نمیدانست که چنان خواهد شد .

بجای نماز روزانه تسبیح بدست مادادند و هنگام خوردن، دیگر شستشوی دست و دعای مربوطه را نمیگفتیم، ای خدایا بحق موسی و هارون گناهان ما را ببخش و بدل شاه طهماس انداز که ما را آزاد و بدین موسی برگردیم .

رود بابائی هم بردین خود باز کند از نو دگر آغاز پرواز (بابائی فرهاد میگوید) چندی قبل نشسته و فکر کردم که باید کاری کنم برای عاقبت ، يك عریضه ای بنویس و آنرا تقدیم پادشاه کن و خود را فدای جماعت نما و اجازه برگشتن یهودیانرا ب مذهب خود بگیر تا در بهای سیزده کنیسه (کاشان) باز شود . عریضه ای پر شور نوشتم و خواستم چند ملا و کدخداهم آنرا ببینند و ضمنا از نظریه آنها که آیا مسلمان و یا یهودند آگاه شویم . پس آنرا بدیشان نشان دادم آنها بمن گفتند که ای مرد بیراه میروی ، اسامی ما بدفتر نوشته شده که از کوچک و بزرگ مسلمانیم و اگر این مطلب بگوش طهماسب خان برسد کلیه ما را خواهد کشت . کار ما به دست خداوند است و او باید چاره سازی کند و او حامی ما میباشد . این مطلب به گوش آسید حسین رسید در منزل او آبراهام و مردخای و جمع دیگری که حدود ۱۵ نفر بودند حضور داشتند و سید از آنها پذیرائی کرده و عزت نمود و گفت ناسی را هم حاضر کنید زیرا خبر دارم که او هم در صدد تهیه عریضه میباشد پس داود ناسی را در آن مجلس حاضر نمودند و به او گفتند که بعضیها در صدد تقدیم عریضه میباشند .

ناسی اظهار عدم رضایت از این کار کرد و گفت ماهمه مسلمان شدیم و این کار بی نتیجه است • بعضیها هم گفتند این عمل را باید انجام داد اما کی این عریضه را میتواند بدهد • چون بنا بود طهماس به کاشان آید گفتند خوب است تورات را پیشواز او بریم وعده‌ای گفتند که ما چون مسلمان شدیم باید قرآنرا بحضور بریم •

داود ناسی از آنجا روانه خانه میر (میرا بوالقاسم) شده به او گفت تو در وظایف مسلمانی خود غفلت میکنی يك آخوند همراه من بکن تا بمنزل زنهای یهودی رفته وبه آنها نمازوروزه یاد دهد • قرار شد جمعیت چند خانه ، در يك خانه جمع شوند تا آخوند قرآن به آنها بیاموزد • پس در آن مجلس کباب وماست هم برای آنها آوردند • در تمام خانه ها عزاداری بود •

روز دیگر خبر رسید که شاه وارد شهر میشود وهمه به پیشواز رفتند شاه که جوان وزیباومهوش بود (منظور شاه طهماسب صفوی است) وارد شده همه به اوسلام کردند • طهماس خان به او گفته بود که میخواهد اشرف (افغان) را تعقیب کند • پس طهماس خان در تعقیب اشرف بحرکت درآمد •
شکست اشرف (دنباله گفته‌های بابائی فرهاد)

کاری را که اشرف کرد هیچ پادشاهی نکرد هزاران نفر از عثمانلو وینکیچری را کشت و بعد شاه سلطان حسین را نیز کشت همچنین عده‌ای از شاهزادگانرا و هر چه ثروت و خزینه در اصفهان بود همه را جمع کرده برد در حالیکه قبلا جنگهای بسیاری نموده بود و رومیها (۱) چهار شهر همدان و کرمانشاه و توپسرکان و تا لرستانرا ، قرار گذاشته بودند که به اشرف ببخشند •

اشرف با عجله جنگ کنان شهر بشهر رفت و اموالیکه سنگین وزن و ارزان قیمت بودند آتش زد. به طهماس خان خبر دادند چه نشسته‌ای که اشرف از اصفهان گریخت و هر چه مال و زر بود با خود ببرد. بلافاصله طهماس خان به اصفهان رفت و گفت اشرف را دنبال میکنم زیرا ممکن است دو مرتبه باز گردد و شاه شود.

طهماس در اصفهان از ارمنی و یهودی و مسلمان و هندو زر بسیاری گرفت، در اصفهان زر دادند و مسلمان نشدند. وضع فقرا در اصفهان وخیم بود و چند نفر کاشانی که در آنجا بودند مورد ملامت قرار گرفتند که چرا داود ناسی در کاشان چنین کرده است. در حالیکه چند نفر از یهودیان اصفهان هم مسلمان شده بودند. خداوند رحم کرد که یهودیان پایتخت چنین کاری نکردند و گرنه دامن گیر کلیه یهودیان ایران میگشت اشرف بطرف شیراز رفت و طهماس او را تعقیب کرد و نامه‌ای به او نوشت که اگر جنگ داری بیا بمیدان اشرف جواب داد که من فرار نکردم بلکه خواستم نوامیس خود را بجای امن برسانم و بعد به جنگ پردازم. بالاخره جنگ سختی شروع شد و هزاران نفر از طرفین کشته شدند.

سید آل که از دسته یاران اشرف بود میادرت به تمهیدی نمود، نزد شاه به اصفهان رفت که من حاضر خدمت در گاهم عده‌ای در اختیار من بگذار تا اشرف را مغلوب و گرفتار سازم و چند هزار لشگریان شجاع گرفت به طرف طهماس آمد که او هم کمی کند پس با عده‌ای دیگر از سربازان طهماس روانه جنگ با اشرف شد و سید آل به اشرف پیغام داد که قشون ایرانی را به تله آوردم و لشگریانت را برای کشتن آنها بفرست و بدین ترتیب عده‌ای از لشگریان ایران را پایمال کردند. طهماس از شنیدن

این واقعه بسیار عصبانی شد و تصمیم حمله بردشمن گرفت . اشرف کلیه ثروت شیراز را ضبط و مخصوصا از یهودیان مسکین شیراز هر چه دارائی و خوراکی بود گرفت و فقرای یهود با خاک یکسان شدند. (۱)
چون خداوند از کسی بر کرد کارش خاتمه است . اشرف جنگهای شجاعانه کرد ولی بالاخره مجبور به فرار گردید و سردارانش دلسرد شده آنها هم متفرق شدند در حالیکه خانه های شیرازیانرا ویران و جارو کرده بود . . .

وقتی که طهماس وارد شیراز شد مصادف با ایامی بود که مردخای قزوینی (۲) بر جامعه رئیس و دارای چند طفل بود . از ترس کلیه یهودیان هر کدام به محلی گریختند . مردخای را چون ترك زبان بود توقیفش کرده و هر چه برای نجات خود کوشش نمود فایده نبخشید و او را با خنجر مجروح نمودند و عده دیگر از یهودیان را زخم زدند و بدین وسیله زر بسیاری از آنها گرفتند . هر چه آخوندها و مامورین دولت باقی گذارده بودند فالگیرها بازور گرفتند . بالاخره بابائی فرها میگوید :
خدایا تو خودت بفریاد یهودیان برس زیرا داد رس دیگری ندارند

اقدامات میر ابوالقاسم کاشانی مجتهد معروف کاشان

نزد نادر جهت آزادی مذهب یهودیان

سپس دنباله مطالب را ادامه داده چنین مینویسد :

(۱) همان است که قبلا گفته شد، هنگام جنگ سرگذشت یهودیان مانند هموطنان مسلمان بود و هنگام صلح هم دانستیم (۲) در آن تاریخ هنوز یهودیان در قزوین وجود داشتند .

شاه طهماسب (صفوی) میرابوالقاسم وسایرسادات را خواست که از کاشان به اصفهان روند، همه یهودیان گریان نزد وی رفته گفتند ما که به پادشاهان جزیه داده ایم و اکنون هم از روی قاعده حاضریم بدهیم پس بگذارید محض خاطر پیغمبر یهودی بمانیم و استدعا داریم که بما مساعدت کنی . میرابوالقاسم جواب داد فردا در روز قیامت من چه جواب دهم که مسلمانان را به مذهب یهود برگرداندم . بعلاوه جواب طهماسب خان را چه گویم که مانند سلاطین قدرت دارد ، ولی با وجود این برویدروزه بگیرید و با اطفال خود گریه کنید و من در این مسافرت به خدای خود قسم که از شما غمخواری کنم . داود ناسی هم بفین رفت و شادمان بود و چند نفری در صد جان او بودند و او هم به این علت تنها رفت بلکه با عده ای راه اصفهان را پیش گرفته دنبال میرزا ابوالقاسم رفته و به او گفت من غلام توام و استدعا دارم کاری یهودیانرا اصلاح کنی زیرا همه دلسرد و شکسته شده دلشان عقب کار و کسب نمیرود . میر به داود گفت چه شده که تویی راه شده ای آیا میخواهی از شاه برای تو اجازه آزادی بگیرم جواب داد من مسلمانم و مسلمانی میکنم ولی از عهده آن جماعت خارج است . و اگر تو این افتادگان را یاری کنی خدا از سر تقصیرات تو خواهد گذشت . و یهودیان پشت در پشت ذکر خیر تو را نمایند . جمعیتی که با داود بودند به میر گفتند ما از حضرت موسی گله ای ندازیم و انسان چه طفل و چه صد ساله آخر خواهد مرد . ما از ترس شهادت گفتیم و از عهده ما انجام مراسم مسلمانی خارج است و میخواهیم بدین موسی باز گردیم و تو امروز بیا و خضر ما جمعیت شو .

چون میر این بیانات را بشنید گفت فردا بدر بار میروم و باشاه صحبت میکنم • هر روز داود هم جلود دیوانخانه میرفت • خدایا اورا ببخش او محض خاطر ما شنبه را خوار میکند و او مایل نبود ما چنین گرفتار باشیم چه ریاضتها که در اصفهان کشیدتا ما را بدین بن عمرام (۱) برگرداند الهی جای او در بهشت باشد •

میر ابوالقاسم مشغول اقدام برای یهودیان بود که قورچیان به او اطلاع دادند که در شیراز طهماس و مردم در انتظار دیدار تو هستند و او هم سوار شده روانه آن شهر شد • طهماس خان که او را ملاقات کرد وی را بوسید و سؤال کرد که آیا یهودیانی که در کاشان مسلمان شدند هنوز بدین اسلام باقی هستند یا به یهودیت برگشته اند؟ میر گفت ای خان تو مردی با تجربه و سفر کرده و دنیا دیده هستی • آنها را که تو مسلمان کردی به مسلمانی خود باقی میباشند ولی بقیه حاضر نیستند بجبر و زور نیست ای برادر چرا آیند بدین آل جیدر چه یهودان را کس بر آرد بدین گریب بخشند با و ملک ری و چین تاج شاهی گر بنهی بر سرش قبای خسروی کنی تو بر برش امکان ندارد دست از دین خود بردارد • مگر پیغمبر اسلام اقتدار نداشت و اگر میخواست میتواندست بجبر آنان را مسلمان کند •

چون این مردمان دارای تورات و زبور که کتب آسمانی هستند میباشد بهتر است بگذاریم که با رضای خود ، اسلام آوزند و بهتر است به آنها اعانت و ترحم نمائیم • چون طهماس خان این بیانات را از میر ابوالقاسم شنید گفت من آنها را بتو بخشیدم •

(۱) عمرام پدر حضرت موسی میباشد.

بگفت سید ایسا سالار دوران
 بماند نام نیکت در روزگاران
 برای صد تومان ایشان گشتند مسلمان
 که محتاجند آنان بهر لقمه‌ای نان (۱)
 بگیرم لاعلاج سه صد تومان زر
 ششصد تومان شود با ماضی یکسر
 چه بشنید خان گفت صاحب اختیاری

بکن کاری که باشد رستگاری
 خان (نادر) حکم مر بوطه‌را نوشت و قرار شد هر ساله مبلغی بدهند
 و آنرا مهر کرد و میر روانه اصفهان شد در آنجا اهالی شهر پیشواز
 آمدند . داود را که دید باو گفت برو زاحت باش که کار درست شد و
 فوراً قاصد بکاشان بفرست که کنیسه ها را باز کرده شادی نمایند. داود
 خوشحال شد و قاصد فرستاد که روز جمعه بکاشان رسید و به آنها گفت
 در صد تهیه پول باشید و برای مفلسان بیچاره، روز عزا بود اما یهودیان
 پول موعود را تهیه و پرداختند. ای خداوند به آنها ئیکه کمک کردند
 هر دیناری که دادند صد دینار به آنها در عوض بده .

(بیانات بابائی فرهاد در اینجا خاتمه میابد . اما شاعر دیگر
 یهودی موسوم به ماشیخ رفائل شرح دیگری راجع به پیش آمد این عصر

(۱) سید میر ابوالقاسم قطما از علمای طراز اول ایران بوده و در
 هر شهری از او پیشوازمینمودند و مکرر گفته شد که علمای حقیقی اسلام همواره
 از یهودیان حمایت کرده اند .

بدین قرار گفته است :

... در اثر گناهان ما و اختلافات داخلی و چشم زخم ، داود ناسی (رئیس جامعه) اشتباهاتی کرد که خود را از هستی ساقط و جامعه یهود را در عذاب انداخت . ما در آن ایام (آنوس) (۱) بودیم و گوشتهای گوسفند معاینه نشده را اجباراً میخوردیم . ابراهام بن اسحق یزدی در کاشان بود ، در آن موقع کمر همت برای استخلاص ما بیست ، روز و شب آرام نداشت و دائم نزد حکومت و علمای شهر میرفت تا شاید آزادی مذهبی برای یهودیان بدست آورد . در آن زمان چون درب کنیسه ها را بسته بودند یهودیان مراسم نماز را در خانه های خود انجام میدادند و اگر این موضوع شنیده میشد باعث مصیبت همگی میگشت . ابراهیم برای آسایش آنان مجبور شد پول و شراب به مامورین دولت بدهد ، (۲) بالاخره علما حدیثی چند برای مردم گفتند که حضرت پیغمبر آب و نان را از روی ترحم بصحرا برای یهودیان می برد و همه از سید و شیخ و ملا شروع به تعریف از موسویان کردند .

چون ابراهیم شنید که میر (ابوالقاسم) به اصفهان بحضور شاه میرود با چند نفر نزد او رفته گفت :

زبان بگشاد و گفت ای سادات کاشان

بکن رحمی تو بر این قوم پریشان

... در این جهان بتو متوسل شده ایم و در روز محشر هم دست باز

(۱) شخصیکه در خفا بمنهب حضرت موسی زفتار میکند .

(۲) شراب خوران جهت امور دینی اسلام دلسوزی میکردند .

دامانت بر نداریم: فکر قیامت باش و بر تورات حضرت موسی (رحم کن اگر نجات یابیم از تو است و اگر از بین برویم نیز از تو میباید پس بر وی بخواهد آبه بسیار

که او هم گشت برای ما چنان یار

بگفت با ابراهیم آن پیر سرور

که دانم با خود و آل پیمبر

که هر نیکی از دستم بر آید .

کنم من با شما چندانکه باید

پس برو و غصه نخور و به تورات حضرت موسی معتقد باش

منهم میزوم توفیق جبار نیست بندم بجان و دل در اینکار

بگفت این حرفها و گشت روانه برفت در نزد شه شادمانه

آنروزها نزدیک عید فصح بود و یهودیان از شنیدن این مطلب

بسیار خوشوقت گردیدند و با آنکه هلال میخواندیم کسی در صد آزار

ما نبود و بالاخره دو ماه بعد در ماه سیوان (خرداد) حکم راجع به

آزادی یهود، بکایشان رسید، کنیسه‌ها را باز کرده مشغول دعا و نماز گردیدیم

سپس ما شیخ به مدح خداوند و تعریف از ابراهام یزدی و عدم ترجم

اغنیاست نسبت به فقرا و سخت گیری مالاها در امور فرعی مذهب حضرت

موسی پرداخته و شرحی نیز راجع به حرص و آز مردم در جمع آوری

ثروت و اینکه جوانان یهود بمنظور وصلت با دختران زیبا مسلمان

شدند داده، و چرا محض خاطر ندادن پول تغییر مذهب دادند.

ما شیخ تاریخ واقعه را در سال ۵۴۹ هجری = ۱۷۲۹ میلادی قرار

داده میگوید مسلمان شدن، گرفتاریهای بی انتهای دارد مخصوصاً راجع به سوء ظنی که مسلمانان به جدیدها دارند

اگر روز شنبه لحظه‌ای دکان رازود بر میچیدند و یادیر میامدند و دیر به مسجد میرفتند گرفتار بودند و هر قصاب مسلمانی میخواست که از او گوشت بخریم، اغلب میگفتند خوب نماز را ادا نکردی و طهماس آمده شما را خواهد کشت تمام این بدبختیها بواسطه عدم ترحم ثروت مندان و عدم انجام کامل وظائف مذهبی به سر ما آمد. ای خداوند! خودت گناهان ما را ببخش و از قهر نسبت به ما، صرف نظر فرما و حضرت موسی را سرافراز نما و بیش از این یهودیان را شرم سار مفرما بابائی فرهاد باز راجع به آبراهام اسحق یزدی که مقیم کاشان بود شرحی نوشته که چگونه وی توانست موجب راحتی یهودیان را فراهم سازد، او مینویسد پس از آنکه داود نامی اقداماتی راجع به آزادی مذهبی اسرائیلیهای کاشان نمود مسلمانها کینه او را در دل گرفتند و بدین جهت اقدامات داود کاملاً مؤثر واقع نشد. لذا از ریاست استعفا داد و آبراهام یزدی بجای او رئیس شد.

در این موقع حکومت کاشان با میرزا شهریار نظام بود و او جزیه را حاضر نبود بتدریج بگیرد یک باره از ما میخواست و نمیگذاشت که به کنیسه برویم. از ترس جرئت دم زدن نداشتیم و هر روزی به بهانه ای از ما پول مطالبه می کردند.

هر روز آبراهام دنبال این کارها بود و حاکم هم از ما ناراضی چون یکمرتبه نمیتوانستیم جزیه را پردازیم و او منتظر بود تا سید

بیاید (۱) بالاخره ماه سیوان رسید و کنیسه‌ها باز شد.
 ما یکمترتبه ۷ سال مسلمان بودیم (عصر شاه عباس ثانی رامیگوید)
 و حال ۷ ماه و بالاخره با دادن پول (جمعاً شصت تومان) توانستیم به نادر
 بدهیم و آزادی مذهب را بدست آوریم آنهم بعد از خواری و چوب خوردن زیاد
 دگر بر ما رو نگرداند خداوند

نماند حیاتی نه بر ما و نه بر فرزندان
 روز جمعه دهم سیوان بود که تحصیلدار آمد به خانه دیان که باز
 صد تومان حواله آورده و مردم حتی جنسی نداشتند تا فروخته این
 حواله را بپردازند و خانه‌ها هم قبلاً به بیغما رفته بود و یهودیان اطراف
 هم که در غربت بودند از آنها نیز بزور گرفته بودند
 نداشت کاشی بهیچ جانب خلاصی

نه زر بایشان وا گذاشتند نه لباسی
 با اینکه خدا میداند مردم خرجی نداشتند، بالاخره از فقیر
 و غیر فقیر، بزحمت ممکن شد که این پول را با عریان کردن مردم
 فراهم سازند بعد از آنهم، حواله جزیه آمد اما آنرا اقساطی کردیم
 و بعد از آنهم پنجاه تومان حواله آمد ولی طبقه خورده پا نتوانست
 از این بابت هیچ کمکی بنماید پس از آنکه این پول هم توسط کلانتر
 پرداخته شد دشمنیها کم گردید

بالاخره بابائی فرهاد راجع به آقا سید میرزا ابوالقاسم مجتهد

(۱) ماشیح شرح حال موقعی را میدهد که هنوز سید میر ابوالقاسم

از نزد طهماس (نادر) برنگشته است.

دعای فراوانی نوشته و شرح بر گشت اورا بکاشان و آسایش یهودیان را ذکر کرده است .



شرح اوضاع گلپایگان

(بابائی فرهاد راجع به گلپایگان مینویسد :)

یهودیان در گلپایگان راحت بودند اما همینکه دوره محمود (افغان) رسید دود از این شهر بلند شد چند هزار مسلمان وعدها، هم از یهودیان کشته شدند از جمله یوشع، یوسف، الیشاع، داود ناسی و شموئل عرب. سید میرجعفر همواره حامی یهودیان بود. یهودیان گلپایگان از شنیدن وضع یهودیان کاشان (هنگام بزور مسلمان شدن) غمناک بودند و چند روز (کیپور قاطان) روزه گرفتند همچنین اطفال رازوزه کردند و بیوه، زنان بگریه پرداختند .

ملا شالوم هم صبح تا شب در کنیسه بنماز مشغول بود و ملا یوشع و ملا اهرن و ملا رفائل همگی روزه گرفتند و صدقه بفقرا دادند و برای جلو گیری از تجاوزات ، دائم پول و شراب و بخشش میدادند و اگر نمیدادند بایستی کتک بخورند .

شلمو ناسی رئیس جامعه یهود دائم گرفتار لوطیان شهر بود و مجبور به فرار از شهر گردید ولی او را دستگیر کرده بشهر آوردند و رشوه داد تا نجات یافت . الیاهو ناسی را خواستند سرش را ببرند ولی آبراهام و داود و آبراهام بنیامین پول بسیاری دادند تا راحت شدند . و چون شنیدند که شاه (منظور شاه طهماسب صفوی است) بانادر میآید از ترس ، دارائی خود را بخانه دوستان مسلمان سپردند ولی آن

مسلمانان تمام را صاحب شدند که هیچ، خصم جان آنها هم گردیدند و فقط عده‌ایکه اثاثیه خود را در خانه نگاه داشته بودند جهت خودشان باقی ماند.

هر چند یهودیان برای آنها عارض شدند ولی ابدای فایده‌ای نبخشید. خوشبختانه واقعه ناگواری برای یهودیان گلپایگان، از ورود شاه رخ نداد زیرا آنها تورات میخواندند و صدقه میدادند و روزه میگرفتند.



(بابائی فرهاد راجع به یهودیان همدان چنین مینویسد:)

یهودیان همدان در آسایش بودند ولی نسبت به فقرا ترحمی نداشتند و بین آنها اختلاف و عداوت ظاهر گردید و پشت سر یکدیگر بد گوئی مینمودند در نتیجه اول لشکر محمود آمد بطرف همدان و در جزین، همدان را در اثر وجود مقبره استر نتوانستند بگیرند اما در جزین را بکلی خراب کردند و ۲۰ هزار (۱) از مردم آنجا به اصفهان مهاجرت کردند. این واقعه به آنها پند نیاموخت و دلها را بایک دیگر صاف نکردند تا آنکه بلای تازه‌ای بر همدان وارد شد. پادشاه عثمانی لشگری بطرف همدان روانه نمود و چند ماه شهر در محاصره بود و چون موفق بگرفتن شهر نشدند برای حاکم همدان پیغام فرستادند که اگر تسلیم شوید نجات خواهید یافت و گرنه تمام را قتل عام میکنیم. خان به عثمانیها جواب داد اگر همه را هم موفق بکشتن شوی ما تسلیم کفار نمیشویم. در لشکر

(۱) مسلمانان مهاجرت کردند.

عثمانی دونفر یهودی بودند بنامهای الیاه اسرائیل و موسی ملائی که مردمان صنعت گری بودند ، فرمانده قشون عثمانی هر روزه به آنها میگفت که اگر پول بمن دهید، من یهودیان همدان را از قتل معاف خواهم ساخت و آنها هم زرین داشتند که بدهند .

در همین موقع مردی بنام میرابول در همدان بود که فوق العاده موجب زحمت یهودیان را فراهم کرده و پول زیادی از آنها میگرفت زیرا مردی بسیار ظالم و عیاری بود و همه از دست او در عذاب بودند .
در همدان ملا رفائل بزرگ یهودیان بود . والیاه (که در قشون عثمانی بود) بوسائلی توانست برای ملای همدان نامه فرستاده وی را از ماجرا آگاه سازد .

شموئل ناسی مرد بدطینت و خباز زاده و دو بهم زن بود در این بین حمله عثمانیها شروع شد و گلوله های توپ بشهر سرازیر شده مردم کشته میشدند و بالاخره شهر را گرفته بتاراج پرداختند و شروع به قتل عام بدون ترحم برپیر و جوان نمودند . سرهای بریده در کوچه ها پراکنده بود . از جمله کشتگان یهودی ، چند نفر هم کاشانی بودند که در کاروانسرای ملا کشته شدند . بنامهای : آقا بابا پسر یحیی ، متتیا ، بابا ابن آبراهام ، در کاروانسرای شاه هم خدا داد رحیم ، باروخ نوجوان ، بابائی سیاه کشته شدند و ابراهیم پسرش رابه اسارت بردند . و در کنیسه عده جوان بودند بنامهای یادگار قلندر ، اسحق مزال ، طوب الیاه ، الیشاع ، اللهییار ، یحیی استاد اسحق ، بنیامین ملا ، رفائل یادگار ، همه را کشتند . آبراهام ملا هم چون گفت تاجر

معتبرم برای ثروتش اورا کشتند همچنين الياه موسى ، ملاسمح و يعقوب شموئل که از حمام بیرون میآمد ، والياه شاه . ملا آبا پای نوجوان پسر يهودا ، ميخائل پسر يرحمئيل ، اليعرز پورملاصغنيا نوجوان که يك کيسه زر داد با وجود اورا کشتند ، پينحاس موره ، يهوداشلمو ، اسحق نعمت .

چون امير لوی شنيد که درهمدان چنين بدبختی زوی داده ، در عوض دوازده روز سه روزه خودرا به همدان رساند که تا برای يهوديان جان نثاري کند . اهرن خونخوار والياهو هم چند کيسه زر برای يهوديان آوردند . چند نفر يهودی در لشکر رومی بودند که در ابتدا اقدامی برای يهوديان همدان نمودند ولی بالاخره بغم خواری آنها برخواستند و نام آنها یونا ، آبراهام ماندلی و شبثای اسحق بود . ایشان عده ای از اسرای يهود را باز خریدند و آنها را آزاد کردند و توراتها را که بتاراج رفته بود نیز خریدند و علت هم آن بود که در ابتدا اينها در شهر نبودند و از واقعات خبر نداشتند سردار عثمانی به الياه مردخای الياهو و الياه اسرائيل گفت همگی کور بودید چرا از اول چند کيسه زر بمن ندادید و نتیجه آن شد که هم يهوديان را کشتم و هم دارائی آنها را تاراج کردیم و زنها و فرزندان شما هم کشته شدند

این مردمان بر يهود و مسلمان رحم نکردند و توراتها را پاره کردند و موجب این بدبختیها نفاق بود ای خدایا این ظلمی را که در همدان شد دیگر بر ما روا مدار .

اگر افتاده بینی اندرین راه

تو دستش را بگیر از بهر الله

اگر نه مثل او افتاده گردی
در عالم کشی تو هم روی زردی
خدا حق است و بر سر نیز آگاه
که آفرید زمین و آسمان و خورشید و ماه



(بابائی فرهاد راجع به واقعه دیگری که در همدان اتفاق
افتاد چنین مینویسد :)

بیا و ملاحظه کن که درپای کوه الوند در اثر وجود مقبره استر
و مردخای چه معجزه ای شد و گرنه کلیه یهودیان از بین رفته بودند و این
واقعه موجب سرفرازی یهودیان گشت .

چون شاه طهماسب به همدان رفت و خواست موجب زحمت یهودیان
را فراهم سازد اتفاقاً توپچی باشی رفت در جباخانه برای امور اسلحه
کار خدا آتش به جباخانه سرایت کرد و چنان انفجار و حریقی تولید
شد که مدرسه از بیخ و بن کنده شد اما به مقبره استر و مردخای صدمه ای
نرسید (۱) و بیش از چند هزار نفر از مردم کشته شدند در حالی که در کاین
یهود نزدیک حریق بود به آنها هم صدمه ای نرسید و فقط یک نفر یهودی
کینه توزی کشته شد و شهر با شتعال در آمد ولی بیمهودیان لطمه ای
وارد نشد . شاه از این واقعه در حیرت ماند و گفت این از فضل الهی
است و به اطرافیان گفت علت این را برای من بگوئید آنها خواب
دادند که هزاران سال است که یهودیان در این شهر ساکن و در اثر وجود
این زیارتگاه مانند سلیمان زندگانی کرده اند پس شاه بزیارت استر و

(۱) از قرار معلوم مدرسه خراب شده جنب مقبره استر بوده است

مردخای رفت و تصمیم بحمايت از يهوديان گرفت و اگر اين معجزه نشده

بود همه يهوديان پايمال شاه شده بودند

بيا ای دل تو انصاف را مدد کن

بدرگاه خدا خود را ادب کن

چه آنها که در پی ظلم و زورند

بظلم خویشان دائم بگورند

اگر خواهی بدنيا نيك يابی

دل خلق را مرنجان بدنيايی

• خاتمه کتاب بابائی لطف و بابائی فرهاد •

نظریاتی چند راجع بوقایع آن ایام و اوضاع و احوال

يهوديان ايران در اواخر قرن ۱۷ و ابتدای قرن

هیجدهم میلادی

ژویش انسیکلو و بدیا جلد ششم صفحه ۱۸۸ راجع به همدان مینویسد

محمود افغان (۱۷۲۵) عده زیادی از يهوديان را که ملا موسی

حاکم بزرگ همدان هم جزو آنها بود کشت و کشتار دیگری بدستور

طهماسب قلی (نادر ۱۷۴۷ = ۱۷۳۵) روی داد اما بابائی فرهاد در این

باره ساکت است •

بامطالعه دقیق مشروحات دو شاعر فوق الذکر يك نتیجه بدست

میآید که يهوديان ايران در آن عصر ، مانند مرغ خانگی بوده چه در

عزا و چه در غروسی بکشتار یا آزار او میپرداخته اند.

هنگامیکه سلاطین صفویه در منتهی قدرت و آسایش و ثروت بوده

و در حالیکه عموماً بعیاشی در حرمخانه خود و خوردن شراب و انجام

عملیاتی برخلاف شرع اسلام مشغول بودند و هندوهای غیر موحد و اروپائیان خارجی به این کشور آمده کوشش در جمع آوری ثروت ایران و شراب و عرق خوری و کیف و عشرت با پادشاهان و شاهزادگان صفوی نموده و مشغول آلت دست نمودن آنها برای امور سیاسی و نظامی بودند؛ یهودیان ایران تا آن ایام، بیش از ۲۴ قرن بود که در این کشور اقامت داشتند، آن می‌نوشان و متخلفین شرع اسلام، برخلاف میل پیشوایان بزرگ اسلام، مانند حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و حتی بر خلاف تمایل مجتهدین طراز اول کشور (۱) یهودی را کافر و قتلش را واجب و آزار او را مجاز میدانستند. آری اولین قوم صاحب کتاب کافر شده بود.

حتی شاه عباس اول قول تعهد خود و خدمات خواجه لاله زار گرجی را محض استرضای اروپائیان فراموش کرد و پی‌یهودیان ایران در عصر آسایش در عصر طلائی ایران آن همه مصائب وارد کرد و چون دوره بدبختی و عزایعنی عصر افاغنه رسید باز هم یهودیان گرفتار بودند همان قسم که شاعر یهودی بابائی فرهاد میگوید:

خدا بر گشت زما و آمد دور محمود

بر آورد از دل جمله عالم دود

و چون عثمانیها به ایران آمدند یعنی آن ملتی که در کشور خود

آزادی کامل بی‌یهودیان داده و برخلاف مسیحیان از آنها حمایت میکرد

(۱) مانند صدر، (مراجعه به ابتدای گذارشات اراکل شود) و ملامحسن

شهریاری در اصفهان و ملامحسن فیض کاشانی و میرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی

دیدیم که چگونه بقتل و غارت یهودیان همدان پرداختند و صورتی را که بابائی فرهاد از کشتگان یهود همدان داده مربوط بیهودیان کاشانی همشهری خود اوست، و بدین ترتیب گفته های سابق این کتاب ثابت میگردد که در هر ناراحتی که برای کشور و ملت ایران حاصل گردد خواهی نخواهی یهودیان ایرانی در آن شریک هستند و در این صورت سزاوار نبود که در هنگام سعادت تا این پایه موجب زحمت و فشار بر یهودیان ایران فراهم گردد.

بیانات ملا آقا بابا دماوندی

ملا آقا بابا دماوندی که در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی ۱۹۲۴ مردی حدود ۱۲۰ ساله بود یعنی در اوائل سلطنت فتحعلی شاه قاجار متولد شده بود، بسیاری از خاطرات پدر و پدر بزرگ خود را بخاطر داشت و (از گفته های او در این کتاب مربوط به عصر آغا محمد و فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار خواهد آمد و چون گفته های او با سر گذشتهای تاریخی و قرائن مطابقت دارد بایستی آنها را معتبر دانست. راجع به دوره محمود و اشرف افغان، وی چنین میگوید: (و اسمعیل مرتوی و دیگران اسطو صفائی نیز این مطالب را تأیید نمودند)

«او غونها نسبت بیهودیان ظلم بسیاری کردند. یهودیان در زمینهای وسیعیکه متعلق به قصبه گیلیارد (گیلعاد) (۱) بود ساکن بودند و آنجا محلی بود بسیار حاصلخیز و یهودیان ساکن آنجا، در اثر زراعت و گله داری و کار و کسب به راحتی زندگی میگردند از شهر دامغان

(۱) در جلد اول صفحه ۲۰۱ از آن صحبت شده.

(۱) که آنجا هم یهودی نشین بزرگی بود و از کاشان عده زیادی از موسویان به گیلعاد آمده ساکن شده بودند . جمعیت یهودی گیلعاد فوق العاده زیاد بود ، در شهر دماوند فقط عده کمی یهود وجود داشت بطوریکه در موقع فوت ، اموات را بقبرستان گیلعاد که ۵ کیلومتر فاصله تا دماوند دارد میاوردند (۲) در گیلعاد کنیسه های یهود زیاد بود . آنها از دوره مغول دچار مصیبت کمی شده بودند و یهودیان دامغانی مقیم گیلعاد اکثر افراریان عهد مغول بودند در عهد صفویه نیز دچار مصیبت و آزار ساکنین دهات اطراف میشدند ولی چون ساکنین قصبه گیلعاد همه یهودی و متراکم بودند و اختلافی با مسلمانان نداشتند کمتر مورد تجاوز قرار می گرفتند و قسمتی هم بعد دچار طاعون و بعد هم و باشندند (۳) اما موقع حمله محمود و اشرف افغانی غارتگر به ایران ، و هنگامیکه یهودیان گیلعاد از تجاوزات و کشتارها و چپاول آنان با اطلاع شدند در صدد جستجوی غارهایی در اطراف بر آمدند (زیرا آنها از تاریخ یهود با اطلاع شده بودند که در عصر انتیخوس اپیفان سلوکید . و جنگهایی که وی با یهودیان در یهودیه کرد ، عده کثیری از برادران آنها بسا

(۱) محله ای که بنام محله جهودها خوانده میشود هنوز در دامغان

باقی است

(۲) با اینکه امروزه در گیلعاد یهودی ندارد اموات یهودیان دماوند

را بقبرستان قدیمی گیلعاد میبرند .

(۳) طاعونیکه در دماوند و گیلعاد آمد و کشتار زیادی نمود در سال

۱۲۴۷ هجری ۱۸۳۲ میلادی در زمان سلطنت فتحعلی شاه بوده ولی وبا

در همان موقع استیلا افغان .

پناه بردن به غارهای واقعه در کوهستان، جان بدر بردند. پیش بینی آنها درست درآمد گیلعاد بر سر راه مازندران و فیروز کوه واقع بود و از آنجا به سمنان و دامغان جاده ای داشت که عبور و مرور زیاد میشد، بالاخره اوغونها گیلعاد را مورد حمله قرار دادند. (ملا آقا بابا میگفت که حمله اوغونها بمنظور مسلمان کردن یهودیان و آزار دادن مانند سلاطین صفویه نبود بلکه آنها بدون فرق نژاد و مذهب به هر دسته ای از ساکنین ایران، بمنظور چپاول و تسکین آتش شهوت خونخواری خود، ضمن این چپاول به کشتار هم میپرداختند. چون به این قصبه بزرگ نزدیک شدند عده ای از یهودیان به غارهای طبیعی و غارهایی که خود ایجاد کرده بودند پناه بردند. افغانها وارد شده عده کثیری از مردمی که در شهر مانده بودند همه را کشتند و هر چه بود غارت کرده و شهر را خراب نموده و رفتند. بعد، آن پناهندگان به غارها، چون بشهر برگشتند دیدند نه آبادی باقی است نه وسائل زندگی و اثاثیه، بنابراین عده ای از آن جماعت که از فامیل ۴ برادر و ۵۰ نفر بودند به دماوند مهاجرت کرده و یکی از برادرها به تهران رفت و بقیه هم توانستند بسختی در میان خرابه های گیلعاد به زندگی ادامه دهند و عده اخیر تا قبل از نادرشاه در گیلعاد بودند و سپس در اثر ناراحتیها، آنجا متروک و به دماوند آمدند.

ضمناً نباید فراموش کرد که جمعیت یهودی گیلعاد و دماوند در اثر پیداشدن طاعون و یعد و بافوق العاده گشته شده بود.
و اما آن املاک وسیع و قبرستان که قبلاً به شرح آن پرداختیم،

جزو موقوفه یهودیان دماوند در آمد و بتدریج مالکین اطراف، بمرور قسمتی از آنرا ربودند و مخصوصاً در عصر قاجاریه (آغا محمد و فتحعلیشاه) که نامهربانی هموطنان نسبت بیهودیان ایران شدت یافت، قسمت کلی این املاک از دست رفت مع الوصف يك باغ مشجر بزرگ و زمینی زراعتی نسبتاً بزرگی تا سال ۱۳۱۱ هجری شمسی = ۱۹۳۰ در تصرف یهودیان بود (۱) حکیم بنیامین دماوندی مرد صدساله که پیرمردی، باوقار و ریشهای بلند سفید داشت از قول پدرش حکایت می کرد که در حدود سال ۱۸۲۴ میلادی در مغاره‌ای نعش سالمی که خراب نشده بود یافتند و در دست میت سنگی وجود داشت که بر روی آن این عبارت حک شده بود: «یک نفر زن یهودیه زمینی بمسافت سه فرسنگ (۱۸ کیلو متر) خرید و قیمت آنرا به طلا پرداخت.»

اوضاع فرهنگی یهودیان در عصر نادر شاه

خلاصه‌اش آنست موقعی که نادرشاه بسلطنت رسید فرهنگ کاشان توسعه یافت. تاریخ بابائی فرهاد و ماشیح رفائل که بنظم نوشته شده‌اند در این عصر تالیف گردیده و در زمان سلطنت این پادشاه وضع فرهنگی یهودیان کاشان رو به بهبودی گذارد، خصوصاً با ورود (راب) هائی از اورشلیم (۱) که سمت استادی پیدا کرده و شروع بتعلیم کتب مایه‌مونی و (راشی) و یهودا هالوی نمودند و کاشان را تبدیل به يك اورشلیم کوچک کردند. در نتیجه کاشان در ابتدای قرن هیجدهم میلادی مرکز رابها و روحانیون برای کلیه ایران گردید.

(۱) بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت.

(۲) بولتن الیانس شماره ۳۲ سال ۱۹۰۷ صفحه ۶۶

قبلا ملامشه هالوی را شناختیم ولی استادان دیگری مانند ملا رفو آکوهن، سموئل برنیسیم والیشاع بن سموئل پیدا شدند که کتب نظمی بسیاری را تالیف نمودند که سالیان دراز در ایام اعیاد و متبر که خوانده میشدند. توسعه تحصیلات یهودیان کاشان مدت ۶۰ سال ادامه داشت. و ترقیاتی که یهودیان کاشان در امور بازرگانی و تولید ثروت بعدها پیدا کردند و امروزه در هر نقطه حساسی اعم از اروپا یا آمریکا و آسیا این یهودیان مستقر و با افکار روشن خود، در رشته‌های آبرومندی وارد هستند، در اثر دو عامل بوده، اول فرهنگی که از زمان نادرشاه به کمک مر بیان اورشلیمی در میان آن جمعیت توسعه یافت و در ثانی در نتیجه عکس العمل‌های حاصله از فشارهای وارده بر آنان بود.

نادر شاه نسبت بیهودیان که آنها را از قزوین انتقال داد محبت و توجه مخصوصی داشت. نادرشاه از یهودیان تقاضا نمود که کتاب زبور (تهیلیم) حضرت داود را بفارسی ترجمه نمایند و شخصی بنام بابایی (نورئیل) از اهل اصفهان در ۱۷۴۰ این کار را انجام داد (۱) در بین

(۱) والتر فیشل در صفحه ۱۶ مربوط به تاریخ یهود اصفهان مینویسد:

«نادر دستور داد که چهار کتاب مقدس یعنی تورات و زبور و اناجیل و قرآن به فارسی ترجمه شوند و برای اجرای این امر هچنین ۴ نفر از علمای روحانی یهود اصفهان را انتخاب کرد که تحت نظارت میرز امهدی خان بودند از این ۴ ربی، نام یکی از آنها باقی مانده که موسوم به بابا این نورئیل است. دست خطی ترجمه زبور ۱۷۴۰ عبارت از ترجمه کامل عبری بفارسی با تفسیر است و حالیه در موزه بریتیش موجود میباشد.» (استخراج از هاروار

پیش خدمتان نادر، چند نفر یهودی بودند که یکی از آنها بنام یوسف بود که لباس مروارید دوزی دربر داشته است .

نادر حکم میکند که تورات را برای او بخوانند زیرا سایر کتب مقدسه ، قرآن و انجیل را هم مطالعه کرده بود. وقتی به واقعه دختران (صلفجان) (۲) در فصل (پنجاس) و آنکه حضرت موسی عرض آنها را بدرگاه خدا رسانده و جواب میگیرد فوق العاده تحت تاثیر قرار گرفت و تصمیم داشت رویه‌ای مهم به منفعت مذهب حضرت موسی اتخاذ نماید ولی در اثر مخالفت وزرایش و خاتمه زندگیش متوقف مانده تاسیس جامعه یهود تهران در سال ۵۵۹۶ هجری - ۱۷۴۵ میلادی در عصر نادر شاه انجام شد) (از یادداشت‌های آقای کهن صدق).

متأسفانه بهبودی اوضاع یهودیان کاشان و ایران که بعد از بتخت نشستن نادرشاه حاصل شد دوام نیافت زیرا بعد از نادر از سال ۱۷۴۷ (که بزودی به آن آشنا خواهیم شد) یهودیان ایران باز دگر تحت فشار ملانماها قرار گرفتند.

بقیه از صفحه قبل

تهو اوژیکال رویو ژانویه ۱۹۵۲ (صفحه ۳۰ تا ۴۲)

والتریفیشل اضافه میکنند که «نادر دستور داد که کتب قرآن و تورات و انجیل به فارسی ترجمه شوند» نامورد مطالعه وی قرار گیرند ، بابت حق ترجمه ۷ تومان به مترجم قرآن داد و ۲۴ تومان به مسیحی مترجم انجیل اما به راب یهود ۲۰۰ تومان داد و معلوم نیست که علت این اختلاف مزدانچه نظر بوده است .»

(۲) باب ۲۷ کتاب اعداد تورات

نتیجه حاصله از فصل اخیر

نتیجه آنست که در اثر توجه شاه سلطان حسین به ملا نماها و اموری که ارتباط به مذهب اسلام نداشت بلکه بر اساس منافع شخصی قرار بود وضع کشور ایران دچار وخامت فوق العاده‌ای گشت و بالاخره اهالی ایران مورد قتل و غارت و کشتار شدید قرار گرفتند. کینه و عداوت و آزار و تمسخر یهودیان نه فقط در عصر سلطان حسین صفوی باقی بود بلکه عملی را که طهماسب قلی (نادر) قبل از سلطنت در کاشان و همدان نمود قطعاً برای خوش آیند شاه طهماسب صفوی آخرین پادشاه این سلسله بوده و یا میشود گفت فشار نادر بر یهودیان در قبل از سلطنت نه از روی تعصب بود و نه بمنظور حقیقتاً سلب آزادی مذهبی آنان بلکه تنها مقصودش در آن موقع که خزینه کشور خالی و دشمن بر سرتاسر ایران تسلط داشت، تهیه پول برای تامین مخارج سربازان رشید خود بود و این فشار جنبه عمومی داشت. اما بمحضی که دشمنان کشور را شکست داده و به اوضاع مالی ایران سرو صورتی داد، یهودیان ایران در امنیت کامل تا آخر سلطنت این پادشاه بزرگ بسر بردند مخصوصاً آنکه ملا نماها جسارت مداخله در امور کشور را نداشتند.

اصولاً کمتر دیده شده است که سلاطین بزرگ بیهود تجا اوزی نمایند. در مورد نادر هم ملاحظه گردید بمحضی که آقامیرزا سید ابوالقاسم کاشانی در شیراز شرحی راجع به لزوم آزادی یهودیان اظهار میدارد مشار الیه موافقت مینماید بعلاوه بعد از آنکه طهماسب قلی به سلطنت

رسید ، در سال ۱۷۳۰ میلادی عده زیادی از یهودیان شهر قزوین (۱) و دیلمان را به منظور آبادی مشهد به آن شهر مهاجرت داد و این حسن نظر او را میرساند مخصوصاً انتقال آنان را به یک شهر مقدس. در مدت سلطنت نادرشاه ناراحتی برای یهودیان ایران گفته نشده است فشار نادر به یهودیان کاشان و همدان قبل از آن است که با سلطنت ایران برسد. فوت نادر نه فقط برای کشور ایران فقدان عظیمی بود بلکه مرگ او ضایعه تاسف آوری برای یهودیان ایران گشت .

در عصر نادر قدرت کشور ایران مرکزیت یافته بود زیرا نادراز پادشاهانی نبود که وزرای وی بتوانند او را بازی دهند ، (و شاه مملکت مانند عهد صفویه در حرمسرای خود به عیش و نوش و مستی بسربرد) در اینجا تاریخ دوره پادشاهان صفویه خاتمه میابد. لازم است که در این موقع نظریه یکنفر مسلمان ایرانی را راجع به افکار آن روز مردم مسلمان ایران و منشأ آن گفته شود . آقای رضا پازوکی در صفحه ۳۸۵ تاریخ خود مینویسد :

« دوره دو بیست ساله تاریخی مغول و استیلای امیر تیمور گورگان و وقایع دیگری که قبل از صفویه در ایران اتفاق افتاد و هر یک بنوبه خود باعث قتل و غارت و خونریزی و خرابیهای بی شمار در کشورهای اسلامی عموماً و کشور ایران خصوصاً گردیدند و بترتیبی که در بخش اول و دوم این کتاب یاد آور شدیم نتیجه تخمی را که در زمان مغول

(۱) عده ای از یهودیان قزوین که اهل دیلمیان بودند در سال ۱۷۳۴

میلادی به مشهد مهاجرت داده شدند .

و استیلای تیموریان در ایران پاشیده شد، در ایام پادشاهی صفویه و در دوره بعد از افشاریه و زندیه که تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران بمهنتهای ضعف و پستی خود رسیده برداشته شد و بتدریج مشاغل علم و ادب را که قبل از مغول نور و فروغی بسزا داشت خاموش بلکه نابود کرد. کشورهای اسلامی عموماً و ایران از همه بیشتر در این حملات صدمه دید و در پرتگاه انحطاط عجیب افتاده قوس نزولی رامیپیمود و چیز دیگری که به انحطاط تنزل ایران کمک می کرد و روز بروز درهای ترقی را بر روی آن میبست، گذشته از خرافات و اوهامی که از استیلای مغول و ترکان نتیجه شده بود، تعصب جاهلانه مردم و قرار گرفتن مرکز تمدن در اروپای غربی و امریکا بود و ایران بامنافع داخلی که برای روابط باخارج داشت دیگر نمیتوانست از اروپا بسهولت اخذ تمدن نماید یا مانند آن ممالک در راه ترقی قدم بردارد باین علل ایران از دوره مغول بیعد سرعتی عجیب تنزل کرده و باوجود تشویقهای پادشاهان صفوی (۱) و راحت و امنیت (۲) آن ایام نه تنها علوم و ادبیات ترقی ننمود بلکه مقداری هم راه تنزل را پیموده است.

همین جهل و نادانی و تعصب جاهلانه مردم ایران بود که موجب این همه معیبت برای یهودیان ایران گشت. تشویق ملانماها در عصر صفویه نه فقط موجب ناراحتی یهودیان را فراهم ساخت بلکه مردم

(۱) جای صحبت است.

(۲) راحت و امنیت نسبی بوده.

مسلمان کشور ایران را بدودینه حیدری و نعمتی تقسیم نمود و شاردن راجع به عداوت و زد و خورد آنها مفصلاً صحبت کرده است. همین بساط بود که موجب گشت يك مليون جمعیت اصفهان در اثر محاصره افغانه از قحطی و امرایش و شمشیر دشمن اکثر آذین بروند. و شهریکه در زمان سلطان سلیمان صفوی ۱۶۰ مسجد، ۴۸ مدرسه (دانشکده روحانی) ۱۸۰۰ کاروانسرا ۲۷۳ حمام داشت به خرابه ای تبدیل یابد (از قول شاردن)

اگر مورخین ایرانی راجع به مظالمیکه از ابتدای استیلای مغول الی انتهای صفویه و حتی در زمان آغا محمد و فتحعلیشاه قاجار بر ملت یهود ایران وارد آمده چیزی ننوشته اند و فقط در این اواخر اشاره شده است و یا آنکه سیاحان خارجی باختصار بشرح و بسط و احوالات پرداخته اند علت از آن است که برای مردمان آن روز، موضوع انسانیت و بشریت کمتر مفهوم خارجی داشت یا بهتر است روشن تر گفته شود که آزادی و آسایش را برای تنها خود آرزو مینمودند و انسان و بشر را فقط آن دسته ای میدانستند که با خود او همفکر باشد. در آن قرون تعصب و بردگی، تجاوز بیهود امری عادی بود و حتی در اروپا. بهمین علت موضوع آزار و تجاوز بیهود قضیه برجسته ای برای آنها محسوب نمیگردید تا علاقمند بشرح و ضبط آن گردند.





نادرشاه افشار پادشاه بزرگ ایران

سلطنت نادرشاه

(۱) اسم اولیش ندرقلی فرزند امامقلی ازقبیله افشار و پدرش از پوستین دوزی امرارمعاش میکرد وی نژاداً تر کمن بود (۲) و ازخانواده گورگان . نادر درسال ۱۶۸۹ میلادی = ۱۱۰۰ هجری در خراسان متولد شد . در جوانی دچار مصیبت فراوانی گشت . در هفده سالگی با مادرش اسیر ازبکان شد و مادرش در همان اسارت فوت کرد . پس از استخلاص از اسارت به خراسان رفت و عده‌ای را دور خود جمع نموده شجاعت‌هایی از خود نشان داد که در نتیجه مورد توجه حکمران

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۳۷۵

(۲) راجع به نادر و بهودیان ایران به صفحات قبل مراجعه شود

خراسان (ملك محمود) واقع گردید و در خدمت او درآمد و بعد در اثر کدورت با او، خود سری آغاز و سه هزار نفر در اثر پریشانی آنروز که مملکت ایران مورد تاخت و تاز همسایگان شده بود، دوز او جمع شدند و او را سردار خود خواندند. طولی نکشید که قسمتهائی از خراسان و بعد شهر نیشابور را بنام شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین بتصرف در آورد و از طرف شاه طهماسب ملقب به طهماسبقلی خان گردید و فتحعلی خان قاجار که زمام امور شاه طهماسب را در دست داشت از میان برد. مشهد را محاصره و از دست ملك محمود مستخلص ساخت و بطوری مقتدر شد که شاه طهماسب خواهی نخواهی حکمرانی ایالات مازندران و خراسان و سیستان و کرمان را بوی محول داشت و قبلا هم دانستیم که چگونه افغانها را شکست داد و آنها را با پریشانی تمام از کشور ایران خارج ساخت پس از فرار اشرف از اصفهان شاه طهماسب وارد اصفهان گردید و بفوریت نادر برای جنگ با اشرف روانه شیراز شد و بطوریکه دانستیم در نزدیکی شیراز (استخر) افغانها را شکست و قرازی داد. و سپس متوجه جنگ با عثمانیها در حوالی همدان شده آنانرا نیز شکست داد و بعد شهرهای آذربایجان را مسخر نمود و از آنجا بطرف خراسان متوجه و هرات را گرفت. آخرین پادشاه صفوی خواست اظهار لیاقتی کرده باشد با لشگری بطرف ایروان بحرکت درآمد ولی بسختی مغلوب و معاهده شرم آوری منعقد ساخت که نادر آنرا نپذیرفت و به اصفهان مراجعت و تصمیم به خلع شاه طهماسب را گرفت، پس او را تبعید به خراسان و پسر چند ماهه او را بنام شاه عباس بر تخت نشاند و خود امور کشور را در دست گرفت بعد بغداد را محاصره ولی در کز کوك از عثمانیها

شکست خورد و بعد از ۳ ماه به بغداد مراجعت و توپال سردار عثمانی را ایندفعه مغلوب ووی کشته شد. بعد بدفع محمد خان بلوچ پرداخت و سپس عثمانی هارا درارمنستان و گرجستان شکست داد و درپایان سال ۱۱۴۸ هجری = نوزدهم ۱۷۳۶ میلادی نادر کلیه ایالات ایران را از دست ارتشهای عثمانی و روس و افغان نجات داده بود.

درهمین سال برای نوزدهم نزدیک یکصد هزار لشگری و کشوری را در صحرای مغان نزدیک اردبیل دعوت و چون عباس سوم فوت کرده بود تکلیف انتخاب سلطان جدیدی را از خانواده صفویه برای کشور از آنها تقاضا کرد.

اما مردم باصرار او را انتخاب کردند، یکی از شرایط قبول سلطنت نادر آن بود که مردم ترک مذهب شیعه اثنی عشری را که سلسله صفویه رواج داده بودند بنمایند یکی از روحانیون بمخالفت ولی مرگ او موجب سکوت دیگران گردید نادر نفوذ روحانیون را محدود کرد. نادر پس از سلطنت، به اصفهان آمد و از آنجا به قندهار رفت و پسر اورضا قلی میرزا بلخ را گرفت و ازبکان را شکست داد. چون فراریان افغان به هند پناه میبردند، لذا نادر از قندهار متوجه هند شد و در سال ۱۷۳۸ در نبرد کرنال در ۹۰ کیلومتری دهلی محمد شاه که یکی از اعیان مغولها و از ۱۷۱۹ بر تخت سلطنت هند جلوس کرده بود شکست داد و روز بعد محمد شاه هندی خود و شهر دهلی را تسلیم نادر نمود و بین ۳۰ تا ۸۷ میلیون لیره طلا از آن شهر غنیمت گرفت.

دراثر شورش که در شهر دهلی رخ داد بحکم نادر شهر مورد قتل و غارت قرار گرفت و در اثر وساطت محمد شاه موقوف و دومرتبه وی را

بسلطنت هند مامور ساخت و ورود سند دوم رتبه سرحد ایران قرار گرفت در سال ۱۷۴۰ میلادی بخارا و خیوه را فتح نمود و بعد به کلات و مشهد مراجعت و جشن فتوحات خود را در منتهای قدرت گرفت بعد اخلاق نادر رو بخرابی گذاشت . لشگریان نادر بیشتر تر کمن و تاتار بودند .

نادر بعد بچنگ لزیگها رفت و موفقیتی حاصل نکرده عقب نشینی نمود . هنگامیکه از جنگلهای گرگان متوجه جنگ اخیر بود مورد حمله دو نفر افغانی قرار گرفت که تیر آنها بخطر رفت و نادر نسبت به پسر خود سوء ظن پیدا نموده و رضاقلی میرزا را کور نمود و بعد آنهائیکه در موقع کور کردن رضاقلی میرزا حضور داشتند بقتل رسانید .

دفع حمله نادر در داغستان موجب نا امنی روز افزون در شیروان فارس و استرآباد گردید . در سال ۱۷۴۵ میلادی در آخرین جنگ با ترکها ۲۴۰ هزار نفر سپاهیان عثمانی را نادر شکست داد .

التون انگلیسی در سال ۱۷۳۹ در صد توسعه روابط تجار تی بریتانیا با ایران بر آمد و بعد جوناس هانوی انگلیسی در سال ۱۷۴۳ توانست خود را بدر نادر نزدیک سازد .

نادر در آخر عمر خود بسیاری از مردم بی گناه را کشت و اطرافیان خود را ناراضی کرد و ارسرهای مقتولین هر مهایی میساخت . نادر برای خواباندن شورش قوچان ، در سال ۱۷۴۷ بچرکت در آمد و در دو فرسنگی این شهر در اردوگاه خویش بدست یکی از افراد قبيله خود کشته شد .

احمد خان درانی که سردار سپاهیان از بك و افغانی نادر بود ، با عده ده هزار نفری خود و مقداری از خزائن بدست آمده نادر را زهند متوجه افغانستان شده کلیه آن کشور را در اختیار خود در آورد .

عادل شاه برادر زاده نادر بجای عم خود در همان سال ۱۷۴۷ بتخت نشست و نیروئی به کلات فرستاد و تمام بزرگان اعضاء خاندان افشار را بقتل رساند و خزانه نادر را بدست آورد و فقط از کشتن شاهرخ میرزا فرزند ۱۴ ساله رضاقلی میرزا که نوه نادر باشد صرف نظر نمود .

یکسال از این وضع نگذشت که عادلشاه بدست برادر خود ابراهیم مخلوع و کور گردید و ابراهیم هم توسط سربازان خود با عادلشاه کشته شدند .

شاهرخ

بعد از این واقعه شاهرخ را بسطنت رساندند اما میرزا سید محمد یکی از مجتهدین مشهد بعنوان آنکه او یکی از خواهرهای شاه سلطان حسین را در ازدواج دارد و سلطنت به پسر او میرسد و سلسله افشار مخالف مذهب شیعه هستند توانست قوای بدور خود جمع آوری نموده شاهرخ را مغلوب و اسیر و کورش سازد . فرمانده قوای شاهرخ که غائب بود توانست مدعی جدید را که لقب سلیمان برخوردار بود دستگیر و با پسرش مقتول سازد .

شاهرخ بسطنت عودت و یوسف علی فرمانده قوا و نایب السلطنه گردید اما ، میرعالم خان فرمانده عده ای از قوای عرب و جعفر خان

جلد سوم - کتاب پنجم

۴۸۱

رئیس دسته ای از اکراد او را مغلوب و کور کرده و شاهرخ رابزنندان
انداختند. دو نفر اخیر هم بزد و خورد باهم پرداخته ، میرعالم فاتح و
جعفر مغلوب و کور گردید.

این دوره فترت و هرج و مرج مدت دو سال از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۰
بطول انجامید .



کریم خان زند

فصل نوزدهم

عصر کریمخان زند ۱۷۵۰ - ۱۷۷۹

« هرج و مرج از ۱۷۷۹ - ۱۷۸۲

« علی مراد ۱۷۸۲ - ۱۷۸۵

« جعفر ۱۷۸۵ - ۱۷۸۹

در این موقع چند نفر مدعی سلطنت ایران بودند.

اول - احمد خان درانی افغانی که در سلطنت نادر شاه فرمانده ده هزار سپاهیان ازبک و افغان بود و با نیروی خود به افغانستان رفت و خود را احمد شاه خواند و خیال تصرف خراسان را داشت .

دوم - محمد حسین قاجار پسر فتحعلی خان قاجار که شخص اخیر بدست نادر کشته شده بود و از طایفه ترک بود که تیمور لنگ آنها را به ایران کوچ داد .

سوم - آزاد خان افغانی و علی مردان که از رؤسای بختیاری بود و بنام یکی از شاهزادگان گمنام صفوی موسوم به اسمعیل، اصفهان را تصرف کرده و خود را بتخت نشاند.

چهارم - کریمخان فرزند آیماق از قبیله لاق بود. سایکس مینویسد (۱) « وی در يك محیطی که عالی نبود متولد شده و در ارتش نادر بدون هیچ امتیاز خاصی با همان سمت سربازی خدمت میکرد . حتی بارها نقل میکرد که زمانی بی پول احتیاج مبرمی داشت و از دکان زین فروشی يك زین طلاکاری شده سرقت نمود ولی وقتی فهمید که زین فروش

بجرم ازدست دادن زین محکوم باعدام شده وجدانش آزرده شده وزین را بازگردانید .

دراین عصر کشور ایران دچار هرج و مرج کامل وبصورت ملوک الطوائفی درآمده بود. درحالی که شاهرخ خراسان را در تصرف داشت کریم خان با محمد حسین خان قاجار و آزادخان برای بدست آوردن تخت و تاج میجنگید ، مکرر شکست خورد و فرار کرد ولی بالاخره در نبرد نهائی با کمک رستم سلطان رئیس ایل خشت وبعضی از مشایخ عرب تجدید قوا کرده بشیراز مراجعت ومحمد حسین قجر که آذربایجان را بتصرف درآورده بود بطرف جنوب آمد ولی کریمخان با تخلیه آذوقه اطراف شیراز ودادن رشوه به رؤسای لشکر دشمن، توانست آنها را منحرف ومنفرق ومحمد حسین خان مجبور به مراجعت گردید . در نتیجه قدرت کریمخان روبه ازدیاد ورقیب اوبطرف ضعف رفته موفق به سلطنت ایران گردید . ازداد رسی وعدل گستری ونوازش این سلطان تعریف بسیاری شده است ، اما آنچه از قرائن معلوم است کریمخان که در اثر درویش مسلکی نام شاهی برخود نگذاشت و خویشان را وکیل میخواند نسبت بیهودیان نظر مساعدی نداشته است .

افرائیم نیمرگ نماینده جامعه روحانی یهود طبری در اسرائیل که در سال ۱۸۸۳ میلادی از راه شام وبغداد به ایران وبخار امسافرت کرده (چهار سال بعد از فوت کریم خان) در صفحه ۱۵ در مقدمه کتاب سفرنامه خود می نویسد :

« یعقوب بن یروحام و یلنائی مامور روحانی که پدرش در راه

مأموریت خود در زجمله غرق گردید و در سال ۱۷۷۵ در بصره بود نوشته است :
 « در محاصره بصره که توسط کریم شاه ایران انجام شد و آنجا را بتصرف در آورد
 خطر قتل عام برای یهودیان این شهر پیدا شده بود و شروع به بهانه جوئی از
 یهودیان نموده بودند اما طولی نکشید که ایرانیان شهر را ترك نموده و يك
 معجزه ای برای نجات جان یهودیان بصره شد و به همین مناسبت يك (مگيلت
 پاراس نوشته شد . » (۱) .

موضوع فوق نظریه ارتش و افسران و شاه ایران را نسبت به
 یهود روشن میسازد . همان قسم که در ابتدای فصل راجع به شرح حال
 کریمخان گفته شد ، اگر وی دست به يك عمل خلاف قانون راجع
 به ربودن زین زد ولی وقتی برای دکاندار خطر را دید وجدانش او را
 ناراحت کرد و زین را پس داد تا دکاندار کشته نشود ، و این قضیه بخوبی
 میرساند که کریمخان مردی بوده که غفلتا تصمیماتی وخیم و خطرناک
 اتخاذ میکرده است ولی بعدا احساسات عدل پرورانه و وجدانش وی را
 بطرف راه نیک و حقیقت هدایت می کرده است در باره موضوع یهودیان
 بصره ، ممکن است یا در اثر تحريك اطرافیان یا خود شخصا تصمیماتی
 تند و غضبناک گرفته باشد ولی اجرای آن تصمیم را عقب انداخته
 و بالاخره از آن صرفنظر نموده است .

در این عصر نیز روابط با اروپائیها دوستانه برقرار بود « کریمخان

(۱) مجله ای که شرح معجزه تاریخی را میدهد ترك بصره از طرف سپاه ایران

به این علت بود که چون صدیق خان فرمانده قوای ایران در بصره شنید که
 کریمخان فوت کرده است بمنظور بدست آوردن تخت و تاج ایران بصره
 را ترك و قشون خود را از آن شهر برد .

صنعت و تجارت را هم تشویق می‌کرده و به آرامنه آزادی عمل داده بود و مانند شاه عباس (اول) از آنها حمایت می‌کرد» (۱) ناراحتی یهودیان بصره در اثر وجود صدیق خان برادر کریمخان در آن شهر بود جمعیت یهود این شهر از احوال یهودیان ایران با اطلاع بودند «بصره کانون اجتماع مذاهب بود و شماره آنها، باندازه انواع نخل و محصولات گوناگون آن میرسید. نستوریها، سنیها، شیعهها، وهابیهها، یهودیان، آرامنه: عیسویان، رومیها، عیسویان کلدانی، سوباهها، و یزیدیهها، در این شهر شانه بشانه راه می‌روند و کمتر اتفاق می‌افتد که در بین آنها نزاع و مخالفتی بروز کند و هر فرقه‌ای آزادانه بدستورات مذهبی خود عمل می‌کند» (۲).

فشارهای روزافزونی که از ابتدای صفویه بر یهودیان وارد شده بود وضع فرهنگی و مذهبی آنانرا بقسمی ضعیف کرد که یکی از نویسندگان معاصر کریمخان زند نوشته است «که در سال ۵۵۴۰ هجری = ۱۷۷۹ میلادی که مامورین روحانی یهود به ایران آمدند ملاحظه کردند که یهودیان ایران فقط تورات دارند اما کتب نماز ندارند و اکثر آنها فقط (شمع اسرائیل و اشاره یوشبه) را بجای نماز میخواندند (۳) از کتاب شم هگوتیم بقلم ربی حیم یوسف از ولای) موضوع مسلم آنست که در عصر صفویه و خصوصا در زمان اخیر

(۱) سیاحت نام مادام دیولافوا صفحه ۴۰۳

(۲) » » » » ۵۶۸

(۳) هنوز هم یهودیان ایران موقعیکه نماز را بخواهند کوتاه کنند

همان را میخوانند .

دوره شاه سلطان حسین ، قدرت ملانماها و تعصبات مردم، در اثر تشویق این دسته ، افکار ضدیهود بقدری توسعه پیدا کرده بود که سلطنت یازده ساله نادر و فشار او برای رفع اختلافات مذهبی و توجه اخیر او بیهودیان نمیتوانست دگر تغییری در رویه مردم ایران دهد و آنچه مسلم است بعد از کشته شدن نادر ملانماها در مقابل اقداماتی که نادر شاه در بر انداختن نفوذ و قدرت آنها نموده بود ، يك عكس العمل شدیدی از خود بظهور رساندند و باز دیگر دیوار کوتاه آنان بیهودیان بودند و از همین جا است که مصائب یهودیان ایران بعد از قتل نادر خصوصا در اوائل سلطنت قاجاریه سرچشمه میگردد .

بیش از ششصد سال بود که افکار ضد یهود از عصر حسن صباح داخل کشور ایران شده و بتدریج در افکار ایرانیان ریشه دوانده بود مغولها آنها آبیاری کرده و سلاطین صفویه این فکر را به صورت مذهبی در آورده بودند . در این عصر ، تنفر از یهودی و نجس دانستن پیروان حضرت موسی و صاحبان کتاب امری قطعی و اجتناب ناپذیر برای توده ملت ایران گشت خصوصا آنکه ملانماها این موضوع را اسلحه ای برای معروفیت و پیش رفت مقاصد خود نمودند .

کریمخان و کیل ، مردی نبود که از گوشه انزوای يك ایل دور افتاده به سلطنت رسیده باشد و در اثر عدم تماس با توده مردم ایران که احساسات ضد یهودی آنها قوی شده بود مصون باشد بلکه وی سربازی بود که در تمام شهرهای ایران در بین فشون نادری مسافرت کرده و مخصوصاً شیراز و عقاید مردم آنرا بخوبی میشناخت .

شیراز بزرگترین مرکز یهودی نشین ایران بود و کثرت جمعیت

یهود در هر شهری کافی است که در اثر اصطکاک منافع و رقابت‌های کسبی عناصر ذینفع، احساسات ضد یهودی را تبلیغ و بیدار نمایند و قطعاً کریمخان و کیل از سرایت این افکار ممکن نبود بی نصیب بماند. عامل مهم دیگری که در این عصر موجب تشدید این احساسات میگردید عکس العمل طبقه ملانماها و مردم مومن ایران نسبت به تصمیمات مداخله در امور مذهبی نادر در کار شیعیان ایران بود. فشار و مظالم و خونریزیهای اخیر نادر و بالاخره مداخله در کار روحانیون، آن علاقه و محبت اولیه‌ای را که نسبت به او داشتند از بین برده و مردم دیگر آن خدمات گذشته گرانبهای نادر را، در دفع فتنه افغان و غارت و کشتار آنها و یاهمچنین ثروتی را که از هندوستان برای مردم لشگری و کشوری بدست آورده بود بکلی فراموش کرده بودند.

بمنظور تسلط بر امور کشور ایران و اینکه بار دیگر مانند نادر سلطانی نتواند در امریکه اینهمه برای طبقه ممالهای بدلی مفید است مداخله نماید، این طبقه دیگر نمیخواست که نفوذ خود را تنها به امور روحانی و دینی محدود سازد، بلکه دخالت در امور سیاسی کشور و اقتدار کامل در کلیه شئون مملکت ایران برای آنها لازم و واجب شمرده شد.

این موضوع قطعی است که روحانیون عالم و فاضل این اقتدار و مداخله را بمنظور حفظ موفقیت دین و مذهب لازم میدانستند اما نه برای منافع دنیوی و یا سوء استفاده های شخصی و یا معروفیت خویش، زیرا طبقه عالم علمش معرفش میباشند و احتیاجی به خودنمایی ندارد. اما متأسفانه نتیجه آن شد که ملانماها که عده آنها از عصر

صفویه روز بروز زیادتر گردیده بود، طوری بر افکار و امور کشور مسلط گشتند که نه فقط پادشاهان بعدی ایران قدرت جلوگیری از اقدامات و تشبثات آنها را نداشتند بلکه روحانیون حقیقی و فاضل هم مجبور میشدند با کمال تاسف خاموش بمانند.

بنابراین فرار یهودیان ایران و تغییر مذهب دادن آنها اجباراً باقی بوده است و میشود حدس زد که از فوت نادر تا فوت کریمخان ۲۰ هزار از جمعیت یهود ایران کسر شده باشد.

با وجود آنکه وضعیت آن عصر به قرار بالا بود تصور نمی رود که در عصر کریمخان اتفاقی مهمی بر علیه یهودیان ایران رخ داده باشد و قطعاً دلیلش همان افکار عدل پرورانه و کیل بوده که مانع عملی نمودن تصمیماتی وخیم، ولو بر علیه یهود باشد بوده است. اما بحضیکه کریمخان فوت نمود و کشور ایران دچار هرج و مرج گردید اوضاع یهودیان بسیار وخیم گردید و این وخامت بسیار جدی، حتی تا عصر آغا محمد و فتحعلی شاه ادامه داشته است.

افسانه ای راجع به عصر کریمخان زند نیز وجود دارد که از روی آن میتوان به نظریه مردم نسبت بیهودیان و وحشت این دسته اخیر از آنان پی برد. و آن افسانه بدینقرار است:

« در زمان کریمخان در شهر لار حاخامی بود موسوم به یوحنان کوهن معروف به زیلخا، موقعیکه در کوچه راه می رفت ملاحظه میکند که قشون وارد شد، شروع به تضرع و نماز بدرگاه خداوند مینماید و داخل دکانی میشود که خود را محفوظ تر دارد. غفلتاً در

دکان ، خود بخود ، روی او بسته میشود» (۱).

یوسف ولف میسیونر که در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۲۶ در ایران بوده نوشته است که در شیراز به او گفته اند که در زمان زندیه دختران یهودی را بزور برای حرمسرا میبردند. (۲) شهر تهران در این عصر مورد توجه قرار گرفت. «ملا سیمانطوب ملامد مشهدی ، از شعرای یهود این عصر است» (۳).

پس از فوت کریمخان زند بار دیگر هرج و مرج و اختلافات داخلی بین خانواده زندیه و کشتارهای آنان شروع گردید.
صادق خان برادر کریمخان که بصره را محاصره نموده بود به منظور بدست آوردن تخت و تاج ، آن شهر را ترك و روانه شیراز شد. زکی خان برادر ناتنی و کیل که قبلاً علم طغیان برافراشته و عفو شد و مردی بسیار خونخوار بود در نظر داشت ابوالفتح خان پسر و کیل را بتخت سلطنت برساند و رؤسای ایل زند را پس از عقد قرار داد و تسلیم آنها ، بکشت و صدیق خان را تهدید بکشتن اقوامش نمود و افراد صدیق خان ویرا ترك گفته و مجبور فرار به قلعه بم گردید.

زکی خان، برادرزاده خود، علی مراد را مامور جنگ با آغا محمدخان قاجار ، مدعی جدید سلطنت نمود ولی علی مراد چون از زکی خان متنفر بود اصفهان را بنام وارث حقیقی کریمخان گرفت و زکی خان که بتعقیب وی پرداخت در اثر مظالمی که در قصبه ایزد خواست نمود

(۱) از یاد داشتهای آقای کهن صدق

(۲) از یاد داشتهای آقای کهن صدق.

(۳) از یاد داشتهای آقای کهن صدق.

بدست اطرافیان خود کشته شد. در این موقع ابوالفتح پسر وکیل که جوانی ضعیف بود بر تخت سلطنت جای داده شد ولی عم او صدیق که از بیم برگشته بود، توطئه‌های بر علیه او کرده کوزش نمود. علی مراد در ظاهر به طرفداری کور شده برخاست ولی در باطن خود خیال سلطنت داشت. علیقلی فرزند صدیق، سپاه علی مراد را شکست داد و مشغول عیش و کامرانی در اصفهان گردید در حالیکه علی مراد بتقویت لشگریان خود پرداخته بود، و در نبرد دوم در یزدیک همدان علی مراد فاتح و بطرف شیراز حرکت کرد و پس از ۸ ماه محاصره در سال ۱۷۸۱ آنجا را بتصرف در آورد و بلافاصله صدیق خان را با کلیه فرزندانش باستثنای جعفر (۱) که با او قراری داشت بقتل رسانید.

سلطنت علی مراد

علی مراد که فرمانروای ایران شده بود پایتخت را به اصفهان منتقل نمود. فرزند خود شیخ ویس را مامور جنگ با آغا محمد نمود، ساری را بتصرف در آورد و رئیس قاجار را شکست داد امادر کوههای اطراف، قشونش بدام افتاد و با بی نظمی عقب نشینی نمود در این بین جعفر پسر صدیق بر علیه علی مراد شورش نمود و از نجان بسوی اصفهان در حرکت آمد.

علی مراد که خواست هنگام زمستان بطرف جعفر رود در مورچه خوار فوت کرد.



طابن ابراهیم

جعفر از شیخ ویس پسر علی مراد دعوت نمود که به اصفهان آمده بجای پدر بر تخت نشیند و او هم باور کرده آمد، پس او را توقیف و کور کرد. آغاخان از مازندران متوجه اصفهان شد و جعفر به طرف شیراز فرار کرد. آغاخان، که در مبارزه با بختیاریهها ضعیف گردید بطرف تهران عقب نشینی نمود و جعفر به اصفهان مراجعت نموده آنرا بتصرف در آورد.

اسمعیل پسر عموی جعفر که فرماندار همدان بود شورش کرد و آغا محمد که تجدید قوا نموده و تمام قبیله خود را متحد ساخته بود توانست در سال ۱۲۸۶ جعفر را بار دیگر مغلوب و از اصفهان خارج سازد. جعفر فرزند خود لطفعلی را برای تصرف شهرستان لار روانه نمود و پس از موفقیت روانه کرمان شده و اصفهان بار دیگر بتصرف جعفر در آمد و بار دیگر این شهر را تخلیه و بشیراز عقب نشست و در آنجا مسموم شد. (گوبند سرش را بریده از اربك دولتی بیرون انداختند)

لطفعلی خان زند که به ارتش خود دیگر اعتمادی نداشت از کرمان فرار کرده و بر رئیس عربهای بوشهر پناه برد و با کمک او به شیراز داخل شد، و سید مراد حکمران آنجا را که خود را شاه اعلام نموده بود بقتل رسانید. آغا محمد متوجه شیراز شد و لطفعلی مجبور گردید بشهر پناه برد و آغا محمد چون موفق به گرفتن شیراز نشد بتهران عقب نشست.

سال بعد آغا محمد آذربایجان را بتصرف در آورد. و لطفعلی خان با لشگری ضعیف متوجه کرمان شده آنجا را محاصره ولی در اثر کمی ارزاق و زمستان سخت، آنجا را ترك نمود.

حاجی ابراهیم که او را ملقب بشاه ساز، نامیده اند فرزند حاجی هاشم امین صلح شیراز بود. سایکس میگوید. (۱) «وی به جعفر خدماتی نیکو نموده و زمانی که رئیس زند از اصفهان فرار کرد او را در بدست آوردن شهر موطن او (۲) کمک نموده بود و جعفر هم پیاداش این خدمات باو

(۱) جلد دوم صفحه ۴۱۲

(۲) شیراز

شغل کلانتری فارس را عطا نمود که خاندان او هنوز این شغل را از دست نداده اند. وقتی جعفر بقتل رسید، حاجی ابراهیم اهالی شیراز را بطرف لطفعلی (خان زند) جلب کرد و بدین طریق نامبرده سلطنت خود را باو مدیون بوده است. قبل از آنکه لطفعلی بسلطنت برسد در بین مردم بشرافت و مهربانی و سخاوت و جوانمردی معروف بود و این خصائل و صفات بامهارت عدیم‌المنظیر او در پیشوائی و سربازیش دست بدست داده و باعث شد که همه او را دوست بدارند.

اما وقتیکه بسلطنت رسید خوئی آمرانه و غیر قابل تحمل پیدا کرد. ایامی که در کرمان بود تهمت‌های زیادی به حاجی ابراهیم خان زد ولی این مرد که دارای يك شخصیت ثابت و محکم و زیرکی بود و میتوان گفت سیاستمداری از نوع بیسمارك بشمار میآمد بارباب خود خدمات عدیده‌ای نمود که بعلت عظمت آنها بسیار خطیر بودند. قضیه‌ای که باعث شد حاجی ابراهیم خان از ادامه خدمت به لطفعلی خودداری کند این است که يك حسابدار ارتش، بنام میرزا مهدی از طرف جعفر متهم باختلاس شده محکوم بقطع دو گوش گردیده بود، وقتی که جعفر بقتل رسید و سرش را بریده از ارك سلطنتی بیرون انداختند چنین شایع شد که میرزا مهدی انتقام بریدن گوش‌هایش را از سر ارباب خود گرفته است.

حاجی ابراهیم اظهار کرد که این شایعه مجعول و نمیتواند آنرا باور کند و علاوه بر آن لطفعلی را ترغیب نمود که میرزا مهدی را عفو نموده خلعتی هم باو ببخشد، ولی مادر بیوه لطفعلی فرزندش را ملامت

و سرزنش نمود که چرا با شخص مجرمی که چنین جسارت و اهانت عظیمی نسبت به جعفر مرده مرتکب شده اینگونه رفتار میکند . بنابراین لطفعلی بیدرنگ مهدی را محکوم بسوزاندن در آتش نمود . حاجی ابراهیم به «ملکم (۱)» گفته بود که این واقعه سبب شد که او لطفعلی خان را ترك گوید ، ولی محتمل است که خیانت او يك دليل مشخص دیگری داشته است و میخواسته است برای آن يك عذری بتراشد .

در سال ۱۷۹۱ میلادی ، لطفعلی برای مقابله با ارتش آغا محمد خان بطرف شمال حرکت نمود . حاجی ابراهیم از غیبت او استفاده نموده و فرماندهان و مستحفظین شیراز و ارگ سلطنتی را دستگیر ساخت بعد با یکی از برادرانش رابطه یافت و او در ارتش شورشی ایجاد نمود . لطفعلی در حالیکه افسران او را ترك گفته بودند ، بشیراز عقب کشید و امید داشت که شهر را مجددا بدست بیاورد . ولی چون تمام سربازانش هم از دورش پراکنده شده بودند مجبور گردید بطرف بنادر فرار کند ، شیخ بوشهر که قبلا با او یاری کرده بود در این موقع از دنیا رفته و جانشین او نسبت به لطفعلی رو به خصمانه ای پیش گرفته بود و باوصف این احوال ، لطفعلی مرعوب نشده در بندریك ، نیروی کوچکی جمع آوری نمود و پس از مغلوب ساختن شیخ بوشهر و بعدا حاکم کازرون دوباره در جلو شیراز پدیدار گردید . «

سپس قوای امدادی آغا محمد خان قاجار ، برای کمک به حاجی

(۱) سر جان ملکم سفیر انگلیس در ایران و نویسنده تاریخ ایران تاجلوس

ابراهیم می‌رسد و پس از چند مرتبه زد و خورد و شجاعت زیادی که لطفعلی خان نموده و احتمال فتح او می‌رفت مجبور عقب نشینی به طرف کرمان گردید و تعاقب کنندگان قاجار در عقب او رفتند، پس لطفعلی از آنجا به طبس رفت و از لوت گذشته با دویست نفر بیزد روی آورد. از آنجا به ابرقو و بار دیگر پس از تماس با ارتش قاجار به طبس عقب نشست و سپس با کمال شجاعت کرمان را بتصرف درآورد اما آغا محمد خان بکرمان آمد و پس از چهار ماه که شهر در محاصره و نصف جمعیت شهر از گرسنگی جان سپرده بودند قجرها توانستند وارد شهر شوند و لطفعلی خان با ۳ نفر به بم فرار کرد. حاکم شهر بم، که از برادرش مقیم کرمان خبری نداشت، به امید نجات او از دست آغا محمد خان، لطفعلی را دستگیر و تحویل آغا محمد داد، که او را بدست خود کور کرد و بعد روانه تهرانش نموده و در آن شهر بدارش آویخت (۱) آغاز محمد نسبت به مردم کرمان کمال خونخواری را روا داشت، گذشته از هتک ناموس و قتل، بیست هزار جفت چشم از افسر خود خواست و ششصد نفر اسیر را گردن زد و ششصد اسیر دیگر به بم فرستاد و آنهارا نیز کشت و از سرهای آنان هرمهائی ساخت.

معمولا در اغلب کشورهای جهان رسم چنان بوده و حتی تا امروز هم چنین است که اگر مردی بزرگ از یهودیان خدما بر جسته ای بکشور خود یا به بشریت نمود وی را یهودی نخوانند مثلاً انشتین دانشمند معروف را آلمانی‌ها آلمانی می‌گفتند و کاشف پنسیلین را انگلیس‌ها کتر فلامینگ

انگلیسی می‌نامند اما اگر همین اشخاص عملی بر خلاف انسانیت یا منافع کشور آمان یا انگلیس انجام می‌دادند بلافاصله یهودی خواند، میشدند و از این گونه وقایع و مسائل زیادی وجود دارد. چنانچه در این تاریخ مکرر از نکته بر خردیم که افراد یهودیان ایرانی وقتی تغییر مذهب داده مسلمان می‌گشتند یک کینه و نفرت عجیبی نسبت به یهودیان پیدا می‌کردند مانند ابوالحسن لاری یا دیگران که بازم با آنها آشنا خواهیم گردید. حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم یا آشر یهودی، پدر یا جدش بدین اسلام گرویده بود، اما موقعی که فتحعلی شاه بر تخت نشست و از قدرت حاجی ابراهیم ترسید او وعده کثیری از افراد خانواده اش را بقتل رسانید و از آن موقع حاجی ابراهیم بقول نویسنده تاریخ زندیه و حتی قاجاریه که سلطنت آنها مدیون او بود، حاجی ابراهیم پست فطرت شد که هیچ یهودی نسب و یکی از اشار جدید الاسلام هم گردید (۱).

منابع یهود راجع به لطفعلی خان زند می‌گوید «لطفعلی، خان در اصفهان بزور ۵ دختر یهودی و از شیراز هشت نفر را برای حرمخانه خود برد» (۲).

(۱) گنج دانش صفحه ۱۶۰

(۲) از یادداشت‌های آقای کهن صدق .



لطفعلی خان زند

در مدت ۴۷ سالیکه از کشته شدن نادر تا قتل لطفعلی خان گذشت کشور ایران در هر چه و مرجع کامل غوطه ور گردیده بود. در بالا ملاحظه شده که برای بدست آوردن تاج و تخت کورش کبیر و داریوش بزرگ و انوشیروان عادل، چگونگی اشخاصیکه اکثراً از عشیره های ترک و مغول بودند بتکاپو درآمده و به چه وضعی در هر گوشه و کنار کشور ایران بقتل و غارت و زردو خورد و کشتن و کور کردن و سربریدن و چشمها در آوردن مشغول شدند. این دستجات مانند ارتشهای منظم فعلی دول دنیا

بودجه دولتی نداشتند و پیشوایان آنها برای تامین مخارج خود به هر دهکده یا قهقه و شهری، وارد میشدند خوراک و پوشاک خویش را بر جمعیت آنجا تحمیل میکردند و اگر نقدینه یا طلا و جواهراتی را فکر میکردند وجود دارد به غارت میبردند و برای خاموش نمودن آتش شهوت خود هم از دست درازی بنوامیس مردم کوتاهی نداشتند همانقسم که راجع به کرمان، در بالا ذکر شده است.

یکی از ایالات ایران که بنظر دور افتاده میرسید و عشیره های عرب در آن سکنی دارند ایالت خوزستان است که اغلب از طرف خانواده مشعشعیان قیامهایی میشد و هر موقعیکه سلطانی مقتدر در ایران پیدامیگردید مانند شاه عباس اول یا نادر شاه بوسائل مقتضی برای سرکوبی قیام کنندگان بمنظور تمرکز دادن قدرت حکومت ایران اقداماتی میشد.

در زمان شاه عباس اول، نسبت به حکام و فرمانروایان خود خوزستان، مدارا شد و کار به زد و خورد و لشگر کشی و تلفات مردم آن دیار نکشید.

اما در عصر نادر شاه در سال ۱۱۴۵ هجری = ۱۷۳۳، نادر از بغداد متوجه خوزستان گردید تا شیخ آنجا را گوشمالی دهد. استقامت شوشتر در مقابل نادر موجب عصبانیت وی گردید و شهر را بیاد غارت و بی عصمتی ارتش خود داد (۱) و ریاست طایفه مشعشعیان را از آن بخش برانداخت. پس از کشته شدن نادر در قوچان، در خوزستان هم مانند سایر نقاط کشور ایران، شورشهای پی در پی شروع گردید که تا آن هنگام مانند آن دیده نشده بود و سالها در آن مرز آتش فتنه ازهر گوشه

زبانہ میکشید (۱).

« و اگر کسی تنها داستان آن هفت یا هشت سال را بنگارد و نتیجه‌هایی را که در این چند سال بر مردم بیدست و پازفته شرح دهد خود کتاب جداگانه بزرگی خواهد بود » (۲) •

دوجمله اخیر گفته نویسنده تاریخ پانصد سال خوزستان برای حال مسلمانان است و وضع یهودیان مقیم خوزستان در آن عصر خود بخود روشن میباشد •

در آن روزگار خشکسالی و تنگی آب و شکستن بند معروف آن ناحیه موجب ویرانی کامل شوستر گردید و شورش ملامطلب مشعشی نیز سر بار مردم شد و از سال ۱۱۶۱ هجری = ۱۷۴۸ میلادی به بعد مرتباً و پیاپی سلاطین عوض میشدند و شیخهای قبلی این ناحیه بوسیله تجاوزات به مردم ضعیف، تامین زندگانی خود و سواران خویش را مینمودند اما از ابتدای کریمخان و بعد از آن در سال ۱۱۷۵ هجری = ۱۷۶۱، تجاوز پاشای بغداد همگی عواملی بودند که موجب نقصان جمعیت خوزستان گردید و با این وضع تکلیف یهودیانیکه در اقلیت و کسی را نسبت به آنها توجهی نبود و بلا دفاع بودند بخوبی آشکارا با توجه به وضعیات مشروحه بالا و با سابقه به افکار ضد یهودی صدیق خان برادر کریمخان از هنگام محاصره بصره و با زمینه ای که طبق شرح بالا در افکار عمومی توده مسلمانان ایران بر علیه یهود فراهم گردیده بود، میتوان بسهولت به اوضاع وخیم و غم‌انگیز آن روز یهودیان

(۱) تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحه ۸۳

(۲) تاریخ پانصدساله خوزستان صفحه ۸۵

آن نواحی پی برد .

اوضاع واحوال یهودیان خارج از ایران و بیدار شدن تمایلات آزادی خواهی ملل

اکنون توجه خود را به اوضاع واحوال یهودیان خارج از کشور ایران معطوف نموده و بطور اختصار اوضاع آنها را مجسم سازیم تا رشته حوادث باهم قطع نگردد :

رفورم لوتر که در اوائل قرن شانزدهم شروع شد (درست مصادف با شروع رفورم مذهبی در اوائل سلطنت شاه اسمعیل صفوی در ایران بود) (۱) و با اینکه از قدرت پاپ کاست و آثار فکری یهود در این عصر مورد استقبال قرار گرفت ، مع الوصف برای یهودیان چندان مفید واقع نگردید زیرا بازم اتهامات و نسبتهای دروغین که ریشه آن ارثی بود ادامه داشت . در ترکیه حسن استقبال از یهودیان می شد ، یهودیان ترکیه ، دولت را برای تصرف جزیره قبرس و پیشرفت در اروپا تشویق میکردند (و اروپائیان دولت ایران را بر علیه عثمانی و یهودیان ایران تحریک مینمودند که تا نتیجه مطلوبه را کهنه عبارت از عقب نشینی عثمانیها از اروپا بود بدست آوردند . یوسف ناکسوس یا ناسی یهودی را دولت عثمانی ، سفیر خود در دربار ونیز نمود . کشور لهستان کانون پناه گاه یهودیان اروپا خصوصاً آلمانیها شده بود .

در بریتانیا و اسپانیا محاکم تفتیش عقاید (انگیز یسیون) همچنان بعملیات وحشیانه خود ادامه میداد ، در شهر پراگ آنوقت ، در امپراطوری

(۱) شروع مخالفت لوتر نسبت به کاتولیکها در ۱۵۱۷ میلادی بود و سلطنت

اطریش یهودیان را محدود میکردند . اما دولت هلند دروازه‌های کشور خود را بر روی یهودیان رنج کشیده و آزار دیده باز کرد (۱۵۹۳) و از آنجا به امریکای جنوبی مهاجرت میکردند . در انگلستان رفورم مذهبی مورد قبول واقع گردید و آتش تعصبات فرونشسته بود مخصوصاً از موقعی که قدرت از سال ۱۶۵۳ بدست کروموا افتاد .

در انگلستان (سال دوم شاه عباس ثانی) از آن پس یهودیان را قوم خدا خطاب کرده آزادی برای آنها قائل و ورود یهودیان به آن کشور آزاد شد ، در حالیکه در ایران آزار یهود با شدت بیشتری شروع میگردد . در همان ایام بود که یکی از دانشمندان فرانسه موسوم به ریشارد جرئت نموده گفت که :

« مسیحیت از مذهب یهود مشتق شده است و بسیاری از آداب خود را از او گرفته است »

ویکنفر دیگر از پروتستانهای فرانسه بنام (باسناژ) در ضمن نوشتن تاریخ یهود گفت .

« متعجب است که چگونه این قوم با وجود تمام مصائب پایدار مانده است ، در صورتیکه از دول بزرگ قدیم غیر از اسم چیزی باقی نیست و بوته حضرت موسی همواره در آتش است ولی سوخته نمیشود . »

عقاید یهود برای مسیحیان بتدریج روشن میشد اما در ایران که سابقاً آنها را اهل کتاب و موحد و در زیر حمایت پرچم اسلام میدانستند در آن زمان برعکس یکمرتبه (در اثر اقدامات مبلغین و مامورین سیاسی و مذهبی اروپائی) کافر و نجس و مزدور میگشتند .

باروخ اسپینوز (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷) یهودی هلندی کتاب فلسفی خود را موسوم به (مذهب و سیاست) منتشر و در آن به اثبات میرسانید که آزادی عقیده برای مذهب و کشور زیانی ندارد بلکه برعکس وسیله استحکام مبانی آن میگردد و بدین وسیله افکار خفته را بیدار میساخت .

شبتای صوی که دعویش بی پایه و اساس بود در همان عصر شاه عباس دوم در ۱۶۶۶ توقیف و موجب ناراحتی یهودیانرا فراهم کرده بود . در لهستان اجتماع یهودیان موجب گشت که افکار ضد یهودی که ریشه آن در رقابت های تجارتنی نیز بود شروع گردد . در همین هنگام است که فرقه عرفانی حسیدیم در لهستان شروع بفعالیت کرد (۱۷۶۸) و لهستان بتصرف روسها درآمد . در حالیکه یهودیان شرق اروپا باتوجه به افکار عرفانی از علوم جدید دور می شدند ، مشه مندلسون فیلسوف و لسینگ که از متفکرین بزرگ و هر دو یهودی آلمانی بودند موجب تنویر افکار مردمان کشور خود میگرددند . لسینگ کتابی به نام (یهودیان) و مندلسون (در ۱۷۵۵) کتابی به اسم (مناظره فلسفی) نوشتند و در نتیجه نویسندگان آلمانی مندلسون را در مجامع خود دعوت کردند و بسرعت افکار او مورد توجه عموم قرار گرفت . مندلسون چندین کتب دیگر تالیف نمود و در بهبود وضع مادی و فرهنگی و دخول یهودیان در اجتماع هموطنان خود کوشش بسیاری نمود .

یکی از دوستان مندلسون موسوم به (دوهم) که در اثر معاشرت با مندلسون فهدیده بود که اتهامات وارده نسبت بیهود هیچ بک اساس واقعی ندارد بطرفداری یهودیان قیام و کتابی بنام (تحول سیاسی یهودیان)

منتشر نمود و به کلیه سلاطین اروپا توصیه کرد که در سود و صلاح کشور و خود آنهاست که بیهودیان تساوی حقوق دهند .
در نتیجه ژوزف دوم در سال ۱۷۸۱ (۱) برای آزادی یهودیان - ان فرمانی صادر کرد .

در بران پیشوای فرانسه ، میرابودوهم و شاگردان ماندلسون آشنائی پیدا نمود و به استعداد فکری و مبانی اخلاقی یهود پی برد ، و وضع یهودیان او را متأثر و رساله‌ای بنام (مندلسون و تحول سیاسی یهود) نوشت و وجود و قدرت یهود را برای کلیه کشورهای جهان مفید و سودمند دانست و از آن روز برای آزادی و آسایش یهودیان و بعداً با کمک (ابه گر گوار) بمبارزه پرداخت و همینکه انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ (۲) انجام شد با جدیت هر چه تمامتر در سال ۱۷۹۱ تساوی حقوق یهودیان فرانسه تصویب گردید .

پایان کتاب پنجم

از جلد سوم

(۱) در همان موقعیکه بر سر جانشینی کریمخان زند کشتارها و تجاوزات در ایران برقرار بود .

(۲) سالیکه جعفر کشته شد و پسرش لطفعلی خان زند بتخت سلطنت ایران نشست .

جلد سوم

کتاب ششم

اوضاع و احوال یهودیان ایران

در عهد سلسله قاجار

از ابتدای سلطنت آغامحمد تا بدو مشروطیت

تاریخ یهود، آئینه ای است که ملل جهان میتوانند بوسیله آن، ادوار پیشرفت تمدن یا عقب ماندگی ملی خود را از رفتاری که نسبت بیهودیان انجام داده اند دریابند.

دکتر حبیب لوی

یهودیانیکه در اثر بی اطلاعی از خدمات ملت خود به تمدن بشری و کوشش افراد یهود در توسعه علوم و فرهنگ و ارتقاء اخلاقی ملل جهان احساس کوچکی و حقارت در خود نموده و در نتیجه از منشا خویش گریزان و در میدان مبارزه فراری میباشند. موجب جلب نفرت افراد ملل را اول به خود و بعد به ملت یهود فراهم و بالاخره غیر از تولید حقارت برای خود و بنی اسرائیل و تحمل زیان مادی و اخلاقی و معنوی نتیجه ای بدست نیاورده اند.

دکتر حبیب لوی



فصل اول

آغا محمد قاجار

۱۷۹۴ - ۱۷۹۷

در حالیکه مدت ۵ سال از انقلاب فرانسه که ظهور آن برای آزادی بشریت رنج دیده جهان، آن همه نتایج موثر و بزرگ و ثمره نیکو در برداشت میگذشت و هنگامیکه سه سال از تساوی حقوق یهودیان فرانسه و ۱۳ سال از آزادی یهودیان امپراطوری عظیم اطریش سپری شده بود و در همان ایامیکه کلیه کشورهای اروپائی پی در پی خود را آماده تأیید آزادی یهودیان و تساوی حقوق افراد کشور خود بدون فرق رنگ

و منهب و نژاد مینمودند و در حالیکه سلسله قاجار بر تخت سلطنت انوشیروان عادل یا کورش و داریوش کبیر حامیان یهود جلوس مینمود بینیم در کشور ایران سر گذشت یهودیان بکجا انجامید .

یهودیان که تصور میکردند با انقلابیکه نادر در ایران انجام داده دوره بدبختی آنها سپری شده است، بار دیگر دچار تجاوزات و ناامنیهای متعدد شده بودند. اگر گرفتاری یهودیان ایران در اثر انقلابات عمومی داخلی یا زیانها و ناامنیهای همگانی بود از آن قسمت نبایستی گله مند بود زیرا کلیه افراد کشور بایستی در مصیبت و بدبختیهای مملکت باهم شریک و سهیم باشند .

اما بعد از قتل نادر، ملانماها قدرت یافته و عکس العمل حکومت نادری ظاهر میگردد (۱) سلسله زندیه احساسات ضد یهود داشت و در اواخر این سلسله اتفاقات ناگواری برای یهودیان ایران رخ داد و لطفعلی خان یا در اثر احساسات جوانی یا بسبب نفرت از حاجی ابراهیم که جدش یهودی بود تجاوزاتی نسبت بیهودیان شیراز و اصفهان کرده بود و در تمام مدت هرج و مرج بعد از فوت کریمخان تا استقرار کامل فتحعلی شاه تجاوزات مردم در شهرهای قم، قزوین، اردبیل، تبریز، و شهرهای دیگر آذربایجان و اطراف اصفهان و یزد و غیره نسبت بیهودیان ادامه داشته است .

(۱) آغا محمد خان قاجار پس از تسلط بر کشور و اوضاع راه توفیق خود را اتکا بروحانیون دانست و تمام املاکی که نادر بین سربازان خود تقسیم کرده بود از آنان پس گرفته بروحانیون و ملاها واگذار کرد (خواندنیها شماره ۳ سال ۲۱ صفحه ۴۱)

اما عصر قاجار ؟

سلاطین قاجار در محیطی بزرگ شده بودند (بین گرجکان و ترکستان) که اطراف آنها کمتر یهودی وجود داشت و همین موقعیت در هر کشوری موجب میگردید که حسادتهای کسبی کمتر و در نتیجه افکار ضد یهودی در اینگونه اجتماعات وجود نداشته باشد. و ملانماهای نواحی بدون یهود هم چون دسترسی به جامعه یهود برای استفاده یا معروفیت خود نداشتند، تبلیغاتی بر علیه یهودیان ندارند. از همین نقطه نظر خانواده قاجار خود بشخصه احساسات ضد یهودی نداشتند اما نظر باینکه از موقعیت تخت و تاج خود بی‌مناک بودند و نفوذ ملانماها را در حد اعلاهی اقتدار در کشور میدیدند آنچه در مملکت ایران توسط این دسته انجام میشد اگر مخالفتی با موقعیت تخت و تاج آنها نداشت آنانرا آزاد گذاشته که هر چه بخواهند انجام دهند. مملکت داری برای آنها عبارت بود از تاج و تخت داری و حفظ حقوق شاه زادگان. این سلاطین برای کوچکترین ملانمای، عمامه بسر، بدون توجه بخصوصیات اخلاقی و مکارم معنوی و شایستگی، احترامات فائقه را مجری میداشت و ملت ایران گاو شیردهای برای خانواده سلطنتی و ملانماها شده بود سلاطین قاجار به اموری که اسم مذهبی بر آن گذاشته می‌شد ولو آنکه هیچ گونه ارتباطی با مذهب نداشت مداخله نمیکردند حتی اگر به کشتن و چپاول هزاران نفر منتهی میگردید. چه اهمیتی داشت، مگر از بوجه و یا جلال حرمسراها و موقعیت سلطنت چیزی کم میگردید. او گوست لا کوان که چندی بعد برای رفتن به هند از راه ایران مسافرت نموده است در، صفحه ۷۶ کتاب خود مینویسد: « حکومت ایران در

حال ملوک الطوائفی بسر میبرد. هر حا کمی تسلط و اقتدار کامل در حوزه خود دارد تا روزیکه از نظر شاه بیفتند. دولت مجبور است در هر امری به ملاها حق مداخله دهد و توقع این دسته برای ازدیاد قدرت همواره در تزیید و تقاضای موافقت دارند.

آنها بسختی دولت را بر رسمیت نمی‌شناسند و از هر پیش آمدی برای اینکه خودشان ملت را اداره کنند استفاده مینمایند. اینها دشمن ترقی و تمدن میباشند و پاهر گونه فکر توسعه فرهنگی که موجب تنویر افکار عمومی مردم و تخفیف تعصب آنها گردد مخالفت مینمایند.

یهودیان ایران برای فرار از ظلم و تعدی از عصر مغول و تیمور و بعدها در زمان صفویه، مخصوصاً از مازندران و سبزوار، عبده ای به انتهای نقطه کشور ایران، یعنی ترکستان سمرقند و بخارا و غیره مهاجرت نموده بودند اما مقررات محدودیت یهود که در زمان شاه عباس اول وضع گردیده بود و در زمان شاه عباس ثانی باعلی درجه شدت خود رسید و تا به این ایالت دور افتاده نیز سرایت کرد.

هر چند بزرگان ازبک کم و بیش حتی از زمان شاه عباس ازل در کشور ترکستان استقلال داشتند و حتی برای دست برد به خراسان هم تجاوز مینمودند ولی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در آن مملکت ریشه عمیقی داشت و از همین نقطه نظر هر عملی در ایران انجام میشود برای اقتباس از آن، مردمان آن سامان کاملاً آماده بودند. همانقسم که افکار ضد یهود را از ایران میان تقلید و حتی مقررات محدودیت یهود را کاملاً در آن جا عملی ساختند.

فشار بر یهودیان آن ایالت بزرگ، بقصدی شدید بود که بتدریج تشکیلات اجتماعی آنها از هم گسیخته گردید و مقررات دینی یهود را فراموش مینمودند نه از نماز و نه از مقررات ذبح و معاینه گوسفند و گاو دی-گر خبری نداشتند. در این عصر، یکسال قبل از سلطنت آغا محمد یکی از ماهورین روحانی ارض مقدس وارد آنجا شد و اصلاحاتی در این قسمت انجام داد که اثرات آن تا باهروز باقی مانده است. در کتاب نیمرك مینویسد:

« استقرار اولیه یهودیان بخارا در تاریکی و ابهام غوطه ور است (۱) اما يك موضوع ثابت میباشد که از ایران به آنجا رفته اند و شاهد، زبان فارسی آنان است (یهودیان چین هم از ایران میباشد) (۲) یهودیان بخارا از قرن پانزدهم در آنجا وجود داشتند و تا قرن هیجدهم هم غیر از یهودیان ایرانی کسی از آنها خبر نداشت حتی یهودیان اسرائیل از ایشان بی اطلاع بودند تا آنکه در قرن ۱۹ اطلاعاتی از آنان بدست آمد.

قطع رابطه آنها با سایر یهودیان جهان قطعاً موجب اختلاط آنها را فراهم میساخت (۳) مخصوصاً اگر در آخر قرن هیجدهم ماهورین روحانی ارض اسرائیل، اخبار کشور خود را برای آنها نمیبهردند و ایجاد رابطه با آنها نمیکردند این اختلاط قطعی میگردید، اما ربی یوسف

(۱) در بالا شرح و زمان استقرار آنها گفته شد.

(۲) بجلد دوم فصل فیروز ساسانی رجوع شود.

(۳) علت همان است که قبلاً گفته شد یعنی قوانین محدودیت یهود که

از اصفهان به آنجا هدیه رفته بود این موجب رافراهم میساخت

مامان که به آنجا رفت اطفال آنها را تعلیم و فرامین تورات را به آنها یاد داد و کتب مذهبی و نمازپین آنها تقسیم کرد.

ربی مشه بن یوسف، مامان متولد تتوان مرا کش بود و در بخارا وی را یوسف مغربی هم خطاب میکردند. مامان از تتوان به شهر صفات در اسرئیل آمد و از آنجا به بخارا برگردید و در سال ۱۷۹۳ که بیست ساله بود به آنجا رفت. تا آن زمان یهودیان بخارا مانند یهودیان ایران نماز میخواندند و عقیده داشتند که از بازماندگان ده اسباط میباشند (۱) اما مامان (بغلط) به آنها گفت که آنها از بازماندگان یهودیان اسپانیا میباشند (۲) و (سیدور سفارادی) را بین آنها رواج داد.

(۱) سیدور) های طبع لیوورنو ایتالیان برای آنها وارد کرد و اکنون یکی از سیدورهای ایرانی که ادلر (۳) به لندن برده وجود دارد، بهر جهت مامان یهودیان بخارا با سفارادی (اسپانیولی) ها متصل ساخت و بر آنها زیارت روحانی داشت. یوسف وولف میسیونر (۴) اطلاعاتی راجع به یوسف مامان بدین قرار داده است.

« قبل از وزودرتی یوسف مامان (۱۷۹۳) یهودیان بخارا، شهر

(۱) در فصل ۳۲ جلد اول گفته شده

(۲) حتی این روحانی، خواندن کتب مقدسه را به آواز اسپانیولی به آنها آموخت و امروزه یهودیان بخارائی مانند یهودیان اسپانیولی آواز های مذهبی را میخوانند.

(۳) کلکسیونر کتب عبری الحائنان ناتان ادلر پسر ربی ناتان ادلر پسر راب بزرگ لندن که در سال ۱۸۹۶ به ایران و بخارا آمد و تهران هم بوده است

(۴) « یوسف وولف در سال ۱۸۳۱ به ایرلن آمده.

سبز ، بلخ ، سمرقند ، تاشقند و خوقند ، درچاه عمیقی فرو رفته، فرامین و دستورات مذهبی را فراموش کرده ، خود و رؤسای آنها (کاشر) نمیخوردند ، راب نداشتند، تا آنها را تعلیم تورات و انبیا دهد . فرق بین پاك و غیر طاهر را نمیدانستند تا آنکه یوسف مغربی به آنجا آمد . در رسیدن به بخارا گفت: ای وای بر من که من برادران خود را اینگونه میبینم آنها فرامین حضرت موسی و انبیا و پیشوایان روحانی را فراموش کرده اند . در مدت ۶ ماه ذبح نمودن را به آنها یاد داد و مرا کز غسل جهت ایشان ساخت و اشخاصی از آنها را روانه لیوورنو جهت خریداری کتب مقدسه نمود .

عده ای از اطفال را سرپرستی کرد تا تعلیم مذهبی یابند و قسمی نمود که بخارا تبدیل به يك اورشلیم کوچک گردید . مامان در بخارا متاهل شد ۶۱ سال در آنجا تا سن ۸۱ سالگی زندگی نمود . یهودیان بخارا او را ملقب به روشنائی اسرائیل نمودند مسلمانان ویراملای بزرگ خطاب میکردند . مامان یهودیان بخارا را برای مهاجرت به اورشلیم تشویق کرد و اولین دسته ای که مهاجرت نمودند دو نفر پدر و پسر از شاگردان او بودند که در سال ۱۸۲۷ از راه بغداد به اورشلیم رفتند و ربی داود دبیت هیل (۱) آنها را در بغداد ملاقات کرده است . دبیت هیل نوشته است که در بخارا ۲ هزار فامیل یهودی وجود دارد» بعد از مامان در ۱۸۸۱ ربی رفائل اوحنامرا کشی مامور طبری به بخارا رفت .

«۱» یکی از سباحان و مامورین که در سال ۱۸۲۷ از زمان فتحعلی شاه

در ۱۸۸۲ ربی یعقوب مؤیر که بعد راب بزرگ سفارادی اورشلیم شد به بخارا رفت و اصلاحاتی در امور مذهبی آنان کرد در ۱۸۸۹ مهاجرت بزرگ یهودیان بخارا به اورشلیم شروع گردید و در سال ۱۸۹۲ ربی بنیامین یوحنا کوهن که خودش از اهل بخارا بود از اورشلیم مامور بخارا گردید.

مامورین روحانی یهود در ایران

مسافرت مامورین روحانی از اسرائیل به ایران و مشرق زمین الی افغانستان و بخارا از قرون قبل ادامه داشته است که البته اکثراً اسامی آنها ضبط نگردیده یا بدست مؤلف نرسیده است. آنچه راجع به مامورین روحانی و سیاحان یهود بنظر رسیده از این قرار است: آنها با زبان عبری با یهودیان ایران صحبت میکرده اند و با وجود اشکالات مسافرت، تماس بین آنها و یهودیان ایران برقرار بوده است. اولین سیاحی که به ایران آمده و تاریخ ضبط نموده:

- ۱- ربی بنیامین تودلا از اهل شهر تودلا اسپانیول است که اطلاعات زیادی راجع بیهودیان ایران داده و مسافرت وی در سال ۱۱۷۰ میلادی بوده. به صفحه ۱۴ جلد سوم مراجعه نمایید.
- ۲- ربی پتخیا که بعد از ربی بنیامین تودلا مسافرت کرده و قسمتی از ایران را دیده است و شرحی راجع باوضاع یهودیان ایران نوشته است.
- ۳- در سال ۱۲۳۰ میلادی الحزیری یهودی به کردستان مسافرت نموده است و این مسافرت قبل از حمله مغول است.
- ۴- ربی مشه الشیخ از اهل صفات و در واقع اولین مامور روحانی بوده که از شهر صفات، در سال ۱۵۹۳ ابتدای شاه عباس اول

به ایران آمد: شاگرد الشیخ ربی باروخ کالیمانی در مقدمه کتابش که بنام (تورات موسی) و در سال ۵۳۶۱ عبری - ۱۶۰۰ میلادی در ونیز چاپ کرده مینویسد مسافرت الشیخ: در ۱۵۹۳ به اروپا و از آنجا به ایران شروع گردید الشیخ با یهودیان ایران قراری گذاشت (که تا اواخر احمدشاه قاجار باقی بود) و آن قرار عبارت از آن است که هر مرد یهودی از ۲۰ سال به بالا سالی نیم مثقال نقره برای امور مذهبی بنام (حص شقل) پردازد. در واقع ربی مشه الشیخ راء را برای مامورین روحانی به ایران باز نمود. گویا آشنائی یهودیان ایران به نماز سفارادی هم از این عصر شروع گردیده است.

۵ - در سال ۱۶۰۴ (زمان شاه عباس اول) پدرو طسیکسیرا که از (آنوسیم) پرتقال بود به ایران آمد و در این موقع هنوز مسیحی (آنوس) بود ولی بعد از مراجعت، بمذهب اجدادی درآمد. متأسفانه مشارالیه از یهودیان ایران مفصل صحبتی نکرده و فقط از یهودیان عراق و سوریه گذارش داده است.

۶ - در سالهای ۱۶۲۶ - ۱۶۲۸ (اواخر شاه عباس اول) جامعه یهود اورشلیم مامورینی به تمام ممالک فرستاد و یکی از آنها که نامش شناخته نشد به کشور ایران آمده و از روی یادداشت‌های مربوطه این مامور معلوم است که از مهاجرین شمال آفریقا بوده و در آن ایام وضع یهودیان اورشلیم هم بد بود.

۷ - در سال ۱۶۴۶ (عصر شاه عباس دوم) ربی باروخ گاد به عراق و ایران رفته که اظهار داشته طایفه (بنه مشه) را دیده است.

۸ - در سال ۱۷۱۱ - ۱۷۱۳ «در عصر شاه سلطان حسین» ربی یهودا بر عمرام دیوان، از حبرون مامور عراق و ایران شده است و به شهرهای بغداد، همدان، سنندج، تبریز «بدینقرار معلوم است که در این عصر تبریز دارای جمعیت یهودی بوده است» کاشان و گلپایگان رفته و از یهودیان کاشان تشکر کرده است.

۹ - در سال ۱۷۲۰ «اواخر شاه سلطان حسین» ربی بنیامین بر شالوم از اورشلیم به ایران آمد.

۱۰ - در سال ۱۷۶۸ (زمان کریم خان زند) ربی مردخای بن الیعزر صیدون و برادرش ربی مشه صیدون مامور ایران و کردستان شدند، اولی در همان سال گرفتار راهزنان شد و دست خالی به عمادیه کردستان رسید و از یهودیان موصل استمداد طلبید و دو مرتبه مامور ایران گردید و هر مرتبه او را چاپیدند (وضع ایران در این زمان دچار هرج و مرج بوده است)

۱۱ - در سال ۱۷۷۵ (زمان کریم خان) ربی یعقوب بریر و جام ویلنا الیشاع از اورشلیم مامور عراق و ایران شد که خطر قتل عام یهود را (توسط صادق خان) در بصره نوشته است.

۱۲ - در ۱۷۸۲ (زمان علی مراد) ربی الیاهواریه و پسرش اسحق از راه هندیه یزد آمدند و در آن شهر حاخام الیاهو مامور حبرون و ربی اور شرگا که از هخامیم یزد بودند سفارش آنها را به یهودیان مشهد نمودند.

۱۳ - در سالهای ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۸ (زمان لطفعلی خان زند تا آغا محمد قاجار) کمتر از چهار مامور اورشلیم حبرون و طبرییه در عمادیه کردستان

نبودند ولی مینویسد که نتوانستند داخل کردستان ایران شوند و ناچار مامورینی از یهودیان ایرانی را به داخله ایران فرستادند (شرح اخیر آشوب آن زمان ایران را می‌رساند).

یکی از آن چهار نفر در عمادیه که مامور طبری بود، موسوم به ربی اهرن اشکازی بوزه است. در نامه خود بیهودیان ایران نوشته است: (که بواسطه عدم امنیت و سرما نتوانسته است به ایران بیاید و اکنون بیست سال است که نصف (شقل) را نپرداخته‌اید بیهودیان ایران جواب دادند تا خود او را نبینند نخواهند داد.)

۱۴ - ربی یوسف مامان در سال ۱۷۹۳ که در بالا شرح آن گفته شد.

۱۵ - در سال ۱۸۲۷ - زمان فتحعلی شاه قاجار ربی داود دبیت

هیمل ، به منظور پیدا نمودن ده اسباط گم شده اسرائیل (۱) بسنه ممالک شرق مسافرت نموده است .

۱۶ - یوسف ولف یهودی آلمانی که مسیحی و میسیونر شد تا بین یهودیان

شرق تبلیغ نماید . در سال ۱۸۲۱ در زمان فتحعلی شاه شروع بکار کرد

و در ۱۸۲۶ به عراق رفت و در ۱۸۳۱ به ایران آمد و در ۱۸۳۲ به

بخارا و در ۱۸۳۶ به یمن . ولف نسبت به وضع یهودیان علاقه زیادی

نشان داده و همچنین راجع به تاریخ آنها و آنچه از آنها شنیده است .

۱۷ - یهودی یمنی موسوم به ذکریابن سعیدیا، تبریز را در قرن

۱۹ دیده است .

۱۸ - ربی مؤیر بن شعیا مامور صفات ، که وولف او را در ۱۸۳۱

در تهران دیده .

- ۱۹ - هانری آشپرن در آخر سال ۱۸۴۴ و مرتبه دوم در ۱۸۵۲
و در شرح مسافرت خود راجع بیهودیان ایران مطالبی گفته است .
- ۲۰ - بنیامین دوم از هال پولطیشن مولداوی (روحانی) در سال
۱۸۴۸ ، سال اول ناصرالدین شاه به کردستان و ایران مسافرت کرده ،
سفرنامه او به تمام جهان رفت و بیش از همه سرصدا بلند کرده .
- ۲۱ - ربی یتحیا که در سال ۱۸۴۸ در شهر اربیل در کردستان
فوت کرد و بنیامین دوم مینویسد که چون بیهودیان موقع دفن او احترامات
زیاد قائل شدند . لذا اهالی شهر نسبت به مقبره او بهانه جوئی کرده و
شبانه وی را از قبر خارج یک دستش را قطع و نعش او را در گودالی انداختند
و بیهودیان از ترس ، فقط گودال مقبره را پر از خاک کردند .
- ۲۲ - در سال ۱۸۵۴ ربی نیسیم حنو کا مامور طبریا به کردستان
و ایران آمد و راجع به فشار بر بیهودیان اردبیل صحبت کرده است .
- ۲۳ - در سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵ دکتر یعقوب ادواری پولاک طبیب
ناصرالدین شاه در تهران بوده ، ولی در کتابش کمتر از بیهودیان ایران
صحبت کرده است .
- ۲۴ - در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰ ربی یهئیل فینشل از طرف صفات
مامور عراق کردستان و ایران شده و شرحی راجع بیهودیان ممالک
شرق نوشته است .
- ۲۵ - در سال ۱۷۶۷ ربی یهودا نعماد راجع به وضع و خیم بیهودیان
اربیل شرحی به ایانس اسرائیلیت نوشته است .

۲۶ - در سال ۱۸۶۷ ربی باروخ شبتای مامور اورشلیم تا افغانستان و هرات رفت .

۲۷ - در سال ۱۸۸۳ افرائیم نیمرک از طبریه خارج و در سال ۱۸۸۴ در ایران بود وی از کلیه مامورین قبلی اطلاعات بیشتری راجع بیهودیان شرق خصوصاً ایران داده است ، سپس به سوریه و کردستان ایران الی افغانستان و ترکستان مسافرت نموده است .

۲۸ - در سال ۱۸۸۷ ربی صوی هیرش هکوهن یروشلمی اهل مجارستان و ربی هیرش لابین از اهالی صفات مامور ارض اسرائیل به کردستان آمد و به شهر مودین رفته است .

۲۹ - در سال ۱۸۸۷ همچنین مامور کل اورشلیم آبراهام هلوآ در ایران بوده .

۳۰ - در سال ۱۸۹۶ بطوریکه در بالا گفته شد الحانان ناتان ادلر پسر ربی ناتان ادلر راب بزرگ لندن به تهران آمده تا کتب قدیم را جمع آوری کند و از تهران به بخارا رفته است .

۳۱ - در سال ۱۹۲۸ یهودا کپلیویچ به ایران آمد مشارالیه مردی ایده آلیست و مایل بود تشکیلات داخلی یهودیان را مرتب نماید .

۳۲ - در سال ۱۹۳۴ جناب اسحق بن صوی به ایران مسافر نمودند تا آشنائی به امور فرهنگی و تاریخی و اجتماعی یهودیان ایران حاصل نمایند .

۳۳ - در سال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶ و ۱۹۵۹ دکتر والتر جی. فیند

مستشرق به کردستان و تهران و اصفهان و شیراز آمد و چند مقاله و مشروحات تاریخی راجع به یهودیان ایران منتشر ساخت و در دانشکده ادبیات در تهران کنفرانسی راجع به : « تورات در افکار و ادبیات ایران » دادند. ^{۱۹۵۹} **بع** ۳۴ - در سال ۱۹۳۵ جغرافی دان موسوم به مرحوم دکتر آ. ی. بر اور از طریق کرمانشاه ، سنندج ، همدان ، تهران ، اصفهان ، شیراز ، خرمشهر به ایران آمد و دو کتاب یکی تحت عنوان راههای گردو خاکی و دیگری بنام یهودیان کردستان منتشر ساخت .

دنباله تاریخ عصر آغا محمد قاجار

و تجاوزات این عصر

اطلاعات دیگری حاکی از آن است که در همین شهر قزوین محلی وجود دارد بنام چهار پیغمبر (۱) که یهودیان میگویند مقبره حنینا ، میثائیل و عزریامیباشند . در جنگ اول که برای مدتی عدهای از یهودیان بمنظور فروش فرش و غیره به ارتشهای خارجی رفته بودند در زیر زمین آن محل تورات (نعل) دیده اند و برای روزه بزرگ نماز جماعت را در آنجا خواندند .

اواخر زندیه و زمان آغا محمد خان قاجار ، یهودیان اطراف کاشان که بیش از هفتاد هزار نفر بودند مجبور به ترك مذهب شدند و هنوز هم دهات غمیسر ، ازان یا هارون ، بیدگل ، نوش آباد ، ایبانه ، نیسر ،

(۱) یهودیان موضوع چهار پیغمبر را این گونه تعبیر میکنند : دانیال ، حنینا

میثائیل و عزریا ؛ اما يك نقصی وجود دارد زیرا مقبره دانیال در شوش است

برزوك و بیگان نو و مقداری از دهات کوهستانی اطراف به زبان مخصوص یهودیان کاشان صحبت میکنند. در این دهات (مزوزا) یافت شده .

جناب حاخام دیدیدیا شوفط پس از شرح مربوطه اطراف کاشان اضافه نمودند که پدرشان روزی به ازان رفتند و پیرمرد مسلمانی که با پدرشان آشنائی داشت در خانه خودش اظهار داشت که ما اجدادمان یهودی بوده اند و بالای خانه اطاقی دارم که کتب مقدس شه اطبق وصیت نامه اجدادی در آن محفوظ و مورد احترام ما است . در پشت کتاب شاهین تو را که بدست یهودیان افتاده راجع به ولادت افراد خانواده نوشته هائی دارد که هر يك دو اسم دارند مثلاً مقابل سارا ، فاطمه و مقابل سموئل ، حسین الی آخر. در کاشان مسجد بسیار بزرگی وجود دارد که امروزه بنام مسجد حاجی میرزا حسین نراقی خوانده میشود، گویند در سابق این محل کنیسه یهودیان کاشان بوده است .

در کتاب تيمراک صفحه ۴۳ مینویسد : « از عصر استقرار سلسله قاجار ۱۷۹۵ میلادی رویه ضد یهودی تجدید شد و در عصر ناصر الدین شاه رو بتخفیف رفت (۱) زیرا عده ای مستشار از اروپا به تهران آورد و تشکیلات یهودیان اروپا مانند الیانس اسرائیلیت و «اگودت حئیم» لندن و موسسات فرماسونری اروپا و غیره و غیره که از اوضاع یهودیان با اطلاع شده بودند اقداماتی نزد شاه ایران نمودند .»

واقعاتی که در زمان آغا محمد قاجار و یا اواخر زندیه اتفاق افتاده ضبط نگردیده است ، بعضی از آن واقعات را ما میتوانیم از گفته ملا آقا بابا

(۱) این تخفیف را از حیث قتل و کشتار باید دانست .

دماوندی که از جد خود شنیده است ذکر کنیم:

«در سرتاسر ایران قیام‌هایی بر علیه یهودیان انجام یافت. در زفره ۱۴ فرسنگی جنوب شرقی اصفهان در راه یزد که اکنون ۵ هزار نفر جمعیت دارد قصبه‌ای است که کلیه آن یهودی نشین بوده‌اند، در آن ایام همه را مسلمان نمودند و کنیسه آنجا که تبدیل به مسجد شده هنوز باقی است.»

«و تورات ۱۷۰ سال قبل را در آنجا دیده‌اند» (از کهن صدق) در ورتون ۱۲ فرسنگی اصفهان نزدیک زفره که چهار هزار جمعیت دارد هنوز به زبان «ژار گون» یهودیان اصفهان صحبت می‌کنند (۱).

«در همین ایام عده زیاد از یهودیان یزد در قحطی و بی‌پولی از شهر یزد فرار کرده به رفسنجان و سیرجان و دهات اطراف کرمان پناه بردند (۲).»

ملا آقا بابا اضافه کرد که در آن ایام بتدریج یهودیان بار دیگر بعد از صفویه متوجه شهر قم که مرکز زیارتی و کسبی بود شدند و جمعیت آنها به حدود شش هزار رسیده بود و در یک شب تاسوعا بواسطه آنکه یک بیچه چندساله یهودی که معنی حرکت دسته‌ها را نمیدانست و خندیده بود موجب ایراد نسبت به کلیه یهودیان شهر قم گردید و آنها را حتی

(۱) یهودیان اصفهان به این موضوع معترفند و در یادداشت‌های آقای

کهن صدق هم اشاره شده است.

(۲) یهودیان رفسنجان و سیرجان که در بدبختی فوق‌العاده اقتصادی

بسر می‌بردند اخیراً به اسرائیل مهاجرت کردند. (نقل از ربی داود اسحق

ملایو خان یزدی.)

اجازه مسلمان شدن نداده کشتند و محله خرابه آنها هم هنوز در قم باقی است ولرد کرزن که او اخر ناصر الدین شاه به ایران آمده مینویسد:
 (قم یهودی ندارد) در شماره ۳۲ بولتن الیانس اسرائیل سال ۱۹۰۷ صفحه ۶۶ مینویسد: در کاشان توراتی ۵۰۰ ساله متعلق به جامعه یهود قم وجود دارد و محله خرابه‌ای در آن است که آنرا محله یهودیان میگویند و قبری متعلق به سیپورا (زیارتگاه) وجود دارد که رو به ویرانی است. ملا آقا بابا اضافه کرد که بین شهر قزوین و همدان قصبه‌ای وجود داشت یهودی نشین که آنها را مسلمان نمودند و کنیسه‌ها تبدیل به مساجد شد و اگر دقت شود اکنون هم دیده میشود که قبله‌هایی در این مساجد وجود دارند که در عوض جنوب غربی متوجه غرب که قبله یهود است می‌باشد.

خود شهر قزوین هم یکی از مراکز مهم یهودی نشین ایران بود با اینکه عده از آنها را نادر شاه به مشهد منتقل کرد باز هم در اوائل آغامحمد ۶ هزار یهودی داشت که همه ازین رفتند. ملا آقا بابا نتوانست غلت این انهدام را ذکر نماید و یا اینکه دقیقا بگوید این واقعات در اواخر زندیه رخ داده یا اوائل سلطنت آغامحمد قاجار. در آن زمان واقعاتی نبی در پی بر علیه یهودیان رخ داد که ضبط نگردیده مثلا در همدان کوچه‌ای وجود دارد که اکنون مسلمانها ساکنند ولی معروف به کوچه جهودها میباشد و مسجدی در آن ناحیه باقی است بنام مسجد پیغمبر که یهودیان معتقدند مقبره خگی نبی میباشد و حتی امامزاده یحیی را مقبره نحمیا تصور میکنند.

در شهر دامغان که عده کثیری از یهودیان در زمان استیلای مغول از بین رفته بودند و عده هم در زمان صفویه به گیلعاد دماوند پناه برده بودند، در آن عصر باقیمانده آنها بکلی از آن شهر فراری شدند، یهودیان دیلمان و گیلانات، در این عصر بکلی از بین رفتند و معدودی در سیاه کل باقی ماندند.

حدس نزدیک بیقین آن است که کلیه این اتفاقات در زمانهای بعد از فوت کریمخان الی آخر آغا محمد که کشور ایران در هرج و مرج کامل غوطه ور بود اتفاق افتاده (۱) زیرا اگر مربوط به اواخر سلطنت آغا محمد بود خاطرات آن زنده و سیاحانیکه در اواسط و اواخر فتحعلی شاه به ایران آمدند، شرحی مینوشتند. علت آنکه مورخین ایرانی و اروپائی راجع به این واقعات سکوت کرده اند آنست که قبل از قرن هیجدهم برای اروپائی ها و تا اواسط قرن بیستم برای شرقی ها و حتی تا امروز هم تجاوز یهود برای بسیاری از افراد بشر، موضوعی است ثانوی و آنرا قابل ارزش و اهمیت نمیدانند که ضبط و در تاریخ خود بنویسند، چنانچه این همه اتفاقات نیک و بد که برای یهودیان ایران اتفاق افتاد آنها را ضبط نکردند و یهودیان اغلب آن واقعات را با تعریف سینه به سینه به احفاد خود رسانده اند. بطور خلاصه بطور حتم میتوان گفت که مصیبت وارده بر یهودیان ایران در اواخر زندیه و عصر آغا محمد از زمان صفویه بدتر بوده و شدت آن موجب گشته که مورخین یهود نتوانستند وقایع را ضبط

(۱) چند نفر از مورخین نیز تائید کرده اند که: « بین ۱۷۹۴ و ۱۸۰۰

۱۷۹۷ میلادی در اکثر نقاط ایران اتفاقاتی بر علیه یهودیان ایران رخ داد

نمایند، اما با وجود این وضعیت، با اطلاعاتی که از سینه به سینه باقی مانده میتوان گفت که پس از کشتارهای زمان چنگیز و تیمور و اواخر ارغون از فوت کریمخان تا اواخر آغا محمد خان سخت ترین ادوار مصیبت یهودیان در ایران بوده است. کسر یهودیان ایران را در این مدت، میشود ۱۲۰۰۰۰ محسوب داشت ولی بایستی به ۷۰ هزار تقلیل داد و ۵۰ هزار فرق حاصله را مربوط به یهودیان مسلمان شده عصر صفویه دانست که در زمان نادرشاه به یهودیت برگشته بودند و بار دیگر بطور قطع به اسلام رجعت کردند و چون این کسر ۵۰ هزار را در عصر صفویه محسوب داشته لذا تکرار نمیشود و بنا بر این همان ۷۰ هزار کسر میگردد.

چون آغا محمد توجه خود را برای پایتختی بتهران انداخت، به امید آنکه اقتدار حکومت حافظ یهودیان است بسیاری از گیلعاد و شیراز و اصفهان و کاشان به پایتخت (از موقع تاجگذاری ۱۷۹۶ به بعد مهاجرت نمودند. هنگامیکه تهران برای پایتختی انتخاب شد جمعیت آن کمتر از پانزده هزار بوده است (۱) «در عصر آغا محمد در اصفهان بیهودیان فشار آوردند که مسلمان شوید، ولی ۳۰ سال برای آنها فرصت طلبیده شد.» (۲)

آغا محمد در همان سال تاجگذاری خود، متوجه خراسان شده و شاهرخ نوه نادر را توقیف و آزار زیادی برای بدست آوردن خزینه نادر

۱ - ایران بقلم گرزن صفحه ۱۹ از قول سر اولیویرا انگلیسی

۲ - از کهن صدق

به او رو داشت تا شخص اخیر بواسطه شکنجه فوت کرد. در همین سال در عصر امپراطوری کاترین روسیه ۴۰ هزار سرباز بطرف دربند و باکو و تادشکستان مغان رسیدند ولی در اثر فوت کاترین ارتش روس عقب نشینی کرد. این پیش آمد موجب خرسندی و تشویق آغا محمد را فراهم کرده برای تصرف گرجستان حرکت نمود اما در حین این مسافت، شاه در اثر نزاع دو نفر از نوکرهای خود که فریاد زدند، مضطرب شده و حکم داد تا صبح آنها را اعدام سازند. یکی از آنها که صدیق خان شقافی بود با همدستی دو نفر دیگر شبانه آغا محمد را مقتول ساختند.

مورخین، این پادشاه را بسیار کینه جوپول پرست، لعیم و قسی القلب دانسته اند. صادق خان شقافی بعد از کشتن آغا محمد جواهرات او را شبانه صاحب شده و متوجه کردستان گردید، در آنجا پانزده هزار سرباز فراهم کرده تاج و تخت ایران را صاحب شود ولی از فتح علی شاه شکست خورد و عفو وی با تقدیم جواهرات میسر گردید.



در حالیکه در ایران (تنها مملکتی از شرق)، یهودیان دچار چنین مصائبی بودند و در عصر اولین پادشاه قاجار بتحریک ملانماها کشته خود را پیشوای مذهب و اخلاق میدانستند، یهودیان ایرانی در منتهای بدبختی بسر میبردند، در همان روز گاران قتل و غارت، (۱۷۹۵) مجلس مؤسسان فرانسه، راجع به مذهب، دو قانون کوتاه زیر تصویب کرده بود.

۱- هیچ يك از افراد کشور را نمیتوان مانع اجرای مراسم مذهبی

که مورد انتخاب او باشد نمود *

۲ - هیچ فردی مجبور نیست که کمک به مخارج هر مذهبی که باشد بنماید و جمهوریت فرانسه به هیچ مذهبی مساعدت نمینماید *

تشیقات مخالفین یهود در فرانسه بر علیه آزادی یهودیان نتیجه نداد و هنگامیکه در ۱۷۹۷ ژنرال بناپارت فتوحات خود را بر کشورهای اروپائی وپاپ (که بر علیه انقلاب فرانسه قیام کرده بودند) خاتمه داد و عهد نامه متار که جنگ را به امضاء رساند ، افق روشن و امیدواری برای یهودیان اروپا نه فقط ظاهر شد بلکه از اشعه های جان بخش آفتاب آزادی برخوردار شدند . در حالیکه یهودیان ایران از آن اوضاع فرخنده برادران خود ، در آن طرف جهان بیخبر و موسویان اروپا و امریکا هم از سر گذشت تیره یهودیان ایران بی اطلاع بودند . چنین بنظر میرسد که آنچه تا کنون بر آنها گذشته بود کافی نبود . روزگار تیره آنها بایستی تا زمان خاقان مغفور هم ادامه یابد *



فصل دوم

فتحعلی شاه قاجار

۱۷۹۷ - ۱۸۳۴

پس از فوت آغا سید خان قسمت عمده ارتش ، سر بطغیان برداشته
پراکنده شدند (امانقود حاجی ابراهیم باعث شد که يك عده ای کافی
را نگاهداشتند و برای پیش روی بسوی تهران بطرفداری فتحعلی شاه
برادر زاده و وارث سلطان مقتول آماده نماید) (۱) یکی از خوانین قاجار
پایتخت را برای او نگاهداشته بود. فتحعلی شاه که در آنوقت فرماندار

فارس بود. حرکت و در تهران خود را شاه اعلام نمود. صادق خان شقاقی در قزوین شکست خورد. زکی خان مدعی دیگر، اصفهان را بتصرف در آورد ولی بزودی مجبور به فرار گردید حسینقلی خان برادر شاه هم مدعی دیگر بود که در اثر وساطت مادرشان صلح کردند. حاجی ابراهیم خان که موفق به حفظ تخت و تاج برای فتحعلی شاه گردید. مقام وزارت داشت ولی بزودی شاه از قدرت او دچار وحشت گردید و ترسید که مبادا او را از سلطنت خلع نماید، لذا بایک توطئه قبلی تمام اعضاء خانواده حاجی ابراهیم را که شاغل مقامات مهم دولتی بودند در یک موقع دستگیر و مقتول ساخت و خود حاجی ابراهیم را هم گرفته در یک دیگ روغن انداخت و فقط از قتل یک فرزند بیمار او صرف نظر نمود که خانواده قوام الملک شیرازی را تشکیل داد.

برادر شاه حسینقلی خان که حاکم خراسان بود بر علیه برادر خود قیام و اصفهان را بتصرف در آورد و از ایل بختیاری ارتش برای خود تهیه نمود. هرج و مرج دوره حسینقلی خان تا با مرز هم در ایران معروف است. ژویش انسیکلوپدیا جلد ششم صفحه ۶۵۹ مینویسد:

« ولی هیچ شکنجه‌ای نظیر آنچه در زمان فتحعلی شاه (۱۷۹۸) -

(۱۸۳۴) یهودیان اصفهان متحمل شدند نبود. ابلاط چادر نشین پیوسته بداخل محله یهود هجوم میبردند و بازنه‌ها با جبر و عنف نزدیکی میکردند مردم را میکشتمند، خانه‌ها را غارت مینمودند چیزهای را که نمیتوانستند باخودشان ببرند ازین میبردند. فتحعلی شاه که در بزرگ نمودن حرمانه خود بسیار حرص بود، ازین یهودیان ایران مانند زمان زندیه دخترانی را بطور اجبار برای خود انتخاب کرده بود.

صورت رسمی این زنان ، از ناسخ تواریخ جلد اول قاجاریه استخراج و بقرار زیر است :

« پنجم اسحق میرزا مادر او از جماعت بنی اسرائیل است » صفحه ۲۸۱ « زوجه نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است صفحه « ۲۹۱ » . هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است « صفحه ۲۹۳ » هفتاد و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل « ۲۹۳ » زوجه هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است . زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه شهر بانو خانم ارقبائل بنی اسرائیل است « صفحه ۳۹۴ » زوجه صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است « صفحه ۲۹۴ » زوجه صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است « صفحه ۲۹۴ » زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است « صفحه ۲۹۵ » و بالاخره موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است « صفحه ۲۹۵ »

مریم خانم

در اندرون آغا محمد خان خواجه زنهای وجیهه و خوشگل زیاد بود اما بواسطه اینکه در طفولیت او را خواجه کرده بودند ابداً قوه شهوانی نداشته و لیکن از زن و دخترهای خوشگل و جواهرات کاملاً لذت میبرده یعنی از حظ نظری یا بصری استفاده میکرد ، برای همین منظور در اندرون او زنهای خوش منظر زیاد بودند از آن جمله يك دوشیزه یهودی بسیار زیبا و قشنگ در اندرون شاهی بود که سر آمد خوشگل‌های آن زمان بود . خاقان مغفور اطلاع داشت که همچو لعبت

طننازی در اندرون میباشد اما جرئت سخن گفتن نداشت تا پس از درگذشت آغا محمدخان این دختر زیبا را موسوم به مریم خانم که فوقاً ذکر شد بعقد خود در آورد. شرح مفصل این مجمل را از تاریخ عضدی در اینجا نقل میشود.

« مریم خانم از طایفه بنی اسرائیل است زن شاه شهید بود و در جمال با مثال و فرید بود پس از درگذشت آغا محمدخان، حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه خواستار مریم خانم شد حضرت خاقان اجازه نفرمود و در حباله عقد خود در آوردند. مرحوم حسینقلی خان ماه اول رنجشی که از برادر تاجدار حاصل نمود همین برای ندادن مریم خانم بود که بتدریج این ماده غلظت یافت و کار خان مرحوم بکوری کشید و فوت نموده و شاه بیگم خانم ملقب به ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند. ضیاء السلطنه را مهد علیا والد، خاقان در نزد خود نگه داشته بود. بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحوم به ضیاء السلطنه داده شد تمام دستگاه او از خانه خارج و جدا گانه بود از طویله و فراشخانه و غیره و نوکرهای معتبر داشت از آنجمله شبانعلی خان وزیر که در آن زمان از خوانین بسیار و معتبر بود. خاقان مغفور منتهای محبت را به ضیاء السلطنه داشت زیرا در تحریر و تقریر یگانه بود و نمونه‌ای از حسن منظر و جمال بود دستخطهای خاقان مرحوم را او مینوشت و بخصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاء السلطنه بود. نسخ را خوش مینوشت عموم برادرها

باو احترام تمام می‌کردند ، ولیعهد مرحوم این بیت را فرموده و به ضیاء السلطنه نوشته اند .

ای ضیاء السلطنه روحی فداک صد گریبان کردم از هجر تو چاک
خاقان مرحوم میفرمایند نور چشم من ضیاء السلطنه یکشب هجر
تو بر ما یکسال در جشن میلادی خاقان ، همه ساله حضرت سلطنت
و حرم خانه و تمام شاهزادگان ، ذکوراً و اناثاً مهمان ضیاء السلطنه بودند
یک پارچه جواهر ممتاز هم در این روز به ضیاء السلطنه مرحمت میشد
و وجه معینی هم برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه
میشد. در عهد خاقان هر کس برای خواستگاری او آمد تمکین نمود
تا بعد از رحلت خاقان در سن ۳۷ سالگی بنا به درخواست محمد شاه
بعقد میرزا مسعود خان وزیر خارجه درآمد. شنیده شده قرآن نفیسی
به خط ضیاء السلطنه در موزه قم باقی است که خط نسخ بسیار عالی است (۱)

انقلاب فرانسه - ناپلئون و یهودیان

در اروپا ، ممالک مختلفه بر علیه فرانسه قیام نموده و از ناپلئون
شکست خورده بودند و خونریزیهای انقلاب فرانسه مردم را خسته
و متنفر ساخته بود. انقلاب بتدریج خود را خورده تا آنکه در سال
۱۷۹۹ ناپلئون کنسول و در سال ۱۸۰۲ کنسول دائمی و در سال ۱۸۰۴
امپراتوری وی اعلام گردید.

یا موجودیت امپراتوری ناپلئون در فرانسه ، عدم رضایت دولت
انگلستان آشکارتر میگردد. بار دیگر فعالیتها سیاسی و دسته بندیهای
نظامی آغاز گردید. فرانسویها کوشش می‌کردند که دربار فتحعلی شاه

(۱) استخراج آقای دکتر مهدی کامکار کاشانی .

را بطرف خود جلب و بدینوسیله هندوستان و روسیه را در معرض خطر قرار دهند و از سال ۱۸۰۲ فعالیت فرانسویها آغاز و در سال ۱۸۰۶ چون مدت یکسال بود که جنگ بین روسیه و فرانسه شروع شده بود ژویر از طرف ناپلئون به شاه ایران پیشنهاد حمله به هند را نمود تا در عوض فرانسه برای استرداد گرجستان به ایران کمک نماید ولی اقدامات سفیر انگلستان سر جان ملکم (مورخ) این اقدامات را خنثی کرد. سرانجام در ۱۸۰۷ معاهده‌ای بین فرانسه و ایران منعقد و هیئت ژنرال کاردان با ۷۰ افسر به ایران آمدند. این پیش آمد انگلیسها را نگران و بار دیگر سر جان ملکم مامور ایران شد اما اقدامات او بی نتیجه ماند و بعد سرهارفورد جونسون بجای او آمد که با قرارداد پرداخت سالی ۱۶۰ هزار تومان = ۱۲۰ هزار لیره عذر گاردان خواسته شد. بار دیگر سر جان ملکم در سال ۱۸۱۰ مامور ایران شد و با موفقیت بدان پایان داد.

در سال ۱۸۰۶ هنگامیکه ناپلئون از جنگ با اطریش مراجعت مینمود و از شهر استراسبورگ میگذشت، هیئتی از اهالی این شهر مطالبی بر علیه یهودیان اظهار داشتند تا بدان وسیله آزادی تازه بدست آمده یهودیان، ملغی شود. در پاریس فرقه کاتولیک از نظریه استراسبورگها طرفداری کردند و هر دو این دسته موقعیت زمانرا برای پیشرفت منظور خود مساعد میدانستند زیرا آلت قراردادن یک دیکتاتور، همواره بسیار سهل و آسان میباشد. با اینکه مطالب آنان جلب توجه ناپلئون را نموده بود، مشار الیه با داشتن هوش سرشار طبیعی، بدون مطالعه دست به اقدامی نزد و قرار شد در هیئت وزرا قضیه مورد بررسی قرار گیرد که آیا حقی را که انقلاب برای یهودیان قائل شده بایستی باقی

ماند یا ملغی گردد. در جلسه مشورتی، ناپلئون اظهار داشته بود که آزادی یهود موجب ایجاد دودستگی در دولت فرانسه میباشد ولی ۳ نفر از حضار با شجاعت از یهودیان دفاع کرده و خطای يك یا چند نفر یهودی را مربوط به کلیه یهود نمیدانستند و توجه امپراطور را به این این نکته مهم جلب نمودند که وجود آزادی در مدت کوتاهی برای یهودیان فرانسه موجب شده که آنها در رشته‌های مختلف ترقیات جالبی برای کشور خود حتی در میدان نبرد بدست آورده‌اند.

در نتیجه امپراطور آرام شد. در سال ۱۸۰۶ از عده‌ای معروفین یهود فرانسه، در شهرداری پاریس با احترامات کاملی دعوتی بعمل آمد تا رسیدگی شود آیا مقررات مذهبی یهود با قوانین کشوری فرانسه تضادی دارد یا نه و قرار شد يك سنه‌درینی از نمایندگان یهودیان تشکیل گردد و در آن جلسه مقرراتی برای تشکیلات جوامع یهود آغاز گردید. در نهم فوریه ۱۸۰۷ سنه‌درین کبیر با احترامات خاصی تشکیل شد و در آنجا نمایندگان سوگند خوردند که خود را از ملت فرانسه جدا نخواهند دانست و جمله‌ای را که از عهد ساسانیان روحانیون یهود ایران گفته بودند «قانون مملکت قانون است» اتکا قسم آنها بود. مع الوصف بایستی اعتراف نمود که باز هم عقاید عمومی ملت فرانسه نسبت به یهودیان هنوز کم و بیش مانند آنچه را که رهبران کاتولیک قرن و سطر، مجسم ساخته بودند باقی بود. بعدها در انقلاب ۱۸۳۰ آزادی یهودیان وسعت بیشتری یافت که حتی پیشوایان روحانی یهود در ردیف کارمندان دولت درآمدند زیرا دیگر مذهب کاتولیک جزو مذهب رسمی دولت قرار نداشت.

دنباله واقعات زمان فتحعلی شاه

در سال ۱۷۹۸ گیورگی دوازدهم بر تخت سلطنت گرجستان جلوس نموده بود ، وی مایل نبود که روابطش با ایران قطع گردد ولی چون شاه ایران پسر او را بعنوان گروگان بتهران خواست ، ناچار متوجه دولت روسیه شده و آن دولت هم قول حمایت را بدو داد . پس قشونی از روسیه روانه گرجستان شد و چون گیورگی مریض بود ، سلطنت را به پل پادشاه روسیه واگذار و در سال ۱۸۰۰ اعلامیه مربوطه صادر و چند روز بعد گیورگی فوت نمود و با این ترتیب روسیه همسایه مستقیم دولت ایران شد و بلافاصله تماس و جنگ بین روسیه و ایران شروع گردید . در ابتدا موفقیت با ایرانیها بود ولی بالاخره در سال ۱۸۱۲ ایرانیها شکست خورده و در سال ۱۸۱۳ معاهده صلح معروف به گلستان منعقد گردید .

پس از ۱۳ سال بار دیگر روسها بهانه جوئی کرده و تا تبریز تاخته و بعد از خرابی و خسارات زیاد ، معاهده تر کمان چای که قفقازیه را از ایران جدا کرد در سال ۱۷۲۸ میلادی منعقد گردید . هر مرتبه که فتحعلی شاه دچار شکستی میگردد مملکت دچار انقلاب و شورش می شد .

چنانچه در شکست اولی فتحعلی شاه ، خوانین خراسان قیام و در اثر اختلافات بین خود و حمله امیر بخارا از بین رفتند . تر کمنها و خان خیمه هم شورشی نمودند که شکست خوردند . اصولاً در آن زمان احساسات و عواطف و تمایلات مردم غیر از عصر حاضر بود . احساسات

ملی وجود نداشت. اگر مردم به شاه کشور خود ذی‌الاقه بودند فقط بمنظور آن بود که وی را حافظ دین میدانستند در واقع این نوع احساسات در اروپا هم تا قبل از انقلاب فرانسه به همین قسم وجود داشت. برای خانواده سلطنت هم ازدیاد جمعیت کشور یا توسعه تجارت امری واجب نبود آنها وسعت کشور را برای ازدیاد عواید و بزرگی نام خود میخواستند و اشراف و اعیان کشور در پی سلطانی میرفتند که مداخله آنها را بهتر تامین و محفوظ دارد و روحانیون سلطانی را میخواستند که بیشتر به امور دینی پرداخته و دستورات آنها را بهتر مجری دارد. در همین سال ۱۸۲۸ که دولت ایران معاهده منحوس تر کمان چای را امضا نمود، قسط پرداخت غرامات را تاخیر کرده بود و گری بایدوف بریاست میسیونر بتهران آمد و چون وی استرداد دو نفر زن ارمنی را که به آصف‌الدوله پناه برده بودند نمود و آنها نیز تسلیم اوشدند لذا فتوای رئیس روحانیون که نجات آن زنان را از دست کفار شرعا لازم میدانست موجب شورش در تهران گردید.

بازارها بسته شد و مردم بسفارت روس ریخته نماینده سیاسی و اطرافیان او را مقتول ساختند. شاه، خسرو میرزا را برای طلب پوزش نزد تزار روسیه نیکلا فرستاد و خوشبختانه در این موقع چون دولت روسیه گرفتار منازعات با عثمانی بود راجع به این موضوع سخت گیری زیادی نکرد.

آذربایجان و خصوصا تبریز از زمان شاه اسمعیل اول صفوی تا عصر نادر، و الی زمان فتحعلی شاه گرفتار جنگها و خرابیها و غارت‌های

پی در پی عساکر عثمانی و روسیه شده بود. در کلیه شهرها و قصبات آذربایجان یهودیان از زمان آشوربها از ۷۲۱ قبل از میلاد مقیم بودند و آنها مانند هموطنان خود رنج و مصیبت فراوانی دیده بودند. تا بجائیکه شیخ محمد علی حزین سیاح زمان فتنه افغان، جمعیت شهر تبریز را که روزی به ۸۰۰ هزار میرسید، نوشته که به ده هزار نفر تقلیل یافته است (۱).

فلاکت و مصیبت مردم آذربایجان منحصر به جنگ و نتایج حاصله از آن نبوده بلکه دست طبیعت هم با آنها نامهربانیهایی زیاده کرده است (در سال ۸۵۸ میلادی در اثر زلزله خیلی شدید (شهر تبریز) از بین رفت. بعد هم دچار چندین زلزله دیگر گردید که سختترین آن در سال ۱۷۲۱ عهد شاه سلطان حسین بود که ۸۰ هزار نفر تلفات داد) (۲) کرزن مینویسد: (۳) (عربها، سلجوقیها، مغولها، عثمانیان، روسها، زلزله‌های مکرر، و باو طاعون و قتل عامهای پیاپی از این شهر دیدن کرده‌اند و آنرا زیر و رو نموده‌اند چنانچه در سال ۱۷۲۱ میلادی = ۱۱۳۲ هجری ۸۰ هزار و در سال ۱۷۸۰ = ۱۱۹۶ هجری ۴۰ هزار نفر تلف شدند).

اوژن فلاندن بازمینویسد «۴»

«نواحی شمالی ایرانرا بیشتر تر کهها صاحبند که اینان از اخلاف

(۱) گنج دانش از صفحه ۵۳۳ تا ۵۳۵

(۲) اوژن فلاندن صفحه ۷۳

(۳) کرزن صفحه ۱۳۴

۴ - اوژن فلاندن صفحه ۳۳۵

تاتارها یعنی ازبازماندگان حمله وران به ایران و باسرم طوایف افشار ، قاجار، قزاقزلو، شاه سر، و بسیاری دیگر نامیده میشوند ، البته نباید فراموش کرد که نژاد شریف ایرانی از قرون قدیم و از عهد هخامنشیان در ایالت آذربایجان ساکن بوده اند و حمله مغولها و گورکانیان بنا وجود تلفات زیادی که به ایرانیان آذربایجان وارد کرده است عده کثیری از آنها در این ایالت باقی ماندند در حالی که مهمانان ناخوانده و حمله وران در کنار آنها اقامت کردند و بهترین شاهد اینکه اهالی آذربایجان همگی از مغولها نمیباشند قیافه زیبا و گلگون آنها است . کرزن باز دیگر مینویسد (۱) « چنانکه مغولها و تاتارها آب و هوای کوهستانی آذربایجان را پسندیدند و در آن نقاط رحل اقامت افکندند » سیاحانیکه قبل از صفویه به ایران آمدند اشاره بیهودیان تبریز کرده اند و حتی در همین صفحات دانستیم که حتی علمای بزرگی از بین یهودیان این شهر پیدا شدند . اوژن فلاندن که در سال ۱۸۴۰ در تبریز آمده است مینویسد (۲) .

« جمعیت تبریز که در زمان شاردن بیش از پانصد هزار نفر بود اکنون به یکصد و پنجاه هزار تقلیل یافته که بیشتر مسلمان و عیسوی هستند » شیخ محمد علی حزین که جمعیت تبریز را در زمان افغانه ده هزار برآورد کرده در این زمان بقول اوژن فلاندن به ۱۵۰ هزار افزایش یافته بود و عده یهودیان تبریز در سال ۱۸۳۰ میلادی ۷۰۰۰ نفر بوده است .
دکتر فیشل در تاریخ آذربایجان مینویسد : (که در کتاب

۱ - کرزن صفحه ۳۸ جلد دوم

۲ - اوژن فلاندن صفحه ۷۵

Sefer hamusar راجع به تبریز نوشته است: مسافری اروپایی که در قرن ۱۷ به تبریز رفته اند از یهودیان تبریز صحبت کرده اند مانند Chardin، آنچه مسلم می باشد آن است: همانقسم که شهر تبریز مکرر از کثرت جمعیت ۵۰۰ هزار نفری به ده هزار رسیده، یهودیان آنها که بعد از ارغون و زمان غازان و محمد خدا پنده الی اول صفویه به صفر رسید، بار دیگر بواسطه موقعیت بازرگانی تبریز در آنجا جمع شده وعده آنها به ۷۰۰۰ رسیده بود که طبق شرح بعدی تلف شدند و ممکن است ۷۰۰۰ تلفات یهودیان تبریز که گفته شده، مربوط به کلیه آذربایجان بوده است.

ایرانیان معترفند که یکی از علل مهم جنگ ایران با روسیه و انعقاد معاهدات گلستان و ترکمن چای، عده ای از ملانماها بودند که موجب خواری و خفت ایران را فراهم ساختند و اوژن فلاندان باز مینویسد: (۱) «مسلم است که علت کم جمعیتی ایران همانا نزاع داخلی مردم است که هر دسته مذهبی دارد. و در صفحه ۱۲۱ هم اضافه میکند: «ولخرجیهای این پادشاه و تشکیل حرمسرای که دارای ۶۰۰ زن است و دیوانگیهای شاهزادگان بی شمار، خزانه را تهی کرد که ناچار بجان مردم افتاده مالیاتهای گزاف وضع کردند. ایرانیان صنعت تجارت، پول و کشور خود را در اثر بیکفایتی و عیاشی این پادشاه از دست دادند».

با این وضع وخیم مملکت، و با این روحیه مردمان آذربایجان، در سال ۱۸۳۰ اتفاقاً برای یهودیان تبریز و آذربایجان وقوع یافت که

بدبختی و مصیبت یهود ایران را بار دیگر تجدید کرد.

ملا آقا بابا دماوندی که تاریخی متحرک بود، حکایت زیر را بر حکایات خود اضافه نمود و بولتن الیانس شماره ۳۷ سال ۱۹۰۲ در صفحه ۸۲ هم این مطالب را تأیید کرده است.

ملا آقا بابا، سال قبل از طاعون بزرگ عهد فتحعلی شاه زانشانی میداد و چون این طاعون در سال ۱۸۳۱ واقع گردیده پس واقعه بایستی مربوط به سال ۱۸۳۰ باشد. (۱)

بولتن فوق الذکر مینویسد: « صد سال قبل تمام شهرهای ایران یهودی داشت؛ قم، مشهد، قزوین، سمنان (خلت) تبریز و هر يك بين ۴ الی ۱۰ هزار نفر جمعیت داشتند و مهم‌ترین آنها تبریز بود » حکایت ملا آقا بابا دماوندی و نوشته بولتن فوق الذکر که هر دو تقریباً مطابقت دارند به شرح زیر میباشد

قتل ۷۰۰۰ یهودی در تبریز

« در شهر تبریز یهودیان تاجر و ثروتمند زیاد بودند و مسیحیان هم که در این زمان بغناوین مختلف و مخصوصاً به امور تجارتنی اشغال داشتند نیز زیاد بودند. یکی از تجار یهودی که فوق‌العاده ثروتمند

(۱) بطور قطع نمیشود واقعه قتل عام یهودیان تبریز را در سال ۱۸۳۰ دانست بلکه چندین سال قبل از آن واقع شده یعنی در اوایل آغسا محمد قاجار و حتی میتوان آن واقعه را در زمان بین کریم خان زند و آغا محمد قاجار دانست زیرا سیاح معروف زمان فتحعلی شاه ربی داود بیت‌هلل که شرح آن بزودی میآید مکرر اشاره بکشتارهای یهودیان آذربایجان حتی تبریز مینماید اما نه در سال ۱۸۳۰ بلکه قبل از آن تاریخ

و در کار تجارت رقیب خطرناکی برای مسیحیان بود ۱۲ منشی داشت و این شخص بین مسلمانان، معروفیت کاملی دارا بود و مورد محبت و مراجعه آنان واقع گردیده و برعکس مورد حسادت و نفرت مسیحیان شد. دسته اخیر تصمیم میگیرند که او را از بین ببرند. یکی از منشیان درجه اول تاجر یهودی شخص عیسوی، موسوم به ریشارد بود (۱) که او را آلت قرار داده و یک شب بچه مسلمانی را ربوده و کشته و آن طفل بیگناه را بوسیله ریشاد در انبار تاجر یهودی مخفی ساختند. جارچی در تمام شهر بجستجوی بچه برآمد و سه روز ریشارد ساکت ماند و روز چهارم نزد حاکم رفت و گفت که تاجر یهودی این کار را کرده و اربابش باو سفارش کرده است که خاموش باشد. حاکم حرف او را باور کرد و روانه مخفی گاه نعش بچه گردید. نتیجه معلوم است. آن بچه از فامیل بزرگی بود (۲) و بلا فاصله بدون آنکه حاکم یا علما در صد تحقیق برآیند یا بقتل تاجر یهودی قناعت نمایند متوجه محله یهودیها شده شروع بقتل مردم بیگناه کردند و تمامی مردم را از دم شمشیرهای خود گذراندند. (۳) حمله کنندگان دسته قداره ها در زمین کرده و اطفال را طوری به هوا مینداختند که بر روی شمشیر بیفتند. جوانی ۱۷ ساله بنام یحیی که بسیار زیبا بود باو گفتند که اگر تغییر مذهب دهد کشته نخواهد شد. یحیی این تقاضا را رد کرد زیرا میخواست مانند کلیه اقوامش

(۱) ملا آقا بابا اسم ریشارد را بلد نبود فقط میگفت منشی درجه اول اومبیدی بود.

(۲) ملا آقا بابا میگفت طفل یکی از علما بود.

(۳) منظور سال ۱۸۹۹

کشته شود و در اثر مخالفت او تکه تکه اش کردند . تلفات یهودیان در تبریز ۷۰۰۰ نفر بود یعنی کلیه جمعیت یهود آن شهر . ۶ ماه بعد از این واقعه غمناک طاعون متوجه آذربایجان گردید و تنها در شهر تبریز ۷۰ هزار نفر از این مرض فوت کردند .

بولتن فوق الذکر مطالب خود را بهمین جا خاتمه داده است . اما ملا آقا بابا علاوه کرد که حمله بیهودیان در اکثر شهرهای آذربایجان خصوصاً اردبیل حتی زنجان سرایت کرد در دو شهر اخیر هم کسی از یهودی باقی نماند و آثار محله و قبرستان یهود مخصوصاً در اردبیل باقی است . (۱)

(ملا آقا بابا عده تلفات اردبیل و زنجان را نمیدانست)

(۱) بطوریکه مکرر در صفحات این کتب تاریخی ملاحظه شد بر اساس کینه های ارثی و کسبی ، از زمانهای قدیم در اروپا انتشار داده بودند که یهودیان خون طفل مسیحی را در فطیر میریزند و به دام مسیحیانیکه دارای این عقیده بودند به این تصورات ابلهانه پی بردند . هنگامیکه قدمهای اروپائیان به ایران باز شد این انتشار نفرت انگیز و دروغ را بین ایرانیان نیز زواج دادند و مسیحیان تبریز روی رقابت کسبی بوسیله مسیوریشارد آن طفل معصوم مسلمان را از بین برده و بدین وسیله آن انتشار کذب را خواستند بطور حقیقی وانمود نمایند و موفق شدند و از خداوند هم نترسیدند حتی تا با امروز مردم آذربایجان چنین فکر میکنند که یهودی که طبق مذهبش نباید هیچ چیز را با خون بخورد : فکر میکنند چنین عمل و گناه نفرت انگیزی را مرتکب می شود . زهی تاسف از این گونه افکار غلط در تورات سفر لاویان فصل ۱۹ آیه ۲۶ فرمان است که : «هیچ چیز را با خون نخورید و تفال نریزد و شکون نکنید» .

همچنین در شهرهای دیگر آذربایجان کم و بیش به قتل و غارت پرداختند و این رویه آزار یهودیان سالیان دراز ادامه داشت. در سال ۱۸۳۰ عده کثیری از یهودیان فراری آذربایجان متوجه قفقاز شدند و به استثنای يك فامیل کسی به تهران یا به سایر شهرهای ایران نیامد، زیرا اولاً زبان آنها ترکی بود و فارسی نمیدانستند و در ثانی آنها از نامهربانیهای هم وطنان نسبت به یهودیان باخبر بودند. در یادداشت‌های تاریخی آقای کهن صدق راجع به مهاجرت یهودیان آذربایجان در زمان فتحعلی شاه نیز اشاره شده است.

قفقاز در این زمان بتصرف روسها درآمد و دولت روسیه تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ همواره مورد تنفر یهودیان بوده است و هیچگاه تمایلی برای زندگانی در آن کشور نداشتند و اگر یهودیان آذربایجان توانستند خود را برای این مهاجرت و اقامت در زیر حکومت دولت تساری روسیه حاضر کنند، میتوان پی برد که زندگانی آنان در وطن خود به چه پایه وخیمی رسیده بوده است.

بولتن و ملا آقا بابا اضافه نمودند که بعدها مردم تبریز از بی تقصیری یهودیان مطلع شده میگفتند که این طاعون جزای مظلومیت یهودیان بوده است.

مرض طاعون سال ۱۸۳۱ میلادی آذربایجان به داخله ایران سرایت کرد و در هر گوشه و کنار کشور موجب تلفات سنگینی گردید لرد کرزن در جلد اول کتاب ایران ترجمه فارسی صفحه ۱۲۶ مینویسد «در سال ۱۸۳۱ میلادی برابر ۱۲۴۷ هجری قمری و سال پس از آن (منظور ۱۸۳۲ میباشد) طاعون و وبای شدیدی بشوشتر آمد و قریب

بیست هزار نفر را بخاک برد و تاکنون شوشتر بماتمزدگی آنروزها باقی است علاوه بر طاعون و وبا، حکام و مامورین دولتی ایران (وملانماها) که از هر گرگ گرسنه ۶۰ برابر خونخوارتر و درنده‌تر میباشند مردمان بدبخت این ناحیه را بروز سیاه نشانده‌اند « در تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحه ۱۲۰ نیز راجع به این طاعون مینویسد : « در سال ۱۲۵۷ هجری طاعونی در خوزستان پیدا شد که کمتر مانند آن دیده شده و گروه بسانبوهی مردم آنجا از عرب و عجم را نابود ساخت و بسیاری از آبادیها را از مردم تهی گردانیده ویرانه گذاشت . در شهر شوشتر سه ربع اهالی شهر از بین رفت و ۵ ماه دوام یافت . در ظرف ۳ روز ۱۸ هزار نفر از اهالی شوشتر از بین رفتند. در قسمتهای دیگر خوزستان همه جا طاعون کار خود را کرده است . « و در زیر صفحه مینویسد : « باید دانست که در سال ۱۲۴۷ هجری و باو طاعون در سراسر ایران پیدا بوده و در همه جا کشتار میکرده . با این ترتیب از یهودیان خوزستان هم چیزی باقی نمانده زیرا از یک طرف امراض ساری و از طرف دیگری تجاوزات داخلی آنها را نابود کرده‌اند . این امراض در رشت و عراق و همدان هم سرایت کرد و در رشت ۶۰ هزار تلفات داشت .

بعدها ، دیگر یهودی در تبریز و اردبیل و اکثر شهرهای آذربایجان ساکن نشد و هیچ وقت از آن تاریخ به بعد ، یهودی مقیم تبریز از یک یاد و نفر تجاوز نکرد آنهم بطور موقتی برای امور تجارتنی بسر میبردند . در کتاب نیدحه اسرائیل صفحه ۱۰۶ مینویسد : « مسافرین اوائل

قرن ۱۹ مینویسد همان موقعی که بهانه جوئی و کشتار بر علیه یهودیان

ارومیه شروع شد بر علیه یهودیان سلماس نیز شروع گردید .
 شرح واقعه را جع به سلماس توسط ربی آبراهام بخارمشه شد ایتالیائی
 نوشته شده همچنین محقق معروف ربی مردخای شموئیل گبروندی راب
 جامعه یهود فادووا وربی داود دبیت هیلل مینویسد : که در سال ۱۸۲۲
 صد فامیل و کنیسا در سلماس داشتند (۱) و گفته است که برای او
 تعریف کردند که در قفقاز اکنون سیصد هزار یهودی دارد . در یکی
 از بولتنهای جمعیت میسیونر ، در سال ۱۸۳۰ (۲) صحبت از جمعیت
 سلماس شده است که از آنها کمک خواسته اند اما به آنها مجلی نگذاشته اند
 یوسف ولف میسیونر ، که در ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶ به ایران آمده
 نیز بشرح بدیختی یهودیان ایرانی پرداخته و تا بلواندوهناکی را مجسم
 ساخته است . فعالیت مسیحیان پروتستان برای تبلیغ یهودیان ایران
 به مذهب حضرت عیسی از سال ۱۸۰۹ ، ابتدای فتحعلی شاه شروع گردید
 و کتب تورات و انبیا و سایر کتب مقدسه یهود را بفارسی وای بخط عبری
 چاپ نموده و بین یهودیان منتشر ساختند (۳) . و البته فشاری را که
 یهودیان در این زمان بردوش میکشیدند زمینه را برای تبلیغ مامورین
 مسیحی آماده میکرد اما اثرات آن بسیار جزئی بود .
 « یهودیان کاشان که در اثر وضع مالیاتهای سنگین عصر نادری و

(۱) قبل از کشتار تبریز و آذربایجان است ،

(۲) البته بایستی مربوط به ۱۸۲۹ باشد که در بولتن ۱۸۳۰ طبع

شده بنا بر این تقاضای کمک بایستی قبل از واقعه تبریز یعنی سال ۱۸۳۰
 شده باشد .

پزداخت جزیه روبانخطاط رفته بودند، دچار فشار عده‌ای از آخوندیها بوده و مخصوصاً در ایام هرج و مرج بعد از نادر تا فتنه‌ی شاه گرجی فتنه‌راهنان اطراف هم بودند» (۱)

افسانه قضیه ملاماری از یاد داشته‌های آقای کهن صدق :

«بطوریکه قبلاً در فصل آغاز آمدناستیم یهودیان را می‌خواستند در اصمهان مسلمان نمایند، آنها ۳۰ سال فرصت خواسته بودند در این موقع زمان موعود سر رسید و ملاماری، رئیس روحانی یهودیان بود و از سوی تقاضای انجام وعده را نمودند. یک افسانه تاریخی حاکی از آن است که ملا ماری اظهار داشت که ما حاضر نیستیم و برای این تصمیم من به آخوند مدعی، حقانیت خود را ثابت میکنم. پس دستور میدهد که یهودیان تا روز جمعه همه روزه گرفته و آنها را با مسلمانان و بزرگان ایشان سر رودخانه سی و سه پل جمع میکند و به آخوند اظهار میدارد که یا تو حکم بده آب رودخانه متوقف گردد یا من حکم میکنم و هر کس توانست دیگری تابع او باشد. آخوند حاضر اظهار میدارد تو حکم بده. ملا ماری طلسم مقدس مینویسد و میاندازد در آب و آب متوقف میشود و به طرف می‌گوید حالا هم اگر میتوانی کاری کن که آب جاری شود. آخوند جواب میدهد این عمل سحر و جادو است و مردم حاضر، دودسته میشوند دسته مسلمانان طرفدار ملاماری میگفتند اگر سحر است تو هم سحر کن. پس آخوند میگوید از موضوع صرف نظر شود در نتیجه ملاماری به او میگوید تا کی مزاحم ما هستید. آخوند جواب میدهد نوشته تعهد ۳۰ سال قبل شما را پاره میکنم و از مجتهد نوشته میگیرم که دیگر

کاری به شما نداشته باشند. پس آن نوشته را پس داده و نوشته دوم را به امضاء فتحعلی شاه هم رسانده به ملاماری میدهند و آن نوشته در خانواده آشر کدخدا باقی بود. همچنین فرمان شاه عباس مبنی بر بخشیدن زمینهای (سارابت، آشر) نزد آنهاست بعداً مسلمانها ملاماری را کشتند و گویند بعد از کشته شدن او و بای سختی در اصفهان آمد و تلفات زیادی وارد کرد.

و شخصی بنام مشه یحزقل تخ تاب شرح حال ملاماری را بنظم در آورد. پس از کشته شدن ملاماری باز وضع یهودیان اصفهان رو بوخامت رفت و شموییل شمعون به جای او منصوب میگردد و در اثر اقدامات حاجی یقوتیل یوسف رفع تجاوزات میشود «
در یادداشتهای کهن صدق نوشته نیز شده:

« در اصفهان حتی در اواخر فتحعلی شاه تجاوز مردم و راهزنان اطراف ادامه داشت (منظور راهزنان اطراف گویا حمله ایلات بشهر بوده که بیشتر به محله یهودیان حمله میبردند) و به همین مناسبت هم یکی از افراد یهود که از يك فامیل پائین یهود و بنام یقوتیل بود مسلمان گردید و نام اسمعیل بر خود گذارد» ژویش انسیکلوپد یا جلد ۶ صفحه ۶۵۹ در شرح حال اصفهان مینویسد : « بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ به ایران رفته است با اسمعیل وزیر، یکنفر یهودی که به اسلام گرویده بود و نام عبری او یقوتیئل و بسر کار گر بینوائی بود که برتبه رفیعی رسید آشنائی حاصل کرد» .

در سال ۱۸۵۰ که بنیامین دوم به ایران آمده و به اصفهان رفته

است شرح مفصلتری داده و چنین مینویسد :

وزارت اسمعیل (یقوتیل) اصفهانی در عصر فتحعلی شاه

(در سال ۱۸۲۰ = ۵۵۸۰ یکنفر یهودی فقیر زرنگی موسوم به بابائی ۳ پسر داشت ، یوسف ، مردخای و یقوتیل ، شخص اخیر یکروز هنگام جشن سلطانی در حال رقص دنبال موکب شاه رفته و دست شاه را میبوسد . شاه نه فقط غضبش نمیکند بلکه باو لطف پیدا نموده و وی را به قصر میطلبد و هرچه پدرش مانع میشود بی اثر میماند . این پسر بچه در قصر شاه بزرگ میشود ولی باز ملت خود را فراموش نکرده بود . او که بتدریج گوشت معاینه نشده میخورد بالاخره مسلمان گردید . در آن زمان در مشهد شورشی رخ میدهد ، شاه با قشون روانه خراسان می شود و یقوتیل را که اسمش تبدیل به اسمعیل گردیده بود همراه خود میبرد . مشهد محاصره میشود ولی اهالی مقاومت کرده فاتح میشوند و قشون شاه شکست خورده فرار میکنند و شاه را تنها میگذارند ولی اسمعیل از او جدا نمیشود . شاه به اسمعیل میگوید توهم فرار کن چرا عقب من میائی جواب میدهد خیر با شاه زنده ام و باشاه خواهم مرد ، تا آنکه به جنگلی میرسند و آنجا شش روز پنهان بودند و شاه نزدیک بود از گرسنگی فوت کند . اسمعیل ترك آن محل را نموده در صدد تهیه خوراک رفت و در راه از يك مسلمانان نان و خوراک گرفت و موقعیکه برگشت شاه را از حال رفته دید پس خوراک به او داده حالش آورد . در روز هفتم دسته ای از سواران شاهی میرسند و آنها را میبرند . شاه بیاداش این فداکاری بعد از مراجعت او را نخست وزیر مینماید و تا وفات شاه به این مقام باقی میماند . اسمعیل در دوره اقتدار خود

اصلیت خویش را فراموش نکرد و همواره دافع یهودیان مظلوم بود .
 شاه قیل از فوت، سفارش اسمعیل را به ولیعهد خود مینماید وای معاندین
 همواره کوشش میکردند که او را از نظر محمد شاه بیندازند . پس از فوت
 فتحعلی شاه مردم اصفهان یاغی شدند و شاه خواست بوسیله مالیات سختی
 اهالی را با پرداخت صد هزار تومان تنبیه کند ، اسمعیل را مامور نمود
 که اگر این مبلغ را وصول نماید بهمسند خود باقی خواهد ماند . در
 این اثنا يك آخوند، پیشوائی یاغیان را قبول و شورش کرد و اسمعیل با
 او سخت جنگید و قسمت بزرگ شهر خراب شد . اسمعیل فاتح و یاغیان را
 تنبیه میکند و مبلغ مذکور را بدست میآورد در این بلوا پدر و يك برادر
 اسمعیل کشته میشوند و آخوند فرار میکند . بنیامین میگوید در ۱۸۵۰
 وی هنوز در حیات است ولی بدون شغل . بنیامین با او ملاقات میکند و
 ملا آقا بابا (۱) (پدر ملا آبراهام) و یعقوب داودی جواهری را به او
 معرفی مینماید .

(یعقوب پدر عزرا یعقوب بوده است) (۲) اگر واقعه محاصره مشهد
 را در ابتدای سلطنت فتحعلی شاه و موقع قدرت نادر میرزا بدانیم قطعا
 وزارت اسمعیل در اواخر این پادشاه بوده است .

فرزندان یقوتیل یا اسمعیل وزیر ، برخلاف روحیه اغلب یهودیان (که
 پس از مسلمان شدن موجب ناراحتی هم کیشان سابق خود را فراهم
 میساختند ، یا بمنظور ثبوت اینکه مسلمان شدنشان حقیقی است یا بمقصد
 آن که مانند ابوالحسن لاری زمان شاه عباس اول ، که در این تغییر مذهب
 تنها نمانده باشند) نسبت به هم نژادان یا همکیشان سابق خود محبت

(۱) پدر ملا ابراهام ملا آقا بابا آخرین روش گالوتای ایران

(۲) بعداً بشرح حال این مرد خیر خواه آشنا خواهیم شد

فوق العاده‌ای داشتند. اسمعیل توانست فرزندان خود را تربیت و تعلیمات صحیح و کاملی بدون تعصب دهد، هر چند نسبت به مسلمانی خانواده و احفاد او تردیدی نیست ولی در حین علاقه به اسلامیت خود مردمانی وطن پرست و دیعلاقه به اقلیتها بودند و بین آنها مردمانی عالم و فاضل پیدا شد که توانستند مصدر خدمات شایسته‌ای برای کشور خود گردند. ممکن است عدم نفرت این خانواده از یهودیان در اثر بالابودن سطح فرهنگی آنان یا باضافه اطلاع از مقام برجسته خدمات فرهنگی و طبی و اخلاقی و اقتصادی عالم یهود نسبت به بشریت باشد.

مردان دیگری از شهرستانها ایران وجود دارند که اجدادشان یهودی بوده‌اند و بمقامات بس مهمی نائل شده‌اند و خدمات برجسته‌ای هم بوطن خود نموده‌اند، اما همواره از بروز منشا خود، کبک وار وحشت دارند و حتی به یهودیان فحش میدهند بخیمال آنکه موقعیت آنها متزلزل نگردد یا آنکه اگر کار یهودی بدست آنها افتاد در اثر بیم و جلوه دادن مخالفت خود با یهودیان بمتظور ثبوت مسلمانی خویش برای آنها اشکالاتی ایجاد مینمایند.

یکی از سیاخان دیگر که راب یهودی بوده و در زمان فتحعلی شاه به ایران مسافرت نموده است و پروفیسور والتر فیشل سیاحتنامه ویرا که در سال ۱۸۳۲ میلادی بطبع رسیده با توضیحاتی به زبان عبری تجدید طبع کرده و این سیاحتنامه مربوط به مسافرت ربی داود دبیت هیلل میباشد.

ربی داود پس از مقدمه مسافرت خود که از مردین کردستان

و نصیبین و سیتا یاسیپی که در آنجا مردمش بزبان عربی صحبت میکنند ولی نام دهات آنان عبری است و ربی داود آنها را از ده اسباط میداند، به صلکه و (کوندوک) و خستحابور و زاخو که جمعیت آنجا را نیز از ده اسباط میداند صحبت کرده، سپس به موصل رفته (۱۸۲۷) و در آنجا طایفه یزیدینهار املاقات و بعد به القوش و بهدیساکه قبر ناحوم را در آنجا میداند رفته و بعد هم به هوق و بسند و روعماندیه و سوس و سو کوو اربیل و کرکوک و بغداد مسافرت نموده و مینویسد بغداد ۶ هزار فامیل یهودی دارد. فیشل ۶ هزار فامیل را ۳۰ هزار میداند در صورتیکه اقل ۸۰ هزار نفر باید بحساب آورد. در این زمان عده یهودیان اضافه شده بود زیرا در ۲۰۰ سال قبل از این تاریخ که تاورنیه از آنجا عبور کرده عده یهودیان را ۱۵۰ نفر صورت داده است، علت را در آن بایست دانست که هنگام تصرف بغداد از طرف شاه عباس اول، یهودیان آن ناحیه متواری شده اند و بعد که بتصرف عثمانیها در آمده حتی از ایران به بغداد پناه میبردند. راجع به آسایش یهودیان در بغداد ربی داود مینویسد:

«یهودیان پنج کمیسه دارند و ثروتمندند، یک یهودی صندوقدار پاشا است (عصر داود پاشا بوده. فیشل) که رئیس یهودیان است و او را سلطان یهود خطاب میکنند؛ قبل از رسم بود که صندوقدار اولاد حضرت داود باشد و این مقام ارشی بود ولی مدتی است که این مقام بوسیله پول خریداری می شود و یهودیان بر علیه یک دیگر برای بدست آوردن این مقام تحریکات میکنند» ربی داود از بغداد به سلیمانیه رفته و بعد به زردوه و از این محل وارد ایران شده است و بشرح حال یهودیان ایران

پرداخته که بطور مختصر بقرار زیر است:

مسافرت ربی داود دبیت هیلل در ایران بسال ۱۸۲۷ میلادی

بانه : از سلیمانیه به بانه رفتم راه خطرناک بود حکومت این محل تحت نظر عباس میرزا است ، ده فامیل یهودی دارد که فقیرند کنیسه کوچکی دارند و زبان آنها مانند یهودیان (باهدینه) می باشد.

سقز : از بانه به سقز رفتم ۱۵ فامیل یهودی دارد کنیسه کوچکی دارند ، بعضی از آنها ثروتمند هستند .

ساجبلاغ : از آنجا به ساجبلاغ رفتم ۲۵ فامیل دارد که ثروتمند می باشند . زبان و رسوم آنها مانند یهودیان (باهدینه) است کنیسه زیبایی دارند .

طر قلا : نزدیک مراغه و اورمیه می باشد . شهری است بزرگ و زیبا در یکی از دهات آن ده فامیل یهودی فقیر ساکنند در آنجا در منزل یک یهودی سکنی داشتم . شخصی آنجا آمد که می گفتند مسلمان است و چون مرا دید سؤال کرد کی هستم؟ گفتند از بیت المقدس آمده است و آن مرد چون این بشنید شروع کرد بخواندن سرودهایی از حضرت موسی که هر جمله ای بلغات (مشهر بنو) (۱) خاتمه میافت . خیلی تعجب کردم و پرسیدم این کیست ، گفتند او شیخ طایفه داودی است آن شخص از دیدن من خرسند شد و گفت به حضرت محمد ایمان دارد و بخدای یکتا ، خدای حضرت ابراهیم ، اسحق و یعقوب که ظاهر شد در کوه سینا . در این ده ، عده ای داودی دارد. (۲)

(۱) حضرت موسی سرور ما .

(۲) داودی ها را از طایفه بنیامین اولاد حضرت یعقوب پدر بنی اسرائیل

اورمیه یا رضائیه : در اورمیه ۲۰۰۰ فامیل یهودی دارد، زبان و عادت آنها مانند یهودیان باهدینه است . سه کنیسه دارند، آنها ثروتمند هستند و رئیس آنها ملا رفائل است وی مرد پیر و ثروتمند و محترمی می باشد . دو ماه در منزل او بودم . شش سال قبل از ورود من (گویا سال ۱۸۲۱ باشد) اتفاق ناگواری رخ داده بود . يك طفل مسلمان گم شده بود - لذا بر علیه یهودیان قیام کرده گفتند که یهودیان او را کشته اند تا از خون او برای قطیر مصرف نمایند ، (۱) و این واقعه اتفاقاً ۵ روز قبل از عید فطر بود . باین مناسبت کلیه یهودیانرا توقیف کردند به استثنای ملا رفائل زیرا وی بسیار پیر و بین مسلمین محترم بود اما پسران او هم بین توقیف شدگان بودند . يك یهودی را در روزه دوشقه کردند و دیگری را بقدری آزار دادند تا فوت کرد . یهودیان بیچاره دچار تهمت بیجائی شده بودند . واقعه را جهت عباس میرزا بتبریز نوشتند . او ماموری فرستاد و از مجتهد بزرگ سؤال کرد، طبق شرع تکلیف این موضوع چیست . جواب داد که اگر دو شاهد شهادت به قتل طفل دهند پس جان در عوض جان باید باشد و بقیه آزادند (۲) و اگر شاهی وجود ندارد پس موضوع باطل است . چون عباس میرزا از این قانون شرعی اطلاع حاصل کرد ناراحت شده ماموری را نزد برادرش که حاکم اورمیه بود فرستاد و فرمان داد

(۱) این انتشارات کذب که از اروپا به ایران سرایت کرده

است به مراجع شود به واقعه قتل یهودیان در تبریز

(۲) علمای فاضل اسلام هیچگاه یهودیان را اذیت نکرده اند بلکه

حافظ آنها بوده اند . و قضاوت آنها عادلانه و طبق اساس شرع اسلام بوده است

که بلافاصله یهودیان را بدون جرم آزاد کرده و از آنها دلجوئی نماید ولی برادرش مردبدی بود و از آنها هزار تومان گرفت تا آزادشان نمود یهودیان واقعه را به عباس میرزا نوشتند و تقاضای استرداد پول را نمودند . پس عباس میرزا فرمان روشنی صادر نموده و برادر را مورد ملامت قرار داده و چنین نوشت : « بایستی بدانی که پدر ما و اولادان او تا کنون یک یهودی را نکشته اند (۱) حتی اگر حکم اعدام شامل او بوده است کسی است که به اولاد اسرائیل تجاوز کرده و مجازات نشده باشد؟ چرا چنین بدی بزرگی را به آنها کرده و یهودی را با این شقاوت کشتی در حالیکه شاهی وجود نداشته است. این گناه شامل خودت و اولادانت باشد و من و احفادم مبرا باشیم . فوراً پول آنها را مرجوع دار ،

با وجود این تا موقعیکه من آنجا بودم پول را مرجوع نداشته بود و یهودیان در وحشت بسر میبردند و حتی من هم ترس داشتم که از کوچه ها عبور نمایم برای آنکه مبدا بگویند که من آمده ام خون برای محل دیگری بپریم . !!

روزی میل کردم شهر و بازار را تماشا کنم لباسم را عوض کردم تا مرا نشناسند که یهودی هستم اما در هنگام مراجعت بخانه مرا شناختند و بطرف من سنگ پرتاب کردند با تمام قوا فرار نمودم تا بمزول رسیدم . عده ای از سربازان روسی را در آنجا دیدم که از ارتش روسی فرار کرده و در نزد عباس میرزا خدمت می کردند .

سلماس : (یا شاهپور) در این شهر صد خانواده یهودی دارد کنیسه بسیار زیبایی دارند، یهودیان تجار بزرگ و ثروتمند میباشند ، واقعه ارومیه موجب زحمت یهودیان سلماس هم گردید ، عده ای فراری و عده دیگری محبوس شدند ،

(۱) اما ترسیدند که جلو تجاوز ملای شماها را بگیرند .

اما کسی کشته نشد و با پرداخت پول راحت گردیدند. این یهودیان یا گرجستان و شیروان و داغستان رابطه بازرگانی دارند، در آنجا میگویند (ممالک مذکوره اخیر) بیضد هزار یهودی دارد که بزبان

آنها صحبت میکنند (۱)

اطلاعات آنها (یعنی یهودیان سلماس) راجع به زبان عبری ناچیز است. فقط پنج کتب تورات و بعضی از کتب انبیاء را میدانند ولی از مقررات دینی بی خبرند.

تا زمان اخیر بین آنها لوی وجود نداشت (۲) تا آنکه از لهستان غده‌ای آمدند و بین آنها ساکن شدند. اینها از خانه دوم خبری ندارند (علت معلوم است زیرا ازده اسباط و ازاسرای آشور هستند که حتی در خرابی خانه اول به اسارت برده شدند.)

محلتهائی که این یهودیان ساکنند در شمال ماد است. من تصور میکنم که این ایالات در ایران از کردستان تا شهر همدان از شهرهای ماد میباشند و همدان پایتخت آن بوده است. یهودیان هنوز هم آنها را بنام شهر میخوانند.

غده‌ای برای من تعریف کردند که چیزی از حضرت عیسی و مسیحیت نشنیده‌اند تا هنگام ورود روستها و به همین جهت است که من اینها را ازده اسباط میدانم.

(۱) از زمان فوت ارغون و دوره غازان و محمد خدا بنده همواره

یهودیان آذربایجان از کشوری که قریب ۲۰۰۰ سال در آن ساکن بودند مجبور به فرار شدند ولی زبان اجدادی را محفوظ داشتند.

(۲) چون از ده اسباط هستند لوی کمتر بین آنها وجود دارد.

این یهودیان مردمان خوش قیافه میباشند. در ۱۷ سپال قبل ۱۸۱۰ در شهر استامبول زن و فرزندی از اینها دیدم که برای غلامی آورده بودند تا بفروشند، يك نفر یهودی ایشانرا خرید و آزاد کرد حقیقتاً بسیار زیبا بودند.

بسقلان: از سلماس به بسقلان دوروز راه است و کوهستانی میباشد چون شب شد در یکی از دهات نزدیک رفتم ولی کسی مرا بخانه اش راه نداد زیرا مرانجس میدانستند و شناخته بودند که یهودی هستیم. شب سردی بود و برف زیاد میبارید و مجبور شدم که در خارج بمانم. بعد از التماس زیاد و پرداخت مبلغی معادل نیم روپیه اجازه دادند که در طویله بین حیوانات آنها منزل کنم. بعد به (بسقلان رفتم که در کوه است و در آنجا ۲۰ فامیل یهودی دارد اکثر تاجر و ثروتمند میباشند و کنیسه کوچکی دارند. در اینجاست عده ای سر بازروسی فراری که در ارتش عباس میرزا کار میکنند وجود داشت.

میاندراب: از راه ساو جبلاغ آمدم به میاندراب ۱۵ فامیل یهودی و کنیسه کوچکی دارد پیر مردی یهودی که رئیس جامعه ساو جبلاغ بود تعریف کرد که قبل از ۲۶ سال قبل یعنی در (۱۸۰۱) در اثر بیانه جوئی یهودیانرا از شهر مراغه اخراج کردند زیرا چند نفر مسلمان ظالم بچه مسلمانی را گرفته مجروح نمودند و گفتند یهودیان این کار را بمنظور عید فطر کرده اند زیرا آن موقع نزدیک عید بود. رفتار مردم ظالمانه بود، بزرگ کنیسه و (شماش) (۳) آن در اثر قیامیکه بر علیه یهودیان برپا گردید گشته شدند. خانه هارا چپاول نمودند و یهودیان را قتل و

غارت کردند خبر واقعه تا تبریز رسید و چون حاکم شهر از جریان مستحضر گردید که بدون اجازه اوچنین کاری کردند بسیار در غضب شد و یهودیان را به میانداوب که ملک اجدادیش بود برد و آنها را در بهترین قسمت شهر جای داد و برای آنها کنیسه‌ای که ذکر شد ساخت و تا با امروز با احترام بایهودیان رفتار می‌کند. مزدیکه این واقعه را برای من تعریف کرد نیکنی از اسیران آن واقعه بود و او علاوه کرد که در تبریز در ۳۶ سال قبل (در ۱۷۹۱ (۱) زمان هرج و مرج بین زندیه و قاجاریه) ۵۰ فامیل یهودی بودند و در اثر چنین بهانه‌ای همه را کشتند (۲) و تا امروز (۱۸۲۷) هیچ یهودی جرئت دیدن این شهر را ندارد. (۳).

در ده سال قبل سه نفر تاجر فارسی (زبان) یهودی به شهر تبریز آمدند. بین مسلمانان سروصدا بلند شد که یهودیان آمدند تا اطفال را دزدیده خون آنها را بگیرند. بلافاصله آنها را توقیف و محبوس نمودند و حتی چند شاهد کذب بر علیه آنها شهادت دادند که اطفالی را ربودند و در اثر این شهادت محکوم شدند که سوخته شوند و حتی عباس میرزا (که فوق العاده طرفدار یهودیان بود) از نجات آنها کوتاهی کرد زیرا منت رسید که انقلابی بر علیه او بشود، فقط مقرر داشت که بعد از ۳ روز

(۱) معلوم میشود که اینگونه انتشارات کذب و قیام بر علیه یهودیان مدت زمانی بود که در آذربایجان عادی شده بود.

(۲) تاریخ ۱۷۹۱ مذکور راجع به تبریز دلیلی است که مشروحات مربوطه به واقعه تبریز بتاریخ ۱۸۳۰ راجع به کشتار یهودیان، محل تردید است و بایستی این واقعه بلافاصله بعد از فوت کریمخان باشد

(۳) تا این تاریخ هنوز بیهودیان جرئت استعمار در تبریز را ندارند

آنها را بسوزانند. پس آنها را روانه محبس نمود و در محبس رامهرز و موم کرد که مبادا مردم ریخته آنها را بکشند. در آن شب مجتهد بزرگ خواب دید که پیرمردی شمشیر بدست داشت بطرف او آمده گفت اگر این یهودیان را نجات ندهی و بای بزرگی خواهد آمد و مراتب را بنده عباس میرزا اطلاع بده و به او بگو تکلیف خود را بدانند (۱).

صبح بسیار زود زوی بلند شده نزد عباس میرزا (۲) رفته قضیه را برای او حکایت کرد. هر دورا ترس گرفته بود. عباس میرزا گفت موضوع را بکسی نگو تا تصمیم بگیریم. پس از چند ساعت امر بتبیه چوب زیادی در مرکز شهر داد و فرمود فردا یهودیان را خواهیم سوزانید در نتیجه تمام اهالی شهر شروع به دعا و ثنا نسبت به او کرده گفتند که برای ابد پادشاه زنده بماند.

شبانه سرباز سواره را مامور حفظ جان یهودیان نمود، آنها را از محبس خارج و سوار بر اسب کرده سفارش نمود که بواسطه خطر راه آنها را لباس مسلمانی بپوشانید و روانه همدان نموده و باز دیگر در محبس را مهر و موم کرده به خانه مراجعت کرد.

صبح تمام ملت جمع شده تا یهودیان را بسوزانند. عباس میرزا چند نفر افسر را مامور نمود که محبوسین را آورده بسوزانند اما موقعیکه

(۱) این جریان نیز ثابت میکند که علمای بزرگ و حقیقی همواره

بطرفداری از یهود اقدام نموده اند.

(۲) عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه بود و طبق رسم قاجاریه ولیعهد

در زمان حیات پدر حاکم تبریز بود.

درب محبس را باز کردند ، با وحشت آنرا خالی از زندانیان دیدند . پس نزد عباس میرزا مراجعت نموده گفتند کسی را ندیدند .

در نتیجه عباس میرزا نسبت به مردم عصبانی شده فرمود ، این یهودیان قطعاً بی گناه بودند که خداوند چنین معجزه‌ای بزرگ درباره آنها روا داشته است و شما که ندانسته بر علیه آنها قیام کردید تا آنها کشته شوند مسئولید و خدای حضرت ابراهیم ، جد آنها ایشان را نجات داده است و با این ترتیب مقصرین اصلی و شاهدین دروغین را مورد مجازات قرار داد . چون وارد همدان شدم (یعنی آن سیاح ربی داود) یهودیان همانقسم که از زبان ۳ نفر یهودی (محبوس) شنیده بودند برای من تعریف کردند .

گروس : در آنجا ۲۵ فامیل یهودی دارد و زبان آنها مانند یهودیان باهدینه است (۱) بعضی از آنها اثر دتمند و تاجرند و بقیه صنعتگر و کنیسه کوچکی دارند . عده‌ای از فرقه داودی که صحبت شد در اینجا وجود دارند .

صحنه : از گروس به صحنه دو روزه رفتم در ورود به شهر هر غیر مسلمانی ۳ قران باید بدهد شهر بزرگ است و باغات اطراف زیاد

(۱) یهودیان کردستان و آذربایجان از داخله خاک ترکیه گرفته تام کلیه نواحی شمال غربی و شمال ایران الی قفقازیه و خراسان از ده اسباط اسرائیل اسرای آشور هستند . به صفحه ۱۷۵ جلد اول مراجعه شود اما یهودیان کردستان و آذربایجان زبان قدیمی را که مخلوطی از آشوری و آرامی و عبری است تا امروز محفوظ داشتند و زبان شبیح یهودیان باهدینه که سیاح مذکور اشاره میکند همان مانند زبان یهودیان رضاییه امروز است .

سیصد فامیل یهودی دارد زبان و رسوم آنها مانند یهودیان باهیدانه است. بعضی از آنها تاجر ثروتمندند. دو کنیسه كوچك دارند صندوقدار حاکم یهودی است و اورئیس جامعه یهود نیز می باشد زبان اهالی این شهر کردی است و در ۲۰ سال قبل پاشا که اکنون حاکم است و تا فاصله چهار روز حکومت داشت ولی بعد از فتح پادشاه ایران، تسلیم شد.

قسلان: شهر کوچکی است و قصر زیبایی دارد که منزل حاکم است و پشت آن باغ خوبی از میوه دارد که حتی در اروپا نظیر ندارد پرسیدم کی آنها را درست کرده گفتند يك اروپائی. در اینجا **فامیل یهودی** دارد و زبانشان مانند سنندج است.

همدان: از آنجا به همدان رفتم دوروز راه خطرناك بود شهر بزرگ و بدون حصار است درین شهر بنای بلندی است که متعلق بیهودیان است در داخل آن اطاقی است که دو صندوق چوبی دارد و روی آنها کار زیبایی کرده اند و از پارچه پوشانیده شده اند. طول هر يك سه یارد انگلیسی است و عرض آن يك یارد و نیم و ارتفاع آن، دو یارد.

در یکی از صندوقها مقبره مردخای میباشد و در دومی استر ملکه و یهودیان می گویند بر سر آن، خط آرامی نوشته است و نیز میگویند اسم شهر همدان است برای اینکه پایتخت ماد می باشد که احشوروش (خشایارشا) به هامان (وزیر ضد یهودی او) داد و اسم آن را تبدیل به همدان نمود یعنی هامان و ماد و چون هامان کشته شد به مردخای واستر ملکه داده شدو آنها این برج و بنا را ساختند و محل مقبره خود

قرار دادند. در خارج شهر دو قصر زیبا وجود دارد که برای سکونت حاکم است در آنجا افسر روسی وجود دارد که با ۳۰۰ سرباز روسی فراری هستند و شاه آنها را فرستاده که بسربازان ما جنگ بیاموزند. در همدان ۲۰۰ فامیل یهودی زندگانی می کنند که ترکی حرف میزنند و اغلب طبیب می باشند. حاکم و اشراف به آنها احترام می گذارند و آنها کاملاً ثروتمند هستند.

خانه های زیبا با باغ دارند بعضی از آنها تاجرند و برخی زرگر دو کنیسه بزرگ دارند، رؤسای آنها مانند یهودیان باهیدانه می باشند در این شهر هزار فامیل ازمنی زندگانی میکنند زبان آنها مانند یهودیان است. حاکم آنها هیلیم میرزا پسر فتحعلی شاه است موقعیکه من در آنجا بودم رفت که با روسها بجنگد و فتح کرد و چون خبر فتح منتشر شد با شادی جشن گرفتند ولی من به یهودیان گفتم که این علامت خوبی نیست که اولین برخورد را فتح محسوب دارند زیرا من به رویه جنگی اروپائیا آشنائی دارم در زد و خورد اول عقب نشینی میکنند برای آنکه دشمن را فریب دهند تا در برخورد دوم فاتح گردند و همین قسم هم شد چون به توپسراکان رسیدم خبر رسید که روسها تبریز را محاصره کردند.

توپسراکان: در اینجا فارسی حرف میزنند و ۲ فامیل یهودی دارد که فقیرند. اهالی شهر همه عرق و شراب می خورند حتی حاکم شهر در نیم ساعتی شهر برج کوچکی است و یهودیان می گویند قبر حبقوق نبی (۱) است رفتم و آنرا دیدم قبر نیست برج مدور کوچک و بنای

کهنه‌ای است. یهودیان چند معجزه راجع به آن تعریف کردند که تصور نمیکنم حقیقت داشته باشد مسلمانها آنها را پیغمبر می گویند.

نپاوند: از آنجا دوروزه به نپاوند رفتیم. حا کم پسر شاه است

۲۰ فامیل یهودی دارد که فقیرند زبان آنها فارسی است.

کرمانشاه: از آنجا به کرمانشاه رفتم چهار روز راه است. مرسوم

است که در نزدیکی شهر از هر نفر غیر مسلمان معادل دو روپیه میگیرند و آنها را اهداری میگویند شهر ۳ دروازه دارد.

در اینجا سیصد فامیل یهودی دارد زبان و عادت یهودیان مانند

باهیدانه است اغلب فقیرند و بعضی تاجرند. لوی کم دارد ۳ کنیسه دارند. حا کم نوه پادشاه است.

ذهاب: چهار روزه آمدم به ذهاب. بین راه داودی‌های سکنی دارند

(این فرقه را اسحق کویند در ۱۸۰۷ توسط محققین از آنها اسم برده

شده و اطلاعات راجع به آنها کم است. فیشل) چند روزی نزد داودیهای

ماندم تا بعقیده آنها آشنائی پیدا کنم. من مورد توجه آنها واقع شدم

زیرا گفتم که اهل بیت المقدس میباشم. آنها موحدند و خدای ابراهیم

و اسحق یعقوب که در سینای به موسی ظاهر شده قبول دارند. موسی

را پیغمبر میدانند همچنین بنیامین ابن یعقوب و داود پادشاه را از انبیای

حقیقی میدانند. اما گوشت خوک میخورند و شراب مینوشند. در کوهها

مقبره پیرهای آنهاست و به نام پیر قسم یاد میکنند. بین خود وصلت

مینمایند و زبان ایشان کردی است. در آنجا **۴۰ فامیل یهودی فقیر** که

زبان و عادت آنها مانند یهودیان باهیدانه است و وجود دارد و کنیسه کوچکی

دارند. حاکم آنها از فرقه داودی بود که تحت فرمان حاکم کرمانشاه است ولی امروزه شهر تحت فرمان پاشای بغداد میباشد.

از آنجا ۷ روزه به بغداد رفتیم و از بغداد به حله که ۲۵ فامیل یهودی دارد سپس به بغداد مراجعت نموده و با کشتی کوچکی به بصره رفتیم و ۶ روزه رسیدیم، بین راه کوة العماره است در آنجا مقبره عزرا است و ۲۰۰ فامیل یهودی دارد.

بصره: در بصره سیصد فامیل یهودی دارد. بعضی ثروتمند و تاجر محترمند بقیه صنعتگر. صندوقدار شهر یهودی میباشد و کنیسه بزرگی دارند. از بصره به بوشهر از راه خشکی ۳ روز راه است و تا شوش ۹ روز. از بصره به بغداد مراجعت کردم ولی از راه دیگری و از بغداد به قصر الملوك و از آنجا به مشهد علی (نجف)، ندانستند که من یهودی هستم و گرنه مرا کشته بودند، آنجا مقبره حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام داماد حضرت محمد صلی الله علیه و آله میباشد. در راه جمعیتی که برای زیارت میرفتند زیاد بودند تمام شب در راه بودیم و همه سرودهای فارسی میخواندند بایستی که زوار در ورود بشهر ۳ (پیاستر) قروش پردازند. از نجف به حله مراجعت نمودیم دو روز راه است و از آنجا به بغداد و بار دیگر از بغداد با کشتی به بصره و از بصره به ابوسر (بوشهر) با کشتی رفتیم.

بوشهر: شهر کوچکی است در کنار خلیج فارس کوچه و بازار تنگ دارد ولی خانههای زیبا برای سکونت سیاحان ساخته اند که آنها را کاروانسرا میگویند و مال التجاره هم در آنجا میدهند.

از ماه اوریل تا سپتامبر بسیار گرم است. ۲۰ خانوار یهودی دارد

که فقیرند و ۳ کنیسه دارند اغلب زر گردند ، مسلمانها زیاد از آنها بهانه میگیرند، ۵۰۰ خانوار هم ارمنی دارد که با آنها هم خوب رفتار نمیکنند سنی و شیعه هر دو در این شهر وجود دارند. حاکم آنجا شیخ عبدالرسول که تحت فرمان شاهزاده شیراز است که پسر فتحعلی شاه است . شیخ عبدالرسول مرد خوبی است.

شیراز : از بوشهر به شیراز ۷ روز راه است در آنجا ۷۰۰ خانواده یهودی دارد . قبل از چند سال عده ای از یهودیان در اثر فشار زیاد مسلمان شدند ولی آنها بین خود ازدواج میکنند و این وضع در چند قسمت ایران که در اثر فشار زیاد مسلمان شدند وجود دارد. (۱)
اصفهان : از شیراز به اصفهان ده روزه راه است و در آنجا یکصد خانواده یهودی دارد .

کاشان : از اصفهان به کاشان ۸ روز راه است و در آنجا یکصد خانواده یهودی دارد .

تهران : از کاشان به تهران ۴ روز راه است که پایتخت کشور ایران است و یکصد خانواده یهودی دارد .

مازندران : از تهران به مازندران ۷ روزه راه است و در آنجا ۷۰ خانواده یهودی دارد مازندران در ساحل دریای خزر است و از آنجا کشتیها به هشتراخان میروند .

سایر مراکز ایران: در ایران مراکز یهودی نشین بسیاری وجود دارد و من شخصا در آنجاها نبودم ولی سیاحانیکه به آنجاها رفته اند

(۱) این اطلاع ربی دیت هیلل مؤید نظریه واقعات عصر فتحعلی شاه و قبل از آن است.

برای من حکایت کرده اند که بین یهودیان، لاوی بسیار کم است و اطلاعات عبری آنها ناچیز و پیشوایان اسرائیل نیز کم هستند و از همین نقطه نظر است که من عقیده مندم که **قطعا این یهودیان از احفاد یهودیانی هستند که از پراکندگی خانه دوم نمی باشند.**

برای من حکایت کردند که عده کثیری از یهودیان در مدت قرنهای اخیر اجباراً مسلمان شدند (۱) از بوشهر عازم ننگه بوسیله کشتی کوچک شده و از آنجا عازم راس القیمه و به سهر و مسقط و بومبی گردیدم. توضیحات ربی داود دبیت هیلل احصائیه ای دقیق از یهودیان ایران است و چنانچه آنها را جمع کرده و جمعیت مقداری از شهرهای دیگر ایران را که صورت نداده بر آن اضافه کنیم عده یهودیان ایران طبق صورت آخر کتاب، درست در میاید که تقریباً ۲۵ هزار در حدود فعلی ایران بوده است.

توضیحاتی که ربی داود داده با مشروحات این تاریخ مربوط به قتل و کشتارها و تغییر مذهب دادن اجباری یهودیان در زمان قبل از آغامحمد و عصر خود آغامحمد و فتحعلی شاه مطابقت میکند و فقط تاریخ واقعه قتل عام ۷۰۰۰ یهودیان تبریز مندرجه در بولتن الیانس (که قدری بالاتر ذکر شد) و حکایت ملا آقا بابا گرچه موافقت نسبی دارد ولی تاریخ دقیق آنرا لازم است مورد مطالعه قرار داد و بایستی قبل از سال ۱۸۳۰ باشد یعنی در اواخر زندیه یا ابتدای آغامحمد قاجار.

(۱) باز هم گفته بیت هیلل موید واقعات از اواخر نادرشاه آلی فتحعلی

ملا آقا بابا یا محمد رضا جدید الاسلام

بطوریکه دانستیم فشار اجباری برای تغییر مذهب از یکطرف و از طرف دیگر در اثر استفاده از قانون ارث برای طبقه جدید الاسلام که اگر يك فرد فامیلی مسلمان شود وارث کلیه ثروت خانواده میباشد یا در اثر مرافعه با یکنفر یهودی دور یا نزدیک بمنظور بدست آوردن قدرت و انتقام گرفتن یا در اثر ناراحتی ها و توجیحاتیکه هر روز یهودیان با آن مواجه بودند، به مذهب اسلام درمیآمدند.

یکی از همین افرادیکه در عصر فتحعلی شاه بمذهب اسلام در آمد و دامان به آتش نفرت بر علیه یهود خورد شده آن روز زدوموجب تشدید کینه هموطنان نسبت بیهودیان گردید، ملا آقا بابا ابن رحمیم یا محمد رضای جدید الاسلام است.

ملا آقا بابا در زمان جوانی در سال ۱۲۳۷ هجری - ۱۸۲۲ میلادی یا هشت سال قبل از اتفاقات آذربایجان (اگر سال ۱۸۳۰ را درست بدانیم) تغییر مذهب داد. علت این واقعه بقراری است:

در آن عصر محله یهود تهران که جمعیت آنها تازه روبه ازدیاد گذارده و پیشتر آن مهاجرین شیرازی بودند دارای دو ملا شده بود (در واقع برای آن عصر زیاد بود حتی امروز هم دو ملا زیاد است) (۱) یکی ملا رحمیم بود (۲) و دیگری ملا آقا بابا. پیروان ملا رحمیم زیاد تر بودند و ملا رحمیم معتقد بود که ملا آقا بابا شرایط و مقررات ذبح

(۱) زیرا در کار ملائی و پیشوائی روحانی در محیطی کوچک و محدود مابین دو نفر ملا، همواره موجب بروز اختلاف میگردد.

(۲) که در سال ۱۸۷۰ فوت کرد.

و معاينه گوسفندان را بطور صحيح انجام نميدهد .

بالاخره روزی که شنبه صبح و هنگام نماز و عموماً در کنیسه جمع بودند باز دیگر این موضوع در کنیسه بمیان آمد و نسبت به ذبح روز گذشته ملا آقا بابا ایزداتی بعمل آمد و بلا فاصله مراتب بنظر تمام کنیسه ها رسید و ذبح روز گذشته او تحریم شد .

مردم آن زمان خوراک شنبه را روز جمعه میپختند (چنانچه مومنین تا امروز هم چنین کنند) موقعیکه مردم از مساجد به منزلهای خود مراجعت کرده و موقع بهار خوردن بود ، دیگهای گرم روی اجاقها را برداشته بمیدان وسط محله (۱) برده خالی کردند . بمحض اینکه ملا آقا بابا از این جریان مطلع گردید دیگر زندگانی برای او در محیط یهودیان غیر قابل تحمل بود زیرا از يك طرف حیثیت او بباد رفته و از طرف دیگر ، راه عایداتی برای تامین زندگانی نداشت . پس بلافاصله در همان روز شنبه ، خود با عده ای از اقوام نزدیک به مجتهد محل مراجعه و به مذهب اسلام در آمد . پیش آمد برای ملا آقا بابا ، تقریباً مشابه و نظیر پیش آمد جهت ملا مردخا در لار شیراز ، در عصر شاه عباس اول بود . ملا مردخا معروف به ابوالحسن لاری در اثر آن پیش آمد ، سرچشمه کلیه بدبختیهای یهودیان ایران از ابتدای سلطنت شاه عباس اول تا طلوع سلطنت اعلیحضرت پهلوی کبیر گردید . چه خونهای ناحق و چه فجائعی که دنباله قیام و تحریکات ابوالحسن ریخته نشد . قضیه ملا آقا بابا ، که نام او تبدیل به محمد رضا

گردید ، موجب نوشتن کتابی بنام (منقول الرضا یارد الیهود) که در عصر ناصرالدین شاه با چاپ سنگی بعمل آمد گردید . ملا آقا بابا سوادخط فارسی نداشت و کتاب خود را به زبان فارسی خط عبری نوشته بود . در شرح مقدمه کتاب چنین مینویسد . « ولی چون بخط عبری و لسان قوم خود بیان فرموده بود و عمر آن مرحوم کفایت از ترجمه نمودن آن کتاب مستطاب ننموده بود و آن کتاب مستطاب با همه نیکی و خویش قلیل المنفعت مانده فلذا لازم بود که ترجمه و تفسیر بشود برای آنکه نفعش عام و فایده اش تام و تمام بوده باشد فلا هذا حسب الامر جماعتی از علماء زمان و فضلاء دوران و تمنای بعضی از آخوان بسعایت صحابت عالیجناب اقدسی انتساب علام فهم آخوند ملا محمد علی کاشانی الاصل و تهرانی المسکن المشهور الملقب بملا آقا جانی و عالیشان عمدة الاماثل و الاقران آقا محمد جعفر برادرزاده علین آرامگاه مصنف معظم غفر له بزبان فارسی ترجمه شد و بعلاوه از بعضی از کتب علماء سلف و خلف آنچه مناسب بآن کتاب مستطاب داشته از حجج شافیه و ادله وافیه کافیہ هر یک در مقامی بمقتضای آن مقام نوشته شد تا آنکه بعون الله این کتاب جامع جمیع ادله و براهین شده . »

مطالب بالا میرساند که محمد رضا جدید الاسلام در زمان خود موفق بچاپ کتاب نشده و برادر زاده اش آقای محمد جعفر که خط عبرتی را بلد بوده است موفق به فارسی نمودن آن کتاب شده و البته از طرف علماء مساعدتهای لازمه برای تکمیل آن گردیده است . در متن کتاب کوشش شده است که ادله و براهین از تورات و کتب انبیای اسرائیل

راجع به تآه غلطی ترا که یهودیان میروند ثابت نماید.

انتشار این کتاب چون در عصر فتحعلی شاه انجام نشده لذا تاثیر فراوانی در روشن نمودن آتش خشم ملاها و توده مردم نداشته ولی خود عمل و شنیدن اینکه یکی از علمای یهود، مذهب خویش را تغییر داده، در حالیکه جامعه یهود از این اقدام اجتناب می کند، برای تهییج احساسات مردم بر علیه یهودیان ایران کافی بوده است و این واقعه خاکشتر روی آتش ضد یهود را بار دیگر بر طرف نمود. اولادان ملا آقا بابا در تهران زیاد و اکثرآ در امور بازرگانی و جواهری بمقامات مهمی رسیدند از نقطه نظر یهودیان، آنها بدو دسته تقسیم می گردند يك طبقه که اکثریت را تشکیل میدهد مردمانی شریف و در عین حال که مسلمان مومن و مقدس هستند نسبت بیهودیان کینه ای نداشته و معاملات زیادی هم با یهودیان دارند و دسته دوم که انگشت شمارند با آنها که با یهودیان نیز معاملات دارند، یا ظاهراً یا باطنا خصوصاً در مقابل مسلمانان اظهار نفرت از یهودیان می نمایند. نتیجه آنکه واقعه ملا آقا پایا در عصر فتحعلی شاه، ضربه جدیدی بود که بر پیکر نحیف یهود ایران وارد آمد، و نفرت نسبت بیهودیان را در کلیه کشور ایران مضاعف ساخت. (۱)

(۱) تحقیقات آقای کهن صدق راجع به ملا آقا بابا بطریق زیر است:
 ملا آقا بابا جدید فرزند ملا رحیم از اهل شیراز است. و از همان قاصیل حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی است (که آغا محمد قاجار را به سلطنت ایران رساند) مشار الیه هم سمت ذبح کننده داشت و هم ملای روحانی بوده. قبل از مشار الیه بقیه در صفحه بعد

نظریه عده ای از سیاحان راجع به وضع این عصر
ژویش انسیکلوپدیا در جلد ششم صفحه ۱۸۸ در شرح همدان

بقیه از صفحه قبل

ملاآبراهام شیرازی اولین ملای جامعه یهود تهران بود و بر جمعیت نفوذ
داشت. در حالیکه معلومات او کمتر از ملاآقابابا بود، ملاآبراهام آغاز
مخالفت با ملاآقابابا نموده و در محله یهود تهران تشکیل دو دسته گوی میشود
روز قبل از عید فصح که عده ای از گوشت ذبح شده ملاآقابابا را خریده
بودند، از طرف ملاآبراهام چارزده میشود که ذبح ملاآقابابا حرام است.
در نتیجه اشخاصی که گوشت ذبح شده ملاآقابابا را خریده بودند میاورند
و در سرچال میریزند و ظرفهارا (هکمالا) میجو شانند.

ملاآقابابا از این وضع منکر میشود و هیچ نمیگوید. مرسوم یهودیان
شیرازی این بود که در روز عید مردم به دیدن ملای خود میروند و بیک
نارنج هم میبرند ولی کسی به دیدنی ملاآقابابا نمیرود در نتیجه غضبانی
شده. بازن و بچه های خود میروند مسلمان میشود و از کثرت بغض و کینه اینکه
نسبت یهودیان پیدا میکند شروع به نوشتن کتاب رد الیهود بر علیه ذابن
وملت یهود مینماید.

ملاآقابابا در مقبره مسلمانان در سر قبر آقای قدیم که حالیه در گل
خانه باغ فردوس در جنوب تهران واقع شده مدفون است و بزروی سنگ
مقبره وی این اشعار نوشته شده.

از منزل عدم بوجود آشنا شدم

بامت کلیم خدا پیش وا شدم

در مصحف کلیم و احکام انبیا

دیدم محمد است محمد رضا شدم

رفتم از این جهان بدر دوست شادمان

از بهر آنکه کلمات دین خدا شدم

می نویسد:

« با وجود شکنجه های گذشته در آغاز قرن نوزدهم عده شایان توجیهی از خانواده های یهود در همدان مقیم بودند. م. ل. دوبو اظهار میدارد که «در همدان در سال ۱۸۱۸ دارای قریب ۹۰۰ خانۀ، و از ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار جمعیت، ۶۰۰ خانوادۀ یهودی وجود دارد» ولی این شماره جمعیت در ظرف حدود ۲۰ سال بطور قابل ملاحظه ای کاسته شده است زیرا فلاندرن که در سنوات ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ در همدان بوده اظهار میدارد که آنها دو پست خانوادۀ میباشند».

و ربی دیت هیلل هم ۲۰۰ خانوادۀ صورت داده است.

بر آورد ۶۰۰ خانوادۀ از طرف M.L.Dubeux در سال ۱۸۱۸ می باشد و ۲۰۰ خانوار فلاندرن در ۱۸۳۹ است. واقعات آذربایجان در سال ۱۸۳۰ و واقعه ملا آقا بابا ۱۸۲۲ - درست دو واقعه بین سیاحت (دوبو) و فلاندرن می باشد، بنابراین کسر جمعیت یهودیان همدان میرساند که در ظرف ۲۱ سال از ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۹ در تمام ایران واقعات ناگواری برای یهودیان ایران رخ داده و بغیر از تبریز که کلیه جمعیت یهود خود را از دست داد در سایر نقاط دیگر در حدود یک ثلث یهودیان یا کشته شده یا تغییر مذهب داده و یا ترک وطن نموده اند.

کسروی در صفحه ۷ تاریخ مشروطه ایران مینویسد:

« میدانیم که چون نادر شاه کشته شد آن بزرگی که با کوششهای خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت ولی ایران باز یکی از کشورهای بنام آسیا شمرده میشود و کریمخان و جانشینان او اگر چیزی

بکشور نیفزوده بودند چیزی هم از آن نکاستند لیکن در زمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید و از بزرگی و جایگاه و آوازه آن بسیار نکاست و انگیزه این، بیش از همه یک چیز بود و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بتکان آمده ولی ایران بهمین حال پیش باز میماند. از سال ۱۱۵۷ تا ۱۲۹۳ (هجری) که کریمخان زند درگذشت تا سال درگذشت فتحعلی شاه پنجاه و اند سال بود و در این زمان کم، در اروپا تکانهای سختی پیدا شد (۱) و داستانهای تاریخی بنی مانند از شورش فرانسه و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیایی آن و جنبش توده ها و پیشرفت فن جنگ و پدید آمدن افزارهای نوین و مانند اینها روداده و در نتیجه آنها، دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن تکانها و دگرگونیها بی بهره و نا آگاه ماند و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاریه و نه سر جنبانان توده از آن تکان و دگرگونیها سر در نمیآوردند نتیجه آن بود که دو دولت نیرومند و بزرگ و بیداری یکی در شمال ایران و دیگری در جنوب آن پیدا شد و ایران ناتوان و نا آگاه در میان آنان ماند و راستی آنکه برای چنان زمانی پادشاهان کم جر بزه قاجاری شاینده سرزشته داری نبودند.

گورن در کتاب ایران جلد دوم صفحه ۹۹ ترجمه فارسی مینویسد:

یکی از عوامل مهم تولید ثروت در هر کشوری جمعیت است. مورخین درباره جمعیت ایران باستان عقاید مختلفی اظهار داشته اند. پاره ای معتقد هستند که در زمان هخامنشیان همین ایران فعلی (نه امپراطوری ایران) دارای پنجاه میلیون جمعیت بوده است. شارلوت

(۱) و در همین مدت یهودیان ایران دچار مصائب فراوانی گشتند.

میگوید که در زمان صفویه جمعیت ایران قریب ۴۰ میلیون میشده است از طرف دیگر هم مشاهده پاره‌ای آثار مانند شهرهای بزرگ جمعیت، ده‌های ویران، قنات‌های خشک، بازارهای خالی، و مزرعه‌هایی که اکنون چمن‌زار و ریگستان گشته گواه صادقی بر زیادی جمعیت ایران قدیم‌رمینباشد..... حکومت مستبد ایران مانع از آنست که اهالی اطمینان جانی و مالی داشته در يك نقطه سکونت نمایند. پادشاهان و حکام ایران بمجرد سوء ظن محتضر یا القاء شبهه یا طغیان و شورش اهالی، فرمان قتل عام یا چشم‌کندن یا غارت‌کردن يك شهر بلکه يك استانرا صادر میکنند (نه فقط سلاطین و حکام بمجرد سوء ظن یا القاء شبهه، بلکه ملانماهانیز، چنانچه در تبریز و سایر شهرستانهای آذربایجان کردند) بدیهی است که در چنین محیط تیره و وحشت، هیچگاه امید برومندی و حاصل‌خیزی پیدا نخواهد شد..... پس از انقراض صفویه (حتی در زمان صفویه بطوریکه قبلاً ملاحظه شد) کشتارها و جنگ‌های داخلی که قریب يك قرن بطول انجامید جمعیت ایران، بطور عجیبی سقوط کرد چنانچه در اوائل سلطنت فتحعلی شاه شماره نفوذ این کشور را به شش میلیون تخمین زدند « (در آخر فتحعلی شاه کمتر شد).

دکتر اف پولاک (۱) که مدت‌ها در تهران و سایر شهرهای ایران به طبابت اشتغال داشته جمعیت ایران را در سال ۱۸۷۳ میلادی، قریب شش میلیون نفر نوشته است (۲)

(۱) طبیب یهودی ناصرالدین شاه . . .

(۲) باوجود از دیاد موالید که همواره موجب کثرت جمعیت است،

جمعیت ایران از سال ۱۷۹۷، اول سلطنت فتحعلی شاه تا آن زمان در مدت

۷۶ سال زیاد نشده بوده است .

دکتر پولاک اضافه کرده که «اقلیت‌های غیرمسلمان مانند یهودیان، ارمنیها، کلدانیها و اخیراً بایبها دسته دسته از ایران میروند زیرا از بیم توده مردم و مأمورین دولت هیچگونه تأمین‌ندارند.»

و وضع آنها را با این جمله از «تذکره لطفعلی بیگ آذر» میتوان خلاصه نمود: «گویند در ابرقو (۱) جهود اگر زیاده بر چهل روز آنجا بماند، نماند.»

آ. ژوبر که در سال طاعونی ۱۸۳۰ به ایران آمده در صفحه ۱۶۹ ترجمه فارسی مینویسد:

«یهودیان که در ترکیه کاملاً متمول میباشند در ایران بمنتهای درجه فقر و مسکینند» در صفحه ۱۴۲ احصائیه‌ای از جمعیت ایران داده و بناکنین ایران را ۶۵۶۲/۰۰۰ نفر صورت میدهد. ضمن آن ارمنیها را ۷۰ هزار (۲) زردشتیها را ۲۰ هزار و یهودی وزابی را نتوانسته است صورت دقیقی دهد»

سرجان ملکم که احصائیه جمعیت ایران را در سال ۱۸۰۰ حدود شش میلیون برآورد کرده در جلد دوم صفحه ۲۶۷ مینویسد:

«یهود که در معرض استخفاف و استحقارند بسیار کم شده‌اند» آنچه مسلم است عده یهودیان ایران در آخر سلطنت فتحعلی شاه نبایستی بیش از ۲۵ هزار باشد.

(۱) ابرغویکی از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران بوده است و

یهودیان آن بایستی یا در عصر شاه عباس ثانی یادر اواخر زندیه از بین رفته باشند.

(۲) گویا اغراق شده باشد.

L. Langles لانگلس گرده آورنده کتاب شوالیه شاردن، در سال ۱۸۱۱ در زمان فتحعلی شاه در صفحه ۲۴۰ جلد دهم کتاب شاردن فرانسه مینویسد :

« ساکنین جدید ایران موسومند به تات یا تاجیک، اینها در شهرها و دهات ساکنند و منشا آنها از زردشتی و یهود و اعراب و مسیحیان که مجبور به قبول اسلام شدند میباشد. آنها به تحصیل علوم و صناعت و زراعت میپردازند و اشخاص که در تحریکات و دسایس تخصص دارند برای اداره امور دولتی یا مذهبی خوانده میشوند. »

در صفحه ۲۴۱ عده مسیحیان را در ایران ۷۰ هزار میدانند و در صفحه ۲۴۳ یهودیان را از ۳۰ الی ۳۵ هزار در صورتیکه در بالا گفته شد که عده یهودیان در اواخر سلطنت فتحعلی شاه ۲۵ هزار بوده. علت اختلاف این ده هزار نفر در آن است که نویسنده بالا احصائیه ۳۰ الی ۳۵ نفر خود را بسال ۱۸۱۱ میلادی یعنی اواسط سلطنت فتحعلی شاه میدانند.

فتحعلی شاه در سال ۱۷۹۷ بسطنت رسید که در آن موقع عده یهودیان ایران ۵۰ هزار بوده در اواسط سلطنت فتحعلی شاه در ۱۸۱۱ طبق گفته لانگلس ۳۰ - ۳۵ هزار بوده

و در اواخر فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۴ ، ۲۵ هزار بود. علت این سیر نزولی جمعیت یهود ایران از مشروحات تاریخی که از نظر گذشت معلوم است در واقع آخر سلطنت فتحعلی شاه ، عده یهودیان ایران به منتهای نقصان خود رسیده که در مدت ۲۶ قرن اقامت

یهودیان در ایران هیچگاه به چنین نقصانی نرسیده بود. و با بطریق دیگر بایستی گفت که از زمان سنجر که جمعیت یهود ایران ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر بوده به ۲۵۰۰۰ نفر تنزل کرد.

و اگر کسوری که در تفکیک بین النهرین ۴۵۰۰۰

۱۰۰۰۰۰

و قفقازیه

۷۵۰۰۰

و ترکستان

از ایران حاصل شد، بر جمعیت ۲۵ هزار یهودیان در اواخر فتحعلی شاه، مذکور در بالا علاوه کنیم کلیه میشود ۲۴۵۰۰۰ و این عده را چون از رقم اولی بالا کسر نمائیم جمعاً از اول استیلای مغول تا آخر فتحعلی شاه قاجار نزدیک یکمیلیون از یهودیان ایران بعلاوه موالید در آن مدت از جمعیت یهودیان ایران کسر گردیده، و این کسور بعد از کشته‌های مغولها، در درجه اول در اثر تغییر مذهب و در ثانی مهاجرت و بالاخره کشته‌هایی که بازهم بیشتر توسط عده‌ای از مغول زادگان بعمل آمده انجام شده است، و بعداً خواهیم دید که ازدیاد آن چگونه انجام شده است.

ژویش انسیکلوپدیا جلد یازده صفحه ۲۹۶ در قسمت شیراز از

قول بنیامین دوم (که در سال ۱۸۵۰ راجع به مسافرت خود در ایران کتابی نوشته) مینویسد :

در شیراز فعلاً ۵۰۰ نفر یهودی دارد ولی در ۲۰ سال قبل (۱۸۳۰

اواخر فتحعلی شاه) سه هزار نفر بودند که در اثر شکنجه های موحش ۲۵۰۰ آنها مسلمان شدند و کهن صدق احصائیه یهودیان همدان را در سال ۱۸۱۷ ششصد خانوار صورت میدهد و اضافه میکنند که

۲۰ سال بعد (۱۸۳۷ در واقع آخر سلطنت فتحعلی شاه) در اثر عوامل مختلف بسیار تقلیل یافتند .

در زمان فتحعلی شاه کلیه جمعیت تهران ۳۰ هزار نفر بود (۱) و مردم سرشب بخانه‌های خود رفته شام خود را خورده بخواب میرفتند . اما دروازه‌های شهر تا پاسی از شب گذشته برای ورود قوافل باز بود و برای بستن دروازه‌ها مقرر چنین شده بود که یهودیها رفته دروازه‌ها را ببندند (۲) . یهودیها موظف بودند که اولاجزیه مرسومه را بپردازند و در ثانی يك خروس طلا هر سال برای عید نوروز تقدیم شاه بنمایند . جمعیت یهودیان تهران در آن زمان ناچیز بود و همه در فقر و مسکنت و بدبختی غوطه‌ور بودند و تقدیم خروس طلا باضعف بنیه مالی مصیبت بزرگی برای آن جمعیت بود .

مردی یهودی بنام الیشاع شیرازی (که فرزند اوتا چندین سال قبل با داشتن بیش از صد سال در حیات بود) به شغل خرازی فروشی بطور دوره گرد کسب مینمود وی در اواخر فتحعلی شاه ، جوان خوش سیمائی بود . روزی در حین گردش در اطراف شهر و با فریاد ذکر اجناس فروشی خود عبورش از کنار حرمخانه شاهی افتاد و زنهای حرم برای خرید بعضی از احتیاجات خود بدر باندرون احضارش میکنند و چون معلوم می‌گردد یهودی است وارد حیاطش مینمایند . در حین بهم زدن بساط الیشاع و انتخاب اجناس ، به شوخی و خنده و مضحکه می‌پردازند اتفاقاً

(۱) آ. ژبر صفحه ۱۷۸

(۲) از ملا آقا بابا دماوندی

فرمانفر ما را در همیشه شکست و توقیف و هنگام فرستادن به حبس اردبیل در راه فوت نمود . از این تاریخ به بعد به منظور حفظ هندوستان از تجاوز روسیه تزاری ، انگلیسها روابط خود را با ایران زیاد نموده و محمد شاه را تقویت کردند .

در حالیکه این جریانات در ایران انجام میشد و بیش از ۱۴۵ هزار نفر از یهودیان ایران در عصر فتحعلی شاه کاسته گردیده بود (صد هزار در اثر تفکیک قفقاز و گرجستان و ۴۵ هزار نفر بواسطه مهاجرت و قتل) آسایش و اعلام آزادی یهودیان ممالک مختلف اروپا بسرعت رو به پیشرفت بود ، در فرانسه در سال ۱۷۹۶ آزادی یهودیان اعلام شده بود و آنها نیز در مجلس قانون گذاری عضویت یافته بودند و در سال ۱۷۹۸ ، اسحق اتیاس رئیس این مجلس شده و یهودیان را به ادارات راه دادند . انقلاب فرانسه و فتوحات ناپلئون کار خود را در اروپا کرده بود با وجود آنکه هنوز بسیاری از مردم نظر مساعد بیهود نداشتند سال ۱۸۰۸ در قسمتی از آلمان یهودیان را آزاد کردند در پروس هم در ۱۸۱۱ این آزادی انجام شد و در بعضی قسمتهای دیگر آلمان در ۱۸۱۵ . اما در تمام آلمان هنوز عملی نگردیده بود تا سال ۱۸۴۸ و در اطریش هم در همین سال . در انگلستان از ۱۸۲۹ بتدریج بر آزادی یهود افزوده شد تا آنکه در سال ۱۸۶۰ تکمیل گردید .

در دانمارک در ۱۸۴۹ و در نروژ تا ۱۸۵۱ بطول انجامید . در سوئیس ۱۸۵۳ در ایتالیا قبلا هم آزادی داشتند اما تساوی کامل آنها با سایر افراد کشور در سال ۱۸۵۹ حاصل گردید . در ترکیه از آزادی کامل برخوردار بودند اما در سال ۱۸۳۹ و ۱۸۵۶ دو اعلامیه رسمی راجع بتساوی

حقوق یهودیان با سایر افراد کشور صادر شد.
 قرن نوزدهم نه فقط آزادی یهودیان اروپا را تامین کرد بلکه به
 فرهنگ یهود حیات نوینی بخشید و در واقع پیوند جوانی به تنه درخت
 کهنسال اسرائیل زده شد.

موضوعی که موجب تجدید حیات و تنویر افکار یهودیان اروپا
 گردید قبل از هر چیز موضوع آگاهی از تاریخ ملت خود بود و اولین
 اقدام اصلاحی، ایجاد مجمعی از طرف سه نفر جوان یهودی در سال ۱۸۱۹ در

برلن بنامهای Moise Moser-Leopold Zunz-Edouard Gans

انجام شد و مؤئیز از دوستان نزدیک Hein بود

برنامه این مجمع عبارت از تاسیس مدارس و آکادمی و آشنا نمودن
 افراد یهود به صنعت و فلاحه بود. چون اجرای برنامه از قدرت آنها
 خارج بنظر آمد شروع به تحقیق و تجسسات علمی مربوط به یهود پرداختند
 و از این راه بسیاری از نکات تاریک گذشته یهودیان برای غیر یهودیان
 و حتی خود یهود آشکار و روشن گردید اسحق جوست Jost (۱۷۹۳ -
 - ۱۸۶۰) اولین شخصی بود که تاریخ یهود را نوشت سپس نهمان
 (کرو شمال) اهل گالیسی تاریخی عمیقانه تر نوشت و شلمو یهودا
 رایاپورت (۱۷۹۰ - ۱۸۶۷) نهضت علمی تری را برای تاریخ یهود ایجاد
 کرد. شموئیل داوید لوزاتو (۱۸۰۰ - ۱۸۶۵) اهل ایتالیا بتجسسات
 تاریخی عمیقی پرداخت و زکریا فرانک (۱۸۰۱ - ۱۸۷۱) راب بزرگ
 (درست) در آلمان و هنری گرائیتز همکار او (۱۸۱۷ - ۱۸۹۱) که از
 علماء بزرگ و فاضل عصر بودند بنای تاریخی ایجاد کردند که موجب
 فخر عالم یهودیت گردید و بالاخره آبراهام Geiger (۱۸۱۰ -

۱۸۷۴) راب (برسلو) و (فرانکفورت) کتابی راجع به تاریخ مذهبی
 وادبی یهود و پیش رفتهای حاصله در قرون متوالی برشته تحریر در
 آوردند در فرانسه هم بین یهودیان نویسندگان و فضایی بزرگی مانند
 Salomon Munk (۱۸۰۲ - ۱۸۶۷) ۱ یوسف درمبورگ

(۱۸۱۱ - ۱۸۹۵) و ایزیدور لوب Isidor Loeh

(۱۸۳۹-۱۸۹۲) و صادق کاهن (۱۸۳۹-۱۹۰۵) و دهها

فضلا و نویسندگان بزرگ در اثر آزادی یهودیان و تساوی حقوق
 جامعه آنها بظهور رسیدند که نه فقط موجب فخر و مباهات جامعه خود
 گشتند بلکه موجب سرفرازی و عظمت میهن خویش را در بین جهانیان
 فراهم ساختند. در میان بزرگان یهود مردمانی هم بودند که برای
 ورود بجامعه مسیحیان، پروانه ورود که عبارت از تغییر مذهب دادن
 بود (مانند نیمه اول قرن بیستم در ایران) بدست آوردند. از قبیل
 (هاینرش هاینه) شاعر معروف بزرگ آلمان.

عده دیگر از بزرگان یهود که معروفیت جهانی پیدا نمودند

عبارتند از :

اورباخ (۱۸۱۲-۱۸۸۳) رمان نویس معروف. کارل مارکس

(۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) که عمر خود را وقف بهبود زندگی کارگران نمود

و کتاب موسوم به سرمایه یا (کاپیتال) را نوشت.

فردیناند لاسال همکار کارل مارکس، مندلسون فیلسوف، بارتولد

(۱۸۰۹ - ۱۸۴۷) و مایزینر (۱۷۹۱ - ۱۸۶۴) که از آهنگ سازان

معروف بودند. مشه حس که کتاب معروف خود موسوم به (ردم و اورشلیم)

را نوشت و با تحلیل یهود در بین ملل دیگر مخالفت نمود.
 در انگلستان بنژامین دیزرائلی (۱۸۰۴ - ۱۸۸۱) ولرد ردینگ
 که از سیاستمداران بزرگ بودند. موسی مونتیوری از نوع دوستان
 معروف (۱۷۸۴ - ۱۸۸۵) ایسر رائل زانگویل (۱۸۶۴ - ۱۹۲۶) رمان
 نویس شهیر. در فرانسه ادولف کرمیو (۱۷۹۷ - ۱۸۸۰) یکی از وکلای
 معروف و موسس ایانس اسرائیلیت. سالومون مونک (۱۸۰۳ - ۱۸۶۷).
 مستشرق بزرگ ژول اوبرت (۱۸۲۵ - ۱۹۰۵) باستان شناس و متخصص
 خط میخی. Arsen Darmesteter لغات شناس شهیر. اوژن مانوئل
 (۱۸۲۳ تا ۱۹۰۱) شاعر. ژوزف ریناک ادیب و مورخ. سالومون ریناک استاد
 علم لغات و باستان شناس و تئودور ریناک برادر دیگر محقق بزرگ.
 راشل تراژدین معروف. فرومانتل هالوی و ماندلسون آهنگ ساز آن
 عصر و یشوآه حفظ و یهودی منوحیم آهنگ ساز عصر حاضر.

در اثر آسایش و آزادی یهودیان بعداً توانستند خدمات مهمی
 به بشریت نموده و موجب اختراعات و عظمت مادی کشور خود را
 فراهم سازند.

یهودیان معروف دیگر در علوم مختلفه شیمی و فیزیک و طب بمقامات بزرگی
 نائل گردیده و خدمات شایان توجهی برای جامعه بشری جهان انجام دادند
 و موجب برطرف شدن امراضی که سالیانها میلیونها نفر بشر را در خاک مدفون
 می نمود، مانند پروفیسورها فکین که بر طرف شدن مرض طاعون مدیون
 وی است و یا انشطین که دزسنوات اخیر خدماتش مورد تعجب و شگفت
 جهانیان گردید یا الکساندر فلمینگ که کشف پنسیلین را نمود و

Vacksman Zalman کاشف استرپتومیسین و سالک kSale کاشف
 واکسن پولیومیلیت و کوخ Koch کاشف میکروب سل و اکثر کشفیات
 خود را برایگان تقدیم بشری که این همه ملتش را آزوده بود کردند .
 البته یهودیانیکه خدمات برجسته ای به بشریت نمودند زیاد هستند
 و کتابی جداگانه برای شرح خدمات آنها لازم است که برشته تحریر
 درآید. همچنین چند نفر علمای بزرگ یهود اسم برده میشوند



یک نفر از اهالی سه ده اصفهان از احفاد
 یهودیانیکه در عصر شاه عباس اول و دوم
 مسلمان شدند .



مربوط به صفحه ۵۲۶ میباشد

مانند حیم ویزمان شیمیست بزرگ، پاول ارلیخ کاشف نئوسالوارسان، اوگوست واسرمان که خدمات گرانبهایش برای مبتلایان به سفلیس معروف جهانیان است و پریس هبر شیمیست و برنده جایزه نوبل. فروید روانشناس بزرگ، وهنری بر گسون فیلسوف و نویسنده شهیر. اوپنهیمر Oppenhiemer فیزیسین معروف عصر حاضر. گوستاوا ایفل سازنده برج ایفل و استفن زواایگ نویسنده مشهور و صدها مردان بزرگی که جهانیان مدیون خدمات آنها در رشته های مختلف می باشند.

فصل سوم

محمد شاه قاجار

۱۸۳۴ - ۱۸۴۸

هنگامیکه علمای یهود در اروپا در نتیجه بدست آوردن آزادی مشغول چنان خدماتی برای مملکت خود و عالم بشریت بودند ، بیمنیم در ایران، ایرانی که یهودی را منقور و نجس و قابل ترخم نمیدانست چه می گذشت .



محمدشاه بتخت نشست، انگلیسها بمنظور حفظ هندوستان درمقابل روسیه به او کمک می نمودند . قائم مقام که در تبریز وزیر و مشاور محمد

شاه بود به تهران احضار و کارها را در دست گرفت اما دیری نپائید که شاه جوان بی جهت به او بدگمان شده و دستور داد او را خفه کردند و حاجی میرزا آقاسی که معلم سرخانه شاه بود به صدارت منصوب گردید . میرزا آقاسی مرد نادان و متعصبی بود ، در عصر صدارت او روابط با انگلیسها تیره شد و روسها نفوذ بیشتری در ایران یافتند:

محمد شاه در سال ۱۸۳۷ متوجه محاصره هرات گردید و انگلیسها چون از این عمل ناراضی بودند جزیره خارك را بتصرف در آوردند و شاه بالاخره مجبور بترك محاصره هرات گردید. در سال ۱۸۴۰-۱۸۴۱ آقاخان محلاتی پیشوای فرقه اسمعیلیه شورشی نمود و حاکم یزد و کرمان را مغلوب نموده و از آنجا به هندوستان فرار کرده .

با وجود آنکه در عصر محمد شاه قاجار روابط ممالک اروپا با ایران توسعه یافت و تعداد زیادی مسافرین اروپائی به ایران آمدند و از ایران هم کم و بیش شروع به مسافرت به اروپا نمودند و خصوصاً تمام سفرای ممالک خارجه در دربار ایران بودند، مع الوصف تغییری در روحیه و وضع رفتار توده مردم نسبت بیهودیان ایران پدیدار نگردید . حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم کشور بود و با موجودیت او در دربار ایران و سنخ فکرش امید هیچگونه اصلاح اساسی فکری و اداری در کشور ایران نمیرفت گرچه در عصر محمد شاه دیگر آن قتل عامها و کشتارهای بزرگ دسته جمعی یهودیان ایرانی ، مانند عصر فتحعلی شاه وجود پیدا نکرد خصوصاً آنکه محمد شاه شخصاً نظر مخالفتی با یهودیان نداشت ، بسا وجود این باید گفت که یهودیان ایران دیگر از پا در آمده بودند و در واقع هستی

و جمعیت قابل ملاحظه‌ای نداشتند تا فشارها و تجاوزات صورت سابق را داشته باشد، مع الوصف همان مقدار کمی که از یهودیان باقی می‌مانده بود بازهم مورد مضحکه و تمسخر و تنفر بود. محمد شاه که در تحت تاثیر کامل حاجی بود، پادشاهی بود که در کلیه نوشته‌های آن عصر وی را حامی دین لقب داده‌اند، محمد شاه ضمناً چون بیمار بود تمام کارها را بدست وزیر خود سپرده بود.

اوژن فلاندن که در عهد محمد شاه به ایران آمده در صفحه ۲۲۸ مینویسد: «محمد شاه چند سال است بمرض نقرس گرفتار شده و بطوری ناتوان گشته که تمام کارها را نخست وزیرش انجام می‌دهد. این ملای متعصب کم تجربه و بی فکر نمیداند چطور کارها را باید انجام دهد. ایران را فلج کرده و عقیده‌اش بر اینست که خدا و پیغمبر بایرانیان وحی می‌کند که مطیع شاه خود باشند».

در صفحه ۱۲۹۳ می‌نویسد:

«امروزه که کلیه کشور ایران را ویرانه‌ها مستور ساخته اند جای تعجب نیست اگر جلفا را نیز بدین شکل ببینیم، مع هذا باید گفت بمراتب خرابی جلفا از محلات مسلمانان کمتر است» (۱) در صفحه ۲۹۷ مینویسد: «کلیه میان ایران باهمان فلاکت و بدبختی، در سرتاسر آسیا پراکنده شده و محلی معین جهت خود برنگزیده‌اند» (۲) در نزد مسلمانان خوار

(۱) محلات یهود تکلیفش معلوم و قابل بحث نبوده است.

(۲) پس از یک قرن و نیم از عصر فلاندن و ۲۰ قرن برآکنده‌گی

هم که میخواهند برای خود محلی برگزینند بسیاری مخالف می‌باشند.

و سر بزیر و حاکم ایران نیز پیوسته در صدد آزار آنها است و خلاصه
منفور عامه هستند . «

ژویش انسیکلوپدیا جلد ششم صفحه ۶۵۹ راجع به اصفهان می نویسد:
« پس از مرگ فتحعلی شاه شورشهای جدیدی بوقوع پیوست
(در اصفهان) صدوسی نفر یهودی هلاک شدند و خیلی بیش از این عده
زخمی گردیدند . در میان قربانیها ، ثروتمندترین یهودی جامعه بنام
آبا باسی و ملا آقا باپا ، حاخام بزرگ اصفهان و یک نفر زن یهودی ، عیال
شخصی موسوم به حرقیا وجود داشتند .

در شهر مشهد در سال ۱۸۴۰ واقعه ناگوار زیر برای یهودیان
اتفاق افتاد (۱)

در ۱۳ ماه نisan سال ۵۵۹۹ عبری = ۱۸۳۸ میلادی یک نفر زن
یهودی که ورم دست داشته و به طبیبی مراجعه و او دستور می دهد که
سگی را کشته و خون آن را بدست خود بمالد . مرد خانه ، سگی را
از کوچه آورده ولی دلش برای کشتن آن سگ گواه نمی دهد پس
مسلمانی را بخانه آورد و آن سگ را می کشد . بر سر مزد این عمل
مراغه ای تولید می گردد قضا را روز عید قربان بود و آن مردم مسلمان
بکوچه رفته فریاد می کنند : مسلمانان یهودیان عید قربان را مسخره
کرده سگ را قربانی کردند . (۲) مردم شهر مشهد (مانند همیشه)
بدون تحقیق به محله یهودیان ریخته پس از آنکه ۵۰ نفر را کشتند

(۱) نيمرك در كتاب خود مينويسد .

(۲) در مذهب يهود مراسم قربانی وجود دارد پس چگونه ممکن
است عيد قربان را مسخره کنند .

و کنیسه‌ها را خراب کردند و توراتها را آتش زدند (و فقط يك تورات که مخفی بود باقی ماند) آنوقت حاضر شدند در صورتی که مسلمان گردند از کشتار بقیه صرف نظر نمایند . نیمرك سیاح اضافه می کند که عده کثیری از آنها به هرات مهاجرت کردند همچنین به تهران و شهرهای دیگر ایران . بتدریج سواد و اطلاعات مذهبی آنان کم شده است و مذهب اجدادی را فراموش می کنند . آنهایی که از شهر دورند ایام اعیاد را نمی دانند چه وقت است (در سال ۱۸۸۳) نیمرك جمعیت مشهد را ۴۰۰ خانواده دانسته (در آن ایام ۳۰ خانوار هم بهمدان مهاجرت می نمایند . و از بس به یهودیان ظلم شده بود ، مردم آن شهر را تشبیه به مردمان صدم نموده بودند) (۱) .

لرد کرزن در کتاب ایران ترجمه فارسی صفحه ۱۱۳ راجع

بواقعه مشهد چنین می نویسد :

« بطوریکه مشهور است و دکتر وولف نیز تقریباً شاهد قضیه بوده ، در سال ۱۸۳۸ میلادی برابر ۱۲۵۱ هجری قمری یکنزدیک یهودی فقیری که دستش پیس بوده و بیا زخم دیگری داشته برای مداوا ، نزد یکی از اطباء مسلمان می رود . طبیب مسلمان دستور می دهد سگی را بکشد و دستش را در خون گرم سگ آغشته کند . زن بدبخت یهودی دستور طبیب را اجرا می نماید و ظاهراً این پیش آمد در روز دهم ذیحجه یعنی عید قربان مسلمانان اتفاق می افتد . شیعیان متعصب شهر ، قضیه را باهانت و تحقیر عید قربان تعبیر کرده بفاصله چند دقیقه سی و پنج یهودی

را می‌کشند. سایر یهودیان مشهد از ترس جان بخانه‌ملاها پناه آورده و دین اسلام را می‌پذیرند. پرواضح است که چنین ایمانی از هر گونه ارزش معنوی بی‌بهره است و برای فرار از کشته شدن می‌باشد»

راجع به مهاجرت و فرار یهودیان از اوطان چند هزار ساله خود در اثر بی‌مهری هموطنان همگی متفق القولند و یکی دیگر از نویسندگان که پدرش شاهد قضیه بود در کتاب (عونگ لشبات) بقلم متیاجرچی می‌نویسد:

« قسمتی از سرگذشتی که بر سر ما آمد و اولادان ما آن را فراموش نکنند، می‌نویسم تا شکرانه خداوند را بجا آورند. ما قبلاً ایرانی بودیم و اجداد ما در زیر سلطنت سلاطین بسر می‌بردند.

گناهان ما موجب شد که مسلمانان از ما بهانه جوئی‌هایی غیر حقیقی نمودند و غفلتاً کلیه آنها با اسلحه جمع شده شروع به قتل و غارت کردند و تمام کنیسه‌ها و مدارس را ویران نموده و ۳۱ نفر را کشتند و سپس گفتند یا کلیه را خواهیم کشت یا آنکه مذهب خود را عوض نمائیم و همه مجبور به تغییر مذهب شدند و این واقعه در ۱۳ نisan سال ۵۵۹۹ عبری بود.

پس بقلب عده‌ای افتاده وطنی را که در آن متولد شده بودند ترک نمایند و از آنجا حرکت نمودند و پدرم جزء مهاجرین بود و به هرات در افغانستان آمده ساکن آنجا شد و من در شهر هرات در ۲۶ ماه کسلو ۵۶۰۵ در روز شنبه متولد شدم.»

سپس به شرح محاصره و تصرف هرات در سال ۵۶۱۶ = ۱۸۵۵

عهد ناصرالدین شاه و مصائبی که ارتش ایران بر سر آنها وارد آورده پرداخته است .

در نتیجه وضعیت وخیمی که در این زمان مانند سابق ادامه داشت کم و بیش مهاجرت و ترک وطن یهودیان ادامه داشته است (در سال ۵۶۰۵ = ۱۸۴۵ میلادی اولین فامیل از یهودیان ایران از شهر یزد بنام ابوگرشوم چرخ تاب از طریق بوشهر و بمبی به اسرائیل رفته در شهر صفات ساکن می گردد ، وی ۷۲ اولاد و نبره های خود را دید و تا چندی فرزندان او قنصل ایران در آن شهر بودند و در سال ۱۸۴۶ هم که در ایران بار دگر وبا آمده بود ، ملا مختار بن العازار لوی عازم صفات و به آن شهر مهاجرت می نماید (۱)

با وجود واقعه مشهد و اتفاقات فردی که از این تاریخ به بعد پیوسته برای یهودیان ایران اتفاق افتاده است بایستی گفت که اوضاع و احوال یهودیان نسبت به عصر فتحعلی شاه بهبودی یافته بود زیرا در عصر آغا محمد از عده یهودیان در حدود هفتاد هزار و در زمان فتحعلی شاه ۴۵ هزار در اثر مهاجرت یا تغییر مذهب یا کشته شدن کسر گردیدند در صورتیکه در زمان ۱۴ ساله سلطنت محمد شاه می توان گفت که عده ۴۵ هزار نفری آنها از اول تا به آخر در پایه همان حدود مانده است یعنی آنچه اضافه موالید داشتند مهاجرت و یا مسلمان شده اند . یهودیان تهران نسبتاً راحت تر بودند و علت را در اثر آن دانند که جزو حرم محمد شاه يك زن یهودیه تهرانی بوده که اغلب برای سرکشی محله یهود

می‌آمد و یهودیان جلو پای مشار الیه‌ها گوسفند قربانی می‌کردند .
 سند پیوست که کلیشه‌شده ثابت می‌کند که وضع یهودیان ایران، با وجود نظر
 مساعد دربار وقت، هنوز ناراحت‌کننده بوده و ملائمتها بجز بکاری مشغول
 بودند و بالاخره این سند زنده ثابت می‌ماید که علمای حقیقی و عالم مسلمان
 ایرانی، نسبت به یهودیان نظر سوئی نداشتند و بلکه کمک کافی می‌کردند
 زیرا ۵ نفر از آنها يك حکم شرعی را امضاء کرده‌اند و صریحاً امر
 داده‌اند که اگر شخصی اهل اسلام مال یهودی را غصب و بغیر حق
 گرفته باشد، اگر مال موجود باشد، عین آن را و اگر تلف نموده
 باشد مثل آنرا واجب و لازم است مرجوع دارد و اگر مسلمانی یهودی
 را بکشد قصاص النفس بر شخص جانی واجب است مگر آنکه غیر
 عمدی و بخطاکشته باشد و بشرایطی می‌توان وی را ببری کرد . و اگر
 یهودی مسلمان شده و بخواهد برگردد او را نباید بقتل رسانید بلکه
 حبس دارد یا جرم مالی و قضاات اسلامی پس از فوت یهودی نباید
 مطالبه تر که نمایند .

عین مندرجات سند فوق الذکر ضمیمه بشرح زیر می‌باشد :

در این مسئله که شریعت کفار غیر مخاطبین بشرایع باشند
بشرایط مالی اگر شخصی از اهل اسلام مال یهودی زمی را غصباً بغیر
 حق گرفته باشد، اگر آن مال موجود باشد عین آن را و اگر تلف نموده
 باشد از مثلی مثل و **الافمی** قیمت آن بر شخص مذکور واجب و لازم شده
 باشد و اگر شخص مذکور یهودی مذکور را عمداً بآلت چارحه زده کشته
 باشد در این صورت قصاص النفس بر شخص مذکور واجب و لازم شده

باشد و اگر خطا زده گذشته باشد و بریت بروی واجب و لازم شده باشد بشرایط
 و اگر حکام یا قاضی اسلام کرده بر اسلام یهودی مذکور نمایند این فعل از
 هر حکام و قاضی اسلام غیر جایز و نامشروع باشد بشرایط مالی و بر تقدیر
 کرده اگر یهودی مذکور اسلام بیاورد دین اسلام از وی صحیح و معتبر
 باشد بشرایط مالی و اگر رجوع از دین اسلام نماید بر وی لازم حبس
 از غیر قتل باشد بشرایط مالی و اگر قاضی اسلام می باشد بعقد نکاح
 یهودی نبوده باشد اخذاً اجزه نکاح و نیز ترکانه از اموات آنها گرفتن
 قاضی اسلام را نادرست باشد بشرایط مالی .

و اختلاف الدینین بس کافر وارث نمیشود از مسلم بالاتفاق .

و نه مسلم در کافر .

قاضی میر محمود میر فضل الله میرزا کلان

ابن میرزا المفتی مفتی عالم

ابن مرثوث

والله الملك

ملا میر ربیع

ابن آخوند هیت

هو الله العلم العالی

الفضل الله

با وجود چنین سند محکمی ، در اثر وجود نداشتن وسیله ابلاغ
 به مردم (مانند رادیو و یا جراید و بخصوص در اثر بی سوادی) همان رویه
 سابق ادامه داشت و البته فرق بزرگی که حاصل شد توقف قتل و غارت های
 دست جمعی یا تغییر مذهب دادن اجباری و دست جمعی یهودیان بود
 ولی تجاوزات انفرادی و تغییر مذهب دادن های فردی در اثر فشارها و

بدبختیهای گوناگون ، همچنان ادامه داشت و سرانجام
 « از این زمان یهودیان تهران و خصوصاً کاشان بتدریج داخل کار
 پشم و ابریشم و صنعت قالی بافی گردیدند» (۱) .
 و در اثر لزوم اینگونه معاملات روابط بین یهودیان و مسلمانان کاشان
 بهبودی یافت که این بهبودی تا امروز باقی است .

بنیامین دوم سیاح یهودی اهل باواریا در سال ۱۸۴۶ به ایران
 آمد و گفته است که او اولین مسافر یهودی به کشور ایران بعد از بنیامین
 تودلا میباشد ؟ او مینویسد :

« از کردستان عبور کردم و تا کنون شخص اروپائی به آنجا قدم
 نگذاشته بود ولی گاهی بعضی (حاکمانها) از اورشلیم به آنجا می آیند
 و اغلب نمیتوانند مراجعت نمایند زیرا بدست راهزنها کشته میشوند»
 با اینکه یهودیان ایران در این زمان به منتهای درجه ضعف
 مادی و معنوی خود رسیده بودند مع الوصف اگر در قسمت مادیات بکلی
 خورده شده بودند ولی در قسمت معنویات و تحصیل دانش کوشش فراوانی داشته
 و با وجود کلیه اشکالات ، عقب مانده نبودند .

گوینوسفر فرانسه در دربار ایران راجع به آن عصر مینویسد:
 « مردم ایران به مذهب اجدادی خود علاقمندند و کمتر ملاحظه
 میشود که حاضر به تغییر مذهب خود گردند بطور مثال میشود
 گفت که بسیاری از یهودیان را که مسلمان کرده بودند بدین موسی
 برگشتند یا آنکه اولادان خود را بدین اجدادی باقی گذارده و خود

(۱) از یادداشت‌های آقای کهن صدق ،

مسلمان مانده اند « (۱).

در صفحه ۶۵ مینویسد :

« یهودیان تا این اندازه لایق تنفر نیستند ، در واقع منظره مادی صورت و لباس آنها موجب شده که در هیچ جایی مورد توجه نباشند (۲) آنها در آسیا مانند سایر ممالک جهان دارای اراده اخلاقی و تفاخر مذهبی که موجب برخواستن از این همه خرابی و مذلت است میباشند . آنها به مراسم مذهبی خود علاقمند و حتی در پست ترین دهات و باوجود عده کم ، محلی نیست که یهودی در آن نباشد و در مدت صد سال اخیر که سیاحان اروپائی به آسیا آمدند بمقدار زیادی کتبی که چاپ ونیز یالیورنو است در آنجا آوردند . اما برای پیروان دین مسیح نمیشود چنین مطلبی را اظهار داشت . یهودیان دارای علمائی هستند که دارای اطلاعات تلمودی و فلسفه‌ای میباشند و دانشمند هستند و خیلی اسباب تعجب من شد ، روزی که ملاحظه کردم یکی از آنها باعلاقه خاصی از اسپینوزا با من صحبت نمود (۳) و راجع به نظریه (کانت) از من توضیحاتی خواست . این اسامی ، و این افکار ، و عقاید ، با وارد نمودن کتب ، از آلمان از راه بغداد به آنها میرسد . برای کسب اطلاعات و معلومات و ایجاد رابطه ، بد منظور روشن نمودن مسائل مذهبی و مشکلات قانونی و حقوقی ، با رابه‌ای بزرگ اورشلیم تماس گرفته و حکم او مانند پادشاه اسرائیل ، قابل اجرا و قانونی است

(۱) صفحه ۲۲

(۲) اطلاع نداشت که مقررات محدودیت تحمیلی ، لباس و وضع آنها

را به این صورت در آورده بود .

(۳) این بود دانش پیشوایان مذهبی یهودی ایران در یک قرن قبل

یهودیان هندوایران توسط مامورین جمع آوری اعانات برای اورشلیم ملاقات
میشوند و بوسیله این مسافرین است که سابقاً از یکدیگر اطلاع حاصل
مینمودند ولی امروز از وسیله جدید بهتر و سریعتر استفاده مینمایند.
و بدین ترتیب نه فقط بحل مشکلات امور ملی و مذهبی مبادرت مینمایند
بلکه به روشن نمودن مسائل ادبی نیز میپردازند. زبان مکاتبه آنها
نه فقط عبری بلکه بزبان آرامی (تر گوم) هم مینویسند.

چندی قبل یهودیان با سواد تهران را يك انشاء نظمی که توسط
يك زاب اورشلیمی درست شده بود مشغول داشته. در هیچ زمانی

یهودیان مطالعات فلسفی را غفلت ننمودند روح یهودیت طالب
تحقیق است و طبیعتاً نه فقط مایل به کسب ثروت جهان بلکه کسب
علوم نیز مییاشد زیرا خود علم نیز طلا است. نباید فراموش کرد که
عده ای از یهودیان ایران از منشاء عبرانیان نیستند بلکه به مذهب یهود
در آمدند (۱)..... عده از یهودیان ایران هم به مطالعات کارهای طلسمی

که مسلمانان آنها دوست دارند پرداخته اند. « در صفحه ۳۱۸ مینویسد:
« در شرق ملاحظه میشود که یهودیان، موقعیکه صحبت
از اورشلیم و تجدید استقلال یهودا میشود از روی حقیقت گریه
میکنند، اما هیچ کدام از این مردمانیکه در انتظار آنند، حتی بخود
رحمت تاسر کوچه رفتن، برای رسیدن به دروازه های مقدس را نمیدهند»
با آنکه در مراسم ملی و مذهبی یهود عزاداری وجود ندارد و فقط
تسالی یکروز که مصادف با خرابی خانه خدا در اورشلیم است، روز روزه

(۱) در این باره در جلد اول فصل خشایارشا گفته شد که بسیاری از
ایرانیان به مذهب یهود در آمدند. چنین در دوره سلسله اشکانیان.

و دعا میباشد ، یهودیان ایران در اثر مصیبت‌های پی در پی و عزاداری های فراوان متمایل به انجام عزاداری گشته بودند و گویند در این باره در صفحه ۴۰۶ مینویسد :

« بایستی بگویم که این علاقه به عزاداری یا مجسم ساختن فاجعه، نه فقط منحصر به مسلمانان است بلکه به یهودیان نیز سرایت کرده است . یهودیان ، مایلند که آنرا انجام دهند ولی از ترس آنکه مبدا مورد ایراد مسلمین واقع گردند از صحنه سازی خودداری میکنند اما در عوض آنرا مینویسند و بنظم در می‌آورند و به زبان (گمارا) آنرا مینویسند و با علاقه آنرا خوانده و هر روز مطالبی بر آن می‌فزایند .

وقایع خرابی اورشلیم یا آتش زدن کتب مقدسه را توسط امپراطور رم یا کشته شدن ۸۰ هزار نفر را توسط مسیحیان یا قتل زکریا را می‌خوانند موضوعهای زیادی دارند. من آنها را خوانده‌ام تا در باره خوبی آن نوشته‌ها قضاوت کنم اما خواستم از وجود آنها صحبت کرده تا معلوم شود که تا چه اندازه اینگونه افکار مسری می‌باشند . »



در این عصر در اثر ضعف مادی و فقدان آزادی، جامعه یهود ایران بهترین زمینه برای تبلیغ مذاهب مختلفه گردیده بود . مسلمانان با فشار و تهدید و بزور اسلحه و انجام خواری و مضحکه نسبت به یهود می‌خواستند آنها را به مسلمانی جلب نمایند و مامورین میسیونری پروتستانها موقع را مناسب میدانستند که با محبت جلب توجه ایشان را بنمایند که نجات آنها در ایمان به الوهیت حضرت مسیح میباشد . در همین موقع

عامل جدیدی در بین مسلمانان ایران پیدا شد که در سرگذشت هزاران نفر از یهودیان همدان و کاشان و بعدها اراك حتی تهران تاثیر بسزای داشت و آن عبارت از دعوی میرزا سید علی محمد باب از اهالی شیراز بود که در سال ۱۸۴۴ آن را اظهار داشت .

نظر باینکه این نهضت جدید و در پیرو آن نهضت میرزا حسینعلی بهاء الله تماس فراوانی با جامعه یهودیان ایران دارد ، قبل از آنکه از آن تماسها و عللی که موجب شد عده کثیری از یهودیان ایران ترك جامعه خود را نمایند لازم است از تاریخچه این نهضت اطلاع حاصل نمائیم (۱) .
اگر قبل از فتحعلی شاه سیاحان و مسافرین خارجی بندرت به

(۱) هدف این کتب تاریخی تبلیغاتی بر له یا بر علیه هیچ يك از معتقدات هموطنان عزیز و محترم نمیباشد بلکه بمنظور روشن نمودن گوشه هایی از تاریخ تاریک یهود خصوصاً یهود ایران و اینکه چه عوامل روحی یا فشارهای جسمی و اقتصادی و یا تبلیغاتی عده از آنها را مجبور بترك مذهب اجدادی و جامعه خود نمود میباشد و از این نقطه نظر ناچار بطور اختصار مبادرت به ذکر وقایع تاریخی مربوطه میشود تا هموطنان و خصوصاً افراد یهود بهتر بتوانند به عوامل گوناگون سرگذشت های تاریخی اجداد خویش و از دست دادن افرادی که ممکن بود اجداد آنها موجب سعادت این جامعه را فراهم سازند پی ببرند. همانقسم که در این کتب به شرح تاریخی مذاهب و مملی که تماسی با یهود داشته اند پرداختیم همانطور هم مختصراً به شرح وقایع تاریخی نهضت جدید میپردازیم تا به موجبات پیوست عده ای از افراد یهود به این نهضت آشنا گردیم و آنچه بعداً در صفحات این کتاب راجع به پیشوایان مذهب جدید نوشته میشود از نویسنده معروف خارجی گوینو سفیر فرانسه آن عصر در ایران میباشد .

الاسلام

مال بیوردی زمره غصبا بفرق گرفته باشد
 و اگر غصب شود بیوردی مگر در اعمال امانت
 باشد امانت بر وی واجب و لازم نیست
 غیر جانبدار و مفروض باشد بفرقی با دیگر
 نادر بر وی لازم نیست بفرقی با دیگر
 گرفتن و اسیر اسلام را آوردت باشد بفرقی با دیگر

در کتب کفر و غیره ازین سخن باشد
 اگر کف نموده باشد این مثل و غیر قیمت آن بر شخص مقرر است
 نفس و نفس بر شخص مقرر است و واجب و لازم شده باشد و از طرف
 اسلام که بر اسلام بیوردی است مگر غایب این فعل در یکی از حکام
 اسلام از وی اسلام از وی مطلق و معتبر است بفرقی با دیگر از وی
 مطلق بیوردی نماید باشد آنچه آنچه مخرج و نیز نکند از امور



فان قبل الجزیه قلم مالنا و علینا ای
 غایب قبول جزیه کن بفرقی با دیگر
 ایضا ما یب علینا فان عند
 غیر از آن عین انهم بفرقی با دیگر
 و غیر از آن عین علم و ایمان بفرقی با دیگر
 و قول الله الذین کفرا و اسلام بفرقی با دیگر

فان قبل الجزیه قلم مالنا و علینا ای
 غایب قبول جزیه کن بفرقی با دیگر
 ایضا ما یب علینا فان عند
 غیر از آن عین انهم بفرقی با دیگر
 و غیر از آن عین علم و ایمان بفرقی با دیگر
 و قول الله الذین کفرا و اسلام بفرقی با دیگر

حکم ۵ نفر از مراجع شریعی

ایران مسافرت می‌کردند. از ابتدای فتحعلی شاه هر ساله عده کثیری بنام مامورین سیاسی و یامتخصص نظامی یا بمنظور تحقیقات جغرافیائی و علمی به ایران می‌آمدند.

آنهائیکه سابقاً به ایران مسافرت می‌کردند برای تعریف، مطالب مهم و جدیدی نداشتند که صورت انقلابی و جدیدی داشته و یا حکایت آن بتواند در روحیه مردمان ایران تغییراتی حاصل نموده یا آنها را تکان دهد، اما از عصر فتحعلی شاه هر چه از اروپا شنیده میشد تازگی داشت انقلاب فرانسه و اصلاحات در کلیه ممالک اروپائی و کشفیات ابزارها و اسلحه‌های جدید، تمام موضوعاتی بودند که جلب توجه نموده افکار را بجنبش درمی‌آوردند.

درحینیکه ایرانیان چنین مراتبی را میشنیدند. فشار مامورین دولت و شاه بتجاوزات، مانند عصر مغول ادامه داشت و کثرت ملانماها موجب زحمت مردم گشته بود. این طبقه که از معلومات حقیقی بی بهره بودند برای احرار از بمقام عالیت و جلب مردم به بحث مطالبی می‌پرداختند که روح اسلام از آن بی‌خبر بود. طبقه منوره و تحصیل کرده انگشت شمار بودند و جرئت سخن گفتن نداشتند و اغلب اتفاق می‌افتاد که از طبقه علمای واقعی و آنهائیکه حقیقتاً استحقاق پیشوائی امور مذهبی را داشتند گمنام بسر می‌بردند در حالیکه شخص دیگری که فاقد لیاقت بود مورد شنوائی بود. سختی و فشار بر مردم و ناراحتی‌های اقتصادی و معنوی و سیاسی و تلفات از امراض ساری، روح مردم را بیش از پیش علاقمند به ظهور حضرت حجت که هدف و ایده آل کلیه مذاهب است

نموده بود. تمام این عوامل زمینه را برای ظهور و یادعوی آن شخصیتی که بتواند انقلابی فکری که اثر آن بهبود حال مردم باشد مهیا نموده بود. قبل از آن ایام مردم مسلمان ایران متوسل به افکار دیگری مانند صوفی گری و غیره برای تسلی و تسکین آلام درونی خود شده بودند و اما یهودیان. راحتی و تسلی روحی خود را، در کتب انبیای اسرائیل میافتند، و چون در این عصر افکار و مسلکهای گوناگون فلسفی، نتوانسته بود که آسایش و آزادی گم شده مردم ایران را بدهد پس آیا بهترین راه همانا اتکا به ظهور حضرت حجت و آن امامیکه دشمنان بشریت را خورد و عدل و داد را در جهان برقرار کند نبود. یهودیان هم که کم



میرزا سید علی محمدیان

ویش به افکار جهان جدید آشنا شده بودند دیگر جملات مهیج انبیا آنها را کاملاً تسلی نمیداد. در چنین موقعیت و روحیه‌ای بود که ندای میرزا سید علی محمد باب بلند گردید. گوینو در کتاب منهد و فلسفه در آسیای مرکزی صفحه ۱۳۱ به بعد مینویسد:

« سید علی محمد باب در سال ۱۸۲۰ متولد شده بواسطه علاقه به امور مذهبی وی به کربلا فرستاده شد و در آنجا در نزد یکی از مجتهدین به تحصیل پرداخت. سید طالب دانستن موضوعات جدید بود. اناجیل (۱) را که میسیونرها ترجمه به فارسی کرده بودند خوانده و اغلب با یهودیان شیراز برای کسب اطلاعات تماس گرفته و در صد شناختن مذهب زردشتیان بر آمده و برای اطلاع از کتبیکه از روی اعداد علوم مخفی و فرضیه‌های فلسفی را حل می‌کند، کوشش نموده است. در جوانی بزیارت مکدرفت در عوض آنکه با ایمان محکمتری بر گردد از راه معمول خود خارج گردید و ممکن است در همانجا تصمیم به ایجاد مذهب جدید را گرفته باشد. چون شخصی شیرین و رفتاری ساده و قیافه‌ای زیبا و جوان داشت عده‌ای را به اطراف خود جلب نمود. موقعیکه دهان باز کرده و با احترامات کامل راجع به پیغمبر و امامها صحبت می‌نمود توجه مومنین را جلب می‌کرد. از مکه به کوفه و از آنجا از راه بوشهر به شیراز آمد. بمحض ورود بعضی از رفقای مسافرت

(۱) منظور کتب عهد عتیق که تورات باشد و انجیل مسیحیان می‌باشد

را بدور خویش جمع نمود و اولین نوشته خود را که مربوط به مسافرت حج و تفسیری از سوره یوسف بود به آنها ارائه داد. مستمعین او با تعجب ملاحظه نمودند در طرز تفسیر خود، برخلاف گذشته رویه جدیدی بکار برده است مخصوصاً در انشاء عربی و بعضی از آنها بسیار مورد پسند واقع گردید (اما گوینو میگوید) من با آنها هم عقیده نیستم بهر جهت اثر ورود او بشیراز زیاد بود زیرا مردمان باسواد و مذهبی بگرد او جمع شدند. بمحض ورود بمسجد دور او جمع میشدند و چون می نشست عموم را به سکوت دعوت می کردند. در نطقهای خود به اسلام حمله نمی کرد و اکثر اظاهر امر را حفظ می نمود. سرگذشت تلخ ناک بشریت، اغلب موضوع بحث او بود و مستمعین او روزبروز زیادتر میشدند بطوریکه طولی نکشید در تمام ایران صحبت از او بود. وی قرآن را در دست داشته و شرح اعمال و رفتار مردم و آخوند ها را که برخلاف آن کتاب بود روشن می ساخت که نسبت به احکام آن رفتار نمیشود و سپس به آنها حمله می نمود. بعد، دیگر در بین اجتماع نیامد و در خانه، طرفداران خود را می پذیرفت و راجع به افکار خویش با آنها صحبت می نمود. موقعیکه اطمینان حاصل کرد که دوستداران او برای هرگونه فداکاری بمنظور بدست آوردن حقیقت، برای کشته شدن و سوخته شدن و فدا نمودن مال حاضرند، در آن موقع اظهار میداشت که او باب است یعنی از این در میتوان وارد شده خدا را شناخت و از آن به بعد به نام باب خوانده شد. اما بعدها طرفدارانش او را بنام حضرت اعلی خواندند. موقعیکه ملاها دیدند که معلوم نیست نهضتی که بر علیه آنها ایجاد شده بکجا خاتمه خواهد یافت و مامورین دولت دانستند

مردم شیراز که مستعد انقلاب و شورشند و کمتر به سلسله قاجازیه علاقمند بوده و قدرت باب با اینکه بدولت حمله نکرده ، ممکن است موجب زحمت آنها را فراهم سازد و ملاها هم خطر را برای هر دو طرف جلوه دادند ، آنوقت میرزا حسین خان نظام الدوله حاکم شهر، مراتب را به تهران اطلاع داده و اجازه رفع مزاحمت او را تقاضا نمود. میرزا علی محمد که از این قضیه با اطلاع گردید خود نیز نامه‌ای بشاه نوشت و طلب عدالت نمود. در آن نامه شرحی از تجاوزات ملاها و خرابی کشور در اثر نبودن اخلاق و خلفای آن دسته نسبت به مردم و مذهب نوشته و گفته بود که ملت در تاریکی غوطه‌ور شده و در خطر انهدام است و خداوند خواسته است که او رفع این بدبختیها را نموده و اول به روشن نمودن ضمیر ملت فارس پرداخته و نظریه او ترقی کاملی حاصل کرده و مخالفین در عدم قدرت و تنفر عمومی بسر میبرند و اکنون ابتدای امر است و از شاه خواسته بود که با طرفداران خود بتهران آمده و در يك جلسه‌ای که با حضور ملاها تشکیل شود آنها را خجالت سازد، و قول داده بود که طبق میل اعلیحضرت، خود و طرفدارانش رفتار نمایند. حاجی میرزا آقاسی با خواستن باب بتهران مساعد بود و شاه هم پیرو افکار وی گردید، اما شیخ عبدالحسین به این تصمیم مخالفت کرد و حاجی میرزا آقاسی به شیراز نوشت که هر دو دسته (دسته باب و مخالفین) بایستی به فعالیت خود خاتمه دهند و باب از خانه خود خارج نشود. باب موافقت کرد ولی ملاها میگفتند که این رویه نسبت به مذهب توهین آمیز است در حالیکه طرفداران باب اظهار

میداشتند، اجتناب از مباحثه با باب ضعف ملاها را نشان میدهد و این حرف به مردم اثر کرده و در نتیجه هر روزه بر عده طرفداران میرزا سید علیمحمد اضافه می‌گردید حتی چند نفر از ملاها به طرفداری وی قیام نمودند.»

گوبینو اضافه کرده مینویسد :

«این وضعیت، باب را تشویق نمود تا بجائیکه دیگر، دعوی آنکه به او الهام می‌شود یا پیغمبر است و حتی باب که از طریق او خدا را میشود شناخت نداشت، بلکه نقطه اولی است یعنی خود آفریننده حقیقت و مظهر الله و از آنموقع به حضرت اعلیٰ ملقب گردید.

از این پس اطراف سید را طرفدارانی که کور کوران به او عقیده داشتند احاطه کرده و ۱۸ نفر بسمت خلیفه او معین شدند و آنها را طرفداران باب و بالاتر از مقدس می‌دانند و برجسته ترین آنها یکنفر آخوند خراسانی موسوم به ملا حسین بوشرویه میباشد. مشار الیه مامور عراق و خراسان برای تبلیغ دین جدید شد. بوشرویه، نوشته شرح مسافرت زیارتی میرزا سید علیمحمد را، با تغییر سوره یوسف، که تا آن تاریخ سند دیگر برای مذهب جدید وجود نداشت، همراه خود برد و روانه اصفهان شد. در آنجا موفق گردید که ملا محمد تقی هراتی را که بعدها یکی از بزرگان آن جمعیت شد به مذهب جدید در آورد در آن شهر «دیگر وحشتی مانند شیراز نداشت که علناً بگوید، علیمحمد امام دوازدهم منتظر است، طوری در سخن رانیهای خود موفق گردید، که حاکم شهر منوچهر خان معتمدالدوله را تحت تاثیر در آورد در

حالیکه مفهوم امام دوازدهم، برای مسلمین غیر از نقطه اولی است که سید علی محمد دعوی کرد.

از اصفهان متوجه کاشان و در آنجا هم چند نفری را تبلیغ نمود از جمله حاجی میرزا جانی یکی از تجار شهر را، سپس بتهران رفت و بدون سروصدا عده‌ای به ملاقات اورفتند و حاجی میرزا آقاسی هم او را خواسته و بوشرویه دعوی مذهب جدید را به او اطلاع داد. ملا حسین بوشرویه اظهار داشته بود که نسبت به او امر شاه اطاعت کامل دارند و مذهب جدید می‌خواهد از تخت و تاج حمایت نماید.

ملا حسین بشاه گفته بود که ایران در طریق جدید در حال قدم برداشتن است زیرا روابط با اروپا روز بروز زیادتر می‌شود و مساعدت به مذهب جدید در این عصر لازم است، از قبیل ملغی نمودن نجاست سایر ملل و تعداد زوجات و رفع اختلافات مذهبی که آماش شاه عباس اول و نادر و شاه اکبر هند بوده و اگر در این عصر عملی شود افتخار دائمی را برای شاهنشاه تامین خواهد کرد. اما شاه و میرزا آقاسی بخشونت جواب بوشرویه را دادند و گفتند اگر بجان خود علاقه‌مند است فوراً تهران را ترک گوید، ولی بتدریج، در شهرستانهای ایران، طرفداران سید زیاد میشد.

در همین موقع، از شیراز، حاجی محمد علی بار فروشی که جزو مقدسین در آمد و یکن، مامور تبلیغ در سایر شهرستانهای ایران شدند. حاجی محمد علی مامور مازندران شد و آن زن که از اهالی قزوین و موسوم به زرین تاج بود ملقب به قره العین یا حضرت طاهره گردید. مشارالیه از یک فامیل مقدس، دختر حاجی ملا صالح بود که در کوچکی

بعقد پسرعموی خود ملا محمد در آمده بود. وی تحصیلات عربی داشت و قرآن را می دانست و چون اطلاعاتی راجع به مذهب جدید به او رسید شروع به مکاتبه با شیراز نمود و ایمان آورد. زرین تاج علنا بر علیه تعداد زوجات و حجاب صحبت می کرد و روی خود را درمقابل مردم مومنیکه از این عمل وحشت داشتند باز می گذاشت.

موقعیکه ملاحسین عازم ترك تهران بود با این دو نفر مشورت کرد و فرار شد فعلا به تبلیغ مردم مشغول شوند، و بعد از بدست آوردن قدرت، دولت را بدست گیرند بنا براین قره العین در غرب ایران، بارفروشی در شمال، و بوشرویه بطرف خراسان رو آوردند. اینموقع بسال ۱۸۴۷ بود، در نیشابور بوشرویه موفق به تبلیغ دو نفر ملای معروف گردید و درورودبه مشهد ملاها بر علیه او قیام و بوسیله شاهزاده حمزه میرزا توقیف و ملا علی را که در نیشابور تبلیغ شده بود به مشهد آوردند که برگشت نمود اما ملا عبدالخالق نیشابوری برنگشت و او را مجبور به خیمه نشین شدن نمودند در صورتیکه بوشرویه را زنجیر و درحبس اردو نگاه داشتند. این هنگام مصادف با شورش سالار در خراسان بود که غفلتاً موفقیت حمزه میرزا در خطر افتاد و حمزه میرزا که مجبور به عقب نشینی بود دیگر بفکر محبوس خود نبود لذا بوشرویه ازموقع استفاده نموده بطرف شهر فرار کرد ولی آنجا چون امید موفقیت نداشت بطرف نیشابور رفت. در این وقت فکر بوشرویه عوض شده بود زیرا کشور در حال شورش بود و از نتایج کارهای سالار در اطراف مشهد، بااطلاع گردید لذا تصمیم گرفت که طرفداران خود را

مسلح سازد و بدین ترتیب متوجه سبزوار شد .

میرزا تقی جوئینی در شهر متحمل مخارجات او گردید در اینجا افراد خود را زیاد کرده بطرف میامی و یارجمند حرکت نمود ولی از آنجا توسط آقا سید محمد دفع گردید . در خان خوندی با پیوستن ملاحسن و ملاعلی بر تعدادش افزوده گردید . با اینکه میل به زد و خورد نداشت طرفدارانش بقدری در حال هیجان بودند که ناچار در میامی تصادفی رخ داد که منتهی به عقب نشینی آنها بطرف شاهرود شد، در آنجا نزدیک بود بین بوشرویه و مجتهد شهر اتفاقات ناگواری افتد که غفلتا خبر فوت محمد شاه رسید .



فصل چهارم

ناصرالدین شاه

۱۸۴۸ - ۱۸۹۶

دنباله گفته‌های تاریخی ژنرال گوپینو

همواره در ممالک شرق، فوت سلطان موجب بروز بحران بزرگی است زیرا توقف قدرت محسوب میگردد و آن بهترین فرصت برای بروز انقلابات و شورشهاست. بنابراین فوت شاه موقعیت مناسبی را جهت بوشرویه فراهم ساخت . خراسان صورت خوشی به او نشان نمیداد لذا متوجه مازندران گردید . در دهی نزدیک حسین آباد با پیوستن مومنین جدید توسط ملا علی حسین آبادی ، تقویت یافت مردم مازندران غیر از خراسانی هستند از جنگ متنفر میباشند و بیشتر مردمان هیزم شکن میباشند . بمحضیکه بوشرویه وارد بهدشت شد در آنجا مصادف

باچند نفر گردید که بعدها اهمیت خاصی در تاریخ مذهب جدید پیدا نمودند. میرزا یحیی که آنموقع بیش از ۱۵ سال نداشت و بعد به جانشینی باب تعیین گردید و حاجی محمد علی بارفروشی و قره العین و عده‌ای از فدائیان دیگر. قره العین بعد از آنکه، پدر زن و عموی او را کشته بودند دیگر نتوانسته بود در قزوین بماند، پدر و شوهر را ترك نموده به مازندران پناه برده بود و با نطقهای آتشین خود بر عده افراد میفزود. برای مالاها، وضع وخیم میگردید پس شروع به مسلح نمودن مردمانیکه از موقوفات مساجد میخورند کرده و بعد به خانلر میرزا حاکم ایالت و عباسقلی خان حاکم لاریجان شکایت نمودند. خانلر میرزا که نمیدانست نسبت به شاه جدید که بطرف تهران از تبریز حرکت کرده بود، چه خواهد گذشت محلی نگذاشت اما عباسقلی خان با سیصد تفنگچی به بارفروش رفت تا اقدامات لازمه را بنماید. در شهر زد و خورد شد و بالاخره قرار گردید که بوشرویه با عده اش از شهر خارج شوند، پس آنها متوجه علی آباد شدند در آنجا مردم خواستند به آنها حمله کنند ولی شکست خوردند. در نتیجه، ملا حسین بوشرویه از ترك مازندران صرف نظر نمود و در همان نزدیکی در قلعه معروف به شیخ طبرسی اقامت گزیده آنرا مستحکم ساخت. در این ضمن نامه‌های تشویق آمیز از باب میرسید و طرفداران او تصور می‌کردند که بزودی کلیه مازندران را متصرف و بسوی تهران حرکت خواهند کرد.

شاه بتهران آمد و میرزا آقاسی روانه کربلا شد و امیر نظام به مقام



وی منصوب و مصمم به امن نمودن کشور گردید و به سران مازندران دستور دفع بشرویه را داد. از این پس حکایت زد و خوردهای بابشرویه و بار فروشی و فتوحات درخشان آنها را گوینو مفصل مینویسد و ادامه میدهد که بالاخره این قضایا منجر به کشته شدن بشرویه و سایرین و خرابی قلعه طبرسی گردید و حاجی محمد علی بارفروشی را در میدان بار فروش کشتند و کلیه طرفداران مذهب جدید را در جلو قلعه طبرسی از بین بردند.

دنباله مشروحات گوینو

«موقعیکه این واقعات در مازندران میگذشت در کلیه شهرستانهای

ایران بر پیروان سید افزوده شده بود. (در اینجا مینویسد) آنچه موجب تعجب است در همدان حتی بین یهودیان نفوذ یافته بود (۱) ملا محمد علی زنجانی از علمای زنجان که اصلاً مازندرانی و حاجی میرزا آقاسی مانع برگشتن او به زنجان شده بود از این عمل ناراضی بود. (۲) موقعی که محمد شاه فوت کرد و اخبار فتوحات بشرویه به تهران میرسید وی شبانه از تهران فرار و عازم زنجان شد و طرفداران خود را جمع و مسلح نمود و در آنجا يك ارکان حرب کاملی تشکیل و در مقابل قوای دولتی شورشی نمود. در ابتدا به موفقیت‌های بزرگی نائل گردید و در واقع جنگ‌های مهمی در این شهر بین دودسته رخ داد که بالاخره منتهی بشکست پیروان باب و کشته شدن اکثریت آنها و اسارت و کشتن پیشوایان ایشان گردید. زنجان و قلعه طبرسی شکست خورده بودند ولی فکر مذهب جدید در میان مردم انتشار یافته بود.

باب که در شیراز قبلاً نیمه آزاد و در خانه خود مشغول فعالیت بود توقیف و وی را به گیلان (سایکس نزدیک ارومیه میداند) به چهریق برده بودند. در این موقع حاجی میرزا تقی وزیر، تصدیم گرفت که میرزا علی محمد را از بین برده تا بدین وسیله غائله را کوتاه کند در صورتیکه مدارکی از مداخله وی در انقلابات اخیر وجود نداشت مع الوصف مایل بود قبلاً او را با مردم تماس دهد تا آنچه را که درباره مقام مقدس او فکر میکنند از بین برود و یا بعبارت دیگر حیثیت وی خراب شود. قیافه و زبان سید در چهریق، بین محافظین او بی اثر

(۱) بزودی به علت آن آشنا خواهیم شد.

(۲) منظور از روبه دولت است.

نبود و خودش میدانست که او را خواهند کشت و گاهی از این موضوع سخن میراند. نخست وزیر به سلیمان خان افشار اختیار داد تا او را به تبریز که بتازگی حمزه میرزا حاکم آنجا شده بود ببرد و در انتظار دستور ثانوی باشد.

باب که مدت ۱۸ ماه بود در آن قلعه توقیف بود، با زنجیر و مستحفظین بسیار و با دونفر از طرفداران او، سید حسین یزدی و محمد پسر برادر آقا سید علی زنجانی که از فامیل تاجر ثروتمندی در تبریز بود، بردند. بمحض ورود بتبریز طبق دستور حمزه میرزا قرار شد جلسه ای از علما برای مباحثه و ثبوت اشتباه باب تشکیل دهند. ملاها میگفتند که موقع این مباحثات دیگر دیراست و باید او را کشت. اما حمزه میرزا دستور تشکیل جلسه را صادر نمود. هیئتی از روسای کشور حاضر شدند و در آن جلسه سؤالاتی راجع به پیغمبر وائمه از او نمودند که جواب داد. در این موقع حمزه میرزا به او گفت شنیده ام که تو دعوی الوهیت کرده و کتابی نوشته ای اگر چنین است بطرف شمعدان بلور برگرد و استدعا کن که يك سوره ای بتو الهام شود. باب بدون نگرانی بطرف شمعدان برگشته و جمله ای عبری راجع بطبیعت و روشنائی و حالاتیکه انحطاط مامورین دولت را میرساند گفت. حمزه میرزا که قدری تعجب کرده بود اظهار داشت که آیا این جمله از آسمان صادر شد. باب جواب داد بله حمزه میرزا دستور داد آن جمله را بنویسد مسلمانان میگویند که چون باز دیگر از او خواستند همان جمله را بخواند قسم دیگر خواند و باین بیان این موضوع را منکرند.

خلاصه آنکه در آن جلسه باب را محکوم به اعدام نمودند. در ایران رسم است که محکوم را بر روی زمین خوابانده سر آن را میبرند ولی گفته شده بود که با این رویه، مردم اعدام را نخواهند دید و تصور خواهند کرد هنوز زنده است. صبح روز بعد باب و دوتنفر از طرفداران او را بازنجیر، اول در کوچه و بازارهای شهر در حالیکه مردم به آنها بد میگفتند گردانده از آنجا آنها را نزد حاجی میرزا باقر بردند و سپس به پیش ملا محمد ممقانی و بعد بنزد آقا سید زنوزی و مورد آزارش قرار دادند و هر سه مجتهد حکم اعدام را تأیید نمودند. در موقع خروج از منزل زنوزی، سید حسین یزدی که یکی از طرفداران و محکومین بود شروع بگریه و طلب بخشش نمود و به او گفتند که اگر به باب بد گوید مورد عفو قرار خواهد گرفت او این کار را کرد سپس گفتند به صورت وی تف اندازد تا بلا فاصله آزاد شود و این کار را نیز انجام داد. پس او را آزاد نمودند که بلافاصله شهر را ترك و روانه تهران شد. اطرافیان خواستند شاید ملا محمد علی هم همین عمل را انجام دهد، زن جوان او را خواسته و با اطفال کوچکش در بازار حاضر کردند، گریه و زاری آنها اثری در او نکرد و چون مأمورین خسته شده و نزدیک غروب بود آنها را به قلعه آورده و بدیوار آن با طناب قطوری آویزان کردند که همه کس آنها را ببینند. آنروز دو شنبه ۲۷ ماه شعبان بود، يك بهادران سرباز مسیحی در آنجا حاضر نمودند و موقعیکه هر دو کنار یکدیگر آویزان بودند، ملا محمد علی به باب گفت آیا از من راضی هستی؟ در این موقع شلیک شد و ملا محمد علی فوراً کشته گردید ولی به باب صدمه ای نرسید و طنابیکه بوسیله آن آویزان بود بریده شده باب

پائین افتاد و از میان مردم خود را دور **نهاد** (گویینو میگوید) اگر بجای این عمل خود را بمیان جمعیت انداخته بود، کلیه مردم، این پیش آمد را معجزه ای دانسته و تمام شهر تبریز بطرفداری او قیام کرده بودند و هیچ سربازی خواه مسیحی و خواه مسلمان جزئت شلیک مجدد بطرف او را دیگر نداشت و قطعاً سلسله فاجار از بین میرفت اما باب بطرف اطاق مستحفظین رفت.

موقعیکه افتاد دمی مردم تصور معجزه نمودند و مامورین دولت خطر نسبت به خود را حس کردند اما موقعیکه باب وارد سربازخانه شد سلطان قوچ علی، وی را دنبال کرده و باشمشیر او را زد و وقتی که سربازها مشار الیه را در خون خود غوطه ور دیدند، چند تیر به او شلیک و بعد نعش او را تا چند روز در کوچه ها گردش داده و سپس آنرا در خارج شهر گذاردند. بالاخره حساب میرزا تقی خان اشتباه در آمد زیرا در عوض خاموش نمودن آتش، برعکس بدان شدت داده بود.

باب و دستورات او: منظور سیاسی و یا مخالفت با دربار نداشت اما پس از این واقعه بایبها بر علیه دربار و شاه شدند. نمایندگان آنها برای تعیین جانشین در تهران جمع شدند، قدری تردید در کار بود ولی بالاخره میرزا یحیی پسر میرزا بزرگ نوری را بدین سمت شناختند و وی ۱۶ ساله بود و او را جناب بها و حضرت ازلی لقب دادند. در آن موقع یکی از معروفین بابی موسوم به اسدالله معروف به دیان که در تبریز بود حضور نداشت و شروع به اقدام کرد که خود را بجای باب بشناساند و روانه عربستان گردید که در آنجا مامورین مذهبی باب به او رسیده در شط

غرقش نمودند. میرزا یحیی ازل از پایتخت خارج شد و دولت در صد دستگیری او بود. وی شهر بشهر رفته جمعیت خود را به سکوت و آرامش دعوت میکرد و برای رفع اختلاف داخلی کوشش مینمود. در این بین میرزا تقی خان درفین بحکم شاه کشته شد و بجای او در سال ۱۸۵۲ میلادی میرزا آقا خان نوری صدر اعظم گردید. بعد از چند ماه روزیکه شاه در باغ نیاوران بود چند نفر بابی که بطور کارگروارد باغ شده کار میکردند روزی که شاه سوار بر اسب و برای گردش روانه شد سه نفر از آن کارگران به طرف شاه شلیک و وی را مجروح نمودند، یکی از آنها در همان محل کشته شد و دو نفر دیگر توقیف شدند. از مدتی قبل انتشار داده بودند که شاه در ماه شعبان کشته میشود و از روز قبل نانوائیها شلوغ بود. در نتیجه این پیش آمد شروع به تفتیش و توقیف بایبها نمودند و در منزلی در سر چشمه، قره العین را با عده ای دیگر بدست آوردند. دو نفر توقیف شدند که نیاوران گفته بودند که چون دستور داشتند سر شاه را ببرند فقط وی را مجروح کردند که از اسب پائین آورده و سرش را ببرند و غیر این میتوانند با شلیک خود او را بکشند. در این ضمن عده ای را توقیف کرده بودند. قره العین در اندرون محمود خان کلانتر تهران توقیف بود و او را به نیاوران بردند و در مقابل بزرگان از او سؤال کردند که آیا بابی است یا نه تا اگر بگوید نه آزاد شود ولی مشارالیهها اعتراف کرده بود، پس وی را بتهران آورده آتش زدند و بقیه توقیف شدگان را نیز توسط وزرا و مامورین دولت بازر بقتل رساندند. در بین آنها ملا حسین یزدی بود که بعد از توهین به باب در تبریز بخشیده شده به تهران رفت و در اینجا از کردار خود پشیمان و به مذهب باب برگشت و

در این روز، از اینکه کشته می‌شد خوشحال بود. فشار و زجر باینها در آن روزفدائیان مخفی زیادی را برای آنها تهیه کرد و این واقعه در همان سال ۱۸۵۲ بود و از آن پس تبلیغ درخفا و بدون سروصدا انجام شد (۱) این بود واقعات مدت ۵ ساله از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲

(در بین کلیه مذاهبی که در ایران رواج دارد. دو دسته کنار ماندند مسیحیان و نصرانیها . قبلا از نوشته های اولی باب بااطلاع شدیم که سفرنامه حج و تفسیر سوره یوسف بود بعد در ۱۸۴۸ نوشته های خود را در کتابی بنام بیان جمع آوری نمود که آن کتاب مقررات مذهب جدید را تعیین میکند و بصورت ۳ کتاب است بزبان عربی ، بزبان فارسی مخلوط بالغات عربی ، و یکی هم بطور اختصار از طرف باب تنظیم شده است . بیان به ۱۹ فصل تقسیم و هر فصلی دارای ۱۹ قسمت است ولی باب ۱۱ فصل آن را نوشته است که میگویند ۸ فصل دیگر را برای شخص دیگری که برای تکمیل میاید گذارده است . (گوینو ادامه داده میگوید) او بقدری در اقتدار خود تردید داشت که گفت بعد از او دیگری خواهد آمد.

قبله مکه و اورشلیم را ملغی کرده و صحبت از یظهرالله یعنی آنکسی که خداوند خود را در او ظاهر میسازد نموده است و گفته است آنکس که میاید نام او مطابقت با ۱۹ خواهد داشت و باینها این عدد را در میرزا یحیی یافتند در صورتیکه باب گفته است که یظهرالله در زمان روز محشر ظهور خواهد کرد و او است که جهان را پاک و طاهرین رابه

(۱) سایکس قتل باب را در سال ۱۸۵۰ میداند صفحه ۴۹۲ جلد دوم

دستگاه الهی وارد خواهد ساخت. و گفته است که او امام مهدی و حضرت مسیح است که بر روی ابرها، برای محاکمه این جهان میاید و اگر بخواهیم جناب ازل (میرزا یحیی) را بظهر الله بدانیم (۱) پس ما در آخر ایام و زمان محاکمه بوده و بایستی در انتظار روزهای آخر خود باشیم اما بعضی از بابیهها میگویند که میرزا یحیی ادامه باب است. باب از قزار معلوم مقرراتی برای حکومت و حتی سلطنت وضع کرده است و بنای مقدس آنها بایستی در محلیکه او را میکشند (تبریز) بر قرار گردد (۲) و همچنین در شهرها و پایتخت مومنین بایستی دارای طلسمی که بشکل ستاره که نام خداوند بر آن باشد وجود داشته باشد و وی به اثر اعداد، بسیار عقیده داشت و به عقیده های سابق کلدانیان نزدیک بود، معتقداتی که بایستی بدانیم قدیمی و مرده و ازین رفته است ولی بار دیگر دیده میشود و مانند آنست که معبدان نینوا و بابل بار دیگر بچشم ما میخورند. هنگامیکه آن جوان ۲۷ ساله در چهریق توقیف بود نوشت: « قطعاً بایستی دارائی غیر مومنین را توقیف و هنگامی که ایمان آوردند به آنها زد نمائید و این قانون در همه جا باید مراعات شود مگر در ممالکی که اقتدار ندارند » و با این ترتیب آنهاستیکه ایمان ندارند بایستی ثروت و هستی خود را از دست بدهند در بیان اضافه نموده بود که:

(۱) بعداً اختلافی بین بابیهها پیدا شد، عده ای به میرزا یحیی معروف به صبح ازل گرویدند که موسوم به ازلی شدند و عده دیگر به میرزا حسینعلی که موسوم به بهائی گردیدند
(۲) در عوض تبریز در حیفاً در خاک اسرائیل بر قرار شد.

«در ایالات عراق، آذربایجان، فارس، خراسان، و مازندران
بایستی غیر بابی زندگانی نماید»

«موقعیکه زمینی بدست پیروان بیان میفتد قیمتی ترین آنرا
به آنکه پیشوای مؤمنین است بدهید و کسی را بقتل نرسانید» گوینو
ادامه میدهد: «بابیها اکنون که با مسلمانان دشمنی پیدا کرده اند
نسبت بیهودیان و مسیحیها و زردشتیها محبت نشان میدهند ولی
بایستی منتظر آن روزی بود که اگر اقتدار بدست آورند نسبت به
آنها چه خواهند کرد. باب برای غسل حکم اجباری نداده و گفته
است اگر کسی بخواهد میتواند آب تنی کند و نماز مگر در موارد معینی
اجباری نیست.

با اینکه در کشور ایران موضوع نجس موقعیت خود را از
دست داده مع الوصف رویه آزار نسبت بیهود موجب ادامه
نجسی و پاکی است و اگر بابیها این فکر را از بین ببرند خدمتی
انجام داده اند.

در بیان نه فقط کشتن ممنوع است حتی مجازات هم ممنوع میباشد
و حتی دست زدن روی شانه نیز و فقط جرم باید پرداخت. فقرا
بوسیله ۱۹ مثقال نقره و اغنیا با ۱۹ مثقال طلا.

گدائی ممنوع است و اغنیا بایستی به فقرا کمک نمایند. تربیت
و ادب را بسیار سفارش نموده. مطالعه کتب فکری خارجی را دستور
سوزاندن داده است. پوشیدن لباس قشنگ و ابریشمی و استعمال
جواهرات و ازدواج را سفارش کرده و نوشته است:

«لازم است که هر انسانی از خود وجودی باقی گذارد و بایستی

موقعیکه سال یازدهم آنها تمام شد ازدواج نمایند و آنهائیکه اقتدار ازدواج دارند و انجام ندهند به وظیفه خود عمل ننموده اند.

ازدواج با نفر دوم را اجازه داده ولی صیغه را کاملا قدغن کرده است. طلاق را ممنوع داشته و اگر اجباری است، بایستی یکسال صبر کند که اگر محبت تجدید نشود انجام شود. در بیان نوشته است:

« آنهائیکه بین ملل عالم هستند اجازه دارند که زنها را نگاه کنند و با آنها صحبت نمایند و زنها آنها را نگاه نمایند. در واقع ای بیروان من احترام گذارید و اگر مذاکرات بین دو جنس مخالف زیاده از حد لزوم و بیش از ۱۸ کلمه واقع شود از ادامه آن احتراز جوئید و بدانید که نتیجه ای ندارد» و این نشان میدهد که نسبتی را که به آنها میدهند صحت ندارد. نسبت به مجازات محصلین و اطفال بسیار مخالفت کرده است. تغییر گفته های خودش را نیز ممنوع داشته (۱) و هر قسم معامله و تجارتی را آزاد کرده است» (۲) این بود بطور اختصار گفته های گنت دو گوینو. اما دنباله این واقعات بطور اختصار نیز بقرار زیر می باشد:

که میرزا حسینعلی برادر میرزا یحیی صبح ازل در زمانی که بابیه را توقیف می کردند نیز توقیف شد ولی در اثر وساطت چند نفر به بغداد تبعید گردید، بعد از او صبح ازل خودش دنبال او روانه بغداد

شد و در آنجا در اثر اختلاف دو برادر، میرزا حسینعلی (۱) روانه سلیمانیه شد و سپس به بغداد برگشت و چون در بغداد فعالیت آنها ادامه داشت بنا برخواست دولت ایران، حکومت عثمانی آنان را به استامبول و سپس به آدرنه تبعید نمود. در این شهر اختلاف بین دو برادر شدید شد و چون باب وعده آمدن (من بظهر الله) را داده بود میرزا حسینعلی



میرزا حسین علی (بهاء الله)

« ۱ » میرزا حسینعلی بعدا معروف به بهاء الله گردید و پیشوای بهائیان میباشد که دعوی بظهر الله می نموده مقبره وی در باغ بهجی در شهر عکا در اسرائیل است که اخیرا پارکی در آنجا ایجاد شده .

گفت من همانم و در نتیجه بابیها در ادرنه دو دسته شدند و چون اختلاف شدید شد دولت عثمانی بمنظور ازهم جدا کردن آنان صبح ازل و طرفداران او را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی ملقب به بهارا به عکا تبعید کرد. در بین آنهایی که به عکارفته بودند چهار نفر بابی بود که شروع به تبلیغ بین بهائیها کرده تا آنها را بابی کنند و برای جلوگیری، بهائیها را به خانه آنها ریخته و چند نفر از بابیها را کشتند. در نتیجه دولت عثمانی آنها را توقیف و تا انقلاب مشروطیت عثمانی در حبس گذارد و بهائیها دیگر در عکا آزاد نبودند.

پس از فوت میرزا حسینعلی در عکا، عباس افندی یا عبدالبها (۱) جای پدر را گرفت و با میرزا محمد علی برادر خود اختلاف حاصل نمود در اینجا نیز دو دستگی تولید گردید و رساله های منتشر و تشبثاتی بر علیه یکدیگر نمودند. بعد از درگذشت عبدالبها پسر دختر وی موسوم به شوقی بجای او نشست و تا سال ۱۹۵۷ در حیات بود که در لندن از مرض گریپ آسیائی که در آنوقت شایع بود فوت کرد و چون طبق قانون بهائیها میت بیش از چهار روز نباید بزمین بماند ممکن نشد او را به حیفا، و لوبا طیاره جت ببرند. بعد از خاتمه جنگ بین المملی اول و برقراری و قیمومیت فلسطین، موجب تامین آزادی عقاید مذهبی در عصر انگلیسها و در حکومت اسرائیل شد. و بدین ترتیب راحتی بهائیها و توسعه بنا و آسایش آنها را در کشور اسرائیل فراهم ساخت اما

«۱» عبدالبها مذهب جدید را بصورت متجددی در آورد یعنی کوشش

نمود که بافکار عصر حاضر وفق دهد. مشارالیه در سال ۱۹۲۱ در حیفا

فوت نمود و مقبره او در این شهر یهودی نشین است.

در بین یهودیان اسرائیل موفقیت تبلیغاتی ندارند .

نتیجه از این واقعات

از این واقعات چنین نتیجه بدست می آید که مردم مسلمان بدو دسته تقسیم گردیدند ، يك دسته که اکثریت داشتند در اثر کشته شدن باب و تبلیغاتی که از طرف دولت و علما بر علیه بابیان و بهائی ها می شد بر تعصبشان افزوده گردید یا بعبارت دیگر عکس العمل آنها نسبت به آنچه غیر مسلمان بود تشدید گردید و دسته دیگر که از اقلیت بودند بابی یا بهائی شده بودند. دسته اول نمی توانست که دسته دوم را بشناسد زیرا دستور اکید برای بابیها و بهائی ها صادر شده بود که دیگر تظاهری نمایند و چون لهجه و گفتار و عادات و لباس آنها شبیه مسلمانان بود شناخته نمی شدند. و مسلمانان که نهضت جدید را مغلوب کرده بودند احساسات ضد هر آنچه غیر مسلمان است در آنها شدت یافته بود و فوق العاده مایل بودند که محض خاطر خدا و پیغمبر و ایمان دست رسی به بابیان یافته آنها را مجازات نمایند و چون دستشان به آنها نمی رسید و هر روز مصادف بایهودیانی که لباس و ریش و لهجه مخصوصی داشتند میشدند و بسهولت آنها شناخته می گردیدند، طبعاً یهودیان را مورد لعن و مسخره و آزار قرار می دادند .

تمایل به قتل و کشتار سابقى ملانماها ضعیف شده بود ، زیرا با آن همه اروپائی که پایشان بکشور باز شده بود این عمل خصوصاً در نظر دولت، که پیش از سلاطین سابق اقتدار داشت پسندیده نبود و اگر هم در نهاد بعضی ها علاقه بقتل و کشتار باقی بود متوجه بابی ها و بهائی ها

شده بود و تجاوز یا آزار اقلیت‌های مذهبی از این زمان بیشتر جنبه تنفر یا محدود نمودن آنها را داشت. بطوریکه گفته شد برای تسکین این حسن تنفر، ناچار به آن دسته‌ای که در دسترس او بود و شناخته می‌شد تجاوز می‌کردند و آن دسته هم عبارت از یهودیان بودند. زیرا بابی و بهائی شناخته نمی‌شد و نسبت به مسیحیان وحشت داشتند که تجاوز نمایند زیرا دول اروپائی را در کنار او می‌دیدند در صورتی که یهودیان از طرفی هیچگونه حامی نداشته و از طرف دیگر آنها کم و بیش در کلیه کشور حتی در قصبات پخش و در دسترس مردم قرار داشتند.

عامل دیگری که نیز موجب ادامه تنفر مسلمانان بر علیه یهودیان بود آن بود که در ۱۸۵۲ میرزا تقی خان امیر نظام که علاقمند به اقتباس تمدن جدید بود بحکم ناصرالدین شاه کشته شد و میرزا آقاخان اعتمادالدوله چون صدر اعظم گردید بمنظور استحکام موقعیت خود شروع به تقویت از مالاها نمود. در تاریخ ایران بقلم آقای دکتر عبدالله رازی در صفحه ۴۹۵ می‌نویسد:

• یکی از اعمال امیر نظام آن بود که روحانیون از آنچه مربوط به سیاست کشور یا قضایای عرفی است اجتناب نمایند. چه می‌دانست دخالت این طایفه (ملاها) در سیاست چه در زمان شاه سلطان حسین و چه در عهد فتحعلی شاه تا چه اندازه خسارت بایران وارد آورده است و از طرف دیگر شفاعت آنها از هر کس و حمایت از بستگان خود موجب اختلال امور کشور است و دست امناء دولت و حکام را خواهد بست.

بنابر این در سلب نفوذ آنان بکوشید و حتی بست نشستن را

موقوف داشت تا فارغ البال بدون مخالفت احدی بتواند اصلاحات لازمه را بنماید . و پس از او میرزا آقاخان نفع خود را در تقرب بروحانیون و بسط نفوذ آنان دانست تا بکمک این طایفه و مساعدت امراء که در زمان صدارت آزاد بودند بتواند زمامداری خود را ادامه دهد.



**تبلیغ بهائیان در بین یهودیان و علت جلب عده‌ای از یهودیان
به مذهب جدید در اثر جریاناتیکه شرح داده شد .**

بابی‌ها و بهائی‌ها نسبت به مسلمانان تنفر شدید پیدا نموده ، و یهودیان را مانند خود مظلوم و قابل ترحم می‌دانستند . (۱) بعلاوه برای تبلیغ يك مسلمان، لازم بود احتیاط زیادی بنمایند در صورتیکه بایکنفر یهودی بدون وحشت میتوانستند صحبت نمایند.

تبلیغ بهائیان در بین یهودیان ، مخصوصاً بیشتر در شهرهاییکه دسته اخیر در فشار بودند موثر واقع گردید مانند همدان و کاشان . اکنون لازم است اطلاع حاصل نمائیم بچه علت بعضی از یهودیان متمایل به مذهب جدید شدند و علت روحی یا موجبات آن چه بود ؟ بسیاری از یهودیان در نتیجه متلاشی شدن تشکیلات اجتماعی سابق یهود که در اثر فشارهای گوناگون و از بین رفتن مدارس مذهبی و پیشوایان عالم روحانی حاصل شده بود، بتدریج ارزش اخلاقی مذهب خود را فراموش کرده بودند تا بجائیکه در ایران کمتر کسی به تله و د یا گمرا آشنائی داشت . زبان عبری را نیز فراموش کرده یا بقسمی ناقص میدانستند که برای مطالعه و فهم حقیقی تورات و مخصوصاً بحث

«۱» اما تعجب در آن است که وقتی بکنفر یهودی بهائی میشد .

نسبت به هم مذهبیان سابق خود نفرت پیدا میکرد .

در تفاسیر آن کافی نبود. آنچه که آنها اکثراً بدان آشنائی داشتند عبارت از انجام يك رشته مراسم عمل مذهبی خشك بود که ظاهری غیر منطقی برای ایشان داشت، بدون این که از فلسفه باطنی آن با اطلاع باشند. آنها تنها میدانستند که بزودی قرن بیستم میشود که در این بدبختی غوطه ورنند و روز نجاتی دیده نمیشود. هنوز کشتارهای عصر آغامحمد و فتحعلی شاه در خاطر آنان زنده بود و ملاحظه میکردند که همان مسلمانیکه تا دیروز او را نجس و کافر دانسته و آزارش داده حتی میکشت، اکنون با کمال محبت به او احترام میگذارد اگر بعبادت گاه او رود خطری ندارد و وی را بخانه خود دعوت میکند، استکان او را که چائی خورده آب نمیکشد و او را با خود مساوی و برابر میدانند و شنیده بود که پیشوای مذهبی جدید گفته است بشریت همه بنده خدا و فرقی بین آنان نیست. جمع تمام این عوامل و انگیزه موجب علاقه آن یهودی به نهضت مذهبی تازه میگردد و وقتی بزرگ يك فامیل این راه را طی میکرد بقیه افراد هم پیرو آن بودند. در آن زمان یهودیان ایران هنوز اطلاعی از آزادی برادران خود در اروپا و پیشرفت‌های حاصله آنان را نداشتند و این نیز تزلزلی در روحیه آنها حاصل نمیکرد.

بطور خلاصه طبقه‌ایکه اطلاعات مذهبی اش سطحی بود امیدی به آزادی یهود ایران یا تجدید افتخارات گذشته یهود نداشت و بدین ترتیب بسرعت جذب و بطرف بهائیت می‌گروید.

برای اینکه بهتر به وضع روحیه آنان آشنا شویم باید اضافه کرد که اکثر یهودیان آن زمان یهودیت را يك موضوع نژادی ندانسته

و آنچه را که پیغمبران وی از هزاران سال قبل راجع به تساوی حقوق بشری و صلح عمومی بین ملل و ترك اسلحه و آلات جنگ گفته بودند بی اطلاع و حتی از تاکیداتیکه برای توسعه اخلاق تعلیم و تربیت شده بود خبری نداشتند، بلکه یهودیت برای آنها عبارت بود از انجام يك سلسله مراسم نماز و اعیاد و روزه و احترام از خورا کهای غیر مجاز و حفظ شبیه که اگر تصادفاً یکی از آنها مراعات نمیگردید یهودیت یادین خود را از بین رفته میدانست و در آن صورت آب چه يك و جب از سر رود چه هزاران ذرع. با چنین روحیه ای ، عده ای از یهودیان بی خبر از ارزش اخلاقی مذهب خود و بی اطلاع از اهمیت عالم یهودیت در خارج از کشور ، مخصوصاً آن اشخاصیکه علاقه نژادی و ملی را در مقابل احترام خود بی اهمیت تلقی میکردند و یهودیت را فقط در ظاهر محله یهودیان و طبقه گدا و کثیف آن روز و لجه خراب برادران که دست مظالم بشری آنها را بدان صورت در آورده بود میدانستند ، در عوض کوشش در اصلاح خرابیها و عقب افتادگیهای جامعه خود . از میدان مبارزه فراری میشدند .

اما اثرات رفتار مسلمانان در متمایل نمودن یهودیان برای قبول مذهب جدید : ؟ بعنوان مثال یکی از هزاران واقعات آن ایام در اینجا یاد آور میگردد :

یکی از یهودیان که افتخار طبابت خانوادۀ سلطنتی را داشت و نوه او جوان و علم طب می آموخت ، بنا بر این چه از نقطه نظر مقام و چه معلومات احتراماتی برای خود قائل بود ، روزی در سر کوجه حاجیها ابتدای محله یهودیها در آب شاهی ، چند سیلی جانانه از يك یخ فروش

میخورد و هر روز موقوع عبور فحش و ناسزا از حمالهای سر گذر میشنود و همواره احتمال کتک خوردن برای او باقی بود. برای حفظ حیثیت خود و خاتمه دادن به این تهدیدات و خطرات نزد مجتهد مجل رفته پیر وانه مسلمانی گرفت. آیا میتوان فکر کرد که این شخص، دوست و علاقمند به معتقدات بیخ فروش شد؟ در همین حال ملاحظه میکند همان نوع مسلمان (مسلمان بهائی شده) که سابقاً نمیگذاشت پپای منبر در مسجد حاضر شده و مایل بود که بدون فرصت درك و استدلال مسلمان شود اکنون قبل از آنکه به مذهب او در آمده باشد به او محبت میکند و وی را دعوت برای استماع نطق مینماید و با کمال احترام بدون آب کشیدن استکان، برای او چپائی میآورد او را می بوسد و در آغوش میگیرد. بنابراین جوانیکه غیر از يك مشتمت مراسم خشك از مذهب ملت خود چیزی نمیدانست و برای آن دچار آنهمه مصیبت گشته بود آیا غیر از استقبال با آغوش باز از بهائیت، میتواندست فکر دیگری بنماید. پس آن جوان طیب با اینکه مسلمان شده بود بطرف بهائیت رفت و يك عمر وقت خود را صرف تبلیغ و پیشرفت مذهب جدید نمود و دوستان و اقوام خود را دنبال خود کشاند و هر يك از آنها بنوبت خود چنین کردند در حالیکه پیر وانه مسلمانی را در جیب خود داشتند. این نمونه ای بود از صدها اتفاقات مشابه که در شهرهای همدان، کاشان و تهران اتفاق افتاد، البته باز هم واقعات دیگر اجتماعی مانند قضیه آخوند ملا عبدالله در همدان، موضوع آقا سید ریحان الله و شیخ ابراهیم قزوینی در تهران و غیره و غیره که موجب مسلمان شدن دسته های بزرگی در اثر وحشت شده و دنبال آن، همان دسته ها به طرف بهائیت رفتند که البته بموقع شرح

آنها داده خواهد شد .

صرفنظر از دلایل فوق، جریانات دیگری هم موجب جلب بعضی از یهودیان به مذهب جدید میگردید :

۱- افرادی که به ارزش اخلاقی مذهب خود آشنائی کامل نداشتند و از معنی و مفهوم ناچی یا مسیحیکه قریب ۲۰ قرن در انتظارش میزیستند بی خبر بودند و از مشاهده مشقات و ناراحتیها و بیمهری های هر روزه هموطنان، حوصله ایشان بتنگ آمده بود و با شنیدن اینکه قدرت موعود ظهور کرده میخواستند با ایمان جدید، خود را تسلی داده و به حساب به سرگردانیهای خود پایان دهند .

۲- عده ای هم که خود را متجدد دانسته و از مشاهده سروضع و لباس و لپچه يك مشت همکیشان که تجاوز عده ای از سود پرستان آنرا به این صورت در آورده بود و نمیتوانستند بیش از این خود را وابسته به این طبقه ای که ظاهری حقیر داشت بدانند و چون به آنها گفته میشد که یهودیت مانند لباس دموده شده است (۱) و آنها هم از روی بی اطلاعی یهودیت را از ظاهر زننده بعضی از یهودیان که دست مظالم بشری آنها را بدین صورت در آورده بود قضاوت میکردند، لذا در عوض تشبث به اصلاح امور جامعه خود و بهبود دادن به وضع افراد آن، از میدان مبارزه مانند سربازان فراری پشت بمیدان رزم مینمودند و حتی نمیدانستند که غیر از جنبه مذهبی یهودیت موقعیت قومی هم داشته و خصوصاً

«۱» یکی از مطلقین قوم جواب داده بود: دستورات اخلاقی یهودیت و مقررات آن مانند صندوق خانه ایست که همواره لباسهای متناسب مدهر عصر و زمانی حتی برای هزاران سال ماضی در آن باقی میشود .

آنچه بیشتر آنها را موظف میداشت ، لزوم ادامه همدردی با طبقه اینکه
 قرن‌ها با آنها يك قسم سرگذشت مشترك حقیر یا سعادت‌منده داشتند
 و همچنین لزوم اقدامات برای آسایش عموم تیره بختان بود و نه تأمین راحتی
 انفرادی خود .

۳- اصولاً چون در شرق و حتی در غرب افرادی یافت میشوند
 که قضاوتشان بصورت بشر بدوی است یعنی تصادفات را وابسته بعلم
 بخصوص فرض مینمایند و از این رو بعضی از یهودیان با مشاهده آنکه
 فلانی بامتایل گردیدن به مرام جدید وضع مالیش رو به بهبودی رفته،
 این پیش آمد را در اثر ایمان متخذ تازہ دانسته و فراموش میکردند
 که همین گونه پیش آمدها همواره برای مومنین سایر مذاهب هم در
 جریان است لذا آنان هم مجذوب طریقت جدید میگشتند .

موضوع جالب آنست که معاضدت و محبت و ادب و احترام متقابله
 که چهار رکن اساسی قسمت اخلاقی موسویت میباشد همچنین بهداشت و در
 اثر فشارهای قرون متمادی بر جامعه یهود ایران رو بفرااموشی رفته بود، عوامل
 اساسی برای جلب بعضی از افراد، به دین تازه گشته و تعجب در آنست
 که پس از ترك مذهب سابقی ، اجرای این عوامل اخلاقی را نسبت
 به اقوام یا همکیشان قدیمی خود فراموش میکردند و بغض و کینه
 مخصوصی نسبت به آنان پیدا نموده و اندوخته و ثروتی را که داشتند
 یا بدست میاوردند ، با کمال جوانمردی در راه ایمان جدید خرج کرده
 و برادران خود را که آن همه احتیاج به محبت و معاضدت و خصوصاً
 افراد فعال و متمکن و با استعداد برای ایجاد موسسات و ابتکارات
 و متشکل نمودن جامعه را داشت فراموش نموده و نه فقط در انجام

وظیفه قومی خویش قلمور ورزیده بلکه با تنها گذاردن تیره بختان ، نسبت به بشریت که قطب جاذبه مذهب تازه بود خیانتی بزرگ روا میداشتند . با این وضع عناصریکه می توانستند با برداشتن قدمهای مفیدی حیثیت خود را اعاده داده و سرو صورتی به وضع زننده افراد ملت خود دهند و بدین ترتیب حیثیت و احترام خود را ختی از وضع جدید هم بهتر گردانند ، پشت به وظایف قومی و بشری نموده اقوام مظلوم خویش را تنها میگذارند .

با وقایعیکه بعداً و بتدریج و در هر گوشه و کنار جهان برای یهودیت رخ داد و با قدمهائی که جوانان یهود سایر کشورها (که موقعیتشان نظیر همین اشخاص بود) برداشتند و در عوض فرار به اصلاح پرداختند بزودی پی خواهیم برد که چه انقلاب عظیمی در بهبود وضع و اعاده حیثیت یهودیان جهان حاصل گردید .

دنباله اتفاقات تاریخی

نهضت بابت و بهائیت و عکس العمل ملت و دولت ایران برای یهودیانهم اثرات ناگواری باقی گذارد ، زیرا بیداری احساسات مذهبی شدید، نه فقط شکنجه هائی را بر علیه بهائی ها ایجاد کرد بلکه شامل یهودیان که در این ماجرا دخالتی نداشتند نیز گردید .

ژودئیش انسکلوپدیا جلد یازدهم صفحه ۲۹۶ از قول بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ در شیراز بوده مینویسد :

« یهودیان در این زمان در دست وزرای پر مدعا اسباب بازی میباشند . چند ماه قبل از ورود بنیامین به شیراز وزیر زمان (منظور

حاکم است) ملا آلیا حاخام بزرگ شیراز را محبوس کرد و گفت یا جریمه بسیار سنگینی دهد و یا آنکه دین اسلام را قبول نماید، چون مقدار جریمه برای وی خیلی زیاد بود بمسلمان شدن رضایت داد، اما مهلت خواست تا خود را برای مذهب جدید آماده کند. با انقضای زمان مهلت، از پذیرفتن مذهب جدید امتناع نمود لذا وی را بزندان انداختند و تازیانه های سختی به او زدند. در جریان جنگ داخلی که در آن هنگام در پیشرفت بود، شورشیان فاتح، تمام زندانیان را آزاد ساختند و الیا به بغداد فرار نمود. بنژامین همچنین متذکر شده است که تقریباً کلیه یهودیان مسلمان شده، فقط بواسطه شغلشان ظاهراً مسلمان بودند

این امر توسط هنری آ. استرن Henry A. Stern

مبلغ، که در ژانویه ۱۸۴۹ از شیراز دیدن کرده تائید شده است. وی اظهار میدارد که کلیه تجار ابریشم در بازار وکیل از آنانی بودند که دین یهود را ترک گفته بودند. اما در اثر اصرار او، ایمان به موسی را اعتراف میکنند. استرن اوضاع یهودیان شیراز را منتهی درجه رقت انگیز تشریح مینماید و میگوید کسب آنها معمولاً ناچیز و پست میباشد، از قبیل خرده فروشی، فالگیری، نوشتن دعاها و جعلی و نگاهداری میخانه های مخفی و شغل اخیر مهمترین منبع درآمد آنها است.

البته اتفاقات و تجاوزات نسبت بیهودیان در عصر ناصرالدین شاه زیاد است. آنچه که مسلم میباشد آنست که اتفاقات در عصر سلاطین قبلی خیلی زیادتر و تاثیر انگیز تر بوده امامت اسفانه کاملاً ضبط نگردیده اند و از روی شرح زیر که تقریباً بزمان معاصر نزدیک و عصری است که دنیا رو به آزادی رفته و رابطه با اروپا باز بوده و این اتفاقات توسط

سیاحان و موسسات خارجی و داخلی ضبط گردیده ، میتوان نسبت به شدت و وخامت اوضاع و احوال یهودیان زمان استیلای مغول به بعد ، بخوبی آشنا گردید که يك جامعه ضعیف و بدون حمایت دچار چه مصائبی بوده اند .

در یادداشت‌های آقای کهن صدق وارد است که اولین اشخاصی که در خراسان در شهر تربت بابی شدند یهودیان مشهدی بودند (که جدید الاسلام شده بودند) و باین اطلاع نظریه بالا ثابت میگردد.

ناصرالدین شاه از شنیدن نام یهودی تعجب کرد

«گویند موقعیکه محمد شاه فوت کرد و ناصرالدین شاه از تبریز بتهران آمد یهودیان تهران به پیشواز رفتند در آن موقع ملا رحیم پیشوای روحانی بود (۱) و بایوسف رحمیم کدخدا ، جمعیت را رهبری میکردند و بمنظور مراعات احترام شاه ، تورات بزرگ را همراه میبردند همینکه بشاه اطلاع می رسد که یهودیان نیز آمده اند از شنیدن اسم یهودی تعجب میکند زیرا در کلیه مدت اقامت خود در تبریز و خصوصاً هنگام ورود به بسیاری از شهرها از قبیل زنجان قزوین و غیره مردم بجلو آورفته بودند و اسم یهودی را نشنیده بود . پیشکار شاه ، یهودیان را معرفی و میگوید مردمانی دنیا دار هستند و استدعای توجه نسبت به آنان را مینماید . اوضاع ایشان در این عصر خیلی درهم و آشفتنه بود مخصوصاً آنکه جرئت تظلم نمودن را نداشتند و آنها دارای نشان ممیزی بودند و بایک تهمت غرض آلود ممکن بود عده‌ای در خطر مرگ قرار گیرند بیرون نیامدن

(۱) کنیسه ملا رحمیم هنوز در محله یهودیها در کنار خانه سابقی عررا

یعقوب کهن هنوز باقی است .

روزبازاری جزیه دادن و تصرف کلیه ارث توسط جدیدها همه را در زحمت انداخته بود « (۱) » .

در سالهای ۱۸۴۴ و ۱۸۵۲ آ. اشطرن به ایران آمده و از وضع یهودیان اطلاعاتی به اروپائیان و یهودیان اروپا داد بود. و در سال ۱۸۵۵ ادوارد پولاک یهودی، طبیب ناصرالدین شاه بود و مشارالیه وسیله‌ای برای اطلاع یهودیان خارجی، خصوصاً انگلستان، از وضع یهودیان ایران گردید.

حکیم حق‌نظر طبیب مهد علیا

ناصرالدین شاه در تهران بتدریج بحال یهودیان آشنائی پیدا کرد مخصوصاً آنکه طبیب مادرش (مهد علیا) حکیم یحزقل معروف به حکیم حق نظر، از اهل خوانسار و مقیم تهران شده بود و همواره در دربار رفت و آمد داشت. در آن ایام طفل کوچک ناصرالدین شاه فوت میکند وقتی شاه باخبر می‌شود سؤال میکند، طبیب او کی بوده است؟ نخست وزیر که بایهودیان مخالف بود اظهار میدارد حکیم حق نظر. فوراً حکم توقیف او صادر می‌شود و مامورین علت حبس را باو میگویند در حالیکه او را جلب به حبس مینمودند، حکیم، با پرداخت انعامی عریضه‌ای به مهد علیا نوشته و مراتب را توضیح میدهد. مادرشاه که به طبیب خود زیاد علاقمند بود، نزد شاه رفته مراتب را حالی او میکند و شاه فوراً حکم آزادی و دادن خلعت و خواستن او را به قصر نیاوران مینماید، در حالیکه حکیم حق نظر سوار بر اسب و بطرف نیاوران میامده و صدر اعظم (نوری) هم بشهر مراجعت مینمود، حکیم حق نظر که فاتح شده

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق .

بود با صدر اعظم مشاجرات لفظی مینمایند.

حکیم حق نظر در آن زمان از محترمترین و ثروتمندترین یهودیان ایران بود بیرونی و اندرونی بزرگ و سرطویله که بعدها میسیونرهای انگلیسی برای مدرسه کرایه کردند داشت که هنوز در محله یهود تهران باقی است و کنیسه ای سرخانه نیز داشت که بعد آنرا وقف ملت نمود و امروزه معروف به کنیسه حکیم میباشد. در آن زمان برای یهودیان تهران يك مکتب خانه افتتاح نمود که کلیه مخارج آنرا عهده دار بود. از آشپزخانه شاهی برای اوسهمنی معین کرده بودند که ظهر و شب برایش می آوردند و آنرا برای طلاب مدرسه مروی بخشیده بود. در همان ایام یهودیان هیچ يك حق افتتاح دکان در خارج از محله نداشتند جوایبی از بین یهودیان تهران که جدش داود از شیراز به تهران آمده و پدرش یعقوب به کار جواهری اشتغال داشت موسوم به عزرا که داماد حکیم حق نظر شد و بعدها در حدود سال ۱۸۷۰ در سرای آرامنه در بازار برای اولین دفعه موفق به کرایه نمودن حجره ای گردید و به امور تجارتهی بین تهران و بغداد و تهران و منچستر مشغول شد و نسبت به آن زمان ثروت زیادی اندوخت که بعدا از او باز صحبت خواهیم نمود.

اطلاع چند نویسنده سیاح

در سال ۱۸۴۸ الی ۱۸۵۱ که اسرائیل یوسف معروف به بنیامین دوم در شرق بود به کرمانشاه و همدان و تهران و یزد و کاشان و اصفهان تا نوشهر میرود و از وضع جمعیت یهودیان ایرانی بسیار متأثر میگردد و وعده میدهد که در مراجعت اقدامات لازمه به نفع آنان بنماید. در بر گشتن به اروپا به وعده خود وفا میکند در سال ۱۸۵۶-۵۷ نزد ناپلئون

سوم و ملکه انگلستان و سلطان عثمانی شکایت میبرد. (۱)

در سال ۱۸۵۵ = ۵۶۱۶ عبری، بطوریکه در فصل محمد شاه گفته شد، در کتاب (قوروت زمانیم) نویسنده یهودی مشهدی اضافه کرده است که ناصرالدین شاه امر بتسخیر هرات داد. تا قبل از این موقع یهودیان فراری مشهد که در عصر محمد شاه بدانجا پناه برده بودند آزاد بودند، اما در این موقع مینویسد: «ارتش ایران شهر را محاصره کرده متصرف شد و یهودیان را در وسط زمستان در ماه شباط ۵۶۱۷ از شهر خارج ساختند و آنها را بطور اسیر به مشهد بردند و از سرما عده‌ای در راه فوت کردند. در خارج شهر مشهد محلی است بنام بابا قدرت که همه ما را در آنجا محبوس ساختند و مستحفظین را تا مدت دو سال بر ما گذاردند و در این مدت چه فشارها و چه بدبختیها و چه امراضیکه بر ما وارد نشد و بعد از آن خداوند بر ما رحم کرد زیرا ما را آزاد کرده و گفتند به هر کجا که میخواهید بروید و در ماه طبت (زمستان) سال ۵۶۱۹ = ۱۸۵۸ به هرات مراجعت نمودیم.» (و بعد اضافه میکند:

«سربازان ایرانی شهر را ترك نموده به افغانها واگذار کردند و در سال ۵۶۲۱ = ۱۸۶۰ پادشاه کابل (دوست محمد خان) با قشون زیادی بشهر هرات آمد زیرا حاکم شهر شورش کرده بود. حاکم از خویشان و داماد او بود و شهر محاصره شد و در سیوان ۵۶۲۳ = ۱۸۶۲ تسلیم گردید و به چپاول رفت و در سال ۵۶۳۱ = ۱۸۶۹ دچار فحطی و انقلاب گردید» سپس به شرح بقیه واقعات آن روزها میپردازد که

(۱) از یادداشتهای کهن صدق

ارتباطی با تاریخ ما ندارد.

موضوع ترك شهر هرات از طرف ارتش ایران در اثر آن بود که انگلیسها از تصرف هرات بوسیله قشون ایران ناراضی بودند لذا دست بعملیاتی بر علیه ایران در خلیج فارس از قبیل تصرف (محمیره) خرمشهر و بوشهر زدند و بالاخره در اثر مذاکرات سیاسی قرار شد که ایران هرات را و انگلیسها سواحل خلیج فارس را تخلیه نمایند.

در همین ایام در سالهای ۱۸۷۳ روسها خیوه را بتصرف در آوردند و در ۱۸۷۶ فتوحات روسها در سر زمین بخارا خاتمه یافته بود.

در سال ۱۸۵۰ زمان صدارت میرزا تقی خان امیر نظام واقعه ناگوار دیگری برای یهودیان مشهد اتفاق افتاد که منجر بقتل و غارت گردید و این واقعه در اثر آن بوده است که یکتفرهنگام بریدن سر مرغ، سر را از تن مرغ جدا نکرده بوده است. « (۱) ».

کتاب نیدحه اسرائیل در صفحه ۱۸۵ اطلاعات زیر را راجع به یهودیان مشهد مربوط به این زمان اضافه میکند.

« اطلاعات روشنتری راجع بیهودیان افغان (که مهاجرین مشهدی بودند) در صد سال گذشته بوسیله یهودیان مشهد که در تلخی و بدبختی (و سرگردانی مذهبی) بسر میبردند و برای یافتن پناهگاهی کوشش مینمودند تا بمذهب خود رجعت نمایند بدست آمده .

قسمتی از آنها به بخارا و قسمت دیگر به هرات مهاجرت کردند زیرا ساکنین افغان سنی و آنها توانستند آزادانه به مذهب خود عمل

(۱) نیدحه اسرائیل صفحه ۹۸

نمایند و به تجارت مشغول شوند و این واقعه در سال ۱۸۴۰ است .
 تصدیقی در کنیسه مشه‌دیان در اورشلیم است که حکایت از واقعه
 غیدسو کاسال ۵۶۱۷ = ۱۸۵۶ مینماید که ایرانیان هرات را متصرف و
 یهودیان مشه‌درا از شهر بیرون کرده و این واقعه در روز ۱۵ شباط ۵۶۱۷
 = ۱۸۵۷ اتفاق افتاده که آنها را به اسارت به بابا قدرت نزدیک مشه‌د
 بردند و بعد از دو سال آنها را آزاد و اجازه مراجعت به هرات دادند .
 بعد از تسلط انگلیسها در هند اطلاعاتی از یهودیان افغانستان بوسیله
 سیاحان ، مانند میسیونر یوسف ولف و مسافرین یهودی که بعد از او
 مسافرت کردند ، طبق مجله ژویش کرونیکل بدست آمده که در آنجا
 درصد سال قبل (۱۸۵۰) چهل هزار یهودی در ۶۰ جامعه وجود داشته
 در کابل، هرات ، قندهار ، بلخ ، اندکساوی ، مزار شریف ، میمنه و غیره
 از سال ۱۸۷۰ مقررات سختی مانند جزیه و دادن ۳۰۰ نفر برای خدمات
 قشونی بر آنها تحمیل شد و از آنموقع مهاجرت بطرف ایران و بخارا
 شروع گردید. بعد از رفتن امان الله خان از افغانستان ، دولت تحت نفوذ
 نازیبا قرار گرفت و به بقیه یهودیان که بیش از ۸ الی ۱۲ هزار نفر باقی
 نمانده بودند فشارهایی خصوصاً در امور بازرگانی وارد شد « (۱).

ژویش انسیکلوپدیا ، در جلد ششم صفحه ۱۸۸ در بخش همدان مینویسد:
 « دکتر پولاک که از ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۰ پزشک ناصرالدین شاه بود
 و فرصت داشت که اوضاع یهودیان همدان را که اقامتگاه تابستانی
 شاه بود ، دقیقاً مطالعه نماید ، مینویسد : جماعت یهودی ، در محله

(۱) عده اخیر هم کاملاً رو به نقصان گذاشت زیرا مهاجرت نمودند.

مخصوصی در وسط شهر زندگانی میکنند ، جایگاه مقدس آنها بنای کوچکی است که بشکل گنبد ساخته شده و مطابق رسوم یهود شامل قبور مردخای و استرمی باشد. یهودیها همیشه خود را بوسیله انواع کارهای نقره و طلا که در آنها مانند قفقازیهها مهارت و استادی دارند و یا بوسیله شیشه بری ، حریر بافی ، معامله البسه کهنه و پوست تامین مینمایند . بسیاری از آنها بنا ، آهنگر ، خیاط و کفاش میباشند (۱) بعضی بشغل طبابت بوسیله کتابهای ابن سینا که درهمدان مدفون وی میباشد تحصیل و مشغول میباشند آنها تحت مشکلات بزرگی زندگانی مینمایند زیرا هموطنان ایشان یهودیان را مردود میدانند .

آنها همواره در معرض خودسریهای حاکم که از هر بهانه ای برای غارت کردن آنها استفاده مینماید قرار دارند . چنانچه یکنفر یهودی باوضع آزاسته یاسوار براسب در کوچه ظاهر شود ناظرین برای او که جسارت نموده مانند مؤمنی خود را ظاهر ساخته نگرانی خاطر پیدا میکنند و هر گاه برعکس لباس مندرسی در برداشته باشد ، جمعی از او باش و ارادل جوان ، وی را تعقیب و سنگ و گل بسوی وی پرتاب مینمایند » .

بدبختی یهودیان ایران ، بعد از واقعه باب در عصر صدارت میرزا آقا خان اعتمادالدوله که از ۱۸۵۲ نخست وزیر شد همچنان رو بشدت بود . نامه ای از یهودیان دماوند بدون تاریخ خطاب به ملا رحیم باب تهران (ملا رحیم از ابتدا ناصرالدین شاه تا حدود سالهای ۱۸۶۰ پیشوای

(۱) در سایر شهرهای ایران در آن زمان بین یهودیان کمتر صنعت رواج

روحانی یهودیان تهران بوده است. (حاکی از استدعائی است که بفریاد آنها برسند زیرا قرقچیه‌های دولت ۳ تومان و شش هزار (۳۶ ریال) پول جزیه از آنها می‌خواهند که ندارند بدهند و مردم بطرف کوهها متواری شده‌اند (يك تومان در آنوقت معادل ۱۴۰ تومان حالا بوده است (۱) .



واقعاتی در مازندران - دانیال مختار را برای روغنش داغ کردند

منشه منوچهری مازندرانی که مردی سالخورده و در سال ۱۳۲۴ شمسی صد ساله بود (۲) حکایت کرد که « در سال ۱۸۶۴ میلادی در شهر بارفروشی بابل فعلی، سیدی که غریب بود وارد شهر شد و یهودیان را متهم نمود که دختر او را کشته‌اند در نتیجه مسلمانها بر علیه یهودیان قیام کردند میخواستند آنها را قتل عام نمایند، ناچار همه یهودیان آن شهر مسلمان شدند. موضوع به عرض ناصرالدین شاه رسید و حکم کرد که یهودیان به مذهب خود برگردند و آنها هم برگشتند. بعد به بهانه اینکه یک نفر یهودی انگشت به تا قار ماست زده به حکم سید ریختند حدود ۶۰ نفر یهودی را از ۱۵۰ خانوار که مقیم آن شهر بودند کشتند و بقیه که زنده ماندند اشخاصی بودند که دارائی خود را بدوستان مسلمان برای حفظ جان داده بودند از جمله کشته‌شدگان و سوختگان یک نفر یهودی چاقی بود موسوم به دانیال مختار ۵۰ ساله که او را داغ کردند تا روغنش را برای معالجه زخم، بدست آورند و هنوز از آن روغن وجود دارد که گاهگاهی مردم می‌خرند. و همان موقع کنیسه و توراتها را سوزاندند.

(۱) از گفته اسمعیل مروتی .

(۲) در روز ۱۴ ر ۵ ر ۱۴ ر ۱۳۲۴ در آب گرم لاهیجان تعریف کرد .

مشروحات رحیم خداداد

«۱» در تهران ملا رحیم فوت کرد و ملا ربی اسحق بجای او منصوب گردید در حوالی سال ۱۸۷۱ آب را مسلمانان بر روی یهودیهای تهران بستند و ناچار بعجله دو چاه یکی در منزل یوسف رحیم کدخدا و یکی هم در خانه ملا آبراهام برای بدست آوردن آب کردند که هنوز باقی است . در سال ۱۸۷۰ م . ملا ربی اسحق فوت کرد و ملا باخاج بجای او را بزرگ یهودیان تهران شد و در سال ۱۸۷۵ م . ملا باخاج (جد بزرگ نعمت الله فرهادی) فوت نمود و ملا آبراهام آقا باباشیر ازی ملای بزرگ یهودایران شد. و ربی کدخدا ، کدخدای یهودیان تهران گردید. ملا به امور مذهبی رسیدگی میکرد و کدخدا به مراعات و نزد حکومت رفتن . کدخدا را خود یهودیان انتخاب میکردند و حکومت آنرا می شناخت. ملا آبراهام بتدریج قدرت زیادتری بین یهودیان پیدا نمود زیرا مورد احترام بود و قیافه گیرنده ای داشت ریش سفید بلند چشمان آبی و سفید رو بود. کم کم مردم مراعات خود را نزد او میبردند و کدخدائی مقامی خالی از وظیفه شده بود. در شیراز اوضاع و احوال یهودیان نیز مانند گذشته وخیم بود و نمونه زیر که در زمان فتحعلی شاه اتفاق افتاده بود کافی است که وضع آنها را نیز در این زمان مجسم سازد:

بر خورداری مردی بود که معاملات طلا و نقره و جواهرات مینمود در حدود سالهای ۱۸۲۰ روزی با برادر خود در بازار شیراز مطالبه

(۱) از گفته های مرحوم پدرم رحیم خداداد متولد ۱۸۵۳ -

طلب خود را از مسلمانی نمود. مدیون بمنظور آنکه طلب کار خود را بکشتن داده از پرداخت آن آسوده گردد، کشیده محکمی به برخوردار زده و فریاد میزند ای مردم این جهود کفر گفت. مردم متوجه حمله و کشتن برخوردار شدند ولی برخوردار جوان و عصبانی المزاج، در حالیکه کشیده محکمتری به مدیون زده شهادت را با صدای رسا گفت و ناچار برادرش هم همین عمل را کرد. در عوض چماق و چاقو، بوسه و محبت بود که متوجه برخوردار و برادرش کردند. آنها را بحمام برده خلعت پوشانیدند محبت نمودند و طلب اوهم وصول شد و نام برخوردار تبدیل به علیمحمد گردید مدتها میگذشت و برخوردار جوان، آرزوی دیدار پدر و مادر و اقوام را داشت اما این عمل ممکن بود سوء تعبیر شده و خرابی بیار آورد تا بالاخره شب شنبه‌ای بی طاقت شده، دیر هنگام در تاریکی خود را بخانه پدری رسانده و بدون سر و صدا از دیوار وارد خانه شد، به اطاقی رفت که چراغ شب شنبه میسوخت و کتابی را که بر روی طاقچه بود برداشته خواند تا تصمیم به بیدار نمودن اقوامش نماید. تصادفاً آن کتاب تهیلیم (زبور داود) بود، و فصل ۱۳۷ بنظر آمد. (۱) که آنرا خواند. برخوردار این فصل را بفال خود بر آورد

(۱) فصل ۱۳۶ زبور حضرت داود چنین مینویسد. در کنار نهر بابل نشستیم و چون صیون را بیاد آوردیم گریه کردیم بر بطنهای خود را در میان درختان بید آویختیم - زیرا آنانیکه ما را با سپری برده بودند در آنجا از ما سرود خواستند و آنانیکه ما را تاراج کرده بودند شادمانی طلب مینمودند که یکی از سرودهای صیون را برای ما بسرائند. چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم آنگاه دست راستم مرا فراموش کند و اگر ترا بیاد نیآورم آنگاه زبانم بکامم بچسبد و اگر اورشلیم را بر تمام شادمانیهای خود ترجیح ندهم.

کرد و همان دم تصمیم گرفت که شیراز را ترك گفته روانه بغداد شده و در کنار رود بابل به گریه و زاری پردازد. پدر و مادر را بیدار کرد و آنها فرزندان را که مدتها بود با برادر دیگر ندیده بودند در آغوش گرفتند. وی تصمیم خود را به آنها گفت و ایشان خوشحال شدند.

و همان شبانه راه خلیج فارس و بصره و بغداد را در پیش گرفت، در حالیکه برادر بزرگتر بواسطه آلودگی کار و کسب و اطفال در شیراز و در مسلمانی ماند، در بغداد روزی چند در کنار دجله به گریه و زاری پرداخت و خیال اقامت در آن شهر داشت ولی خود را در محیط مردمان عرب زبان، غریبه می دانست و حب وطن نمیگذاشت دمی راحت باشد.

پس عازم تهران گردید. در آن زمان عده ای زیادی از یهودیان شیراز از فشار ظلم به امید امیدها به تهران پناه میبردند مشار الیه نیز از طریق کرمانشاه به تهران آمد و با يك دختر شیرازی ازدواج نمود و پسری بنام خداداد آورد که از او دارای چهار پسر و يك دختر گردید پسر بزرگ وی آشر خداداد بود که مسلمانان او را هاشم میگفتند و فرزند دوم رحیم. خدا داد در حوالی سالهای ۱۸۷۰ فوت کرد. در زمان حاجی میرزا حسین خان سپه سالار صدر اعظم، خبر فوت خداداد به شیراز رسیده بود و پسر برادر علیمحمد یا بر خوردار که در مسلمانی باقی ماند و ثروت پدری را از دست داده بود، بمحض اینکه شنیدند که پسر عموی آنها خداداد در تهران فوت کرده، طبق رسم وقت که ولودورترین خویش جدید الاسلام فوت کند، و با وجود داشتن وارث مستقیم و اولاد، باز هم کلیه دارائی میت به جدید الاسلام مذکور میرسد، به طرف تهران

جراحت کرده و در پایتخت به ملائی مراجعه و حکم میگیرد که دارائی
 آشر را ضبط کند. : آشر مذکور، که با برادرهای کوچکتر در منزل
 پدری و در نزدیکی سرپولک اقامت داشتند، غفلتاً ملاحظه میکنند که
 عده‌ای طلبه با مردی ریش حنائی به خانه ریختند و تمام دربهای اطاقها
 را مهر و موم کردند، وقتی علت را پرسیدند معلوم شد مرد ریش حنائی
 پسر عموی پدرش میباشد که خود را وارث پدر او میداند. آشر قبل
 از آنکه کار از کار بگذرد خود را به باغ فعلی مجلس دارالشورای ملی
 که خانه حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بود می‌رساند و حاجی میرزا حسین
 خان که آشر را می‌شناخت و چند معامله با او کرده بود، از شنیدن
 واقعه متاثر میگردد و میگوید من بهیچ وجه کاری برای تو نمیتوانم
 بکنم (۱) مگر يك راه است که باید حرف مرا گوش کنی. من آنها
 را احضار کرده و علت این کار را از آنها میپرسم و آنها خواهند گفت
 که چون پسر عموی پدرت مسلمان است دارائی به او می‌رسد و من هم
 خواهم گفت، هاشم صحیح است. چون تو یهودی هستی با او می‌رسد و تو
 جواب گو منم مسلمان میشوم و فوراً شهادت گو و بقیه بامن. میرزا
 حسین خان بخانه ملای مسلمان فرستاده او را با مرد ریش حنائی احضار
 نمود، عصر بود و هاشم هم آمد و همانقسم عمل شد و چون هاشم شهادت
 را جاری ساخت میرزا حسین خان رو به مرد ریش حنائی نموده گفت
 کار ختم است و شما دیگر بهیچ وجه حق مداخله در دارائی پدر او را
 ندارید و تو هاشم فوری برو دربهای اطاعت را باز کرده اموال پدری را
 متصرف شو. آخوند از اینکه خمس دارائی را از دست داده ناراحت

(۱) این بود قدرت نخست وزیر آن زمان.

بود ولی چاره‌ای نداشت روز بعد مزد ریش حنائی بعنوان آنکه خویش نزدیک است و خرج برگشتن به شیراز را ندارد به‌آشرف مراجعه و خرج راه گرفته عازم شیراز گردید.



دنباله تاریخ - انتساب میرزا حسین خان مشیرالدوله بصدارت
برگردیم به تاریخ مشروحه قبلی، از اینگونه گرفتاریها و زحمات هر روزی برای يك خانواده ای فراهم میگردید.

اما از این عصر به بعد اوضاع ایران بسرعت رو به تغییر می‌رفت زیرا از ۱۸۵۷ میرزا آقاخان اعتمادالدوله برکنار شد و طولی نکشید که میرزا حسین خان مشیرالدوله بجای او صدر اعظم گردید در زمان میرزا تقی خان امیر کبیر شرح به اصلاحاتی در کشور شده بود.
راجع به حاجی میرزا حسین خان سپه سالار که مرد متمذّن و فاضلی بود در کتاب مشروطه ایران (۱) چنین نوشته است.

«در سال ۱۲۵۰ هجری (۱۸۳۳) ناصرالدین شاه او را از استانبول خواسته و نخست وزیر عدلیه و سپس صدراعظم گردانید. سپه سالار چون مرد کاردان و نیکی بود و دیرزمانی در استانبول و دیگر جاها مانده و از چگونگی کشورهای اروپائی آگاهی داشت، خواست در ایران نیز تکانی یدید آورد و سامانی به کارهای دولت دهد از لگام گسیختگی حکمرانان شهرها جلوگیری و رشوه را از میان برداشت، یکی از کارهای نیک او این بود که وزارتخانه‌ها و درباری بآئین اروپا پدید آورد»



نکاتی چند از یادداشتهای سیاحان و مامورین مذهبی راجع بیهودیان ایران

آنچه که از گذارش سیاحان و مامورین مذهبی تا قبل از این
زمان (محمد شاه) بود هر يك بجای خود و بتاریخ مربوطه گفته شد یکی
از سیاحانیکه بمنظور پیدا کردن دء اسباط گم شده اسرائیل که بین سالهای



میرزا احسان خان بهالاری بانی مدرسه بهالاری

۱۸۴۶ (۱) تا ۱۸۵۱ به شرق مسافرت و کتابی هم نوشته (۱) اسرائیل یوسف معروف به بنیامین دوم (۲) از اهالی مولداوی (روحانی) بود که در زمان جوانی ناصرالدین شاه در ایران بوده است. بعضی از اطلاعات وی بطور اختصار بقرار زیر است :

« اصفهان ۴۰۰ خانوار یهودی و سه کنیسه و ۸ حاخام دارد .
کاشان ۱۸۰ فامیل یهودی دارد. یزد ۱۵۰ فامیل و وضع آن وخیم است
تهران ۵۰۰ فامیل و ۸ کنیسه و چند حخامیم ، فشار بر آنها کمتر از ولایات است .

جد سلطان فعلی (منظور فتحعلی شاه است) يك زن یهودی گرفت که ولیعهد از او بعمل آمد (۳) و يك پسر آورد که موجب ثروت یقوتیل (اسمعیل وزیر) گردید که امروز نخست وزیر است و شاه فعلی

(۱) نظر باینکه این سیاح در اواخر محمد شاه به ایران آمده است ولی بیشتر خطایش مربوط به ابتدای ناصر الدین شاه است . لذا گفته های او در فصل مربوط به ناصر الدین شاه گذارده شد .

(۲) کتاب بنام (پنج سال مسافرت از ۱۸۴۶ توسط اسرائیل یوسف بنیامین دوم کتابخانه میشل لوی برادران ۱۸۵۶) قبلا در این صفحات مطالب زیادی نیز از گفته بنیامین دوم نوشته شد .

(۳) بنیامین اول معروف به میتودیلا می باشد که در زمان سلطان سنجر به ایران آمد . فتحعلی شاه ، بطوریکه ملاحظه شد زنهای یهودی بسیاری داشت ولی عباس میرزا از زن یهودیه نبوده و محمد شاه هم از زن یهودیه عباس میرزا نبود .

توجه بیهودیان که هم مذهب مادرش هستند دارد • (گویا اشاره به مادر پدرش می باشد) شاه مرحوم (تجد شاه) گاه گاهی به محله بیهودیان می آمد و بیهودیان از او پیشواز می کردند و گوسفند پهای او قربانی می نمودند. ملا آقا بابا کد در زمان ملا رحیم (منظوم آقا بابا جدید الاسلام می باشد) بود، به شاه گفت که در تورات حکمی است که (نزول از برادرانت نگیر) پس این جمله چنین معنی میدهد که از دیگران بگیر، شاه بزرگان را احضار کرد و توضیح خواست (منظور بزرگان بیهود است) و آنها گفتند که (رابی) (منظور پیشوای روحانی است) از بیت المقدس اینجا است و مرا بنزد شاه بردند. گذرنامه من روسی بود که در این کشور با نفوذ هستند. گفتم مرسوم نیست که بدون اجازه قنصل بیایم ولی برای اطاعت امر شاه حاضر شدم. در نتیجه به من احترام گذارده و اجازه نشستن داد و چون صحبت از موضوع گذشته ملا ابا پیش آمد، (منظور ملا آقا بابا یا تجد رضا جدید الاسلام است) جواب دادم که بغلط بعرض رسانده، و اطفال مدرسه اروپا معنی جمله ای را که بدین قسم است می دانند: « اگر برادرت فقیر شد و نزد تو تهی دست باشد او را مثل غریب دستگیری نما تا با تو زندگانی نماید. از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس تا برادرانت با تو زندگانی نمایند نقد خود را باو بر بامده و خوراک خود را باو بسود مده » (۱)

این جمله نشان میدهد که غریب و غیر برادر اولویت دارد ملا یعقوب ترجمه می کرد و حضار رضایت حاصل نمودند. شاه که در

اطاق دیگر بود سؤال کرد آیا بارون روچیلد رامیشناسی (در سال ۱۸۵۰ بود یعنی سال دوم ناصرالدین شاه) گفتم مال وین را میشناسم. شاه ناصرالدین ۲۲ ساله بود و گفت که پدرش گفته است که این فامیل خیلی ثروتمند و در اروپا مورد احترامند و اضافه کرد که اگر اینها آنقدر قدرت دارند چرا به یهودیها کمک نمیکنند (منظورش به یهودیان ایران بوده است) جواب دادم ما در اروپا از بدبختیهای این یهودیان دور افتاده بی خبریم. جوابداد یهودیان کدام مملکت اروپا عالمترند گفتم بسته به کشوری است که در آن زندگانی مینمایند.

سه ماه در تهران بودم. قنصل انگلیسی گفت برای رفع خطر لباس روسی بپوش. قبر ابن عزرا در مشهد است.

همدان سه کنیسه و سه حمامیم دارد. ربی الیاهو ناسی (رئیس یهودیان) مرد عاقلی است.

ربی اهرن در موقع خرابی دیواری کوزه‌ای از سکه طلا و کوزه از نقره یافت.

کرمانشاه ۴۰ خانوار یهودی دارد.

شیراز در ۲۰ سال قبل ۳ هزار فامیل یهودی داشت و ۲۵۰۰ فامیل مجبور به تغییر مذهب شدند (۱) اما عده‌ای از آنها قلباً یهودی ماندند، ۹ کنیسه دارد در خانه ناسی پذیرائی شدم.

زنهای یهودی باید رو بند سیاه داشته باشند که شناخته شوند. زنهای رو بند سفید که اجباراً مسلمان شده بودند آمدند که مرا ببینند آنها رو بندها را انداخته و دست مرا میبوسیدند و گریه میکردند که

چگونه برای خلاصی از مرگ مجبور به این کار شده‌اند. من آنها را امیدوار ساختم. یکی از روسای ایلات که بدیدن ناسی آمده بود پرسید این شخص کی است. گفت از بیت المقدس آمده. گفت خوب شد زیرا من جنگی در پیش دارم، يك طلسم برایم بنویس. چون گفتم بلد نیستم شمشیرش را کشید، پس وعده فردا را دادم و اسامی ده پسران هاما را نوشتم به او دادم که خوشحال شد.

در راه شیراز چون تفیلین داشتم مرا شناختند و بعنوان آنکه قافله را نجس کرده ام میخواستند مرا بکشند و تیر بطرف من خالی کردند اما رئیس قافله بکمکم شتافته و نجات یافتیم. در راه دو نفر میخواستند مرا بکشند و بادادن عرق به آنها خلاص شدم.

در آب شور سرحد خلیج فارس ۷۰ فامیل یهودی دارد و مانند یهودیان داخل کشور مورد آزار واذیت واقع نمیگردند زیرا قنسول انگلیسی از آنها حمایت میکند.

در ایران یهودیان در يك محله ساکنند، حق تجارت پارچه ندارند در بازار حق داشتن دکان را ندارند. چون نجس محسوب میشوند در کوچه نباید تن آنها بمسلمان بخورد. روز بارانی حق خروج از خانه را ندارند. در کوچه مسلمانان بصورت آنها ترف میندازند اغلب مورد چپاول واقع میشوند. اطبای یهود مورد توجه اند. اگر روز قتل (عاشورا) بکوچه بیایند کشته میشوند.

وبعد بشرح بعضی از قوانین محدودیت پرداخته که چون قبلا نوشته شده تکرار مجدد آن لزومی ندارد.

بنیامین دوم شرح دیگری راجع به طایفه بنی اسرائیل هند که آنها را از ده اسباط میداند داده و اضافه میکند که عده‌ای از آنها به مالابار Malabar و کوشن Cochin رفتند و تاریخ دارند که این مهاجرت در سال ۸۹۴ از خروج مصر و یا ۴ سال بعد از خرابی خانه اول بوده است . و راجع به یهودیان چین (که در زمان فیروز ساسانی از ایران فرار کرده تا به چین رفتند) مینویسد : « که عده‌ای در کانگ

چو Kang Chouy مقیم هستند و عده‌ای هم در انوی Arnoy و در پکن و در اثر فقر راب ندارند . عبری را فراموش کردند و خطنه ندارند تقریباً ۱۲ هزار نفرند و قیافه آنها شبیه مغولها شده است . »
در کتاب «سافرت نیمرك صفحه ۱۵ مینویسد :

«دکتر یعقوب ادوارد پولاک یهودی اهل بوهم در ۱۸۵۱ معلم تشریح و جراحی در مدرسه نظام (۱) تهران که توسط ناصرالدین شاه تاسیس شده بود و در سال ۱۸۵۵ طبیب شخصی شاه شد مینویسد : نزدیک همدان به دو مسافر یکی از اورشلیم میامدند بر خوردم که عازم هند برای جمع آوری اعانه بودند و تصدیق نامه‌ای هم در دست داشتند . یکی از آنها اهل مجار بود و دومی یونانی ساکن اورشلیم و شخص اخیر زبانهای ایتالیائی - عربی - ترکی - و عبری را میدانست و آنها به سمرقند و بخارا و قندهار و هرات و بلخ برای دیدار برادران خود عازمند و برای آنها خطراتی متصور است» جای دیگر دکتر پولاک اضافه میکند « در سال ۱۸۵۴ یک نفر یهودی از اورشلیم به تهران آمد برای جمع آوری اعانه، چون از او سؤال کردم که جامی روی گفت به ترکستان و افغانستان

پس از آنکه خطرات راه را به او گوشزد کرده و گفتم برای اروپائیها مانند استوارت و کونلی انگلیسی که کشته شدند خطر وجود دارد ، جواب داد سختی مسافرت من فقط در ایران است که در عبور از هر شهر باید مبلغی بپردازم و آن لحظه‌ایکه از سرحد رد شوم برای من امن خواهد بود ، زیرا من تجربه دارم و تا کنون چند مرتبه این راه را طی کردم و دو سال بعد که او را دیدم پولی چندان نداشت زیرا برای نجات خود همه را خرج کرده بود .

در صفحه ۳۸ کتاب نیمرك از قول بنیامین دوم مینویسد :

« موقعیکه حاخامی از اورشلیم به کردستان میاید ، همه پیشواز او میروند دست و پای او را ، کوچک و بزرگ برای تجلیل شخصیت و مقام او میبوسند و بعد او را بمنزل رئیس جامعه میبرند و پای او را میشویند و از آن آبیکه پای او را شسته‌اند اول بزرگان ملت و بعد زنها و بچه‌ها مینوشند و تصور میکنند که این کار متبرك و از ابتلای آنها به امراض جلو گیری میکند . »

در صفحه ۲۹ مینویسد : « مهاجرت دسته جمعی یهودیان ایران از سال ۱۸۸۴ شروع شده (۱) (دو سال بعد از مهاجرت بیلوها) که در همان سال مهاجرت دسته جمعی از یمن و بخارا هم شروع گردید. اول

(۱) در سال ۱۸۸۶ نهضت مهاجرت مهمی از ممالک اروپای شرقی خصوصاً از روسیه بنام مهاجرین بیلو که بمعنی «ای خانواده اسرائیل بحرکت آید» شروع شده بود و قطعاً رسیدن این خبر به ایران یهودیان ایرانی را که پیش از یهودیان اروپائی شرقی در ناراحتی بودند به جنبش در آورده است .

همه یهودیان شیراز حرکت کردند و مخصوصاً اکثر آنها در سال ۱۸۹۲ به اورشلیم رفتند و دولت ترکیه میخواست بعنوان آنکه اجازه نامه ورود نداشتند آنها را اخراج نماید ولی در اثر اقدامات بزرگان یهود اورشلیم در آنجا ماندند»

این مهاجرت اولی یهودیان از ایران نبود قبلاً به بغداد و ترکیه و یا قفقاز و ترکستان فرار میکردند و از ۴ سال قبل از فوت ناصرالدین شاه به اورشلیم رفته‌اند.

یهودیان شیراز (در ۳۰ سال قبل) دو ثلث مهاجرین ایرانی را تشکیل می‌دادند و در سال ۱۸۹۴ شاعر فارسی ملا حئیم العازار (با عده‌ای دیگری از راه مازندران و روسیه عازم اورشلیم شدند.

اولین دسته مهاجرین تهرانی بودند (دومین بود) که از طرف مامورین مذهبی تشویق بر رفتن به اورشلیم شده بودند، و وقتی وارد اورشلیم شدند فقط دو خانواده یکی کاشانی و یکی اصفهانی در اورشلیم دیدند و بقیه شیرازی بودند (در همین سال ۱۸۹۴ = ۱۳۱۳ در اثر ناراحتیهای موجوده در کشور) غیر از ملا حیم العازار که در ماه سیوان حرکت کرد (از راه مازندران) یک فامیل هم از یهودیان همدانی عازم اورشلیم میگردد و در سال بعد (۱۸۹۵) پنجاس ربی حنینا و یوسف ملا آقابابا زلیخا و داود بخشی تارزن نیز حرکت مینمایند.

بعد از آنها از تهران مهاجرین بسیاری به اورشلیم رفتند، در سالهای بعد هم از سایر مراکز یهودی نشین ایران نیز به اورشلیم مهاجرت کردند همچنین از افغانستان و از مشهد، نا آزادی مذهب

بدست آورند . یهودیان کردستان نیز در آخر قرن نوزدهم مهاجرت نمودند و همچنین بعد از جنگ بین المللی اول ، مهاجرت آنها توسعه یافت (قبل از تشکیل دولت اسرائیل یازده هزار یهودی ایران دوهزار بخارائی سه هزار کرد در اسرائیل زندگانی میکردند) ، (۱)

سفرنامه نیمرك

نیمرك در صفحه ۷۵ مینویسد (۲) « در ایران یهودیان رانجس می دانند ، هرچه مرطوب و تر باشد بیشتر ، نان و کلیه خوراکیها را از یهودی نمیخرند ، فقط پارچه و نخ را میخرند . اگر روی لباس یهودی باران بریزد و تن مسلمان به آن بخورد خود را نجس شده می داند . اگر یهودی بخواهد از مسلمان خرید کند باید از دور جنس مورد تقاضا ، خود را نشان دهد .

در صفحه ۷۶ مینویسد :

« یهودی که مسلمان میشود با شهادت چند نفر بیسواد میتواند ادعا کند که شخص یهودی فوت شده ، خویش او است و دارائی اش به او میرسد . در مسافرت شاه در ۵۶۲۳ عبری - ۱۸۷۲ که وعده کرده بود قانون ارث را بهم بزند عملی نشد مگر برای بعضی ها فقط در تهران (۳) در صفحه ۷۷ : « تبریز شهری است که دشمن یهودیان است و به

« ۱ » از یادداشت های آقای کهن صدیق .

« ۲ » مربوط به سال ۱۸۸۳ است .

« ۳ » این قضیه مربوط به وعده ایست که ناصرالدین شاه به الیانس

اسرائیلیت در پاریس داد و بزودی از آن آگاهی حاصل خواهیم نمود .

این واسطه ولیعهد « مظفرالدین » با یهودیان خوب است « ۱ » اما ظل السلطان یهودیانرا دوست دارد .

ملائی در اصفهان است که یهودیانرا دشمن دارد ، ظل السلطان او را خواست و گفت شراب بنوشد و خودش نوشید و به او اظهارداشت آیا تو از من بالاتری که نوشیدم و او را مجبور کرد بر قصد « ۲ »

صفحه ۷۸ :

شاه برای هر شهری حاکمی تعیین می کند و او بر جان و مال مردم تسلط دارد و می تواند یهودیانرا به شخص پائین تر از خودش بفروشد و او را آقای یهود می نامند. جزیه ای از زمان شاه عباس وجود دارد که به مامور شاه باید بدهند و یهودیان بین خود طبق توانائی افراد تقسیم می کنند اگر آقای یهودیان بمبلغ پرداختی قناعت نکند خانه ها و لموال آنانرا توقیف می نماید . تنها امید یهودیان اطبای آنها است که حکیم نامیده می شوند و آنها محترم هستند و بوسیله آنها بعضی از مشکلات خود را حل می نمایند و آنها حق سوار شدن دارند در صورتیکه برای سایر یهودیان ممنوع است و بعضی اوقات مریض اعیان، اسب خود را برای سوار شدن او میفرستد زیرا او را مانند اسطو و بطلموس و افلاطون می داند .

« ۱ » به فصل فتحملی شاه مراجعه شود تا علت اینکه تبریزیها یهودیانرا

دوست ندارند معلوم گردد .

« ۲ » این موضوع بنظر صحیح نمیرسد و بایستی انتشارات عوام

کوچه و بازار باشد و یا قطعا يك ملانمای گم نامی بوده .

یهودیانی که قدری زبان عبری و خط آشوری بدانند، مجتهدان را ملا خوانده و در این صورت حق دارد مندیله سر بگذارد ولی بوسیله پرداخت پول این موفقیت حاصل می شود. یهودیانی که موفق بزیارت اورشلیم شدند آنها را حاجی خطاب می کنند،

یهودیان بهائی که از تعصب شاه می ترسند خود را وابسته به میسیونرها می نامند و مسیحیان در مدرسه خود دام برای اطفال یهود، با تدریس کتب مقدسه یهود در همدان ایجاد کرده اند (در ۱۸۸۳ مدارس میسونر برای یهودیان وجود داشته است) و معلمین را از مومنین یهود که حقوق کافی به آنها می دهند انتخاب کرده اند و اطفال را مجانی درس می دهند. در سالها $۱۸۷۸ = ۵۶۳۹$ و $۱۸۷۹ = ۵۶۴۰$ که قحطی بروز کرد یهودیان اروپا توسط بزرگان ملت اعانه فرستادند، آنها هر یک نسبت به اهمیت خود مقداری از آنرا برداشته و بقیه را بفقرا تقسیم نمودند.

وضع تبلیغ بهائیان و مسیحیان بین برادران ما بکجا خواهد انجامید خدا می داند.

از ۸۰ خانواده یهودی همدان ۱۵۰ خانوار آن بهائی هستند و ۳ کنیسه دارند، بزرگان آنها یکی مئیر حاجی العازار و دیگری حکیم آبراهام که معلم (شوفط) و ملا ربی یحزقل و همچنین ملا یهودا پسر ملا حاخام و حکیم موسی که هر دو از اشخاص صحیح العمل هستند می باشند.

زبان یهودیان هر شهری باهم فرق دارد. در کردستان زبان جبلی ارمی صحبت میکنند. در مشهد یهودیان مسلمان شده هنوز وصلت‌های خارجی ننموده اند و مردمان عادی در مراسم خطنه عمل (پیریا) را بلد نیستند. آنها سابقاً مدت ۳۰ سال (از سال ۱۸۳۸) بتدریج از اموردینی دور میشدند ولی بعد متوجه تحصیل تورات شدند. در تمام ایران مردمان به این سختی برای دادن اعانه ندیدم. پاسبانان در این شهر از ساعت ۳ از شب رفته عابرین را توقیف میکنند به استثنای جدیدها را که مورد احترام اهالی هستند.

یهودیان ایران غیر از یزد و مشهد که نان را در خانه میپزند بقیه مردم شهرها از نانوائیهامیخرند. زندگانی یهودیان ایران حتی از عربستان بدتر است میز و صندلی ندارند حتی در منزل ثروتمندان به غیر از بعضی خانهای تهران. قالی نو در خانها نیست کهنه است که در ایران قیمت آن بسیار نازل میباشد، در زمستان کرسی دارند. غیر از یهودیان همدان که لباس پشمی میپوشند بقیه یهودیان ایران لباس سبک دارند. در همدان تجار و اطباء کلاه پوست بسر میگذارند و از یهودیان بغدادی یاد گرفته‌اند که دختران خود را به مردان بزرگ به زنی دهند.

در شهرهای ایران غیر از مشهد یهودیان را به حمام راه نمیدهند و آنها حمام جدا دارند. یهودیان صنعت بلد نیستند، خیاط و کفاش بین آنها نیست فقط زرگری است. تجارت را فقط یهودیان همدان انجام میدهند، در سایر شهرها تجار یهودی ازگشت شمارند. اما مشهدیها تجار محترمی هستند که بایزد و تهران و بخارا و روسیه رابطه دارند و

ثروتمندانی بین آنها است که تا ۸۰ هزار تومان (۱) سرمایه دارند .
 تعلیم اطفال بسیار ناچیز است ، ملا ۲۰ طفل را درس میدهد پاراشای
 هفته و هفته دیگر را تعلیم میدهد و این نقص تدریس موجب میشود که
 بعد از ده سال هم چیزی یاد نگیرند اما در یزد حتی تلمود را میدانند .
 در همدان قبل از ۵۰ سال (۱۸۳۳) اواخر فتحعلی شاه (ملا
 یعقوب یزدی خواندن تورات را بین آنان توسعه داد (۲) و مانند او کسی
 تا کنون در همدان نیامد .

در مشهد سابقاً ملا سیمانطوب بود که هنوز اشعار او در مشهد و
 بخارا خوانده میشود .

در بخارا یهودیان مشهد هستند آنها را ایرانی مینامند و فقط خط
 فارسی بلد هستند .

در صفحه ۹۷ مینویسد :

« درهرات سیصد خانوار یهودی هستند که اکثراً فراریان مشهد
 میباشند در کرمان عده کمی یهودی دارد . در میمنه ۲۰ نفر . در بلخ شهر
 قدیمی ۴۰ خانوار . در تاش گران ۲۰ نفر . در افغانستان ایلاتی هستند
 که معتقدند که اگر گوشت را در شیر بپزند گله ها خواهند مرد (۳)
 در ایران هم ایلاتی دیدم که لباس آنها نوعی (صیصیت) است (۴) .

۱ - سه میلیون امروز

۲ - معلوم میشود که مصیبتهای آن زمان آنها را از راه قدیمی
 خود ست کرده بود .

۳ - به جلد اول فصل ۳۲ مراجعه شود .

۴ - به جلد اول فصل ۳۲ مراجعه شود این مردمان بایستی از ایل

افریتی افغانی باشند نه ایرانی

در افغانستان مردم با ایرانیها بد هستند اما با یهودیها بد نیستند. گلاهِ آنها (یعنی یهود و مسلمان) يك نوع است. تا سال ۵۶۴۹ = ۱۸۸۵ مالیاتی برای یهودیان وجود نداشت ولی از سلطنت امیر عبدالرحمن بتدریج برقرار شد که سالی ۴ روبل بدهند. شش خانوار در کابل اهل یزد و قزوین هستند و یکی از خانقین. در مرو ۲۰ نفر یهودی هراتی دارد. یهودیان بخارا از بلخ و سبزوار میباشند. یهودیان در آنجا حق مندیله گذاردن ندارند و هزار خانوار هستند. در کر مینه ۶۰ خانوار. خطیرچی ۶۰ خانوار. کتاگرگان ۴۰ خانوار. پنجشنبه بازار و پنجاقند ۳۰ خانوار. شهر سیر ۱۰۰ خانواد. در کر کی و غرشی هم کمی هستند. در خیره ندارند و در سمرقند که قبر تیمور است در ۴۵۰ سال قبل (۱۴۳۲ عهدشاهرخ پسر تیمور) یهودیان سبزوار سکنی گرفتند و عده آنها ۷۰۰ خانوار است. در خوقند ۱۰۰ نفر، آنجا را روسها در سال ۵۶۲۷ = ۱۸۶۷ بتصرف در آوردند. فرهنگ اهالی ترکستان بسیار پائین است و بتازگی با مسکو تجارت میکنند.

نیمرك احصائیه یهودیان ایرانرا در سال

۱۸۸۴ چنین میدهد :

۲۵۰ نفر	» کرمانشاه
« ۱۵	کنکاور
« ۳۰	نهایند
« ۱۵	تویسرکان
« ۸۰	بروجرد

همدان	۸۰۰ خانوار و حدود	۵۰۰۰ نفر
تهران	۱۰۰۰	۶۰۰۰
کرمان	۳۰	۳۰
مشهد	۴۰۰ خانواده	۲۵۰۰

(شهرهای دیگر را که یهودی نشین بوده و اسم برده ولی تعداد آنها را نگفته از این قرارند :)

دماوند عده کمی دارد ، بار فروش بیشتر هستند ، کاشان مینویسد زیاد دارد ، اصفهان مینویسند زیاد دارد) ، گلپایگان ، خوانسار ، یزد که مردمانش خدا ترس و عالمند ، شیراز که زیاد دارد ، بندر بوشهر ، سنندج ، بیجاز ، ساوجبلاغ ، ارومیه ، ماخس ، بشقلان ، سلماس (نیمرك در صفحه ۷۲ مینویسد شهر هائیکه ۴۰ سال قبل ۱۸۴۴ (۱) (در عصر محمد شاه) یهودی داشته و اکنون ندارد بقرار زیر است :)

شوشتر ، قزوین ، تبریز ، رشت ، سبزوار و اضافه میکند سرگذشت آنها بسیار است آنقدر از آنها کشتند تا پای یهودیانرا از آنجا کوتاه کردند حتی امروزین یهودیان مردمانی هستند که به آنها قزوینی ، شوشتری (لاهیجانی) و غیره میگویند .

در اینجا شرح سیاحتنامه نیمرك که به اندازه لزوم و بطور اختصار از آن استفاده شده خاتمه مییابد . گفته فلانند راجع به یهودیان همدان که در سال ۱۸۴۱ آنجا را دیده با گفته نیمرك مطابقت میکند :

۱ - بایستی قدری بالاتر از ۴۰ سال باشد یعنی در عصر فتحعلی شاه و حتی جلوتر و نه زمان محمدشاه : به فصل فتحعلی شاه مراجعه شود

« یهودیهای همدان با وجود اعمال شکنجه بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته اند وعده آنها را به ۵۰۰۰ تخمین زده است » (از ژویش انسیکلوپدیا جلد ششم صفحه ۱۸۸)

برای آنکه به اوضاع واحوال قسمت دیگری از یهودیان ایران که در ایالت کردستان ساکن بودند (در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه) مطلع گردیم لازم است که به ژویش انسیکلوپدیا جلد هفتم صفحه ۵۸۵ مراجعه نمود . از ذکر آن مشروحه بواسطه اختلاط موضوع با اوضاع واحوال یهودیان کردستان ترکیه صرف نظر شد .

چند اتفاقات دیگر در عصر ناصرالدین شاه (۱)

« جهانسوز میرزا پسر ناصرالدین شاه در تهران با یک یهودی اختلاف پیدا میکند . وقتی به حکومت همدان منصوب و روانه آنجا میشود در اولین روز ورود چند نفر یهودی که به حکومتی مراجعه میکنند بمحضیکه آنها را شناخت دستور داد گوش آنها را بریدند شب همانروز اتفاقا مبتلا به دل درد هندی (گویا آپاندیسیت) گردید ، حکیم یهودی موسوم به دانیال مردخای را برای او بردند ، حکیم چون فهمید معالجه نتیجه ندارد دوا نداد و اطبای مسلمان را احضار کرد و جهانسوز میرزا فوت کرد .

در همدان حکیم مشه که بهائی و بعد مسلمان شده بود و تبعه عثمانی بود ، روزروزه بزرگ یهودیان ، موجب زحمت یهودیان همدان زافراهم

ساخت و ضمناً مشارالیه به مجتهد محل احترام نمی گذاشت در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه بود و مجتهد به حاکم شکایت کرد و حاکم سر او را برید. در زیر گنبد استر در همدان چیزی آویزان بود که درخشندگی داشت شخصی که از دسته دیولافوا بود (۱) در اواخر ناصرالدین شاه نزد پاسبان مقبره آمد و با پرداخت مبلغ کمی آن شیئی را که میگفتند ممکن است تاج استر ملکه باشد گرفته برد. یهودیان همدان به حاکم عارض شده پاسبانرا توقیف و به محبس تهران آوردند و بعد از مدتی در محبس جان سپرد.



در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه هنگامیکه یکنفر از خانواده سلطنتی را در حدود خسروی دزدها میکشند حکم به کشتن زندانیان تهران داده میشود بین محبوسین ۳ نفر یهودی بودند. یهودیان تهران فوراً يك قلم دان مزین به جواهرات برای ظل السلطان میبرند و او را واسطه قرار میدهند و او هم بعنوان اینکه خون یهودی شوم است حکم آزادی آنها را گرفته و درست در موقعیکه هنگام صبح محبوسین را برای اعدام میبردند حکم را به علاءالدوله میرغضب باشی داده و آن سه نفر را مستخلص میسازند.



ناصرالدین شاه در دربار مهمانی بزرگی داشته که چندین روز بطول مینجامد. داود کوچک که متخصص ترین طار زن ایران بود هفت

۱- بایستی در سال ۱۸۸۴ در سفر دوم دیولافوا که برای حفاری به

ایران آمده باشد.

روز قبل از روزه بزرگ بدربار برده میشود و چون عصر قبل از روزه رسیده و آزاد نمیگردد با وجود خطر جانی فرار کرده و خود را بنماز شب روزه بزرگ به کنیسه میرساند



ناصرالدین شاه به چشمه اعلی دماوند برای گردش میرود . یهودیان شکایت حاکم شهر را که حسین نامی و یک چشم داشت میبرند که فوق العاده اسباب زحمت آنها است . شاه روبه صدراعظم کرده و میگوید به قوم و خویشهای خود بگو قدری تخم مرغ فراوانی که مخصوص شنبه است آورده تقدیم دارند و صدراعظم رفع آزار آنها را مینماید . «



خاطرات رحیم میثائیل

که پیرمردی زنده دل و در سال ۱۹۵۵ فوت نمود
در تاریخ یکشنبه ۱۱ دیماه ۱۳۲۷ شمسی اول طبنت
۵۷۰۹ اطلاعات زیر را داد .

« در ۷۰ سال قبل در (۱۸۷۸ میلادی) تهران ۳۰۰۰ نفر یهودی داشت شغل آنها در ابتدا علاقه بندی دورخانه ها ، پيله وری ، عرق کشی ، نوازندگی و زرگری بود . و در آن ایام ، اول عزرا یعقوب کهن و بعد داود و آشر مردخای کاشانی تاجر بودند . مدرسه جدیدی نداشتند ملا العازار ملامد در کنیسه مشه یوسف و ملا مردخای در کنیسه

بزرگی (کنیسه ملا رحیم) درس میدادند و یکی هم ملا العازار شوحط بود که در کنیسه آیوسف درس میداد. بیشتر مردم عبری میدانستند و نود درصد به کسی که سواد نداشت دختر نمیدادند. در همان ایام (۱۸۷۸) که مامور مذهبی از اورشلیم میآمد لازم بود که استوار نامه از حاخام (ریشون لسیون) بزرگی بیت المقدس داشته باشد و در این صورت بسیار مورد احترام بود و اعانه میگرفت. یکی از این مامورین در سال ۱۸۸۸ حاخام پنحاس بود که استوار نامه هم داشت وی عمامه بر سر داشت، و چون يك سيد مسلمانى با او دعوا كرد. مجبور شد مسلمان گردد و در مسلمانى زن برد و چهار سال بعد از آن فوت نمود. در حوالی سال ۱۸۸۳ ده نفر از یهودیان علاقبند دور گرد در بقچه خود جنس بزازی هم گذارده برای فروش رفتند، بزازه‌های مسلمان رفتند نزد عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه که زن امیر کبیر بود عارض شدند، علت اینکه نزد عزت الدوله رفتند این بود که بعد از کشته شدن امیر کبیر مالیات بزازخانه را شاه به خواهرش بخشیده بود و چهار صد تومان بود و گفتند اگر جلو گیری نشود مالیات را نخواهند داد در نتیجه عزت الدوله حکم کرد هر جنس بزازی که دست یهودی دیده شود آتش بزنند. من (رحیم میشائلی) با مادرم دلال خانه شاهزاده بودیم، مخمل و تافته زیر چادر مادرم پنهان کرده برده میفرودختم، در سر چشمه خواجه عزت الدوله مخمل تافته را پیدا کرده حکم کرد آتش بزنید، به او گفتم چرا آتش میزنی برای خودت بردار. بعد از این واقعه ۵ نفر شده بشاه عریضه نوشتیم که مایلیم بزازی کنیم و مالیات هم میدهیم شاه به نایب السلطنه کامران میرزا و او هم بنوبه خود به وزیر نظام

حاکم تهران ، قضیه را واگذار نمودند و توسط (صویا) زن اسرائیل سیمانطوب دویست تومان جهت وزیر نظام فرستادیم و او باما مساعد شد. بزاها ناچار شکایت بنزد حاجی میرزا حسن اشمیانی که حکم تحریم تنباکو (رژی) را داده بود ، بردند و حاجی میرزا حسن به وزیر نظام نوشت :

« ای خسرالدین والاخره چرا نان مسلمین را در دامان کفار میگذاری »

و باز موجب مزاحمت فراهم آمد . ناچار رفتیم بار دیگر نزد وزیر نظام ، جواب داد که من از عهده این کار بر نمیایم و اگر بزازی کنید هر روز یک گرفتاری خواهید داشت مجدد به شاه عارض شدیم و شاه به نایب السلطنه نوشت کاریهودیه را اصلاح کن که بیش از این ناراحت نباشند (۱) و سالها همین گرفتاریها باقی بود .

در آن ایام یکی از مقررات محدودیت یهود آن بود که اگر زن یهودی مسلمان میشد بدون آنکه طلاق گرفته باشد میتواند زن مسلمان شود . زلیخا زاغی ابراهام برخوردار باشوهرش دعوایش شد و در سال ۱۸۹۲ مسلمان گردید و سید علی اکبر مجتهد آبهاهی او را صیغه خود کرد و حکم کرد که دارائی شوهر زلیخا مال او است . زاغی بیچاره از ترس طلبه و ماموزین سید علی اکبر ، رفت منزل برادرش موسوم به بشیر مخفی شد . زلیخا فهمید و با آخوندها به منزل بشیر رفت و زاغی بطرف

۱- علت مساعد شدن ناصرالدین شاه در اثر مسافرت به اروپا بوده

که شرح آن بعداً میاید .

بام فرار کرد و زلیخا او را تعقیب نمود . مریم بنفشه که پیرزنی بود و در خانه بشیر سکنی داشت زلیخا را دنبال نمود تا زاغی را ول کند . زلیخا شوهر خود را از بام به پائین انداخت و فوراً فوت کرد . من (رحمیم میثائلی) که در بام (موقع تابستان بود) شام میخوردم دویدم که به بینم صدای داد و فریاد از چه جهت است و زلیخا را گرفتم ، آخوندها به کوچه دویده با ۶۰ نفر از مسلمانان بر سر من ریخته مرا کتک و زخم قداره زدند و خانه ام را چاپیدند . بعد از چند سال که زلیخا پیر شده بود به یهودیت برگشت و بعد از مردنش پسرش برای او «میشمارا» نماز میت یهود می خواند ، «۱» . در سال وصله ای در اثر توهین و فشار و ناراحتیها ، دونفر ازد کترهای یهودی بایوسف سلیمان و افلاطون لال ، رفتند در خانه مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی (۲) مسلمان شوند آنها که زبان داشتند شهادت دادند ولی افلاطون که لال دائم بود آهای آهای می کرد و دستهایش را بعلافت شهادت بالامی برد و مرحوم آقا خودش صیغه شهادت را جاری فرمودند

آقای استاد سعید نفیسی راجع به جبهه ملاها در تهران در زمانی

«۱» راجع به آقای سید علی اکبر در مجله خواندنیها شماره ۱۷۰

نهم ابان ۱۳۳۴ بقلم آقای استاد نفیسی در صفحه ۱۶ مینویسد «سید علی اکبر تفرشی مردی بی باک بد زبان هم بوده است که بهمین جهت بدیوانگی معروف شده » .

«۲» این پیشوای بزرگ و عالم روحانی روحش شاد باشد که همواره

حامی یهودیان بود .

که مقدمات مشروطیت فراهم میگردد می نویسد « ۱ » آخوندی‌های تهران هم بدو دسته متمایز و ممتاز تقسیم شده بودند . دسته‌ای که بشمال مایل بودند و تکیه گاهشان اعیان و اشراف و خانواده سلطنت بود و دسته دیگر در این میان چند تن ملای متنفذ دیگر هم در تهران بودند که بنعل و میخ میزدند و صرفه خود را در آن میدانستند که گاهی با این دسته و گاهی با آن دسته باشند و معروفترین آنها حاج شیخ عبدالنبی « ۲ » نوری و سید ریحان الله موسوی و سید مهدی افجه‌ای بودند . .

همین آقای سید ریحان الله موسوی نزدیک مسجد مروی منزل داشت و از زمان ناصر الدین شاه برای معروفیت نام خود را **محمد امین** نمود (۳) و راه رسیدن بمقصود را در آزار یهودیان قرار داد بطوریکه عملیات او در سال اول سلطنت مظفر الدین شاه هیجاناتی در سرتاسر ایران و اروپا ایجاد کرد که البته بشرح آن خواهیم پرداخت.

عزرا یعقوب

در اواخر سلطنت ناصر الدین شاه سید ریحان الله موجب رحمت یهودیان بطورا نفرادی می گشت و افکار عامه مسلمانان را بر علیه آنان تحریک مینمود در اینجا نمونه‌ای از یکی از اعمال وی نوشته می شود . عزرا یعقوب که یکی از شخصیت‌های درجه اول یهودیان تهران بود و اول تاجری بود که

« ۱ » خواندنیها شماره ۱۷۰ نهم آبان ۱۳۳۴ صفحه ۱۶

« ۲ » راجع به حاج شیخ عبدالنبی نوری در آخر سلطنت احمد شاه به آن برخورد خواهیم کرد .

« ۳ » چنانچه شیخ ابراهیم قزوینی در عهد مظفر الدین شاه نمود .

« قبلاً گفته شد » روابط تجارتي بين ايران و منچستر ايجاد کرد و در سرای آرامنه حجره داشت مردی بود خیر که ثروت خود را اکثراً برای آسایش دردمندان جامعه خرج می نمود. هر دختری که در اثر نداشتن ثروت به شوهر نمی رفت یا هر پسری که بواسطه نداشتن سرمایه موفق به کسب و کار و ازدواج نگردیده بود مدد و یاری می کرد و فقرا را دسترسی می نمود. روزی، در زمستان که از کوچه حاجی ها عازم بازار بود موقعی که به چهار راه نزدیک مدرسه مروی می رسد، سید ریحان الله جلو درب خانه به انتظار پیدا نمودن برف پاك كنی ایستاده بود بمحض آنکه چشمش به تاجر یهودی میفتد او را احضار و وارد منزل کرده و به جبر پارورا بدست او می دهد تا بامها و حیاط را تمیز کند. زمستان سختی بود و برف زیاد، عزرا تا ظهر گرفتار برف روی آقا بود و هر چه اظهار می کرده که پول برف پاك کردن را حتی چند برابر می دهم دیگری را احضار نمائید زیرا من کسالت دارم با فحش و تهدید ویرا مجبور به ادامه کار می کرده است.

عزرا مدتها بود که کسالت ریوی داشت ظهر که بخانه برگشت مرض او شدت کرد بستری شد و در تابستان در سن ۴۰ سالگی در سال ۱۸۹۵ فوت کرد. عزرا می دانست که از آن بستر بیماری بلندشدنی نیست در همین زمان بار دیگر موضوع محدود نمودن آب دادن به یهودی ها جدی شد و جمعیت محله یهودیان نسبت به سابق زیاد تر گردیده بود و آب دو چاه سابق کفایت احتیاجات جمعیت را نمی کرد. آب دادن به یهودیان را مقرر داشته بودند هر شش ماهی يك مرتبه بیشتر نباشد

پس عزرا وصیت نمود که قسمت اعظم ثروت او را در راه کارهای اجتماعی یهودیان تهران خرج کنند، (اول) از قبیل ساختن آب انباری که احتیاجش ماهه محله یهود تهران را کاملاً تامین نماید (دوم) ساختن عمارتی برای مکتب خانه، زیرا تا آن زمان اطفال نیز کنیسه هادرس میخواندند (سوم) ساختن کنیسه بزرگی که بتواند جای کافی برای یهودیان که رو به ازدیاد بودند و از شهرستانها میآمدند تامین کند (چهارم) کمک برای کنیسه ای در بیمارستان بیت المقدس. بعد از فوت عزرا به سرعت وصیت نامه او در تهران عملی گردید.

قنات حاجی علی رضا

در بین مسلمانان چه مومن و چه دیپلمات مردمان زیادی از وضعیت یهودیان بسیار متاثر بودند اما قدرت آنها برای رفع این مصیبت ها کافی نبود. از جمله وقتی که حاجی آقا علی رضا (۱) نامی از قضیه بستن آب بر محله یهود که عملی نظیر عمل شمر بود مستحضر گردید قناتی کند که آب بسیار خوبی بدست آمد و قسمتی از آنرا وقف محله یهودی ها نمود که هنوز از آن تاریخ تا کنون استفاده میکنند.

يك بانوی یهودیه خیر موسوم به صنوبر

در سال ۱۸۹۵ عیال عزرا، صنوبر دختر حکیم حقنظر باداماد خود رحیم خداداد لوی (که قبلاً به تاریخچه جدا و بر خوردار و آگهی حاصل نمودیم

«۱» حاجی علی رضا نیز از خانواده حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی و همچنین با خانواده ملا آقا بابا یا رضا جدید اسلام قرابت داشت. در حالیکه ملا آقا بابا کوشش نمود نفرت مسلمانان را نسبت به یهودیان جلب نماید، حاجی علی رضا عملی انجام داد که هر مسلمان مؤمن و پاکدلی انجام میدهد.

و چند نفر دیگر از راه مازندران و بحر خزر و باکو واستامبول عازم بیت المقدس شدند در ورود به آن شهر وصیتنامه مرحوم عزرا را عملی کردند و به بیمارستان میسگاب لداخ کمک نموده و در جوار آن کنیسه جهت نماز بیمارها بنا کردند و سپس به تهران مراجعت نمودند .

حاجیه صنوبر که تا ۱۵ طبت ۵۶۹۶ عبری در حیات بود از زنانی بود که بین جامعه یهود خصوصاً تهران در زهد و تقوی مورد مثل بود، مشارالیه که در جوانی شوهر خود را در اثر هوس مردم آزاری سید ریحان الله ازدست داده بود ، در خانه عزرا نشست و از ثروت باقی مانده شوهر بامور خیریه میپرداخت . تاروز وفات نان را خودش میپخت و به تمام مقررات مذهبی رفتار میکرد نماز سه وحله روزانه را هیچگاه فراموش نمیکرد که به کنیسه ای که خود در عوض شوهر ساخته بود برود. در تمام مدت عمر اوقات بیکاری را صرف تهیه پشم تمیز و تابیدن و درست کردن (بند صیصیت) و تقسیم مجانی آن به طالبین بود . هر سال به بیمارستان میسگاب لداخ کمک مینمود . از صابون بیت المقدس و خاک کوه زیتون و کتان اورشلیم برای موقع تدفین خود آورده بود و در گیلعاد دماوند بخاک رفت .

عدم قدرت ناصرالدین شاه

با اینکه ناصرالدین شاه در هنگام مسافرت خود در سال ۱۸۷۳ در پاریس ولندن و بروکسل و امستردام، برلن، وین و استامبول وعده قطعی برای تامین آزادی یهودیان داده بود ، معیناً اوضاع و احوال آنان بوضع گذشته باقی بود. شاه و خصوصاً صدر اعظم و بعضی از درباریان منورالفکر

بخوبی درك کرده بودند که بارسیدن اخبار، رفتار خشونت آمیز ملانماها نسبت بیهودیان، آبروی ایران آنهم در عصریکه اروپاتکانی خورده و در همه جا بیهودیان تساوی حقوق داده شده، میریزد ولی اختیار کشور کاملاً در دست آنها نبود تا بتوانند جلو گیری نمایند، بنا بر این تجاوز بیهودادامه داشت. در آنروزها اشخاصیکه ثروتمند بودند در خانه هائیکه ته کوچه های پیچ در پیچ و تازیك بود پناه میبردند و اینگونه خانه ها قیمتش فوق العاده گرانتر از خانه های سر کوچه بود زیرا جامعه یهود همواره دچار مخاطره حمله بود. در ایام ماه محرم که ذرائع عزاداری حضرت امام حسین علیه السلام دسته های متعددی از طرف محلات شهر راه میافتادند، مخصوصاً در ده روزه اول محرم که مسلح بودند ناراحتی بیهودیان بسرحد کمال میرسید و اینگونه خانه های ته کوچه بهترین پناهگاه مخصوصاً برای این ایام بود. ماه صفر هم که باز دسته جات و عزاداری ادامه داشت این ناراحتیها باقی بود.

وضع محله یهودیان در ایران یا گتوهای ایران

در کلیه شهرهای یهودی نشین ایران گتوهائی وجود داشت که کلیه یهودیان در آن محله ساکن بودند (۱) دو موضوع موجب تشکیل این محله ها گشته بود:

۱ - موضوع محدودیت یهودیان (۲) که یکی از مواد آن تماس

(۱) بعد از انقلاب مشروطیت ایران بتدریج یهودیان متمکن توانستند

که خانه ای جهت خود در خارج از گتوتیه و ساکن گردند.

(۲) با قسمت شاه عباس ثانی مراجعه شود.

یهودی را با مسلمانان ایران ممنوع میداشت خصوصاً حق دکان داشتن و کسب خارج از محله یهود را به آنها اجازه نمیداد.

۲ - عدم امنیت خارج از محله و ازوم نزدیک بودن به قصابیهای

یهودی جهت تهیه گوشت کاشر (۱) و حمام (۲) و کنیسه و بالاخره برای



یکی از محله‌های محله یهود تهران

(۱) کاشر بمعنی آنکه قوانین مقررده راجع به بهداشت گوشت انجام

شده باشد . (۲) رفتن بحمام مسلمانها برای یهودی ممنوع بود .

امکان کسب بین یکدیگر.

گرچه مجبور نمودن یکدسته از افراد کشوری برای زندگانی در محله های مخصوص با شرایط محدودیت امری بس دشوار و خارج از اصول نوع پروری بود اما شکی نیست که این رویه موجب تحکیم حفظ قومیت و مبنایت یهودیان میگشت و آنها را قهراً ناگزیر میساخت که به معتقدات خود بیشتر پای بند باشند.

محله های یهود در ایران تقریباً مشابه یکدیگرند (۱) در اینجا فقط وضع و موقعیت یکی از آن محله ها را که محله یهودی نشین تهران است نشان میدهد

محله یهودیه های تهران در بخش عودلاجان و در اوائل تشکیل ،



یکی از مدخل های محله یهود اصفهان

(۱) هنوز تا این تاریخ باقی هستند با اینکه اغنیا متوجه محله های تمیز و اعیان نشین شهر گشته اند ولی فقرا هنوز در آنجا زندگی میکنند.

در وسط شهر قرار گرفته بود و از شش طرف به محله مسا، انان راه داشت. کوچه‌های پرپیچ و خم آن باریک و بدون فرش بود. در تابستان هوا آلوده به گرد و غبار و در زمستان تا ۲۵ سانت و شاید بیشتر در اکثر جاها پا در گل ولای فرومیرفت. خانه‌ها از خشت خام و روپوش آن از گاه گل که بر روی حصیر و تیر چوبی کشیده شده بنا گردیده بود. از کوچه بوسیله درب کوتاهی که موضوع محدودیت مقرر داشته بود، وارد حیاتی که در گودی واقع بود^۱ میشدند. (۱) اطراف حیاط را يك



یکی از منخل‌های سله پیود کاشان

(۱) حیاطها را در گودی می‌ساختند که آب از خارج بر آب انبار و حوض وسط حیاط سوار شود.

طبقه که از چند اطاق تشکیل شده است میساختند. وسعت حیاطها متناسب وضع مادی صاحب آن بود، ۲ × ۳ متر الی ۱۰ × ۱۲. يك آب انبار زیر یکی از اطاقها بنا شده که آب خوراکی و مصرفی را تامین میکرد. اغلب خانهها فاقد این آب انبار بودند و ناچار از همسایه‌های اطراف یا از آب انبار کنیسه عزرا یعقوب کوهن (۱) احتیاج خود را تامین میکردند. در این خانهها اغلب چند فامیل زندگانی مینمودند زیرا صاحب اولی بمرور زمان که اوضاع کسبیش خراب میشد ناچار میگردد که يك یا دو اطاق خود را به گرو (میشکنتا) (۲) گذارده یا کرایه دهد. قیمت این خانهها بین ۳۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بود (۳).

خانه‌هایی که در آخر پس کوچه‌های تنگ و تاریک واقع شده بودند ارزش زیادتری داشتند زیرا امنیت آنها محفوظ تر بود یا بعبارت دیگر ملانماها که هر دم برای تجاوز بمحله بهانه‌ای میافتند کمتر تا آخر کوچه‌های تنگ و تاریک میرفتند. (۴) در اثر مرور زمان دیوارهای خشتی خانه‌ها یا ترك برداشته یا بوسیله موش و یا سوسکها و عقرب

(۱) پدر بزرگ مادری مؤلف

(۲) رهن

(۳) يك تومان معادل ۵ فرانك طلا فرانسه بود.

(۴) اگر بهانه‌ای هم یافت نمی‌شد عده‌ای از اوباش هر هفته تجاوز

بمحله را تفریح خود قرار میدادند خصوصا آنکه در آن ایام وسیله تفریحی غیر از گردش در باغات اطراف شهر که امروزه از بین رفته نداشتند و تفریح در باغات بطور دائم برای آنها خسته‌کننده بود.

و حتی مار سوراخ شده بود. در هر تابستان هنگام شب که در اثر تاریکی خورد و بزرگ دست خود را به دیوار می گذاردند، عقرب دست آنها را زده و ناله آنها تا صبح بلند می شد. در زمستان باران و برف بتدریج بامها و دیوارها گلی و خشتی رامی خوردند و در نتیجه منظره (خصوصاً خارجی) بناها که کمتر مورد توجه و تعمیر بودند، بشکل بیغوله های نفرت انگیز در میامدند: در وسط محله، میدان کوچکی که هنوز وجود دارد و موسوم به سر چال است، در آن تاریخ در اثر اشکال عبور بخارج و دهها دلیل دیگر، آشغالهای خانهها را در آن میدان میریختند و این کثافات حتی از بلندی بام خانههای اطراف می گذشت و اگر گاه گاهی بعضی از زارعین دولا ب برای کود از آن استفاده نمی کردند معلوم نیست حجم این کثافات چه صورتی پیدا می کرد. ذبح گوسفندها، روزانه در همین محل بعمل میامد و ساعتی نمی گذشت که حرارت آفتاب بوی عفنی را از آن متصاعد کرده مگسها و زنبورها کلیه آن محوطه را فرامی گرفتند: لشهای سگها و گربههای مرده را که تعداد آنها در آن ایام زیاد بود بز روی ژباله های سر چال میریختند. اطراف سر چال را دکانهای میوه فروشی و سیرابی و حلیم و عدس و آش کشکی که خوراک بیشتر مردم فقیر آن عصر بود تشکیل می داد. داخل اطاقها میز و صندلی وجود نداشت، طبقه نسبتاً اغنیابر روی فرش، متوسطین بر روی گلیم و فقرا بروی حصیر زندگی می کردند. لحافهای کثیف کرباسی که از اجدادشان به ارث رسیده بود روپوش شبانه آنها بود، در زمستان يك کرسی در وسط اطاق گذارده و منقل زیر آن و روی آنرا با لحاف

برشانیده دور آن برای گرم شدن جمع می شدند. درب های اطراف اطاق
 تمام درز داشت که سرما داخل می شد، بعضی درب ها شیشه نداشت و برخی
 هم بهر روز زمان اغلب شیشه های آن شکسته و پارچه کهنه ای را بر سوراخ
 شیشه چسبانده بودند.



یکی از کوچه های محله یهود تهران

برای رفع حاجت لازم بود از اطاق خارج شده به ته حیاط روند و در زمستان اغلب مبتلا به ذات الریه و یا برونشیت می شدند و اکثر اطاقهای خانه‌ها مرطوب بود. بطور خلاصه کلیه آن محوطه عاری از بهداشت بود و جمله این نواقص موجب می گشت که امراض گوناگون خرمن هستی این يك مشت مردم ضعیف را که ملانماها، آنها را محکوم به این طرز زندگانی نموده بودند روزانه درو کند. مالاریا و مطبقه و بطور دائم در این محله سکنی گرفته بودند و هر روزی ناله و فریاد و گریه بمناسبت فوت این و آن از هر گوشه شنیده می شد و همسایه های اطراف برای تسلیت و کمک به کفن و دفن به طرف آنها رو میاوردند. گاهی هم معلوم می گردید که ناله و گریه در اثر بدست نیارودن پول و نداشتن کسب روزانه مرد خانه است که در نتیجه زن و بچه های او بایستی گریه کنان سر بی شام بر زمین گذارند یا آنکه مرد خانه که با مختصر پولی (۱۰-۲۰ تومان) برای کسب دوره گردی به خارج از محله رفته تا خریدی کرده، فروشی کند، متجاوزین بمنظور بدست آوردن آن مختصر سر مایه او را کشته بخانه بر نگشته یا بانس و دست خون آلود و شکسته مراجعت نموده است.

آنچه که بر تمام این مصیبت ها میفزود هنگامی بود که میت را در تابوت گذاشته مجبوراً از بازار پامتار یا سرچشمه عبور میکردند تا بیرون شهر در ۴ کیلو متری او را دفن نمایند، هنگام عبور از این محلات، اوباش توهینات گوناگونی بمیت کرده مزاحمت می نمودند و بعضی هم از کتک زدن جماعت خودداری نمیکردند.



کلیه افراد یهود دارای لهجه‌ای بخصوص شده بودند که با لهجه هموطنان مسلمان فرق زیادی داشت به این معنی که در ادای جملات هر کلمه‌ای بطور کشیده ادا میشد یا بعبارت دیگر جملات طوری تلفظ

میشد که حالت ندبه و زاری و یا التماس داشت و قطعاً این طرز کشاندن هر کلمه و جمله ، در اثر ۷- ۸ قرن توسری و گریه وزاری و عزاداری که بواسطه تجاوز ستمکاران بود ایجاد گشته و عادت عمومی شده بود بطوریکه اکنون پس از ۳۵ سال که از بهبود وضع عمومی یهودیان میگذرد هنوز هم این قسم لهجه کم و بیش خصوصاً بین یهودیان محله وجود دارد. آنچه که جای تأسف میباشد آن است که عده‌ای از هموطنان، این طرز لهجه را که علامت و تابلویی از تراژدی تجاوز به یهودیان در مدت قرون متوالی بیداد گران است وسیله‌ای برای تمسخر و استهزا یهودیان و تفریح خود میدانستند و تقلید آن لهجه را بمنظور تحقیر یهودیان انجام میدادند غافل از آنکه این وضع گفتار کشیده و تاثر آور در اثر تالمات روحی گذشته بوده است .

قدرت روحیه یهودیان

آنچه که راجع به وضع یهودیان ایران نگاشته شده مختصر و نمونه‌ای از جریانات و اتفاقاتی است که بعداً نیز از آن صحبت خواهد شد . با این اوضاع و احوال ممکن است این سؤال را نمود که این توده‌های محروم با این وضع زندگی رقت‌بار در این بیغوله‌های تنگ و تاریک و دور از بهداشت ، به چه امیدی ادامه حیات میدادند ؟

در مقدمه جلد اول و قسمتی از ابتدای همان جلد توضیح لازم راجع به تقویت روحیه افراد یهود در اثر تعلیمات اخلاقی و امیدهائی که انبیاى اسرائیل داده و چنین روزگارانی را برای آنها پیش بینی کرده بودند داده شد . بقول ارمیای نبی:

« و آنانیکه خوراك لذیذ میخوردند در کوچه‌ها بینوا گشته‌اند

و آنهاییکه در لباس سرخ تربیت یافته‌اند مذبله‌ها را در آغوش میکشند (۱)
 چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است (۲) بایشان
 ندا میکنند که دور شوید نجس هستید دور شوید دور شوید لمس ننمائید
 و در میان امتها میگفتند که در اینجادیگر توقف نخواهند کرد (۳) جوانان
 سنگهای آسیا را بر میدارند و کودکان زیر بارهیزم میافتند. مشایخ از
 دروازه‌ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرائی خویش، شادی دل مانیست
 شد و رقص ما بماتم مبدل گردید. تاج از سر ما افتاد و ای بر ما زیرا گناه
 کردیم (۴). کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند تفرموده باشد. آیا
 از فرمان خدایند هم بدی وهم نیکوئی صادر نمیشود. (۵)
 در جوار محله یهودیها کاروانسرای ذغالی‌ها بود که سید داود
 ذغالی، مرد تنومندی آنجا را اداره میکرد اغلب عشقش میکشید که
 جلو محله آمده فریادی بر آورد که در اثر آن صداها از یهودیان پا
 بفرار گذارده و تصور مینمودند که حمله و چپاول شروع شد و این وضعیت
 گفته کتاب تورات را بخاطر میاورد،
 که یهودیانیکه در زمان عظمت خود مظهر شهامت بودند (۶)
 « چگونه یکنفر هزار را تعاقب میکرد و دو نفر ده هزار را منهنم
 می ساختند » (۷) اینک عینا بر عکس شده بود.

(۱) مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۵

(۲) مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۱

(۳) مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۱۴ و ۱۵

(۴) مراثی ارمیا باب پنجم آیه ۱۳ تا ۱۵

(۵) مراثی ارمیا باب سوم آیه ۳۷

(۶) «مراجعة به فصول ۸ و ۹ جلد دوم که شهامت جنگهای بایونان

و فصل ۲۲ به بعد که جنگهای روم را نشان میدهد بشود.

(۷) « سفر تثنیه تورات باب ۳۲ آیه ۳۰

با وجود صحنه‌هایی که مجسم ساختن آن بوسیله قلم بسیار مشکل است و با اینکه اوضاع مادی آنها به منتهای وخامت رسیده و روزوش در ناراحتی بسر میبردند و مورد نفرت و تمسخر و آزار و تجاوز زنده‌ای از هموطنان بودند، در اثر داشتن سواد و اطلاع از وعده ای که انبیاء اسرائیل راجع به روز آزادی آنان داده بودند، تحمل کلیه این مصائب و مشکلات برای ایشان آسان بود و نام یهودی را میتوان با کلمات صبر و شکیبائی مترادف دانست. آنها مکرر جملات آخرین پیش‌بینی حضرت موسی را راجع به زمان بدبختی خوانده بودند: «برایشان یهود» بلا یارا جمع خواهم کرد و تیرهای خود را تماما بر ایشان مصرف خواهم نمود از گرسنگی کاهیده و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف میشوند و دندان‌های وحوش را بایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمین. شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی‌اولاد خواهم ساخت. هم جوان و هم دوشیزه شیر خواره را باریش سفید. میگفتم ایشان را پراکنده کنم، و ذکر آنها را از میان مردم باطل سازم، اگر از کینه دشمن نمیترسیدم که مبدا مخالفان ایشان برعکس فکر کنند و بگویند دست ما بلند شد، و خداوند همه اینها را نکرده است.» (۱)

و همچنین از وعده‌های «جبران این ناراحتیها» که حضرت موسی از قول خداوند به آنها داده بود با اطلاع بودند: «و بر بندگان خویش شفقت خواهم کرد. چون میبینند که قوت ایشان نابود شده و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست. خواهند گفت خدای ایشان کجا است و صخره ای که بر آن اعتماد داشتند» مخالفین یهود میگویند «الان ببینید

که من خود او هستم . و با من خدای دیگری نیست . من میمیرانم و زنده میکنم مجروح میکنم و شفا می‌دهم ، و از دست من رها نشده‌ای نیست ، زیرا دست خود را با آسمان می‌فرارم و می‌گویم من تا بابدالاباد زنده هستم . اگر شمشیر براق خود را تیز کنم و قصاص را بدست گیرم ، آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید و بخصمان خود مکافات خواهم بسانید « به آزار دهندگان یهود » ای امتهابا قوم او آواز شادمانی دهید ، زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته‌است (۱) ،

البته جملات لایزال تورات و فصول هیجان انگیز کتب انبیای اسرائیل همدم پراکندگان و تیره بختان یهود بود و دل و فکر آنها را برای استقامت در مقابل ناملایمات تقویت می‌کرد . و بآنها روح صبر و شکیبائی می‌دمید . باوجود ، عوامل دیگری هم راجع بمقاومت آنها در مقابل اختلاط وجود داشت .

با تمام محدودیتها و مصائب و یا اینکه هنوز مدارس الیانس در ایران باز نشده و فقر و مسکنت آنها به حد اعلائی خود رسیده بود ، بازهم فرهنگ یهود بالاتر از هموطنان خود بود . ۹۰٪ یهودیان با سواد و از متن تورات و کتب انبیاء و از تاریخ ملت خود با اطلاع بوده ضمناً ملاحظه میکردند که توده هموطنان اکثر بی‌سواد و بعلاوه در آن زمان موضوع کشتار در ایران تحت مراقبت بهداری شهرداری نبود و مراعات نکات لازمه بهداشتی نمیشد و هر گونه گوسفند و یا مرغی را ولز مریض بودند مصرف میکردند و یهودیان از قرون قبل متوجه معاینه بهداشتی حیوانات

ذبح شده بوده و این امر بتدریج برای آنها دوضوعی مذهبی گشته بود. از طرف دیگر پیشوایان مذهبی، هرشنبه بعد از ظهر برای آنها موعظه کرده امید رسیدن روز آزادی بشریت و اسرائیل را در آنها تقویت میکردند. غیر از پیشوایان مذهبی ۱۳ نفر اشخاصیکه امور اجتماعی



ملت را از قبیل، قصابخانه، حمام، قبرستان و فرهنگ جامعه را اداره میکردند و ملقب به چشمان جماعت بوده و در واقع سمت رسمی داشتند. بین جامعه یهود مردان و زنانی دیگری هم بودند که بسیار جسور، فداکار، بدون ترس، زبان دار، از خود گذشته و حاضر بودند در صورت لزوم اوقات کار و کسب خود را در راه ملت خویش فدا کنند. بطور مثال یکی دو نفر از آنها و اعمالشان در اینجا ذکر میشود:

حاجی بنیامین اصیل و داود هارون

یکی از اینها حاجی بنیامین اصیل مازندرانی بود که قدی رشید قیافه ای جذاب و سفید و چشمانی آبی و صدائی بسیار گیرا داشت و خواهی نخواهی هر کس با او تماس می‌گرفت مجبور به مراعات و احترام نسبت به وی می‌گردید. حاجی بنیامین در تهران و خصوصاً مازندران برای رفع مشکلات و مخاطراتی که جهت یهودیان اتفاق می‌افتاد همواره نزد حکومت و یا در تهران نزد وزرا رفته و موفقیت داشت. در موقعی که برای امور اجتماعی اعاناتی لازم بود از دوستی و مراعات سابقه با ثروتمندان چشم پوشیده حتی متوسل بقوه جبریه و حکومتی برای وصول اعانه میگشت (۱) شخص دوم مردی بود بنام داود هارون که تا چند سال قبل در حیات بود (و قبلاً ضمن پاورقی شرحی راجع به قضیه مسلمان شدن او در نزد مرحوم آقای شیخ‌هادی، نجم آبادی نوشته شد) در جسارت و تهور و اقدامات خود موجب تعجب و شگفت مسلمانان و یهودیان و حتی شاه را فراهم می‌ساخت. در زمان ناصرالدین شاه که فشار بر یهودیان ادامه داشت، روزی در بیرون شهر میدان بهارستان فعلی، ملاحظه میکند که شاطران آماده حرکت با موکب ملوکانه هستند، خود را آماده کرده و بمحضیکه کالسکه سلطنتی بنزدیک او میرسد فریاد میکند که تورات حضرت موسی پشت پناهت باشد، قربان یهودی هستم و عرض دارم. شاه امر بتوقف کالسکه داده او را احضار میکند. داود عرض مینماید اعلیحضرتا خود میدانم که

۱- چنانچه در زمان حمله سیمتقو برای باقی مانده یهودیان آذربایجان در ابتدای رضاشاه کبیر، بزور حکومت نظامی وقت اعانه جمع آوری کرد.

توقع رفع آزادیهودیان میسر نمیباشد. از اینکه ترك كتك زدن و آزار ما را کنند آنهم ممکن نیست فقط استدعای ما یهودیان آنست که هر کس که مایل است یهودی را بزنده هفته یکروز همه در میدان مشق حاضر شوند و کلیه یهودیان هم با زن و بچه در آن يك روز در آنجا حاضر می شویم ، و هر شخصی میل زدن ما را دارد هر چقدر هوس دارد که در عرض يك هفته ما را بزند یکجا در همان یکروز بزند و شش روز دیگر هفته را بگذارند راحت باشیم . شاه درعین حال که خنده اش گرفته بود بسیار متأثر بنظر میرسید و به داود جواب داد راحت باشید من در فکر حال شما هستم . اما شاه مقتدر زمان ، در مقابل ملانماها و افکاریکه آنها به توده ملت تلقین کرده بودند و نفرت از یهود جزو معتقدات آنها در آمده بود قدرتی نداشت تا بتواند بر رفع این مشکل بپردازد.

یکی دیگر از عملیات داود آن بود که چون در سال ۱۸۷۳ ناصرالدین شاه به اروپا رفت و یهودیان اروپا تقاضا کردند که وزارتخانه مخصوصی برای رسیدگی به امور یهودیان ایجاد شود بالاخره در سال ۱۸۷۸ امور یهودیان بدست وزارت خارجه سپرده شد که تا طلوع سلطنت فرخنده رضا شاه پهلوی کبیر یهودیان را جزو ملل متنوعه میگویند در آن زمانهم کاپیتولاسیون مجری بود و اگر يك اروپائی مرافعه ای بایک ایرانی داشت به داد گستری ایران مراجعه نمیشد بلکه در محکمه مخصوص که با حضور قنصل مربوطه ، در وزارت خارجه تشکیل می گردید ، بحل موضوع میپرداختند که اکثرأ بمنفعت شخص اروپائی تمام میگردید . داود مرافعه ای بایک نفر خارجی داشت که ناچار این دعوا هم به آن محکمه رجوع شده بود . در ضمن چند جلسه که داود حضور یافته بود برایش محسوس گردید ، با اینکه حق با او است این

قضیه بزینانش تمام خواهد شد زیرا، طرف اروپائی بود . داود لباس آن زمانرا که لباسی راسته وشال و کلاه درازی بود میپوشید . این مرتبه در روز وعده لباس اروپائی کت وشلوار ویک کلاه (ملون فوتر) بایک عصا که فرنگیان در آن زمان بدست میگرفتند تهیه دیده بافکل و کراوات پوشیده وارد آن مجلس میشود. پس از آنکه بسختی او را شناختند رئیس محکمه پرسید چه عجب خودت را بدین شکل در آوردی جواب داد زیرا شماقضات حق را بدین لباس میدهید .

میرزا رضا کرمانی

موقعیکه میرزا رضای کرمانی موفق به کشتن ناصرالدین شاه شد اورا توقیف واستنطاق مینمودند دراستنطاقات خود این مرد با وجدان بیاناتی بدین قرار کرده بود:

که من قبلا وسیله بهتری داشتم که شاه را بکشم بدون آنکه گرفتار شوم بدینقرار : اطلاع یافتم که شاه به باغ یکی از اعیان برای گردش میرود (۱) پس خودرا به آن باغ رسانده مخفی شدم ، شاه آمد و کشتن اوهم بسیار آسان وراه فرار برای من باز بود اما او را نکشتم زیرا عده یهودی در آنروز (گویا شنبه بوده) برای تفریح در آن باغ اقامت داشتند (۲) و اگر شاه کشته می شد ومن فرار میکردم خونرا بگردن یهودیانیکه در آن باغ اقامت داشتند میانداختند . گویند در آنروز جمعی یهودی در آن باغ سرخوش بودند و بین آنها مردی بود که درشتی سر وانگشتان او توجه شاهرا جلب کرده مدتی باخنده او را میدید و به آنها

۱- گویا باغ فرمانفرما بوده است

۲ - مرحوم فرمانفرمانسبت بیهودیان محبت داشت واجازه داده بود

که ورود آنها در باغ او آزاد باشد .

گفت نترسید راحت باشید .

اوضاع واحوال یهودیان اروپا در این عصر واقدمات آنها برای یهودیان ایران

در احوال یهودیان اروپا در این عصر ملاحظه نمائیم وضع یهودیان اروپا در چه حال بوده و چه فعالیتی برای سعادت و ترقی خود میکردند و راجع به یهودیان ایران چه اقداماتی در نزد ناصرالدین شاه نمودند :

تساوی حقوق برای یهودیان اروپائی غربی و مرکزی تاثير فراوانی در پیشرفت فرهنگ جدید آنها داشت ، دهر رشته‌های از علوم با کمال موفقیت بترقیات بزرگی نائل گشته و عوامل مفیدی برای کشورهای خود میگشتند. در رشته بازرگانی و بانک‌داری و خصوصاً ایجاد کارخانجات و توسعه صادرات کشور و ازدیاد ثروت موفقیت‌های شایانی بدست آوردند که نتیجه آن عاید صندوق کشور و ازدیاد کارهای تولیدی و بهبود وضع بیکاران مملکت بود.

یهودیان این ممالک دارای دو عقیده بودند ، دسته ای که اکثریت داشتند علاقمند شدند که در کلیه عادات و رسوم کشور خود قدم برداشته و با سایر هموطنان در پیشرفت فرهنگ و تمدن هم قدم و وضع خود را با آنها هم آهنگ سازند و فقط حفظ مذهب اجدادی را بنمایند. دسته دیگری که در اقلیت بودند مایل بودند بطرف اختلاط کامل با هموطنان قدم بردارند (۱) دسته دیگری هم پیدا شدند که از سال ۱۸۰۸ - ۱۸۱۷ در آلمان ، بمنظور نزدیک نمودن افکار و عقاید دو فرقه فوق

(۱) بزودی در فصل مظفرالدین شاه به نتیجه افکار این دسته برخوایم خورد .

الذکر جمعیت رفور میستها را تشکیل دادند که مراسم انجام نماز در کنیسه ها را بصورت مسیحی در آوردند و حتی نماز را بزبان کشور خود میخواندند .

مقدمه تأسیس الیانس اسرائیلیت او نیورسل

در سال ۱۸۴۰ یکنفر کشیش بنام توماس در شهر دمشق مفقود میگردد . یهودیان را متهم نمودند که بمنظور انجام مراسم مذهبی توماس را از بین برده اند و کنسول فرانسه هم این فکر را تقویت میکرد در نتیجه ۷ نفر از سرشناسان جامعه یهود را توقیف و زجر میدادند که چند نفر از آنها فوت کردند . در همان ایام در جزیره رود (درمدیترانه) هم چنین وضعی پیش آمد که باز موضوع را متوجه یهودیان نمودند و



مطرحین یهودی بیخواب
مخرب

در اثر آن در رود و شهر اسمیرن اغتشاشاتی بر علیه یهودیان بروز نمود (مانند اتهامات دروغین ابتدای قاجاریه در آذربایجان) در مقابل این افکار تعصب آمیز بیجا، احساسات همدردی یهودیان بیدار گردید. مشه منطفیوری معروف از طرف جامعه یهود انگلستان، ادولف کرمیو (نماینده پارلمان فرانسه) و سلمون مونک از طرف یهودیان فرانسه به طرف مصر حرکت کردند تا آنجا، علی خدیو که سوریه را در تصرف داشت ملاقات نمایند. با وجود مخالفت کنسول فرانسه، خدیو، بی تقصیری متهمین را تأیید و امر به آزادی آنها داد کرمیو و منطفیوری از آنجا عازم استامبول شده عدم صحت این عملیات و مخالفت این رویه وحشیانه را با کلیه مبانی مذهبی و دینی یهود ثابت کرده و در تاریخ ۶ نوامبر ۱۸۴۰ فرمانی از سلطان عبدالمجید گرفتند که این گونه اتهامات برای یهودیان در کشور عثمانی همیشه ممنوع میباشد.

در تعقیب این واقعه و نتیجه حاصله از اقدامات این هیئت و بمنظور حمایت از ضعف و ترقی عمومی یهودیان، در مدت ۲۰ سال فکر اینک که لازم است یهودیان را متحد ساخت بوجد آمد.

در شهر بولون Bologne یک کلفت مسیحی، یک طفل ۳ ساله یهودی موسوم به (مورتارا) را بدین رضایت اقوامش در سالها قبل غسل تعمید داده و آن طفل را به مامورین دربار پاپ سپرده بود. اعتراض اقوام طفل بی اثر مانده و پاپ پی نهم، حاضر نبود که طفل را به اقوامش برگرداند. در سال ۱۸۵۸ این قضیه افکار عامه اروپا را بهیجان آورده مندرجات جراید و اقدامات رسمی دول آزادی خواه هم در نزد پاپ مؤثر نشد و همین موضوع تکانی به یهودیان اروپا داده و لزوم تشکیل

يك موسسه بزرگی را کاملاً حس نمودند . در آن ایام درپاریس جوانانی در بین یهودیان وجود داشتند که به افکار بزرگی انبیای اسرائیل و روح انقلاب فرانسه که در سالهای ۱۷۸۹ - ۱۸۴۸ پدیدار شده بود ، آشنا بودند و آن توهینی را که به ملت یهود شده بود درك کرده و تصمیم به ابراز عکس العمل گرفتند .

این جوانان ۱۷ نفر بودند که ۶ نفر ازین خود برای تاسیس ایانس اسرائیلیت او نیورسل (اتحادیه یهودیان جهان) و ترتیب اساسنامه و ابلاغ آنرا به یهودیان انتخاب نمودند . اسامی آنها به قرار زیر است :

اریستیداستروک راب ۱۹۰۵ - ۱۸۳۱

ایزیدور کوهن ۱۹۰۲ - ۱۸۲۶ روزنامه نگار

ژول کاروالو ۱۹۱۵ - ۱۸۲۰ مهندس

نارسیس لون ۱۹۱۵ - ۱۸۳۳ وکیل دعاوی

اوژن مانوئل ۱۹۰۱ - ۱۸۲۳ استاد دانشگاه

شارل نتر ۱۸۸۲ - ۱۸۲۸ بازرگان

سالومون مینک در ۱۸۶۰ و بعد ادولف کرمیو نماینده پارلمان فرانسه در ۱۸۶۷ ریاست انتخاب شدند . در ۱۸۶۰ هدف ایانس از این قرار بود :

۱ - کوشش در کلیه جهان برای بدست آوردن آزادی و ترقی سطح فکر یهودیان .

۲ - مساعدت کافی به آنهائیکه در اثر یهودی بودن ناراحتند .

۳ - تشویق هر گونه نشریه ای که منظور فوق را بدست آورد .

اساسنامه و بیانیه مربوطه به چند زبان ترجمه و به تمام جهان ارسال شد ، اثرات آن حتی در دورترین کشورهای جهان محسوس گردید و

از هر طرف یهودیان به عضویت الیانس درمیامدند.

اهمیت و اثر اقدامات الیانس برای یهودیان شرق و شمال افریقا غیر قابل وصف است و یهودیان این نواحی، آزادی و حتی حیات و ثروت خود را بایستی مدیون الیانس بدانند بعدها در سال ۱۸۷۱ در انگلستان **Anglo Jewish Association** و در سال ۱۸۷۳ نظیر الیانس در وین پایتخت اطریش و در برلن هم در ۱۹۰۱ ایجاد گردید. الیانس به محض تاسیس با دولت خود بطور نماینده یهودیان تماس حاصل نمود و سایر دول اروپائی این موسسه را مورد توجه قرار دادند. الیانس در نزد دول صربستان و رومانی برای تامین آسایش و آزادی یهودیان اقدام نمود. و در ۱۸۷۷ به کنگره برلن ۳ نفر نماینده گسیل داشت تا راجع به تامین آزادی یهودیان اروپائی شرقی با نمایندگان این کنگره صحبت نمایند و نتایج حاصله نسبتاً مثبت بود.

تاسیس مدارس الیانس در شمال افریقا و شرق، نتایج مهمی را برای یهودیان آن نواحی در برداشت. در سال ۱۸۶۲ در تتوان مراکش و در سال ۱۸۶۴ در طنجه مراکش و در ۱۸۶۵ در بغداد و در ۱۸۶۷ در آدرنه و در همین سال در پاریس مدرسه نورمال الیانس را برای تربیت معلمین ایجاد شد و در سال ۱۸۸۲ مدرسه صنعتی اورشلیم را و در ۱۸۶۹ مدرسه فلاحتی یافا تاسیس گردید.



خبر تاسیس الیانس در ایران و شکایت پیشوای روحانی یهودیان

خبر تاسیس الیانس و هدف آن، بعد از ۵ سال به اطلاع یهودیان ایران رسید، یعنی موقعی که اقدامات الیانس در بغداد

آغاز گردیده بود (در سال ۱۸۶۵) و قبل از آن اطلاع نداشتند که در آن طرف جهان مردمان شریفی برای حمایت و رفع بدبختی تیره بختان آغاز فعالیت کرده‌اند.

« در ماه مارس ۱۸۶۵ یهودیان همدان از منطفیوری در خواست مساعدت برای رفع تجاوز بعضی از هموطنان خود را نمودند که در نتیجه وی مضطرب شده و خیال آمدن به ایران داشته (باسن ۸۰ سالگی) ولی رفقایش مانع میشوند و از مجرای سفارت انگلیس شکایتی بناصرالدین شاه نمود، (۱)

ملا ربی اسحق پیشوای روحانی وقت تهران در نامه خود که در سال ۱۸۶۵ به الیانس نوشته، چنین میگوید:

« اجازه دهید که شکایت خود را بحضور شما تقدیم داریم. آیا موقعیکه میشنوید برادران شما، یعنی گوشت و خون شما، با وضع فلاکت باری در اثر آزار و اذیت که منظمآ تجدید و تکرار میگردد، دارند از بین میروند ناراحت نمیگردید. مامورد مضحکه دشمنان خود که ما را بدون حمایت میدانند واقع گردیده ایم و هر عملی را میخواهند به ما روا میدارند. روز و ساعت و دقیقه ای نیست که يك اتهام جدیدی نسبت ندهند. حیات و دارائی ما و هر آنچه برای ما عزیز است در معرض چپاول آنها قرار گرفته وضع ما از زر خریدان بدتر است یکنفر یهودی ترك مذهب کرده حق دارد که کلیه دارائی اموات خود را به ارث برد. زن و اطفالش اگر در مذهب موسی باقی بمانند، بایستی هستی خود را به او دهند. یکنفر مسلمانی که یهودی نکشد مسؤولیتی در مقابل داد گستری ندارد و اگر ولو قاضی،

جرم اورا تائید کند فقط جریمه میپردازد . ما درزیر سنگینی جزیه توهین آمیز خورد شده ایم» «۱». تاریخ نارسیس لون به شرح وضعیت یهودیان ایران پرداخته و تاریخچه مختصری از وضع آنها را مجسم میسازد و اضافه میکند « این است وضع یهودیان ایران در عصریکه پادشاه آنها با ایشان مساعد است »

اطلاع یافتن الیانس از وضع نامطلوب یهودیان و اقدامات این موسسه

نارسیس لون منشی در جلسه ماه مه ۱۸۶۵ (۲) مراتب بدبختی یهودیان را بسمع کمیته مرکزی الیانس رسانید و اضافه کرد « ما میتوانیم شرح بیشتری راجع به مصیبت آنان بگوئیم ولی بهتر است راجع به یافتن راه علاج صحبت نمائیم . از چند دولت اروپائی تقاضای حمایت از یهودیان ایران را نموده ایم . روز گذشته سرفرانسیس کلدشمید عضو پارلمان انگلستان که یکنفر مدافع آماده از حق و حقیقت است و برای ما فعالیت زیادی مینماید ، به ما اطلاع داد که دولت انگلستان سفیر خود را مامور حمایت از یهودیان نموده است . سفیر ایران در پاریس نیز قول داده که بدولت خودش راجع به هدف الیانس و کارهایی را که تاکنون انجام داده و چگونگی آنکه چند دولت بوی کمک مینماید اطلاع دهد و همچنین وعده داده که راجع بیهودیان ایران مذاکره نموده و حمایت دولت را برای آنها در انجام مراتب زیر تقاضا نماید:

۱ - تاسیس چند مدارس در شهرستانهای ایران توسط کمیته

(۱) تاریخ ۵۰ ساله بquam نارسیس لون جلد اول صفحه ۱۶۵

(۲) بولتن الیانس مورخه ۲۵ ر ۲۵ ۱۸۶۵ صفحه ۱۲

مرکزی‌الیانس .

۲ - صدور فرمانی که مدارس الیانس و معلمین آن تحت حمایت مستقیم دولت ایران باشند .

۳ - تاسیس يك اداره ایالتی در جوار حکام شهرستانهاییکه بیش از ۳۰۰۰ نفر یهودی دارند و تاسیس يك اداره مرکزی در پایتخت مرکب از نمایندگان ایالتی فوق‌الذکر که مربوط به یهودیان است مانند امور فرهنگی و مالیاتی و مذهبی و انتخاب‌روسای مذهبی .

الیانس با کمال اعتماد منتظر جوابی است که یکی از اعضا سفارت به او وعده کرده است .

ما مستقیماً به همکیشان ایرانی خود پیشنهاد کردیم که چند نفر برای اداره امور مدرسه انتخاب نمایند و آنها تحت حمایت چند دولت قرار خواهند گرفت تا بدون ترس بتوانند ندای خود را به منفعت جامعه خویش بلند نمایند .

ما امیدواریم که بزودی همکیشان ایرانی ما شاید مانند مراکش راحت شده و از ناراحتیهای خود رهایی یابند .

در ضمن اینکه الیانس در انتظار اقدامات سفیر ایران بود، اوضاع یهودیان ایرانی بحال سابق ادامه داشت .

• در فوریه ۱۸۶۶ تلگرافی از بغداد به الیانس رسید حاکی از آنکه رئیس یهودیان همدان را زنجیر کرده بتهران فرستاده‌اند و ممکن است کشته شود. مراتب به وزارت خارجه فرانسه اطلاع داده شد و جواب دادند که مامورین دولت فرانسه دستور جدی دارند که همه جا از منافع

تمدن دفاع نمایند و از هر گونه اقدامی برای دفاع از حقوق بشریت کوتاهی نخواهند نمود، همین گونه اطمینان از انگلستان بتوسط سر موریس منظفیور داده شده است (۱) '

« مراتب بالا در جلسه ۲۶ فوریه ۱۸۶۶ الیانس در پاریس موزد بحث قرار گرفت و ادولف کرمیو در آن باره صحبت نمود و اطلاع داد يك هیئت علمی که از طرف دولت ایتالیا مامور ایران است در اثر تقاضای کمیته مرکزی الیانس حاضر شده است که اوضاع و احوال همکیشان ایرانی ماراتحت مطالعه قرار دهد » (۲)

در جلسه ۲۹ نوامبر ۱۸۶۶ (۳) آقای ادولف کرمیو در نطق خود چنین اظهار داشت:

« اوضاع و احوال یهودیان ایران برای ما موجب اندوه و نگرانی است . سال گذشته بنظر شما رساندم اما متاسفانه تغییراتی حاصل نشده است . مخصوصا در شهرستانهای ایران یهودیان بیشتر مورد تجاوزند بدون آنکه اقداماتی برای جلوگیری بعمل آید . آنها را میزنند بدون آنکه بتوانند دفاع نمایند، دارائی ایشان را میربایند بدون آنکه بتوانند شکایت کنند . بسیار زجر میکشند و ما تنها هستیم که بطور خصوصی از احوال آنها با اطلاع میباشیم . گاهی تجاوز بصورت وحشیانه ای بروز میکند و در آن موقع مناظر وحشتناک چپاول و قتل مشاهده میشود . لازم است وضع غمناک این آزار و اذیت را تشریح نمود : در باره

«۱» تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۱۶۹

«۲» جلسه ۲۶ ر ۲۷ ۱۸۶۶ الیانس

«۳» بولتن سه ماه دوم صفحه ۴

گم شدن يك دختر در بار فروش (۱) ساکنین را بر علیه یهودیان برانگیخته و چون بقتل و غارت تهدید شدند، مجبور به تغییر مذهب گردیدند. مداخله سفرای انگلیس و فرانسه موجب شد که بمذهب خود مراجعت نمایند. چنین بنظر می رسد که دولت ایران از اینکه توانسته است رضایت یهودیان را فراهم سازد خوشحال است. سفارت ایران در پاریس در نامه سوم ژویه مینویسد:

«می توانید اطمینان داشته باشید که دولت اعلیحضرت شاه بدون فرق مذهب، رعایای خود را با محبت پدرانه دوست دارد و مایل نیست که رعایای باوفای یهودی وی تحت فشار باشند و البته در صورت لزوم اقدامات کافی برای جلوگیری از تجاوز خواهد نمود» و بعد اضافه کرده: «متأسفانه عدالتی را که در باره یهودیان از طرف دولت ایران انجام شده، موجب تحریک تعصبات مردم گردید و اخبار تاثیر آوری رسیده است که ۱۸ نفر یهودی را در بار فروش (بابل) کشته و دو نفر از آنها را زنده سوزانده اند. و بواسطه مداخله اروپائین، نماینده دولت خارجی را هم چاپیده اند، مراتب را به سفارت ایران و دولت فرانسه اطلاع دادیم و همچنین به سر فرانسیس گلدشمیت و از دولت ایران تقاضای مجازات شدید مسببین را نمودیم. روزنامه های سیاسی اطلاع میدهند که مامور دولت ایران شش نفر از مقصرین، واقعه را دستگیر و آنها را زنجیر کرده و روانه تهران نموده است. تنبیه آنها برای نجات همکیشان ما لازم است زیرا آنها مایلند بطور دسته جمعی ایران را ترک نمایند. وظیفه ما آنست که اگر دولت ایران، نمیتواند از آنها دفاع

کند این مهاجرت را تشویق نمائیم. خوشبختانه اوضاع یهودیان ترکیه برعکس ایران رضایت بخش است».

در این سال ۱۸۶۶ در ایران مرض وبا پیدا شد و در نتیجه بر بدبختی یهودیان افزوده گردید و در بغداد که نزدیک ترین شهر خارجی به ایران بود از وضع اسفناک یهودیان ایران زودتر مطلع میگردیدند در آنجا شروع به جمع آوری اعانه‌های جهت یهودیان ایران نمودند و ۴۹۱ فرانک (فرانگ طلا) برای آنها جمع آوری کردند.

«در سال ۱۸۵۸ دو خانوار از یهودیان ایران که یکی از آنها حاجی یحزقل کهن بود روانه صفات گردید و همان سال (در ماه بهار ایار) ناصرالدین شاه بهمدان مسافرت کرده و یهودیان مراسم احتراماتی برای او انجام دادند. و در همین سال نیز داود اسحق که طبع شعر داشت از کتاب نظم‌ی شاهین چندرونوشت درست کرد و همین شخص در کتابی که در سال ۱۸۶۰ نوشته اضافه کرده است نان یک من ۴۰ سیر چهار عباسی ۸۰ دینار شده است.» (۱)

در دومین بولتن سه ماهه ۱۸۶۷ الیانس، صفحه ۲۵ مینویسد:
«بدبخت‌ترین یهودیان شرق یهودیان ایران هستند. دولت این کشور، در مقابل تعصبات ملتیکه هر لحظه آماده برای ابراز تنفر خود نسبت بیهود ضعیف است ناتوان میباشد. تراژدی بار فروش را بخاطر دارید بعد از کشتن ۱۸ نفر، خطر قتل عام وجود داشت، لذا نجات خود را در تغییر مذهب دیدند. ما شکایت آنها را به دولت ایران، انگلستان

(۱) از گرانی روز شکایت نموده است. از یادداشت‌های آقای کهن صدق

و فرانسه رسانیدیم و یهودیان بیچاره، مجاز شدند که به مذهب اجدادی خود برگردند. حکم تنبیه متجاوزین نیز صادر شد و شهر بارفروش مبلغی خسارت به منفعت یهودیان خود پرداخت و الیانس هم مبلغ دو هزار فرانک (۱) توسط آقای آلیزون Alison سفیر سابق انگلیس به آنها رساند و او به ما نوشته است امیدوار می باشد که این واقعه دیگر تجدید نشود.

فقر و بیچارگی یهودیان تمام نشده است باوجود تذکر منظم دولتین انگلستان و فرانسه، و باوجود وعده های حمایت دولت ایران هنوز تجاوز نسبت به آنان ادامه دارد.»

« در سال ۱۸۶۸ مسلمانان همدان نسبت بمقبره استر تجاوزاتی نمودند که در نتیجه به الیانس شکایت شد و در همان سال يك نهضت مهاجرتی در یزد پدیدار گردید که اولین حاخام ایشمعیل کهن بود که بطرف صفات حرکت نمود. و در تهران زلزله ای آمد که در نتیجه کنیسه خاله خراب گردید» (۲).

راجع به شکایت یهودیان همدان به الیانس در سال ۱۸۶۸ در بولتن ۱۱ ژانویه ۱۸۶۹ صفحه ۷۸ تأیید شده و اوضاع کلیه یهودیان ایرانرا ناراحت کننده میداند.

راجع به اوضاع یهودیان در سال ۱۸۶۹ در بولتن ۳ فوریه ۱۸۷۰

صفحه ۳ مینویسد :

« ۱ » در آن ایام ۱۰ فرانک معادل يك لیره طلا بود.

(۲) از یادداشت های آقای کهن صدق.

« وضع یهودیان مانند سالهای قبل است شکایات زیادی از بدبختیهای خود دارند، نه زمین برای کارگران و نه وسیله‌ای برای کار کردن دارند درحالیکه مالیاتهای سنگینی را متحمل میباشند و هیچ عدالتی درباره آنها اجرا نمیگردد. خانه‌ها و اثاثیه آنها را بوسیله اسناد ساختگی تصاحب میکنند. در موقع غیبت شوهر، زن را مجبور بترك مذهب مینمایند و هر موقع یکی از آنها فوت میکند قاضی حکمی صادر مینماید که شخص جدید الاسلام وارث میت است. این مراتب را بنظر سفیر ایران در پاریس و دولت ایران در تهران رساندیم و به ما اطمینان داده‌اند که دولت ایران نظر مساعد دارد اما عدم توانائی او در مقابل تعصبات مردم، نتیجه را بی‌حاصل کرده است.

در سایر ممالک شرق صدمه‌ای به آسایش همکیشان ما وارد نگردیده است.»

راب بزرگ پاریس ایزیدور - در جلسه ۱۶ سپتامبر ۱۸۶۹

اظهار داشت (۱).

« اخباریکه از ایران رسیده حاکی از اذیت و آزار نامحدودی است که یهودیان دچار آن میباشند در سلماس در معرض هر گونه رویه توهین آمیز هستند. از آنها مالیات اضافی (جزیه) طلب مینمایند. هنگام غیبت شوهر اطفال و زن خانه را ناراحت مینمایند. موقع فوت، اقوام ترك مذهب نموده کلیه دارائی میت را مطالبه میکنند. در همدان زمینهای اطراف مقبره استر و مردخای را که یهودیان مالک آن میباشند بتدریج

مسلمانان صاحب شده‌اند و حتی خود بنای مقبره مورد تهدید است .
اطلاعات بالا توسط یکنفر مسافر که نامه‌ای از همدان آورده به آقای
هنری اولد Henry Euld در وین رسیده نقشه مقبره نیز ضمیمه است .
باز هم ایانس در نزد سفیر ایران در پاریس شکایت خواهد کرد» .

«در سال ۱۸۷۱ میلادی = ۱۲۸۸ هجری قحطی سختی در ایران
اتفاق افتاد بطوریکه مردم لاشه حیوانات را می‌خوردند . در سال ۱۸۷۲ =
۵۶۳۲ - در اثر فشار قحطی، یهودیان ایران از برادران اروپائی تقاضای
کمک نمودند. مشه منطفیوری یازده هزار لیره جمع آوری کرده بوسیله
دولت ایران ارسال داشت که تا قسمت نماید . منطفیوری مصمم بود با
اینکه ۸۸ سال داشت مسافرتی به ایران نمایند زیرا حکام، بیهودیان صدمه
میزدند، اما رفقاییش مانع شدند . پس به ناصرالدین شاه نامه‌ای نوشت
و از لرز گرانوش درخواست نمود که مداخله نماید وی اقدامات لازمه
را نمود و یهودیان تهران توسط ایانس تشکر کردند و در سال ۱۸۷۳ در
اثر غارت کردن الیعزر شالوم بن یوناتان مشهدی و کشته شدن وی (۱)
دو اولادش به تهران فرار نمودند و روسای یهود تهران از ایانس
دادخواهی نمودند (۲) .

مسیولون منشی ایانس در جلسه ۱۲ مه ۱۸۷۲ اظهار داشت (۳).
« از اوضاع پست و خراب یهودیان ایران چه اطلاعی به شما

(۱) خود او و دو نفر از اولادانش کشته شدند ، به اطلاعات بعدی

ایانس مراجعه شود.

(۲) از یادداشتهای آقای کهن صدق .

(۳) از بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۲ صفحه ۳ .

بدهم ، آزار مذهبی به حد اعلاى خود رسیده است . چنین بنظر میرسد که وضع آنها وخیم تر نخواهد گردید و بر این بدبختی، قحطی که اروپائیان نمیدانند چه است اضافه گردیده و چه کشتاری که این قحطی، قبل از آنکه از آن مطلع شویم کرده است. بورددپوتی لندن Board of Deputies که اول با اطلاع گردید، اقدام به جمع آوری اعانه نمود و ماهم کمک کردیم و از شعبات خود هم کمک خواستیم که پذیرفته شد . اعانات رسیده بعدا به اطلاع شما خواهد رسید و بدین وسیله ممکن شده که تسکینی در آلام آنها بدهیم .

بطوری که از مشروحات بالا معلوم گردید قحطی در سال ۱۸۷۱ در ایران اتفاق افتاده و در سال ۱۸۷۲ یهودیان لندن و فرانسه بجمع آوری اعانه برای ایران مشغول گردیده اند علت تاخیر از آن بوده که در اثر نبودن وسائل ارتباط و آشنا نبودن یهودیان ایران به امکان رسیدن اعانه دیر اقدام و دیر خبر به لندن و پاریس رسیده است در نتیجه تلفات یهودیان ایران از قحطی زیاد بوده است. در همین سال راجع به يك اعانه‌ای که ایانس بمنظوری جمع آوری میکرده ، بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۲ صفحه ۲۷ مینویسد. که یهودیان ایران هم ده فرانگ مساعدت نموده اند این بوده است قدرت مالی یهودیان ایران در آن زمان .

خوشبختانه ، در سال ۱۸۷۳ ناصرالدین شاه به اروپا مسافرت مینماید و شرح ملاقاتها و مذاکراتی که از طرف موسسات مختلفه یهودیان پاریس لندن ، بروکسل ، امستردام ، برلن ، روم و استامبول در بولتن شش ماهه اول ۱۸۷۳ راجع به جلسه ۲۲ مه ۱۸۷۳ مینویسد :

« در ایران اولین و کاملترین نوع تجاوزات مذهبی اجرا میشود، ایران دارای ملتی متعصب و دولتی ضعیف میباشد با وجود تقاضای پی در پی یهودیان ایران و با وجود وعده‌های دائم دولت ایران برای اتخاذ رویه بهتر، معلوم میگردد که يك تنزل اجتماعی کامل غیر قابل تغییری در آنجا وجود دارد که در سال‌های اخیر وضع را بدتر کرده است. مسافرت شاه فرصتی به ما خواهد داد که حمایت او را جلب نماییم. تصمیم گرفته شده است که در کلیه کشورهای اروپائی يك هیئت نمایندگی هم‌کیشان ما، اعلیحضرت شاه را ملاقات نمایند. امیدوارم که این ملاقات تصمیمات نجات‌دهنده‌ای برای برادران ما بپاریاورد. کمک دولت (فرانسه) را نیز داریم. سفیر جدید فرانسه در ایران آقای ملینه Mellinet همانقسم که در رومانی برای آزادی یهودیان اقدام کرد در اینجا هم وعده مساعدت داده است » در صفحه ۲۸ همین بولتن اضافه کرده است :

« بدبخت‌ترین اشخاص یهودیانی میباشند که در کشور ایران زندگانی مینمایند. اگر در این مملکت آنها مانند زمان خشایارشا (۱) محکوم به مرگ نشده‌اند ولی محکوم به بدترین آزار میباشند. آنها را محکوم به پست‌ترین مشاغل نموده‌اند. من مایل نیستم این تابلوی بدبختی را مجسم سازم زیرا در واقع آمدن شاه در کشور ما، معجزه‌ای است. الیانس اسرائیلیت به او خواهد گفت: ما آمده‌ایم از شما تقاضا کنیم که به اذیت و آزاری که یهودیان در امپراطوری شما محکوم شده‌اند خاتمه دهید. آن شخصی که قبل از دوهزار سال در ایران سلطنت میکرد (خشایارشا) بدون آنکه با اطلاع باشد، قتل کلیه یهودیان را

(۱) به جلد اول فصل خشایارشا مراجعه شود.

امضا نمود و آن پادشاهی که امروز در ایران سلطنت میکند از اوضاع وخیم
چهل هزار از رعایای خود خبر ندارد. بنام خدا، همان خدائی که در دو هزار
سال قبل از یهودیان حمایت کرد ما آمده ایم از اقتدار اعلیحضرت تقاضا
نمائیم به این تنزل اجتماعی منفوری که متوجه یهودیان که اجداد آنها
مورد حمایت و محبت یکی از شاهنشاهان بزرگ ایران (کوروش کبیر)
بودند و اعلیحضرت از آن خبر ندارد خاتمه دهید.

یهودیان ایران ندای خود را با حال تضرع بطرف تخت و تاج
بلند نموده همانقسم که از درگاه خداوند تمنی میکنند، مسئلت دارند
که بحال آنها رسیدگی فرمائید.

در تقاضای کتبی ما شرح غیر باور کردنی واقعات را خواهد
خواند و صحنه های نفرت انگیز تجاوزات را بوسیله کلمات، مشاهده
خواهد نمود که بر سر جمعیت بدون دفاعی چه وارد میشود.

قطعا کمک خداوند در این امر بما داده خواهد شد. وهمکیشان
ما در ایران يك (هغیلا) (۱) جدیدی راجع به اقدامات نجات بخش
الیانس در قرن ۱۹ خواهند نوشت که تاثیر آن کمتر از سرگذشت و
اقدامات استر نخواهد بود.

ناصرالدین شاه در پاریس نمایندگان الیانس اسرائیلیت
را میپذیرد (۲)

«دیر روز شنبه ۱۲ ژویه ۱۸۷۳، طبق دعوتیکه از کمیته مرکزی

(۱) شرحی است که یهودیان ایران پس از واقعه مخالفت هامان در عصر

خشیارشا نوشتند.

(۲) از بولتن سمستر اول ۱۸۷۳ صفحه ۱۷۶

الیانس بعمل آمده بود ، در سر ساعت معین در هتل ریاست پارلمان فرانسه که فعلا محل اقامت شاه ایران در پاریس است حضور بهم رساندند جناب آقای میرزا ملکم خان وزیر امور خارجه ایران ، هیئت کمیته مرکزی الیانس را در سالون پذیرائی بحضور شاه وارد نمود . موقعیکه آقای (ادولف) کر میو رئیس الیانس میخواست شروع به صحبت نماید ، اعلیحضرت وی را شناخته به اودست دادند . آقای کر میو این قسم شروع به سخن نمود .

اعلیحضرتا الیانس اسرائیلیت اونیورسل که نماینده آن، انجمن مرکزی میباشد، فوق العاده افتخار دارد که بوی اجازه شرفیابی حضور داده شده است .

اعلیحضرتا ، حتی بی سوادترین افراد یهود ، تاریخ اجداد خود را میدانند . آنچه را ما میدانیم عموم یهودیان ایران نیز میدانند که تاریخ یهود مخلوطی با تاریخ سایر ملل میباشد .

این ملت ایران بود که در اثر علاقه و محبتی که بیهودیان داشت و سائل مراجعت آنها را به فلسطین فراهم نمود . این عمل تحت توجه و حمایت شاهنشاه ایران کورش کبیر که نامش جاویدان میباشد واقع گردید و او است که بعد از تهیه آزادی آنان، حامی دائمی آنها گشت . (جناب ملکم خان جمالات اخیر را به زبان فارسی برای شاه ایران ترجمه نمود و اعلیحضرت با تبسم ، سر را تکان داد . و ملکم خان گفت . تمام مطالب شمارا عینا برای اعلیحضرت ترجمه خواهم نمود . ادامه دهید) .

کر میو ادامه داده و چنین گفت:

همه میدانند که در کتب انبیا از بین کلیه سلاطین جهان فقط کورش کبیر لقب مسیح (نجات دهنده) را یافته است و بر روی درب خانه خدا در اورشلیم. نقشه يك شهر وجود داشت ، شوش که در آن زمان پایتخت ایران بود .

(شاه باتوجه گوش میداد و ملوکم خان مطالبی از گفته اعلیحضرت بدین قرار ترجمه نمود)

(اعلیحضرت میفرمایند که از این صحبت تاریخی که شما یاد آوردی کردید و با این طرز مؤثر بیان نمودید بسیار متأثر شدم)
ناطق ادامه داد :

اعلیحضرتا، چهل هزار یهودی در سایه تاج و تخت شما زندگانی مینمایند. اجازه فرمائید بعرض رسانم که آنها نام اعلیحضرت ناصرالدین شاه را با نام کورش مخلوط مینمایند . اجازه فرمائید اضافه نمایم که احساسات مذهبی آنها ضامن قطعی صمیمیت ایشان برای شاه خودشان میباشد (۱) .

(اعلیحضرت به ملوکم خان فرمودند ، از این مطالب قدردانی مینمایم و فوق العاده تحت تاثیر آن واقع گردیده ام) - گرمیو
ادامه داد :

با اینکه از ایران اطلاعات جگر خراشی راجع به اذیت و آزار نسبت بیهودیان کشور شاهنشاهی میرسد ، در این موقع شاه فریاد کرد

(۱) منظور از احساسات مذهبی ایشان ضامن قطعی صمیمیت برای شاه است، مربوط به دستور مذهبی و دعائی است که هنگام نماز یهودیان موظفند برای شاه کشور خود بخوانند .

(خیر، خیر) ناطق گفت :

اعلیحضرتا، نمیدانید باچه مسرتی منتظر بودم که مردم کشورهای مختلف جهان، این انعکاس ندای شریف و با اراده شما را که فرمودید این اتهامات صحیح نیست بشنوند.

شاه که بهیجان آمده بود روبه وزیر خود کرده فرمود: «این اتهامات دروغ است من از کلیه اتباع خود حمایت میکنم و بایستی بگویم که من به مذاهب غیر مسلمان بیشتر توجه دارم، یهودیان مانند سایر رعایای ما، مورد توجه میباشند. هرچه بشما گفته اند دروغ است و باز تکرار میکنم دروغ است» ناطق که نیز متأثر شده بود ادامه داد: اعلیحضرتا، فرمایشات شاهانه تا اعماق قلب ما اثر کرده است.

بلی حامی ۴۰ هزار یهودیان ایران میباشید، همانقسم که حامی ملیونها افراد مذاهب مختلفه دیگر که در کشور شما اقامت دارند هستید حقیقتاً برای ما و همچنین برای آنها (یهودیان ایران) مسرت بزرگی است که این اعلامیه مهم اعلیحضرت را میشنوند.

(شاه با دست خود صدر اعظم (میرزا حسین خان سپه سالار) را نشان داده و به زبان فرانسه فرمودند: این نخست وزیر حامی یهودیان است و این کار را مانند کار خودش میداند. او بقدری دوست یهودیان است (۱) تا باندازه ای که مسلمانان کینه بوی پیدا کردند. صدر اعظم

۱- در قسمت بالاتر همین فصل مشاهده شد که میرزا حسین خان سپه سالار راجع به آشرپسر خداداد چگونه مساعدت کرد و نگذاشت ثروت او را پسر عموی پدرش بنام جدید الاسلام ضبط نماید.

باتبسم تعظیمی نمود .)

شاه سؤال کرد : چند نفر یهودی در فرانسه است؟ ۱۲۰ هزار : در انگستان؟ قدری کمتر. در سایر کشورهای اروپا؟ آلبرت کوهن عضو کمیته مرکزی جواب داد .

اعلیحضرتا ، در آلمان ۵۰۰ هزار در اطریش يك مليون ودویست هزار و در روسیه دو میلیون و ۴۰۰ هزار اضافه نمود ، این است راب بزرگ کونسرواتوار مرکزی و این است گراند رابن پاریس . رابهایی بزرگ که ملبس به لباس رسمی خود بودند تعظیم کرده ربن مرکزی اظهار داشت :

اعلیحضرتا ، ما بدرگاه خداوند دعا خواهیم کرد که سالیان دراز سلامتی و سعادت به شما مرحمت فرماید و کشور شمارا مانند آفتاب درخشان سازد .

شاه بیاناتی به ملکم خان گفت و مشار الیه بفرانسه اظهار داشت .
اعلیحضرت تشکر میفرمایند . گرمیو ادامه داد ، آیا ممکن است که
اعلیحضرت اجازه تقاضائی به این جانب مرحمت فرمایند يك جواب
مساعد برای ما سعادت می خواهد بود .

(شاه اظهار موافقت فرمودند و صدراعظم به گرمیو گفت ، صحبت کنید اعلیحضرت گوش میدهند .) گرمیو گفت : اعلیحضرتا ایانس اسرائیلیت مایل است که رعایای یهود شما ، نسبت بوظایفی که نسبت به وطن پرستی و پادشاه خود دارند آشنا گردند . لازم است که از طفولیت آنها را به نتایج نیکوی فرهنگ آشنا ساخت . ما پیشنهاد میکنیم که در بعضی از شهرهای کشور شما (همانقسم که در شهرهای شرق کردیم) مدارس تاسیس

نمائیم که معلمین ما آنها را اداره کنند. آیا این فکر مورد تصویب ملوکانه واقع خواهد گردید .

(شاه به زبان فرانسه جواب داده فرمودند . «بلی من از مدارس شما حمایت خواهم کرد ، آقای کرمیو با صدر اعظم موافقت نمائید و من آنرا تصویب میکنم . »

کرمیو ادامه داد : اعلیحضرتا ، وقتی این فرمایشات بین کلیه جوامع یهود منتشر گردد با یک احساسات سرشار و محبت و علاقه مخصوص برخورد خواهد کرد . همچنین مورد علاقه محافل متمدن جهان خواهد بود .

جمله فوق آخرین بیانات کرمیو بود . پس از بجا آوردن مراسم احترام ، اجازه مرخصی خواسته شد و شاه به زبان فارسی این بیانات را نمود که آقای ملکم خان آنرا به فرانسه ترجمه نمود . « من از حضور یافتن شما خوشوقتم . شما بایستی راجع به وضع همکیشان ایرانی خود اطمینان حاصل نمائید و البته خود آنها به شما خواهند نوشت که دیگر شکایتی ندارند . »

بعد شاه روبه کرمیو کرده بزبان فرانسه گفت : « بانخست وزیر من راجع به مدارس صحبت کنید ، و بدین ترتیب این ملاقات بخوبی خاتمه یافت .

کلیه اعضاء کمیته مرکزی که در ملاقات با اعلیحضرت شاه ایران حضور داشتند ، تصمیم گرفتند که صورت جلسه ای که ضامن حقایق مطالب است و در ایشیوالیانس اسرائیلی میماند بعنوان آنکه بیادگار

دائمی باقی باشد امضاء کرده و بوسیله کمیته های مختلفه الیانس که در ممالک جهان وجود دارند آنرا چاپ نموده بین یهودیان دنیا منتشر سازند و بترتیب فوق انجام شد ۱۳ ژویه ۱۸۷۳ .

رئیس ادولف کرمیو

ل . ایزیدور راب بزرگ فرانسه و رئیس افتخاری

ن . لون منشی :

و آقایان :

ب . آگری ، ژ . بدارید ، کاموندو ، ژول کاروالو ،
آلبرت کوهن ، آبرهام کرهانر ، ج . درنبورگ ، میشل ارلانژر
راب بزرگ پاریس صادق کاهن ، لئونس لهما ، ژول روزنفلد
و بعد از آنکه صدراعظم ایران از مراتب بااطلاع گردید ازوی
نیز درخواست شد که این صورت جلسه را امضاء نماید.

امضاء حسین (البته با اجازه شاه این امضاء بعمل آمد)

روز بعد نامه زیر از طرف الیانس به صدراعظم ایران نوشته شد:

۱۴ ژویه ۱۸۷۳

حضور حضرت اشرف میرزا حسین خان نخست وزیر

ریاست الیانس اسرائیلی محترما اجازه میطلبد، درخواستی را که

امروز از طرف کمیته مرکزی تقاضا و تقدیم گردید یادآور شود :

۱ - حضرت اشرف مراتب علاقه شاهانه را برای حمایت مدارس

که تاسیس خواهد گردید به اطلاع اهالی کشور ایران خواهند رساند.

۲ - در تهران مدرسه ای ایجاد خواهد شد که رئیس آنرا کمیته

مرکزی خواهد فرستاد .

۳ - محل مدرسه را دولت شاهنشاهی ایران خواهد داد و يك معلم بزبان فارسی که از طرف دولت ایران استخدام میشود وابسته به این مدرسه خواهد گردید و حقوق وی به امر اعلیحضرت پرداخت خواهد شد تا بدین وسیله ودادن محل مدرسه علاقه شاهانه برای حمایت این مدرسه تأیید گردد.

۴ - اعلیحضرت فرمانی صادر خواهند فرمود که ۳ نفر جوان یهودی ۱۲ تا ۱۵ ساله بنزد ریاست کمیته مرکزی الیانس فرستاده شوند . این ۴ نفر برای مدت لازمه در پاریس اقامت خواهند نمود تا کسب معلومات لازمه را برای اداره امور مدرسه در ایران بنمایند . مخارج تعلیمات و تحصیلات آنها به خرج کمیته مرکزی الیانس خواهد بود .

مخارجیکه برای تاسیس مدرسه در تهران باید بشود به عهده کمیته مرکزی خواهد بود و بعدها با موافقت دولت ایران مطالعه خواهد شد که آیامدارس جدیدی در شهرستانها دیگر ، لازم است تاسیس شود یا خیر و کمیته متحمل مخارج مدارس جدید خواهد گردید .
ریاست الیانس و کمیته مرکزی احترامات فائقه را تقدیم حضرت اشرف نخست وزیر مینمایند .

رئیس ادولف گرمیو

صدراعظم ایران جواب زیر را برای ریاست الیانس اسرائیلیت

ارسال داشت :

پاریس ۱۸ ژویه ۱۸۷۳

آقای ادولف کر میو رئیس الیانس اسرائیلیت اونیورسل، پاریس
 آقای رئیس - این جانب با کمال رضایت پمیشنهاد شمارا که بنام شرکت
 الیانس اسرائیلیت اونیورسل نموده اید میپذیرم . دولت شاهنشاهی و
 اعلیحضرت همایونی سرور من باعجله حمایت خود را برای مدارسیکه
 آن شرکت در ایران تاسیس و آنرا حفظ خواهد نمود می دهد تا اخلاق
 (مورال) و افکار یهودیان ایران توسعه یابد.

بمنظور تسهیل و عملی نمودن این نقشه دولت شاهنشاهی يك محل
 متناسبی را در اختیار الیانس اسرائیلی در تهران خواهد گذارد.
 بمنظور تقویت و موفقیت انجام منظور ، دولت برای تدریس
 فارسی يك معلم یهودی اگر وجود داشته باشد و غیر آن در صورت
 لزوم مسلمان تعیین خواهد نمود و حقوق ویرا خواهد پرداخت .
 آقای رئیس ، با این عمل دولت ما ، امیدواریم که به احساسات
 و علاقه اعلیحضرت، نسبت به اتباع یهودی خود آشنا خواهید گردید.
 مخصوصاً آنکه حضوراً از دهان اعلیحضرت آنرا شنیدید .

بعلاوه آقای رئیس با کمال افتخار به شما اطلاع می دهم که طرح شما
 راجع به اینکه با خرج شرکت شما در پاریس معلمین برای همکیشان
 ایرانی خود تربیت نمایند مورد تصویب است و طبق تقاضای شما هر چه
 زودتر ۳ یا ۴ نفر یهودی که لیاقت داشته باشند به پاریس در این مرکز
 تمدن درخشان ، روانه خواهند شد تا آنکه شغل معلمی را بیاموزند.

متمنی است آقای رئیس مراتب بالا را به علاوه اعتماد و علاقه
 حقیقی مرا به همکاران محترم ابلاغ نماید .
 حسین

اقدامات پی‌درپی سایر موسسات یهود در اروپا بنزد ناصرالدین‌شاه وسایر اعضاء دولت ایران

آقای M.S.E. Nijkerk عضو کمیته مرکزی از اهالی امستردام اطلاع می‌دهد که نمایندگان جامعه یهود پرتغالی وهلندی این شهر، روانه بروکسل شدند تا تقاضای انجمنهای مربوطه را تقدیم شاه ایران نمایند.

چون در اثر اقامت کوتاه شاه موفق به حضور نشدند، یادداشت خود را توسط سفیر دولت هلند در بروکسل، تقدیم وزیر خارجه ایران نمودند (۱). نامه تقدیمی مورخه ۱۰ ژوئن ۱۸۷۳ و به امضاء L.P. Jacob بوده و جواب ملکم خان از طرف شاه مورخه ۱۷ ژوئن ۱۸۷۳ میباشد.

آقای دالزاس M.G. Dalsace عضو کمیته پروپاگاندا و رئیس یکی از لژهای (ماسونیک) چون در یکی از جلسات با چند نفر از اعضاء دربار ایران برخورد کرد. از این فرصت استفاده نموده و راجع به یهودیان ایران صحبت نمود و این مذاکرات اثر نیکوئی در آنان داشت.

(استخراج از صورت جلسه ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ از بولتن سمستر دوم ۱۸۷۳ صفحه ۵۰)

کمیته الیانس اسرائیلی وین شرح ملاقات خود را با نخست وزیر ایران فرستاده است و نامه مفصلی در ژوئیه ۱۸۷۳ ارسال حضور شاه داشته (چون مفصل و موضوع نطقها و جوابها شبیه مراتب بالا بود از شرح مفصل آن صرف نظر شد).



مسیو ونزیان Venezian از استامبول شرح ملاقات خودشان را با اعلیحضرت شاه ایران و ملتزمین رکاب فرستاده‌اند. مشارالیه به زبان فرانسه نطقی ایراد نموده که اعلیحضرت با توجه خاصی گوش دادند و شاه همانقسم که در پاریس ولندن (۱) گفته بود جواب داد و اضافه کرد که اوضاع یهودیان ایران آن قسمی که بعضی از جراید اروپا نوشته‌اند نیست و برعکس رعایای موسوی ما همواره مورد حمایت ما بوده‌اند و برای ثبوت خود آجودان Chambellan (۲) خویش را نشان داد و فرمود که در کشور من تغییراتی طبق ترقیات روز انجام خواهد شد، فرهنگ توسعه خواهد یافت و یهودیان مانند سایر افراد کشور بدون فرق مذهب استفاده خواهند نمود. نامه کمیته استانبول توسط ژنرال محسن خان سفیر ایران ارسال شد و ملاقات از شاه در قصر بیلربی بعمل آمد.

در صفحه ۹۳ مینویسد :

کمیته‌الیانس برلن در تاریخ ۴ مه ۱۸۷۳ عریضه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت و شاه آنها را بار داده و اعضا کمیته چند دفعه وزرا را ملاقات نمودند و وعده مساعدت برای یهودیان دادند و گفتند بهترین وسیله تاسیس مدارس برای آنان است.

انکلوژیوش اسوسیاشین نامه مفصلی بشاه نوشته و از جمله مطالب

زیرا تذکر داده است :

(۱) در لندن هم از طرف موسسات یهود اقدام شده بود.

(۲) افسر پیشکار یا شخصی که کار شاه بدست او است مانند وزیر دربار

یا آجودان مخصوص شاه.

- ۱ - کلیه جامعه یهود برای عمل يك نفر یهودی جزا مییابد.
- ۲ - قسم يك نفر یهودی را قضاات قبول ندارند.
- ۳ - یکنفر یهودی مسلمان شده وارث کلیه دارائی فامیل خود میگردد
- ۴ - در بعضی از شهرستانها یهودی حق باز کردن دکان در بازار ندارد.
- ۵ - یهودی که مجرم باشد اگر مسلمان شود از مجازات معاف میگردد
- ۶ - مالیات مخصوص غیر از مالیات قانونی از آنها مطالبه میکنند .
- ۷ - با اینکه ظاهراً در محاکمات یهودی حق استیناف دارد از ترس محکمه ابتدائی، یهودی جرئت مراجعه به محکمه بالاتر را ندارد.
- ۸ - قانون ، حیات یهودی را تامین نکرده است و قاتل یهودی با پرداخت جریمه از مجازات معاف میگردد .

ما با کمال احترام توجه اعلیحضرت را به این نکته جلب مینمائیم که این گونه تجاوزات شایسته پادشاه روشن فکر و عادل که علاقه بترقیات عصر حاضر را دارد و برای مطالعه به اروپا مسافرت نموده، نمیشد. ملکم خان وزیر خارجه ایران در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۸۷۳ از طرف شاه جواب داد که در مراجعت ، نکاتی را که نوشته‌اید تحقیق خواهد نمود.



از روم جامعه یهود ، نامه مفصلی در ژوئیه ۱۸۷۳ - برای اعلیحضرت شاه ایران ارسال داشت. این بود شرح مختصری از اقدامات یهودیان اروپا بمنظور تامین آزادی یهودیان ایران و رفع آزار و اذیت از آنها . در همین سال ۱۸۷۳ = ۱۳۴۰ - ۵ عبری بنا به پیشنهاد انگلوژویش اسوسیاشین لندن تصمیم گرفته شد نشریه‌ای که حاوی کلیه مذاکرات و نوشته‌های رسمی

مربوط به مذاکرات با ناصرالدین شاه و دولت اومیباشد به زبان عبری منتشر گردد. و البته این عمل بمنظور تقویت روحیه یهودیان ایران بوده است.

نام این نشریه «میشلح مانوت» و به زبان عبری طبع گردید زیرا در آن زمان بین یهودیان ایران فقط یکی دو نفر بودند که به زبان فرانسه آشنا بودند (۱) و مقدمه این نشریه چنین است:

میشلح مانوت

به خانواده اسرائیل در کشور ایران

از طرف اتحادیه معروف به نام

الیانس اسرائیلی جهانی

در پاریس پایتخت

سال ۵۶۳۴ (عبری)

متحد المال الیانس

خطاب بیهودیان ایران

نمیدانیم آیا از این بشارت عظیمی که امروز به شما اطلاع میدهم باخبر میباشید. برادران! بدانید که در کلیه پایتختهای کشورهای غرب، روسای اتحادیه الیانس اسرائیلت بمزد پادشاه شما ناصرالدین شاه شرفیاب شده تا توجه او را برای شما جلب نمایند و اینک رونوشت مکاتباتی که بدست اعلیحضرت داده شده از نظر شما میگذارند.

(ضمناً بشرح اقداماتی که برادران مادرشهرهای بزرگ امستردام، برلن، لندن، پاریس، استامبول و روم در موقع مسافرت شاه انجام

(۱) میرزا خداداد منتخب و میرزا عزیزالله سیمانی

نموده اند میپردازد بعلاوه جواب و نظریات پادشاه را شرح میدهد به اضافه میکند: و بدین ترتیب ملاحظه خواهید نمود که کلیه جوابها واضح دلپذیر و روشن میباشند. بنابراین جرئت و شهامت داشته باشید زیرا امید نجات شما وجود دارد.

شما ای برادران ما از خانواده اسرائیل، که برای سلامتی شاه نماز میخوانید، شما نیز مانند سایر برادران خود (در خارجه) از ناراحتیها و هیجانات و نوحه گریها خارج شوید و کوشش نمائید که مانند سایر هموطنان خود گردید. خداوند خودش شما را هدایت کرده راه صاف و مستقیم را در جلوملت خود خواهد گذارد. او است که طبق قوانین مقدس خود ما را امر فرموده که ملتی درست کار، با حقیقت و فهمیده بوده و او است که بدوستان خود فهم و دانش عطا میفرماید و هر انسانی را طبق فعالیت او مزد میدهد. برادران! بر شما واجب است که از گنجینه و دانش تورات ارث برده و ادب بیاموزید همانقسم که پیشوایان فهیم ما، در ایام سابق به ما تذکر داده اند.

اینک پادشاه شما و مشاورین او به ما قول داده اند که شما را مانند چشم خود محافظت نمایند.

خوبست به باطن قلب شاه و اقدامات نزدیکی که الیانس خواهد نمود اعتماد نمائید زیرا متفقا برای اجرای عدل و دادخواهی در بین شما اقدام خواهد شد (۱).



(۱) آنها امید مرده ای را که در این زمان موجب پستی اخلاق بعضی از طبقات یهود شده بود، میخواستند زنده نمایند.

سپس شرح مفصلی راجع به لزوم اتحاد و اتفاق و داشتن امید و توجه به علوم مذهبی و جدید و اخذ تربیت و تعلیم اطفال و توسعه دانش و فرا گرفتن صنعت و آموختن زبان و خط فارسی و تقویت روح و مراعات بهداشت و نظافت و برقراری روابط حسنه با مسلمانان داده و مخصوصاً لزوم کمک و مساعدت بیکدیگر را در روزهای سخت تأکید نموده و نوشته است مهمان نوازی و صدقه و کمک به بینوایان از وظایف مقدسه و حتمی اجداد ما بوده که بایستی شما نیز مراعات نمائید (۱) بنابراین به یکدیگر محبت کرده و دانش و فهم را بین خود و در خانواده خویش توسعه دهید زیرا گفته شده است که: دانشمندان، مشاور پادشاهان گردند. در کلیه شهرستانها مدارس افتتاح نمائید و با این ترتیب سلامتی و امنیت بر سر شما سایه خواهد افتاد و ما هم به شما کمک مینمائیم زیرا، تمام یهودیان ضامن یکدیگرند و ما مانند یک روح در قالبهای مختلفیم. ما سلامتی شما را میطلبیم و شما را برکت میدهیم.

اینک بشرح نطقها و مبادلات نامه‌ها که از طرف جوامع مختلف یهود با پادشاه شما بعمل آمده میپردازیم و بدانید که روز نجات نزدیک است. بعد به شرح مکاتبات و اقدامات یهودیان برلن، لندن، پاریس، امستردام، دربرو کسل و روم، و استامبول پرداخته که قبلاً تذکر داده شد.



(۱) بطوری وضع مادی و معنوی یهودیان در این عصر وخیم بود که هر فردی فقط ب فکر نجات خود از آن گرداب فلاکت بود بدون آنکه متوجه اطرافیان خود باشد.

دنباله وضعیت یهودیان ایران و اقدامات انجام شده .

« دو نفر از واسطه‌های الیانس در تهران، نسبت به مساعدتیکه آن مؤسسه در هنگام قحطی نموده بود نامه تشکر فرستادند. و نیز اطلاع دادند، پولیرا که مشه منطفیوری توسط M. Alison وزیر مختار انگلستان در تهران، ارسال داشته بود، رسیده است و وزیر مختار، طبیب خود آقای Dabson Zahab را مامور تقسیم این پول نمود و این شخص علاقه زیادی نسبت به یهودیان دارد و در مسافرت شاه به اروپا همراه او است. آشنائی کامل وی از شرق به او اجازه میدهد که اطلاعات لازمه را از ملاقات شاه بدهد. مشارالیه وعده داده که راجع به اوضاع یهودیان بیچاره ایران و مالیاتهای سرسام آوری که آنها مجبور به پرداخت آن میباشند و همچنین راجع به خواری و خفتی که بر آنها وارد میگردد اطلاعاتی ارسال دارد (۱).

آقای هیرش از استامبول نامه‌ای به الیانس فرستاده که چند نفر از اشخاص معروف تهران نسبت به وضع الیعزر شالوم یهوناتان یهودی مشهدی (۲) اطلاعاتی داده‌اند. اهالی استامبول وی را می‌شناسند که شخصی ثروتمند بود ولی امروز (اولادان) او بیچاره شده‌اند. بدبختی او از زمانی شروع گردید که در ایران قحطی شد و حکومت حکمی صادر کرد که هر ثروتمندی موظف است يك كوچه از شهر را خوراك دهد. چون مامورین دولت نسبت به ثروت این شخص حسادت می‌ورزیدند مجبورش نمودند که (در عوض يك كوچه) کلیه محله خود را غذا دهد. با وجود آنکه حاضر بود، نتوانست غذای لازمه را به اندازه کافی تهیه نماید، لذا تمام دارائی

(۱) از بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۳ صفحه ۳۴

(۲) قدری بالاتر مختصری راجع به این شخص نوشته شد.

اورا که حدود ۳۰ هزار تومان بود (تومان ۱۲ الی ۱۵ فرانک طلای وقت بود) و املاک اورا غارت و خراب نموده و دو نفر از اطفال اورا کشتند و خودش با مصیبتی فرار نموده و از آن موقع از بچه‌های خود دیگر خبری ندارد. شکایت او نزد شاه موجب شد که ۱۵۰۰ تومان بگیرد ولی مدتی است آنرا تمام کرده و فعلا با اعانه چند نفرزندگانی مینماید. آقای هیرش از کمیته مرکزی تمنی نموده که به این بدبخت مساعدت شود و وسیله سکونت اورا در تهران و پیوستن به فامیلش را فراهم سازند.

در صفحه ۹۱ مینویسد :

آقای A. Loewy از لندن گزارش میدهد که اطلاعات مفصلی راجع به وضع یهودیان ایران بدست آورده و عقیده دارد که باید هر ساله اقل ۲۰ نفر از جوانان یهود را برای تحصیل به اروپا آورد تا بتوانند سطح زندگانی همکیشان ما را در ایران ترقی دهند. و ممکن است مخارج مربوطه را از اقوام آنها و ازااعات تامین نمود.

☆ * ☆

در ۱۸۷۴ وزارت خارجه فرانسه به نماینده خود دستور داد که نسبت به کوششهایی که الیانس اسرائیلیت نموده است مساعدت کرده، آنرا دنبال و بیهودیان کمک نماید.

نماینده فرانسه آقای ژنرال Mellinet شخص نیکی بود که الیانس را برای افتتاح مدارس تشویق کرد و او از ۱۸۶۵ این پیشنهاد را نموده و گفته بود که معلمین این مدارس نیز عهده دار حمایت از ملت می باشند که از شکایت حتی بحکومت ایران (که حاضر استماع است) وحشت دارد،

و اضافه نموده که از رئیس مدرسه در تهران پذیرائی بعمل خواهد آمد و دولت، زمینی را که بتوان در آن مدرسه ساخت، در اختیار او خواهد گذارد (۱)».

«در لندن آقای دکتر Loewy در کمیسیونی حضور داشت که در اکتبر ۱۸۷۴ راجع به ضبط دارائی یکنفر یهودی سلماسی (تاتیریز ۳ روز راه است) شکایت آورده بود رسیدگی بعمل آمد و سفیر ایران هم حاضر بود. سفیر اظهار داشت هنگام مراجعت شاه، دستورات لازمه برای تساوی حقوق کلیه اتباع خود را صادر خواهد نمود و یهودیانی که مورد تجاوز قرار گیرند نمیتوانند شکایت بنزد شاه برند تا رفع مزاحمت شود. دکتر اوو، به سفیر پیشنهاد نمود که در چند شهرستان مامورین عالیرتبه‌ای از طرف دولت برای حفظ حقوق یهودیان تعیین گردد. سفیر نسبت به نتایج حاصله از این عمل مشکوک بود و اظهار داشت که مسیحیان دارای امتیازاتی هستند (قانون کاپیتولاسیون) که از آنها حمایت میکند، ممکن است به یهودیان امتیازی نظیر آن داده شود و از انگلوژی و پیش‌سوسیشین درخواست کرد که یک پیشنهادی که عملی باشد تهیه نماید.» (۲)

«قضیه سلماس مربوط به شخصی بنام حنو کایخرقل بوده و نتیجه این واقعه آن شد که در سال ۱۸۷۸ حفظ منافع یهودیان به وزارت امور خارجه ایران سپرده شد» (۳) (در دوره صدارت میرزا ابراهیم امین السلطان).

(۱) تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۲۶۱

(۲) تاریخ ۵۰ ساله صفحات ۲۶۱ - ۲۶۲

(۳) از یادداشت‌های آقای کهن صدق.

« در سال ۱۸۷۵- میرزا حاجی مجتهد در همدان ، مردم را تحریک نمود که یهودیان را بقتل رسانند و مسلمانان به بهانه آنکه یهودا با باسوح کفر گفته است وی را نزد آن مجتهد آورده و فوراً امر بقتل او داد و مردم بدون آنکه در انتظار نظر حاکم باشند ، اول با چند ضربه او را کشتند سپس او را به قبرستان یهودیان برده آتش زدند و بعد از چند روز شروع به چپاول خانه‌های یهودیان و ضرب و آزار عده‌ای نمودند. بمحضی که کمیته مرکزی ایالت از این مراتب با اطلاع شد تلگرافاً به دولت ایران مراجعه نمود و نخست وزیر جواب زیر را داد :

آقای کرمیو پاریس- عدالت بعمل آمد و واقعه‌ای قابل تاسف و غیر

منتظره بود. به توجه مخصوص من اعتماد داشته باشید. حسین .

صدراعظم ایران به شاهزاده معظم عضدالدوله، تلگرافاً اطلاع داد که از شورش همدان و کشتن و سوزاندن یک نفر یهودی بوسیله نفت و جرح و چپاول آنها نتوانستن خروج از خانه‌های خود، اطلاع حاصل کرده است (واضافه نمود که این خبر غمناک اعلیحضرت را فوق العاده محزون ساخت. حقیقتاً جای تعجب است که مامورین دولت نتوانستند اقدامات لازمه را برای خاموش نمودن شورش در ظرف ۳ ساعتی که بین شروع شورش و کشته شدن او حاصل شد ، بنمایند. اگر شما از شهر دور بودید سایر مامورین حضور داشتند و چگونه این عمل ظالمانه در مقابل چشمان آنها توانسته است انجام یابد ؟

بهر جهت بمحض رسیدن این تلگراف کوشش کنید که مقصرین را توقیف نمائید. یک مامور از طرف دولت از تهران اعزام است فعلاً تا ورود او، کلیه مقصرین و آنهائیکه شرکت داشتند و در این کار ذینفع بودند در محبس نگاه دارید .

شاهزاده عضدالدوله حاکم همدان جواب تلگرافی داد که راجع به یهودیان بیش از این نمیتواند قضیه را تعقیب نماید. در نتیجه اعلیحضرت شاه نماینده خود آقای عبدالرحیم را با حکم زیر روانه همدان نموده که درخواست شاهزاده راجع به عدم ادامه تعقیب قضیه، منوط به انجام این ۳ شرط میباشد.

- ۱- کلیه متجاوزین که تا با مرور و توقیف شده اند جدا مجازات گردند.
- ۲- يك اعلامیه کتبی بیهودیان داده شود که تا وعده معینی میتوانند دوهزار تومان بابت خسارات و چپاول دریافت دارند.
- ۳- به روسای محل اطلاع داده شود که اگر منبعد در اثر تحریکات آنها یا آخوندها عمل خصمانه‌ای بر علیه یهودیان انجام شود شدیداً مورد مجازات قرار خواهند گرفت. بعد از اجرای این فرمان بغوریت مراجعت نمائید.

حسین (۱) « .

در واقع پس از قرن‌ها، یعنی از زمانیکه مغولها در ایران استیلا یافتند و با تحلیل خود در جامعه ایرانی روش تجاوزکارانه خود را به ملانماها آموختند و حتی عده کثیری از آنها در ردیف ملانماها درآمدند، و این اولین دفعه بود که دوات به این قسم، رسماً و علناً احقاق حق یهودیان ایرانی را مینمود.

آقای Fishel Hirsch از اهالی Galberstadt به کمیته مرکزی اطلاع داده که برای کار به ایران میرود و حاضر است اوضاع یهودیان را مورد مطالعه قرار دهد و اگر کمیته مایل است ۳ نفر از اطفال را برای تحصیل به پاریس بیاورد.

الیانس از وی خواهش کرد که به خرج او ۳ نفر را همراه بیاورد و برای افتتاح مدرسه مطالعاتی بنماید (۱).

سفیر فرانسه M.A. Mellinet در تهران اطلاعاتی راجع به آمادگی دولت ایران برای افتتاح مدرسه میدهد. نخست وزیر سابق، حاجی میرزا حسین خان (سپه سالار) که حالا وزیر خارجه شده موافق است که تعهدات نوشته شده را انجام دهد. نامه‌ای از راب تهران رسیده و از الیانس راجع به اقدامی که نموده است تشکر مینمایند. (۲) «

(مبلغ ۱۸۸ فرانک برای یهودیان ایران توسط الیانس جمع آوری گردیده) (۳)

(فیشل هیرش از ایران مراجعت نموده و راپرت او از این قرار است: دولت ایران ضعیف است و فقط یهودیان مشمول پرداخت مالیات فوق العاده (جزیه) هستند. قبلا این مالیات را تخفیف داده بودند (۴) ولی دو مرتبه اضافه نموده اند. يك حاکمی که نام او موسی است روزی بمحل ماموریت خود رسید و یهودیان آن ناحیه را خواست و برای آنها مالیات هنگفتی تعیین نمود و گفت شما موسی را خیلی اذیت کردید و حالا انتقام آن توسط من رسیده است. هر شکایتی وضع را بدتر میکند. در شیراز یهودی حق ندارد در مقابل مسلمان سرش را بلند نماید، حتی درد کانش. يك

(۱) بولتن ستمبر اول ۱۸۷۴ صفحه ۴۲

(۲) بولتن شش ماهه اول ۱۸۷۴ صفحه ۷۲

(۳) بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۴ صفحه ۹۹

(۴) در اواخر فصل فتح علی شاه دانستیم که المشاع آنرا رفع نمود ولی بار دیگر تجدید شده بود.

نفر مسلمان که دو نفر فرزند بیوه زنی را کشته بود با وجود مداخله قنصل انگلیس فقط ۲۴ تومان جریمه داد. وقتی قنصل خواست بازخواست و مداخله نماید یهودیان ترسیده مانع او شدند.

راجع به جمعیت یهودیان این احصائیه را داده است:

بندر بوشهر ۷۰ فامیل دو کنیسه دارند شغل آنها عرق کشی!
 بازار نگون؟ ۳۳ چند نفر زرگردارند راب آنها مالا گبرئیل است.
 شیراز ۳۰۰ نه کنیسه دوشو حط رئیس آنها مالا الیا میباشد
 و شغل آنها ساز زن، زرگر، رقص، حمال، پیلهور و بنا هستند.
 از شیراز به اصفهان محلی است که ۱۰ فامیل دارد.
 اصفهان ۳۰۰ شغل آنها پست است حاخام آنجا ملا یهودا است.
 کاشان ۸۰ کارشان نظیر اصفهان و راب آنها مالا هرون میباشد.
 یزد ۳۰۰ بدبخت ترین یهودیان ایرانند زنها قالی میبافند.
 سلماس ۴۰ فامیل
 ارومیه ۱۵۰ فامیل
 همدان ۱۵۰ فامیل



يك يهودی ایرانی که از نیس عبور میکرد (۱) به راب

نتر Netter اطلاعات زیر را داده است :

که یکی از اطبای شاه که با وی به اروپا مسافرت میکرد یهودی بود (گویا دکتر پولاک) که در استامبول از او ملاقات شد و راب تهران (۲)

«۱» از این تاریخ مسافرت یهودیان ایران بطرف فرانسه و انگلستان

شروع میگردد .

«۲» در این سال هنوز بی اسحاق راب تهران بوده است .

به او اجازه خوردن (طارف) (۱) داده .

سفیر فرانسه ، از راب تهران اطلاعات زیر را بدست آورده :
 جمعیت یهود تهران ۱۸۰۰ نفر است . آنها مایلند که رئیس مدرسه
 نه فقط اطفال آنها را تعلیم دهد بلکه از منافع یهودیان دفاع کند . اطفالیکه
 به مکتب میروند ۱۵۰ نفر میباشند .

آنها ضمناً تورات و تلمود ، انگلیسی و فرانسه و خط فارسی را
 یاد میگیرند (۲) . ساختن يك مدرسه بدون زمین ۳۰ هزار فرانک تمام
 میشود . یهودیان تهران فقیرند . مسلمانها به مدرسه یهودیان نخواهند
 رفت . موقعیکه اطلاعات تکمیل گردید الیانس شروع به اقدام برای
 تاسیس مدرسه خواهد نمود « (۳) .

« پس از مسافرت شاه به اروپا و انتشار مربوط به اقدامات الیانس
 به زبان عبری (میشلح مانوت) ، کمیته مرکزی روابط منظمی با
 یهودیان ایران پیدا نموده است حتی در پاریس اشخاصی را ملاقات کرده
 که از وضع همکیشان ایرانی ، الیانس را با اطلاع نمودند .

تأسیس مدرسه لزوم قطعی دارد و الیانس مشغول اقدام است و
 امیدوار میباشد که مساعدت انجمنهای یهود اروپائی را بدست آورد .
 فعلاً از سفیر فرانسه در تهران خواهش شده که برای تابستان آتی (۱۸۷۶)
 دو نفر جوان ایرانی را به اروپا بفرستند تا تحصیل نموده به کشور خود
 مراجعت نمایند . آنها یکسال در مدرسه بغداد قبلاً تحصیل خواهند نمود .

« ۱ » گوشت معاينه نشده .

« ۲ » گویا قضیه مربوط به محصلین مدرسه میسیونری باشد .

« ۳ » بولتن شش ماهه اول ۱۸۷۵ صفحه ۵۸

از تهران اطلاع میدهند: شاه نسبت به ما محبت دارد ولی مردم ایران خیر، و مخصوصاً بزرگترین دشمن ما، یهودیانی هستند که تغییر مذهب داده‌اند. عده زیادی یهودی از شیراز و اصفهان ویزد و دماوند و همدان به تهران رو آوردند و مشغول پیلهوری هستند. حق دکان باز کردن ندارند برای آنکه آخوندها ما را نجس میدانند. بچه‌هایی که به مدرسه نمیروند پارچه‌های ابریشم میبافند. در زمان حکیم یحزقل، مشارالیه مخارج يك معلم را میداد تا بچه‌های فقیر. ویتیم را تعلیم دهند. بسیار سخت است که خط فارسی یاد بگیریم زیرا ایرانیها مایل نیستند که خط آنها را یاد بگیریم مع الوصف اشخاصی بین ما هستند که میتوانند فارسی تدریس نمایند. حقوق سالیانه يك معلم سالی ۶۰ فرانک است. مخارج مدرسه با کرایه سالی ۳۰ هزار فرانک میباشد (۱). از سال ۱۸۷۳ که ناصرالدین شاه در اروپا بود و یهودیان ایران بوسیله (میشلاح مانوت) از اقدامات همکیشان خود در اروپا مطلع گردیدند و وعده افتتاح مدرسه به آنها داده شده بود، اینک در سال ۱۸۷۶ سه سال از آن وعده میگذشت و هر روز برای آنها سالی بوده در سال ۱۸۷۶ = ۵۶۳۶ دختر رئیس کمیته ایانس در سالونیک به انجمن انگلوژیوش لندن مراتب تقاضای یهودیان تهران را (که بوسیله ملا آبراهام بعمل آمده بود) راجع به تسریع افتتاح مدرسه ابلاغ نمود و همچنین تقاضای یهودیان همدان را برای مدرسه و رضایت از حکومت آن شهر را به اطلاع رسانید. (۲) از همدان گذارش بدین قرار رسید:

(۱) بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۵ صفحه ۲۲

(۲) از یادداشت‌های آقای کهن صدق.

«نزدیک بود که در شهر ما شورش جدیدی پیاگردد و علت بدین فرار بود: در اواخر آوریل ۱۸۷۶ نعلش يك زن در محله یهودیان پیدا شد و مردم شهر، یهودیان را متهم بکشتن او نمودند. مأمورین دولت در این شهر پس از تحقیقات معلوم داشتند که مسلمانان این نعلش را در محله یهودیان گذارده اند. مراتب به اعلیحضرت اطلاع داده شد و شاه فوراً جواب داد که اگر يك مواز سر یکنفر یهودی کم گردد، شهر همدان را خراب خواهد کرد. این تلگراف در تمام مساجد خوانده شد و حکومت اعلامیه صادر نمود که هر کس حمل اسلحه نماید دست او را قطع خواهد کرد، بکماک خداوند و اعلیحضرت عادل ما، هیچان مردم بر علیه ما این دفعه بی نتیجه ماند.

اعلیحضرت به شاهزاده عضدالدوله حا کم شهر دستور دادند که مردم همدان را هزار تومان جرم نماید. بهمین علت در تاریخ سوم (طبت) تمام مردم دکانهای خود را بسته بطرف سربازخانه رفتند و حکومت چون ترسید مبادا شورش شود، قول داد که این پول را از جیب خود پیردازد. پس از آنکه این خبر به اطلاع شاه رسید فوراً عضدالدوله را از حکومت همدان منفصل نمود. چون مردم ملاحظه کردند که آنها موجب انفصال او شده اند از شاه درخواست نمودند که او را عوض نکند و حاضرند جریمه را خود آنها پیردازند اما شاه تقاضای آنها را رد کرد و بوسیله تلگراف فرمود که اگر هزار تومان پرداخت نگردد اقدامات مخصوصی را دستور خواهد داد. از آن موقع ملا نماها همه روزه یهودیان را احضار و از آنها اجباراً میخواستند که تلگرافاً به شاه اطلاع دهند که رضایت آنها فراهم شده است اما شاه میدانند که این اظهارات بوسیله تهدید انجام شده و وقتی به آن

نمیگذارد. ضمناً اطلاع میدهند حاجی میرزا هادی، که حکم او موجب کشتن و سوزاندن یهودا در ۱۵ آب گردید محکوم به پرداخت هزار تومان شده است و بایستی تعهدنامه کتبی دهد که مسئول هر گونه شورش بعدی است اما هنوز این مراتب عملی نگردیده. (۱) در همین سال الیانس ۵۰ فرانک برای یهودیان ایران جمع آوری نمود.

در سال ۱۸۷۴ بعد از مراجعت ناصرالدین شاه از سفر اروپا، در روز جمعه ای طرف عصر سید محترمی عبورش از محله یهودیان تهران افتاد و مشارالیه غفلتاً دچار سگته شده فوت کرد، عده ای از مسلمانان بعنوان آنکه یهودیان سید را کشته اند محله یهودیانرا مورد هجوم قرار دادند و عده دیگری رفتند به منزل شخص میرزا حسین خان سپه سالار صدر اعظم که همان مجلس دارالشوری ملی فعلی میباشد. صدر اعظم پس از مشاهده جمعیت، از بالای عمارت اظهار داشت که دو نفر از میان خودتان انتخاب کنید که نزد من بیایند.

آن دو نفر چون بنزد میرزا حسین خان رسیدند اظهار نمود ما هم طبیب فرنگی داریم هم ایرانی نعش سید را آنها امتحان کنند اگر در اثر سم سید مرده باشد من دستور میدهم کلیه یهودیانرا قتل عام کنند و اگر بمرگ طبیعی مرده باشد پس نباید متعرض اشخاص بیگناه گردید و پس از امتحان اطاء معلوم شد که سید در اثر سگته (دماغی) فوت کرده است.

در سال ۱۸۷۶ اوضاع یهودیان بتدریج رو به بهبود میرفت در رشت عده ای از یهودیان را در ضربانخانه استخدام نمودند. اما در سال ۱۸۷۷ = ۵۶۳۷ بحکم سید علی اکبر، یهودیان را مجبور کردند که کلاه بلندی

از پارچه نخی سر بگذارند و غیر از این، کلاه آنان را پاره می‌کردند. ایانس مکرراً اقدام نمود که دو نفر جوان یهودی از تهران برای تحصیل به پاریس ببرد ولی مردم از دوری راه ترسیده حاضر بفرستادن فرزندان خود نبودند، اما در این اثنا یکنفر جوان ایرانی موسوم به خداداد (خداداد پسر حکیم الیاهو) بد لندن برای تحصیل رفت. اول تحت توجه انگلوژیویش اسوسیشین بود بعد در مدرسه ایانس پاریس پذیرفته گردید، (۱) در همین سال، حکیم داود زر گرافه‌هان و مؤیر کاشانی و آقابابا شیرازی به ارض اقدس مهاجرت نمودند.

« بالآخره در اول اکتبر ۱۸۷۸ فرمانی راجع به نقشه‌ای که در ۱۸۶۵، از سفیر ایران در پاریس و در ۱۸۸۳ از سفیر ایران در لندن تقاضا شده بود، صادر شد. فرمان جدید حاکی از تقسیم جدیدی راجع به اداره امور ایالات ایران و امور یهودیان ایران بود که وابسته به وزارت امور خارجه ایران میشدند. این عمل پایان بدبختیها و تجاوزات را نوید میداد زیرا رژیم کشور و اخلاق مردم مشکلات و موانع بزرگی بودند که وجود داشت اما بهر صورت قدمی برای بهبودی وضع یهودیان بود» (۲) و مخصوصاً در تصمیم ایانس برای تسریع افتتاح مدرسه بسیار مؤثر بود.

در تاریخ هفتم فوریه ۱۸۸۰ ادولف کرمیو در سن ۸۷ سالگی فوت کرد و عالم یهود را داغدار نمود اقدامات و عملیات و سخنان مؤثر و بموقع او، در روح و جان هر فردی اثر می‌کرد همانقسم که در قلب ناصرالدین شاه مؤثر گردید. مدت ۷ سال از سفر ناصرالدین شاه به اروپا میگذشت

(۱) بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۵ صفحه ۲۲

(۲) تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۲۶۵

وهنوزمدرسه الیانس در ایران افتتاح نگردیده بود. تصور میشود دو موضوع موجب این تاخیر شده است.

۱ - نخست آنکه الیانس در انتظار بهبود وضعیت یهودیان ایران و تهیه زمینیه بوده است .

۲- اوضاع یهودیان روهانی و روسیه در این موقع رو بوخامت گذارده و این واقعات، الیانس و سایر انجمنهای یهودیان ممالک مترقی را، بخود مشغول داشته و موضوع یهودیان ایران برای آنها جنبه ثانوی پیدا کرده بود.

در سال ۱۸۸۰ در اثر قحطی، یهودیان ایران از همکیشان اروپائی خود استمداد جستند. راب لندن اقداماتی نموده اعانه ارسال داشت. از اصفهان هم راجع به لزوم افتتاح يك مدرسه در آن شهر و موضوع مسلمان نمودن بزور اطفال یهود شکایتی رسید. و در همین سال هفتمین اولاد ملامشه لوی کاشانی موسوم به ملا آقا بابا ملامشه و مردخای پدر سلیمان طوب ، مهاجرت به اورشلیم نمودند. و در همین سال نیز یهودیان توپسرکان به تهران آمده تظلم به شاه نمودند که تا یکتفر یهودی فوت میکند، با وجود داشتن وارث قانونی، جدیدها بقوه ملانماها میابند و دزائی مرده را میبرند. از طرف دیگر سفیر انگلیس راجع به همین موضوع اقداماتی نزد شاه نمود که در نتیجه در جمادی الاخر ۱۲۹۷ = اکتبر ۱۸۸۰ = فرمانی از طرف ناصرالدین شاه صادر گردید که دیگر کسی حق ندارد مزاحم وارث، یهود گردد. ام این فرمان مانند بسیاری از فرامین مرده، اجرا نگردید و آخوندها مانند سابق نظر خود را انجام میدادند.

در تعقیب تظلم یهودیان اصفهان در تاریخ سوم مارس ۱۸۸۱ کمیته

انگلوژویش اسوسیشن لندن توسط دولت انگلیس اقداماتی بعمل آورد و در نتیجه به اخوان ساسون از ایران تلگرافی ارسال شد که ظل السلطان از یهودیان حمایت کرده و برای تمام حکام فرمانی صادر نموده که مراعات تساوی حقوق یهودیان را بنمایند و کمیته فوق الذکر از ظل السلطان تشکر نموده است .

متن فرمان ناصرالدین شاه :

بنام اعلیحضرت همایونی

طبق فرمان اعلیحضرت به اطلاع کلیه قضات فعلی و آتیه مملکت میرسد که شکایتی از جماعت یهود راجع به اشخاص جدید الاسلام که در نتیجه خویشاوندی، ادعای کلیه دارائی اقوام فوت شده خود را مینمایند، شده است که در اثر آن خانواده‌های یهودی منضمماً ناراحت میگرددند .

میل اعلیحضرت همایونی بطور قطع بر آن است که ملل متنوعه در تحت حمایت شاه براحتی زندگانی نمایند و به این مناسبت موقعیکه يك یهودی فوت میکند ، يك جدید الاسلام حق ندارد با یهودی بدرفتاری کرده و حق آنان را تصاحب نماید بعنوان آنکه وارث منحصر بفرد میباشد .

لازم است کلیه کوشش خود را برای جلوگیری تشبثات بر علیه ملت یهود بنمائید و تحت مسئولیت خود این فرمان را مراقبت کنید .

جمادی الاخر ۱۲۹۷

مطابق است با اکتبر ۱۸۸۰ (از صفحه ۳۸ کتاب البرت کونفینو راجع

به فعالیت‌های الیانس اسرائیلی از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ در ایران)

در ۱۶ نوامبر ۱۸۸۲ نماینده انگلیس در کرمانشاه به انگلوژویش اسوسیشن اطلاعاتی حاکی از آنکه شاه حکمی مبنی بر تساوی حقوق یهودیان باردیگر صادر کرده است ، داد .

در ۱۸ ژانویه ۱۸۸۲، وزارت خارجه انگلستان به انگلوژویش اسوسیشن و مجمع نمایندگان Board of Deputie اطلاع داد که طبق نامه ۲۴ نوامبر ۱۸۸۱، دو موضوع مهم موجب زحمت یهودیان را فراهم کرده است .
۱ - بزور ارث بردن جدیدها .

۲ - مانع شدن از اینکه یهودیان در بازار دکان داشته باشند . این دو موضوع ، بطور جدی بنظر وزرات خارجه و بعرض شاه رسانده شده و در نتیجه جواب رسیده است که حقوق یهودیان و زردشتیان و نصاری مساوی خواهد بود ، بنابراین یهودیان مجازند که در بازار دکان داشته باشند و راجع به ارث هم حکم ، فرمانی را که شاه صادر نموده است بموقع اجرا خواهند گذاشت و البته بتدریج نتایج آن بدست خواهد آمد .

بموجب راپرت حاجی محمد حسن نماینده انگلیس در کرمانشاه موقعیکه ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه در بروجرد بوده جماعت یهودیان را دعوت و با کمال مهربانی پذیرائی مینمایند و به حاکم شهر راجع به تساوی حقوق آنها سفارشات مینماید و همین سفارش را برای حکام نهاوند و کرمانشاه نموده موجب خوشوقتی یهودیان فراهم میگردد .
در سال ۱۸۸۴ یهودیان ایران مکرر راجع به افتتاح مدرسه تقاضا فرستادند . وظل السلطان هم در تعقیب اقدامات سفیر انگلیس در تهران حکمی برای کلیه فرمانداران شهرستانهای ایران راجع به مراعات تساوی حقوق یهودیان ارسال داشت و انگلوژویش هم از احساسات پاک

این شاهزاده تشکر کتبی نمود و ظل السلطان هم در ماه شعبان ۱۲۹۹ هجری = ۱۸۸۴ = ۵۶۴۴ جوابی بدین مضمون داد:

«عریضه شما واصل» در تهران به پیشگاه اعلیحضرت پدید خوانده ، خوشوقت شده امر فرمودند بین یهودیان و سایرین ابدا امتیازی نخواهم گذارد. در سال ۱۸۸۶ = ۵۶۴۶ یهودیانی که در عمر فتحعلی شاه (فرار) کرده به قفقاز رفته بودند، دولت روسیه نظر میگیرد که آنها را اخراج و به ایران برگرداند. انگلوژویش اقداماتی بعمل آورد و مانع از عملی شدن نظر دولت روسیه شد و آنها بکارو کسب خود ادامه دادند.

«در سال ۱۸۸۸ = ۵۶۴۸ ناصرالدین شاه برای باردوم بامیرزا علی اصغر خان اتابک به اروپا مسافرت نمود، در لندن رودچیلد و منطفیوری و سایر روسای انگلوژویش را ملاقات نمود و آنها خطابهای تقدیم شاه مبنی بر تشکر از اجرای وعده های ۱۵ سال قبل، سفر اول که در ۱۸۷۳ انجام شد نمودند و تقاضای ادامه مساعدت کردند. شاه از آنها پذیرائی نمود و مجدد وعده هر گونه مساعدتی را برای یهودیان ایران داد و گفت مایل است که حتی پست ترین شخص یهودی شخصا و مستقیما اگر شکایتی دارد عرض حال تقدیم دارد تا دادرسی نماید و برای ترویج فرهنگ هم هیچ دریغ نخواهد نمود (۱)». داود ساسون معروف در لندن از شاه دعوت نمود

(۱) اد موند رودچیلد در پاریس از شاه دعوتی بعمل آورد که در آن جلسه صحبت مفصلی راجع بیهودیان ایران بعمل آمد. ناصرالدین شاه در ضمن پیدانمودن راه حل موضوع یهود، رو به رودچیلد کرده اظهار داشت:

آقای رودچیلد به عقیده من بهترین راه آن است که چون شما ثروت زیادی دارید در محلی کشور بزرگی را خریداری کنید و یهودیان جهان را به آنجا ببرید و خود شما هم شاه آنها شوید. رودچیلد جواب نداد. (از سفرنامه ناصرالدین شاه)

و ناصرالدین شاه وی را مفتخر به نشان شیر و خورشید کرده (۱) در این سال ۱۸۸۸ باردیگر در ایران و با آمدن آقای سومخ رئیس مدرسه الیانس در بغداد مامور رساندن امانه بیهودیان ایران گردید. مسیو سومخ در راپرت خود به الیانس راجع به وضعیت یهودیان و ناراحتی های آنها و تجاوزاتی که نسبت به ایشان میگردید مفصل صحبت نموده است ضمناً مینویسد که آزار و اذیت فعلا شدید نیست، و در اصفهان هنوز مردم جرئت کنیسه رفتن و اجتماع را ندارند (۲) مسلمانها نان به آنها نمیفروشدند مگر به قیمت گران و خود یهودیان هم حق نانوائی ندارند. کمک به آنها موجب تقویت روحیه ایشان گردید. هنوز نزد جوامع یهودهمدان کرمانشاه، نهاوند، و تویسرکان که دچار وبا شده اند نرفته ام. هزار فرانک برای اصفهان فرستادم در ارومیه و سلماس هم تلفات وارد کرده است و این هفته به آنها مساعدت خواهد شد فعلا وبا تمام شده است. (۳)

در بولتن شماره ۱۴ سال ۱۸۸۹ صفحه ۴۹ از وضع نامنظم ایران و عدم قدرت دولت و جهل اهالی کشور و کینه مامورین نسبت به یهودیان صحبت نموده و مینویسد یهودیان موقعی متوسل به همکیشان اروپائی میگردند که کارد به استخوان رسیده باشد.

اصفهان مورخه ۷ نوامبر ۱۸۸۹ .

(۱) از یاداشتهای آقای کهن صدق .

(۲) به قسمت مشروحات بعدی مراجعه شود تا علت روشن گردد. سومخ

در ۱۸۸۹ در اصفهای بوده

(۳) بولتن شماره ۱۵ - ۱۸۹۰ صفحه ۳۲

جلد سوم - کتاب ششم
**واقعہ سارابت آشر در اصفهان و تبلیغ بهائیان
 و مسیحیان بین یہودیان**

«در نزدیکی اصفهان ، ده سنگان محل مقدس یہودیان ، ۴ فرسنگی
 شہر بنای معروف بہ (سارابت آشر) واقع است . در دہم ماہ آب گذشتہ
 در روز شنبہ اہالی دہ ، یہودیان را متہم نمودند کہ بہ آخوند سنک پرتاب
 کردہ اند و عرق و شراب در مسجد ریختہ اند . در نتیجہ دو بیست نفر بہ زوار
 یہود حملہ بردند و حدود صد نفر یہودی دست و پایشان شکست و بقیہ
 مجروح شدند و شبانہ بہ شہر فرار کردند .

بہ سرعت در شہر نیز این اتہام را منتشر ساختند و در اصفهان نیز
 یہودیان را مورد حملہ قرار دادند . دو نفر یہودی کہ بمنظور خرید غذا
 جرئت نمودہ از خانہ خارج گردیدند کشتہ شدند و نعش آنہا را در شہر
 میکشانند . روز بعد بہ زنہات تجاوز نمودند و آخوندہا حکم قتل عام یہودیان
 را صادر کردند و نزد ظل السلطان بردند کہ امضا کند اما وی رد نمود .
 ماہورین تبلیغی مسیحیان و میرزا نور اللہ (۱) کمک بسیاری نمودند . روز
 جمعہ ۱۵ اکتبر ۱۸۸۹ یک نفر مسلمان ، یہودی را کتک زد ولی میگفت
 کہ یہودی وی را زدہ است فورا در شہر منتشر شد کہ یہودیان یک
 مسلمان کشتہ اند در نتیجہ بار دیگر شورش بر علیہ یہودیان آغاز ، آنہا
 را زدہ و خانہہای ایشان را غارت کردند و اگر مساعدت شاہ نبود ہمہ

(۱) میرزا نور اللہ فرزند حکیم مشہ بود کہ مسیحی شدہ و مدیر مدرسہ

میسوونری انگلیسہا گردیدہ اول در اصفهان و بعد در ۱۸۹۴ در محلہ یہودیان
 تہران مدارس تبلیغی را تاسیس کرد و سر برادرش یکی از پیشوایان بزرگ
 بہائی ہا و مبلغ آنہا شد .

از بین رفته بودند. یهودیان اصفهان توسط ظل السلطان بشاه شکایت فرستادند و از آلیانس تقاضا نمودند که رضایت شاه را فراهم سازند تا اجازه دهد یهودیان اصفهان خانه‌های خود را فروخته تراکوپن نمایند.»
 «واقعۀ فوق موجب گردید که انگلوژویش به سفیر انگلیس در تهران مراجعۀ کرده تا او نزد مامورین عالی رتبه ایران سفارش یهودیان را بنماید و وی جواب داد که برای آسایش یهودیان، علاقمند است و به ظل السلطان سفارش نموده و او هم ده نفر از یهودیان را خواسته و به آنها دستور داده که هر موقع واقعۀ ناگواری رخ دهد، وی را مستحضر دارند.» (۱) در همین سال ۱۸۸۹-۱۸۹۰ در ضمن آنکه در اصفهان بهائی‌ها مورد حمله بودند، عده‌ای از یهودی‌ها را کشتند و مقبره ده نفر از آنها در جوباره محله یهودیان این شهر است.

در سال ۱۸۸۹ که یهودیان اصفهان در وحشت و فشار متجاوزین بسر میبردند بهترین موقع برای تبلیغ و جذب یهودیان به مذاهب مختلفه بود در حالی که بهائی‌ها از یکطرف مشغول محبت و جذب قلوب یهودیان بودند و عده‌ای از مسلمانانها برای آنها چاقو میکشیدند. «مسیحیان بدست یکی از فرزندان اسرائیل نورالله حکیم مشه مدرسۀ خود را در اصفهان تاسیس میکرد که بعد بنام مدرسۀ مستر گارلند معروف گردید. در بروجرد در همین سال مسلمانانها کنیسه آنجا را خراب و توراتها را سوزاندند ولی بعد از تظلم یهودیان دولت آنها را دوبرتبه بنا کرد.

از طرف دیگر در همین سال ۱۸۸۹ میلادی در شهر بروجرد میرزا رضا رتولی حکومت داشت و دست نشانده ظل السلطان بود و حاجی آقا

میرزا محمود مجتهد شهر بود.

یهودیان شهر کنیسه‌ای داشتند که طاق آن بسیار کوتاه و جماعت هنگام نماز ناراحت بودند، مردم تصمیم گرفتند که طاق را بلندتر کنند. پیرمردان که تجربیاتی از روزگاران قدیم داشتند مانند ملا العازار صد ساله گفت خراب نکنید مبادا دیگر نگذارند که آنرا بسازیم.

جماعت قبول نکرده طاق را خراب کرده آجر و تیر برای ساختن آوردند و کنیسه را برزک نمودند و بنا را تمام کردند. چون حاجی هیبت‌الله با اطلاع گردید، اظهار داشت: هر کس سر مرادوست دارد برود و حتی يك آجر آن (کنیسه) مسجد را باقی نگذارد. پس مردم هجوم آورده تا پایه آن را خراب نمودند و توراتهای بزرگ را سوزاندند و بعضی از آنها را برده آنها را قیچی کرده از آن کفش ساختند. (تورات بزرگ را روی پوست آتش شده مینویسند و هیتلر هم در زمان جنگ دوم جهانی دستور داد توراتها را برده کفش و لباس از آن ساختند). یهودیان خواستند به ظل السلطان تلگراف کنند اما آقایان مانع شدند و مدت چهار ماه موفق نشدند تا اینکه حاجی نیسان با ۳ نفر به ملایر رفته تلگراف نمودند و جواب آنرا برای حاکم آورده و از شاه هم تلگرافی رسید که فوراً باید کنیسه ساخته شود و آن آقای مخرب را هم به اصفهان احضار کرده جریمه کردند و کنیسه بار دیگر ساخته شد اما مخالفت و نفرت مردم نسبت به یهودیان زیادتر گردید، یهودیان موافق بودند سالی ۲۴ تومان جزیه (مقرری) را بدهند اما از آن‌ها ۵ تومان می‌گرفتند. در موقع حمل میت بقبرستان، مردم مسلمان به جمعیتی که با میت همراهی میکردند سنگ می‌زدند (حتی در پایتخت کورش و داریوش چنین وضعی پدیدار شده

بود) و باز هم مرده بدبخت راحت نبود. زیرا بنا بر معتقدات مردم پس از آنکه ۳ روز از دفن میگذشت نبش قبر نموده سر مرده را برای چله‌بری میبردند. و هر سالی ۳ - ۴ مرتبه او باش بعنوان شکستن خمره و از بین بردن مسکرات به خانه‌های یهودیان ریخته به چپاول مشغول میشدند. (۱)

اخبار ناگوار شهرستان‌های اصفهان و بروجرد تأثیری در روحیه یهودیان شیراز نمود که در نتیجه «در سال ۱۸۹۰ سی خانوار از یهودیان آن شهر دسته جمعی وطن خود را پس از اقامت بیش از ۲۶ قرن ترک نموده، عازم اورشلیم شدند» (۲) بطوریکه قبلاً هم اطلاع حاصل کردیم در اثر فشارهای قرون متوالی روحیه یهودیان ایران خراب شده بود و وضع مادی خانواده‌ها بحران آمیز بود بطوریکه اگر خانواده‌ای در اثر تصادفات یا موقعیت خاصی دارای ثروتی میگشت و آقا زاده‌های آن خانواده که در آسایش و سعادت و نظافت نسبی طبعاً زندگانی میکردند، پس از فوت پدر چون دیگر استعداد حفظ ثروت پدری یا ازدیاد آنرا نداشتند یا بعبارت دیگر خود نمیتوانستند ولو بمقدار کمتر هم باشد تولید ثروت نمایند و از طرف دیگر با تقسیم دارائی پدر، قسمت هر یک ناچیز میشد یا آنکه مبدیدند که مرور زمان دارائی به ارث رسیده را، ولو نسبتاً هم جالب باشد تحلیل میبرد و طولی نخواهد کشید که زندگانی آنان مانند سایر همکیشان (که در اطراف سرچال محله یهودیان بودند) در منتهای بدبختی باید سپری گردد و خواهی نخواهی دچار شغل‌های پست و ناچیز خواهد گردید. مجسم

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق

(۲) از یادداشتهای آقای شلمو کهن صدق

نمودن این منظره وحشتناک برای آنها غیر قابل تحمل بود بنابراین این فکر در مغز آنها رسوخ میکرد که از قانون محدودیت یهود بمنظور حفظ موقعیت گذشته خود و جلوگیری از سرازیری بطرف فقر استفاده نمایند. باین معنی که تغییر مذهب دهند تا بدین وسیله میراث سایر برادران و اقوام را ضبط نمایند. آری آنها مسلمان میشدند، برخی در مسلمانی باقی میماندند و بعضی بعداً بطرف بهائیت یا عیسویت متمایل میگشتند. با وجود اقداماتی که نسبتاً در پس پرده از طرف موسسات خارجی یهودیان بمنفعت یهودیان ایران انجام می شد، ولی هنوز وضع وخیم و اوضاع و احوال مشروحه فوق الذکر بقوت خود باقی بود.

در اینجا بطور نمونه شجره بندی دو خانواده بزرگ یهودیان تهران که در اثر آن مقررات و فشارها صرف نظر از موسویت به سه مذهب دیگر رو آوردند صورت داده میشود. (فرق حروفها اختلاف معتقدات آنها را نشان میدهد).

دو فامیل بزرگ، اولی فامیل حکیم رفائل که دو نفر از فرزندان او، حکیم حق نظر (۱) و حکیم مشه یا موسی که طبیب خانوادگی ناصرالدین شاه بودند. و خانواده دومی خانواده حکیم هارون که فرزند او حکیم نور محمود یا حاخام نهورای است، که در اثر همین قانون ارث مربوط به محدودیت یهود از هم پاشیده شده یعنی در اثر توجه هر یک به مذهبی از یکدیگر دور شدند.

خوانسار و گلپایگان و بعد همدان از قرن گذشته به قبل در واقع مراکز دانشکده های پزشکی ایران بودند و کلیه اطبای یهودی ایران از این مراکز خارج میشدند.

خانواده حکیم توسط حکیم رفائل و فرزندانش حکیم یعقوب و حکیم اسحاق از خوانسار به تهران مهاجرت کرده اند در تاریخی دیده شده که حکیم اسحاق ابن حکیم رفائل پدر حکیم الیهو و حکیم آشر در سال ۵۵۸۱ تهران بوده اند و این عصر فتحعلی شاه است (و درود حکیم یعقوب پدر حکیم یحزقل به تهران در ۲۷ سیون ۵۶۱۴ بوده است). حکیم شالوم معروف به شالومی پسر حکیم یعقوب باسارا، خواهرشان زن حکیم رفائل (غیر از رفائل پدر حکیم اسحاق) در اثر فشار و صدمات (گالوت)، از خوانسار صرف نظر کرده در سال ۵۶۱۴ یعنی ۷ سال پس از جلوس ناصرالدین شاه دست خالی به تهران می آیند و سر موضوع ارتش به مذهب اسلام در آمده و موسوم به حکیم مرتضی شده و تشکیل خانواده شریف را داد .

به محض اینکه حکیم یحزقل وارد تهران گردید شروع به طبابت کرده و بتدریج معروف می شود و بوسیله آشنایان و بزرگان، حکیم یحزقل و حکیم مشه به دربار معرفی می گردند و از اطبای ناصرالدین شاه میشوند و بعداً حکیم حاخام نهورای کاشانی در دربار طبابت میکند موقعی حکیم یحزقل برای هوادادن به زیر زمین می خواهد باد گیر بسازد مسلمانان راضی نمیشوند که یهودی بنای بلندی بسازد و مانع می شوند. حکیم یحزقل نزد مهد علیا مادر ناصرالدین شاه رفته شکایت میکند و الیها فرمایشی فرستاده امر مهد علیا را ابلاغ میکنند که احدی حق ندارد مانع شود و باد گیر ساخته می شود .

جیران محبوبه ناصرالدین شاه طفلی داشته که مورد علاقه شاه بود و در نظر داشت ولیعهدش سازد آن طفل مریض می شود و حکیم یحزقل

طبابت او را میکرد .

بنابر روایتی صدر اعظم چون نسبت به حکیم حق نظر ، کینه داشته و سائل مسمومیت طفل را فراهم ساخته و خبر فوتش را بشاه میدهد و شاه عصبانی شده در روز جمعه ای در سال ۵۶۲۰ امر به توقیف و حبس حکیم حق نظر را میدهد که با خفت وی را جلب مینمایند . اخوان حکیم حق نظر نزد جیران رفته که مشارالیه ها هم بنوبت خود نزد شاه میروند و اظهار میدارند که حکیم حق نظر فقط قند و خاکشیر داده و طفل بدستور صدر اعظم مسموم شده است در نتیجه شاه حکیم حق نظر را بخشیده و باو خلعت می بخشد و او را با موزیک بر میگردانند بمنزلش میبرند و صدر اعظم مغضوب میگردد .

روایت دیگری حاکی است که :

پس از آنکه طفل مریض می شود طبیبی بنام حکیم محمودی که طبیب درباری بوده و نسبت به حکیم یحزقل و حکیم مشه حسادت داشته هنگام کسالت طفل به کلفت پرستار رشوه داده و دوائی داده میگوید با داروی حکیم یحزقل مخلوط کند و آن کلفت همین قسم عمل کرده طفل فوت میکند و بشاه خبر میدهند . بمحضیکه طفل ، داروی دستوری اطبای یهودی را خورد فوت کرد و شاه در غضب رفته دستور میدهد که چشمهای حکیم یحزقل و حکیم مشه را دریاورند و فراشها آمده با خفت آن دو طبیب را به (انبار شاهی) محبس میبردند تا قصاص کنند . حکیم یحزقل مبلغ زیادی پول به میرغضب داده یکساعت فرصت میخواهد و پیغام برای جیران میفرستد که تحقیق کنید کی دارو را برای طفل حاضر کرده است و از او استنطاق کنید که کی دستور به

اوداده که دو ائمی مخلوط دوای من کند و از آنجائی که جیران به این دو حکیم علاقمند بود بفوریت در صد تحقیق بر میآید و معلوم می شود که حکیم محمودی دستوراتی به کلفت داده است و در نتیجه اقدام سریع جیران ، شاه حکم آزادی حکیم یحزقل و حکیم مشه را داده با خلعت و موزیک به منزل خود مراجعت می نمایند .

خانواده حکیم یحزقل و حکیم مشه (۱) با خانواده سلطنتی رفت و آمد داشتند و مادر شاه مهد علیا حتی به خانه حکیم یحزقل می رفته است:» (۲)

حکیم یحزقل مردی بسیار عصبانی و پر جرئت بوده مکرر با صدر اعظم نوری یک و دو داشته اند . این دو برادر کتاب شجره نامه داشته اند که معلوم می گردد که اجداد آنها تا ۱۴ پشت، طبیب بوده اند: راجع به معالجات آنها در دربار نسبت بشاه و حریمهای سلطنتی و تحریکاتی که همکارهای ایشان می کردند ، حکایات و اتفاقات زیادی وجود دارد که ذکر آنها از حوصله این تاریخ خارج است.

«حکیم یحزقل مردی زیبا بود و عده ای از زنهای بزرگان عاشق او می شوند ولی مشار الیه در این زمینه بی اعتنائی می کرد و بالاخره

(۱) از ۹۰ سال قبل پسران حکیم شموئل برادر حکیم رفائل (پدر حکیم حقنظر) به سنندج مسافرت نمودند همچنین دکتر داود خان ادیب الاطبا فرزند حکیم یحزقل پسر بزرگ حکیم رفائل . شخص اخیر در سال ۱۲۹۱ هجری به زیارت اورشلیم رفته از وضع یهودیان کردستان که بهبودی یافته بود صحبت کرده .

۲ - از یاد داشتهای آقای شلمو کهن صدق

او را مسموم نموده فوت می کند.

حکیم یحزقل مردی مومن و مقدس و به مراسم دینی حضرت موسی کاملاً عمل می کرد و در کنیسه خود هر شب تورات و (هفتارا) می خواند.

حکیم مشه تا ۷ سال بعد از فوت حکیم یحزقل در حیات بود و بفقر زیاد دستگیری می کرد وی و برادرش حکیم یحزقل هر روز جمعه کیسه بزرگی پول خورد آورده به فقرا تقسیم می کردند روز شبه را بسیار احترام می گذاشتند و پول هائی را که مرضی در روز شبه برای آنها میاوردند دست نزده روزیک شبه به ملا العازار ملدمی دادند که مصرف فقرا نماید.

در شب اول و دو روز اول عید فسخ تمام یهودیان تهران را نهار می دادند و یکصد من برنج هر مرتبه می پختند.

دراثر عدم توجه اولادان حکیم مشه به امور مذهبی پدراز آنها ناراضی بود.

حکیم مشه در ۲۱ آب ۵۶۴۱ فوت کرد.

حکیم ماشیح فرزند حکیم مشه پدر دکتر ارسطو حکیم بود و میرزا نورالله هم فرزند حکیم مشه بود حکیم ماشیح در ۱۲ سیوان ۵۶۵۳ فوت کرد و در گیلیارد مدفون شد.

میرزا نورالله فرزند حکیم مشه برای تحصیل زبان انگلیسی به

لندن رفت و در آنجا مسیحی شده مامور تبلیغ مذهب مسیح گردیده
 به تهران مراجعت کرد و مدرسه دائر نمود و بالاخره در لندن در سال
 ۱۹۱۰ به مرض سرطان زبان فوت کرد و میرزا جالینوس فرزند میرزا
 شکرالله بجای او به ریاست مدرسه تبلیغی مسیحیان جهت یهودیان تهران
 منصوب شد. برادر میرزا نورالله فیض الله فرزند حکیم مشه نیز مسلمان
 شد و پس از ۱۲ سال مسلمانان فوت کرده فرزندان وی در مسلمانان ماندند.
 مؤیر فرزند حکیم مشه پدر دکتر موسی حکیم اعلم در یهودیت
 باقی ماند.

در عصر ناصرالدین شاه صدر اعظمی وجود داشت که فوق العاده
 ضد یهودیان بوده است بطوریکه حتی از شنیدن صدای آنها یا دیدن
 ایشان هم متنفر می گشت. (۱)-
 روزی پدر ماشیح روغنی که شغل پیله‌وری داشت چون در کوچه
 صدا می‌زند ویرابه خانه برده و کارد می‌آورند که سرش را در کنار باغچه
 ببرد عیال وزیر شیون کنان مانع گردیده و می گوید از خداوند ترس
 مخصوصا آنکه خون یهودی شوم است. گردن پدر ماشیح که قدری
 بطور سطحی بریده شده بود، برای معالجه و بخیه نزد حکیم یحزقل
 می‌رود. پس از این واقعه صدر اعظم تصمیم می‌گیرد در میدان سرچال
 که معبر مهم یهودیان تهران بود مسجد بزرگی بسازد و آجر هم برای
 این منظور می‌آورد و حکم می‌دهد که بایستی یهودیان در خارج از شهر
 منزل کنند در نتیجه برای رفع این عذاب بزرگ، یهودیان به ناصرالدین شاه

(۱) از قزار معلوم صدر اعظم نوری بوده است.

تظلم می کنند و شاه از نتیجه جلوگیری اجرای این تصمیم، بیمناک بود و مردم به نماز و روزه می پردازند در این بین يك پيشواي روحاني از خارجه بنهران ميآيد و چون از جريان مطلع مي گردد دستوراتي براي خواندن كتب مقدسه و انجام مراسمي براي قرباني بعمل ميآورد و در همان چند روزه صدراعظم سخته کرده فوت می کند.» (نقل قول از داود حنا گلی و حاجی بنیامین اصیل مازندرانی، از یادداشت های آقای کهن صدق) و اما تاریخچه خانواده نهورای معروف به حکیم نور محمود بقرار زیر می باشد: (۱)

«حکیم هارون که سرسلسله خانواده نهورای می باشد پسر مردخای کاشانی است که صاحب کارخانه ابریشم بافی بود و در سال ۵۳۴ هجری = ۱۱۵۲ شمسی در کاشان متولد شد. حکیم هارون در سن ۱۸ سالگی برای تحصیل طب به گلپایگان رفته بدو خط و زبان فارسی را تحصیل مینماید و از آنجا به تهران رفته، نزد حکیم یحزقل یا حق نظر (که قبلاً به شرح حال آن پرداختیم) و طبیب ناصرالدین شاه بوده تکمیل معلومات خود می پردازد ولی دیری نیفتد که حکیم حق نظر اءراخ و مجبوراً به کاشان مراجعت و نزد حکیم احمد طبیب می رود و به دریافت تصدیق طبابت از مشار الیه موفق می گردد و وی اولین یهودی بوده که در کاشان به شغل طبابت مشغول می شود و بزودی مراجعات زیادی پیدامی کند. مشار الیه از زبان فارسی و عربی و خصوصاً عبری اطلاعات کافی

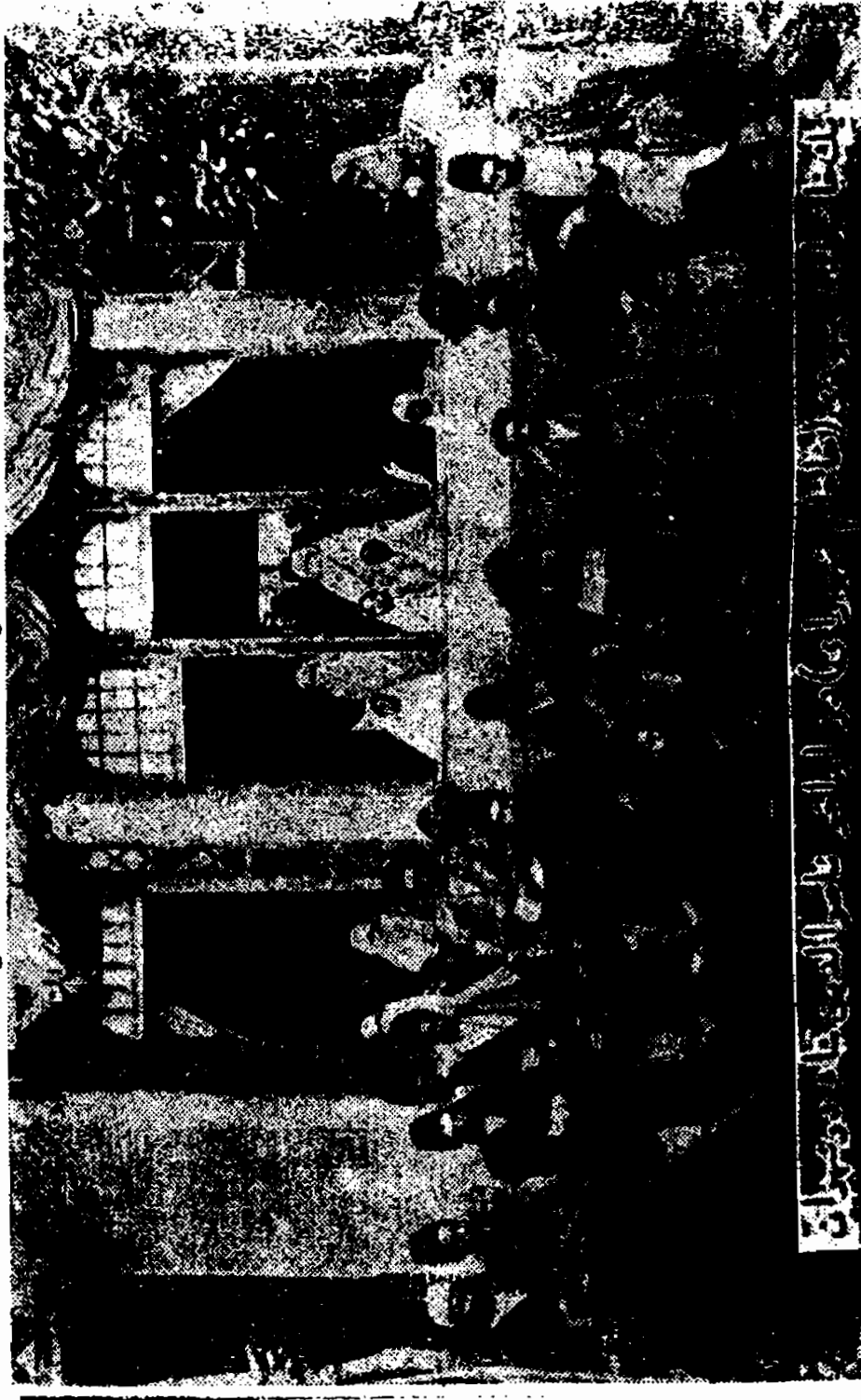
(۱) اطلاعات مربوط به خانواده نهورای از آقای دکتر ضیاء نهورای

داشت و در تفاسیر تورات و میشنا و قبالات مهارت داشت و در سن ۸۲ سالگی برای شکایت از فرزند خود حکیم نور محمود ۴۷ ساله که طبیب درباری ناصرالدین شاه شده بود به تهران آمد و شاه به هر دو نصیحت می‌کند که اختلافات خود را بین یکدیگر حل نمایند. حکیم هارون در سن ۱۱۲ سالگی در سال ۵۶۴۶ هجری = ۱۲۶۴ شمسی فوت کرد.

حکیم حاخام نهورای یا نور محمود در سال ۵۵۸۲ هجری = ۱۲۳۸ هجری در کاشان متولد شده و تا سن ۳۵ سالگی مشغول تحصیل علوم عبری عربی و شرعیات و طب و از سن ۲۰ سالگی در مطب پدر مشغول طبابت بود.

در پایان تحصیلات به تهران آمد و در اندک زمانی مشهور شده مورد مراجعه اعیان و اشراف و وزرا، شاهزادگان شد و در ردیف اطبای درباری قرار گرفت بطوریکه مورد حسادت عده‌ای از هم‌کاران خود واقع گردید و چون پیغامات جهت مراجعتش به کاشان موثر نشد شبی ۷ نفر به خانه وی رفته و با قداره چند زخم بر او و بر پسر ارشدش حکیم ایوب وارد ساخته فرار کردند حکیم روده‌های خود را که از پهلو خارج شده بود داخل کرده و جراح باشی آمده زخم‌ها را بخیه می‌کند و چون صدراعظم، میرزا آقاخان اطلاع حاصل میکند متهمین را تعقیب و توقیف مینماید و بلاخره در اثر اقدامات مخالفین، حاخام نهورای تبعید به کاشان گردید و طولی نکشید که در اثر اقدامات صدراعظم، حکم شاه برای مراجعت وی بتهران صادر گردیده و بلقب نورالحکما مفتخر شد. در این موقع است که فرزندان دیگر او حکیم آقاخان نیز بتهران

آمده نزدیک برادران دیگر حکیم ایوب و حکیم افلاطون ساکن شد.
 حاخام نهورای در سال ۵۶۵۹ عبری - ۱۳۱۷ هجری ۵ سال بعد
 از فوت فرزندش حکیم ایوب دارفانی را وداع گفت .



برای تجلیل مقام علمی حاخام نهورای بر روی یکی از کارت پستالهای پست‌خانه ایران عکس مشارالیه چاپ شد .
 فرزند ارشد حاخام نهورای حکیم ایوب بود که در سال ۵۶۱۰
 عبری = ۱۲۶۸ هجری در کاشان متولد شده برای تحصیلات طب به تهران
 آمد و دوره تحصیلی مدرسه دارالفنون را برای زبان فرانسه دیده سپس
 مسافرتی به اروپا و اورشلیم نمود. پسر ارشد وی دکتر لقمان نهورای
 بود که بسال ۵۶۴۶ = ۱۳۰۴ هجری متولد شده ، حکیم ایوب بزودی
 در طبابت معروف گردید و در نقاشی و خصوصا در صنایع ظریفه مهارتی
 حیرت‌انگیز داشت. در تاریخ ۵۶۵۴ عبری = ۱۳۱۲ هجری در اثر خوردن
 استرکین بجای کنین در سن ۴۴ سالگی فوت نمود .

پسر ارشد حکیم ایوب دکتر لقمان نهورای بود که بزودی در
 کتاب هفتم ابتدای سلطنت رضاشاه کبیر راجع به اختلافات وی با شموئل
 یحزقل حیم که موجب تفاق بین کلیه جوامع یهود ایران و خصوصاً تهران
 را فراهم ساخت آشنا خواهیم شد .

ادامه و خاتمه اوضاع یهودیان در اواخر ناصرالدین شاه و آخوند ملا عبدالله

« در سال ۱۸۹۲ مردم تهران دچار بیماری وبا گردیدند و در همین
 سال حاجی میرزا حسن شیرازی که از مجتهدین طراز اول بود ، در اثر
 واگذاری امتیاز تنباکو به انگلیسها امر به تحریم استعمال دخانیات را داد (۱) ،
 مردم ایران که راجع به موفقیت اجرای این تحریم بهیچان آمده
 بودند هر ملانمائی را تصور میکردند که امرش مانند فرمان حاجی میرزا

(۱) از یادداشت‌های آقای کهن صدق .

حسن واجب الاجرا است ، لذا بار دیگر ملا نماها از این فرصت استفاده نموده شروع به تحریک بر علیه یهودیان را نمودند « در سال ۱۸۹۲ واقع ای بدین قرار اتفاق افتاد که در نتیجه واقعات بعدی دنباله آن شروع گردید :

« دختری یهودی در همدان از کوچه عبور میکرد که به خانه اقوامش برود ، وسط راه مسلمانان او را دستگیر و با تهدید وی را مسلمان مینمایند اقوامش بها کم شکایت میبرند ، حاکم مسببین را احضار ولی آنها میگفتند خود دختر خواسته است . دختر نزد حاکم بود اما آخوند ملا عبدالله عده ای را نزد حاکم فرستاده دختر را گرفته بعقد مسلمانی در میآورد و حاکم ناچار از یهودیان عذر خواهی میکند « (۱) . آخوند ملا عبدالله شورش این زمان را طبق شرح زیر برپا مینماید :

« در شب روزه بزرگ که یهودیان در کنیسه ها جمع بودند از شهر فریاد جمعیت بلند میشود و یهودیان در وسط نماز با عجله خود را به خانه های خویش رسانده چوب و سنگ پشت در بها میریزند . روز بعد عده ای از وحشت نزد آخوند ملا عبدالله رفته مسلمان می شوند و بقیه تا چهل روز در خانه ها بودند و جرئت خارج شدن نداشتند .

از تهران قشون به همدان آمد با این حکم که آخوند به تهران رود . مردم شهر کفن سفید پوشیده در حالیکه فریاد یا علی بلند بود میگفتند نمیگذاریم که برود . اجتماع مردم ۲۰ هزار نفر شد وعده کثیری مانند روز عاشورا خود را خونی کرده و دسته دیگر سینه میزدند در نتیجه حاکم ، نزد ملا عبدالله رفته پیشنهادات او را پذیرفت و یهودیان

(۱) از یادداشت های آقای کهن .

هم خبر داد که باید ۲۲ ماده محدودیت یهود را قبول نمایند و گرنه خود حاکم اجرا خواهد نمود. پس یهودیان مجبوراً ۱۹ ماده آنرا قبول کردند.

در این سال هم عده‌ای از همدان به بغداد و عده‌ای بتهران مهاجرت نمودند، در آن روزها مسلمانان در کوچه‌ها فریاد می‌زدند. یا یهودیان باید کشته شوند یا مسلمان گردند. بیش از صد نفر از یهودیان سخت مریض شدند. ملا عبدالله قدغن کرده بود یهودیان خوراک نفروشند، در اثر وساطت قنصل عثمانی آنرا لغو کردند عده‌ای به منزل رئیس پلیس شهر حمله بردند که چرا به یهودیها مساعدت مینماید در نتیجه مجبور شده آمد پای آخوند را بوسیده و معذرت طلبید (۱).

در بولتن شماره ۱۸ صفحه ۴۸ سال ۱۸۹۲ مینویسد:

«هیچ مملکتی وجود ندارد که اوضاع یهودیان آن بوخامت اوضاع یهودیان ایران باشد. مردم متعصب و بیسوادند و تصور میکنند که یهودیان کافرند. آخوندها که نفوذ کاملی بر مردم دارند مخالف یهودیان هستند و همواره آنانرا بر علیه این ملت تحریک مینمایند ولی دولت به یهودیان حسن نظر دارد امامت‌اسفانه برای جلوگیری از تجاوز دچار مشکلات میباشد. در سال ۱۸۹۲ در اغلب نواحی خصوصاً در همدان، واقعات ناگواری رخ داد. آخوندها میخواهند ۲۲ ماده از قوانین محدودیت یهود را مجری دارند و بدین ترتیب یهودیان مجبورند یا مسلمان شوند یا از بین بروند: سی نفر از آنها موقعیکه در تلگرافخانه میخواستند مراتب را به اطلاع دولت برسانند گرفتار و مجبور گردیدند

(۱) از یادداشت‌های آقای کهن صدق.

که مسلمان شوند تا کشته نگردند. اکثراً مخفی و از منزل خارج نمیگردند به امید آنکه کمکی به آنها برسد. بیست و دو ماده مقرر است که جهت یهودیان همدان وضع گردید، بزودی به کلیه ایران سرایت خواهد کرد. صدها زن یهودیه مریض شده‌اند و آنهائیکه طفل شیرده دارند شیر آنها قطع گردیده است. مردم بر علیه یهودیان تاندان مسلح شده زندگانی دیگر قابل تحمل نیست و مرگ بهتر میباشد. چهل روز است که در خانه های خود محاصره هستند (چون در همدان مرسوم بود که آذوقه یکسال را داشتند می توانستند در خانه بمانند) مگر طبقه فقرا. عده ای دارند از گرسنگی میمیرند و قدرت آنها تمام شده است در اثر این اخبار، الیانس به وزارت خارجه فرانسه مراجعه نمود و اطمینان حاصل شد که آقای M. de Balluy سفیر فرانسه در تهران برای کمک به یهودیان همدان با مساعدت سفیر انگلیس و ترکیه اقدامات لازمه را نموده‌اند. امین السلطان و پسر شاه، اطمینان دادند که اقدامات لازمه شده است. در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۸۹۲ سفیر فرانسه، نتیجه اقدامات خود را مفصلاً به الیانس نوشت و دولت ایران مجبور گردید که به همدان قشون بفرستد و از اقدامات ملا عبدالله که موجب هیجانات گردیده جلوگیری نماید ولی بار دیگر شورشی بر علیه یهودیان آغاز گردید. ملا عبدالله که در اثر اقداماتش معروفیتی حاصل نموده است (۱) متوجه تهران گردیده همه جا مردم از او پذیرائی میکنند زیرا بدین وسیله توانسته است خود را مقدس جلوه دهد. فعلاً جای او را عبدالمجید در همدان گرفته است و این شخص نفرت شدیدی نسبت به یهودیان دارد. وی

(۱) آری برای بدست آوردن معروفیت به چنین اقداماتی دست میزدند

مرد عمل است و جدا اجرای منظر: خود را مطالبه میکند طرفداران او در کوچه‌ها در حرکت هستند تا یهودیان را آزار دهند حتی به راب و زنهای، حمله مینمایند. در ایران اگر روی زن باز باشد علامت نانجیبی وی است، بزور روی زنهای یهودی را باز میکنند راب شهر (آبراهام یعقوب) را در کوچه بدست آورده بنزد عبدالمجید بردند، وی را بقدری زد که با حال مرگ به خانه‌اش برگرداندند (۱) تصور نمیرود که این مرد ۶۰ ساله زنده بماند. شرح اتفاقات روزانه بسیار زیاد است (۲).

قشون که برای یهودیان آمده بود شهر را ترك کرده و حالیه عبدالمجید فرمانفرمای شهر است. در یزد و شیراز هم واقعاتی رخ داده، عده‌ای از یهودیان و زردشتیه‌ها کشته شدند در اثر این راپرت، باردیگر الیانس و انگلوژی‌ش شروع به اقدامات لازمه نمودند و بازامین السلطان اطمینان میدهد و در عین حال میگفت قبول وصله بنفع یهودیان است و بدین ترتیب آثار قرن وسطی در ایران انجام میشود خبر دیگری رسیده از استامبول، حاکی از واقعه‌ای در دهکده زانالا نزدیک ارومیه بود. مردخای شاول رئیس جامعه یهود آن محل، زن زیبایی داشت و حاکم شهر وی را توقیف و حکم قتل او را صادر و زن او را بزور تصاحب و اقدامات مادر مردخای نزد مأمورین دولت بی نتیجه ماند. در ارومیه بر علیه مردخای

(۱) کارد بعلق او گذاردند تا قسم خورد یهودیان را به قبول وصله

حاضر کند و مدت ۷ سال فشار بر یهودیان همدان ادامه داشت (از یادداشت‌های آقای کهن صدق)

(۲) موقعیکه در هر شهری شورش بر علیه یهودیان در ایران بر پا

میشد فامیلی نبود که دچار سرنوشت شومی نگرددیده باشد.

انیزلی سند تقلبی به مبلغ ۱۲ هزار تومان درست کردند و چون نداشت که این مبلغ را بدهد به چوبش بستند و ناچار مسلمان شد و بازهم در سال ۱۸۹۲ لطمه بزرگی به یهودیان وارد گردید و الیانس ۲۵۰ فرانک برای یهودیان تهران و همدان ارسال داشت. «

آنچه باید در اینجا اضافه کرد (باینکه قبلا اشاره بدان شده) آن است که در موقع شورش ملا عبدالله در همدان ۳۰ نفر از یهودیان متحصن در تلگرافخانه را بزور تهدید و از مرگ مسلمان کردند، از طرف دیگر در مقابل چماق و قداره‌های مردم همدان، یهودیها، از بهائی‌های آن شهر محبت و دوستی دیدند و برادران سابق هم که در اثر فشارهای قبلی و محبت‌های بهائیها به دین جدید گرویده بودند آنها را تشویق نمودند، بنابراین در حالیکه برای حفظ جان خود در ظاهر دعوی اسلامیت مینمودند، باطناً متمایل به بهائیت شده و هسته کوچک بهائیت یهودیان همدان را تقویت کردند (۱) و بدین ترتیب جامعه جدیدی با تشکیلات مخصوص خود از طرف یهودیان بهائی شده همدان بوجود آمد و بتدریج در اثر تشویقات بهائیان مسلمان و محبتی که از آنها میدیدند و تقویت روحی که از آنها میشد، این دسته را در طریقی که پیموده بود، کاملاً متعصب ساخت تا

(۱) عده متحصنین به تلگرافخانه زیاد بودند اما موقعی که شنیدند

مردم برای کشتن آنها بحرکت آمده‌اند فرار نمودند و فقط ۳۰ نفر باقی ماندند که مجبوراً مسلمان شدند در بین عده اخیر میرزا مهدی لاله‌زاری و حکیم طاهر و حکیم رحیم و ملا ابراهیم بلافاصله بهائی شده و دو نفر اولی تمام عمر خود را صرف تبلیغ بهائیت نمودند و بدیع‌الحکما و حاجی سلیمان برادر مهدی لاله‌زاری مسیحی شدند.

بجای که بعدها این تعصب بطور ارث به اولادان آنها رسید تا بجائی که از فدا کردن مال و هستی خود در راه پیشرفت عقیده جدید خوش کوتاهی نداشتند و با این ترتیب بدست مسلمانانیکه تصور مینمودند مشغول انجام خدمت مقدسی به مذهب اسلام هستند، اساس يك تشکیلات منظم را که به هدف خود آشنا بود، برای تبلیغ مسلمانان ایجاد گردید و بین جامعه یهود هم نفاق را برقرار ساختند و تازه این فعالیت منحصر به شهر همدان نگردید بلکه از همدان به تهران و شهرستانهای دیگر سرایت کرد و بین مسلمانان و یهودیان درهمه جا مشغول فعالیت گردیدند.

در سال ۱۸۹۶، وضعیت وخیم یهودیان ایران همچنان ادامه داشته است. بولتن شماره ۲۱ مورخه ۱۸۹۶ صفحه ۶۴ اخبار واصله از کرمانشاه راجع به ماه آدار ۵۶۵۶ مینویسد:

« حاکم شهر قیمت خواروبار را ترقی داده و مردم بر علیه وی قیام کرده خواستند او را از شهر خارج سازند سپس به محله یهودیان حمله برده آنجا را غارت نمودند. مقدار چپاول شده به دو هزار تومان میرسد = ۱۸ هزار فرانک طلا (یا ۱۸۰۰ لیره طلا). بعد تصمیم به قتل عام یهودیان را گرفتند. برای رهائی از قتل، عده زیادی از یهودیان مسلمان شدند (۱) و اگر بعدها بخواهند به مذهب اجدادی برگردند طبق قانون مذهبی کشته خواهند شد.

(۱) از فامیل حکیمها در کرمانشاه ۲۰ خانوار مسلمان شدند و در اثر این واقعه ملایحزقل بن ملاشلمو کهن یزدی ملای بزرگ کرمانشاه به اسرائیل مهاجرت کرد و در صفات ساکن شد و فرزند او حاخام صیون راب بزرگ آن شهر گردید (کهن صدق)

اگر یهودی فوت کند، تمام دارای او نصیب یهودی مسلمان شده می‌گردد. تازه مسلمان شده‌ها به یهودیان می‌گویند نمیدانید بعد از مرگ دارائی شما متعلق به ما است چرا زیاد خرج میکنید. آخوندها، جدیدها را تشویق به آزار ما میکنند. نفوذ آخوندها بیش از شاه است و مردم کور کورانه مطیع آنها هستند و فرمان ایشان را اطاعت میکنند. ما در دو قدمی مرگ هستیم، هیچ کمکی نداریم و از آتیه خود وحشت داریم و همه فقیریم.

چندی قبل آخوندی جواهرات مسلمانی را دزدید و شناخته شد و گفت به يك عطار یهودی مشه العازار فروخته‌ام. یهودی بی گناه را زنجیر کرده حبس کردند و پس از پرداخت ۵۰ تومان آزادش نمودند خبر دیگری مورخه ۱۶ سپتامبر از کرمانشاه حاکی بود:

درسه سال قبل، مخالفین ۹ هزار فرانک ما را دزدیدند در اثر آن ۶ فامیل مسلمان شدند تا بتوانند دارائی خود را بدست آورند و بعد از آن تاریخ، روز بروز عده‌ای را مسلمان می‌کردند ضمناً شرح مفصلی از فشارهای وارده بر آنها و بدبختیهای خود میدهند. در نتیجه، بار دیگر ایانس توسط وزارت خارجه فرانسه و انگلوزویش بوسیله وزارت خارجه انگلستان اقدامات لازمه را مینمایند.

نظر باینکه در این سال ۱۸۹۶، جشن قرن سلطنت ناصرالدین شاه بود = ۵۶۵۶ عبری.

«مجامع ایانس از پاریس و انگلوزویش و بوارد اوف دپوتی لندن متفقاً خطابه‌ای برای جشن ناصرالدین شاه تهیه نمودند ولی غفلتاً خبر تیرزدن به شاه (در ۱۴ ايار ۵۶۵۶ = ذی‌قعدة ۱۳۱۳ هجری) منتشر گردید

و تا ده ماه جنازه شاه در قصر گلستان امانت بود. برای روز بعد از عید پسخ (۵۶۵۷) مراسم تشییع جنازه بعمل آمد و جمعیت یهودیان تهران در آن شرکت کردند و نوحه خوانی نمودند (۱).

یهودیان ایران در آخر ناصرالدین شاه

لرد کرزن راجع به یهودیان در اواخر عصر ناصرالدین شاه اطلاعات زیر را داده است: «عده یهودیان یزد دو هزار وعده زردشتیان قریب هفت هزار نفر میشود و هر دو گروه از ستم و آزار مسلمانهای متعصب آسوده نمیشدند. در موقع خرید املاک باید مالیات مخصوصی بپردازند و هنگام بیرون آمدن از خانه پارچه مخصوص بلباس خود میدوزند که از مسلمانها متمایز شوند با وجود این، هم زردشتیان و هم یهودیان کلیه امور بازرگانی و دهقانی یزد را اداره میکنند» (۲) «در کرمان صد یهودی دارد» (۳).

«در تهران فقط چهار هزار یهودی اقامت دارند. یهودیان تهران مانند یهودیان اصفهان در معرض قتل عام و یغما نمیشدند اما با آنها خوش رفتاری هم نمیکند. یهودیها در تهران ده کنیسه. و چند مدرسه دایر کرده اند بیشترشان دلال و تاجر و پزشک میباشند» (۴)

«ظل السلطان بسختی از ملاها نفرت دارد و اکنون که قدرتش محدود گشته ظاهر الصلاح و آرام بنظر میرسد» (۵).

(۱) از یادداشت‌های تاریخی آقای صدق

(۲) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی صفحه ۵

(۳) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی صفحه ۷

(۴) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی صفحه ۳۸

(۵) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی ۷۳

«امور بازار گانی بارفروش (بابل) بدست یهودی‌ها اداره می‌شود» (۱)
 آنچه مسلم است با تمام ناراحتی‌ها و تجاوزاتی که در مدت ۵۰ ساله،
 سلطنت ناصرالدین‌شاه نسبت به یهودیان ایران انجام گردید و با وجود
 مشروحات دلخراش عصر این سلطان که قبلاً گفته شد، باید اذعان نمود
 که اوضاع و احوال یهودیان ایران از ابتدای حمله مغول تا آخر سلطنت
 فتحعلی‌شاه هیچگاه بخوبی زمان ناصرالدین‌شاه نبوده است و اگر در
 مشروحه تاریخی سایر سلاطین خصوصاً، قاجار مانند آغا محمد و فتحعلی‌شاه،
 مشروحات دلخراشی مانند آنچه در فصل ناصرالدین‌شاه داده شد، برخورد
 نمی‌کنیم، در اثر آن است که رابطه یهودیان ایران با جهان روز قطع بوده
 و بدبختی‌های وارده بقدری شدید بوده است که فرصت و وسیله ضبط تاریخی
 مانند قرن اخیر وجود نداشته است.

جمعیت یهودیان ایران که در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه به
 حداقل خود یعنی ۲۵ هزار رسیده بود با وجود زیادی تغییر مذهب، در مدت
 ۵۰ سال حکومت این پادشاه به ۴۵ هزار نفر رسید.

لرد کرزن در کتاب ایران صفحه ۶۱ مینویسد: «ناصرالدین‌شاه
 نسبت به شاهان پیشین ایران، مجسمه عدل و انصاف و مروت می‌باشد
 چه که در زمان او مثل ایام اسلاف و پدران، شهرها را قتل عام
 نمی‌کنند، زنان و بچه‌های یک شهر را بسر بازان نمی‌بخشند. فرمان
 کور کردن مردمان یک ایالت را صادر نمی‌کنند و اگر هم کسی را
 سر می‌برند نباید حتماً پیش چشم پادشاه باشد. (این تعدیلات مختصری

(۱) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی صفحه ۱۴۶

که در ایران بعمل آمده قطعاً بواسطه اقامت و معاشرت فرنگی‌ها و رفتن شاه باروپا و دیدن اوضاع دنیا از نزدیک میباشد)

اوضاع و احوال آن روزگاران و نداشتن اتکائی موجب گشته بود که امید افراد یهود فقط به دو موضوع زیر باشد :

۱- ایمان به وعده‌های انبیای بنی اسرائیل و فرارسیدن روز نجات و آزادی .

۲- تهیه ثروت ولو هر قدر کم باشد ، تا در هنگام مصیبت و فشار و بطوری که مکرر بتجربه رسیده بود ، در مواقع لزوم تقدیم ملانماها نموده حیات و آسایش خود را ولو موقتی هم باشد بدست آورند .

از این رو در این زمان نظرها تنگ ، گذشتها از بین رفته احساسات نوع دوستی و فامیلی رو به انحطاط در آمده بود. اغلب برای جزئی اختلافی بین دوشریک یا دو برادر سالها مرافعه باقی بود و مداخله حکم و یا واسطه بدون نتیجه ادامه داشت و همان دسته دوم فوق الذکر بودند که بمنظور تامین ثروت و آسایش و بدست آوردن مبلغی حتی ناچیز ترك مذهب مینمودند مخصوصاً اینکه راه بدست آوردن عوایدی را نداشتند .

تبلیغات گوناگون و تهدیدات مرگ بار با اسلحه هم ، آنها را احاطه کرده بود. مع الوصف در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه موقعیکه افراد جمعیت یهود از فعالیت موسسات فرانس و انگلستان برای آسایش خود مطلع شدند و وجود نمایندگان الیانس را در ایران برای افتتاح مدرسه و سرپرستی از آنان را حس نمودند ، که قریب الوقوع است ، روح جدیدی در کالبد خسته و فرسوده آنان دمید . آنهائیکه سالیان دراز به گند و کثافت محله عادت کرده بودند و آن خانواده‌هایی که غیر از تسلی

دادن روح خود بوسیله کتب انبیای اسرائیل ، توسل بچیز دیگری
 نمینمودند، غفلتا به هیجان و جنبش در آمده متوجه باغات اطراف شهر
 خصوصاً در تهران که زیاد بود می شدند. بمحضی که وسیله خرج چندروز
 یا یک هفته خود را داشتند با ساز و آواز برای تفریح رو به بیرون شهر
 کرده یا بطرف کوههای شمیران رفته و تاروزیکه پول داشتند در آنجا
 اقامت میکردند و بدینوسیله بدبختیهای سابق را فراموش مینمودند .
 گویند روزی داود معروف به اناری که در سر چال محله - (مرکز
 تراکم مزبلهها و لش های سگهای مرده) دکان داشت . او هم مانند
 سایر رفقای خود ، به باغی که متعلق بشاه و محلی پر از
 گل و ریحان و آب جاری بود رفت ، کمی که در آنجا ماند اظهار داشت
 از گندگل و وغ وغ بلبل سرم درد آمده و بسرعت روانه محل دکان
 خود گردید . آری ملتی که روزگاری به بهترین هوای جهان
 عادت داشت و در کنار خانه خدا که بدست حضرت سلیمان ساخته شده
 بود و در شهریکه مورد نظر امپراطوران بزرگ جهان بود ، زندگانی
 مینمود ، یا در پایتخت ایران باستان و در کنار قصور سلاطین
 هخامنشی زندگانی میکرد ، در اثر فشار و تحمیل زندگانی پست ،
 طبقه ای از افرادش دچار چنین عادات و زندگانی شده بودند و با
 این وصف راحش نمیگذاشتند. ناصرالدین شاه دومرتبه به اروپا مسافرت
 کرد و به امور و قوانین دنیا متمدن آشنا گردید . او دیده بود که یهودیان
 اروپا چه خدمات گرانبھائی به کشور خود مینمایند و دانسته بود که
 لازم است باین رویه ایکه موجب آبروی ریزی ایران است خاتمه داده
 شود ، بنا بر این متوجه اصلاحاتی در ایران شد و فوق العاده مایل بود

که به عملیات ضد یهود در ایران خاتمه دهد اما کشور ایران در تحت قدرت و نفوذ ملانماها بود و آنها یهودی خدا پرست و یهودی پیشوای موحدین را، در نظر ملت ایران کافر و بی دین جلوه داده بودند و به منظور معروفیت و بدست آوردن سهمی از چپاول و غنیمت و راضی نمودن طرفداران خود مال یهود را حلال جلوه میدادند و قدرت شاه برای تسکین متجاوزین یا تامین آسایش یهود ایران کافی نبود. ناصرالدین شاه کشته شد بدون آنکه منظور یهودیان و شاه کشور و فضایی ایران که بسیار زیاد بوده و همه آرزومند تغییر رویه توده ایرانی و تامین آزادی کلیه افراد کشور بود تامین گردد.



محمد رضا خان ناصرالدین شاه

بایستی بخاطر داشت که از وضع روز و از تجاوز حکام، نه فقط

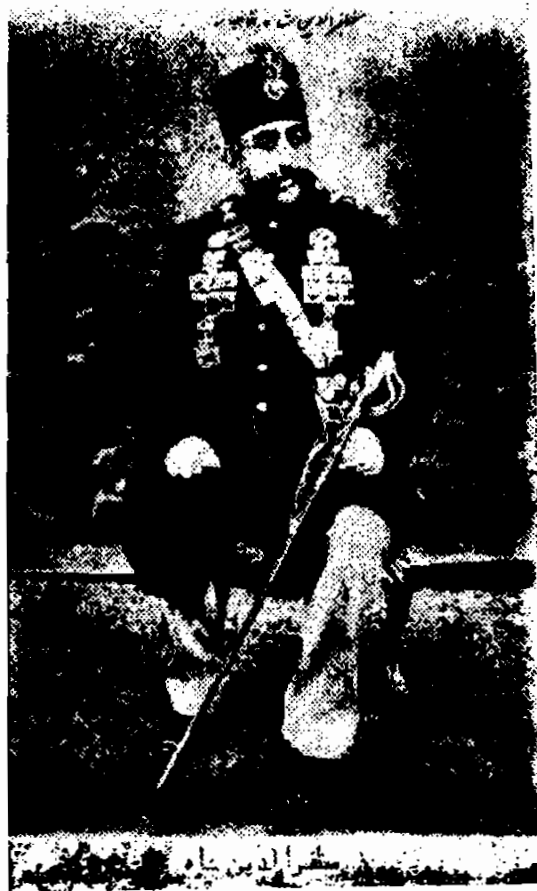
یهودیان رنج میبردند بلکه افراد مسلمان ایرانی نیز در نهایت سختی کامل زندگانی میکردند و اقدام میرزا رضای کرمانی یکی از عکس العمل‌های بارز وضعیت روز است. میرزا رضای کرمانی نسبت بشاه کشور کینه‌ای نداشت بطوریکه سیداسد آبادی به او گفته بود، کشتن حاکم کرمان شاخه‌ای از درخت استبداد است باید تنه‌را قطع کرد تا همه شاخه‌ها خود بخود خشک گردند. ناراحتی‌ها آزادی‌خواهان مسلمان و تجاوز بحقوق آنها بذر انقلاب را بتدریج از زمان سابق دردل و روح ایرانیان افشاندن بود و بزودی از ثمره آن با اطلاع خواهیم گردید.

نخست وزیران زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار
از اول سلطنت ناصرالدین شاه تا سال ۱۸۵۲ میرزا تقی خان امیر نظام صدراعظم بود بعد از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۷ میرزا آقاخان اعتماد الدوله در همان زمانیکه بایه شاه رازخمی کردند صدراعظم بود و برای حفظ موقعیت خود آخوند هارا تقویت میکرد و یهودیها را ازیت مینمود بعد میرزا محمد خان قاجار از ۱۸۵۷ مدت کوتاهی صدراعظم شد و ملقب به سپه سالار گردید. سپس میرزا حسین خان مشیر الدوله (سپه سالار اعظم) تا ۱۸۷۳ صدراعظم بود و بعد وزیر خارجه شد و انفصال او بتحریر روسها و روحانیون انجام شد.

بعد میرزا یوسف خان آشتیانی ملقب به مستوفی الممالک از ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۵ صدراعظم گشت بعد آقا ابراهیم امین السلطان و بعد از او پسرش میرزا علی اصغر خان امین السلطان که با ناصرالدین شاه به سفر دوم فرنگ رفت.

نخست وزیران زمان مظفرالدین شاه قاجار

اول مظفرالدین شاه ؛ میرزا علی اصغر امین السلطان رامعزول
و میرزا علی خان امین الدوله را صدر اعظم نمود ولی بعد میرزا علی
اصغر امین السلطان روی کار آمد و ملقب به اتابک اعظم شد . عصر او
مظفرالدین شاه بفرنگ رفت.



فصل پنجم

عصر مظفرالدین شاه قاجار

۱۸۹۶ - ۱۹۰۷

ناصرالدین شاه هیبتی مردانه داشت و بر کلیه امور کشور مسلط
بود، او شخصی بود بس هشیار و از امور جهانی آگاهی داشت. مسافرت‌های

اروپا و تماس با بزرگان و سیاستمداران آن قاره بر تجربیات و معلومات او بسیار افزوده بود بنابراین شیوه کشورداری را بهتر میدانست هر چند سلطانی مستبد بود و اگر این رویه را نداشت در عصر او کشور ایران به پیشرفتهای بیشتری موفق میگردید مع الوصف باید اذعان نمود که ولیعهد او از ذکاوت و سیاست خصوصاً در ابتدای سلطنت دور بود و تنها قلب رئوف و موافقت در اعلام مشروطیت است که موجب گشته نام وی بنیکی در تاریخ ذکر گردد. آنچه مسلم است مظفرالدین شاه در محیطی زندگانی نموده بود که مالاها تسلط کامل داشتند .

لرد کرزن در صفحه ۶۸ ترجمه فارسی بقلم آقای جواهر کلام از قول دکتر ویلز جهانگرد و دانشمند انگلیسی مینویسد:

« شاه آینده ایران بدنش ضعیف و فکرش خراب است » اما لرد کرزن این گفته را قبول ندارد و میگوید « بطور مسلم ولیعهد کنونی ایران برعکس سایر برادران با مالاها دلبستگی دارد و بیش از هر طبقه مالاها، شیخی راستایش میکند ».

ضعف پادشاه جدید و علاقه او به مالاها، دسته اخیر را روز بروز تشویق میکرد، طبقه ای از مجتهدین که فاضل و دانشمند و علاقمند به ملت و کشور خود بودند خود را برای اصلاحات و تامین آزادی مردم آماده میساختند و دسته دیگری که درصد اندوختن ثروت یا معروفیت بین توده مردم بودند فرصت را غنیمت شمرده برای تجدید قدرت و شروع تجاوزیکه در زمان ناصرالدین شاه در مقابل آن ایستادگی میشد، در فکر اقدام بودند .

در سال ۱۸۹۶ مجامع الیانس پاریس وانگلو ژویش اسوسیشن

بعوض تبریک قرن سلطنت ناصرالدین شاه، خطابه تسلیمت برای فوت شاه و تبریک جلوس جهت مظفرالدین شاه بتهران ارسال داشتند (۱) و منظفیوری و رودچیلد نیز آن اعلامیه را امضاء نموده بودند و ضمناً در آن اعلامیه از وعده های ناصرالدین شاه یاد آوری کرده و مساعدت شاه جدید را برای یهودیان درخواست نمودند .

از سندج در همین سال در دهم نوامبر به ایانس چنین نامه ای نوشته شد :

« شهر ما ۴۰۰ خانوار یهودی دارد همه فقیر و وسیله تاسیس مدرسه نداریم بسیار مورد خفت میباشیم . شهر ما مانند بهشت دارای درخت و آب است ولی متاسفانه ما نمیتوانیم از این موقعیت استفاده نماییم . بعد از مرگ شاه وضع ما بدتر شده است . مکرر از شما تقاضای مدرسه نمودیم ولی جواب ندادید . آدرس شما از ارض مقدس رسیده است ، به ما رحم کنید ، ویک مدرسه در اینجا تاسیس نمائید تا از بی علمی بدر آئیم . هیچ امیدی غیر از شما نداریم . اعتماد ما بر خدا است متمنی است ما را به جواب مفتخر نمائید . ایانس به آنها جواب داد که موضوع را مطالعه خواهد نمود و در نظر دارد ۴-۵ نفر از جوانان آنان را برای تحصیل به مدرسه بغداد بفرستد .

« در پائیز سال ۱۸۹۷ هنگام عید سایه بندان ، یکی از متمولین یهودی همدان به بهانه آنکه بزن فقیر مسلمانی اعانه نداده ، نزد حاکم احضار شده و وی بدون ترس حضور یافت و حاکم از ترس اهالی

بدون تحقیق حکم میکند که میر غضب سر اورا ببرد و نعلش او تا ۳روز در میدان آویزان بود.

یهودیان تا چند هفته در اثر وحشت از خانه ها خارج نمیشدند زیرا موقع عبور در کوچه آنها را کتک زده لخت میکردند . در همین سال در تهران هم سید ریحان الله حکم وصله را صادر و چون مخالفت دولت هم بی اثر ماند در همدان بیشتر شروع به تجاوز بر یهودیان شد .

وضع تهران و همدان و بتدریج سایر ولایات، قسمی شد که برای اولین دفعه سفیر امریکا در تاریخ ۱۷ مه ۱۸۹۷ توسط امین الدوله وزیر دربار شکایت نمود . در روز مولود شاه در نظر داشتند به قتل و غارت یهودیان پردازند ولی در اثر اقدامات سفارت انگلیس و فرانسه مرتفع گردید . اما وضع در ولایات مخصوصا در شیراز رو بوخامت گرائیده بود . در لار شیراز هم ، سید عبدالحسین نامی منتهای ذلت و خفت را بر یهودیان وارد میساخت در کرمانشاه چند نفر از یهودیان کشته شدند . در توپسرکان بر سر آنکه بار دیگر شخص جدیدی میخواست ارث اقوام خود را صاحب شود . به اتکای حکم ناصر الدین شاه شکایت بتهران نمود و مشیرالدوله بار دیگر آن حکم را تأیید کرد و بشاهزاده سیفالدوله حکمران همدان ابلاغ نمود اما مجتهدین توپسرکان وقعی نگذاشتند . « (۱)

موضوع سید ریحان الله

در بهار سال ۱۸۹۷ یکسال بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه

(۱) از یادداشت های آقای کهن صدق .

سید ریحان الله که قبلاً او را شناختیم و سالها بود که آرزوی معروف شدن نام خویش را مانند آخوند ملا عبدالله همدانی داشت از ضعف پادشاه وقت استفاده نمود و در تاریخ ۱۳ ایار ۵۶۵۷ یعنی ۵ سال بعد از آنکه در اثر تجاوز بیرحمانه خود، یکی از تجار محترم و نوع دوست یهود، عزرا یعقوب را غیر مستقیم بوسیله برف پارو کردن اجباری بقتل رسانده بود طرح جدیدی ریخت و همان بلوائی را که ۵ سال قبل در همدان بر پاشده بود، وی در پایتخت ایجاد نمود، یعنی فتوای وصله گذاردن بر یهودیان را داد. حال بینیم انعکاس این عمل در خارجه و داخله چه بوده؟ بولتن شماره ۲۲ الیانس در ۱۸۹۷ صفحه ۷۵ مینویسد:

• در سال ۱۸۹۷ وضع یهودیان ایران دردناک بود در ژوئن ۱۸۹۷ روزنامه‌های انگلیسی، اطلاعات تلخ زیر را راجع به انقلابات تهران داده‌اند و این نامه برای الیانس رسیده است: (توسط یک یهودی اروپائی) تهران ۱۷ مه ۱۸۹۷

با عجله وضعیت وخیمی را که متوجه همکیشان ما در پایتخت ایران شده است از نظر شما می‌گذرانند. سید ریحان الله از ضعف دولت استفاده کرده کینه مردم را بر علیه یهودیان برانگیخته و آنها را مجبور به گذاردن وصله و چیدن زلف و موی سر نموده است. لازم بود مراتب زیر به اطلاع شما برسد تا جهان تمدن را از این واقعه باخبر سازید. • هنگام سلطنت شاه مرحوم اوضاع یهودیان تهران خوب بود فقط در شهرستانها آنها را اذیت مینمودند اما متأسفانه دیروز ۱۶ مه، همه چیز عوض شد. حدود ده هزار آخوند بر حسب حکم سید ریحان الله محله یهودیان را محاصره نموده و بدبخت کسی بود که وصله نداشت یا آنکه زلف

داشت. بزور او را بنزد سید برده و همانجا سرش را تراشیده وصله به او می‌گذاشتند. بدیهی است که این مراسم توام با کتک انجام میشد بطوری که قلب سنگی هم متأثر می‌گردید. عده‌ای از یهودیان برای رهائی از این وضع مسلمان شدند. داشتن يك وصله بر روی لباس آزاری نیست ولی نتایج بعدی آن وخیم است خوشبختانه عده‌ای از یهودیان که مانند مسلمانان لباس می‌پوشند شناخته نشدند.

از بغداد هم اطلاعات دیگری راجع به این قضیه رسیده است. موضوع مسلم آن میباشد که هر موقع يك آخوند گمنامی خواسته است از تاریکی خارج گردد، جنگ بر علیه یهودیان را آغاز کرده است. سید ریحان الله که مرد گمنامی بود با این وسیله خود را معروف نمود. سید ریحان الله این فتوا و دستور را داده تا یهودیان شناخته شوند، یهودیان به شاه شکایت کردند ولی این سلطان ضعیف چه میتواند انجام دهد. هر مرتبه شاه جواب داده که این کار مربوط به مامورین دولتی نیست بلکه يك موضوع مذهبی میباشد.

یهودیان نخواستند تسلیم این موضوع گردند لذا سید دستور اجرای اجباری را داد.

در ۱۴ ایار يك دسته‌ای خانه‌های یهودیان را محاصره نموده وساکنین آنرا مجبور به گذاردن وصله نمودند. در همان شب، دختر سیدی که دیر بخانه مراجعت کرده اقوامش به محله یهودیان آمدند تا او را پیدا نمایند و مردم را تحریک می‌کردند که یهودیان می‌خواهند دختر را بکشند، بنابراین باید آنهارا قتل عام نمود اما یکی از مسلمانان مؤمن و متنفذ مانع این عمل گردید.

بعد از این واقعه غمناک در تهران احتمال خطر برای ولایات است. در اثر این پیش آمد، الیانس نامه‌ای به وزارت امور خارجه فرانسه نوشت و آن وزارت خانه هم جلب توجه سفیر خود را در تهران نمود. انگلو ژویش اسوسی‌شین هم در لندن توسط وزارت خارجه اقدام کرد. در این ضمن خبر رسید که دولت ایران اقدامات لازمه را برای جلوگیری از آن نموده (ولی مؤثر واقع نشده است) همچنین الیانس نامه‌ای بشاه نوشت.

در همدان تقاضای شاه برای عدم آزار یهودیان مؤثر واقع نگردید و در روز عاشورا مردم را در مساجد دعوت برای قتل عام این ملت مینمودند **بالاخره با پرداخت پولی معادل ۱۵۰۰ فرانک به آخوندها، موضوع مسکوت ماند.** در کرمانشاه وضع آرام بود اما منتشر است که در شیراز ۲۰ نفر یهودی کشته شده‌اند و سه کنیسه را آتش زدند.

سید ریحان الله فتوای خود را بتمام شهرستانها ارسال داشته است. وضعیت وخیمی که در پایتخت ایجاد شده بود. و وجود سلطانی که علنا اظهار داشته بود امنیت کشور امری است منتهی و مربوط به مامورین دولت نیست و آگاهی از ضعف شاه جدید موجب گردید که کمیته مرکزی الیانس تصمیم جدی تری به دازسالیان دراز بگیرد. بنا بر این بفوریت مصمم شد یکی از زبردست ترین مامورین خود، موسوم به یوسف کازس را در اوایل سال ۱۷۹۸ روانه تهران (که با بی صبری در انتظار افتتاح مدرسه الیانس در تهران بودند) بنماید.

یکی از ناظرین در مجمع مرکزی الیانس اظهار داشت که :

(۱) در آن زمان زلف داشتن مد بود.

«با افتتاح مدارس در ایران عمل دخول تمدن در این کشور مانند ترکیه و مراکش آغاز میشود و خدمتی به این مملکت میباشد.»
 لیانس در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۸۹۸ نامه زیر را به جناب سفیر ایران آقای نظر آقا در پاریس نوشت:

«آقای وزیر - دیر ما افتخار آنرا حاصل نمود که به اطلاع شما برساند در نظر است برای اطفال یهود در تهران مدرسه‌ای افتتاح نمائیم. شما با نظر موافقت با این موضوع برخوردار فرموده‌اید و اظهار امید نمودید که این عمل نتایج مفیدی برای یهودیان در بر دارد.

دولت اعلیحضرت شاه همواره با نظر مساعد نسبت به یهودیان رفتار نموده و مکرراً آنها را در مقابل تجاوزات حمایت کرده است. حق و عدالت که مورد توجه اعلیحضرت میباشد به ما امید میدهد که مامورین دولت، کمک لازمه را باین عمل خیر خواهانه، که در نظر داریم انجام دهیم بنمایند.

با تدریس و تعلیم و آموزش صنعت بیهودیان، اعتماد داریم خدماتی است که برای ایران انجام میدهیم، زیرا رعایای مفید و کارکن و مورد اعتمادی برای اعلیحضرت شاه تهیه مینمائیم.

این فکر بما اجازه میدهد که توجه و حمایت دولت را برای موسسه خود تقاضا کنیم.

برای اداره امور مدرسه یکی از مامورین با تجربه خود آقای ژوزف کازس را که فعلاً ریاست مدرسه بیروت را دارد انتخاب نمودیم، وی در ماه آوریل حرکت خواهد کرد تا به پست خود برود.

اجازه میطلبد تقاضا نماید که شخصاً سفارشات لازمه را برای مشارالیه بنزد دولت شاهنشاهی بنمائیید.

در ژوئیه ۱۸۹۸ مسیو کازس وارد تهران گردید. ورود وی در ایران و خصوصا در تهران چنان هیجانی ایجاد کرد که در تاریخ یهود ایران بی سابقه بود.

یهودیان تهران وی را مانند مسیح خود محسوب داشته و پس از بیش از ۷ قرن فشار و بدبختی و قتل و غارت ملاحظه میکردند مردی از طرف موسسه‌ای که توانسته از پادشاه آنان مکرر ملاقات و توجه او را به طرفداری از یهودیان جلب کند وارد وطن آنها گشته و با حمایت خود وضع اجتماعی آنها را اصلاح و مدرسه‌ای جهت ایشان افتتاح نماید و بدین وسیله فرزندان شان به علوم جدید آشنا، صنایع مختلفه را که بکلی از آنها عاری بودند بیاموزند. آن خفت و تحقیری را که روز و شب در معرض آن قرار داشتند مرتفع نموده تا بتوانند با آزادی به کار و کسب مشغول و درآمدی بدست آورده و به این بدبختی و فلاکتی که در اثر فقر و عدم آزادی آنها را احاطه کرده است خاتمه داده شود.

تاثیر ورود کازس رایه تهران از جمله نامه‌زیر که انجمن ریش سفیدان یهود تهران به الیانس نوشته بودند میتوان درک نمود.

« خداوند بر بدبختی ما رحم کرد، همان تقسیم که مانند ابام قدیم حضرت موسی را برای مساعدت به یهودیان فرستاد، اکنون هم الیانس را برای ما فرستاده است.»

عده‌ای از جوانان یهود و آنهایی که آرزوی زندگی و آسایش بهتری را داشتند تصور مینمودند که مفهوم و معنی یهودیت عبارت از توسری خوردن، فقر و فلاکت، مورد استهزا واقع گردیدن و قتل و چپاول و یا زندگی کردن در محیط کثافات و فقدان بهداشت است. از این جهت

یهودی بودن برای آنها ننگ، و برای نجات خود از این گرداب بدبختی، از ترك منهدب و جامعه خود مضایقه نداشتند. خصوصا آنکه باموقعیت جدید، ارث و دارائی کلیه افراد فامیل خویش را بدست آورده و بدین وسیله میتوانستند يك عمر تامین بوده و با آسایش زندگی نمایند.



سپو کازنی اولین مدیر و مؤسس مدرسه البیاتس در تهران در کنیسه ملا یعقوب

این طبقه و حتی اکثریتی که همواره جان و هستی خود را فدای ایمان و حفظ

موقعیت قومی و نژادی خود مینمودند، برای اولین دفعه بر راس خود مردی رامیدیدند تمیز و معطر و دارای لباس آبرو مند و قیافه ای جذاب و قابل احترام که حتی لوطیان سر گذر یا متجاوزین هم ، به او (صاحب) میگفتند . ایشان نمیدانستند که بدبختی و فلاکت و کثافت لباس و محیط و فقر آنها را، دست بیداد گران در مرور زمان و در اثر وضع مقررات محدودیت و جلوگیری از ترقی و سعادت آنها فراهم کرده اند . بنابراین اختلاف عظیمی بین خود و سرپرست تازه وارد میدیدند . مسیو ژوزف کازس اگر خود مسیح نبود قطعاً مردی بود که راهرا برای نجات هموار میساخت . مسیو کازس بعد از ورود ، بلافاصله با بزرگان ملت تماس گرفت ، انجمن ۷ نفره را که از اشخاص مسن تشکیل میگردد ، تقویت روحی نموده عده آنها را به ۱۳ نفر رسانده و فعالیت آنها را تشویق کرد . هیئتی از جوانان تشکیل داد (۱) تا بمنظور نظافت محله کوشش نمایند و بلافاصله خانه ای را اجاره و مدرسه را افتتاح نمود . (۲)

اکثر قریب به اتفاق محصلین را بطور مجانی پذیرفت و قرار شد هر چه زودتر برای آنها در خود مدرسه نهار مجانی آماده سازد . لوازم و کتب تدریس فرانسه را از پاریس به تهران آورد . برای تعلیم زبان عبری ، مرحوم ملایعقوب بنلوی و بعداً ملاحئیم موره تعیین گردیدند و برای تدریس زبان فارسی چند نفر از مسلمانان هموطن استخدام شدند و قرار شد چند نفر از جوانان را برای معلمی در محل آماده نموده

(۱) در سال ۱۸۹۹

(۲) ۱۸۹۸ میلادی = ۱۳۱۶ هجری قمری مدرسه الیانس اسرائیلیت

در تهران مفتوح گردید

و چند نفر را هم از پاریس وارد تهران نماید. يك دسته از جوانان را که خوش صدا بودند برای سرود خواندن، انتخاب و سرودهای عبری به آنها آموخت و کوچه‌ها آب و جارو شدند. اما تل بزرگ کثافات سرچال به حال خود باقی بود. موقع ورود وی، وصله گذاردن سید ریحان‌الله ادامه داشت و چون رفع آنرا بفوریت مشکل دید، بامامورین دولت و جناب سید، داخل مذاکره شد که چون منظور از وصله آنست که مسلمانان یهودیها را بشناسند، در این صورت من هم موافقم ولی اجازه دهید در عوض این پارچه قرمز يك علامت فلزی بر روی سینه‌نوب نمایند (۱) و این موافقت حاصل شد. بلافاصله توسط زرگرهاور یخته گران یهودی مقداری نشان از فلز و یا نقره که دارای علامت الیانس، (که دو دست در یکدیگر است) تهیه و افراد ملت خریداری و آنرا نسب به سینه نمودند. این عمل، قبح وصله را از بین برد و حتی همین قضیه بتدریج موجب گشت که بعضی از مسلمانان که همواره در کوچه و بازار مراقب بودند که یهودی علامت وصله را بر سینه داشته باشد، دیگر اهمیتی بآن تقفیش خود نمیدادند.

رحیم میشائیل حکایت نمود که: در موقع وصله‌ای قبل از ورود کازس به تهران، روزی در کوچه عبور میکردم مسلمانان مرا محاصره و با قیچی نمدچینی زلفهایم را چیدند بطوریکه در واقع میکنند و وصله برسینه‌ام زدند آقا جان کاشی (طیب زاده) مرا متاثر دید، گفت بیابرویم

(۱) پس از چندین سال که سید ریحان‌الله فوت نمود طرفداران وی یهودیانرا برای عزاداری و مشایعت میت به کوچه و بازار شهر تهران برده به آنها دستور دادند که منظم فریاد کنند: واویلا صدواویلا ستون دین نه پیدا»

مسلمان شویم، رفتیم محضر سید ریحان الله شهادت دادیم به هر يك از ما يك كاغذ سفارش نامه كه جديد الاسلام (پروانه مسلماني) هستيم داد و نيز يك عبا (چون تا يهودی بودند حق عبا تن كردن نداشتند) من آمدم منزل، مادرم ملاحظه كرد وصله ندارم و عبا دارم قضيه را فهميد شروع كرد زار زار به گريه نمودن، گفت آخر ما فاميل چه گناهی كرديم كه چنين كاری را كردي، تمام شب گريه او خاتمه نيافت. صبح رفتم نزد آقا جان گفتم، قبلا در كوچه در عذاب بودم و در خانه راحت، و حالا در خانه بدتر از كوچه است. آقا جان اظهار داشت منم همين قسم گرفتار شدم باهم رفتيم منزل سيد ريحان الله كاغذ و عبا را پس داديم گفتيم آقا ما مايليم يهودی بمانيم.

سيد وصله را باز به لباس ما چسبانده و كاغذ را پس گرفت (۱) ولی عبا را نگرفت. «آقا جان را بعد بهائيهها به طرف خود جلب نمودند ولی بعداً بيهوديت برگشت»

تهران و يهوديان از نظر ژوئيش انسيكلوپديا

ژوئيش انسيكلوپديا، جلد ۱۲ صفحه ۷۳ راجع به تهران و موقعيت آن زمان چنين نوشته است:

تهران پایتخت و مرکز دادوستد ایران، تقریباً در هفتاد میلی جنوب بحر خزر واقع شده است. توسعه عمده شهر در نیمه آخر قرن نوزدهم در زمان ناصرالدین شاه که پزشک در بارش یکنفر یهودی بنام J.E.Polak بود صورت گرفت. قدمت تهران، چونکه موجودیتش

(۱) حقیقتاً موجب تعجب است که چگونه سيد ريحان الله به این کار تن در داده است زیرا کسی که مسلمان میشد نمیتوانست برگردد.

را بسختی میتوان آنطرف قرن دوازدهم دنبال نمود عظیم نیست. بنظر
میآید که تهران تدریجاً بجای شهر (ری) قدیمی که کم کم فراموشی
سپرده شد و اکنون توده‌ای از ویرانه‌ها و در حومه تهران میباشد
گرفته است. خود شهر ری تاریخ طولی داشته است، باین قرار که
شهر قدیمی Media بوده و در Apocrypha بعنوان Rages یا
Ragan ذکر شده، در کتاب اوستا و کتیبه‌های قدیمی پارسی بعنوان
Raga یا Raha

و در ادبیات باستانی بعنوان Ragal ذکر شده.

توسط ابن خردادبه (۸۱۷) بعنوان مرکز دادوسته یهودیان ذکر شده است.
دیوارهایی که شهر تهران را احاطه کرده دایره‌ای به امتداد
(۱۱) میل و توسط دوازده دروازه بخارج راه دارد و دارای وسعت
شایان توجهی است. اروپائیان در بخش شمالی شهر که سفارت‌های خارجی
در آنجا تمرکز یافته اند سکونت دارند. یهودیان در محله مخصوص
خودشان زندگی مینمایند. آنها در زندگانی روزمره تابع همان
تضییقات و محدودیتها که زردشتیان و ارمنیان بآن دچار میباشند هستند.
و آنها سابقاً در معرض اعمال شکنجه که منجر به بدبختی و جهل و خفت
آنها گردید قرار داشتند. شورشی علیه آنها در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۹۷)
در تهران روی داد. اتحادیه اسرائیلی بین‌المللی با رفع این اوضاع
و بهبود وضعیت یهودیان در جامعه و تاسیس آموزشگاه جهت تعلیم و تربیت
اطفال یهودی، عمل بزرگی انجام داده است. گزارش اتحادیه در بوط
به سال ۱۹۰۴، حضور تقریباً (۴۰۰) نفر دانش آموز را به آموزشگاه
دوگانه که شش سال قبل برای پسران و دختران تاسیس گردیده)

نشان میدهد. یهودیان در تهران مثل سایر جاهای ایران بطور کلی بشغل تجارت، نقره کاری، تجارت شراب، و خرده فروشی مشغول میباشند. از ۲۵۰/۰۰۰ نفر تمام جمعیت تهران، ۵/۰۰۰ نفر یهودی میباشند.

وضع یهودیان و راپرت کازس

«در سال ۱۸۹۸ روز جشن مولود شاه خیال حمله بیهودیان تهران را داشتند، جشن مفصلی گرفته شد و شاه توسط نظام السلطنه ۲۰۰ تومان اعانه بمدرسه فرستاد.» «دراصفهان آقای نجفی ۳ حکم سخت بر علیه یهودیان صادر نمود از جمله ممنوع نمودن معاملات بایهودیان که موجب پریشانی آنها را فراهم کرد و آلیانس برای آنها اعانه فرستاد» (۱).

درنامه مسیو کازس به الیانس راجع بیهودیان تهران (۲) مینویسد تهران ۶۰۰۰ نفر یهودی دارد، آنها موظف نیستند که در يك محله زندگانی نمایند مع الوصف در يكجا جمع هستند یعنی در دور کنیسه های خود (موضوع حمام و تهیه گوشت معاینه شده و همچنین موضوع امنیت آنها را مجبور بجمع بودن دور یکدیگر نموده بود) و بدین ترتیب يك محله شهر کلیه یهودی است. شهر تهران کلیتا کثیف است و سپور ندارد، یهودیان هم خرجی برای نظافت نمیکنند، خانه معمولاً کوچک و دارای ۵-۶ اتاق است که در يك حیاط و وسط آن حوضی میباشد. خانه های مهم يك اندرونی جهت زنها دارد، زنها در مقابل اشخاص غیر، روی خود را میگیرند و فقط چشمهای آنها دیده میشوند.

(۱) از یادداشت های آقای کهن صدق

(۲) استخراج از بولتن شماره ۲۳ سال ۱۸۹۸ صفحه ۶۳

لباسی که یهودیان بدان ملبس هستند، لباس مخصوص است که بفوریت شناخته میشوند. دو سال قبل يك ملائی مسلمانان را تحريك كرد كه یهودیانرا مجبور به گذاردن وصله قرمز بر روی لباسشان بنمایند یهودیان به دولت شکایت نمودند و دولت وعده رسیدگی داد. یهودیان بسیار ضعیف وملاها بسیار متنفذ میباشند. دولت قدرت جلو گیری ندارد و فقط ممکن است بجای وصله ، يك مستطیل بگذارند و آنرا بشال کمر وصل نمایند . تدریجا عده ای دیگر این علامت را نمیگذارند یعنی آنهائیکه مانند مسلمانان لباس میپوشند . هر کس مسلمان نیست در اینجا نجس محسوب میشود. هر چه غیر مسلمان دست بزند نجس میشود اما مسیحیها باوضع لباسشان واختلاط آنها در محله های مختلف شبیه ایرانیان شده اند در حالیکه یهودیان بواسطه جمع بودن در محله خود و فورم لباسشان مورد مسخره و در تهدید و آزار قرار دارند همچنین وضع زندگانی وشغل آنها ایشانرا مورد تنفر قرار داده .

(خودشان آن وضع زندگانی و آن مشغله ها را نخواسته بودند و به مرور زمان به آنها تحمیل شده بود) اغلب پيله ور هستند مدتی است چند نفر از آنها دکان بزازی باز کرده اند ، چند نفری هم عتیقه فروشند . ثروتمند بین آنها نیست مگر ۲ - ۳ نفر که ۳۰ یا ۴۰ هزار فرانك دارائی دارند . زنها از حیث نجابت کاملند . با اینکه جامعه ، تشکیلات ندارد امور خیریه خوب است وسائیلین بین آنها کمتر از مسلمان است ومردم مستعد ترقی میباشند .

در نامه دیگر کازس نوشته است

چند روز قبل بین قاطرچی ها و يك تاجر که اجناس او دزدیده

شده بود مرافعه ای رخ داد. قاطرچیها بکوچه های شهر رفته فریاد میکردند که یهودیان کفر گفتند طولی نکشید که مردم دکا کین یهودیان را محاصره و پانصد نفر به چپاول مشغول شدند. چند نفر یهودی مجروح گردیدند. این ایام صرف نظر از گرما ایام محرم و عاشورا است. خوشبختانه توانستیم به این شورش خاتمه دهیم.

اتفاق دیگری در ۲۲ ژویه واقع شد. در نزدیکی مدرسه، بناهای مسلمان در خانه ای درهمسایگی کار می کردند، يك تیر بروی يك عمله افتاد و فوت نمود. فوراً در شهر منتشر شد که یهودیان يك مسلمان را کشته اند. قوه ممیزه توده مردم کم است و فکر نمی کردند که کلیه عمله ها مسلمان بوده اند و این عمل توسط عمله دیگر مسلمان شده است، بلافاصله هزار نفر مسلمان به محله یهودیان ریخته تا انتقام کشند. (یعنی از کلیه یهودیان) عده ای از یهودیان مورد آزار قرار گرفتند اما فراشهای دولت رسیده جلو گیری کردند. من رئیس فراشان (۱) را ملاقات نمودم و با محبت از من پذیرائی نمود. روز دیگر افتخار آنرا یافتیم که مشارالیه از مدرسه دیدن نمود و عده ای از ملاها و اشخاص محترم با حضرت اشرف بودند و این عمل باز دید از من بود.

ناکی این وضع نا امنی ادامه خواهد یافت؟

کازس ادامه داده مینویسد:

هر دقیقه ممکن است ما دچار وضع ناگواری گردیم. دولت نظر مساعد دارد ولی قادر به جلوگیری از مردم که تحت تاثیر سخنان ملاها هستند نمیباشد. هر موقع یکی از آخوندها تصمیم بگیرد که

(۱) گویا منظور حکومت وقت، مختار السلطنه باشد.

مردم را تحريك و متوجه محله كند ، فقط بيان يك جمله كافي است و در آن موقع حتى سربازان قادر بجلو گيري نميباشند .

در نوامبر ۱۸۹۸ نامه كازس حاكي بود :

۳۰ اكتوبر ، در مدرسه جشن مولود شاه را گرفتيم بسياري از مسلمانان در اين جشن شركت كردند و بيانات تشويق آميز نمودند . چون براي محصلين لباسهاي جديدي درست کرده بودم وزير خارجه خواست آنها را ببيند ، چند نفر از محصلين را نزد او بردم ، عبور آنها در كوچه ها و بازار سروصدا بلند كرد (چون محصلين يهود لباس تميز پوشيده بودند مردم ناراحت شده بودند) وزير تبريك گفت و بچه ها را تشويق نمود كه اگر در تحصيلات خود موفق شوند دولت به آنها در ادارات كار خواهد داد . وزير دستور داد كه به محصلين نوشيدني دادند و صد فرانك هم به آنها انعام داد . هفته گذشته نخست وزير مرا احضار و اطمينان به مساعدت داد و فرمود كه يهوديان رعايای ايرانند و اعليحضرت براي رعايای خود در هر مذهبي كه باشند فرق نميگذارد . يهوديان ايران احتياج به تحصيل و تمدن دارند و من به اليانس كه در اين راه پيشقدم شده است تبريك ميگويم . اين وضعيت ملاها را بتدريج آرام ميكند . سال گذشته در همين موقع مردم را به قتل عام يهود دعوت مي كردند موضوع بقدری جدی بود كه سفير انگليس براي جلو گيري مجبور شد چند نفر از غلامان سفارت را براي حفظ يهوديان به محله بفرستد و دولت هم سرباز فرستاد . يك هفته يهوديان از خانه خارج نشدند و عده ای از مسلمانان با محبت غذا به آنها ميرسانيدند . يهوديان ميدانند كه اين تحول در اثر اقدامات اليانس

شده است و تشکر دارند.

در شهرستانها وضع بهبودی نیافته است. یهودیان اصفهان هر روزه تقاضائی نزد من میفرستند در اثر این راپرت، کمیته مرکزی ایانس مراتب تشکرات خود را برای نخست وزیر ایران و وزیر خارجه فرستاد. اعلیحضرت در همین مواقع این نامه را برای وزیر خارجه فرستاده بود.

« با کمال رضایت اطلاع حاصل نمودیم، نظر باینکه سایر مدارس بر روی یهودیان بسته است و چون عده ای از یهودیان مایل به تعلیم اطفال فقیر ویتیم خود میباشند، تصمیم گرفته اند که اعاناتی جمع آوری نموده و مدرسه ای باز نمایند تا در آنجا طبق مذهب موسی برای من و کشورم دعا کنند مایهودیان را از رعایای با وفای خود میدانیم و میخواهند بوسیله این مدرسه عده ای از رعایای ما را تعلیم دهند که من آنرا برای کشور مفید میدانم، بهمین علت دستور بنظام السلطنه دادیم که ۲۰۰ تومان برای این موسسه کمک نماید. »

نامه ای از اصفهان بتاريخ اوت ۱۸۹۸

« قریب یکسال و نیم قبل آخوندها از هر گونه تجاوز نسبت به ما مضایقه نداشتند و چون این تجاوزات به عطش آزار آنها خاتمه نمیداد لذا اخیرا سه ماده محدودیت زیر را فتوی دادند:

- ۱- مسلمانان با یهودیان معامله نکنند و بدین ترتیب هزار پیلهور یهودی را بیچاره کردند و مشتریان دیگر دین سابق خود را هم نمیپردازند.
- ۲- یهودیان حق ورود به بازار را ندارند و هر کس برای انجام کارهایش برود کتک میخورد.

۳- هیچ گونه خوراک بیهودیان نفرروشد و چون کلیه فرورشدگان غذا مسلمان هستند بدین وسیله یهودیان را از پادر آورند.

کنون میترسیم از خانه‌های خود خارج شویم و وقتی به حاکم عارض می‌شویم قدرتی ندارد این آخوندها چهار نفر هستند. آقای نجفی شیخ مرتضی، سید حسن و سیدفانی که کینه بر علیه ما دارند و مردم را بوسیله تحریک مینمایند و اعتنائی هم به مامورین دولت ندارند. بر این بدبختیها قحطی هم اضافه شده عموما فقیر هستیم و آنهاییکه سابقا دارا بوده و کمکی به فقر امیکردند ثروت خود را از دست داده‌اند.

آقای کازس ضمنا اطلاعاتی راجع به ۳۰۰ یهودیان مشهود داده بود. در این موقع مدرسه الیانس تهران دارای ۶ معلم عبری و فارسی بود، محل مدرسه را جامعه تهران سالی معادل ۱۲۰۰ فرانک فرانسه اجاره کرده محلش تنک و تاریک بود.

عده محصلین در ابتدا ۳۰۰ نفر بودند. ضمنا در این موقع چند مکتب‌خانه که زبان عبری و تورات تدریس میشد وجود داشت. کمیته جوانان مردم را برای فرستادن اطفال بمدرسه تشویق می‌کرد و در اثر آن عده محصلین از ۳۰۰ نفر به ۴۲۱ نفر رسید که ۱۱۷ نفر آن ماهیانه میدادند و ۳۰۴ نفر مجانی بودند این عده به ۹ کلاس تقسیم شده بود و چون جای مدرسه کم بود ناچار بچه‌های ۶ تا ۸ ساله را به دو کنیسه برده توسط ۳ معلم عبری تدریس مینمودند و از نوامبر ۱۸۹۸، مدرسه ۶۰ نفر از اطفال یتیم و فقیر را نهار میداد. ضمنا کلاس‌های شبانه تاسیس گردید تا اکابر سواد بیاموزند و در حله اول ۱۵۰ نفر داوطلب شدند. اقدام دیگر کازس تاسیس مدرسه دخترانه بود.

« در اصفهان در همین سال بین چند نفر یهودی و در دشتی نامی که نزد کارلند مسیحی شده بود اختلاف حاصل گردید و در دشتی چند نفر یهودی را متهم داشت که او را قاپوچان گاندی او را سوزانده اند، در اثر شکایت کارلند، یهودیان اصفهان محکوم به پرداخت یکصد تومان شدند. در تاریخ اول آوریل ۱۸۹۹ بارون هیرش که یکی از ثروتمندان یهود و دارای خود را برای امور خیریه مصرف مینمود در پاریس فوت کرد بمحض رسید این خبر به تهران جامعه یهود تهران در کنیسه عزرا یعقوب مراسم عزاداری مفصلی بعمل آورد، (۱)

نامه های کازس و غیره به الیانس

در بولتن شماره ۲۴ صفحه ۵۸ سال ۱۸۹۹ راجع به نامه ژوین مینویسد:
 «با وجودی که آزار یهودیان ادامه دارد اوضاع وخیم آنها بهبودی یافته است. شاه و وزرا از یهودیان حمایت میکنند، اما در سال ۱۸۹۹ واقعه ای رخ داد، و در حقیقت مشغول طی نمودن بحرانی هستیم که امیدواریم سخت نباشد.»

شغل پیلهوری، یهودیان را در انظار خفیف نموده است. خواستم آنها را بتدریج بشغل بزازی بگمارم، قبلا عده ای اینکار را بطور دوره گرد میکردند و چون دکانداران جدید یهودی، با سود مختصری قانع بودند مشتریان زیادی از مسلمانان به آنها مراجعه مینمودند، در نتیجه دکانداران مسلمان، دکان های خود را بسته اعتراض داشتند که چرا یهودی ارزان میفروشد و مشتریان آنها را میگیرند. نصیحت مامورین دولت اثری

نکرد ، اصناف دیگر هم تصمیم گرفتند نسبت به آنها همدردی نمایند . کلاه‌دوزها ، کفش‌دوزها و حتی بازار آهنگرها را تعطیل کردند. چند روزی است مصادف با فریاد آخوندها که مردم را رهبری مینمایند می‌باشیم اگر کمک و حمایت دولت نبود لحظات بدی راهم‌کیشان ما طی میکردند تعطیل بازار ادامه دارد. خطر در اثر مداخله ملاها (ملا نماها) میباشد . چند روز بعد کازس مینویسد :

«بزازها طوماری امضا کرده از دولت تقاضا نمودند که دوره‌گردهای یهودی دیگر فروش نکنند ، در نتیجه وزیر هم ازمین تقاضا کرد که این موضوع اجرا شود ، وضع بسیار وخیم است و دولت مجبور گردیده که به بزازها امتیاز دهد.

جریان فوق چند هفته ادامه داشت. چند نفر از مجتهدین خواستند برای رفع بحران کوشش نمایند ولی آنها را متهم به رشوه‌گرفتن نمودند. (البته مجتهدین واقعی و عالم روز بوده‌اند.)

در تاریخ ۲۶ اکتبر ده‌کان‌های بزازی یهودیان باز شد اما در آخرین لحظه دچار اشکال دیگری شدیم زیرا حاکم جدید تهران در نظر گرفت بیهودیان وصله بگذارند یا اقلاً لباس مخصوص به آنها بپوشانند . من به او گفتم هیچ‌گاه حاضر نخواهم شد ، هر کس آزاد است لباسی را که مایل است بپوشد . وی جواب داد این کار را با جبار مایل نیست انجام دهد اما اجرای آن متعصبین را ساکت خواهد نمود . در جواب به او اظهار داشتم به ساکت شدن متعصبین علاقه‌مندیم ولی این کار را نخواهیم کرد . بعد از چند روز ، یکی از مجتهدین (۱) متنفذ اعلامیه‌ای بر له یهودیان صادر

(۱) گویا جنت مکان مرحوم سید عبدالله بهبهانی بوده است.

نمود و فعلا راحتیم . ممکن است عده‌ای از تجار یهودی که در یکی از سراهای بازارند مجبور بترك آن شوند . در سال ۱۸۹۹ مدرسه دخترانه تهران باز شد و مسیو و مادام Ahib مامور مدرسه دخترانه تهران و تاسیس فرش بافی مدرسه شدند و ۴۰ دختر را مشغول داشتند .

در همین موقع در روزنامه Fronde مورخه ۳ اوت ۱۸۹۹ مقاله‌ای منتشر شد حاکی از آنکه: (اخباری که از تهران میرسد برای تمدن بشریت شرم آور است که تا این حد ، نسبت به يك فرقه مذهبی تجاوز شود . لازم است درسی از طرف اروپائیان به آسیائیان داده شود) و بعد به شرح واقعه بزازها پرداخته بود .

تاریخ ۵۰ ساله مینویسد: «در همدان آخوندها سر قضیه مخالفت دولت با انحصار وراثت جدید الاسلامها ناراحت شده و از هر گونه اقدامی بر علیه یهودیان کوتاهی نداشتند . يك اتهام كوچك و یا يك شکایت خالی از حقیقت ممکن بود که موجب شورش بزرگی بر علیه یهودیان گردد خوشبختانه تمام ملاحا بر ضد یهودیان نمیباشند و بین آنها روشن فکران زیادی وجود دارد . (مکرر در این تاریخ گفته شد ، علمای فاضل و بزرگ ، که با اخذ مقام ارجمند علمی ، دارائی معروفیت کامل بوده و به ارش مقررات تورات و قوانین حضرت موسی آشنا بودند و از اهمیت فعالیت و فداکاری تاریخی یهود ، در حفظ وحدانیت اطلاع داشتند ، هیچگاه بر علیه یهودیان ، نه فقط قدمی برنداشتند بلکه طبق قوانین حضرت پیغمبر اسلام از یهودیان حمایت مینمودند) و در این سال ۱۹۰۰ میلادی هنگامیکه تهران غشوش بود

حاجی میرزا حسن خواست بوسیله يك بهانه بی اساسی ، يك يهودی را زندانی کند . ولی مجتهد عالی مقام وشیرینی بنام حاجی آقا محمد به یهودی بیچاره پناه داد . حاجی میرزا حسن که از این عمل عصبانی شده بود خواست از کلیه یهودیان انتقام کشد ومردم را بر علیه آنان تحریک کرد اما موفق نشد زیرا روسای اصناف از تعقیب دستور او استنکاف ورزیدند نصایح مشفقانه حاجی آقا محمد وعده دیگر از مجتهدین مانع بروز حوادث گردید . در همین سال ۱۹۰۰ مدرسه الیانس در همدان افتتاح شده بود ووجود او موجب تقویت روحی یهودیان و رفع پیش آمدها مکرر هر ساله بود . « مسیو ومادام باسان ریاست مدرسه الیانس همدان را داشتند وعده شاگردان مدرسه با ۳۴۶ نفر پسر و ۲۱۵ نفر دختر شروع شد وتاماماً مجانی بودند . وصله یهودیان همدان در این سال برداشته شد . »

راپرت واصله از تهران به الیانس باز در ۱۹۰۰ چنین حاکی بود:
 «زندگانی اقتصادی در ایران بواسطه گرانی بصورت تاریکی جلوه گر می شود . سرمای شدید وبهران تجارتنی وجود دارد . در کاشان دو طفل از گرسنگی وسرما فوت کرده اند جوامع اصفهان ، شیراز و همدان در بدبختی میباشند وچون مسلمانها هم دچار این بحران هستند تعصب آنها بیشتر میگردد . راجع به انحصار وراثت مورد تقاضای جدید الاسلامها مکرراً اعتراضی کردم وزیر فعلی حکم ناصرالدین شاه مورخه جمادی الاخر ۱۲۹۷ هجری = اکتبر ۱۸۸۰ را ، تجدید نموده است و آن حکم باردیگر در تاریخ شعبان ۱۳۰۷ = دسامبر ۱۸۹۰ به امضاء مشیرالدوله نیز صادر شده است . ازتویسرکان تلگرافی راجع به تجاوزیک جدید الاسلام برای تصاحب کلیه دارائی متوفی یهودی ، رسیده بود ودر نتیجه

تلگراف زیر از طرف دولت ایران مخابره گردید :

جناب آقای شاهزاده سیف الدوله

چند روز قبل تلگرافی به اعلیحضرت همایونی از طرف یهودیان
تویسرکان حاکی از تجاوز یک نفر جدید الاسلام رسیده . اعلیحضرت
امر فرمودند ، بدون تاخیر ممنوع است که این جدید به هر عنوان که
باشد ارث اقوامش را تصاحب نماید . طبق قانون دولت ، هیچ حقی به
کلیه ارث ندارد . حکم را کاملاً اجرا نمایند و به یهودیان اطمینان دهید
که در آتیه از این بابت ناراحتی نخواهند داشت .»

در بولتن شماره ۲۵ صفحه ۷۲ سال ۱۹۰۰ مینویسد: «رفتاری که
بایهودیان ایران میشود قرن وسطی را بخاطر میآورد . در سال ۱۸۷۳
هنگام سلطنت ناصرالدین شاه ، ملاقاتی از طرف الیانس و چند موسسه
یهودی با شاه انجام شد و راجع به وضع یهودیان ایران صحبت گردید
ایران از دنیا جدا است ، تجاوز بشدت در آن مجری میباشد . اخیراً
محلّه یهودیان (تهران) مورد حمله غارتگران واقع گردید و اگر
دخالت جدی دولت نبود قتل و کشتار میشد . جای گیر ناصرالدین شاه
دیگر تجاوز را اجازه نمیدهد.»

مسیو کازس راجع به احوال یهودیان جامعه یهود تهران چنین
وصف میکند :

«در موقع معاملات املاک در نزد مجتهدین (۱) یهودی غیر از مزد ،
باید خمس معامله را هم بدهد اما ممکن است با صاحب محضر چانه زده

(۱) در این زمان محضرت ثبت اسناد و دفاتر پلمب شده مرتب وجود نداشت

کم نمود و بایستی به اطرافیان مجتهد هم مبلغی داد.

اشخاص فقیر اطاق کرایه میکنند اما اغلب مردم اطاق را (میشکنتا) رهن مینمایند پیراهن کوتاه و یک شلوار (سفید) و یک قبا و شال و عبا لباس مردم است. در دوره حیات، فقط دو مرتبه لباس میدوزند و لو در این مدت لباس کوتاه یا درازوپاره و کثیف شود. دستمال ندارند. دست را با لباس خشک میکنند. روی زمین فرش دار میخوابند.

کسب و تامین زندگانی آنها از زرگری، دلالی، ذغال فروشی، پیله وری است و چند نفر عتیقه فروش هم وجود دارد. زنها اغلب دلال میباشند. بازنها مانند زرخرید رفتار میشود و مادر شوهرها آنها را آزار میدهند. دختران در سن ۱۳ سالگی مادرند. مردهائی دیده میشوند که دارای چند زن هستند. یهودیان وظایف مذهبی را عمل میکنند ولی بدون روح و مانند رومیها میباشند، بمحضیکه به اشکالی برخوردند تغییر مذهب میدهند یا پروتستان یا مسلمان و یا بهائی میشوند و این خطری است که جامعه یهود ایرانرا تهدید میکند. لازم است افکار آنها را روشن نمود. یکی از دلایل تغییر مذهب، بخاطر تصرف کلیه دارائی اقوام است و در نتیجه طرف دیگر هم تغییر مذهب میدهد تا دارائی خود را از دست ندهد و این جریانات منبع عایداتی برای آخوندها است خوشبختانه ناصرالدین شاه فرمانی بر علیه این قانون ارث صادر کرد یکی دیگر از علل تغییر مذهب، خفت و خواری است که نسبت بیهودیان روا میدارند.

هنگامیکه کاسب یهودی دچار اشکال مالی (ورشکستگی) میگردد،

میگوید خیلی آسان است مسلمان شده راحت می‌شوم و با این ترتیب آخوند برای محافظت وی و دکانش و جلوگیری از آسیب همسایگان رقیب یهودی وی، اقدام می‌کند. در موقع وصله عده‌ای از جوانان با گرفتن ورقه جدید اسلامی خود رازاحت کرده بودند. موقع وصله‌ای (سید ریحان‌الله) صدر اعظم امین الدوله که مرد دانشمندی است به یهودیان مشورت داد که بشاه عارض شوند و در نتیجه مداخله او بجای وصله نشان گذاردند ولی بعد از ورود من، بتدریج آنهم موقوف شد.

میسیمون پروتستان (۱) که در محله است مشغول فعالیت میباشد. مردمی وجود داشتند که تصور میکردند افتتاح مدرسه مذهب را از بین میبرد زیرا در افتتاح مدرسه پروتستانها این اثر را دیده بودند. در نتیجه اعانه الیانس، لباس اطفال فقرا را که معمولاً بی کفش بودند درست کردم و کفش و جوراب برای آنها تهیه نمودم و روی کلاه آنها علامت الیانس زدم آنها ماهوت پاک کن را نمیشناسند و کثیف میباشند بسیار به تحصیل علاقه نشان میدهند ترقی دو سال اخیر اطفال جالب توجه است.»

در این سال بواسطه تحریکاتیکه از طرف یکی دو نفر از یهودیان تهران بر علیه مسیو کازس بعمل آمده بود و نسبت به ناجی خود نمک شناسی نموده بودند الیانس وی را احضار کرد. این زمان مسیو و مادام ایب در تهران بودند و مسیو لوی هم بعد برای ریاست مدرسه به آنها پیوست.

بلوای شیخ ابراهیم قزوینی و خمره شکنی

« شیخ ابراهیم که تا کنون بر علیه یهودیان اقداماتی نموده بود

(۱) مدرسه ای که میرزا نورالله حکیم رئیس آن بود.

در روز جمعه ۱۸ ژانویه بدون آنکه علتی داشته باشد مومنین را در موقع خروج از مسجد (شاه) تحريك كرد خواست ثابت کند که منهد دارد از دست میرود، زیرا مردم شراب میخورند و نصیحت نمود که لازم است از فروش مسکرات ممانعت کرد چونکه استعمال شراب در قرآن قدغن میباشد، بنابراین بایستی هرچه شراب و عرق در تهران موجود است از بین برود.

او اظهار داشت که دو ملت اقدام به تهیه مسکرات میکنند، یکی ارامنه و دیگری یهودیان و چون یهودیان نزدیک تر ما هستند (۱) بهتر است از آنها شروع کنیم . بلافاصله جمعیت با نعره های وحشتناک و آنهاییکه از عناصر بدنام و خطرناک تهران تشکیل میشدند (منظور او باش و قداره بندها) بدنبال شیخ ابراهیم بحرکت آمدند و وارد محله یهودیان شدند .

تمام دکان هارا چاپیدند (آنها رفته بودند مسکرات را از بین ببرند) آنچه که نمیتوانستند همراه ببرند در گلهای کوچه ریخته از بین بردند. کلیه زر گر خا نهرا تاراج کردند و به این هم قناعت نکرده عدهای یهودیان را سخت مجروح نمودند . این وضع ۳ ساعت طول کشید تا فراشان حاکم رسیدند . «

رئیس مدرسه مسیونیسیم لوی مینویسد. « در اثر این واقعه فورا با دو نفر اشخاص معروف به سفارت انگلیس رفته و شارژ دافرا از وقائع مستحضر داشتیم و فوراً با من به وزارت خارجه آمد و راجع به

(۱) چون یهودیان مانند مسیحیان مسلح نبودند .

این موضوع پروتست نمود. وزیر قول داد که مسئولین را توقیف و مجازات کرده و خسارات یهودیان را خواهد پرداخت. روز بعد به سفارت فرانسه رفتم و اوهم يك نامه‌ای به وزارت خارجه نوشت و تقاضا نمود که امنیت یهودیان را تامین نمایند، و همچنین امنیت مدرسه را. اثر آن فوری بود زیرا در مراجعت ملاحظه کردم که عده‌ای قزاق برای حفظ مدرسه فرستاده‌اند.

تحقیقات از طرف دولت شروع شد و صورت خسارات را برداشتند. مسیو گراهام قنصل انگلیس در روز شنبه برای دیدن وضع محله یهودیان آمد. این حمله با سابق فرق داشت زیرا سابقا محرکین معلوم می‌داشتند چه موقع تجاوز انجام خواهد گرفت ولی این دفعه بی‌خبر بود. یکی از اشخاص مطلع اظهار می‌داشت که در روز جمعه هنگام حمله رئیس مدرسه از محله غائب و بی‌خبر بود وی طرف ظهر یعنی هنگامیکه غارتگران در محله مشغول بودند در حال مراجعت به شمس-العماره میرسد يك یهودی که لباس او مانند مسلمانان و شناخته نمیشد توانسته بود از معرکه رهائی یافته متوجه خارج از محله گردد در شمس‌العماره مصادف با مسیولاری رئیس مدرسه الیانس شده و باو می‌گوید مسیو بکجا می‌روی هزاران نفر مشغول چپاول و زدن ما می‌باشند. بلافاصله رئیس با درشکه‌ای خود را به سفارت میرساند و با کمك قنصل انگلیس موفق میشوند که فرایشان حکومت را به محله فرستاده به آن وضع وحشتناك خاتمه دهند. مؤلف که در آن زمان طفلی بود هنوز بخاطر دارد که چگونه صدای فریاد و ناله مردم فضا را پر کرده و با چه وحشتی مردان خانه، تیرهای «سو کا» را به پشت درهای کوچک و بام

برای جلوگیری از ورود حمله کنندگان میریختند. رئیس مدرسه در نامه ۲۴ ژانویه خود مینویسد:

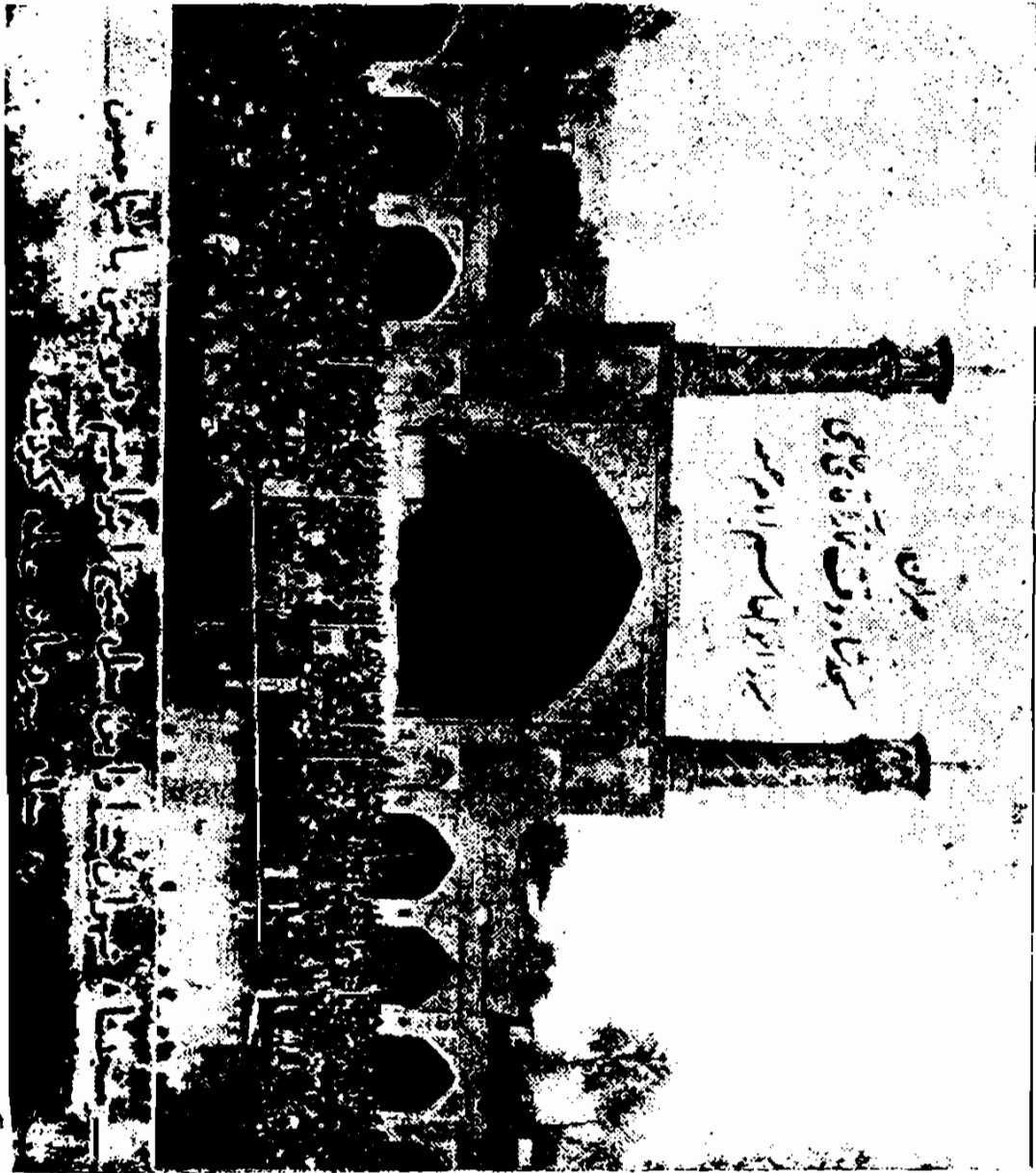
«اطلاعاتی را که در ۲۰ ژانویه به شما داده هنوز به اتمام نرسیده تا کنون ۲۵ نفر توقیف گردیده‌اند، مسئول واقعی شیخ ابراهیم است که هنوز پیدا نشده، خسارات چپاول ۳۰ هزار تومان = ۱۵۰ هزار فرانک معادل ۱۵ هزار لیره طلا است. البته دخالت سنارت خانه‌های فرانسه و انگلیس در فعالیت مامورین دولت ایران بی‌اثر نبوده است.»

سپس رئیس مدرسه نامه‌ای که حاکی از فقر وضع ناگواریهودیان بود بشاه مینویسد و صدر اعظم به رئیس مدرسه اظهار میدارد که شاه شخصا ۵۰۰ تومان میدهد.

در نتیجه معین‌الدوله وزیر خارجه از کاربر کنار گردید.

بیست و پنج سال بعد از این واقعه هنگامیکه مؤلف در ارتش شاهنشاهی ایران در زمان اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر کار می‌کرد صندوق‌داری که هر ماهه حقوق اطبایا را می‌پرداخت، پیرمردی بود موسوم به شمس‌الاطبایا فلاطونی. مردی بود باتجربه و دنیا دیده، روزی به این جانب گفت، که: آیا بلوای شیخ ابراهیم را بخاطر داری؟ جواب دادم آری طفل بودم. گفت آیا از علت آن با خبری؟ اظهار داشتم می‌دانم که توسط شیخ ابراهیم فزویینی برپا شد و قضیه ظاهراً برای شکستن خمهای شراب بود ولی عملاً فقط چپاولی بعمل آمد بدون آنکه خمی شکسته شود. گفت پس تو نمی‌دانی چرا شیخ ابراهیم که نه مجتهد و نه عالم بود این فتوا را که حق او نبود داد. گفتم نه ممکن

است بفرمائید گفت اگر به نهازی مرا دعوت کنی تنها من هستم که از این راز آگاهم، و میتوانم برایت تعریف کنم. روز موعود نهار رسید و پس از صرف غذا، من که تشنه دانستن و برداشتن سرپوش از روی این راز بودم گفتم بفرمائید هنگام فاش کردن این راز فرارسیده است. وی ناراحت بود که بگوید، ولی قولی داده و نمکی خورده بود، اظهار داشت تا قسم نخوری که به من فحش و بد نخواهی گفت حکایت



را آغاز نخواهم کرد. رضایت او را حاصل نمودم.

پس واقعه را چنین حکایت کرد: من و شیخ ابراهیم مدت‌ها بود که دوست بودیم و باهم در باغچه علی جان عصرها تریاکی می‌کشیدیم و همیشه موقع فور خود خیلی شوخی می‌کردیم. روزی هنگام ماه مبارک که در آن باغچه افطار نموده و بساط دود را راه انداختیم شیخ ابراهیم را خلاف سابق شادمان و شوخ ندیدم، به او گفتم دردت چی است. گفت دست بدلم نزن زیرا دیگر آبرو و حیثیتی بر ایمن باقی نمانده علت ماجرا را از او پرسیدم و چنین گفت:

از ابتدای ماه رمضان در گوشه‌ای از مسجد شاه، آخوند خراسانی بالای منبر می‌رود که مردم دور او اجتماع نموده و موفقیتی کامل بدست آورده، من دو روز است که آنطرف مسجد شروع به وعظ نموده‌ام و ابدأ موفقیتی ندارم و کسی متوجه من نمی‌شود و خیلی مجلس من سرد و بی‌روح شده است. در اثر این پیش‌آمد آن‌چند نفری هم که دور من بودند متفرق شدند زیرا در انظار آنها نیز کوچک شده و نمی‌دانی تا چه حدی ناراحتم.

به او گفتم شیخ ابراهیم، اگر مانند هر روز به بذله‌گوئی خود ادامه دهی راه علاج را جلوئت خواهم گذارد. پرسید چه علاجی؟ این کار چاره‌ای ندارد و آب رفته دیگر بجوی باز نیاید. گفتم به من اطمینان کن فردا باز به محل خود برگرد و در ضمن ذکر مطالب جاری و وعظ شروع به بدگوئی و فحش دادن به جهودها بکن و خواهی دید چگونه مردم دور تو اجتماع خواهند نمود. گفت این کار من چه مربوط به جهودان است گفتم حقا که نالایقی. تو مگر نمی‌خواهی

مردم دوز تو جمع شوند مگر مایل نیستی معروف گردی، گفت چرا گفتم مگر ندیدی آسیدریحان الله بایک شاهکار وصله گذاردن بر یهودیان در این چند سال چگونه معروف شد. گفت ای بابا او وصله و قانون محدودیتی را جلو کشید و برای من چیزی باقی نیست. به او گفتم تو خیال می کنی آنهایی که دور تو جمع می شوند از قانون و مقررات مذهبی یا امثال آن خبری دارند. تو فردا برو و بد از جهودها بگو و هر چه گفתי نگران نباش.

روز بعد که شیخ ابراهیم به مسجد رفت، ۴ شنبه بود و پس از ذکر مقدماتی و اینکه اسلام در خطر افتاده زیرا مردم شراب میخورند فریاد کرد ای مردم، چه بگویم از این جهودهای نجس که سازنده شراب هستند و شروع به بد گوئی کرد. مردمی که آنطرف صحن اطراف شیخ خراسانی بودند، متوجه شیخ ما شدند و چون آثار موفقیت برایش محسوس گردید با حرارت به رویه خود ادامه داد. روز ۵ شنبه در شهر منتشر شده بود که خبر ندارید چه آخوند مومن و مقدسی در مسجد شاه وعظ می کند، حقیقتا بیاناتش شنیدنی است.

دیگر در مسجد جا نبود و مجلس شیخ خراسانی بی مزه شده بود و همه مردم پشت به او کرد، بودند. شیخ ابراهیم به رویه روز گذشته خود ادامه داد و در این روز او باش و قداره بندها که منتظر فرصت برای بدست آوردن غنیمتی بودند نیز حضور داشتند و پی در پی فریاد می کردند که تکلیف را معین کن او وعده به بعد می نمود، و حقیقتا بدان که نظر سوئی نسبت بیهودیان نداشت: عصر که برای کشیدن تریاک در باغچه علی خان جمع شدیم. در حالی که از موفقیت خود

خوشوقت بود به من گفت که دچار بد مخمصه‌ای شدم امروز تمام لوطیهای شهر جمع بودند و کثرت جمعیت زیاد و از من تکلیف می‌خواستند من وعده بعد را به آنها دادم و مطمئنم که اگر فردا فتوایی صادر نکنم مرا قطعه قطعه خواهند کرد. به او گفتم رفیق خودمانیم جهودها بیچاره‌اند مبدا حکم قتل و کشتار یا چپاولی بر علیه آنها بدهی. جواب داد من خود به این وظیفه آگاهم اما بگو فردا با این مردم چه کنم. گفتم فردا بگوای مردم بطوری که میدانید دین دارد از دست میرود در قرآن کریم خوردن شراب و مسکرات ممنوع است ارامنه و یهودیان سازنده آنند و محیط ما را نجس و مردم را به گناه آلوده کرده‌اند. و اگر نتوانستی آنها را رام کنی حکم کن که بایستی خمره های شراب را خورد کرد و مسکرات را از بین برد. شاید مردم اسم ارامنه بشنوند از حمله صرف نظر نمایند زیرا میدانند که آنها مسلح و از خود دفاع خواهند نمود و اگر چاره‌ای در پیش نبود فقط حکم حمله به خمهای شراب محله یهودیان را بده.

روز بعد جمعه و مردم بی‌کاره زیادتر شده و تا بام‌های مسجد هم دیگر جا نبود. شیخ ابراهیم قضیه گناه یهودیان را کاملاً منتصب به تهیه شراب نمود و می‌گفت ای مردم دین دارد از دست میرود.

فریاد لوطیان از هر طرف بلند بود که تا تکلیف‌ها امروز معین نکنی نخواهیم گذاشت که از مسجد خارج شوی، ظهر نزدیک می‌شد و ناچار شیخ ابراهیم گفت ای مردم با من حرکت کنید و فقط خمها را بشکنید.

صدای فریاد رضایت جمعیت بلند گردید و اکثراً بطرف محله

یهودیان سرازیر شدند اما متاسفانه در عوض خم سر کله شکسته شد و چپاول نمودند ولی بسیار خوشوقتیم که در آن روز غیر از جرح و چپاول کشتاری نشد. گفتیم شیخ ابراهیم چه شد؟ جواب داد « طولی نکشید که فرآش‌های حکومتی به محله آمدند و شیخ ابراهیم در ابتدا مخفی گردید (البته نزد رفیق خود) و بعد چون قضیه را جدی دید از تهران شبانه فرار کرد. این بود تعریف شمس‌الاطبا.»

یکی از شاعران شوخ و ظریف آن زمان موسوم به میرزا محمد مهدی مازندرانی متخلص به شحنه (۱) درباره حادثه خمره شکنی شیخ ابراهیم چنین گفته است:

زاهد بشکست از سر خامی خم می

اسباب نشاط می‌گساران شد طی

گر بهر خدا شکست ای وای وای

وز بهر ریا شکست صد وای بوی «۲»

**واقعات در کردستان، همدان، کاشان، اصفهان، سمنان،
کرمانشاه و شیراز**

در ۱۳ اوت سال ۱۹۰۱ پس از سال‌ها انتظار مدرسه الیانس در

۱- نام اول شحنه مهدی خان بوده وفاتش سال ۱۳۳۰ هجری است. در زمانی که حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بود مهدی خان داروغه شیراز بود و باین مناسبت متخلص به شحنه گردید. مهدی خان اصلاً مازندرانی بوده چندی هم در اصفهان زندگانی نموده است. «از تاریخ اصفهان وری بقلم حاجی میرزا حسین خان شیخ جابری انصاری»

«۲» خواندنیها شماره ۱۳۵ سال شانزدهم شنبه سوم شهر یوره ۱۳۳

شهر سنندج برای یهودیان افتتاح گردید . مسیو باسان رئیس مدرسه همدان به سنندج مسافرت نموده و منظور فوق را عملی ساخت . باسان از شیخ شکرالله که در سال ۱۸۷۶ میلادی بر علیه یهودیان حکم جهاد داده بود و از ترس مشار الیه ۷۰ خانواده یهودی مسلمان شده بودند ملاقات کرد و مشیر دیوان و آسف را هم دیدنی کرد .

ابراهیم جدید، بعناوین مختلفه سالی هزار تومان از یهودیان می گرفت در همین سال الیانس بر فعالیت خود افزوده با فرستادن مسیو کونفینو به اصفهان مدرسه الیانس آن شهر را افتتاح نموده ، یهودیان بیچاره اصفهان که از هر شهر دیگری در ایران بیشتر دچار نامالایمات و تعصبات ملانماها بودند و تبلیغات میسیونرها هم آنها را احاطه کرده بود امیدوار شده با حرارت و علاقه مخصوص پیرو علم و دانش می گردند . در بولتن شماره ۲۵ صفحه ۷۲ دنباله راپرت واصله به الیانس از همدان مورخه ۷ فوریه مینویسد:

«زنی مسلمان يك بسته امانتی به یوسف عطار داده بود وقتی برمی گردد که آنرا بگیرد اظهار میدارد، يك انگشتر کسر است و میرود نزد حاجی میرزا حسین شکایت می کند .

این شخص که از یهودیان نفرت دارد نوکرهای خود را به خانه یوسف میفرستد و آنها بر گشته اطلاع میدهند که یوسف مؤدبانه صحبت نموده است . خواستند او را ببرند اما یوسف فرار کرده نزد مجتهدی دیگر که مهم تر و بیهودیان علاقمند بود پناه می برد . مبارزه بین دو مجتهد آغاز می گردد و چون طرف آقا محمد حاضر نمیشود که یهودی را تسلیم نماید ، حاجی میرزا حسن تصمیم می گیرد از یهودیان

انتقام بکشد و شروع به تحریک در شهر مینماید . نظر باینکه این موقع مصادف با رسیدن اخبار راجع به توقیف مسئولین بلوای خمره شکنی از تهران بود ، در اثر نصیحت عده‌ای آرام می‌گردد .

حاجی میرزا حسن سی نفر از تجار مسلمان را که بایهودیان رقابت داشتند با خود همراه نموده و پول لازم برای تقسیم بین اراذل و اوباش شهر را از آنها گرفته ، اما از طرف رؤسای اصناف به این رویه مخالفت می‌نمایند . خود حاجی میرزا حسن قبل از آرام شدن به کاروانسراها خصوصاً به آن قسمتی که خرده‌ش مالک بود رفته و دکانین یهودیان را میبست . در بولتن شماره ۲۶ سال ۱۹۰۱ مینویسد :

در سال ۱۹۰۱ موقع ورود کونفینو به ایران ، هنگامیکه نزدیک کاشان شد ملاحظه کرد که ۶۰۰ نفر از یهودیان کاشان با حال گریه (خوشحالی) از او پیشواز کرده و گوسفند قربانی نمودند . موقعیکه به اصفهان نزدیک شد ملاحظه نمود که یهودیان اصفهان هم به جلو او آمدند و مانند یک ناجی از او پذیرائی کردند و نه یک رئیس مدرسه . آنها گفتند حالا دیگر میتوانیم راحت بمیریم . بیان این جمله شدت بدبختی آنها را می‌رساند .

مسیو کونفینو در نامه مورخه ۱۶ ژوین از اصفهان مفصلاً از فعالیت مسیون پروتستان صحبت می‌نماید که قدرت آنها از کاتولیکها زیاد تر است و میرزا نورالله (حکیم) در سال ۱۸۸۹ موفق شد که هفت نفر یهودی را تغییر مذهب بدهد و در اثر این موفقیت تصمیم به افتتاح مدرسه گرفتند . چون مردم فقیرند میرزا نورالله بسیار خرج می‌کرد . بجای شخص اخیر رئیس Reis آمد و بجای او گارلند

آبراهام دردشتی مسلمان شد. آقا نجفی عقب‌عده‌ای از بزرگان یهود اصفهان فرستاده و از آنها تقاضا کرد که داخل مباحثه برای ثبوت حقانیت مذهب موسی گردند. چون نتیجه این مباحثه معلوم بود، آنها جواب دادند، مابی علم هستیم و رئیس روحانی مادر بغداد است و مطالب آقا را به او خواهیم نوشت و هر چه جواب آمد عمل می‌کنیم، سپس به شرح چند واقعه و تجاوزات! نقرادی پرداخته است:

مسیو باسان رئیس مدرسه همدان در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۰۱ از

سنندج می‌نویسد:

با اینکه ورود خود را به سنندج خبر نداده بود جماعت یهود شهر، سواره به پیشواز وی آمدند و به او گفتند تا مدرسه برای ما ایجاد نکنی محال است بگذاریم از اینجا بروی. از متنفذین شهر دیدن کرد. این شهر ۳۰۰۰ یهودی دارد ۲۱۰ پسر و ۱۲۴ دختر، برای رفتن به مدرسه حاضرند فعلاً نزد باب درس می‌خوانند. وضعیت آنها خوب نیست. در آن عصر جمعیت یهودیان کردستان ایران بدین قرار بوده است:

بانه	۶۰	خانوار	۱	کنیسه	۴۰۰	نفر
سقز	۱۸۰	»	۲	»	۱۰۰۰	»
بوکان	۶۰	»	۱	»	۴۰۰	»
میاندواب	۱۶	»	۱	»	۹۰۰	»
ساوجبلاغ	۱۷۵	»	۱	»	۱۰۰۰	»
نکاده	۱۳۰	»	۱	»	۸۰۰	»
قوئی	۵۰	»	۱	»	۳۰۰	»

۸۰۸	جلد سوم -	کتاب ششم	
سلماں	۱۲۰	»	» ۷۰۰
سیانکله	۴۰	») ۲۵۰
بیجار	۴۵۰)) ۹۰۰
سندج	۴۸۰	خانوار	۱۹۰۰ نفر
		جمع	۹۵۰۰

اما بایستی ۱۲۰۰۰ باشند .

در بولتن شماره ۲۷ سال ۱۹۰۲ می نویسد:

« وضع یهودیان ایران بهتر است مع الوصف قیام بر علیه آنان و قتلها هنوز وجود دارد . در چهارم سپتامبر ۱۹۰۲ کمیته مرکزی يك نامه تشکر آمیزی به شاه ایران در پاریس نوشت . »

نامه ۵ فوریه ۱۹۰۲ از تهران می نویسد:

« سمنان ۲۰ نفر یهودی داشت بر حسب حکم آخوندها آنها را چابیدندو یهودیان فرار کردند ماشی کبابی تهرانی سخت کتک خورده و وضعش وخیم است . نزد دولت اقدام شد ، وعده رفع ظلم و جبران خسارت داده اند . »

با این ترتیب آخرین دسته ۲۰ نفری سمنان که از قتل و کشتار مغول و بعداً صفویه و افغانه باقی مانده بودند این شهر را ترک کردند .

نامه دوم آوریل ۱۹۰۲ از همدان می نویسد:

(روز سیزده بدر، با وجودیکه یهودیان خارج نشدند، بواسطه داشتن زلف بلند ، مورد حمله قرار گرفتند .

دوم آوریل ۱۹۰۲ از همدان خبر رسید که آقا شیخ محمد حسن بهاری تازه وارد همدان گردیده و برای معروفیت خود در صدد قیام

بر علیه یهودیان است اعلاناتی برای غارت محله یهودیان صادر شده و دستور داده که خیاطهای مسلمان برای یهودیان لباس ندوزند. در بازار، عده‌ای از یهودیان را بعنوان آنکه وصله نداشته‌اند و زلف داشته‌اند کتک زده‌اند. یهودیان توسط قاصدی عربی عریضه برای مشیرالدوله وزیر خارجه ارسال داشتند. «واقعه دیگری که در تاریخ اول آوریل ۱۹۰۲ در همدان اتفاق می‌افتد آنست که شیخی نزد ملاربی ملای یهودیان رفته، اظهار می‌دارد که از کربلا آمده و باید که یهودیان زلف خود را بلند نکنند و لباس ماهوت و شال ابریشمی نپوشند و اگر غیر از این نمایند و بکوچه بیایند کشته شوند.

ملاربی مراتب را به رئیس مدرسه الیانس خبر داد و وی هم به حاکم شهر. روز بعد نایب‌الحکومه با صد نفر سوار و دو میر غضب در شهر بگردش در آمدند و حاکم به ملاها اطلاع داد که مسؤل هر گونه واقعه سوء میباشند ضمناً یک فوج سوار نظام در شهر و اطراف مراقبت نموده و ۲۵ سوار هم برای حفظ مدرسه میفرستند و مدرسه بسته بود. در روز سوم آوریل که آخر عید نوروز بود عده‌ای از مسلمانها که از دهات اطراف بودند و مخفیانه برای آنها بر علیه یهودیان موعظه کرده بودند در کوچه‌های شهر بگردش در آمده و اگر یهودی در کوچه می‌دیدند کتک میزدند و شهر بحال تعطیل در آمده بود در نتیجه برای دفعه دوم عریضه‌ای به وزیر خارجه ارسال گردید و در روز چهارم آوریل حاکم، رؤسای اصناف را دعوت و حکم میکند که باید دکانها باز شوند و آنها را تهدید می‌نماید.

در نتیجه شیخ محمد حسن بهاری به ده خود مراجعت نمود ضمناً

حکمی هم از مشیرالدوله به همدان رسید که حاکم آن را در شهر منتشر نمود با این ترتیب مردم آرام شده و می گفتند ما باباییها کار داریم نه با یهودیها» (۱)

مظفرالدین شاه که دچار مشکلات مالی بود در سال ۱۹۰۰ مبلغ سی و دو میلیون ونیم روبل از روسیه قرض نمود با ربح پنج درصد و گمرکات ایران به استثنای گمرکات خلیج فارس را وثیقه داد، در این موقع بلژیکی ها بر گمرکات ایران ریاست داشتند و در سال ۱۹۰۱ بار دیگر ده میلیون قرض نمود. این قروض و مسافرت شاه در سال ۱۹۰۲ به اروپا، عدم رضایت مردم را در ایران فراهم ساخت. در تابستان این سال در لندن نمایندگان انگلو ژویش اسوسیشن و بوارداوف دپوتی خطابه ای، تقدیم شاه که حاکی از تشکر از توجهات ملوکانه به یهودیان ایران و مدارس الیانس اسرائیلی فرانسه بود، نمودند و شاه هم وعده هر قسم مساعدت را برای آتیه داد. در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۰۲، همین مراسم در پاریس توسط الیانس بعمل آمد و شاه بار دیگر آنها را بمراحم و مساعدت خود امیدوار نموده و ضمناً از الیانس برای مداری که افتتاح نموده و خدمتی به فرهنگ در ایران نموده است تشکر نمود.

۳۰ اکتبر ۱۹۰۲: بروجرد ۶۰۰ یهودی دارد، علی مردم به داود یحزقل پیشنهاد میکنند که به دهکده برود زیرا مادر خسروخان صاحبده میخواهد تریاک بفروشد و بزازی بخرد.

داود که جوانی ۱۸ ساله و صاحب زن بود با یحزقل لوی ۱۶

ساله و یعقوب اسحق ۱۲ ساله نو کرش می روند و نزدیک ده هر ۳ نفر را کشتند ، به سالار الدوله شکایت شده . حاکم بر و جرد مبعتمد الممالک است و بدیدن مسیو باسان رفت . اول اکتبر هم در کرمانشاه دو نفر یهودیکه برای کسب بیرون رفته بودند آنها را کشتند ، در نتیجه الیانس ریاست مدرسه باردیگر اقدامات لازم را برای دستگیری مقصرین نمودند .

مسیو فرحی به معاونت مسیو نیسیم مدیر مدرسه تهران منصوب شد . بنابراین رئیس مدرسه تهران فرصت بیشتری پیدا کرده عازم بازدید جامعه یهود اورمیه گردید .

در سال ۱۹۰۳ ، الیانس ، دو محصل برای تعلیم معلمی از تهران (۱) و سه نفر از همدان به پاریس گسیل داشت در همین سال مدرسه ای تحت نظر ریاست مدرسه همدان در توپسراکان باز شد و مسیو باسان از کرمانشاه و مسیو کونفینو مدیر مدرسه اصفهان از جامعه شیراز سرکشی کردند .

در نتیجه راپرت کونفینو ، الیانس مدرسه شیراز را تحت ریاست مسیو شوهر افتتاح نمودند در همین سال یکنفر یهودی موسوم به العازار جهرمی را در سروستان با ۳۵ ضربه کارد کشتند در بولتن شماره ۲۸ صفحه ۱۱۵ از سال ۱۹۰۳ می نویسد :

(۱) در سال ۱۹۰۲ ساسون و داود نهورای برای تحصیل معلمی به مدرسه نرمال الیانس به پاریس رفتند و در سال ۱۹۰۳ ادريس نهورای پسر حکیم افلاط به پاریس مسافرت نمود و بعد بنژامن فرزند یحزقل کاشانی و طویبا اسرائیل کاشانی و بعد یکنفر اصفهانی موسوم به یوحنان و بعد از او امیر آقا با باری مشه و بعد هسکل رفتند .

در این سال ۱۹۰۳ در شیراز واقعه‌ای رخ داد. در این شهر اکثراً پبله‌ور و مطربند.

شیراز در سال ۶۷۴ میلادی بنا شده قدیمی‌ترین ساکنین این شهر یهودیان میباشند. می‌گویند در قبرستان آنها سنگهای مربوط به ۱۱ قرن قبل وجود دارد (مربوط به قرن هفتم و هشتم میلادی) دو کنیسه دارد و ورود یهودیان به حمام مسلمین ممنوع است.

اصناف یهودیان شیراز بدین قرار می‌باشند:

۵	خرازی فروش	۴۰۰	پبله‌ور
۱۰	صراف	۲۰۰	بنا
۵	جواهری	۱۰۲	زرگر
۶۰	ساز زن	۸۰	شراب‌فروشی
۵	طیبیب	۱۰	عرق‌کش
۲	جراح	۹۰	تاجر
		۲۰	عطار
		۱۵	قصاب

جمعیت یهودی اطراف شیراز

۵۰۰	چهرم
۳۰۰	نوباوگان
۳۰۰	راقون
۲۰۰	داراب
۲۵۰	لارستان

(قبل از صفویه عده یهودیان آن هزاران نفر بودند)

گرا دار ۲۰۰

کازرون ۱۸۰

فیروز آباد ۱۰۰

برازجان ۵۰

 جمع ۲۰۸۰

مسلمانها فقط به اطبای یهود احترام میگذارند. گاهی تشبث به قتل افراد یهود میگردد. بجای آصف الدوله علاء الدوله حاکم شده است.



ازهمدان اطلاع رسید:

در بروجرد هنوز قاتلین ۳ نفر جوانان یهودی را تنبیه نکرده اند (هیچ گاه ندیکردند) چهارده سال قبل قیامی بر علیه یهودیان بروجرد انجام شد و کنیسه شهر را خراب کردند. در آنجا ۸۰۰ نفر یهودی و ۲۰ فامیل ثروتمند دارد که آنها طیب هستند.

شغل یهودیان کرمانشاه

جمعیت کرمانشاه و اطراف

۲۲	عطار	۱۴۰۶	کرمانشاه
۵۵	تاجر	۱۸ فامیل	قواره
۲۳	زرگر	« ۳۰	کرنند
۴۴	بزازدوره گرد	« ۱۲	قصر
۷۰	عطار دوره گرد	« ۱۶	ذهاب
۲۸	رنگرز	« ۱۴	سرپل
۱۵	حمال	« ۴	بیلوار

۵	دلال	«	۴	دینور
۲	معلم عبری	«	۶	کلیائی
۱۰	بافنده	«	۴	دیار
۲	عرق کش	«	۶	سنقر
۳	فروشنده عرق	«	۴	رواند
۳	سلمانی			وعده‌ای دیگر در دهات اطراف
۳	خادم کنیسه			
۳	چاره‌کن			



در این سال ۱۹۰۳ مدارس سنندج و شیراز کاملاً بجزریان کار و

فعالیت افتادند.

در سال ۱۹۰۴ راپرتی از ریاست مدرسه شیراز حاکی از تجاوزات نسبت بیهودیان بخصوص در لارستان و تعدیات حاکم چهارم رسید و خدا بخش که از شیراز به کم‌جون رفته بود مجبورش کردند که مسلمان شود و وضع بیهودیان اطراف شیراز روز بروز بدتر میشود.

و از اصفهان مینویسند:

« فشار قرون متمادی باعث شده که بیهودیان ایران نمیتوانند

فرق بین آرزو و حقیقت را درک نمایند تحریکات داخلی و خارجی برای

از بین بردن مدرسه شروع گردیده است» (۱)

**پایان کتاب ششم
از جلد سوم**

جلد سوم - کتاب ہفتم

یکی از علل بزرگ تجاوزات نسبت به بنی اسرائیل و ناراحتیهای گوناگون آنان در قرون متمادی الی زمان اخیر، آشنا نبودن ملل عالم به مذهب و اخلاق و تمدن یهود میباشد که آن هم در اثر فقدان دستگاہ تبلیغاتی این قوم بوده که در نتیجه عدم تمایل به تجاوز و تحمیل عقاید خود حاصل شده است.

اگر یهودیان جهان بمنظور حفظ نژاد و قومیت اسرائیل یا از نقطه نظر اخلاقی نخواستند ولو بوسیله تبلیغ ساده، ایمان و عقیده خود را بر دیگران تحمیل نمایند، اقلاً لازم بود که پیروان مذاهب مختلفه را نسبت به مقررات کل و جزء دین خویش که شالوده حقوقی جهان متمدن کنونی است آشنا سازند زیرا حتی در این عصر که تمدن صنعتی به حد اعلای خود رسیده و جهانیان را بهم نزدیک نموده است، اکثر افراد بشر از اساس مذهب موسی و مقررات اخلاقی یهودیت بی اطلاع میباشند و در نتیجه عدم آشنائی به قوانین یهود، سهم وی در آنچه را که دشمنان عالم یهود نیک میدانند، همواره در هر زمان و مکان، بعضی از افراد بر اساس کینههای ارثی و حسابهای شخصی، توانسته اند با نسبتهای دروغین، توده های بی خبر را بر علیه یهودیان برانگیخته و مردم بی اطلاع را آلت اجرای اغراض خویش ساخته و بدین وسیله گوشههایی از صفحات تاریخ ملت خود را سیاه سازند.

دکتر حبیب لوی

یکی از علل دیگر تراژدی خونین تاریخی یهودیان عالم، در اثر آن بوده است که قبل از آنکه جهانیان مستعد استفهام ارزش اخلاقی اساس وحدانیت و مقررات عدل و انصاف پیغمبران اسرائیل و یا دستورات بهداشتی عقلای این قوم گردند، ملت یهود ۲ قرن جلو تر و شاید بیشتر از دیگران پیرو این اصول گردید.

در نتیجه، چون اختلاف فکری و عقیده‌ای بین وی و ملل دیگر حاصل شد، بحکم آنکه اختلاف تولید کینه میکند، مورد نفرت و انزجار اکثریتی که وی را احاطه کرده بودند واقع گردید و هنگامیکه سایر ملل جهان پیرو همین اصول و مقررات شدند، کینه و نفرت نسبت به یهود که قرن‌ها در افکار آنها ریشه دو انیده و موضوعی عادی و ارثی برای ایشان شده بود، دیگر ترك آن باسانی میسر نبود.

دکتر حبیب لوی

جلد سوم = کتاب هفتم

اوضاع و احوال یهودیان ایران

پس از مشروطیت ایران تا عصر فرخنده اعلیحضرت

محمد رضا شاه پهلوی

فصل اول

اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران که مانند قرن وسطی، در اروپا بود، از عصر ناصرالدین شاه رو به بیداری رفت. نه فقط وضع یهودیان ایران و خیم و متشنج بود بلکه فشار و تجاوز حکام و قلدران، اهالی کشور را نیز بتمنگ آورده بود. و هر بالاتر و هر قوی تری مشغول چپاول ضعیف تر بود و چون یهودیان از همه ضعیف تر بودند و مخصوصاً موضوع فرق مذهب آنها با اکثریت، موجب میگذشت که تجاوز بر آنان بیشتر و محسوس تر گردد. اوضاع اقتصادی هم خراب بود، لوطی و قداره بند و بیکاره شهر در انتظار فرصت چپاول بودند. ملا، وسیله ای را میجست تا خود را معروف کرده نان و مخارج فامیل خویش را تامین نماید. از شاه گرفته تا حاکم و مامورین جزء یک ایالت یا یک شهر یا یک محله، یک فرد یا عده ای را بین خود معامله نموده تا به اشد امکان از آن استفاده شده تامین مخارج حرمخانه و آبدارخانه و سفره وسیع خادمان خود را بنمایند. بازاری و

تاجر هم برای جواب دادن به صدها مخارجیکه از اثر تجاوز ماهورین حاصل میگردید لازم بود که از فروش کالای خود حداکثر استفاده را ببرد. مردم هیچگونه تسلی ای غیر از ایمان به عقبی و امیدزندی گانی بهتری را بعد از مرگ نداشتند. بنابراین آنها بسته بود بدست پیشوایان دین و چون قوه تمیز مردم کم بود نمیتوانستند بین پیشوای حقیقی و ملانماها فرقی بگذارند. لذا امر ملانماها هم برای آنها وحی آسمانی بود و از همین جا است که تجاوز بیهودیان و قتل و غارت و آزار آنها سرچشمه میگرفت. در اثر این اوضاع و احوال تمام مردم ایران تشنه تغییرات و اصلاح وضع کشور بودند. منتها مردم به چند طبقه تقسیم میگردیدند. عده ای از راه مذهب خواهان تغییرات بوده و در انتظار ظهور حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بودند و وقتی میرزا سیدعلی محمد باب دعوی خود را علنی نمود، عده ای از این طبقه پیرو او شدند. عده دیگر از مردم که از اوضاع و احوال ملل اروپائی و زندگی و حقوق اجتماع آنان با اطلاع بودند، از راه سیاسی و حقوق مدنی میخواستند آزادی خود را بدست آورند.

در این راه در زمان ناصرالدین شاه، سید جمال الدین افغانی و جمعیتی که حزب فراماسونری (فراموش خانه) را ایجاد نمودند و میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپه سالار و میرزا آقاخان کرمانی و حاجی شیخ هادی نجم آبادی و مرحوم سید محمد طباطبائی و آقای سید عبدالله بهبهانی و دهها نفر دیگر از علمای روحانی فاضل برای بدست آوردن آزادی و اصلاح کشور، قدمهای مفیدی برداشتند و بعداً ملک

المتكلمين و ميرزا جهانگیر خان وسید جمال الدین واعظ (۱) و حاجی میرزا ابراهیم آقا و قاضی قزوینی و روح القدس و ثقة الاسلام و سردار اسعد بختیاری و عده بسیاری بهمراهی سپه سالار تنکابنی « به منظور دخول تمدن در ایران » و حفظ آزادی فداکاریهای بسیاری نموده و جان خود را فدا نمودند تا ثمره انقلاب را که مشروطیت ایران باشد عملی سازند .

اقلیت‌های مذهبی همه آرزو مند دیدار مشروطیت ایران بودند . یهودیان در اثر فشار و تجاوز خورد شده ، زردشتی‌ها قدرتی نداشتند ولی آرامنه بخوبی توانستند در این راه خدمات برجسته‌ای بنمایند .

مرحوم دکتر مهدی ملک زاده در تاریخ مشروطیت ایران جلد

اول صفحه ۱۱۹ مرقوم داشته‌اند:

« طبعاً در کشورهاییکه آزادی و قانون نیست طبقاتیکه در اقلیت مذهبی هستند مورد فشار و طعن و لعن و تجاوز عامه قرار میگیرند ، مخصوصاً در ممالک شرق و مسلمان که مردم بیشتر بعقاید مذهبی علاقمند هستند تا بوطن و آب و خاک ، گاهی تعصب مذهبی عوام به بیرحمی و شقاوت منتهی میشود .

در ایران هم یهود ، آرامنه ، زردشتی و طرفداران مذهب جدیداز فشار و صدمات عامه مصون نبودند (بخصوص بطوریکه دیدیم یهودیان) و دولت‌های وقت هم نسبت به آنها بی‌رحمیها روا داشته‌اند که شاید در کمتر نظیر آن دیده شده باشد »

(۱) مرحوم سید جمال الدین واعظ در زمان انقلاب در روز شنبه‌ای که تعطیل بود به محله یهودیان حضور یافته و در کنیسه « هاداش » نطق تاریخی خود را راجع به مشروطیت و آزادی که یهودیان از آن برخوردار خواهند گردید نمود .

فشار روحانیون و عامه مردم بطبقاتیکه در اقلیت بودند طبعاً آنها را مایل بیک حکومت آزادیخواه و قانون نموده بود و آرزومند بودند که روزی تحت لوای قانون از ستمگریهاییکه بآنها میشد رهایی یابند و در عقیده و ایمان خود آزاد باشند و از محرومیت‌هاییکه در نتیجه سالوس‌وریا کاری روحانی نماها نصیب آنها شده بود خلاص شوند. این بود که روشنفکران اقلیتها هم با اینکه قدرت توانائی نداشتند و خود آنها محتاج بحمايت ديگران بودند تا آنجائیکه برای آنها مقدور بود از دستگاه استبدادی ابراز بی‌زاری می‌کردند و برای پیدایش مشروطیت و برقراری قانون سعی و کوشش می‌نمودند و رهبران نهضت مشروطیت را ناجی خود دانسته و آنها را تکریم و تحسین نموده و از آنان پیروی می‌کردند . «

خلاصه آنکه مسافرت شاه ایران و سایر بزرگان ایرانی در ۱۸۷۳ به اروپا و تاسیس پست و تلگراف و مدرسه دارالفنون و سایر مدارس و ازدیاد اروپائی‌ها و تبلیغات آنها در ایران عواملی بودند که در روشن نمودن ذهن مردمان ایران تاثیر کامل داشته و آنها را برای تغییر در اوضاع و تقاضای آزادی آماده کرد و موضوع دیگر که مردم را برای بدست آوردن این آرزو تشویق می‌نمود قوت ناصر الدین شاه و رفع هیبت او بود.

سایکس در جلد دوم صفحه ۵۶۹ از قول یاد داشتهای سفارت انگلیس می‌نویسد :

«مدتها بود که وضع ایران روز بروز تحمل ناپذیر تر میشد. شاه کاملاً در دست يك عده از درباریان فاسد بود که از یغمای دولت و

کشور اعاشه می نمودند. ثروت هائی که شاه از پدربارث برده بود و همچنین بیشتر منابع ثروت سلطنتی و ملی را شاه خرج کرده و ناچار مجبور به توسل به استقراض از دول بیگانه شده بود و آن پول ها را تماماً یا خرج مسافرتهاى اروپا نموده و یا با درباریان خود تبذیر نموده بود. هر ساله کسر عواید مشهود بود و کسر بودجه روز بروز افزایش میافت. شاه بجای (علی اصغر خان) اتابک، عین الدوله را صدراعظم نموده بود ولی او هم غیر از استفاده شخصی نتوانست اصلاحاتی بعمل آورد. مشاغل دولتی را بمعرض فروش می گذاشت. گندم و جو را احتکار و زندگی ترقی کرده بود. ظلم و تعدی و بـاج و رشوه رواج داشت. سیاست عین الدوله موجب عدم رضایت طبقات مختلفه مردم ایران و خصوصاً طبقه علمای روشنفکر و فاضل را فراهم ساخت.

اولین عکس العمل این وضعیت، اعتراض برویه عین الدوله بود و این اعتراض در اثر آن بود که عین الدوله عده‌ای از سیدها و تجاریکه شکر احتکار نموده بودند چوب زد. در نتیجه عده‌ای از بازرگانان بست نشستند و در آنجا بر عده آنها افزوده شد، امام جمعه تهران که با دولت مساعد بود آنها را از مسجد خارج کرد و آن موقع که مصادف با دسامبر ۱۹۰۵ بود آنها به حضرت عبدالعظیم بست نشستند و در آنجا نیز عده آنها افزوده گردید. شاه از مردم تقاضای متفرق شدن را نمود ولی مردم مقاومت کردند، در نتیجه شاه تسلیم اراده مردم شده قول داد که عین الدوله را از کار انداخته و یک عدالت خانه‌ای تاسیس نماید.

اما شاه قدم عملی در این راه بر نداشت در نتیجه در بهار سال ۱۹۰۶ عریضه‌ای از طرف مردم برای اجرا نمودن، وعده‌های داده شده

تقدیم شاه گردید. در ماه مه شاه سکنه ناقص کرد و عین الدوله فشار بر مردم را مضاعف نمود. سید جمال‌الدین واعظ به قم تبعید شد و آقا سید محمد توقیف گردید و در نتیجه، اجتماع مردم آزاد شد. در این اجتماع يك طلبه از طرف شربازان کشته شد و در نتیجه اغتشاشی رخ داد که منجر به کشته شدن ۱۵ نفر دیگر گردید.

و مردم به مسجد جامع برای بست رفتند و چون ورود خواربار را برای آنها جلوگیری کردند به قم مهاجرت نمودند. در ماه اوت کسبه و دکاندارها دکانها را بستند پس عین الدوله حکم داد که هر کس دکان خود را باز نکند، دکان او چاپیده خواهد شد. در نتیجه عده‌ای از صرافان و بازارگانان به سفارت انگلیس در تهران متحصن شدند تا بالاخره این عده به ۱۲ هزار نفر رسید. تقاضای مردم عبارت بود:

از انفصال عین الدوله، اعلام قانون اساسی و دعوت مهاجرین قم به تهران. شاه تسلیم شد و عین الدوله منفصل و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که یکی از آزادی خواهان بود به جانشینی او منصوب گردید. متحصنین قم بتهران خواسته شدند اما آنها با نظر عده‌ای از ایرانیان که از مقررات اروپا باخبر شده بودند تقاضای افتتاح مجلس دارالشورای ملی را نمودند که بالاخره فرمان آن را در تاریخ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری ۱۵ اوت ۱۹۰۶ صادر نمود.

مردم برای افتتاح مجلس شورای ملی فشار آورده و بالاخره، در اکتبر ۱۹۰۶ اولین مجلس افتتاح گردید و بلافاصله کمیته مرکزی برای تدوین قانون اساسی تشکیل و آن را با سرعت تهیه و به امضاء شاه و مجلس رساند و پس از چند روز مظفرالدین شاه فوت نمود (آخر

سال ۱۹۰۶) این بود مختصری از وضع آن زمان و نتایجی که از آن اوضاع می‌توان به وضعیت یهودیان ایران نیز پی برد.

در قانون اساسی کشور ایران، حق يك نماینده به یهودیان ایران داده شده بود و یهودیان را بطور يك دسته از ملل متنوعه شناخته و نه جزو ملت ایران. برای ملل متنوعه محدودیت‌هایی، از قبیل ورود به پلیس و بعضی از وزارت خانه‌ها و بعضی مقامات حساس در کشور قائل شده بودند. مع الوصف وضع جدید برای یهودیان ایران، نعمت غیرمنتظره‌ای بود.

تشکیلات کشوری و مقررات مملکتی عوض می‌گردید اما آیا نظریه اکثریت ملت ایران نسبت بیهود عوض شده بود؟ آنچه مسلم است، تخفیفی در فشار بر یهودیان، بتدریج حاصل می‌گردید زیرا از یکطرف برای طبقه روحانی‌نماها موضوع جالب تازه‌ای پیش آمده بود که بیشتر از موضوع تجاوز بیهودیان آنان را مشغول داشته و ازطرف دیگر در هر گوشه و کنار مملکت صحبت از فرا رسیدن عصر آزادی و اقتباس تمدن اروپائی بود و ضمناً حکام متجاوز مجبور بودند در رویه خود تغییری دهند.

اما توده ملت ایران دارای همان احساسات ضد یهود بود زیرا قدرت ملانماها اگر برای طبقه ~~مخبر~~ ^{رئیس} اثری نداشت ولی توده ملت پیرو آن بودند.

هنگامیکه در ۱۹۰۵ در تهران زمزمه اصلاحات و افتتاح عدالتخانه و بعداً مجلس دارالشوری ملی میشد در ولایات ایران تحریکاتی بر علیه یهودیان انجام می‌گردید.

در گلپایگان باز موضوع ارث بردن جدیدها را بمیان آورده و بزور، مردم را تغییر منهب میدادند .

در همین سال ۱۹۰۶ که مشروطیت ایران عطا شد پیرلوتی نویسنده نامی فرانسه در ایران مسافرت کرده وضع یهودیان شیراز را در کتاب (بسوی اصفهان) چنین مینویسد :

« حمالهای شیراز کاملاً یهودیانی هستند که موهایشان دراز است

(صفحه ۶۷)

(در شیراز) هنگام بازگشت بمنزل که از بازار کوچک یهودیان عبور میکنیم همه دکانها بسته است و صاحبان دکانها جلودرها نشسته کتاب یا نقش نگاری در دست دارند. امروز شنبه است و من متوجه این نکته نبودم و در اینجا یهودیان مجبورند يك نوع کلاه تاجی مخصوص استعمال کنند این کلاه از پشت کردن تا سر آنها را گرفته و به این وسیله شناخته میشوند (صفحه ۸۸)

(در شیراز) بازار کوچک یهودیان که نزدیک منزل است درد کانهای بازار گانان فانوسهای بلند سه شعله را روشن کرده اند ، زنهای یهودیه که حق ندارند روبند مسلمانان را بر چهره بگیرند و در عین حال نمیتوانند با صورت باز بیرون بیایند، کاملاً صورت خود را بانقاب سیاه پوشانیده و صورت اینها را هم نمیتوان دید (صفحه ۹۶) « از شیراز اطلاع دادند (۱) که وضعیت یهودیان بد است. آخوندها بر علیه زلف و لباس تمیز یهودیان اعتراض دارند و علت آن بوده است، که آخوندی بکنفر جوان یهودی

را که ملبس به لباس تمیز بوده و در کوچه به او بر خورده، و بتصور آنکه یکی از اشرافزادگان میباشد به او سلام داده است از طرف دیگر در شهر منتشر کردند که در مدرسه الیانس قرآن تدریس میکنند و بدین وسیله مردم را به هیجان آوردند و حاکم وعده رسیدگی، بمنظور تسکین مردم را داد، زیرا حاکم که قبلاً از مدرسه دیدن کرده و به پروگرام تدریس آن آشنا بود میدانست که این انتشارات دروغ است. با وجود تفتیش و اعلام به مردم، باز هم یهودیان را ازیت میکنند. شب (عید شبعوت) آقامیرزا ابراهیم اعلانی بدیوارهای محله نصب نمود حاکی از آنکه در عوض کلاه، بایستی فینه قرمز عثمانی را یهودیان سر بگذارند.!! از طرف آن ملا، آخوندی بنزد من آمد (رئیس مدرسه الیانس) که کلاه بایستی عوض شود و وی عقب دعوا میگشت. خونسردی من او را آرام کرد. هنوز موضوع خاتمه نیافته و یهودیان میترسند از محله خارج شوند.

در ۱۶ نوامبر همین سال ۳۰۰ نفر به محله یهودیان شیراز حمله کردند و نظامیان نتوانستند جلو گیری نمایند. جعفر قلیخان رئیس قزاقها قرآن در آورد قسم خورد و به آنها گفت که اگر متفرق نشوید حکم تیر اندازی دارد. اما مردم متفرق نشدند پس شلیک نمود و سه نفر کشته شدند و بدین ترتیب متفرق گردیدند. ده روز مدرسه تعطیل بود وعده ای از یهودیان در این شورش مجروح شدند.

«در ۱۹۰۵ کنفینو از اصفهان راجع به یهودیان گلپایگان مینویسد:

«دوازده نفر یهودی از گلپایگان برای شکایت آمدند که در فشار

آخوندها هستند و حاکم هم از آنها میترسد و از تلگراف کردن پشهران هم

بیم دازند. شش ماه قبل یکن یهودی را مسلمان کردند و حالا دارائی عموی او را میخواهند به او بدهند. کنفینو به مشیرالدوله وزیر خارجه عریضه شکایت نوشت و حکم شاه را راجع به ارثیاد آور گردید .

در سال ۱۹۰۶ تحت سرپرستی ایانس همدان، درنپاوند هم مدرسه

افتتاح گردید. درنپاوند ۴۵۰ نفر یهودی دارد .

کونفینو در کتاب اضافه میکند: (در صفحه - ۳۳) «در هیچ جا یهودیان ، مانند ایران مورد مخالفت و تجاوز آخوندها قرار نگرفتند. در ایران ، یهودیان حق شکایت نه نزد دولت خود را داشتند و نه نزد کنسولهای خارجه ، زیرا اگر چنین شکایتی را مینمودند هزاران تجاوز و اهانت بدتر ، در انتظار آنها بود (منظورش از طرف مردم و آخوندها است) خصوصاً در ایالات که دولت قدرتی نداشت.

بمحضیکه حاکم حکم انتصاب خود را بدست میآورد ، هیچ فکری غیر از بدست آوردن سود نداشت و از اینجا تکلیف همکیشان معلوم بود. در صفحه ۳۵ مینویسد : اگر بخوایم شرح بدبختی و مصیبتهای وارده به هم مذهبیان را بنویسیم تمام شدنی نیست .

او باش که وارد خانه یهودی میشدند ، شراب نوشیده و هر اناثیه ای که بنظرشان پسند میآمد برداشته روانه میشدند این مردمان اگر پول قرض میکردند فراموش مینمودند که پس دهند و بهترین حل این موضوع از بین بردن طلب کار بود و اگر جرم هم معلوم میشد فقط ۴۲ تومان میپرداختند.»



محمدعلی شاه فاجار

فصل دوم

عصر محمد علی شاه

۱۹۰۷ - ۱۹۰۹

در ژانویه ۱۹۰۷ محمد علی شاه بر تخت سلطنت نشست . در موقع تاجگذاری نمایندگان مجلس را دعوت نمود . برخلاف قانون اساسی با سفارت خانه های روس و انگلیس برای بدست آوردن يك قرضه ۴۰۰ هزار لیره ای داخل مذاکره شد و شاه در تحت تأثیر امیر بهادر جنگ بود . میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم را که در اروپا بود احضار نمود تا مشروطیت را براندازد . کلیه کشور داخل در هرج و مرج شده و سالارالدوله

برادر شاه سر بطغیان برداشت و در نهار او شکست خورد.

اتابك كه مشغول مذاكرات و دسته‌بندی بود در ماه اوت همین سال موقع خروج از مجلس توسط عباس آقا تبریزی ترور شد و مردم از این واقعه خوشوقت بودند. در مجلس نمایندگان دودسته بودند، معتدلین و افراطیون که اکثریت داشتند. در این ضمن انجمنهای مختلفی تشکیل گردیده بود و جوانان یهود تهران با بعضی از آنها رابطه داشتند.

پس از کشته شدن اتابك، شاه ناصر الملك را که میتوانست مورد اعتماد مجلس باشد به نخست وزیری انتخاب نمود و بعد در دسامبر، ناصر الملك را که استعفاده بود توقیف و در اثر دخالت انگلیسها آزاد شد.

در این موقع درباریان عده‌ای از قاطرچیه‌ها و اراذل و اوباش شهر را تحريك کرده بمخالفت با مجلس مشروطیت برانگیختند و آنها در میدان توپخانه اجتماع نموده و با داد و فریاد و جیب‌بری و کشتن يك نفر میخواستند مشروطه خواهان را مرعوب سازند و مخصوصاً قسمت مرکز و جنوبی شهر بدست این اوباش بود. این عده با چند نفر از ملانماها به محله یهودیان رو آورده از ملا ابراهام ابن ملا آقا بابا راب تهران تقاضا نمودند که بایستی در شهر با کلیه یهودیان بحرکت آمده فریاد کنند که ما یهودیان مشروطه نمیخواهیم. ملا ابراهام و یهودیان که از آن دسته و محمد علی میرزا وحشت داشتند، انجام این تقاضا را بعنوان جمع نمودن یهودیان بفردا موکول کردند و شبانه دو نفر از جوانان یهودی از بی‌راهه به پشت مسجد سپهسالار رفته و خود را به مجلس رسانده مراتب را به اطلاع زعمای آزادی خواهان رساندند و آنها چون میدانستند که

یهودیان چاره‌ای ندارند، انجام این امر را موافقت کردند. روز بعد عده‌ای از ریش سفیدها و جمعیت یهود را راه انداخته در حالی که ملا آبراهام در جلو آنها بود، فریاد میکردند « مامت موسی ایم مشروطه نمیخواهیم » بعد روزنامه‌ای؛ کاریکاتوری از یهودیان کشیده بود که یکی از او باش چماق بر سر آنها نگاه داشته و میگفت بگوئید. (مشروطه نمیخواهیم، بمب توسی خواهیم مشروطه نمیخواهیم.)

در این وقت از قزوین و تبریز و تهران مجاهدین برای حفظ مشروطه خود را آماده ساختند و چون شاه وضعیت را وخیم دید قرآن مهر شده برای مجلس فرستاد که مشروطه را حفظ خواهد نمود. در این سال معاهده روس و انگلیس معروف به قرار داد ۱۹۰۷ برای تقسیم نفوذ خود در ایران برقرار گردید و ایران را سه تقسیم نمودند. قسمت شمالی تحت نفوذ روس، جنوبی انگلیس و مرکز بی طرف. هر ج مرچ و دو دستگی در این زمان در کلیه ایران به منتها شدت خود رسیده بود. هنگام طلوع شفق آزادی و مشروطیت، یهودیان ایران باز هم دچار تجاوز بودند.

وضع یهودیان در اصفهان، شیراز، کاشان، تهران و کرمانشاه
در ابتدای سال ۱۹۰۷ اقداماتی بر علیه یهودیان در اصفهان انجام شد که ۲۰۰۰ فامیل پیلهور را از تهیه نان خود محروم میداشت و وقتی در فوریه ظل السلطان از حکومت آنجا منفصل شد وضع یهودیان اصفهان بدتر گردید. در فارس و شیراز هم یهودیان دچار ناراحتی بودند.

« مجلس به منظور افتتاح بانگ ملی، درخواست شرکت در خرید سهام از ملت نموده بود، با وجود عدم استطاعت عده‌ای از یهودیان به این تقاضا جواب مثبت داده بودند » (۱)

در دهات اطراف شیراز در چهارم یهودیان در محله خود محاصره و دو نفر از آنها را کشتند. در نوباوگان در این عصر مشروطیت، مطالبه جزیه از یهودیان مینمودند.

بولتن شماره ۳۲ سال ۱۹۰۷ الیانس در صفحه ۶۶ از قول مسیو لوریا مینویسد :

« وضع هرج و مرج در مملکت ادامه دارد قدرت مرکزی هم وجود ندارد یهودیان ایران هیچگونه حمایت کافی ندارند و در نتیجه مورد آزار جمعیت متعصب قرار گرفته‌اند و آخوندهای مقتدر بنام مذعب آنها را اذیت میکنند واقعاتیکه ابدا مربوط به آنها نیست به یهودیان نسبت میدهند.

در ۱۹۰۷ - خصوصا یهودیان شیراز و فارس مورد تجاوز قرار گرفتند. غیر از شیراز که ۵۰۰۰ یهودی دارد قصبات اطراف هریک از ۶۰ تا ۳۰۰ نفر یهودی دارند.

در شیراز وضع غمناک‌تر بود یهودیان اینجا بیشتر دوره گردند. ولی عدم امنیت راهها و خارج از محله، اوضاع ایشان را بحران آمیز نموده است و با این وضع مجبور به پذیرائی از فراریان اطراف هم گردیده‌اند. الیانس کمک خرج به آنها رساند.

حاکم جدید گویا مایل است تمام رعایای ایران را به یک چشم ببینند و به نماینده الیانس اطمینان داده است. متأسفانه عدم ثبات مامورین

دولت اطمینان خاطر نمیدهند. »

راجع به کاشان مینویسد :

« اطلاعات نسل به نسل کاشان حاکی است که یهودیان کاشان قبل از ورود اعراب به این شهر، در اینجا ساکن بوده‌اند، اما مهاجرین جدیدی که به کاشان اضافه شده، فقط از ابتدای قرن ۱۹، از شیراز ویزد آمده‌اند. احفاد جدیدها هنوز در کاشان هستند (یهودیانیکه در زمان شاه عباس دوم مسلمان شدند و البته عده‌ای هم بعدها در عصر آغامحمد و فتحعلی شاه) و روابط دوستانه با یهودیان دارند.

کاشان ۴۵ تا ۵۰ هزار جمعیت دارد که ۲ هزار نفر آن یهودی هستند، ۳۵۰ فامیل در ۱۳۰ خانه سکنی دارند، عده‌ای یهودی یزدی شیرازی و سلطان آبادی دارد که در قرن ۱۹ به آنجا آمده‌اند (برای کارا بریشم) وضع اقتصادی آنها رو به بهبودی است .

در ۵۰ سال قبل سالی ۴۰۰ تومان جزیه میدادند ولی حالیه به ۲۵ تومان تنزل نموده حدود ۱۵ نفر از یهودیان کاشان بین ۱۰ تا ۵۰ هزار فرانک دارائی دارند و ۱۰۰۰ فامیل هم حدود ۵ هزار فرانک که طبقه متوسط میباشند .

۴۰ نفر تاجردارد که تا ماه مارس امسال حق دکان در بازار داشتند در صورتی که در شهرهای دیگر یهودیان بایستی به کاروانسرای روند. خودشان فعلا بمنظور رسیدن موقع امن تری بازار را ترك نمودند شغل آنها بقرار زیر است،

۲۵ نفر دوره گرددهات. بیشتر شیرازی میباشند.

۹۵ نفر هم بزاز دوره گرد اطراف

۳۵ نفر که نخ ابریشم تهیه میکنند

۵۰ نفر تجار کار ابریشم

۹ نفر قالی باف

کارگران قالی بافی ماهی ۵ الی ۳۰ قران مزد میگیرند و قالی

کاشان از ۱۵ تا ۲۰ تومان متر مربع فروش می رود.

بقیه کسبه بقرار زیر است:

۱۰ خیاط	۳ کفاش	۳ ساز زن
۴ ذبح کن و راب	۳ بنا	یک دار و فروش
۴ قصاب	۱ زرگر	
۳ عرق کش	۴ طبیب	

حدود ۵۰ فامیل یهودی هستند که به هر کاری دست میزدند.

وضع اقتصادی یهودیان کاشان از اصفهان بهتر است. همگی زن و مرد

و بچه کار میکنند تا نان خود را در آورند. ۳۰۰ دختر بکار نخ ابریشم

مشغولند. استادترین آنها روزی ده شاهی عایدی دارد که آن را برای جهیزه

جمع میکند.

۱۴۰ نفر طفل. نزد ملاتورات میخوانند، در کنیسه یادگان

راپرت لوریا راجع به تهران

(در ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - تعداد ۴۳۰ تا ۴۷۰ شاگرد مدرسه تهران

داشته است ولی روز بروز بر تعداد آنها اضافه می شود. مدرسه پرستان

محلّه، ده سالی است وجود دارد زیرا چون در اثر اشکالات محلی، مدارس

الیانس در همه جا باز نشد مبلغین مسیحی برای سست نمودن معتقدات

یهودیان، خود را در اغلب جاها داخل کردند، آنها برای پیشرفت خود از ابتدا تغییر عقیده را تقاضا نمودند و بتدریج در صدد خرابی معتقدات آنها برآمدند، و فقر مردم هم به آنها کمک می‌کرد بالاخره تغییر مذهب ۳ نفر یهودی نظر آنها را روشن کرد. اما ورود کازس در ۱۸۹۸ بنقشه آنها خاتمه داد و حالا فقط کچلها به آن مدرسه می‌روند.

موناوپل خرید و فروش عتیقه‌جات که اروپائیان مشتری آنها هستند بدست یهودیان تهران است عده‌ای در داروخانه و عده‌ای در مطبعه فاروس و بلژیک، یکنفر در خط تراموای یکنفر نزد زینگر و عده دیگر از محصلین سابق ما به کارهای بدی مشغولند و ۳ نفر تیپوگراف ماهی ۸۰ فرانک می‌گیرند.

در بولتن شماره ۳۳ مورخه ۱۹۰۸ می‌نویسد:

«اوضاع هرج و مرج فعلی در ایران بین طرفداران شاه و مشروطه طلبان، اثری نامطلوب بر روی اوضاع همکیشان ما داشته و جنگ بین ایلات، موجب بحران اقتصادی در کشور شده است.

متعصبین دو طرف، از این موقعیت استفاده نموده و مردم را بر علیه یهودیان تحریک می‌نمایند.

۱۳ اکتبر ۱۹۰۸

راپرت همدان شرح مفصلی راجع به اقدامات شیخ باقر بر علیه یهودیان و شرح بنا کردن زوی قبرستان یهودیان و خروج استخوانهای اموات یهودیان را میدهد. حاکم حکم خراب کردن بنا را داد و حاجی باقر برای انتقام، رؤسای یهود را احضار نمود که آنها را خوب بزند

و یهودیان به ملای دیگری که رقیب او بود پناه بردند. در نتیجه شیخ باقر مردم را تحریک نمود و مظفر الملك حاکم، اظهار داشت قدرت جلوگیری ندارد و از یهودیان تسلیم به شیخ را خواسته و یهودیان به وزیر خارجه تلگراف نمودند. در نتیجه حاکم به وزیر خارجه تلگراف زد که کار قبرستان یهودیان اصلاح شود و یهودیان مجبور شدند تلگراف دیگری بنمایند. علاء السلطنه از حاکم توضیحات تلگرافی خواست و فهمید که قضیه جدی است و حاجی باقر هم موقتاً ساکت شده است.

(حاجی باقر آخوندی است که بعداً بحکم فتوای خود و بدست خویش باقداره سربکنفر را برید)

در ۳ مارس ۱۹۰۹ راپرت واصله از شیراز راجع به اغتشاش داراب که ۶ روز تا شیراز فاصله دارد راجع به ملا عبدالحسین که در دو سال قبل یهودیان را از لار خارج کرد حاکی است که :

این شخص، خود را طرفدار مشروطه خواهان می داند و در آن ناحیه اغتشاشی برپا کرده و مالیات وصول نمی شود. طبق حکم تهران، قوام الملك و نصر الدوله با ۴۰۰۰ سوار مامور سر کوبی او شدند ولی بعد از دو ماه موفق نشدند. در داراب هم شیخ زکریا رویه عبدالحسین را پیش گرفت. قوام، شیخ زکریا را مجبور نمود که داراب را ترك نماید و دو نفر از طرفداران او را اعدام کرد و به محض دور شدن قوام شیخ زکریا به داراب مراجعت و انتقام قوام را از یهودیان گرفت. ۲۳ فوریه : جمعیت متعصب، محله را محاصره، وارد کنیسه شده تورات را پاره پاره و محله را غارت و آتش زد و آنها را مجبور به تغییر مذهب

نمودند و ایشان بدون پناهگاه ماندند و ۱۷ نفر برای خلاصی از مرگ تغییر مذهب دادند. خوشبختانه عده‌ای، خارج از شهر بودند و وقتی آنها مطلع شدند به جهرم و نوباوگان فرار کردند، و از آنجا وقایع را خبر دادند و من (مدیر مدرسه) توسط نصر الدوله که از مدارس ماحمایت میکند اقدام نمودم و صمصام السلطنه توسط شیخ عبدالحسین اقدام کرد. راپرت تلگرافی ۳۱ مارس ۱۹۰۹ از کرمانشاه حاکی است.

«محلّه یهودیان کلیه چاپیده شد و نفر مقتول چند نفر مجروح تقاضای کمک داریم. الیانس فوری اقدام کرد. قضیه و علت این بوده است :

یک نفر جدید، مسلمانی را در خدمت داشت که مبتلا به مرض قلبی بود و فوت میکند، منتشر میکنند که در اثر کتک زدن مرده است و نیز منتشر کردند که برای خون او که چون هنگام عید پسخ است این کار شده است.

هیچ خرابی و چپاولی به این اندازه نبوده، ۱۲۰۰ نفر توی کوچه‌بی‌خانه هستند. ۵۰ هزار تومان چپاول شده، عده‌ای از مسلمانها برای یهودیان نان فرستاده اند ۱۳۰ خانه به یغمارفته.

الیانس بمحض اطلاع ۶۰۰۰ فرانک اعانه فرستاد.

موضوع جالب آنست که اگر واقعه‌ای در شهری اتفاق میفتاد، بمحض اطلاع، در شهرهای دیگر هم قیام‌ها بر علیه یهودیان شروع می‌گردید، بطوریکه واقعه کرمانشاه در سال ۱۹۰۹ = ۵۶۷۵ در خرم‌آباد هم اثر کرد و اراذل خواستند یهودیان را غارت کنند.

بولتن شماره ۳۴ سال ۱۹۰۹ می نویسد:

«مسیبین واقعات فارس و کرمانشاه تنبیه نشدند، واقعه استقرار احمد شاه بجای پدرش و نهضت بختیاری‌ها و برقراری مشروطه که در ماه ژویه شدموجب امیدواری‌های یهودیان گردیده است. مصمصام السلطنه مکرر به یهودیان مساعدت نموده خصوصاً آقا نورالله، باوجود مقام روحانی سر یک میزبا یهودیان اصفهان مینشینند و یک نفر یهودی در شورای شهرداری اصفهان انتخاب شده.

۱۵ نوامبر مجلس افتتاح می‌شود و یهودیان در انتخابات شرکت میکنند.

وضع یهودیان کرمانشاه بهتر است از وقتیکه نظام السلطنه حاکم شده فرانکو مدیر مدرسه کرمانشاه مینویسد. دیگر قتل و دزدی در شهر نیست و حاکم اطمینان داده است. اماوضع فارس هنوز آرام نیست. ۲۹ ژویه ۱۹۰۹ از شیراز راپرت داده‌اند:

عدم توجه آصف الدوله حاکم، فارس را مرکز راهزنی نموده. محمد علی شاه چند روز قبل از استعفایش حاکم را منتقل نمود و ظل السلطان را بجای او گذاشت و او بهترین شخص برای امنیت بود ولی قوامیها با او مخالفت کردند و علاءالدوله را بجای او آوردند، نتیجه آن خرابی بود که موجب ۶ ماه ناراحتی یهودیان جهرم گردید که به شیراز آمده‌اند، و ذر راه چاروا دارهای آنها به اتفاق تفنگچی‌ها آنها را لخت کردند.

شیراز ۱۹ اوت ۱۹۰۹

بوضع، مانند سابق درهم و برهم است، بازارها بسته است خونریزی

شروع شده، دسته‌های لوطی‌ها از هرج و مرج استفاده نموده راه افتادند و اولین شکار آنها محله یهودیان بود که با قداره و رولور به خانه‌های آنها داخل شده شراب و عرق و پول میخواستند.

يك خانه‌را بکلی غارت کردند. به ناصرالدوله که هنوز نفوذی دارد و به حاجی علی آقای پیشوای مشروطه طلبان و به امام جمعه مراجعه نمودم و همه وعده مساعدت داده‌اند.

رئیس پلیس هم ۵ روز است ۲۰ فراش برای امنیت محله فرستاده. از قصبات یهودی نشین هر روز شکایت می‌رسد. بعد از ماه اوت که علاءالدوله استعفا داد و سهام الدوله حاکم شد، وضع بهتر شده زیراوی روشنفکر و ترقی خواه است اما ملاحا و قشقائی‌ها هم بر علیه او میباشند و راه بوشهر را بسته‌اند، در نتیجه در ژانویه ۱۹۱۰ این حاکم را که برای اصلاحات عجله داشت، احضار کردند و در فوریه باز آخوندها حاکم شدند.

واما اوضاع داخلی کشور در مدتی که تجاوز بیهودیان ادامه

داشت بقرار زیر بوده است:

عدم موفقیت محمد علی میرزا در ۱۹۰۷ در بر انداختن مشروطه خواهان، موجب يك سکوت موقتی گردید اما موقعی که در ۱۹۰۸، يك نارنجگی بطرف اتومبیل شاه پرتاب و یکی از کابین بقتل رسید و شاه فرار کرد، دیگر امید برای آشتی با مشروطه خواهان باقی نماند.

در ماه ژوئن، شاه به باغ شاه کنار شهر رفت و در آنجا شروع به جمع آوری قوا نمود و انجمن‌های ملی هم مایل بودند بتدریج بر

قوای خود در مسجد سپهسالار بیافزایند ولی در اثر مشورت رؤسای خود، متفرق شدند تا اینکه در اول صبح ۲۳ ژوئن قزاق‌ها بسرپرستی لیاخوف روسی فرمانده خود، مجلس را محاصره و بتوپ بستند، و وحشت محصورین را فرا گرفت و عده از آنها کشته و زخمی شدند و بقیه متواری و عده‌ای هم به سفارت انگلیس پناه بردند، میرزا جهانگیر خان سور اسرافیل و ملك المتکلمین که جزو ۷-۸ نفر دستگیر شدگان بودند بحکم شاه بدار آویخته شده و در شهر حکومت نظامی استقرار یافت. در نتیجه این وضعیت، در شهر تبریز انقلابی ایجاد گردید. دسته آزادی طلبان به سرپرستی ستارخان و باقرخان بتدریج بر مستبدین شهر فائق آمده آنها را از شهر اخراج نمودند.

شاه که مشغول جمع آوری قوا بر علیه تبریز بود، در فوریه ۱۹۰۹ توانست که محاصره تبریز را تحت فرماندهی علاءالدوله تکمیل نماید. علمای نجف بطرفداری مشروطه خواهان شروع به اقدام نمودند و این عمل بزرگ‌ترین لطمه بود که به عهد علی میرزا وارد شد.

در اصفهان، صمصام السلطنه بختیاری وارد میدان مبارزه گردید و بطرفداری مشروطه خواهان قیام نمود و در رشت هم از اصفهان پیروی نموده عهد ولی خان سپه‌دار اعظم رشتی، که اول باعین الدوله بود طرف آزادی خواهان را گرفت، شهر تبریز در تهدید قحطی بود ولی در اثر ورود قشون روس که می‌گفتند بمنظور حفظ اتباع بیگانه است از اشکال رهایی یافت و محاصره کنندگان متفرق شدند.

در جهرم

از جهرم که در حال شورش بر علیه یهودیان بود می‌نویسند: در

شهر اخیر، مشه سلیمان و نورالله بن شمعون کشته شده و محله یهودیان غارت و بالاخره یهودیان، این شهر را نیز مانند لار تخلیه نموده به شیراز رفته و عده‌ای هم به بیت المقدس مهاجرت نموده‌اند. در شیراز پس از ورود مهاجرین لارستان، اختلافی بین مامورین دولت بروز کرد که نتیجه آن تولید اشکالات برای مهاجرین لاری بود:



انقلابیون اطراف اصفهان بختیارها در مالیکه برای آزادی هم برمی‌دارند
از یهودیان اصفهان را جا بیدند

در اصفهان بختیاری‌ها که جزو مشروطه خواهان بودند، شروع به تجاوز به یهودیان رامینمایند و در دکان ساسون، قریب به دو هزار تومان اسباب نجاری و فرنگی سازی سوخته می‌شود، دولت شاه، در اصفهان قدرتی برای جلوگیری نداشت و بختیاریها جزو انقلابیون بودند. در این زمان زاهز نه‌زاید شده بودند و یهودیان دچار صدمات زیادی گردیدند. در اثر وقایع فوق الذکر که در عصر آزادی طلبی و مشروطه خواهی در ایران می‌شد آن‌هم توسط دسته‌هایی که دعوی مشروطه خواهی مینمودند، تاریخ ۵۰ ساله جلد دوم صفحه ۸۷ می‌نویسد:

« با ملاحظه واقعات اخیر، انسان نسبت به پیشرفت و ترقی که می‌گویند در افکار ایرانیان حاصل شده مشکوک می‌گردد. چه هنگامیکه مجلس تشکیل می‌گردید و چه در این ایام دردناک، عملیات ضد یهود انجام می‌گیرد.

دشمنان آنها، خودداری از عملیات تجاوز کارانه نکرده و هنوز ادامه می‌دهند. آیا این هیجانات کینه آمیز به یهودیان، آخرین حمله عصبی رژیم است که دارد پایان می‌یابد. »

دو نفر یهودی تهرانی به انقلابیون پیوستند

در رشت که مجاهدین از قفقازی‌ها و ارمنی‌ها و پیرم ارمنی هم جزو آنها بود، با بختیاری‌ها یعنی انقلابیون اصفهان، داخل ارتباط شده و راه قزوین را پیش گرفتند.

در حینیکه از اطراف گیلان داوطلبان مجاهدین متوجه عده سپهسالار تنکابنی میشدند دو نفر از جوانان یهود تهران هم به فداکاران راه آزادی پیوستند.

یکی از آنها موسوم به حاجی داود ابراهام یعقوب پرفروش بود که دارای شغل خیاطی و از حیث قدرت بیان در بین کلیه مجاهدین بی‌نظیر بود، در هر يك سخن رانیها خود کلیه مستمعین را بهیجان و خون آنها را به قلیان می‌آورد و از این رو بسیار مورد توجه سپهسالار واقع گشت. خدمات وی در تشجیع سربازان راه مشروطیت فراموش نشدنی است. داود در سن ۲۵ سالگی در اثر مرض سل فوت کرد. اگر جوان اخیر الذکر از راه سخن رانی برای بدست آوردن آزادی خدماتی انجام داد، جوان دیگری که بین ۱۷-۱۸ سال داشت

و موسوم به عزیز آشر ربی رحمیم بود به میدان مبارزه پیوست . مشار
 الیه اهل تهران و در بین یهودیان تهرانی که فشارهای قرون متمادی ایشان
 را از آن شهامتیکه اجداد آنها در مقابل لشگریان خونخوار آشوری،
 کلدانی، یونانی و رومی نشان داده بودند بدرجه پستی و ترسوگری، در اثر
 توسریها و محدودیت های گوناگون رسانده بود، زندگانی می کرد.



سیه دار اعظم و انجمن کیلان

حضرت سیدالانام و زین العابدین در روزنامه
 روزنامه کیهان در تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

ولی در سال‌های اخیر به روسیه مسافرت کرده و با چشمان خود دیده بود که همکیشان او از بر داشتن اسلحه برای بدست آوردن آزادی مضایقه ندارند و هنگام مراجعت به ایران دررشت مصادف با انقلابیون شد و چون از روسیه آمده بود و روس‌ها طرفدار مستبدین بودند وی را توقیف کردند، اما پس از آنکه مجاهدین وی را شناختند که یهودی است و او هم دانست که آنها فدائیان راه آزادی هستند به صف انقلابیون پیوسته و یکی از افرادی گشت که افتخار فتح تهران را حاصل نمود. عزیز بعداً به شغل عکاسی مشغول و در سرپیری درس‌نوا، اخیر در اثر بیکاری عازم اسرائیل گردید.

در اصفهان، حاجی علی اقلی خان سردار اسعد که به تمدن



عزیز آخر که به انقلابیون پیوست در بستم‌نگر با رفقای خود

اروپائی آشنائی یافته بود به طرفداری صمصام السلطنه قیام کرد. روسای

قبائل بختیاری را متحد کرد تا بکماک مشروطه طلبان آیند. افراد او مردمان متمدن و فهمیده‌ای نبودند که تا به اصول مشروطیت آشنا باشند و از همین نقطه نظر پس از حرکت از کوه‌های خود به طرف پایتخت، اولین چپاولی که بعمل آوردند از یهودیان اصفهان بود. سایکس در جلد دوم کتاب خود در صفحه ۵۹۰ می‌نویسد:



عمیرا اشرف یهودی بعد از انقلاب هنگام غفلت عکاسی

«سزایار است که هم عشیره‌های او (سردار اسعد) خاطره وی را همیشه در بین خود تازه نگاه داشته و بخیر، یادش کنند چه در سایه او توانستند ثروت زیاد و مهمات هنگفت و هزاران چیزهای نفیس دیگر بکوه‌های خود حمل کنند. رویهم رفته ایشان ایران را بیادغارت دادند.»

محمد علی شاه بعد از مشاهده وضع قدرت بختیاری‌ها در اصفهان و جنوب و مجاهدین تبریز و گیلان، خود را در خطر واقعی دید و مایل بود که رضایت مشروطه خواهان را بدست آورد و ای دیگر دیر شده بود. دول انگلیس و روس با وجود اقدامات خود. نتوانستند مانع حرکت بختیاری‌ها بطرف تهران شوند. محمد علی شاه باه هزار نفر که قزاق‌ها هم جزو آن بودند در باغ شاه اقامت داشت.

۱۵۰۰ نفر از این عده که بطرف کاشان برای جلوگیری از بختیاری‌ها رفته بودند از ۲۰۰۰ نفر بختیاری‌ها شکست خورده عقب نشستند. مجاهدین رشت در حدود هزار نفر بودند. سردار اسعد، تهران را دور زده خود را در کرج به مجاهدین رشت رساند و از آنجا به طرف تهران حیرکت نمودند. شاه هم که تهران را بتوپ بسته بود چون از عملیات خود نتیجه نمیگرفت و مجاهدین به پایتخت نزدیک شدند، در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ به سفارت روس پناه برد و ملت خلع او را از سلطنت اعلام داشت.

نظافت محله یهودیان و شروع نقصان علاقه

مذهبی و ملی یهودیان تهران

فتح مجاهدین، هیجان فوق العاده‌ای در نزد کلیه طبقات جوان تهران ایجاد کرد. یهودیان، دیگر تصور می‌کردند که زمان آزادی حقیقی آنها فرارسیده است. تا آن زمان فکر می‌کردند، که چون مکرر دیده شده است هنگامیکه یکنفر یهودی لباس تمیز و آبرومندی در بر کند، نه فقط خودش مورد حمله و تجاوز قرار میگیرد بلکه ممکن است منجر به یک شورش گردد، بدین جهت در تمیز نمودن سرچال و برداشتن مزبله‌ها و سگ مرده‌های این میدان که تا بالای بام دکان اطراف

رسیده بود همت نمیگماشتند و میترسیدند که مبادا موجب چپاول فراهم گردد. اینک طبقه جوانان یهود با مشروطه‌طلبان تماس حاصل نموده تشویق شده بودند. از این رو سرعت انجمنی از جوانان بمنظور نظافت محله تشکیل و در ظرف چند روز موفق شدند این توده‌های کثافات را از این میدان دور دارند. چند سوپور محلی تعیین و کلیه محله را آب و جارو نموده و سپس چراغهای پایه‌داری در اطراف سرچال و چهارراهها نصب کردند. جوانان یهود که بتدریج به صنعت خیاطی، چاپ و به زبان فرانسه آشنا شده بودند توانستند از موقعیت خود استفاده نمایند.

مسلمانان ایرانی که ذوق تحصیل زبان فرانسه داشتند برای معلمی سرخانه، از دختران و پسران یهودی استفاده میکردند. عده‌ای متوجه باز کردن دکا کین در خیابان لاله‌زار شدند. وعده دیگر مسافرت به اروپا و افتتاح باب تجارت بین فرانسه و ایران را آغاز کردند و عده‌ای هم برای تحصیل طب دندانسازی به فرانسه رفتند در تهران نیز چند نفر از جوانان یهود به بیمارستانها، مخصوصا بیمارستان امریکائی برای فرا گرفتن طب یا در داروخانه‌ها برای یاد گرفتن داروسازی رفتند.

توجه جوانان و حتی پدران از فرا گرفتن زبان نژادی و مذهبی خود، عبری، بکلی قطع گردید و همان مختصری که برای قرائت خط در مدرسه آلیانس یاد میگرفتند دانش آنها را در این قسمت محدود کرد. در این موقع عده محصلین مدرسه میسیونری در محله، به صدها نفر رسید در آنجا در عوض فرانسه، زبان انگلیسی تحصیل مینمودند و تبلیغاتی که در آن محیط بعمل می‌آمد افراد یهودی جدیدی را پرورش میداد که در واقع نه‌دل‌بستگی به یهودیت داشتند و نه مسیحی واقعی بودند.

هدف آنان تامین يك زندگانی آسوده‌تر، نظیف‌تر و ثروتمندتر بود، لذا اغلب این طبقه را یا بهائیان بخود جلب میکردند یا بدون آنکه پرنسیب داشته باشند يك پروانه مسلمانی بدست آورده که تا به آزادی بتوانند در بین جامعه ایرانی معاشرت نمایند.



حضرت حجت‌الاسلام میرزا عبدالکمال بیهائی که
از طرف یهودیان هم بسمت نمایندگی
مجلس دارالشوری ملی انتخاب شدند.

اولین نماینده یهود در مجلس دارالشورای ملی
مشروطه آمد و آزادی اعلام گردید. در مجلس اول عزیزالله
سیمانی بنمایندگی از طرف جامعه یهود به آنجا رفت ولی بعد از چند

روز احساس کرد که این آزادی برای او نمیباشد زیرا بغیر از يك عده محدود که بیهودیان حسن نظر داشتند ، اکثریت با نظر تنفر و انزجار بیهودیان مینگرند، لذا بغوریت استعفاداد و ملت به مرحوم جنت مکان آقای سید عبدالله بهبهانی برای دفاع از حقوق یهودیان و کالت دادند. این سنخ فکر بعضی از افراد در مرکز آزادی و حقوق کشور بود .

مرحوم دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران جلد اول صفحه ۳۸ مینویسد:

« اینست که همچو ملتی که هزارها سال خوی بندگی و اطاعت کور کوران در روح و جسمش راه یافته بزودی نمی توان آن را بمقامیکه يك ملت آزاد داراست و حقوق طبیعی که خدا به او عطا کرده آشنا گردد»
و در صفحه ۱۰۲ همین جلد اضافه می کند :

«در کشور استبدادی ایران ، ظلم و ستمگری عادت و طبیعت ثانوی مردم شده بود و هر کس که قویتر و زورمندتر بود نسبت به مادون خود ظلم میکرد» روی این اصل عادت و طبیعت ثانوی و عدم استعداد توده ، در فهم و معنی مشروطه و آزادی یا تصور آنکه این آزادی و مشروطه برای تنها مسلمانان میباشد (مگر عده مختصری در پایتخت) موجب بود که در شهرستانها تاثیر بسزائی برای یهودیان نداشت (۱)
لوطی گیری در شهرستان خرم آباد موجب کمک به یهودیان گردید
پیر مرد طبیعی یهودی که در این زمان از خرم آباد بتهران آمده

(۱) اگر بخواهیم حقیقت گوئی کرده باشیم بایستی اذعان کرد که هنوز هم حسن نظر عده ای از مسلمانان نسبت به برادران وطنی خود بیهود بسیار دور است تا نظیر ۲۵۰۰ سال قبل عصر کورش و داریوش کبیر گردد .

بود ، اظهار داشت که اگر مشروطه و اعلام آزادی برای یهودیان تهران نسبتاً مفید بوده است ، برای مایهودیان ولایات چندان تاثیری نداشت . مع الوصف یهودیان شهر مازشما یهودیان تهران آسایش بیشتری دارند . با کمال تعجب از او سؤال شد که این چه گونه است . اظهار داشت که هر روزی ما گرفتار يك آخوندی بودیم و زندگانی بر ما جهنم بود تا آنکه روزی در اثر تحریک شیخ گمنامی دچار مصیبتی بزرگ شدیم ، تلگراف بتهران و تا اقدام دولت مرکزی ممکن بود دگر از ما کسی باقی نماند لذا متوسل به اقدام مبتکرانه جدیدی شدیم . شهر مالوطیان و قداره بندهای زیادی دارد خلعت و قند و پولی برای یکی از متنفذین آنها فرستاده اظهار داشتیم ما از این پس مرید و در تحت حمایت تو هستیم . مردانگی که یکی از خصائل لوطی گیری است وی را مجبور به حفظ ما نمود طرفداران خود را بلافاصله تجهیز کرده با قداره های لغت خود در کوچه و بازار فریاد زدند که اینها تحت حمایت ما هستند و هر کس نسبت به ایشان تجاوز کند شکمش را سفره خواهیم کرد . بعداً قرار شد هر فامیلی تحت سر پرستی یکی از رؤسای لوطی ها در آئیم . حالا معروف است که مثلاً طایفه حکیم نصیر ، جهودك لوطی حسن هستند یا طایفه دانیال جهودك لوطی تقی میباشند و در مواقع اشکال ، یهودی مورد تجاوز ، اظهار میدارد من جهودك فلان لوطی هستم و راحت می شود .

راجع به مردانگی این لوطیان واقعه ای در خود تهران برای رحیم خداداد پدر مؤلف اتفاق افتاد و عبارت از آن بود که شبی ،

هنگام عبور از بازار پامنار ، لوطی مست کرده قداره خود را کشیده همه مردم فرار نموده بودند چون آن مرحوم از دور این وضع را می بیند متوقف می گردد ، لوطی بتدریج آرام شده و قداره را غلاف می نماید . بتصور آنکه مستی یا شرارت وی خاتمه یافته راه خود را در پیش می گیرد .
 به محضیکه بنزدیک لوطی می رسد غفلتا مورد حمله قرار گرفته و قداره را از غلاف در میاورد که بسر او زند ، در این بین آن مرحوم او را به پیغمبر و امامها و غیره قسم میداد و اثری در وی نمی کرد ، در آخرین لحظه اظهار میدارد (لوطیا نه زن). لوطی جواب میدهد ای بی انصاف برو و قداره را غلاف می کند .

با این روحیه و احوال : موضوع مشروطیت و آزادی اگر بقول مرحوم د کتر ملکزاده برای ملت ایران در اثر خوی بندگی و اطاعت کور کورانه (از ملانماها) در روح و جسمش راه یافته و قویتر به مادون خود ظلم می کرد ، پس تکلیف یهودیان و موقعیت آنان معلوم است که این آزادی و مشروطه یک تغییر اساسی برای آنها ایجاد نکرده بود . توده ملت ایران همواره مانند سابق آنها را نجس و مردود میداشت و تنفری را که به ارث برده و جزو روح و جسمش شده بود ، ممکن نبود که به این زودیها او را ترك نماید چنانچه در همین سال ۱۹۰۹ بطوری که قبلا ملاحظه کردیم در شهر همدان و در سایر قسمت های ایران ملانماها بر علیه یهودیان موعظه می نمودند . در تهران نیز نه فقط تنفر از یهود و مسخره و استهزا آنان و نجس دانستن ایشان همچنان ادامه داشت بلکه آن ملانماهایی که خود برای تنویر افکار و تصفیه اخلاقی مردم موعظه می کردند ، خواستند دست بعمل شرم آوری زنند ،

بشرح زیر :

مسیو روزانس معلم و خانمش معلمه در مدرسه الیانس بودند و در آن زمان مسیو لوریا مدیر مدرسه و مسیو تولدو هم معلم بود. رو بروی مدرسه الیانس، مدرسه حاجی رضایا مسجد ملارضا واقع بود که عده از آخوندهادر آن سکونت داشتند. روزی که مادام روزانس از جلودرب مدرسه حاجی رضا برای رفتن به مدرسه الیانس عبور می کرد، آقایان موعظه کنندگان و مربیان اخلاق با حمله ای مشار الیها را بزور داخل کرده و درب مدرسه را میبندند، ناظرین یهودی بفوریت واقعه را بمدير و معلمین مدرسه الیانس خبر داده و بلافاصله آنها که برای حفظ خود همه واره مسلح بودند، با اسلحه برای نجات آن بانو، حمله برده و در ظرف چند دقیقه مشار الیها را مستخلص میسازند.

(دکتر لقمان)

دکتر لقمان فرزند ارشد حکیم ایوب در سال ۵۶۴۲ هجری = اول محرم ۱۳۰۰ هجری متولد گردیده پس از تحصیلات عبری و فارسی و فرانسه و در رشته طبابت در مدرسه دارالفنون در سال ۱۳۱۵ هجری که يك سال بعد از مشروطیت ایران است دیپلمه در طب گردیده و پس از اندی در تهران مطب خود را افتتاح نمود. در این زمان جوانان یهود از طریق آراء صنفی تشکیل انجمنی بنام (هبراقدیشاه) دادند که ریاست آن با پیر مرد روشنفکری بنام آقای یقوتیل کاشانی واگذار گردید و دکتر لقمان بنیابت ریاست هبراقدیشاه تعیین شد که تا زمان بمباران مجلس باقی بود و پس از فطرت و تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی جوانان یهود بهیجان آمده مشغول فعالیت شدند و چون دولت برای انجمن قانونی بلدی (شهرداری) موافقت با تعیین يك نماینده از طرف

یهودیان نمود، دکتر لقمان از تهران و ولایات به اکثریت آراء انتخاب شد و از این پس به غیر از دوره پنجم که شرح آن بعداً می‌آید، همواره نماینده یهودیان تا آخر دوره سیزدهم بوده است بعلاوه یکی از امور غلطی که از آن پس مرسوم شد و همان موجب از هم پاشیدگی امور جامعه یهود ایران را فراهم ساخت آن بود که نماینده یهود در مجلس دارالشوری ریاست انجمن ملی یهود تهران را نیز دارا می‌شد و البته این عمل در اثر تشبث خود نماینده بمنظور آن بوده و هنوز باقی است



دکتر لقمان نهورای

که مبدا ریاست انجمن هنگام تجدید انتخابات . اعمال نفوذی بر علیه او بنماید .

دکتر لقمان همواره جزو دسته منفردین نمایندگان مجلس بود و با دستجات مختلف روابط حسنه داشت و از این نقطه نظر می توانست جلب مساعدت هر دسته ای را بنماید .

در اوائل ریاست وزرائی اعلیحضرت رضا شاه فقید ، در شیراز بعضی از ملانماها اسباب مزاحمت جماعت کلیمی را فراهم نموده و حکم کردند یهودی ها باید کلاه جلی (۱) بسر گذارند تا با مسلمین متمایز باشند . کلیمیان آنجا تلگرافا شکایت نموده و دکتر لقمان در نزدهیئت دولت و ریاست مجلس اقدام نموده و تلگرافا دستوراتی بشیراز صادر شد و چون این قائله بقوت خود باقی ماند دکتر لقمان نزد ریاست مجلس اقدام نمود تا اینکه از طرف علمای مجلس و مجلسیان ، آقای شیرازی نماینده شیراز که از علما بود بشیراز حرکت کرده و با اقداماتی که نزد محرکین نمود دفع شکایت کلیمیان شیراز شد .

موضوع دیگر اینکه عده ای از مسلمین اسباب اذیت و آزار یهودیان را فراهم نموده و حکم کردند که یهودیان نباید در بازار دکان داشته و یا بالای سکوی مغازه قرار گیرند و مسلمانان در جلو آنها بایستند . دکتر لقمان نزدهیئت دولت و مجلس اقداماتی نموده و باتذکر مواد قانونی اساسی که می گوید (کلیه اتباع ایرانی در مقابل قانون متساوی الحقوق میباشند و هیچکس را از کار و کسب مشروع خود نمی توان منع نمود و از محل کار خود خارج کرد مگر بحکم قانون)

(۱) کلاه اختراعی ابوالحسن لاری

از مجلس و دولت وقت بیکی از علمای آزادی طلب آنجا دستور داده شد که حکم ملانماها را لغو نمایند و در نتیجه باین وسیله رفع شکایت این شهرستان بعمل آمد و در بازار و محل دیگری که میل خودشان بود به کسب و کار اشتغال داشتند .

جزیه ، از اقدامات دیگر مشار الیه اینک هر ساله جماعت کلیمی ایران مطابق مقررات گذشته مبلغی به عنوان سرشماری (ولی در حقیقت جزیه) و این عمل در اکثر موارد و مواقع باعث زجر و شکنجه و صدمه و حتی توقیف بعضی از مؤدیان بی بضاعت را فراهم می کرد و متصدیان وصول وسیله ایجاد ناراحتی برای یهودیان بودند تا آنکه در زمان سلطنت رضا شاه کبیر فقید و وزارت داد گستری داور ، دکتر لقمان به کمک عده دیگری از و کلام موجب تصویب قانونی گردید که در نتیجه این گونه عوارض لغو شد

تغییر مذهب بطوریکه قبلاً دانستیم گاه اتفاق میفتاد که در يك خانواده يك نفر تغییر مذهب میداد و مسلمان می شد هر گاه در چنین خانواده و حتی فامیل دور آن شخص کسی میمرد با آنکه وارث قانونی داشت کلیه ارث آن شخص از منقول و غیر منقول به آن شخص تعلق می گرفت که مسلمان شده بود و باین ترتیب این شخص به حکم بعضی از ملاحا کلیه دارائی شخص متوفی را ضبط و تصاحب می نمود . البته واضح است که در چنین موارد برای انجام حکم ، جمعی آخوند به خانه متوفی ریخته و آنجا را غارت می نمودند و در صورتیکه ممانعت می شد خانواده متوفی را شکنجه و کتک و حتی فلك می کردند در نتیجه

خانودهائی بدبخت می‌شدند. دکتر لقمان با شرکت و کلای زردشتی و ارامنه و عده دیگر از و کلای آزادی‌خواه و دمکرات مجلس شورای ملی و مساعدت دولت وقت و همراهی وزیر دادگستری، قانونی از مجلس گذراندند (که از ما ترك متوفی کسی ارث میبرد که مطابق قانون آن مذهبی که مرده حق ارث داشته باشد) پس از تصویب این قانون این عملیات منسوخ و از بین رفت گرچه باز در گلپایگان و خوانسار و بعضی شهرهای کوچک گاهگاهی آخوندها احکامی صادر می‌نمودند ولی طبق قانونی که از مجلس گذشت جلوگیری بعمل آمد (۱)

عقد و طلاق - در قوانین مصوبه مجلس مقرر است که کلیه عقود و طلاقها و ثبت وصیت نامه‌ها و غیره باید در دفاتر رسمی که از طرف دادگستری معین شده و رؤسای آن مسلمان هستند انجام گردد. البته واضح است که با ثبت امور مذهبی در دفاتر رسمی و در زیر نظر رؤسای مسلمان اسباب مزاحمت و تزلزل قوانین مذهبی یهودیان فراهم می‌شد چون این وضعیت برای کلیه اقلیت‌های مقیم و تابع ایران بود، علیهذا دکتر لقمان با ارباب کیخسرو نماینده زردشتیان و میرزایانس نماینده ارامنه اقدامات جدی و دامنهداری نمودند و پس از چندین ملاقات با داور وزیر دادگستری و تقاضای مساعدت از رضا شاه، ماده واحده

(۱) در بهار ۱۳۳۸ بعد از سالها سکوت. بار دیگر در شهر کاشان حکم بتوقیف وراثت دو خواهر یهودی موسوم به خانم فرشی و ساراعرب شادمان به منفعت خانم باشی امینیان نبیره دختر عموی متوفی که دره سلمانی میزیست از طرف رئیس دادگاه بخش کاشان داده شده.

از مجلس شورای ملی گذشت و اقلیت‌های (کلیمی، زردشتی، ارامنه)،
را از دستور فوق مستثنا نمودند.

مرخصی نظامیان کلیمی‌ها پس از تصویب قانون نظام وظیفه عمومی
در دوره پنجم تقنینیه مجلس شورای ملی و بخدمت خواندن مشمولین یهودی،
مرخصی آنها هم همان ایام تعطیلی‌های رسمی مملکتی بود و ایام متبر که
کلیمیان به مشمولین کلیمی مرخصی نمیدادند، دکتر لقمان در این
باره چند ماه با وزارت جنگ مکاتبه نموده و ملاقات‌هایی با مقامات
وزارت جنگ نمود چون نتیجه‌ای حاصل نگردید تقاضای خود را بعرض
رضا شاه فقید رسانید با اینکه در زمان سلطنت رضا شاه اکثر تعطیلات
رسمی مملکتی لغو شد معذک موافقت شد که ایام متبر که مذهبی را
به کلیمیان مشمول وزیر پرچم، مرخصی بدهند لذا با مکاتبه مجدد با
وزارت جنگ و مذاکرات حضوری موفق شد ایام زیر را جهت کلیمیان
زیر پرچم، مرخصی گرفته و از طرف اعلیحضرت رضا شاه کبیر احکام
لازم صادر گردید.

(روز اول سال روش‌هسانه و روز روزه بزرگ کیپور و دو روز اول
میوه‌بندان و هشت روز عید فطر)

گرچه هر يك از این اقدامات مفید برای جامعه یهود ایران
مهم و قابل توجه بود ولی گرفتاری‌های انفرادی عده کثیری از یهودیان تهران
و ولایات که تماس با بعضی از افراد مسلمان یا ادارات دولتی داشتند بقدری زیاد
بود که قبل از سلطنت رضا شاه کبیر ذکر آنها از حوصله این تاریخ خارج است
و چون برای رفع این مشکلات مرسوم نبود که و کلای داد گستری مراجعه

نمایند و حتی اقدامات آنها هم قطعا نتیجه نداشت و در بین یهودیان هم و کلای داد گستری وجود نداشت طبعا افراد یهود مجبور بودند که به دکتر لقمان مراجعه نمایند و چون مشار الیه هم یا در اثر فقدان وقت یا نداشتن استعدادیکه بیش از آن اقدام نماید، رضایت آنها را فراهم نمی کرد لذا بتدریج و وجب رنجیدگی عده کثیری از یهودیان تهران و ولایات فراهم می شد و بزودی به عکس العمل این عدم رضایتها آشنا خواهیم گردید.

فصل سوم

عصر احمد شاه ۱۹۰۹ - ۱۹۲۵

پس از پناه بردن محمدعلی میرزا به سفارت و خروج از ایران، احمدشاه پسر او که ۱۲ ساله بود، برای سلطنت ایران از طرف آزادی خواهان انتخاب و عضدالدوله که پیر ایل قاجار بود نایب السلطنه گردید. سردار اسعد بختیاری وزیر داخله و سپهداررشتی وزیر جنگ و پیرم خان رئیس نظمیه شد.

احمدشاه در تاریخ ۱۹۰۹/۷/۱۵ ولیعهد شد و در آن موقع در جلو مجلس، مشروطیت از طرف انجمن های مختلف برقرار گردید و یهودیان هم شرکت نموده طاق نصرت برپا کردند و به روسای مجاهدین تبریک گفتند. طولی نکشید که بتدریج يك اختلاف داخلی بین آزادی خواهان تهران پیش آمد کرد و آنها بر دو دسته دمکرات یا انقلابیون تندرو و اعتدالیون تقسیم گردیدند.

انتخاب يك نماينده يهودی برای شرکت در مجلس شورای ملی وادامه خرابی وضع يهودیان شهرستانها

در ماه سپتامبر ۱۹۰۹ حکمی از طرف وزارت داخله به ولایات يهودی نشین ایران راجع به حق انتخاب يك نفر نماينده برای مجلس دارالشوری ملی صادر گردید و در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ مجلس دارالشوری ملی افتتاح شد و مرحوم دکتر لقمان نماينده يهودیان ایران گردید. با وجود موجودیت و افتتاح مجلس، اوضاع يهودیان ایران رضایت بخش نبود. خصوصاً در ولایات ایران و همچنان تجاوز و تعدی ادامه داشت. ۳۰ آوریل ۱۹۱۰ در کردستان شهرسند، يهودی موسوم به داود بلوری را در آخر عید پسخ کشته تکه تکه کردند و خانه او را تاراج نمودند. در شیراز ۲۱ مه ۱۹۱۰ عده ای از مسلمانان شروع به بهانه جوئی از يهودیان نموده معلم مدرسه را میکشند و در پائیز همین سال محله يهودیان را غارت میکنند و ۱۲ نفر يهودی را بقتل میرسانند و ۱۹ نفر را مجروح کردند و در نتیجه این شورش، مدرسه مدت سه سال تعطیل بود (۱) در ۸ مه ۱۹۱۰، در همدان ابراهیم مراد نامی موقع عبور از کوچه تنه اش به زن مسلمان میخورد وی را متهم میکنند که عمداً این کار را کرده، میخواستند او را بکشند شهر شلوغ میشود سی نفر يهودی مجروح گردیدند و صد نفر را هم لخت کردند اما بر سر این قضیه و عاظ همدان نطقهای آتشینی کرده و میگفتند بایستی بار دیگر يهودیان وصله بگذارند و قتل ابراهیم را واجب می شمردند و متهم را برای کشتن به میدان می برند، اما آقائی رئیس نظمیه متهم را نجات داده روانه تهران نمود.

بالاخره دولت، متهم را بنهران خواسته و پس از تحقیق او را مرخص نمود
(الحمدلله برای اولین دفعه پیرم خان لزوم تحقیق را پس از چند قرن
تأیید نمود)

راجع بوقایع این سال ۱۹۱۰، سالیکه مشروطیت ایران استحکام
یافته بود و آزادی در عنقوان جوانی خود بود و سران انقلاب و آزادی در
منتهای قدرت بودند و هیجانان اولیه هنوز بطور حاد باقی بود، وضع
یهودیان در شهرستانهای ایران بقراری بود که گفته شد و اینک مختصری
دیگر از اوضاع و احوال آنان را از زبان بولتن الیانس بشنویم:

شیراز ۲۵ فوریه ۱۹۱۰

«آخرین دقایق و تاریکترین موقع را طی نموده ایم، و گویا خطر
مرتفع شده است ولی باز اعتمادی نیست. ماه محرم و صفر که دوره عزاداری
است در شیراز بیش از همه جا شدت دارد. در این ۶۰ روز درب خانهای مردم
بر روی آخوندها باز است، امسال وضعی غیر از سالهای قبل ایجاد شده بود.
سیدتجد که ضد مشروطه است از موقعیت عزاداری استفاده نموده
مردم را بر علیه مشروطه تحریک مینمود و همین نهضت بود که سهام الدوله
را از حکومت بر انداخت و بعد از رفتن او در شهر هرج و مرج فرورفت و بدست
ملاها افتاد.

۱۵ روز قبل یکدسته از لوطیها نزد من آمدند و گفتند تصمیم دارند
برای ۷ صفر = ۱۸ فوریه دسته بزرگی راه اندازند که سابقه نداشته و باید
یهودیان هزار عدد شال بدهند. لهجه شدید آنها مانع پروتست من شد زیرا
میگفتند محله را به آتش و خون خواهند کشید اگر رضایتشان فراهم

نگردد. وقتی پیشوایان یهودیان را خبر دادم مجلس بدعز او گریه تبدیل یافت و قسم خوردند که در تمام محله ممکن نیست حتی ۵۰ شال فراهم کنند و هزار شال ۶۰۰۰ تومان قیمت دارد = ۳۰ هزار فرانک (طلا). وقتی اداره کنندگان دسته، دریافتند که تقاضای آنها عملی نیست خیال کردند من مانع هستم، در روز چهاردهم مدرسه دخترانه را لوطی‌ها محاصره کردند و گفتند چون از مدرسه جدید دخترانه آب به محله مسلمانها عبور میکند و آب نجس میشود نباید در اینجا اقامت کنید و میگفتند تو فرنگی نیستی یهودی هستی با وعده و وعید آنها را ساکت کردم. در این بین دسته دیگری از لوطی‌ها به محله رو آوردند، عده‌ای را زدند و مجروح کردند.

در نزد نصرالدوله و سید محمد اقدام کردم هر دو وعده مذاکره با رئیس لوطیان را دادند قدری هم پول خرج کردم و روز چهارشنبه ۱۶، وضع بهبودی یافت و بالاخره با دادن ۱۲۰ شال که ۷۰ از محله و ۵۰ کرایه شد قضیه خاتمه یافت.»



بولتن شماره ۳۵ سال ۱۹۱۰ صفحه ۱۷۹

«در شیراز یکی از معلم‌های الیانس رایکنفر آخوند جوان در روز روشن کشته است (نیسانی ماشاالله) محض آنکه میخواست مانع زدن دو نفر یهودی شود، بعد از چند هفته امنیت، باز بر علیه یهودیان شورش شده و چند نفر یهودی را مقتول ساخته‌اند ابراهیم منشی زاده و رئیس پلیس اعلامیه برای حمایت یهودیان صادر کرد.

در سنه يك يهودی جوان را يك عده مردم متعصب کشته‌اند.

در همدان با شهادت و اتهام دزوغین يك يهودی را بحبس انداخته‌اند

وبه یهودیان حمله میکنند .

از هر طرف برای یهودیان خطر وجود دارد ، حکومت قدرت ندارد .
 مسیونر تافد رئیس شیراز در ۲۱ مه خبر میدهد: اوضاع وخیم ما ، پایان ناپذیر
 است هر روز بهانه جدیدی پیدا میکنند . »



شیراز دوشنبه ۳۱ اکتبر ۱۹۱۰

« آنچه که روز گذشته در محله یهودیان واقع شد از بربریت هم
 تجاوز کرد . در مدت چند ساعت ۶۰۰۰ نفر مرد وزن و بچه هستی خود را از
 دست دادند ۱۲ فامیل هم تلفات جانی دادند و ۱۵ فامیل دیگر مجروح
 شدند مردم پولی ندارند که حتی يك استکان شیر بخورند ، فکرم راحت
 نیست که بتوانم شرح کاملی بدهم .

قاتل معلم مدرسه سه ماه است در حبس میباشد و فامیل او صد تومان
 خسارت داده و منتظر فرصت میگرددند . روز اول عید (سو کوت) موقعیکه
 یهودیان از کنیسه مراجعت میکردند ملاحظه نمودند زنی مسلمان بسته ای
 زیر بغل دارد ، بمحضی که دید یهودیان نزدیک میشوند بسته را در چالیکه
 کنار منزل هر یهودی وجود دارد انداخته فرار کرد . بسته که کتاب مقدسی
 بود با عجله خارج کردند و به من اطلاع دادند . لازم دانستم میرزا ابراهیم
 رئیس روحانیون شهر را با اطلاع نمایم زیرا مطمئن نبودم که آیا همین
 قسم در منزلهای دیگر یهودیان چنین کاری نکرده باشند .

میرزا ابراهیم مرا اطمینان داد و گفت این صحبت را جای دیگر
 نگوئید . روز قبل از خاتمه عید ، عده ای با تاجر مسلمانی بمنازل دو (راب)
 شهر آمده گفتند که دختر ۴ ساله تاجری مفقود شده و برای خون ، او را

ر بوده‌اند. بیچاره راب‌ها قسم خوردند که از همه‌چه طفلی خبر ندارند و موضوع دروغ است. لوطی‌ها تهدید کردند که اگر تا فردا طفل پیدا نشود محله را به خون و آتش خواهند کشید. فردا اطلاع یافتیم که نعش طفلی را که تصور میکردند او است در یک کیلومتری شهر نزدیک مقبره یهودیان پیدا کرده‌اند و انتشار دادند که یهودیان او را کشته‌اند فوراً دو معلم را مامور ملاقات قوام‌الملک و میرزا ابراهیم و ناصرالدوله حکومت نظامی شهر نمودم که از این اکاذیب جلو گیری نمایند. ناصرالدوله ۳۰۰ سرباز برای حفظ محله فرستاد و من تقریباً اطمینان یافتم که نعش طفل دختر کی یهودی است که ۸ روز قبل فوت نموده بود و از قبر خارج کرده جلو حکومتی آورده و دور آن، مسلمانها جمع میشدند و تقاضای انتقام داشتند. قوام‌الملک که به سواران خود دستور کمک به سربازان ناصرالدوله را داده بود، اولین دسته‌ای بودند که بخانه‌های یهودیان حمله بردند و با این ترتیب ۶-۷ ساعت چپاول و خرابی که هیچ قلمی قادر به شرح فجایع آن نیست ادامه یافت. غارتگران تا ته حوض‌ها را جستجو کردند از ۲۶۰ خانه یکی هم مستثنی نشد.

سرباز، لوطی، سید، زن و بچه دارائی یهودیان را چپاول میکردند. عده‌ای از ایل قشقائی که برای فروش گله به شهر آمده بودند به غارتگران پیوستند و هرچه سنگین و قابل حمل نبود خورد کردند. درب و پنجره‌ها را کردند زمینها و دیوارها را خراب میکردند شاید لای آنها چیزی بیابند و به همین هم قناعت نکرده شروع بکشتن و زخم و کتک زدن نمودند، یهودیان عده‌ای به خانه‌های دوستان مسلمان و عده‌ای به کنسول خانه انگلیس پناه بردند و حتی به مساجد.

۱۲ نفر کشته ، ۱۵ نفر زخمی شدند و ۴۰ نفر جراحت مختصر یافتند. برای بدست آوردن گوشواره‌ای گوشه‌های زنی را کردند. برای بدست آوردن نقره‌ای که بگردن زنی بود بوسیله چاقو گردن زن را زخمی نمودند، یهودیان هرچه داشتند از دست دادند.

روز بعد کوچه‌های یهودیان منظره ماتم زده‌ای داشت . زن و پیرو مرد و طفل در روی خاکهای، کوچه‌ها خوابیده‌اند. به کی می‌شود رسید آنهایی که تا دیروز ثروتمند بودند امروز بیچاره و درمانده و از همستی ساقط شده‌اند.

اطباء اروپائی متعلق به تلگرافخانه انگلیس برای زخم بندی به محله آمدند يك داماد و يك عروس جزو مجروحین میباشند و يك زن وشوهر، هنگام فرار مورد اصابت گلوله واقع گردید. عده‌ای از مسلمانان شریف بعضیها را پذیرائی و کمک میکنند.

قوام‌الملک ۲۰۰۰ کیلوانان داده يك مسلمان دیگر ۱۴۰۰ کیلو ، میرزا ابراهیم (مجتهد) ۴۰۰ کیلو و امام جمعه ۴۰۰ ، ناصرالدوله ۱۵۰۰ بعضی از مسلمانهای شریف خودشان نان و انگور و پول تقسیم کردند رئیس پلیس هرچه را بدست بیاورد خودش ضبط میکند. (۱)

اول نوامبر مردم بدون روپوش و آتش هستند شبها خیلی سرد است قنصل انگلیس کمک میکند. يك کمیته‌ای بمنظور مساعدت تشکیل شده قوام از مردم میترسد، هیچ خبری از تهران نیست.

کمک‌های پولی و سیاسی از طرف الیانس پاریس بعمل آمد.

(۱) چنانچه دقیقاً مطالعه شود مسلم میگردد که متجاوزین قریب به اتفاق از نژاد ایرانی شریف نبوده‌اند

مسیو تراگانو مدیر مدرسه سنندج در مه ۱۹۱۰ مینویسد:

«يك جدیدی بنام فرج جدید، از داود بلوری ۲۸ ساله قران مطالبه میکند داود نمیدهد و فرج فریاد میکند که داود با زن مسلمانی رابطه دارد مردم جمع شده داود را به مسجدی برده از او میخواهند که مسلمان شود بالاخره پس از مجروح نمودن، وی حاضر میشود اما ملاما قبول نکرده او را به کوچه برده میکشند. مردم بعده ۳۰۰۰ نفر بخانه مقتول ریخته آنرا غارت کردند. با توجه مامورین و رسیدن سربازها از چپاول محله جلوگیری شد .

روز بعد ۴۰۰۰ نفر اجتماع نمودند. سالار مکرم خانه مرا حفظ کرد مردم منتشر کردند که یهودیان يك آخوند کشته اند و من از وحشت، فامیلیم را به خانه مشیر دیوان فرستادم.»



واقعه سنه روی همدان اثر کرد .

همدان ۲۰ مه ۱۹۱۰ حبیب مدیر مدرسه مینویسد:

«خبر سنه زود به همدان رسید، چند نفر آخوند خواستند از این موقعیت استفاده کرده مردم را در مسجد جمع نموده که فرمان جهاد بر علیه یهودیان بدهند و انتشاراتی بر علیه آنان اختراع نمودند .

يك شنبه ۸ مه، ابراهیم مرادی یهودی که احتیاجات خانه را خریداری نموده و در دست داشت در کوچه ای تنگ، موقعیکه بفکر خود بود تنهاش به زن مسلمانی خورد. چند مسلمان این واقعه را بزرگ نمودند، خوشبختانه رئیس پلیس جلو گیری و آنها را حبس کرد به این مناسبت

در مسجد اجتماع نموده و تقاضای تجدید وصله را نمودند. فوری ۲۰۰ نفر مسلمان به بازارها آمده کشتن ابراهیم مراد را تقاضا نمودند. بازارها در اثر وحشت بسته شد. مردم موقع خروج از مسجد به یهودیان حمله کردند و با کارد و چاقو آنها را مجروح مینمودند، ۳۰ نفر مجروح شدند و صد نفر مردم را لخت کردند، آقاتقی رئیس پلیس به شورش خاتمه داد. دولت تهران به اسم اینکه باید تحقیق شود ابراهیم مراد را به تهران برد. «این بود خلاصه از اوضاع و احوال یهودیان در سال ۱۹۱۰»

ملا ابراهام آخرین روش گالوتای ایران

در همین سال در دهم تموز ۵۶۷۱ = تابستان ۱۹۱۰ ملا ابراهام ملا آقابابا آخرین (روش گالوتا) و یا آخرین رئیس روحانی متنفذ ایران فوت کرد و با جلال تمام مراسم تدفین وی بعمل آمد.

ملا ابراهام پسر ملا آقابابا اصلا از اهل شیراز (۱) و وی مردی نورانی قدی کوتاه و قیافه‌ای جذاب با چشمانی آبی و نافذ داشت «مشارالیه از شاگردان ملا باخاج و ملاربی اسحق بود پدر مشارالیه جواهر فروش و در منزل وی برای علمای غریب باز و نسبت به اشخاصیکه تهی دست بوده و روی فقرات نداشتند مساعدت میکرد. ملا ابراهام از سال ۵۶۴۱ تا سال ۵۶۷۱ مدت ۳۰ سال پیشوایی روحانی یهودیان را داشت و در سال ۵۶۳۸ در حیات ربی اسحق معاون ملای اخیر گردید و پس از فوت ملا باخاج رسماً پیشوای روحانی یهودیان ایران شد. امضا (ک. ب. ب.) ملا ابراهام

(۱) ملا ابراهام پسر ملا آقابابا غیر از ملا ابراهام شیرازی است که

بسال ۵۶۳۷ با ملا باخاج دیده شده و امضای وی به تنهایی، بسال ۵۶۴۴ مشاهده گردیده است. «(۱)

ملا آبراهام تحصیلات روحانی خود را در بغداد خاتمه داده و از پیشوایان مذهبی انگشت شماری در ایران بود که به تلمود آشنائی داشت قدرت این مرد محترم بسیار زیاد بود. حاکم تهران مختار السلطنه و وزرا، حکم اوراجع بیهودیان محترم میسر شدند. هر گونه اختلافاتی که بین یهودیان تهران ایجاد میگشت برای حل و فصل آن به او مراجعه میکردند و کمتر اتفاق میافتاد که بحاکم و مراجع دولتی مراجعه نمایند. مقررات دینی و مذهبی در زمان او بخوبی اجرا میشد و پیران قوم اطراف او را داشتند و از او متابعت میکردند.

بعد از فوت ملا آبراهام فرزند ارشدش ملا الیاهو بجای او منصوب شد ولی او پیشوای لایق و با نفوذی نبود و از آن پس وضع جامعه یهود روبه انحطاط و خرابی رفت و دیگر نظم و تشکیلات قدیمی که موجب اتحاد و اتفاق افکار جامعه یهود بود وجود نداشت.



در این سال ۱۹۱۰ عضدالدوله فوت نمود و ناصر الملک همدانی که در آن موقع در انگلستان بود بجای وی منصوب و روانه تهران گردید . در ۱۹۱۱ شاه مخلوع از ادسا به حدود شمالی ایران بین تر کمنها آمد و قوایی تهیه و بطرف تهران فرستاد اما قوای او شکست خورد. سالارالدوله برادر شاه مخلوع هم که از ایلات اطراف حدود غرب قوایی تهیه نموده بود مغلوب گردید .

وضع یهودیان در همدان

در موقع ورود اکراد و الوار که جزو قوای سالارالدوله بودند بهمدان، هشت دکان از یهودیان را غارت کردند. مرحوم راب منجم لوی که یکی از مردان برجسته ایران بود و در سخنرانی و سخنوری در ایران کمتر نظیر داشت (۱) در این موقع با برادر خود میرزا یعقوب لوی در همدان دچار لطمت فراوانی گردیدند و قضیه میرزا یعقوب از این قرار است:

وی معلم مدرسه الیانس بود در کوچه او را دستگیر و به بهانه آنکه لباس مانند اروپائی پوشیده او را لخت کرده کتک زده به طرف دارالحکومه میبرند، برادرش راب منجم که در آن زمان معروف بوده می رود بکمک برادر، او را هم توقیف کرده که چرا لباسش با مسلمانها فرق ندارد و چرا سرش را مانند مسلمانها تراشیده است، و چرا فکل دارد بنا بر این مشروطه خواه و بابی است فوراً آنها را لخت کرده بایک زیر شلواری و با ته تفنگ زده به دیوانخانه میبرند. خبر به رئیس مدرسه میرسد فوراً نزد احتشام الدوله (داماد مظفرالدین شاه) که حاکم بود می رود و از شدت جراحات شناخته نمی شدند، حاکم میرزا منجم را که معلم سرخانه او بوده شناخته حکم آزادی آنها را صادر می کند. احتشام الدوله از یهودیان ۵۰۰۰ فرانک برای کمک قشون ضد مشروطه، طلب مینماید و از ترس آنکه مبادا چپاول شوند ناچار قبول میکنند. در کرمانشاه فشار و تجاوز قشون سالارالدوله یهودیان را مفلوک میسازد.

(۱) راب منجم لوی بالاخره به اورشلیم مهاجرت کرد و متصدی مقاماتی در آنجا گردید و در آن شهر فوت نمود.

شستر مورگان یهودی امریکائی

در سال ۱۹۱۱ شوستر مورگان یهودی امریکائی که بسمت مستشاری برای ایران استخدام شده بود تصمیم به اصلاح خزانه داری کشور و تاسیس ژاندارمری گرفت سفارت روس که با اصلاحات شوستر یهودی مخالف بود (در آن موقع حکومت تزاری روس با کلیه یهودیان مخالف بود) تصمیم به اخراج شوستر گرفت مخصوصاً آنکه شوستر تصمیم به وصول مالیات از شعاع السلطنه برادرشاه مخلوع را گرفت بود، لذا در ۵ نوامبر روسیه اولتیماتومی برای اخراج شوستر از ایران داد که موجب شورش مردم و دارزدن روحانیون در تبریز از طرف روسها و خرکت قشون روس بطرف تهران گردید و در نتیجه ایران شرایط روسیه را پذیرفت .

در ۱۹۱۲ هم روسها در ۲۹ ماه مارس گنبد حضرت امام رضا را بتوپ بستند و احساسات عالم اسلام را برانگیختند .

در تويسرکان و گلپایگان و شیراز و اصفهان

در ۱۹۱۲ در اطراف تويسرکان پسر حاجی دانیال تويسرکاني را مقتول نمودند و باز در تويسرکان موضوع ضبط کلیه دارائی یهودی متوفی ، بمنفعت خویش جدیدالاسلام بمیان آمد .

در ۱۹۱۳ ، موقعیت مالی یهودیان کرمانشاه بقدری رو بوخامت نهاده بود که الیانس برای آنها اعانه میفرستاد، در همین سال که ژاندارمری ایران تحت ریاست سوئدیها تشکیل گردیده بود، سرپرستی آنها از قوای ایرانی که مامور امنیت راهها و شهرستانهای ایران بودند يك نعمت الهی بود که فوق العاده برای آسایش یهودیان موثر

و مفید واقع گردید مخصوصاً ورود کلنل اولگد در شیراز، تاثیر بسزائی جهت یهودیان این شهر داشت. مدرسه الیانس که تا این سال در شیراز بسته بود باز گردید.

در همین ایام بار دیگر در گلپایگان موجباتی جهت تجاوز بیهودیان فراهم آمد بطوریکه خیال قتل عام کلیه یهودیان این شهر را داشتند. اما در تلگراف خانه متحصن گردیدند تا آنکه بالاخره از طرف دکتر لقمان که بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود و مسیو براسور مرحوم که فعالترین رئیس الیانس در ایران بودو ریاست مدرسه الیانس اصفهان را داشت اقداماتی بعمل آمده رفع خطر را نمودند. در سال ۱۹۱۴ مدرسه‌ای در گلپایگان ایجاد گردید. یهودیان این شهر بسیار پریشان و از کثرت فقرات مسلمان می‌شدند. جمعیت آنها در این موقع ۱۵۰ خانوار یا ۷۰۰ نفر و محصلین ذکور و اناث ۱۱۵ نفر بودند، (۱) در همین ایام در زمان حکومت سردار ظفر در اصفهان دو نفر یهودی موسوم به یونا و شیمعون را در نجف آباد می‌کشند و در نتیجه سردار دستگیر داد که ده محل قتل را چپاول نمایند و قاتلین را دستگیر کرده چند هزار تومان خون تاوان گرفته و هر دو قاتلین پس از دو سال در حبس فوت کردند.

در اوت ۱۹۱۴ جنگ اول بین المملی شروع گردید و جهانی را بخون و آتش کشاند و وضع مالی تجار یهودی وخیم شد بطوریکه نمیتوانستند مساعدت معمول خود را کما فی السابق به الیانس بنمایند باوجود این

الیانس مساعدت‌های لازمه را نمود که تا مدارسش در ایران بسته نشوند.

نهیضت کسب‌دانش بین یهودیان ایران و توجه بطرف اختلاط

نهیضت ترقی خواهی و کسب دانش در بین یهودیان تهران رو به توسعه بود و روزنامه شالوم به مدیریت (مردخا) مراد شالوم در ۱۹۱۴ = ۱۳۳۳ در تهران تاسیس گردید.

وجود روسای بلژیکی در رأس گمرکات و سوئدیها بر ادارات ژاندارمری‌های کشور، ولزوم جوانانی که به زبان خارجی آشنا باشند موجب گردید که در بهای بعضی از ادارات، در ابتدا گمرکات و بعد پست و تلگراف و بالاخره ژاندارمری بر روی جوانان یهود باز گردد در این ادارات عده کثیری از جوانان استخدام شدند و آقای کهن صدق هم به سمت صندوقدار ژاندارمری تعیین گردید. این عمل موجب تشویق جوانان یهود برای توسعه اکتساب دانش و فضل و کمال گردید و در این عصر عده کثیری در اروپا به تحصیل علوم مختلفه مشغول گردیدند همچنین عده‌ای از جوانان توانستند تحصیلات خود را در رشته طب در مدرسه دار الفنون تهران خاتمه دهند و عده دیگری دارای داروخانه و مطب طبابت و دندانسازی گردیدند و صدها نفر عازم اروپا برای امور تجارتي بین ایران و خارجه شده بودند.

عوامل گوناگون توجه جوانان بطرف اختلاط

بطوریکه در بالا ذکر شد اصلاحاتی که در کشور شروع شده و ندای تجدد خواهی و تغییر لباس جوانان بصورت خارجی و مسلمانی

و ورود به دستگاه ادارات دولتی و ازدیاد تماس با مسلمانان که لازمه آن بتدریج معاشرت زیادتر و شرکت در عیش و نوش آنان بود تمایل به اختلاط را زیادتر نموده بود. و چون توده مسلمان، و حتی طبقه اداری و مخصوصا بازاری و کسبه، باز هم یهودیان را با نظر بیگانه و نجس می‌نگریستند و از طرف دیگر عوامل گوناگون که عبارت از مراتب زیر باشد در رویه سابقی آنها تغییراتی داد و ایشان را برای گرفتن پروانه مسلمانی آماده ساخت و همچنین آنها را در معرض تبلیغات میسیونرهای مسیحی و مبلغین بهائی قرارداد.

اما عوامل اساسی

- ۱ - اطلاعات تاریخی و مذهبی آنها نسبت به سابق بسیار کاهش یافته بود زیرا برنامه‌های تحصیلی جدید دیگر به آنها فرصت نمیداد که به تاریخ گذشته ملت خود یا به اصول مذهب اجدادی خود یا از فلسفه مقررات جاری و بهداشتی که صورت مذهبی پیدا کرده بود با اطلاع باشند.
- ۲ - جامعه یهود ایرانی فاقد پیشوایان روحانی عالم گردیده بود و راب آبراهام ملا آقابابا، آخرین نماینده آن طبقه از دانشمندان که گوینو از آنها صحبت کرده بود دیگر وجود نداشت.
- ۳ - در ایران و خصوصا در تهران، مرسوم شده بود که هر پیلهور یا لحاف دوزیکه سواد خواندن عبری داشت و در کسب خویش شکست خورده بود، خود را داوطلب پیش‌نمازی یا فاتحه خوانی بداند و چون جوانان مختصر اطلاعاتی از علوم جدید یافته و بر خورد به نادانی دسته اخیر می‌کردند و چون بظاهر آنان پیشوای روحانی محسوب می‌شدند

لذا نسبت به ایمان و مذهب خود مشکوک و سرگردان میگردیدند. (۱)

۴ - فکر و ایده آل و علاقه افراد جامعه، بدست آوردن موقعیتی در بین مسلمانان برای کسب یا مطب یا دارو خانه یا ورود به ادارات یا تجارت شده بود و بس. تا بتوانند يك موفقیت مالی بهتری برای اصلاح وضع دلخراش خود و خانواده محروم خویش فراهم سازند و بتوانند لباس آبرومند، یا غذائی بهتر یا خانه‌ای منحصر به خود، یا بهتر از آن در عوض منزلی که در محله یهود داشتند، (کانون امراض و کثافت و تجاوز) در محله حسن آباد فراهم نمایند.

۵ - انجمن بخصوص که بمنظور تبلیغات مذهبی یا ملی باشد، وجود نداشت.

۶ - روسای الیانس که در ابتدا مردانی ایده آلیست بودند. در آن زمان توجه خاصی به جامعه نداشته و در توجه به صحت تنظیر مخارج مدرسه مشکوک بودند.

۷ - نماینده مملت د کتر لقمان با وجود بعضی فعالیت‌های موثر و مردی محافظه کار و راحت طلب بود و کاندید بعدی د کتر نجاتا بینا که مرد شریف و فعال تری بنظر میرسید در انتخابات بعدی شکست خورد و تازه اگر موفقیت هم حاصل مینمود اطلاعاتی از عالم یهود تشکیلات آن و چگونگی اصلاحات لازم را نداشت.

۹ - بالاخره عامل مهم دیگر آن بود که مشروطیت و تساوی حقوق و آزا، موضوع تنفر از یهودیت را حل ننموده بود.

در همین ایام در تهران پایگاه مجلس دارالشورای ملی . اطراف آن، پیلهوران یهودی را برای ۵ یا ۱۰ تومان پولی که برای خرید لحاف کهنه یا لباس کهنه به دوره گردی رفته بودند ، جلب به خانه‌ای برای ارائه جنس فروشی خود کرده، وی را کشته و نعشش را در چاه میانداختند بطوریکه ابدأ خبری از آنها نمی‌شد . نمونه ای از آنها آقابابا نوری و مردخای دوره گرد اصفهانی و غیره بودند و در اطراف اصفهان که دوره گردان یهودی بیشتر برای کسب میرفتند این اتفاقات زیاد تر بود.

در تهران هر روزی يك آشوبی برپا می‌شد که فلان جوان یهودی فلان زن را نگاه کرده و کثرت اجتماع مردم خطر مرگ برای وی داشت . اطبا و داروسازها که اجباراً مراجعین زن و مرد برای مراجعه و یا خریدار و داشتند، بیشتر مورد این اتهام و خطر بودند.

چندی بعد از این زمان ، در اثر آنکه طفل طبیب دندانسازی دستش به پشت طاقار دوغ خورده و با اینکه پدرش اولین افسر یهودی بود بلوای بزرگی در تهران برپا شد . زنهای جوان یهودی که بعد از مشروطیت مایل بودند پیچه بزنند تا از چشم چرانی لوطیان سر گذر راحت شوند ، اگر شناخته می‌شدند ، وامصیبتا بود . داود هارون که دو مرتبه از وی صحبت شد جلو دکانش را آب میپاشید به کنش حاجی آقا بازاری ترشح می‌شود، بلوائی برپا شده عده‌ای او را جلب به کلانتری مینمایند . چون مورد سرزنش واقع و رئیس کلانتری تقاضای پوزش از داود می‌خواهند وی بعنوان عذرخواهی دست حاجی را میبوسد و این عمل وی نزدیک بود بلوای جدیدی برپا سازد و حد اقل جمعیت

طرفداران حاجی، اشد تنبیه را برای داود میخواستند.

تمام این عوامل موجب گشته بود که از طرفی عده‌ای برای بدست آوردن پروانه مسلمانی توسط آخوندی برای خود تامین امنیت نمایند و عده دیگر که با اعلام مشروطه تصور مینمودند عصر مسیحا و دوره نجات آنان فرا رسیده چون مایوس گشتند نجات و رجای خود را در توجه به بهائیت میدانستند.

بنا بر این در این ایام تبلیغات مسیحیان با عنایت دختران میرزا نورالله حکیم در مدرسه مسیحی محله از یک طرف و بالاتر از آن توسعه تبلیغات بهائیه در جامعه یهود تهران، به اشد قدرت و قوت خود رسیده بود به طوریکه عده‌ای از یهودیان کاشان و عده بیشتری همدانی که به فرقه بهائی پیوسته بودند با تعصب خاصی و با تحمل هر گونه مخارجی منتهای کوشش را برای جلب بقیه یهودیان به دین جدید مینمودند و در مجالس ویا محافل تبلیغی آنان، اشخاصیکه در این رشته تخصص داشته و به نقطه ضعف جوانان یهود آشنا بوده و از مسلمانان بهائی شده بودند حاضر گردیده کنفرانس‌هایی میدادند و در هر شب یک شبه چندین مجالس در محله یهودیان برپا و چون در آن زمان سینما و وسائل تفریح و گردش کمتر وجود داشت، جوانان را که بیکار بودند بهتر میتوانستند برای شرکت در این محافل جلب نمایند.

اعلامیه بالفور و تاثیر آن بین جامعه یهود ایران

خطر دو دسته‌گی شدیدمانند جامعه همدان، تهران را هم تهدید میکرد، ولی در سال ۱۹۱۷ که هنوز جنگ به پایان نرسیده بود اتفاق مهمی در اروپا رخ داد که در توقف این وضعیت اثراتی بس مهم از خود

باقی گذاشت .

۱ - انقلاب کبیر روسیه که در اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شد حکومت استبدادی تزاری روسیه را سرنگون کرد و با سرکار آمدن کرنسکی کلیه ایرانیان و یهودیان جهان را مسرور و امیدوار ساخت .
 روسها در ۱۹۱۶ تقریباً کلیه قسمت غربی ایران و اصفهان را بتصرف در آورده بودند و عثمانی‌ها که از همدان توسط قوای روس اخراج شده بودند در کرمانشاه موقعیت گرفته اما پس از تصرف بغداد در مارس ۱۹۱۷ توسط قوای انگلیس ، کرمانشاه و ایران را تخلیه نمودند. در همین ماه مارس ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آغاز و امپراطور روسیه مجبور به استعفا گردید و قوای روسیه شروع از هم پاشیدن کرد. دولت استبدادی روسیه در مدت قرن‌ها برای ملل مختلفه مقیم کشور خود بدبختی و مصیبت فراهم کرده بود ولی ظلم به یهودیان نسبت به همه این ملل بیشتر بود. دولت آزادی خواه کرنسکی در سوم آوریل کلیه محدودیت های مذهبی را ملغی نمود و یهودیان روسیه پس از قرن‌ها نفسی به راحتی میکشیدند . در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ از طرف وزارت خارجه انگلستان اعلامیه کش داری به امضاء لرد بالفور که حاکی از موافقت دولت انگلستان ، در ایجاد يك کانون ملی برای یهودیان جهان در فلسطین بود برای اداره مرکز صیونیستها (۱) ارسال گردید . در آن زمان یهودیان اروپا در کلیه جبهه های جنگ مشغول

(۱) صیونیستها فرقه ای بودند که برنامه آنها ایجاد يك کانون ملی

برای یهودیان جهان در فلسطین بود .

نبرد بودند، دولت انگلستان با فرانسه در مقابل دشمنان قوی خود آلمان و اطریش تنها بودند و انقلاب روسیه قدرت جنگی وی را از بین برده بود یهودیان هم در انقلاب روسیه عاملی بودند و دولت آمریکا هنوز داخل جنگ نشده بود، پس دولت انگلستان با این اعلامیه، در نظر داشت که از نفوذ یهودیان روسیه و آمریکا استفاده نماید و در واقع صدور این اعلامیه برای منظور دولت انگلستان مفید واقع گردید. با وجود عدم صراحت این اعلامیه، بعد از ۹ قرن در بدری یهودیان، اثری بس مفید برای آنها داشته و روحیه این ملت را فوق العاده تقویت کرد و مانند آبی در صحرای خشک برای تشنه‌ای سرگردان بود. یهودیان جهان با شادمانی کاملی با آن برخورد کردند و در همه جا جشن هائی بدین مناسبت برقرار شد. یهودیان ایران که از این جریان و ارزش این واقعه تاریخی بی اطلاع بودند، چند روز بعد (۵ نوامبر ۱۹۱۷) از این اعلامیه بوسیله صیونیست‌های شهر سن پترزبوك (پایتخت سابق روسیه که بعد از انقلاب به پتروگراد، نامیده شد) با خبر شدند تلگراف مربوط به این خبر توسط عزیزالله تیزابگر به پیشوای روحانی یهودیان تهران ارسال شده بود.

پس از رسیدن این تلگراف مفصل، پیشوای روحانی عده‌ای از جوانان را دعوت و مراتب را به آنها اطلاع داد، در نتیجه جلسه‌ای در کنیسه خاله و بعد در کنیسه حاداش تشکیل گردید که این مقدمه موکول به برقراری و تاسیس انجمن فرهنگی جوانان یهودی تهران گردید (۱)

(۱) شرح اولین جلسه و اقدامات آنها بعداً می‌آید.

قبل از آنکه بشرح عملیات این انجمن پردازیم خوب است بدانیم
 صیونیست چیست و هدفش کدام و علت ظهور این نهضت چه بوده و آیا
 صیونیسم به فرقه‌های مختلف تقسیم شده است ؟

فصل چهارم

منشا صیونیسم و علل پیدایش آن

موسس صیونیسم تهودور هر تسلا اطریشی اهل بوداپست است که کتاب
 دولت یهود را نوشت و اولین کنگره صیونیست را در بال تاسیس و ایجاد
 يك وطن ملی را هدف خود قرارداد.

قبل از آنکه نهضت صیونیسم سیاسی بوجود آید ، جنبش صیونیسم
 مذهبی وجود داشت بنام هو بیه صیونیسم (۱)

پس از آنکه از تساوی حقوق یهودیان در اروپا مستحضر گردیدیم
 این سؤال پیش میاید با اینکه یهودیان به هدف خود که عبارت از تساوی
 حقوق و آزادی بود ، رسیدند ، موضوع ایجاد کانون ملی یهود یا دولت
 یهود دیگر چه لزومی داشت . مشروحات زیر علل و موجبات آن را
 روشن میسازد .

(آنچه که راجع به وضع یهودیان بعد از استقرار مشروطیت و عدم
 تخفیف تنفر هموطنان آنها نسبت به یهودیان بود با اطلاع گردیدیم
 و بعدا هم خواهیم دانست که حتی در تهران بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی
 چگونه مورد تجاوز واقع گردیدند و موضوع تساوی و آزادی آنها نسبی
 و لفظی بود.)

(۱) شرح مفصلتر آنها میاید .

اوضاع یهودیان در اروپا

موقعیکه در اروپای غربی در کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، هلند، ایتالیا و غیره یهودیان از تساوی حقوق و آزادی برخوردار میگردیدند، ممالک عقب افتاده اروپائی شرقی، همچنان مانند مردمان قرون وسطی موجبات ناراحتی یهودیان را فراهم مینمودند. در عصر الکساندر اول امپراطور روسیه در ۱۸۰۴، امید بهبود وضع یهودیان میرفت اما پس از وی در زمان نیکلای اول رویه مستبدانه‌ای بر علیه یهودیان پیش گرفته شد. بعد از او هر چند الکساندر دوم ترضیقات یهودیان را کم نمود ولی توده ملت عقب افتاده روسیه، یهودیان را دشمن خود و ملت روس میدانست و مخصوصاً بعد از کشته شدن الکساندر دوم تنها یهودیان روسیه بودند که مورد تجاوز و قتل و غارت شدید (در ۱۸۸۱) قرار گرفتند. در سرستان (یوگوسلاوی فعلی) در ۱۸۶۱ حکمی برای اخراج یهودیان صادر گردید که در اثر اقدامات الیانس ملغی شد. در ایالات و الاشی و مولداوی که عده زیادی یهودی داشت از سال ۱۸۲۹ بعد از صلح آدرنه بین روسیه و عثمانی، این دو ایالت بدست دولت رومانی افتاده و بر عده یهودیان این کشور اضافه شده بود. در ۱۸۳۱ قوانین وحشیانه‌ای بر علیه یهودیان وضع گردید و بیش از ۲۰۰ هزار یهودی مورد تعدی و تجاوز قرار گرفتند. و بعد از ۱۸۶۰ همواره الیانس برای آسایش آنها بدون آنکه نتایج قطعی حاصل گردد اقداماتی مینمود. و با وجود تصمیمات کنگره برلن در ۱۸۷۸ برای آزادی مذهب، دولت رومانی بوظایف خویش عمل نمینمود در آلمان و اتریش اروپای مرکزی، که مدت‌ها قبل تساوی حقوق

یهودیان اعلام شده بود و در عصریکه یک‌ت‌ر از انقلاب فرانسه می‌گذشت و در همان ایامیکه هنوز مر کب قرارداد کنگره برلن که تساوی حقوق بشری را بدون ورق نژاد و مذهب اعلام داشته خشک نشده بود ، یعنی تقریباً در همان سال ۱۸۷۸ ، جنبش ضد یهود بصورت مذهبی در آمده و در اثر عقب افتادگی فکری و علمی مردم ، خرابی وارد می‌کرد و مانند میکروب‌بھائی که با وجود پیدا شدن داروهای کشنده آنها بصورت دیگر ، با مقاومت بیشتری جلوه گر شده و به فساد خود ادامه میدادند ، این نهضت در آلمان شروع شده و از آنجا به اطریش و سپس بسه فرانسه مهد آزادی سرایت کرد . حال دیگر تمدن و علوم جدید اجازه نمیداد که یهودیان را از نقطه نظر مذهبشان مورد حمله قرار دهند ، بنابراین يك فرضیه جدیدی ، بمیان آورده بودند که نژاد یهودی پست است و چون این موضوع به حضرت عیسی بر خورد می کرد ، لذا حضرت عیسی را از نژاد آریائی میدانستند و دلیل آن را هم این می گفتند که عکس‌بھائی را که از حضرت مسیح نقاشان اروپائی کشیده بودند چشمانش آبی بود مانند چشمان آریائی‌های اروپائی . آنها می گفتند که نژاد سامی لیاقت توسعه تمدن فعلی را ندارد (۱) و با آنکه اظهار می کردند که یهودیان میخواهند بر ما تسلط یافته حکومت نمایند .

سابقاً بر یهودیان ایراد داشتند که چرا آنها با جامعه بزرگ کشور ، معاشرت نمیکنند و عناصر مفیدی برای مملکت نیستند ولی

(۱) در صوریکه در هر رشته‌ای که در اروپا ترقی حاصل گردید مردان

حالیه میگفتند تجارتخانه‌ها و بانکها و کارخانجات تاسیس کرده‌اند و میخواستند بمقامات مهندسی، پزشکی، نویسندگی، وکیل دعاوی رسیده و نیز قاضی و روزنامه نگار گردند. بالاخره فرضیه نژادی را و اینکه وجود نژاد سامی مانع توسعه تمدن آریائی است در پیش کشیدند و بدین ترتیب نهضت ضد سامی را ایجاد کردند. اتهامات سابق را تجدید نموده و جراید را بر علیه یهودیان آماده میساختند و تعصب ضد یهود را بیدار کردند و قتل و غارت کشتار بر علیه آنان را مانند قرون تاریک وسطی پیشنهاد می نمودند. بیسمارک بمنظور سیاسی و برای توفیق بر مخالفین خود پیرو این نظریه شد (۱). Marr اولین پهلوان این نهضت بود و بیسمارک Stoecker کشیش را برای این منظور بجلو انداخت اما خوشبختانه مردمان ترقی خواه ممالک اروپائی مرکزی و غربی و سوسیالیستها، بزودی منظور باطنی این نهضت را دریافتند و در مقابل ضد سامیها و بطرفداری یهودیان جبهه‌ای از سال ۱۸۹۱ تشکیل دادند و حزب سوسیالیست در کنگره خود در سال ۱۸۹۳، بر علیه این جنبش مخالفت شدید خود را اظهار داشت، قدرت و فعالیت این نهضت مانند قرون تاریک وسطی، منوط به بحران سیاسی، اقتصادی و نظامی بود. در اطریش هم عملیاتی راجع به دستورات مذهبی یهود، بین مسیحیان منتشر ساختند و افکار ضد یهود حتی در دانشگاهها بشدت هر چه تمام تر بین محصلین جریان داشت.

عکس العمل قتل و کشتار و فشارها (در روسیه) از ۱۸۸۱ به

بعد، امیدی برای ادامه زندگانی در این مملکت باقی نمیگذاشت، در نتیجه عده کثیری متوجه مهاجرت به آمریکا گردیدند و دسته دیگر تنها نجات ملت اسرائیل را در ایمان به معتقدات مذهبی که عبارت از فرا رسیدن روز رجعت به ارض مقدس بود دانستند. بنابراین نهضتی بنام حوبیه صیون یا عشاق صیون ایجاد گردید. هدف آنها بدون اینکه نظر سیاسی یا ایجاد و تشکیل دولت یهودی در بین باشد. مراجعت به فلسطین و تحصیل زبان عبری بود.

پیشوای این دسته Leon Pinsker (۱) از شهر او دسا بود و بسیاری از متفکرین و محصلین پیرو این مرام گردیدند، ۲۵ نفر جوانان به مسافرت در روسیه پرداخته و پانصد داوطلب برای مهاجرت فوری به فلسطین نام نویسی نمودند و سرلوحه مرام خویش را جمله اشعیا نبی (ای خاندان اسرائیل به جنبش آمده حرکت نمائیم) قرار دادند و جمعیت خود را بنام مخفف (بیلو) نامیدند.

(۱) اقدامات دکتر در طب Leon Pinsker (۱۸۲۱-۱۸۹۱)

متولد در شهر Tomachev در لهستان ساکن شهر ادسا سردبیر روزنامه صیون و طرفدار اتخاذ تمدن جدید و همفکر شدن با هموطنان بود اما واقعات سال ۱۸۸۱ در روسیه او را متوجه ساخت که حل مسئله یهودیت در اهدای آزادی از طرف سایر ملل نیست بلکه خودبایستی آزادی خویش را بدست آورند و کتابی بنام Auto Emancipation نوشت افکار و کتاب او موجب نهضت مذهبی حوبیه صیون گشت که مهاجرین را از سال ۱۸۸۲ متوجه ارض اقدس کرد و در سال ۱۸۸۳. دوم اکتبر در خانه خود در ادسا، انجمن زرو بابل حوبیه ~~همه~~ تشکیل داد.

اما بلافاصله دچار اشکالات دولت روسیه در منع مهاجرت و دولت ترکیه در منع ورود به فلسطین قرار گرفتند: بنابراین مهاجرت و ورود آنها به ارض مقدس بطور محدود و با تعداد کم صورت گرفت و اولین دسته در ۱۸۸۲ وارد شده و در نزدیکی شهر یافا دهکده زراعتی (ریشون لسیون) را تاسیس نمودند. دسته دیگر از اهالی اورشلیم (پتخ تیقوا) یا دروازه امید را در ۱۸۷۸ ایجاد کردند. بعد از این هم مستعمره‌های زراعتی دیگر بتدریج بنا نمودند. (یهودیان ایران خیلی زود تر از این تاریخ و قبل از بیلوهاد را اثر ناراحتی‌هاییکه داشتند متوجه مهاجرت به فلسطین گردیده بودند.)

مجمع نمایندگان حویبه صیون در سال ۱۸۸۳. در ادسا یکی از شهرهای روسیه تشکیل گردید و در آن مجمع تصمیم گرفته شد که مهاجرین به امور زراعتی پردازند. نهضت حویبه صیون در سایر ممالک اروپائی و حتی امریکا نیز ایجاد گردید و روز بروز به فعالیت خود توسعه داد و توجه ثروتمندان یهود اروپا و امریکا را برای کمک مالی نسبت به هدف خود جلب نمود. در بین همین جمعیت در ادسا: شخصی بنام آشر گینز برگ تحت نام مستعار (احادهاعام) در سال ۱۸۸۹ مقاله تنقیدی در تحت عنوان آنکه (این طریقت صحیح نیست) نوشت حاکی از آنکه فلسطین نمی‌تواند مهاجرین را بطور زیاد و دست جمعی تحلیل برد و یهودیان نمی‌توانند واقعا زارع گردند و فلسطین نمی‌تواند قضیه سیاسی این دسته‌های کوچک مهاجرین را حل کند و بطور خلاصه طرفدار توسعه افکار معنوی یهود بود و نه بهبود اوضاع مادی. و میگفت

فلسطین می‌تواند مرکز الهامات فکری ملت یهود قرار گیرد نهمر کز
ملی و سیاسی .

آشرگینزبرگ در راه پیشرفت هدف خویش قدم‌هایی برداشت
در حالیکه حو به صیون با کمال جدیت به توسعه اقدامات خود مشغول
بود . در این زمان پیش آمد دیگری شد که نتیجه آن ظهور نهضت
وسیع تر و مؤثری در بین یهودیان جهان گردید و آن عبارت از ظهور
صیونیسیم سیاسی د کتر تهودور هر تسل می‌باشد .



هر تسل بنیامین فام صیونیسیم سیاسی

تهودور هر تسل موسس صیونیسیم سیاسی ، در سال ۱۸۶۰ (سال
تاسیس ایانس) در بودا پست متولد گردید . وی فرزند بازرگان

ثروت‌مندی بود و در محیط خانواده‌ای که احساسات یهودیت، خصوصاً احساسات ملی و مذهبی وجود نداشت بزرگ گردید. هر تسل هیچ گونه مطالعات ملی یهود را نداشت اما پیش آمدها و مخالفت‌های دسته‌های ضدسامی در اروپای مرکزی و غربی وی را پهلوان و پیشوای ملی یهود جهان ساخت.

هر تسل علم حقوق را در دانشگاه وین تحصیل نمود و در سال ۱۸۸۴ خاتمه و بعد از یک سال عمل، تصمیم به نویسندگی گرفت. سرعت در این رشته معروف و در سال ۱۸۹۱ بسمت مخبری روزنامه اطریشی موسوم به *Newe Freie Presse* در پاریس انتخاب گردید. هر تسل فراموش کرده بود که یهودی است و اولین مرتبه احساسات او بوسیله محصلین دانشکده وین که تظاهرات ضدیهودی مینمودند بیدار گشت. در آن ایام فکر میکرد که ایکاش برای وی ممکن میشد که از این کشور عقب افتاده نجات یافته به مملکتی مانند فرانسه که در آن مساوات و آزادی کامل افراد بشر اعلام گردیده، رفته سکنی گزیند. در ۱۸۹۴ هنگامیکه در پاریس بود محاکمه کاپیتن آلفرد درینفوس که در اثر حقه بازیهای چند نفر از افسران ستاد ارتش فرانسه که مسئولین واقعی جاسوسی در ارتش آن مملکت بودند، و او را بناحق متهم کرده بودند جریان داشت و هر تسل مامور تهیه راپرت‌های لازمه از این محاکمه برای روزنامه خود گشت.

چون نهضت ضد سامی از آلمان و اطریش به فرانسه سرایت نموده بود، انتی‌سمیتها مانند اجداد متعصب خود اتهامات دروغین را بیهودیان نسبت میدادند تا بدین وسیله افکار عامه را بر علیه آنان برانگیزانند

ویکی از این اتهامات دروغین تاریخی، موضوع دریفوس بود، عبارت از آن کہ پروندہ‌ای از اطلاعات نظامی را کہ بہ آلمان دادہ شدہ و بدست آمدہ و چون خط دریفوس را شبیہ آن یافتند، لذا دریفوس را متہم بہ این خیانت نمودند. متخصصین خط‌شناسی اظہار میداشتند کہ این خط دریفوس نیست اما او را بہ محکمہ نظامی کشاندہ محکوم نمودند و وژنرال مرسیہ وزیر جنگ (مردی ضد یہودی) چندین پروندہ کہ ہیج کدام مربوط بہ دریفوس نبود ارائه و بدین وسیلہ وی را محکوم بہ حبس ابد، در یکی از قلاع فرانسہ نمودہ و کلیہ درجات نظامی او را با مراسم رسمی از او پس گرفتند.



آلفرد دریفوس

دریفوس را به جزیره شیطان که محل بدآب و هوا بود بردند تا در آنجا از بین برود و مانع رفتن زنش بآنجا شدند. دریفوس را در قفسی محبوس ساخته؛ پاها و بدنش را بستند که نتواند حرکت کند تا زودتر فوت نموده حقایق مکشوف نگردد. در ۶ نوامبر ۱۸۹۶ تحت عنوان (یک اشتباه قضائی و حقیقت کار دریفوس) یک کتابچه‌ای منتشر شد که برنارد لازار آن را نوشته بود و پرده از روی بسیاری از جریانات این موضوع و محاکمه دریفوس بر میداشت. چهار روز بعد در روزنامه‌ای عکس محتوی پرونده‌ای که موجب محکومیت دریفوس را فراهم ساخت منتشر شد. نویسندگان و متفکرین بی طرف فرانسه نسبت به جریان این واقعه مشکوک شدند و ندای امیل زولا نویسنده بزرگ فرانسه در ۱۳ ژانویه ۱۸۹۹ بلند گردید و کشور فرانسه را تکان داد. روحانیون فرانسه بمخالفت نسبت به زولا قیام کردند و مردم را تحریک بر علیه یهودیان مینمودند (۱) و تجاوزاتی انجام گردید. وقتی کابینه عوض شد و قدرت بدست بریسون رسید، بار دیگر به پرونده فوق‌الذکر رسیدگی شد و معلوم گردید که کلنل هنری، بمنظور محکوم نمودن دریفوس، در پرونده تقلباتی نموده پس وی را محکمه اخضار و اعتراف نمود و در حبس خود کشتی کرد. اصل خیانت، توسط کماندان Esterhazy مسیحی انجام شده که در اثر احتیاج به پول این خیانت را به وطن خود نموده بود و در این موقع فرار کرد. روزنامه‌های ضد یهود راجع به این موضوع سکوت اختیار نمودند. سوم ژوئن ۱۸۹۹ محکمه حکم تجدیدنظر در محکومیت دریفوس را داد و در ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۹ رئیس جمهوری، دریفوس را عفو نمود و

بالاخره پس از مطالعات و تحقیقات زیادی با وجود کارشکنی دسته‌های ضدیهود، در ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۶ محکومیت دریفوس لغو گردید و اعتراف به اشتباه آن را نمودند و درجه ریاست اسکادرون و نشان لژیون دو هونور به دریفوس دادند و همین واقعه موجب جدائی دولت را از کلیسای فرانس ساخت. هر تسل شاهد تمام واقعات تاثر آور و جریان این محاکمه تا محکومیت و خلع درجه و حبس این افسر شریف و بی گناه بود و با گوشه‌ای خود تهمت و فحشهایی را که بیهودیان میدادند و فریادهای مرده باد یهودیان که در کوچه‌های پاریس طنین انداز میشد شنیده بود. او تمام این جریانات را در مترقی‌ترین کشور جهان میدید. یعنی در کشوری که يك قرن از تاریخ انقلاب آن گذشته و (آزادی و برابری و برادری) را اعلام داشته بود.

هر تسل فکر میکرد، گیرم که پس از قرن‌ها، ترقی و تمدن و پیشروی ممالک عقب افتاده دیگر بپایه فرانسه برسد، باز همان آش است و همان کاسه. و در این صورت اعلام آزادی در هر کشوری، ولو يك قرن هم بگذرد آزادی و آسایش یهود را تأمین نمیکند (همچنانکه در بسیاری از ممالک پیدا نکرد). هر تسل که مردی حساس و نکته‌سنج و قدرت فکری و قلمی او در سرحد کمال بود، از این واقعه سخت متأثر شد و در نتیجه کتابی بنام (گتو جدید) (۱) در پائیز ۱۸۹۴ برشته تحریر در آورد. قبلا هم که فامیل

(۱) موقعی که در هر کشوری بخواهند موضوع بی‌منطقی و خالی از حقیقت را پیش برند، متوسل به هو و جنجال بر علیه یهود میکنند.

(۱) گتو متعلقه‌هایی بود که یهودیان در تحت شرایط محدودیت در قرن وسطی محکوم بر زندگی در آن بودند.

وی از بوداپست مقیم وین شدند، مصادف با نطق آتشین ضد یهودی شهردار شده بودند و در سال ۱۸۸۳ خودش هم مجبور به ترك اتحادیه محصلین دانشگاه وین که ضد سامی بودند شده و در آلمان از افکار ضد سامی مردم با اطلاع گردید. تمام این جریانات فکر او را متوجه این نکته ساخته بود که لازم است راه حلی برای مسئله یهود که ۱۹ قرن همچنان بدون حل ادامه داشت و هر روزی به بهانه و به صورت جدیدی جلوه گر میشد پیدا نماید.

هرتسل عقیده و نظریات خود را راجع به حل مسئله غامض یهود، در کتابچه ای موسوم به (دولت یهود) که در تابستان ۱۸۹۵ نوشت ارائه داد (یکسال قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه) مشه هس در کتاب (روم و اورشلیم) و لئون پینسکر در کتاب (اوتو و امانسیاسیون) (آزادی بدست خود) از حل مسئله یهود بحث نموده بودند و تا اندازه افکارشان شبیه عقیده هرتسل بود اما نه از راه حقوق بین المللی و از جنبه سیاسی و ملی، در حالیکه هرتسل کتابهای آنان را نخوانده بود. هدف هرتسل ایجاد يك دولت یهود بود. هرتسل معتقد بود که مهاجرت از ممالک مورد آزار بکشورهای آزاد، موضوع یهود را حل نمیکند زیرا پس از چندی بر اثر عوامل گوناگون، نهضت ضد یهودی در همان ممالک آزاد نیز ایجاد میگردد.

هرتسل میگوید که اگر ملل جهان در مدت دو دوره یهودیان را آزاد میگذاشتند دیگر یهودیتی وجود نداشت و کلیه یهودیان در بین اکثریت کشور خود تحلیل میرفتند اما چون آنها را راحت نمیگذارند طبیعا عکس العمل آن تجدید علاقه به یهودیت است. هرتسل مینویسد مسئله یهود نه يك مسئله اجتماعی و نه مذهبی است بلکه فقط و فقط موضوعی

است ملی و حل آن مگر از راه سیاست جهانی طور دیگری میسر نمیباشد و بایستی در یک مجمعی از ملل متمدن مورد بحث و حل قرار گیرد. هر تسل گفت که واگذاری کشوری که کفایت جا دادن یهودیان جهان را داشته باشد و تامین استقلال آنان را نماید، حل مسئله یهود را در بر دارد و بقیه چیزها خود بخود عملی میگردد. راجع به اینکه این کشور در فلسطین یا جای دیگر ایجاد شود آن را منوط به افکار عمومی یهود دانست.

موقعی که کتابچه دولت یهود را به یکی از دوستان خود برای مطالعه و اظهار نظر داد، دوست او تصور کرد که هر تسل دیوانه شده است و بعد چون آن را به (ما کس نوردو) طبیب و روان شناس و شخصیت معروف داد، نوردو نه فقط مطالب او را صحیح تشخیص داده و او را تشویق نمود بلکه مساعدت خود را در راه نیل باین هدف اظهار داشت. بارون هیرش ملیونر معروف که به مهاجرین یهود و موسسات فلاحتی آنها مساعدت مینمود بانظریه هر تسل موافق نبود و با حل مسئله یهود از طریق سیاست مخالفت نمود. در لندن هم نتوانست جلب نظر پیشوایان جامعه یهود را نماید لذا تصمیم گرفت که مستقیم به توده های زجر دیده یهود اروپا مراجعه نماید.

کتابچه دولت یهود

در ۱۸۹۶ برای اولین دفعه کتابچه دولت یهود در وین بطبع رسید و طولی نکشید که بزبان های فرانسه و انگلیسی هم ترجمه شد. این کتابچه بسرعت توجه کلیه محافل یهودی و غیر یهودی را جلب نمود. دسته های طرفدار و مخالف، مباحثات خود را شروع کردند. یهودیان مومن بعنوان آنکه این کتاب بانظریه انتظار مسیح و اقدامات او برای نجات یهود

مخالفت دارد،

موافق نبودند و دسته دیگری از یهود می‌گفتند که این رویه، وطن پرستی یهودیان را مشکوک می‌سازد و ضمناً عملی نیست. طرفداران فکر هر تسل بیشتر در بین یهودیان اروپای شرقی بودند که در آتش بیدادگری متجاوزین میسوختند، اما ضمناً در اروپای غربی عده از متفکرین و مردان شجاع و روشنفکر یهود، از آن طرفداری کردند و مخصوصاً می‌گفتند که توده‌های انبوه یهود که در اروپای شرقی و روسیه زندگانی میکنند، با وضعیکه دارند، ایراد در وطن پرستی آنها مسخره آمیز است. اکثریت جمعیت حویبه صیون بطرفداری نظریه هر تسل قیام نمودند. در وین عده کثیری از جوانان یهود و اتحادیه‌های مختلف محصلین یهود، از نظریه وی پیروی نمودند، در ۱۸۹۶ در لندن شرقی مورد تشویق قرار گرفت و از اکثر ممالک جهان، تلگرافات شادباشی دریافت داشت. وی برای پیشرفت نظر خود موفق به ملاقات امپراطور آلمانی گردید. سپس به ملاقات نخست وزیر عثمانی رفت.

در ملاقات با روچیلد، که کمک ثایانی به مهاجرین و فلاحین یهود در فلسطین مینمود، از نقطه نظر اقدامات سیاسی هر تسل نتوانست جلب توجه وی را بنماید. بنا بر این رویه اقدامات دمکراسی برای تشکیل مجمعی از نمایندگان یهود، بار دیگر فکرش را تقویت کرد. چنین مجمع وسیعی که از نمایندگان کلیه یهودیان جهان باشد، از روزیکه یهودیان در تمام دنیا بخش شده بودند سابقه نداشت. اول در نظر بود که این کنگره در مونیخ تشکیل شود: یهودیان این شهر در اثر محافظه کاری، مخالفت کردند تا بالاخره شهر پال در سوئیس

را انتخاب نمودند.

برای مقاومت در مقابل دسته مخالف یهودیان، در ۱۸۹۷ روزنامه Die Welt (جهان) تاسیس نمود و جلد آنرا بشکل زرد که علامت وصله بر یهودیان اروپا در قرون وسطی بود در آورد (در ایران وصله را که تا عهد مظفرالدین شاه هم ادامه داشت به رنگ قرمز می گذاشتند) و هر تسل گفت که این علامت شرم و ننگ را علامت افتخار خود سازید. بالاخره پس از زخمات طاقت فرسا اولین کنگره صیونیست در ۲۷ اوت ۱۸۹۷ تشکیل گردیده (۱) و سه ریز ادامه داشت و ۲۰۴ نماینده در آن شرکت کردند (از ایران کسی نبود زیرا یهودیان ایران در سال ۱۹۱۷ و حتی تا امروز هم بدفهوم صیونیسم آشنائی نداشته و ندارند) از اکثر کشورهای جهان یهودیان بصورت و قیافه ها و زبان ها و عقاید مختلف در این کنگره شرکت داشتند. قیافه و صدا جذاب باریش و قد بلند هر تسل، نمایندگان را تحت تاثیر خود قرار داده بود.

در نطق خود هر تسل اظهار داشت که صیونیسم اعضا متفرق خانواده اسرائیل را بر اساس ملیت گرد هم آورده و قبل از آنکه به کار زمین رجعت دهد به یهودیت بر گردانده است.

تجربیاتیکه تا کنون در فلسطین بعمل آمده لیاقت یهودیان را برای امور زراعتی ثابت نموده و بایستی رجعت یهودیان به وطن اجدادی بر اساس محکمی و بصورت قانون و بعد از بدست آوردن تضمینات لازمه انجام گیرد. (ماکس نوردو) وضعیت تیره و وخیم یهودیان شرق اروپا را مجسم ساخت و گفت وظیفه کنگره است که بحل این مشکل

پردازد. هرمان شپیرا پیشنهاد نمود که يك دانشگاه يهودی ويك صندوق سرمایه ملی تاسیس گردد. از این کنگره دو نتیجه بدست آمد:

۱ - تعیین هدف صیونیسیم که عبارت از ایجاد يك مرکز ملی يهود در فلسطین که بوسیله حقوق عمومی شناخته شود گردید.

۲ - تاسیس تشکیلات صیونیست جهانی.

و برای رسیدن به این دو هدف چهار موضوع زیر را جزو برنامه خود قرار دادند:

آ - تشویق منظم امور زراعتی بوسیله ایجاد دهات فلاحتی و توسعه صناعت و کاربین يهودیان.

ب - متشکل ساختن و ایجاد اتحادیه‌های يهودی بوسیله انجمنهای محلی در حدود قوانین کشوری هر مملکتی.

ج - احیای احساسات ملی يهودیان جهان.

د - اقدامات لازم برای بدست آوردن موافقت دول، برای اجرای هدف صیونیسیم. يك دفتر مرکزی در وین ایجاد شد و شورائی به نام هیئت فعاله تشکیل دادند و يك کمیته اجرائیه نیز تاسیس و هر تسل به مقام ریاست انتخاب گردید. (۱)

«۱» از سال ۱۸۸۲ مهاجرت يهودیان اروپای شرقی به فلسطین شروع گردیده بود. قیام لئون پینسکر از ۱۸۸۳ و نوشتن کتابی برای آزادی يهود، و رجعت يهودیان به فلسطین و توجه روچیلد برای خریداری زمین و تقویت مالی يهودیان برای مهاجرت به فلسطین و پیش آمد قضیه در بفس و نوشتن کتاب دولت يهود و تشکیل کنگره صیونیست و بعداً ملاقاتهای هر تسل از امپراطوران آلمان عثمانی ایتالی و نخست وزیر روسیه بقیه در صفحه بعد

و مقرر گردید اشخاصیکه در سال يك ورقه (شقل) به مبلغ يك شلینگ برای تامین بودجه تشکیلات میخرند، حق انتخاب نمایندگان کنگره را داشته باشند. این کنگره با خواندن سرود هتیکوا که سازنده آن نفتالی هرز بود پایان یافت .

بعد از مراجعت هر تسل به وین در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۸۹۷ در روزنامه خود چنین نوشت :

« اگر بنا باشد که نتایج بال را خلاصه نمایم ، بدین قرار است: در بال من دولت یهود را ایجاد کردم ، اگر آنرا امروز اظهار دارم دنیائی را بخنده در آورده ام . در پنج سال دیگر شاید اما در ۵۰ سال دیگر (۱) تمام جهانیان آنرا خواهند دید . دولت یهود هم اکنون بطور اساسی ایجاد شده است زیرا ایجاد يك دولت منوطه به اراده ملت است.»

فعالیت شروع گردید و در تمام کشورهای اروپا و آمریکا تشکیلات صیونیست ایجاد شد. روح جدیدی در کالبد فرسوده یهود دمیده گردید و دسته های حویبه صیون به تشکیلات صیونیست سیاسی میپیوستند.

بقیه از صفحه قبل

و تاسیس قصبات یهودی نشین در فلسطین . تمام عواملی بودند که هر ناظری را متقاعد میساخت که دوره قیام مردگان « یهود » فرا رسیده است از این لحاظ عبدالبهاکه از جریان سیاسی روز با اطلاع و ساکن فلسطین بود، در همان زمان و در خلال آن مدتی که یهودیان به فعالیت پرداخته بودند الواحی صادر نموده و از اینکه بزودی یهودیان به آزادی و ترقیات شکر فنی نائل خواهند شد صحبت میکرد .

«۱» درست بعد از ۵۰ سال ۱۹۴۷ دولت یهود اعلام گردید .

یهودیانی که بتدریج ایمان اجدادی را فراموش کرده و به اطرافیان خود رو آورده بودند، متوجه یهودیت می‌گشتند و بهودیانی که در گتوها خود را تنها و مایوس می‌دیدند امیدوار شدند. تحصیل و دانش عبری توسعه مییافت و افراد یهودیکه خود را خوار و خفیف می‌پنداشتند عزت نفس اجدادی را باز یافتند و جراید ملی زیاد شدند. در دوره حیات هر تسل فقط ۶ کنگره تشکیل گردید که چهارمین آن در لندن و بقیه در بال بود، دومین کنگره در ۱۸۹۸ با دو برابر نماینده، نسبت به اول تشکیل شد و در این کنگره موفق به تشکیل يك بانک ملی گردیدند.

هر تسل در ۱۸ اکتبر ۱۸۹۸، در اسلامبول موفق به ملاقات با گویوم دوم امپراطور آلمان شد و در ۲ نوامبر که بار دیگر امپراطور را در اورشلیم ملاقات نمود جوابی منفی راجع به کمک وی برای ایجاد کانون یهود شنید. در ۱۸۹۹ (سومین کنگره در لندن)، هر تسل اظهار داشته بود که: «انگلستان که تمام دریاها را زیر نظر دارد، بهتر میتواند از هدف ما با اطلاع گردد و ما مطمئنیم که افکار ما بتدریج بلند تر، پرواز خواهد نمود». در کنگره ۱۹۰۱، حیم ویزمان تاسیس دانشگاه عبری را پیشنهاد نمود و يك کمیسیون فرهنگی انتخاب گردید و در کنگره پنجم تصمیم گرفته شد که از سرمایه ملی، اراضی در فلسطین برای فلاح یهودیان، خریداری گردد که متعلق به ملت باشد.

در ۱۹۰۱ هر تسل از عبدالحمید سلطان عثمانی ملاقات نمود تا با پرداخت مبلغ سالیانه‌ای امتیازی برای ورود یهودیان به فلسطین بدست آورد. مذاکرات بیش از ۱۲ ماه دامنه پیدا کرد و هر تسل مکرر از عبدالحمید ملاقات نمود، بالاخره در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۲ سلطان اظهار

داشت که برای ورود یهودیان و استقرار دهات فلاحتی آنان، درسوزیه و بین النهرین و اناطولی حاضر است اما نه در فلسطین.

در این موقع یهودیان زیادی از روسیه وارد انگلستان میشدند و هر تسل در کمیسیون مهاجرت انگلستان، علت آنرا، ازدیاد نهضت ضد یهود در روسیه و شرق اروپا گفت و حل آنرا در اجرای پروگرام صیونیست دانست.

در موقع اقامت خود در لندن، هر تسل که از سلطان عبدالحمید مایوس شده بود، موافق به ایجاد دهات فلاحتی یهودیان در شبه جزیره سینا و جزیره قبرس که جزو متصرفات انگلیس بود گردید.

منظور از این عمل پیدا نمودن راه حل فوری برای مهاجرین بدبخت بود. هر تسل در ۱۹۰۲ کتابی بنام (کشور گذشته و جدید) نوشت که در آن دولت یهود را بصورت زیبایی جلوه گر ساخته و در آخر آن نوشته بود که: «اگر بخواهید افسانه نیست».

در ملاقات با ژوزف چمبرلن، وزیر مستعمرات انگلستان، به وی گفت که ایجاد قانون یهودی در قبرس در اثر مخالفت اهالی جزیره عملی نیست و وزیر خارجه انگلستان راجع به شبه جزیره سینا او را بفرمانت‌های انگلیس معرفی نمود و او هم به بهانه اشکال بردن آب نیل موافقت نکرد.

اما چمبرلن در عوض، موافقت کرد که در افریقای شرقی در مستعمره اوگاندا، قانونی برای یهودیان ایجاد گردد. قتل عام کیچنو در ۱۹۰۳، هر تسل را طرفدار پیدا نمودن قانونی در هر کجا که باشد نمود. در اوت ۱۹۰۳ هر تسل بروسیه رفت تا از محدودیت

صیونیستهای روسیه جلو گیری نموده و آن دولت را موافق میانجی گیری با سلطان عثمانی نماید. وزیر داخله روسیه Von Plheve با نظر هر تسل موافقت نمود: از آنجا به ویلنا رفت و یهودیان مانند سلطانی از او پذیرائی کردند.

در کنگره ششم پیشنهاد انگلستان مورد حمله و تنقید سخت قرار گرفت. دکتر (نوردو) از آن طرفداری کرد و آنرا تشبیه به يك استراحت گاه شبانه نمود و موقعیکه اوسیشکین یکی از لیدهای صیونیست روسیه در نطق خود فریاد کرد. (ای اورشلیم اگر تو را فراموش کنم دست راستم را فراموش نمایم و اگر تو را بر کلیه شادمانی های خود ترجیح ندهم زبانم به کامم بچسبد) (۱) عده ای از نمایندگان زار زار گریسته و اکثریت بر علیه آن پیشنهاد، رای داده و آنرا رد نمودند.

هر تسل بعد از این به روم نزد پادشاه ایتالیا که طرفدار صیونیسم بود رفت. بالاخره اختلافی را که قضیه طرفداران ایجاد کانونی در خارج از فلسطین بنام (تری توریالیست) و طرفداران ایجاد کانون یهود در فلسطین، بنام صیونیستها، ایجاد شده بود، در ۱۱ آوریل ۱۹۰۴ آنرا مرتفع نمود و این آخرین اقدام هر تسل بود. چندین سال بود که هر تسل به مرض قلبی دچار شده و فعالیت زیاد و خستگی بر شدت مرض او افزوده و برای استراحت بشمال اطریش رفت و در آنجا در اثر ذات الریه در سن ۴۴ سالگی در سوم ژوئیه ۱۹۰۴ فوت نمود، هزاران نفر در مراسم دفن وی شرکت کردند. او انقلاب مهمی را در عالم یهود ایجاد کرد که آثار و اهمیت آن روز بروز روشن تر گردید و از نتایج

آن قرون متمادی یهودیان جهان بر خوردار میگردند .

اولین سیاستمدار حقیقی ملی یهودی است که بعد از ۱۸ قرن بظهور رسیده و مردی خستنگی ناپذیر بوده یاس و ناامیدی در قاموس حیاتش وجود نداشت و آنچه را که یهودیان و مخالفین یهود آنرا توهین آمیز برای یهودیان تصور میکردند ، آنرا با افتخار ساخت و یهودی سرافکنده را سر بلند نمود و عزت و احترام یا خفت را بدست خود یهودیان سپرد .

واقعه تاریخی را که ۱۹ قرن یهودیان در انتظار آن بسر میبرند ، صورت عملی بدان داد . مرگ هر تسل لطمه بزرگی برای نهضت صیونیسیم بود زیرا غیر از دکتر ماکس نوزدو ، کسی قدرت و نفوذ او را نداشت و (نوزدو) هم بواسطه عدم صحت مزاج از قبول مقام هر تسل استنکاف نمود . در هفتمین کنگره بال ، در ۲۷ ژوئیه ۱۹۰۵ بار دیگر پیشنهاد انگلستان مردود واقع گردید بنابراین در نامه ای تشکر آمیز بدولت انگلیس ، آنرا رد کردند و اظهار امیدواری نمودند که اگر در حدود پروگرام بال مساعدتی از طرف انگلستان ممکن باشد اقدام نماید . طرفداران تریتوریالیست ، از آن تاریخ خود را تحت ریاست اسر ائیل زنگویل نویسنده یهودی انگلیسی قرار داده و از صیونیست ها جدا گردیدند و صیونیستها هم بتدریج به اقدامات خود ادامه داده و فعالیت زراعتی خویش را بطور محدود در فلسطین انجام میدادند و داوید ولفسون بجای هر تسل انتخاب گردید که تا سال ۱۹۱۱ به این سمت باقی بود و ناحوم سو کولوو او را یاری می کرد .

هفتمین کنگره در ۱۹۰۷ در لاهه هلند تشکیل گردید و در آن

زمان دکتر حیم و یزمان پیشوائی (صیونیست های عملی) میگفت نتایج سیاسی منوط به آثار عملی اقدامات ما در فلسطین است برای این هدف اقدامات و تشکیلات مفیدی ایجاد کردند .

در دهمین کنگره در ۱۹۱۱ قرار شد مرکز تشکیلات از وین به برلن منتقل گردد، هیئت اجرایی بدون رئیس انتخاب گردید. یازدهمین کنگره در سال ۱۹۱۳ تشکیل شد و در سال بعد ولفسون فوت کرد و جنگ اول بین المللی آغاز گردید و کنگره های صیونیست اجباراً تعطیل شدند .

به محضیکه ترکیه بطرفداری آلمان و اطیش داخل جنگ شد تجاوزات بیهود را در فلسطین شروع نمودند .

جنگ، صیونیستها را بسه دسته تقسیم نموده بود . صیونیستهای ممالک اروپای مرکزی جبهه متحدین، صیونیست های ممالک متفقین و صیونیستهای ممالک بی طرف . برای آنکه رابطه بین آنان قطع نگردد دفتری در کوپنهاگ پایتخت دانمارک ایجاد گردید . عده از فراریان تجاوزات دولت عثمانی که در مسر بودند، فوجی از داوطلبان یهودی به نظریه سروان یوسف ترومپلدور در مصر تشکیل گردید و به جبهه گالیپولی فرستاده شدند و ژان بو تنسکی در لندن دو باطالیون ارتش یهودی تشکیل داد .

۸ دسامبر ۱۹۱۷ ژنرال النبی پیاده با ارتش خود، فاتحانه وارد اورشلیم گردید و در فوریه ۱۹۱۸ باطالیون یهود وارد آن شهر تاریخی شد. در ۱۹۱۷ دکتر حیم و یزمان شیمیست معروف که کشف شیمیائی مهم خود را در اختیار دولت انگلستان گذارده بود و عضو کمیته فعاله صیونیست

در او نیورسیته مانچستر ، مقام استادی را از سال ۱۹۰۳ داشت ، بنام
صیونیستها در لندن از سال ۱۹۱۴ فعالیت مینمود.

موقعیکه کشف خود را به دولت انگلستان واگذار نمود، للویندرژ
نخست وزیر به او گفته بود که مايلم با دولت راجع به واگذاری يك
مقام افتخاری برای شما پیشنهاداتی بنمایم و اوجواب داده بود که من
برای خود چیزی مایل نیستم وللویندرژ گفته بود آیا پس ما نمیتوانیم
کاری که جبران زحمات شما را بنماید برای شما انجام دهیم؟ ویزمان
جواب داد: چرا، شما میتوانید کاری برای ملت من انجام دهید و اضافه
کرد میتوانید در سرزمین مقدس، آمال ملت مرا بر آورده نمائید و از
اینجا اعلامیه بالفور که قبلابدان آشنائی حاصل نمودیم سرچشمه گرفت.
در سالهای ۱۹۱۵، ۱۹۱۶، ۱۹۱۷، دکترویزمان دنباله اقدامات خود را
گرفت و دولت انگلستان زمینه را برای موافقت متحدین خود آماده
ساخت تا بالاخره منجر به صدور اعلامیه معروف بالفور مورخه ۲ نوامبر
۱۹۱۷ که قبلا از آن صحبت کردیم گردید (۱).

فصل پنجم

نهضت فرهنگی جوانان یهود تهران یا احیای زبان عبری
بطوریکه قبلا گفته شد پس از اطلاع جامعه یهود تهران
از صدور اعلامیه بالفور هیجانی در بین یهودیان تهران و سایر شهرستانهای
ایران ایجاد گردید وعده ای از جوانان یهود تهران بدوا در کنیسه خاله
وبعدا در کنیسه حکیم آشر گرد هم جمع شده در صدد تشکیل انجمنی

برای اصلاح امور جامعه خود بر آمدند .

در عصریکه صحبت از ایجاد کانون ملی یهود بود ، یهودیان ایران نه فقط به نهضت های ملی و اجتماعی آشنائی نداشتند بلکه در اثر فشارهای قرون متمادی و تبلیغات گوناگون در بین افراد جامعه آنها و خصوصاً بعد از آنکه بر نامه های تعلیماتی جدید فرهنگی توسط مدارس الیانس برقرار شده بود، حتی زبان ملی و مذهبی خود را کم کم فراموش میکردند. اجتماع آن شب ممکن نبود منتهی به تاسیس يك انجمن مذهبی ولو بصورت حویبه صیون که رویه سیاسی نداشت گرد زیر اتوسری ها و بدبختیها از ابتدای حمله مغول و دوره صفویه الی قاجاریه روح شهامت و حق طلبی را در آنها کشته بود، برادران بر گیور او بر کو خبا و هشمو نائیم ها و عضو ملتی که در مقابل حملات ارتش های یونان و روم این همه پایداری کرده بودند کارش بجائی کشیده بود که در مقابل فریاد يك داود ذغالی در بهای دکانهای کلیه محله را تخرن می کردند. با این روحیه و فکر خصوصاً این موقعیت، در آن شب و در بین آن اجتماع، وقتی اظهار شد که برادران ! در عصریکه صحبت از ایجاد کانون ملی یهود است بیائید اقلاً اجتماع ما مبادرت به ایجاد يك انجمنی که زبان مذهبی را توسعه دهد و از فراموشی آن جلو گیری کند ، بنمائیم ، وحشت و رعبی بین عده ای برقرار شد ، تا بالاخره ۱۳ نفر از بین ۴۲ نفر جوانان بقرار زیر انتخاب شدند:

آقایان، سلیمان کهن صدق د کتر مرتضی (هودایان) معلم، نهو رای باروخ ، میرزا داود اهرن ، سلیمان حئیم، ایشور، آشر آبراهام شالوم، شموئل رخسار، بنیامین مصاچی، حاخام یودعیم، آقا جان کهنیم، شمعون الیاهو، سلیمان ناقی و رئیس آقای سلیمان کهن صدق گردید. همان شب

جلسه آنها در منزل آقای کهن صدق تشکیل و نامه تشکر آمیزی در جواب تلگراف حاصله از پترو گراذ نوشتند .

چون هیئت مذکور هدف خود را توسعه زبان عبری قرار داد نام انجمن را (عبرت همزقت صفت عبر) انجمن تقویت زبان عبری ، قرار دادند . بالاخره اولین جلسه این انجمن بعد از اقدامات مقدماتی فوق در کنیسه حکیم آشر در شب ۳شنبه ۹ طبت سال ۵۶۷۸ ، زمستان ۱۹۱۷ تشکیل گردید . با وجودیکه این انجمن هدف فرهنگی داشت باز هم عده ای از اعضای آن مردد بودند و بهمین جهت آقایان حاخام یودعیم و آشر آبراهام شالوم کناره گیری نموده و بجای آنها ربی مئیر مایا معتوب و حاجی ربی نیسان ملا آقا بابا انتخاب شدند . وهما نشب نظام نامه که توسط د کتر معلم نوشته شده بود مورد تصویب قرار گرفت .

در جلسه شب ۵شنبه ۱۱ شباط ، موضوع تاسیس مدرسه شبانه تصویب گردید . و در شب دوشنبه ۲۲ طبت در جلسه چهارم در تعقیب اعلانی که بین جامعه یهود تهران منتشر نموده بودند داوطلبان برای یاد گرفتن زبان عبری حاضر شدند .

در جلسه پنجم شب جمعه ۲۶ طبت ، آقای (سلیمان حیم) استعفا داد و حبیب الله یودعیم به جای وی انتخاب گردید و قرار شد از شب ۳۰ طبت تدریس شروع گردد .

در اثر اشکالات گوناگون ، انجمن مذکور برای محل انعقاد جلسات خود ، در زحمت بود تا بالاخره از جلسه هیجدهم ۱۶ حشوان ۵۶۷۹ زمستان ۱۹۲۸ میلادی ، جلسات در منزل عزیز حیم اسحق (حاجی عزیز القاتایان) تشکیل گردید در همین موقع کتاب گرامر عبری توسط آقای

کهن صدق تالیف و بچاپ رسید در آخر سال ۱۹۱۸ هنگام زمستان، گرانی و قحطی و سپس مرض آنفلوآنزا به ایران و محله یهود تهران رو آورد و عدم کثیری را در حدود هزار نفر تلف نمود و برای تخفیف الام دردمندان انجمن دیگری بنام انجمن نیک خواه تشکیل گردیده و عملیات مفیدی را انجام میدادند و از طرف آمریکائی ها و یهودیان آمریکا، کمکهای انجمن ژوینت جهت تهیه غذای ارزان برای فقرا بموقع رسید. با وجود گرفتاری های حاصله در اثر این وضع جوانان یهود تهران با فعالیت و حرارت زیادی به عملیات فرهنگی خود ادامه میدادند و یوسف گئولا (کفاش) حاضر شد منزل خود را در اختیار انجمن گذارد و مقرر گردید که گرامر تالیفی کهن صدق در مدرسه الیانس هم تدریس گردد.

آقای دکتر معلم و چند نفر دیگر از عضویت کناره گیری کردند و عده دیگر بجای آنها منصوب شدند.

وضع عمومی کشور در آن زمان و روحیه (گالوتی) بسیاری از جوانان یهود (که هنوز هم ادامه دارد) موجب میگشت که بسیاری از آنها در عضویت به این انجمن تردید بخود راه دهند و به همین سبب مرتب عده ای از آنها استعفا داده و عده دیگری بجای آنها انتخاب میشدند و تنها جوانی که با کمال شجاعت پایداری مینمود آقای سلیمان کهن صدق و چند نفر دیگر بودند لذا در جلسه بیستم قرار شد، درصدد برآیند که چند نفر از جوانان تحصیل کرده و فعال و عارف بالنفس را که دارای اراده و پشتکار باشند برای عضویت دعوت نمایند تا شاید به وضع آشفته جلسات و استعفاهای پی در پی خاتمه داده و بتوانند آنچه را که نماینده جامعه یهود یا در اثر نقصان وقت یا به علل دیگر انجام نمیدهند آنان انجام دادند.

و بد وضع خراب یهودیان ایران که فاقد هر گونه انجمن برای بهبود وضع اجتماعی بود پایان دهند از اینجهت پیشنهاد گردید که آقای عزیزالله یونا دماوندی (مرحوم راب نعیم) را دعوت و با مشورت مشارالیه عاوه دیگری نیز بعضویت قبول شوند.



روز بعد از عید فصح یهودیان تهران به باغ سینها رفته طبق رسم ایرانیان مراسم سیرزه بدر بعمل میاورند.

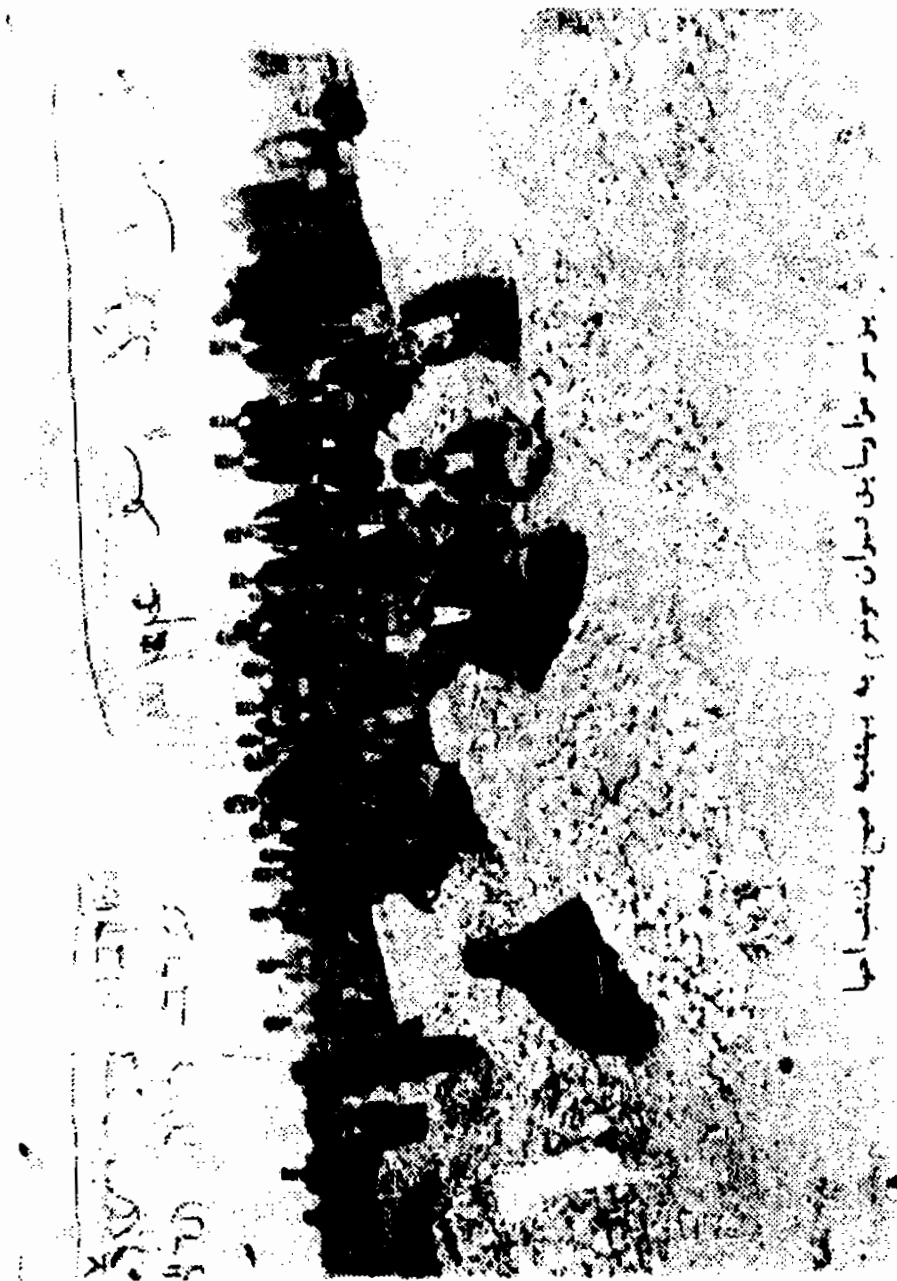
در نتیجه ، در جلسه ۲۲ شب چهارشنبه ۲۴ ادار ۵۶۷۹ آقای نعیم

دعوت شد و ضمناً تصمیم گرفته شد نمایشی در شب جمعه وسط عید پسخ داده شود. در آن شب ۱۵۰۰ نفر تماشاچی حضور یافتند و با موفقیت خاتمه یافت.



در جلسه ۲۵ آقای نعیم بسمت منشی معین شد. در این موقع اعلام گرفتن سجل یا شناسنامه از طرف دولت شد و انجمن اعلامیه‌ای صادر و

مردم را تشویق نمود که اسم فامیل خود را به عبری دهند و قرار شد اوراق عضویت طبع شود و مهر انجمن درست شده رسمیت یابد و منظمًا کنفرانس‌هایی جهت تنویر افکار جوانان یهود داده شود تا بمقام شامخ یهودیت و ماموریت اخلاقی و مقام تاریخی وی اطلاع حاصل نمایند.





عده‌ای از مسئولین مدیریت آلیا نیر در ۲۰ سال قبل با مسئولین شعبه خود مرحوم
 ملازمتی و بنای و ساختمان محمد مرده

نهضت اجتماعی یهودیان تهران

هنگامیکه صحبت از استقرار مشروطیت در ایران بود و در زمانی که انقلاب و زدو خورد بین مشروطه خواهان و مستبدین بشدت ادامه داشت نورامید در دل‌های یهودیان ایران میدرخشید و تصور میکردند که در عصر نوین نه فقط از تساوی حقوق مانند هموطنان برخوردار خواهند گشت و آزادی بیشتری را برای آنها قائل خواهند گردید، بلکه به اوضاع

خراب اقتصادی آنها که در نهایت بریشانی بود سر و صورتی داده خواهد شد اینک ۱۵ سال از اعلام مشروطیت ایران میگذشت و در این مدت نه فقط نظریه هموطنان نسبت به جامعه یهود ایران تغییر نیافته بود بلکه، از نقطه نظر اقتصادی هم، خصوصاً یهودیان ولایات در فشار بسیار سخت بودند. وصف شدت فقر و پریشانی آنها صفحات زیادی را پر خواهد کرد و ممکن نیست که هر فرد بشری که تا اندازه‌ای دارای قلب حساس باشد از شنیدن اوضاع و احوال آنها متاثر نگردد.

اکثریت و قریب به کلیه افراد یهود ولایات و حتی در تهران فاقد سرمایه و یا تخصص برای امور بازرگانی بودند کمتر فردی به امور صنعتی آشنا بود. آن طبقه‌ایکه در سنوات اخیر بوسیله مدارس الیانس دارای معلوماتی شده بودند نمیتوانستند در ادارت دولتی شغلی بدست آورند (مگر در اداراتی که روسای آن خارجی بودند مانند اداره تلگراف و پست و گمرک) در اثر این فقر اقتصادی، بهداشت و تغذیه آنها خراب و در نتیجه تلفات افراد جامعه روز افزون بود.

برای اصلاح این وضعیت و خصوصاً برای بدست آوردن کار، تشخیص داده شده بود که فعلاً امیدی در ایران وجود ندارد (قبل از عصر فرخنده پهلوی حتی برای ایرانیان مسلمان هم وضع اقتصادی رضایت بخش نبود) با این اوضاع و احوال تماس با انجمنهای یهود خارجه بمنظور جلب کمکهای فرهنگی و اقتصادی لازم بود و تنها تشکیلاتی که میتوانست از جوانب مختلف کمکی در بهبود اوضاع فرهنگی و خصوصاً ایجاد کار برای یهودیان ایران بکند و حتی اگر بهبود زنده گانی آنها در ایران غیر میسر

باشد مبادرت به مهاجرت آنها کند تشکیلات صیونیت مرکزی بود. از این نقطه نظر انجمن صفت عبرتصمیم گرفت که نام خود را تبدیل به انجمن صیونیت ایران بنماید تا بتواند از مساعدت فرهنگی و اقتصادی برادران مذهبی خود برخوردار گردد در واقع در نظر گرفت که حدود برنامه را توسعه داده و صرف نظر از اجرای برنامه فرهنگی و ترویج زبان عبری برای ترمیم اوضاع اقتصادی تیره بختان یهود ایران هم چاره‌ای بنماید و بالاخره نظر باینکه دکترا لقمان نماینده وقت بمنهایی نمیتوانست به کلیه امور یهودیان شهرستانها برسد و برای دفاع از حقوق اغلب افراد که هر روزه مورد تجاوز بودند اقداماتی کافی بنماید تصمیم گرفته شد که روابط نزدیکی با وزارت داخله و اداره نظمیة وقت برقرار نموده در کلیه شهرستانهای ایران شعبات ایجاد نمایند.

هرچند نام این انجمن به اسم انجمن صیونیت تبدیل گردید ولی در واقع این انجمن يك نوع انجمن محلی مانند قرون گذشته بود با فرق اینکه بدین وسیله درصد جلب مساعدت هم کیشان خارجی هم برآمده بود و آنچه میشود بر برنامه فوق و نتایج حاصله اضافه کرد اینست: بدون آنکه در برنامه این انجمن پروگرامی برای جلوگیری از تبلیغات مسیحیان و یا بهائیان وجود داشته باشد، وجود يك انجمن وسیع و متشکل و فعال که دائم برای دفع تجاوز نسبت بیهودیان ایران فعالیت میکرد، خود بخود موجب گشت که امید در دل‌های مایوس و مرده فرزندان پراکنده اسرائیل احیا گردد و در نتیجه موفقیت‌های مبلغین گوناگون متوقف گردد. نتیجه آن شد که باب روابط با دفتر کپنهاگ باز گردید. و نظام نامه کامل تهیه و بتصویب رسید و اولین کنفرانس راجع به تاریخچه نهضت

صیونیسیم در کنیسه حاداش داده شد و دفتر ثبت اسامی اعضا ، بعد از این کنفرانس افتتاح گردید . و قرار شد که شعبات ولایات تشکیل گردد . لذا نامه‌هایی به شهرستانهای همدان ، کرمانشاه ، رشت ، ارومیه ، سنندج ، بامرد ، دماوند ، مشهد ، کاشان ، اصفهان ، یزد ، کرمان ، بوشهر ، شیراز ، ولایات ثلاث نهاوند ، توپسرکان و ملایر ، بروجرد ، گلپایگان و خوانسار نوشته شد و انجمن متشکله در ایران به خارجه معرفی گردید تا کتب مفید و روزنامه ها و مجلات یهود را برای تاسیس قرائت خانه در تهران ارسال دارند و سند و قهائی برای نصب در مراکز مختلفه جهت کمک به انجمن آماده گردید . و مستخدمین برای کارهای متفرقه انجمن استخدام گردیدند .

در تاریخ یهود ایران سابقه نداشت که يك انجمن در پایتخت تشکیل گردد و باب روابط با کلیه شهرستانهای ایران باز نماید . یهودیان شهرستانهای ایران هر يك از یکدیگر جدا ، و مانند جزایر دور افتاده هر کدام به تنهایی مشغول تحمل مشقات و بدبختیهای خود بودند اما اکنون پس از رسیدن نامه‌های انجمن بدست ایشان شور و هیجانی پیدا نموده در صدد افتتاح باب مراوده با انجمن صیونیسیم تهران گشته بودند . در خارج از ایران ، بطوری که قبلا دانستیم صیونیسیم معنی دیگری داشت ، آنها برای ایجاد يك مأمن ملی یهود کوشش می نمودند ، در حالیکه صیونیسیم در ایران برای یهودیان ولایات حتی تهران ، مفهومش نوع دیگری معنی بدست آوردن سطح فرهنگی بالاتر و تامین آزادی و جلوگیری از تبلیغات مسیحیان و بهائیان بود . کلیه یهودیان ایران این انجمن را

مرجع اصلاح بدبختیهای و رفع تجاوزات نسبت بخود میدانستند و آنرا کانون بر آوردن آمال و آرزوها که عبارت از دمی استراحت و ایمن بودن از قتل و کشتار و چپاول و تجاوز می پنداشتند .

تا این تاریخ یهودیان ایران برای جلب حمایت دولت، د کتر لقمان نماینده پارلمان را واسطه فرار می دادند و مشار الیه که دارای مطب صبح و عصر بود، دو هفته چند جلسه هم لازم می شد که در پالمان حضور بهم رساند، با نداشتن دفتر و منشی و تشکیلاتی، کمتر می توانست به این همه بدبختی یهودیان ایران رسیدگی کند، لذا تاسیس این انجمن برای یهودیان ایران نعمت غیر مترقبه ای بود، پس از هر طرف برای استمداد و خصوصا واسطه شدن در مقابل دولت برای رفع تجاوز در ولایات به وی رو آوردند و در نتیجه ۱۸ شعبه در شهرستانهای ایران تشکیل گردید .

جوانان یهود ایرانی خصوصا تهرانی و همدانی که در اثر عدم وجود مشغولیات شبانه از یکطرف و تبلیغات بهائیان از طرف دیگر، به جلسات، آنها رفته و منظم در ردیف معتقدین جدید آنها قرار میگرفتند از این پس متوجه نکاتی می شدند که اگر برای اجداد آنها تازه گی نداشت اما برای آنها فوق العاده جدید و جالب بود . بتدریج روح یاس و خفت و حس حقارت یهودی بودن، از ایشان زائل میگشت در همین ایام اتفاقات فردی ناگواری جهت بعضی از یهودیان همدان و ارومیه اتفاق افتاده بود، در خمین موجب ناراحتی یهودیان را بطور دست جمعی فراهم کرده بودند و از این وقت است که رابطه انجمن

صیونیست ایران با دوایر دولتی در تهران آغاز و اقدامات مفیدی را برای یهودیان شهرستان انجام داد .

شرح مراجعات از ولایات و اتفاقاتیکه در شهرستانها رخ داد و اقداماتی که از طرف انجمن صیونیست تهران انجام شد بسیار مفصل است . اتفاقات شهرستانها همان تجاوزات منظمی است که مکرر در صفحات این تاریخ به آن برخورد کردیم مافوق اینکه در این عصر ، یهودیان آزرده شهرستانها ، مرجعی داشتند و جوانان غیور که در تهران بگرد هم جمع شده بودند با کمال سرعت و شہامت بدون تلف کردن وقت و بدون محافظه کاری به دولت مراجعه و تلگرافاً و با سرعت هر چه تمامتر حکم دفع مزاحمت را تلگرافی خطاب به حاکم محل می گرفتند . هیجان صیونیستها تهران و فعالیت آنها موجب گشته بود که دسته‌های دیگر از جوانان ، دست به فعالیت از طرف دیگری زنند ، انجمن نیکخواه که آقای سلیمان نیکخواه بر آن ریاست داشت به امور خیریه میرسید ، انجمن شم طوب برای توجه مراعات تعطیل شنبه‌ها تشکیل شده بود . مسیوترگانو مدیر مدرسه الیانس بر فعالیت خود برای پیشرفت تحصیل محصلین افزوده بود .

جلسات بهائیها در محله ، که در هر گوشه و کناری رسوخ یافته بود قدرت خود را از دست داد . در جلسه شب ۲۴ سه شنبه ۲۱ ایلول همان سال ، خبری از تجاوز به املاک یهود در گیلعاد رسید و از این تاریخ است که پس از ۲۷ قرن مالکیت این محل ، دچار دسایسی برای تصرف این ملک که مدت‌ها قبل مقداری از آن را ربوده بودند شدوبرای

تصاحب آخرین قسمت فلاحتی آن ، شروع به اقدام گردید و انجمن مسلسل و منظم دنبال این کار را داشت.

یکی دیگر از اقدامات انجمن ، افتتاح مدارس در بعضی از شهرستانها که تا آن تاریخ فاقد دبستان بودند میباشد مانند گلپایگان یزد ، نهاوند دماوند و غیره .

فصل ششم

صیونیست در خارج

در ۱۹۱۸ انقلاب روسیه تبدیل بد انقلاب کمونیزم گردیده بود در همین سال ۱۹۱۸ (چهارم آوریل) کمیسیونی از طرف صیونیست های جهان تحت ریاست دکتر حییم ویزمن به فلسطین رفت تا برای مطالعه توسعه مهاجرت یهودیان به آن کشور و آبادانی آنجا اقدام نماید زیرا خرابی در اثر جنگ و قحطی و امراض در آنجا زیاد بود. عدد یهودیان فلسطین از ۵۵ هزار تجاوز نمی کرد .

در ابتدای ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح ، نمایندگان صیونیست تقاضا نمودند که حق تاریخی یهود بر فلسطین شناخته شود و در ۲۴ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی صلح منعقد در سن رمو آن تقاضا را با اعلامیه بالفور پذیرفت . در اول ژوئیه ، هربرت ساموئل فرمانفرمای فلسطین شده و در هفتم اکتبر همین سال هیئت موسسان یهود بنام (آصفت هنییحاریم) در فلسطین تشکیل گردید و (وعدائومی) بنمایندگی جامعه یهود آن کشور انتخاب شد و در اول مه ۱۹۲۰ اعراب یافا و اطراف بیهودیلن حمله بردند .

تا قبل از جنگ بین المللی اول ، یازده کنگره صیونیست تشکیل

گردیده بود ، در همین سال ۱۹۲۰ شروع مقدمات تشکیل دوازدهمین کنگره صیونیست را فراهم می ساختند و از انجمن صیونیست تهران هم تقاضا شده بود که نماینده ای جهت دوازدهمین کنگره که قرار بود در سپتامبر ۱۹۲۱ در کارلسباد تشکیل گردد انتخاب و روانه نمایند . برای انجمن تهران که هنوز قدرت و تجربیات لازمه را نداشت خصوصا آنکه نهضت آنها بر اساس سیاست برقرار نشده بود ، شرکت در چنین کنگره ای غیر مقدور بود ، لذا با موافقت شعبات تصمیم گرفته شد که دکتر ویزمان را بسمت نماینده صیونیست های ایران انتخاب نمایند (تشریح ۵۶۸۰) ولی مشارالیه بواسطه ضیق وقت رد نمود لذا داود فلورا نطین انتخاب گردید . اول حشوان اولین کنفرانس بزبان عبری بتوسط آبراهام کوهن هر بطن اطریشر در کنیسه آعزرا یعقوب داده شد و مطالب او ترجمه گردید .

طبق دعوت نامه ای که در جلسه ۵۷ شب سه شنبه دوم ماه کسلو ۵۶۸۰ زمستان ۱۹۱۹ ، از دکتر حبیب لوی بعمل آمد ، قرار شد که مشارالیه عملا در جلسات شرکت نماید و سپس از دکتر البو نهورای و آقایان سلیمان اسحق حی و داود مرادی و سلیمان رخسار و بعد ، سینور کوهن شوخط نیز دعوت گردید و بدین ترتیب روح جدیدی در کالبد انجمن دمیده شد و انجمن پایه و اساس واقعی پیدا کرد . در این موقع آقای لاردوریاست مدرسه الیانس را داشتند و مشارالیه همکاری های جالب توجهی می نمود .

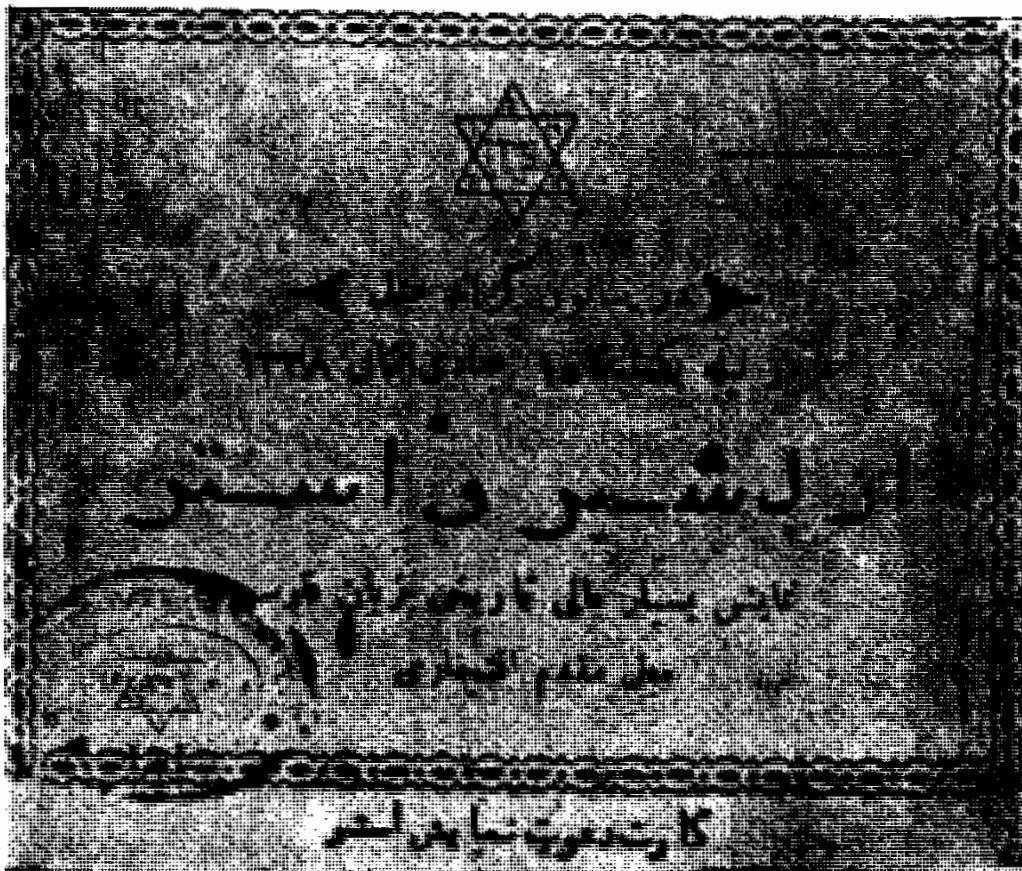
در جلسه ۶۳ سه شنبه اول طبت ، بنا به پیشنهاد دکتر حبیب

لوی قرار شد که مرام نامه و اساسنامه صیونیسم ایران طبع و منتشر شده و رسماً باب مرآوده را با دولت متبوعه ایران باز نموده با اساسنامه و نظامنامه تشکیلات را نیز برای اداره نظمی ارسال دارند تا با تصویب مقامات رسمی دولت ایران بفعالیت ادامه داده شود و برای توسعه تشکیلات قرار شد کمیسیون‌های متعددی فرهنگی، مالی، نمایش، پروپاگاندا و مهاجرت (۱) تشکیل گردد و اجازه عبور شب از نظمی برای اعضای صیونیست گرفته شد و محلی ثابت برای دفتر تشکیلات تهیه گردید. در شب ۲۰ طبت ۵۶۸۰ فیلم اطلیا را انجمن در معرض نمایش گذارد و اکثراً از طریق کنفرانس پیشرفت‌های حاصله و اقدامات انجام شده را بنظر ملت میرساندند.

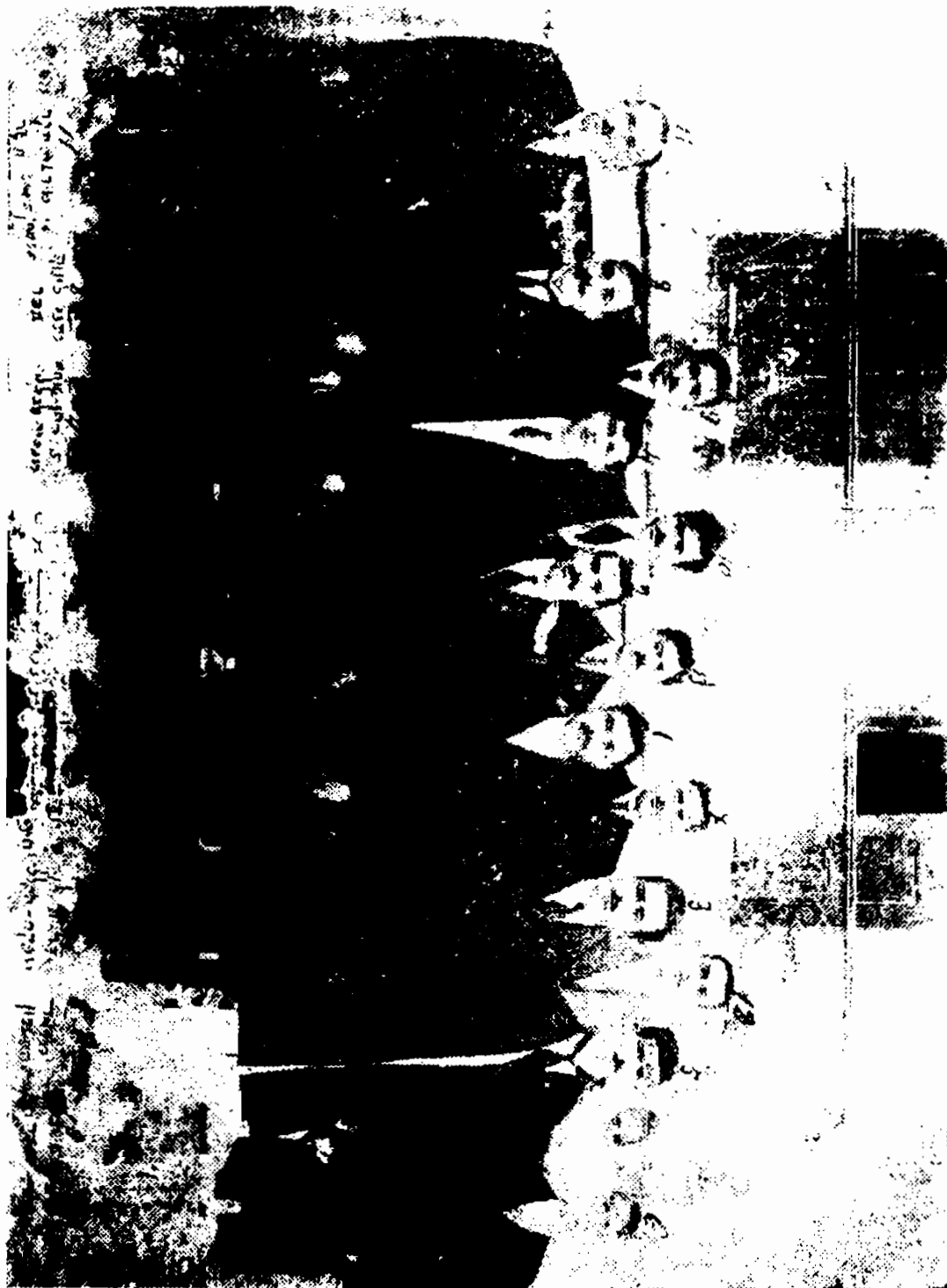
نظامنامه جدیدی بر اساس توسعه تشکیلات و تعیین يك کمیته مرکزی و برقراری شعبه صیونیست تهران و اجتماع کنفرانس سالیانه از طرف نمایندگان شعبات برای انتخاب کمیته مرکزی و جریان انتخابات بر اساس رای مستقیم و مخفی طبق اصول دمکراسی تدوین گردید و يك بازرسی کل در جلسه ۶۸ سه‌شنبه ۲۹ طبت ۵۶۸۰ انتخاب شد. و آقای نعیم تاریخچه ای از نهضت صیونیسم ترجمه نموده از طرف انجمن بطبع رسید سپس در جلسه ۶۹ تصمیم گرفته شد روزنامه‌ای که ارگان صیونیست‌های ایران باشد به مدیریت عزیزالله نعیم تاسیس گردد. انتخابات يك نماینده از طرف یهودیان ایران، برای مجلس دارالشوری ملی نزدیک بود، با اینکه تشکیلات صیونیست ایران با امور

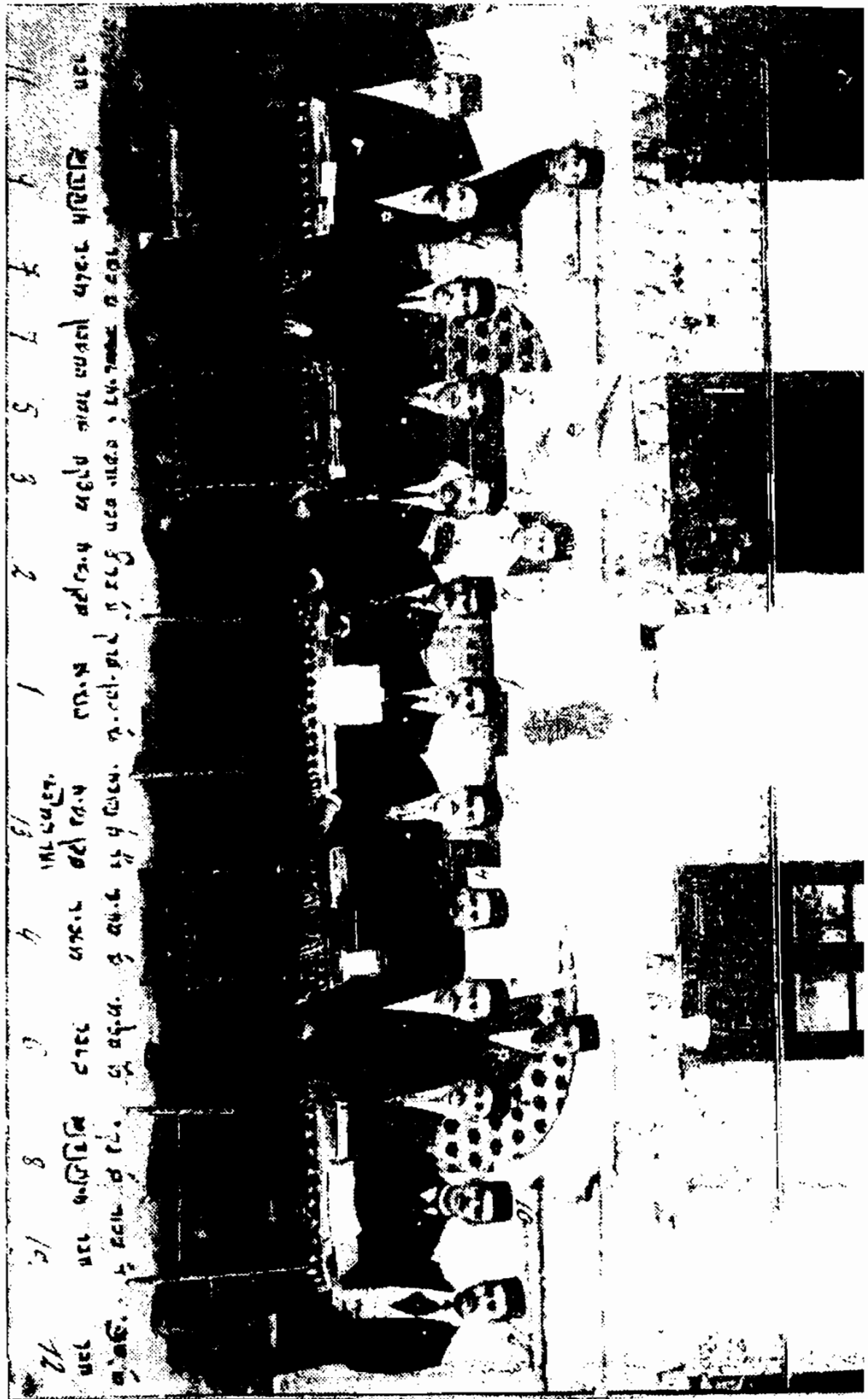
نمایندگی مجلس دخالتی نداشت اما نظر باینکه کاندید دیگری، غیر از د کتر لقمان وجود نداشت با گرفتن قول از د کتر لقمان که بر اقدامات و فعالیت خود نسبت به فراهم آوردن آسایش یهودیان شهرستانها بیفزاید و به انجمن صیونیست کمکهای لازم را بنماید به شعبات خود راجع به انتخاب وی توصیه نمود .

شب یکشنبه ۱۷ آدار سال ۵۶۸۰ مطابق ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۸ قمری زمستان ۱۹۱۹ نمایش با شکوه استر و خشایارشا که بغلط اردشیر و استر نامیده شده بود در سالن گراند هتل داده شد. و معلم عبری بنام موره صیون استخدام گردید.



طبق مقررات اساسنامه جدید انتخابات صیونیست تهران و انجمن
مرکزی صیونیست برای اول (هول موعد) و ۵۶۸۰ = ۱۹۲۰ مقرر
گردید و هیئت نظارتی انتخاب گردید و عکس اعضا انجمن گذشته
برداشته شد





12 חברי
 ועד
 הנהלת
 המועצה
 הלאומית
 למען
 תחיית
 ארץ
 ישראל
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

شعبه انجمن صیونیت تهران

فصل هفتم

دوره عظمت و ترقی انجمن صیونیت تهران

روز دوشنبه ۱۷ نisan ۵۶۸۰ بهار ۱۹۲۰ انجمن نظارت تشکیل و اخذ رای بعمل آمد و در روز ۱۹ صندوق افتتاح و ۲۵ نفر آقایان زیر بترتیب برای اداره امور تشکیلات مرکزی و شعبه تهران انتخاب شدند.

دکتر البونهورای، کهن صدق، عزیز الله نعیم، سلیمان اسحق حی، دکتر حبیب لوی، حبیب الله یودعیم، یوسف گئولا، شموئل رخسار، آشر شالوم، سلیمان حمیم، میرزا آقا حمیم ماشیح، بنیامین مصاچی، داود مرادی، حاخام یودعیم، نهورای باروخیان، عزیز الله برال، اسحق بروخیم، شمعون کشر، شموئل مئیر، داود بخور، صینور کهن شوخط، رحیم تربتی، سلیمان بوستنای، داود ماری، یوسف درویش.

عده ۲۵ نفری ۱۳ نفر را بطریق زیر برای تشکیل انجمن مرکزی انتخاب نمودند و ۱۲ نفر بقیه هیئت شعبه صیونیت تهران را تشکیل دادند.

کمیته مرکزی

عزیز الله نعیم رئیس کل تشکیلات، کهن صدق صندوقدار، دکتر البونهورای نائب رئیس، دکتر حبیب لوی بازرس کل، آشر شالوم منشی، شموئل رخسار، داود مرادی دفتردار، سلیمان بوستنای، حبیب یودعیم وقایع نگار، میرزا آقا ماشیح، صینور کهن شوخط، سلیمان اسحق حی، رحیم تربتی مباشر

یهودیان ایران که از بسیاری جهات نسبت به یهودیان خارجه عقب افتاده بودند احتیاج مبرمی به تماس و آشنائی و اکتساب از معلومات

فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی همکیشان خارج خود را داشتند ، بنابراین این وظیفه انجمن مرکزی صیونیست از یکطرف تماس با شعبات شهرستانها ووزارت داخله بود وازطرف دیگر باتشکیلات خارج یهودیان وشعبه صیونیستتهران اداره امور صیونیستهای تهران را داشت .

درانتخابات انجمن مرکزی از حیث عضو مراعات این نکته بعمل آمد ولی موضوع مهم آن بود که برای اداره تهران شخصیتی لازم بود که نفوذ کاملی بر جامعه یهودتهران داشته وخصوصاً ازعهده اداره شعبهتهران برآید. سلیمان کهن صدق که در این موقع بحداعلای محبوبیت خود در بین جامعه یهودتهران رسیده بود ودرمجلس ومحفلی نبود که نام وی را با ذکر خیر یاد نکنند ، این فداکاری را قبول کرد که از انجمن مرکزی کناره گیری کرده وریاست شعبه تهران را بپذیرد لذا درجلسه شب سه شنبه



عده ای از جمعیت یهودیان تهران هنگام سخن تواریخ ماندات تهران از ایجاد کانون ملی یهود

دوم ایار ۵۶۸۰ بهار ۱۹۲۰ خواهش نمود که ویرا بسمت ریاست انجمن مرکزی انتخاب نمایند. در نتیجه شعبه صیونیست تهران آقای کهن صدق را بریاست انتخاب نمود.

در جلسه شب ۴ شنبه دهم ایار تلگرافی که حاکی از تصویب ایجاد مرکز ملی یهود تحت قیومیت دولت انگلیس در فلسطین و بتصویب انجمن متشکله درسن رمو بود رسید و با حضور بزرگان ملت و دکتر لقمان نماینده مجلس شورای ملی مقرر شد با اجازه نخست وزیر، مجلس جشنی برپا گردد. در سال ۱۹۱۹ چند فامیل از همدان برای اورشلیم حرکت نموده بودند و در این سال ۱۹۲۰ دوسه دسته از تهران و شیراز مهاجرت نمودند. جوامع یهود ایران که تا این عصر بدون فعالیت و تشکیلات بودند بجنبش درآمده هر گوشه و کنار فعالیت‌هایی دیده میشد. در اصفهان مسیو براسور، مردیکه مانند کازس در تهران، حق بگردن یهودیان اصفهان دارد باشهامت و شجاعت فوق العاده‌ای مشغول اعاده حیثیت از دست رفته یهودیان آن شهرستان بود و انجمن محلی جامعه یهود آنجا را منظم ساخت. در تهران که تا این زمان انجمن محلی جامعه یهود مفهوم حقیقی نداشت، در آخر سال ۵۶۸۰ بنام (حبرت اسرائیل تهران) که بعدها بنام (وعدیه‌قیلا) موسوم گردید، تشکیل و مساعدت انجمن صیونیست را برای معرفی و تماس با ولایات طلب نمود.

در پایان سال ۵۶۸۰ = ۱۹۲۰ م. در همدان و اطراف قتل‌های انفرادی یهودیان رو بتراید بود و جامعه یهود همدان عدم رضایت خود را از دکتر لقمان نماینده مجلس شورای ملی علنا اظهار میداشت لذا تصمیمی را که

قبلا انجمن ، راجع به معرفی دکتر لقمان در اثر عدم وجود کاندید دیگری گرفته بود مسکوت گذارد. در ۱۵ ماه آب ۵۶۸۱ = ۱۹۲۱ جشن بزرگی در منزل آقای کهن صدق بمناسبت تصویب نامه سن رمو تشکیل گردید که چند هزار نفر از یهودیان در آن شرکت نمودند .

در ۱۹ تشری ۵۶۸۱ پائیز ۱۹۲۱ اعضا انجمنهای صیونیست اعانه‌ای بین خود برای امور خیریه بنام قرن هگولا با شغف و هیجان فوق العاده جمع آوری نمودند. و در ماه شباط همین سال مجمع (قرن هگولا) تشکیل و با موفقیت بعملیات خود ادامه داد . در همین ایام انجمن صیونیست نسوان یهود ایران ، بر باست افتخاری (حاجیه) صنوبر عیال مرحوم عزرا یعقوب که قبلا از مشارالیه صحبت شد تشکیل گردید و مرحوم راب عزیز الله نعیم بسمت مشاور آن انجمن انتخاب گردید.

در اثر ادامه توهینات گوناگون نسبت بیهودیان تهران ، بیش از ۲۰ فامیل آماده مهاجرت بد اورشلیم شدند. امتیاز روزنامه در اثر مخالفت نصیر الدوله وزیر فرهنگ وقت دچار تاخیر شده بود ، تا بعد از تغییر این وزیر در شب دوشنبه ۲۵ کیلو ۵۶۸۱ زمستان ۱۹۲۱ اطلاع حاصل شد که امتیاز روزنامه بنام هگولا گرفته شده است . آقای کهن صدق در ۲۵ آوریل ۱۹۲۱ بسمت ریاست کمیسیون امور مهاجرین انتخاب شد (جمعه ۵ ماه شباط ۵۶۸۱)

کنگره سیزدهم قرار بود در پائیز سال ۱۹۲۱ تشکیل گردد و چون عزیزالله نعیم با سلیمان اسحق حی خیال مسافرت به اروپا را داشتند نعیم حاضر شد که نمایندگی یهودیان ایران را در این کنگره قبول نماید و اعضا صیونیت با این نظریه موافقت کردند (جمعه ۵ ایار ۵۶۸۱)

فصل هشتم

اوضاع داخلی و عمومی یهودیان ایران

در فوریه ۱۹۲۱ کودتای اسفند ۱۲۹۹ شمسی توسط اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی کبیر بعمل آمد. (۱) حبرت اسرائیل تهران که چندی قبل تشکیل گردیده بود در این موقع نامش تبدیل به (وعده قهیلا) گردید و چون صندوق ملت و مالیات گوشت و تامین کسر بودجه مدرسه الیانس بدست او بود وضع مالی این انجمن درخشان شد و قصابها تحت نفوذ این انجمن بودند زیرا دائم برای محاسبات خود پرداخت قیمت اضافی گوشت با وعده قهیلا در تماس بودند.

در این زمان عزیزالله برال که مردی جدی و فعال و با اراده و با پشت کار بود و میتوانست در مقابل جمعیت قصاب که هر کس حاضر بتماس با آنها نبود ایستادگی نماید، ریاست وعده قهیلا را احراز نمود و با قدرت بر آنها تسلط داشت. جامعه یهود تهران هم که بتازگی ملاحظه میکرد دارای تشکیلاتی شده و آبروئی بهم رسانده است مراعات دبسیپلین را نموده و بتدریج آقای عزیزالله برال در بین جامعه وزنی که شایسته او بود پیدا کرد. اما متأسفانه یک موضوع این شخص فعال را بسیار ناراحت میکرد، و عبارت از آن بود که در انتخابات صیونیتها مشارالیه بسمت عضو شعبه تهران انتخاب شده در حالیکه مایل بود جزو هیئت انجمن مرکزی گردد.

(۱) راجع به این واقعه مهم تاریخی که اثرات بسیار مهمی در بهبود و ترقی مردم کشور ایران و اقلیت یهود داشت بعداً صحبت خواهد شد.

موقعیت ممتاز وی در وعدهقهیلا، عضویت او را در شعبه تهران برای جامعه مفیدتر میساخت، اما متأسفانه آن فداکاری که آقای کهن صدق برای صرف نظر نمودن از ریاست انجمن مرکزی نمود، در آقای برال وجود نداشت از این نقطه نظر روح سرکشی نسبت به مرکز خود پیدا نمود و همواره کوشش میکرد که تصمیمات و ابلاغات مرکز را در شعبه تهران بلااثر گذارد. این وضعیت برای انجمن مرکزی صیونیت روشن شده بود و در نتیجه کمیسونی از مرکز شعبه تهران روانه شد تا آقای عزیزالله برال را تشویق و رفع دلسردی بنمایند ولی مشارالیه از مدتها قبل تصمیم تغییر ناپذیر خویش را گرفته بود و از همین اینجا است که بسیاری از واقعات تأسف آور بعدی و اختلافات داخلی یهودیان ایران تا انحلال تشکیلات صیونیت و وعدهقهیلا سرچشمه میگردد.

در شب ۵ شنبه ۳ سیوان ۵۶۸۱ بهار ۱۹۲۱ مراسم خدا حافظی با آقای عزیزالله نعیم و سلیمان اسحق حی بعمل آمد و در جلسه قبل بمنظور تشویق عزیزالله نعیم و برای جلو گیری از نفاق، تصویب شد بود که مدیریت روزنامه هگولا بمناسبت مسافرت آقای نعیم به آقای عزیزالله برال واگذار گردد ولی مشارالیه در اثر ضیق وقت از اقدامات لازمه برای طبع آن غفلت میکرد و بعد از طبع شماره اول، در جلسه ۲۲ تموز ۵۶۸۱ از این کار کناره گیری و مدیریت را به سلیمان ناقی واگذار نمود و از ماه بعد این روزنامه ملی شروع به انتشار منظم کرد و موسی لایوی شریک سلیمان اسحق حی، کمک به امور مالی آنرا قبول نمود.

در ۱۴ سیوان بجای مرحوم نعیم دکتر البونهورای ریاست انتخاب

گردید و آقای مرتضی سنهی بجای اسحق حی منصوب گردید در حالیکه عزیز برال در شعبه تهران ناراضی بود و دو نفر از اعضای فعال کمیته مرکزی هم عازم خارجه شده بودند و ۳ نفر از اعضا دیگر مرکز دکتر البو، و آقایان داود مرادی و کوهن شوخط که از اعضا مفید و فعال و روشن فکر بودند کناره گیری کردند و چون دکتر البو در تصمیم خود جدی ماند کهن صدق بریاست از انتخاب گردید و برای پر نمودن کناره کنندگان چند عضو از شعبه تهران خواسته شد.

مرحوم عزیز الله نعیم در اثر بسته بودن راه بغداد به حلب نتوانست به مسافرت ادامه دهد و خود را بکنگره برساند ناچار در بغداد ماند (ماه منجم ۵۶۸۱)

راب تهران ملا الیاهو فرزند مرحوم ملا آبراهام در اواخر تشری ۵۶۸۲ فوت نمود (شب دهم حشوان ۵۶۸۲ = ۱۹۲۲) (بمنظور اجرای نظام نامه جدید که بر اساس احترام از اتفاق و متحد ساختن شعبه صیونیت تهران و انجمن مرکزی دریک کمیته که متفقا به کلیه امور تهران و ولایات و خارج رسیدگی نمایند اقدام شد، مع الوصف رئیس و عده قهپلا بعنوان آنکه مسافراست بکلی از عضویت کناره گیری کرد و هیئت رئیسه جدید بقرار زیر تعیین گردید :

کهن صدق رئیس ، دکتر حبیب لوی نایب رئیس ، موسی سلیم بازرس کل ، میرزا آقا شایخ هنشی ، یوسف بن لوی دفتر دار ، مئیر حلیمی صندوق دار ، نمثل لو انوف مباشر ، حبیب یودعیم وقایع نگار ، و بقیه تا ۲۴ نفر عضو مشاور شدند و کمیسیونهای مهاجرت ، فرهنگ ، تبلیغات و مالیه و بقیه اعضای مشاور تشکیل گردیدند .

(بمناسبت فوت حزقیارئیس یهودیان اصفهان که خدمات برجسته‌ای به جامعه خود نموده بوده در شب جمعه ۸ کسلو ۵۶۸۲ تصمیم گرفته شد که در قبرستان بهشتیه وقت، مجلس تذکری تشکیل گردد.)
اولین انعکاس مقدمه اختلافات داخلی جامعه، در این موقع با تشکیل انجمنی بنام ترقی ظاهر گردید.

اعضا کمیسیون تبلیغات مامور تحقیق از منظور باطنی این کمیته جدید التاسیس، چنین اطلاع دادند که یکی دو نفر از اعضا رئیسه این انجمن با اینکه مردمانی پاک و منزله میباشند بدون آنکه واقف باشند آلت مقاصدی شده و ممکن است اختلافات داخلی را ایجاد کنند در صورتیکه بقیه اعضای آن روی اصل اعتماد به رئیس خود عضو آن انجمن شده بودند و توهینی را که آقای عزیز برال در جلسه رسمی وعده قهویلا به تشکیلات صیونیت نموده بود و در جلسه ۱۵ کسلو ۵۶۸۲ مطرح و مذاکره شد با تشکیل انجمن ترقی رابطه‌ای داشت.

وضع اخیر نشان میداد که عزیز الله برال دیگر مورد اعتماد نیست و چون تا این تاریخ مدیریت روزنامه هگولا بنام وی بود در شب آخر کسلو ۵۶۸۲ اقدامات لازمه برای انتقال مدیریت بنام حبیب الله یودعیم بعمل آمد و از طرف دیگر چون شروع تحریکات قطعی بنظر میامد قرار شد که بلافاصله از کلیه کنیسه‌های شهر ازهر یک، یک نماینده تام‌الاختیار برای تشکیل انجمن (امدادی صیونیت) خواسته شود و آن را عملی نمودند.

وضع یهودیان در شهرستانها

وضع یهودیان شهرستانها حتی در این زمان که سالها از تاریخ

مشروطیت ایران میگذشت رضایت بخش نبود هر روز شکایاتی برای دکتر لقمان زهورای وانجمن مرکزی صیونیت میرسید. دکتر لقمان مردی خوش طینت و یهودی پاکدلی بود، ولی در اثر خصلتی چند مورد ایراد واقع میگشت. اولاً او طبیب و حاضر نبود از مطب صبحانه و عصرانه خود که عایداتی برای او داشت صرف نظر کند و از شرکت در جلسات مجلس ملی هم نمیتوانست صرف نظر نماید. در این صورت، وقت وی بسیار محدود بود و نمیتوانست غیر از مراسله نویسی به ادارات مربوطه وزارت داخله و نظمییه (شهربانی) برای مساعدت به یهودیان مظلوم حضور یافته به مذاکره پرداخته و نتیجه بدست آورد، بعلاوه وی شخصی محافظه کار بود از طرف دیگر مردی نبود که استعداد ایجاد تشکیلات اجتماعی داشته و یا دفتر مخصوصی را برای پیشرفت منظور خود تاسیس بنماید در حالیکه مشکلات یهودیان ایران بسیار و از وی توقعاتی داشتند که معمولاً از حدود وظایف يك نماینده پارلمان خارج بود اما افراد مظلوم ملت هم مرجع رسمی دیگری نداشتند. از طرف دیگر مدت طولانی نمایندگی وی هم مردم را خسته کرده و اکثریت یهودیان ایران را ناراحت نموده بود. در این ضمن در محله سرپولک، سید کاظم عطار مانند قبل از مشروطیت شروع به تجاوز بیهودیان نموده بود و موقعیکه به کلانتری، محل شکایت میکردند نایب عبدالله نامی که مامور حفظ مردم بود خود یکی از افراد بیسواد و نسبت به یهودیان شدیداً داشتند و در آن وقت که یهودیان نسبت به آن معوم بود. در نتیجه عصبانیت مردم نسبت به دکتر لقمان روز بروز افزوده

میشد و چون وضع یهودیان ولایات خصوصا در آذربایجان (۱) و شیراز هم خوب نبود بر علیه آنان شروع به تجاوز شد لذا در چنین موقعی که اسباب آماده بود شخصی از یهودیان کرمانشاه بنام شموئیل یحزقل حیم وارد تهران گردید .

شموئل یحزقل حیم معروف به مسیوحیم

مسیوحیم مردی جوان با اراده ، با جرات و خود را بانفوذ و علاقه مند به ملت نشان میداد ، وی با بعضی از جراید روابط حسنه داشت . در ابتدای ورود به تهران بطور جدی تحقیقات لازمه را برای شناختن متصدیان امور جامعه یهود نمود و برای اولین دفعه با یکی از لیدرهای تشکیلات صیونست تماس حاصل کرد .

در این موقع عده ای از پیشوایان صیونست مسافرت کرده و با در شرف مسافرت بودند و چند نفر دیگر هم که در تهران بودند مواعی داشتند که نمی توانستند از آن پس در انجمن هاشرکت نمایند در نتیجه لیدری که در بین جامعه بانفوذ بوده و بتواند تشکیلات صیونست را هدایت کند وجود نداشت .

بنابراین ، چنین بنظر آمد که مسیوحیم بهترین شخصی خواهد بود که بتواند تشکیلات را رهبری کند . روی این اصل وسیله آشنائی او با بسیاری از یهودیان متنفذ تهران فراهم شد . و با سرعت در جلب نظر آنها نسبت بخود موفقیت حاصل نمود . بتدریج ملت می شنید که

(۱) قدری بالاتر شرح مربوط به تجاوز آسوریها و بعد دسته سمیتو

و مهاجرت دسته جمعی یهودیان آذربایجان مییابد

وی با یکی از روزنامه‌های کشور رابطه دارد و از آن مجرا می‌تواند بعضی از مشکلات یهودیان را حل نماید. رابطه شموئیل حیم با آقای عزیز برال نیز برقرار گردید. در حالی که اعضا صیونیست بی‌اطلاع بودند رئیس وعد هقهیلا، انجمن صیونیست را بغلط بنظر حیم مخالف او جلود می‌داد (۱) در این بین در نیمه دوم ماه شباط ۵۶۸۲ = ۱۹۲۲ مامورین کمیسیون پروپاگاندا بطور خصوصی اطلاع یافتند که از طرف عزیز برال با نظر مسیو حیم بطور مخفی اقداماتی بر علیه تشکیلات صیونیست در شرف انجام شدن است و ثابت شد که انجمن ترقی وابسته به عزیزالله برال یا حیم میباشد.

و بزودی انجمن‌های دیگری برای ایجاد نفاق و تضعیف صیونیست‌ها تشکیل خواهد شد و هم‌اکنون در کوچه‌ها و بازار بر علیه تشکیلات صیونیست پروپاگاندهائی می‌شود و در نظر است که وعده هقهیلا زمینه اجتماع يك شورای عالی از بزرگان ملت را فراهم سازد و در آنجا موضوع لزوم تعطیل این تشکیلات مطرح و تصویب گردد و با این ترتیب نمایندگان تشکیلات صیونیست که خود در آن شوری دعوت خواهند داشت مجبور به انحلال تشکیلات خود خواهند گردید.

نقشه مذکور بقدری وسیع و با مهارت طرح شده بود که بغیر

(۱) کلیه اختلافات و نفاق داخلی جامعه یهود تهران از همینجاسرچشمه گرفت و نتیجه آن شد که اولاً موضوع نمایندگی مسیو حیم که امری ساده و قطعی و سهل بود دچار اشکالات گوناگون گردید و ثانیاً در نتیجه شکست مشارالیه در انتخابات دوره ششم مسیو حیم متهم بجریاناتی شده که بقیمت جان او تمام شد

از يك اقدام - ربيع ، امکان نداشت که بتوان آن را خنثی کرد.
 در این موقع انجمن دیگری با مشورت مسیو حیم بنامهای خوبه
 صیون و کمیته امید تشکیل گردیدند و انجمن ترقی بیانیهای صادر
 نمود که حمله بتشکیلات صیونیست در آن مستتر بود .
 در جلسه ۸۰ شب جمعه ۲۴ آذر ۵۶۸۲ هم شخصی که عضو
 انجمن صیونیست تهران بود (۱) پیغامی از مسیو حیم آورد حاکی از
 آنکه چون صیونیستها حیثیت جامعه یهود را از بین برده! و موجب
 بدنامی ملی را فراهم نموده‌اند! بایستی تشکیلات خود را منحل نمایند
 و گرنه خود مسیو حیم بوسیله مقامات عالیه کشور اقدام نموده آن
 تشکیلات را منحل و اعضای آنرا بحبس خواهد انداخت . در نتیجه،
 انجمن صیونیست ، چند نفری را مامور ملاقات وی نمود تا شاید به
 این نفاق خاتمه داده شود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد . باید دانست که
 در آن زمان خود مسیو حیم چنین انتشار می دادند مردم تصور می کردند
 که در خدمت انگلیسها کار می کند و در آن ایام مردم ایران از اسم
 انگلیسها خیلی حساب می بردند .

و عده قهپه‌ای از کلیه بزرگان ملت برای شب معین دعوت نمود
 همچنین از کلیه رؤسای انجمنهای تازه تاسیس و انجمن صیونیست ،
 و قرار شد که در آن شب عزیرالله برال مجلس را افتتاح نماید و عزیرالله
 سیمانی نطقی شدید بنماید و يك تابلوی وخیمی از وضح و خطری که
 جامعه یهود ایران را تهدید می کند مجسم سازد تا آنکه عموما و بافاصله

«۱» به آقای عزیرالله برال همدردی و همکاری می کرد و بعد از

موفقیت مسیو حیم انجمن صیونیستی غیرقانونی با عضویت او تشکیل شد .

انحلال صیونیست را تقاضا و همان شب عملی سازند .

بالاخره شرح دادن اوضاع و احوال روز و لزوم انحلال انجمن صیونیست به شخصی که آقای برال تصور می کرد مطابق میل او صحبت خواهد کرد و اگذار شد و مشار الیه اظهار داشت که وضع بد و بسیار جدی است و هر کس بیانات مرا قطع کند خائن حقیقی بملت است برال و دسته او تأیید کردند و کهن صدق نگران بود . سپس ناطق پرده از روی حقایق برداشت و در نتیجه از آن شورا نتیجه‌ای گرفته نشد و بزرگان ملت گفتند جریان معلوم شد که امشب برای انجام چه نقشه شومی مازادعوت نموده‌اند و سپس پراکنده شدند. همان شب عضو مستعفی صیونیست با مرحوم موسی سلیم که او هم اخیراً روی بعضی از مقتضیات کناره گیری نموده بود به سرماموریت خود باز گشتند و بدین ترتیب نقشه مخالفین صیونیست برهم خورد .

در شب چهارشنبه دوم ماه تموز ۵۶۸۲ = تابستان ۱۹۲۲ نامه رسیده از تبریز حاکی بود که سمیتقو ، یهودیان صائین قلعه را قتل و غارت نموده و کلیه یهودیان این ناحیه و اطراف بدون لباس و مسکن و غذا در کوههای اطراف متواری می‌باشند و تقاضای استمداد فوری نموده بودند . (۱)

از طرف دیگر خبر واصله از مرکز کل تشکیلات صیونیست، حاکی بود که مواد قیمومیت بر فلسطین که ایجاد کانون ملی یهودیان را تأمین می‌کرد از طرف جامعه ملل بتصویب رسیده است و لازم بود

(۱) شرح مفصل این واقعات قدری بالاتر بیاید.

که کلیه افراد ملت در يك جشن همگانی شرکت و شادی نمایند .

پس از ۲۷ قرن اقامت در آذربایجان ، احفاد ده اسباط

اسرائیل دسته جمعی مهاجرت کردند .

جریان تاریخ غم انگیز یهودیان بیچاره آذربایجان که دو قرن قبل از سلطنت کورش کبیر و حتی قبل از سلاطین ماد توسط پادشاهان آشور در آذربایجان کوچانیده شده بودند. بدین قرار بود : در صفحات این تاریخ ملاحظه شد که مکرر چه در زمان استیلای چنگیز و تیمور و یا خصوصا در اواخر سلطنت ارغون خان و بالاخره پس از فوت کریم خان زند الی اواخر فتحعلی شاه یهودیان ایران خصوصا آذربایجان دچار سرنوشت های غم انگیز شدند. اما در این زمان پس از آنکه ملت آشور در ۲۷ قرن قبل عده کثیری از ده اسباط را به آذربایجان کوچانید، طولی نکشید که خود نیز دچار سرنوشت مغلوبین گردید و بعداً هم آشوری ها سر گذشت های گونا گونی را طی کردند و از آن ملت مشتی بیش باقی نماند و پس از آنکه قرن ها از تغییر مذهب دادن آنها میگذشت و از اصنام پرستی متوجه مسیحیت که بر اساس اخلاق و محبت پایه گذاری شده بود گشتند و بدین وسیله امید میرفت که خوی تجاوز کارانه آنها تغییر یافته باشد ، متأسفانه در خاتمه جنگ بین المللی اول ، در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹ پس از شکست دولت عثمانی ، آسوریها میدان را خالی دیده و چون دولت آن زمان ایران هم ارتشی نداشت، مرشمعون نامی اسوری با ۸-۹ هزار سوار و پیاده با جمعیت خود از طرف موصل و کرکوک متوجه کردستان و آذربایجان شدند. این دسته بهر شهر و قصبه اینکه وارد

میشدند شروع به قتل و غارت و چپاول کرده مسلمانان و خصوصاً یهودیان را مقتول میساختند. نظر باینکه مسلمانان مسلح بودند می توانستند از خود دفاع نمایند ولی یهودیان وسیله دفاع نداشتند. عده‌ای از ایلات مسلح آذربایجان در تعقیب آنها بودند و از همین نقطه نظر آسوریها به حمله و گریز مبادرت مینمودند، تلفات یهودیان در اثر حملات آنها بقرار زیر بود. در صائین قلعه ۸ نفر، در میان دو آب ۱۸ نفر، در مهاباد ۶ نفر، در نقده ۴ نفر، در اشویه ۶ نفر، در سلماس ۴۰۰ نفر، و در رضائیه (ارومیه) که مستقر شده و حکومت برقرار نموده بودند ۸۰ نفر یهودی را کشتند. صرف نظر از خوی چپاول و تجاوز، علت دیگری که موجب کشتن یهودیان از طرف آسوریها بود، اینست که آنها تصور میکردند، حضرت مسیح آسوری بوده و باز هم بغلط فکر میکردند که حضرت مسیح را یهودیان مصلوب نموده‌اند. مدت اقامت آسوریها در رضائیه ۶ ماه طول کشید، بالاخره اهالی آذربایجان متوسل به عثمانیها شدند و آنها عده‌ای قشون فرستادند و در این بین اسمعیل سمیتقو به مرشمعون پیشنهاد نمود که با او همراه و متحد شده کلیه آذربایجان را تصرف کرده و متحداً حکومت نمایند. مرشمعون مهمان سمیتقو شد و شخص اخیر مرشمعون را در روز مهمانی کشت و آسوریها فرار کردند و بعد دولت عثمانی و عراقیها عده بسیاری از آسوریها را کشتند. سپس سمیتقو نسبت به یهودیان چنین رفتار میکرد: هر شبی برای یکی از تجار یهودی پیغام میفرستاد که ۵۰۰ لیره طلا بایستی بدهی یا ۱۰۰ و یا ۲۰۰ لیره و چنانچه نمیدادند یا نداشتند که بدهند آنها را

میکشت و اغلب دکاکین آنها را چپاول مینمود. (۱) در مدت چند سال اخیر تجاوزات و قتل و غارتها تحمل و صبر یهودیان آذربایجان را لبریز نموده بود و برای آنها ادامه زندگانی با چنین وضعی غیر ممکن گردید، لذا تصمیم گرفتند که دست جمعی کلیه قصبات و شهرستانهای آذربایجان را که قسمتی از خاک آنجا متعلق به اجساد اجداد آنها در مدت ۲۷ قرن گذشته بود ترك نمایند و از اینجهت در بین سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳، از رضائیه ۵۰ خانواده از سلماس ۲۰۰، از نقده ۶۰، از اشنویه ۲۰، از مهاباد ۳۰، از سردشت ۳۰، از بانه ۴۰، از سقز ۳۰، از بوکان ۴۰، از صائین قلعه ۴۰، از میاندواب ۴۰، و تیکاب ۴۰ خانوار مهاجرت کردند. مهاجرین به ۳ طرف رو آوردند، قسمتی بطرف خاک روسیه رفتند عده‌ای هم از راه سلیمانیه بطرف بغداد و فلسطین حرکت نمودند و دسته سوم از طریق همدان بطرف بغداد که عده‌ای از آنها از راه دریا عازم خاک اسرائیل شدند. و آنها خانه و اثاثیه خود را ترك نموده فرار میکردند و اگر امکان فروش اثاثیه‌ای وجود داشت سماور را دانه‌ای ۳۰ شاهی و اثاثیه صد تومانی را به يك تومان میفروختند. آن عده‌ای که به اسرائیل رفتند در

(۱) سمینتو که در سال ۱۲۹۶ شمسی موجب قتل و غارت ساکنین آذربایجان را فراهم کرده بود و در سال ۱۳۰۵ شمسی بار دیگر این عملیات را تجدید نمود، در همین سال اخیر جناب سیهبده احمدی از طرف رضاشاه کبیر مامور سرکوبی وی گردید و با کمک عمرشکاک و ۲۵۰ نفر از روسای ایل او را در سلماس شکست داد و به ترکیه فرار نمود و بعد با اجازه دولت مراجعت نمود و چون باز شرارت میکرد. فرمانده آذربایجان او را در سال ۱۳۰۷ دعوت و غافلگیر نموده کشت.

بغداد ماندند بعدها در جنگ بین المللی دوم دچار قتل و دشتار رشید عالی گیلانی گریزند.

کوشش انجمن صیونیت برای رفع نفاق و بحران

وضع یهودیان آذربایجان از یک طرف و موقعیت تازه یهودیان جهان و وظائف سنگینی که عهده انجمن صیونیت بود از طرف دیگر، وی را موظف میساخت که بهر قیمت شده به اختلاف خاتمه دهد، بنا بر این وجود و ادامه روئیت داخلی بهیچ وجه مصلحت نبود. برای رسیدن باین هدف تصمیم گرفته شد که اولاً از کلیه انجمنهای و او مصنوعی و یا غیر قانونی باشند دعوت شود و لزوم اتحاد و اتفاق را گوشزد نموده و برای نجات آسیب دیدگان از سمیتقو، همه با یکدیگر همکاری نمایند و در ثانی رئیس و نایب رئیس انجمن و رئیس کمیسیون تبلیغات از شموئل حیم ملاقات نمایند و وی را برای رفع اختلاف دعوت کنند. و چون مسلم شده بود که کلیه اختلافات حاصله برای بدست آوردن مقام نمایندگی مجلس دارالشوری ملی است و ضمناً روزنامه هحیم که در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۲ منتشر شده بود این فکر را تأیید میکرد باو اطمینان داده شود که تشکیلات صیونیت ایران بهیچ وجه در امور انتخابات دخالت نخواهد کرد و در ۲۰ آدار ۵۶۸۲ این بیطرفی و عدم مداخله توسط روزنامه هگولا اعلام گردید و تصمیم گرفته شد که اگر مسیو حیم اطمینان دهد که از تشکیلات صیونیت حمایت نماید حتی وی را بریاست این تشکیلات برسانند. مراتب بنظر مشارالیه رسانده شد و اضافه گردید که کهن صدق سخت مریض و عازم اورشلیم است و خود پیغام آورنده بزودی مجبور است ترک مداخله در امور تشکیلات صیونیت را بنماید و ضمناً برای اطمینان وی و عملی نمودن عضویت او در

انجمن، قول داده شد که کوشش خواهد شد که وی را از شعبه صیونیت کرمانشاه بسمت نماینده کنگره صیونیت‌های ایران تعیین نمایند و در جشنی که در ۱۵ ماه آب با جلال و شکوه تمامی بمناسبت تصویب (ماندا) برقرار خواهد شد. بسمت مهماندار انتخاب گردد و دکتر لقمان را بطور عادی دعوت نمایند.

مشارالیه از این جریان خوشحال بنظر میرسید و حتی راجع به طرز برقراری جشن هم نظریاتی داد و بدین ترتیب بنظر میرسید که به اختلافات و نفاق‌های داخلی خاتمه داده شده و کلیه اعضاء تشکیلات صیونیت خوشحال بودند.

راجع به لزوم کمک به فراریان سمیتقو، تلگرافی بیهودیان امریکا شد و در تهران هم کلیه انجمن‌ها گرد هم جمع شده و چون از مذاکرات با مسیوحیم اطلاع نداشتند، نزدیک بود مشاجراتی دست‌دهد اما بالاخره تصمیماتی برای جمع‌آوری اعانه و دادن یک کنفرانس گرفته شد و در نتیجه کمیسیون مخصوص برای این کار تشکیل گردید و مرحوم حاجی بنیامین اصیل در جمع‌آوری اعانه فداکاری فوق‌العاده‌ای نمود.

برای فراهم نمودن مقدمات جشن و جمع‌آوری مخارجات لازمه در شب سه‌شنبه هفتم آب ۱۲۸۲ هجری قمری فوق‌العاده تشکیل گردید که صد نفر از روسای تجار و اصناف یهود در آن شرکت نمودند و برنامه رامعین کرده تصمیم گرفته شد که این جشن در محل مدرسه الیانس برقرار گردد. بالاخره روز ۱۵ آب که برای جشن معین شده بود فرا رسید.

کهن صدق مریض و بستری بود و نایب رئیس از این پس برای تشریک مناسی و عضویت، مانعی نداشت. قرار بود که سه ساعت قبل از

شروع جشن شمونیل حیم حاضر شود ولی از وی خبری نبود و هر جا تلفن کردند او را نیافتند .

چون وجود يك مهماندار لازم و قطعی بود ، نیم ساعت قبل از شروع جشن ناچار ازد کتر لقمان دعوت شد که برای نطق افتتاحیه حاضر گردد و وی با اشکال حاضر شد زیرا شنیده بود که قبلاً رقیب وی را دعوت نموده اند . بالاخره مسیوحیم نیامد و در عوض ، برخی از طرفداران او برای اختلال جشن حاضر بودند و در اثر بعضی اقدامات ساکت شدند . در حالیکه کلیه این جریانات در زیر پرده میگذشت و ابداً ملت از آنها اطلاعی نداشت .

برنامه جشن برای دوشب بود، شب اول رسمی و طبق کارت دعوت از کلیه وزراء و وکلای مجلس و سفارتخانهها و تجار درجه اول کشور و روزنامه نگاران و روحانیون دعوت شده بود که همه حضور یافتند و نماینده آقای نخست وزیر وقت سردار سپه نیز مجلس را مفتخر ساختند و شب دوم ورود برای کلیه افراد یهود آزاد بود.

در شب اول از طرف عده کثیری از مردان سیاسی و لیبرهای پارلمان نطقهایی بر له کانون ملی یهود ایراد گردید.

و مجلس جشن با موفقیت تمام و فوق العاده آبرو مند خاتمه یافت و هر دو شب دودسته از کستر نظامی مدعوین را بوجدمیآوردند.

در روزنامه حئیم شماره ۹ مورخه ۲۳ اسد ۱۳۰۱ = اوت ۱۹۲۲ که

بلافاصله دوز بعد از جشن انتشار یافت تحت عنوان (بدوستان حئیم) نوشته بود که «یعنی از دوستان علت عدم حضور مرا در جشن استقلال یهود

(در صورتیکه موضوع استقلال‌ی درین نبود) سؤال نموده‌اند. علت آنست نظر باینکه ما از سیاست انگلیس متنفر و این جشن بدست آنها درست شده بود از حضور در چنین مجلسی خودداری نمودیم.»

اعضاء هیئت مرکزی تشکیلات صیونیت در تعقیب این بیانیه، تشکیل جلسه داده و این بحث مهم پیش آمد که یهودیان ایران که در مدت ۲۷ قرن اقامت خود در ایران هیچگاه به امور سیاسی مداخله نکرده و هیچ رابطه‌ای با انگلیسها یا هر گونه مؤسسه سیاسی خارجی ندارند، اکنون از طرف این شخص متهم به همکاری با انگلیسها گردیده‌اند. بنابراین آشنائی به هویت شخص حثیم واجب و از وظیفه حتمی انجمن میباشد و در نتیجه عده‌ای مامور تحقیقات کامل و عمیقی در این باره شدند و بر حسب تصادف سرعت موفقیت در این زمینه حاصل گردید و بطور مسلم واضح شد که:

شموئیل یحزقل حیم قبلا در اداره گمرک کار میکرده، و زمانی با مبلغین مسیحی نزدیک بوده و مدتی در خدمت اداره اطلاعات انگلیسها انجام وظیفه نموده و به ماموریت‌های گوناگونی روانه شده و بالاخره در اثر پیش آمدهائی وی را اخراج نموده‌اند و اکنون متهم است که با مقامات خارجی دیگری در تهران تماس گرفته و توسط جوانی که پروانه مسلمانی بدست آورده نشریه‌هایی بطور مخفی طبع می‌نماید و ضمناً با یکی از روزنامه‌نگاران پایتخت به منفعت کمپانی سینکرا امریکائی برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال همکاری میکنند و واسطه‌ای است برای یک طبیب دوست خود^(۱) که با بودجه مخصوص تبلیغاتی در بازارچه کر بلائی عباسعلی

(۱) آن طبیب چندی است فوت کرده

پلی کلینیکی باز نموده است. بنا بر این برای انجمن صیونیست مسلم می‌شد که عملیات او بمنفعت جامعه یهود نیست، پس برای تشکیلات صیونیست ایران، (بطوریکه قبلاً هم گفته شد) که از مداخله به امور سیاسی احتراز داشت (۱) قطعی بود که نمی‌تواند چنین شخصی را که مورد اعتماد وی نمی‌باشد در رأس خود قرار دهد و بدین وسیله موجب مسئولیت جامعه صالح یهود ایران را در مقابل ملت و دولت ایران فراهم سازد. برای آشنائی کاملتری به افکار حیم، رویه روزنامه‌نگاری وی تحت مطالعه قرار گرفت و مقالات اساسی روزنامه حیم، باچشمان بازتری خوانده شد و ملاحظه گردید که در شماره اول ۲۷ جوزا ۱۳۰۱ اشاره به کناره‌گیری گذشته یهودیان از امور سیاست کشور نموده که در نتیجه نتوانستند خدمتی به کشور ایران بنمایند. و تاسیس روزنامه را برای آشنا نمودن یهودیان به اصول سیاست دانسته در حالی که آن روزنامه بمنظور پیشرفت مقاصد دیگری تاسیس گردیده بود. (بعداً ملاحظه خواهیم کرد که بعد از موفقیت در انتخابات روزنامه اش هحیم تعطیل گردید) و در شماره ۲ سوم سرطان طرفداری ازدادن امتیاز نفت به کمپانی سینکالر نموده بود.

در شماره ۳ سیزده سرطان باز هم طرفداری از دادن امتیاز نفت

«۱» شکی نیست که اصول دمکراسی و قانون اساسی کشور هیچگونه مانعی برای مداخله افراد کشور ایران از هر مذهبیهی که باشند ایجاد نکرده است. محیط آن عصر و عدم علاقه توده ایرانی نسبت بیهودیان. لازمه اش عدم مداخله به امور سیاسی کشور ایران از طرف یهود بود: چنانچه هنوز هم اتخاذ این رویه چندان کهنه نمیباشد.

به سینکлер و مخالفت با روزنامه ستاره ایران که طرفدار کمپانی نفت جنوب بوده کرده و حمله بانگلیسها نموده .

در شماره ۴ باز حمله به انگلیسها و در شماره ۵ طرفداری از کمپانی سینکлер و در شماره ۶ مخالفت با کمپانی استاندار اویل کرده بود در شماره ۱۰ چرا امتیاز نفت تصویب نمی شود .

در شماره ۱۱ بیانیه انجمن ترقی و بالاخره در شماره ۱۲ حمله به تشکیلات صیونیت تهران نموده و آنها را خائن و دزد و روزنامه هگئولارا ننگ مملت دانست و آن انجمن را قابل خدمت به ملت نمیدانست. باین وضعیت، خصوصاً با توجه باینکه مشار الیه در سیاستهای خارجی که مربوط به جامعه یهود نیست مداخله می کند دیگر جای تامل نبود که بامشار الیه نمیشود همکاری نمود و خصوصاً صلاح مملت یهود ایران نبود که وی را در امور داخلی خود مداخله دهد .

یهودیان جهان بعد از قرنها ، به این تجربه تلخ آشنا شده بودند، که هر عمل بدی و حتی مشکوکی را يك نفر یهودی انجام دهد ، کلیه یهودیان را مسؤل آن دانسته و به آنها میتازند . برای کارکنان صیونیت تهران مسلم گردید که وا گذاری امور صیونیت یا بعبارت دیگر امور اجتماع یهود ایران به دست مسیو حیم قطعاً ناراحتی های بزرگی برای ملت یهود تولید خواهد کرد اما این اوضاع و احوال را ممکن نبود رسماً اعلام دارند .

در نتیجه ، انجمن مرکزی صیونیت معرفی را که به شعبه کرمانشاه برای انتخاب مسیو حیم جهت نمایندگی کنگره نموده بود،

در ششم ایلول ملغی کرد و شعبه کرمانشاه شخص تاجری را بنام رحیم هارونیان انتخاب نمود. در این بین در شب جلسه، عزیز نجاما مستخدم و عد هقهیللاوارد و برای کلید کار کمان صیونیست هر کدام یک پا کتی جلوه آنها گذاشت و بسرعت دور شد و نوشته محتوی پاکت بسیار زننده و توهین آمیز بود و این عمل عکس العمل شدیدی در بین اعضا صیونیست ایجاد کرد.

نمایندگان کنگره از تهران و شهرستانها انتخاب شدند و مقرر گردید که درست ۳۰ روز بعد از جشن، در جمعه ۱۵ ایلول، کنگره افتتاح یابد. در روز موعود نمایندگان همگی با لباس رسمی حاضر شدند و در همان روز شخص مسیوحیم با طبیبی که از رفقای او بود حاضر گردید تا اینکه وسائل عضویت مسیوحیم را در کنگره فراهم سازد. ولی چه از نقطه نظر مراسم قانونی و چه از نظر عقیده‌ای که نسبت به او پیدا کرده بودند انجام این کار غیر قابل قبول بود لذا حیم پس از توهین نسبت به نمایندگان، جلسه را ترك گفت و از این پس فحش و توهین و تحریکات و نشر اکاذیب و اتهامات و جعلیات در جامعه یهود تهران زیاد شد.

هنگامی که انجمن و کنگره صیونیست دچار اشکالات و اختلافات داخلی بودند، موضوع چند هزاران نفر یهودیان غارت شده آذربایجان نیز افکار آنان را مشغول داشته بود زیرا نه اثاثیه و نه خانه‌ای برای آنها باقی مانده و اطمینانی هم برای حیات خود جهت ادامه زندگانی در آذربایجان نداشتند لذا مسافرت آنها را از طریق همدان بغداد

با کشتی از راد دریا فراهم نموده عازم اورشلیم شدند .



موضوع توهین به حمار نوکر مرحوم شیخ عبدالنبی

در حالیکه در سپتامبر ۱۹۲۲ مجلس کنگره آمریکارای موافقت بطرفداری از یهود و ایجاد کانون برای وی می دادند در روز ۴ شنبه ۲۹ سنبله ۱۳۰۱ مطابق چهارم سپتامبر ۱۹۲۲ غفلتا در شهر تهران ، پایتخت کشور کورش کبیر در محلی که مرکز آزادی و مشروطیت و انعقاد مجلس دارالشوری ملی است ، بلوائی بزرگ بر علیه یهودیان برپا شد .

علت ظاهری شروع بلوا از این نقطه نظر بود . که هنگام عبور خر نوکر مرحوم آقای آقا شیخ عبدالنبی (که آن نوکر بر آن سوار بوده) چون هنگام ظهر و موقع خروج اطفال بطور ستون ردیف از درب مدرسه الیانس بود و چون خلیفه بمنظور آنکه طفلی زیر دست و پای الاغ نرود ، جلو آنرا گرفته بود ، لذا نوکر آقای عبدالنبی عصبانی و مراتب را به حضرت ایشان اطلاع داده و مشار الیه بالأفاضله حکم تعطیل عمومی شهر ، و معین نمودن تکلیف یهودیان را خواسته اند . (۱) در ظرف دو ساعت شهر تعطیل و بازاریها دست از کار کشیدند و مردم در مساجد اجتماع نموده خصوصاً مساجد اطراف محله یهودیان و درصدد

« ۱ » کار توهین به خر آقا یاصحیح تر است که بگوئیم متوقف نمودن حمار بمنظور آنکه اطفال زیر دست و پای آن نروند ، مسئولیتش متوجه کلیه یهودیان تهران و حتی ایران شد و اگر امکان داشت ممکن بود متوجه یهودیان عالم گردد . این است قضاوت بعضی از افراد بشر !

حمله و کشتار و چپاول برآمدند .

در حالی که اکثریت ملت ایران متأثر بود، او باش و طبقه بی سواد هر کجا در خیابانها و کوچهها یهودی دیده می شد کتک زدند و یهودیان بخانههای خود پناه بردند . روز ۵ شنبه ، شهر وضع غیر عادی داشت و یهودیان خارج نشدند اما در روز جمعه از صبح طبقات ذینفع ، تشکیلات خود را منظم نموده و دسته های زیادی با بیرق و علم و چوب و چماق و بعضی ها مسلح مانند ایام عاشورا برای افتادند (۱) دهها هزار نفر از افراد مسلمان، محله یهودیان را محاصره و عده کثیری متوجه خیابانهای یهودی نشین شمالی شهر شدند . خطر قتل و غارت حتمی بود . وضع شهر منظره روز عاشورا و زمانیکه یهودیان در عصر آقا محمدویا فتحعلی شاه قاجار مورد قتل و غارت قرار می گرفتند شده بود .

مخالفین دکتر لقمان اظهار میداشتند که مشار الیه از محیط محله یهودیان خارج شده و در منزل اسحق مردخای مراد اوف، تاجر معروف عصر ، به بازی تخت نرد مشغول بوده . از طرف دیگر حیم از این پیش آمد ناراضی نبود زیرا واقعه در عصر و کالت دکتر لقمان اتفاق افتاده . و عدم لیاقت او را ثابت کرده و برای وی بی نتیجه نبود .

«۱» مؤلف که در آن زمان افسر بود ، در خیابان از عده ای سؤال کرد چه عجب امروز دسته راه افتاده است ؟ آنها می گفتند : آقامکر خیر نداری ، جهودها و طفل سید را کشته اند و بدین ترتیب بانشر اکاذیب یهودیان را متهم نموده و احساسات مردم مسلمان را به بیجان میاوردند ، دو صورتیکه این بلوا در اساس رابطه به قضیه نفت شمال داشت .

روز قبل منشی مسلمان سفارت امریکارا بگمان آنکه یهودی است در سر چشمه کتک مفصلی زدند و صبح جمعه که بوی خون میامد سفیر کبیر امریکارا بگر نفلد، بنام انسانیت از وزیر جنگ آن زمان (اعلی حضرت فقید) تقاضای کمک نموده و انعکاس سوء این اوضاع را در جهانی که دیگر فاصله وجود ندارد گوشزد کرد و بدون درنگ، ناجی بزرگ ایران، با عزام عده‌ای کافی از نظامیان سواره به اطراف محله، بسرعت به آشوب خاتمه دادند و بعد از ختم غائله سلیمان میرزا که یکی از لیدران مجلس دارالشورای ملی بود نطق تاریخی خود را در روز شنبه غره صفر ۱۳۴۱ هجری قمری یعنی روز بعد، از بالای تریبون پارلمان چنین ایراد کرد .

«اصل هشتم قانون اساسی» ، اهالی ایران را در مقابل قوانین دولتی متساوی الحقوق میدانند و اهالی مملکت هر کس که است متساوی الحقوق است .

اصل نهم افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت تعیین نماید. ما باید بعالمیان اثبات کنیم که مملکت آزاد و مشروطه ایران از تمام افراد خود دفاع می‌کند . باید موکلین ما گول **دسته‌های خارجی را نخورند** . باید مسلمانها اصلیت خود را حفظ نمایند و نباید اعضای مملکت خود را متفرق نمائیم . « در نتیجه این نطق، قوام السلطنه نخست وزیر اطمینان داد که اقدامات لازمه برای حفظ امنیت شده است و عوامی که این عمل را کرده‌اند تنبیه خواهند شد و حضرات می‌توانند مشغول کار و کسب خود شوند

و در خاتمه از این پیش آمد اظهار تاسف نمود .

در ۱۹۲۲- آری در ۱۹۲۲ هنوز ملت ملت ایران آلت سیاستهای خارجی شده بود زیرا در تابستان بعدی که قضایای مسجد جامع تهران و بساط سقاخانه خیابان شیخ هادی و کشته شدن قنصل آمریکا پیش آمد ، پرده از روی نقشه مسببین قیام بر علیه یهودیان برداشته شد و معلوم گردید که عمال خارجی بد منظور آنکه ، در آمریکا ایران را کشورتی وحشی و غیر قابل اعتماد بدانند و از دخول سرمایه به ایران خودداری نمایند و یا بعبارت دیگر کمپانیهای نفتی امریکا ، از تعقیب گرفتن امتیاز نفت شمال صرف نظر کنند دست به حمله بر علیه یهود زده تاسفیر امریکا که یهودی بود احساساتش برانگیخته شده و گذارش بر روی این زمینه به امریکا بدهد .

اما چون ملاحظه کردند که از عمل اولی منظور حاصل نگردید دست به عمل سقاخانه زدند که مستقیم مربوط به يك عضو وزارت خارجه امریکا بود و در نتیجه امتیاز نفت شمال دفن و فراموش شد. سلیمان میرزا هم در نطق فوق الذکر خود اشاره به مداخله عناصر خارجی نموده بود.

پس از واقعه، در سرمقاله روزنامه حیم شماره ۱۴ مورخ ۲۷ سپتامبر نوشت که این آشوب را لقمان انجام داد اما در شماره شانزده این واقعه را به انگلیسها نسبت داد.

بالاخره نتیجه آن شد که بسیاری از یهودیان نسبت ببردان ایرانی سلب اعتماد نمودند و اولین عکس العمل این آشوب آن بود که ۵۶ نفر در روز دوشنبه ۱۵ حشوان ۵۶۸۳ با آقای سلیمان کهن صدق عازم

بیت المقدس شدند و چند هفته بعد حدود ۱۳۰۰ نفر ترك وطن نموده و به برادران خود که در زمان سیدریحان الله (۱) ایران را ترك کرده بودند پیوستند. (۲) جراید شفق سرخ و دیگران، منع مهاجرت را طلب نمودند ولی فراموش می‌کردند که منع در مهربانی است و غیر از آن هیچ قانونی نمیتواند بطور قطع از آن جلوگیری نماید. شش ماه بعد هم تحت سرپرستی زاب منجم لوی عده کثیری از یهودیان همدان و سپس از شهرستانهای دیگر مهاجرت نموده و عده ایرانیهای مقیم ارض اقدس را در آن عصر به ۲۰ هزار نفر رساندند.



ادامه اختلافات داخلی بین طرفداران دکتر لقمان و مسیوحیم

در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۲ انجمن حوبیه صیون از زیر پرده استتار بدز آمد یعنی قصد باطنی خود را علنی کرد و توسط روزنامه حیم بیانیهای انتشار داد و گفت می‌خواهند تشکیل انجمن جدید صیونیت را بدهد، زیرا (انجمن سابق صیونیت که بوسیله کنگره انتخاب شده بود) حبثیت خود را از دست داده؛ در حالیکه تشکیل انجمن حوبیه صیون بدست خود مسیوحیم بود و در زیر بیانیه حوبیه صیون نوشته بود «با اینکه در پیش آمدهای اخیر کمیته‌ها امتحانات خود را داده‌اند و ما را کاملاً مایوس کرده‌اند ولی ما بنام آزادی مطبوعات مراسله فوق را درج نمودیم!

(۱) به صفحه ۷۷۳ مراجعه شود

(۲) طولی نکشید که چند نفر از تجار معتبر یهود ایران از جمله مرحوم اسحق وریحان مراداف که از بازرگانان بسیار معتبر بودند ترك وطن نموده مقیم انگلستان و پاریس گردیدند.

ضمناً امیدواریم که آقای میرزا لقمان زیر این پرده نبوده و این کمیته هم مثل سایرین آلت اجرای مقاصد (پولیکراسی) ایشان نگردد! و دو ماه بعد کمیته او حبه صیون تاسیس شد.

قبل از حرکت کهن صدق بطرف اورشلیم، مشارالیه مورد بی احترامی و فحش بود، بعد از حرکت در شماره ۲۰ روزنامه حیم، کهن صدق مورد تمجید قرار گرفت.

طرفداران دکتر لقمان از سه طبقه تشکیل شده بودند.

۱ - از یهودیان محافظه کار مانند یهودیان یزد و کرمان و کاشان که از تندروی وحشت داشتند.

۲ - از یهودیان کاشان مقیم تهران که هم شهری دکتر لقمان بودند.

۳ - از صیونیه‌هایی که از جریانات پشت پرده با اطلاع شده و نه فقط به حیم اعتماد نداشتند بلکه میترسیدند که مشارالیه موجب خرابی و بدنامی جامعه را فراهم سازد و از روی ناچاری متوجه دکتر لقمان شده بودند. اما طرفداران مسیح حیم صرف نظر از چند نفر بکه بمنظور انتقام و کینه جوئی یا احراز مقام بطرفداری از اوقیام کردند و آن عده از او باش که بمنظور مرعوب کردن مخالفین مجهز شده بودند بقیه طرفداران مشارالیه مردمانی ایده آلیست بودند که غم ملت را در دل داشتند و آرزومند آن بودند که مردی جسور و با اراده و ملت دوست، پس از قرن‌ها مصیبت و بیچارگی دست به اصلاح وضع خراب جامعه یهود بزند و چون شخص دلخواه خود را فرض میکردند که مسیح حیم میباشد حاضر همه گونه فداکاری در راه موفقیت وی بودند.

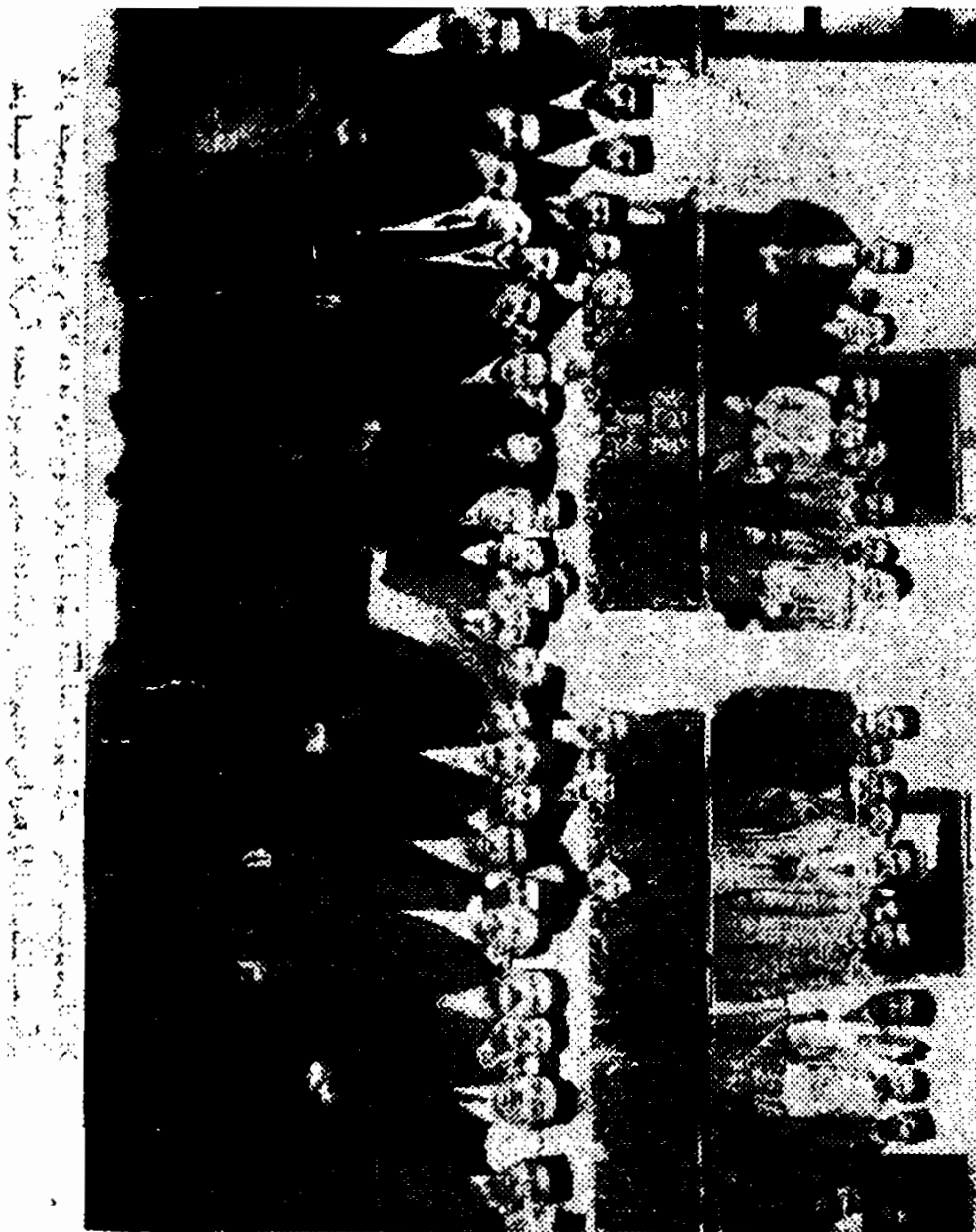
در ولایات هم شهرستانهایی که یهودیانش فکور مانند همدان یا جمعیتش شجاع و جسور و از خود گذشته مانند اصفهان بودند بطرفداری مسیوحیم برآمدند و این رویه برای آنها امری ملی و مذهبی و مقدس بود زیرا ابدا از افکار و رویه مسیوحیم و جریانات باطنی جامعه یهود تهران خبری نداشتند.

در تهران توهین و فحش و تهدید نسبت به آنهایی که طرفدار حیم نبودند و لو آنکه سابقه ممتدی در خدمت بجامعه خود داشتند شروع شد و این رویه نیز یکی از اشتباهات طرفداران مسیوحیم بود که تولید عکس العملهای فراوانی نمود.

قبل از این واقعات، جامعه یهود ایران دارای دیسپلین بود و احترامات بزرگان خود را داشت، خصوصاً خدمات خادمین ملت مورد نظر همگان بود و همین موجب میگشت که داوطلبان خدمت بجامعه روز بروز افزایش یابد ولی از آن پس وضع برعکس شد در شماره ۱۹ روزنامه حیم تحت عنوان (بو کیل احمق)، مدیر داخلی روزنامه، فحشهایی به دکتر لقمان میداد و بدین وسیله اخلاق طبقه جوان را خراب مینمود. در صورتیکه اکثر جامعه یهود تهران و ایران و خصوصاً کارکنان تشکیلات صیونیت ایران ازدکتر لقمان عدم رضایت داشتند و بدون این گفتارها، در اقلیت گذاردن او امری قطعی و حتمی بود و این رویه غیر از آنکه فساد اخلاقی ایجاد و در نتیجه تولید عکس العمل و ازدیاد طرفدارانی برای دکتر لقمان بنماید، چیز دیگری نبود. و همین قسم هم شد.

اما آنچه حقیقتاً موجب تاسف بود، آنست که در نتیجه این وضعیت

اشخاص وارد برای حفظ آبروی خود سکوت اختیار میکردند و در نتیجه بر تجری او باش افزوده شده و روز بروز هم خادمین ملت مایوس گشته بتدریج ترك خدمت جامعه را مینمودند بطوریکه از آن تاریخ ببعده، تشکیلات ملی یهودیان متلاشی و دیگر تا با امروز قدرت و نظمى مانند آن زمان نیافت.



پس از واقعه خرنو کر آقای شیخ النبی، در اثر اقداماتی که جناب

مبارک

راب گرنفلد سفیر کبیر آمریکا نموده بود، قبل از حرکت کهن صدق، در منزل مشارالیه مجلس عصرانه‌ای تشکیل گردید و با احترام وی نطقها و تشکراتی بعمل آمد و يك تقدیمی نفیسی که عبارت از دو لوح نقره که



حاجی رحیم خدادادلوی مربوط به صفحه ۶۴۲ و این صفحه

ده احکام حضرت موسی با خطوط طلا بر آن نصب گردیده و اطراف لوح به صورت بسیار زیبا از گل‌های طلا مزین شده بود (اثر کارحاجی رحیم خداداد) تقدیم وی شد و بقصدی این تقدیمی نفیس در او موثر واقع گردید که اشک شادی از چشمانش جاری گشت .



اقدامات ناجی ایران برای استقرار امنیت در کشور کورش

موضوع استقرار امنیت در کشور ایران در اثر وجود رضاشاه کبیر نه فقط برای یهودیان ایران فراموش نشدنی است بلکه اثرات بزرگی برای طبقه ایرانی که تصور میکرد تنها راه ادامه حیات چپاول و تجاوز است باقی گذارد. یکی از مراکزیکه قرن‌ها روی امنیت را بخود ندیده ایالت لرستان بود که آنجا هم یهودی نشین بود ، « در دوره حکومت یمین السلطان بهانه‌های گوناگونی برای اخذ دارائی یهودیان توسط حاکم میشد تا اینکه امیر غرب وارد شده حاکم را اعدام نمود. بعد هم در حکومت قوام الدوله دربروجرد ، چندین نفر از جوانان یهودی توسط اشرار کشته شدند و سیف‌الله خان ماموردولت، آنها را تعقیب و قاتلین را دستگیر نمود، اما آنها موفق بفرار شدند و بالاخره ورود ارتش موجب آسایش آنان گردید . در سال ۱۹۲۲ = ۵۶۸۲ هنگامیکه احمد آقاخان (سپهبد) (۱) رئیس کل قوای لرستان از همدان عبور میکرد، رئیس مدرسه الیانس مراسم احترامات را بجا آورد و جناب سپهبد اظهار تشکر نموده

(۱) جناب تیمسار سپهبد احمد آقا احمدی بودند که در برقراری امنیت

در ایران سهم بزرگی دارند و محبت‌های این راد مرد بزرگ در آسایش یهودیان ایران فراموش نشدنی است

واطمینان هر گونه مساعدت را دادند و اظهار داشتند که اخیراً یکی از لرها که بیک طبیب یهودی بر و جردی صدمه وارد آورده بود اعدام گردید (۱) در ۱۱ کسلو ۵۶۸۳ آخر ۱۹۲۲ اطلاع حاصل شد که در گیلان، یحیی اصفهانی را مقتول ساخته اند.



ادامه نفاق بین یهودیان تهران و شکست مسیوحیم

بالاخره تمام کوشش های صیونیت های تهران به منظور اسكات مسیو حیم با وجود اینکه در روزنامه هگولا اعلام نمودند که در امور انتخابات نماینده برای مجلس مداخله نخواهند نمود، موثر واقع نگردید چه مسیو حیم تصمیم قطعی گرفته بود که در رأس تشکیلات صیونیت قرار گیرد و کارکنان صیونیت هم تصمیم راسخ داشتند، شخصی را که امتحان عدم صحت گفتار و کردار خود را داده و ممکن بود در آتیه برای یهودیان ایران خرابی و دردسر به بار آورد، از واگذاری ریاست تشکیلات به او خودداری کنند و وقتی صیونیت ها ملاحظه کردند که مسیو حیم دست از حملات و توهین خود بر نمیدارد و غیر از دکتر لقمان کاندید دیگری وجود ندارد، ناچار با وجود آنکه نسبت به دکتر لقمان نظر مساعدی نداشتند، (اگر او را عامل مفیدی نمی دانستند) اقلان عامل مضر هم محسوب نمیداشتند) برای دفع حملات مسیو حیم، همکاری با دکتر لقمان را شروع نمودند.

(۱) از یادداشت های آقای کهن صدق

در هنگام کنگره، بیانیه‌ای از طرف تشکیلات صیونیت راجع به شرح حملات مسیوحیم و توهینات وارده و دفاع از اتهامات دروغین که داده بود، طبع و منتشر گردید و روزی نبود که نشریه‌ای از طرفین بین مردم منتشر نگردد و در نتیجه وضع جامعه یهود ایران خصوصاً تهران بسیار اسفناک شد. اختلاف از محله و کوچه و دسته جات گذشته بین خانه‌ها و فامیلها وارد گردیده بود. زن با شوهر، برادر با برادر با جناق با باجناق، پدر زن با داماد، شریک با شریک همه با یکدیگر اختلاف پیدا نموده و با ایمان کامل مبارزه عقیدتی حاصل نموده بودند. مسیوحیم با موقعیت روزنامه خود و دوستانیکه بین مسلمانان و بعضی از مدیران جراید پایتخت بملاحظاتی داشت، به او نزدیک شده و کمکش میکردند.

با اینکه اکثریت طبقه تجار (و آنهائیکه به موقعیت دلت خود آشنائی داشتند) نسبت به انتخاب مسیوحیم به نمایندگی یهودیان ایران موافق نبودند، مع الوصف در اثر کمک بعضی از روسای ادارات و جراید و غیره، موفقیت آنها در خطر افتاده بود.

از طرف دیگر اطرافیان مسیوحیم طبقه‌ای بودند که در تظاهر و از خود گذشتگی و حمله و فحش دادن، آماده تر بودند و باین ترتیب دسته مخالف مسیوحیم شکست خود را حس میکرد، و چون از انتخاب او و نتیجه حاصله بعدی برای ملت خویش نگران بود، لذا در يك بیانیه‌ای، بدون پرده و علناً، دولت و ملت ایران را خطاب نموده گوشزد کرد که مامورین دولت با این شخص مساعدت مینمایند و بدون آن که اکثریت یهودیان ایران با مسیوحیم موافق باشد، احتمال

میرود که مشار الیه موفقیت حاصل نموده و به مقام نمایندگی یهودیان ایران در مجلس دارالشورای ملی برسد، بنابراین از هم اکنون با صدای رسا میگوئیم که این شخص نماینده جامعه یهود ایران نمیشد و هر عمل یا اقدامیکه به ضرر کشور انجام دهد مسئولیت آن متوجه یهودیان ایران نیست .

واقعه مسیوحیم و اقدامات و گفتارهای او وهیجان و ایمان طرفدارانش را، میتوان شبیه واقعه شبتای سوی دانست . (۱) عدهای از طرفدارانش بقدری به او ایمان داشتند که بعضی از آنها میگفتند و قسم میخورند که ناجی موعود همین شخص است .

بالاخره از صندوقهای آراء تهران، اکثریت بنام شموئیل حیم (برای دوره پنجم) درآمد والبتّه در شهرستانها هم که تابع رای تهران میباشند همین قسم شد و حیم به مقام نمایندگی رسید . اولین اقدام او تشبث بوسیله حکومت نظامی برای توقیف ارشیو صیونیت و بدست آوردن مهر آن انجمن بود. مهر انجمن را بنزد رحیم ملاهرون کوهن که از معتمدین وقت بود سپردند ولی بالاخره آن مهر را با تهدید بدست آورد و بلافاصله انجمنی غیر مجاز و غیر قانونی بنام انجمن صیونیت تشکیل داد و یکی از کارکنان سابق صیونیت با او همکاری کرد .

قرار بود دو نفر از طرف یهودیان در مجلس موسسان که برای تعیین سلطنت ایران منعقد میشد شرکت نمایند .

(۱) مراجعه شود به صفحه ۲۷۸ جلد سوم

مسیوحیم و حاخام ربی مشه مقتدر که از اطبای قدیمی و دوست و طرفدار مشار الیه بود در مجلس موسسان که دره آذر ۱۳۰۴ شمسی مطابق، ۱ اکتبر ۱۹۲۵ منعقد گردید، بنام یهودیان ایران شرکت کردند و در مجلس تاجگذاری شاه در ۱۳۰۵/۲/۴ هم حضور یافت آخرین روزنامه حیم که با چاپ طلائی، آنرا طبع کرد بشماره ۱۵ مورخه ۲۶ آذر سال ۱۳۰۴ بود و چون بمقامی که در جستجوی آن بود موفق گردید دیگر آنرا منتشر نمود و آن همه فریادهای علاقه بملت و جامعه یهود خوابید.

آنهائیکه مدت ۹ سال روز و شب برای ملت خود خدمت نموده و باخون دل تشکیلاتی برای جامعه ایکه بیش از ۷ قرن دچار بدبختی بود، ایجاد کرده بودند، نمی توانستند که تماشایی بوده و ملاحظه کنند که تمام تشکیلات مفید ملت متلاشی شده و سرنوشت آنها نا معلوم و اختلاف بین جامعه باقی بماند، لذا پس از موفقیت میوحیم در صدبر آمدند که راه اصلاح را جلو آورده، و اتحاد را تحت شرایطی برقرار سازند.

نتیجه چند جلسه ملاقات منفی بود (۱) و آنها در خاتمه باو گفتند در مذهب ما بزرگترین گناه ایجاد نفاق است و گناه این نفاق بگردن تو است و این عدم

(۱) برای رفع اختلاف کار کنان میونیت حاضر شدند تحت شرایطی با مسیوحیم همکاری کنند و مشارالیه در جلسه ای موافقت خود را منوط به تصویب پیشوایان طرفداران خود نمود و آنها موافقت نکردند.

موافقت تو برای همکاری میرساند، که در فکر ملت و اتفاق آن نیستی، بنا بر این ما ناچاریم که به مخالفت خود ادامه دهیم، و مسیوحیم جواب داد که از شما وحشتی ندارم و بدین ترتیب مدت دو سال، در دوره وکالت مسیوحیم، وقت ملت به بطالت گذشته و غیر از بعضی اقدامات انفرادی موثری که وی در ادارات دولتی برای بعضی افراد یهود که مورد تجاوز قرار گرفته بودند انجام می داد نتوانست که خدمات اجتماعی موثری برای جامعه یهود انجام دهد. و حتی اعضا و عدهقهیلا که بریاست آقای عزیز برال بود و سابقاً فعالیت خوبی داشتند بعداً بتدریج منحل و متلاشی گردید.

در مدت دو سال نمایندگی مسیوحیم نظریه دولت وقت نسبت به او تغییر یافت، لذا در انتخابات بعدی، رویه معکوس در پیش گرفته شد تا جائیکه در یک مجلس سخن رانی تبلیغی قبل از انتخابات که در روز شنبه‌ای در کنیسه عزرا یعقوب توسط طرفداران حیم تشکیل شده بود، در اثر حمله وزد و خوردی که رخ داد، طرفداران مسیوحیم مقهور شده و خود او هم مجبور به فرار گردید و بالاخره دکتر لقمان برای دوره ششم مجلس دارالشورای ملی انتخاب گردید.

این پیش آمدها مصادف با زمانی گردید که عده‌ای از افسران ناراضی مانند سرهنگ محمود خان پولادین وعده دیگر درصدد اقدام به کودتائی بودند و آن نقشه کشف گردیده و منجر به توقیف آن دسته شد و چون مسیوحیم هم متهم به مداخله در آن جریان گردید او را توقیف و چندین سال در حبس باقی بود و بالاخره در تاریخ ۳ شنبه ۲۳ آذر ۱۳۱۰ = ۱۵ دسامبر ۱۹۳۱ مطابق چهارم طبت ۵۶۹۲ تیرباران گردید.

رابطه مسیوحیم در این موضوع بهر کیفیتی که بوده است برای جامعه یهود ایران تاثر آور بود و اگر دولت و ملت ایران با اطلاع نمی‌شدند که اکثر یهودیان ایران نظر مساعدی با مسیوحیم ندارند، ممکن بود مانند مرسوم، که اگر يك نفر یهودی مورد ایراد واقع شود تمام جامعه یهود دچار ناراحتی می‌گردند در این مورد نیز این وضع پیش آید ولی سکوت و عدم سرزنش نسبت به یهود را بایستی مدیون محبت شخصی اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر شاهنشاه ایران دانست که فکر بزرگ او، مانع از آن شد که جامعه‌ای را مسئول رفتار یکفرد بداند. از طرف دیگر فریاد وناله و اشتغاثه و بیانیه‌های مکرر تشکیلات صیونیست ایران و تقاضای استمداد از دولت و ملت ایران، برای جلوگیری از حیم درمداخله به امور اجتماعی یهودیان ایران که بدان توجهی نکردند، نیز مدارکی بودند که یهودیان را از هر حیث منزّه و مبرا میساخت و اکثر اهالی کشور و مسئولین دولت ایران آنها را بخاطر داشتند.

عدم مساعدت دکتر لقمان، گسیختگی نظم جامعه، ضعف و انحلال

انجمنهای صیونیست ایران

بعد از آنکه دکتر لقمان بنمایندگی دوره ششم انتخاب گردید، امید میرفت که برخلاف گذشته، دست از رویه سابق کشیده بیشتر در امور ملی دلسوزی نماید. مخصوصاً کار کنان صیونیست انتظار داشتند که مشار الیه مساعدت کاملی به تشکیلات آنها که در اثر پیش آمدها دچار رکود و ضعف شده بود بنماید، اما متأسفانه مشار الیه، حتی از

سابق هم فعالیت خود را کمتر نمود ضمناً ۴ موضوع زیر هم جبهه صیونیست‌ها را ضعیف کرده بود :

۱. دوری لیدرهای آنان که هر يك بمناسبتی حضور نداشتند یا مجبور بکناره‌گیری گردیدند.

۲ - چون در مدت چندین سال طرفداران مسیوحیم آنها را مورد حمله و فحش و اتهامات دروغین قرار داده و ملت هم نسبتاً سکوت اختیار کرده و از آنها دفاع ننمود، موجب دلسردی و یاس آنها را فراهم ساخت .

۳ - طبقه جوان ملت دیسپلین سابق را از دست داده بود زیرا وضعیت درهم و برهمی که در سنوات اخیر رخ داد، دیگر نمی‌توانست فرق بین خادم و خائن را معلوم سازد.

۴ - مهمترین قسمت آن بود که وضع سیاست داخلی کشور هم دیگر اجازه اجتماعات را نمیداد خصوصاً آنکه جبهه شکست خورده طرفداران حیم ممکن بود که نسبت‌هایی دروغینی به انجمن و اجتماعات آنان بدهند .

بنابراین تشکیلات صیونیست که بعد از حیم باضعف تمام کوشش مینمود شاید فعالیت خود را از سر گیرد روبه تحلیل قطعی رفت و حتی کوشش اتحادیه‌های همکیشان خارجی، با فرستادن یهودا کوپلیویتیچ در ۱۹۲۸ برای متشکل نمودن جامعه یهود ایران و برقراری اتفاق بین آنها، موثر واقع نگردید و تشکیلات مختلف ایشان شالوده اساسی نیافت. سستی ایمان نسبت به سابق و برقرار نشدن احساسات نژادی یا

ملی بجای آن، تا آنکه این خلاء را پر کند از يك طرف، و دشنام و ناسزائی که بخادمین ملت در عوض سالها خدمات گرانبهای وفداکاری و از خود گذشتگی و صرف پول و وقت داده بودند از طرف دیگر، موجب گشت که نظم و مقررات جامعه از بین برود و نتیجه آن شد که در آن زمان طبقه فراری، که سالها ترك جامعه را نموده و در اثر مخفی داشتن منشأ خود، خویشتن و یهودیت را در نزد هموطنان ایرانی خفیف و پست کرده بود و هیچگاه در غم و شادی برادران خود شريك نبود و ضمناً هیچ سابقه‌ای در خدمت بجامعه یهود نداشتند، غفلتاً همینکه میدان را خالی و وضع یهودیان جهان را رو به آبرومندی دیدند (۱) از زیر پرده استتار در آمده و بدون لیاقت و مراعات اصول قانونی شروع به مداخله در امور اجتماع نموده و خود را کاندید نمایندگی مجلس دارالشوری ملی از طرف جامعه یهود ایران نمودند و یا آنکه خودشانرا از پیشوایان قوم و شایسته مداخله به امور جامعه میدانستند و تعجب در اینجاست که ملت و بزرگان قوم هم برخلاف سابق نه فقط عکس العملی در مقابل این جریانات نشان نمیدادند بلکه احترامی فوق العاده در مقابل اینگونه اشخاص ابراز میداشتند در حالیکه حیثیت جامعه آنها در خطر بود. بعد از زردو خورد د کتر لقمان و مسبو حیم هنگام انتخابات دوره چهاردهم

(۱) در ایامیکه اوضاع و احوال یهودیان رقت انگیز بود. در عوض کوشش در اصلاح آن، بر اساس خودخواهی و راحت طلبی و عدم لیاقت فراری شدند تا زندگانی سعادت مند و آبرومندی را بدست آورند و چون تا اندازه‌ای حیثیت جامعه یهود از نظر مادی و معنوی تامین گردید و اوضاع یهودیان جهان هم روبرو به آبرومندی میرفت خود را شایسته پیشوائی قوم می دانستند.

مجلس دارالشوری ملی رفتار و گفتار کاندیدها از هر موقع دیگر افتضاح
آمیزتر بود (۱)

فصل نهم

عصر فرخنده رضاشاه پهلوی کبیر

دسامبر ۱۹۲۵-۱۹۴۱

۲۱ آذر ۱۳۰۴-۱۳۲۰

بدون تردید جلوس رضا شاه کبیر بر تخت سلطنت ایران یکی
از واقعات تاریخی مهم این کشور بشمار میرود چنانچه بخواهیم بدون
تعصب وطنی و ملی ایرانی راجع به اوضاع و احوال ایران در ۱۳ قرن
گذشته قضاوت نمائیم بایستی اذعان کرد که پس از فتح اعراب و شکست
بزد گرد سوم ملت و کشور ایران تا عصر پهلوی کبیر مانند گذشته
دارای اقتدار و استقلال کاملی نبودند. کرچه سلاطینی از ایران قیام
و نگذاشتند که زبان و ملیت ایران مانند سایر ممالک مفتوحه عرب از
بین برود ولی نفوذ خلفا و بیسوانان اعراب کم و بیش بر ملت ایران
لستیلا داشت و بعد از حمله چنگیز هم حتی تا عصر صفویه و قاجار،
زبان و نفوذ مغول بر کشور ایران مسلط بود. عصر صفویه تغییراتی
بمنفع استقلال کامل کشور بعمل آمد اما حکام.

(۱) در انتخابات دوره بیستم با آنکه در اثر انتشار اعلامیه های

گوناگون درجراید آبروی جامعه یهود ایران در مخاطره افتاد مع الوصف
بایستی گفته شود که طرز مبارزه از دوره های پنجم و ششم و چهاردهم
آبرومندتر بوده است.



رضاشاه پهلوی کبیر با کوردر تاجی سیور دیان ایران

و وزرا وحتىی زبان درباری هنوز مغول بود و گرچه نادرشاه نژاداً ترك بود ولی رویه‌ای ملی و ایرانی در پیش گرفت. دوره حکومت ملی زندیه کوتاه بود؛ سلسله قاجاریه بار دیگر قدرت ترك و مغول را بر ایران استقرار داد.

اعلیحضرت رضا شاه کبیر اگر فتوحاتی بزرگ مانند نادر در عقب خود نگذاشت و ثروتی مانند او از هند برای ملت ذخیره ننمود، اما اقدامات مهم اقتصادی و اصلاحات اداری و فرهنگی و مالی و آبادانی کشور از حیث احداث خط آهن و جاده‌ها و تاسیس دانشگاه و ایجاد کارخانجات و لغو امتیازات خارجی (کاپیتولاسیون) و الغای قرار داد ۱۹۱۹ و تأمین حقوق نسوان و ثبت اسناد و املاک و اصلاحات قضائی

و تاسیس بانک ملی و تامین امنیت و بسط عدالت و متحد نمودن لباس و هزاران نکات دیگر که سعادت اجتماعی و اقتصادی و ترقی کشور را بریک شالوده محکم و دائمی استوار ساخت، اصلاحاتی بودند که در تمام ۱۳ قرن گذشته هیچ يك از آنان صورت عملی بخود نگرفته بودند و اثرات اقتصادی و اجتماعی آنها برای قرون بسیاری باقی خواهد ماند. قبل از سلطنت این پادشاه بزرگ که اکثریت ملت ایران در جهل کامل غوطه‌ور بود، بطرف علم و معرفت و اصلاحات سوق داده شد و معنی ملیت که برای او وجود خارجی نداشت مفهوم خود را بدست آورد و امنیت به تمام معنی برقرار گردید. قبل از رضا شاه کبیر اکثر اهالی کشور بمنظور تامین زندگانی خود از شاه کشور گرفته تا وزیر و حاکم و شیخ و ملا و ایلات مشغول چپاول یکدیگر بودند و موضوع ایجاد کار برای مسئولین امور مفهوم خارجی نداشت و بدیهی است وقتی با این شرایط و احوال اکثریت اهالی کشور دچار مصائب گوناگون باشند تکلیف یهودیان در اقلیت پر معلوم است. ارزش و عظمت خدمات گرانبهای رضا شاه را نسل‌های آینده بهتر درک خواهند کرد.

برای یهودیان ایران که حتی مشروطیت نتوانسته بود تغییری در وضع وخیم آنها ایجاد نماید، سلطنت این پادشاه بزرگ انقلاب عظیمی در بهبود وضع آزادی و آسایش یهودیان ایران پدید آورد و اگر گفته شود که زمان رضا شاه کبیر برای یهودیان ایران نظیر زمان کورش کبیر و عصر فرزند او محمد رضا شاه، نظیر عصر داریوش اول گردید، راه اغراق نپیموده ایم. آزادی یهودیان ایران و اجرای اعلامیه بالفور که در

زمان رضا شاه کبیر بود و اجتماع پراکندهگان در عصر محمد رضا شاه ،
ابن دو نظر را تقویت و تأیید میکنند.

ملت ایران و خصوصاً یهودیان ایران ، دین بزرگی نسبت به
این شاهنشاه عظیم الشان دارند ، زیرا سعادت و آزادی و آسایش یهود
فقط در سایه عدالت و توسعه معرفت و تمدن و عدم فقر مللی که در
بین او زندگی میکنند میسر است و اگر وضع مادی و آزادی یهودیان
ایران بهبود یافت در اثر همان است که رضا شاه کبیر برای ملت خودش
عدالت و رفاهیت فراهم ساخت . تاریخ یهود نشان میدهد که آسایش
او فقط و فقط در عصر سلاطین بزرگ و با معرفت مانند کورش و داریوش
بزرگ و اردشیر دوم و شاپور بزرگ که وضع سیاسی و اقتصادی کشور
بر اساس محکمی استوار بوده تامین گشت زیرا در هر عصر کشوری که
وضع سیاسی و اقتصادی اش بحرانی گردد و یا آنکه سطح فرهنگی
تنزل نماید تجاوز بیهود شروع می شود . و چون رضا شاه کبیر ناحی
بزرگ ایران در زمره سلاطین بزرگ قرار دارد اوضاع یهودیان در اثر
بهبود وضع عمومی ایران روبه ترقی و تعالی گذاشت.

قبلاً گفته شد که حتی بعد از مشروطیت ، اوضاع و احوال یهودیان
کم و بیش مانند زمان ناصرالدین شاه باقی بود و تجاوزات نسبت بیهود
همواره صورت می گرفت ، در حالیکه اگر در زمان رضا شاه کبیر وضع
یهودیان صد درصد بهبودی نیافت بایستی اذعان داشت که ۸۰٪ اصلاح
شد ، این بهبودی در اثر توجه بخصوص نبود بلکه بععل زیر موجب

اصلاح این امر گردید.

۱ - تامین امنیت و آسایش کشور که بیش از ۱۳ قرن بود که ایران چنین امنیتی بخود ندیده بود.

۲ - توجه مخصوص شاهنشاه به بالا بردن سطح دانش و فرهنگ اهالی کشور خصوصاً طبقه جوان و مبارزه بر علیه بیسوادی .

۳ - اصلاح امور ادارات دولتی.

۴ - تامین بهداشت و تولید کار برای مردم که احتیاجات ضروری آنها بر آورده شود (و بدین ترتیب محتاج بتجاوز به دارائی دیگران نگردند)

۵ - موضوعی که بسیار مهم بود آنستکه اگر شاهنشاه نظر مساعدت خاصی نسبت بیهودیان نداشتند ابدأ نظر بدی هم نداشت زیرا اگر هم بعضیها میخواستند تحریکی بر علیه یهودیان نمایند هرگز موفق نمی شدند، اراده شخص پادشاه در کشور حکومت میکرد و تحت تلقینات کسی قرار نمیگرفتند و بهمین مناسبت آسایش یهودیان مانند عهد شاهنشاهان بزرگ ایران تامین گردید . در حقیقت از بسط فرهنگ و امنیت و عدالتی که در کشور مستقر گردید یهودیان نیز مانند سایر هموطنان از نعمت آن برخوردار شدند .

در عصر فرخنده رضا شاه کبیر در اثر آزادی یهودیان و امنیت و آسایش کشور و توسعه بازرگانی نه فقط عده کثیری از مسلمانان ثروتمند گردیدند بلکه عده ای از یهودیان هم نیز متمکن شدند. پولدارها و حتی عده کثیری از طبقه متوسط از محله های یهود خارج و در خیابانهای جدید التاسیس تهران ساختمانها کرده در آبادی شهر و آسایش خود افزوده از طرف دیگر چون پایتخت رو بتوسعه بود و مقررات بازرگانی حضور تجار را در تهران اجباری کرد جمعیت زیادی از یهودیان

شهرستانها خصوصاً از کاشان و همدان متوجه تهران شدند و بدین ترتیب
 عده یهودیان پایتخت که در اواخر ناصرالدین شاه به ۳ هزار نفر میرسید
 در اواخر سلطنت رضاشاه کبیر قریب به ۲۰ هزار نفر گردید (۱)

با توجه به وضعیت فوق، علاقه یهودیان ایران به رضا شاه کبیر
 بسیار زیاد بود و بهمین جهت در زمان عروسی ولیعهد (اعلیحضرت محمد رضا
 شاه) با والاحضرت فوزیه یهودیان تهران داوطلبانه و با علاقه مخصوصی
 در صدد ساختن تقدیمی جالبی از طلا مزین به جواهرت برآمدند که
 شایان توجه بود و بر آن لوحه جواهر نشان مطالب زیر با طلا منقوش
 گردیده بود:

تا که شهنشاه ما خسرو ایران بود

بخت جوان یار ماست کار بسامان بود

گلشن خسرو چه یار مایه رونق و حق

لاجرم گل بشاخ خرم و خندان بود

پور شهنشاه را دل ز صفا تابناک

چون کف رخشنده موسی عمران بود

همسر شهزاده را خواست شهنشاه راد

گوهر پاکی که چون مهر درخشان بود

عالی والا نژاد حضرت فوزیه باد

کو صدف مجد را چون در غلطان بود

مصر کهن رأی را کین گهر آورد بار

(۱) امروز در ۱۹۵۹ = ۱۳۳۸ قریب ۴۵ هزار نفر است .

باد بقا تا فلک بر سردوران بود (۱)

هر که بود در جهان پیرو دین کلیم
سجده برد پیش شاه تا به تنش جان بود
گر همه روی زمین بهر مثال آوریم
همت شه زان هزار مرتبه چندان بود
لاجرم از راه عذر پین سلیمان همی
ران ملخ مان چو مورد در بن دندان بود
همچو سلیمان پذیر زانکه بتاریخ جشن
ران ملخ نزد جم هدیه موران بود
تجاوز به املاک موقوفه یهود در گلیعاد

قبلا در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ تجاوزاتی به املاک موقوفه یهودیان گلیعاد (گیلیارد) شده بود که سلیمان ابراهیم و کیل دعاوی از طریق وزارت دادگستری و اداره اوقاف اقداماتی نموده و بالاخره موفق بصدور حکم بر له یهودیان گردید و این ملک را یهودیان به اجاره کدخدا خداداد داده بودند غافل از آنکه باطنا این مرد قبل از سال ۱۳۰۷ شمسی بانقیب زاده مشایخ تبانی کرده (۲) و بعداً شخص اخیر ملک موقوفه یهودیان را ثبت میدهد. اسمعیل مروتی که از یهودیان دماوند است نسبت به این ثبت اعتراض داد و پیرمردهای مسلمان دماوند و گیلیارد شهادت دادند که ملک متعلق بیهودیان است در محکمه بدوی نقیب زاده محکوم گردید ولی بعد استیناف داد و گفت طبق ماده یک و پنج قانون اوقاف این اعتراض

(۱) اما امروز

(۲) از مشروحات آقای اسمعیل مروتی

از وظایف اداره اوقاف بوده و با این ترتیب عرض حال یهودیان را رد کرد و در نتیجه آنها تمیز خواستند و در آنجا هم نقیبزاده که خود از وکلای مرافعه و دروزارت داد گستری سابقه ممتدی داشت موفق گردید که تمیز، رای استیناف را تائید کند. ناچار به شاهشاه فقید شکایت شد که اداره اوقاف در مرقع خود مداخله نکرده، لذا ملك متولی خاص داشته که اسمعیل مروتی میباشد و شاه موضوع را مراجعه به صدرالاشراف نمود و او هم به آقای اوحدی واگذار کرد و شخص اخیر یهودیان را محق دانسته به شاه گزارش داد که شند مالکیت به نقیبزاده ندهند. اما مشارالیه با زور خودش و خداداد کدخدای محل، ملك را در تصرف داشت تا سال عروسی و نعیهد (اعلیحضرت محمد رضا شاه) با والاحضرت فوزیه. میرزا علی خان نورانی پیشکار نقیبزاده به اسمعیل مروتی اطلاع داد که اسنادی در دست دارد که به او کمک خواهد نمود. اسناد حاکی از آن بود (به خط نقیبزاده خطاب به نورانی) که به هر قسم شده این املاک را بایستی از دست یهودیان خارج کرد. این اسناد را اسمعیل گرفته و در اختیار انجمن یهودیان گذارد و توسط آقای انتخابی و کیل دعاوی نقیبزاده را تعقیب جزائی نمود ولی آن زمان هنگامی بود که نفاق در جامعه یهود تهران، بین دکتر لقمان و مراد آریه برای بدست آوردن مقام و کالت مجلس دارالشوری ملی ایجاد شده بود و کسی نبود که به این کار رسیدگی و آنرا تعقیب نماید لذا موضوع متوقف ماند و نتیجه آن شد که بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ که اعلیحضرت فقید از ایران خارج شدند، نقیبزاده شکایت نموده و سند مالکیت را بدست آورد و در عوض خدماتی که خدا داد به وی نموده بوده يك قطعه از زمینهای متصرفی

را به مشارالیه واگذار نمود و کدخدا هم آن زمین را به پسر حاجی عیسی دماوندی فروخت که بعد از خرید فوت نمود و پدر متوفی که در نجف بود بعد از شنیدن این جریان دستور میدهد که این ملک موقوفه است و به صاحبانش مسترد دارید، بدین جهت آن را بیهودیان برگرداندند و این ملک زراعتی که قطعه کوچکی از ملک بزرگتری است که آن نیز از فرسنگها ملک سابق بوده و ۲۴۰۰ متر میباشد. بیهودیان دماوند فوت نابهنگام جوان ناکام نقیبزاده را که از طیاره افتاده و شکستن پای خودش را هم که در همان ایام واقع شد در اثر تجاوز به ملک موقوفه خود میدانند. فعلا قبرستان بیهودیان کیلعاد که از سال ۷۲۰ قبل از میلاد متعلق بیهودیان بوده باقی است و بطوریکه در صفحه ۱۹۲ گفته شد بمنظور از بین بردن سند زنده مالکیت بیهودیان، چند سنگ تاریخی آن را که جاداشت در موزه ایران باستان گذارده شود از بین بردند.

قبرستان گلیعاد به بزرگی ده خروار بزرافشان است که ۷۲ هزار متر باشد. در دهکده آثار کنیسه و حمام بیهودیان هنوز باقی است.

تاسیس دبیرستان کورش

آخرین قدم جالب توجهی را که در راه اصلاح بهبود وضع فرهنگی اجتماع یهود تهران از طرف یکعه از بیهودیان خون گرم برداشته شد، موضوع تاسیس دبستان کورش بود که بعداً تبدیل به دبیرستان گردید. ایجاد این فکر در ابتدا از طرف فرج الله حکیم و دکتر حبیب لوی بود که در اثر مساعدتهای آقایان اسمعیل حبی و حاجی عزیزالقانیان و مرحوم راب نعیم وعده دیگر از خیر خواهان ملت مانند نورالله مکابی و مسیوری و یهودا هارونیان و بعداً اسحق بروخیم و عده دیگر این مدرسه تاسیس شده

در ابتدا در محل کرایه‌ای با اشکالات زیادی تامین بودجه رامینمودند و بعداً ملك مسكونی فعلی را برای مدرسه خریداری کردند.

دبستان در سال ۱۳۱۰ تاسیس و بعد تبدیل به دبیرستان گردید بمحضی که ندای افتتاح مدرسه و اجتماع انجمنی برای اداره امور آن بلند گردید، دکتر لقمان که تازه از رقیب خطرناک خود رهایی یافته و وظائف وجدانی خود را برای احیای تشکیلات متلاشی شده ملی فراموش نموده بود، در صدد تعطیل نمودن مدرسه کورش بر آمد و حتی بعضی از مؤسسين اولیه آن را خواست دچار اشکالاتی بی اساس نماید، در این هنگام رضاشاه فقید در کمال اقتدار سلطنت میکرد و هر انجمنی را بعد از واقعه حیم ممکن بود بسهولت مشکوک جلوه داد، پس دکتر لقمان به وزیر فرهنگ وقت آقای رهنما اظهار داشته بود که از بابت این انجمن مدرسه کورش و هدف آنها هیچگونه مسئولیتی را بعهده نمیگیرد وزارت فرهنگ امر به بسته شدن دبستان کورش را صادر نمود ولی با پیش آمدهائی بسرعت برای وزیر فرهنگ مسلم گردید که هدف انجمن کورش غیر از امور فرهنگی و برقراری این دبستان در محله حسن آباد که ساکنین زیادی از یهودیان دارد (آنها بدون وجود مدرسه‌ای) چیز دیگری نیست و با این ترتیب مدرسه فوراً افتتاح گردید و روز بروز بر توسعه و فعالیت آن افزوده شد.

اما متأسفانه متلاشی شدن و از هم کسستگی نظم جامعه و انحطاط آن و عدم تشویق خدمت گزاران ملت بحدی رسیده بود که بعد از چند سال در جشنهای سالیانه مدرسه همه کس دعوت می شدند، غیر از مؤسسين

حقیقی و اولیه دبیرستان مذکور .

مهاجرت یهودیان بخارا ، جنک بین المللی و پروپاگاندا هیتلر در ایران

در بین سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ عده کثیری از یهودیان بخارا و سمرقند از طریق افغانستان و مشهد به تهران آمدند با اینکه یهودیان تهران تشکیلات منظمی نداشتند ، مع الوصف به این بیچارگان که فاقد وسائل زندگانی بودند مساعدت‌های شایان توجهی نموده و آنها در کنیسه عزرا یعقوب ساکن شده و بتدریج بطرف خاک اسرائیل حرکت کردند .

تبلیغ دولت آلمان هیتلری بر علیه یهودیان ایران

اصلاحات فرهنگی و اداری و متحد الشکل ساختن لباس و کلاه و متفق ساختن برنامه تدریس در بین اهالی کشور از هر طبقه و مذهبی که باشند و مبارزه با تجاوزات و هرج و مرج و لوطی بازی در کلیه نقاط مملکت و همچنین مبارزه با بی‌سوادی و هو و جنجال در عصر شاهنشاه فقید ، همه عواملی بودند که اجازه میداد کلیه اهالی ایران در پی تولید و ازدیاد ثروت کشور رفته و از فکر تجاوز و تامین زندگی خود بوسیله چپاول طبقه ضعیف باز ایستند و نتیجه آن طبعاً آسایش یهودیان ایران بود .

اوضاع یهودیان ایران در عصر این شاهنشاه بزرگ از حیث ثروت و آزادی رو به بهبودی رفت و افکار مردم ایران بتدریج نسبت به یهودیان تغییر میافت اما متأسفانه با ظهور و روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ و تبلیغاتیکه عاملین و ستون پنجم وی در کلیه جهان بر علیه یهودیان شروع نمودند . در نتیجه به نوای این ساز بسیاری از طبقات

مختلفه ساده لوحان بار دیگر به حربه قدیمی اتهام و تجاوز بر علیه یهود مسلح گردیدند، در کوچه‌ها و خیابانها و بازارهای تهران مخصوصا پس از شروع جنگ و فتوحات اولیه هیتلر، عده‌ای نقشه تجاوز بر علیه یهودیان را میکشیدند.

کالاهای یهودیان را به قیمت گران‌تر اما با سفته و نسیه به امید رسیدن هیتلر به ایران (۱) می‌خریدند. درجراید نویسنده گمانی که از سفارت آلمان کمک دریافت می‌داشتند مقالاتی بر علیه یهودیان جهان و ایران مینوشتند. وبدون توجه به علل و موجبات هر چیزی به تنقید وهو یهودیان پرداختند و اخلاق و کردار یی‌ا وضع لباس يك یهودی بیچاره فقیر و یابی علم را منتسب به کلیه یهود مینمودند (۲).

در روزنامه کوشش ۴ و ۵ سپتامبر ۱۹۳۳ شماره‌های ۱۸۹ و ۱۹۰ در شرح مربوط به گردش در تهران از هر گونه توهین و اتهام، نویسنده خود داری نکرد و کلیه (نقشه‌های اقتصادی که در دنیا بر خیزد و یی‌ا هر آتش انقلابی که بر اثر تندباد فلاکت انگیز در جهان پدید آید،

(۱) حقیقتا جای بسی تاسف است که ایرانی ولو بی‌سواد و عامی باشد آرزوی رسیدن پیشوای خارجی را به خاک وطن خود ولو بطور موقتی داشته باشد

آیا غیر از خرابی و چپاول و میدان جنگ شدن خاک وطن چه نتیجه‌ای داشت.

(۲) اشخاصی که اطلاعاتشان سطحی بود حق داشتند. زیرا صدها نفر یهودی که مانند خود منقد زندگانی کرده و هر روز هم در کوچه و بازار آنها را میدید ولی نمیشناخت، آنها را یهودی نمیدانست ولی آن بد بخت فقیر را مظهر یهودیت می‌شمرد.

عامل موثر آنرا یهودی میدانست، آنها را پول پرست (۱) غیر فداکار دانسته و دخمه های تاریک محله یهود را که بدست اجداد بیداد گر نویسنده آن مقاله درست شده بود بیاد مسخره گرفته و محدودیت های شغلی و کسبی که بدست مخالفین یهود درست شده بود و نتیجه آن اشتغال به کسب و کار پست است، مسئولش را یهودیان دانسته و آنها را مسخره کرده بود و این موجودات بیچاره مظلوم بیسواد ساکنین محله را (بزرگترین خطر جانی شمرد) و آنها را که در این محله کثیف و بیغوله های تاریک و متعفن بدست بیداد گران از قرون گذشته محکوم به زندگانی پست در نهایت فقر و بدبختی گشته اند آنها را در زمره ثروتمندان جهان در آورد و نسبت به تجاریکه با زحمات روزانه خود توانسته اند تامین زندگانی آبرومند تری بنمایند صد ها بهانه گرفته بود و بدین وسیله احساسات عده ای از هموطنان بی خبر از هر جا و هر چیز را بر عایه یهودیان تحریک مینمودند تا بقسمیکه بتدریج افکار عده ای از اهالی را در سر تاسر کشور بر ضد یهودیان مسموم ساختند و بدین ترتیب نزدیک بود تمام نتایج بیش از ۱۵ سال زحمات شاه فقید از بین برود و با همین رویه نامطلوب طرفداری از هیتلر، می خواستند بساط قرن تیره وسطی را در کشور کورش و داریوش بزرگ بگسترانند.

(۱) پول را برای تسلیم به یغماگران جهت نجات خود واحفادش لازم



اعلیٰ حضرت محمد رضا شاه پهلوی
 شاهنشاه ایران که عصر او همانند زمان نازیها بود
 برای یهودیان ایران است

فصل دهم

عصر محمد رضا شاه پهلوی ۱۲۲۰ = ۱۹۴۱ میلادی
 ادامه پروپاگاندا نازیها بر علیه یهودیان و فراریان لهستان
 مرض تیفوس و تاسیس درما نگاه توسط دکتر سپیر
 در سال ۱۹۴۲ هیتلر تا قلب قفقاز پیش رفته بود چندین هزار
 از یهودیان فراری لهستانی که جلو ارتش‌های پیشرو هیتلر مجبور به

ادامه سرگردانی و فرار بودند در این موقع با توافق دولت روسیه و انگلستان برای رفتن به ارض اسرائیل، راه ایران را پیش گرفتند.

آنها با وضعی رقت بار بدون لباس حسابی و پوشاک و بدون يك شاهی دارائی اکثراً مریض و مبتلا به تیفوس در حالیکه این مرض در خود ایران هم شروع بکشتار نموده بود وارد گردیدند. با ورود آقای شفر به تهران نماینده آژانس یهود چند نفر از خیر خواهان، از جمله حاجی عزیز القانیان و دکتر حبیب لوی برای جمع آوری اعانه و تهیه لباس و غذا و تامین مسکن در اردو گاهی در خارج تهران اقدام نمودند و بندریج هر چه وارد می شدند پس از قدری آسایش و بهبود حالت مزاجی آنها، ایشان را روانه اورشلیم می کردند. عده آنها زیاد بود و اردو گاه معینه برای جا دادن ایشان کافی نبود یهودیان ایران در این وقت از خود گذشتگی فراوانی نمودند، با اینکه خطر ابتلا به تیفوس برای آنها حتمی بود مع الوصف هر فامیلی عده ای از این بیچارگان را در خانه های خود راه میداد و متحمل مخارج آنها میگشت. صاحبان خانه ها از تخت خوابها خود پائین آمده بر روی قالی خوابیده و تخت های خود را به مهمانان خویش واگذار میکردند. در این سال مرض تیفوس در بین یهودیان شدت یافت و عده کثیری از جوانان یهود مبتلا و فوت نمودند از جمله دکتر سپیر (۱) بود که در واقع ویرایکی از بزرگترین موسسین درمانگاه محله یهود باید شناخت، و در راه

(۱) ارزش و شخصیت مرحوم دکتر سپیر از اینجا ثابت می گردد که با وجودی که بعضی از اقوام نزدیک او بطرف اختلاط رفته بودند آن مرحوم پشت به غمایل بزرگ خود نمود و در میدان مبارزه فراری نشد.

عیادت و رسیدگی به مبتلایان فقیر و معالجه بیماران، خود نیز مبتلا به تیفوس و متاسفانه فوت نمود مراسم تدفین او تاریخی بود و سابقه نداشت زیرا تمام یهودیان ایران از این واقعه شدیداً محزون و داغدار بودند.

در همین سال ۱۹۴۲ برای رسیدگی به وضع فراریان لهستانی دو نفر از شخصیت‌های آژانس یهود آقای الیاهود و کین و خانم مشه شرتوک (شارت) بتهران آمدند، بعد متصدیان دیگری از آژانس یهود آمدند که از روی درستی و حقیقت برای بهبود این مهاجرین کار میکردند و یکی از آنها آقای زیلبربرگ بود. از آن تاریخ به بعد شعبه آژانس یهود یا سوخنوت در تهران دائر و روسای مختلفی بخود دیدار جمله یکی از آنها که غیر از خدمت به جامعه یهود ایران نظری نداشتد کتر گلدبرگ میباشد

حاکم حیم موره

حاکم حیم موره فرزند حاجی مردخای ابن الیاھوشیرازی مادرش راحل دختر یادگار از اهالی اصفهان در تاریخ ۱۷ ماه نisan ۵۶۳۲ در تهران متولد شده پدرش در اثر علاقه به ارض مقدس با الیاھو پدر خود عازم اورشلیم شده و بتهران مراجعت کرد در حالیکه الیاھو در حلب فوت نمود.

در سن ۲ سالگی حاکم حیم بمرض سرخجه مبتلا گردید و در اثر آن نابینا شد در سن ۷ سالگی در روز (کیپور) ۵۶۳۹ پدرش مرحوم و نظر به نداشتن مربی، تنبل بود و یادگار ربی شلمو از وی سرپرستی میکرد. در اثر فشار والده اش روانه مکتب خانه شد ولی نظر باشکال در تعلیم گرفتن، معین وی متوجه او نبودند. جده مادرش بی بی، وی

را نزد ملا العازار برده و زحمات پدر او را که معلم العازار بوده خاطر نشان و درخواست تعلیم و تربیت او را میکند . ملا العازار توجه مخصوصی بوی نموده و آنچه به او تدریس میکرد ، آنرا حفظ کرده تکرار مینمود . در ابتدا نمازها را از بر کرد و بعد کتاب (تهیلیم) را ، در نتیجه تشویق شده شروع به آموختن تورات را نمود و بتدریج تمام آن را از حفظ کرد و بعد کتب مقدسه دیگر را ؛ حکیم ایوب نهو زای در حضور ناصر الملک از او امتحان تورات و زبور را نمود .

از بدو مدرسه الیانس ، دوم ماه آدار ۵۶۵۸ ، بسمت معلمی عبری مدرسه مفتخر گردید و بوسیله مسیو کازس زبان فرانسه را تحصیل نمود . قوه حافظه مرحوم حاخام حیم منحصر بفرد بود بطوریکه موجب تعجب خودی و بیگانه را فراهم میساخت . مشارالیه حتی (نقودوت) کتب مقدسه و تفسیرات اغلب محققین مربوط به تورات را میدانست .

در سال ۵۶۷۹ کتاب (درخ حیم) را تالیف و بچاپ رساند .

در سال ۵۶۸۴ گدولت مردخای .

در سال ۵۶۸۷ (ید الیاهو) را طبع نمود .

و در دوم آبان ۱۳۱۸ شمسی بیانات موره را بفارسی تالیف کرد .

و در دو شنبه ۱۷ آیار سال ۵۷۰۲ = ۱۹۴۵ در ساعت ۲ و بیست دقیقه

بعد از ظهر در تهران مرحوم شد و مردم تهران با احترامات لازم مراسم

دفن آن شادروان را بجا آوردند .

اوضاع و احوال یهودیان خارجه منتج بايجاد دولت اسرائيل گشت و تأثير استقلال اسرائيل در وضع يهوديان خارجه و ايران

يهوديان آلمان و لهستان و ممالک اروپاي شرقی و حتی يونان که
دچار مصائب جنگ شده و نازيها به قتل و غارت آنها پرداخته بودند
در هيچ کجای دنيا پناه گاهی نداشتند و آنها را اجازه ورود نمیدادند
تنها اميد آنها مهاجرت به فلسطين بود که آنهم دولت قيم انگلستان با
ورودشان مبارزه میکرد. تصور ميرفت که اين مخالفت بواسطه اوضاع



جناب حيم و ايزمان بيثوای
سيونيم عملي و ناظر ايجاد
دولت اسرائيل و اولين
رئيس جمهور اسرائيل

زمان جنگ است اما بمحضیکه جنگ پایان یافت، دولت قیم خواست وضع را مانند سابق ادامه دهد و از این رو عکس العمل آن، بین یهودیان فلسطین بسیار شدید بود و دسته‌های (اصل) و (هگانا) و (اشترن) بر علیه حکومت انگلیس قیام نمودند و مدت ۳ سال از اواسط ۱۹۴۵ الی ۱۹۴۸ دست به عملیات شجاعانه‌ئی زدند که در تاریخ جهان سابقه نداشت. در نتیجه دولت قیم تصمیم به ترك فلسطین را گرفت بدون آنکه تعهدات خود را نسبت به اعلامیه بالفور کاملاً انجام داده باشد. دول عربی و سوریه و عراق و لبنان و شرق اردن و مصر و حجاز تصمیم بنا بودی یهودیان فلسطین را



جناب اسحق بن سوی دومین رئیس جمهور اسرائیل



آنان داود بن گوریون نخست‌وزیر اسرائیل

گرفته تا آنکه تصمیم مجلس اتفاق ملل را که در ۹ نوامبر ۱۹۴۷ راجع

به تقسیم آن کشور گرفته بود، از بین ببرند.

در ماه مه ۱۹۴۸ یهودیان فلسطین هنگام خروج قوای انگلیس

از آن کشور، تاسیس دولت اسرائیل را اعلام نمودند و بلافاصله قوای

دول عربی به یهودیانیکه هنوز متشکل نشده بودند حمله‌ور گردیدند.

حقیقت معلوم نیست که اشرف مخلوقات از جان آنها چه

میخواست در کشور قدیمی خود، آنها مورد انزجار بودند و بعد از کشتار

آنها و تحمل بدبختیهای ۲۰ قرنه ، به خانه اجدادی رفتند(۱) و تازه در آنجا هم میگفتند چرا رفته‌اید . بنا براین حمله بیرحمانه اعراب بر علیه یهودیان شروع شد و تعجب در آن است که پروپاگاندهای اعراب در ایران هم بین عده‌ای موثر واقع گردیده و يك قضیه ملی عربی را میخواستند بصورت يك امر مذهبی و اسلامی در بیاورند.

برای پیشرفت منظور ملل عربی ، که سابقه آنها با ملت ایران و مذهب شیعه معلوم است در تهران روزنامه‌هایی بخصوص پیدا شدند و میخواستند که بعضی از پیشوایان مذهبی را نیز بطرف خود جلب نمایند ولی موفق نشدند . یکی دو روزنامه برای جنگ فلسطین داوطلب میخواستند و در روز قتل امام حسن (علیه السلام) در آن سال ۱۹۴۸ نزدیک بود که بار دیگر واقعاتی بر علیه یهودیان ایران که در امور سیاسی و خصوصا فلسطین وقوف و مداخله‌ای نداشتند ایجاد گردد. در اثر حسن نیست شاهنشاه و عده‌ای از روحانیون عالی مقام که فراموش نشدنی است و توجه دولت وقت، از هر گونه واقعه‌ای جلو گیری

(۱) کشور فلسطین یا یهودیه سابق، بطوری که در جلد دوم اطلاع داده شد قبل از خرابی خانه دوم یا قبل از سال ۷۰ میلادی دارای حدود ۵ میلیون جمعیت بود و این کشور در سال ۱۹۱۸ بعد از صدور اعلامیه بالعموم در عصری که جهان متوجه بهداشت و کثرت جمعیت بود بیش از ۴۵۰ هزار جمعیت اکثر اعراب بدوی نداشت زیرا مالاریا و امراض مسری دیگر همواره قتل و کشتار میکردند تا اینکه در مدت ۳۰ سال از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۸ بعد از ورود یهودیان در اثر توجه یهودیان به بهداشت اعراب جمعیت آنها قریب ۲ برابر شد مع الوصف اعراب میخواستند همه یهودیان را کشتار دسته جمعی بنمایند.

شد. اما موج نفرت بیهودباردیگر سرتا سرایران را فرا گرفت و اکثراً یهودیان شهرستانهای دورافتاده و کم جمعیت، خود را در خطر میدیدند.

مهاجرت یهودیان تیره بخت ایرانی به اسرائیل

صرف نظر از عده انگشت شمار یهودیان تهران که در اثر فعالیت‌های کسبی و بازرگانی توانسته‌اند ثروتی برای خود اندوخته نمایند، اصولاً توده‌های یهود ایران همه دچار فقر و تنگ دستی میباشند. در تهران بیش از ۱۲ هزار نفر در محله یهودیان متراکم و اکثر بسختی نان روزانه خود را بدست می‌آوردند. در همدان و اصفهان نیز فقرای زیادی وجود داشت و دارد وعده کثیری از آنها مجبوراً متوجه طهران میشدند در یزد و شیراز و خصوصاً قصبات دور افتاده مانند نوباوگان و اطراف، فامیل‌هایی از گرسنگی با علف و سبزه صحرا سد جوع مینمودند و در این حال فلاکت‌بار، خطر تجاوز مانند روز گاران گذشته آنها را تهدید به مرگ مینمود. از این رو دسته‌های مختلف رو به تهران آوردند و عده آنها به هزاران نفر رسید چون در کنیسه‌ها دیگر جائی برای سکونت آنها نبود، محل قبرستان سابق راه دماوند موسوم به بهشتیه را برای آنها اختصاص دادند. کثرت پناهندگان رو بتزاید بود و اعانه‌های یهودیان تهران کفاف مخارج آنها را نمیداد، لذا اداره جوینت امریکابکمک آمد، موضوع سکونت و کسب و کار این عده کثیر که در اثر فقر و وحشت از اطرافیان خود، رو به تهران آورده بودند هیچگونه راه حلی غیر از مهاجرت از ایران نبود و هیچ کشوری هم غیر از اسرائیل به آنها اجازه ورود نمیداد. بنابراین جوینت برای آنها طیاره‌های مجانی تهیه و در اختیار افراد مربوطه که با سوختن همکاری داشتند گذاشت.

عده مهاجرین کمتر از عهد داریوش اول نبود، اگر داریوش کبیر بمنظور ایجاد جبهه‌ای موافق در کنار مدیترانه کمک به مهاجرت یهودیان ایران و تاسیس دولت یهود نمود اما مهاجرین این عصر در اثر مخالفت توده تحریک شده مردم ایران ترك وطن مینمودند. دولت ایران و خصوصاً شاهنشاه عادل و جوانبخت کشور با اینکه با کمال تأسف ناظر رویه مخالفت آمیز عده‌ای از هموطنان بودند، در عین حال بمنظور آسایش طبقه تیره بختان یهود ایران منتهای مساعدت و محبت را مبذول فرمودند و بدینجهت اگر رضاشاه کبیر برای یهودیان ایرانی نظیر عصر کورش کبیر میباشد عصر محمد رضاشاه و قایع‌ای مانند زمان داریوش بزرگ برای این ملت در ایران دست داد. مهاجرین که تماماً از طبقه بینوایان بودند عازم اسرائیل میشدند اما متأسفانه کلیه مامورین یهودی ایرانی و خارجی متصدی امور مهاجرین مراعات امانت و ترحم در مورد این تیره بختان را نمی نمودند و انجمنی که دعوی مسئولیت اینگونه امور را داشت دچار کمروئی گشته بود.

موضوع دیگری که در این زمان رخ داد فشار دولت عراق بر ساکنین یهود خود بود که بعد از ۲۵۰۰ سال آسایش در آن ناحیه اکنون دارائی آنها را ضبط و اخراجشان میکردند و عده کثیری از آنان از طریق خرمشهر و تهران فرار کرده و پس از اقامت در اردوگاه مهاجرین بهشتیه عازم اسرائیل میشدند.

فصل

امور اجتماعی یهودیان ایران

بطوریکه قبلاً دانستیم از سالهای ۱۳۰۴ شمسی = ۱۹۲۵ در اثر اختلافات کاندید ای یهودیان برای مجلس دارالشوری ملی تشکیلات مختلف یهودیان که تا آن زمان بر اساس دمکراسی انتخاب میشد و افراد آن اشخاص با سابقه و وارد به امور اجتماع بودند و غیر از منظور خدمت به برادران خود هیچگونه منظور شخصی نداشتند از هم متلاشی گردید و عده‌ای از افرادی که شایستگی مداخله در امور اجتماع را نداشتند و بمنظور امور گوناگون شخصی و شناساندن و معرفی خویش در بین جامعه توانستند خود را در ردیف اشخاص شایسته داخل نمایند و این اوضاع و احوال موجب گردید که طبقه‌ای که قدرت و اطلاعات متشکل نمودن جامعه را داشت خود را کنار کشد و بدین ترتیب پیشرفت امور و ترقی در رشته‌های مختلف امور اجتماع در بعضی قسمت‌ها متوقف و در برخی بکندی پیشرفت کرد. با وجود در اثر همت و فعالیت عده‌ای از افراد خیر خواه، اکنون جامعه یهود تهران دارای تشکیلات زیر است که هر یک بسهم خود کم و بیش فعالیت‌های مفیدی مینمایند.

کانون خیر خواه که امور درمانگاه را اداره میکند و مؤسس آن مرحوم دکتر سپهر بود و امروزه آقای سوفر فروزان با موفقیت تمام ریاست اداره امور آن را داراست.

انجمن بانوان یهود که در چندین رشته فعالیت مثبت دارد و بانو حکمت پناه و بانو ملیحه کشفی به همراهی عده‌ای از بانوان خون گرم آن را اداره میکنند.

انجمن فرهنگی خیریه و بهداشت کلیمیان وابسته بدیورستان اتحاد که آقایان مرتضی سنهی و حاجی عزیزالقانیان آن را اداره میکنند. این انجمن در امور خیریه فعالیت قابل تحسینی دارد و حاجی عزیز که عمری از زندگی خود را وقف خدمت به ملت کرده در این زمینه فعالیت زیادی دارد در صورتیکه در قسمت فرهنگی فعالیت برجسته‌ای به چشم نمی‌خورد و راجع به بهداشت هم زود است که قضاوت نمود.

انجمن اورت ایران که آقایان سنهی و برادران القانیان اعضای افتخاری آن هستند و موسسه‌ای است که یهودیان خارج ایجاد کرده‌اند و خدمات برجسته‌ای به جامعه یهود ایران و حتی کشور ایران نموده‌اند زیرا جوانان را در رشته‌های مختلف صنعتی متخصص مینماید.

انجمن کوی کلیمیان که به امور محله یهودیان رسیدگی مینمایند. انجمن اداره امور گورستان که فعالیت نسبتاً رضایت بخش دارد انجمن مدرسه کورش که اخیراً فعالیت رضایت بخش دارد.

و بالاخره انجمن کلیمیان که عواید موقوفه را در دست دارد و لازمه‌اش آن بود که کلیه انجمنهای مختلف در تحت سرپرستی او باشند اما در اثر دلایلی که قبلاً گفته شد نتوانسته‌است وظایف بسیار سنگینی را که بعهدہ دارد انجام دهد. و حتی برخلاف اساس نامه خود به دلایل گوناگونی همواره کوشش مینماید که تجدید انتخابات خود را بتاخیر اندازد.

باوجود تشکیلات مختلف و فعالیتهای گوناگون، عده کثیری از افراد جامعه، ناچار به این حقیقت تلخ بایستی اعتراف کرد که عقب ماندگی ها و نا کامی‌ها و فقر جامعه یهود ایران بقدری زیاد است که عملیات و فعالیتهای انجمنهای فوق‌الذکر و افراد وابسته بدانها با اینکه مورد تقدیر

میباشند، کافی نیستند و خصوصاً عدم وجود يك صندوق ملی و همچنین نبودن هم آهنگی در بین انجمن‌های مختلف، پیشرفت امور را فلج کرده و در نتیجه فرصت‌های بزرگی که ممکن بود به بسیاری از بدبختی‌های توده‌های جوامع یهود ایران خاتمه دهد از دست رفته است و با وضع حاضره باز هم از دست خواهد رفت.

چنانچه پیشرفت‌های سریع و عظیم کشور ایران و برادران وطنی مسلمان را که در اثر اقدامات رضاشاه کبیر فقید و فرزند با کفایت و فاضل و خیر اندیش او اعلیحضرت محمد رضا شاه کبیر در مدت ۳۵ سال اخیر حاصل گردیده در نظر بگیریم ناچاریم اعتراف نمائیم که غیر از امور بهداشتی و صنعتی که توسط کانون خیرخواه و اورت و انجمن بانوان یهود انجام شده، در رشته‌های دیگر جامعه یهود ایران متوقف شده است که این خود رو بقیه‌قرا رفتن محسوب می‌شود و قطعاً آنهاییکه دعوی پیشوائی قوم را دارند مسؤل میباشند.

آن افکار بزرگ و ایده آل‌های عالی که در میان فقر و مصیبت وجود داشت اکنون جای خود را بطور نسبی به مجالس قمار در بین متمکنین جامعه داده و آن همکاری‌های بدون ریا و از خود گذشتگی‌ها در انجمن‌ها که موجب ترقی قدرت معنوی و متشکل شدن جامعه بود، در انجمن‌های فعلی متوجه همکاری بارفقای کسبی و رفاقتی و وصلتی شده است و بدین ترتیب از وجود عده کثیری از جوانان یهود که سطح دانش آنها بالا است و قدرت فعالیت دارند استفاده نمی‌شود و این بمنظور آن است که مبدا عدم لیاقت بعضی از متصدیان تحمیلی، ظاهر گردیده

ومعروفیت خود را از دست دهند.

همچنین یکی دیگر از سرچشمه‌های هر - و مرجع تشکیلات یهودیان ایران که در اثر آن بوده این است :

از روزیکه قانون اساسی کشور، حق انتخاب یک نماینده بخصوص را برای یهودیان ایران اجازه داد، هر فردیکه بمقام نمایندگی رسید بمنظور تامین انتخابات بعدی برای خود، کوشش نمود که اعضاء انجمن کلیمیان یا (وعده قهیلا) را از طرفداران و اقوام خود ولو اینکه شایسته نباشند تشکیل دهد و مهر انجمن را بدست گیرد و همین موجب می‌گشت که امور یهودیان ایران هر مرتبه برای مدتیکه نماینده وقت در مجلس عضویت داشت و خصوصاً در زمان فطرت مجلس، فلج و کاری از پیش نرود (۱). در حالیکه بزرگترین مرجع حل و فصل امور یهودیان انجمن کلیمیان یا وعده قهیلا میباشد که می‌تواند بیش از نماینده یهود در مجلس دارالشوری ملی، مفید و منشا اثر واقع گردد و مادامیکه عضویت یا ریاست نماینده وقت در انجمن قطع نگردد خرابی بحال خود باقی خواهد بود (۲).

- (۱) یکی از تصادفات یا واقعات عجیب روزگار آنست که در مدت ۵۰ سال اخیر عاقبت بخیری پیشوایان یهود و شدت وضعف آن یا عدم آن بستگی کامل با رویه و رفتار آنها نسبت به امور جامعه داشته است.
- (۲) لازم است شخصی که بمقام نمایندگی میرسد کوشش نماید که اعضاء انجمن وعده قهیلا نماینده افکار کلیه طبقات یهود باشند و از روی اصول دمکراسی انتخاب گردند و شخص نماینده عضویت و ریاست انجمن را نداشته باشد و جامعه خود را از هر حیث متشکل سازد و صندوق ملی ایجاد نماید و اگر از روی حسن نیت چنین عملیاتی را انجام دهد باینکه ریاست بقیه در صفحه بعد

تاسیس او تصور اهتورا و اورت

قبلا گفته شد که در اثر توسعه فرهنگ جدید قرن بیستم در ایران و خصوصا بعد از افتتاح مدارس الیانس در این کشور، جامعه یهود ایران در نتیجه عدم مطالعه، بستگی اکثر افراد طبقه جوان نسبت به امور مذهبی سست گردید در حالیکه متوجه علاقه به جنبشهای ملی و غیر ملی نگردیده بودند.

بعد از آنکه یهودیان فراری لهستانی قبل از خاتمه جنگ دوم از طریق ایران عازم اسرائیل شدند و بعد از مدتی اقامت در تهران به افکار و عدم علاقه عده کثیری از یهودیان ایران به بعضی از مراسم دینی یهود آشنا گردیدند، برخی از این فراریان لهستانی که سمت پیشوای روحانی را داشتند در صدد جلب توجه طبقه مذهبیون یهودیان آمریکا بر آمده و موفق هم شدند. در این قسمت راب لوی لهستانی مقیم اسرائیل اقدامات لازمه را برای افتتاح مدارس که زبان عبری را تدریس و انجام مراسم مذهبی را تشویق نماید کرد. در شهرستانهایی که موسسات الیانس وجود نداشت مانند رضائیه، اراک، کرمان، و شیراز مدارس مورد نظر رابه کمک آقای شلمو کهن صدق افتتاح نموده و ضمناً موجب

بقیه از صفحه قبل

آنرا ندارد و مهر انجمن هم بدست او نیست مع الوصف در انتخاباتهای بعدی همه متوجه او خواهند بود و بالاخره این وعده قهیبلا حقیقی یعنی انجمنی که نماینده افکار جامعه باشد، بایستی برای اکثریت معلوم دارد که افراد ملت به چه کسی بایستی اعتماد نموده رای دهد و کاندیدهای دیگر که در اقلیت مانده اند بدون سروصدا بایستی از مبارزه کناره گیری نمایند. چنانچه انتخاب نماینده یهود برای مجلس اول و دوم چنین بود.

توسعه و تحکیم زبان عبری در مدارس الیانس گردید اولین قدم شروع بکار در سال ۵۷۰۵ = ۱۹۴۴ انجام شد.

- این انجمن در ابتدا بنام (بریت تورا) بود و بعداً بنام (اوتصره تورا) خوانده شد. ریاست اوتصره تورا را آمریکا، آقای اسحاق شالوم توجه مخصوص برای جامعه یهود ایران منظور داشت و هر سال مبلغ معادل یکصد هزار تومان بودجه کمکی از آمریکا توسط موسسه (ژوینت) میرسد. با وجود تاثیر نیکوی نسبی اقدامات این موسسه در ایران از ذکر این نکته نباید خود داری کرد که طرز تعلیم و تربیت محصلین بر اساس رسومات مذهبی یهود قرار دارد و نه بر پایه اساسی و اخلاقی موسویت که افتخار یهودیت میباشد و این رویه ممکن است در بعضی موارد نتایج معکوس ببار آورد. و اگر پیشوایان قوم هم از آن کنون از بعضی اقدامات راب لوی جلو گیری نمایند خرابی جبران ناپذیری در روحیه محصلین این مؤسسه وارد خواهد ساخت.



یکی از اقدامات مفید دیگر برای یهودیان ایران تاسیس مدرسه صنعتی اورت در تهران بود که شروع بکار تعلیم و تهیه جوانان صنعت گر نمود. در موسسات اورت شعبات مختلفی از صنایع مفیده امروزی وجود دارد که به جوانان یهود تعلیم داده می شود و از این راه خدمت مهمی به جامعه یهود ایران که در اثر محدودیت های گذشته غیر از اشتغال به اموز بازار گانی و اکثر آدلالی و واسطه بودن چاره ای نداشتند می شود.



در سال ۱۳۳۲ بهمت یکمدهای از بانوان یهود ایرانی و پشت کار بانو ملیحه کشفی همشیره د کتر سپیر موسس در مانگه ، سازمان بانوان یهود ایران و پرورشگاه شماره های يك و دو کودکان ایجاد گردید که از چندین هزار کودک که پدر و مادر آنها توانائی رسیدگی و تامین بهداشت اطفال خود را ندارند، پذیرائی میگردد و البته کمکهای جهینت و عدهای از نیکوکاران یهود تهران در استقرار این پرورشگاهها مؤثر بوده . سازمان بانوان یهود ایران همواره دست به فعالیت های مفید و نوع پرورانه دیگری زده و میزند . که از هر جهت شایسته تحسین و تقدیر است .



در سالهای اخیر تشبثاتی در ایجاد چند مجله مانند ، رهنمای یهود ، سالم یهود ، و مجله سینا گردید اما چون تشکیلاتی که بر اساس محکمی استوار باشد وجود نداشت و آن مجلات وابسته به دسته های قانونی نبودند بسرعت تعطیل شدند .



ادولف براسور رئیس سابق مدرسه الیانس اصفهان که با مرحومه خانم خود سوابق درخشان و ممتدی در راه اصلاح امور فرهنگی و اجتماعی یهودیان داشت و در اثر اقدامات او بصنعت قلم کار شهر اصفهان خدمات برجسته ای نموده بود ، در روز ۴ شنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲ در تهران فوت نمود. آن مرحوم در سال ۱۸۷۸ در شهر بیروت متولد گردیده بود .

پس از پایان تحصیلات خود در فرانسه به تعلیم در مدرسه کشاورزی میقوه اسرائیل پرداخته و بعدها در تونس و از میر بشغل تدریس مشغول و در سال ۱۹۰۷ به ایران آمد و بمقام ریاست مدرسه الیانس اصفهان گماشته شد و در سال ۱۹۲۰ بدستور اعلیحضرت فقید بتدریس زبان فرانسه در مدرسه نظام اشتغال ورزید .



دکتر لقمان نهورای که بعد از شکست در انتخابات مجلس چهاردهم از کارهای اجتماعی یهودیان کناره گیری کرد در روز چهارشنبه ۱۸ طبت ۵۷۱۲ = ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲ فوت نمود .

فصل یازدهم

**نتیجه فشارهای هفت قرن اخیر به یهودیان ایران و مقایسه
فعالیت آنان در راه ترقی کشور . نسبت به همکیشان در ممالک
همسایه اروپا و آمریکا**

پدر خانواده ای که هر روز بوسیله عدم تشویق و بخصوص تنبیه گوناگون ، فرزند خود را بیچاره و مایوس میسازد قطعاً در روحیه طفل اثر ناگوار کرده ویرا عصبانی ، لاقید ، تنبل و غیر قابل استفاده میسازد .
وقتی بتاریخ یهودیان ممالک اروپا مراجعه مینمائیم ملاحظه می شود در تمام مدتیکه آنها تحت فشار و ناراحتی های گوناگون بوده اند کمتر افراد مفیدی برای کشور خود پرورانده اند اما بمحضیکه

قرن نوزدهم آزادی و آسایش آنها به حد کمال رسید و دولتهای مربوطه راهرا برای ترقی و تحصیل یا اشتغال آنها بکارهای حساس کشور باز گذاردند، بسرعت مردمانی برجسته در کلیه رشتههای علوم و صنایع از بین این یهودیان پیدا شد که در اثر وجود و فعالیت و کشفیات یا معلومات آنها، نام کشورشان معروف و دارای افتخارات گوناگون گردیدند و حتی توانستند امور مالی و اقتصادی و بازرگانی مملکت خود را بحد کمال ترقی دهند. راجع به نتایج حاصله از آزادی یا فشارهای مختلفه نسبت بیهودیان يك كشوري و اثرات و نتایج آن برای مملکت، پر هم دور نمیرسیم بینالنهرین از زمان کورش کبیر تا چند قرن قبل یکی از ایالات غربی ایران و یهودیانیکه تا انتهای ایران پخش و مقیمند خصوصا در قسمت مرکزی و جنوبی ایران، همگی از مهاجرین این ایالت بودهاند، اما فرق فکری و فعالیتی بین یهودیان عراقی و ایرانی بسیار زیاد است، و علت از آن میباشد که یهودیان ایرانی از عصر چنگیز و خصوصا زمان صفویه الی آخر قاچاریه در مدت قریب ۷ قرن تحت فشارهای گوناگون بودند در حالیکه یهودیان بینالنهرین خصوصا در دوره حکومت عثمانی از آزادی کامل برخوردار بودند، در مدت این هفت قرن، آن انرژی که در نهاد نژاد یهودیان بطور ارث وجود دارد در ایران خفه گردید، افکار آنها را تنگ و يك روح (گالوتی) پراکندگی در نهاد آنها مستقر و هیچگاه بفرمای خود اعتماد نداشتند و نسبت بهر عملی ولو بِنفع آنها بود، بدبین گردیده. و اراده آنها معدوم شد و فعالیتهای ایشان فلج گردید، حتی در زمینه فرهنگ و ادب نیز بدرجه صفر رسیدند و از آن همه شعرا که در

آخر فصل شاه عباس اول صورت داده شد در قرون بعدی بیش از چند نفری بوجود نیامدند. (۱) اگر هم اشخاصی که استعداد ذاتی آنها هنوز کاملاً از میان نرفت بود یافت می شدند، راه غربت و ترك وطن را پیش گرفتند. نتیجه آن شد که یهودیانیکه در اروپا و آمریکا در طب و جراحی در شیمی و فیزیک و با معرفت الروح و موسیقی و در اقتصادیات و بازرگانی و در سیاست و کشورداری، در امور اجتماعی و روزنامه نگاری و دهها رشته های دیگر توانستند افتخارات درخشانی برای کشور خود تهیه نمایند. اما در ایران یهودیان نتوانستند فعالیت موثری بنمایند (۲) و اگر دلایل متعددی برای عقب ماندگی نسبی کشور ایران تا قبل از سلسله پهلوی وجود داشته باشد، یکی از دلایل موثر آن همان فشارهایی است که بیهودیان ایرانی در قرون متوالی وارد شد که نتیجه آن همین است که ملاحظه کردیم. اگر بمطالب زیر اعتراف نکنیم از راه حقیقت منحرف شده ایم. فشارها و بدبختیهای وارده بر یهودیان ایرانی متوجه ملت

«۱» در صفحه ۲۶۸ به بعد جلد سوم اسامی شعرای یهود ایران نوشته شدند و بعد از آن بایستی نام ملاحیم العازار گوینده ایگدل الوهیم که در اوائل مظفرالدین شاه به اورشلیم مهاجرت نمود و شاعر معاصر فیض الله متخلص به فیض فرزند یائیر آبراهام دردشتی اصفهانی را که قریب ۵۰ هزار بنداشعار سروده اضافه نمود.

(۲) در عصر اشکانیان که آزادی و آسایش یهودیان تا حد اکثر تامین بود یهودیان ایران سه دانشگاه در ایالت غربی ایران تاسیس نمودند که در مدت چند قرن دانشکده های روحانی و پزشکی و فلسفی آن دانشگاه ها خدمات بزرگی به کشور ایران و ملت خود نمودند.

از روزی شیرو گریدید که حکومت مغول و وحشیان خونخوار بر این کشور استیلا یافتند و از روزی خراب شد که دولت‌ها، تنهامنظورشان تامین ثروت و حکومت خود بر مردم این کشور بود و توجهی به بدبختیهای ملت و اقلیت‌های مذهبی که خود اعضا حساس ابدان کشورند نداشتند، بعد از خاتمه حکومت دولت‌های مغول در ایران، باز هم عده‌ای از همین جمعیت تحت عناوین دیگر بر ملت ایران حکومت کردند. درست است که تمدن ایرانی و اسلامی آنها را در بین خود تحلیل برد یا بعبارت دیگر صورت‌ظاهری آنها هم تغییر یافت اما باز هم بین اعضاء دولت‌ها و سلطنت‌های بعد از مغولان، وارد بودند و بعضی از اعتماد الدوله‌های عصر صفویه و بعد از آن هم تا استقرار سلسله پهلوی، از چه افرادی تشکیل می‌گردید؛ از همان مغول‌زادگان .

اما ملاحظه میشود که بعد از استقرار سلسله پهلوی که ایرانی‌الاصل هستند، علاقه حکومت به آزادی و ترقی کشور و ملت و طبقه اقلیت‌های مذهبی زیاد شد و ملت ایران در روابط خود رویه محبت‌آمیز اجدادی را پیش گرفت

اینک بمنظور آنکه معلوم گردد که مراعات آزادی نسبت بیهودیان چه منافعی را برای ترقی هر کشوری در بر دارد، ذیلاً بشرح حال عده محدود از یهودیانیکه نام کشور خود را در اثر فعالیت‌ها و معلومات خود (که آنهم در نتیجه آزادی مذهبی و تساوی حقوق کامل کشوری بدست آمد) بزرگ نمودند، مبادرت می‌شود و امید است قارئین غیر یهودی بانظرهای منصفانه و بدون توجه به احساسات ارثی علیه یهود نسبت بدان قضاوت فرمایند .

بزرگان یهود جهان که خدمات جالبی نسبت به کشور خود و بشریت انجام دادند

در این قسمت از ذکر نام یهودیانی که سمت پیغمبری داشته و اولادان آدم در حینیکه به رسالت آنها ایمان دارند ، موجب تجاوز و قتل و غارت و پریشانی برادران آنها را فراهم ساختند صرف نظر میشود .
همچنین از ذکر نام عده کثیری از افراد یهودیکه سمت مربی اخلاقی بشر را داشته و مبتکر ارشاد طبقه ضعفا و مستمندان بوده و یا در صدد وضع مقرراتی برای اصلاح امور اجتماعی برآمده اند ، یا نویسندگانی که معروفیت جهانی دارند، میگذرد.

برای اجتناب از تطویل این فصل، نیز از ذکر نام صد هفتاد نفر یهودیانی که از طریق سیاست و اقتصادیات خدمات فراموش نشدنی بکشور خود و به بشریت نمودند صحبت نمیشود در اینجا فقط به ذکر نام معدودی از یهودیانی که خدمات آنها در بهداشت و حفظ حیات مردم جهان و یا آنکه عملیات آنها در بهبود زندگانی و آسایش و مسرت روحی آنها موثر بوده قناعت میگردد .

کرستوف کلمب کاشف امریکا

کوخ کاشف میکرب سل

واسرمان کاشف تشخیص سفلیس در خون

ارلیخ کاشف نئوسالوارسان جهت معالجه سفلیس

هافکین کاشف واکن ضد طاعون

فلدینگ کاشف پنی سیلین که موجب ازدیاد جمعیت جهان گردید

واکسمان کاشف استرپتومیسین

جلد سوم - کتاب هفتم

سالک کاشف و اکسن پولیومیلیت

مشه مندلسون فیلسوف

برگسون فیلسوف

فروید استاد معرفت‌الروح

وایزمن فیزیک دان معروف

آلبرت انشتین فیزیک دان معروف

اوپنهایمر فیزیک دان مشهور

گوستاو ایفل مهندس معروف سازنده برج ایفل

مندلسون بارتولدی موسیقی دان

یشوعا حیفظ موسیقی دان

یهودی منوحیم « «

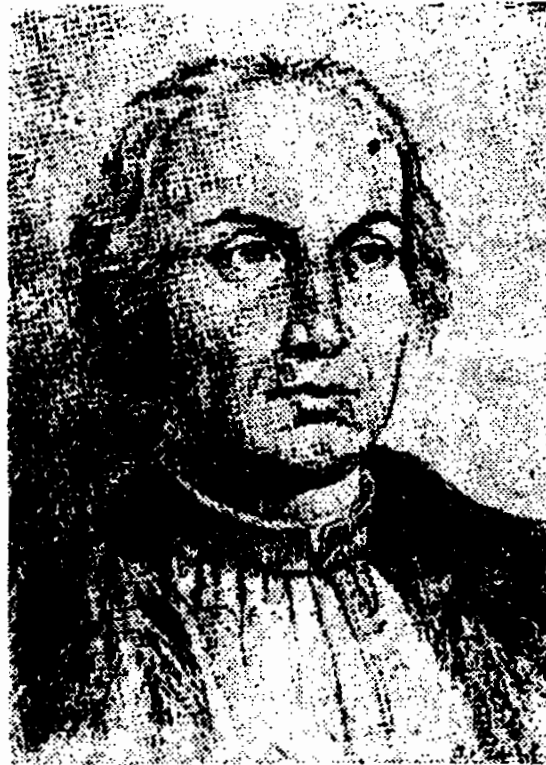
یعقوب مؤیر اوپرانویس معروف

راشل ارتیست نامی

چارلی چاپلین / ارتیست

واما قدردانی عالم بشریت نسبت به احیاء کنندگان خود چگونه

بوده ؟ خلاصه اش در این کتاب ذکر است!



کریستوف کلمب یهودی

که بنور مسیحی شد

کریستوف کلمب

آیا مطالعه دقیق و بیطرفانه این ۳ جلد تاریخ درس عبرتی برای
عده‌ای که خود هم نمی‌دانند چرا نسبت بیهود کینه دارند و یا برای
متجاوزین آتی خواهد گردید؟ منوط به نظم اجتماع و وجود يك تشکیلات
دول متفق حقیقی بدون بند و بسط‌های سیاسی طبق نظریه اشعیانی و
خصوصاً بسته بسطح فرهنگ اجتماعی گوناگون بشری و اطلاعات
آنها از آنچه را که مدیون یهود و یهودیت است میباشد .



راجل آرتیست نامی در فرانسه



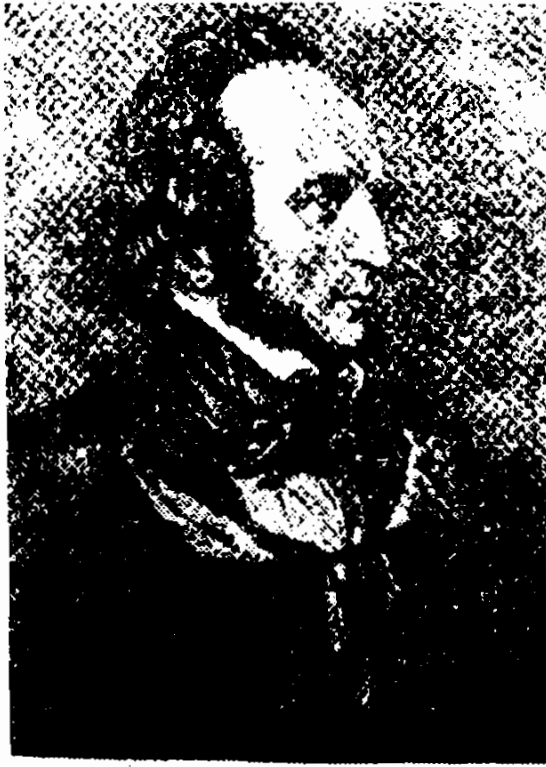
یثوا حفذا هم سرفی دان شهیر عمر جا



بنزامن دیسرا هیلوی
نخست وزیر انگلستان



زلمان و وکسان کانتف
امتریتو میسین



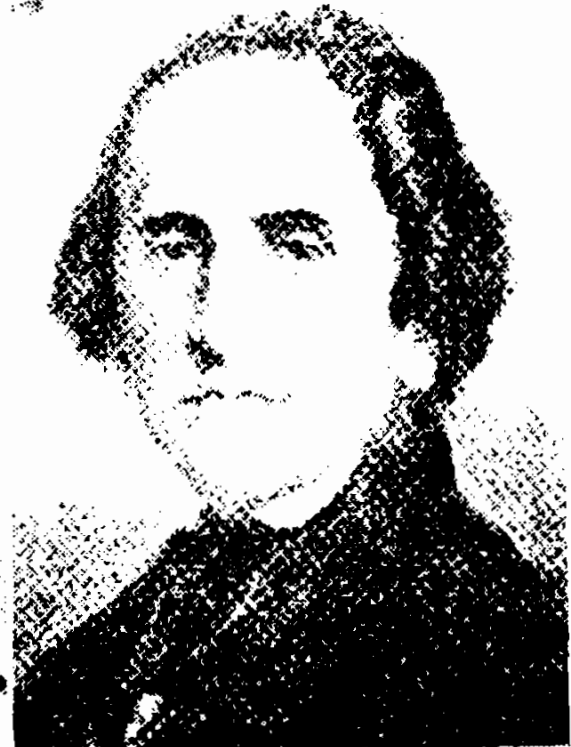
ماتدلسون پارتولدی
موسیقی دان مشهور



گوستا و ایفل سازنده برج ایفل



منه مندلسون فیلسوف بزرگ



یعقوب مشیریر اوپرا نویس مشهور



مارك ثاڭالى نفاش معروف



آلبورت انشطين فيزيك دان
مشهور و كاشف اتم

فصل دوازدهم

شهرستانهای یهودی نشین ایران

راجع به شهرستانها یا قصباتی که یهودی نشین بوده و در کتاب تاریخ یهود ایران ذکری از آنها یا جمعیت آنها نشده، در مسافرت‌هایی که آقای شلمو کهن صدق در ایران نموده توانسته است اطلاعاتی نسبت به بعضی از آنها بدست آورد و ذیلاً بشرح آنها پرداخته می‌شود. این زقام و اطلاعات مربوط به سنوات مختلفی از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۲ میباشند. نمنا اطلاعات دیگری که مؤلف بدست آورده بر آنها اضافه شده است. از مطالعه این فصل مطول که حاکی از احصائیه ناقص مربوط به اقامت گاه ها عده جمعیت یهودیان ایران است، وضع پراکندگی آنان که در اثر فرار از مظالم گوناگون یاد نتیجه محدودیتها بدنبال پیدا کردن قلمه نانی بوده معلوم میگردد. و بالاخره این پراکندگان از بازماندگان جوامع یهودیانی میباشند که قبل از حمله مغول به ایران در نعمت و آسایش زندگی میگردند.

نام شهر	عده نفرات	عده	تعداد	تعداد	شرح مختصر تاریخی مربوط
یهودیان	خانوار	کنیسه	حمام		به یهودیان آن محل
استرآباد (گرگان)					دربار فروش سابق، بابل امروزی خانواده های یهودی استرآبادی وجود داشتند بنا براین قطعاً این شهر یهودی نشین بوده و از آنجا مانند سایر شهرستانها متواری شده اند. طبق روایاتی استرآبادیادگار

شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل	تعداد حمام	تعداد کنیسه	عده خانوار	عده نفرات یهودیان	نام شهر
استر ملکه خشایارشا که یهودیه بوده ساخته است . در کوههای قریه ابر جنگل مجاور بندر طحل نیلاقی در مرتفع- ترین محل کوه که درخت وجود ندارد مقبره های بزرگی یافت میشود که مانند قبرستان یهودیان است و در بالای شهر کرگان قلعه ای بنام قلعه استراست که زیارت گاهی بنام خواجه نظر دارد . بین کرگان و کنبد قابوس زیارتگاههای مهمی بنام پیغمبران بنی اسرائیل نظراً بنام ذکر با نبی موجود است نقل قول از العازار مرادی					
	۳	۲۹		۱۲۵۰۰	اصفهان
	۱	۱		۲۰۰	اطراف
		۱		۳۰۰	خرم آباد
عده ای از آنها بهائی شدند	۱	۱		۳۵۰	ملایر
مهاجرین کاشان همدان و کلیپایگان میباشند .	۱	۱		۳۰۰	اراک
از ۲۲۸ خانه در سال ۱۹۲۲ ۲۰ الی ۳۰ خانه آن خوب و بقیه کلیه های خرابه است - ۲۵۰ نفر تا سال ۱۹۲۶ به اورشلیم	۲	۱۱		۲۰۰۰ ۴۰۰۰	بزد در سال ۱۹۲۲ جمعیت ۱۹۴۲

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کتیبه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
					مهاجرت کردند . در این شهر ۲۵۰ نفر یهودی دوره گرد دارد در سال ۱۸۵۰ بنیامین دوم عده یهودیان یزد را ۱۵۰ خانوار نوشته است .
همدان	۸۰۰۰		۴	۲	در سال ۱۹۴۲ یک هزار و پانصد نفر بتهران مهاجرت کردند و بعد هم عده کثیر دیگر (اکنون ۳ هزار)
زرنجان		۳۰	۱		در دوفر سنگی اراک است وسابقاً یهودی نشین بوده ولی کلیه بگلبایگان و اراک مهاجرت کردند . توراتی در آنجا تا زمان اخیر بود که تاریخ سال ۵۶۵۲ را داشت . در ۱۸۷۶ دو کتیبه داشت .
نهاوند	۶۰۰		۱	۱	در دو سه فرسنگی نهاوند راه بروجرد زیارتگاهی وجود دارد که بدست مسلمانها است و معروف به قبر هوشع بن باری میباشد که یهودیان زیارت میکنند . اسم نهاوند در تلمود مذکور است و يك مقبره هم در باغات شهر بنام کدلا عومر وجود دارد .

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
توسیرکان	۳۵۰		۱	۱	یهودیان فعلی توسیرکان فراریان اصفهان و قزوین و یزد هستند که در سال ۱۸۴۱ بطور فراری به این شهر آمده اند و عده ای هم فراریان قزوین قبلا آمده بودند.
بوشهر	۴۰۰				در ۱۸۷۶ سه کنیسه و ۷۰ خانوار جمعیت داشت. از ۱۸۹۰ بطرف اورشلیم مهاجرت کردند جمعیت اینجا از سال ۱۷۳۰ از شیرازی و کازرونی و اصراف تشکیل شد.
دهدشت					در سابق ۴ کنیسه با جامعه یهود داشته ولی در اثر تجاوزات گوناگون ترك این محل را نمودند.
برازجان	۱۰۰				یهودیان آنجا تقریباً مذهب را دارند فراموش میکنند سیصد سال قبل ده خانواده بوده اند بیسواد شده اند و (شوخط) ندارند و کنیسه هم ندارند برای خطنه به بوشهر میروند از قوانین شرعی خبر ندارند. تمام اهالی غیر از يك نفر همه کاهن هستند و آن یک نفر برای خدمت میت است.

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
چاه کوتاه					در آنجا در ۳۰۰ سال قبل یهودی نشین بود .
کپر					فراریان جهرم ولار عده کمی به این دهات میابند .
هرم کاریون					سروستان - بایغان طاروم وخیل خارزین سابقاً یهودی داشته اند ولی مسلمان شده اند اثر کنیسه و قبرستان آنها باقی بود .
قیط یا جزیر قشم					در قرن دوازدهم بنیامین میتودیلا مینویسد ۵۰۰ یهودی داشته است .
بحرین					سابقاً یهودی داشته حالیه هم دارد (مقصود حدود ۱۹۲۲ میباشد)
طاهری	۵۰		۱		شوحط ندارند هنوز جزیه میدهند، مانند لاریها حرف میزنند .
خندان	۱۰۰		۱		فعلاً شوحط ندارد .
کله دار	۲۰۰		۱		داری ۲۲ تورات بزرگو سابقه یهودیان آنجا از جهرم است . در قصبات فارس غیر از شیراز جزیه میدهند (گویا منظور تا قبل از جنگ دوم است) از تعداد تورات آنجا معلوم

نام شهر	عده فرات یهودیال	عده حانوار کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
دنیاله گله دار				میشود سابقاً عده یهودیان آن بسیار زیادتر بودند.
دیر	۱۵۰	۱		زبانشان لاری است. عده قلیلی به اورشلیم رفتند.
هرمز				سابقاً یهودی نشین بوده و بواسطه وسعت بازرگانی از یهودیان عثمانی هم بسیاری به این جزیره آمده ساکن شدند از اینجا با کشتی تا طرابلس و شام و بنادر چین و بغداد برای تجارت و فروش ابریشم میرفتند یکنفر یهودی اهل صفات در سال ۱۵۶۷ در هر مز ساکن شد (از او تصریح اسرائیل صفحه ۱۲۸
دماوند و گیلعا در سال ۱۹۳۰	۵۲۰	۴	۱	در قبرستان گیلعا سنگهای ۸۰۰ ساله دیده شده و کنیسه خرابه آن هنوز باقی است (در جلد اول و سوم مفصل از این شهر صحبت شد) بعد از پراکندگی آشور، یکی از مهمترین مراکز یهودی نشین ایران بود. در سال ۱۹۰۱ مدت یکماه در این قصبه زلزله های متوالی آمد در کتاب (اگرت صدقا) نوشته است که در سال ۱۵۲۲ از این شهر برای کاشان اعانه میفرستادند از دامغان و کاشان و شیراز به این ناحیه مهاجرت میکردند،

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کتیبه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
					همچنین فراریان اطراف قزوین عده‌ای به آنجا آمدند.
بروجرد	۱۵۰۰	۱	۱	۱	
رشت	۳۰۰	۱	۱		<p>در ۱۸۰۹ پنجاه خانواده داشت که بابت بختی زندگانی میکردند. در سال ۱۸۳۰ در اثر طاعون عده آنها کم شد. در ۱۸۷۷ عده‌ای از یهودیان در ضرابخانه رشت کار میکردند در ۱۷۵۰ در اثر بازی، سنگی از يك پسر یهودی بچشم پسر مسلمانی خورد و يك چشمش در نتیجه کور گردید، در اثر این واقعه عده‌ای از یهودیان این شهر را کشتند و عده‌ای مسلمان شدند و بقیه فرار کردند.</p> <p>در سال ۱۸۸۵ بار دیگر یهودیان به این شهر رو آوردند اهالی آن از جماعت یهود سیاه کلی-ارامجانی-تهرانی کاشانی و اصفهانی میباشند. در زمان اخیر (۱۹۲۰) مرحوم سلیمان اسحق حی خدمات برجسته‌ای به امور فرهنگی و اجتماعی یهودیان رشت و بندر پهلوی نمود.</p>

شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل	تعداد حمام	تعداد کنیسه	عده خانوار	عده نفرات یهودیان	نام شهر
<p>در این ناحیه نیز یهودیان دچار مصائب شدند - پس از آنکه عده‌ای مسلمان شدند عده کثیری دیگری بطرف همدان و طهران و رشت فرار میکنند توراتی بتاریخ سال ۱۸۱۸ = ۵۵۷۸ از سیاه کل در رشت مانده است. در سال ۱۸۹۶ هنگام عبور ادلر از رشت جمعیت یهودیان سیاه کل را ۱۰۰ خانوار صورت داده است و مینویسد که پراکنده - گمی آنها سخت و ناراحتی زیاد دارند .</p>		۲			سیاه کل محل روحانیت گیلان بود
<p>از فراریان تپه رشت میباشند که عده ای از آنها در اثر فشار مسلمان شدند و بقیه جماعت تپه رشت را ترک نموده - عده ای متوجه ارامجان و بقیه به سیاهکل ولاهیجان پناه میبرند بعد مجبور میشوند شهر اخیر را هم ترک کرده به سیاهکل رفتند یکی از فامیلهای لاهیجان به تهران آمدند.</p>					ارامجان یا افرمجان
<p>این شهر یهودی نشین بوده و از این محل فرار کرده به سیاهکل میروند و از آنجا عده ای در ابتدا قاجاریه به تهران مهاجرت کردند</p>					لاهیجان

نام شهر	عده نقرات یهودیان	عده خانوار کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط یهودیان آن محل
گلخ و یهودی محل				در گلخ چهار فرسنگ به دیلمان محلی است بنام یهودی محل .
انبالو و یهودی محل				در اطراف انبالو نیز محلی بنام یهودی محل وجود دارد .
خوانسار	۸۰۰	۱۰۰	۳	۱ سابقاً مرکز دانشکده طبی (طب قدیم) یهودیان بوده همچنین کلیایگان مرکز تعلیم علم طب بود یهودیان این محل تاریخ خود را تا ۵۰۰ سال قبل حفظ کرده اند : اغلب دوره گرد و پرشانند. عده ای خانه و زندگانی را ترك کرده و به الیگو درز و جاهلق سرد رود رفته اند سه مقبره دارند که دوتای آن قدیمی و یکی جدید میباشد . یکی از آنها دارای بقعه ای است که میگویند متعلق به حاکم زبولون است . دو سنگ در آن مقبره دیده میشود یکی از آنها یک سمتش خط کوفی دارد که محفوظ مانده و سمت دیگر به عربی است که حروفش نامعلوم میباشد و تاریخ کوفی ۱۴ هجری

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
					<p>دارد . پشت این بقعه محلی است که سابقاً در آنجا کنیسه بوده و زیر آن چشمه آبی دارد، معروف به حوض کنیسه که جهت غسل بوده و از روی کم و زیاد شدن آب میفهمیدند که در آن سال آیا قحطی میشود یا نه ، گویند در سال قحطی از ۳۰۰ خانوار ۳ خانوار باقی مانده و شعری در این مورد گفته شده :</p> <p>میان ۳۰۰ خانه مانده باقی بنیامین خداداد و ابراهیم ساقی سنگهای مقبره یهودیان این شهر در اثر خاک زیاد فقط تاریخ تا سال ۵۴۱۲ = ۱۶۵۲ م. دیده میشود ولی گویند که مقبره از ۵۰۰ سال قبل راهم دیده اند و اظهار میدارند که یهودیان این ناحیه در زمان تیمور به اسیری آمده اند (مراجعه شود به صفحه از ۱۲۷ بیعده جلد سوم) در یکی از کنیسه ها سنگی نصب است که تعمیر آنرا منتصب به آقار فائل یعقوب بسال ۵۵۰۵ = ۱۷۴۵ میلادی میدانند ، و فوت او را بسال ۵۵۷۴ - يك (منورا) شمردان از سنك سماق در آنجا وجود دارد که تاریخ ۵۳۹۰ = ۱۶۳۰ م.</p>

نام شهر	عده نفرات یهود	عده خانوار	تعداد کتیبه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
					و کتیبه (هخال) آن بسال ۵۴۱۰ = ۱۶۵۰ میلادی است (از گفته آقای المازار داود)
خمین	۶۰				گویند که از سال ۵۹۵۰ = ۱۸۹۰ یهودی نشین بوده و بتدریج زیاد شدند، بیشتر از اهالی گلپایگان میباشند (قطعاً خیلی زودتر در آنجا یهودی نشین بوده است و این اطلاع اشتباه میباشد)
ترت					این شهر هم یهودی نشین بوده زیرا احفاد یهودیانیکه از شهر ترت به تهران مهاجرت کردند هنوز در تهران زندگانی مینمایند و شرح جزئیات یهودیان این شهر در دست نیست، اما میشود با اطمینان گفت جامعه آنها تا ابتدای قاجاریه در ترت باقی بوده است، زیرا جامعه یهود تهران در عصر فتحعلی شاه رو به توسعه نهاد، بنا بر این یهودیان ترت هم جزو جوامع یهودی است که پس از فوت کریم خان زند تا نزدیک به اواخر فتحعلی شاه از بین رفته است

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کتیبه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز	۱۷۰۰۰	۱۲		<p>بغیر از زمان سلسله پهلوی که تهران بزرگترین شهر یهودی نشین ایران گردید و مدت زمانی هم در عصر یزدگرد اول اصفهان مهم ترین شهری بود که توده های یهود را در خود جای داد - شیراز همواره پسر جمعیت ترین محل یهودی نشین ایران بوده و از این شهر و اطراف آن است که یهودیان متوجه اکثر نقاط ایران شده اند در تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۲۸ هنگام مسافرت مؤلف در شیراز اطلاعات زیر بدست آمد: هزار نفری در خیابان - نه های شمال شرقی ساکن شده اند اما بقیه در محله یهودیها متراکم میباشند. اصولا مردم شیراز بطور عموم زیاد مسکرات استعمال میکنند و یهودیان که تنها تسلی دهند و مقوی قلب آنها در پراکنندگی مسکرات بوده است بیشتر از مسلمانان مینوشند و حد وسط استعمال در ماه برای هر فرد کبیری ۶ لیتر عرق است. سه نفر طبیب دیپلمه و دو مجاز و ۴ نفر داروساز دارند و ۱۵۰ نفر زرگر که همه بیک فامیل منتهی میگردند دارند پنجاه نفر تاجر</p>

شرح مختصر تاریخی و اجتماعی مربوط بیهودیان محل	تعداد حمام	تعداد کنیسه	عده نفرات یهودیان	نام شهر
<p>و بقیه (بیله ورنه) مطرب ۱۰ ر. و عرق فروش ۳ ر. و قریب ۲۰۰ نفر هم صراف دارند که سرمایه آنها از ده الی صد هزار تومان میباشد. گدای دوره گرد ۲۰ نفر، مردم در خانه های شخصی یا بطور رهنی سکنتی دارند، مؤسسات اجتماعی و بهداشتی ندارند.</p> <p>يك ديپرستان كه داراي ۳۰۰ نفر محصل است بنام ابن سینا دارند که مدیر آن مسلمان آقای شرقی مدیر روزنامه پارس است و محل مدرسه سابقاً از پول جماعت یهود خریداری شده و بودجه آن از محصلین و فرهنگ محل تامین میگردد. مدرسه دیگری از طرف او تصرفتوا از طرف راب لوی تاسیس شده که ۹ کلاس دارد و عبری بیشتر تدریس میشود و ۵۰۰ محصل دارد و بودجه آن از طرف جمعیت او تصرفتورای امریکا تامین میگردد ۷۰۰ تومان از مالیات گوشت باین مدرسه کمک میشود و محل مدرسه را ۲۰۰ هزار تومان خریده اند که نصف آن را یهویان شیراز پرداخته اند چهار دبستان</p>				شیراز

شرح مختصر تاریخی و اجتماعی مربوط به یهودیان محل	تعداد حمام	تعداد کنیسه	عده نفرات یهودیان	نام شهر
<p>۴ کلاسه هم دارند که میله‌های آنان کرايه‌ای است و آنها هم بكمك او تصرفات را بودجه اش تامین است.</p> <p>رابطه مسلمانها فعلا با یهودیها خوب است - زیرا بین یهودیان تمیز پوش و ثروتمند زیاد وجود ندارد با ترقی فوق العاده‌ای ندارند که مورد حسادت واقع شوند، یهودیهای شیراز تغییر مذهب نمیدهند و بهائی در بین آنها وجود ندارد و در مذهب حضرت موسی بسیار متعصب میباشند، به شهرهای داخلی ایران مهاجرت نمیکنند ولی علاقه زیاد به مهاجرت ارض اقدس دارند. اولین دسته مهاجرین قرن ۱۹ به اسرائیل، یهودیان شیرازی بودند که از نامهربانیهای هموطنان فراری شدند اما علاقه به مهاجرت امروزی آنها جنبه علاقه مذهبی دارد. زیارتگاهی در شیراز ندارند افسانه های مذهبی ندارند</p> <p>اشعار و سرودهاییکه در موقع عروسی و غیره میخوانند اقتباس از شعرای اصفهانی و کاشانی و</p>				شیراز

شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل	تعداد حمام	تعداد کنیسه	عده نفرات یهودیان	نام شهر
<p>با شعرای مسلمان ایرانی است. موالید پسر زیاد تر است و اغلب مجبورند در شهرستانهای دگر یهودی نشین زن اختیار کنند. جهیزه کم به دختر میدهند اغلب بین صد تا هزار تومان و آنهم پول نقد و هرچه جهیزه دهند مهر به ۳ برابر خواهد شد، طلاق نادر است و اگر هم باشد در نتیجه بی اولادی است زن نانجیب وجود ندارد. شاید بین زنهای عرق فروشده نفری سبک باشند ولی خائن نیستند. بین جوانان عیاش و دنبال زن برو نیز نادر است و علت هم در اثر آن است که پسرها در سن ۱۸ سالگی زن اختیار میکنند دختر را نیز بسیار زود شوهر میدهند. عدم علاقه جوانان به معاشرت با زنان غیر در اثر ترس از ابتلا به امراض و قیام مسلمانان است</p> <p>جوانهای یهودی بان خارجی نمیدانند ولی اکثراً خواندن عبری و خط (راشی) و قرائت نماز را میدانند و در روزهای ۲شنبه و ۵شنبه که روز قرائت تورات</p>				شیراز

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی و اجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				<p>است ۷۵٪. جوانان به کنیسه میروند و شنبهها و اعیاد ۱۰۰٪. قبرستان قدیمی را که خیلی بزرگ بود در عصر رضاشاه کبیر تصاحب نموده - سر بازخانه های هنگ پیاده کرده و هر کجا در آن محل بنا نمودند استخوانش را خارج کرده در محل دیگری دفن کردند و از سنگهای روی مقبره ها برای ساختمان مصرف کردند. قبرستان قدیمی در شمال شهر و خیلی وسیع و از قدیم الایام آنجا مزار یهودیان بوده است. وقتی دولت آن را تصاحب نمود زمینی در شمال شرقی دادند و در ۱۵ سال قبل این عمل انجام شد. دفن اموات یهود مجانی است. گدا و نروتمند وقتی پا به سن گذارد کفن خود را خریده و خرج یکسال بعد از فوت را برای خواندن تورات و ملارا خودش تهیه می-کند وقتی شخصی فوت کند خواه نروتمند یا فقیر باشد - مردم جنازه او را مشایعت میکنند پیاده تا بقبرستان میروند که ۳ کیلومتر تا شهر راه است و میت را با دوش میبرند. انجام این مراسم</p>

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی و اجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				<p>را جهت صواب مینمایند . بغیر از عده‌ای از جوانها بقیه خط فارسی بلد نیستند . خط عبری میدانند ، دفاترشان را با خط عبری مینویسند . با مسلمانها چندان معاشرتی ندارند . پنیر و حلواوشیره و شراب (نسخ) نمی‌خورند یکی از معتقدات مسلمانها این بود که در روز عید عمرگشان که ۹ ربیع الاول است زنهاى مسلمان که بچه ایشان بزرگ نمیشود یا آستن نمیشوند - نظر میکنند در آن روز نجاست انسان را بقبرستان یهودیان برده و بر روی قبرهای یهودیان گذارده و آن نجاست را آتش میزنند!!</p> <p>شرحی که راجع به شیراز داده شد در ۵۰ سال قبل همین قسم در شهرهای ایران و حتی تهران بوده است و لزومی نیست که برای هر شهری تکرار شود .</p>



مرحوم دکتر سپهر مؤسس درمانگاه که قبلا شرح آن گذشت
 چشمه اسحق کبیدن: در راه کرمان است ۳۰۰۰ نفوس دارد یازده کنیسه
 بدون (میقوه) ولی در اغلب خانهها آب جاری است و زیر زمینی دارد که
 در آنجا (طویلا) میکنند.
 کنیسه سرسنگی، قدیمی ترین کنیسه آنجاست که خراب شده و
 در مواقع سخت به آنجا رفته نماز میخوانند. در یکطرف کنیسه (یوخبند)
 سنگی دارد بتاریخ ۵۳۳۶ و طرف دیگر تاریخ تعمیر آن در سال (بونه
 یروشلم) = ۵۶۴۹.
کاشان: یهودیان کاشان معتقدند که آنها قدیمی ترین جامعه ایران
 میباشند. (اشتباه است گلیعاد و آذربایجان و کردستان قدیمی ترند)

میگویند در سنه ۲۰ هجری پس از جنگ نهاوند که ایرانیان قدیم مسلمان شدند یهودیان کاشان ب مذهب خود باقی ماندند و تجاوزی از طرف اعراب به آنها نشد در صورتیکه قشون خلفا یهودیان فارس را متزازل کردند. مهاجرتی از سایر شهرهای یهودی نشین ایران به کاشان نشد تا قرن نوزدهم میلادی که از شیراز و یزد و سلطان آباد به آنجا رو آوردند. در بیدگل و هارون محله و پامناز و جهود محله در سابق یهودی نشین بوده است. هنگام سلطنت نادر شاه افشار ۱۶۸۸-۱۷۴۷ یهودیان کاشان نسبتاً راحت شدند. در صنعت ابریشم کاری موفقیت حاصل نموده و در تحصیل علوم دینی پیشرفتهائی حاصل کردند و کاشان مرکز روحانیت یهود ایران گردید زیرا چند نفر از پیشوایان روحانی از بیت المقدس به این شهر آمدند (۱) و یهودیان این شهر را به کتب (میمونی) و (راشی) آشنا ساختند و از این موقع است که کاشان مسمی به اورشلیم کوچک میگردد و علمای سایر شهرها از علمای کاشان اجازه رهبری امور روحانی را می گرفتند.

بعد از قتل نادر شاه وضع یهودیان کاشان تغییر یافت و دوره انحطاط باز شروع گردید و تا سلطنت فتحعلی شاه ادامه داشت و جلوس محمد شاه قاجار وضع را بهبودی داد. زبی بنیامین دوم در سال ۱۸۵۰ جمعیت یهودیان کاشان را ۱۸۰ خانوار صورت میدهد (اما قبل از صفویه کاشان و اطراف دارای ۷۰ هزار نفر یهودی بود) سابقاً سالی ۴۰۰ تومان جزیه میدادند ولی به سالی ۲۵ تومان رسید که آنهم موقوف شد چون در عصر ناصرالدین شاه بر اهمیت تهران افزوده میشد بتدریج بتهران مهاجرت میکردند.

دامغان : در اوائل قرن دهم دانیال بن مشه القومیطی در این شهر

(۱) بعد از خروج یهودیان از کشور اسپانیول عده کثیری از آنها بطرف ترکیه و چند خانواری هم به ایران آمدند از جمله خانواده جناب حاخام یدید یا شوفط از احفاد آنها میباشد.

متولد شده در ابتدا از عنان بن داود موسس فرقه (قرائیم) طرفداری می‌کنند ولی بعد مخالفت مینمایند. از قدیم در دامغان یهودیان ساکن بودند. بعدها غده‌ای از آنها به دماوند می‌ایند.

سبزوار : از قول درویش سبزواری موسوم به الیاه در عصر شاه اسمعیل و شاه طهماسب بتاریخ ۱۸۷۰ شطاروت = ۱۵۵۹ میلادی که اشعار مفصل و دیوانی گفته اظهار میدارد: در آنوقت یهودیان زیادی در این شهر بوده و پیریشان میشوند و در آنجا دو کنیسه داشته و در اثر ظلم در این شهر آواره می‌گردند و به یزدو کاشان می‌روند و غده زیادی از یهودیان سبزوار به بخارا می‌روند. (۱)

سمنان : سابقاً یهودی نشین بوده ولی از کثرت ظلم از میان رفته‌اند در فوریه ۱۹۰۲ که ۲۰ نفر از آنها باقی بود آنها را چپاول کرده فراری میشوند. بقولی مقبره آبراهام بن عزرا جنب سمنان است. کتاب اوصاف ایسرائیل مینویسد که با ابن عزرا بایران رفته.

گردستان : از قدیم الایام یهودی نشین بوده. در بردوگ چندین هزار قبور قدیمی وجود دارد که قسمتی از آن خراب شده و یهودیان می‌گویند متعلق به آنها است.

بین این قبور قبری است متعلق به ربی آبراهام که زیارتگاه شده و زوار یهودی هر سال بزیارت می‌روند و حتی اگر آدم به آن احترام می‌گذارند. سابق یهودیان دارای چشم بودند و در چادرها زندگی می‌کردند.

(بصفحه ۱۲۶ جلد اول مراجعه شود)

(۱) یهودیان بخارا هم خود را از شهرستان سبزوار و ایالت مازندران

میدانند. قسمتی در عصر تیمور و بقیه در زمان صفویه آواره شده‌اند.

شهرهای اسرائیل نشین : در سال ۱۸۷۶ جمعیت آنها بقرار زیر

بوده (بعضی از شهرهای کردستان ایران وتر کیه)

عمیدیه	۵۰ خانوار	ارومیه	۵۰۰ خانوار
باجرگا	۵۰ خانوار	سنه	« ۴۰۰
باشکلا	« ۴۰	ساوجبلاغ	« ۲۰۰
بیتانورا	« ۵۰	اربل (رسن قدیم)	۱۵۰ خانوار
دایا	« ۲۵۰	بشقلان	« ۲۰۰
دز	« ۱۰	کرکوک (خلیج قدیم)	۲۰۰ خانوار
اشنو	« ۸۰	موصل	۵۰۰ خانوار
جزیره	« ۸۰	کارادا	« ۸۰
میاندواب	« ۱۰۰	نخدا	« ۶۰
نری	« ۵۰	پنجور	« ۳۰
رواندط	« ۶۰	سایو	۲۰۰ نفر
سلیمانیه	۱۸۰ نفر		

همچنین شهرهای سلماس رواندوز، بیجار سائقوس سوندور یاسنقر

بانه ، کاروانسرا، نجده ، صینه بان ، بوکان. سقز، طلندوز نقده وغیره

یهودی نشین بوده اند

کردستان ایران دارای ده هزار اسرائیل بوده (۱) و زبان شان مخلوطی

از ارمی و عربی و عبری است .

مسیو باسان در سال ۱۹۰۱ عده یهودیان بعضی از شهرهای کردستان

را طبق صورت زیر به الیانس راپرت داده است:

(۱) این عده مربوط به قرن اخیر است و در زمان سابق کردستان

و آذربایجان که محل اسارت ده اسباط بوده صدها هزار یهودی داشته است،

۱۰۴۰ جلد سوم - کتاب هفتم

بیجارگروس	۴۵۰	خانوار
سنه	۴۸۰	«
سقر	۱۸۰	« در اثر حمله سمتقو صدمه زیادی دیدند (۱)
ساوجبلاغمهاباد	۱۷۵	«
میاندواب	۱۶۰	« دارای يك كنيسه سابقا يك مرتبه يهوديان شهر
ناخوده نقاده	۱۳۰	« را مسلمان کردند
سلماس	۱۲۰	«
بهانه	۶۰	« در اثر حمله سمتقو صدمه دیدند همچنین در
آخر جنگ روس و عثمانی		
بوکان	۶۰	« يکنفر بوکانی گفته ۲۰۰ خانوار در سال ۱۹۱۸ غارت شدند
اشنو	۵۰	« يك كنيسه در واقعه سمتقو غارت شدند دو نفر کشته بقیه به ارومیه رفتند .
صائین قلعه	۴۰ تا ۶۰	يك كنيسه بقیه پراکنده در اطرافند
تکان تپه (يك كنيسه)	۴۰	خانوار
نیکی جان	۸	«
پرده زرد	۵	«
سرچاوا	۵	«
سیمهان خانی	۵	«

۱۰۲۱	جلد سوم کتاب هفتم	
«	۳	قلعه خان
«	۵	کل تپه
«	۷	ناچی اوش تپه
«	۱۲	میراوه
«	۷	تمامیان
«	۶	قلعه رطولطی
«	۱۲	بودیا
«	۷	کولیچه
«	۱۰	تازد قلعه
«	۲۵	کاش اور
»	۳۵	مهموجک
«	۳۰	هنگوران
«	۱۳۰	سلدوز (۱۹۰۲)

ارومیه یا رضائیه کنونی :

الياهو رحه‌يم شاعر اسرائيل اروميه اى بوده و در حوالى سال ۱۶۵۰ = ۵۶۶۱ تورات را بزبان تر كى بنظم در آورده است و (تفيلاهارا) نمازهارا بتر كى ترجمه نمود.

در اواخر جنگ بين الملى اول آشوريها به يهوديان اطراف و حتى اروميه حمله ميکنند وعده كثيرى دچار مصائب ميگردند و از ۴ كنيسه اين شهر دوتاي آن خراب مي شود.

سلاماس : در ۱۸۷۶ شصت خانوار يهودى معادل ۸۰۰ نفر و يك كنيسه داشته در نتيجه جنگ سميتقو با دولت يهوديان نكده

عده زیادی کشته شدند و بقیه ۴۴۵ نفر متواری شدند.

خوی: قبلا یهودیان این شهر را مسلمان کردند کنیسه سابق هنوز وجود دارد.

بیجار و گروس: دارای ۱۰۰ خانوار و یک کنیسه و یک حمام و یک دبستان ۶ کلاسه است،

کرمانشاه: تاریخ ورود یهودیان به این شهر معلوم نیست ولی ربی بنیامین تودلادر ۸۰۰ سال قبل از این شهر صحبت کرده (۱) و در عصر ساسانیان هم یهودی نشین بوده است. بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ به این شهر مسافرت کرد جمعیت یهودیان آنرا ۴۰ خانوار صورت میدهد. **قصر شیرین:** حالیه ۵۰ خانوار در ۵۰ سال قبل ۱۲ خانوار بوده اند. بیشتر جمعیت از زهاب آمده اند. دو کنیسه و یک حمام شخصی دارد و یک (تلمود تورا) و ۲۰ محصل دارد.

بیستون: چهار دکاندار یهودی دارد.

هرسین: عده قلیلی دکاندار و بزاز دارد.

زهاب: دارای ۱۶ خانواده اغلب از قره داغ آمده اند یک کنیسه دارند، در اثر نزاع بین عشایر یهودبان، آنجا را تخلیه کردند قسمتی به سرپل و بقیه به قصر شیرین رفتند تا ۲۰ سال قبل یهودی ساکن آنجا

(۱) شهر کرمانشاه سابقا بنام کر میشن خوانده میشد و در سال ۹۱۷ میلادی المقتدر خلیفه، او کبای رئیس جامعه یهود بغداد را به آن شهر تبعید نمود «جلد دوم صفحه ۳۸۲-۳۸۳» به علاوه حجاریهای طاق بوستان و بیستون نشان میدهد که در عصر هخامنشی و ساسانیان آن نواحی آباد بوده است.

نبود يك تورات بزرگ داشتند که بردند به کردند و بعد آوردند به قصر از قدیم زهاب یهودی نشین بود ولی دیگر آنجا نمیروند. یهودیان آنجا زبان جبلی حرف می زنند خانه‌ها آنها را در زهاب سوزاندند. عده آنها ۵۰ خانوار بوده.

گرد: عده آنها ۵۰ خانوار = ۴۰۰ نفوس دارای يك کنیسه ۳ تورات و يك حمام اند. بعد از خرابی زهاب که عده‌ای به قصر و خانقین رفتند کمی هم به کردند آمدند اهالی کردند علی الهی هستند و میگویند از طایفه بنیامین و داود میباشند (۱) و با یهودیان محبت دارند. یهودیان کردند سابقاً تلمود تورا داشتند هنگام جنگ اول در اثر جنگ عثمانی و روسها چندین مرتبه یهودیان کردند غارت شدند و مدرسه آنها هم بسته شد.

گهواره: جمعیت ۱۸ خانوار ولی بعد کمتر شده اند رفتند به کردند و کرمانشاه يك کنیسه دارند.

شاه آباد: ۷۰ کان دارند که خانواده‌های آنها از اهالی کرمانشاه میباشند.
سرپل: ۱۴ خانوار از اهالی زهابند ولی بعد آنجا را ترک نموده بطور دوره گر به آنجا میایند.

زیافران یا زعفران: در سال ۶۰۰ عبری در زعفران نزدیک کرمانشاه مشه معروف به ابو عمران (قرائیهی) را تعقیب میکنند و دسته‌ای تشکیل میدهد موسوم به الزعفرانی.

دهاتهای اطراف: دیتهاو اور کلیائی - دیاز سنقر هر کدام دارای ۴ تا ۶ خانوار یهودی دارد که بدون علم بوده و کنیسه ندارند.

کنگاور: يك كنيسه و تورات بزرگ دارد گویند از ۷۰-۸۰ سال قبل یهودیان به این قصبه رفته‌اند در سال ۵۷۰۲ جمعیت آنجا ۵۰ نفر و ده دکاندار داشت منشاء یهودیان این محل از نهاوند و تویسرکان و همدان است. پیروردی بنام سیمان طوب ابن شلمو در آنجا وجود دارد که جدش از قزوین بوده است.

اسدآباد: از سال ۵۶۲۰، این محل یهودی نشین شده و حالیه ۷-۸ خانوار دارد و اغلب دکاندار و بزاز می‌باشند و قبرستان مخصوص هم دارند.

رفسنجان: در ۴ شنبه ۲۹ آذر ۵۷۰۲ این اطلاعات بدست آمده. اجتماع یهودیان در این محل (بایستی در عصر جدید باشد) در سال ۵۶۷۵ میباشد و بعقیده حاخام اسحق سوفر از ۵۶۴۵.

از ۱۵ سال باین طرف ۲ کنیسه ساخته شده و ۳ تورات دارند و جمعیت یهودیان آنجا ۷۰ نفر است حمام ندارند و عمل غسل را (میقوه) موجوده در کنیسه انجام میدهند برای امور دینی به یزد و کرمان مراجعه مینمایند مدرسه ندارند و اطفال عبری را نزد پدران خود میاموزند، ۱۲ دکان خرازی و بزازی فروشی دارد، تحت فشار نیستند، سه ربع آنها وضع اقتصادیشان خوب است.

کرمان: ۵ شنبه ۲۸ نیسان ۵۷۰۲: روایت است که عصر خشایارشا، این شهر یهودی نشین بوده است و همچنین که حکم هامان به کرمان میرسد دیگر در انتظار روز موعود نمی‌شوند و یهودیان را قتل عام

میکنند. آثار قبور در نزدیک قلعه است و حالیه گورستانی در تن درستان وصل بکوه قلعه دختر میباشد.

تشکیل جامعه یهود این عصر از ۱۳۰ سال قبل است که در تعقیب قحطی در یزد به این شهر رو آورده و بتدریج زیاد شدند. کتاب (یوره دعا) اثر قلم ملا مشه ملایوسف قزوینی بسال ۱۳۰۵ و وجود دارد بنا بر این در سال ۱۷۵۳ میلادی در کرمان جامعه یهود وجود داشته است. جمعیت یهود کرمان در سال ۱۹۴۲ - ۴۷۰ نفر بوده اندیا ۶۰ خانوار، در کرمان یهودیان تلمود تورا دارند. اغلب خرازی فروش یا بزاز می باشند یک حمام هم دارند. در این شهر یهودیانرا بنظر نیک مینگرند و نجس نمی دانند.

بنظر میرسد که جامعه یهود کرمان در موقع زرد خورد آغاز شد خواجه با زندیه از بین رفته باشند. و بعد از ۲۰ سال باز جامعه آنها تشکیل شده باشد. در تاریخی ملاحظه شد که در سال ۵۵۸۲ سیلی در کرمان آمد قلعه و ۳۰۰۰ خانه را خراب کرد و ۱۷ نفر یهودی هم از بین رفتند.

بهم: ملا مشه یحزقل ملای کرمان از پیر مرد مسلمانان شنیده که اجدادش به او گفته اند: در خانه روغن، مسجدی بوده که سالی یکبار جمعیت، پارچه سفیدی روی سر انداخته نفیر میزدند. (۱) یهودی نشین این شهر از ۴۰ - ۵۰ سال قبل است که تجدید شده ولی (شوحط) ندارند ساکنین اینجا از کرمان آمده اند.

«۱» شماره به مراسم «کیبور» روزه بزرگ یهودیان است.

سیرجان: در سیرجان سعید آباد راه کرمان به بندرعباس یهودی بازن و بیچه یافت می شود وضعیت آنجا هم شبیه بم است سه خانوارند که کسب آنها خرازی فروشی است.

لار: عقیده بر آن است که لارمانند اصفهان قدیمی است در این شهر ۷۰ کنیسه وجود داشته و (یشیوت) هم داشته ۲۵ دختر (گمارا) خوان از این شهر بیرون میاید. (۱)

جهرم: جمعیت آنجا ۳۰۰ و بقولی ۵۰۰ نفر است اکثر از سرستان میباشند و بعد از لار که از دو بیست سال باین طرف آمدند و ۲ کنیسه و دوازده تورات دارند اخیراً حمام ساخته اند سابقاً جزیه آنها ۳۳ تومان و بعد به هفتاد تومان رسیده که در عصر ناصرالدین شاه موقوف شد. قبل از سیدلاری چندان ناراحت نبودند مگر در دوره سید عبدالحسین که دامادش سید ابراهیم رافر ستاد که حکم سخت لار را برای جهرم هم نمود و بعد از اخراج یهودیان از لار به جهرم آمدند و در سال بعدش در حوالی ۵۶۶۲ ظلم های بسیار کردند و حتی عده ای از یهودیان و یهودیان مسلمان شده را کشتند و خانه ها را غارت کردند مخصوصاً در سال ۵۶۶۹ که ناچار عده ای به شیراز و عده دیگر به اورشلیم مهاجرت کردند.

فسا: در ایلول ۵۷۰۵ اثری از جامعه یهودیان سابق در آنجا دیده نشد مگر آنکه پیمله و ران نو بندگان برای کسب و برای اعیاد بر میگردند.

(۱) شهر لار شیرازی یکی از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران بود که در عصر شاه عباس اول بعد آن جامعه بزرگ خراب گردید. مکرر شهر لار در اثر زلزله خسارات دید در سال ۱۳۳۹ = ۱۹۶۰ میلادی در اثر زلزله عده کثیری از اهالی این شهر کشته شدند و لار بکلی ویران گردید

داراب : شهریست قدیمی يك كنيسه و ۳ تورات دارد و دارای ۳۰ خانوار یهودی است جامعه یهود آنجا را مسلمان کرده بودند موقعی حاکم جدید میاید عارض میشوند که ما را بزور مسلمان کردند حاکم حکم آزادی آنها را میدهد و برمیگردند به مذهب خود و هنوز هم به یهودیت باقی هستند ، زبانشان فارسی خالص است عده ای از آنها به اورشلیم مهاجرت کردند .

نوبندگان : یهودیان این شهر از سرستان بوده و مانند جهرم که در حدود ۲۰۰ سال سابقه دارند عده آنها ۳۰۰ نفوس است. صدمه سید (بایستی عبدالحسین باشد) به یهودیان نوبندگان هم رسید اما با خرج کردن پول رفع شد جزیه در ابتدا ۱۸ تومان بود که به ۲۰۰ تومان رسید کنیسه قدیمی آنجا خراب شد و جدید ساختند زبانشان فارسی خالص است عده از آنها به اورشلیم مهاجرت کردند.

سید آنها را مجبور به مسلمان شدن نمود و مجبور شدند پول زیادی خرج کنند در ۱۹۰۹ از ظلم میرزا مصطفی کدخدای محله که زیاد تعدی میکرد بشیراز شکایت کردند و ۲۰ نفر آمدند تظلم نمودند و دارائی شان را پس گرفتند ولی وی با آخوندها همراه شده چند مرتبه خانه های یهودیان را چپاول کردند و یهودیان نتوانستند دادخواهی کنند و آن آخوندها میخواستند بعناوین مختلف صدمه بزنند پس یهودیان بنزد حاکم فسا رفته متحصن شدند و رئیس مدرسه شیراز اقدام کرد که محرک (میرزا مصطفی) بشیراز برود .

در ایلول ۵۷۰۵ نوبندگان ۵۰۰ یهودی داشت و ۴ کنیسه و محل غسل در کنیسه میباشد و حمامی که ۶۰ سال است وجود دارد و فعلا تعطیل

است وضعیت مادی جماعت بسیار اسفناك است .

فیروز آباد : شهریت آن ممکن است از عهد فیروز باشد (۱) و از قدیم یهودی نشین بوده است يك كنیسه و دو تورات دارد . سید در موقع حکومت صولت الدوله از لار فرار کرد به فیروز آباد آمد ولی حاکم به اورا نداد پس به جهرم رفت . سابقاً بین یهودیان علمای بزرگی در این شهر وجود داشته ولی حالیه (شوحط) هم ندارند زبانشان مانند یهودیان شیراز است و عده ای از آن ها به اورشلیم مهاجرت کردند .

چهار طالار نزدیک کیا کلاه : پس از کشته شدن ابوالحسن لاری (به فصل شاه عباس اول مراجعه شود) و مردن خواجه لاله زار در فرح آباد خدمات سابق یهودیان گرجی مهاجر نسبت به کشور ایران فراموش شد و احکام سخت بر علیه آنان صادر میگردید پس ناچار مسلمان شدند و آمدند در چهار طالار کیا کلاه ساکن شدند و جزئی از آنها که به بار فروش رفتند و دیدند که در آنجا از یهودیان ساکن میباشند بدینجهت بتدریج به یهودیت برگشته و هنوز عید پسخ و روزه بزرگ را نگاه میدارند (این خبر مربوط به ۳۰ سال قبل است اکنون این دو مراسم ترك شده)

زرقان : مسیو کونفینوز رئیس مدرسه الیانس اصفهان که در ۱۹۰۲ برای سرکشی به شیراز می رفته مینویسد این شهر دارای ۵۰ خانوار یهودی است که ۳۰۰ نفر نفوس دارد و از قدیم الایام ساکنند .

مسلمان ها با آنها خوب هستند دارای يك كنیسه بزرگ میباشند و يك ملای (شوحط) دارند کسب مردها ده گردی است . بچه ها تازه ساله شنف

(۱) گویا منظور شهر فیروز شاهپور است که یکی از بزرگترین شهرها

یهودی نشین عصر ساسانیان بوده

دماغ میگذازند و بعد گوشواره .

در سال ۵۷۰۲ وضعیت بدین قرار است نفوس ۸۰ الی ۱۰۰ نفر =
 ۳۰ خانوار و یک کنیسه بزرگ حمامی مخروطی دارند و در (میقوه) غسل
 میکنند. مدرسه ندارند تلمود تورا دارند. وضعیت اقتصادی آنها بد است
 و خیلی بیچاره هستند .

کازرون : ۱۸۰ نفر یهودی دارد که ۱۵ خانوارند یک کنیسه
 کوچک دارند در ۵۷۰۲ کنیسه آنجا را دیدم (کهن صدق) ۳ تورات دارد
 برای کسب به اطراف میروند از معلومات دینی اطلاعاتی ندارند.

بهبهان : آثار وجود یهود در سابق با مشاهده طلسم‌هایی بخط
 عبری معلوم است در عصر صفویه جامعه یهود این شهر از بین رفته است و
 از آن تاریخ دیگر یهودی نشین نمیباشد سابقاً ۲ کنسیه داشته است.

قلعه جیدون : ۴ کیلومتری کازرون است سابقاً یهودی نشین بوده
 و چون آنجا را آب گرفت اهالی آمدند به کازرون .

قزوین : در ۱۸۷۶ دو کنیسه داشته . این شهر دارای محله یهودی
 نشین در سابق بوده و یک محله‌ای است با اسم جهودمزاری و زیارتگاه ۴
 پیغمبر بنی اسرائیل بنام یشلوم ، سلیم ، حزقیایا ، وحلقیا وجود دارد که
 بدست مسلمانان است و جنب امامزاده است .

در لوحه زیارتگاه که بدست مسلمین است اسامی را بدین طریق
 نوشته یافتیم (کهن صدق) سلام سلوم سهولی والقیاء . متولی میگفت اینها
 از پیغمبران بنی اسرائیل هستند که برای هدایت آمده شهید شدند به
 عقیده من (کهن صدق) این اسامی عبری آنها عبارت است از : شالوسی ،

شالوم ، شاولی و حلقیا که در هنگامی که این شهر یهودی نشین بوده شهید شدند و بعید نیست که از بغداد و بین النهرین آمده باشند . مهاجرین جدید از ۳۰ سال قبل است که از کاشان و همذان و تهران هستند حالیه دارای ۱۰-۱۲ خانوارند و ۷-۸ دکاندار دارد و يك كنيسه و ۲ تورات .

کپه یا کپک : از دهات قزوین است. سابقا یهودی نشین بوده و کنیسه هم داشته بواسطه قتل و غارت متواری شدند و رفتند به گیلیارد و دماوند ساکن شدند و از اسلاف آنها بنام کپی در دماوند میباشند.

ساوه : سابقا یهودی نشین بوده و نشانه از خرابه محله یهودی ها در آنجا باقی است.

نطنز : در عصر شاه عباس ثانی سپه سالار ایران مامور قندهار میشود در این موقع آصف از طرف شاه حکمی بتمام ایران فرستاده بود که یهودیان بایستی مسلمان شوند سپه سالار. به نطنز میرسد. تحقیق از یهودیان میکند میگویند که در این شهر ۴۰۰۰ یهودی دارد آنها را میطلبند که مسلمان شوید و انعام بگیریید جواب میدهند طبع هستیم از ماها در کاشان زیاد هستند هر چه آنها کردند ما هم خواهیم کرد گفت بسیار خوب عموم شما بروید کاشان تا من بیایم و آنها يك شبه خود را بکاشان رسانند و مانند کاشانی ها مسلمان شدند. (به فصل شاه عباس ثانی مراجعه شود)

قهروت : از قول العازار داود این محل واقع در سمت شمال شرقی قم میباشد. سابقا یهودی نشین بوده و حالیه محله یهودیان بکلی خراب شده در اطراف این خرابه قم قدیم دو مغاره بزرگ است با سم شهرزاده شیرزاده

ملا آقا بابا، وشهزاده ملا آبراهام که دست مسلمانان است و تاریخی ندارد و ۳۰ سال قبل یوسف آبراهام در این خرابه (مزوزا) یافته و کسی برای تقمیش نرفته و میگفت کتابی بنام (حبوت یهودا) وجود دارد که ممکن است آن تاریخ را بگوید (کتاب حبوت یهود ابقلم یهودابن العازار است که راجع به مباحثات دینی میباشد)

کنجدخون : موجب اطلاع العازار داود، رود قیشون سمت کنجد خون است و شایع میباشد که در آن محل بر روی مقبره بعضی از یهودیان بخط اسرائیل های قدیم سنگهایی عبری گذاشته شده و منجمله بر روی قلعه کوهی وجود دارد که آن را متعلق به شیمشون نامی میدانند.

قوچان و تیجان : سابقاً یهودی نشین بوده ولی حالیه اثری از آنها نیست و از قرار معلوم ساکنین آنجا جدید بایستی باشند.
دره بید : خوانساریها میگویند (کتوبای) زن آقا رفائیل را دیده اند که اسم در بیده در آن نوشته شده.

ویس : سابقاً یهودی نشین بوده و دارای کنیسه ای چهل ستون داشته چند سال پیش خراب شد و قبل از خرابی بدست مسلمانها بود و یهودیان در آنجا تورات هم دیده اند.

صیون بالا و صیون پائین : سابقاً یهودی نشین بوده ولی حالیه اثری از آن باقی نیست اهالی آنجا از احفاد یهودیان میباشد.

ری : که خرابه های آن در جنوب تهران است. ابن خداداد در ۸۱۷ میلادی مینویسد تجار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا آمدند و زبان های یونانی، عربی، رومی، فرنگی، اسپانیایی و اسلاو می دانستند.

این شهر مرکز بازرگانی خراسان و ارمنستان و ازبکستان بوده و تجار در آنجا معامله میکردند در ۴۵۱۵ ابو عیسی (اصفهانی که دعوی مسیحیت یهود را کرد) در عصر خلیفه عبدالله ابن ملک مروان تا بشهرری آمد و در جنگ کشته شد در عصر مغول این شهر خراب شده از بین رفت. (قطعا یکی از مراکز بزرگ یهودی نشین ایران بوده است)

تهران : تهران در اواخر سلطنت نادر شاه افشار ۱۱۶۰ = ۵۰۶۰ یهودی نشین شد و بتدریج به این شهر رو آوردند در سال ۵۵۵۱ یهودیان گیلیارد و شیراز و اصفهان و کاشان متوجه تهران شدند و در عصر فتحعلی شاه و خصوصاً از اوائل سلطنت محمد شاه قاجار که جزو اندرونش يك زن یهودیه وجود داشت و از یهودیان توجه میکرد، عده یهودیان تهران روز بروز زیاد شد و مخصوصاً بیشتر از شیراز آمدند و بعد از کاشان و یزد و اصفهان و دماوند و خوانسار و گلپایگان و همدان. اولین کنیسه تهران کنیسه بزرگ و کنیسه کوچک کنیسه حاجی و کنیسه خاله و کنیسه العازار بوده و اولین حدام در سرچال توسط حاجی بر خوردار کاشانی بشرکت مشه یوسف ساخته شد و قدیمی ترین تورات وقفی که روی جلد آن وقف نامه نوشته شده توسط بر خوردار ابن بر خوردار بن مشه مورخه ۵۵۶۴ عصر فتحعلی شاه در کنیسه حاجی میباشد و تورات ۵۵۷۵ توسط اسحق آقا مردخای و تورات ۵۵۸۱ توسط یعقوب آبراهام در کنیسه مشه یوسف است.

سرچال اول متعلق به حاجی زینب بوده و یوسف رحیم کدخدا آنرا خریده و قباله اش نزد بنیامین آقا یوسف بود.

فصل سیزدهم

پیشوایان روحانی یهود تهران

در ابتدا ملا رحمیم کرمانشاهانی چندی در تهران بود ولی
مراجعت کرد

بعد از او ملا آبراهام ملای شیرازی جد حاخام ربی مشه و در
همان عصر

ملا آقابابا معروف به جدید و بعد از آن
ملا اسرائیل بن ملا الیاهو که امضا او در (کتوبائی) سال ۵۶۰۶ دیده
شده و بعد

ملا رحمیم بن ملا شموئیل شیرازی و بعد

ملا آقابابا و بعد

ملا ربی اسحق بن ملا اسرائیل بن ملا عبدالله عزیز یهود شوعه شیرازی
و بعد

ملا باخاج بن ملا یحزقل بن ملا عزیزیا بن ملا باخاج از همدان و بعد

ملا آبراهام ملا آقابابا شیرازی و بعد پسر او

ملا الیاهو بن ملا آبراهام و بعد

ملا شالوم بن راو بن کاشانی که در اول کسلو ۵۶۹۶ آذر ۱۳۱۱

فوت نمود و بعد

حاخام شلمو بن حاخام اسرائیل کهن صدق گلپایگانی و بعد

حاخام یدیدیا شوفط کاشانی

از ملا رحمیم کرمانشاهی اولین ملای تهران اطلاعی در دست نیست

ملا آبراهام شیرازی دومین ملای تهران (دیباچه و شوحط) بوده در اثر اختلاف با وی ملا آقا بابا با مسلمان شد و شرح آن را در صفحه ۵۶۶ گذشته است .

ملا رحیم از شاگردان ملا آقا بابا بود که پس از مسلمان شدن وی در ۵۵۷۱ در عصر فتحعلی ساه بجایش ملا می شود . حکیم یخزقل و حکیم مشه در عصر او می آیند تهران و (هانری آ. شطرن) در عصر آنها در سال ۱۸۴۴ = ۵۶۰۴ به تهران آمد.

موقع جلوس سلطنت ناصر الدین شاه در سال ۵۶۰۲ ملا رحیم بایوسف رحیم کدخدا باجماعت تورات را بردند در جلو شاه .

فصل چهاردهم

کدخدایان جامعه یهود تهران

- ۱ - بابائی ملا اهرن در عصر ملا رحیم به اورشلیم مهاجرت کرد
- ۲ - یوسف رحیم بن اسحق پدر بنیامین آیوسف در عصر ملاریبی اسحق و ملا باخاج بوده در سال ۵۶۳۷ فوت کرده .
- ۳ - بخش سیدان پدر میرزا خداداد منتخب .
- ۴ - ربی بن آبراهام ملارزانی معروف به ربی کدخدا فوتش در ۵۶۸۷ است . آخرین کدخدا بوده است .

فصل پانزدهم

گورستان یهودیان تهران

اولین گورستان یهودیان تهران محلی است که اکنون در دو طرف

خیابان سپه واقع است . قسمت جنوبی آن دبیرستان نظامی شده و قسمت شمالی در ید انجمن کلیمیان تهران است . استاد نیسان بنا ۸۰ ساله که قبر کن هم بود ، اظهار داشت که آخرین میت مدفون در آن محل پدر وی یشوفا بوده که از شیراز آمده بود و در ۱۹ نیسان ۵۹۲۵ فوت کرده و در نتیجه بازرسی دیگری در کاروانسرا (قبل از بنای جدید) سنگ کوچکی بشکل هاون که روی آن نوشته شده بود (تاریخ وفات ه ب آ داود بن آ یهودا (هروفه) طبیب یوم سال ۵۶۲۶ و از این تاریخ به بعد چیزی دیده نشده موضوع موقوف شدن گورستان در آن محل در اثر آن بوده که روزی ناصرالدین شاه از آن محل عبور میکرده بر جستگی مقبره ها موجب رم کردن اسب وی میگردد و چون میفهمد که آن محل گورستان یهودیان است امر میدهد راهرا صاف کرده خیابان کنند و دو طرف را دیوار بکشند و در مقابل یهودیان زمین بهشتیه راه تهران نورا میگیرند و آن گورستان خیابان سپه موقوف شده و استخوانها را منتقل به محل جدید مینمایند و بوسیله قرضیکه میرزا خداداد منتخب به جامعه یهود تهران میدهد دو باب کاروانسرا با دکا کین به منفعت جامعه میسازد میرزا خداداد منتخب در دوم آدار ۵۱۷۹ فوت مینماید .

فصل شانزدهم

(تلمود تورا) یا مکتب خانه های یهودیان تهران قبل از

افتتاح مدرسه الیانس

سابقا برای تعلیم زبان عبری اطفال به ملا خانه یا مکتب خانه

که محل آنها در کنیسه‌ها بود میرفتند هر ملائی کنیسه مخصوصی را برای خود انتخاب میکرد و شاگردانی دور خود جمع مینمود. اسامی ملاها بقرار زیر بودند:

۱- ملا العازار ملامد که مرحوم حاخام حیم موره یکی از شاگردان او بود .

۲- ملا العازار ملا شموئل که هم (نوحط) بود و هم ملا خانه در کنیسه العازار داشت و مشار الیه ضمناً خیاط و کلیجه دوز بود و کمتر لقمان نهورای از شاگردان آن مرحوم بود .

۳- ملا یوسف کاشی که ملا خانه وی در محل میدراش کنیسه عزرا یعقوب بود ، حتی بعد از افتتاح مدرسه الیانس ، ادامه به تعلیم اطفال میداد .

۴- ملا راوبن نیز در همان ایام در میدراش عزرا یعقوب تدریس می نمود .

۵- ملا آقابانوری نیز در همان ایام در میدراش عزرا یعقوب مشغول بود .

۶- ملا آبراهام بیکل .

۷- ملا ربی شیمعون هم ملا خانه داشت که بتدریس عبری و تورات مشغول بود . وضع بهداشت اطفال در مکتب خانه ها بسیار بد بود اطفال در تابستان بر روی حصیر و در زمستان بر روی نمذ مینشستند و بعضی اطفال پوست گوسفند خشک شده همراه میاوردند که بر روی آن مینشستند در تابستان بعضی اطفال میوه همراه میاوردند . عموماً مراسم و مقررات دینی را بجامیاوردند .

شاگردان به چند دسته تقسیم میشدند : الف ب خوان : حجی خوان، (میقرا) خوان و تفسیر خوان . ملا درس میداد و خلیفه اطفال را به تکرار و میداشت و اصولاً لازم بود که دسته جمعی بلند بخوانند. تنبیه اطفال بوسیله چوب فلک بود وقتی اطفال (میقرا) خوان میشدند برای اد مراسم (هفتارا) خوانان ترتیب میدادند و صبح شبه با عده کثیری از رفقای او مانند داماد متوجه کنیسه شده در حالی که سرودهای مذهبی میخواندند و پس از ختم مراسم در کنیسه دسته جمعی به منزل مراجعت ، نقل و شربت به مشایعت کنندگان میدادند و برای اقوام هم شیرینی میفرستادند و برای ملام قباو شیرینی ارسال میداشتند

برای مراسم (تفیلین) در سن ۱۳ سالگی در شب مجلس (یشیبا) فراهم نموده بخواندن تورات و (تهیلیم) و خواندن سرودهای مذهبی پرداخته تا صبح که مراسم (تفیلین) را به طفل میآموختند . ادامه داشت و این مراسم را که «بر میصوا» است تفیلین بندان میگفتند

فصل هفدهم

مراسم زیارت اورشلیم و مهاجرت

بسیاری از یهودیان که توانائی داشتند از راه مازندران مشهد سربیا بابل سر امروزی به باکو و باطوم و استامبول رفته و از آنجا هم با کشتی به یافا و اورشلیم میرفتند و چون مراجعت میکردند به تقلید از مسلمانان عنوان حاجی میافتند . مانند صاحب کنیسه حاجی که در آنجا سنگی از (کوتل معرابی) دیوار ندبه توسط آبراهام ماشیح در سال ۵۱۴ آورده شده ، نصب است و روی آن (منورا) حجاری شده . در هر موقع که

فشار بر یهود - ان ایران مضاعف می گردید عده ای متوجه مهاجرت
 بطرف اورشلیم می شدند و این جنبش از سال ۵۵۵۸ شروع گردیده
 و در سال ۵۶۰۶ بعد از وبائی ملا مختار بن العازار لوی از تهران حرکت
 و در شهر صفات متوطن میشود و در سال ۵۶۵۶ = ۱۸۹۵ مهاجرت از
 تهران بطور دسته جمعی با هیجانی آغاز گردید (۱) و مرحوم حیم
 العازار ربی حنینا پسر قدم آن دسته بود و بعد از او ملا العازار ملامد
 که شخص صدیق و عالم بود و پدرش ملا مشه بن ملا آبراهام یزدی
 بوده که حدود صد ساله شد و در تهران ملا خانه داشت نیز عازم اورشلیم
 گشت (کلیه این مهاجرت ها با وقایع تاریخی در ایران رابطه داشته اند)
 سال مهاجرت ملا العازار در ایلول ۵۶۵۵ است که حاجی اهرن پسرش
 او را بر دوش گرفته با مردخای کچل و داود آرفائل و عده ای عازم
 شدند و درست یک سال بعد ملا العازار در صفات فوت نموده

و در سال ۵۶۵۶ پنجاه و پنج ربی حنینا و داود بخشی و یوسف آقا بابا
 زلیخا با دسته های دیگر مهاجرت کردند .

دسته دیگر که عده آنها بسیار زیاد بودند بعد از بلوای خر آقا
 رفتند «مراجعه به تاریخ او اخر احمد شاه قاجار شود» و بالاخره مهاجرت
 بزرگ پیرامنه از سالها ۱۹۴۰ به بعد است که شرح آن داده شد

(۱) در این زمان با وجود عدم رابطه با خارج یهودیان ایران استحضار

حاصل نموده بودند که مهاجرت (بیلو) ها بطرف ارض موعود شروع شده

است و چون آنها مورد تجاوز بودند نهضتی برای مهاجرت بطرف اورشلیم

شروع گردید .

فصل هیجدهم

کنیسه‌ها

عده کنیسه‌های تهران قبلاً گفته شد.

اولین کنیسه در عصر فتح‌علی شاه موسوم به کنیسه بزرگ توسط حاجی برخوردار بوده است اما کنیسه بزرگ تری بعداً بنام کنیسه یعقوب داود و پسر او عزرا یعقوب با آب انباری که کلیه محله یهود تهران را آب میداد ساخته شد (مراجعه به صفحه ۶۷۲ شود)

فصل نوزدهم

بعضی از مطالب دانستنی راجع به یهودیان ایران

۱- لهجه یهودیان شهرهای مختلف در ایران با یکدیگر فرق دارد و این در نتیجه آن حاصل شده که شهرها از یکدیگر فاصله زیاد داشته‌اند و وسائل نقلیه بسیار ناراحت کننده بوده و خصوصاً امنیتی برای مسافرت وجود نداشته است و چون جان یهودی مسافر در خطر بوده بنابرین مسافرتی انجام میدادند.

بنابر مراتب فوق لهجه و زبان‌های مختلفی بین یهودیان ایرانی وجود داشته است و هنوز هم باقی است (ژارگون) کاشی، یزدی، اصفهانی، شیرازی و جهرمی ولاری.

۲- چند موضوع موجب بدبختی یهودیان را در زمان سابق در ایران فراهم کرده است. يك حکومت مرکزی که در تمام کشور قدرت داشته باشد وجود نداشته است و کشور نه فقط بصورت ملوک الطوائفی

بوده بلکه بدتر. رؤسای عشایر از یکطرف تجاوز میکردند حکام از طرف دیگر، راهزنان هم بچپاول مشغول بودند. در شهرها لوطیان و قاطرچی‌ها قدرت داشتند و بالاخره آخوند نماها که خود را نماینده و مربی اخلاقی و معلم روحانی میدانستند و یا بطور خلاصه هر کس زورش بر دیگری می‌چربید بتجاوز می‌پرداخت و سلاطین هم مقام حکومت یا فرمانفرمائی را می‌فروختند و آنها نیز بنوبت خود مقامات کلانتری و غیره را بحراج می‌گذاشتند. و چون از صدر تا ذیل همه مشغول چپاول یکدیگر بودند و یهودی از همه ضعیف‌تر بود تمام فشارها بر وی وارد می‌گردید و تصفیه حساب‌های انفرادی بین مسلمانان و یهودیان خصوصا برای اینکه مسلمانانی از تصفیه بدهی خود بی‌یهودی گریز زند بلواها برپا میشد.

۳ - یهودیان ایران و خارجه با یکدیگر تماسی نداشتند و تماس کامل از بعد تاسیس الیانس اسرائیلیت فرانسه شروع شد.

۴ - با اینکه یهودیان ایران دچار مصائب گوناگون بودند برخلاف شایعاتیکه راجع به علاقه مادی آنها میدهند، چون بفردای خود اطمینان نداشتند بمحضیکه چند تومانی در ۵۰-۶۰ سال قبل کاسبی میکردند بساط عیش خود را از حیث خوراک و مشروب برای اقامت چند روز در باغ مصفائی در خارج شهر فراهم میکردند و بطور دسته‌های ده و بیست نفری مبارزت به این کار میکردند.

۵ - یهودیان بیش از یکروز در سال عزاداری واقعی نداشتند که روز نهم آب یعنی روز گم کردن استقلال خود است ولی در روز اول

سال (اول تشری) بواسطه بی اطلاعی از مفهوم حقیقی روز ، چون آن روز را روز توبه میدانستند و روز قربانی کردن حضرت اسحق بگریه می پرداختند ولی ۸ روز عیدپسح و ۹ روز عید سایبان و دو روز شابوعوت و تمام شنبه های سال را بتپیه و سائل زندگانی مرفه ای پرداخته و خود را سعادتمند میدانستند (۱)

یهودیان ایران برای یاد بود رحلت دونفر از بزرگان روحانی خود یکی ربی مئیر و دیگری ربی شیمعون بر یوحای که شرح تاریخی آنها را داده شد روزهای فوت آنها را که در اثر نزدیکی به خداوند به آسایش ابدی و آسمانی رسیده اند جشن میگیرند و تا ۴۰ سال قبل خیلی بین ازمروز به اینموضوع اهمیت میدادند .

(۱) يك افسری که از نژاد ایرانی نبود ولی در ارتش بمقام شامخی رسیده بود و از سال ۱۳۰۵ تا مدت حدود ۲۰ سال همواره هر یهودی که گذرش نزد او میافتاد به آزارش می پرداخت ، روزی بمنظور توهین بیهودی پیرمردی گفت :

ای جهود بگو ببینم تو از این جهودی چه خیری دیدی که از آن دست بردار نیستی ، موسوی جواب داد: جناب افسر چند سال دارید . گفت ۳۵ سال، یهودی- چقدر از این ۳۵ سال را راحتی کردی و خوش بودی ؟ افسر- نمیدانم. یهودی گفت من ۷۰ سال دارم که ده سال آن شنبه بوده ، نگاه به لباس فعلی من نکن ، بهترین لباس را شنبه ها پوشیده و هر قسم بوده خوراک خوب را جهت شنبه ها تهیه کردم ، هیچگاه در آن روز به بدبختی خود نیاندیشیدم و هیچ طلبکاری به خانه ام در آن روز مراجعه نکرده است . این حد اقل راحتی من در این ۷۰ سال بوده زیرا در اعیادهم آسایش بیشتری داشته ام و این خیری است که از جهودی خود دیده ام . خدا حافظ .

خانواده‌هایی که در مدت سال دچار مصائبی می‌شدند نذر می‌کردند که برای يك مرتبه یا هر سال در روز رحلت یکی از آنها مراسم (سال) برپا کنند و در آن روز از يك تا چند نفر روحانی (۱) بقرائت کتب مقدسه مشغول میشدند و عده‌ای از دوستان و فامیل و فقرا را برای اطعام دعوت می‌کردند همه گونه میوه فصل را (موقع هنگام بهار است) تهیه و اغلب با قلاپلو با مرغ به مدعوین میدادند و سرودهای مذهبی زیادی که اثر شعرای یهود ایران است می‌خواندند مخصوصاً شاعر زمان ناصرالدین شاه موسوم به ملاحیم العازار نویسنده کتاب سرودی (ایگدل الوهیم) مراسم قرائت از صبح تا ۱۱ شب بود ولی مهمانان از غروب به بعد می‌آمدند.

۷ - یکی دیگر از مراسم عید که در اسفندماه = ۱۵ آدار اجرا میشد و آن سنگینی خود را از دست داده جشن پوریم است، این جشن بمناسبت واقعات عصر خشایارشا است (۲) که دو روز طول میکشد و این دو روز پوریم انواع شیرینی جات تهیه و به اطفال عیدی داده میشد و عده‌ای از بزرگان مشغول بازی و قمار میشدند، هفته قبلش یکروز روزه مرسوم به روزه استر را می‌گرفتند و شب اول عید پوریم مجله استر را در کنیسه‌ها و در خانه‌هایی که نذر داشتند می‌خواندند و بعد حلوا به حضار میدادند. يك پوریم دیگری موسوم به پوریم بصره هم سابقاً بعد از سلطنت کریم خان زند تا چندین سال اجرا میشد و بعد موقوف گردید و این پوریم در اثر آن بود که صادق خان برادر کریم خان خیال داشت که پس

(۱) اخیراً بجای روحانیون عالم اشخاصی که در اثر بی‌کسبی و بیکاری

ناتوان شده‌اند این وظیفه را انجام میدهند.

(۲) به صفحه ۲۶۲ جلد اول مراجعه شود.

از فتح بصره یهودیان را قتل عام کند و چون موفق نشد جشنی به این مناسبت تا چندین سال برپا بود .

در اروپا هم در اثر حسن اتفاقاتیکه برای یهودیان هنگام دسیسه بر علیه آنان رخ داد، چند پوریم دیگری درست شد که غیر از پوریم شوش یا ایران است از قبیل پوریم Syracuse مربوط به جزیره Sicile و پوریم مصر در اثر نجاتیکه در ۱۵۲۴ اتفاق افتاد و پوریم حبرون مربوط به سال ۱۷۴۱ و پوریم اوسطوا ۱۷۹۲ و پوریم ناربون ۱۲۳۶ و پوریم Borghd و پوریم گوملجینا و پوریم طبریه و پوریم آنگورا و پوریم تور کیتو و ۱۲ پوریم Sari-Kiz و بلگراد و بالاخره Serajevo. بمناسبت پوریم اشعار زیادی توسط شعرای یهودی ایرانی سروده شده است .

دو عید دیگر، یکی ایلانوت یا عید درخت کاری است که از زمان قدیم بین یهودایران مرسوم و در شب آن عید همه گونه محصولات تر و خشک هر درختی را که خوردنی است در منزل اشخاصیکه در آن سال از بستگان نزدیک فوت کرده فراهم نموده و عده ای هم حاضر شده با انجام مراسم مذهبی و خواندن برکتی برای هر یک از آن میوه ها و خوردن مقدار کمی از هر یک تا دوسه ساعتی به مراسم پایان میدادند و دیگر عید حنوکا است که مدت هشت شب بمناسبت فتح ممتتیا بر یونانیهای سابق بت پرست (۱) میباشد که هر شبی یک شمع بر شب قبل از اضافه نموده روشن مینماید .

۹- بمناسبت اعیاد حنوکا دامادها شیرینی جات و در عید ایلانوت انواع

آجیل و بمناسبت پوریم شیرینی جات را موظف بودند برای نامزدهای خود ببرند و بعلاوه رسم بود که پدرزنها در این ۳ عید و اعیاد دیگر مانند عید پسخ و سایه بندان و شابوعوت از دامادها و حتی از اقوام نزدیک آنها دعوت نموده نهار و شام مفصلی تهیه پذیرائی کامل بنمایند و مطرب و آوازه خوان بنوازند .

۱۰- یهودیان از عهد عتیق و خصوصاً از زمان حضرت داود برای مؤثر ساختن مناجات و بعضی از سرودها مذهبی انواع ابزار موسیقی را بطور انفرادی یا دسته جمعی بکار میبردند و بدین وسیله به قلب پژمرده خود تسلی میدادند . اگر شعرای قدیم ایران مانند شاهین و عمرانی و امینا به سرودن اشعار مربوطه کتب انبیا و تورات پرداختند در زمان ناصرالدین شاه به سرودهای وجد آور مذهبی اقدام نمودند و این سرودها مخلوطی از عبری و فارسی است که باموسیقی میخواندند . شاعری که در این زمینه زحمات زیادی بکاربرد ملاحیم العازار از اهالی تهران بود که به اورشلیم مهاجرت کرد . و چون موسیقی از زمره لوازم مذهبی یهود بود لذا استادان موسیقی شناس زیادی بین یهودیان وجود پیدا کردند و همین طبقه بودند که از عصر شاه سلطان حسین که قدرت ملانماها موسیقی را بین ایرانیان مسلمان مکروه داشته بود ، این طبقه از یهود سرودهای ایرانی را حفظ کرد تا زمان فتحعلی شاه که خصوصاً بار دیگر کم و بیش مسلمانان به این صنعت توجه بیشتری کردند . عبدالله خان آشر یعقوب یهودا (خرمیان) از عصر مشروطیت تا زمان اخیر توجه خاصی بموسیقی مذهبی نموده و دستهای سرودخان از جوانان بنام دسته (قول

ناعیم) تشکیل داد و در شب شنبه ها و اعیاد بطور دسته جمعی سرودهای مذهبی در کنیسه یعقوب داود پدر عزرا یعقوب معروف میخواندند. راجع به موسیقی داناها معروف یهود تهران قبلا شرحی داده شد.

۱۱ - فشارهای گوناگون قرون متوالی ، دربدریها و کشتارها و بالاخره توهین و تخنیقات و محدودیتها و محصور بودن یهودیان در محلاتی تاریک و کثیف از روی اجبار ، نتیجه آن عدم مراوده و معاشرت و قطع رابطه با دنیا خارج از محیط ، موجب شد عناصری شوند که نتوانند نه فقط برای کشور خود عوامل مفید و مولدی گردند بلکه برای جامعه خویش هم نتوانستند مبادرت به تشبثات و یا اقدامات مفیدی بنمایند ، عدم وجود تشکیلات گوناگون برای بهبودی امور اقتصادی و فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی یهودیان در ایران از همان دلایل فوق سرچشمه میگردد و اگر جزئی اقداماتی در امور فرهنگی یا بهداشتی هم انجام یافته متناسب با طول زمان و آزادی نسبی ۴۰ سال اخیر آنها نمیشد و هنوز نسبتا جامعه در ماتزذگی و بیعلاقگی بسر برده و دارای افکار زمان تاریک پراکنده است که هر کس بفکر نجات خود بود . آنچه موجب خرسندی میباشد آنست که پاکی و طهارت خانوادگی که از دوران قدیم در اشد تعلیم و تربیت مادری و خانوادگی فوق العاده بدان اهمیت داده میشد محفوظ و مصون مانده است .

۱۲ - در ایام سابق کنیسه‌ها مراکز تقاضای استمداد الهی و تسلی و خصوصاً اجتماع یهودیان جهان و ایران بود و چون دوره جدید فرارسید کلوب های ورزشی و فرهنگی و انجمن های گوناگون ملی جایگزین آن گردید، در ایران مراکز تسلی قدیمی ضعیف شده و چیز

دیگری جای گزین آنها نشد و این نقیصه را پیشوایان ! جامعه بمنظور مخفی داشتن عدم لیاقت خود و وجود نداشتن مراکزی که رقبای لایقتری برای آنها ایجاد نماید یا دسته‌هایی که از عدم فعالیت آنها تنقید نمایند فراهم میساختند .

۱۳ - وضع کار و کسب یهودیان در ایران هیچگونه تناسبی با وضع کار و راه زندگی یهودیان خارجه ندارد بیشتر واسطه معاملات و عده کمتری بازرگان میباشند ، مشاغل دولتی تقریبا ندارند ، و کیل دعاوی بین آنها انگشت شمار است ، طبیب و داروساز و دندانساز و مهندس بین آنها بسیار محدود میباشد . نویسنده و یا شاعر و ادیب ، نزدیک به صفر می باشد . مشوقی برای دست زدن به امور تولیدی ندارند تعداد صنعتگران آنها متناسب جمعیت آنها نیست ، علاقه به تحصیلات عالیه نسبت به ۵۰ سال قبل کاسته شده است . طرز جمع آوری و تنظیم و تامین بودجه‌های فرهنگی و بهداشتی بسیار صورت بدوی دارد . مراعات اعیاد و روزه (کیپور) بر اساس عادت ارثی محفوظ است و بدون مفهوم واقعی میباشد . روز اول سال (روش هسانا) دموده شده . مراعات توجه به فقرا و نیازمندان از جنبه وظیفه اجتماعی و ملی صورت نمیگیرد بلکه از جنبه آنکه این مراعات پاداش الهی و نتیجه مادی در بردارد و یاروی هم چشمی مجری است .

۱۴ - با تمام انتشاراتی که نسبت به ازدیاد ثروتمندان و مالکین یهودی در ایران داده می شود عده آنها نسبت به جمعیت یهودیان ایران ناچیز است و عده فقرا بسیار زیاد هستند مخصوصا در شهرستانها و دهات و قصبات که حتی نان شب ندارند و بهمین جهت بمحضی که استقلال اسرائیل تأمین گشت اکثرا بمنظور تأمین زندگانی به آن کشور رو

آوردند و مهاجرت عده قلیلی هم بر اساس احساسات مذهبی بوده و از جنبه ملی کسی به آن مملکت نرفته است.

۱۵- علاقه خانوادگی بین یهودیان ایرانی بیش از خارجی میباشد.

۱۶- علاقه به اجرای مراسم مذهبی و توجه به کنیسه‌ها روز بروز

کمر میگردد.

۱۷- پیشوایان مذهبی که وارد به وظائف خود باشند انگشت شمار

شده‌اند، زیرا در ایران مدارس مخصوص علوم روحانی برای یهودیان وجود ندارد و چون برای تحصیل در این رشته داوطلبانی پیدا نمی‌شود، کسی بخارج برای تحصیل و تخصص نمی‌رود، بنا بر این اشخاصی که کاملاً بر قوانین مذهبی وارد باشند یا تلمود را خوب بدانند کمیاب است و آنهائیکه جنبه پیشوائی دارند اغلب برای حفظ موقعیت خود در اجرای وظائف دینی که پیش آمد میکند، جنبه محافظه کاری را پیش میگیرند.

۱۸- بر خلاف خارج توجه کاملی به قبرستان نمیشود و بایستی

گفت که متأسفانه در ایران اموات آسایش ندارند و بمحضیکه گورستان در کنار شهر واقع شد از طرف مردم و شهرداری مراعات احترام این مکانیکه در تمام جهان از تجاوز مصون است نمیشود، بطوریکه اخیراً بقبرستان ۴۰ سال قبل هم نزدیک بود تجاوز شود. قبرستان یهودیان ایران دفتر ومقررات منظمی ندارد و اموات را بطور ردیف منظم بخاک نمیسپارند. مراسم عزاداری یکماهه و یکساله هنوز مراعات میشود.

۱۹- روز دوم عید پسخ بجای اول سال تصور میگردد و خانواده‌ها

و دوستان از یکدیگر دیدنی میکنند روز ۲ و ۷ این عید برای بازدید

است . همین مراسم دید و بازدید در عید سایبان هم انجام میشود
همچنین روز عزاداری ۹ آب و مراعات انجام مراسم دوروز عید شابعوت
با انجام مقررات حنوکا و ایلانوت بسیار ضعیف شده است .

۲۰- ترك مذهب و پیوستن به مذاهب مختلفه ، از سال ۱۹۱۷

روز بروز ضعیف تر گردید.

سومین کتاب
شماره ۱۰۴۸
شماره ۱۰۴۸
بسم فروردین
سید محمد
کتابخانه

فصل بیستم

خلاصه ای از وضع جمعیت یهود ایران در مدت ۸۰۰ سال گذشته

اولین رقم این آمار مطابقت دارد با نظریه ربی بنیامین میتودیلا که در زمان سلطنت ایل ارسلان در ۱۱۶۸ میلادی به ایران آمده و خصوصا با نظر ربی پتخیا رینگ بوری که در سال ۱۱۷۳ م در قسمتی از ایران مسافرت کرده است و میشود بطور نسبی نظریه آنها را راجع به جمعیت یهود ایران صحیح دانست . اما ارقام بعدی این جدول هر چند از روی قرائن و امارات تنظیم گردیده ولی نمیشود دوزا حقیقت هم دانست .

ملاحظات	تعداد جمعیت یهودیان	شرح
	۱۲۰۰۰۰۰	عده یهودیان ایران در زمان سلطنت سلطان سنجر و ایل ارسلان قبل از حمله مغول به انضمام بین النهرین - قفقاز و ترکستان .
	۳۰۰۰۰۰	حمله چنگیز موجب ملیونها تلفات در ایران شد که یهودیان سهم بزرگی از آن بردند .
	۹۰۰۰۰۰	الباقی
	۶۰۰۰۰	اضافه جمعیت یهود در اثر موالید از زمان سلطان سنجر تا اواخر ارغون خان
	۹۶۰۰۰۰	جمع

ملاحظات	تعداد جمعیت یهودیان	شرح
	۱۵۰۰۰۰	هنام مرك ارغولان خان در اثر تحریرات خانهای مغول و آنهاییکه میخواستند مقام سمدالدوله را بدست آورند از فراری و کشته و تغییر مذهب داده .
	۸۱۰۰۰۰	الباقی
	۱۰۰۰۰۰	در عصر غازان فراری و مقتولین و تغییر مذهب داده
	۷۱۰۰۰۰	الباقی
	۴۰۰۰۰۰	اضافه جمعیت از اواخر ارغوان تا اواخر تیمور
	۷۵۰۰۰۰	جمع
	۳۵۰۰۰۰	در حمله تیمور تلفات عمومی یهودیان در بین تلفات مسلمانها با انضمام تلفاتی که بطور خصوصی بر یهودیان وارد شد از حیث کشتار و تغییر مذهب و ترک وطن
	۴۰۰۰۰۰	الباقی
در عصر شاه عباس اول و دوم تا سال ۱۶۲۰ میلادی، کسر شد .	۱۰۰۰۰۰	قتل و کشتار و تغییر مذهب های دسته جمعی و انفرادی و مهاجرت خصوصاً از ابتدای صفویه الی آخر صفویه
	۳۰۰۰۰۰	الباقی
	۴۵۰۰۰۰	تفکیک بین النهرین کسر کرد
	۲۵۵۰۰۰	الباقی
	۷۵۰۰۰۰	تفکیک بخارا و قندهار و افغانستان کسر کرد
	۱۸۰۰۰۰	الباقی

ملاحظات	تعداد جمعیت یهودیان	شرح
	۱۰۰۰۰	دردوره استیلا افغانها کسر شد.
	۱۷۰۰۰۰	الباقی
	۵۰۰۰۰	اضافه موالید از آخر تیمورتا آخر صفویه علاوه کرد.
	۲۲۰۰۰۰	جمع
	۲۰۰۰۰	از فوت نادر تا کریمخان زند در اثر تغییر مذهب و مهاجرت
	۲۰۰۰۰۰	الباقی
وضع این زمان از عصر صفویه خیلی بدتر بوده	۷۰۰۰۰	از اواخر زندیه و عصر آغامحمد قاجار در نتیجه کشتار و مهاجرت و تغییر مذهب حد اقل کسر شد.
	۱۳۰۰۰۰	الباقی
	۲۰۰۰۰	اضافه موالید از آخر صفویه تا آواخر فتحعلی شاه
	۱۵۰۰۰۰	جمع
	۱۰۰۰۰۰	تفکیک قفقاز و گرجستان و اطراف در ۱۸۲۸ م. کسر کرد
	۵۰۰۰۰	الباقی
	۲۵۰۰۰۰	کشتار و مهاجرت و تغییر مذهب در زمان فتحعلی شاه کسر کرد
	۲۵۰۰۰۰	الباقی
عصر محمد شاه قتل و مهاجرت و تغییر مذهب دسته جمعی متوقف شده	۲۰۰۰۰	از دیاد جمعیت از اوایل فتحعلی شاه عصر محمد شاه تا آخر ناصر الدین شاه
	۴۵۰۰۰۰	جمع

ملاحظات	تعداد جمعیت یهودیان	شرح
	۳۰۰۰۰	از دیاد نفوس در عصر مظفرالدین محمد علی میرزا و احمد شاه
	۷۵۰۰۰	جمع
	۶۰۰۰۰	از دیاد نفوس در عصر رضا شاه کبیر و محمد رضا شاه پهلوی
	۱۳۵۰۰۰	جمع
	۴۵۰۰۰	مهاجرت به اسرائیل در ۸ سال اخیر
	۹۰۰۰۰	الباقی جمعیت یهود ایران در سال ۱۹۶۰ میلادی

آنچه را که یهودیان ایران بایستی بدانند :

پس از بررسی دقیق و بیطرفانه سه جلد تاریخ یهود ایران مسلم
میگردد که :

ملت مهمان نواز ایران در عصر کورش کبیر و داریوش بزرگ و زمان
اشکانیان چه از نقطه نظر نوع پروری یا به منظور منافع سیاسی و موقعیت
جغرافیائی و ملی خود نسبت به ملت یهود و وجود یک ملت دوست و صمیمی در
ماورای سرحد جنوب غربی خود کمال مساعدت را مبذول نموده است.
در ضمن مطالعه قسمت تاریخی نهضت اسلامی چه در زمان پیغمبر
اسلام ﷺ و خصوصاً در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ملاحظه شد
که نظر مساعدی نسبت به جمعیت یهود موحد و صاحب کتاب وجود

داشته است و بعدها کلیه پیشوایان روحانی حقیقی و فاضل مسلمان ایرانی از یهودیان ایران حمایت نموده اند اما تجاوز و نفرت نسبت به یهودیان و خرابی و فقر و بدبختی این جامعه از زمان حمله مغول به بعد و از ایامی شروع شد که مامورین اروپائی بمنظور پیش بردن مقاصد سیاسی ممالک خود از زمان اوزن حسن الی اواخر صفویه وارد ایران شده تا افکار عامه و خصوصا دربار را بر علیه دولت عثمانی برانگیزانند و ضمنا چون در آن ایام در نتیجه تعصبات مذهبی در اروپا یهودیان مورد تجاوز بودند و از طرف دیگر، یهودیان مورد محبت دولت عثمانی قرار داشتند لذا تحریکاتی بر علیه یهودیان کشور ایران که آن همه مورد علاقه ایرانیان بودند بعمل آوردند و بدین ترتیب یهودیانیکه در ادوار سلسله هخامنشی و اشکانیان پیش قراول ارتش ایران در سواحل مدیترانه بودند و یکی از دلایل از دست رفتن استقلال یهود، وفاداری نسبت به ملت دوست خود ایران بود که بعد بتحریکات خارجیان مورد نفرت همان دوست واقع گردید. در دوره صفویه پریشانی یهود ایران شدت یافت و بعد از آنهم که در زمان آغا محمد و ابتدای فتحعلی شاه قاجار که اداره سیاست کشور بدست الانماها سپرده شده بود، اوضاع و احوال یهودیان و حتی ملت ایران رو به پریشانی رفت تا عصر فرخنده اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر که اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور سر و سامانی یافت و ضمن کلیه افراد ملت ایران از هر طبقه ای آسایش و امنیت خود را بدست آوردند.

بنابر سراتب فوق مطالعه خصوصا جلد سوم کتاب یهود ایران و واقعات ناگوازی که برای یهودیان ایرانی در این مملکت رخ داده نمی تواند و نبایستی آنرا منتسب به ملت نجیب ایران دانست و برای

تقویت مراتب بالابازهم اضافه میشود که :

ملت ایران ذاتا مهمان نواز و رفتارش با یهودیان ، بر اساس محبت و مهربانی استوار بوده و حتی حامی و پشتیبان یهودیان ایرانی بوده است و چون ممکن نیست که پیوسته کلیه سلاطین ، قدرت فکری و کشورداریشان یکسان باشد، لذا گاهی بین سلاطین ایرانی به تحریک پیشوایان غیر عالم و متعصب مذهبی ، عملیاتی بر علیه یهودیان انجام شده ولی هیچگاه این عملیات اساسی و با دوام و عقیده کلیه افراد کشور ایران نبوده است.

بطوری که از روی جدول تقریبی آخر کتاب ملاحظه شد ، کثرت یهودیان ایران تا قبل از حمله مغول ثابت میکند که حسن روابط با یهودیان در ایران و آسایش آنها مسلم بوده آنچه بعد از حمله مغول تا اول سلطنت رضا شاه کبیر واقع گردید، در اثر دخول عناصر مغول در بین ملت ایران بوده و آنچه هم بنام ملت ایران تجاوز شد از زمانی است که در عصر غازان، جمعیت مغول، خود را داخل مسلمانان ایرانی نموده و بنام ملت ایران پیروی از خوی باطنی خود ادامه داد و عده ای از این عناصر حتی در عصر صفویه و تا اواخر قاجاریه از زمامداران امور ایران بوده اند و یا آنکه بطوری که گفته شد در اثر تحریکات مامورین اروپائیان بوده است و همینکه سلسله ایرانی الاصل پهلوی بر رأس امور این کشور قرار گرفت ، به کلیه این تجاوزات خاتمه داده شد. در تاریخ یهود ایران اغلب به تحریکات ملانماها برخورد میکنیم یعنی طبقه ای که در اثر نداشتن اطلاعات کامل مذهبی به منظور ایجاد معروفیت

برای خود، دست بتحریکات بر علیه یهودیان ایران میزدند. گرچه در بین این دسته هم عناصری که خون مغول در رگهایشان وجود داشت کم نبودند ولی عملیات یکعده بیسواد را ولو از هر دسته ای باشند، نمیشود بحساب ملت شریف ایران گذاشت.

اکنون دوران روزهای تیره کشور ایران سپری شده، نه فقط برای ملت نجیب ایران عصر جدید و طلایی پدیدار گردیده بلکه برای یهودیان جهان نیز دوره تازه تاریخی آشکار شده است و اینک از اینکه سه واقعه تاریخی درست در عصری مصادف شده اند، که کشور ایران و ملت یهود جشن دوهزار و پانصد ساله کورش کبیر را گرامی میدارند و ولادت ولایت عهد ایران مصادف با این جشنها شده و تاجگذاری اعلیحضرت در همین زمان واقع میگردد، بس مفهوم و معنی گرانبهائی دارد که نباید فراموش گردد. خدا کند که مسئولین امور کشور ایران و ملت یهود به معنی و مفهوم این واقعات تاریخی توجه نموده و آرزوهای بنیان گذار شاهنشاهی ایران را تماما بر آورده نمایند.

دکتر حبیب لوی

قدرت نظامی و اقتصادی و تاسیسات صنعتی عظیم و کشفیات گوناگون و کثرت جمعیت ، مظهر تمدن اخلاقی نبوده و موجب نیک نامی امم و ملل نمیشدند .

بلکه حسن کردار و مراعات آزادی و برقراری قوانین منصفانه و اجرای یکسان آنها برای کلیه مردم ، خصوصا برای ضعیفان است که موجب بزرگی نام و سعادت و موفقیت های گوناگون ملل و پیشوایان مختلف کشور و افراد مملکت میگردد .



بیش از چهار هزار سال است که ملت بنی اسرائیل موفق به حفظ سنن و تاریخ ملت خود، چه در زمان سعادت و یاهنگام تیره بختی گردیده است. تجاوز و چپاول و کشتارهای دسته جمعی یا انفرادی، در بدریها و تهدیدات و ترضیقات گوناگون ، هیچکدام نتوانسته اند از ضبط حقایق تلخ و یا شیرین تاریخی این ملت کهن سال یا رسوا نمودن متجاوزین جلوگیری نماید .

کردار و رفتار خوب یا بد ملل و پیشوایان آنها و فرقه های مختلف جهان و حتی افراد نسبت به ملت یهود یا بنی اسرائیل، همچنان نیز در آتیه محفوظ خواهد ماند.

دکتر حبیب لوی

